

حیاتِ مکرری - سہ ماہی

(ع)  
اشیاء  
امامان

رسولِ جفریان

# پیامتوں کی سیرت پیامتوں کی سیرت

پیامتوں کی سیرت  
(۲)

سیرت  
امامان  
۷  
۶  
۲۲

حیات فکری - سیاسی امامان شیعه کتابی است درباره ی زندگی دوازده امام. هدف این کتاب مرور بر مهم ترین وقایع زندگی، اقدامات سیاسی، آراء و افکار و نگاه اصلاحی امامان نسبت به افکار و اندیشه های جاری زمانه است. در این کتاب، با استفاده از مآخذ کهن، کوشش شده است تا دیدگاه‌های امامان در ارائه ی تصویری معتدل از اسلام و تشیع و همچنین اخلاق و منش درست در رفتارهای سیاسی و فکری تبیین شود.

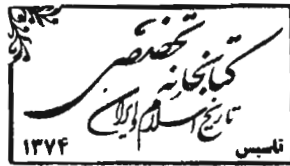
نویسنده، تحصیل کرده ی حوزه علمیه قم و در حال حاضر دانشیار دانشکده ی ادبیات دانشگاه تهران - گروه تاریخ می باشد.





# حیات فکری - سیاسی امامان شیعه

رسول جعفریان



شعری

تهران - ۱۳۹۰

سرشناسه	: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳-
عنوان و نام پدیدآورنده	: حیات فکری - سیاسی امامان شیعه/ رسول جعفریان
مشخصات نشر	: تهران: علم، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۷۸۰ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۳۵۵-۶
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص ۷۲۷؛ همچنین به صورت زیرنویس
موضوع	: ائمه اثنا عشر
موضوع	: ائمه اثنا عشر - سرگذشت‌نامه
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ح ۹/ج ۷۵/ BPT۳۷۵
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۵
شناسه کتابشناسی ملی	: ۲۵۸۶۲۴۴



نسخه

حیات فکری - سیاسی امامان شیعه

رسول جعفریان

چاپ اول، ۱۳۹۰

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: اردلان

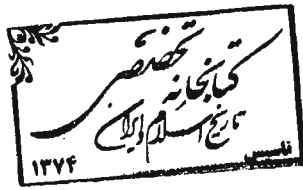
چاپ: مهارت

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۳۵۵-۶

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

مرکز پخش: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن‌بست گرانفر، پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸



## فهرست مطالب

۱۵	منابع شناخت زندگی امامان (ع).....
۱۵	تاریخنگاری شیعه در آغاز عصر تدوین.....
۱۹	توجه شیعیان به تاریخ دوره اسلامی.....
۲۱	تواریخ دوازده امام (ع).....
۲۳	زندگینامه نویسی امامان (ع).....
۲۶	کتابهای نصوص امامت، دلائل و فرق شیعه.....
۲۸	کتابهای کلامی - تاریخی.....
۳۰	کتابهای حدیثی - تاریخی.....
۳۱	فضائل نویسی و تاریخ.....
۳۳	کتابهای رجالی - تاریخی.....
۳۴	آثار عربی و فارسی سنیان دوازده امامی.....
۳۷	آثار فارسی امامی مذهبیان از قرن هفتم تا دهم.....
۴۰	تاریخنگاری در آستانه عصر صفوی.....
۴۲	تاریخنگاری شیعی در دوره صفوی.....
۴۷	تحول و پیشرفت در زندگینامه نویسی امامان (ع) در سالهای اخیر.....
۵۳	امام علی (ع).....
۵۳	علی (ع) در دامان پیامبر (ص).....
۵۸	امام علی (ع) و خلفا.....
۶۳	علی (ع) و خلافت.....
۶۵	دشواریها.....
۶۹	احیای سیره نبوی.....
۷۲	جنگ جمل.....
۸۱	جنگ صفین.....
۹۹	جنگ با خوارج.....

- خوارج چرا پدید آمدند؟..... ۱۰۶
- حملات سپاه شام و تضعیف عراق..... ۱۰۹
- شهادت امام علی (ع)..... ۱۱۳
- امام علی (ع) و تشیع..... ۱۱۶
- شیعیان غالی در دوره امام علی (ع)..... ۱۱۸
- دو یادآوری:..... ۱۲۵
- برخی از ویژگی‌های امام علی (ع)..... ۱۲۶
- امام مجتبی (ع)..... ۱۳۳
- شخصیت امام حسن(ع)..... ۱۳۳
- امامت پس از شهادت امام علی (ع)..... ۱۴۰
- ویژگی‌های مذهبی و سیاسی مردم کوفه..... ۱۴۸
- نخستین اقدامات امام و معاویه..... ۱۵۵
- معاویه و درخواست صلح..... ۱۶۴
- دلایل پذیرش صلح..... ۱۶۶
- امام حسین(ع) و صلح..... ۱۷۴
- بررسی متن و مواد صلحنامه..... ۱۷۶
- اخلاق و اخلاقیات از دیدگاه امام مجتبی (ع)..... ۱۸۴
- ویژگی‌های امام مجتبی (ع)..... ۱۸۸
- شهادت امام حسن (ع)..... ۱۹۱
- امام حسین (ع)..... ۱۹۹
- امام حسین (ع) وفادار به صلح برادر..... ۲۰۰
- گوشه‌ای از اخلاقیات امام حسین (ع)..... ۲۰۲
- روی کار آمدن یزید و آغاز نهضت امام حسین (ع)..... ۲۰۳
- شیعیان کوفه و دعوت از امام حسین (ع)..... ۲۰۵
- رفتن مسلم به کوفه..... ۲۰۷
- امام حسین (ع) از کوفه تا کربلا..... ۲۰۹
- پس از رسیدن خبر شهادت مسلم..... ۲۱۲
- امام حسین (ع) و رویارویی با حر بن یزید ریاحی..... ۲۱۴
- دستور ابن زیاد برای توقف در کربلا و اصرار بر جنگ یا بیعت..... ۲۱۷



۲۲۰	..... شیعیان کوفه چه می‌کردند؟
۲۲۲	..... آغاز سخت‌گیری بر لشکر امام حسین (ع).
۲۲۳	..... مذاکرات امام حسین (ع) با عمر بن سعد
۲۲۵	..... تصمیم بر جنگ از عصر تأسوعا
۲۲۷	..... شب عاشورا
۲۲۹	..... روز عاشورا
۲۳۳	..... آغاز نبرد و شهادت گروهی سپاه امام حسین (ع).
۲۳۵	..... نبرد تن به تن اصحاب امام حسین (ع).
۲۴۰	..... آخرین نماز
۲۴۳	..... شهادت اهل بیت (ع)
۲۴۵	..... شهادت امام حسین (ع)
۲۵۰	..... اسرای کربلا
۲۵۳	..... هدف امام حسین از قیام کربلا چه بود؟
۲۵۵	..... آیا امام حسین (ع) از شهادت خود آگاه بود؟
۲۵۷	..... هدف سیاسی امام حسین(ع) در چهار مرحله
۲۵۸	..... تأثیر نهضت امام حسین(ع) در سقوط امویان
۲۶۱	..... قیام امام حسین(ع) یک قیام اسوه
۲۶۲	..... تأثیر مشخص قیام امام حسین(ع) روی قیام‌های پس از آن
۲۶۳	..... امامان شیعه و مسأله قیام علیه حکومت‌ها
۲۶۴	..... تأثیر نهضت امام حسین(ع) بر جامعه شیعه
۲۶۵	..... بَعد معنوی کربلا
۲۷۱	..... امام سجاد (ع)
۲۷۱	..... ولادت و رحلت امام سجاد (ع)
۲۷۵	..... مادر امام سجاد (ع)
۲۷۹	..... شخصیت و امامت حضرت سجاد (ع)
۲۸۴	..... امام سجاد (ع) و سیاست
۲۸۹	..... امام سجاد (ع) و جنبش مختار
۲۹۱	..... برخوردهای امام با امویان
۲۹۶	..... نقش علمی امام در شکل‌گیری تشیع
۳۰۰	..... امام سجاد(ع)، و افراطیون شیعه
۳۰۳	..... امام سجاد(ع) و گسترش تشیع

۳۰۴	..... امام سجّاد(ع) و تربیت موالی برای آینده تشیع
۳۰۷	..... امام سجّاد(ع) و گسترش فرهنگ مکتوب شیعه
۳۱۲	..... توحید و ولایت دو مفهوم کلیدی صحیفه
۳۱۷	..... معارف دیگر در صحیفه
۳۲۰	..... معرفی اهل بیت در دروازه دمشق
۳۲۳	..... برخی ویژگی‌های امام سجّاد (ع)
۳۳۱	..... امام باقر (ع)
۳۳۱	..... امام محمد باقر(ع)
۳۳۶	..... موقعیت علمی امام باقر(ع)
۳۴۰	..... امام درگیر اختلافات فقهی بین فرق اسلامی
۳۴۹	..... مبارزه با یهود و اسرائیلیات
۳۵۵	..... میراث فرهنگی امام باقر(ع)
۳۶۰	..... امام باقر (ع) و تشویق به کتابت حدیث
۳۶۱	..... میراث حکمی امام باقر (ع)
۳۶۴	..... میراث امام باقر (ع) در سیره نبوی
۳۶۶	..... رهبری امام باقر (ع) برای شیعیان
۳۶۷	..... الف: مبارزه امام باقر با غلاة شیعه
۳۷۰	..... ب: تربیت جامعه نمونه شیعه
۳۷۶	..... ج: تربیت شیعیان محدث و راوی
۳۷۹	..... امام باقر (ع) و موضعگیری برابر خلافت اموی
۳۸۱	..... تأکید بر عدم مشروعیت حاکمان اموی
۳۸۴	..... چند برخورد میان امام باقر (ع) و هشام بن عبدالملک
۳۹۱	..... امام صادق (ع)
۳۹۱	..... امام صادق(ع)
۳۹۳	..... شخصیت علمی و دینی امام صادق(ع)
۴۰۰	..... تنوع شیعیان و اختلاف نظرها در عهد امام صادق(ع)
۴۰۶	..... امام صادق(ع) و غلو
۴۱۹	..... فقه شیعه مبتنی بر روایات اهل بیت(ع)
۴۳۰	..... قرآن حاکم بر حدیث
۴۳۲	..... فرهنگ مکتوب شیعه در دوره امام صادق(ع)
۴۳۴	..... میراث حدیثی امام صادق (ع)

- ۴۳۵ ..... فشار سیاسی بر شیعیان و آغاز دوباره تقیه.....
- ۴۳۸ ..... امام صادق(ع) و رخدادهای مهم سیاسی.....
- ۴۴۰ ..... الف: امام و زیدیه.....
- ۴۴۶ ..... ب : امام صادق(ع) و عباسیان.....
- ۴۵۳ ..... نسل برجای مانده از امام صادق (ع) در ایران.....
- ۴۵۷ ..... امام کاظم(ع).....
- ۴۶۱ ..... امامت پس از امام صادق(ع).....
- ۴۶۷ ..... برخورد های سیاسی امام کاظم(ع) با منصور و مهدی.....
- ۴۷۴ ..... امام کاظم(ع) و هارون الرشید.....
- ۴۷۵ ..... بخش نخست.....
- ۴۷۷ ..... بخش دوم.....
- ۴۷۹ ..... نمونه‌ای از حوادثی که منجر به زندانی شدن امام گردید:.....
- ۴۸۲ ..... بخش سوم.....
- ۴۸۵ ..... ابوالفرج و حکایت زندانی شدن موسی بن جعفر (ع).....
- ۴۹۰ ..... سه حکایت و روایت از زندان امام کاظم (ع).....
- ۴۹۱ ..... شهادت امام کاظم(ع) در زندان هارون.....
- ۴۹۳ ..... نمونه‌های دیگر از مبارزه امام با خلافت.....
- ۴۹۶ ..... امام کاظم(ع) و فرهنگ شیعه.....
- ۴۹۹ ..... امام کاظم(ع) و مباحث کلامی و فکری.....
- ۵۰۰ ..... مواضع کلامی امام کاظم(ع) در برابر اهل حدیث.....
- ۵۱۲ ..... فرزندان موسی بن جعفر (ع).....
- ۵۱۷ ..... امام رضا (ع).....
- ۵۱۹ ..... امامت و رهبری امام رضا (ع).....
- ۵۲۳ ..... امام رضا (ع) و سیاست.....
- ۵۲۴ ..... مسأله ولایتعهدی.....
- ۵۲۵ ..... هدف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی.....
- ۵۳۰ ..... عکس العمل امام(ع).....
- ۵۳۶ ..... امام رضا(ع) و مأمون.....
- ۵۴۱ ..... شهادت امام(ع).....
- ۵۴۲ ..... امام(ع) و تبلیغات ضد علوی.....

۵۴۵	..... امام رضا (ع) و استمرار فرهنگ حدیثی شیعه
۵۴۷	..... امام رضا (ع) و گسترش فرهنگ مکتوب شیعه
۵۴۹	..... مبارزه امام رضا (ع) با غلو
۵۵۱	..... امام رضا(ع) و مسائل کلامی
۵۶۱	..... امام رضا(ع) و ایران
۵۶۵	..... مسیر امام رضا (ع) به مرو و آثار آن
۵۷۰	..... شماری از اصحاب ایرانی امام رضا (ع)
۵۷۰	..... یک نمونه شاگرد تربیت شده امام رضا (ع) : ابوصلت هروی
۵۷۴	..... اخلاق امام رضا (ع)
۵۸۱	..... امام جواد (ع)
۵۸۱	..... امام جواد(ع)
۵۸۳	..... امامت امام جواد(ع)
۵۸۷	..... حیات تاریخی امام جواد(ع)
۵۹۳	..... مناظرات علمی امام جواد(ع)
۵۹۸	..... مناظره درباره فضائل خلفا
۶۰۰	..... میراث علمی امام جواد(ع)
۶۰۳	..... برخورد با فرقه‌های منحرف
۶۰۵	..... اصحاب امام جواد(ع)
۶۰۶	..... ارتباط شیعیان ایران با امام جواد(ع)
۶۱۳	..... امام هادی (ع)
۶۱۳	..... امام هادی (ع)
۶۱۶	..... امامت امام هادی(ع)
۶۱۷	..... سیاست متوکل در برابر امام هادی(ع)
۶۱۸	..... احضار امام هادی (ع) به سامرا
۶۲۲	..... اقامت امام در سامرا
۶۲۴	..... برخوردهای متوکل با امام (ع)
۶۲۸	..... وضعیت شیعیان در دوره امام هادی (ع)
۶۳۰	..... وکلای امام هادی(ع) و اختیارات آنان
۶۳۴	..... اصالت قرآن در مکتب امام هادی(ع)
۶۳۵	..... امام هادی(ع) و علم کلام
۶۴۰	..... امام هادی (ع) و فرهنگ دعا و زیارت

- ۱ - ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت(ع)..... ۶۴۱
- ۲ - تأکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت(ع)..... ۶۴۱
- ۳ - تأکید بر مکتب اهل بیت (ع)..... ۶۴۲
- ۴ - مبارزه با ظلم و ستم..... ۶۴۲
- ۵ - تأکید بر زیارت امام حسین (ع)..... ۶۴۳
- امام و برخی از مسائل تربیتی برای شیعیان..... ۶۴۴
- امام هادی (ع) و شیعیان غالی..... ۶۴۶
- امام هادی(ع) و خلق قرآن..... ۶۵۰
- امام هادی (ع) و کلمات حکیمانه..... ۶۵۲
- امام هادی(ع) و شیعیان ایران..... ۶۵۳
- قم از مراکز اصلی شیعه در این دوره..... ۶۵۴
- شیعیان اهواز و امام هادی (ع)..... ۶۵۵
- گسترش فرهنگ مکتوب در دوره امام هادی (ع)..... ۶۵۹
- امام عسکری (ع)..... ۶۶۵
- امام حسن عسکری(ع)..... ۶۶۵
- امامت آن حضرت..... ۶۶۷
- امام عسکری(ع) در سامرا..... ۶۶۸
- موقعیت امام(ع) در سامرا..... ۶۷۰
- دوران‌های بازداشت امام..... ۶۷۲
- علائم تشیع در روایات امام عسکری(ع)..... ۶۷۷
- امام و ارتباط با شیعیان..... ۶۷۸
- اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه..... ۶۸۶
- امام عسکری(ع) و یعقوب بن اسحاق کندی..... ۶۸۹
- کتب منسوب به امام عسکری(ع)..... ۶۹۰
- رحلت امام عسکری(ع)..... ۶۹۳
- امام زمان(ع)..... ۶۹۷
- مادر حضرت مهدی(ع)..... ۶۹۹
- نکاتی درباره تولد امام زمان(ع)..... ۷۰۰
- آگاهی برخی از شیعیان از ولادت امام زمان(ع)..... ۷۰۲
- اختلاف پس از رحلت امام عسکری(ع)..... ۷۰۳

۷۰۹.....	زمینه سازی غیبت توسط پیامبر و امامان.....
۷۱۲.....	مسائل کلامی و جانشینی حضرت مهدی(ع).....
۷۱۴.....	حضرت مهدی(ع) و نواب خاصه.....
۷۱۶.....	۱. عثمان بن سعید عمری سمان.....
۷۱۶.....	۲. ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری.....
۷۱۷.....	۳. ابوالقاسم حسین بن روح.....
۷۱۸.....	۴. ابوالحسن علی بن محمد سمري.....
۷۲۰.....	مروری بر اقدامات نواب در ارتباط با شیعیان.....
۷۲۰.....	الف: مبارزه با غلات.....
۷۲۲.....	ب: رفع شک و تردیدهای موجود درباره حضرت مهدی(ع).....
۷۲۴.....	ج: سازماندهی و کلا.....
۷۲۵.....	د: مخفی نگاه داشتن امام زمان(ع).....
۷۲۶.....	عدم جواز افشای نام آن حضرت در غیبت کبری.....
۷۲۸.....	جریان رو به رشد تشیع در دوران غیبت صغرا.....
۷۳۲.....	مهدویت و فرقه‌های اسلامی.....
۷۳۶.....	دعای ندبه و تفسیر دیدگاه‌های تاریخی شیعه.....
۷۳۷.....	منابع.....
۷۵۳.....	نمایه عام.....



## بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیری که شیعیان از دین اسلام می‌پذیرند بر اساس آموزه‌های قرآنی و نبوی است؛ آموزه‌هایی که از ظاهر قرآن و حدیث بر می‌گیرند. تفاوت آنان با دیگران در این است که اگر اختلافی در روایت یا درایت آنچه در دو منبع پیش گفته پیش آید، سخن امامان را حجت می‌دانند. این روشی است که اهل سنت هم مشابه آن را دارند، جز آن که آنان شماری از صحابه و تابعین و علمای بعدی را برگزیده و از طریق آنان، آموزه‌های دینی را فراگرفته و تفسیر آنان را حجت می‌شمرند.

استناد شیعیان در این باره آن است که امام علی (ع) به امر الهی و توسط رسول (ص) به امامت منسوب گشته و این امامت نه امامت سیاسی صرف، بلکه در درجه اول امامت در دین است. امامان بعدی هم یک به یک از سوی امامان قبلی تعیین و معرفی شده‌اند.

علاوه بر این شخصیت علمی و اخلاقی امامان هم گویای آن است که لازم است تا دین از طریق آنان به دست آید. دانش امام علی (ع) و امامان بعدی قابل مقایسه با دیگر صحابه و تابعین نیست. بنابراین شیعیان، علاوه بر نص، به دانش و شخصیت برجسته امامان نیز استناد کرده و آنان را در مقام امامت و رهبری پذیرفته‌اند.

جایگاه دینی و علمی امامان سبب شده است تا از همان روزهای نخست، ارادت خاصی در میان شیعیان نسبت به آن بزرگواران پدید آید و همین امر سبب شود تا افزون بر ثبت احادیث آنان، زندگینامه ایشان را نیز بنگارند و از روش زندگی آنان نیز درس بگیرند و با بزرگداشت ایشان روی پیروی از آنان تاکید کنند.

ثبت زندگینامه آن بزرگواران کار آسانی نبوده و به خصوص در باره امامانی که در تقیه بوده‌اند، کار دشوارتر بوده است. به همین دلیل گاه، حتی در تعیین روز ولادت و وفات آن بزرگواران نیز اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد.

در زمینه زندگینامه نویسی، از همان عصر نخست تا روزگار ما تلاش‌هایی صورت گرفته که بسیاری از آنها ستودنی است، اما طبیعی است که زندگی نامه امامان یک



زندگینامه عادی نیست، بلکه تفسیر حیات فکری و دینی آنها نیز هست، و از این جهت، کاری است که می‌تواند و باید مکرر و متناسب با اوضاع و احوال فکری و اخلاقی و نشر ادبی هر زمان انجام گیرد. همچنین در روزگاران جدید، روش‌های پژوهش هم تفاوت کرده و به همین دلیل، می‌توان امید داشت که در سایه این روشها، تازه‌های بیشتری از زندگی آن بزرگواران به دست آید.

آنچه پیش روی شماست تلاشی است که نویسنده در حد بضاعت خود انجام داده و تلاش کرده است تا حاصل کنکاش‌های خود را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد. استفاده از مآخذ کهن، رعایت اختصار دو ویژگی کلی در نگارش است.

تأکید بر زندگی سیاسی نه به هدف ارائه نوعی فقه سیاسی بلکه برای آشنایی با مواضع سیاسی آن بزرگواران و تأکید بر زندگی فکری، برای آشنایی با مبانی فکری امامان مورد توجه قرار گرفته است. تا آنجا که ممکن بوده نگاهی اخلاقی هم به زندگی حضرات معصومین (ع) شده است.

جا دارد در مقدمه این کتاب که ویژه امامان معصوم (ع) است از پدر مرحومم یاد کنم که با همه دست‌تنگی که داشت، اجازه تحصیل را به بنده داد و زمینه ورود در عالم دانش را فراهم کرد. خداوند ایشان، و بنده را در سایه رحمت و اسعه خود قرار داده و از سر تقصیرات و خطاهایمان بگذرد و مادرم را هم در پناه خویش حفظ کند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

رسول جعفریان - غدیر ۱۴۳۲ / ۲۴ آبان ۱۳۹۰

## منابع شناخت زندگی امامان<sup>(ع)</sup>

### تاریخنگاری شیعه در آغاز عصر تدوین

شیعیان در کنار سایر مسلمانان در تدوین دانش‌های اسلامی و از جمله نگارش تاریخ دوره اسلامی سهمیم شدند. جنبش تاریخنگاری در عراق، جایی که اکثریت شیعیان در قرن دوم در آنجا زندگی می‌کردند، مکتب ویژه‌ای داشت و شیعیان نیز در همین حوزه و مکتب فعالیت خویش را آغاز کرده و مساهمت و همکاری می‌کردند. صرف‌نظر از شیعیان عراقی<sup>۱</sup>، یعنی کسانی همانند ابومخنف، هشام کلبی و یا کسانی چون ابن‌اسحاق که متأثر از جریان تشیع عراق بودند، شماری از شیعیان امامی نیز در نگارش تاریخ دوره اسلامی وارد شدند. موضوعات گونه‌گون تاریخی در حوزه سیره نبوی و همین‌طور تاریخ تحولات سیاسی در مرکز خلافت و برخی از نواحی آن، از موضوعاتی بود که شیعیان به آن علاقمند بودند و به هیچ‌روی خود را جدای از آن تحولات نمی‌دیدند. در آن میان، حرکات و جنبش‌های شیعی یا متمایل به تشیع و یا حتی مخالف دولت اموی اهمیت ویژه‌ای برای آنان

---

۱. شیعیان عراقی، شیعیانی هستند با این ویژگی‌ها: امام علی(ع) را بر عثمان ترجیح می‌دهند. اهل بیت را تقدیس می‌کنند. غالباً در امامت به نص اعتقادی ندارند. فضائل اهل بیت را به‌طور گسترده روایت می‌کنند. شیخین را قبول دارند، اما مقام علی علیه السلام را بسیار والا می‌دانند. امامی یا زیدی مذهب نیستند، اما به علویان زیدی و قیامگر علاقه‌مندند. نمونه شاخص، به جز آنها که در متن از ایشان یاد شده، مسعودی مورخ و ابوالفرج اصفهانی هستند که دومی علائق زیدی هم داشت، هرچند از امامی یا زیدی بودن مسعودی چیز روشنی نمی‌دانیم. یعقوبی در این فضا امامی بود، چرا بر این مطلب دلیل داریم، هرچند فرهنگ حاکم بر کتاب او هم فرهنگ شیعیان عراقی است. این در حالی است که ابومخنف یک شیعه عراقی است.

داشت، زیرا شیعیان دیدگاه‌های خاص خود را در اخبار سیره نبوی داشتند، چنان که تاریخ جنبش‌های علوی نیز برای آنان مهم تلقی می‌شد. دیگر تحولات، مانند بحث از تاریخ خلفا چندان توجه شیعیان را به خود جلب نمی‌کرد؛ دلیل آن این بود که شیعه پیوندی میان تاریخ خود و تاریخ آنان نمی‌دید و به همین دلیل، جز در نقل و روایت برخی از مثالب، نگاه مثبتی به آن دوره نداشت.

در قرون نخست اسلامی تاریخ‌نگاری در قالب تک‌نگاری برخی از رویدادها و وقایع بوده و هنوز تواریخ عمومی پدید نیامده بودند. این پدیده در اواخر قرن دوم و بیشتر در قرن سوم شکل گرفت. از این زمان، نویسندگان تواریخ عمومی یا حتی تک‌نگاری‌های مفصل، تلاش کردند تا رساله‌ها و کتابچه‌های تألیف شده قبلی را در کتاب‌های بزرگتری جای دهند. یکی از موفق‌ترین کارها در این زمینه، تاریخ طبری بود که حجم زیادی از این کتابچه‌ها و رسائل را در خود جای داد، اما مع‌الاسف بسیاری از آن رساله‌ها که به کار تدوین این آثار نمی‌آمد، به تدریج از میان رفت. ما در جای دیگر نوشتیم که وقعه صفین نصر بن مزاحم (م ۲۱۲) از گردآوری سه یا چهار اثر به علاوه تعدادی روایت پراکنده پدید آمده است.<sup>۱</sup> آثار پدید آمده تاریخی مفصل در این دوره، مانند *الغارات* ابواسحاق ثقفی و دیگران نیز، از مجموعه همان رسائل و روایات اخذ شده از مصادر دیگر شکل گرفته است. سهم شیعیان در تدوین سیره نبوی چندان گسترده نیست، دلیل آن هم این است که آثار عمومی سیره نبوی، تا آنجا که به کلیات سیره باز می‌گردد، مورد توافق دو طرف است. به طور معمول، یک اقلیت، روی موارد خاص خود تأکید دارد، هرچند ممکن است در صورت داشتن فرصت و زمینه، به نگارش آثار مستقل در این زمینه هم دست بزند.

یکی از حساسیت‌های مذهبی شیعه، تأکید روی بحث عصمت و ارائه تصویری پاک‌تر از رسول خدا (ص) بود. به همین دلیل بود که آثاری در زمینه عصمت انبیاء توسط برخی از بزرگان شیعه نوشته شد که نمونه آن *تنزیه الانبیاء* اثر سید

<sup>۱</sup> مقالات تاریخی، دفتر دوازدهم، صص ۳۹۱ - ۴۱۴ مقاله: منابع کتاب وقعه صفین نصر بن مزاحم.

مرتضی (م ۴۳۶) بود. در برابر، اثری با عنوان *زئة الانبياء* توسط ابوالفضل مشاط از اهل سنت نوشته می‌شد.<sup>۱</sup> تقابل دو نگره را مؤلف شیعه کتاب *معتقد الامامیه* در قرن هفتم هجری گزارش کرده است.<sup>۲</sup> حتی در قرن سوم عالم سنی دیگری کتابی با نام *معاصی الانبياء* نوشت که مورد انکار متکلم سمرقندی مشهور ابومنصور ماتریدی قرار گرفت.<sup>۳</sup>

با این حال، نگارش در باره سیره نبوی در میان شیعیان تنها در حوزه مباحثی چون عصمت نبود، بلکه تأکید بر یادگیری سیره نبوی و همین طور روایت اخبار آن و تدوین کتاب در این باره، یک سنت علمی - تاریخی جاری در شیعه بود. امام سجاد(ع) فرمود: *کنا نعلم مغازی رسول الله كما نعلم السورة من القرآن*.<sup>۴</sup> روایات فراوان امام باقر(ع) در باره سیره نبوی، نشان از آن دارد که مکتب فکری امام باقر(ع) روی این بخش تأکید ویژه داشته که نمونه آنها را در *طبقات ابن سعد* و *سیره ابن اسحاق* ملاحظه می‌کنیم. در میان آثار شیعی، قریب یک چهارم تفسیر *علی بن ابراهیم قمی* در اخبار مربوط به سیره نبوی و تاریخ انبیاست. در این کتاب که تدوین نهایی آن با استفاده از چندین اثر به انجام رسیده، از آثار مکتوبی استفاده شده که در قرن سوم و چهارم در دسترس بوده است. یکی از آنها *المبعث و المغازی* ابان بن عثمان احمر (م ح ۱۷۰) است.<sup>۵</sup> به هر روی، تفسیر قمی از جمله آثاری است که بخش سیره آن تقریباً به طور انحصاری از اخبار امام باقر(ع) و امام صادق(ع) است. بخشی از آن تفسیر، تفسیر *ابوالجارود* است که تمامی اخبار آن از امام باقر(ع) بوده و به تناسب شأن نزول آیات، مطالبی از سیره روایت شده بوده است.

برخی دیگر از آثاری که شیعیان در قرن دوم و سوم در باره رسول خدا (ص)

۱ . کتاب نقض، ص ۲۴۴ و بنگرید: ص ۱۱

۲ . معتقد الامامیه، ص ۴۷ (چاپ دانش پژوه، تهران، ۱۳۳۹)

۳ . نک: ادبیات فارسی استوری، ص ۷۲۵

۴ . البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۴۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۲۰

۵ . نقلهای برجای مانده از این کتاب با عنوان *کتاب المجتدأ و المبعث المغازی* به کوشش نویسنده همین سطور در قالب یک کتاب مستقل (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴) منتشر شده است.

نوشته‌اند - بر اساس ارجاع به رجال نجاشی - به این شرح است: کتاب صفات النبی(ص) از وهب بن وهب (نجاشی: ۴۳۰)، کتاب وفود العرب الی النبی(ص) از منذر بن محمد بن منذر (۴۱۸). مسأله فی ایمان آباء النبی(ص) از ابویعلی محمد بن حسن بن حمزه جعفری (۴۰۴)، کتاب مسأله فی معرفه النبی(ص) از شیخ مفید (۴۰۲)، کتاب زهد النبی(ص)، کتاب اوصاف النبی(ص)، کتاب فی معرفه فضل النبی(ص) و أميرالمؤمنین و الحسن و الحسين (ع) از شیخ صدوق (۳۸۹، ۳۹۱) کتاب فی عبدالمطلب و عبدالله و ابی طالب از همو (۳۹۰). کتاب البیان عن خیره الرحمن فی ایمان ابی طالب و آباء النبی(ص) از علی بن بلال مهلبی از دی (۲۶۵)، کتاب مبعث النبی(ص) و اخباره از عبدالله بن میمون القداح (۲۱۳)، کتاب وفاته النبی(ص) از سلمه بن خطاب براوستانی اذدورقانی (۱۸۷)، کتاب الرد علی من زعم ان النبی(ص) کان علی دین قومه قبل النبوه از جعفر بن احمد بن ایوب سمرقندی (۱۲۱)، کتاب الرد علی من رعم النبی(ص) کان علی دین قومه از حسین بن اشکیب خراسانی (۴۴). کتاب اخبار النبی(ص) از ابوعلی احمد بن محمد بن عمار کوفی. وی کتابی نیز با عنوان کتاب ایمان ابی طالب داشته است (۹۵)، کتاب ذکر النبی(ص) و الصخره و الراهب و طرق ذلک از احمد بن محمد بن سعید سبیبی همدانی (۹۴)، کتاب فضل النبی(ص) از احمد بن محمد بن عیسی اشعری (۸۱)، کتاب سیره النبی و الائمه (ع) فی المشرکین از حسین بن علی بن سفیان بزوفری (۶۸)، کتاب الوفود علی النبی(ص) از حسین بن محمد بن علی الازدی (۶۵)، کتاب نسب النبی(ص)، کتاب کتب النبی(ص)، کتاب اخبار الوفود علی النبی(ص). این سه عنوان از عبدالعزیز جلودی از دی است. (۲۴۱ - ۲۴۴)، کتاب أسماء آلات رسول الله و أسماء سلاحه و کتاب وفاته النبی از علی بن حسن بن علی بن فضال، (۲۵۸)، کتاب المغازی از احمد بن محمد بن خالد برقی (۷۶)، المنبئی عن زهد النبی(ص) از ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی ابن الرازی. ابن طاووس در چندین اثر خود از این کتاب نقل کرده است.<sup>۱</sup> کتاب اسماء رسول الله(ص)، از حسن بن خرزاد (۴۴).

به مناسبت اشاره کنیم که مؤلفان شیعی، به تاریخ انبیاء نیز عنایت داشتند. گرچه در این زمینه، روایات شایع در جامعه روایی آن روزگار، روایاتی بود که توسط اسرائیلیان یا یهودیان و مسیحیان مسلمان شده و ناشده پخش می‌شد، با این حال از امامان (ع) نیز روایاتی در دست بود. علامه مجلسی مجموعه‌ای از این اخبار را در مجلد یازدهم تا چهاردهم بحار آورده است. عمده آنها در آثار صدوق، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر عیاشی، تفسیر مجمع البیان و نظایر آنهاست و همانگونه که گفته شد در این قبیل آثار، اخبار اهل سنت که برگرفته از کسانی چون کعب الاحبار، عبدالله بن سلام و بویژه وهب بن منبه است فراوان آمده است. شیخ صدوق کتابی با عنوان کتاب النبوات نوشته است، کتابی که مجموعه‌ای از روایات آن در کتاب قصص الانبیاء از قطب الدین راوندی (م ۵۷۳) آمده است. اثر اخیر در دو مجلد (قم، ۱۴۳۰) منتشر شده است. بخشی از این کتاب، در باره رسول خدا (ص) می‌باشد.

ابن طاووس از کتابی با نام قصص الانبیاء که آن را از محمد بن خالد بن عبدالرحمان برقی قمی دانسته مطلبی در فرج المهموم نقل کرده است.<sup>۱</sup>

### توجه شیعیان به تاریخ دوره اسلامی

مروری بر کتاب رجال نجاشی و آثار کتابشناسانه دیگر مانند فهرست ابن ندیم و طوسی، نشانگر آن است که مؤلفان شیعی، به موضوعات تاریخ عمومی اسلام به ویژه اخبار برخی از رویدادهای مورد علاقه آنان، مانند امام علی (ع) و امام حسین (ع) توجه داشته‌اند. به طور کلی، گرایشی با عنوان اخبار علویان وجود دارد که شیعیان، اعم از امامی و زیدی به آن توجه ویژه داشته و مورخانی هستند که در این زمینه چندین کتاب نوشتند. بیشتر رساله‌ها و کتابچه‌های این حوزه تاریخ‌نگاری، توسط شاگرد برجسته این مکتب، یعنی ابوالفرج اصفهانی اموی زیدی در مقاتل الطالبیین گردآوری شده است. یکی از مهم‌ترین مأخذ وی آثار احمد بن

عبیدالله ثقفی است که برخی از آثار او عبارتند از: کتاب المبیضة فی اخبار مقاتل آل ابی طالب، کتاب فی تفضیل بنی هاشم و ذم بنی امیه و اتباعهم.<sup>۱</sup> آثار علی بن محمد نوفلی از اصحاب امام هادی (ع) از دیگر مأخذ این گرایش علمی است که خود مأخذ اخبار احمد بن عبیدالله است. ما کتاب الاخبار بر اساس نقلهای برجای مانده منتشر کردیم (قم، مورخ، ۱۳۸۷ش).

برخی دیگر از مؤلفان شیعی و آثارشان از این دست به این شرح است: محمد بن زکریا بن دینار نویسنده الجمل الکبیر، الجمل المختصر، صفین الکبیر، مقتل الحسین،<sup>۲</sup> کتاب النهر/وان، مقتل امیرالمؤمنین، اخبار زید، اخبار فاطمه.<sup>۳</sup> ابراهیم بن محمد ثقفی ابتدا زیدی مذهب بود و بعد امامی شد با آثاری چون کتاب المبتدأ و المغازی و الرده، اخبار عمر، اخبار عثمان، کتاب الدار، الغارات (که این اثر باقی مانده) اخبار زید، اخبار محمد [نفس زکیه و برادرش] و ابراهیم.<sup>۴</sup> جابر بن یزید جعفی با آثاری چون: کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب النهر/وان، کتاب مقتل امیرالمؤمنین، کتاب مقتل الحسین.<sup>۵</sup> علی بن حسن بن علی بن فضال نویسنده آثاری چون: کتاب الدلائل، کتاب الانبیاء، کتاب البشارات، و کتاب الکوفه.<sup>۶</sup> عبدالعزیز جلودی ازدی از عالمان شیعی معروف شهر بصره و نویسنده آثار فراوانی چون: کتاب الجمل، کتاب صفین،<sup>۷</sup> کتاب الحکمین، کتاب الغارات، کتاب الخوارج، کتاب ذکر علی (ع) فی حروب النبی، کتاب مآل الشیعه بعد علی (علیه السلام)، اخبار التوابین و عین الورد، اخبار المختار، اخبار علی بن

۱ . الفهرست ابن ندیم، ص ۱۶۶

۲ . این کتاب به روایت محمد بن سلیمان کوفی در مجامع زیدی مذهب بوده است. نک: مقدمه مناقب الامام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۲. در همین کتاب مناقب نیز در پنجاه مورد (نک: مجلد سوم همان کتاب، ج ۳، ص ۱۷۷) کوفی مطالبی در فضائل امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام که بسیاری از آنها تاریخی است از محمد بن زکریا بن دینار آورده است.

۳ . رجال نجاشی، ص ۳۴۷

۴ . رجال نجاشی، ص ۱۸ و نک: لسان المیزان، ج ۱، صص ۱۰۳-۱۰۲؛ معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۳

۵ . رجال نجاشی، ص ۱۲۹

۶ . همان، ص ۲۵۸، ش ۶۷۶

۷ . ابن طاووس در مهج الدعوات از کتاب صفین او دو دعایی که امام علی (ع) پیش از جنگ صفین خوانده نقل کرده است. نک: کتابخانه ابن طاووس، ص ۵۲۵

الحسین، أخبار أبي جعفر محمد بن علي (ع)، أخبار عمر بن عبدالعزيز، أخبار من عشق من الشعراء، أخبار قريش و الأصنام، كتاب طبقات العرب و الشعراء، كتاب خطب النبي (ص)، كتاب خطب عثمان، كتاب رسائل عمر، كتاب رايات الأزد، كتاب مناظرات علي بن موسى الرضا (ع).<sup>۱</sup> احمد بن إسماعيل بن عبدالله بجلی قمی صاحب تاریخ العباسی است که نجاشی در باره آن نوشته است: و هو كتابٌ عظیم نحو من عشرة آلاف ورقة من أخبار الخلفاء و الدولة العباسية، رأيت منه أخبار الأمين. این کتاب در دست محمد بن حسن قمی بوده و چهار مورد از آن در تاریخ قم نقل کرده است.<sup>۲</sup> علی بن احمد جوانی نویسنده کتاب اخبار صاحب فخر و کتاب اخبار یحیی بن عبدالله بن حسن.<sup>۳</sup> احمد بن محمد بن خالد برقی نویسنده کتاب المغازی و آثار دیگری چون: کتاب الشعر و الشعراء، کتاب البلدان و المساحه، کتاب التاریخ، کتاب الانساب.<sup>۴</sup>

مروری بر کتاب میراث مکتوب شیعه<sup>۵</sup> که شرح حالی از مؤلفان و آثار آنان و نیز روایات برجای مانده از آنها در متون کهن تا پایان قرن دوم است، می تواند دامنه توجه شیعیان به دانش تاریخ را آشکار سازد.

### تواریخ دوازده امام (ع)

آثاری را که بتوان با عنوان تاریخ نگاری برای دوازده امام یا به عبارتی شرح حال امامان (ع) نامید از اواسط قرن سوم به بعد تألیف شده است. عنوان «تاریخ» یعنی بیان سال ولادت و وفات، چنان که در علم رجال و به تدریج تراجم به کار می رفت، برای برخی از آثاری که در باره شرح حال کوتاه امامان (ع) در چهارچوب بیان تاریخ ولادت و وفات تألیف شده، به کار رفته است. آثاری با عناوینی چون

۱ . رجال نجاشی، ص ۲۴۱، ۲۴۴

۲ . رجال نجاشی، ص ۹۷، ش ۲۴۲ . نک: کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۹. موارد نقل شده در صفحات ۱۴۵، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۳۷ تاریخ قم آمده است.

۳ . رجال نجاشی، ص ۲۶۳

۴ . رجال نجاشی، ص ۷۶، ش ۱۸۲



تاریخ اهل البیت، یا تاریخ الموالید یا تاریخ الائمه در دست بوده یا هست که ویژه بیان سال ولادت و وفات امامان (ع) به نقل از امامان بعدی یا برخی از منابع شیعی بوده است. از جمله این آثار کتاب تاریخ اهل البیت (یا تاریخ آل الرسول یا تواریخ الائمه) از نصر بن علی جهضمی (م ۲۵۰) است که به کوشش استاد جلالی منتشر شده است (قم، دلیل ما، ۱۴۲۶ق). برخی از این قبیل آثار به این شرح است: اخبار الائمه و موالیدهم از جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی ساجور (نجاشی: ۱۲۲)، تاریخ الائمه از اسماعیل بن علی بن رزین خزاعی (برادرزاده دعبل)، تاریخ الائمه از شیخ محمد بن احمد بن محمد ابن ابی الثلج بغدادی (م ۳۲۵)، (نجاشی: ۳۸۱)، تاریخ الائمه، از صالح بن محمد صرامی (نجاشی، ۱۹۹)، (فهرست طوسی: ۳۶)، أنساب الائمه و موالیدهم الی صاحب الامر (ع)، از حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین، ناصر کبیر (م ۳۰۴)، أسماء النبی و الائمه (ع)، حسین بن حمدان خصیبی جنبلائی (م ۳۵۸)، الانوار فی تواریخ الائمه، ابن نوبخت (معالم العلماء: ۸۹)، تاریخ الائمه از شیخ عبدالله بن احمد بن خشاب نحوی (م ۵۶۷) (این اثر با عنوان تاریخ الائمه و وفیاتهم به کوشش ثامر کاظم الخفاجی در قم ۱۳۸۹ق منتشر شده است)<sup>۱</sup> (ذریعه: ۳/۳۱۷ و چاپ شده در مجموعه نفیسه)، تاریخ موالید الائمه و أعمارهم از محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری (معالم العلماء: ۱۰۴)، الصفاء فی تاریخ الائمه از احمد بن ابراهیم ابی رافع انصاری (نجاشی: ۸۴، معالم: ۱۹) با عنوان الضیاء فی تاریخ الائمه، منتخب الانوار فی تاریخ الائمه الطهار (ع)، از ابن همام اسکافی (ذریعه: ۲۲/۳۴۷)، موالید الائمه از محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی (نجاشی: ۳۸۱)، الموالید، از ابن شهر آشوب (ذریعه: ۲۳/۲۳۳)، موالید الائمه و أعمارهم از احمد بن محمد بن احمد بن طلحه عاصمی (نجاشی، ۹۳)، تعریف احوال سادة الانام النبی و الاثنا عشر امام، از راشد بن ابراهیم بحرانی (قرن هفتم) زهره المَهَج و تواریخ الحجج که ابن طاووس مطلبی از آن در فلاح السائل نقل

۱ . در مقدمه این کتاب (ص ۴۰ به بعد) فهرستی از آثاری که در باره تاریخ الائمه پیش از کتاب ابن خشاب نوشته شده، آمده است.

کرده است.<sup>۱</sup> *سیر الانبیاء و الائمه* از شمس الاسلام حسن بن حسین بن بابویه قمی ساکن ری، *الانوار فی تاریخ الائمه الابرار*، از شیخ ابوالحسن علی بن هبة الله بن عثمان بن احمد موصلی (فهرست منتجب الدین، ص ۴۷، ۷۶).

بهترین نمونه برجای مانده از آثار پیشگفته، بخشی از کتاب *کافی* اثر ثقه الاسلام کلینی (م ۳۲۸) است که با عنوان باب *التاریخ* در این کتاب آمده است. عناوین این باب از پیامبر (ص) با عنوان باب *مولد النبی و وفاته* (ص) آغاز شده و تا آخرین معصوم باب *مولد الصاحب* (ع) ادامه می‌یابد.<sup>۲</sup> *علی القاعده*، کلینی باید از بسیاری از مآخذ پیش از خود در این باب استفاده کرده باشد. نمونه کوتاه آن اثر جهضمی یعنی *تاریخ اهل البیت* (ع) است که استاد سید محمدرضا جلالی به نشر آن اقدام کرده‌اند.

در همین زمینه، و با تسامح می‌توان از کتاب *مسار الشیعه* از شیخ مفید نیز به نوعی در همین زمینه است، جز آن که بیشتر رنگ و روی تقویم شیعی دارد. در این کتاب نیز به تاریخ ولادت و وفات امامان (ع) پرداخته شده است.

### زندگینامه نویسی امامان (ع)

بدون شک، کهن‌ترین کتاب شرح حال امامان (ع)، کتاب *الارشاد الی ائمه العباد* از شیخ مفید (م ۴۱۳) است که به معنای واقعی کلمه، شرح حال دوازده امام است. شیخ مفید در این کتاب، در باره امام علی (ع) مفصل‌تر از دیگر امامان سخن گفته و ضمن آن، شرحی از سیره پیامبر هم با تأکید بر موقعیت امام (ع) در کتاب خود آورده است. آنگاه بحث در باره سایر امامان را پی گرفته و در عین آن که روشی تاریخ‌نگارانه دارد، اما به مثابه شیخ شیعیان، تلاش کرده است تا تصویری امامتی از زندگی آن حضرات ارائه دهد. استفاده از روش حدیثی بسان آنچه تا آن

۱ . کتابخانه ابن طاووس، ص ۶۰۴. استاد جلالی فهرستی از کتابهای پیشگفته هم با عناوینی دیگر از این قبیل آثار را که در دوره متأخر نوشته شده، در آغاز کتاب *تاریخ اهل البیت* (ع) آورده است.

۲ . کافی، ج ۱، ص ۴۳۹ - ۵۱۴

زمان در کتابهای تاریخی نیز رایج بوده، به طور محدود در این کتاب بکار گرفته شده است، به طوری که از روی اسناد ارائه شده برای نقلها، مأخذ او را شناخت. از اسناد وی آشکار است که از منابع معتبر و مهم رایج در آن روزگار استفاده کرده و در این میان، راه اعتدال را پیشه ساخته است. اصولاً ویژگی عمده شیخ مفید در این موارد آن است که به کتب موجود در عراق که مورخان عراقی تألیف کرده بودند کاملاً آشنا بوده است.

دومین کتاب مهم شیعی در باره امامان (ع) به سبک زندگینامه‌ای، *اعلام الوری* از ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸) است که از لحاظ علمی کتابی مطمئن و دقیق است. این کتاب شامل سیره پیامبر(ص) و تاریخ امامان(ع) بوده و در بخش ائمه مطالب تاریخی - کلامی در اثبات امامت ائمه، همانند *ارشاد شیخ مفید*، دارد. مؤلف با دقت مصادر خود را ثبت کرده و از این جهت بر ارزش کتاب افزوده است. گذشت که یکی از مأخذ مهم شیعه در سیره پیامبر، کتاب *المغازی* ابان بن عثمان احمر از شاگردان امام صادق (ع) بوده که بخش‌های مهمی از آن را طبرسی در این اثر خود آورده است.

اثر جاودانه دیگر، اما بیشتر در قالب حدیثی و نقلی کتاب *المناقب* از محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب سروری مازندرانی (م ۵۸۸) است. این اثر مهم و مفصل، با بهره‌گیری از صدها کتاب تألیف شده و مؤلف با نقل از مصادر مختلف و یاد از اسامی آنها به بررسی زندگی امامان (ع) پرداخته است. بخش اعظم این کتاب شامل زندگی امیرمؤمنان(ع) و فضائل آن حضرت از مصادر اهل سنت است. اما پیش از آن، سیره پیامبر(ص) نیز آمده است. این کتاب به رغم چاپ‌های مختلف، همچنان نیازمند تصحیحی مبتنی بر بهره‌گیری از مصادر کهن است.

*روضه الواعظین* از فتال نیشابوری (م ۵۰۸) اثر دیگری در زندگینامه دوازده امام است که با توجه به قدمت آن یعنی تألیف در قرن پنجم می‌تواند منبعی مهم به حساب آید، زیرا دسترسی به آثاری داشته که در دوره‌های بعد پایدار نمانده است، جز آن که اسناد کتاب حذف شده است. بخش دوم این کتاب، احادیث اخلاقی و دینی است. چاپ حروفی نخست آن در نجف و چاپ اخیر آن در دو

مجلد (قم، دلیل ما، ۱۳۸۱ش) منتشر شده است.

*كشف الغمّة في معرفة الائمة* از علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۲) مفصل‌ترین اثر در باره زندگی امامان در قرن هفتم است. این اثر که برگرفته از مآخذ فراوان شیعه و سنی است، بسیار معتدل نگاشته شده است. کتاب یاد شده که در ربع اخیر قرن هفتم هجری تألیف گشته، نقش مهمی در ترویج زندگی امامان (ع)، نه تنها میان شیعیان، بلکه در جوامع سنی مذهب داشته و نسخ کهن فراوانی از آن برجای مانده است. دلیل این نفوذ و تأثیر لحن معتدل، استفاده وی از مآخذ متنوع و ادبی است که در نقل قول از آنان دارد. نویسنده این سطور کتاب ویژه‌ای با عنوان *علی بن عیسی اربلی و کتاب كشف الغمّة* در شرح زندگی وی و مآخذ این کتاب و نیز شیوه نگارش و دیدگاه‌های او در باره ائمه تألیف کرده است.<sup>۱</sup>

*الدر النظیم فی مناقب الائمة اللھامیم* از شیخ یوسف بن حاتم شامی، شاگرد محقق حلی (م ۶۷۶) است که به چاپ هم رسیده است (قم، ۱۴۲۰ق). وی از شاگردان ابن طاوس و محقق حلی است و در این کتاب یک دوره زندگی معصومین (ع) را مرور کرده است. نگاه وی به ویژه در بخش مربوط به امام علی (ع) تاریخی‌تر از برخی از آثار دیگر است، هرچند منبع عمده وی *ارشاد* و دیگر منابع شیعی شناخته شده و موجود مانند *دلائل الامامه و مناقب ابن شهر آشوب* و جز اینهاست.

کتاب *الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم* از شیخ زین الدین علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی (م ۸۷۷) اثری دیگر بسان آثار گذشته در تاریخ زندگی امامان (ع) است. بخش مفصل آن ویژه زندگی و فضائل امام علی (ع) و باقی آن در باره زندگی دیگر امامان است. این کتاب، آخرین نسل از کتاب‌های مفصل در این موضوع است که پیش از صفوی نگاشته شده و بعد از تألیف یکسره مورد مراجعه منابع بعدی بوده است. کتاب یاد شده برخاسته از حوزه شیعی جبل عامل در قرن نهم هجری است و از این زاویه نیز اثری درخور است. چاپ سه جلدی آن به

کوشش استاد محمد باقر بهبودی در سال ۱۳۸۴ ق عرضه شده است.<sup>۱</sup>

### کتاب‌های نصوص امامت، دلائل و فرق شیعه

دسته‌ای دیگر از کتاب‌هایی که به نوعی مشتمل بر اخبار امامان(ع) است، آثاری است که می‌توان با عناوین بالا دسته‌بندی کرد. آثار مربوط به نصوص بر امامت دوازده امام شامل اخباری است که ضمن آنها، هر امامی جانشین بعدی را انتخاب کرده است. این آثار در درجه نخست در باره غدیر و در ادامه شامل روایاتی است که از امام پیشین در باره امام بعدی در منابع آمده است. سبک و سیاق رسمی این قبیل آثار، بابتی است در کتاب کافی که نخستین آن با عنوان باب الاشارة و النص علی امیر المؤمنین (ع) آغاز شده و تا آخرین امام باب الاشارة و النص الی صاحب الدار ادامه یافته است.<sup>۲</sup> در کتاب‌هایی چون /ارشاد شیخ مفید و اعلام الوری طبرسی و آثار دیگر نیز بحث از نصوص ادامه یافته است.

*اثبات الوصیه* که به مسعودی مورخ منسوب شده و در این باره تردیدهای جدی شده است، اثری است از یک شیعی امامی در قرن چهارم یا پنجم در باره روایاتی که امامت امامان دوازده گانه را اثبات می‌کند.

دسته دیگر از آثار کتاب‌های دلائل یا به عبارتی معجزات امامان(ع) است. در میان اهل سنت، آثاری با عنوان *دلائل النبوه* نوشته شده که معروف‌ترین آنها از بیهقی و ابونعیم اصفهانی است. کتاب *دلائل النبوی*(ص) از احمد بن یحیی بن حکیم اودی صوفی کوفی امامی مذهب نوشته شده است.<sup>۳</sup> همچنین اسماعیل بن علی بن بن اسحاق بن ابی‌سهل بن نوبخت اثری با عنوان *کتاب الاحتجاج لنبوة*

۱ . آقازرگ مقدمه ای مفصل در شرح حال بیاضی و آثار وی نوشته است که در مقدمه جلد دوم این کتاب (مکتبه مرتضویه، تهران) آمده است.

۲ . کافی، ج ۱، ص ۲۹۲ - ۳۲۸

۳ . رجال نجاشی، ص ۸۱

النبی (ص) نگاشته است.<sup>۱</sup>

این آثار نیز مشتمل بر احادیث و اخباری در باره معصومین (ع) است که ضمن آن که به بیان معجزه‌های از امام می‌پردازد، اطلاعات تاریخی سودمندی در باره آن حضرات در اختیار قرار می‌دهد. در میان آثار غالیان شیعه، کتاب *الهدایه* خصیبه یکی از کهن‌ترین و مفصل‌ترین آثاری است که ویژه معجزات نوشته شده است. در میان امامیه از قدیم‌ترین آثار در این زمینه کتاب *دلائل الائمہ* محمد بن مسعود عیاشی عالم شیعی اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم است که در سمرقند می‌زیسته و آثار وی از جمله همین اثر را ابن‌ندیم یاد کرده است.<sup>۲</sup> این کتاب برجای نمانده است.

کتاب *الدلائل و المعجزات* از ابوالقاسم کوفی که متهم به غلو شده، در این زمینه است. همو کتابی با عنوان کتاب *تشبیت نبوة الانبیاء* نوشته است.<sup>۳</sup> کتاب *الدلائل* از ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری و اثر دیگری با همان نام از ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی از منابع ابن طاووس در برخی از آثارش بوده است.<sup>۴</sup>

ابومحمد عبدالباقی بن محمد بصری از علمای شیعه در قرن ششم، کتابی با نام *دلائل* داشته است. همو کتابی با عنوان *الحجج و البراهین فی امامة امیرالمؤمنین و اولاده الاحد عشر ائمة الدین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین* داشته است.<sup>۵</sup>

یکی از معروف‌ترین آثار برجای مانده در این زمینه کتاب *دلائل الامامه* از ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری صغیر از دانشمندان قرن پنجم است که

۱ . رجال نجاشی، ص ۳۲

۲ . فهرست ندیم، ص ۲۴۵

۳ . رجال نجاشی، ص ۲۶۶

۴ . کتابخانه ابن طاووس، ص ۲۲۷ ، ۲۲۸. اربلی نیز موارد فراوانی از *دلائل حمیری* نقل کرده است. نک

: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، ص ۱۰۹

۵ . الفهرست، منتجب الدین، ص ۷۶

در قم به چاپ رسیده است (قم، ۱۴۱۳ق). این کتاب، اثری زندگینامه‌ای با وجهه پرداختن به دلائل و معجزات و در نوع خود مشابه *الهدایه* خصیبه است.

کتاب *الخرائج و الجرائح* از قطب الدین راوندی (م ۵۷۳) از آثار با ارزش برجای مانده از قرن ششم است که در آن به تفصیل از معجزات پیغمبر (ص) و امامان (ع) سخن گفته است. متأسفانه، راوندی منابع و اسناد خود را یاد نکرده است. این کتاب تخلیص شده و تخلیص آن نیز با عنوان *کفایة المؤمنین* ترجمه شده است. متن عربی در سه مجلد (قم، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ق) به چاپ رسیده است.

نمونه کهن دیگر از این دست، کتاب *الثاقب فی المناقب* از ابو جعفر محمد بن علی معروف به ابن حمزه (متوفای بعد از ۵۵۲) است. این اثر شامل اخباری در معجزات انبیا، رسول خدا (ص) سپس فاطمه زهرا (س) و آنگاه سایر امامان (ع) است. یکی از مصادر این کتاب، کتاب *مفاخر الرضاع* از حاکم نیشابوری است که سه نقل از آن دارد.

در قرون بعد آثار مفصل‌تر و موسوعه‌ای در باره معجزات نوشته شد که از آن جمله می‌توان به کتاب *عیون المعجزات* اشاره کرد.

در بخش کتاب‌های فرق، باید به اختصار اشاره کرد که دو اثر مهم *فرق الشیعه* *نوبختی و المقالات و الفرق* از *اشعری*، آثاری است که ضمن پرداختن به تاریخ شیعه و فرقه‌های آن، اخباری از امامان معصوم (ع) درج کرده‌اند که برای شناخت زندگی آن حضرات بسیار اهمیت دارد. این رشته، در متون تألیف شده شیعی در قرن سوم و چهارم، بیشتر در قالب ردیه نویسی نگاشته می‌شد. مع الاسف از بیشتر آن آثار که نامشان در فهرست نجاشی آمده، اثری برجای نمانده است، گرچه ممکن است قطعاتی از آنها در میان آثار دیگر برجای مانده باشد.

### کتابهای کلامی - تاریخی

بخشی از تألیفات کلامی شیعه به تناسب اهمیتی که بحث‌های مربوط به

امامت در میان شیعه داشته، لزوماً به بحث از تاریخ کشیده شده است. بحث‌های امامت عمدتاً شامل دو بخش است. بخشی عقلی که مطالبی در اثبات ضرورت وجود امام و لواحق آن است و بخشی دیگر که مباحثی تاریخی در اثبات وجود نص، دلیل عدم اعتنای دیگران به نص، و نیز در انتقاد از صحابه عرضه می‌کند. بخش تاریخی این آثار نوعاً انتقاد از خلافت و خلفاست، چیزی که تحت عنوان مطاعن از آن یاد می‌شود. نکته قابل توجه در این زمینه آن است که برخی از این آثار کلامی - تاریخی است و برخی تاریخی کلامی که عمدتاً در شکل حدیث ارائه می‌شود. پیش از این اشاره به کتاب‌هایی که رد باره نصوص امامت است، داشتیم. در اینجا آثار دیگری را معرفی می‌کنیم.

کتاب *استغاثه فی بدع الثلاثه* از ابوالقاسم کوفی متهم به غلو است که به چاپ هم رسیده است. اثر دیگر کتاب *سليم بن قيس* است که صرف‌نظر از شبهاتی که در مورد برخی از اخبار آن وجود دارد نصی کهن در دفاع تاریخی از عقائد کلامی شیعه در قالب حدیث، در باب امامت است.

در شمار کهن‌ترین آثار در این زمینه، کتاب *المقنع فی الامامه* از سدآبادی - روستایی از روستاهای شهر ری - است که در قم آن را چاپ شده و اثری کوچک است.

از مشهورترین این آثار کتاب *الشافی سیدمرتضی* (م ۴۳۶) است که به چاپ رسیده است. شیخ طوسی (م ۴۶۰) همان کتاب را تحت عنوان *تلخیص الشافی* با تحریری تازه عرضه کرد که آن هم به چاپ رسیده است. این آثار در گبرودار بحث‌های تند و تیز مربوط به امامت میان معتزله و شیعه نوشته شده است.

کتاب *الجمال* شیخ مفید (م ۴۱۳) را باید بیشتر به عنوان یک اثر تاریخی - کلامی یاد کرد نه بالعکس. این اثر در ادامه آثار تاریخی محض شیعی است که در قرن سوم معمول بوده و در امتداد تک‌نگاری‌های تاریخی است که شیعیان عراق برای ثبت مسائل تاریخی مورد نظر خود می‌نگاشته‌اند. تاریخی بودن این اثر قابل تردید نیست، اما این که شیخ مفید تاریخ علمی را وسیله‌ای برای اثبات



دیدگاه‌های شیعه در برابر عثمانیه و معتزله قرار داده از کارهای شیخ مفید در تلفیق مکتب تاریخی با دانش کلام است.

در برابر، کتاب *کشف الیقین* یا *منهاج الکرامه* از علامه حلی (م ۷۲۶) کتابی است غالباً کلامی که برخی از آگاهی‌های تاریخی نیز در آن آمده است.

### کتاب‌های حدیثی - تاریخی

حدیث و تاریخ ارتباط نزدیکی داشتند. در این زمینه گاه تأکید بر تاریخ بوده و گاه بر حدیث. در میان آثار حدیثی شیعه در قرن سوم و چهارم، همانند اهل سنت، مواد تاریخی فراوانی یافت می‌شود.

اشاره شد که در کتاب *کافی*، در بخشی که به بحث امامت یا حجت اختصاص داده شده، مطالبی تاریخی از زندگی امامان را در بر دارد. متأسفانه کتاب کهن دیگری نظیر *کافی* در این زمینه برجای نمانده است، گرچه در برخی از موضوعات آن مانند غیبت، خوشبختانه آثاری هست. تنها اثر مشابه آن کتاب *بصائر الدرجات* از محمد بن حسن صفار مطالبی تاریخی هم دارد.

آثار حدیثی - تاریخی تک نگارانه در باره امامان (ع) نیز به صورت محدود وجود دارد. در باره تاریخ زندگی امام رضا (ع) اثر جاودانه *عیون اخبار الرضا (ع)* از شیخ صدوق (م ۳۸۶) اثری برجسته و کم‌مانند است. دیگر آثار صدوق نیز گرچه حدیثی است، اما به لحاظ شناخت اندیشه و افکار امامان (ع) بسیار سودمند است. دو سه *علل الشرایع*، *توحید و امالی* هر سه آثاری درخور در شناخت زندگی فکری امامان هستند.

در همین زمینه کتاب *الاحتجاج طبرسی* گرچه با دید اخباری و غیر دقیق نوشته شده، در شمار کتاب‌هایی است که برای شناخت افکار و اندیشه‌های امامان جالب توجه است.

سه تک نگاری مهم از میان دهها اثری که در باره «غیبت» نوشته شده،

برجای مانده که بسیار مهم هستند. این آثار مشتمل بر بسیاری از مطالبی هستند که در کتابچه‌ها و رسائل پیش از آنها در باره غیبت نوشته شده بوده است. کمال‌الدین صدوق، کتاب الغیبه شیخ طوسی و کتاب الغیبه نعمانی از غنی‌ترین آثاری هستند که تاریخ دوره اخیر امامان (ع) را در بر دارند. بر اساس این آثار، می‌توان بسیاری از آثار از دست رفته را در این موضوع، بازسازی کرد.

### فضائل نویسی و تاریخ

پیدایش علم فضائل نویسی به عنوان شعبه‌ای از حدیث یکی از مباحث جالب تاریخ حدیث است. تحولات مذهبی و سیاسی صدر اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان عصر اول برای شناخت صحابه، روی فضائل منقوله برای آنان از سوی رسول خدا (ص) تکیه کردند. به تدریج دایره این امر توسعه یافت و اساسی برای ارزیابی اشخاص شد. این احادیث که انگیزه‌های فراوانی برای توسعه و تکثیر داشتند، دانش فضائل و مناقب را پدید آوردند. در میان شیعیان نیز کتاب‌های فضائل و مناقب رواج داشت، اما آنان تلاش می‌کردند فضائل امام علی (ع) و اهل بیت را از کتب اهل سنت استخراج کنند. یکی از کهن‌ترین کتاب‌ها در این زمینه، کتاب مناقب الامام امیرالمؤمنین (ع) از محمد بن سلیمان کوفی قاضی است که در قرن سوم می‌زیسته است.<sup>۱</sup> این کتاب سرشار از آگاهی‌های تاریخی در باره سیره رسول (ص) و زندگی امیرمؤمنان (ع) است؛ مؤلف زیدی اما مانند ابوالجارود و دیگران روایات بی‌شماری از امام باقر (ع) دارد.

شرح الاخبار از قاضی نعمان بن محمد تمیمی مغربی اسماعیلی (م ۳۶۳) قاضی دولت فاطمیان در دوره معز فاطمی، یکی از منابع مهم برای شناخت فضائل اهل بیت (ع) و زندگی امامان (ع) تا امام صادق (ع) است. کتاب یاد شده، از حد

۱. در باره او نک: تاریخ التراث العربی، التدوین التاريخی، ص ۲۰۸، ۲۰۹. کتاب مناقب توسط محقق بزرگوار علامه محمدباقر محمودی در سه مجلد توسط مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة به چاپ رسیده.

یک کتاب حدیثی پا را فراتر نهاده و در زمینه سیره نبوی و زندگی امام علی (ع) اثری قابل توجه می‌باشد. جزء دوم و سوم آن (در مجلد اول از چاپ سه جلدی، قم، به کوشش محمد حسین جلالی) شرحی از همراهی امام علی(ع) با رسول خدا(ص) و مشارکت ایشان در جنگهای بدر، احد، خندق و جز آن آمده است. جزء چهارم کتاب شرح جنگ جمل و صفین است. جزء پنجم ادامه اخبار صفین است. جزء پنجم تا مقتل حجر بن عدی. جزء هفتم، هشتم، نهم و دهم فضائل امیرالمؤمنین(ع) است. جزء یازدهم ادامه فضائل اهل بیت بویژه فضائل فاطمه زهرا(س) است. جزء دوازدهم فضائل امام حسن(ع) و تاریخ زندگی آن امام همراه مقتل امام حسین(ع). جزء سیزدهم نیز ادامه مصائب اهل بیت است که ضمن آن به بسیاری از بزرگان اهل بیت از جمله جعفر بن ابی طالب و حضرت سجاد(ع) و بسیاری دیگر پرداخته شده است. جزء چهاردهم بحث از امام صادق(ع) و تاریخچه فرقه‌های شیعه است تا زمان معتضد عباسی و ظهور مهدی فاطمی. جزء پانزدهم خصائص مهدی است و جزء شانزدهم به عنوان آخرین جزء آن، در فضائل شیعیان است. این اثر به لحاظ نگارش تاریخ اهل بیت، با توجه به قدمت آن، و صرف نظر از گرایشات مختصر اسماعیلی آن، باید اثری معتبر و جامع و و در محدوده زمانی خود بی نظیر به شمار آید.

اگر توجه داشته باشیم که قاضی نعمان، اخبار غدیر این کتاب خود را از کتاب *الولایه طبری* برگرفته، به اهمیت این اثر در اشتمال بر بسیاری از ناگفته‌ها که در آثار مکتوب در دسترس او بوده پی خواهیم برد، گرچه متأسفانه وی اسناد و منابع بسیاری از نقل‌های خود را نمی‌آورد.

در حوزه فضائل نویسی، آثار بسیار فراوان بوده و از قرن ششم به بعد در میان شیعه آثاری مانند مناقب ابن شهرآشوب، عمده ابن بطریق و پس از آن آثار فراوان ابن طاووس (م ۶۶۴) و مآخذ فراوان آن در حوزه فضائل نویسی قابل توجه است.

## کتاب‌های رجالی - تاریخی

دانش رجال یکی از شعب مهم تاریخ است. در شیعه نیز این شعبه مورد توجه بوده و بارها فهرستی از اصحاب امامان، و یا مؤلفان و راویان اخبار شیعی نگاشته شده که متأسفانه بسیاری از آنها از بین رفته است. مهمترین اثر برجای مانده که بخش مهمی از دیدگاه‌های تاریخی شیعه در آن آمده، کتاب *اختیار معرفة الرجال* یا *رجال* کشی است که از هر نظر باید مهم تلقی شود. این اثر، اطلاعات ذی قیمت و بسیار ارجمندی در باره امامان(ع) داشته و از این جهت، اثری کم‌مانند به شما می‌آید. از نظر فکری و به ویژه برای شناخت فرهنگ مکتوب شکل گرفته پیرامون امامان، کتاب *رجال نجاشی* (در کنار فهرست طوسی) اثری منحصر به فرد است. تنها بر اساس این کتاب است که می‌توان یک تصویر فرهنگی درست از مجموعه رخدادهای فکری که در اطراف زندگی امامان بوده، به دست آورد. بخش کوچکی که در کتاب *الفهرست ندیم شیعی* در باره مؤلفان شیعه آمده، تکمیل کننده آن مطالب خواهد بود.

در زمینه شناخت زندگی امامان(ع) به ویژه آگاهی‌های مربوط به خاندان، فرزندان و نوادگان آنان هست، باید از کتاب‌های انساب استفاده کرد. کهن‌ترین آثار انساب در قرن سوم نگارش یافته و بعد از آن نیز این قبیل آثار، همواره مأخذ مهمی برای شناخت زندگی خانوادگی و به ویژه نسبت‌های فامیلی است. یکی از کهن‌ترین آنها کتاب *المجدی* (تألیف سال ۴۴۳) از ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن محمد العُمَری است که عالمی امامی مذهب است.<sup>۱</sup> نقبای سادات در بسیاری از شهرها، کتاب‌های در این دانش نوشتند و در بیشتر آنها اشاراتی به زندگی امامان(ع) شده است. کتاب *سر السلسله العلویه ابونصر بخاری* و بسیاری از آثار دیگر در زمینه به دست آوردن موادی از زندگی امامان(ع) ارزشمند است. کتاب *لباب الانساب ابوالحسن بیهقی* مشهور به *ابن فندق* و همین طور *عمدة الطالب ابن عنبه* (م ۸۲۸) آثاری سودمند در این زمینه هستند.

۱ . المجدی، ص ۱۵۷ . در آنجا تصریح می‌کند که :... و نحن اثنی عشریة.

### آثار عربی و فارسی سنیان دوازده امامی

از میان اهل سنت کسانی شرح حال دوازده امام(ع) نوشته‌اند. این جدای از کسانی از آنان است که آثاری در باره اهل بیت(ع) نوشته و مرحوم استاد عبدالعزیز طباطبائی در سلسله مقالات خود با عنوان *اهل البيت في المكتبة العربية* در مجله *تراثنا* (و انتشار مستقل آن با همین عنوان) آنها را شناسانده‌اند. از شماری از این افراد که از روی اعتقاد این آثار را نوشته‌اند، و در عین حال سنی هستند، می‌توان با عنوان سنی دوازده امامی یاد کرد.

یکی از کهن‌ترین این آثار کتاب *مجمل التواریخ و القصص* از ابن شادی همدانی است که در حدود سال ۵۲۰ به فارسی تألیف شده است. در این اثر، در بخش تاریخ خلافت پس از پیغامبر(ص) می‌نویسد: و از پس پیغامبر علیه السلام، ابوبکر صدیق بود ... بعد از آن شرح حال سایر خلفا را هم آورده است. همو در بخشی دیگر، فصلی در ذکر جماعتی از اهل بیت پیغامبر علیهم السلام آورده. در آنجا از فاطمه زهرا علیها سلام آغاز کرده، شرح حال فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را نوشته پس از آن به ترتیب سایر امامان را تا ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری علیهم السلام به اختصار آورده است.<sup>۱</sup> در پایان قصیده ای حصفکی شاعر معروف، حاوی فضائل دوازده امام درج کرده است.

*کتاب الال* از ابن خالویه (م ۳۷۰) از آثاری است که اخباری در باره امامان داشته اما برجای نمانده است. اربلی بخش های قابل توجهی از این اثر را در کتاب *کشف الغمه* آورده است.

*تذکره الخواص* اثر یوسف بن قزغلی بن عبدالله بغدادی سبط ابن ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی (۵۸۱ - ۶۵۴) به شرح مناقب اهل بیت و از جمله دوازده امام پرداخته و در زمینه آثاری از این قبیل باید یکی از نخستین آثار به شمار آید. چاپ اخیر این کتاب در دو جلد (با تحقیق آقای حسین تقی زاده، تهران، ۱۴۲۶ق)

۱ . مجمل التواریخ و القصص، (به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور) صص ۴۵۴ - ۴۵۸

منتشر شده است جلد اول در باره امیر المؤمنین و جلد دوم تا امام دوازدهم را دارد. این کتاب، حاوی اخبار و اطلاعات تازه‌ای از امامان است که برخی از آنها در منابع شیعی هم نیامده است.

از چهره‌های برجسته این جریان کمال الدین محمد بن طلحه شافعی (۵۸۲ - ۶۵۲)، نویسنده اثر پراچ *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول* است. این اثر (منتشره با تحقیق ماجد العطیه، قم، ۱۴۲۰) حاوی شرح حال دوازده امام است و نشان می‌دهد که تفکر تسنن دوازده امامی در قرن ششم تا چه اندازه نیرومند بوده است. اربلی نیز در قرن هفتم از این اثر بهره برده است.

عبدالعزیز بن محمد معروف به ابن اخضر گنابادی (م ۶۱۱) کتاب *معالم العترة النبویة و معارف اهل البيت الفاطمیة العلویة* را در شرح حال امامان، البته تا امام یازدهم نوشته است. این اثر برجای نمانده و از منابع علی بن عیسی اربلی بوده است.<sup>۱</sup>

حمدالله مستوفی (م ۷۴۰) نویسنده *نزهة القلوب و تاریخ گزیده*، در کتاب دوم خود، ابتدا شرحی از تاریخ خلفای نخست را بدست داده و سپس به بیان شرح زندگی و فضائل امام امیرالمؤمنین می‌پردازد. در ادامه در صفحه ۱۹۸ شرحی از زندگانی امیرالمؤمنین و حافد رسول ربّ العالمین امام المجتبی حسن بن علی المرتضی (ع) آورده است. فصل سیم از باب سیم کتاب را نیز به دیگر امامان اختصاص داده با این عبارت که: در ذکر تمامی ائمه معصومین رضوان الله علیهم اجمعین که حجة الحق علی الخلق بودند، مدت امامتشان از رابع صفر سنه تسع و اربعین تا رمضان سنه اربع و ستین و مأتین دویمت و پانزده سال و هفت ماه. ائمه معصوم اگر چه خلافت نکردند اما چون مستحق، ایشان بودند تبرک را از احوال ایشان شمه‌ای بر سبیل ایجاز ایراد می‌رود. این شرح تا بیان زندگانی امام زمان (ع) ادامه یافته است.<sup>۲</sup> همین نویسنده یک دوره تاریخ منظوم ایران را با عنوان *ظفرنامه* در تکمیل *شاهنامه* فردوسی نگاشته و ضمن آن شرح حال دوازده امام را

۱ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۶. گویا از کتاب معالم اثری باقی نمانده گرچه قطعاتی از آن در کشف الغمه

نقل شده است. نک: علی بن عیسی اربلی و کشف الغمه، ص ۱۲۱

۲ . تاریخ گزیده، ص ۲۰۷

به تفصیل آورده است. نویسنده این سطور، بخش مذکور را استخراج کرده و به چاپ رسانده است (مقالات تاریخی، دفتر پانزدهم، ص ۸۹ - ۱۶۱).

کتاب دیگر در این زمینه *الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة* از ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵) که اخیرا با تصحیح سامی الغریری در دو مجلد (مجلد اول در باره امیر المؤمنین و مجلد دوم باقی امامان) انتشار یافته است (قم، ۱۴۲۲).

*الشذرات الذهبية فی تراجم الائمة الائنی عشرية عند الامامية* از شمس‌الدین محمد بن طولون (م ۹۵۳) اثری دیگر در باره امامان شیعه است که به طور مستقل با تصحیح صلاح الدین منجد به چاپ رسیده است.

ابن خلکان نیز شرح حال دوازده امام را در *وفیات الاعیان*، بر حسب مورد آورده اما باور وی اساسا تسنن دوازده امامی نیست. این رویه‌ای است که تقریبا در *بارة تاریخ بغداد* نیز می‌توان ابراز کرد. در آن نیز شرح حالی از امامانی که به بغداد آمده‌اند دارد، اما به هیچ روی از سر باور نیست.

این تفکر، در میان سنیان نقشبندی ماوراءالنهر نیز نیرومند بوده است. *فصل الخطاب* خواجه محمد پارسا از قرن نهم است که با وجود اصرار بر تسنن و حتی موضعگیری تند بر ضد روافض، شرح از احوال امامان را آورده است. (بخش مزبور در میراث اسلامی ایران، دفتر چهارم منتشر شده است).

مؤلف کتاب *روضات الجنان و جنات الجنان*، یعنی درویش حسین کربلائی از قرن دهم نیز فصلی بلند به شرح حال امامان اختصاص داده است. کتاب مزبور در تبریز به چاپ رسیده است.

*وسيلة الخادم الی المخدوم* در شرح *صلوات چهارده معصوم* اثر فضل الله بن روزبهان خنجی (م ۹۲۷) که به ضدیت با تشیع و دولت صفوی شهره است، در شرح زندگانی چهارده معصوم تألیف و به کوشش مؤلف همین سطور منتشر شده است.

کُنه الاخبار از مؤلفات قرن دهم هجری در سایه دولت عثمانی تألیف شده و

شرح حال دوازده امام را دارد.<sup>۱</sup>

*الصواعق المحرقة* اثر ابن حجر هبتمی که آن را در رد بر شیعه نگاشته، مشتمل بر شرح حال امامان و مناقب آنان است.

یکی از مهمترین چهره‌های این نگرش ملاحسین کاشفی است که در کتاب *روضه الشهداء* شرحی مختصر از زندگی انبیاء و دوازده امام و نیز مطالبی در عزاداری برای آنها آورده و در آن مفصل‌ترین بخش را به امام حسین (ع) اختصاص داده است.

کتاب دیگر در این زمینه کتاب *المقصد الاقصی* از کمال الدین خوارزمی است که ضمن آن علاوه بر شرح حال خلفا، شرح حال دوازده امام را نیز آورده است.

### آثار فارسی امامی مذهبان از قرن هفتم تا دهم

کتاب‌های اندکی در باره زندگی امامان از شیعیان فارسی زبان ایرانی این دوره برجای مانده که در حد خود قابل توجه است.

سه اثر از یک نویسنده پرکار شیعی در اواخر قرن هفتم در اصفهان تألیف شده که همگی کارهای کلامی - تاریخی است. عمادالدین طبری نویسنده کامل بهایی، *مناقب الطاهرین و تحفة الابرار* نگرشی کلامی - تاریخی بر موضوعات مهم شیعی کرده و از زمانه خود نیز گاه و بیگاه آگاهی‌هایی به دست داده است. مناقب الطاهرین (چاپ دوجلدی به کوشش حسین درگاهی، تهران، ۱۳۷۹) در باره چهارده معصوم است. در آغاز سیره نبوی، زندگی و فضائل امام علی و فاطمه زهرا و سپس سایر امامان (ع) آمده است. طبری منابع خود را معرفی نکرده اما به احتمال از منابع حدیثی شیعه و بعضاً سنی استفاده می کند. نگاه وی نیز ساده و اخباری و غیر عمیق است. شرح حال مفصل وی را در مقدمه کتاب وی با عنوان *فضائل اهل بیت رسول و مناقب اولاد بتول* (تهران، مشعر، ۱۳۸۶). نوشته‌ام.

کتاب *پر حجم احسن الکبار فی معرفه الائمه الابرار* از سیدمحمد بن ابی‌زید



بن عرشاه ورامینی در شرح زندگی امامان معصوم در سال ۷۴۰ هجری نگاشته شده و نسخه‌هایی از آن - از جمله در کتابخانه آیت الله مرعشی - برجای مانده و خلاصه آن با نام *لوامع الانوار* از علی بن حسن زواره‌ای در دست است. این اثر هم به همان سبک و سیاق آثار فارسی این دوره از جمله آثار عماد طبری و حسن سبزواری است. کتاب *رامش افزای آل محمد* از محمد بن حسین محتسب اثری ده جلدی در تاریخ انبیاء و امامان بوده که منتجب الدین آن را دیده و بخشی از آن را نزد مؤلف خوانده،<sup>۱</sup> چنانکه دو نقل از آن در مناقب ابن شهر آشوب آمده که یکی در باره زندگی امام مجتبی و دیگری در باره علم امام صادق (ع) است.<sup>۲</sup> و در *الفهرست منتجب الدین* از آن یاد شده اما اثری از وی از پس از قرن هشتم یافت نشده است.

*مباهج المّهج فی مناهج الحجج* از قطب الدین کیدری نویسنده برجسته شیعی است که به احتمال بسیار قوی در قرن ششم زندگی می‌کرده است. این کتاب که به عربی بوده توسط حسن بن حسین شیعی سبزواری در قرن هشتم به فارسی درآمده و مترجم نامش را *بهجة المباهج* گذاشته است. وی این ترجمه را به خواجه نظام الدین یحیی بن شمس الدین که از سال ۷۵۳ تا ۷۵۹ به عنوان یکی از فرمانروایان سربداری در خراسان حکومت داشته اهدا کرده است. *بهجة المباهج* در قرن دهم توسط شاعری کاشانی با نام حیرتی تونی به نظم کشیده شد.<sup>۳</sup> حسن شیعی سبزواری کتابی هم با نام *راحة الارواح و مونس الاشباح* که مشتمل بر حکایت‌ها و لطایفی در باره زندگی پیامبر و اهل البیت است نگاشته که به چاپ رسیده است.<sup>۴</sup>

متنی با عنوان *تاریخ محمدی یا تاریخ رشیدی یا تاریخ دوازده امام یا فهرست ائمه* که در وصف آن گفته شده: در تاریخ تولد پیامبر و امامان با نام و نسب و لقب

۱ . الفهرست، منتجب الدین، ص ۱۰۸

۲ . نک: تعلیقات الفهرست، منتجب الدین، چاپ ارموی، ص ۴۳۵، ش ۳۹۴

۳ . ادبیات فارسی استوری، ص ۷۸۵، ۷۸۶

۴ . برای نسخه‌های آن نک: ادبیات فارسی استوری، ص ۷۸۵. چاپ آن به کوشش آقای محمد سپهری

در سال ۱۳۷۵ در سری انتشارات میراث مکتوب به انجام رسیده است.

و زادگاه و جای قبرشان به نظم با تاریخ بیستم ذی‌قعدة ۸۱۹ (نسخه ۳۶۲۶ کتابخانه ملی تبریز) موجود است که به کوشش این بنده خدا چاپ شده است. (قم، کتابخانه تاریخ، ۱۳۷۷). بنده آن را به نام شیخ حسن کاشی شاعر معروف این دوره چاپ کردم، اما آقای حسن عاطفی در مقدمه دیوان کاشی، نسبت آن را به وی رد کرده است. شیخ حسن کاشی شاعر از نزدیکان سلطان محمد خدابنده بوده و در تشیع آن دوره سهمی بسزا دارد. وی این کتاب را در سال ۷۰۸ که شصت سال از زندگیش را سپری کرده بوده در حله و بغداد نگاشته است.<sup>۱</sup> کتابی هم با نام تاریخ عترت در سال ۸۰۳ در حلب تألیف شده که متن آن را دانش‌پژوه چاپ کرده است.<sup>۲</sup>

از مفصل‌ترین آثار در زمینه تاریخ صدر اسلام در میان فارسی‌زبانان شیعه، نزهة الکرام و بستان العوام است با تصحیح محمد شیروانی چاپ شده است. این اثر از محمد بن حسین بن حسن رازی است که در اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم هجری می‌زیسته است. کتاب در دو مجلد حاوی اخباری است در سیره رسول خدا(ص) تا باب بیست و یکم. پس از آن تا باب سی‌ام که در مجلد اول کتاب چاپ شده در باره ابوبکر و مسائلی دیگر. مجلد دوم کتاب تا باب شصتم اخبار معجزات معصومین را تا امام زمان (ع) آورده است. این اثر باید در کنار احسن الکبار یکی از مفصل‌ترین آثار فارسی شیعه دوره میانی تاریخ ایران از تاریخ صدر اسلام تلقی شود. گفتنی است که این کتاب با این که فارسی بوده به لحاظ اهمیت مورد توجه ابن طاووس قرار گرفته و وی که فارسی نمی‌دانسته آن را داده است تا برایش ترجمه کنند. در یک مورد هم از آن در فرج المهموم نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۱ . استوری، ص ۸۹۹

۲ . نک: مقدمه بستان الکرام، ص ۱۵. در این مقدمه دانش‌پژوه شرحی از کارهایی که در عربی و فارسی در باره اهل بیت از طرف سنیان و شیعیان نگاشته شده آورده است. ای کاش اطلاعات جامعتری در این باره عرضه می‌کرد.

۳ . کتابخانه ابن طاووس، ص ۴۸۲

## تاریخننگاری در آستانه عصر صفوی

پس از گذر از دوران شکوه تمدن اسلامی تا قرن ششم و هفتم، تألیف در غالب زمینه‌های علمی گرفتار رکود، تکرار، شرح‌های بیهوده و اغلب فاقد روش‌های علمی شد. البته موارد نادری وجود داشت که باید آنها را استثنا کرد و گاه در برخی از زمینه‌ها چندان نادر هم نیست. به عنوان مثال، دانش تاریخ‌نویسی روز در عصر مغول مرتبت بالایی دارد و آثاری نظیر *جامع التواریخ* و *یا جهانگشای جوینی* و نیز آثار حافظ آبرو نشانگر این مرتبت والاست.

اما در حوزه تاریخ دوره نخست اسلامی، در حوزه شرق کارها چندان نیرومند نیست، و هر چند در حوزه‌های فکری شامات و مصر دانشمندان برجسته‌ای نظیر ذّهبی، صفّدی، ابن حجر، ابن عماد حنبلی، صالحی شامی، مقریزی، کُتبی و بسیاری دیگر تربیت می‌شوند، اما در شرق خبری نیست. نه سنیان و نه شیعیان این منطقه، آثار برجسته‌ای را که در قرون نخست نظیر تاریخ نیشابور یا تاریخ بیهق یا تاریخ جرجان یا تاریخ ری و امثال آنها تولید کردند، ندارند. تاریخ‌نویسی این دوره بجز تواریخ محلی نسبت به برخی از دولت‌ها، گرفتار رکود است.

صوفیانی که این زمان در شرق تسلط دارند، آثار محدودی را در قرن نهم پدید آوردند که نوعاً شرح طبقات اقطاب آنان و سلسله مشایخ ایشان بود که طبعاً شامل بخشی از تاریخ اسلام و نیز تاریخ امامان شیعه می‌شد. در این تواریخ به دلیل غلبه نگرش صوفیانه، نوعی نگرش غیر تجربی در تاریخ و نیز شرح حال نویسی اولیاء گریانه رواج یافت که سر سلسله آن رشته، تألیفاتی مانند تذکره *الاولیاء عطار* و امثال آن در چند قرن پیش از آن بود. روشن است که زندگی اقطاب خارج از دایره معمول زندگی انسان‌ها شکل می‌گیرد و همه چیز بارها فراتر از حد طبیعی خود قرار دارد. لیست طولی از این قبیل آثار تاریخی که نوعاً نیز فاقد ارزش علمی در حوزه تاریخ‌نگاری بوده و همزمان با از میان رفتن تصوف ارزش خود را از دست داده است، در *ادبیات فارسی/استوری*، بخش تاریخ، آمده است. برخی از مشهورترین آنها در میان اهل سنت صوفی مسلک که مردم عمدتاً نگرش تاریخی خود را از آنها می‌گرفتند عبارت بودند از:

المقصد الاقصى فی ترجمه المستقصی، از متن عربی آگاهی در دست نیست و ترجمه به دست کمال‌الدین حسین خوارزمی در قرن نهم انجام شده است.<sup>۱</sup>

المجتبی من کتاب المجتبی فی سیره المصطفی<sup>۲</sup> سیر النبی از جامی،<sup>۳</sup> مولود حضرت رسالت پناه محمدی از جامی،<sup>۴</sup> شواهد النبوة لتقویة یقین اهل الفتوة ایضا از جامی.<sup>۵</sup> این کتاب بسیار شهرت یافته و صدها نسخه خطی از آن برجای مانده است. بیان حقائق احوال سید المرسلین از جمال‌الدین احمد اردستانی مشهور به پیر جمال صوفی مشهور،<sup>۶</sup> معارج النبوة فی مدارج الفتوة از معین‌الدین فراهی (م ۹۰۷).<sup>۷</sup> این کتاب نیز شهرت فراوانی دارد. روضة الاحباب فی سیر النبی و الال و الاصحاب از امیر جمال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله حسینی دشتکی شیرازی که در سال ۹۰۰ تألیف شده و از شهرت چشمگیری برخوردار بوده است.<sup>۸</sup> تحفة الاحباء فی مناقب آل العباء از همو در مناقب اهل بیت نگاشته شده است.<sup>۹</sup> آثار احمدی از احمد بن تاج‌الدین حسن بن سیف‌الدین استرآبادی<sup>۱۰</sup> از آثار سنیان دوازده امامی است و اخیرا به کوشش آقای میرهاشم محدث در سری انتشارات میراث مکتوب چاپ شده است.

آثاری دیگر که یا به نثر است یا به نظم و حاوی نگرش قدسی از نوع صوفیانه، در این دوره فراوان است. عناوینی نظیر نادر المعراج و بحر الاسرار، حمله حیدری، محاربه غضنفری. یاد از این کتابها در این مقال، به دلیل تأثیری است که در ادبیات تاریخنگاری شیعه داشته است. نمونه واضح در ارتباط این دو ادبیات، روضة الشهداء ملاحسین کاشفی (م ۹۱۰) است که دقیقا دیدگاه‌های حاکم بر

۱ . تاریخ ادبیات فارسی، استوری، ص ۷۷۵

۲ . استوری، ص ۷۹۱

۳ . استوری، ص ۷۹۲

۴ . استوری، ص ۷۹۵

۵ . استوری، صص ۷۹۷-۸۰۳

۶ . استوری، صص ۷۹۲، ۷۹۳

۷ . استوری، صص ۸۰۳-۸۱۰

۸ . استوری، صص ۸۱۰-۸۱۸

۹ . استوری، ص ۸۱۸

۱۰ . استوری، ص ۸۱۹

هرات را به تشیع ایران انتقال داده و خود تا صدها سال متنی پرنفوذ در میان شیعیان بوده است.

### تاریخنگاری شیعی در دوره صفوی

باید توجه داشت که در دوره صفوی، بخشی از تاریخ‌نویسی مربوط به ثبت تحولات تاریخی دولت صفوی و احیانا دولت‌هایی است که درآمد این دولت بوده‌اند. ما در اینجا قصد شرح چگونگی آن قبیل تألیفات را که نمونه‌های مشهور آن عالم‌آراهای مختلف<sup>۱</sup> و یا خلاصه التواریخ و جز آنهاست نداریم بلکه صرفاً قصدمان اشاره به کتاب‌های تاریخی است که به حوزه تاریخ‌نگاری صدر اسلام اعم از سیره رسول خدا(ص) و تاریخ امامان (ع) پرداخته‌اند.

گفتنی است که مؤلفان آثار از نوع اول، نه عالمان دین، بلکه طایفه دیگری از فرهیختگان جامعه عصر صفوی مانند منشیان و دبیران و احیانا شاعران بودند. در اینجا دوره صفوی و قاجار را که از این لحاظ و از بسیاری جهات دیگر کاملاً شباهت دارند، یکجا مورد توجه قرار می‌دهیم.

با گذشت مرحله نخست تشکیل دولت صفوی به عهد اسماعیل اول، نوبت به مرحله دوم آن یعنی دوره تثبیت دولت صفوی رسید که شاه طهماسب متکفل آن بود. از اهرم‌های اصلی این دولت، توجه به تشیع و نگاهبانی از آن به عنوان یکی از بنیادهای اصلی دولت جدید بود. شاه طهماسب با درک این مطلب به کار تعمیق اندیشه شیعی در ایران پرداخت و از زوایای مختلف برای تحکیم این امر چهل سال تلاش کرد. در حوزه تاریخ، هدف عمده آشنایی مردم از جنبه اثباتی آشنا کردن مردم با با زندگی امامان و از نظر انتقادی، نقد اعمال مخالفان ائمه در صدر اسلام بود. گفتنی است که ایران، بویژه در بخش شرقی کاملاً با مناقب ائمه آشنا

۱ . نظیر عالم‌آرای شاه اسماعیل، عالم‌آرای شاه طهماسب، عالم‌آرای صفوی، عالم‌آرای عباسی. و پیش از صفوی عالم‌آرای نادری، و بعد از صفویه عالم‌آرای نادری.

بودند، اما به هر روی توسعه این آشنایی، به رواج هر چه بیشتر تشیع کمک می‌کرد. توجه به این نکته که شاه طهماسب سه بار دستور ترجمه کتاب با ارزش کشف الغمه را صادر کرده و این دقیقاً به هدف اشاعه تشیع میان مردم بوده، مؤیدی بر مطلب فوق الذکر است.

نعمت الله بن قریش رضوی یکی از این مترجمان است. وی در مقدمه ترجمه‌اش می‌نویسد: چون «همواره خاطر عاطر آن جامع مفاخر [شاه طهماسب] متوجه بر این بود که تولا و تبراً در میان مردم آشکار شود و معلوم و مقرر بود که بیشتر مردمان این زمان از اکثر احوال ائمه طیبین (ع) غافلند و معرفت ثواقب مناقب ایشان به تفصیل حاصل ندارند، فرمود که کتاب کشف الغمه فی معرفه الائم که جامع‌ترین کتب است در این باب، اگر کسی به فارسی کند نفع آن عام شود و موالیان همه در معرفت امامان کامل و تمام شوند و این نعمتی عظیم و برکتی شامل و عمیم بود.» وی سپس شرح می‌دهد که وی به این خدمت قیام کرد.<sup>۱</sup>

نگارش مستقل در باره زندگی امامان، چندان گسترده نبود. از معدود کتاب‌های نسبتاً خوب در این دوره کتاب انیس المؤمنین (چاپ میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳) از محمد بن اسحاق حموی از شاگردان محقق کرکی (م ۹۴۰) است که شامل یک دوره تاریخ صدر اسلام و مختصری از زندگی امامان (ع) است.

توجه به زندگی ائمه در نیمه دوم دولت صفوی بیشتر شد و این به دلیل رشد اندیشه‌های اخباری و حدیثی بود. می‌دانیم که در میان اهل سنت نیز بسته شدن باب اجتهاد از یک سو و غلبه اخباریگری، فقه و عقل (فلسفه) را تضعیف کرد، اما در عوض به تاریخ و رجال و حدیث مجال بروز داد. در شیعه نیز این مرحله از پس از شیخ مفید، هم فقه اجتهادی تقویت شد، چون باب اخبار بسته شده بود و هم کلام و فلسفه رشد کرد و در عوض تاریخ و رجال محدود شد. با رشد مجدد

۱. نک: علل برافتادن صفویان، مقاله ترجمه متون دینی به پارسی در دوره صفوی، ص ۲۸۶. دو ترجمه دیگر نیز در همانجا معرفی شده است.

اخباری‌گری در دوره صفوی، تا اندازه‌ای تاریخ مجال ظهور یافت. جز آن که عامل دیگری سبب محدود شدن آن گردید و آن این بود که از تمام آنچه در تاریخ اسلام جریان یافته بود، صرفاً دفاع از نظریه امامت و اثبات قدح مخالفان مد نظر قرار گرفت. این مباحث همانهایی بود که در قرن سوم در کتابهایی نظیر *استغاثه فی بدع الثلاثه* ظاهر شده بود.

یک ویژگی عمده آثار دوره صفوی، حتی در حوزه شیعیان خارج از ایران در بحرین آن است که آثار تاریخی گسترده در اختیارشان نبوده است. در این زمان برخلاف زمان ابن طاووس و اربلی که کتابهای اهل سنت در عراق رواجی کامل داشت و شیعیان هم از آنها بهره می‌بردند، تنها کتاب‌های شیعی در اختیار بود. آنچه از کتابهای اهل سنت در آثاری نظیر *انبات الهداة* یا *بحار* یا جز آنها آمده، مطالبی است که نوعاً از طریق ابن‌بطریق، ابن طاووس، اربلی و امثال آنان نقل شده است. البته باید چند کتاب محدود لغت و امثال آن را استثنا کرد. این در حالی بود که منابع تاریخی کهن نظیر تاریخ طبری یا آثار ذهبی یا ابن‌کثیر که شایع‌ترین آثار در جهان اهل سنت بوده در اختیار عالمان شیعی قرار نداشت. شاهد آن که در میان نسخ شناخته شده ایران، تنها بخشی از *تاریخ طبری* در یک کتابخانه برجای مانده است.<sup>۱</sup>

از تاریخ یعقوبی نیز که اثری شیعی است هیچ نسخه‌ای حتی تاکنون در ایران یافت نشده است.<sup>۲</sup>

نیز باید دانست که نسخه‌ای از *کتاب الجمل* شیخ مفید حتی در اختیار علامه مجلسی قرار نداشته است. این همه نشان می‌دهد که این دوره، از لحاظ داشتن منابع تاریخی رایج چه رسد به منابع گمنامی نظیر *انساب الاشراف* و امثال آن، بسیار بسیار فقیر بوده است. در چندین رساله‌ای که در نیمه دوم دولت صفوی در

۱. در ذیل عنوان تاریخ طبری در فهرستواره دست نوشته های ایران، (ج ۲، ص ۷۲۲) تنها نسخه‌ای که شامل بخشی از تاریخ طبری است با تاریخ ۵۸۶ برجای مانده است. هرچند، چند نسخه از ترجمه تاریخ طبری که در واقع ربط چندانی به اصل آن هم ندارد، معرفی شده است.

۲. مقایسه کنید با فهرستواره دستنوشته های ایران، ج ۲، ص ۷۵۲

باره ابومسلم نوشته شده، هنوز این تردید وجود داشته که آیا وی یک شیعه امامی است یا مدافع عباسیان! و زمانی که یک نویسنده خواسته است او را مدافع عباسیان نشان دهد، تنها *مروج الذهب* را در اختیار داشته و به گونه‌ای از آن سخن گفته که گویی گوهری ناشناخته یافته است.<sup>۱</sup>

با این حال، نوشته‌های فارسی و عربی فراوانی در این دوره در زمینه سیره و اخبار امامان(ع) نوشته شده است، اما هیچکدام از لحاظ گستردگی و نظم به پای *مجلدات بحار الانوار* علامه مجلسی (م ۱۱۱۰) نمی‌رسد. از مجلد یازدهم تا چهاردهم بحار به قصص انبیاء اختصاص دارد که ضمن آن از مهمترین مصادر شیعه، آنچه در این باره بوده، به ضمیمه آیات قرآنی و تفسیر آنها و احیاناً توضیحات خودش، مطالب لازم را فراهم آورده است. سیره نبوی هم شامل هشت مجلد از مجلد ۱۵ تا ۲۲ است که نسبتاً بسیار مفصل می‌باشد. نوع تقسیم بندی علامه مجلسی نسبتاً قابل توجه و مانند سایر قسمت‌ها با دقت انجام شده است.

جلد پانزدهم از اجداد رسول خدا(ص) آغاز شده و تا جوانی آن حضرت ادامه یافته است. مجلد شانزدهم از ماجرای ازدواج با خدیجه تا انتهای مسائل شخصی مربوط به رسول خدا(ص) از جمله اخلاق و سنن آن حضرت را در بر گرفته است. مجلد هفدهم در یک قسمت شامل بحث عصمت و سهو النبی(ص) و در ادامه مشتمل بر معجزات آن حضرت است. بخش نخست مجلد هجدهم نیز معجزات و در ادامه مبعث و در انتهای آن خبر معراج آمده است. مجلد نوزدهم اخبار دوران بعثت تا غزوه بدر را شامل می‌شود. مجلد بیستم ادامه غزوات رسول خدا(ص) تا حدیبیه و نامه‌نگاری به شاهان و امیران است. مجلد بیست و یکم تا حجة الوداع امتداد یافته است. مجلد بیست و دویم شامل اخبار اقارب رسول خدا(ص) بویژه همسران و برخی از اصحاب و خواص آن حضرت و در انتها اخبار مربوط به وفات رسول خدا(ص) را آورده است.

۱ . نک: میراث اسلامی ایران (از انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی)، دفتر دوم، سه رساله در باره ابومسلم و ابومسلم‌ها.



از مجلد بیست و سوم تا بیست و هفتم به مبحث امامت اختصاص داده شده است. مجلد بیست و هشتم تا سی و یکم به تاریخ خلفا اختصاص دارد که به تازگی چاپ شده است. از مجلد سی و دوم تا پنجاه و سوم به تاریخ وسیره امامان اختصاص داده شده که برای برخی از امامان تا چند مجلد و برای برخی دیگر یک مجلد در نظر گرفته شده است. علامه مجلسی صرف‌نظر از برخی از آثار شیعی - مانند کتاب الجمل شیخ مفید - که ندیده، از تمامی آثار شیعی موجود در اثر خود بهره برده است. کتابی دیگر مانند کار علامه در زمان وی انجام شده که نامش *عوامل العلوم* بوده و کاری است نظیر کار علامه در یکپارچه کردن آثار شیعی در موضوعات متنوع. برخی از ملجعات آن در باره امامان توسط مؤسسه الامام المهدی(ع) به چاپ رسیده است. گفتنی است که علامه مجلسی کتاب *جلاء العیون* را در زبان فارسی در تاریخ چهارده معصوم نگاشت که یکی از رایجترین آثار فارسی در چند سده اخیر در زمینه سیره معصومین(ع) بوده است.

کتاب *اثبات الهداة* از شیخ حر عاملی در باب امامت و بیان اخبار چندی از زندگی امامان در نوع خود کتابی جامع و کم‌مانند است. مجموعه اخبار معجزات را نیز سیدهاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹) در *مدینه المعجز* فراهم آورده است. این اثر به تازگی در هشت مجلد به چاپ رسیده است.

نوشته‌هایی که در این دوره در مناقب و امامت و تاریخ امامان نوشته شده خارج از حد شمارش بوده و تقریباً بخش اعظم آنها فاقد ارزش علمی و نوآوری است. این وضعیت در دوران صفویه و قاجار یکنواخت بوده و علی‌رغم بهتر شدن مناسبات خارجی ایران در دوره قاجار بویژه رفت و آمد به عتبات و حج، رشد کتابخانه‌ای در ایران وجود نداشته و به همین دلیل کار عمده تازه‌ای نیز صورت نگرفته است.

قابل ذکر است که در دوره قاجار نه تنها عالمان دینی، بلکه دبیران حکومتی نیز به کار تألیف در تاریخ اسلام بویژه مقتل‌نویسی می‌پرداختند. نمونه آن فیض *الدموع* بدایع نگار است که با نثری زیبا نوشته شده و توسط میراث مکتوب چاپ شده است. نمونه برجسته دیگر فرهاد میرزا معتمدالدوله فرزند عباس میرزاست

که برای سال‌های متمادی حکومت فارس و نواحی دیگر را داشت. وی کتاب *قمقام زخاز و صمصام بتار* را در مقتل امام حسین (ع) نگاشته که مکرر چاپ شده است.<sup>۱</sup> موسوعه بزرگ تاریخی این دوره *ناسخ التواریخ* از محمدتقی سپهر است که در حال حاضر بجز بخش تاریخ قاجاریه آن، و به رغم آن وسعت فاقد ارزش تاریخی و به عبارتی نه تنها ناسخ نیست منسوخ التواریخ است.

### تحول و پیشرفت در زندگینامه نویسی امامان (ع) در سالهای اخیر

در تمام دوره قاجار و حتی مدت‌ها بعد از آن، نگارش آثار تاریخی مربوط به صدر اسلام، در همان قالب‌های کهنه ادامه داشت. تاریخ در این نگاه، بیشتر به عنوان یک ابزار برای تأمین خواسته‌های عوام مردم در حفظ آداب و رسوم مذهبی مورد استفاده قرار می‌گرفت. طبعاً به دلیل قوت آداب و رسوم مذهبی در جامعه، و نیاز طبیعی مردم برای تأیید آنها از سوی مورخان مذهبی، باب نقد و نظر بسته شده بود. به علاوه، تاریخ امامان، به عنوان یک دوره مقدس، در مقایسه با بخشهای دیگر تاریخ اسلام مورد بررسی و تحلیل قرار نمی‌گرفت. افزون بر آن، با رشته تاریخ به عنوان یک مبحث عالمانه، آنچنان که در باره سایر موضوعات دینی برخورد می‌شد، نگاه نمی‌شد. تاریخ وسیله موعظه و نصیحت بود و با صرف مطالعه منابع، قابل وصول. در حوزه‌های علمی با این درس به عنوان یک رشته علمی برخورد نمی‌شد، بلکه اصولاً پرداختن به آن کار افراد اهل منبر بود که همیشه چندین درجه از متخصصین علوم اسلامی پایین‌تر دانسته می‌شدند.

دانش تاریخ، از چندین دهه قبل به این سو، مورد توجه بیشتر قرار گرفت. شاید مهمترین دلایل آن اینها باشد:

الف: نخست تحولات سیاسی ایران که درگیر شدن علما در آن، تحلیل تاریخ را می‌طلبید و آنها را به اجبار واداشت تا تاریخ اسلام را جدی‌تر تلقی کنند. تحول

سیاسی یاد شده که با مشروطه رخ داد، رقیبی برای دین اسلام و روحانیت به نام غرب عرضه کرد و متفکران اسلامی را به چالش کشید. مهم‌ترین نقطه ثقل حمله مخالفان، ناکارآمدی اسلام برای اداره اجتماع و نداشتن مؤلفه‌های لازم برای یک اندیشه سیاسی منظم بود. علما به پاسخگویی برخاستند و علاوه بر استفاده از فقه و فلسفه، از تاریخ نیز بهره بردند. استفاده از تاریخ آسان و همه فهم بود و آنان می‌توانستند با مرور بر حوادث صدر اسلام، نمونه‌هایی از وجود یک حکومت خوب و مردمی را عرضه کنند. نتیجه آن شد که شروع به اقتباس از رویدادهای صدر اسلام کرده و به تحلیل آنها پرداختند. این روشی بود که پیش از آن سابقه نداشت و حتی در فقه اسلامی هم چندان از آن بهره گرفته نشده بود. بدین ترتیب تاریخ سیاسی اسلام به طور جدی تر از و منظری متفاوت با گذشته به آن نگرسته شد و راه را برای تأویلات تازه در آن فراهم ساخت.

ب: دیگر آن که، ورود آثاری از کشورهای عربی بویژه مصر و سوریه و عراق به ایران سبب شد تا جامعه شیعه به اهمیت تاریخ در میان علوم اسلامی پی ببرد. در حقیقت دانش تاریخ به عنوان یک دانش نقلی در میان اهل سنت که به نقل بهای بیشتری می‌دادند، بیشتر بود و به همین دلیل این آثار در آن مناطق پدید آمده و به سوی ایران نیز سرازیر شد.

ج: عامل دیگر بالا گرفتن انتقادهای روشنفکران به مسائلی بود که بخشی از آنها به تاریخ بر می‌گشت. نمونه آن، آثار احمد کسروی در ارتباط با اسلام و تشیع بود که موجی از مراجعه علما را به تاریخ برای پاسخگویی ایجاد کرد. نمونه دیگر کتاب بیست و سه سال منتسب به علی دشتی که آن نیز خود زمینه تحقیق و پژوهش در سیره رسول خدا(ص) را در مقام پاسخگویی به آن جدی تر کرد.

د: تأثیر شیوه‌های تاریخ نویسی غربی‌ها و نیز مارکسیست‌ها نیز در رویکرد مجدد جامعه ما به تاریخ قابل ارزیابی است. این مسأله بویژه در تحلیل بخش‌های انقلابی تاریخ شیعه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. محسوس‌ترین بخش تاریخ برای جامعه شیعه، تاریخ کربلا بوده که به هر روی و در هر سال این تاریخ بازگو و مرور می‌شده است. اهمیت این واقعه در جامعه شیعه، و نقش سیاسی حساس آن،

سبب شده تا بیش از هر دوره دیگر مورد توجه قرار گرفته و آثاری در آن زمینه پدید آید.

عوامل فوق سبب شد تا تاریخ نویسی اسلامی، و از جمله آنچه از منظر شیعی در باره صدر اسلام و زندگی امامان(ع) به ویژه در باره سه امام نخست نوشته شده، سیاسی تر شود. در این باره، از زمانی که تفکرات انقلابی بیشتر شد، به ویژه در دهه‌های چهل و پنجاه، زندگی امامان بعدی(ع) یعنی از امام سجاد(ع) به بعد نیز انقلابی شده و روی مبارزه و مجاهدت‌های سیاسی آنان تأکید خاص صورت گرفت. این نگاهی بود که دست کم به این صورت، پیشینه‌ای در ادبیات تاریخی شیعه نداشت، گرچه روی مخالفت آنان با دستگاه خلافت و نامشروع دانستن آن، همیشه تأکید شده بود. در این زمینه، تلاش می‌شد تا اندوخته‌ای بر آنچه از گذشته در حوزه سیاست اسلامی به میراث رسیده بود افزوده شود. طبیعی است که استفاده از آنها در فقه سیاسی نیازمند بازبینی جدی و گذار آنها از نگاه تیزبین دانش اصولی شیعه مقذور بوده و هست.

در نیم قرن اخیر افزون بر آن که شماری از آثار کهن با تصحیح جدید انتشار یافت، آثار فراوانی نیز در باره امامان تألیف شد. بخشی از این آثار در عراق بود که مهم‌ترین موسوعه در این زمینه، کار استاد باقر شریف قرشی است که تقریباً در باره همه معصومین(ع) نوشت و در سالهای اخیر، دوره کامل آن در ایران انتشار یافت. در ایران، افزون بر صدها کتاب که در باره امام علی(ع) امام حسین و دیگر امامان نوشته شد، یک کار موسوعه‌ای توسط استاد عطاردی صورت گرفت که در ۷۳ مجلد به انجام رسید. *مسند امام علی(ع)* و به همین ترتیب برای سایر امامان(ع) تا امام حسن عسکری. نویسندگان در این اثر به گردآوری متون مربوط به هر امام از منابع قدیمی پرداخت و احادیث هر امام را نیز در ادامه آورده است. کار *مکاتیب الائمه* (چاپ مؤسسه دارالحدیث قم در هفت جلد) از استاد مرحوم احمدی میانجی یکی از کارهای ماندگار در باره گردآوری نامه‌های امامان است که منبعی مهم برای شناخت زندگی و افکار آنان می‌باشد. در لبنان نیز چندین در

باره دوازده امام نوشته شد که معروف ترین آنها کتاب هاشم معروف الحسنی بود. استاد ما جعفر مرتضی نیز در این سالها افزون بر نگارش آثاری در باره امام رضا (ع) و امام جواد (ع) طی سالهای اخیر تألیف بسیار بزرگی در باره امام علی (ع) عرضه کرد. در واقع سه حوزه فکری عراق، لبنان و ایران در این زمینه، گامهای بزرگی برداشته‌اند. کارهای انجام شده به قدری گسترده است که یک مرور ساده در اینجا نخواهد توانست حق مطلب را ادا کند.



امام  
عليه السلام





## امام علی (ع)

### علی (ع) در دامان پیامبر (ص)

علی فرزند ابو طالب پسر عبدالمطلب بن هاشم، و فاطمه بنت اسد بن هاشم، نخستین هاشمی است که پدر و مادرش، هر دو هاشمی بودند. مادرش او را اسد نامید، آن هم وقتی ابوطالب در خانه نبود، وقتی آمد، نام علی را برای او برگزید. این که امام در شعری گفته‌اند: *أنا الذی سَمَّتی أُمی حیدرة؛* به خاطر آن است که حیدر یکی از نام‌های شیر است.<sup>۱</sup> کنیه وی ابوالحسن است، اما امویان او را ابوتراب نامیده و شیعیان او را ترابیه می‌گفتند.<sup>۲</sup> در برخی از نقل‌ها آمده است که او کنیه ابوتراب را دوست می‌داشت.<sup>۳</sup> گفته‌اند که شماری از غالیان، کلمه ابوتراب را بهانه‌ای برای باورهای غالیانه خود به حساب می‌آوردند.

امیرمؤمنان علی (ع) افتخار آن را داشت که از کودکی - شش سالگی<sup>۴</sup> - در خانه رسول خدا (ص) پرورش یابد.<sup>۵</sup> زید بن علی می‌گوید: در آن دوران، رسول خدا (ص) گوشت و خرما را در دهان مبارکشان نرم می‌کردند تا خوردن آن آسان

۱ . تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۷

۲ . زیاد در نامه ای که به معاویه نوشت، از حجر به عنوان یکی از طواغیت «هذه الترابیة السبئیة» یاد کرد. بنگرید: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۲

۳ . تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۷ - ۱۸

۴ . کان علی فی حجر رسول الله (ص) منذ کان عمره ست سنین. بحار ۳۸ / ۲۵۴

۵ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۰



شود؛ آنگاه آن را در دهان امام می گذاشتند.<sup>۱</sup>

سن امام در وقت اسلام آوردن را از هشت تا پانزده سالگی گفته‌اند. برخی نیز هشت، نه، ده و یازده را سن اسلام آوردن آن حضرت دانسته‌اند.<sup>۲</sup> آنچه مسلم است این که حضرت هیچ‌گاه بت نپرستید و به همین دلیل از قدیم تعبیر «کرم الله وجهه» درباره آن بزرگوار بکار رفته است. ابن عساکر نقل کرده است که «اهل بینه یقولون: أسلم و هو ابن ثلاث عشرة».<sup>۳</sup> حسن بصری هم گفته است که علی (ع) پانزده سالگی اسلام آورد.<sup>۴</sup> برخی شانزده سالگی را هم به عنوان سن اسلام آوردن یاد کرده‌اند.<sup>۵</sup>

به دلیل همین قرابت، امام، نخستین کسی بود که به رسول خدا (ص) ایمان آورد. او خود فرمود: لم یسبقنی إلا رسول الله بالصلاة.<sup>۶</sup> تنها کسی که پیش از من نماز گزارد، پیامبر بود. درباره اسلام آوردن امام، گزارش شده است که رسول خدا(ص) از ایشان دعوت کرد تا اسلام را بپذیرد. این امر، بلوغ فکری امام را نشان می‌دهد.<sup>۷</sup> انس گوید: رسول خدا(ص) روز دوشنبه مبعوث شد و علی(ع) سه‌شنبه ایمان آورد.<sup>۸</sup> در جریان حدیث انذار نیز رسول خدا(ص) او را به عنوان کسی که جانشین او خواهد بود معرفی کرد.<sup>۹</sup>

۱ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، صص ۲۰۱ - ۱۹۸

۲ . تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۲۵ - ۲۷

۳ . همان، ج ۴۲، صص ۲۶

۴ . الاستیعاب، ج ۳، صص ۱۰۹۳

۵ . تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۲۷

۶ . نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱

۷ . المعیار و الموازنه، صص ۶۹ - ۶۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، صص ۱۱۲

۸ . الاستیعاب، ج ۳، صص ۱۰۹۵، تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۲۹. از خود امام علی نیز این نقل در ص

۳۰ آمده است. امام دهها بار در نقاط مختلف تأکید کرد که هیچ کس به جز رسول خدا (ص) قبل

از وی مسلمان نبوده است. موارد آن را ابن عساکر در صص ۳۰ - ۳۱ آورده است. در نقلی آمده

است که حضرت فرمود: انا الصدیق الاکبر. همان، صص ۳۳. ادامه نقل‌هایی در این زمینه در صفحات

بعدی با طرق مختلف آمده است.

۹ . طرق این نقل را با همین تعبیر «اخی و وصی و خلیفتی فیکم» بنگرید در: تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص

۴۹ و صفحات قبل و بعد از آن.

امام علی (ع) به دلیل تلاش‌هایی که برای پیروزی اسلام کرد و نقش مهمی که در تحولات دوران پیامبر (ص) داشت، ستایش‌های فراوانی از آن حضرت شنید که به عنوان فضائل وی می‌شناسیم. احمد بن حنبل می‌گفت: آن اندازه که برای علی (ع) فضایل صحیحه وارد شده، برای هیچ‌یک از صحابه وارد نشده است.<sup>۱</sup> همو می‌گفت: إن ابن ابي طالب لا یقاس به أحد،<sup>۲</sup> علی قابل مقایسه با هیچ‌یک از صحابه نیست.

ابن عباس می‌گفت: علی (ع) چهار ویژگی دارد که دیگران ندارند. او نخستین عرب و عجمی است که با رسول الله نماز خواند. او کسی است که در هر جنگی، پرچم رسول خدا (ص) را در دست داشت. او کسی است که در هر جنگی که دیگران گریختند، ایستادگی کرد، و او کسی است که رسول خدا (ص) را غسل داد و او را داخل قبر نهاد.<sup>۳</sup>

روابط وی با پیامبر (ص) بسیار صمیمی و بیش از هر کسی بود.<sup>۴</sup> چنان که زید بن ثابت به امام گفت: و أنت من رسول الله (ص) بالمكان الذی لا یعدله أحد،<sup>۵</sup> امام معرفتی نسبت به رسول خدا (ص) داشت که سایر صحابه از آن بی بهره بودند.<sup>۶</sup> ازدواج امام علی (ع) با فاطمه زهرا (س) روابط آن حضرت را با پیامبر (ص) نزدیک‌تر کرد. چنان که نوادگانی که حاصل این ازدواج بودند، سبب روشنی چشم خانواده پیامبر (ص) بودند. آنان خانه‌ای چسبیده به خانه پیامبر داشتند.<sup>۷</sup> عبدالله بن عمر می‌گفت: اگر می‌خواهید موقعیت علی را نزد پیامبر (ص) بدانید، به موقعیت خانه او را نسبت به خانه آن حضرت بنگرید.<sup>۸</sup>

۱ . مناقب احمد بن حنبل، ابن جوزی، ص ۱۶۰؛ طبقات الحنابله ج ۱، ص ۳۱۹

۲ . مناقب احمد بن حنبل، صص ۱۶۲ - ۱۶۳

۳ . الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۰

۴ . المصنف، عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۸ و در پاورقی از: تاریخ

دمشق، ج ۳۸، ص ۳۳؛ امالی ابن‌الشیخ، ص ۳۳، حدیث سوم مجلس ۲۷

۵ . الفتوح، ج ۲، ص ۱۶۵

۶ . نک: سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۶۴۲

۷ . طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۲

۸ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۱۸۱ - ۱۸۰

در جریان اخوت، رسول خدا (ص)، علی (ص) را به عنوان برادر خود برگزید.<sup>۱</sup> زمانی که رسول خدا (ص) خطبه می‌خواند، امام علی (ص) در فاصله‌ای دورتر سخنان آن حضرت را برای مردم بازگو می‌کرد.<sup>۲</sup> و آن گاه که پیامبر (ص) خشمگین می‌شد، کسی جز امام جرأت سخن گفتن با ایشان را نداشت.<sup>۳</sup> مردم علی (ع) را واسطه خود و رسول خدا (ص) در حل مسائلمان قرار می‌دادند.<sup>۴</sup>

حضور امام علی (ع) در نبردهای صدر اسلام، از چشم هیچ مورخی از قدیم و جدید پنهان نبوده است. شجاعت‌های وی در غزوه بدر یکی از دلایل اصلی شکست قریش بود، به طوری که در جمع، بیش از هفتاد نفر از سران آن قوم کشته شدند و در این باره، نزدیک به بیست نفر از آنان، یا با ضربات مستقیم امام کشته شدند یا با مشارکت وی. در احد نیز، زمانی که شکست بر مسلمانان تحمیل شد، امام علی (ع) جزو معدود افرادی بود که پایداری کردند. در خندق نیز، کیست که نداند رسول خدا (ص) در آن غزوه فرمود: ضربة علی يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین. ضربتی که بر عمرو بن عبدود زده شده و او را به هلاکت رسانید، بهتر از عبادت جن و انس بود. گواه این حضور، سیره ابن اسحاق، مغازی واقدی، طبقات ابن سعد و دیگر متون کهن تاریخی مسلمانان است.

رسول خدا (ص) در یکی از قطعی‌ترین فضایل امام، یعنی حدیث منزلت، نسبت علی را با خود همچون نسبت هارون با موسی (ع) دانست.<sup>۵</sup> و این در ماجرای سفر آن حضرت همراه با سپاهیانش به تبوک بود.

روایت غدیر نیز از مسلمات است، چنان که ابن عبدالبر در وقت نقل آن گوید: روی بریده، و ابو هریره، و جابر، و البراء بن عازب، و زید بن أرقم، کل واحد منهم

۱. صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۷۰؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۲، صص ۶۲، ۸۲؛ المستدرک، ج ۳،

ص ۱۴؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۸۰۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۰، ج ۲، ص ۱۴۵،

الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹

۲. ربیع الابرار، ج ۳، ص ۷۳۲

۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۰۷؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۰

۴. التراتیب الاداریه، ج ۱، صص ۵۶ - ۵۸

۵. حدیث نبوی است که تاکنون هیچ کس در صحت آن تردید نکرده است.

عن النبی (ص) أنه قال - يوم غدیر خم: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.<sup>۱</sup>

امام علی (ع) بدون شک نزدیک‌ترین فرد به پیامبر (ص) بود، کسی که بیشترین بهره علمی را از آن حضرت برد. او می‌فرمود: هر چه از رسول خدا (ص) شنیدم، آن را حفظ کردم و هیچ‌گاه چیزی را فراموش نکردم.<sup>۲</sup> امام در نامه‌ای نوشت: و أنا من رسول الله كالصنو من الصنو و الذراع و العضد،<sup>۳</sup> من و رسول خدا (ص) چون دو شاخه ایم از یک درخت رسته و چون آرنج به بازو بسته. امام می‌فرمود: من همچون نوزاد شتری که دنبال مادرش می‌رود، دنباله رو پیامبر (ص) بودم.<sup>۴</sup> و می‌فرمود: إني لم أردّ على الله و لا على رسوله ساعة قطّ، من حتی لحظه‌ای در مقابل خدا و رسول (ص) اظهار مخالفت نکردم.<sup>۵</sup> وی در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه توضیح بیشتری راجع به نزدیکی خود با پیامبر (ص) داده است.

سلمان می‌گفت: اگر علی از میان شما برود، کسی نیست تا از اسرار پیامبرتان برای شما بگوید.<sup>۶</sup> ابن ابی الحدید به درستی می‌گوید: هیچ‌کس به اندازه ابوطالب و فرزندان علی و جعفر، پیامبر (ص) را یاری نکردند.<sup>۷</sup>

در میان اصحاب پیامبر (ص)، کسی دانش امام را نداشت. این مطلبی است که در کلام رسول خدا (ص) و اصحاب آمده و تاریخ نیز بر آن گواهی داده است. این سخن رسول خدا (ص) که فرمود: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ و عَلِيُّ بَابُهَا، بهترین گواه بر این مطلب است. و نیز سخن امام (ع) در بالای منبر که فرمود: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُتَّقِدُونِي.

۱ . الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۹۹. این منبع را تنها برای این که اشاره ای به مآخذ حدیث کرده باشیم آوردیم، و الا روایت غدیر - بر اساس استقصای موجود در کتاب الغدیر - توسط دهها صحابی روایت شده است.

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲۱

۳ . نهج البلاغه، نامه ۴۵

۴ . تصنیف نهج البلاغه، ص ۳۵۵

۵ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵

۶ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۳

۷ . شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۷۴

<sup>۱</sup> و سعید بن مسیب که گفت: هیچ کس جز علی نتوانست ادعای «سلونی» داشته باشد.<sup>۲</sup>

امام علی (ع) تا آخرین لحظات زندگی رسول خدا (ص) در کنار وی بود و در قبر نیز آخرین کسی بود که از وی جدا شد. او همچنان مشغول کفن و دفن پیامبر (ص) بود که گروهی از مردم اجتماع کرده با ابوبکر بیعت کردند و او را که در غدیر به عنوان امام پس از پیامبر (ص) معرفی شده بود کنار گذاشتند. این نخستین اختلافی بود که در جهان اسلام پدید آمد و تا امروز ادامه یافت.

### امام علی (ع) و خلفا

این دوره بیست و پنج سال به طول انجامید. اختلاف میان امام علی (ع) و مخالفانش، از روز نخست وجود داشت، دلیل آن نیز، این بود که امام، امامت را حق خویش می‌دانست. این اختلاف به تدریج آشکار و آشکارتر شد. شماری از صحابه که اندک بودند به حمایت از امام علی (ع) برخاستند و عامه به طرفداری از حاکمیت مشغول شدند.

گفته‌اند زمانی که فاطمه (س) رحلت کرد، همه زنان پیامبر (ص) در عزای بنی‌هاشم شرکت کردند، اما عایشه خود را به مریضی زد و نیامد و حتی برای علی (ع) چنین نقل کردند که گویا عایشه اظهار سرور کرده بود.<sup>۳</sup>

هر چه بود، رویدادهای پس از رحلت پیامبر(ع)، آغاز خلافت ابوبکر، و اصرار امام در اثبات حقانیت خویش در امر خلافت، سبب بروز مشکلاتی در روابط آنان شد. حمله به خانه امام و حالت قهر حضرت فاطمه (س) و عدم اجازه برای حضور شیخین بر جنازه آن حضرت،<sup>۴</sup> اختلاف را عمیق‌تر کرد. از آن پس امام خانه نشین

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹

۲ . الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳

۳ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۸

۴ . نک: المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۲؛ طبقات الکبری، ج ۸، صص ۳۰ - ۲۹؛ التنبیه و الاشراف، ص

۲۵۰؛ وفاء الوفاء، صص ۹۹۶ - ۹۹۵، ۱۰۰۰

شد و مشغول زندگی شخصی خویش گردید. نوشته‌اند که گفته می‌شد: به خاطر گردآوری قرآن اطراف ابوبکر نمی‌آید و دوری می‌گزیند.<sup>۱</sup>

امام علی (ع) در جنگ‌های صدر اسلام، چه آنها که به عنوان نبرد با مرتدین بود و چه فتوحات شرکت نکرد<sup>۲</sup> و این بهترین شاهد جدایی او از حاکمیت است.<sup>۳</sup> البته در شرح این اختلاف، بعدها که امام به خلافت رسیدند، توضیحاتی دادند. در یکی از سخنان خود، ضمن نفرین به قریش گفتند: خدایا! من از تو بر قریش و آن که قریش را کمک کند یاری می‌خواهم فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحْمِي، وَصَغَرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مَنَازِعَتِي أَمْرًا هَوَلِي،<sup>۴</sup> آنان پیوند خویشی مرا بریدند و رتبت والای مرا خرد کردند و در چیزی که حق من بود، با من به ستیز پرداختند. امام در ادامه می‌فرماید: نگریستم و دیدم نه مرا یاری است نه مدافعی و مددکاری جز کسانی، که دریغ آدمم به کام مرگشان برانم، پس خار غم در دیده خلیده، چشم پوشیدم.<sup>۵</sup>

شاید نخستین توجه به امام، این آنجا بود که عمر او را در شورای شش نفره قرار داد. البته ام ام این مشارکت را هم نادرست می‌دانست، اما تنها از روی مصلحت و با علم به این که شورا تصمیم دیگری خواهد گرفت، در آن شرکت کرد.

زندگی امام در انزوای مدینه، سبب شد تا آن حضرت ناشناخته باقی بماند. زمان به سرعت می‌گذشت و امام تنها در مدینه، آن هم در میان چهره‌های قدیمی صحابه، چهره‌های آشنا بود. اما در عراق و شام کسی امام را نمی‌شناخت. تنها برخی قبایل یمنی که از زمان سفر شش ماهه امام به یمن آن حضرت را دیده بودند، با وی آشنایی داشتند.<sup>۶</sup>

۱ . الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۹

۲ . ابن عساکر (تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳) نوشته است که همراه عمر به «جایبه» رفت.

۳ . خبری در فتوح (ج ۱، ص ۷۱ - ۷۲) آمده است که عمر هراس از آن داشت که پیشنهاد فرماندهی جنگ با مرتدان را به امام بدهد و او نپذیرد؛ به همین دلیل، آن را پیشنهاد نکرد.

۴ . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲؛ الفارات، ج ۱، ص ۳۰۹

۵ . نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷. این خطبه در در مورد در نهج البلاغه آمده که در این جا اضافاتی دارد؛ و نک: الجمل، ص ۱۲۳، و در پاورقی همانجا از: الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الفارات،

ص ۲۰۴

۶ . در این باره بنگرید: قبایل یمنی و تشیع، اصغر منتظرالقائم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰

عثمان به خلافت رسید، در حالی که طلحه و زبیر نیز با قرار گرفتن در شورا، خود را در قد و قامت خلافت می‌دیدند. آنان دستی در عراق داشتند و برای خلافت خود زمینه‌ایی ایجاد کرده بودند. این در حالی بود که امام در مدینه، منزوی شده بود. هیچ روایتی نقل نشده است که امام علی (ع) حتی برای یک بار رنگ عراق را تا پیش از خلافت دیده باشد. بنابراین کسی او را نمی‌شناخت و فضائلش نیز برای مردم آشکار نبود. از دید خود امام علی (ع) قریش تعدد داشتند که اجازه بروز و ظهور به اهل بیت (ع) ندهند تا خود به نام خویشی پیامبر (ص) همه چیز را در تصرف خود داشته باشند. ابتدا شاخه‌های میانی قریش و سپس با روی کار آمدن عثمان، بنی امیه قدرت را به دست گرفتند. ابن ابی الحدید تحلیل جالبی از علل بغض قریش نسبت به امام علی (ع) به دست داده است.<sup>۱</sup>

یکبار کسی از امام علی (ع) پرسید: به اعتقاد شما، اگر رسول خدا (ص) فرزند پسری می‌داشت که بالغ و رشید بود، آیا عرب حکومت را به او می‌سپرد؟ امام پاسخ داد: اگر جز آنچه من می‌کردم انجام می‌داد، او را می‌کشتند. عرب از کار محمد (ص) متنفر بود و نسبت به آنچه خداوند به او عنایت کرده بود، حسادت می‌ورزید... آنها از همان زمان حضرت کوشیدند تا کار را پس از رحلت آن حضرت، از دست اهل بیت او خارج کنند. اگر نبود که قریش نام او را وسیله‌ای برای سلطه خویش قرار داده و نردبان ترقی خود می‌دید، حتی یک روز پس از رحلت آن حضرت خدا را نمی‌پرستید، و به ارتداد می‌گرایید... اندکی بعد فتوحات آغاز شد؛ سیری پس از گرسنگی و ثروت پس از ناداری. این سبب شد تا اسلام عزیز شود و دین در قلوب بسیاری از آنان جای گیرد، چرا که به هر حال اگر حق نبود چنین و چنان نمی‌شد. بعد از آن این فتوحات را به فکر و تدبیر امرا و ولات نسبت دادند. در این میان عده‌ای، را بزرگ کرده و عده دیگری را از یاد مردم بردند: فکناً ممن خَمَلَ ذَکْرَهُ وَ خَبِت نَارَهُ وَ انْقَطَعَ صَوْتُهُ وَ صَيَّتُهُ، حتی أَكَل الدَّهْرَ عَلَيْنَا وَ شَرِبَ، وَ مَضَتِ السَّنُونَ وَالْأَحْقَابَ بِمَا فِيهَا، وَ مَاتَ كَثِيرٌ مِمَّنْ يَعْرِفُ وَ نَشَأَ كَثِيرٌ مِمَّنْ لَا يَعْرِفُ، ما از کسانی بودیم که یادشان به فراموشی سپرده شده، نورشان به خاموشی

گرایید و فریادشان قطع شد، آن چنان که گویی زمانه ما را بلعید. سالها به همین منوال گذشت، بسیاری از چهره های شناخته شده مردند و کسانی که ناشناخته بودند، بر آمدند. در این شرایط فرزند پسر چه می توانست بکند. می دانید که رسول خدا (ص) مرا به خاطر خویشی به خود نزدیک نکرد. بلکه برای جهاد و نصیحت چنین می کرد.<sup>۱</sup>

روابط امام با ابوبکر بسیار سرد بوده و گویا خاطره ای باقی نمانده است. در برخورد با عمر خاطرات زیادی به دست آمده است که عمدتاً کمک های قضایی امام به عمر<sup>۲</sup> و نیز پاسخ به برخی رایزنی های عمر با امام است که برخی در نهج البلاغه هم منعکس شده است. عمر از پرخاش ظاهری به امام خودداری کرده و در ظاهر به امام حرمت می نهاد؛ اما عثمان چنین نبود، او تحمل اظهار نظرهای امام را نداشت؛ یکبار به امام گفت: تو نزد من بهتر از مروان بن حکم نیستی؟<sup>۳</sup>

عباس از عثمان خواست تا هوای امام را داشته باشد. عثمان گفت: اولین حرف من با تو این است که اگر علی خودش بخواهد، کسی نزد من عزیزتر از او نخواهد بود.<sup>۴</sup> البته امام حاضر نبود به خاطر عثمان و رفاقت با وی از بیان انحرافات و ایراد انتقاد چشم پوشی کند. به همین دلیل روابط امام با عثمان، از جهتی نزدیک تر و از جهت دیگر تندتر شد.<sup>۵</sup>

زمانی که مخالفت های عمومی علیه عثمان شکل گرفت، رفت و آمد مسلمانانی از عراق و مصر و سایر نقاط به مدینه، سبب آشنایی بیشتر آنان با امام علی (ع) شد. بعدها که امام به خلافت رسید، راحت تر می توانست دیدگاه هایش را نسبت به

۱ . همان، ج ۲۰، ص ۲۹۹ - ۲۹۸

۲ . حکایات فراوانی در مآخذ در این باره نقل شده است. برای نمونه بنگرید: الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳ که ماجرای «لولای علی لهلک عمر» را نقل کرده است. و این که عمر گفته بود: علی أقضانا. همان، ص ۱۱۰۲. کسی از عمر پرسید: از کجا محرم به احرام عمره شوم؟ گفت: برو از علی بپرس. دیگری از عائشه راجع به مسح بر کفش پرسید. او پاسخ داد: برو از علی بپرس. هر دو مورد در:

الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳

۳ . مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۲

۴ . انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۴

۵ . تاریخ المدینة المنورة، ج ۳، صص ۱۰۴۶ - ۱۰۴۵



عثمان بیان کند، در حالی که چنین ابرازی نسبت به دو خلیفه اول مطلبی دشوارتر بود. نمونه روشن‌ترین اظهار نظر خطبه شقشقیه است که امام دیدگاه‌های تاریخی خود را درباره رویدادهای بعد از رحلت پیامبر (ص) ضمن آن بیان کرده است.

در زمان شورای خلافت، حاضر به پذیرفتن شرط عبدالرحمان بن عوف برای قبول خلافت نشد. ابن عوف شرط کرد: اگر امام بپذیرد تا افزون بر عمل به کتاب خدا و سیره رسول (ص) به سیره شیخین [ابوبکر و عمر] عمل کند، حاضر است خلافت را به او واگذار کند، اما امام فرمود: تنها به اجتهاد خود عمل خواهد کرد. این رد آشکاری از امام نسبت به روش و سیره شیخین بود که به اعتقاد امام دست کم بخش‌هایی از آن بر خلاف سیره رسول خدا (ص) و بر پایه اجتهادی نادرست صورت گرفته بود. امام دنباله‌روی از کارهای ابوبکر را تنها در اموری دانست که او از خدا پیروی کرده است.<sup>۱</sup> بعدها معاویه او را متهم کرد که منتقد جدی دو خلیفه اول بوده و امام نوشت که از این بابت عذرخواه نیست.<sup>۲</sup> امام سکوت خود را برای گرفتن حق خود بر اساس ضرورت وحدت مسلمانان توجیه کرد.<sup>۳</sup> و بار دیگر در توجیه سکوت خود به این سخن هارون در برابر موسی (ع) استناد کرد که گفت: *إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ*.<sup>۴</sup> او تأکید داشت که حق وی غصب شده است. بل *عَرَفْتُ أَنَّ حَقِّي هُوَ الْمَأْخُوذُ وَقَدْ تَرَكَتُهُ لِهِمْ*، تجاوز *اللَّهِ عَنْهُمْ*.<sup>۵</sup> دریافتیم که حق من گرفته شده و آن را برای ایشان وا گذاشتم، خداوند

آنان درگذرد!

با این حال، رفت و آمد در مسجد، و نیز برقراری روابط خانوادگی نظیر ازدواج

۱ . الفارات، ج ۱، ص ۳۰۷

۲ . نهج البلاغه، نامه ۲۸؛ وقعة صفین، صص ۹۱ - ۸۶ در اینجا متن کامل نامه معاویه و پاسخ امام آمده است.

۳ . نک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۸۱؛ الفارات، صص ۱۱۱ - ۱۱۰

۴ . طه، آیه ۹۴؛ نک: المقنع، ص ۱۰۹

۵ . نک: وقعة صفین، ص ۹۱

عمر با ام کلثوم، امری عادی بوده است، هرچند این امر، بنا به آنچه از برخی منابع نقل شده، با اصرار یا حتی تهدید صورت گرفت و امام با ابراز مخالفت اولیه، تنها با اصرار عمویش عباس آن را پذیرفت.

### علی (ع) و خلافت

امام در دوره خلافت سه خلیفه نخست، مشارکت فعال سیاسی در امور جاری نداشته و جز مشورت‌هایی در برخی امور قضایی، و محدودتر از آن در مسایل سیاسی، حضور جدی در صحنه سیاست نداشته است. خلافت امام پس از عثمان تا حدود زیادی، به معنای غلبه مخالفان قریش و خط ضد اموی بود. این مخالفان اولاً از حمایت قبایل عراقی و مهاجران مصری و ثانیاً از همدلی و همراهی انصار و مردم بومی مدینه بهره‌مند بودند.

شمار اندکی از مهاجرین با هدایت عمار بن یاسر در این شمار بودند. دشمنی با عثمان این جماعت را متحد کرده و به طور طبیعی آنان را به سمت رقیب عثمان، کشانده بود. برخی از روی معرفت و شماری بر اساس ساختار قبیله‌ای و الزامات ناشی از آن. عثمان نماینده حزب شکست خورده قریش بود و شکل طبیعی قضیه این بود که چهره برجسته مخالفان که البته رویه معتدلی هم داشت و حتی برای میانجی‌گری مورد تأیید عثمان نیز بود بر سرکار آید. این شخص جز علی (ع) که از آغاز با خط حاکم از در مخالفت درآمده بود، کس دیگری نمی‌توانست باشد.<sup>۱</sup>

امام علی (ع) در جریان شورش بر عثمان، ضمن آن که از منتقدان وی بود، اما با وی رودررو نشد. وی بارها نقش میانجی را بازی کرد در حالی که روشن بود از رفتارهای عثمان ناراحت است. فشارها روی عثمان زیاد و زیادتر شد و امام نتوانست مخالفان را کنترل کند. در این شورش، عثمان به قتل رسید و مخالفان وی قبول خلافت را به امام پیشنهاد کردند.

۱. از روایت جعلی نقل شده در تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۴۲۷ - ۴۲۸ این تحلیل که امام علی (ع) کاملاً جهت‌گیری ضد قریشی خواهد گرفت، بدست می‌آید. جعلی بودن نقل هم به لحاظ سند و هم متن کاملاً آشکار است، اما مهم تفکر کسی است که چنین تصویری را از اوضاع بدست داده است.

کسانی که امام علی (ع) را برای خلافت مطرح کردند، همگی ضد عثمان بودند. این گروه در اطراف امام علی (ع) قرار گرفته و تا چهار سال و شش ماه بعد از آن، یعنی زمانی که امام به شهادت رسید، در کنار وی بودند. جدای از همراهی اولیه شماری از صحابه پیامبر(ص)، خلافت امام علی (ع) و همراهی این گروه، سبب شد تا کوفه مرکز شیعیان شود.

طبری از محمدبن حنفیه آورده است: پس از کشته شدن عثمان، جمعی از اصحاب نزد پدرم آمدند و گفتند: ما سزاوارتر از تو به خلافت، کسی را نمی شناسیم؛ علی(ع) گفت: من وزیر شما باشم بهتر از آن است که امیر شما باشم. آنان گفتند: جز بیعت با تو، چیزی نمی پذیریم.<sup>۱</sup> آن حضرت گفت که بیعت او نمی تواند در خفا باشد و باید در مسجد صورت بگیرد. ابن عباس می گوید: ترس آن داشتم مبادا در مسجد مشکلی پیش آید.<sup>۲</sup> وقتی به مسجد رفت، مهاجرین و انصار به مسجد آمده با او بیعت کردند. از ابوبشیر عابدی نقل شده است که مردم، پس از کشته شدن عثمان، بارها به سراغ علی (ع) آمدند تا بالاخره او را وادار به پذیرفتن خلافت کردند. آن حضرت بر منبر رفت و فرمود: نیازی به خلافت نداشته و با کراهت آن را پذیرفته و تنها با تعهد پذیرش این که مردم کاملاً با وی همراهی کنند، حکومت بر آنان را خواهد پذیرفت.

در این روایات آمده است که طلحه و زبیر حضور داشتند. زمانی که همه در مسجد گرد آمدند طلحه نخستین فردی بود که بیعت کرد. سعدبن ابی وقاص از بیعت خودداری کرد و گفت: تا وقتی همه مردم بیعت نکنند او بیعت نخواهد کرد. عبدالله بن عمر نیز از بیعت خودداری کرد.<sup>۳</sup> مخالفان دیگری هم میان انصار (انگشت شمار) و مهاجرین بودند.

به روایت دیاربکری، تمامی شرکت کنندگان در بدر که تا آن زمان زنده بودند،

۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۹؛ نک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۹

۲ . در نقل اسکافی آمده: ابن عباس گفت: ترسیدم برخی از سفیهان در مسجد سخنی بگویند یا کسانی که پدر و یا عموی خویش را در مغازی رسول خدا(ص) از دست داده اند اعتراض کنند؛ المعیار و الموازنه، ص ۵۰

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶۳

با علی (ع) بیعت کردند.<sup>۱</sup> از عبدالرحمان بن ابزی نقل شده که می‌گفت: ما تعداد هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حاضر بودیم در صفین شرکت کردیم. از جمع ما شصت و سه نفر، که عمار از آن جمله بود، کشته شدند.<sup>۲</sup>

در این باره که چرا امام زیر بار بیعت با مردم نمی‌رفت، سخنان امام گویاتر از هر چیزی است. مسأله آن بود که امام، وضعیت موجود در جامعه را فاسدتر از آن می‌دانست که بتواند آن را رهبری کرده و معیارها و منویات خود را در آن به اجرا درآورد؛ امام در روز بیعت فرمود: مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که ما پیشاپیش کاری می‌رویم که آن را رویه‌هاست و گونه‌گون رنگهاست. دلها برابر آن بر جا نمی‌ماند و خردها بر پای؛ همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناشناسا گردیده؛ و بدانید که اگر من درخواست شما را پذیرفتم با شما چنان کار می‌کنم که خود می‌دانم و به گفته‌گوینده و ملامت سرزنش‌کننده گوش نمی‌دارم.<sup>۳</sup>

## دشواری‌ها

زمانی که امام عهده دار خلافت شد، کوهی از مشکلات و دشواریها در برابر ایشان وجود داشت. همه این دشواریها، به ضمیمه اوضاع آشفته سیاسی که پس از قتل عثمان پدید آمده بود، آینده را تیره و تاریک تصویر می‌کرد.

۱. عدالت اقتصادی: نخستین مشکلی که برابر امام وجود داشت، تحقق عدالت اقتصادی و مقابله با روش‌هایی بود که پیش از وی برقرار شده بود. سالها پیش از آن عمر دیوان را بر دو پایه سوابق اسلامی افراد و ترکیب قبایلی قرار داده بود. کسانی از صحابه که زودتر اسلام آورده بودند سهم بیشتری می‌گرفتند. همین وضعیت در زمان عثمان ادامه یافت و بذل و بخشش‌های بی‌قاعده عثمان، اوضاع را بدتر کرد.

۱. تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۶۱. درباره بیعت مهاجرین و انصار نک: الجمل، صص ۱۱۰ - ۱۰۲

۲. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹۶

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۲

زمانی که امام بر سر کار آمد، تقسیم این اموال را به صورت تساوی مطرح کرد. دلیل امام برای این کار آن بود که رسول خدا (ص) چنین می‌کرده است. امام گفت: من تنها به روش پیامبرتان عمل خواهم کرد و شما را به آن راه خواهم برد: و انی حاملکم علی منهج نبیکم (ص) شماری از مخالفان که امتیازاتشان را از دست داده بودند گفتند: حرمانا علی بن ابی طالب حقوقنا.<sup>۱</sup> اعتراض آنان این بود که چرا میان آنان و غلامانشان فرق نمی‌گذارد. آنان گفتند که تو رفتار در تقسیم اموال بر خلاف خلیفه دوم است؛ اما امام، روی تساوی تأکید داشت،<sup>۲</sup> امام سنت پیامبر را مهم‌تر از سنت عمر دانست.<sup>۳</sup> بعدها ابن عباس ضمن نامه‌ای به امام حسن (ع) نوشت: مردم از آن روی پدرت را ترک کردند و به سوی معاویه رفتند که اموال را به تساوی میانشان تقسیم می‌کرد و آنان تحمل این امر را نداشتند.<sup>۴</sup> بعدها امام به تقسیم مساوی و عدالت در میان رعیت شناخته شد.<sup>۵</sup>

۲. عدالت نژادی: در جای دیگری اشاره کردیم که یکی از تبعات فتوحات، اختلاط نژادهای مختلف عرب، ایرانی، نبطی، رومی و بربر بود. بسیاری از اینان با مهاجرت یا به قصد جنگ به نقاط دیگر برده شده یا رفته بودند. کسان زیادی نیز اسیران جنگی بودند که به قبایل عربی تعلق گرفته و از مناطق مختلف به شام، عراق و حجاز آورده می‌شدند. اسیران آزاد شده را موالی قبایل عربی می‌نامیدند. موالی زندگی در میان عربها را با تبعیض آغاز کردند و امام تحمل این برخوردها را نداشت. منابع نوشته‌اند که عمر گفته بود تا بردگان عرب را از بیت المال آزاد کنند.<sup>۶</sup> این در حالی بود که امام بین دو زن که درخواست کمک کرده یکی عرب

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۶۰؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۶، ۲۷؛ امالی شیخ طوسی، ص ۷۲۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۷، صص ۳۷ - ۳۶
۲. همان، ج ۷، صص ۴۲ - ۴۷؛ المعیار و الموازنه، صص ۱۱۴ - ۱۱۱؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعاده، ج ۱، صص ۴۱۵، ۲۰۰ و همانجا از: تحف العقول ص ۱۲۵؛ امالی ابن الشیخ، مجلس ۴۴، ص ۹۱، ش ۵، روضة الکافی، ش ۵۵۱
۳. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ نهج السعاده، ج ۱، ص ۲۲۹
۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۴۹
۵. المعیار و الموازنه، ص ۲۲۷؛ نک: حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۱۱۳
۶. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۲

و دیگری از موالی بود، فرقی نگذاشت.<sup>۱</sup> امام تأکید کرد که میان سیاه و سفید فرقی نخواهد گذاشت.<sup>۲</sup> این رویه، به قدری برای عربها سخت بود که ام هانی، خواهر امام علی (ع) نیز تحمل آن را دشوار یافت.<sup>۳</sup> اشعث در پای منبر امام، به آن حضرت گفت که ایرانی ها بر تو غلبه کرده‌اند، اما امام به شدت از آنان دفاع کرد.<sup>۴</sup>

۳. **انحرافات و شبهات دینی:** مشکل مهم‌تری که بر سر راه امام قرار داشت، انحرافات دینی و بدعت‌هایی بود که مخالفان عثمان نسبت به او مطرح می‌کردند. مراجعه به کتابهای تاریخی و مرور بر وقایع و رویدادهایی که در جریان شورش بر عثمان اتفاق افتاد، به قدری در این باره روشنگر است که قابل انکار نیست. شمار زیادی از صحابه، دستگاه خلافت را متهم به بدعت‌گزاری کردند. در این دوره، سنتی به عنوان سنت شیخین برابر سنت پیامبر (ص) ایجاد شده بود. حتی عثمان افزوده‌هایی بر آن داشت. همه اینها، برای امام علی (ع) غیر قابل پذیرش بود. زیرا وی خود را وفادار به پیامبر (ص) می‌دانست و حاضر به تخطی از اصول سیره نبوی نبود. امام به اجتهادات خلفای پیشین اعتقادی نداشت، و با اشاره به انحرافات فکری و دینی در جامعه می‌گفت: نه پیامبری را می‌گیرند و نه پذیرای کردار جانشینند ... به شبهت‌ها کار می‌کنند و به راه شهوت‌ها می‌روند. معروف نزدشان چیزی است که شناسند و بدان خرسندند و منکر آن است که آن را نپسندند. در مشکلات تنها به خود اتکا می‌کنند و در گشودن مهمات به رأی خویش تکیه دارند. گویی هر یک از آنان امام خویش است که در حکمی که می‌دهد چنان بیند که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکمترین وسیلت‌ها را به کار برده.<sup>۵</sup>

یکی از صریح‌ترین اظهارنظرهای امام درباره وضعیت دینی و نوع دینداری

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۱، الفارات ص ۱۷۰ (در پاورقی از وسایل الشیعه، شرح نهج

البلاغه ابن ابی الحدید، و بحار)؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳

۲. نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۸۹

۳. همان، ج ۱، ص ۲۱۲

۴. الفارات، صص ۱۸۷ - ۱۸۶، غریب الحدیث، ابو عبید، ج ۳، ص ۴۸۴، شرح نهج البلاغه، ابن

ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۱۲۴

۵. همان، خطبه ۸۸

جامعه پیش از خود این سخن است که در نامه‌اش به مالک، با اشاره به انتخاب افراد صالح، درباره دنیاداری دینداران فرمود: **فإن هذا الدين كان أسيراً في أیدی الأشرار، یعمل فیہ بالهوی و تُطلب به الدنيا، این دین در دست اشرار اسیر بوده، در آن به هوس می‌رانندند و به نام دین، دنیا را می‌خوردند.**<sup>۱</sup>

نیز در جای دیگری، عامل منازعات دوران خود را رسوخ انحرافات گذشته در دین دانسته و فرمود: **ولکننا إنما أصبحنا نقاتل إخواننا فی الإسلام علی ما دخل فیہ من الزیغ و الإعوجاج و الشبهه والتأویل، امروز ما از آن روی با برادران مسلمانمان وارد جنگ شده‌ایم که انحراف، کجی، شبهه و تأویل در اسلام وارد شده است.**<sup>۲</sup> امام بر مفهوم شبهه به ویژه شبهات دینی تأکید خاصی داشتند.<sup>۳</sup>

۴. **فساد اجتماعی:** مشکل دیگر امام رواج فساد اجتماعی و اخلاقیات فاسد بود که عمده آن در رفاه‌گرایی میان اشراف از صحابه و فرزندان آنان پدید آمده بود. سایر مردم نیز به آنان می‌نگریستند. روشن‌ترین مصداق آن خلیفه سوم بود که بیت المال را ملک خویش می‌دانست و نه تنها ثروت‌های موجود در آن بلکه مناصب حکومتی و امارتی را هم میان خویشان خود تقسیم کرده بود. معاویه در شام که از زمان عمر قدرت گرفته بود، توانست این منصب را برای سالها نگاه دارد. امام در ضمن یکی از خطبه‌های خود، جامعه موجود را همانند جامعه جاهلی معرفی می‌کند. آن حضرت می‌فرماید: وضعیت امروز شما همانند آن روز شده است که خداوند رسولش را مبعوث کرد.<sup>۴</sup> امام در همانجا، به دگرگونی ارزش‌ها در آن جامعه و لزوم تحول در آن سخن گفتند: این جامعه باید غربال شود، آنان که پیش افتاده‌اند باز گردانده شده و آنان که واپس مانده‌اند، پیش برده شوند.

امام در جای دیگر فرمود: بدانید که شما پس از هجرت - و ادب آموختن از شریعت - به خوی بادیه‌نشینی بازگشتید و پس از پیوند دوستی، دسته دسته

۱ . نهج البلاغه، نامه ۵۳

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۲۳

۳ . همان، خطبه ۲۸

۴ . همان، خطبه ۱۶

شدید. با اسلام جز به نام آن بستگی ندارید و از ایمان جز نشان آن را نمی‌شناسید ... بدانید که شما رشته پیوند با اسلام را گسستید و حدود آن را شکستید و احکام آن را بکار نبستید.<sup>۱</sup> امام در جای دیگری درباره فساد زمان فرمود:

بدانید خدایتان بیامرزد! شما در زمانی به سر می‌برید که گوینده حق اندک است در آن، و زبان در گفتن راست ناتوان. آنان که با حق‌اند خوارند و مردم به نافرمانی گرفتار. و سازش با یکدیگر را پذیرفتار. جوانشان بدخو و پیرشان گنهکار. عالیشان دورو، قاریشان سودجو، نه خردشان سالمند را حرمت نهد و نه توانگرشان مستمند را کمک دهد.<sup>۲</sup>

### احیای سیره نبوی

نگاهی واقع‌بینانه به کلام و رفتار امام در طول این چهار سال و نیم به ما نشان می‌دهد که باید سیاست کلی امام را اصلاح بدانیم. این اصلاح ابعاد مختلفی دارد و عمده‌ترین آن، اصلاح مفاسد و انحرافات است که پیش از این شرح دادیم. معیار امام در این اصلاح، قرآن و سیره نبوی است؛ معیاری که امام تلاش می‌کند همه چیز را با آن بسنجد و در این باره استدلال می‌کند.

یکی از مشکلات اخلاقی جامعه، دنیاگرایی، رفاه‌طلبی و فزون‌خواهی اعراب فاتح بود، فتوحاتی که اموال فراوان و بی‌حسابی را برای آنان فراهم آورده بود و بر سر تقسیم آن با یکدیگر نزاع داشتند. رفتار اصلاحی امام برای مبارزه با دنیاگرایی به حدی است که مجموعه مطالب آن حضرت در این باره یک کتاب خواهد بود. الگوی اخلاقی امام، خطبه همام و انتظار امام از کارگزارانش نامه ایشان به عثمان بن حنیف انصاری است. امام به مردم می‌فرمود: یاد مرگ از دل‌های شما رفته است و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته. دنیا بیش از آخرت مالکتان گردیده و

۱ . همان، خطبه ۱۹۲

۲ . همان، خطبه ۲۳۳؛ ربیع‌الابرار، ج ۱، ص ۹۶



این جهان، آن جهان را از یادتان برده است.<sup>۱</sup>

در حوزه دین هم، امام تلاش داشت تا سیره نبوی را زنده کند. او خودش را احیاکننده سیره نبوی می‌دانست و به این امر افتخار می‌کرد: أَلَمْ أَعْمَلْ فِیْكُمْ بِالثَّقَلِ الْأَكْبَرِ وَ أَتْرَكَ فِیْكُمْ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ وَ رَكَزْتُ فِیْكُمْ رَايَةَ الْإِيمَانِ وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ. وَ الْحَرَامِ وَ الْبَسْتُمْكَمُ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي وَ فَرَشْتُكُمْ الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فَعَلِي وَ أَرَيْتُمْكُمْ كِرَائِمَ الْأَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي؛ آیا حکم قرآن را در میان شما جاری نداشتیم و دو فرزندم را - که پس از من چراغ راه دینند - و خاندان پیامبر را که گوهران گزینند، برای شما نگذاشتیم. رایت ایمان را میان شما برجا کردم و مرزهای حلال و حرام را برایتان جدا. از عدل خود لباس عافیت بر تنتان کردم و با گفتار و کردار خویش معروف را میان شما گستردم و با خوی خود نشان دادم که اخلاق گزیده چیست.<sup>۲</sup>

وفاداری به سنت نبوی، از زمان خلفا مطرح بود، یعنی زمانی که امام حاضر نشد به شرط عبدالرحمان بن عوف تن داده و سیره شیخین را در ردیف سیره نبوی بپذیرد.

امام علی (ع) در تمام رفتارهای دینی خود سعی در پیروی از عمل و رفتار پیامبر (ص) داشت. عمران بن حصین از صحابه پیامبر (ص) که پشت سر امام علی (ع) نماز خوانده بود، گفت: او همانند نماز پیامبر (ص) نماز خواند. او مرا به یاد نماز پیامبر (ص) انداخت.<sup>۳</sup> حتی ابوموسی اشعری هم وقتی در کوفه پشت سر امام نماز خواند، گفت نماز او ما را به یاد نماز پیامبر انداخت.<sup>۴</sup> احیای سیره پیامبر (ص) برای سیاست‌های اصلاحی امام بسیار مهم بود. اصحاب خالص امام نیز این حقیقت را درک می‌کردند. عمار درباره اقدامات سازنده امام می‌گفت: لَوْ أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَعْمَلْ عَمَلًا وَ لَمْ يَصْنَعْ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُ أَحْيَا التَّكْبِيرَتِينَ عِنْدَ السُّجُودِ، لَكَانَ قَدْ أَصَابَ بِذَلِكَ فَضْلًا عَظِيمًا. اگر علی هیچ کاری جز زنده کردن دو تکبیر در وقت بلند کردن سر از سجده نکرده باشد، به خاطر

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳

۲ . همان، خطبه ۸۷

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۰

۴ . تاریخ الکبیر، بخاری، ج ۴، ص ۳۳، الغدیر، ج ۹، ص ۶۶، ج ۱۰، ص ۲۰۱

همین کار به فضل بزرگی دست یافته است.<sup>۱</sup>

امام در جهت حفظ سیره و سنت نبوی، تلاش داشت تا اصحابش را تشویق به نگارش احادیث کند، کاری که خلفای قبلی مخالف آن بودند. حضرت بالای منبر فرمود: کسانی که مایل هستند تا علم را بنویسند، کاغذ و قلمی فراهم آورند. حارث اعور وسایل نوشتن را فراهم کرد و آنچه را حضرت نقل می‌کرد، می‌نوشت.<sup>۲</sup> بعد از آن حضرت امام حسن (ع) نیز به فرزندانش توصیه می‌فرمود تا حدیث پیامبر (ص) را بنویسند.<sup>۳</sup> توجه داریم که امام علی (ع) خود احادیث رسول خدا (ص) را می‌نوشت. بعدها، دفاتر آن حضرت در دست امامان بود و مرتب از کتاب علی حدیث برای شیعیان نقل می‌فرمودند.<sup>۴</sup>

موضع اصلاحی امام برای همان نسل و نسل بعد چنان شناخته شده بود که حسن بصری در پاسخ کسی که از وی خواست تا امام علی (ع) را وصف کند، گفت: «أراهم السبیل و أقام لهم الدین اذا اغوجَّ»، راه را به مردم نمایند و زمانی که دین به کجی گرایید، آن را راست کرد.<sup>۵</sup> شاعری دیگر نیز خطاب به امام علی (ع) گفت:

أوضحت من دیننا ما كان مشتبهاً جزاک ربک عنّا فیه إحساناً

ابوذر در توصیف امام می‌گفت: علی رزّ الدین، علی قوام دین است.<sup>۷</sup>

امام یکی از وظایف رهبری را احیای سنت نبوی یاد کرد،<sup>۸</sup> و در جای دیگری بهترین بنده خداوند را امام عادل دانست که در کار احیای سنت می‌کوشد، همان

- ۱ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۹؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱: ص ۲۰۴ (چاپ هند)
- ۲ . تقیید العلم، ص ۹۰؛ ربع الاربار، ج ۳، صص ۲۲۶، ۲۹۴؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۵۷؛ التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۵۹؛ طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۱۶
- ۳ . ترجمه الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۱۵۶
- ۴ . بخش های برجای مانده این کتاب در کتاب مکاتیب الرسول (از مرحوم استاد احمدی میانجی، قم، دارالحدیث) فراهم آمده است. نیز درباره آن بنگرید: کتاب علی و التدوین المبکر للسنه النبویه الشریفة، مصطفی قصیر العاملی، قم، مجمع اهل البیت، ۱۴۱۵
- ۵ . المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۲، ص ۸۳
- ۶ . نقض، ص ۴۹۶؛ تحف العقول، صص ۳۴۲ - ۳۳۸؛ مسند الامام الهادی، ص ۲۰۷؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۴۵
- ۷ . الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۱۰۸
- ۸ . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵

طور که شروترترین بندگان خدا را امام ظالمی می‌داند که سنت را از بین می‌برد.<sup>۱</sup> امام تأکید داشت که در امر دین به هیچ صورتی حاضر به مداهنه نیست: و الله لأدھنت فی دینی، به خدا سوگند من هرگز در کار دینم مداهنه نکردم.<sup>۲</sup>

امام، آن‌چنان در اجرای دقیق سنت رسول خدا (ص) اصرار داشت که حتی می‌کوشید تا تمامی حرکات و سکناتش شبیه پیامبر (ص) باشد. وقتی به امام اعتراض شد که چرا در مسجد به مردم غذای خوب می‌دهد، اما خود در خانه نان با سبوس می‌خورد، امام با گریه پاسخ داد: به خدا سوگند، هرگز ندیدم در خانه پیامبر (ص) نان بدون سبوس باشد.<sup>۳</sup>

معنای این سخن آن بود که امام می‌کوشید غذایش همان غذایی باشد که در خانه رسول خدا (ص) بوده است.

در ادامه سیاست‌های اصلاحی امام بود که جریان‌های مقابل سربرآورده و تلاش کردند تا با مبارزه مسلحانه به مبارزه با امام برخیزند. این درست است که امام طالب حکومت در آن شرایط نبود، اما اکنون که بقای این دولت به وجود وی ممکن بود، و هم برای تحقق برنامه‌های اصلاحی خود ناچار بود با آنچه که بر اساس اصطلاح قرآنی بغی نامیده می‌شد مقابله کند. در این جریان بود که سه جنگ داخلی پیش آمد، جنگ‌های ناخواسته‌ای که عاملش دیگران بودند و تأثیر منفی عمیقی در امت اسلامی برای همیشه باقی گذاشت.

## جنگ جمل

تنها چند ماه پس از روی کار آمدن امام در جمادای دوم سال ۳۶ هجری، نخستین جنگ داخلی میان مسلمانان با تحریک گروهی پیمان‌شکن به رهبری طلحه، زبیر و عایشه برپا شد.

۱ . همان، خطبه ۱۶۴

۲ . نهج السعاده، ج ۲، ص ۵۳۷

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۷

رهبری این ماجرا را جناح میانی قریش که ادامه خط دو خلیفه اول و دوم بود، و نه سوم، بر عهده داشتند. طلحه و زبیر نمایندگان این جناح و عائشه دختر خلیفه اول که در دوره خلیفه دوم نفوذ کاملی داشت، رهبری این جبهه را در اختیار داشتند. زمانی که عثمان، قریش را در امویان خلاصه کرد، جناح میانی سربرآورد تا سهم خود را بگیرد. البته میان طلحه و زبیر هم اختلاف بود، اما موقتا با یکدیگر کنار آمدند. پس از کشته شدن عثمان، این خط در انتظار رسیدن به قدرت بود، اما به مقصود خود نرسید و قدرت به دست بنی‌هاشم افتاد. ابتدا سخن از تقسیم قدرت کردند و طلحه و زبیر پیشنهاد نمودند تا حکومت بصره، کوفه و یا شام به آنها سپرده شود، امام با زیرکی فرمودند که در مدینه بیشتر به آنان نیاز دارد.<sup>۱</sup> آنان نپذیرفته به بهانه عمره به مکه رفتند. عائشه هم در آنجا بود. آنان توانستند حرکت ابناء المهاجرین را در آنجا علیه امام علی (ع) براه اندازند. شگفت آن که طلحه و زبیر که بیشترین سهم را در کشتن عثمان داشتند، علی(ع) را متهم به قتل عثمان کردند. به علاوه اعلام کردند که به زور بیعت کرده‌اند. بنابراین به دنبال حق و حقوق خلیفه مظلومی بودند که به قول آنان، به ناحق کشته شده بود.

زمانی که عایشه از طلحه و زبیر وظیفه خویش را پرسید، به او گفتند: تو به مردم بگو عثمان مظلوم کشته شده و باید کار خلافت به شورای میان مسلمانان باز گردد؛ یعنی وضعیتی که عمر برای پس از خود ایجاد کرد.<sup>۲</sup> زبیر در بحبوحه جنگ جمل، به امام علی (ع) گفت: ما اهلیت تو را برای خلافت بیش از خود نمی دانیم.<sup>۳</sup> در این جنگ، عایشه نقش مهمی داشت و بعدها هم گویا پشیمان شد. وی بیش از همه به فرزند خواهرش، عبدالله بن زبیر می‌اندیشید. گفتنی است که وی در طول

۱ . تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۲۹؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۸

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۲۳. منبع عمده درباره جنگ جمل، کتاب «الجمل» شیخ مفید است که او، کتاب خود را از دهها منبعی که در آن زمان در دسترس داشته فراهم کرده است. ما از این کتاب و نیز آثار دیگری که پیش از آن تألیف شده، بهره برده ایم.

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۵

سال‌های خلافت پدر و رفیق پدرش عمر، موقعیت خوبی داشت.<sup>۱</sup> برخی گفته‌اند که عایشه حق زیادی بر عهده عمر داشت.<sup>۲</sup> و در برابر، عایشه نیز می‌گفت: در عزای عمر، صدای جنیان را می‌شنیده است که برای عمر نوحه‌خوانی می‌کردند.<sup>۳</sup> حتی در خواب چنان شد که گویی در نظر عایشه آمده است که عمر نبوت نیز داشته است.<sup>۴</sup> هرچه بود، عایشه زنی فعال و پرتحرک و در عرصه سیاست، خواستار ایفای نقش جدی‌تر بود. در جریان شورش بر عثمان نیز یکی از نیرومندترین نقش‌ها را داشت. در این امر، منابع تاریخی، به اندازه کافی گویا هستند.

اکنون که علی (ع) سر کار آمده بود، از نظر وی، رقیب پدرش قدرت را به دست گرفته بود. وی از فاطمه زهرا (س) و فرزندان دل خوشی نداشت. به علاوه دل به قدرت‌گرفتن عبدالله بن زبیر داشت. برخی دشمنی وی با امام علی (ع) را تا حد بغض بالا برده و مصادیقی ذکر کرده‌اند.<sup>۵</sup> مخالفت عایشه با دفن امام مجتبی (ع) در کنار پیامبر در منابع کهن آمده است. او گفت: چرا شما می‌خواهید کسی را در خانه‌ام دفن کنید که من او را دوست ندارم.<sup>۶</sup>

نوشته‌اند که وقتی عایشه خبر کشته شدن عثمان را شنید آماده حرکت از مکه به مدینه شد، اما وقتی در ادامه شنید که مردم با علی (ع) بیعت کرده‌اند، به مکه بازگشت و فریاد مظلومیت عثمان را سر داد.<sup>۷</sup> زمانی که شنید مردم با علی (ع) بیعت کردند گفت: یک شب عثمان، به تمام عمر علی (ع) برابری می‌کند.<sup>۸</sup> وقتی عایشه مصمم شد تا همراه طلحه و زبیر به عراق برود، ام‌سلمه کوشش

۱. نماز خواندن ابوبکر به جای پیامبر (ص) که تنها یک نماز هم بوده، به باور امام علی (ع)، به اشاره کسی بود که از درون خانه از قول پیامبر (ص) ابوبکر را به مؤذن و مردم معرفی کرد، یعنی عائشه. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۹۷).

۲. حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۳۰۰

۳. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۷۴

۴. تاریخ المدینة المنوره، ج ۳، ص ۹۴۲

۵. الجمل، صص ۱۶۰ - ۱۵۷

۶. همان، ص ۲۳۸

۷. انساب الاشراف، ج ۲، صص ۲۱۸ - ۲۱۷؛ ج ۵، ص ۹۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶،

ص ۲۱۵

۸. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۱

فراوانی کرد تا عایشه را از این سفر منع کند. جالب است که عایشه از او خواسته بود تا همراه آنان به بصره برود. او به ام سلمه گفت: عبدالله بن عامر به من گفته است: در بصره صد هزار شمشیر آماده است، آیا تو برای اصلاح این کار همراه ما می‌آیی؟ ام سلمه گفت: برای خون عثمان! تو خود شدیدترین افراد بر ضد وی بودی. آیا تو نبودی که او را نعثل می‌نامیدی؟ ام سلمه قدری از فضایل امام علی (ع) را برای وی گفت و از او خواست تا با کسی که مهاجر و انصار با او بیعت کرده‌اند، مخالفت نکند. از جمله به این سخن پیامبر (ص) اشاره کرد که فرمود: علی ولیُّ کلِّ مؤمن و مؤمنة. عبدالله بن زبیر که دم در ایستاده بود، گفت: ما چنین سخنی از آن حضرت نشنیدیم. ام سلمه گفت: اما خاله تو آن را شنیده و این را که پیامبر (ص) فرمود: علی خلیفتی علیکم فی حیاتی و مماتی. عایشه تأیید کرد که چنین چیزی را شنیده است.<sup>۱</sup>

سخن عایشه آن بود که برای اصلاح کار مسلمانان دست به این اقدام می‌زند! او کوشید تا حفصه را همراه خود کند. حفصه گفت: رأی او رأی عایشه است و بدین ترتیب مصمم شد تا عازم بصره شود، اما عبدالله بن عمر او را از همراهی با اصحاب جمل بازداشت.<sup>۲</sup>

در این زمان مدینه در اختیار بنی هاشم بود و شورشیان نمی‌توانستند به این شهر باز گردند. شام نیز در اختیار معاویه بود و آشکار بود که رفتن آنها به شام هیچ به سودشان نیست،<sup>۳</sup> بنابراین این تنها عراق می‌ماند که زودتر به آنجا رسیده و این دیار غنی و ثروتمند را در تصرف خود درآوردند. شورشیان به بصره آمدند و مهم‌ترین نقش را عایشه را داشت، زیرا وی به عنوان همسر پیامبر (ص) که خداوند آنان را امتهات المؤمنین خوانده بود، و نیز فرزند خلیفه اول، به راحتی توانست مردم را قانع کند تا به طلحه و زبیر بپیوندند. مردم بصره تنها بخاطر عایشه بود

۱ . الفتوح، ج ۲، صص ۲۸۳ - ۲۸۲

۲ . تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۵۱؛ الفتوح، ج ۲، صص ۲۸۴

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۲۱

که اعلام کردند از شورشیان دفاع خواهند کرد.<sup>۱</sup> طلحه در وقت شروع درگیری نیز گفت: مردم! علی آمده است تا خون مسلمانان را بریزد. نگوئید که او پسر عم پیامبر است، همراه شما همسر رسول خدا (ص) و دختر ابوبکر صدیق است، کسی که پدرش دوستداشتنی‌ترین مردم نزد پیامبر (ص) بود<sup>۲</sup>

در روز حمله یکی از یاران بصری شورشیان ضمن شعری می‌گفت:

نحن نوالی أمتنا الرضیة و نصر الصحابة المرضیه<sup>۳</sup>

زمانی ناکثین به بصره آمدند، عثمان بن حنیف از طرف امام در بصره بود. ابتدا قرار آنان این بود که هر دو آرام باشند تا امام از راه برسد، اما آنان پیمان شکنی کرده، او را دستگیر و شهر را در تصرف آوردند.

عایشه از بصره نامه‌هایی به مردم مدینه و یمامه نوشته و آنان را برای حمایت از شورشیان جمع دعوت کرد.<sup>۴</sup> وی نامه‌ای دیگر به مردم مدینه نوشت و خبر پیروزی اولیه شورشیان در بصره را به آنان اطلاع داد. تاریخ این نامه پنجم ربیع‌الاول سال ۳۶ هجری است.<sup>۵</sup>

با رسیدن این اخبار به مدینه، امام سهل بن حنیف انصاری را به جای خود گماشت و به سرعت راهی عراق شد. بنا به نقل سعید بن جبیر، هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، در جمل همراه امام علی (ع) بودند.<sup>۶</sup>

امام، فرزندش حسن و عمار را به سراغ مردم کوفه فرستاد و آنان به رغم تلاش‌های ابوموسی اشعری، توانستند بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم کوفه را به سپاه امام برسانند. این جمعیت شامل نه هزار و ششصد و پنجاه نفر از کوفیان

۱ . الجمل، ص ۳۰۴

۲ . همان، ص ۳۲۹

۳ . الجمل، ص ۳۴۵

۴ . همان، صص ۳۰۲ - ۳۰۱

۵ . همان، صص ۳۰۰ - ۲۹۹

۶ . تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۴

می‌شد.<sup>۱</sup> حجر بن عدی که از پاکان و نیکان شهر کوفه بود، مردم را به حمایت از امام فراخواند و پس از آن بود که مردم مصمم شدند تا در هر شرایطی امام خویش را حمایت کنند.<sup>۲</sup> سپاه کوفه در ذی قار به امام ملحق شدند. البته بصریان هم در حمایت از شورشیان اتفاق نظر داشته و شماری از قبایل از آنان کناره گرفتند. گفتنی است که جمع زیادی از قبيله عبدالقیس به امام علی (ع) پیوستند و بعدها در طول تاریخ نیز، شیعه باقی ماندند. این جماعت در حد فاصل بصره تا بحرین در حاشیه دریا سکونت داشتند. دو هزار نفر عبدالقیسی بصره به سپاه امام پیوستند.

امام علی (ع) به هیچ روی مایل به برپایی این جنگ نبود. لذا سه روز پس از ورود به بصره، با ارسال پیام های مکرر از شورشیان خواست تا به «جماعت» و «طاعت» باز گردند، اما پاسخ مثبتی از آنان نشنید.<sup>۳</sup> آن حضرت، صعصعه بن صوحان را همراه نامه‌ای به سوی بصره فرستاد. او با طلحه و زبیر سخن گفت، وقتی با عایشه نیز سخن گفت، احساس کرد که او بیش از دو نفر دیگر، قصد برپایی شر دارد. پس از بازگشت صعصعه، امام، عبدالله بن عباس را به بصره فرستاد. او به طلحه گفت: مگر تو بیعت نکردی، طلحه گفت: شمشیر بالای سرم بود. ابن عباس گفت: من خود ناظر بودم که به اختیار بیعت کردی. طلحه از خون عثمان سخن گفت. ابن عباس گفت: مگر نبود که عثمان ده روز از چاه خانه خود آب می‌خورد و تو اجازه ندادی از آب شیرین استفاده کند. آنگاه علی (ع) سراغ تو آمد و از تو خواست تا اجازه دهی از آب استفاده کند. پس از آن ابن عباس با عایشه و طلحه نیز سخن گفت. عایشه چنان به پیروزی خود اطمینان داشت که کوچک‌ترین انعطافی از خود نشان نداد. ابن عباس با استدلال های محکم خود کوشید آنان را از خطری که در انتظارشان است پرهیز دهد، اما نپذیرفتند.<sup>۴</sup>

۱ . همان، ص ۱۲۵؛ انساب الاشراف، ج ۲، صص ۲۳۵ - ۲۳۴

۲ . اخبار الطوال، ص ۱۲۵

۳ . اخبار الطوال، ص ۱۴۷

۴ . الجمل، صص ۳۱۸ - ۳۱۴



به هر روی اصرار امام این بود که جنگ صورت نگیرد. آن حضرت از آغاز کردن جنگ توسط اصحابش جلوگیری کرده و رسماً اعلام کرد که کسی حق شروع جنگ ندارد.<sup>۱</sup>

ابن عباس می‌گوید: من هنوز از آنها دور نشده بودم که تیرهای آنان مثل باران به سوی ما آمد.<sup>۲</sup> صبح روز دهم جمادی الاولی<sup>۳</sup> لشکر امام آماده شد. منطقه درگیری، در خُریبه بود، جایی که پیش از بصره نیز وجود داشت و بعدها محله‌ای از محلات بصره شد. آن روز تا ظهر امام در برابر سپاه شورشی ایستاد و آنان را نصیحت کرد. همچنین در آغاز قرآنی به دست یکی از افراد قبیله عبدالقیس داد تا به میان میدان رفته شورشیان را به قرآن فراخوانده از تفرقه و تشتت پرهیز دهد. شورشیان او را با تیر زده و به شهادت رساندند. مادر این جوان که در آنجا حاضر بود، خود را روی جنازه فرزندش انداخت، اصحاب کمک کردند و جنازه او را نزد امام آوردند.<sup>۴</sup>

نبرد از سوی پیمان شکنان آغاز شد و امام با سپاهش وارد عرصه شدند. بیشترین درگیری‌ها در اطراف شتر عایشه بود، به طوری که تعداد زیادی در آنجا کشته شدند.

زمانی که سپاه شورشی روی به شکست گذاشت، مروان بن حکم که کسی جز طلحه را قاتل عثمان نمی‌دانست، تیری بر او زده، وی را به قتل رساند.<sup>۵</sup> شگفت آن که ابن‌خیاط می‌نویسد: زمانی که جنگ آغاز شد، نخستین کشته، طلحه بود.<sup>۶</sup> این نشان آن است که اساساً مروان برای کشتن طلحه به این میدان آمده بود.

۱ . وقعة الجمل، ص ۳۶

۲ . الجمل، صص ۳۳۹ - ۳۳۶

۳ . همان، ص ۳۳۶؛ به نقل بلاذری، جنگ در روز دهم جمادی الثانیه بوده است. نک: انساب

الاشراف، ص ۲۳۸؛ تاریخ نامه امام به مردم کوفه که خبر فتح و پیروزی بر اصحاب جمل را به

آنان دادند، جمادی الاولی است. نک: الجمل، ص ۳۹۹

۴ . همان، صص ۳۳۰ - ۳۳۹؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۳۷؛ انساب الاشراف، ج ۲، ۲۴۱

۵ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۷ - ۲۴۶

۶ . تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۸۵

منابع در این که به هر روی زبیر از صحنه درگیری فرار کرده<sup>۱</sup> یا پشیمان، میدان را ترک کرده، اختلاف نظر دارند. محتمل چنان است که پس از سخن امام، زبیر قصد بازگشت کرد؛ اما به اصرار فرزندش به صحنه جنگ برگشت. به هر حال او هم کشته شد. امام درباره او فرمود: زبیر از طلحه به من نزدیکتر بود. او همیشه از ما اهل بیت بود تا آن که پسرش عبدالله بزرگ شد و بین ما و او جدایی انداخت.<sup>۲</sup> مالک اشتر و عدی بن حاتم در این نبرد تلاش زیادی کردند. عدی در این نبرد، یک چشم و یک فرزندش را از دست داد. عمرو بن حمق خزاعی از دیگر اصحاب رسول خدا (ص) بود که در این جنگ در رکاب امیر مؤمنان بود. دینوری درباره او می‌گوید: وی از عبّاد کوفه بوده و همراهش عابدان زیادی بودند.<sup>۳</sup>

شتر عایشه که کشته و پی شد، نبرد رو به خاموشی گذاشت. پس از پایان جنگ، عایشه را که در هودج همچون مرده‌ای بی حرکت مانده بود، در آورده و همراه برادرش محمد بن ابی‌بکر به بصره فرستادند. پس از چند روز، امام او را همراه شماری زن و مرد بصری به مدینه فرستاد.<sup>۴</sup> نوشته‌اند: بعدها عایشه بارها و بارها از این اقدام خود پشیمان شده و اظهار ندامت می‌کرد.<sup>۵</sup> او به خاطر همین ندامت و خجلت بود که حاضر نشد جنازه‌اش در کنار پیامبر(ص) دفن شود. به همین دلیل او را در بقیع دفن کردند. آمار کشتگان را تا بیست هزار نفر دانسته‌اند. اما به نظر افرات می‌آید. در مجموع، این نبرد پنج تا شش ساعت به طول انجامید.

پس از پایان جنگ، امام دستور داد تا کسی را تعقیب نکنند. هر کس تسلیم شد او را نکشند و مجروحی را از بین نبرند. امام حتی کسانی چون مروان و فرزندان عثمان را آزاد کرد.

۱ . تعبیر ابومخنف آن است که زبیر پس از شکست سپاه میدان را رها کرده عازم مدینه بود که به

قتل رسید. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۵۴؛ معنای این سخن جز گریز چیز دیگری نیست.

۲ . الجمل، ص ۳۸۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۲۴

۳ . اخبار الطوال، ص ۱۵۰

۴ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۴۹

۵ . همان، ج ۲، ص ۲۶۵

جنگ جمل که غنایمی نداشت، برای عربهایی که در هر نبرد غنایم زیادی می‌بردند، حل نشده ماند. به خصوص که تکلیف خود را با مخالفان به لحاظ مذهبی نمی‌دانستند که اینان کافرند یا مسلمان، و این که بر چه اساسی با آنان نبرد کرده‌اند و چرا اکنون نمی‌توانند غنایم جنگی با خود ببرند.

امام پس از تمام شدن غائله جمل، به مسجد جامع در آمد و به سرزنش مردم پیمان شکن بصره که نخستین مردمی بودند که در برابر امام خود ایستادند، پرداخت. امام آنها را جُنْدُ الْمَرْأَةِ و أَتْبَاعُ الْبَهِيمَةِ (سپاه زن و پیروان حیوان) نامید.<sup>۱</sup> پس از آن ضمن چند نامه، خبر ماجرای بصره را به شهرهای مدینه و کوفه نوشتند.<sup>۲</sup>

امام، ماندن در بصره را به مصلحت ندانست و به کوفه رفت. این که از همان زمان قصد داشت در عراق بماند یا پس از شنیدن اخبار شام و تحرکات معاویه در عراق ماند، چندان روشن نیست. هرچه باشد، رفتن امام به کوفه، باید نوعی هجرت برای حفظ دین از دست پیمان‌شکنان و فاسدانی چون معاویه تلقی شود. این زمان شمار زیادی از قبایل از جزیره العرب به شام و عراق آمده بودند که در میان آنان شمار فراوانی از صحابه نیز دیده می‌شدند. به علاوه وسعت، امکانات و استعدادهای نهفته در این مناطق، قابل قیاس با حجاز نبود. به همین دلیل بود که شورشیان نیز به عراق رفتند. به طور فهرست وار چند دلیل را برای انتخاب کوفه به جای مدینه برای مرکزیت خلافت می‌توان مد نظر داشت:

اولاً از نظر اقتصادی، محیط حجاز توانایی تحمل رویارویی با عراق یا شام را نداشت.

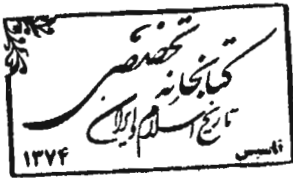
ثانیاً مدینه از لحاظ نیروی انسانی و مردان جنگی کوشش جنگی تمام عیار را با شام نداشت.

ثالثاً مردم مدینه، به جز انصار، چندان علاقه‌مند به امام علی (ع) نبودند. باید بر این مطالب نکته دیگری را نیز افزود و آن این که مردم این شهر، بویژه

۱ . اخبار الطوال، ص ۱۵۶؛ الجمل، ص ۴۰۷؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۰۸

۲ . الجمل، ص ۳۹۹ - ۳۹۵

برخی از اصحاب شاخص، کسانی همچون عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید، زید بن ثابت و بسیاری دیگر، کوچک‌ترین علاقه‌ای به امام نداشته و خود را داناتر و مجتهدتر از آن می‌دانستند که سخن امام را بشنوند. کوفه، از جهات متعددی، و درست در برابر مدینه، شرایط کاملاً مناسبی را دارا بود. در وهله نخست، عراق، هیچ مشکل جمعیت نداشت. قبایل فراوانی در آنجا زندگی می‌کردند. از آنجایی که هدف اصلی امام پس از سرکوبی شورش یاران جمل برخورد با معاویه بود. چنین کاری بدون حضور امام در عراق که در نزدیکی شام قرار داشت ممکن نبود.<sup>۱</sup> افزون بر اینها، امام از میان قبایل یمنی طرفداران فراوانی داشت که شیعیان فدایی امام بودند.



### جنگ صفین

مردم کوفه از امام و سپاه وی به عنوان مردمی پیروز در بصره استقبال شایانی کردند.<sup>۲</sup> با این حال نگرانی عمده همه، معاویه بود. امویان از زمان خلیفه دوم در شام بودند. یزید فرزند ابوسفیان و پس از درگذشت او معاویه شام را در سیطره خود داشتند. عثمان که آمد، دل آنان گرم‌تر شد و مطمئن شدند که هیچ‌گاه عزل نخواهند شد. وقتی عثمان ابوذرا را به شام تبعید کرد، معنایش این بود که آنجا نقطه امنی است.

در جریان شورش بر عثمان، معاویه با احتیاط عمل کرد، به گونه‌ای که از سوی برخی از امویان متهم شد که به نوعی در قتل عثمان دست داشته است. ولید بن عقبه به همین دلیل، هیچ‌گاه نزد معاویه نرفت. مهم آن بود که معاویه، با قتل عثمان، بهانه‌ای به دست آورد. ابتدا اجازه داد ماجرای جمل به آخر برسد، آنگاه، شاید با ناامیدی اما با اعتماد به مردم شام، مقابله خود را آغاز کرد.

زمانی که امام به خلافت رسید، بر آن شد تا عبدالله بن عباس را به حکومت

۱ . معجم البلدان، ج ۱: ص ۴۷

۲ . الفتوح، ج ۲، ص ۳۴۷

شام بفرستد. برای این کار، نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن، ضمن آگاه کردن او از این که مردم بدون مشورت او عثمان را کشتند، و اکنون از روی مشورت و اجتماع، او را به خلافت انتخاب کرده اند، از او خواست تا همراه اشراف شام به مدینه بیاید. معاویه پاسخی به نامه امام نداد و تنها نامه سفیدی را که در آن نوشته شده بود: از معاویه به علی بن ابی طالب، برای آن حضرت فرستاد. کسی که نامه را آورده بود گفت: از طرف مردمی می‌آیم که معتقدند تو عثمان را کشته‌ای و جز به کشتن تو رضایت نمی‌دهند.<sup>۱</sup> این زمانی بود که شورش جمل در حال شکل‌گیری بود.

این ماجرا با آغاز مسأله شورشیان جمل که امام را برای مدتی به خود مشغول داشت، همراه شد. در این فرصت، ماجرای جمل، فرصت تبلیغاتی دیگری برای معاویه فراهم کرد. او توانست با استناد به شورش طلحه، زبیر و عایشه به عنوان همسر پیامبر (ص) دخالت امام را در قتل عثمان، بهتر از پیش در اذهان شامیان تثبیت کند. اگر تا امروز شامیان امام علی (ع) را قاتل عثمان می‌دانستند، اکنون قاتل صحابه پیامبر (ص) نیز تلقی می‌کردند؛ کسی که در برابر همسر پیامبر (ص) که دختر خلیفه اول نیز هست، ایستاده است.

رقابت شام و عراق، پیش از آن وجود داشت، چنان که بعدها نیز ادامه یافت. این تقابل در تجربه جدید آن، در نبرد صفین نمودار شد. در گذشته، اعراب این دو منطقه، هر کدام به طرفداری از یکی از دو قدرت بزرگ آن زمان، یعنی رومیان و ساسانیان، با یکدیگر درگیر شده بودند. اکنون مهاجران تازه‌ای به این منطقه آمده و انگیزه‌ها متفاوت با گذشته بود، اما زمینه‌های کهن نمی‌توانست بی تأثیر باشد. برخی را باور بر این بود که عراق تنها با از میان بردن شام می‌تواند به پادشاهی برسد چنان که شام نیز.<sup>۲</sup> جنگ جمل سبب شد تا شماری از کسانی که حامی آنان بودند، از مدینه و عراق، به شام بروند و به حمایت از معاویه برخیزند.

۱ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۲۱۲ - ۲۱۱

۲ . وقعة صفین، ص ۴۱۱

امام در آغاز ورود در کوفه، کوشید تا اذهان مردم را نسبت به مسائل مختلف روشن کرده و آنان را برای پشتیبانی از خود در تحولات بعدی آماده سازد. آن حضرت با بزرگان و اشراف سخن گفته و آنها را برای حمایت از خود در برابر معاویه آماده می‌ساخت. در آن زمان، عراق تحت سلطه همین اشراف بود.

مردم حاضر در پاسخ امام که فرمود قصد دارد تا نامه‌ای به معاویه نوشته و او را دعوت به اطاعت از خود کند، گفتند: شما هرچه انجام دهی ما از تو اطاعت می‌کنیم. اطاعت ما از تو همانند اطاعت ما از پیامبر (ص) است.<sup>۱</sup>

اشراف کوفه و برخی مناطق دیگر، بر امام وارد شدند و در توجیه عدم حمایت خود از امام در جمل عذرها آورده و بیعت خود را با آن حضرت استوار کردند. در این مذاکرات سخن از آماده‌شدن برای رفتن به سوی معاویه بود. از جمله، همراهی احنف بن قیس با امام سبب شد تا طایفه بنی سعد از بنی تمیم از بصره به کوفه بیایند، این امر در استوار کردن موقعیت کوفه بسیار مؤثر بود.<sup>۲</sup>

امام، پیش از تصمیم بر جنگ، به مکاتباتی با معاویه دست زد و سعی کرد او را نسبت به رخدادهای روشن کرده و وادار کند تا عاقلانه تصمیم گرفته و مردم دو دیار را گرفتار مشکل نکند. اما معاویه که اصرار بر تصرف خلافت داشت، بدون آن که نامی از آن به میان آورد، سعی کرد امام را تخطئه کرده، او یا دست کم همراهانش را قاتل عثمان نشان دهد. این مکاتبات، حاوی نکات بسیار مهمی برای شناخت بینش امام و معاویه است. بخشی از مطالب، درباره خلفای اولیه بود. معاویه خود را ادامه دهنده راه آنان می‌دانست و تلاش داشت تا امام را برابر آنها نشان دهد. یک نکته مهم در این نامه‌ها، اشارات معاویه به این است که شام نقطه مقدس است، او هم به خاطر این که منصوب از سوی عمر و عثمان بوده خود را بر حق می‌دانست. به علاوه، با اظهار این که صاحب دم عثمان است خود را مکلف می‌دانست که قاتلان عثمان را قصاص کند.<sup>۳</sup>

در این سوی، امام راه همکاری با معاویه را بسته و حاضر به پذیرش او در مقام

۱ . الفتح، ج ۲، ص ۳۵۲

۲ . وقعة صفین، ص ۲۷

۳ . الفتح، ج ۲، ص ۳۸۰

حاکم شام نبود. مغیره در همان آغاز خلافت امام، از ایشان خواسته بود معاویه را در شام نگاه دارد اما حضرت ضمن رد پیشنهاد او فرموده بود: لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيرَانِي أَتَّخِذَ الْمُضْلِينَ عَضُدًا»، خداوند مرا به گونه‌ای نخواهد دید که گمراه کنندگان را به عنوان بازوی خود استفاده کنم.<sup>۱</sup>

زمانی معاویه در شام به سخنرانی پرداخت و گفت: برای چه علی بن ابی طالب در خلافت اولای از من است؟ اگر حجازیان با او بیعت کرده اند، شامیان هم با من بیعت کرده‌اند. این دو منطقه در این باره مساویند. او در نامه‌ای نیز به امام نوشت: تا وقتی مردم حجاز مراعات حق را می‌کردند در این باره حاکم بر شام بودند؛ اما اکنون که حق را ترک کرده اند، این حق از آن شامیان شده است.<sup>۲</sup> امام در پاسخ او نوشتند: اما در مورد این سخن که گفتم «اینک اهل شام حاکم بر اهل حجازند» مردی از قریشیان را نشان ده که در شورا پذیرفته شود، یا خلافت بر وی روا باشد. اگر چنین ادعا کنی، مهاجران و انصار تکذیب کنند ... بیعت با من همگانی و فراگیر بود و نظر خلاف کسی در آن راه ندارد و تجدید گزینشی در کار نیست.<sup>۳</sup> تا این زمان، اساس بیعت روی دوش مهاجران و انصار بود و آنان نیز با امام بیعت کرده بودند.

در میان کسانی که از مهاجران به معاویه پیوستند، باید از عمرو بن عاص، فاتح مصر یاد کرد. اما عثمان او را عزل و یکی از نزدیکانش را در آنجا گماشت. عبیدالله بن عمر، فرزند خلیفه دوم نیز که چند نفر را به اتهام مشارکت در قتل پدرش، بدون دلیل کشت، از ترس قصاص، به شام گریخت و به معاویه پیوست. همچنین معاویه کوشید تا کسانی چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه و اسامه بن زید را که شنیده بود با امام بیعت نکرده و یا حاضر به متابعت از وی در جنگ‌هایش نشده اند، فریب دهد؛ اما در این زمینه توفیقی بدست نیاورد. اینها همان قاعدین بودند که امام درباره ایشان فرمود: خَذَلُوا الْحَقَّ وَكَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ، کسانی‌اند که حق را خوار کردند و باطل را یاری نکردند.<sup>۴</sup>

۱ . وقعة صفین، ص ۵۲؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۹۲

۲ . الفتوح، ج ۲، صص ۴۳۰ - ۴۲۹

۳ . وقعة صفین، ص ۵۸؛ الفتوح، ج ۲، ص ۴۳۲

۴ . نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۱۸

در این فاصله، دو نامه مفصل میان معاویه و امام رد و بدل شد که نکات مهمی را برداشت. معاویه در نامه خود به امام نوشت که پس از رسول خدا (ص) خلفایی سر کار آمدند که «تو بر همه ایشان رشک بردی و در برابرشان گردنکشی کردی. و ما آن عصیان را در نگاه خشم آلود و گفتار ناهنجار و آههایی که از دل بر می کشیدی و در تأخیر تو از (بیعت با) خلفا دریافتیم ... که با اکراه با ایشان بیعت می کردی.» معاویه در ادامه از دشمنی امام با عثمان سخن گفت و این که در کنار خانه او کشته شد و او اعتراضی نکرد و اگر می خواست می توانست جلوی قتل او را بگیرد. اکنون هم اگر راست می گوید قاتلان عثمان را به او بسپارد تا با او بیعت کند.

امام در پاسخ با یاد کردن از آن پیروزی که خداوند نصیب پیامبر (ص) کرده و دشمنانش را سرکوب نمود، یادآور شدند که: «پافشارترین مردم در تحریک بر ضد او همان خاندان معاویه بودند.» امام افزود: ما اهل بیت نخستین کسانی بودیم که به رسول خدا (ص) ایمان آوردیم، در حالی که قوم او قصد کشتن پیامبر را داشتند و خواستند: «ریشه ما را بر کنند و بارِ اندوهها را بر دلمان نهند و کارهای ناروا با ما کردند و ما را از خوراکی گوارا و نوشیدن جرعه‌ای زلال باز داشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند و بر ما دیده بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن بر کوهساری سخت و ناهموار ناگزیر کردند و آتش جنگ را بر ضد ما بر افروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و خرید و فروش نکنند و دست به دستمان نسایند و امانمان ندهند مگر آن که پیامبر (ص) را به ایشان سپاریم تا او را بکشند.» امام در ادامه با یاد از زحماتی که در جنگ‌های زمان پیامبر (ص) تحمل کرده است، افزود: «تو از رشک بردن من بر خلفا و تأخیرم از بیعت با آنها و گردنکشی من بر ضد ایشان سخن گفتی. اما درباره گردنکشی؛ پناه بر خدا اگر هرگز چنان بوده باشد. و اما تأخیر من در موافقت با ایشان و ناخوشایندی از کار آنان؛ من در این مورد از کسی پوزش نمی خواهم.» امام در ادامه، دلیل این امر را که حقانیت او نسبت به خلافت بوده شرح داده است. پس از آن نیز در این باره که دستی در خون عثمان نداشته، سخن گفته است. به علاوه از سخن ابوسفیان در جریانات سقیفه یاد کرده که از



امام خواست تا اجازه ندهد خلافت از آن ابوبکر باشد، بلکه بگذارد تا او با وی بیعت کند. امام افزود: من از این کار امتناع کردم، زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه در میان مسلمانان بیم داشتم.<sup>۱</sup>

مکاتبات نشان داد که زبان قلم کارگر نیست و راهی جز جنگ نخواهد بود. امام خود بارها گفت، مأمور به نبرد با ناکثین، قاسطین و مارقین شده است.<sup>۲</sup>

بسیاری از مهاجران شاخص چون هاشم مرقال (برادر سعد وقاص) با استواری به دفاع از امام پرداخته و همراهی خود را تا آخرین قطره خون اعلام کردند. سهل بن حنیف هم به نمایندگی از انصار حمایت همه جانبه آنان را از مواضع امام اعلام کرد.<sup>۳</sup> مالک اشتر نیز نماینده قبایل مختلف عراقی با سخنانی گفت که مردم عراق از شیعیان تو هستند.<sup>۴</sup> حضور عمار یاسر از همه مؤثرتر بود، زیرا بسیاری از پیامبر(ص) شنیده بودند که عمار با حق خواهد بود.<sup>۵</sup> البته مخالفانی هم در کوفه بودند که به قول خود، صرفاً اعتزال جسته و حاضر به حمایت از هیچ طرفی نشدند. برخی هم به خواست خود به دیلم رفتند تا فقط با کفار بجنگند.<sup>۶</sup>

در این اجتماع، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) نیز سخنرانی کرده و به عنوان نوادگان پیامبر(ص) از مواضع پدرشان دفاع کردند.<sup>۷</sup>

امام به ابن عباس نامه نوشت تا مردم بصره را به همراهی با او دعوت کند. بسیاری از مردم بصره پس از دعوت امام، همراه ابن عباس به کوفه آمدند. ابن عباس، ابوالاسود دوئلی را بجای خود در بصره گماشت. آن حضرت به مخنف

۱. وقعة صفین، صص ۹۱ - ۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۲، صص ۲۸۲ - ۲۷۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن

ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۳؛ الفتوح، ج ۲، صص ۴۷۵ - ۴۷۴؛ نهج السعاده، ج ۴، ص ۱۸۵

۲. الفتوح، ج ۲، ص ۴۶۰

۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۹۳؛ الفتوح، ج ۲، ص ۳۶۲؛ اخبار الطوال، ص ۱۶۴. امام دیه او را از بیت المال پرداخت کرد.

۴. وقعة صفین، صص ۹۶ - ۹۲

۵. وقعة صفین ۱۰۱ - ۱۰۱

۶. همان، ص ۱۱۵؛ اخبار الطوال، ص ۱۶۵ برخی حدسها حکایت از آن دارد که این شخص، خواجه ربیع است که اکنون در مشهد مزارش آباد و پرمشتری است.

۷. وقعة صفین، صص ۱۱۵ - ۱۱۴

بن سلیم نامه نوشت تا کسی را بجای خود در اصفهان گماشته و به امام ملحق شود و او نیز چنین کرد.

به هر روی، کوفه آماده نبرد با شام شد. امام دستور داد تا جنگجویان در نخیله، اردوگاه نظامی کوفه، اجتماع کنند. این امر، معاویه را نیز بر آن داشت تا منبر کوفه را با لباس خونین عثمان، آذین بسته، و در حالی که هفتاد هزار شیخ پیرامون آن گریه می‌کردند، مردم شام را برای مقابله با سپاه عراق آماده کند.<sup>۱</sup> خروج امام از نخیله، در پنجم شوال سال ۳۶ بود.<sup>۲</sup>

یکی از نقاط ضعف سپاه امام، حضور اشعث بن قیس بود. کسی که از طرف عثمان والی آذربایجان بود. بعدها اراده پیوستن به معاویه را داشت، اما برخی از مسائل حاشیه‌ای مانع شد. امام با وی کنار آمد، اما او از همین آغاز بر سر ریاست قبایل یمنی با امام درگیر شد.<sup>۳</sup>

روحیه ضعیف، فاسد و فرصت طلب اشعث سبب شد تا به تدریج به رودرروی امام کشیده شود. گفته شده است، از زمانی که امام او را از آذربایجان فراخواند و دستور داد تا اموال او را محاسبه کنند، با معاویه مکاتبه داشت.<sup>۴</sup> هرچه بود، بعدها در پدید آمدن خوارج، و حتی ترور امام نیز دست داشت.

امام که تمایلی به اصل جنگ نداشت و خسران و زیان آن را متوجه مسلمانان و اسلام می‌دانست، بار دیگر به معاویه نامه نوشت و وی را به کتاب خدا، سنت رسول خدا (ص) و جلوگیری از خونریزی فرا خواند. اما معاویه با شعری پاسخ داد که میان آنها جز شمشیر نخواهد بود.<sup>۵</sup>

امام در مسیر عبور از عراق، به کربلا که رسیدند، از واقعه هولناکی که در این دیار برای اهل بیت رسول خدا (ص) پیش خواهد آمد خبر داد.<sup>۶</sup>

۱ . وقعة صفین، ص ۱۲۷

۲ . همان، ص ۱۳۱

۳ . الفتح، ج ۳، صص ۱۰۷ - ۱۰۵

۴ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۲۹۷ - ۲۹۶

۵ . وقعة صفین، صص ۱۵۱ - ۱۵۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۹۷

۶ . الفتح، ج ۲، صص ۴۶۶ - ۴۶۲؛ وقعة صفین، صص ۱۴۲ - ۱۴۰

در مسیر، امام از مردم رقه که بر مذهب عثمانیه بوده<sup>۱</sup> و هوای معاویه را داشتند، خواست تا پلی روی رودخانه نصب کنند تا سپاه عبور کند. مردم شهر از این کار خودداری کردند و تنها با تهدید مالک حاضر به انجام این کار شدند. امام سه هزار نفر را همراه مالک نگاه داشت تا همه سپاه عبور کند. مالک آخرین کسی بود که از پل گذشت.<sup>۲</sup>

سپاه مقدم امام در مرز روم، در شمال عراق و سوریه، با گذشتن از هیت، قرقیسیا و رقه، با سپاه مقدم شام به فرماندهی ابوالاغور سلمی برخورد کرد. امام مالک را بسوی آنها فرستاد و به او تأکید کرد که به هر روی نباید آغازگر جنگ باشد. با آمدن مالک، سپاه شام درگیری را آغاز کرد و دو طرف چندی به نبرد با یکدیگر پرداختند. پس از آن، سپاه شام عقب نشینی کرد. درباره زمان دقیق جنگ صفین تعارضاتی در اخبار تاریخی دیده می‌شود. به نظر چنین می‌آید که دو قول اساسی وجود دارد. بلاذری، ورود امام به صفین را در ماه ذی‌حجه سال ۳۶ یاد کرده است.<sup>۳</sup> او اخبار جنگ را از ماه ذی حجه آغاز می‌کند و ضمن آن به درگیری‌های ماه ذی‌حجه اشاره کرده و پس از آن به ماه صفر می‌پردازد که به اتفاق نظر، جنگ اصلی در آن واقع شده است.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد تا ماه‌ها بعد در سال ۳۷، درگیری‌های مختصری ادامه داشته و پس از مدتی توقف، در محرم سال بعد ماجرای حکمیت رخ داده، و این زمانی است که سپاه به کوفه بازگشته بود. سپاه شام حدود ۱۲۰ هزار نفر و سپاه عراق حوالی ۸۰ هزار نفر بوده است.

محل درگیری، در منطقه صفین بوده که نام جنگ مزبور نیز به همین مناسبت است. صفین قریه‌ای مخروبه از قرای روم بوده که به اندازه فاصله تیررس [مقدار حرکت یک تیر از کمان] با فرات فاصله داشت. در کنار فرات مجموعه‌ای از درختان بوده که اطراف آنها را آب گرفته و به اندازه دو فرسنگ گسترش داشته و راه عبور تا فرات

۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۷

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۹۸؛ و نک: الفتوح، ج ۲، صص ۴۸۸ - ۴۸۷

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۹۹

۴ . همان، ج ۲، ص ۳۰۳

محدود و سنگفرش بوده و از جایی جز آن امکان عبور نبوده است.<sup>۱</sup> سپاه معاویه بر آب و موارد (وردی‌های آن) تسلط یافت که با یک درگیری عقب رانده شد. در این حوادث، مالک نقش محوری داشت و قوی‌ترین برخوردها را با شامیان فرماندهی کرد.<sup>۲</sup>

جنگ موقت که در ذی حجه آغاز شده بود، در محرم متوقف شد، و جنگ صفین به تمام معنا، در روز چهارشنبه، نخستین روز ماه صفر میان مالک و حبیب بن مسلمه آغاز شد.<sup>۳</sup> در شب آغاز جنگ، امام به همه نیروهای خود سفارش می‌کرد: لا تقاتلوا القوم حتی یبدءوکم.<sup>۴</sup> با دشمن نجنگید تا آنان جنگ را آغاز کنند. هدف امام در اینجا نیز آن بود که تا آخرین لحظه فرصتی برای بازگشت شامیان به حق باقی بگذارد.

سفارش امام به سپاهش چنین بود: «تا آغاز به جنگ نکرده‌اند شما به جنگ با ایشان نپردازید، چه شما بحمدالله حجتی تمام دارید و چون ایشان را واگذارید تا آغاز به جنگ کنند این حجتی دیگر به سود شما و برضد آنان است. و اگر جنگیدید و دشمن را شکست دادید، گریزنده‌ای را نکشید و مجروحی را تمام گش نکنید و عورتی را برهنه نسازید و کشته‌ای را مثله نکنید. و اگر به قرارگاه قوم دشمن در آمدید، پرده‌ای را مدیریت و جز به فرمان من به خانه‌ای وارد نشوید و چیزی از اموال ایشان را جز آنچه در لشکرگاه باشد بر نگیرید و به هیچ زنی آزار و گزند نرسانید، گرچه به ناموس شما دشنام دهند و فرماندهان و نیکان شما را مشمول دشنام سازند، زیرا آن زنان، از نظر نفسانیات و خرد ضعیف و ناتوانند و ما حتی در زمان پیامبر (ص) که زنان مشرک بودند، مأمور بودیم تا از آزار رساندن به آنان خودداری ورزیم.<sup>۵</sup>

به هر روی جنگ در روز چهارشنبه اول ماه صفر<sup>۶</sup> آغاز شد و دو طرف به شدت

۱ . اخبار الطوال، ص ۱۶۸

۲ . نصر بن مزاحم می گوید: و كان اکثر القوم حروباً الا شتر، وقعة صفین، ص ۱۹۵

۳ . وقعة صفین ص ۲۱۴، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۰۳

۴ . الفتوح، ج ۳، صص ۴۵ - ۴۴

۵ . وقعة صفین، صص ۲۰۴ - ۲۰۳

۶ . علی رغم این که در چند منبع این تاریخ آمده است، بلاذری (انساب، ج ۲، ص ۳۲۳) دوازدهم

ماه صفر را جمعه دانسته است که با این تاریخ سازگار نیست، اما با توجه به خبر نصر دایر بر

به جنگ با یکدیگر پرداختند. گویا هر روز یکی از فرماندهان امام رهبری خط مقدم را عهده دار بوده است. روز نخست مالک، روز دوم هاشم بن عتبّه، روز سوم عمار بن یاسر، روز چهارم محمد حنفیه و روز پنجم عبدالله بن عباس، فرماندهی را عهده دار بوده اند.<sup>۱</sup> پنج شنبه بعدی، جنگ شدت یافت و ضمن آن جناح چپ عراق شکست خورد اما به سرعت با همت و رشادت شخص امام و مالک این شکست جبران شد.<sup>۲</sup> امام شخصا در سپاه حضور داشت و مرتب با خواندن دعاها و خطبه ها آنان را به پایداری فرا می خواند.<sup>۳</sup>

قیس بن سعد در سخنان خود بر این تکیه می کرد که اصحاب رسول خدا (ص) با ما هستند. او گفت: هفتاد نفر از کسانی که در بدر حضور داشتند، در کنار ما هستند، فرمانده ما پسر عم رسول خدا (ص) و «بدری صدیق» است.<sup>۴</sup> یعقوبی نوشته است که هفتاد نفر از اهل بدر، هفتصد نفر از بیعت کنندگان رضوان، و چهارصد نفر دیگر از مهاجر و انصار، در سپاه امام علی (ع) بودند. از انصار کسی جز نعمان بن بشیر و مسلمه بن مخلد با معاویه نبود.<sup>۵</sup> یکبار که امام انصار را یکجا گرد آورده و به سوی سپاه شام می رفت، معاویه نیز همین دو نفر را آماده کرده و جلو آمد.<sup>۶</sup>

عمار یاسر از کسانی بود که در سخن گفتن بر ضد معاویه بسیار صریح بود. او در برابر کسی که سؤال کرده بود که چگونه با اینان که مسلمان هستند می جنگی، در حالی که پیامبر (ص) فرمود: «من مأمور به جنگ هستم تا وقتی که شهادت به توحید بدهند، در آن وقت، جان و مالشان در امان است». عمار گفت:

آن که قرارنامه حکمیت در چهارشنبه هفدهم صفر نوشته شده نقل بلاذری به این که دوازدهم

ماه صفر جمعه بوده، درست می شود.

۱ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۰۵ - ۳۰۳

۲ . همان، ج ۲، صص ۳۰۶ - ۳۰۵

۳ . وقعة صفین، صص ۲۳۲ - ۲۳۰

۴ . همان، ص ۲۳۶؛ اشتر نیز در سخنان خود گفت که قریب یکصد بدری در کنار ما هستند. همان،

ص ۲۳۸

۵ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸

۶ . الفتوح، ج ۳، صص ۱۸۱ - ۱۸۰

این سخن درست است، اما اینان اسلام نیاورده اند، در باطن کفر می‌ورزیدند تا امروز که اعوان و انصاری پیدا کرده‌اند.<sup>۱</sup>

عمار در خطبه دیگری که در صفین ایراد کرد، به حق بر این نکته تأکید کرد که اینان از روی نیرنگ خون عثمان را مطرح کرده‌اند، اما هدف آنان این است تا لیکونوا بذلک جبابرة و ملوکاً.<sup>۲</sup> عمار در صفین، برای بسیاری به صورت علامت تشخیص حق از باطل بود. رسول خدا (ص) درباره او فرموده بود: تقتلک الفئۃ الباغیة.<sup>۳</sup> تو به دست فرقه‌ای تجاوزپیشه کشته خواهی شد. این سخن که روایتی متواتر است، سبب شده بود تا کسانی در انتظار آن باشند تا ببینند عمار در کدام جبهه به شهادت می‌رسد.<sup>۴</sup> عمرو بن عاص خود این حدیث را روایت کرده بود. معاویه در این که چرا این حدیث را نقل کرده، اعتراض کرد. عمرو شعری در این باره گفته و ضمن آن آورده است که من نمی‌دانستم که این مسأله در صفین رخ می‌دهد.<sup>۵</sup> این مسأله برای سپاه شام ایجاد مشکل کرد تا جایی که قرار شد عمرو با عمار، در حضور شماری از دو طرف، رو در رو به بحث بپردازند. عمار در همان وهله نخست که عمرو تشهّد گفت، به او گفت: تو این سخن را در زمان پیامبر (ص) و پس از آن دیری است که ترک کرده‌ای. در ادامه عمار به عمرو که فریبکارانه می‌گفت: «ما برای چه می‌جنگیم؟ تو مطاع‌ترین فرد در میان این سپاه هستی، کاری بکن که از خونریزی جلوگیری شود.» گفت: اکنون به تو خواهم گفت که برای چه با تو می‌جنگیم. پیامبر خدا (ص)، به من امر فرمود تا با پیمان شکنان [ناکثین] بجنگم و مرا فرمود با کجروان «قاسطین» بجنگم که شماید، اما

۱ . وقمة صفین، ص ۲۱۵

۲ . همان، ص ۳۱۹

۳ . درباره منابع آن نک: انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۱۳ - ۳۱۲ (پاورقی) در صفحات بعد از آن مکرر از قول عمرو بن عاص حدیث مزبور نقل شده است.

۴ . بعدها عبدالله بن عمر می‌گفت: بر هیچ چیز تأسف نمی‌خورم جز این که همراه علی (ع) با فئه باغیة نجنگیدم. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۱۷

۵ . الفتح، ج ۳، ص ۱۳۱

با از دین برگشتگان «خوارج» ... ندانم که آنان را دریابم یا نه. ای ناتمام مرد (ابتر) آیا ندانی که پیامبر خدا (ص) در حقّ علی گفت: من کنت مولا فهدا علی مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، من دوستدار خدا و پیامبرش، و پس از او دوستدار علی هستم. عمار در ادامه درباره عثمان گفت: او دروازه بدیها را بر شما گشود. عمرو پرسید: آیا علی او را کشت؟ عمار گفت: نه، بلکه خداوند، پروردگار علی او را کشت. عمرو گفت: آیا تو هم در میان قاتلان بودی؟ عمار گفت: من با آنان که او را کشتند بودم و امروز نیز هم‌کاب آنان پیکار می‌کنم.<sup>۱</sup> از نظر معاویه کشته شدن عمار یاسر فتح الفتوح بود.<sup>۲</sup> شعری از عمار درباره جنگ با شامیان و توجیه دینی آن نقل شده که جالب است:

نحن ضربناکم علی تنزیله      فالیوم نضربکم علی تأویله<sup>۳</sup>

معنای این سخن آن بود که گرچه شامیان ظاهراً قرآن و اسلام را پذیرفته‌اند، اما به حقیقت آن اعتراف ندارند.

در اخبار نقل شده آمده است که امام، خود، با افراد مختلفی درگیر شد و آنان را به قتل رساند. یکی از آنها حریت از موالی معاویه بود که بسیار قوی بود. او خود، امام را به مبارزه طلبید و در همان دم به وسیله شمشیر آن حضرت کشته شد.<sup>۴</sup> بار دیگر عروه دمشقی درخواست مبارزه با امام کرد که به دست امام دو نیمه شد.<sup>۵</sup> در گزارشی آمده است که بر سر امام سه ضربت و بر صورت آن حضرت جای دو ضربه بود. نصر بن مزاحم با نقل این خبر می‌گوید: نقل دیگری بر آن است که امام اصلاً مجروح نشد.<sup>۶</sup>

امام از معاویه خواست تا با یکدیگر مبارزه کنند، هر کدام پیروز شدند، حکومت

۱ . وقعة صفین، ص ۲۳۹؛ الفتوح، صص، ج ۳، ۱۲۵ - ۱۲۴

۲ . المحبر، ص ۲۹۶

۳ . وقعة صفین، ص ۳۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۱۰

۴ . الفتوح، ج ۲، ص ۴۱؛ اخبار الطوال، ص ۱۷۶

۵ . الفتوح، ج ۳، ص ۱۸۷

۶ . وقعة صفین، ص ۳۶۳

از آن او باشد. معاویه حاضر به پذیرش این پیشنهاد نشد.<sup>۱</sup> یکبار نیز با عمرو روبرو شد که عمرو با آشکار کردن عورت خود و استفاده از حیای امام توانست از معرکه بگریزد.<sup>۲</sup> نظیر همین مسأله برای بسر بن اریطه نیز پیش آمده است.<sup>۳</sup>

درگیری این روزها چنان شدید بود که تنها در یک نبرد، بیش از پانصدتن (یا به قول ابن اعثم هزارنفر) از سپاه عراق با همین مقدار از سپاه شام درگیر شدند و هیچ یک از آنها از میدان باز نگشتند!<sup>۴</sup>

عبیدالله بن عمر که از فرماندهان سپاه شام بود، در یکی از این درگیریها به وسیله یکی از مردان قبیله همدان کشته شد. ذی الکلاع از بزرگترین فرماندهان شام بود که در صفین کشته شد.

یکی از شهدای صفین اویس قرنی،<sup>۵</sup> عارف نامی است که منزلتی بزرگ در میان مسلمانان داشته و دارد. ابن اعثم، در ضمن بیان خبر شهادت وی در صفین، شرحی درباره وی به دست داده است.<sup>۶</sup>

هاشم بن عتبه معروف به هاشم المرقال، که یک چشم خود را در فتوحات از دست داده بود، از فداکارترین یاران امام بود که در صفین به شهادت رسید. او برادر زاده سعد وقاص بوده، و برخلاف موضع او که در شمار قاعدین بود، با اطمینان کامل در کنار امام ایستاد تا به شهادت رسید.<sup>۷</sup>

از دیگر یاران امام که در صفین به شهادت رسید، خزیمه از اصحاب رسول خدا (ص) بود که آن حضرت گواهی او را به جای دو گواهی پذیرفت، و به همین دلیل به ذوالشهادتین مشهور بود.

۱ . همان، ص ۲۷۴؛ اخبار الطوال، ص ۱۷۶

۲ . وقعة صفین، ص ۴۰۷؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۰؛ اخبار الطوال، ص ۱۷۷

۳ . الفتوح، ج ۳، صص ۱۷۴ - ۱۷۳

۴ . وقعة صفین، ص ۲۹۳؛ الفتوح، ج ۳، ص ۵۵

۵ . وقعة صفین، ص ۳۲۴؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۲۰. بلاذری خبر شهادت اویس را با تردید آورده است. مصحح محترم منابع متعددی را که این خبر غیر قابل تردید را آورده‌اند در صفحات ۳۲۲ - ۳۲۰ یاد کرده است.

۶ . الفتوح، ج ۲، صص ۴۶۰ - ۴۵۱

۷ . اخبار مفصل وی در وقعة صفین آمده است. از جمله نک: صص ۳۵۶ - ۳۴۶



معاویه جز جنگ، از راه‌های دیگری می‌کوشید تا سپاه عراق را بشکند. وی نامه‌های مختلفی به ابویوب انصاری، عبدالله بن عباس و دیگران نوشت و به بهانه جلوگیری از خونریزی و حتی وعده خلافت به ابن عباس،<sup>۱</sup> کوشید تا آنان را به مخالفت با امام وادار کند. به علاوه با بخشش‌های مالی مکرر به سپاهیان، وضع را بگونه‌ای کرد که: *لم یبق من أهل العراق أحد فی قلبه مرض إلا طمع فی معاویة*، در میان اشخاص مسأله‌دار عراق کسی نماند جز آن که طمع در معاویه کرد و این وضع تا اندازه‌ای بود که امام را آزد.<sup>۲</sup>

پس از وارد شدن فشار زیاد به شامیان، آنان با طرح این مسأله که خونریزی زیاد شده و باید دنبال راه حل صلح بود، دست به حيله زدند که بالاخره در عراقیان کارگر افتاد.

در یکی از همین روزها یکی از شامیان به میان دو سپاه آمد و پیشنهاد کرد تا برای جلوگیری از خونریزی سپاه عراق به عراق باز گردد و سپاه شام به شام. امام با تأیید صداقت او فرمود: می‌دانم که این پیشنهاد را از سر خیرخواهی و دلسوزی ارائه کردی، ولی من در این کار که اندیشه ام را به خود داشته بود، نیک نگریسته و آن را به دقت زیر و رو کرده و جوانبش را سنجیده ام، و راهی جز تن دادن به جنگ یا انکار آنچه خداوند بر محمد (ص) وحی فرموده نیافتم. به راستی خداوند تبارک و تعالی از دوستداران خود خوش ندارد که طغیان و سرکشی بر زمین چیره آید و ایشان خاموش بمانند و بدان تن در دهند، امر به معروف نکنند و نهی از منکر ننمایند. از آن رو دیدم جنگ (با همه دشواریهایش) برایم آسانتر از تحمل غل و زنجیرهای دوزخ است.<sup>۳</sup>

در یکی از آخرین روزهای جنگ، نبرد چنان سخت شد که از نماز صبح آغاز گردید و تا نیمه شب ادامه یافت. در تمام این مدت، اشتر به کار تحریک و تحریض سپاه مشغول بود. این شب را *لیلة الهیریر* نامیده اند. مجدداً جنگ از نیمه آن شب آغاز شد و تا ظهر فردا ادامه داشت. امام ضمن خطبه‌ای فرمود: جز یک

۱ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۰۷

۲ . وقعة صفین، ص ۴۳۵؛ الفتوح، ج ۳، صص ۲۲۲ - ۲۲۱

۳ . همان، ص ۴۷۴؛ الفتوح، ج ۳، صص ۲۶۵ - ۲۶۴

نفس از دشمن نمانده است.

معاویه و عمرو که کار را تمام شده می‌دیدند و احساس کردند که نمی‌توانند به سپاه شام امید چندانی داشته باشند، دست به حيله زدند. فردای لیلة الهریر، که جنگ تا ظهر آن ادامه داشت،<sup>۱</sup> پانصد قرآن بر سر نیزه‌های شامیان بالا رفت. فریاد بلند بود که‌ای گروه عرب! به زنان و دختران خود بیندیشید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ترکان و پارسیان در ایستد.<sup>۲</sup>

این اقدام سبب شد تا کم‌کم در میان سپاه عراق این ندا شنیده شود که دشمن حکمیت قرآن را پذیرفته است و ما حق جنگ با آنان را نداریم. امام به شدت در برابر این سخن ایستاد و اعلام کردند که این کار جز فریب چیزی نیست. صعصعه می‌گفت: اقدام معاویه بعد از آنی بود که شنید اشعث بن قیس در لیلة الهریر، از زنان و دختران یاد کرده و این که عرب در حال نابودی است.<sup>۳</sup> نخستین مخالف جدی امام برای استمرار جنگ، همین اشعث بود. فتنه اصلی و عامل اساسی شکست عراق در این نبرد، اشعث بن قیس بود. مطالب وی میان سپاه عراق اختلاف انداخت و بالا گرفتن اختلاف در میان سپاه امام کار را سخت دشوار کرد. آنان به هیاهو اطراف امام را گرفته و خواستار حکمیت قرآن شدند.

در این زمان، اشتر در خط مقدم نزدیک لشکرگاه معاویه مشغول جنگ بود. مخالفان جنگ، از امام خواستند تا دستور دهد اشتر برگردد. امام یزید بن هانی را به دنبال او فرستاد. اشتر پیغام داد: اکنون وقت بازگشت نیست. مخالفان گفتند: تو او را به ادامه جنگ واداشته‌ای. اگر اشتر باز نگردد تو را خواهیم کشت. این خبر سبب شد تا اشتر بازگشت و جنگ متوقف شد.

امام ضمن نامه‌ای به معاویه با قید این که ما می‌دانیم تو اهل قرآن نیستی، پذیرفتن حکمیت قرآن را یادآور شد.<sup>۴</sup> و این مهم‌ترین موفقیت برای سپاه در حال

۱ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۲۳

۲ . وقعة صفین، ص ۴۷۸

۳ . همان، ص ۴۸۱

۴ . همان، ص ۴۹۴ - ۴۹۰

شکست شام بود. اشعث نزد معاویه رفت و از وی درباره چگونگی اجرای حکم قرآن سؤال کرد. او گفت: بهتر است یک نفر از سوی ما و فرد دیگری از سوی شما بنشینند و درباره حکم قرآن در این باره اظهارنظر کنند. او این نظر را به امام منتقل کرد. پس از آن جمعی از قرآء شام و عراق در میان دو سپاه آمدند، مدتی قرآن خواندند و متفق شدند که آنچه را قرآن احیا کرده احیا کنند. پس از آن اهل شام، عمرو بن عاص را برگزیدند. اشعث و شماری دیگر از کسانی که بعداً در گروه خوارج درآمدند، ابوموسی اشعری را پیشنهاد کردند. امام به دلیل مخالفت ابوموسی با وی در جنگ جمل حاضر به قبول وی نشد، اما آنان در این باره اصرار کردند. پیشنهاد امام، ابن عباس و یا اشتر بود، اما آنها گفتند: اشتر عقیده به جنگ دارد. ابن عباس نیز نباید باشد، زیرا عمرو بن عاص از مَضْرٰی هاست، طرف دیگر باید یمنی باشد.<sup>۱</sup> امام اصرار را بی مورد دید و فرمود: هر کاری می‌خواهید بکنید.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب قرار شد تا قرارنامه‌ای نوشته شود. در این قرارنامه با اشاره به انتخاب این دو نفر از سوی مردم شام و عراق، آمده بود که قرار است تا درباره آنچه اینها اختلاف کرده‌اند، نظر بدهند: «به این شرط که آن دو به استوارترین و بزرگترین وجهی که خداوند از هر یک از آفریدگان خود پیمان گرفته ملتزم به عهد و پیمان الهی باشند که در مأموریتی که بدان گسیل شده‌اند قرآن را فراروی خود دارند و در داوری خود از آنچه در قرآن نگاشته شده تجاوز نکنند. و اگر در قرآن نیافتند کار را به مدار سنت جامع پیامبر خدا (ص) برگردانند و به هیچ روی نباید به خلاف تکیه کنند و در این امر به دنبال هوای خویش روند و به شبهه در افتند.» همچنین قرار شد، تا در صورت مرگ یکی از این دو، پیش از داوری، فرمانروای طرف مزبور بتواند شخص دیگری را انتخاب کند. در این فاصله اگر یکی از دو فرمانروا درگذشتند، مردم همان ناحیه شخص دادگر دیگری را بجای او انتخاب کنند. در ادامه آمده بود: «بر داوران واجب است که عهد و پیمان الهی را

۱ . متأسفانه در جنگ صفین رقابت مضرّی و یمنی مشکل ایجاد کرد. نک: الفتوح، ج ۳، ص ۱۶۳

۲ . وقعة صفین، صص ۴۹۹ - ۵۰۰

مرعی دارند و از خود اجتهادی (برابر نص قرآن) نیاورند و به عمد، دست به جور نکشایند و به شبهه در نیفتند و در داوری خویش از حکم قرآن و سنت پیامبر خدا (ص) در نگذرند. و اگر چنین نکنند، امت تن به داوری آنان در ندهد و عهد و ذمه‌ای را که آن دو بر گردن گرفته باشند نپذیرد.»

در قرار نامه، تاریخ حکمیت به پایان ماه رمضان موکول شد (یعنی هشت ماه بعد، فاصله ماه صفر ۳۷ تا رمضان آن سال) و قرار بود تا به هر روی تا موسم حج آینده مساله خاتمه یابد: اگر تا پایان موسم، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) او داوری نکردند، مسلمانان همچنان که از آغاز بوده اند، بر حالت جنگ باقی بمانند، و شرطی میان هیچ یک از دو گروه نباشد. پیمان مزبور در چهارشنبه (ابومخنف: روز جمعه)<sup>۱</sup> هفدهم ماه صفر سال ۳۷ نوشته شد.<sup>۲</sup>

در این قرارنامه، حقوق مساوی برای امام و معاویه قرار داده شده بود. در وهله اول نام امام همراه تعبیر «امیر المؤمنین» آمد که معاویه زیر بار نرفت. اشعث اصرار کرد تا این عنوان حذف شود، امام فرمود: سبحان الله، سنتی چونان سنت پیامبر (ص)، جایی که سهیل بن عمرو نماینده مشرکین اصرار کرد تا در صلحنامه حدیبیه، عنوان «رسول الله» حذف شود.<sup>۳</sup>

قرارنامه نوشته شد، اما در میان گروهی از اصحاب امام، آشوبی برخاست که زمینه‌ساز جریان خوارج گردید. افرادی در همانجا با قرارنامه مخالفت کردند، اما کسانی که به درستی از شیعیان حضرت بودند، بخاطر امام، جریان تحکیم را تحمل کردند. از جمله آنها مالک بود. وقتی به امام خبر دادند که مالک از این قرارنامه راضی نیست، امام فرمود: وقتی من راضی شوم مالک هم راضی خواهد شد، و من راضی شدم. این که می‌گویید او از من فاصله گرفته، من به او چنین گمانی ندارم، در میان شما دو تن و حتی یک نفر چون او که این چنین درباره

۱ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۷؛ و نک: ص ۳۳۸

۲ . اخبار الطوال، صص ۱۹۶ - ۱۹۴؛ وقعة صفین، صص ۵۷۰ - ۵۰۴؛ و نک: انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۳۵ - ۳۳۴

۳ . وقعة صفین، ص ۵۰۸؛ تاریخ الیمقوبی، ج ۲، ص ۱۸۹

دشمنش بیندیشد، نیست.<sup>۱</sup>

امام در ربیع الاول سال ۳۷ همراه سپاه به کوفه بازگشت.<sup>۲</sup> در کوفه، صدای گریه و زاری از هر خانه‌ای بلند بود و امام با گواهی بر شهادت کشتگان آنان، آنها را تسلیت می‌داد. امام سرانجام ابوموسی را به سوی محل تحکیم فرستاد. آن حضرت چهار صد نفر را به فرماندهی شریح بن هانی همراه ابوموسی اشعری اعزام کرده و عبدالله بن عباس را به عنوان امام جماعت آنان همراهشان کرد. به علاوه ابوموسی را نیز از ماهیت پلید معاویه آگاه و نصایح فراوانی به او کرد.<sup>۳</sup>

در این زمان، عبدالله بن عمر، مغیره بن شعبه، عبدالله بن زبیر نیز نزد معاویه آمده بودند و در جریان ملاقات عمرو بن عاص با ابوموسی حضور داشتند.<sup>۴</sup> عمرو بن عاص، در ملاقات با ابوموسی فصلی از فضایل معاویه و این که معاویه ولی دم عثمان است و خداوند برای ولی دم «سلطان» قرار داده سخن گفت. ابوموسی بر احیای سنت عمر در امر شورا تکیه داشت. یکبار نیز از عبدالله بن عمر سخن گفت، اما عمرو گفت: فرد ضعیفی چون او نمی تواند چنین کاری را عهده دار شود. معلوم نیست این شورا که مخالفان آن را بهانه کرده بودند، مطابق چه اصولی می‌بایست شکل می‌گرفت و چه کسانی باید عضو چنین شورایی می‌بودند. زمانی عمر با تکیه بر قدرت شخصی خودش خلافت را در میان شش نفر قرار داد تا یکی را انتخاب کنند. این امر چه ارتباطی با این که کار را به شوری بین المسلمین واگذار کنند داشت تا یکی را برای خود انتخاب کنند؟ ابوموسی اصرار بر این امر داشت و به همین دلیل، بر این عقیده بود که نخست باید از این که یکی از دو نفر امام و معاویه خلیفه باشند، بدر آییم تا پس از آن کسی را انتخاب کنیم. بنابراین اظهار خلع این دو فرمانروا، از نظر ابوموسی اولویت داشت. عمرو از روی مکر این امر را پذیرفت و زمانی که ابوموسی بر بالای منبر خلع فرمانروایی امام را اعلام کرد، عمرو بن عاص پس از وی اعلام کرد: او تنها

۱ . وقعة صفین، ص ۵۲۱؛ و نک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۶

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۷

۳ . نثر الدر، ج ۱، ص ۴۲۱

۴ . وقعة صفین، صص ۵۴۱ - ۵۴۰

حق خلع علی را داشت؛ اما من خلافت را به معاویه واگذار می‌کنم! ابوموسی فریاد اعتراض بر آورد و به عمرو دشنام داد، وی را سگ خواند؛ و عمرو نیز ابوموسی را الاغ نامیده، و مجلس آشفته شد.

به این ترتیب، بدون آنکه سخن از قرآن و سنت پیامبر (ص) باشد، تنها به بهانه سنت عمر، ماجرای حکمیت درست بسان همان شورا، خود منشأ اختلاف دیگری در میان شام و عراق شد.<sup>۱</sup> از آن پس مردم شام، معاویه را «امیرالمؤمنین» نامیدند و این مهمترین نتیجه حکمیت برای شامیان بود. ابومخنف می‌گوید: زمانی که مردم عراق به سوی صفین می‌رفتند، همه با یکدیگر دوست و مهربان بودند؛ اما زمانی که بازگشتند، همه نسبت به یکدیگر بغض و عداوت داشتند. خوارج می‌گفتند: در کار خدا سستی کردید، و گروه دیگر به آنها می‌گفتند: از اطاعت امام و جماعت ما خارج شدید. امام از سخنان آنان سخت غمگین شد.<sup>۲</sup>

## جنگ با خوارج

درست همان زمان که اشعث بن قیس قرارنامه تحکیم را برای گروه‌های مختلف سپاه می‌خواند، گروهی از سپاهیان، در برابر او فریاد زدند: لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ.<sup>۳</sup> به گزارش نصر بن مزاحم افرادی از بنی مراد، بنی راسب و بنی تمیم، با فریاد بلند از حکمیت رجال در دین ابراز تنفر کرده و گفتند: حکمیت تنها سزاوار خداوند است. در میان مخالفان، عروه بن آذیه (عروه بن جدیر)<sup>۴</sup> به اشعث حمله کرد: شمشیر او به آرامی بر اسب اشعث فرود آمد. اندکی بعد از آمدن اشعث نزد امام و اظهار این که همه مردم راضی بودند مگر عده کمی از آنها، فریادهای لاحکم الا لله، بلندتر شد.

۱ . وقعة صفین، صص ۵۴۶ - ۵۴۵؛ اخبار الطوال، ص ۲۰۱ - ۱۹۹؛ انساب الاشراف، ج ۲، صص

۳۵۱ - ۳۵۰

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۲

۳ . اخبار الطوال، ص ۱۹۶

۴ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۹

سؤال آنان این بود: پس تکلیف کشتگان ما چیست؟ خداوند تکلیف معاویه را روشن کرده و حکم خدا چیزی جز سرکوب و نابودی سپاه شام نیست. آنان از امام خواستند تا تحکیم را رها کرده و از رأی خود درباره حکمیت که منجر به کفر شده، توبه کند. امام با استناد به اُفُوا بالعقود فرمودند: اکنون قرار گذاشته شده و چاره‌ای جز صبر تا پایان مدت قرارنامه نیست.<sup>۱</sup> آن حضرت به آنان فرمودند: می‌بینید که بیشتر این جمعیت، موافق با جنگ نیست و اگر شما به جنگ بپردازید، اینان شدیدتر از مردم شام با شما خواهند بود.<sup>۲</sup> این همان استدلالی است که بعدها امام مجتبی (ع) داشت.

مردم عراق، در راه بازگشت از صفین، دو گروه شدند: گروهی مخالف حکمیت بودند و گروهی دیگر موافق که دسته اول را به جدایی از جماعت متهم می‌کردند.<sup>۳</sup> در نزدیکی کوفه، کم‌کم جماعتی از سپاه جدا شد و به منطقه حروراء، در نیم فرسنگی کوفه<sup>۴</sup> رفت. به همین دلیل بعدها، آنان را حروریه نامیدند.

برجسته‌ترین چهرهای خوارج عبارت بودند از: حُرْقُوص بن زهیر تمیمی، شریح بن اُوفی عبسی، فروة بن نوفل اشجعی، عبدالله بن شجرة سلمی، حمزة بن سنان اُسدی و عبدالله بن وهب راسبی. اینان پس از آن که امام به کوفه وارد شد نزد امام آمدند و از آن حضرت خواستند تا ابوموسی را برای حکمیت نفرستد. امام فرمود: ما چیزی را پذیرفته‌ایم که نمی‌توانیم آن را نقض کنیم.<sup>۵</sup> همانگونه که از اسامی این افراد بر می‌آید، از مشاهیر عراق کسی در میان آنها نبود. به عکس آنان بیشتر از قبایل بدوی همانند بکر بن وائل و بنی تمیم بودند.<sup>۶</sup> بدین ترتیب بیشتر خوارج از بدویانی بودند که اصولاً از امامت و سیاست، به عنوان امری فراقبیل‌ای برداشتی نداشتند. آنها این گرایش خود را در قالب برداشتی منحرفانه از شعار

۱ . وقعة صفین، صص ۵۱۴ - ۵۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۷

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۳۸ - ۳۳۷

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۲

۴ . تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۱۹۱

۵ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۹

۶ . همان، ج ۲، ص ۳۵۰

لاحکم إلاّ لله نشان می‌دادند. از جمله خوارج، عتریس بن عرقوب شیبانی بود که از اصحاب عبدالله بن مسعود بود.<sup>۱</sup>

خوارج چند مسأله مهم را مطرح کردند:

سؤال نخست آنها این بود که چگونه امام رضایت داده است تا «رجال» در کار «دین» حکمیت کنند؟ سؤال دوم این بود که چرا امام، راضی شد تا لقب خلافتی او یعنی امیرالمؤمنین حذف شود؟ اشکال آنها به تعبیری که یعقوبی آورده این بود که امام، با این اقدام خود، وصایت را اضایع کرده است.<sup>۲</sup> سؤال دیگر آنها این بود که چرا امام بعد از پیروزی بر ناکشین اجازه تقسیم غنائم را نداد؟ چگونه کشتن آنها روا بود، اما گرفتن اموال آنها حلال نبود.<sup>۳</sup>

امام درباره حذف لقب امیرالمؤمنین استناد به حذف عنوان رسول الله (ص) در صلح حدیبیه کرد. درباره حکمیت نیز فرمود: من از آغاز با این حکمیت مخالف بودم، آن زمان نیز که به اجبار مردم به آن تن دادم، شرط کردم که اگر آنها به کتاب خدا حکم کردند، به حکم آنها پایبند باشم، زیرا ما حکمیت قرآن را پذیرفته ایم نه حکمیت رجال را.

به علاوه امام تصمیم خود را دایر بر ادامه جنگ با شام پس از جمع آوری خراج اعلام کرد. بدین ترتیب بسیاری از کسانی که به خوارج پیوسته بودند، به جمع تابعین امام پیوستند.<sup>۴</sup> اما افراد فراوانی نیز هنوز بر عقیده خود پایبند بودند. آنان با استناد به لا حکم إلاّ لله با حکمیت به مخالفت برخاستند. این از ویژگی‌های خوارج بود که به ظواهر تمسک کرده و با ضرب القرآن بعضه بعض برداشت‌های افراطی می‌کردند. امام در برابر گروهی که در مسجد به وی اعتراض کردند و همین شعار را سردادند، فرمود: کلمه حق یراد بها الباطل این سخن حقی است که برداشت باطلی از آن می‌شود. امام در برخورد با مخالفان خارجی خود

۱ . همان، ج ۲، ص ۳۶۳

۲ . تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۰

۴ . همان، ج ۲، ص ۳۴۹



فرمود: اگر ساکت ماندند ما آنها را به حال خود می‌گذاریم، اگر تبلیغات کردند و سخن گفتند، ما در برابر، با آنها سخن خواهیم گفت، اگر بر ما خروج کردند، با آنها به جنگ خواهیم پرداخت.

در این لحظه یکی از خوارج برخاست و گفت: خدایا! از این که در دین خود تن به ذلت دهیم به تو پناه می‌بریم، این سستی است و به خشم خداوند منجر خواهد شد.<sup>۱</sup>

در نقل دیگری آمده است که ادامه اعتراضات خوارج که شش ماه پس از بازگشت سپاه کوفه از صفین ادامه داشت، سبب شد تا امام عبدالله بن عباس و صعصعه بن صوحان را برای گفتگو نزد آنها بفرستد. آنان تسلیم خواسته این دو نفر برای بازگشتن به جماعت نشدند. امام از آنان خواست تا دوازده نفر را معین کرده و خود نیز همین تعداد را جدا کرده و با آنها به گفتگو نشست. امام در ابتدا از ادله قرآنی درباره حکمیت سخن گفت و فرمود: من به رغم مخالفت با خواست آنها ترس آن داشتم که به آیاتی که درباره روا بودن حکمیت است استناد کنند.<sup>۲</sup>

خطیب خوارج برخاست و گفت: تا زمانی که به کار خود در جمل و صفین یقین داشتی در کنار تو جنگیدیم، اما اکنون شک کرده‌ای، باید توبه کنی و شهادت دهی که گمراه شده‌ای، در آن صورت با تو خواهیم بود. امام فرمود: من از لحظه‌ای که اسلام آورده‌ام ذره‌ای در آن تردید نکرده‌ام، اساساً خداوند شما را بوسیله ما هدایت کرده و از کفر نجات داده است، من گفته بودم که دو حکم باید بر اساس کتاب خدا حکم کنند. اگر جز این کردند حکم آنها برای من ارزشی ندارد. ابن الکواء که رهبری آنها را داشت، با پانصد نفر از خوارج از امام جدا شد.<sup>۳</sup> برخی گفته‌اند که او همراه خوارج در نهر روان بود و در آنجا مجادله‌ای میان او و امام روی داد.<sup>۴</sup>

اشکال خوارج آن بود که پذیرفتن حکمیت را کفر تلقی می‌کردند و بدین

۱ . همان، ج ۲، ص ۳۵۲

۲ . آیات : آل عمران / ۲۳؛ مائده / ۹۵؛ نساء / ۳۵

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۴

۴ . اخبار الطوال، ص ۲۰۹

ترتیب از امام می‌خواستند تا بر کفر خود شهادت داده و از آن توبه کند،<sup>۱</sup> نه آن که صرفاً گناهی مرتکب شده است. لذا امام در شعری فرمود:

یا شاهد الله علیّ فاشهد آمنت بالله ولئی أحمد من شک فی الله فائی مهتد<sup>۲</sup>

به هر روی صحبت‌های مکرر امام و اصحاب آن حضرت، نتوانست عده‌ای از خوارج را از مسیری که برگزیده بودند، بازگرداند.

خوارج در شوال سال ۳۷ - یعنی بعد از پایان حکمیت در رمضان آن سال - در منزل زید بن حُصَین اجتماع کرده و با انتخاب عبدالله بن وهب راسبی به رهبری خود،<sup>۳</sup> وضعیت سیاسی و نظامی خود را سامان بخشیدند. پس از حکمیت، خوارج باقی‌ماندن در کوفه را جایز ندانسته از باب وجوب هجرت از دارالکفر به دارالایمان، کوفه را به قصد مداین ترک کردند. آنان از آنجا به همفکران بصری خود نامه نوشته، ایشان را نیز به سوی خود دعوت کردند. برخی از آنان رفتن به مداین را به دلیل وجود شیعیان امام علی (ع) صلاح ندانسته و نهروان را برگزیدند.<sup>۴</sup>

پس از اعلام نتیجه حکمیت، امام علی (ع) مخالفت خود را با نتیجه حکمیت اعلام کرده و از مردم خواستند تا برای جنگ با قاسطین در لشکرگاه اجتماع کنند.<sup>۵</sup> امام در پی خوارج فرستاد و به آنان فرمود: کار این دو حَکَم بر خلاف قرآن بوده و من به سوی شام در حرکت هستم، شما نیز ما را همراهی کنید.<sup>۶</sup> آنها گفتند: بر ما روا نیست تا تو را به عنوان امام برگزینیم.

پس از اجتماع مردم در نخيله، سپاه عراق به سمت شهر انبار حرکت کرده، از آنجا به قریه شاهی و پس از آن به دباها و تا دمما رفتند.<sup>۷</sup> خوارج که این زمان در نهروان اجتماع کرده بودند، در مسیر خود به عبدالله فرزند خَبَّاب بن ارت

۱ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۱

۲ . همان، ج ۲، صص ۳۵۶، ۳۶۹

۳ . همان، ج ۲، ص ۳۶۴

۴ . اخبار الطوال، صص ۲۰۴ - ۲۰۳

۵ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۶، و در پاورقی همان از: الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۴۳

۶ . اخبار الطوال، ص ۲۰۶

۷ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۷

برخوردند. از عبدالله نظرش را درباره امام علی (ع) سؤال کردند. او گفت: علی، امیرالمؤمنین و امامالمسلمین است. آنان عبدالله و همسر او را که باردار بود به قتل رساندند. گفته‌اند که خوارج در طول راه به هر کسی بر می‌خوردند، رأی او را درباره حکمیت سؤال می‌کردند. اگر با آنها موافق نبود، او را می‌کشتند.<sup>۱</sup> این حرکت سبب شد تا امام تصمیم به مقابله با خوارج بگیرد.<sup>۲</sup>

دلیل این امر آن بود که امام نمی‌توانست کوفه را در حالی که تنها زنان و کودکان در آن هستند با چنین جنایتکاران مقدس‌مآبی تنها بگذارد. امام تا مداین رفت و از آنجا عازم نهروان شد. آن حضرت ضمن نامه‌ای به خوارج آنها را دعوت به بازگشت به جماعت کرد. عبدالله بن وهب، در پاسخ امام، ضمن اشاره به آنچه تا آن زمان رخ داده بود، همان سخن پیش را درباره شک امام در دین و لزوم توبه آن حضرت یادآور شد. قیس بن سعد و ابویوب انصاری در برابر آنها قرار گرفته و از آنان خواستند تا برای جنگ با معاویه به آنان بپیوندند. خوارج گفتند که امامت امام علی (ع) را نمی‌پذیرند. تنها وقتی حاضر به همراهی هستند که کسی چونان عمر رهبری آنها را در دست داشته باشد.<sup>۳</sup>

زمانی که امام دریافت که اینان تسلیم‌پذیر نیستند، سپاه خویش را که شامل چهارده هزار نفر بود، در برابر خوارج آراست. در این لحظه، فروه بن نوفل با پانصد نفر از خوارج جدا شد و در بندنیجین و دسکره اقامت گزید.<sup>۴</sup>

شمار دیگری از آنها به تدریج جدا شدند تا آن که تنها هزار و هشتصد سواره و هزار و پانصد پیاده در کنار عبدالله بن وهب باقی ماندند.<sup>۵</sup> این بار نیز امام از اصحاب خود خواست تا آغازگر جنگ نباشند.<sup>۶</sup>

۱ . اخبار الطوال، ص ۲۰۶

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۶۲، ۳۶۸

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۷۰ - ۳۷۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۰۷

۴ . اخبار الطوال، ص ۲۱۰

۵ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۱

۶ . اخبار الطوال، ص ۲۱۰

خوارج جنگ را آغاز کردند. آنها با سرعت بسیار زیادی مضمحل شده و رهبرانشان کشته شدند. از سپاه امام، کمتر از ده نفر کشته شدند.<sup>۱</sup> جز فراریان، چهار صد نفر از کسانی که در میدان افتاده بودند به خانواده هایشان تحویل داده شدند.

این درگیری در نهم صفر سال ۳۸ رخ داد.<sup>۲</sup> زمانی که جنگ تمام شد، امام از مردم خواست تا برای جنگ با قاسطین، عازم شام شوند. اما مردم، ابراز خستگی کرده و سخنان اشعث بن قیس سبب شد تا امام به نخيله بازگردد. در آنجا مردم به کوفه رفته و تنها سیصد نفر با امام ماندند.<sup>۳</sup>

امام به ناچار به کوفه بازگشت. از این پس آن حضرت، هر از چندی با سخنان خود مردم را به جهاد بر ضد شامیان دعوت می کرد، اما کسی پاسخ مساعد نمی داد. در اینجاست که تا آخر، امام ضمن خطبه های طولانی، به سرزنش مردم کوفه پرداخته و از بی وفایی آنان مکرر سخن می گوید.

در اینجا می باید به حرکت دیگری نیز توجه کرد، حرکتی که تا اندازه ای شبیه حرکت خوارج بود. خیریت بن راشد، که در صفین شرکت کرده بود، در بازگشت به کوفه، به امام اعتراض کرده و گفت که دیگر با او نماز نمی گزارد. اعتراض او شبیه به سخن خوارج بود. او حکمیت را خطا می دانست. وی شبانه با یاران خود از کوفه خارج شده و به سمت کسکر رفت. قرظة بن کعب که حاکم نواحی سواد بود، نامه ای به امام نوشت و خبر داد که سپاهی از کوفه به این ناحیه آمده و در برخورد با شخصی از دهقانان نواحی فرات به نام زاذان فروخ، از او درباره دینش پرسیده اند. او گفته است که مسلمان است. نظرش را درباره علی (ع) سؤال کرده اند. گفته است: او امیر المؤمنین و وصی رسول الله (ص) است. پس او را با

۱ . یکی از آنها، یزید بن نویره انصاری بود که رسول خدا(ص) دو بار شهادت به بهشتی بودن او داده بود. (الاصابه، ج ۶، ص ۳۴۸). فهرست اسامی شهدای این جنگ را ابن اعثم (ج ۴، ص ۱۲۷) و ابن ابی الحدید (ج ۲، ص ۲۹) آورده اند. نقلهای آنها را با اسامی شهدا بنگرید در: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۴. (پاورقی).

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۷۵ - ۳۷۴. در فتوح (ج ۳، ص ۲۷۷) آمده است که، زمانی که امام از جنگ با خوارج فارغ شده به کوفه در آمد، هفده روز از ماه رمضان مانده بود.

۳ . همان، ج ۲، ص ۳۷۹

شمشیرهایشان قطعه قطعه کرده اند.<sup>۱</sup>

این اقدام آنها درست شبیه اقدام خوارج در برخورد با عبدالله بن خباب بوده است. امام نامه‌ای به زیاد بن خصفه نوشت و او را مأمور سرکوبی بنی ناجیه به رهبری خریت بن راشد کرد. پس از درگیری سختی که ضمن آن پنج نفر از یاران خریت کشته شده و دو نفر از سپاه امام به شهادت رسیدند،<sup>۲</sup> شورشیان به سمت اهواز رفتند. در آنجا برخی از بومیان و نیز کردان به آنان پیوستند.

امام مجبور شد تا نیروی مستقلی برای سرکوبی آنها بفرستد. مَعْقِل بن قیس ریاحی برای این کار برگزیده شد و با سپاهسانی به سوی آنان حرکت کرد. زمانی که شورشیان به سوی رامهرمز می‌رفتند، معقل در راه به آنها رسید و به جنگ با آنان پرداخت. در این درگیری، هفتاد نفر از بنی ناجیه، و سیصد تن از کردان و دیگر بومیان همراه وی کشته شدند. خریت به سمت جنوب، به سوی سواحل دریا شتافت و در آنجا توانست شماری از بنی عبدالقیس را فریب دهد. امام نامه‌ای به ساکنان آن دیار نوشت و آنان را به اطاعت فرا خواند. آنها نیز از اطراف خریت پراکنده شدند. بار دیگر، معقل با وی درگیر شده و این بار خریت و بیشتر کسانی که با او بودند کشته شدند. به نقل بلاذری، خریت چنان حرکت می‌کرد که خوارج گمان کنند بر رأی آنهاست، همان‌گونه که عثمانیه نیز تصور می‌کردند که او بر عقیده آنهاست.<sup>۳</sup>

### خوارج چرا پدید آمدند؟

نبرد با خوارج، متفاوت با جمل و صفین بود، اما نتیجه آن و تأثیری که در ایجاد اختلاف در دنیای اسلام داشت، کم از آنها نبود. جمل و صفین ناشی از نوعی قدرت طلبی و انحراف بود، اما ماجرای خوارج، برخاسته از نوعی انحراف فکری، کجروی دینی و البته برخی از زمینه‌های اجتماعی و تربیتی بود. نوع تلقی

۱ . الفارات، ج ۱، ص ۳۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۲

۲ . الفارات، ج ۱، ص ۳۴۶

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۴۱۸ - ۴۱۳

خوارج از دین و الگوهای دینی متفاوت با چیزی بود که سایر مسلمانان به ویژه امام علی (ع) می‌شناختند. آنان مفهوم کفر و گناه را بسیار سخت‌گیرانه تعریف کرده و نه تنها در تعریف آن بلکه در مصادیق نیز به شدت افراط داشتند. در اینجا اشاره به برخی از زمینه‌های فکری و اجتماعی بروز جریان خوارج لازم است.

مشکل اول این بود که اختلافات داخلی میان مسلمانان به ویژه در حوزه تعریف کفر و ایمان در ماجرای عثمان پدید آمد. در جریان اعتراضات بر ضد وی، او متهم به کفر شده و به عنوان بدعت‌گزار معرفی شد. حتی برخی از معروف‌ترین صحابه، او را کافر تلقی کردند. البته این اختلاف‌نظر در سطح بسیار محدود، در جریان جنگ با مرتدین هم مطرح شد، اما قضیه خیلی زود خاتمه یافت؛ اما این بار به کشته شدن خلیفه منجر شد. نتیجه آن شد که موافقان و مخالفان عثمان، دو فرقه مذهبی با عنوان عثمانی و شیعی پدید آوردند. تحولات بعدی دایره این اختلاف را بیشتر کرد. محور یکی عثمان و خلفای قبلی، و محور دیگری، امام علی (ع) و اسلام اهل بیت بود. هرچه بود، به لحاظ فکری این پرسش برای شماری از مسلمانان مطرح شد که آیا کسی می‌تواند خلیفه مسلمین بوده و در عین حال متهم به کفر باشد؟ می‌دانیم که بعدها خوارج عثمان را به دلایلی کافر دانستند، چنان که به خاطر حکمیت، امام علی (ع) را نیز. بنابر این می‌توان گفت که ماجرا از آن زمان آغاز شد.

مشکل دوم پس از شکست یاران جمل پدید آمد؛ زیرا بسیاری از قبایل عراقی، پس از این شکست، انتظار تصاحب غنایم را داشتند؛ اما، با اعلام منع برداشت غنایم، آنان اولاً به لحاظ فکری برابر این پرسش قرار گرفتند که کشته‌شدگان مسلمان هستند یا کافر، ثانیاً، بنابر عرف پیشین، غنایم را می‌بردند، و این عادت آنان در فتوحات بود، اما این بار باید دست خالی بر می‌گشتند. به لحاظ فکری پرسش آنان این بود که چگونه ممکن است ریختن خون کسی روا باشد اما گرفتن مال او ناروا؟<sup>۱</sup> تفاوت عمده خوارج با سایر مسلمانان این بود که حد وسطی برای ایمان و کفر باقی نگذاشتند. از نگاه آنان، افراد یا کافرند یا مسلمان. مسلمان

مرتکب گناه کبیره هم کافر است نه مسلمان فاسق که از نظر دیگران، حد وسط به حساب می‌آمد.

به لحاظ اجتماعی، شورش خوارج نوعی خروج از قاعده بازی سیاسی قبایل عربی اصیل بود. تردیدی نیست که خوارج از قبایل بی‌ارزش در جامعه آن زمان و بیشتر بدوی بودند. آنان شاهد بازی قریش بر سر خلافت بوده و اسلام مجموعه آنان را اسلام اشرافی می‌دانستند. به عبارتی، در باطن امر، خود را بی‌نصیب می‌دیدند. چرا باید همیشه خلافت یا در دست بنی امیه باشد یا بنی‌هاشم؟ آنان احساس می‌کردند در چهارچوب اسلام می‌توانند خودشان صاحب قدرت باشند، گرچه در آغاز اساساً به قدرت سیاسی و مرکزیت حکومت باور نداشتند و بیشتر در فکر کسب آزادی‌های بدوی پیش از اسلام خود بودند. چرا باید قبایلی تحت لوای حکومت، بر سر آنان مسلط باشند؟ اصلاً حکومت چه معنا دارد؟ اگر هم دارد چرا باید شرط قریشی بودن در کار باشد؟ فراموش نکنیم که بعدها خوارج شرط قریشی بودن را در خلافت نمی‌پذیرفتند.<sup>۱</sup> این می‌توانست یکی از مؤلفه‌های اصلی حرکت آنان از همان آغاز باشد که بعدها صورت تئوریک به خود گرفته بود. قبایل بدوی قدرتشان را در شورش بر عثمان و به خلافت رساندن امام علی(ع) نشان دادند و بلافاصله سرکش شدند و کوس استقلال سردادند. این روایی است که باید در پیدایش خوارج مهم بدانیم.

یکی از گروه‌های اصلی که در ساختار خوارج جای گرفتند جماعتی بودند که به نام قرآء شناخته می‌شدند. این گروه در شورش بر عثمان نیز حاضر بودند. تکیه بر قرآن یکی از رویه‌های اصلی جنبش خوارج بود که با قرآء ارتباط داشت. ظاهرینی آنان نسبت به قرآن، بعدها در بینش دین شناسانه‌شان تأثیر گذاشت و عمده این تأثیر در افراط‌گری آنان بود؛ چرا که هر نوع بریدن از حدیث و سنت، و تکیه صرف بر قرآن، می‌تواند موجد نوعی تندروی باشد.

به هر روی، از زاویه دینی و به خصوص قرآنی، مشکل اصلی در پیدایش خوارج، مبتنی بر دو مفهوم مترتب بر هم بود. نکته اول آنکه «حکم» - آنچه‌آن که

در قرآن آمده - تنها در انحصار خداوند است و واگذار کردن حکمیت به «رجال» نادرست است. نکته دوم این که، این نادرستی امر ساده‌ای نیست بلکه در حد کفر است و کسانی که حکمیت را به رجال واگذار کردند کافر شدند. این کفر ابتدا درباره امیرمؤمنان (ع) مطرح شد. با این تفکر، طبیعی بود که عثمان نیز باید کافر شناخته می‌شد. طلحه و زبیر نیز از آن در امان نماندند. بدین ترتیب مفهوم کفر نقش مهمی در اندیشه آنان به خود اختصاص داد.

در ارتباط با مسأله لاحکم إلا لله مشکل معنا کردن حکم بود. از قرائن چنین بدست می‌آید که آنها حکم را حاکم معنا کرده اند. نتیجه این امر آن بود که نه تنها حکمیت ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص رد شد بلکه درباره وجود و لزوم حاکم اسلامی نیز تردید شد. چنین امری غیر طبیعی به نظر می‌آمد، اما اظهار شد و در همان زمان مورد انکار امیرمؤمنان (ع) قرار گرفت. امام فرمود: آنان می‌گویند: به امارت نیازی نیست در حالی که مردم، به امام نیازمندند، امام پاک و یا حتی ناپاک؛ این سخن، [لاحکم الا الله] کلام حقی است که آنان اراده باطل از آن می‌کنند.<sup>۱</sup>

اشاره کردیم که تصور خوارج درباره عدم نیاز به امام و خلیفه، بسا برخاسته از روح قبیله‌گرایی و بادیه‌نشینی آنان باشد. باید دانست که آنان استدلال‌های قرآنی داشتند، اما برداشت‌های عجولانه و در اصل نشأت گرفته از روحیه خشن آنها، سبب دور افتادن از معانی مورد توافق همگان از این آیات بود.<sup>۲</sup>

### حملات سپاه شام و تضعیف عراق

پس از نهروان، امام کوشید تا مردم عراق را برای جنگ مجدد با شام بسیج کند، اما شمار کسانی که حاضر به همراهی با امام بودند اندک بود. امام ضمن

۱ . انساب الاشراف، ج ۲، صص ۳۶۱ - ۳۷۷؛ نهج البلاغه، خطبه ۴۰

۲ . به عنوان نمونه با استفاده از آیه «و من لم یحکم بما أنزل الله فاولئک هم الکافرون»، تمام کسانی که حکمیت را پذیرفتند و به دنبال آن هر کسی که علی (ع) را کافر نمی‌دانست، کافر تلقی می‌کردند. و از آیه «رب لاتدر علی الأرض من الکافرین دیاراً» که دعای حضرت نوح بود، به کشتن زنان و فرزندان مخالفان خود حکم می‌کردند؛ نک: مسائل الامامه، ص ۱۹



خطبه‌های خود، از مردم خواست همراهیش کنند، اما کمتر پاسخ مساعد دریافت کرد. آن حضرت در خطبه‌ای فرمودند: گرفتار کسانی شده‌ام که چون امر می‌کنم فرمان نمی‌برند، و چون می‌خوانم پاسخ نمی‌دهند. ای ناکسان! برای چه در انتظارید؟ و چرا برای یاری دین خدا گامی بر نمی‌دارید؟ دینی کو که فراهمتان دارد، غیرتی کو تا شما را به غضب آرد؟ فریاد می‌خواهم و یاری می‌جویم، نه سختم می‌شنوید نه فرمانم را می‌برید، تا آنگاه که پایان کار پدیدار گردد و زشتی آن آشکار. نه انتقامی را با شما بتوان کشید و نه با یاری شما به مقصود توان رسید... ناله در گلو شکستید و بر جای خویش نشستید.<sup>۱</sup>

امام در خطبه‌ای دیگر فرمود: ای مردم رنگارنگ، با دل‌های پریشان و ناهماهنگ. تن‌هاشان عیان، خرده‌هاشان از آنان نهان، در شناخت حق شما را می‌پرورانم، همچون دایه‌ای مهربان، و شما از حق می‌رمید چون بزغالگان از بانگ شیر غران. هیهات که به یاری شما تاریکی را از چهره عدالت بزدادیم، و کجی را که در راه حق راه یافته راست نمایم.<sup>۲</sup>

و در خطبه‌ای دیگر فرمود: ای مردمی که اگر امر کنم فرمان نمی‌برید، و اگر بخوانمتان، پاسخ نمی‌دهید. اگر فرصت یابید، فرو می‌مانید و اگر با شما بستیزند، سست و ناتوانید. اگر مردم بر امامی فراهم آیند، سرزنش می‌کنید و اگر ناچار به کاری دشوار در شوید، پای پس می‌نهد. بی‌حمیت مردم! انتظار چه می‌برید؟ چرا برای یاری بر نمی‌خیزید و برای گرفتن حقتان نمی‌ستیزید. مرگتان رسد، یا خواری بر شما باد. به خدا اگر مرگ من بیاید، و به سر و قتم خواهد آمد، میان من و شما جدایی می‌اندازد، حالی که همنشینی تان را خوش نمی‌دارم، و با شما بودن چنان است که گویی یاوری ندارم. راستی شما چه مردمی هستید؟ دینی نیست که فراهمتان آرد؟ غیرتی ندارید تا بر کارتان وادارد؟ شگفت نیست که معاویه، بی‌سر و پاهای پست را می‌خواند و آنان پی او می‌روند، بی آن که بدیشان

۱ . همان، خطبه ۳۹

۲ . همان، خطبه ۱۳۱

کمکی دهد، یا عطایی رساند، و من شما را که اسلام را یادگارید و مانده مردم - دیندار - می‌خوانم تا یاری تان دهم و بهره از عطا مقرر گردانم و شما از گرد من می‌پراکنید و آتش مخالفت مرا دامن می‌زنید ... آنچه بیشتر از هر چیز دوست دارم و مرا باید، مرگ است که به سر و قتم آید.<sup>۱</sup>

معاویه با آگاهی از اوضاع عراق و سستی مردم آن، مصمم شد تا با تجاوز به نواحی مختلف تحت سلطه امام در جزیره العرب و حتی عراق، قدرت امام را تضعیف کرده و راه را برای گشودن عراق فراهم کند. او گفت: این قتل و تاراجها، مردم عراق را می‌ترساند و کسانی را که در زمره مخالفانند، یا تصمیم به جدایی دارند، در کار خود دلیر می‌گرداند. و آنان را که از کشاکش‌ها بیمناکند به نزد ما فرا می‌خواند.<sup>۲</sup>

این حملات را که اصطلاحاً غارات نامند، هر از چندی صورت گرفته و طی آنها در هر منطقه، شیعیان خالص آن حضرت به شهادت می‌رسیدند. فهرستی از این غارات را ابواسحاق ثقفی شیعی (م ۲۸۳) در کتابی با همین نام *الغارات* تألیف کرده که خوشبختانه بر جای مانده است.

یکی از این حملات به مصر بود که طی آن محمد بن ابی بکر که از کودکی همراه مادرش اسماء بنت عمیس در خانه امام علی (ع) بزرگ شده بود به شهادت رسید. امام با شنیدن خبر شهادت محمد بن ابی بکر به شدت متأثر شد و خطابه تندی خطاب به مردم کوفه ایراد کرد. آن حضرت در این خطبه اشاره کرد که بیش از پنجاه روز است که از شما درخواست کمک می‌کنم. تازه پس از این، سپاهی ضعیف آماده شده است.<sup>۳</sup> در همین خطابه بود که حضرت به مردم فرمودند: *ألا دین یجمعکم، ألا حمیة تغضبکم؟*<sup>۴</sup> مردم از علت شدت جزع امام درباره

۱ . همان، خطبه ۱۸۰ (از ترجمه مرحوم شهیدی استفاده شده است).

۲ . الغارات، ص ۱۷۶ (ترجمه فارسی)

۳ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۴

۴ . الغارات، ج ۱، ص ۲۹۱

شهادت محمد پرسیدند. حضرت فرمود: او را چونان فرزند خود می‌دانستم.<sup>۱</sup> شهادت مالک اشتر نیز که استوانه‌ای در سپاه امام بود، ضربه دیگری بر پیکره عراق بود.

امام پس از، از دست دادن مالک، محمد بن ابی بکر و نیز در آستانه از دست رفتن مصر، نامه‌ای به تمامی مسلمانان در نقاط مختلف نوشت و شرحی از آنچه را که از رحلت رسول خدا (ص) تا این زمان بر او رفته بود باز گفت. این نامه، سندی مهم در زمینه دیدگاه‌های امام از تحولات سی و اندی سال پس از رحلت پیامبر (ص) است. امام در این نامه ضمن بیان حق‌کشی‌هایی که پس از درگذشت رسول خدا (ص) در حق اهل بیت (ع) صورت گرفته به بیعت مردم با خود اشاره کرده شرحی از پیمان شکنی ناکثین، قاسطین و مارقین نوشتند. پس از آن از بهانه‌های مردم سخن گفتند: گفتید شمشیرهایمان کند شده و ترکش‌هایمان از تیر خالی است و نیزه‌هایمان را سرنیزه نیست و آنچه نیزه اش می‌خوانیم جز چوبدستی نیست، ما را به شهرمان بازگردان تا ساز نبرد کنیم با بهترین اسب و سلاح ... فرمان دادم در نخیله فرود آید و لشکرگاه برپا کنید و همواره در لشکرگاه خود بمانید... جماعتی از شما نزد من ماندند و عذرهای واهی آوردند و گروهی نافرمانی کردند و به شهر رفتند. نه در آنها که مانده بودند صبر و ثباتی بود و نه آنان که به شهر رفتند بازگشتند. یک روز که به لشکرگاه خود نگریستم، شمار سربازان من به پنجاه هم نمی‌رسید. چون چنان دیدمتان، من هم به کوفه درآمد ولی شما تا به امروز نتوانسته اید با من از شهر پای بیرون نهدید. چه انتظار می‌کشید؟ نمی‌بینید که از هر طرف زمین‌های شما روی به نقصان می‌نهد و شهرهایتان یکی پس از دیگری به دست دشمن می‌افتد و شیعیان من در آن شهرها کشته می‌شوند و مرزهایتان را مرزبانی نیست و این دشمن است که به بلاد شما لشکر می‌کشد؟» امام در ادامه از مردم خواستند تا در برابر دشمن آماده باشند.<sup>۲</sup>

۱ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۴. مادر محمد، اسماء بنت عمیس، ابتداء همسر جعفر بود که پس از شهادت وی به عقد ابوبکر در آمد. پس از درگذشت ابوبکر، اسماء همسر امیرالمؤمنین شده و به این ترتیب محمد بن ابی بکر، در خانه امام بزرگ شده بود.

۲ . الفارات، ج ۱، صص ۳۲۲ - ۳۰۲

حملات به بصره و یمن نیز کشیده شد و در یمن بود که شمار زیادی از شیعیان به شهادت رسیدند.

بدین ترتیب سال ۳۹، سالی بسیار دردناک برای مردم عراق بود، سالی که آنان زیر صدمات و لطمات معاویه بشدت آسیب دیدند و به دلیل ویژگی‌های اخلاقی و روحی خاص خود و همین‌طور نفوذ اشراف، قادر به تصمیم‌گیری جدی برابر معاویه نشدند. امام آخرین تلاش‌های خود را برای ایجاد سپاهی جهت عزیمت به شام به کار گرفت که ماجرای شهادت آن حضرت پیش آمد.

### شهادت امام علی (ع)

درست زمانی که امام در تدارک سپاهی برای رفتن به صفین بود، در صبحگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ توسط شقی‌ترین انسانها، عبدالرحمان بن ملجم مرادی مجروح و سه روز بعد در ۲۱ رمضان به شهادت رسید. منابع از همکاری سه نفر از خوارج برای کشتن سه نفر یعنی امام، معاویه و عمرو بن عاص سخن می‌گویند. همین‌طور از نقش زنی به نام قطام یاد کرده‌اند. این مطالب، با این که در کتاب‌های تاریخی آمده و ناچار از پذیرش آنها هستیم، اما قدری داستانی می‌نماید.

ابن ملجم از خوارج بوده و آنان نسبت به امام دید بسیار منفی داشتند، دیدی که تا این اواخر یعنی دهه‌های اول قرن بیستم هم در میان خوارج بود، اما اکنون سعی می‌کنند خود را از آن واقعه مبرا نشان دهند.

به هر روی گفته شده که ابن ملجم آن شب را در خانه اشعث بن قیس بوده است.<sup>۱</sup> ممکن است که وی غیر مستقیم از سوی اشراف کوفه که دل به معاویه بسته بودند، تحریک شده باشد، اما خود تصور کند که به عنوان یک خارجی معتقد دست به این اقدام زده است.

روایات متعددی حکایت از آن دارد که امام در مدخل ورودی مسجد (در درون

مسجد) مورد حمله ابن ملجم واقع شده است.<sup>۱</sup> در نقل‌های دیگری آمده است که امام در حال بیدار کردن مردم برای نماز بود که مورد حمله قرار گرفت.<sup>۲</sup> منابع موجود تاریخی بیشتر اشاره به نقل نخست کرده اند. در برابر روایات دیگری وجود دارد که زمان حمله ابن ملجم را وقتی می‌داند که امام مشغول نماز بوده است. در نقلی از میثم تمار آمده است که امام نماز صبح را آغاز کرده و در حالی که یازده آیه از سوره انبیاء خوانده بود ابن ملجم با شمشیر ضربتی بر سر ایشان زد.<sup>۳</sup>

در نقل دیگری از یکی از نوادگان جعده بن هبیره<sup>۴</sup> گفته شده است که وقتی ابن ملجم ضربه را زد که امام در نماز بود.<sup>۵</sup> شیخ طوسی نیز روایتی نقل کرده است که که همین مطلب را تأیید می‌کند.<sup>۶</sup> متقی هندی نیز روایتی نقل کرده که ضمن آن آمده است که ابن ملجم زمانی ضربت خود را فرود آورد که امام سرش را از سجده برداشت.<sup>۷</sup> نقل دیگری از ابن حنبل<sup>۸</sup> که همان را ابن عساکر<sup>۹</sup> نیز روایت کرده همین مطلب را تأیید می‌کند.

ابن عبدالبر می‌گوید: در این که آیا ابن ملجم در نماز ضربت را زده یا قبل از آن و نیز این که امام در آن هنگام کسی را جانشین خود کرده یا خود نماز را تمام کرده، اختلاف است. بیشتر بر آنند که آن حضرت جعده بن هبیره را بجای خود گذاشت تا نماز را تمام کند.<sup>۱۰</sup>

روایات فراوانی از طریق اهل بیت و اهل سنت نقل شده که نشان از وضعیت خاص

۱ . همان، ص ۲۹، ش ۴، ص ۳۵؛ ش ۱۲

۲ . همان، ص ۲۸، ۳۳، ش ۱۱

۳ . همان، ص ۳۰، ش ۵

۴ . جعده فرزند ام هانی بود و گاهی بجای آن حضرت نماز می‌خوانده و در برخی نقلها آمده که پس از ضربت خوردن امام، او جلو آمده و نماز را ادامه داد.

۵ . همان، ص ۳۰، ش ۶

۶ . الامالی، الجزء الثالث، ش ۱۸

۷ . کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۷۰، (طبع دوم)؛ الامالی فی آثار الصحابه، صص ۱۰۴ - ۱۰۳

۸ . الفضائل، ص ۳۸، ش ۶۳ (طبع قم)

۹ . ترجمه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۳، ص ۳۶۱ (طبع دوم)

۱۰ . الاستیعاب، (در حاشیه الاصابه) ج ۳، ص ۵۹

روحی امام در شبی دارد که صبحگاه آن، امام ضربت خورد. از جمله روایتی از امام باقر (ع) که ابن ابی الدنیا نقل کرده آگاهی امام را از شهادت خویش خبر می‌دهد.<sup>۱</sup> زمانی که امام ضربت خورد فریاد زد: «فرت و ربّ الکعبه» به خدای کعبه رستگار شدم.<sup>۲</sup>

ابن ابی الدنیا وصیت امام را از طرق مختلف نقل کرده است. قسمت‌هایی از آن در زمینه مسائل مالی و بخشی از آن، وصایای دینی امام است. در این وصیت امام، توصیه به مسائل چندی کردند از جمله: صله رحم، ایتام، همسایگان، عمل به قرآن، اقامه نماز به عنوان عمود دین، حج، روزه، جهاد، زکات، اهل بیت رسول خدا (ص)، بندگان، امر به معروف و نهی از منکر. در این نقل آمده است که امام در حالی که مشغول گفتن «لا اله الا الله» بودند، در آغاز شب بیست و یکم رمضان، در حالی که آیه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ را می‌خواند، به دیدار معبود شتافت.<sup>۳</sup>

بنا به نقلی دیگر، پس از شهادت امام، حسنین، محمد بن حنفیه، عبدالله بن جعفر و تنی چند از اهل بیت، آن حضرت را شبانه به خارج کوفه (جایی که بعدها نجف نامیده شد) بردند و پنهانی دفن کردند. این کار برای آن بود که خوارج یا دیگران (بنی امیه) قبر امام را نبش نکنند.<sup>۴</sup>

واقدی گوید: خلافت امام چهار سال و هشت ماه و بیست و نه روز بوده است.<sup>۵</sup> بر اساس روایت امام باقر (ع) سن امام در وقت شهادت ۶۳ سال بوده است.<sup>۶</sup>

۱. همان، صص ۳۲ - ۳۳، ش ۱۲؛ ابونعیم روایتی نقل کرده (و دیگران فراوان آورده اند) که رسول خدا(ص) خیر شهادت وی را به آن حضرت داده بود. معرفة الصحابه، ج ۱، صص ۲۹۶ - ۲۹۵

۲. همان، ص ۳۹، ش ۲۰، و در پاورقی همانجا از: الامامة و السیاسة، ص ۱۶۰، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۹۹

۳. مقتل الامام امیرالمؤمنین، صص ۴۶ - ۴۵

۴. همان، ص ۷۹، ش ۶۸

۵. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۴

۶. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۲۲

## امام علی (ع) و تشیع

بدون شک باید امام علی (ع) را بهترین صحابی رسول خدا (ص) دانست، کسی که رهرو درست راه و سنت نبوی است. مسیری که او ترسیم کرد، اسلام شیعی بود، همان که شماری از بهترین صحابه پیامبر (ص) از آن پیروی می‌کردند.

ابوذر که در زمان عثمان درگذشت، مردم را به سوی اهل بیت (ع) فرامی‌خواند و از خاندان رسول خدا (ص) چنین یاد می‌کرد: **أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ هُمُ الْإِسْرَةُ مِنْ نُوحٍ وَالْآلُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَالصَّفْوَةُ وَالسَّلَالَةُ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَالْعَتْرَةُ الطَّيِّبَةُ الْهَادِيَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ، فَانزَلُوا آلَ مُحَمَّدٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ بِلِمْزَلَةِ الْعَيْنَيْنِ مِنَ الرَّأْسِ فَإِنَّهُمْ مِنْكُمْ كَالسَّمَاءِ الْمَرْفُوعَةِ وَكَالْجِبَالِ الْمَنْصُوبَةِ وَكَالشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ وَكَالشَّجَرَةِ الزَّيْتُونَةِ إِضَاءَ زَيْتِهَا وَبُورِكَ زَنْدِهَا، أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (ص) خاندان نوح، آل ابراهیم، برگزیده سلاله اسماعیل و عترت طیبه اند، آنان را به منزله سر از جسد بلکه دو چشم از سر بدانید، چونان آسمان برافراشته، کوه‌های استوار، خورشید درخشان و درخت زیتون.**

او افزود: محمد وارث آدم بوده و انبیا بر او برتری ندارند و علی بن ابی طالب وصی محمد (ص) و وارث علم اوست.

او خطاب به مردم می‌گفت: ای امتی که پس از رسول متحیر مانده‌اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته بود، مقدم می‌داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته بود، مؤخر می‌داشتید و ولایت و وراثت را در اهل بیت (ع) پیامبران می‌نهادید، از همه نعمت‌ها از هر سوی بهره‌مند می‌شدید.<sup>۱</sup>

همین ابوذر خطاب به مردم می‌گفت: ای مردم! در آینده، فتنه‌هایی پدیدار خواهد شد؛ اگر گرفتار آن شدید، به کتاب خدا و علی (ع) تمسک کنید.<sup>۲</sup> زمانی که ابوذر را به ریزه تبعید کردند و علی (ع) و فرزندان او را بدرقه نمودند، نگاهی به امام کرد و گفت: وقتی تو و فرزندان را می‌بینم به یاد سخن رسول خدا (ص)

۱ . نثرالدر، ج ۵، ص ۷۷؛ تاریخ الیقوی، ج ۲، ص ۱۷۱

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸

درباره شما می‌افتم و گریه می‌کنم.<sup>۱</sup>

سلمان نیز از این که اکنون علی (ع) زنده است و مردم از او بهره نمی‌جویند، تأسف خورده و می‌گفت: به خدا سوگند، پس از او هیچ کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد.<sup>۲</sup>

مقداد نیز از رسول خدا (ص) نقل می‌کرد که «معرفت آل محمد» در حکم برائت از آتش و «حب آل محمد» جواز صراط و «ولایت آل محمد» امان از عذاب است.<sup>۳</sup> عمار نیز راوی حدیثی از رسول خدا (ص) بود که فرمود: به کسی که به خدا ایمان آورد و با ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) مرا تصدیق کند، این چنین توصیه می‌کنم: کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست می‌دارد.<sup>۴</sup>

مفهوم امامت شیعی در بسیاری از کلمات اصحاب و یاران امام علی (ع) آمده و نشان می‌دهد که شمار فراوانی از مردم عراق، حتی اگر دارای ایمان ضعیفی بودند، تشیع را از امام علی (ع) و خاندانش به ارث بردند. تشیع در کوفه ریشه دواند و بعدها به نقاط دیگر انتقال یافت.

بنیاد تشیع بر مفهوم امامت بود که در حدیث غدیر پایه‌گذاری شد. این حدیث که توسط شمار فراوانی از صحابه روایت شده، توسط امام علی (ع) درست زمانی که پس از جنگ جمل وارد کوفه شد، احیاء گردید. امام مردم را در فضای بزرگ بیرون مسجد کوفه گرد آورد و پس از آن با توجه به حضور شمار زیادی از صحابه که هنوز زنده بودند، از آنان که روز غدیر شاهد حدیث غدیر بوده‌اند، درخواست کرد برخاسته و شهادت بر درستی آن بدهند. این واقعه که به «حدیث رجب» شهرت دارد - رجب به معنای میدانگاه یا حیاط مسجد - سبب شد تا حدیث غدیر کاملاً زنده شود. روایت یاد شده در دهها منبع کهن اهل سنت نقل شده و نشان

۱ . تاریخ‌المقبوبی، ج ۲، ص ۱۷۳

۲ . انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۳

۳ . سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۷۰، ش ۳۸۶۲

۴ . الموقیبات، ص ۳۱۲؛ ذخائر العقبی، ص ۹۵



از آن دارد که امام در نخستین روزهای خلافتش در کوفه، تلاش کرد تا حدیث غدیر را به مردم به ویژه جوانان که گذشته را به یاد نداشتند، گوشزد کند و بگوید که اساس مشروعیت او غدیر است نه انتخاب و بیعت تنها.

تشیعی که از امام علی (ع) نشأت گرفت، مبتنی بر آموزه‌هایی بود که از لبان پیامبر (ص) فرا گرفته، آنها را مکتوب کرده و به عنوان کتاب علی در اختیار امامان بعدی قرار داد تا از روی آن، احادیث صحیح نبوی را در اختیار مردم بگذارند.

نباید تصور کرد، مذهب تشیع به راحتی و آسانی شکل گرفته است یا چنان که برخی می‌پندارند صرفاً به عنوان یک جریان سیاسی پدید آمده است. هزاران بار اختلافات سیاسی در تاریخ در جریان بوده اما تبدیل شدن آن به یک جریان مذهبی و فکری، تنها وقتی است که دست‌مایه‌های فکری در پشت آن قرار داشته باشد.

وجود آثاری چون خطبه‌های امام علی (ع) یا دعاهای امام سجاد (ع) و یا روایت باقر و صادق (ع) اساس فکری برای تشیع است. در بعدی سیاسی نیز، جمل و صفین و کربلا، مهم‌ترین تحولاتی هستند که شیعیان را در مسیری تازه قرار دادند.

البته در میان شیعیان، افراط و تفریط پدید آمد و فرقه‌هایی که همگی متفق بر امامت امام علی (ع) بودند ایجاد شد. در این باره باید در زندگی امامان بعدی کاوش کرده و رمز و راز این فرقه‌سازی‌ها را دریابیم.

### شیعیان غالی در دوره امام علی (ع)

پیدایش تشیع افراطی و غالی را از زمان امام علی (ع) و در شهر مدائن نوشته‌اند. در این باره دو روایت تاریخی در دست است که درست نمی‌نماید. در یکی از این نقلها آمده است که وقتی آنان خبر شهادت امام را شنیدند، آن را نفی کرده و مدعی شدند که او هرگز نخواهد مرد.

درستی این که غلو به صورت یک موج فکری در میان بخشی از مردم عراق در

زمان امام علی (ع) پدید آمده باشد، بعید می‌نماید. عجالتاً آن چه به طور جدی از غلو می‌شناسیم مربوط به پس از نیمه نخست قرن اول و بیشتر در فاصله سالهای ۷۰ به بعد است.

اما این که چرا غلو در عراق پدید آمد، حال چه در روزگار امام علی (ع)، چه بعد از آن، می‌توان مسأله را به محیط عراق که محیطی با فرهنگ‌های متفاوت و کهن بود، تحلیل و تفسیر کرد. در این فرهنگ‌ها که بخشی از آنها فرهنگ مسیحی بود، نگره‌های غلوگرایانه فراوان وجود داشت. بنابر این زمانی که اسلام وارد عراق گردید، به طور طبیعی مسلمانان تحت تأثیر این قبیل فرهنگ‌ها قرار گرفتند. به عبارت دیگر، اسلام در مدینه زمان رسول الله، با یک فرهنگ نیرومندی مواجه نبود، بلکه سطح و استقامت فرهنگ موجود، در همان حدی بوده که قرآن با آن برخورد کرده و انحرافات یهود و نصارا - از جمله غلو آنان - را نشان داده، اما وجود یک فرهنگ بسیط در مدینه آن هم در فاصله ده سال و این که مرتب آیات الهی نازل شده و همه منتظر بودند ببینند خداوند چه می‌گوید، راه را بر وجود اندیشه‌های منحرف در میان مسلمانان بست، در حالی که عراق شرایط متفاوتی داشت.

ابن ابی الحدید در پاسخ این پرسش که چرا زمان رسول الله، با این که مردم اخبار غیبی از آن حضرت می‌شنیدند، درباره آن حضرت غلو نمی‌کردند، اما درباره امام علی (ع) غلو می‌شده است. عقل و ایمان صحابه را استوارتر می‌داند. به نظر می‌رسد بیش از این که این سخن درست باشد، باید علت را بساطت صحابه گذاشت. او در ادامه به درستی می‌گوید: تفاوت میان غالیان عراق با عرب‌هایی که معاصر رسول الله (ص) بودند، در این بود که این افراد عراقی و ساکن کوفه بودند و طینت عراق همیشه محل رشد گرایش‌های انحرافی و فرقه‌ای عجیب و مذاهب تازه بوده است. مردمان این نواحی خود اهل فکر و دقت و نظر و بحث در آراء و عقاید و ایجاد شبیه درباره مذاهب بودند و در میان آنان در روزگار کسرها کسانانی مانند مانی و دیصان و مزدک بودند. در حالی که نه طینت مردم حجاز مانند عراقی‌ها بود و نه ذهن حجازی مانند ذهن عراقی‌ها. آنچه بر اذهان حجازی‌ها

غلبه داشت، خشکی و تکبر و خشونت طبع بود. ساکنان مدینه و مکه و طائف نیز، طبعشان نزدیک به طبع بادیه نشینان اطراف بود و پیش از اسلام هیچ حکیم و فیلسوف و صاحب نظر و نیز موقعیتی برای طرح شبهه و ارائه فرقه‌ای بدعت‌گر در آن جا وجود نداشت.<sup>۱</sup>

اکنون به این بحث بپردازیم که برای پیدایش غلو در زمان امام علی (ع) چه اشارات یا تصریحات تاریخی وجود دارد؟

در این زمینه دو خبر وارد شده است:

**روایت اول:** نخست روایتی تاریخی است که بر اساس آن گروهی از غلاة در شهر مدائن با شنیدن خبر شهادت امام، از پذیرفتن خبر شهادت آن حضرت خودداری کرده و به او نسبت الوهیت و جاودانگی دادند.

در این روایت که ابن ابی‌الدنیا به واسطه شخصی به نام مجالد، نقل کرده، شعبی به نقل از زحر بن قیس جعفی نقل کرده آمده است که زحر گوید: من با چهارصد نفر از سوی امام علی (ع) عازم مدائن شدم و در آنجا بودم که خبر کشته شدن علی بن ابی طالب به من رسید. در این وقت، عبدالله بن وهب سبائی دست به آسمان برده، با گفتن الله اکبر، اظهار کرده است که لایموت حتی یسوق العرب بعصاه. علی نمی‌میرد تا آن که عرب را با چوبدستی‌اش براند.<sup>۲</sup>

**نقد روایت اول:** در این باره چند نکته قابل تأمل وجود دارد:

اولا مشکل سند این نقل است. راوی آن شعبی، فردی دشمن شیعه و از جمله کسانی است که به صراحت و بارها ضد آنان که روافضشان خوانده، موضعگیری کرده و بنا بر این انگیزه کامل و جامعی برای جعل خبری علیه شیعه و انتساب

۱ . شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۵۱

۲ . مقتل الامام امیر المؤمنین، (ابن ابی‌الدنیا - ۲۰۸ - ۲۸۱) ص ۹۲، ش ۸۵ همین روایت در ص ۹۶، ش ۹۱ از زحر بن قیس روایت شده است. (همین دو روایت کاملاً با یکدیگر اختلاف دارد) و بنگرید: البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۱۲۹ که ضمن بیان فرق غالی، اجمالاً به این خبر اشاره کرده است. و نقلی متفاوت دایر بر این که عبدالله بن عباس شفاعت ابن سبا را کرد و او به مدائن رفت و بعد با شنیدن خبر شهادت امام چنین گفت را بنگرید در: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷،

آنان به افکار غالبانه دارد. بنابراین اگر در هر چیزی بشود به او اعتماد کرد - که آن هم محل تردید است - در این مورد نمی‌توان چنین کرد.

ثانیا زحر بن قیس گرچه زمان امام علی (ع) از امیران سپاه بود، اما بعدها به امویان پیوست و در کربلا از قاتلان امام حسین (ع) و اهل بیت او و از بدترین و بدنام‌ترین چهره‌های اشراف کوفه است. اشراف کوفه به طور غالب ضد شیعه و ضد عجم هستند و جعل این قبیل مطالب از سوی آنان به ویژه پس از ماجرای مختار در عراق امری عادی است.

سوم آن که این روایت به دلیل درآمیختن آن با ماجرای عبدالله بن سبا که در این نقل به عنوان عبدالله بن وهب سبائی، و در شکل دیگری از آن در همان منبع ابن السوّداء آمده، کاملاً مشکوک است. به عبارت دیگر، اگر آن چنان که مرحوم علامه عسکری ثابت کرده درست باشد - که چنین است - روایات مربوط به عبدالله بن سبا کاملاً جعلی و ساختگی است، بنابراین این نقل نیز باید ساختگی باشد. قالب کلی داستانهایی ساخته شده درباره عبدالله بن سبا همگی ضد شیعه و ضد عجم است و از اساس ساختگی بوده و در منابع مستقل هم‌ردیف نیامده است. چهارم آن که روایت کاملاً رنگ ضد عربی دارد و این شاهدهی بر جعل آن است. در واقع، در این روایت قصد آن است که نسبت غلو به ایرانیان داده شود، تا این زمان اکثر آنان هنوز اسلام هم نیاورده بودند، چه رسد به آن که غالی باشند. در واقع، غالیان به زعم جاعل این نقل، خواسته‌اند وانمود کنند که قرار است علی بن ابی طالب بماند و عرب را از زمین بردارد. انگیزه جعل برای ایجاد دشمنی با ایرانیان در این نقل آشکار است.

پنجم آن که چرا این نقل مهم آن هم با حضور چهارصد عراقی تنها از یک نفر نقل شده است؟ ظهور چنین گرایشی با این دامنه، نمی‌تواند تا این حد مورد بی‌توجهی مورخان قرار گرفته باشد.

روایت دوم: ب: کلینی،<sup>۱</sup> کَشّی<sup>۱</sup> و صدوق<sup>۲</sup> - فرد اخیر بدون سند و به احتمال

۱. کافی، ج ۷، ص ۲۵۹ - ۲۶۰ این روایت ابتدا به اختصار بدون اشاره به غالیان در همان ص ۲۵۹ و سپس مفصل آن به طوری که در متن آورده ایم، پس از آن در ص ۲۵۹ - ۲۶۰ آمده است.

از کلینی - روایتی را درباره ارتداد و برخورد با مرتدین آورده اند. روایت کافی چنین است: زمانی که امیر مؤمنان از اهل بصره - جنگ جمل - فراغت یافت، هفتاد نفر از مردمان رُطّ - کولی ها - نزد وی آمده، بر او سلام کرده با زبان خود با آن حضرت سخن گفتند. حضرت پاسخ سلام آنان را داد. سپس فرمود: من چنان نیستم که شما اظهار کردید، من بنده مخلوق خداوند هستم. آنان نپذیرفتند و گفتند: تو همانا همو هستی. حضرت گفت: اگر نهی نشوید و از سخن خود باز نگردید و توبه نکنید، شما را خواهم کشت. آنان حاضر به توبه نشدند. حضرت دستور داد چاههایی حفر کردند. سپس پایین آنها را به هم متصل کرد. آنگاه آنان را در آن چاه ها ریخت و سر چاهها را بست. سپس در یکی از آنها آتش روشن کرد که کسی در آن نبود. دود داخل چاههای دیگر شده و آنان مردند.

کشی روایت متفاوتی را در این باره نقل کرده است که گرچه آن هم درباره چاه کندن و آتش روشن کردن است اما در مقدمات آن تفاوت ماهوی با نقل بالا دارد:

محمد بن حسن برانی و عثمان بن حامد و این دو از محمد بن یزاد از محمد بن حسین، از موسی بن بشار، از عبدالله بن شریک از پدرش نقل کرده است: در خانه زنی از عنزه به نام ام عمرو بودیم که قنبر آمد و گفت: درب خانه ده نفر هستند که تصور می کنند تو پرورگار آنان هستی. حضرت فرمود: آنان را به داخل خانه بیاور. آمدند. حضرت فرمود: چه می گوئید؟ گفتند: تو پروردگار ما هستی و کسی که ما را خلق کرده و روزی می دهد. حضرت فرمود: وای بر شما، چنین نکنید، من مخلوقی مانند شما هستم. آنان نپذیرفتند. حضرت دوباره تکرار کردند و از آنان خواستند توبه کنند، اما قبول نکردند. در این وقت حضرت به قنبر

۱ . رجال کشی، ص ۱۰۹. کشی در ص ۷۲ (با همان سند کافی و طبعاً مرسل).

همین برخورد در حکایتی دیگر که علی بن محمد نوفلی نقل کرده، (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۱۹) مربوط به سفری است که امام در ماه رمضان دارند و با گروهی روزه خوار برخورد می کنند که ادعای الوهیت درباره آن حضرت دارند و حضرت چاه کشته و آنان را آتش می زند. این حکایت به کلی متفاوت با دو روایت قبلی است. خود همین اختلافات دلیل بر آن است که اصل ماجرا مضطرب است.

۲ . من لایحضره الفقیه ج ۳، ص ۱۵۰

فرمودند: کارگران را بیاور. او ده نفر را آورد. حضرت فرمود تا زمین را حفر کرده و در آن آتش روشن کردند. آنگاه بار دیگر از آنان خواست توبه کنند، اما قبول نکردند. حضرت اول برخی را درون آتش انداخت و سپس بقیه را. سپس فرمود:

إِنِّي إِذَا أَبْصَرْتُ شَيْئًا مِنْكَرًا      أَوْ قَدْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَبْرًا<sup>۱</sup>

### نقد روایت دوم:

درباره این روایت نیز چند نکته را به عنوان محل تأمل و نقد باید توجه داشت: اولاً آن که این نقل تنها در کافی همراه سند اما در من لایحضر بدون سند و تنها در آغاز با جمله: قال ابو جعفر. و در کافی نیز سند آن مرسل است، زیرا در انتهای سند آمده است... عن رجل عن ابی عبدالله و ابی جعفر. همین روایت، بدون سند و قدری متفاوت در مناقب ابن شهر آشوب آمده و اشعاری هم از قول امام درباره آن روایت شده است.<sup>۲</sup> این همان شعری است که شهرت یافته که حضرت فرمود: وقتی منکری ببینم، آتشی روشن کرده و قبر را صدا می‌کنم. درباره این نقل باید گفت، چطور و چگونه چنین حکایت مهمی، باید تنها در یک روایت با سند مرسل (که همو می‌تواند منبع بقیه باشد، چون سایر نقلها، فاقد سند است) آمده باشد و در هیچ منبع معتبر شیعی دیگر و نیز منابع تاریخی و روایی اهل سنت حکایت نشده باشد؟ چطور عراق این زمان که حتی جزئیات اخبارش ضبط شده، این ماجرای مهم را در حافظه تاریخی خود نگاه نداشته است؟ چطور در کتاب *الجمل* شیخ مفید که تمام حکایات جنگ جمل آمده، این حکایت که درست پس از جنگ رخ داده و اهمیت هم دارد، نیامده است؟

۱ . رجال کشی، ص ۳۰۸

۲ . مناقب، ج ۱، ص ۲۶۵؛ و آنجا در بحار: ج ۲۵، ص ۲۸۵؛ شگفت آن که این داستان با اجمال تمام با دو بیت شعر مذکور به صورت مسند در تاریخ دمشق ج ۴۲، ص ۲۷۶ هم آمده است. در این روایت آمده است که پس از آن که عده ای این ادعا را کردند حضرت گردنشان را زد. سپس زمین را حفر کرده آنان را در آنجا ریخت و آتششان زدا در دعائم الاسلام ج ۱، ص ۴۹ این روایت را بدون سند آورده اما آن را از اخبار مشهور دانسته است. جالب است که مضمونی از آن شعر که در آن «دعوت قبرا» با همان قافیه دارد، مربوط به شعری منسوب به آن حضرت در جنگ صفین است (وقعه صفین، ص ۴۴). این که در همان ازمه قدیم کسی بر همان وزن شعری گفته باشد وجود دارد.

ثانیا آن که محتوای این نقل اشکالاتی دارد که باید درباره آن تأمل کرد. این که گروهی کولی در اطراف بصره که هنوز با اسلام آشنا نشده اند، و برای اولین بار علی بن ابی طالب (ع) را دیده اند، یکبار غالی شوند و از همه مرزها عبور کرده مدعی الوهیت خلیفه مسلمانان شوند، امری بعید و در واقع غیر قابل قبول است. آدمی از خود نمی‌پرسد که آنان از امام علی(ع) چه دیدند که قائل به الوهیت او شدند؟ این زمانی است که تازه امام به بصره رسیده و همان وقت جنگ کرده و فاتح شده است.

ثالثا آن که چنین حکایتی، آن هم با این یک نقل و با سندی مرسل و ضعیف، نمی‌تواند در یک چنین امر مهمی قابل اعتناء و اعتماد باشد. به عبارت دیگر، روا نیست چنین حکم مهم شرعی که همانا آتش زدن یا با دود خفه کردن هفتاد نفر آدم کولی باشد، با چنین روایتی اثبات شود.

رابعا داستانی بودن این ماجراست. تصور کنیم که امام مسلمین، هفتاد نفر کولی را به چه صورتی از میان بر می‌دارد. کندن چاه‌های متعدد، وصل کردن آنها با یکدیگر، بستن سر آنها، آتش روشن کردن در یک چاه، و بعد رفتن دود به چاه‌های دیگر و خفه شدن این جماعت!

خامسا عذاب دادن به آتش نیز که در این نقل آمده خود محل بحث است. روایتی منسوب به پیامبر (ص) در منابع حدیثی آمده است که: لا تعذبوا بعذاب الله. بر اساس همین روایت، برخی گفته‌اند که در ماجرای مزبور ابن عباس بر امام علی(ع) اعتراض کرد و گفت: اگر من بودم، آنان را با شمشیر می‌کشتم، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: لا تعذبوا بعذاب الله.<sup>۱</sup> و در جایی آمده که امام علی (ع) اشکال او را پذیرفته و از وی تعریف هم کردند.<sup>۲</sup> شگفت آن که در نقل بالا آمده بود که امام آنان را با آتش نسوزاند، بلکه با دود خفه کرد! همه اینها دلیل بر آن است که ماجرا مشکوک و بی اعتبار است.

سادسا اختلاف میان همین چند نقل مربوط به این حکایت نیز خود نشانگر آن است که ماجرا محل تردید است. در مناقب ابن شهر آشوب اساس بحثی از کندن

۱ . المبسوط فی فقه الامامیه، ج ۷، ص ۲۸۱

۲ . تاریخ دمشق، ج ۷۳، ص ۱۸۹، البدایة و النهایه، ج ۸، ص ۱۳

چاه و دود نیست، بلکه تنها آمده است که قنبر یکی یکی آنها را آورده در آتش می‌انداخت<sup>۱</sup>

### دو یادآوری:

الف: گفته‌اند یکی از دلایل ظهور غلاة در روزگار امام علی(ع) اخبار آن حضرت به رخدادهای آتیه<sup>۲</sup> یا به عبارت دیگر، مطالبی است که به طور معمول از آنها به عنوان ملاحم و فتن یاد می‌شود.

در این باره نیز باید توجه داشت که این قبیل اخبار، به ندرت قابل تأیید بوده و معمول در آنها، جعل است. بنابر این، اگر این مطالب بعدها ساخته شده باشد، دلیل ندارد که باور کنیم اخبار غیبی سبب ظهور غلاة در حیات امام علی(ع) شده است.

ب: نکته دیگری که عدم صحت وجود غالیان را در این دوره نشان می‌دهد این است که در تمامی آنچه از امام علی (ع) در مآخذ معتبر نقل شده، نشانی از نقض ایشان نسبت به عقاید غالیان وجود ندارد، در حالی که امام، یکی از رویه‌های عمومی‌اش، نقد افکار انحرافی بود. این مطلب را به روشنی می‌توان از نهج البلاغه دریافت.

در پایان تأکید بر این نکته مهم است که بافتنی‌های ابن ابی الحدید درباره ابن سبأ و پیدایش غلو، مبتنی بر نقله‌ای نادرستی است که از قرن دوم در این باره پدید آمده و بعدها طبری با درج آنها در کتابش، سبب رواج آنها شده است. ابن ابی الحدید که سخت بر مطالب طبری اعتماد کرده، هیچ نکته تازه ای درباره پیدایش غلو در زمان امیرالمؤمنین به جز آنچه درباره ابن سبأ است ندارد.<sup>۳</sup>

از این رو، باید نتیجه گرفت که وجود غالیان در زمان امام علی(ع) امری مشکوک و بی دلیل است. آنچه در این باره وجود دارد، پس از حادثه کربلا و طی

۱ . المناقب، ج ۱، ص ۲۶۵

۲ . الفارات، ج ۲، ص ۶۸۰ - ۶۸۱

۳ . شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۲۰، ۷



تحولات فکری عراق در دهه‌های پایانی قرن اول هجری و اوائل قرن دوم است. البته می‌توان پذیرفت که مدائن به عنوان یکی از مراکز شیعی، افراتیانی را در خود جای داده بوده، و بسا غالیانی نیز در آنجا پدید آمده‌اند، کما این که اشاراتی در این باره در منابع هست.<sup>۱</sup> تردید نمی‌توان کرد که از سالهای آغازین قرن دوم هجری، جریان غلو به عنوان یک موج فکری - سیاسی در درون جامعه عراق وجود داشته است.

### برخی از ویژگی‌های امام علی (ع)

محبوبیت امام علی (ع) استثنایی است، چیزی که به سادگی نمی‌توان علل آن را کشف کرد. این امر به رغم دشمنی‌های فراوانی که با وی شد، از همان قرن اول قابل فهم است. بخشی از دلایل آن را باید در برخی از ویژگی‌های ایشان به عنوان یک اسوه شایسته، که گرچه یک فرد است، اما در حد یک امت یا یک مدینه فاضله قابل تصویر، می‌توان ملاحظه کرد. دینداری، فهم و علم، تعهد، مسؤولیت‌شناسی، زبان و ادب، اخلاق و منش، انسانیت، حکمت و بسیاری از نکات دیگر در آن حضرت جمع است که به سادگی در دیگران قابل مشاهده نیست.

گاه نمونه‌هایی از استقامت و استواری بر حکم خدا در رفتار و کلام وی دیده می‌شود، که به نظر می‌رسد دیگران توان انجامش را ندارند، چنان که امام در نامه‌ای به این نکته اشاره کرده‌اند.<sup>۲</sup>

دوستی و دشمنی با آن حضرت، درست به دلیل همین ویژگی‌ها و تا آن اندازه جذاب است که دوست را نسبت به او تا بالاترین حد دوستی کشانده و دشمن را در مقابل آن تا نهایت درجه دشمنی بالا می‌برد آنچنان که پیامبر (ص) درباره اش فرمود: **یَهْلِكُ فِیْكَ الرَّجُلَانِ مَحَبٌّ مُفْرَطٌ وَ مُبْغِضٌ مُفْرَطٌ.**<sup>۳</sup>

۱ . درباره آنان بنگرید: تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۷۷

۲ . نهج البلاغه، نامه ۴۵

۳ . این حدیث از احادیثی است که مکرر در مصادر آمده و امام نیز می‌فرماید: **یَهْلِكُ فِیْ رَجُلَانِ،**

محب مفرط ... و مبغض مفرط. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷

گروهی نزد عمر بن عبد العزیز سخن از زهاد به میان آورده و درباره زاهدترین شخص پرس و جو می‌کردند، بعضی از حاضرین کسانی از جمله ابوذر و عمر را برشمردند، عمر بن عبدالعزیز گفت که ازهد الناس علی بن ابی طالب (ع).<sup>۱</sup>

امام فقرا را در اطراف خویش جمع کرده و با آنها با رفق و مهربانی برخورد می‌کرد.<sup>۲</sup> گاه می‌شد که در وقت نماز تنها پیراهنش که خیس بود بر تنش بود و در همان حال خطبه می‌خواند.<sup>۳</sup> زمانی که یکی از یاران دید که امام غذای بسیار ساده‌ای دارد، به آن حضرت گفت: أباالعراق تصنع هذا؟ العراق أكثر خيراً و أكثر طعاماً...<sup>۴</sup> آیا در عراق که بهترین طعامها در آن است چنین می‌کنی؟

امام خود بهترین مصداق عمل به مطالبی بود که در نهج البلاغه در اعتراض به عثمان بن حنیف و یا در خطبه‌های عمومی درباره دنیا به مردم می‌فرمود. اسود بن قیس می‌گوید: امام علی (ع) در رحبه مسجد کوفه مردم را اطعام می‌کرد، اما خود در خانه خود، غذا می‌خورد. یکی از اصحابش می‌گوید: من پیش خود گفتم، علی در منزل خود، غذای لذیذتر از طعامی که به مردم داده می‌خورد، غذا خوردن را رها کرده به دنبال او به راه افتادم. او در منزل فضا را صدا زد. وقتی او آمد، حضرت از او خواست تا برای آنها غذا بیاورد. فضا، گرده نانی همراه با ظرف دوغی آورده و نان را در آن ترید کرد، در حالی که در آن سبوس گندم وجود داشت. به امیر المؤمنین علی (ع) عرض کردم: اگر می‌فرمودید آرد بی سبوس بیاورند، بهتر بود. امام در حالی که می‌گریست فرمود: به خدا سوگند هرگز ندیدم که در خانه رسول خدا نان بدون سبوس باشد.<sup>۵</sup>

عقبه بن علقمه می‌گوید: بر امام علی (ع) وارد شدم، پیش رویش دوغ ترشی نهاده بود که ترشی و پرآبی آن، آزارم داد. عرض کردم: آیا از این دوغ میل می‌کنید؟ امام فرمود: ای اباالخبوب! پیامبر (ص) را دیدم که از این بدتر می‌خورد و

۱ . المعیار و الموازنه، ص ۲۴۰

۲ . همان، ص ۲۴۰

۳ . همان، ص ۲۴۱

۴ . همان، ص ۲۴۹

۵ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۷، و نک: الغارات، ج ۱، صص ۸۵، ۸۷، ۸۸

از لباس من خشن تر می پوشید. من بیم آن دارم اگر کاری را که او انجام می داده انجام ندهم به او ملحق نشوم.<sup>۱</sup> زمانی که برای امام فالوده آوردند، فرمود: من از چیزی که پیامبر (ص) نخورده، نمی خورم.<sup>۲</sup>

ابوالشیخ انصاری (م ۳۶۹) می گوید: امام، عمرو بن سلمه را به حکومت اصفهان گماشت. زمانی که عمرو عازم [کوفه] شد، در راه خوارج بر سر راه او قرار گرفتند. او در شهر خلوان تحصن کرد، در حالی که همراه او خراج و هدایا بود. وقتی خوارج از آنجا دور شدند، خراج را در خلوان گذاشت، و هدایا را به کوفه آورد. امام دستور داد تا آنها را در رحبه مسجد کوفه بگذارد و عمرو را بر آن گمارد تا آن را بعداً بین مسلمانان تقسیم کند. ام کلثوم کسی را نزد عمرو فرستاد و گفت: قدری از عسلی که آورده ای برای من بفرست. او نیز دو حلب از آنها را نزد دختر امام فرستاد. زمانی که امام برای نماز به مسجد آمد، مشاهده کرد که دو حلب آنها کم شده است. عمرو را صدا زد و درباره آن دو حلب پرسید. او گفت: نپرس که چه شده است، آنگاه رفت و دو حلب عسل در آنجا گذاشت. امام فرمود: می خواستم بدانم که قضیه این دو حلب چیست؟ او گفت: ام کلثوم نزد من فرستاد و من هم دو حلب به او دادم. امام فرمود: آیا من به تو گفته بودم تا این هدایا را بین مردم تقسیم کنی؟ آنگاه در پی ام کلثوم فرستاد تا دو حلب را بیاورد. وقتی آورد قدری از سر آنها کم شده بود. امام در پی تجار فرستاد تا قیمت قسمت کم شده را معین کنند، چیزی حدود سه درهم و اندی شد. امام در پی ام کلثوم فرستاد تا این پول را بدهد. پس از آن عسلها را بین مسلمانان تقسیم کرد.<sup>۳</sup>

امام می فرمود: *أَنَا الَّذِي أَهْنَتُ الدُّنْيَا*، من کسی هستم که دنیا را خوار کردم.

بعد از شهادت علی (ع)، سوده دختر عماره همدانی، نزد معاویه آمد. او از کسانی بود که در صفین حضور داشت. معاویه قدری درباره صفین با او سخن گفت. وی از

۱ . الفارات، ج ۱، ص ۸۵

۲ . همان، صص ۸۹ - ۸۸ و نک: باورقی همان صفحات.

۳ . طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، صص ۲۷۹ - ۲۷۸؛ و نک: اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۷۲

۴ . حیاة الصحابه، ج ۲، ص ۳۱۰

معاویه خواست تا بسر بن اراط را که به آنها ظلم می‌کند از کار برکنار کند. معاویه نپذیرفت. سوده به سجده افتاد و ساعتی بعد سر برداشت. معاویه پرسید که این سجده برای چه بود؟ سوده گفت: زمانی برای اعتراض به مردی که علی (ع) بر صدقات ما نصب کرده بود، نزد او آمدم. مشغول نماز بود. پس از نماز پرسید: چه حاجتی داری؟ شکایت خود را از آن مرد گفتم. امام همانجا پوستی از جیبش بیرون آورد و در آن ضمن دعوت به رعایت عدل، به آن مرد نوشت، چون به دستت رسید، به محتوای آن عمل کن تا کسی را بفرستم تا کار را تحویل بگیرد. کاغذ را نیز به من داد و من هم آن را به آن مرد سپردم و او معزول شد.<sup>۱</sup>

گذشت که امام علی(ع) در تمام حرکات و رفتار می‌کوشید تا مانند پیامبر (ص) باشد. وقتی حدیث از آن حضرت نقل می‌کرد، با تعبیر سمعتُ حبیبی؛ یعنی با اظهار عشق کامل به پیامبر (ص) آن را نقل می‌فرمود.<sup>۲</sup>

وقتی سوار بر اسب می‌شد، دعای الحمد لله الذی أکرَمنا و حَمَلنا فی البرِّ والبحر و رزقنا من الطیبات ... را می‌خواند و سپس می‌فرمود: کذا فَعَلَ رَسولُ اللَّهِ و أنا ردیفه. رسول خدا (ص) چنین خواند، در حالی که من پشت سر او بر مرکب نشسته بودم.<sup>۳</sup>

در موارد دیگری هم امامان تصریح کرده‌اند که علی بن ابی‌طالب حاضر نبود به رأی خود نظر بدهد و فتوایش جز سخن پیامبر (ص) نبود.<sup>۴</sup>

ارادتش به پیامبر تا آن حد بود که نقش انگشتریش در وقت صلح با شام محمد رسول الله (ص) بود.<sup>۵</sup>

در روایت دیگری آمده است: لم یطق احد أن یحکی صلاة رسول الله الّا علی بن ابی طالب و علی بن الحسین؛<sup>۶</sup> هیچ کس نمی‌توانست چونان پیامبر (ص) نماز

۱ . الفتح، ج ۳، صص ۹۲ - ۹۰

۲ . من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۱

۳ . وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹۰

۴ . من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۱۴

۵ . مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۳

۶ . مستدرک، ج ۴، ص ۱۰۴

بگذارد، جز علی بن ابی طالب و امام سجاد (ع).

عدی بن حاتم هم می‌گفت: لم أر مُصَلِّيًا بعد رسول الله أتمَّ ركوعًا و لا سجودًا منه؛<sup>۱</sup> هیچ کس را پس از پیامبر (ص) کامل‌تر از او در رکوع و سجود ندیدم.

عبدالرزاق صنعانی از ثوری نقل کرده که او گفت: ابوحیان تیمی از پدرش روایت کرد: علی را روی منبر دیدم که می‌گفت: چه کسی خریدار شمشیر من است؟ اگر پول یک پیراهن را داشتیم، این شمشیر را نمی‌فروختم. مردی گفت: پول پیراهن را قرض به شما می‌دهم. عبدالرزاق گفت: این در حالی بود که همه دنیا به جز شام، در اختیارش بود.

نیز عبدالرزاق از ثوری از ابواسحاق از زید بن یثیع از حذیفه نقل کرد که رسول خدا (ص) فرمود: اگر علی سرکار آید، هادی و مهدی خواهد بود. ... رسول خدا گفت: علیّ مخشوشن فی ذات الله، علی در راه خداوند [برخودش] سختگیر است.<sup>۲</sup>

البته چنین نبود که مثل برخی از اخباری‌ها صرفاً از آنچه از رسول الله (ص) شنیده است، پیروی کند. بلکه او خود اهل اجتهاد نیز بود. وقتی به آن حضرت گفتند که رسول (ص) فرمود: غیروا الشیب و لا تشبهوا بالیهود، با رنگ کردن موی صورت، پیری را عوض کرده و شبیه یهودیان نشوید، امام فرمود: انما قال ذلک و الدین فی قل، فأما و قد اتّسع نطاق الاسلام، فکل امرء و ما اختار لنفسه، حضرت این را وقتی فرمود که اسلام در اقلیت بود، اکنون حوزه اسلام گسترش یافته و هر کسی، هر آن کاری که دوست دارد انجام دهد.<sup>۳</sup>

۱ . مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۸

۲ . الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۱۴. درباره کلمه «مخشوشن» بنگرید: بهار، ج ۲، ص ۱۹۳

۳ . کتاب البدیع، عبدالله بن معتر، ص ۴ (بغداد، ۱۹۷۹).



امام محمد عليه السلام





## امام مجتبی (ع)

قيل للحسن بن علي: «فيك عظمة»، قال:  
لا بل عزة، قال الله تعالى: فله العزة و لرسوله و للمؤمنين  
ربيع الابرار: ۱۷۷/۳

### شخصیت امام حسن(ع)

امام مجتبی (ع) در شب یا روز نیمه ماه رمضان سال سوم هجرت به دنیا آمدند،<sup>۱</sup> گرچه در برخی نقلها سال دوم گزارش شده<sup>۲</sup> که به نظر درست می آید. هیچگونه اختلافی در ماه تولد و روز آن گزارش نشده است. شهادت آن حضرت هم در برخی نقلها، در ماه صفر دانسته شده بدون آن که روز آن مشخص شود.<sup>۳</sup> در خبر کلینی و نوبختی آمده است که رحلت در روز آخر ماه صفر بوده،<sup>۴</sup> چنان که شیخ طوسی در نقلی، رحلت را در بیست و هشتم صفر روایت کرده است.<sup>۵</sup> یعقوبی ربیع الاول سال ۴۹ را ماه و سال شهادت دانسته و سن امام را ۴۷ سال

---

۱ . الارشاد، ص ۲۰۵؛ اثبات الوصیة، ص ۱۵۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۱؛ نسب قریش زبیر بن بکار، ص ۳۰؛ المجدی، ص ۱۳

۲ . الکافی ج ۱، ص ۴۶۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۹؛ در خبری آمده که تولد امام حسن(علیه السلام) نوزده روز قبل از جنگ بدر بوده که طبعاً سال دوم می شود. المجدی، ص ۱۳

۳ . الارشاد، ص ۲۱۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۹

۴ . الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ فرق الشیعة، ص ۴۲

۵ . مصباح المتهدد، ص ۷۳۲؛ مسار الشیعة، ص ۲۷



گزارش کرده است.<sup>۱</sup> درباره این که سال شهادت، سال ۴۹ هجری است، بسیاری از منابع اتفاق نظر دارند.<sup>۲</sup> برخی هم سال ۵۰<sup>۳</sup> و ۵۱<sup>۴</sup> را نقل کرده‌اند.

درباره فضایل امام حسن(ع) روایات فراوانی نقل شده است، روایاتی که راویان آنها شمار فراوانی از محدثان و عالمان شیعه و سنی‌اند.<sup>۵</sup> در واقع، به رغم نگارش آثار فراوانی که در آنها فضائل آن بزرگوار آمده اما و متأسفانه درباره رخدادهای زندگی آن حضرت، تا این اواخر کمتر تلاش درخوری صورت پذیرفته است، بلکه بیشتر، همانند بسیاری از مقاطع دیگر، حوادث آن ادوار بدون پژوهش جدی و ارزیابی دقیق و استوار بر روی هم انباشته شده است. در این باره هنوز هم جای پژوهش بیشتر وجود دارد.

بسیاری از فضایل روایت شده درباره آن امام همام، حکایت از آن دارد که رسول خدا (ص) علاقه وافری نسبت به ایشان و برادرش حسین (ع) داشته و به طور علنی محبت خویش را نسبت به آنان ابراز می‌کرده است. نحوه ابراز محبت، همانند پایین آمدن از منبر و بوسیدن آنها و باز بالا رفتن بر منبر، و بعدهم تأکید بر اشاعه آن، نشان از جهت‌دار بودن این اظهار و ابراز علاقه برای جلب توجه مردم به آنان است.<sup>۶</sup> افزون بر آن از رسول خدا (ص) نقل شده که در وقت اظهار محبت نسبت به امام حسن(ع) فرمود: شاهدان، این ابراز علاقه را به غائبین برسانند.<sup>۷</sup> چنان که فرمود: «من او را دوست می‌دارم و نیز کسی که او را دوست بدارد دوست می‌دارم».<sup>۸</sup>

۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵

۲ . از جمله: الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۹؛ المعارف ابن قتیبه، ص ۱۴۲

۳ . اثبات الوصیة، ص ۱۶۰؛ مصباح المتعبد، ص ۷۳۲

۴ . مقاتل الطالبیین، ص ۴۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰

۵ . در نمونه از این آثار عبارتند از: «ترجمة الامام الحسن» از ابن عساکر که در «تاریخ دمشق» وی آمده است، و دیگری «ترجمة الامام الحسن» از ابن سعد که در «طبقات الکبری» او آمده است.

۶ . نور الابصار، صص ۱۲۰ - ۱۱۹، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴؛ نظم درر السعین، ص ۱۹۵

۷ . المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، صص ۱۴۷، ۱۷۳؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۳۴

۸ . ترجمة الامام الحسن(علیه السلام)، ابن سعد، ص ۱۳۴. رأیت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم واضعاً الحسن حبوته و هو یقول: من أحببني فلیحببه و لیبغ الشاهد منکم الغائب و لولا عزمة رسول الله صلی الله علیه و اله ما حدثت أحدًا شیئاً ثم فقدت.

حضور امام مجتبی (ع) در مباحله، و قرار گرفتن او در میان اصحاب کساء، با فضایی که درباره آنان نقل شده، نشان از اعتبار و اهمیتی دارد که رسول خدا (ص) برای او قائل بود. جالب است که امام مجتبی (ع) در بیعت رضوان نیز حضور داشت و پیامبر (ص) با او نیز بیعت کرد.<sup>۱</sup> در روایتی از رسول خدا (ص) آمده است: لو كان العقل رجلاً لكان الحسن، اگر عقل در مردی مجسم می‌شد، همانا حسن بود.<sup>۲</sup>

جایگاه امام حسن (ع) به عنوان نواده بزرگ پیامبر (ص) و همین‌طور روایات مزبور، سبب شد تا آن حضرت در میان مسلمانان قدر و منزلت ویژه‌ای داشته باشد. بعدها تأثیر این منزلت را در برانگیختن مردم کوفه در جریان شورش ناکثین به حمایت از امام علی (ع) شاهدیم.<sup>۳</sup> این تأثیر در عمق تاریخ نیز باقی ماند، چنان که مسلمانان در طول دوران اسلامی، با توجه به همین احادیث، فرزندان فاطمه زهرا (س) را فرزندان رسول خدا (ص) دانسته و به رغم انکار بنی‌امیه و بعدها بنی‌عباس، همچنان بر این امر تأکید داشتند.<sup>۴</sup>

این منزلت و موقعیت چندان بود که وقتی پدرش آن حضرت را به جانشینی خود منصوب کرد، بی هیچ تردیدی از سوی مردم پذیرفته شد، به طوری که مردم عراق و بسیاری نقاط دیگر با او به عنوان خلیفه رسمی بیعت کردند. با این حال، از طرف حامیان معاویه و برخی دیگر در گوشه و کنار تلاش‌هایی در تخریب موقعیت امام صورت گرفت. این تلاش‌ها که با انتشار برخی از اظهارنظرها و شایعات درباره امام همراه بود، سبب شد تا بعدها نیز در برخی از منابع، تصویری از امام عرضه شود که از یک طرف بی‌بهره از تدبیر و سیاست و از طرف دیگر دنیاطلب و حتی دارای موضعی مخالف موضع پدر و برادرش معرفی شود. نمونه دیگر، در همین زمینه، آن بود که کوشش می‌شد تا با جعل و ترویج اخبار پوچ، امام مجتبی (ع) را شخصیتی معرفی کنند که دائماً در حال تزویج و طلاق بوده

۱ . الحیاة السیاسیة للإمام الحسن (ع)، صص ۲۴، ۲۵.

۲ . فرائد السمطین، ج ۲، ص ۶۸.

۳ . ترجمه الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۴۹.

۴ . الحیاة السیاسیة للإمام الحسن (ع)، ص ۲۷. در کشف الغمّه (ج ۱، ص ۵۵۰) روایتی آمده که نشان می‌دهد معاویه اصرار داشت حسن (ع) را فرزندان امام علی (ع) بخواند نه فرزندان پیامبر (ص).

است.<sup>۱</sup> چنان که در زمینه اخبار مربوط به صلح شاهدیم که شماری از نقل‌ها حکایت از آن دارد که امام تنها با پذیرفتن چند تعهد مالی از سوی معاویه، حاضر شد از حکومت کناره بگیرد و به عبارتی او صرفاً به دنبال تصاحب خراج دارابگرد، اهواز و یا اموال موجود در بیت‌المال کوفه بوده است.

در همین اخبار سعی شده تا چنین عنوان شود که اساساً امام در امر خلافت، حقی برای خود قائل نبوده و به همین دلیل به سادگی آن را تسلیم معاویه کرده است! چنین اظهارنظرهایی تنها می‌تواند فضایی را تصویر کند که عده‌ای از همان زمان بیعت با امام، و بیشتر افرادی از سوی دستگاه معاویه، در صدد ساختن آن بوده و تلاش می‌کردند تا زمینه را برای دور کردن مردم از آن حضرت، و بعد هم تخریب چهره آن بزرگوار فراهم سازند. این در حالی بود که امام بارها تأکید کردند: «خلافت حق اوست و تنها از روی اجبار آن را به معاویه واگذار می‌کند».<sup>۲</sup>

مخالفان امامت و ولایت در کنار این تخریب شخصیت - که برخی از سوی امویان و بیشتر آن حتی در دوره عباسیان برای بی اعتبار کردن فرزندان شورشی امام حسن صورت می‌گرفت - به دنبال بهره‌برداری دیگری هم در این جعلیات و شایعات بودند. آنان قصد داشتند امام مجتبی (ع) را در برابر پدر و برادرش قرار دهند، گویی آن دو نفر جنگ طلب و امام حسن صلح طلب بوده است! این رویه تا حدی است که به دروغ از قول امام مجتبی (ع) نقل شد که فرمود: من حاضر نیستم بر سر حکومت با معاویه بچنگم!<sup>۳</sup> این سخن که قطعاً در همان فضاهای اموی‌گرا ساخته شده، بعدها توانست به کار کسانی بیاید که قصد تضعیف موضع امام علی را در نبرد با مخالفانشان داشتند.

در این باره، یعنی تلاش برای تخریب وجهه امام علی در این اخبار، نمونه‌های دیگری هم دارد و آن این است که گفته شده، در هنگام تولد امام حسن (ع) پدرش

۱ . الاتحاف، ص ۳۴

۲ . الامالی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ بهج الصباغه، ج ۳، ص ۴۴۸؛ حیات‌العیوان، ج ۱، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۲۴، صص ۳۰، ۵۶؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴

۳ . ذخائر العقبی، ص ۱۳۹؛ درر نظم السمتین، ص ۱۹۵

بر آن بود تا اسم وی را «حرب» بگذارد.<sup>۱</sup> این بدان معنا بود که امام از همان آغاز جنگ را به طور طبیعی دوست می‌داشته است. در برخی نقلها آمده که امام حسن(ع) گفته است: تمامی قدرت عرب در دست من است، اگر صلح کنم یا بجنگم در کنار من خواهند بود.<sup>۲</sup> و سخن دیگر این که: صد هزار و یا چهل هزار نفر با او بیعت کردند و حتی او را بیشتر از پدرش دوست داشتند.<sup>۳</sup>

اگر کسی این نقلهای نادرست را باور کند، به طور طبیعی تصور خواهد کرد که امام آزادانه حکومت را به معاویه واگذار کرده، نه آن که به اجبار تن به این کار داده است. در حالی که این مطلب، با حقایق مسلم تاریخی موجود در منابع درباره صلح و گرفتاری‌های آن حضرت و تن دادن اجباری به صلح، ناسازگار است. در این زمینه حتی نقلهای دیگری هم وجود دارد که در تلاش است تفاوت دیدگاه‌های امام حسن و امام حسین را درباره قیام نشان دهد. در واقع، مخالفان از هیچ جعلی در این باره کوتاهی نکرده‌اند. برای نمونه از رسول خدا (ص) چنین نقل کردند که فرمود: حسن از من است و حسین از علی(ع)<sup>۴</sup> در حالی که یکی از فضایی که مکرر درباره امام حسین(ع) نقل شده این است که: حسین منی و انا من حسین.<sup>۵</sup>

بدون تردید، هدف از جعل روایت پیشگفته (حسن از من است و حسین از علی)، ارائه تصویری متفاوت از شخصیت امام حسن (ع) با دیدگاه پدر و برادرش بوده است. می‌دانیم که متعصبان در قرن دوم و سوم، امام علی (ع) را به جنگ و خونریزی متهم می‌کردند. در همین زمینه، یعنی نشان دادن دوگانگی میان این دو برادر آورده‌اند که امام حسین(ع) به برادرش گفت: کاش قلب من برای تو بود و زبان تو برای من.<sup>۶</sup> از قول ابوبکر نیز گفته‌اند که وقتی حسن بن علی (ع) را دید، گفت:

۱ . ترجمة الامام الحسن(ع) ابن سعد، ص ۱۲۶

۲ . همان، ص ۱۱۶۷ ذخائر العقبی، ص ۱۳۹

۳ . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۹ - ۱۳۸؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۱۲؛ الاتحاف، ص ۳۵

۴ . ذخائر العقبی، ص ۱۳۲

۵ . المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۰۹، اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹۷

۶ . كشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۴۳؛ ترجمة الامام الحسين(ع)، ابن عساکر، صص ۱۴۶ - ۱۴۵

بأبی شبیه بالنبی لیس شبیهاً بعلی<sup>۱</sup>

موارد یاد شده را محدثان و مورخان متأخر به عنوان فضیلت نقل کرده‌اند؛ در حالی که بسیاری از آنها در قرن دوم به هدف یاد شده، ساخته شده است. چنین تصویری می‌توانست برای تخریب چهره امام علی(ع) و همین‌طور نهضت عاشورا با رهبری امام حسین(ع)، بکار کسانی بیاید که طرفدار گرایش‌های عثمانی و ضد علوی بودند. شگفت آن که یکی از اتهامات بی‌پایه و اساسی که به امام مجتبی(ع) زده شده، داشتن تمایلات عثمانی است. خلاصه این اتهام آن است که امام با پدرش مخالف بوده و خونریزی در جنگ‌های داخلی را قبول نداشته است. چنین اتهامی به دلیل برداشت نادرست از رویدادهای صلح صورت گرفته و به دروغ وانمود شده است که امام با در دست داشتن قدرت کافی و این که می‌توانسته دهها هزار نفر را برای نبرد آماده سازد، حکومت را به معاویه واگذار کرده است. اما واقعیت این است که چنین مطالبی یک اتهام نادرست و کذب است. این اتهام تا جایی شایع گردید که گفته‌اند او پدر خویش را متهم به شرکت در قتل عثمان کرد.<sup>۲</sup> می‌دانیم که جز بنی‌امیه و عثمانی مذهب‌بان که امام علی(ع) را متهم به شرکت در قتل عثمان کرده و از این کار هدف سیاسی داشتند، کسی امام را متهم نمی‌کرد. در این صورت چگونه ممکن است فرزند امام، آن حضرت را متهم به شرکت در قتل عثمان کند؟ جالب است که برخی از مورخان گفته‌اند: امام فرزند خود را برای دفاع از عثمان به در خانه وی فرستاده بود. این مسأله اگر هم درست باشد،<sup>۳</sup> به هدف جلوگیری از قتل عثمان بوده است. افزون بر این، امام حسن(ع) از کسانی بود که در جنگ جمل که اساساً بر ضد عثمانی‌ها بود نقش مهمی داشت. وی نماینده امام برای تحریک مردم کوفه و آوردن آنان به صحنه جنگ بود. امام مجتبی(ع)، با سخنرانی خود در مسجد کوفه، توانست حدود ده هزار نفر را به

۱ . مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۲۱

۲ . نک: انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۱۲. در این روایت تاریخی آمده است که «حسن» به امام علی(ع) اعتراض کرده است، گویا اصل خبر درست است، اما این «حسن»، «حسن بصری» است، نه امام حسن مجتبی(ع).

۳ . استاد ما سید جعفر مرتضی در این مسأله تردید کرده است: الحیة السیاسیة للإمام الحسن(ع)، صص

میدان جنگ بر ضد عثمانی‌های جَمَل بکشاند.<sup>۱</sup> پیش از آن نیز در جریان نزاع ابوذر با عثمان، از وی دفاع کرده و در هنگام وداع با ابوذر، در وقت تبعید، به او گفت: از ناحیه اینان برای تو مسائلی رخ داده که می‌بینی... صبر پیشه کن تا رسول خدا (ص) را در حالی که از تو خشنود است ملاقات نمایی.<sup>۲</sup> در بحبوحه جنگ صفین، عبدالله فرزند عمر - که از دست قصاص امام علی(ع) به دلیل قتل هرمزان و زن و فرزند ابولؤلؤ نزد معاویه گریخته بود، ابلهانه کوشید تا امام حسن (ع) را بر ضد پدر بشوراند. امام خواسته او را با تندی رد کرد. پس از آن بود که معاویه گفت: او فرزند پدرش می‌باشد.<sup>۳</sup> همچنین امام مجتبی(ع) در صفین مردم را برضد سپاه قاسطین بر می‌انگیخت. آن حضرت در یکی از سخنانش فرمود: **فَاخْتَشِدُوا فِي قِتَالِ عَدُوِّكُمْ مُعَاوِيَةَ وَ جُنُودِهِ فَإِنَّهُ قَدْ حَضَرَ وَ لَا تَخَاضُوا فَإِنَّ الْخِذْلَانَ يَقْطَعُ نِيَاطَ الْقُلُوبِ.**<sup>۴</sup> در جنگ با دشمنان معاویه و سپاهش متحد شوید و سستی نکنید، چرا که سستی رگ قلب را قطع می‌کند. امام ضمن نامه‌ای به معاویه، در آغاز خلافت خود، حقانیت اهل بیت و مظلومیت آنان را از پس از رحلت رسول خدا (ص) یادآور شدند. همه اینها دلیل قاطعی است بر این که امام معین و یاور پدر در همه مراحل بوده است.

این هم از لطایف تاریخی است که نوشته‌اند: زمانی ابوبکر بر سر منبر بود، امام مجتبی(ع) که طفلی بود، خطاب به او گفتند: «انزل عن منبر أبي»، از منبر پدر من پایین بیا! در همان لحظه امام علی (ع) فرمود: **إن هذا لشيء عن غير ملاء منا.**<sup>۵</sup> در این باره، ما چیزی به او نگفته‌ایم. موضع قاطع امام حسن (ع) در جنگ با معاویه پس از آن که به خلافت رسید، شاهد یگانگی موضع امام مجتبی(ع) با موضع

۱ . وقعة صفین، ص ۱۵؛ العقد الفرید، ج ۵، ص ۶۳

۲ . الحیة السیاسیة للإمام الحسن(ع) ص ۱۱۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۵۳؛ الفدیر، ج ۸، ص ۳۰۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲

۳ . وقعة صفین، ص ۲۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۲۳۳؛ مناقب، ابن‌شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۶؛ ۱۹۹

۴ . وقعة صفین، ص ۱۱۴

۵ . ترجمة الامام الحسن(ع) ابن‌سعد، ص ۱۶۰؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۶؛ ابن‌سعد (۲۱۹) همین نقل را در برخورد امام حسین(ع) با عمر آورده است.

پدرش می‌باشد. این رویه امام ادامه یافت و همین بود که سبب شهادت آن حضرت با توطئه امویان شد. شدت مخالفت امام با خاندان امویان به اندازه‌ای بود که مروان در وقت دفن امام مجتبی(ع) اجازه دفن او را در کنار رسول خدا(ص) نداد و گفت: چگونه عثمان در خارج از بقیع دفن شود اما حسن بن علی(ع) در کنار قبر پیامبر(ص) دفن شود.<sup>۱</sup>

همه این موارد نشانگر موضع محکم و قاطع امام مجتبی(ع) در ضدیت با تفکر عثمانی است. اما همان‌گونه که گذشت، به سبب داستان صلح و برای مشروع نشان دادن حکومت معاویه، به تحریف موضع امام پرداخته‌اند.

### امامت پس از شهادت امام علی(ع)

از آثار برجای مانده نگرش عثمانی در مذهب سنت، بی‌توجهی به خلافت شش ماهه امام مجتبی(ع) است که نه آن را از عهد به اصطلاح خود، خلفای راشدین می‌شناسند و نه از دوره ملوکی محسوب می‌کنند.<sup>۲</sup> در اصل آنها این خلافت را چندان به رسمیت نمی‌شناسند. این وضعیت در حالی است که باقی‌مانده مهاجرین و انصاری که در کوفه بودند، همراه مردم عراق و نواحی شرق اسلام، تابعیت از وی را به عنوان خلیفه مسلمین گردن نهادند؛ اما روشن بود که شکاف

۱. نظم در السطین، ص ۲۰۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۶۸؛ مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۲

۲. در کتب تاریخ، معمولاً پس از شهادت علی(ع) از وی به عنوان کسی که با بیعت حاضران - در کوفه سرکار آمده یاد می‌شود نک: تاریخ الخلفای سیوطی - مسعودی می‌گوید: در بعضی از کتب تاریخ دیده است که با محاسبه خلافت امام حسن(ع) روایت «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» درست می‌شود؛ بعد هم خود با ذکر تاریخ خلافت هر یک از خلفا، این محاسبه را نشان می‌دهد. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۹؛ باید توجه داشت که عثمانیان که بانی و باعث مذهب سنت بعدی هستند تا اوایل قرن سوم خلافت امام علی(ع) را نیز نمی‌پذیرفتند چه رسد به خلافت امام حسن. روایت «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» نیز که به حدیث سفینه معروف است، بی پایه و صرفاً از دید کسانی از جناح زیرریان و اشباه آنان حکایت دارد که قصد داشتند خلافت یا ملوکیت اموی را از دوره قبل جدا کنند.

عمیقی میان مسلمانان به وجود آمد. در همین دوره، معاویه نیز در شام مدعی خلافت بود، گرچه به قول خود وی، از میان انصار تنها یک نفر با او همراه بود.<sup>۱</sup> آشکار بود که اصل تجزیه خلافت نه تنها آن زمان پذیرفته شده نبود، بلکه تا آخرین عهد تاریخ خلافت، این مطلب که در آن واحد دو خلیفه در جهان اسلام وجود داشته باشد، پذیرفته نشد. در زمانی که امام مجتبی (ع) بر سر کار آمد، عراق بدترین شرایط را در قیاس با شام داشت. علاوه بر شکستی که در ماجرای حکمیت برای مردم عراق پیش آمد، شورش خوارج نیز نیروهای عراق را به شدت تضعیف کرده و پس از سه جنگ، مردم خسته و درمانده شده بودند. روزهای پایانی زندگی امام علی (ع) هر چه قدر از مردم خواسته شد تا برای نبرد مجدد با شامیان بسیج شوند، کمتر کسی تن به این کار داد.<sup>۲</sup> اینک پس از شهادت علی (ع) و نگرانی شدید مردم عراق از تسلط شام، امید آن می‌رفت که آنان با جمع و جور کردن باقی مانده توان خود، دست به مقاومت جدی بزنند. آنان برای این کار می‌بایست امامی را برمی‌گزیدند و همان طور که اشاره شد چاره‌ای جز پذیرش امام مجتبی (ع) نداشتند. بیعت قیس بن سعد و عبدالله بن عباس با آن حضرت، تأثیر بسزایی در فراهم شدن زمینه برای بیعت مردم عراق با امام داشت. به دنبال بیعت عراق، مردم حجاز نیز با قدری تأمل بیعت کردند. در کنار توده مردم، شیعیانی نیز بودند که در اصل اعتقاد به امامت امام مجتبی (ع) داشته و به این دلیل با او بیعت کردند. در اصل، گرایش مذهبی کوفه به طور غالب تشیع به معنای عدم پذیرش عثمان و تأیید دولت امام علی (ع) و اولاد او بود. کوفیان طی پنج سال که از حکومت امام گذشته بود، تحت تأثیر امام و یاران او، علوی‌الرأی شده و از گرایش عثمانی متنفر بودند. مخالفت با عثمان و بدنامی وی در این شهر از همان عصر امام علی (ع) تا به اندازه‌ای بود که جریر بن عبدالله بجلی گفته بود:

در شهری که رسماً به عثمان دشنام می‌دهند، نخواهد ماند.<sup>۳</sup>

با شهادت امام علی (ع) مردم چه کسی جز امام مجتبی (ع) را می‌توانستند

۱ . طبقات الشعراء، ص ۱۰۹، و نک: الامتاع و المؤمنه، ج ۳، ص ۱۷۰

۲ . نک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۶۷

۳ . مختصر تاریخ دمشق ج ۶، ص ۳۰، ج ۷، ص ۲۸۲ .



برگزینند، البته در میان مهاجران و انصار و یا حتی قریشیان، کسانی از صحابه در کوفه بودند و حتی شخصی چون عبدالله بن عباس نیز در این زمان در کوفه حاضر بود، اما کوچکترین تردیدی درباره انتخاب امام مجتبی(ع) پیش نیامد و از فرد دیگر نام برده نشد. چنان که گفته شده، این مسأله به این جهت نبود که مردم عراق «حسن بن علی(ع) را بیش از پدرش دوست می‌داشتند»<sup>۱</sup> بلکه بدان دلیل بود که برای عراقی‌ها، شخصیت شایسته‌ای از تبار قریش جز حسن بن علی در دست نبود. به علاوه، عراقیان در مسیری که قدم گذاشته بودند، راهی جز این نداشتند. این یادآوری برای این عنوان شد که کسانی قصد آن دارند تا بگویند شرایط از هر جهت برای امام حسن(ع) آماده بوده، اما او علاقه‌ای به نبرد نداشته است!

وضعیت شیعیان متفاوت بود. آنان که تابع امامت از خاندان اهل بیت بودند، مسیرشان مشخص بود. شیعیان چشم‌شان به انتخاب امام بعدی توسط امام پیشین بود. شواهدی وجود دارد که امام علی(ع) فرزند خود را به عنوان جانشین خویش معرفی کرد، گرچه منابع سنی از آن شواهد به عنوان ولایتعهدی یاد نکرده‌اند.<sup>۲</sup> در این زمینه روایتی از رسول خدا (ص) در مآخذ به فراوانی آمده است که حضرت فرمود: «الحسن و الحسین امامان، قاما او قعدا»<sup>۳</sup>، از نگاه منابع کلامی شیعه، حدیث مزبور دلیل روشنی است بر این که امامت این دو برادر منصوص بوده است. در این باره، از نظر تاریخی نیز گزارش‌هایی وجود دارد که شاهدی بر نظریه امامت شیعی درباره امامت امام مجتبی(ع) است. به گزارش نصر بن مزاحم، در همان زمان امام علی(ع) اعور شتی خطاب به امام گفت: خداوند بر رهبایی و شادکامیت بیفزاید، تو به پرتو نور الهی در نگرستی... تو پیشوایی و اگر کشته شوی، رهبری پس از تو از آن این دو تن - یعنی حسن و حسین - است. من نیز چیزی سروده‌ام بدان گوش بدار: ای اباحسن! تو خورشید فروزان نیمروزی و این دو

۱ . ترجمه الامام الحسن(ع) ابن‌عساکر، ص ۱۷۱

۲ . ابن‌ابی‌الدنیا خبری نقل کرده که علی(ع) جانشین برای خود معرفی نکرد؛ نک: مقتل امیرالمؤمنین(ع)،

ص ۶۱

۳ . مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۰۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۹؛ الارشاد، ص ۲۲۰

[پسرانت] در میان پدیده‌ها، ماه تابانند. تو و این دو نوباوه، تا دم واپسین، همچون گوش و دیده همراه، و از پی یکدیگرند، شما نیکمردانی هستید با پایگاهی بس والا که دست نوع آدمی از دامان عزت آن کوتاه است.<sup>۱</sup>

منذر بن جارود نیز در صفین به امام گفت: «فإن تهلك، فهذان الحسن و الحسين أئمتنا من بعدك». اگر تو از دنیا رفتی، حسن و حسین امامان ما خواهند بود. همو در شعری گفت:

أباحسن أنت شمس النهار      و هذان فی الداجیات القمر  
و أنت و هذان حتی الممات      بمنزلة السمع بعد البصر<sup>۲</sup>

بدین ترتیب روشن می‌شود که از همان زمان علی (ع) یاران آن حضرت، رهبری پس از وی را از آن حسنین (ع) می‌دانستند، چنان که کوفیان پس از شهادت امام مجتبی (ع)، بدون اندک تردیدی، به سراغ امام حسین (ع) رفتند. عبدالله بن عباس نیز مردم را به سوی امام مجتبی (ع) فرا خوانده و گفت: او فرزند پیامبر شما و وصی امام شماست؛ با او بیعت کنید.<sup>۳</sup> امام مجتبی (ع) در نامه خود به معاویه نوشت: وقتی پدرم در آستانه مرگ قرار گرفت، این امر را بعد از خود به من سپرد.<sup>۴</sup> هیثم بن عدی از قول بسیاری از مشایخ خود نقل کرده که آنان گفتند حسن بن علی (ع) وصی پدرش بود.<sup>۵</sup> ابوالاسود دوئلی صحابی پیامبر (ص) که این زمان در بصره بود در وقت گرفتن بیعت برای امام گفت: او از سوی پدر به وصایت و امامت رسیده است.<sup>۶</sup> از سوی مردم نیز به امام گفته شد که تو خلیفه و وصی پدرت هستی و ما مطیع تو هستیم.<sup>۷</sup>

۱ . وقعة صفین، صص ۴۲۵ - ۴۲۴ (بیکار صفین، ص ۵۸۰)؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴

۲ . الفتح، ج ۳، ص ۱۴۷

۳ . الارشاد، ج ۲، ص ۸ (در متنی که در ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، صص ۳۱ - ۳۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۳ آمده کلمه وصی نیامده).

۴ . الفتح، ج ۴، ص ۱۵۱ (در متن اصفهانی [مقاتل الطالبیین، ص ۳۶] وابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۴ آمده: ولأئمة المسلمون الأمر من بعده؛ تفاوت دو نص آشکار است).

۵ . المقدفرید، ج ۴، ص ۴۷۴

۶ . الاغانی، ج ۱۱، ص ۱۱۶

۷ . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۳

به هر روی، بر اساس منابع موجود، می‌توان این نکته را پذیرفت که امام علی(ع) فرزندش را به عنوان کسی که او وی را به جانشینی خود می‌پذیرد معرفی کرده است.<sup>۱</sup> در روز جمعه‌ای نیز که امام کسالتی داشت دستور داد تا امام حسن(ع) نماز را بخواند.<sup>۲</sup> صرف نظر از این امر که مردم شیعی کوفه بر اساس گرایش مذهبی خود به سوی امام مجتبی(ع) آمدند، باید به مفاهیم شیعی خاص اهل بیت و مقام امامت، در این مرحله توجه داشت. نخستین خطبه امام مجتبی(ع) به نقل تمامی مآخذ مربوطه چنین است: هر کسی مرا می‌شناسد که می‌شناسد، هر کسی نمی‌شناسد من حسن فرزند محمد رسول الله (ص) هستم، من فرزند بشیر و نذیرم؛ من فرزند دعوتگر به سوی خدا، به اذن او و با چراغ روشن هستم، من از اهل بیته هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور و تطهیرشان کرده است؛ کسانی که خداوند دوستی آنان را در کتاب خود واجب کرده [آنجا که خداوند فرمود: بگو، بر این رسالت جز دوست داشتن خویشاوندان نمی‌خواهم]<sup>۳</sup> «و هر که کار نیکی کند به نیکویی‌اش می‌افزاییم» پس کار نیک همان دوست داشتن ما اهل بیت است.<sup>۴</sup>

مسعودی قسمتی از یکی از خطبه‌های امام حسن(ع) را آورده که گفت: ما حزب الله رستگاریم، ما عترت نزدیک رسول خدا (ص) هستیم، ما اهل بیت طیب و طاهر و یکی از دو ثقلین هستیم که رسول خدا (ص) در میان شما باقی گذارد. و دیگری آن، کتاب خداست که از هیچ سوی باطل در آن راه ندارد... پس از ما اطاعت کنید که اطاعت ما واجب است؛ زیرا طاعت ما پیوسته به طاعت خدا و رسول و اولی الامر است، که: اگر در چیزی نزاع کردید آن را نزد خدا و رسول

۱ . نک: الحیة السیاسیة للإمام الحسن(ع):، صص ۴۹ - ۴۸

۲ . مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۱

۳ . آنچه در گروه آمده قسمت اول آیه مورد استناد است که در اصل خبر نیامده و ادامه آیه با اتکای به قسمت اول ذکر شده است.

۴ . مقاتل الطالبیین، ص ۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، صص ۳۰ - ۳۱؛ ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن سعد ص ۱۶۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸؛ حیاة الصحابه، ج ۳، صص ۵۲۶ -

برید... و اگر نزد رسول و اولی الامر برده شود هر آینه آنان که اهل استنباط علم هستند، آن را خواهند دانست.<sup>۱</sup> هلال بن یساف گوید: پای خطبه حسن بن علی (ع) بودم که می گفت: ای مردم کوفه! درباره ما از خدا بترسید. ما امیران شما و مهمانان شما هستیم. ما اهل بیته هستیم که خداوند درباره ما فرمود: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا».<sup>۲</sup> گویا این خطبه بعد از آن بود که امام حسن (ع) در ساباط مجروح شد. امام مجتبی (ع) همچون پدر، به رغم آنچه درباره بیعت مهاجرین و انصار با خلفای پیشین آمده، خلافت را حق خویش می دانست. نامه امام مجتبی (ع) به معاویه، نظیر برخی از اظهارات امام علی (ع) حاوی انتقاد از انتخاب خلفای پیشین است. امام در این نامه، با اشاره به استدلال قریش در سقیفه، به خویشی با رسول خدا (ص) و پذیرفتن آن استدلال توسط عرب، اظهار می دارد: ما نیز همین استدلال را بر قریش کردیم، اما انصافی که عرب در برخورد با قریش نشان داد، اینان برای ما نشان ندادند؛ آنان به اتفاق بر ما ستم روا داشتند و با ما به دشمنی برخاستند. سپس امام می فرماید: ما به سبب ترسی که از منافقان و احزاب داشتیم تحمل کردیم و چیزی ابراز نکردیم تا این که امروز گرفتار تو شدیم؛ کسی که هیچ سابقه‌ای در دین ندارد و پدرش بدترین دشمن رسول خدا (ص) و کتاب او بوده است. آنگاه امام از او خواست تا همراه دیگر مردمان که با او بیعت کرده‌اند بیعت کند.

معاویه در پاسخ نسبت به برخورد امام با جریان سقیفه نوشت: بدین ترتیب تو به صراحت، ابوبکر، عمر و ابوعبیده را مورد اتهام قرار دادی، نه تنها آنان، که صلحای از مهاجرین و انصار را؛ اکنون ما فضل و سابقه شما را انکار نمی کنیم. آن روز آنان چنین تشخیص دادند که آن افراد را برای حفظ اسلام برگزینند نه شما را؛ امروز نیز اختلاف میان من و تو، همان اختلاف میان ابوبکر و شما، پس از وفات رسول خداست. اگر می دانستم که رعیت داری تو، هواداریت از امت، سیاست خوب، قوت فراهم آوردن مال و برخوردت با دشمن از من قوی تر است با تو بیعت

۱ . مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۲ (نساء / ۸۳)

۲ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۱۶۷

می‌کردم؛ اما من حکومتی طولانی داشته‌ام، تجربه بیشتری دارم، از نظر سنی نیز از تو بزرگترم، سزاوار است که تو حاکمیت مرا بپذیری، اگر چنین کنی، پس از خودم، حکومت را به تو واگذار خواهم کرد و از بیت‌المال عراق مال فراوانی به تو خواهم بخشید و خراج هر کجای عراق را که طلب کنی در اختیار خواهم گذاشت.<sup>۱</sup>

تأکید معاویه به تشبیه درگیری او با علی (ع) و فرزندش، با دعوی ابوبکر و علی(ع)، در نامه متبادله میان محمد بن ابی‌بکر و معاویه - در زمان امام علی(ع) - نیز آمده است.<sup>۲</sup> معاویه خود را خلف ابوبکر و عمر می‌دانست و از آنان به شدت دفاع می‌کرد؛ او در این کار قصد بهره‌گیری سیاسی داشت و می‌دانست که مردم آن را می‌پذیرند. همین معاویه به امام علی (ع) نیز نوشت: تو «بغی» بر خلفا کردی! امام پاسخ داد، اگر چنین کرده، لزومی ندارد از معاویه عذرخواهی کند؛ به علاوه، او بغی نکرده، بلکه از برخی از اعمال آنان انتقاد کرده و در این باره از هیچ کس عذرخواهی نخواهد کرد.<sup>۳</sup>

به هر روی، عوامل مختلفی سبب شد تا مردم عراق و حجاز با امام حسن (ع) بیعت کنند. قیس بن سعد در وقت بیعت با امام مجتبی (ع) گفت: بر کتاب خدا، سنت رسول و جهاد با ستمکاران با او بیعت می‌کند؛ امام تنها کتاب و سنت را پذیرفته و فرمود: اینها برتر از هر شرطی است.<sup>۴</sup> مدائنی می‌گوید: ابن‌عباس پس از شهادت علی(ع) از خانه بیرون آمد و گفت که از علی (ع) کسی باقی مانده [و قد

۱ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، صص ۳۳ - ۳۶ (با تلخیص)؛ الفتوح، ج ۴، صص ۱۵۱ - ۱۵۲؛ مقاتل‌الطالبین، صص ۶۸ - ۶۴. این نامه مبنای برخی از شایعاتی است که بعدها در صلحنامه و اطراف آن مطرح شد. دقت در این موارد نشان می‌دهد که معاویه با مکر و فریب از همان لحظه در جهت تخریب شخصیت امام تلاش می‌کرد.

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۱؛ معاویه به محمد بن ابی‌بکر نوشت: من و پدرت برتری علی را می‌شناختیم، اما وقتی رسول خدا(ص) درگذشت «فکان ابوک و فاروقه اول من ابتز حقّه و خالفه علی امره»، پدر تو و فاروقش اولین کسانی بودند که حق او گرفته و با کار او مخالفت کردند. مروج الذهب، ج ۳، صص ۱۱ - ۱۳

۳ . نهج البلاغه، نامه ۲۸

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۵۸

ترک خلفاً] اگر دوست دارید [برای بیعت با او] بیرون آید و اگر کراهت دارید، هیچ کس بر دیگری [تعهدی] ندارد. مردم بر درگذشت امام علی(ع) گریه کرده و برای بیعت با حسن (ع) اعلام رضایت کردند. امام از خانه بیرون آمد و ضمن خطبه‌ای آیه تطهیر را درباره اهل بیت خواند. سپس مردم با او بیعت کردند.<sup>۱</sup> بعدها امام خطاب به مردم فرمود: شما نه از روی اکراه بلکه به اختیار با من بیعت کردید.<sup>۲</sup> در نقل اصفهانی آمده است که ابن عباس مردم را به بیعت با او دعوت کرد و آنان گفتند، کسی را دوست‌داشتنی‌تر و محق‌تر از او نسبت به خلافت نمی‌شناسند. سپس با او بیعت کردند.<sup>۳</sup>

در اینجا باید به یک مسأله دیگر توجه داشت و آن این که اصل سیاسی پذیرفته شده در امر خلافت، بیعت اهل حرمین بود. در این زمان که حدود سی سال از رحلت رسول خدا (ص) گذشته بود، نسل عظیمی از صحابه در فتوحات و نیز در جمل و صفین درگذشته بودند. به علاوه، مدینه نیز از مرکزیت خلافت درآمده بود. در این صورت اصل مذکور که بیعت مهاجرین و انصار ساکن مدینه بود، با دو اشکال روبرو بود. بدین ترتیب مشکلی در این امر به وجود آمد و این خود نشانگر آن بود که اوضاع رو به دگرگونی است. خواهیم دید که همراه با از بین رفتن این اصل، اصل ولایت‌عهدی توسط معاویه به عنوان جانشین اصل پیشین مطرح گردید. بدین مطلب باید افزود که از سران قریش نیز کمتر کسی که بتواند مدعی خلافت باشد باقی مانده بود. معاویه در نامه‌ای به ابن عباس نوشت: اکنون درباره قریش از خدا بترس! از آنان تنها شش تن باقی مانده: دو نفر در شام که من و عمرو بن عاص هستیم، دو نفر در حجاز که سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر هستند، و دو نفر در عراق که تو و حسن بن علی هستید.<sup>۴</sup> در چنین شرایطی، عراق تنها می‌توانست به فرزند امام علی(ع) اعتماد کند و چنین کرد؛ اما

۱ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۲؛ و نک: ص ۲۸

۲ . الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۶

۳ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۱

۴ . الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۳۳؛ انساب الاشراف ج ۴ ص ۱۰۵ ش ۳۱۵.

مردم عراق مشکلات عدیده‌ای را پشت سر گذاشته و قادر نبودند در راهی که انتخاب کرده‌اند ثابت و پایدار باشند.

در جریان بیعت با امام، کسانی از کوفیان که اصرار بر جنگ با معاویه داشتند بر آن بودند تا در شرایط بیعت، جنگ با معاویه را نیز بگنجانند. به این معنا که ما بر سر جنگ با معاویه بیعت می‌کنیم. امام مجتبی(ع) حاضر به پذیرش این شرط نشد و فرمود با آنها بیعت می‌کند به این شرط که با هر کس جنگید بجنگند و با هر کس به مسالمت برخورد کرد با مسالمت برخورد کنند.<sup>۱</sup> طبیعی است که امام جامعه نمی‌تواند بر پایه چنین شرطی با کسی بیعت کند. بلکه باید در امر مهمی همچون جنگ و صلح مختار باشد. این سخن امام، چنان که برخی برداشت کرده‌اند، به این معنا نبود که امام از آغاز قصد جنگ نداشت،<sup>۲</sup> چه از اقدامات بعدی امام چنین بر می‌آید که به عکس، امام بر جنگ اصرار داشت. هدف اصلی از عدم پذیرش این شرط، حفظ حوزه اقتدار خود به عنوان امام جامعه برای آزاد بودن جهت هر نوع تصمیم بود. پذیرش شرط آنها به این معنا بود که آنان فرمانده نظامی برگزیده‌اند نه امام.

به نوشته شیخ مفید، بیعت با امام در روز جمعه، بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجرت یعنی همان روز شهادت پدر بزرگوارش بوده است.<sup>۳</sup>

### ویژگی‌های مذهبی و سیاسی مردم کوفه

این زمان جامعه اسلامی به سه بخش جغرافیایی با سه گونه موضع سیاسی - مذهبی تقسیم شده بود: حجاز که زادگاه اسلام بود و به دلیل موقعیت ضعیف اقتصادی و سیاسی و نیروی انسانی، تنها به جهت مذهبی، مورد توجه بود. شام

۱ . ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن سعد، صص ۱۵۵ - ۱۵۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۵۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹

۳ . الارشاد، ج ۲، ص ۹

که از زمان فتح زیر سلطه امویان و گرایش اشرافی قریش بود و رهبری آن دست کم دو دهه بود که در اختیار معاویه قرار داشت. سوم عراق که نمادی از شرق اسلامی، با حضور قبایل بدوی عرب با پایتختی کوفه بود.

عراق از سرزمین‌های اصیل اسلامی بود که در طی حیات خلافت، برای قرن‌ها بر جهان اسلام حکمرانی داشت و تحولات مهم و رخداد‌های بیشماری را در سینه خویش جای داد. در آغاز، عراق با دو شهر بصره و کوفه به عنوان «عراقین» پدید آمد و بعدها با پیدایی بغداد نقش مهمی‌تری را در جهان اسلام عهده‌دار شد. سال‌هایی که از آن سخن می‌گوییم، هنوز صد سال تا تأسیس بغداد باقی مانده است. این زمان، شهر کوفه و بصره مهم‌ترین شهرهای عراق بودند که با جمعیت فراوان خود هدایت نبردها را در توسعه فتوحات بر عهده داشتند.

مشکل مهم، نزاع کوفه و بصره بود. در آغاز خلافت امام علی(ع)، بصره درگیر جنگ جمل شد و تا مدت‌ها پس از آن، شهری عثمانی مذهب بود.<sup>۱</sup> گرچه بعدها به جهت نفوذ معتزله تا حدودی تعدیل شد و در قرون بعد به تدریج به تشیع امامی گروید. در برابر، شهر کوفه از همان آغاز و برای همیشه یکی از مراکز شیعه شناخته می‌شد. این شهرت در تمام طول حکومت بنی‌امیه ادامه داشت و بعدها نیز مردم آن دیار بر عقیده شیعی خود پا برجا بودند و به همین دلیل عباسیان، مقر خلافت خود را نه آنجا بلکه در بغداد مستقر کردند. با این همه، شهر کوفه در مواقع مختلف، از یک طرف، مورد ملامت و از طرف دیگر مورد تعریف و تمجید بوده است. به همین دلیل، درباره مردم این شهر قضاوت‌های گوناگونی شده است. در واقع، کوفه از جهت عرضی و طولی، گرفتار تعارضاتی است که سبب بروز گرایش‌های سیاسی و مذهبی مختلفی در آن شده است.

چگونگی این مسأله را در چند نکته می‌توان جستجو کرد:

**الف - مردم این شهر در مقاطع مختلف، مواضع متفاوتی داشته‌اند: در مقاطعی**

۱. مسند ابن‌جعف، ج ۱، ص ۵۲۷. زد این خبر آمده که قتاده در قرن دوم شنید که در بصره کسانی پیدا شده‌اند که علی را بر عثمان برتری می‌دهند، او گفت: به خدا قسم، پیش از شما اهالی این شهر چنین نبودند.



از تاریخ، موضع آنها در جهت دفاع از اهل بیت بوده و با شجاعت بی‌نظیری جناح علوی را تقویت کرده‌اند، کما این که در جریان جمل با همکاری همین مردم بود که امام موفق شد ناکثین را شکست دهد، اما درست در اواخر خلافت امام‌علی (ع) در یاری آن حضرت سستی کرده و اسباب زمینگیرشدن حق را فراهم آوردند. بعدها با این که در میان آنان، شیعیان بسیاری بودند،<sup>۱</sup> اما توده مردم از یاری حسن بن علی (ع) کوتاهی کرده و او را تنها گذاشتند. همین اتفاق در محرم سال ۶۱ نیز تکرار گردید و بر اثر این موارد، ذهنیت نامطلوبی از کوفیان در تاریخ برجای ماند. با این حال گروه زیادی از کوفیان شیعه مذهب، به نام توابعین از کردار زشت خویش توبه کرده و بیشترین آنها در جریان قیام خود به شهادت رسیدند. همکاری شماری از توده‌های کوفی با مختار بن‌ابی‌عبید برای انتقام از قاتلین امام حسین (ع)، نشانه دیگری از موضع شیعی آنهاست. در برابر، کوتاهی آنان در همراهی زیدبن علی در سال ۱۲۲ نشانی از بی‌وفایی آنان نسبت به علویان تلقی شده است.

ب - دلیل دیگر این قضاوت‌های متناقض، وجود گروه‌های سیاسی و مذهبی مختلف در این شهر است. گروهی از آنان افکار خارجی داشتند. گروهی دیگر با عنوان اشراف، کم و بیش با بنی‌امیه یا آل زبیر همداستان بودند. سومین گروه، یعنی شیعیان، از هواداران یا فداییان اهل بیت بودند. این تعدد گروه‌ها و گرایش‌ها سبب شد تا عده‌ای قاتل پسر پیامبر (ص) و عده‌ای در نقطه مقابل، فدایی اهل بیت باشند.

ج - ترکیب قبایلی شهر نیز بر این تغییر موضع سریع مؤثر بود. حساسیت‌های قبایله‌ای آنها را گرفتار روحیه‌ای تندخویانه کرده بود؛ به طوری که به سرعت رنگ به رنگ می‌شدند و تصمیم‌های متعارض می‌گرفتند. این تصمیم‌ها بیشتر در جهت منافع قبایله‌ای آنها بود؛ و این خود عدم یکپارچگی کوفیان را در پی داشت؛ چیزی که بنی‌امیه بارها از آن بهره گرفتند.

۱ . این شیعیان، اغلب شیعیان سیاسی بودند، نه این که امام حسن (علیه السلام) را به عنوان امام از جانب خداوند پذیرفته بودند.

شناخت وضعیت مردم عراق در آستانه امامت حسن بن علی (ع) اهمیت زیادی در شناخت این مقطع تاریخی دارد، به طوری که اگر این مردم بخوبی شناخته شوند تحولات بعدی عراق بهتر درک خواهد شد. شیخ مفید در تحلیلی درباره اصحاب امام حسن (ع) مردم را به چند دسته تقسیم می‌کند:

گروه اول شیعیان امام علی (ع). گروه دوم خوارج که درصدد مبارزه با معاویه بودند و چون امام مجتبی (ع) قصد جنگ با شام را داشت، گرد او جمع شدند. گروه سوم طمعکارانی که به دنبال غنائم می‌گشتند. گروه چهارم عوام مردم که نمی‌دانستند چه کنند. گروه پنجم آنان که به انگیزه عصبیت قبیله‌ای و بدون توجه به دین، تنها تابع رؤسای خود بودند.<sup>۱</sup> در این میان، گروه سوم تعدادشان بیش از همه بود. عراق منطقه‌ای بود که مرکز فتوحات شرق به حساب می‌آمد و در تمامی نبردها غنائم زیادی نصیب آن می‌گردید. اما از روزی که امام علی (ع) به این منطقه آمد، آنان درگیر جنگ‌های داخلی شدند و به همین دلیل خود را طلبکار آل علی می‌دانستند.<sup>۲</sup>

در شرایط جدید، یعنی پس از شهادت امام علی (ع)، مردم عراق مصحلت خویش را در این نمی‌دیدند که پس از نبرد نهروان جنگ تازه‌ای را آغاز کنند. به علاوه، با شایعاتی که معاویه با کمک جاسوسان خود منتشر می‌کرد، تردید در میان عراقیان گسترش یافته بود. پیدایش خوارج این تردیدها را فزونی بخشید و به واقع، بسیاری از مردم قدرت تحلیل درست جریانات را از دست داده بودند.

از سوی دیگر باید توجه داشت که مردم عراق روحیه خود را در برخورد با حکام در طول صد سال نشان داده‌اند. غروری که این مردم در طی سال‌های فتح ایران به دست آورده بودند، سبب شده بود تا در دوره خلیفه اول و دوم، بر مدینه مسلط باشند و هرگاه عزل حاکمی را می‌خواستند، حتی عمر را به راحتی وادار می‌کردند تا حاکم مورد نظر را خلع کند. از این رو چهره‌هایی که اهل حيله و

۱ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۰؛ الفصول المهمه، ص ۱۴۷؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۴۶، ۵۶؛ مناقب،

ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۲؛ صلح الامام الحسن (ع) صص ۶۹ - ۶۸

۲ . بعدها خواهید دید که امام مجتبی (ع) به این مسأله تصریح می‌کند.

نیرنگ نبودند، مغلوب به نظر می‌آمدند. عمار بن یاسر به عنوان یک انسان پاک و سعد بن ابی‌وقاص به عنوان یک شخصیت غیرسیاسی، از افرادی بودند که نتوانستند در کوفه دوام بیاورند. اما مغیره بن شعبه به عنوان یک فرد سیاسی اما نامتدین<sup>۱</sup> توانست تا مدت‌ها بر کوفه حکم براند. کوفی‌ها در دوره عثمان نیز نقش مهمی در سرنگونی خلافت او داشتند و این نیز روحیه آنان را شورشی‌تر کرد. به همین دلیل در جمل نیز از امام علی (ع) حمایت کردند.

زمانی که امام علی (ع) از مدینه به این شهر هجرت کرد، کوفه توسعه یافت و نقش آن در جهان اسلام چند برابر شد. پشتوانه اخلاقی و علمی و نیز سابقه فداکاری‌های امام علی (ع) در طول حیات اسلام، سبب شد تا مردم به حمایت از او برخیزند. وجود یاران نزدیک امام و ضمیمه شدن اصحاب پیامبر(ص) به سپاه او، قداست امام را فزونی بخشید و موجب شد تا مدت‌ها کوفیان نتوانند بر او چیره شوند. اما پس از آنکه کوفیان در صفین درگیر مسأله حکمیت شدند، بهانه‌ای دینی برای مقابله با امام علی (ع) یافتند و پس از سرکوبی خوارج، از لحاظ داخلی به بهانه خستگی، خود را کنار کشیدند، تا جایی که امام فرمود: او به عنوان یک والی از ناحیه مردم، ستم دیده و فرمانبردار آنان شده است!<sup>۲</sup>

امام با پیدایش وضعیت جدید در مردم، اعلام کرد که اصلاح مردم جز با زور و اجبار و استبداد ممکن نیست، اما او نیز کسی نیست که خواهان استفاده از چنین شیوه‌ای برای اصلاح مردم باشد. امام در سخن بسیار شیرینی، این روحیه مردم را چنین وصف کرد: «ای مردم کوفه! من شما را با مواظظ قرآن، مورد سرزنش قرار دادم، اما سودی نبخشید، با چوبدستی شما را تأدیب کردم، اما مستقیم نشدید، به وسیله شلاق (که با آن حدود را اجرا می‌کنند) شما را مورد ضرب قرار دادم، باز هم رعایت نکردید. تنها چیزی که می‌تواند شما را اصلاح کند شمشیر است، اما من برای اصلاح شما خود را به فساد نمی‌اندازم».<sup>۳</sup>

مردم عراق، تنها با شمشیر رام می‌شدند. این حقیقتی است که تاریخ آن را

۱ او خودش را مسلمان ضعیف می‌دانست؛ بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۶۵

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹

۳ . الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۱: «و ما کنت متخرباً صلاحکم بفساد نفسی».

تأیید می‌کند، در این منطقه اگر کسی همچون علی (ع) و فرزندش نخواهند از زور و استبداد استفاده کنند (و به تعبیر خودشان، چیزی را که مردم از آن کراهت دارند بر آنها تحمیل کنند) نمی‌توان امید موفقیت داشت. عراق، تنها زمانی آرام می‌گرفت که افرادی چون زیاد، پسرش عبیدالله و یا حجاج بر آن حکومت کنند. بدین‌گونه، تنها استبداد موجب فروکش کردن تنش‌های سیاسی و عامل فرونشاندن روحیات سرکش مردمان این منطقه بود. مختار چندی با سیاست، منطقه را اداره کرد. اما او نیز به همین جهت که نمی‌خواست بر خورد استبدادی داشته باشد، نتوانست کوفه را یکپارچه کند؛ چه رسد به عراق. تعابیر امام علی (ع) درباره روحیات این مردم، بسیار گویاست. در یک مورد، امام آنان را تشبیه به زن حامله‌ای می‌کند که پس از تحمل درد و رنج دوران حمل، در نهایت بچه خود را سقط می‌کند.<sup>۱</sup> بار دیگر آنان را به شتران بی‌سرپرستی تشبیه می‌کند که هرگاه از یک سو گردهم آیند از سوی دیگر پراکنده می‌شوند.<sup>۲</sup> این روحیه، طبیعتاً نمی‌توانست یک والی و زمامدار آرام و اصلاح طلب، آن هم پایبند به راه‌های منطقی و انسانی را تحمل کند؛ از این روست که امام علی (ع) در روزهای پایانی، هرچه به این مردم اصرار می‌کند تا علیه شام متحد شوند، آنان حتی برای دفاع از عراق نیز حاضر به آمدن به میدان نبودند. در اینجا بود که زبان ملامت امام به روی آنها گشوده شد: *أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِعْ وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ ... لِلَّهِ أَنْتُمْ أَمْ دِينٌ يَجْمَعُكُمْ وَلَا حِمِيَّةَ تَشْحَذُكُمْ أَوْ لَيْسَ عَجَباً أَنْ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاءَ الطَّغَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ وَأَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ وَبَقِيَّةُ النَّاسِ إِلَى الْمَعُونَةِ أَوْ طَائِفَةٌ مِنَ الْعَطَاءِ فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي رِضَى فَتَرْضَوْتَهُ وَلَا سَخَطٌ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ وَإِنْ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَى الْمَوْتِ<sup>۳</sup>!*

۱ . نهج البلاغه، خطبه ۷۰

۲ . الارشاد: ج ۱، ص ۲۸۳ «با اشباه الابل غاب عنها رعاتها كلما اجتمعت من جانب تفرقت من جانب أخرى

۳ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۶۷

ای گروهی که وقتی دستور می‌دهم اطاعت نکرده و وقتی دعوت می‌کنم اجابت نمی‌کنید... شما را به خدا قسم آیا دینی نیست که شما را وحدت بخشد، آیا حمیتی نیست که شما را به خدا تحریک کند؟ آیا تعجب نیست... که معاویه، بیابانگردان جاهل را بدون پول فرا می‌خواند و او را متابعت می‌کنند و من شما را دعوت می‌کنم درحالی که باقی مانده اسلام هستید اما نسبت به هیچ‌یک از دستورات رضایتبخش من رضایت نمی‌دهید و علیه هیچ امر مورد خشم من فراهم نمی‌آید. تنها چیزی که دوست دارم ملاقات کنم، مرگ است.

این مردم در مقابل امام علی (ع) با آن سوابق درخشان، برخوردی داشتند که امام آرزوی مرگ می‌کرد. طبعاً امام می‌توانست با شیوه‌های غیر اسلامی، همانند معاویه، مردم را جذب کرده و یا بزور به جنگ بفرستد، اما شیوه امام این بود که اکنون که مردم، ماندن را دوست دارند، آنان را بر چیزی که نمی‌خواهند و ندارند،<sup>۱</sup> چرا که اگر چنین کند، رهبری او امامت نیست بلکه پادشاهی است. این همان چیزی بود که معاویه بدان افتخار می‌کرد. به هر روی، چنین مردمی در آستانه خلافت حسن بن علی (ع) قرار داشتند، مردمی که حاضر نشدند فرمان امامشان را برای دفاع از عراق بپذیرند و زمانی که برای استراحت از نهروان به خانه‌هایشان رفتند، دیگر به میادین نبرد باز نگشتند.<sup>۲</sup>

در این مقطع، مشکلات رو به فزونی نهاد و موضع معاویه در شام قوی‌تر از پیش گشت. مردم شام که تا قبل از حکمیت، معاویه را امیر می‌خواندند، اکنون او را «امیرالمؤمنین» می‌دانستند. در برابر، عراق یکپارچگی زمان برپایی جنگ صفین را نداشت. کشته‌های زیادی که عراقیان در صفین و نهروان دادند،<sup>۳</sup> روحیه آنها را به شدت تضعیف کرده بود. افزون بر آن، حسن بن علی (ع) نیز فرزند امام علی (ع) بود و همه این مسائل اوضاع را دشوارتر کرده بود. در عین حال عراق، از سلطه شام وحشت داشت. این درست است که آنان از امام علی (ع) پیروی نکردند، اما راضی به شهادت

۱. همان، ج ۱۱ و ص ۲۹: «و قد احببتم البقاء و لیس لی أن احمکم علی ما تکرهون»

۲. همان، ج ۲، ص ۱۹۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۸

۳. گرچه کشته‌های طرفداران امام کم بود، اما بسیاری از خوارج که در این جنگ کشته شدند، از خویشان و وابستگان مردم کوفه بودند.

او نیز نبودند. به سخن دیگر، آنان نمی‌خواستند سلطه معاویه را بر عراق بپذیرند و به همین دلیل، چاره‌ای جز بیعت با فرزند امام علی(ع) نداشتند. هیچ کس جز امام حسن(ع) در آن شرایط زمینه رهبری عراق را نداشت، و با فرض نبودن وی، به طور طبیعی، بنی‌امیه بر عراق حاکم می‌شدند. در عین حال این خواست عراقی‌ها آن اندازه ریشه نداشت که در عمل بتوانند به عهد خویش با امام جدید خود وفادار باشند، بلکه سرانجام همان‌گونه که اتفاق افتاد، در مرز انتخاب، ماندن با حکومت بنی‌امیه را (گرچه با اکراه) پذیرفتند. بدین ترتیب جایی برای ماندن امام در کنار این مردم نبود، و امام مجتبی(ع) به ناچار به مدینه رفت.

### نخستین اقدامات امام و معاویه

پیش از این به یکی از نامه‌های امام حسن (ع) به معاویه و پاسخ وی اشاره کردیم. نامه‌های متبادله که متن آنها را اصفهانی نقل کرده،<sup>۱</sup> نتیجه چندانی به همراه نداشت. باید گفت، امام می‌دانست که معاویه کسی نیست که تسلیم این نامه‌ها شود. مهم آن بود که نامه‌های مزبور به عنوان یک سند در تاریخ باقی مانده و استدلال‌های دو طرف را در مورد مشروعیت هر کدام نشان دهد. زان پس معاویه کوشید تا با فرستادن جاسوسانی از اوضاع کوفه و بصره خبر بگیرد. جاسوسان مزبور شناسایی شدند و همگی به قتل رسیدند.<sup>۲</sup> در این باره امام و نیز عبدالله بن عباس نامه‌هایی به معاویه نوشته و بغی او را بر حکومت مرکزی بر اساس نظریه ای که خداوند در سوره حجرات به آن اشارت فرموده، به وی گوشزد کردند. تهدید آخرین امام آن بود که اگر معاویه تسلیم نشود همراه سپاه مسلمانان به سوی او خواهد رفت: فحاکمک إلى الله حتی یحکم الله بیننا و بینکم و هو خیر الحاکمین.<sup>۳</sup>

آنگاه که نامه‌نگاری میان امام و معاویه نتیجه‌ای نبخشید، امام به معاویه

۱ . مقاتل الطالیین، صص ۶۸ - ۶۲

۲ . همان، ص ۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۳۱ الارشاد، ج ۲، ص ۹

۳ . مقاتل الطالیین، ص ۶۶

نوشت: بین من و تو چیزی جز شمشیر حاکم نخواهد بود.<sup>۱</sup> پس از آن معاویه ضمن نامه‌ای به عمال خویش در نواحی مختلف با ابراز خوشحالی از شهادت امام علی (ع) و این که دشمن آنان بدون زحمت از میان رفته است، خبر داد که اوضاع کوفه درهم ریخته و میان یاران او اختلاف شده است. او (به دروغ یا راست) افزود: اشراف و رهبران مردم کوفه به من نامه نوشته و برای خود و خاندان خود درخواست امان کرده‌اند. وقتی نامه من به شما رسید، همراه سپاهتان به سوی من حرکت کنید، چون وقت انتقام فرا رسیده است. معاویه همراه سپاه خود تا پل مَنبج پیش آمد.

در این وقت امام حسن (ع) حجر بن عدی را در پی مردم و عمالش فرستاد تا برای جنگ آماده شوند. در کوفه اجتماعی فراهم آمد و امام در جمع آنان با تلاوت آیه و اصبروا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ<sup>۲</sup> چنین فرمود: ای مردم! شما جز با صبر بر آنچه از آن کراهت دارید به آنچه دوست دارید نخواهید رسید. به من خبر رسیده است که معاویه به سوی ما در حرکت است. همگی به سوی نخيله حرکت کنید.<sup>۳</sup> اصفهانی می‌گوید: سخن او چنان بود که گویی از سستی مردم نگران بود. هیچ کس سخن نگفت. عدی بن حاتم به سخن در آمد و گفت: من پسر حاتم هستم. این چه وضعیت زشتی است؛ آیا دعوت امام و فرزند پیامبران را اجابت نمی‌کنید؛ پس از آن روی به امام کرد و ضمن اعلام اطاعت از او راهی نخيله شد. به همراه وی شماری از افراد قبیله طیّ که عدی بن حاتم ریاست آن را بر عهده داشت، عازم شدند. بنا به نقل یعقوبی، در طیّ، هزار جنگجو بودند که از فرمان عدی سر نمی‌پیچیدند.<sup>۴</sup> پس از آن، قیس بن سعد، معقل بن قیس و زیاد بن صعصعه سخنانی ایراد کرده و آنگاه بود که سپاهی در حدود دوازده هزار تن در نخيله فراهم شده و امام تا دیر عبدالرحمان همراهشان رفت.<sup>۵</sup>

۱ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌العدید، ج ۱۶، ص ۲۶

۲ . انفال، ۴۶

۳ . مقاتل الطالبین، ص ۶۹

۴ . تاریخ الیمقوی، ج ۲، ص ۱۸۱

۵ . مقاتل الطالبین، صص ۷۱ - ۷۰

به هر روی باید توجه داشت که روحیه مردم عراق، پس از ماجرای حکمیت خدشه‌دار شده بود. آنان احتمال صلح با قاسطین را در اذهان خود زمینه‌سازی و حتی در عمل تجربه کرده بودند. در عین حال وقتی سلطه معاویه را بر عراق احساس می‌کردند، نشان به لرزه می‌افتاد. در این گیرودار، گروهی خود را به غفلت زده، گروهی سخت‌گرفتار شک و تردید شده و تنها اقلیتی به امام پیوسته و در جنگیدن قاطع بودند. امام عازم لشکرگاه شده و پسر عم خود مغیره بن نوفل را در کوفه گذاشت تا مردم را برای رفتن به نخیله تشویق کند. حارث همدانی می‌گوید: کسانی که نیت پیوستن به امام را داشتند به نخیله رفتند، اما شمار زیادی از رفتن سرباز زدند. در میان آنان کسانی بودند که پیش از آن وعده همکاری داده بودند.<sup>۱</sup> بر پایه همین نقل، امام به کوفه بازگشت تا مردم را برای رفتن به جنگ بسیج کند. این موضع امام برخلاف گفته زهری و دیگران است که می‌گویند: كان الحسن لايؤثر القتال و يعميل إلى حقن الدماء،<sup>۲</sup> و لم يكن في نية الحسن أن يقاتل أحداً و لكن غلبوه على رأيه،<sup>۳</sup> به این معنا که امام مایل به جنگ نبوده است. افزون بر این، امام برای تقویت روحیه نیروهای خود حقوق آنان را افزایش داد.<sup>۴</sup> این افزایش در همان ابتدای خلافت، و طبعاً به هدف ایجاد آمادگی در آنها برای رویارویی با شامیان بود.

تمام سپاهی که به نخیله رفت، دوازده هزار نفر بود. اینان گروهی بودند که با فشار تبلیغات و گروهی نیز به پیروی از رؤسای قبیله خود به لشکرگاه رفته بودند. با این که این رقم در بیشتر مصادر تاریخی تصریح شده، برخی گفته‌اند که چهل هزار تن به نخیله رفته بودند! گفته شده: شمار سپاه امام چهل هزار تن بوده که به دیر عبدالرحمان رفته و از آنجا هزار تن همراه قیس بن سعد به عنوان سپاه مقدم اعزام شدند.<sup>۵</sup> چنین رقمی نمی‌تواند صحیح باشد و بیشتر برای همان هدف

۱ . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۴

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۵۸؛ تذکرة الخوادم، ص ۱۹۶

۳ . البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۴

۴ . مقاتل الطالبین، ص ۶۴

۵ . الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۳؛ الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۱



پیشگفته ساخته شده است؛ زیرا، نخست این که روایات تاریخی تصریح دارد که در ابتدای دعوت حتی یک نفر پاسخ مساعد نداد، چگونه ممکن است یک مرتبه شمار آنان تا به این اندازه افزایش یافته باشد؛

دوم این که اگر امام، این تعداد هوادار و طرفدار داشت، لازم نبود تا برای جمع آوری نیرو به مدائن رفته و خطری که در جدایی او از سپاهش وجود داشت را بر خود هموار کند.

سوم این که شمار فراوانی از مورخان که خبر اعزام را به صورت دقیق گزارش کرده‌اند، همان عدد دوازده هزار نفر را نقل کرده‌اند. از جمله آنها یعقوبی، ابوالفرج اصفهانی و ابن عساکر و بر اساس نقل‌هایی است که به دست‌شان رسیده است.<sup>۱</sup> چهارم این که به احتمال قوی منشأ این قول، روایتی مجعول درباره شمار کسانی است که هنگام شهادت علی (ع) با او بیعت کرده بودند و قرار بود تا به مقابله سپاه شام بروند، عدد مزبور در آن نقل چهل هزار آمده است.<sup>۲</sup> به عقیده بعضی،<sup>۳</sup> این روایت سبب شده است تا کسانی گمان کنند این افراد آماده همکاری با حسن بن علی (ع) بوده‌اند، اگر چه در بیعت این تعداد با امیرالمؤمنین (ع) تردید بسیار وجود دارد.

پنجم این که با وجود سخنان مکرر امام علی (ع) در سرزنش مردم کوفه، به خاطر عدم همراهی در جنگ با شام که در نهج‌البلاغه و سایر مصادر آمده، نمی‌توان باور کرد که چنین جمعیتی با فرزند او همراهی کرده باشند. ششم این که همان‌گونه که پس از این خواهیم دید، دلیل مهم برپایی صلح، عدم همکاری مردم بود. این مطلب را امام، مکرر تصریح فرموده و روشن است که با وجود چهل هزار نفر نمی‌بایست چنین جملاتی از امام (ع) نقل شده باشد. فرماندهی سپاه امام را عبیدالله بن عباس عهده‌دار بوده است. زهری [یا کاتب نسخه] به‌اشتباه، فرمانده سپاه را عبدالله بن عباس دانسته

۱ . مقاتل الطالبيين، ص ۷۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴؛ ترجمه الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۶۷

۲ . ذخائر العقبی، صص ۱۳۹ - ۱۳۸

۳ . صلح الحسن (ع)، آل یاسین، ص ۱۲۳

است.<sup>۱</sup> کسانی نیز قیس بن سعد را فرمانده دانسته‌اند.<sup>۲</sup> البته پس از فرار عبیدالله، قیس فرماندهی سپاه را عهده‌دار شد. گویا تردیدی در این که امام عبیدالله را انتخاب کرده وجود نداشته باشد.<sup>۳</sup>

از دلایل عمده انتخاب عبیدالله بن عباس آن بود که امام در آن جو تردید، بهترین راهی که برای این کار داشت آن بود که فردی از خاندان خود را برای این کار برگزیند. افزون بر آن، عبیدالله، کینه شدیدی نسبت به معاویه داشت؛ زیرا چندی پیش از آن، بَسْر بن اِرطاة، یکی از فرماندهان معاویه، در حمله‌ای که به حجاز کرد، دو فرزند عبیدالله را در پیش چشمان مادرشان سر برید. در عین حال امام احتیاط را از دست نداد و دو معاون برای عبیدالله برگزید. یکی قیس بن سعد و دیگری سعید بن قیس. امام آنان را بسوی دشمن فرستاد و خود عازم سباباط مدائن شد. پیش از ترک آنان، به عبیدالله نصیحتی کرد: اَلنَّ جَانِبِکَ، برخوردت را نرم گردان. اِبْسَطْ وَجْهَکَ، روی خود را گشاده دار. اَفْرِشْ لَہِمَّ جَنَاحَکَ، مردم را زیر چتر محبت خود گیر. اَدْنِہِمَّ مِّنْ مَّجْلِسِکَ، آنان را به مجالس خود نزدیک کن. و شاور ہذَیْنِ، با این دو نفر مشورت کن. فَلَائِقَاتِلَہُ حَتّٰی یَقَاتِلَکَ، قبل از آن که جنگ را شروع کنند، تو جنگ را آغاز مکن. امام به وی سفارش کرد که این مردم بقایای کسانی هستند که مورد اعتماد امام علی(ع) بودند. سپس به وی فرمود به سمت فرات رفته، از آنجا راهی مَسْکِنِ شَدَّہِ و برابر معاویه بایستد. آنگاه همانجا بماند تا او در پی وی برسد.<sup>۴</sup>

در این وقت امام راهی سباباط مدائن شد. دینوری می‌گوید: معاویه سپاهی را به فرماندهی عبدالله بن عامر بن کریز به سوی انبار فرستاد تا از آنجا به سوی مدائن پیشروی کند. امام که وضع را چنین دید، عازم مدائن شد.<sup>۵</sup>

۱ . نک: ترجمۃ الامام الحسن(ع)، ابن سعد، ص ۱۶۸

۲ . ترجمۃ الامام الحسن، ابن عساکر، ص ۱۷۶

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۴

۴ . مقاتل الطالبیین، ص ۷۱؛ شرح نہج البلاغہ، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۴۰

۵ . اخبار الطوال، ص ۲۱۶

حادثه‌ای که در آنجا اتفاق افتاد و همه مورخان آن را گزارش کرده‌اند حمله یکی از خوارج به امام است. دینوری، بلاذری و ابوالفرج اصفهانی - و حتی شیخ مفید که اخبار خود را از اصفهانی گرفته - گفته‌اند که امام در سخنان خود به گونه‌ای سخن گفت که بوی صلح می‌داد. به همین دلیل، خوارج بر بار و بینه او حمله کردند. این سخن با ظاهر وقایع سازگار نیست. چگونه امام که برای جلوگیری از حمله دشمن و یا تهیه نیرو به مدائن آمده است، بی‌دلیل و پیش از آغاز درگیری، سخنانی به زبان می‌آورد که بوی صلح می‌دهد؛ در اینجا یعقوبی نقلی را برای ما حفظ کرده که روشنگر ماجراست. معاویه که در هیچ مورد دست از حيله‌گری بر نمی‌داشت، مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر را به ساباط فرستاد تا درباره صلح با امام سخن بگویند. وقتی آنها (دست خالی) از نزد امام بیرون آمدند، زیر لب (و طبعاً برای تحریک خوارج و افراطی‌ها) به گونه‌ای که مردم بشنوند، می‌گفتند: خدا به وسیله فرزند پیامبر خون مردم را حفظ کرده، فتنه را بواسطه او آرام کرد و صلح را پذیرفت. یعقوبی می‌افزاید: با این سخن سپاه مضطرب شد و مردم در راستگویی آنان تردید نکردند. پس از آن بود که بر امام حسن(ع) شورش کرده بار و بینه او را غارت کردند.<sup>۱</sup>

پس از حمله خوارج به امام، شیعیان آن حضرت را میان خود گرفته از معرکه دور کردند. با این حال جراح بن سنان با این فریاد که تو نیز همانند پدرت مشرک شده‌ای، ضربتی بر ران امام زد. شیعیان بر سر جراح ریخته او را به قتل رساندند. امام نیز به خانه امیر ساباط، سعد بن مسعود ثقفی - عموی مختار - آمد و برای معالجه در آنجا ماند.<sup>۲</sup>

با توجه به عبارت یعقوبی درباره شورش مدائن، مطلب بسیار مهمی روشن می‌شود، و آن این که حادثه مدائن برخاسته از توطئه معاویه و فرماندهان وی و در رأس آنها فرد فاسقی چون مغیره بن شعبه بود. پس از آن که امام مجروح شد،

۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵

۲ . مقاتل الطالبیین، ص ۷۲

ضمن خطبه‌ای به مردم فرمود: ای مردم عراق! اتقوا الله فینا، فانا أمراءکم و ضیفانکم، أهل البيت الذین قال الله: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطْهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً. راوی می‌گوید: در آن لحظه هر کس در پای سخن امام بود، گریه می‌کرد.<sup>۱</sup> دور شدن امام از سپاه، که به دلیل گردآوری نیرو و یا آماده کردن مدائن برای جلوگیری از تجاوز غارت‌گران شام صورت گرفته بود، مشکلات خاصی را به وجود آورد. دو سپاه در قریه حبویه در منطقه مسکن برابر هم قرار گرفتند. معاویه مثل همیشه با استفاده از شیوه‌های حيله‌گرایانه خود، در صدد فریب سپاه امام بر آمد. او به دروغ، عبدالرحمان بن سمره را نزد عبیدالله و سپاهش فرستاد تا بگوید حسن درخواست صلح کرده است. اما مردم او را تکذیب کرده و دشنام دادند.<sup>۲</sup> اینها همه نشان از همان توطئه فریبکارانه معاویه دارد که منشأ اخبار طرح سازش از قبل شده است.

پس از آن به طور مخفیانه در پی عبیدالله بن عباس فرستاد و به وی پیغام داد: حسن از ما تقاضای صلح کرده است. اگر اکنون به ما بپیوندى، به تو یک میلیون درهم خواهیم داد. نیمی را اکنون می‌گیری و نیمی را وقتی داخل کوفه شدیم. بر اساس نقل‌های موجود عبیدالله فریب خورد و شبانه به معاویه پیوست، در حالی که مردم برای نماز صبح منتظر آمدن او بودند. در این وقت قیس بن سعد با مردم نماز گزارد و پس از آن به بدگویی از عباس - پدر عبیدالله - پرداخت که چگونه در بدر با مشرکان همراهی کرد و به اسارت مسلمانان در آمد. پس از آن بنای بدگویی به عبیدالله را گذاشت که چگونه در یمن، از برابر بئر بن اریطه گریخت و اجازه داد تا بئر فرزندان او را بکشد.<sup>۳</sup>

از برخورد معاویه در پرداخت پول، و نیز اخبار دیگر، چنین بر می‌آید که معاویه به دروغ مسأله درخواست صلح را از طرف امام مطرح کرده بود. در اصل،

۱ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۹۶، ش ۲۷۶۱؛

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۷

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷

۳ . مقاتل الطالبین، ص ۷۳

اگر امام صلح را پذیرفته بود، معنا نداشت که معاویه حاضر شود یک میلیون درهم به عبیدالله بپردازد. بسیاری از مردم عراق مترصد بودند تا تمایل امام به صلح را ببینند. در آن صورت لحظه‌ای در سپاه نمی‌ماندند. با رفتن عبیدالله، قریب دو سوم سپاه عراق به معاویه پیوست.<sup>۱</sup> بدین ترتیب تنها چهار هزار نفر در کنار قیس بن سعد باقی ماند. معاویه گمان کرد که با آمدن عبیدالله و این تعداد از سپاه عراق، چیزی باقی نمانده است. بنابراین بسر بن اریطه را به سوی باقی‌مانده لشکر عراق فرستاد. سپاه باقی‌مانده عراق که آماده مقاومت بود، بر آنان یورش برد. بسر بازگشت و همراه لشکری حمله برد. این بار نیز قیس و یاران برجای مانده آنها را به عقب راندند و بر اثر درگیری تعدادی کشته شدند.<sup>۲</sup> معاویه کوشید تا قیس را نیز فریب دهد. اما قیس گفت که در دینش فریب نخواهد خورد. پس از آن معاویه به تحقیر وی پرداخته، او را یهودی فرزند یهودی خواند. معاویه افزود: بین چگونه قوم تو پدرت را تنها گذاشت، آن‌گونه که در حوران شام غریبانه مرد. قیس در پاسخ وی، او را وثن بن وثن (بت فرزند بت) خواند و به او نوشت: از ابتدا با اکراه اسلام را پذیرفتی و جز ایجاد تفرقه در آن کاری نکرده و با رغبت از آن خارج شدی. تو همیشه با خدا و رسول جنگیده‌ای و حزبی از احزاب مشرکین بوده‌ای.<sup>۳</sup>

ابوالفرج اصفهانی پس از نقل این ماجراها، اشاره به هیئتی می‌کند که معاویه برای صحبت با امام حسن(ع) به ساباط فرستاد. این نشان آن است که اقدام معاویه در برخورد با عبیدالله، تنها برای فریب وی بوده است. معاویه با داشتن جاسوسان فراوان خود خبر مجروح شدن امام را زودتر از سپاه عراق شنیده بود. به دنبال شنیدن این خبر، پیامی به قیس فرستاد که اصرار تو بیهوده است، اصحاب حسن بر او اختلاف کرده و او در ساباط مجروح شده است. این امر سبب شد تا قیس تأمل کرده، منتظر رسیدن خبر قطعی از امام شود.<sup>۴</sup> اشراف عراق که وضع را

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸

۲ . همان، ج ۳، ص ۲۸

۳ . مقاتل الطالبین، ص ۷۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۰ - ۳۹

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸

به این صورت دیده و احتمال پیروزی معاویه را قوی دانستند، مرتب به معاویه پیوسته و یا پیام بیعت می‌دادند. بلاذری می‌گوید: بزرگان عراق نزد معاویه آمده، بیعت می‌کردند. اولین نفر، خالد بن معمر بود. او گفت: بیعت او به معنای بیعت تمامی افراد قبیله ربیعیه است. بعدها شاعری خطاب به معاویه گفت: به خالد بن معمر اکرام کن، چه اگر او نبود تو به امارت نمی‌رسیدی.<sup>۱</sup>

سیاستی که معاویه از آن بهره کافی برد، استفاده از شایعاتی بود که هواداران آنها را در سه منطقه کوفه، ساباط و میدان جنگ منتشر می‌کردند. کوفیان گمان می‌کردند کار تمام شده است. در میدان جنگ چنین منتشر شد که امامتان درخواست صلح کرده است. در ساباط نیز خبر رفتن عبیدالله و بخش اعظم سپاه به امام رسیده و حتی شایع شد که قیس بن سعد نیز صلح کرده است. از میان مورخان، تنها کسی که به دقت متوجه این شایعات چند جانبه شده، یعقوبی است. او می‌گوید: معاویه کسانی را به لشکرگاه امام می‌فرستاد تا بگوید که قیس بن سعد صلح را پذیرفته است. از سوی دیگر، کسانی را به لشکر قیس می‌فرستاد تا بگویند حسن با معاویه صلح کرده است.<sup>۲</sup> متأسفانه، گروهی از مورخان، همین شایعات را به عنوان اخبار تاریخی ضبط کرده‌اند. از جمله محمد بن سعد، حیل‌گری مغیره بن شعبه را که منجر به شورش گروهی از مردم در ساباط مدائن شد به عنوان خبر تاریخی این چنین ضبط کرده که همانجا، هر چه معاویه تعهد کرده بود، امام پذیرفت.<sup>۳</sup> گروه فراوانی از اشراف عراق به معاویه پیوسته و حتی گفته بودند، حاضرند حسن را دست بسته به او تحویل دهند.

به نوشته ابن‌اعثم، زمانی که قیس، ضمن نامه‌ای، خبر رفتن شمار زیادی از سپاه عراق را به امام نوشت، حضرت بزرگان اصحاب خود را فراهم آورده و فرمود: ای مردم عراق! من با شما جماعت چه کنم؟ این نامه قیس بن سعد است. او نوشته است که اشراف و بزرگان شما نزد معاویه رفته‌اند. به خدا سوگند این از شما عجیب نیست.

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹

۲ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵

۳ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۱۶۹

شما پدرم را در صفین بر پذیرش حکمیت اجبار کردید، و زمانی که آن را پذیرفت، بر او اعتراض نمودید. برای بار دوم شما را به جنگ با معاویه خواند، سستی کردید تا آن که کرامت الهی - شهادت - نصیب او شد. پس از آن بدون اکراه با من بیعت کردید، من بیعت شما را پذیرفتم و قدم در این راه گذاشتم. خداوند آگاه است که قصد من چه بوده است. اما ببینید شما چه کرده‌اید. ای مردم عراق! همین رفتارها برای من کافی است، مرا در دینم فریب مدهید.<sup>۱</sup>

توضیحات امام نشان می‌دهد که امام کوچکترین تردیدی در جنگ نداشت، اما رفتار ناشایست مردم که بخشی هم ناشی از حيله‌گری معاویه و انتشار شایعات از طرف او و تأثیر آن میان مردم بود، چنان فضا را بر آن حضرت تنگ کرد که حس کرد، اقدام به نبرد، تنها یک نتیجه خواهد داشت و آن هم شکست بدون نتیجه یعنی جنگی بی حاصل است که کار هیچ عاقلی نیست.

### معاویه و درخواست صلح

نکته‌ای که در روشن کردن موضع امام اهمیت دارد آن است که ایشان درخواست صلح را مطرح نکرده است. به عکس، این معاویه بود که می‌خواست بدون دردسر عراق را تصرف کند و لذا اصرار داشت تا امام را راضی به کناره‌گیری آرام از حکومت کند. در برابر این نظر، برخی از منابع، به پیروی شایعاتی که در همان زمان نشر می‌شده - و کسانی از راویان اخبار، آنها را به عنوان خبر تاریخی آورده‌اند - چنین وانمود کرده‌اند که امام خود صلح را مطرح کرده و به آن تمایل شخصی داشته است.<sup>۲</sup>

در رد این اظهار نظر، شواهدی وجود دارد که به آنها اشاره می‌کنیم. نخستین شاهد خبر یعقوبی است که می‌گوید: معاویه گروهی را به سبابط مدائن فرستاد تا

۱ . الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۷؛ مقایسه کنید این مطالب را با سخنان تحریف شده امام در انساب الاشراف،

ج ۳، ص ۳۹

۲ . نک: البدایة و النهایه، ج ۸، ص ۱۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۵

درباره صلح با امام حسن (ع) با ایشان سخن بگویند. این همان ملاقاتی است که امام در آن، صلح را رد کرده است.<sup>۱</sup> بنابراین امام، نخستین درخواست‌های صلح معاویه را رد کرده است. شاهد دیگر نامه‌های نخست امام است که در همه آنها بر موضع جنگ پافشاری شده و در آنها تهدید شده است که اگر تسلیم نشود با سپاه او روبرو خواهد شد. امام به فرستاده معاویه فرمود: به معاویه بگو، میان ما و او جز شمشیر حاکم نخواهد بود. همه اینها نشانگر آن است که موضع امام به طور قاطعانه جنگ بوده است. شاهد دیگر آن که امام در سخنرانی خود با مردم به صراحت بر این نکته تأکید کردند که معاویه صلحی را از ما خواسته است که هیچ شرافت و عزتی در آن نیست. اگر برای جنگ آماده هستید من در کنار شما هستم، اما اگر حیات را دوست دارید بگویند تا صلح او را بپذیریم.<sup>۲</sup> سبط بن جوزی می‌نویسد: زمانی که امام حسن (ع) دریافت که مردم از اطراف او پراکنده شده و کوفیان به او خیانت کرده‌اند، به صلح تمایل یافت. پیش از آن، معاویه او را به صلح دعوت کرد، اما امام آن را نپذیرفت. او می‌افزاید: این معاویه بود که درباره صلح با او به مراسله پرداخت.<sup>۳</sup> شیخ مفید نیز نوشته است: معاویه درباره صلح به امام نامه نوشت.<sup>۴</sup>

همان طور که در موارد دیگر نیز گفته‌ایم، شایعاتی که معاویه درباره صلح منتشر کرد، سبب شد تا کسانی از مورخان اظهار کنند که خود امام، صلح را پیشنهاد کرده است. در گزارشی آمده است که معاویه جاسوسان خود را در میان سپاه مقدم امام فرستاد تا میان آنان شایع کنند که حسن با نامه نگاری به معاویه درخواست صلح کرده است، چرا شما جان خود را به خطر می‌اندازید؟<sup>۵</sup> معاویه برای فریب عبیدالله بن عباس به او نوشت: *إنَّ الحسَنَ قد راسلنی فی الصلح.*<sup>۶</sup> این

۱ . تاریخ الیاقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵

۲ . ترجمه الامام الحسن (ع)، ابن عساکر، صص ۱۷۹ - ۱۷۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۶؛ اعلام

الدین، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱؛ تذکرة الخواص، ص ۱۹۹

۳ . تذکرة الخواص، ص ۱۹۷

۴ . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۸

۵ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۲

۶ . همان.



در حالی است که تلقی شیعیان از زندگی امام مجتبی (ع) یک قیام بود نه یک صلح.<sup>۱</sup> اما آنچه در برخی از تواریخ عمومی اهل سنت برجای ماند، تواریخی که تحت تأثیر نگرش اموی بود، همین بود که شایعات مزبور به صورت نقل‌های تاریخی در آمده و واقعیات را دگرگون کرده است.<sup>۲</sup>

### دلایل پذیرش صلح

دلایل چندی سبب شد تا امام نتواند به مقصد اصلی خود که جنگ شرافتمندانه با معاویه بود دست یابد، لذا ضرورت دید تا برای حفظ اصل اسلام و نیز جلوگیری از خونریزی بی‌نتیجه از جنگ، خودداری کند. اینک مواردی از آن دلایل:

الف: سستی مردم عراق در حمایت از امام، از مهمترین دلایل اقدام امام برای اتخاذ موضع جدید بود. هیچکس نمی‌تواند مدعی شود که امام به جنگ با معاویه اعتقاد نداشته است. چنان که گذشت سخنان و مواضع او کاملاً خلاف این نکته را ثابت می‌کند. ماجرای ساباط یکی از مهمترین نشانه‌ها برای روشن ساختن عدم قابلیت مردم در ادامه جنگ بود. در آنجا بود که امام - به قول شیخ مفید - دریافت که مردم او را خوار کرده‌اند.<sup>۳</sup> شمار زیادی از این مردم، در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در حمایت از علی (ع) به قتل رسیده بودند و اینک خسته از جنگها، دیگر توان ادامه این جنگ را در خود نمی‌دیدند و حتی خود را طلبکار حکومت دانسته و ثار و انتقام خود را از اهل بیت می‌طلبیدند. آنان، امام را مسؤول خون کشتگان خود می‌انگاشتند. گذشت که وقتی خبر فرار جمعی از سپاه به

۱ . جالب است که ابواسحاق ثقفی مورخ شیعی قرن سوم در کنار کتاب «مقتل الحسین» کتابی با نام «قیام الحسن» داشته است. این نوع نگاه شیعیان را به حرکت امام مجتبی (ع) نشان می‌دهد. بنگرید به شرح حال او در معجم الادباء (ترجمه فارسی)، ج ۱، ص ۵۳

۲ . یکی از بدترین این نمونه‌ها مطالبی است که در حیاة الحيوان دمیری (ج ۱، ص ۸۸ - ۸۹ آمده و از اساس بر پایه همین بنیاد باطل تحریر شده است.

۳ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۳

گوش امام رسید، آن حضرت رو به مردم کرد و فرمود: «شما با پدرم (در ادامه جنگ) مخالفت ورزیده و کار را به حکمیت کشانیدید، در حالی که پدرم موافق نبود، او شما را به ادامه جنگ فراخواند و شما ابا کردید تا این که به دیدار پروردگارش شتافت. پس از آن به سراغ من آمدید و بیعت کردید، و چنین قرار شد که با هر کس نبرد کردم شما نیز بجنگید و با هر کس به صلح رفتار کردم، شما نیز چنین کنید. امروز به من خبر رسیده که اشراف شما به سوی معاویه رفته‌اند و با او بیعت کرده‌اند، همین برایم کافی است. مرا در مورد دین و جانم فریب ندهید».<sup>۱</sup> جاحظ درباره علت کناره‌گیری امام حسن (ع) می‌نویسد: «وقتی پراکندگی اصحابش را مشاهده کرد و درهم‌ریختگی سپاه خود را دید، با شناختی که از برخوردهای مختلف این مردم با پدرش داشت و می‌دانست که هر روز به نوعی و رنگی رفتار می‌کنند، از حکومت کناره گرفت».<sup>۲</sup> امام دریافت که به این مردم نمی‌توان اعتماد کرد. این عدم اعتماد، تنها شامل عدم همکاری آنها نبود، بلکه امام می‌فرمود: «والله لو قاتلت معاویه لأخذوا بعنقی حتی یدفعونی إلیه سلماً»<sup>۳</sup>، به خدا سوگند اگر با معاویه درگیر شوم، اینان گردن مرا گرفته به صورت اسیر به او تحویل می‌دهند. امام در جای دیگری فرمود: «و رأیت أهل العراق، لایثق بهم أحدٌ أبداً إلا غلب، أهل عراق مردمانی هستند که هر کس به آنها اعتماد کند، مغلوب خواهد شد؛ زیرا هیچ کدام با دیگری در فکر و خواسته‌ها، موافقت ندارند. آنان نه در خیر و نه شر، هیچ قصد جدی ندارند».<sup>۴</sup> با چنین مردمی، امکان برپایی جنگی با شامیان که زیر پرچم معاویه اتحادی کامل داشته و هدف و نیت مشخص داشتند، وجود نداشت. مردمی پراکنده، مذبذب و فاقد اراده.

نگاهی به سخنان دردناک امام علی (ع) که در سال‌های ۳۹ و ۴۰ خطاب به مردم ایراد شده، هر منصفی را قانع می‌کند که راهی جز واگذاری عراق به شام

۱ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲

۲ . رساله جاحظ فی بنی امیه چاپ شده در کتاب عصر‌المؤمن ج ۳ ص ۷.

۳ . اعلام الوری، ص ۲۰۵

۴ . الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۵

وجود نداشت. امام حسن(ع) نمی‌توانست با دست خالی، خود و شماری از شیعیانش را تسلیم شامیانی کند که فرمانده آنها، بَسر بن اِرطاة خونخوار بود. اکنون با صلح، بهانه‌ای برای حفظ عراق از چپاول و غارت وجود داشت. صد البته این امکان وجود داشت که امام با شماری اندک از سپاهیان‌ش بایستد و به شهادت برسد، اما، نتیجه آن چندان روشن نبود. معاویه با طرح خون عثمان، فضای مسمومی ایجاد کرده بود. او علاوه بر شام، اکنون مصر و بسیاری از نقاط دیگر را در اختیار داشت. در برابر او امام، با آن همه سابقه و نفوذ کلام کاری از پیش نبرده بود، و این دلیلی جز زبونی عراق برابر شام نداشت، در چنین وضعیتی شهادت امام نیز لوث می‌شد. این چهره‌ای است که همه از معاویه می‌شناسند و در شناسایی آن، نیازی به اصرار و اثبات نیست.

گاه به خطا گفته شده است که امام از خونریزی بیزار بود. چنین چیزی درست نیست، او در طول جنگ جمل و صفین، خود در صحنه‌های نبرد حضور داشت، سیره پدر را هم تأیید می‌کرد، جنگی که امیدی به پیروزی در آن باشد، آنچه را امام نمی‌پذیرفت، خونریزی بی‌حاصلی بود که نتایج سیاسی روشنی نداشت.

ب: نکته دیگری که دلیل صلح را از دید امام روشن می‌کند، آن است که تجربه سیاسی مقبول بر این پایه استوار بود که برپایی جنگ در شرایط عادی، منوط به حضور مردم بوده، و حاکم در حد خاصی می‌تواند، آنان را به حضور در جنگ وادار کند. این مسأله در تحقق خارجی‌اش امری پذیرفته شده است. از نظر اسلامی هم دو جهت مطرح بود: یکی آن که آیا حاکم مسلمانان می‌تواند، به هر صورت و حتی در شرایط مخالفت آشکار اکثریت مردم، جنگ را آغاز کند؟ اگر چنین کاری را می‌تواند انجام دهد، در چه شرایطی؟ نکته دوم آن که به فرض حاکم بتواند چنین کند، آیا چنین کاری به مصلحت مسلمانان هست یا نه؟ اصولاً سیره رسول خدا (ص) آن بود که در امر جنگ با مسلمانان مشورت می‌کرد. این در حالی بود که اولاً رسول خدا(ص) از ابتدا با مردم بیعت کرده بود و می‌توانست به استناد همان بیعت، آنان را به جنگ بخواند، و ثانیاً آن که جهاد در شمار فروعات اسلام بوده و وظیفه هر مسلمانی است که همانند نماز، به این دستور نیز

عمل کند. بنابراین چرا آن حضرت، با وجود این دو نکته، در امر جنگ با مردم مشورت می‌کرد؟ دلیل نخست آن این بود که هزینه جنگ برای مردم سنگین بود و این مردم بودند که می‌بایست این بار را بدوش بکشند. نماز خواندن عبادتی است که تنها وقت محدودی را از یک مسلمان می‌گیرد، اما جنگ سبب از بین رفتن جان و مال مسلمان‌ها و گاه آوارگی و خانه به دوشی آنهاست. با وجود چنین پیامدهایی برای جنگ که با شهادت یک نفر، طایفه‌ای نگران و ناراحت می‌شوند، طبیعی است که مردم از آغاز در جریان آن قرار گرفته و با مشورت در این زمینه، بخشی از تبعات آن را بر دوش بگیرند. رسول خدا (ص) - علی رغم آن که جهاد از فروعات اسلام بود - در جنگ‌های پیش از بدر از انصار که تعهد شرکت در جنگ‌های آن حضرت را نداشتند استفاده نکرد. در بدر نیز، تنها پس از اعلام آمادگی رهبران آنان، از ایشان بهره گرفت. بعدها در احد و احزاب نیز مواردی از این مشورت‌ها دیده می‌شود.

به هر روی این نکته بسیار مهم است که آیا در زمینه جنگ می‌توان کاری را بر مردم تحمیل کرد یا نه؟ سیره امیرالمؤمنین بر آن بود که تنها با نصیحت و احیاناً در دست گرفتن درّه (شلاق) به تربیت مردم بپردازد، اما حاضر نبود برای وادار کردن مردم برای شرکت در جنگ از شکنجه و شمشیر استفاده کند.<sup>۱</sup> آن حضرت به طور صریح می‌فرمود: من دیروز فرمان می‌دادم، و امروز فرمانم می‌دهند. دیروز باز می‌داشتم، و امروز بازم می‌دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید و لیس لی آن أحملکم ما تکرهون، نرسد به من تا به چیزی وادارم‌تان که ناخوش می‌انگارید.<sup>۲</sup> امام مجتبی (ع) نیز به همین سیره پای بند بود. زمانی که می‌دید مردم خود مایل به داشتن چونان امامی نبوده و حاضر به حفظ موقعیت خویش در برابر شام نیستند، طبیعی بود که بعد از نصایح لازم که بخش عمده را پدرش پیشاپیش کرده بود، عراق را رها کرده و به مدینه برود. امام علی (ع) مردم عراق را از آینده سختی که در

۱ . الفارات، ص ۱۷۳ (ترجمه فارسی)

۲ . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۲۰، ج ۱۱، ص ۲۹

انتظارشان است آگاه می‌کرد: بدانید که بعد از من به سه بلا گرفتار خواهید آمد. خواری و ذلتی همه‌گیر، شمشیری کشنده و استبداد و خودکامگی ستمکاران. در آن حالات مرا یاد خواهید کرد و آرزو کنید که کاش مرا می‌دیدید و یاریم می‌کردید و خونهای خود برای دفاع از من بر خاک می‌ریختید.<sup>۱</sup>

امام حسن(ع) در شرایط دشوار عراق و بی‌اعتنایی مردم به درخواستهای وی برای جنگ، در آستانه اصرار معاویه بر کناره‌گیری وی، ضمن سخنانی به بیان مواضع خود پرداخت. امام در آغاز اعلام کرد که درباره جنگ با شام هیچ‌گونه تردید و دودلی ندارد: و الله لایشینا عن أهل الشام شكّ و لا ندم، و إنما نقاتل أهل الشام بالصبر و السلامة، شك و پشیمانی ما را از جنگ با شامیان باز نمی‌دارد بلکه ما با بردباری و آرامش با آنها می‌جنگیم.

آنگاه امام به بیان روحیه مردم پرداختند: «شما با گذشته خود تفاوت کرده‌اید. آنگاه که به صفین می‌رفتید، دینتان در پیش رویتان بود، اما امروز دنیااتان مقدم بر دینتان است». آنگاه افزود: «شما در بین دو جنگ خونین صفین و نهروان قرار گرفته‌اید، بر کشته‌های خود می‌گریید و درباره آنها، در طلب ثار خویش هستید ... و اکنون معاویه از ما تقاضای صلح کرده، صلحی که هیچ‌گونه سرافرازی و شرافت و انصافی در آن وجود ندارد. ألا و إن معاویة دعانا إلى أمر لیس فیه عزّ و لا نَصْفَة. امام با این بیان به مردم عراق اعلام کردند که وارد شدن در کار صلح به هیچ روی به نفع مردم عراق نیست. پس از آن، امام از مردم خواست تا تکلیف او را روشن کنند: فإن أردتم الموت رددناه علیه و حاکمناه إلى الله عزّ و جل بظبی السیوف، و إن أردتم الحیاة قبلناه و أخذنا لكم الرضی، اگر آماده نبردید، صلح او را رد کرده، با تکیه بر شمشیرمان، کار او را به خدا وا می‌گذاریم. اما اگر «ماندن» را دوست دارید، صلح او را بپذیریم و برای شما تأمین بگیریم. در این وقت مردم از هر سوی مسجد به فریاد در آمده و با ندای البقیة البقیة صلح را امضا کردند.<sup>۲</sup>

امام حسن(ع) در جای دیگری فرمود: إننی رأیت هوی عظیم الناس فی الصلح، و

۱ . الفارات، ص ۱۸۵

۲ . ترجمة الامام الحسن(ع)، ابن عساکر، صص ۱۷۹ - ۱۷۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۶؛ اعلام الدین، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱؛ تذکرة الخواص، ص ۱۹۹

کرها الحرب فلم أحبّ أن أحملهم علی ما یکروهون من خواسته بیشتر مردم را در صلح و ناخشنودی نسبت به جنگ دیدم، و دوست ندارم تا آنها را بر آنچه ناخوش دارند، اجبار کنم.<sup>۱</sup>

و در جای دیگری فرمود: أری أكثرکم قد نکل عن الحرب و فشل فی القتال، و لست أری أحملکم علی ما تکرهون،<sup>۲</sup> من دیدم که بیشترین شما از جنگ رویگردان شده و در جنگ سست‌اند. و من چنان نیستم تا شما را بر آنچه ناخوش دارید، اجبار کنم. امام عدم همراهی مردم را دلیل واگذاری خلافت به معاویه یاد کردند. در شرایط عادی، راه حلی جز این امر وجود ندارد.

آن حضرت در جای دیگری فرمود: و الله إنی سلّمت الامر لانی لم أجد أنصاراً، و لو وجدت أنصاراً لقاتلته لیلی و نهاری حتی یحکم الله بیننا و بینه،<sup>۳</sup> به خدا سوگند، من از آن روی کار را به او سپردم که یاوری نداشتم. اگر یاوری می‌داشتم شبانه روز با او می‌جنگیدم تا خداوند میان من و او حکم کند.

ج: یکی دیگر از دلایل امام برای پذیرش صلح، آن بود که اقدام مزبور برای حفظ شیعیان نهایت اهمیت را داشت. معترضان به امام در مسأله صلح، از دو گروه بودند، شماری از افراطی‌های خارجی بودند و به همین دلیل نیز با امام علی(ع) درگیر شده بودند؛ دوم گروهی از شیعیان که روحیه انقلابی و آتشین داشته و با تسامح میانه‌ای نداشتند. آنان با صلح مخالف بوده و گاه و بیگاه به امام اعتراض می‌کردند. از میان معترضان کسانی بودند که امام را مذلّ المؤمنین می‌خواندند.

امام در برابر این اعتراض، اقدام به پذیرش صلح را «عزت آور» دانسته و خود را معزّ المؤمنین معرفی می‌کرد. دلیل این امر را نیز چنین بیان می‌کردند: إنی لمّا رأیتک لیس بکم علیهم قوّة، سلّمتُ الأمر لأبقی أنا و أنتم بین أظهرکم، زمانی که دیدم شما قدرت کافی در اختیار ندارید، کار را تسلیم کردم تا من و شما بمانیم.

۱ . اخبار الطوال، ص ۲۲۰

۲ . همان، ص ۲۱۷

۳ . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷، و نک: صص ۴۶ - ۴۵

از عبارات دیگر آن حضرت، چنین به دست می‌آید که مقصود از «ماندن آنها و خود» حفظ تشیع بوده است. امام در سخنی، اقدام خود را شبیه سوراخ کردن کشتی توسط آن عالم همراه موسی(ع) کرد که هدف او حفظ کشتی برای صاحبانش بود.<sup>۱</sup>

امام در سخن دیگری فرمود: فصالحت بُقياً علی شیعتنا خاصّة من القتل فرأيت دفع هذه الحروب إلى يوم ما، فإنّ الله كل يوم هو فی شأن، من برای حفظ شیعیانمان از قتل مصالحه کردم، و اندیشیدم تا این جنگها را تا مدتی به تأخیر بیندازم، چه خداوند هر روز در تدبیر امور است.<sup>۲</sup> آن حضرت در پاسخ یکی دیگر از معترضان فرمودند: ما أردت بمصالحتی معاویة إلا أن أدفع عنکم القتل عندما رأيتُ تباطئ أصحابی عن الحرب و نکولهم عن القتال، هدف من در مصالحه با معاویه جز آن نبود که وقتی سستی یارانم را از جنگ و رویگردانی آنها را از نبرد دیدم، دست کم جان شما را حفظ کنم.<sup>۳</sup> امام در برابر معترض دیگری، صلح خویش را مثابه صلح جدش پیامبر(ص) می‌داند، با این تفاوت که آن صلح، صلح با کفار «بالتنزیل» بوده و این با کفار «بالتأویل». سپس فرمودند: و لولا ما أتیت، لما ترک من شیعتنا علی وجه الارض أحد إلا قُتل، اگر من چنین نمی‌کردم، از شیعیان ما، کسی نبود جز آن که کشته می‌شد.<sup>۴</sup> امام در پاسخ اعتراض حجر بن عدی، فرمود: یا حجراً لیس کل الناس یحبّ ما تحب، و ما فعلتُ إلا إبقاءً علیک، و الله کل يوم هو فی شأن، ای حجراً همه مردم آنچه را تو دوست داری، خوش نمی‌دارند. من این اقدام را جز به قصد زنده ماندن تو (و امثال تو) نکردم، خداوند نیز هر روز در تدبیر امور است.<sup>۵</sup> مالک بن ضمیره درباره صلح به امام اعتراض کرد. امام در پاسخ او فرمودند: یا مالک! لا تقل ذلك، إني لما رأيت الناس ترکوا ذلك إلا أهله، خشیت أن تجتثوا عن وجه الأرض، فأردت أن یکون للدين فی الارض ناعی، ای مالک! چنین مگوی،

۱ . تحف العقول، ص ۲۲۷؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۲۰

۲ . اخبار الطوال، ص ۲۲۰؛ و نک: مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۵

۳ . اخبار الطوال، ص ۲۲۱

۴ . علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۱

۵ . مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۵

زمانی که من دیدم که مردم جز عده‌ای این کار را ترک کردند، ترسیدم که ریشه شما از زمین کنده شود. پس مصمم شدم تا در روی زمین، برای دین، فریادگری باقی بگذارم.<sup>۱</sup> امام در سخن دیگری فرمود: *إنما هادنتُ حقناً للدماء و صیانتاً و اشفاقاً علی نفسی و أهلی و المخلصین من أصحابی، من صلح را پذیرفتم تا از خونریزی جلوگیری کرده و جان خود، خانواده و اصحاب صمیمی خودم را حفظ کرده باشم.*<sup>۲</sup>

معترضان، نوعاً علاقمند به اهل بیت بوده و کسانی از آنها همانند حجر بن عدی خلافت را تنها حق آل علی می‌دانست، با این حال، به سبب آگاهی از کینه‌توزی امویان نسبت به اسلام، و داشتن روحیه انقلابی بر آن بودند تا به هر صورت، در مقابل آنها بایستند. جملات فوق که با تفصیل نقل کردیم، به خوبی نشان می‌دهد که بینش امام بسیار قوی و منطقی بوده است. آن حضرت دریافته بود که معاویه با چهره حق به جانبی که گرفته و با سپاه عظیم بی‌شعوری که در اختیار دارد، می‌تواند حرکت محدود عراق را سرکوب کرده و برجستگان خاندان علوی و شیعیان را به بهانه قتل عثمان نابود کند. معاویه تمام ظواهر کار را به نفع خود شکل داده بود. اکنون کمتر کسی از صحابیان بنام که توان عرضه در برابر او را داشته باشد، باقی مانده بود. تا این زمان، او توانسته بود عراق را نیز به تردید وادارد.

به همین دلیل و دلایل دیگر، مردم عراق را از گرد امام پراکنده بود. تصور این نکته دشوار نیست که اگر معاویه در اواخر زمان امام علی(ع) می‌خواست عراق را بگیرد، امام نمی‌توانست در برابر او اقدامی جز آنچه فرزندش حسن(ع) انجام داد، انجام دهد. وجود شماری از افراد مخلص، اما اندک، کافی نبود تا امام حسن(ع) جنگ را آغاز کند. برای دریافت این نکته که اگر امام علی(ع) نیز در آن شرایط بود، راهی جز این اقدام نداشت، توجه به برخورد امام با مسأله حکمیت قابل توجه است. امام علی(ع) به برخی از معترضان به پذیرش حکمیت که اصرار داشتند

۱ . ترجمة الامام الحسن(ع)، ابن‌عساکر، ص ۲۰۳

۲ . عوالم العلوم، ج ۱۶، صص ۱۷۰ - ۱۶۹



جنگ را ادامه دهند فرمود: شما می‌بینید که سپاه من چگونه با من به مخالفت برخاسته است. شما جمعیتی کوچک در میان اکثریت آن چنانی هستید. اگر جنگ را آغاز کنیم، همین اکثریت مخالف جنگ، دشمنی‌شان با شما بیشتر از اهل شام است. زمانی که اهل شام و اینها با یکدیگر متحد شوند، همه شما را نابود خواهند کرد. به خدا سوگند من نیز به این حکمیت راضی نیستم، اما تسلیم خواست اکثریت شدم، بدان جهت که بر جان شما می‌ترسیدم.<sup>۱</sup>

به هر روی حفظ شیعه یکی از ضرورت‌هایی بود که امام را وادار به پذیرش اقدامی کرد که انجام آن رشادت خاص خود را می‌طلبید. برای امام و اصولاً هر فرد دیندار، مهم آن است تا به رسالت شرعی خویش عمل کند نه آن که به دلیل احتمال طعنه‌های مردم، خود را به دامی در اندازد که جز نابودی خود و همراهان حاصلی ندارد. امام مجتبی‌ی (ع) درباره صلح خود فرمود: و الله الذی عملت، خیرٌ لشیعی ما طلعت علیه الشمس أو غربت.<sup>۲</sup> و امام باقر (ع) درباره این اقدام فرمود: «و الله، الذی صنع الحسن بن علی (ع)، کان خیراً لهذه الأمة ما طلعت علیه الشمس»<sup>۳</sup> به خدای سوگند، آنچه حسن بن علی (ع) انجام داد، برای این امت، بهتر از هر آن چیزی بود که نور خورشید بر آن تابیده است.

### امام حسین (ع) و صلح

پیش از این اشاره کردیم که شماری از مورخان و محدثان کوشیده‌اند تا دو شخصیت متفاوت از این دو برادر به دست دهند. تبلور این گرایش نادرست، درباره عقیده آنها درباره مسأله صلح، بدین‌گونه است که گویی امام حسین (ع) به صلح اعتقادی نداشته و در این باره به برادر خود اعتراض کرده است. مبنای این سخن نیز این است که امام حسین (ع) طرفدار مشی پدر بوده در حالی که امام

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۸، و نک: ترجمه الامام الحسن (ع) ابن عساکر، ص ۲۰۳ (پاورقی)

۲. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۲۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵، از: روضة الکافی، ص ۳۳۰

حسن (ع) راه جنگ را نمی‌پسندیده است. پیش از این گذشت که امام مجتبی (ع) موافق جنگ بوده و در این باره شواهدی آوردیم. بنابراین گفتن این که یکی موافق جنگ و دیگری موافق صلح بوده، درست نیست. از امام حسین (ع) نقل شده است که از روی اعتراض به برادر گفت: *أُعِيذُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَكْذِبَ عَلَيَّ فِي قَبْرِهِ وَ تَصَدَّقَ مَعَاوِيَةَ*، به خدا پناه می‌برم از این که علی را در قبر تکذیب و معاویه را تصدیق کنی<sup>۱</sup> از مدائنی نیز نقل شده است که حسین (ع) از پذیرفتن صلح امتناع کرد، تا آن که برادرش با وی سخن گفت<sup>۲</sup>.

در برابر این ادعا، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد امام حسین (ع) راهی بهتر از صلح نمی‌شناخته و مردم را به اطاعت از برادرش دعوت می‌کرده است.

**الف:** سیره عملی امام حسین (ع) در طول سالیان، عدم اعتنا و بی‌توجهی به سخنان و اقداماتی بوده که ضمن آنها کوشیده شده تا وی را درباره موضع برادرش به مخالفت کشانده و او را به عنوان رهبر شیعیان عراق معرفی کنند. او تا پایان زندگی امام حسن (ع)، در کنار آن حضرت بود و همانند ایشان در مدینه زیست. حتی پس از شهادت برادر، طی یازده سال همان موضع را داشت. این سیره نشان می‌دهد که امام حسین (ع) مخالفتی با مسأله صلح نداشته است.

**ب:** زمانی که شیعیان افراطی از موضع صلح ناراحت شدند، به سراغ امام حسین (ع) آمده و از ایشان خواستند رهبری آنان را در دست گیرد. علی بن محمد بن بشیر همدانی می‌گوید: «همراه سفیان بن ابی‌لیلی به مدینه آمدیم و بر حسن بن علی (ع) وارد شدیم، در حالی که مسیب بن نجبه و عده‌ای دیگر نزد او بودند. من به او گفتم: *السلام علیک یا مذلّ المؤمنین*. امام فرمود: سلام بر تو: *بنشین من مذلّ المؤمنین نیستم، بلکه معزّ المؤمنین ام*. من از صلح چیزی جز حفظ جان شما را نمی‌خواستم ...»، او می‌افزاید: به سراغ برادرش حسین (ع) رفتیم و او را از آنچه حسن (ع) گفته بود آگاه کردیم. امام حسین (ع) فرمود: *صدق*

۱ . ترجمه الامام الحسن (ع)، ابن‌عساکر، ص ۱۷۸

۲ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳؛ و نک: *البدایة و النهایه*، ج ۸، ص ۲۶؛ اسدالغابه،

ج ۲، ص ۲۰؛ *کشف الغمه*، ج ۲، ص ۲۲۷؛ *تذکره الخواص*، ص ۱۹۷

ابومحمد، فلیکن کل رجل منکم جلساً من أحلاس بیته مادام هذا الإنسان حياً، فإن یهلك و أنتم احياء رَجَوْنَا أَنْ یُخیرَ اللَّهُ لَنَا وَ یُوتِنَا رِشْدَنَا وَ لَا یُکَلِّنَا إِلَى أَنْفُسِنَا برادرم راست می‌گوید، هر یک از شما تا وقتی این شخص (معاویه) زنده است، پلاس خانه خود باشد (تا ببینیم چه می‌شود). اگر او مرد و شما زنده بودید، امیدوارم که خداوند آن را برای ما پیش آورد که رشد ما در آن باشد و ما را به خود وانگذارد.<sup>۱</sup>

امام در برابر شخص دیگری که از وی خواسته بود تا دست به قیام بزند، فرمود: أما أنا، فلیس رأیی الیوم ذلک، فالصقوا رحمکم الله بالارض و اکمنوا البیوت و احترسوا الظنّة مادام معاویة حياً، امروز عقیده من چنین نیست. خدای شما را رحمت کند، تا هنگامی که معاویه زنده است در خانه‌ها تان بمانید و از کاری که به شما ظنین شوند، بپرهیزید.<sup>۲</sup>

اشاره امام به زنده بودن معاویه، نشانگر آن است که امام نیز به شرایطی که منجر به مسأله صلح شده واقف بوده است. معاویه در این تحلیل نقش محوری داشت. به هر روی، پس از آن که ماجرای صلح به پایان رسید، دو برادر هر دو کوفه را ترک کرده و به مدینه بازگشتند.

### بررسی متن و مواد صلحنامه

در مورد موادی که در صلحنامه میان امام حسن (ع) و معاویه به امضا رسید، در مدارک تاریخی اتفاق نظر وجود ندارد. در اینجا نه تنها شایعات منتشر در آن ایام، بلکه غرض‌ورزی‌های مورخین و راویان نیز اثر فراوانی در آشفتگی‌های مربوط به نقل مواد صلحنامه گذاشته است. بزرگ‌نمایی پاره‌ای از موارد، به همراه عدم یاد از سایر بندهای صلحنامه، جعل مواد غیر واقعی و نادرست، بی‌توجهی به ذکر شروط اساسی، تحریفی است که در این نقل‌های تاریخی وارد شده است.<sup>۳</sup> صرف

۱ . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۰. اخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ الامامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۸۷

۲ . اخبار الطوال، ص ۲۲۲

۳ . به عنوان مثال گزارش زهری را نگاه کنید در: ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن‌عساکر، ص ۱۶۸

نظر از این موارد، نقل‌های مختلف و پراکنده‌ای درباره مواد این صلحنامه وجود دارد که هر کدام قسمتی از متن اصلی را یادآور شده‌اند. آل‌یاسین و برخی دیگر، این نقلها را گرد آوری کرده و مجموع آنها را یکجا ارائه کرده‌اند. در اینجا ما متن اصلی آن را نقل کرده و سپس به برخی از مواردی که به طور پراکنده آمده خواهیم پرداخت.

چند منبع کهن شامل ابن اعثم کوفی، بلاذری و ابن شهر آشوب مبادرت به یاد از متن کامل صلحنامه به صورت یک معاهده رسمی کرده‌اند. مقدماتی که درباره متن مزبور آمده، نشانگر درستی متن مورد نظر می‌باشد. ابن اعثم می‌نویسد: زمانی که برخورد میان امام و معاویه به صلح انجامید، امام حسن (ع) عبدالله بن نوفل را خواست و به او فرمود: نزد معاویه برو و به او بگو: «اگر مردم بر جان و مال و فرزندان و زنان خود ایمن هستند من با تو بیعت می‌کنم، در غیر این صورت، با تو بیعت نخواهم کرد.» عبدالله نزد معاویه رفت و (از پیش خود) به او گفت: «برای صلح شروطی وجود دارد که باید بپذیری. اول آن که خلافت به تو واگذار می‌شود در صورتی که پس از خود خلافت را به امام حسن (ع) واگذار کنی. دیگر این که سالانه ۵۵ هزار درهم از بیت المال به او اختصاص دهی. در ضمن خراج دارا بجرد [دارا بگرد = دارا ب] را نیز می‌باید به او بدهی. مردم نیز باید امنیت کامل داشته باشند.

معاویه این شروط را پذیرفت و سپس دستور داد برگه سفیدی آوردند، پایین آن را امضا کرده، نزد حسن بن علی (ع) فرستاد. زمانی که عبدالله بن نوفل بازگشت و مسائلی را که طرح شده بود باز گفت، امام به او فرمود: اما درباره خلافت پس از معاویه، باید بگویم من خواستار آن نیستم. درباره شرایط مالی نیز که تو پیشنهاد کرده‌ای، این حق معاویه نیست که در مال مسلمانان برای من تعهدی بپذیرد. آن گاه امام کاتب خود را فرا خواند و دستور داد تا متن قرار داد را به این صورت تنظیم کند: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما اصطاح عليه الحسن بن علي بن أبي طالب، معاوية بن أبي سفيان، صالحه علي أن يسلم إليه ولاية أمر المسلمين علي أن يعمل فيهم بكتاب الله و سنة نبيه محمد - صلى الله عليه و اله و

سلم - و سیره الخلفاء الصالحین؛ و لیس معاویه بن ابی سفیان أن یعهد لأحد من بعده عهداً، بل یكون الأمر من بعده شورى بین المسلمین، و علی أن الناس آمنون حیث كانوا من أرض الله، شامهم و عراقهم و تهامهم و حجازهم، و علی أن أصحاب علیّ و شیعتہ آمنون علی أنفسهم و أموالهم و نسائهم و أولادهم، و علی معاویه بن ابی سفیان بذلک عهدالله و میثاقه و ما أخذ الله علی أحد من خلقه بالوفاء بما أعطی الله من نفسه، و علی أنه لا یبغی للحسن بن علی و لا لأخیه الحسین و لا لأحد من اهل بیت النبى - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم - غائلة سرّاً و علانيةً و لا یخیف أحداً منهم فی أفق من الافاق.<sup>۱</sup>

این مصالحه‌ای است میان حسن بن علی بن ابی طالب (ع) و معاویه بن ابی سفیان، بر این پایه و اساس که با او صلح می‌کند و امر ولایت مسلمانان را به وی واگذار می‌کند، مشروط به آن که در میان مردمان به کتاب خدا و سنت رسول و سیره و روش خلفای صالح عمل کند. معاویه حق تعیین ولی عهد ندارد، بلکه خلافت پس از وی به وسیله شورای مسلمانان شکل خواهد گرفت. دیگر آن که مسلمانان، همگی در امنیت باشند، در هر کجای از زمین خدا که هستند، شام، عراق، تهامه، و حجاز. و این که اصحاب و شیعیان علی (ع) نیز در جان و مال و زنان و فرزندانشان در امنیت باشند. بر معاویه است تا پای بند به عهد خداوند و میثاق او باشد و به آنچه که خداوند خلقش را در قبال آنچه به آنان داده، متعهد به وفای به آن کرده، رفتار کند. و این که درباره حسن بن علی و برادرش حسین و هیچ کس از فرزندان و زنان و خویشان و متصلان ایشان و اهل بیت سید المرسلین در پنهان و آشکار بغی و بدی نکند و احدی از ایشان را در هر کجا هستند، تهدید نکند. و السلام.<sup>۲</sup>

این گزارش ابن اعثم، واقعی می‌نماید و ناخرسندی امام حسن (ع) را از برخی از شروط بی‌اساس نشان داده، متن اصیل و واقعی مصالحه‌نامه را که اساسی منطقی و معقول و متناسب با تفکر اهل بیت دارد، آشکار می‌سازد. درباره خلافت

۱ . الفتوح، ج ۴، صص ۱۶۰ - ۱۵۸

۲ . الفتوح (ترجمه فارسی از محمد مستوفی هروی) صص ۷۶۶ - ۷۶۵

بعد از معاویه و این که به شورایی از مسلمانان واگذار شود، باید گفت، روشن بود که در این شرایط، دنیای اسلام نظریه امامت را نمی‌پذیرفت و طبیعی بود که بهترین راه حل برای خلاص شدن از شرّ امویان، متعهد کردن معاویه به چنین شرطی بود که البته معاویه آن را به کناری نهاد و نشان داد که پای بند به عهد و پیمانی نیست.

بلاذری می‌گوید: معاویه از پیش خود صحنه‌نامه‌ای نوشت و آن را برای حسن بن علی (ع) فرستاد. متن آن چنین بود که من با تو صلح کردم مشروط بر آن که خلافت بعد از من از آن تو باشد و این که بر ضد تو توطئه‌ای نکنم. و در هر سال یک میلیون درهم از بیت المال بدهم به اضافه خراج فسا و دارا بگرد. این متن را گواهانی چون محمد بن اشعث کندی و عبدالله بن عامر تأیید کردند. تاریخ کتابت آن ربیع الاخر سال ۴۱ بود. بلاذری می‌افزاید: زمانی که امام متن مزبور را خواند، فرمود: مرا در طمع چیزی انداخته که اگر آن را می‌خواستم حکومت را به وی تسلیم نمی‌کردم. آنگاه عبدالله بن حرث بن نوفل (بن حرث بن عبدالمطلب) را نزد معاویه فرستاد و به او فرمود: به معاویه بگو: اگر مردم امنیت دارند، من با او بیعت می‌کنم. معاویه کاغذ سفیدی را به او داد و گفت: هر چه می‌خواهی در آن بنویس! امام حسن (ع) متنی را نوشت که پیش از این نقل کردیم.<sup>۱</sup> متن مزبور را ابن شهر آشوب در مناقب آورده است.<sup>۲</sup> مدائنی نیز خبر رفتن عبدالله بن نوفل و نیز شروطی که اشاره کردیم یاد کرده است.<sup>۳</sup> همین‌طور ابن صباغ مالکی<sup>۴</sup> که به احتمال از یکی از مآخذ اولیه گرفته است.

چنان که آشکار است، مآخذی که گذشت، روی تفاوت میان مواد پیشنهادی معاویه که فریبکارانه مطرح شده بود، و آنچه مورد توجه امام بود، تأکید داشته و چگونگی ماجرا را نیز شرح داده‌اند. همین پیشنهادهای معاویه است که بعدها به صورت خبر در برخی از منابع متأخر تاریخی نقل شده است.

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۲ - ۴۱

۲ . المناقب، ج ۴، ص ۳۳

۳ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲

۴ . الفصول المهمه، صص ۱۶۳ - ۱۶۲؛ عوالم العلوم، ج ۱۶، ص ۱۷۲

بسیاری از منابع دیگر بدون آن که اشاره به متن خاصی داشته باشند، از شرط جانشینی امام حسن (ع) پس از معاویه سخن گفته‌اند.<sup>۱</sup> منابع دیگری نیز از تعهدات مالی نسبت به خراج دارابجرد، فسا، اهواز و یا پرداخت یک میلیون درهم در سال یاد کرده‌اند.<sup>۲</sup> همچنین گفته شده است که شرط دیگر آن بوده که معاویه به امیرالمؤمنین سب نکند.<sup>۳</sup>

در اینجا باید به دو نکته درباره شروط اخیر بپردازیم. یکی درباره شرط مالی و دیگری درباره شرط خلافت. درباره شرط مالی که در مصادر متعددی آمده و حتی برخی از شیعیان برای توجیه آن راه‌هایی را نشان داده‌اند،<sup>۴</sup> باید گفت: با توجه به آنچه گذشت، ما تنها متن پیشگفته را درست دانسته و بنابراین، از اساس وجود چنین شرطی را در قرارنامه نادرست می‌دانیم. شاهد مهم آن که بنا به نقل منابع، وقتی امام شنید که عبدالله بن نوفل خود چنین شرطی را با معاویه در میان گذاشته، بر آشفت و فرمود: معاویه نمی‌تواند در بیت المال مسلمانان تعهدی را برای من بپذیرد. این استدلال با شیوه و شیمه‌ای که از امامان می‌شناسیم، بخوبی قابل درک است. اکنون سؤال این است که مورخان از کجا چنین شرطی را مطرح کرده‌اند؟ پاسخ این پرسش از مطالب پیشگفته روشن می‌شود. در نقل ابن‌اعثم آمده بود که عبدالله بن نوفل این شرط را از پیش خود مطرح کرد. بلاذری هم نقل کرده بود که معاویه از پیش خود شروطی را نوشت و در میان آنها شرط مالی را مطرح کرد. هر کدام درست باشد، ارتباطی به امام حسن (ع) ندارد.

افزون بر آنچه گذشت، به نظر می‌رسد شایعاتی برای تخریب شخصیت امام از طرف جاسوسان معاویه و بعدها از سوی مورخان مغرض یا ناآگاه انتشار یافته

۱ . ترجمه الامام الحسن (ع)، ابن‌عساکر، صص ۱۷۲، ص ۱۷۸

۲ . اخبار الطوال، صص ۲۱۷ - ۲۱۸؛ تاریخ الخلفاء، ص ۷۴؛ ترجمه الامام الحسن (ع)، صص ۱۷۷ - ۱۷۶

۳ . ترجمه الامام الحسن (ع)، ابن‌عساکر، ص ۱۷۶؛ إعلام الوری، ص ۲۰۶

۴ . مثل آنچه که گفته شده است که بر اساس آیه «ما افاء الله علی رسوله... فله و للرسول و لذی القربی» امام در بیت المال حقی داشته که این چنین خواسته است تا حق خویش را دریافت کند. نک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰ (پاورقی)؛ در توجیه دیگری گفته شده است که امام خراج دارابجرد را برای خانواده‌های شهدای جمل و صفین می‌خواسته است. نک: بحار الانوار، ج ۴۴، ص

باشد. گویا همان هیئتی که از طرف معاویه به سباط مدائن آمد تا پیشنهاد صلح را مطرح کند، همین شرط مالی را مطرح کرده بود.<sup>۱</sup> این البته با طینت معاویه سازگار است که قصدش خرید هر کسی با پول بود. نکته دیگری که شاهد بر عدم وجود شرط مالی در قرارنامه است این که پس از صلح، سلیمان بن صرد خزاعی در اعتراض به امام گفت، چرا سهمی برای خود در عطاء قرار نداده است.<sup>۲</sup> درباره شرط مربوط به جانشینی امام حسن (ع) بجای معاویه نیز مانند همین استدلال‌ها وجود دارد. در برخی نقل‌ها آمده است که بر پایه قرارنامه تنظیم، بنا شد که امام حسن (ع) جانشین معاویه باشد و حتی گفته شده است که در آن قرارنامه آمده بود که اگر امام حسن (ع) درگذشت، برادرش جانشین معاویه خواهد بود.<sup>۳</sup> در این باره نیز، امام حاضر به پذیرش آنچه عبدالله بن نوفل مطرح کرده بود (و یا آنچنان که در نقل بلاذری و شماری دیگر<sup>۴</sup> آمده خود معاویه پیشنهاد کرده بود) نشد. در برابر، امام در متنی که خود تنظیم کرد، از اساس، حق تعیین ولایتعهد را از معاویه گرفت. تأکید امام در آن متن، بر آن بود که معاویه حق تعیین جانشین ندارد و باید کار خلافت را به مسلمانان واگذار کند. تصویری که امام از معاویه داشت، این بود که او به هر روی در صدد موروثی کردن خلافت خواهد بود. در این صورت بهتر است تا در این قرارنامه دست او بسته شود. تعبیر «نشوری المسلمین» گرچه اندکی کلی بود، اما راه خلاصی از دست موروثی شدن در آن شرایط بود. ممکن است اظهار شود که چنین چیزی با اعتقاد به «نص» در امامت شیعی سازگاری ندارد. در این باره اولاً باید گفت، بیشتر مردمی که امام در میانشان زندگی می‌کرد، اعتقادی به نص نداشتند. طبعاً برای این مردم جز این راهی وجود نداشت. به علاوه، حتی اگر مشروعیت به نص باشد، منافات با این اصل ندارد که به هر روی پذیرش مردم در مقبولیت حاکم در مقام رهبری جامعه و نیز بدست‌گیری کار حکومت، امری بدیهی و روشن است.

۱ . تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۲۴؛ تذکرة الخواص، ص ۱۹۸

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹

۳ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۴؛ عمدة الطالب، ص ۶۷

۴ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱



اکنون که بحث به اینجا رسید، لازم است تا درباره چند بند صلح نامه مطالبی را بیان کنیم:

**الف :** نخستین نکته مهم در این قرارداد، عمل به کتاب خدا، سنت رسول خدا(ص) و سیره خلفای صالح است. اصرار به چنین موضعی از ناحیه امام بدان دلیل بود که معاویه در چهارچوب شرع محدود شود. آن حضرت پس از آمدن معاویه به کوفه نیز، ضمن سخنانی که بر فراز منبر مسجد کوفه ایراد کرد، همین نکته را به این عبارت بیان فرمود: *إنما الخليفة من سار بسيرة رسول الله و عمل بطاعته و ليس الخليفة من دان بالجرور و عطل السنن و اتخذ الدنيا أباً و أمّاً*. خلیفه کسی است که به سیره پیامبر(ص) عمل کرده و از او اطاعت کند. خلافت به این نیست که ستمگری ورزیده، سنت پیامبر را رها نماید و دنیا را به عنوان پدر و مادر خود بگیرد. در ادامه این آیه را تلاوت فرمودند: *وَ إِنِ أَذْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ*<sup>۱</sup> و چه می دانیم، شاید این آزمایشی برای شما و متاعی اندک (برای معاویه) باشد. در این لحظه بود که معاویه از سخنان امام بر آشفت.<sup>۲</sup> امام در همین خطبه بود که فرمود: معاویه در حقی با من به نزاع برخاست که از آن من بود، اما من به خاطر صلاح امت، و جلوگیری از خونریزی آن را ترک کردم.<sup>۳</sup>

**ب :** نکته مهم دیگر، مخالفت امام با موروثی شدن خلافت بود که پیش از این به آن اشاره کردیم.

**ج :** گرفتن امنیت برای شیعیان یکی از اصول مهم این قرارنامه بود. اشاره کردیم که امام در پیامی که در همان آغاز مذاکرات فرستاد، فرمود: اگر معاویه امنیت مردم را تعهد کند، من با او بیعت می کنم. در تعبیری که در برخی نقلها آمده اشاره شده است که امام برای احمر و اسود - کنایه از سیاه و سفید - تأمین

۱ . انبیاء، ۱۱۱

۲ . ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن سعد، صص ۱۷۱، ۱۷۲

۳ . ذخائر العقبی، ص ۱۴۰؛ نظم رر السطین، صص ۲۰۱ - ۲۰۰؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۲؛ المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۵۳؛ ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن سعد، ص ۱۷۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص

گرفتند. شاید این تعبیر به نحوی گرفتن امنیت برای موالی نیز بوده است، کسانی که امام علی(ع) به آنها اعتنای فراوان داشت.

د: شرط دیگر امام آن بود که توطئه‌ای پنهانی یا آشکار بر ضد امام حسن (ع) و یا برادرش امام حسین (ع) نداشته باشد. همچنین هیچ‌کدام از افراد خاندان رسول را در هیچ نقطه‌ای تهدید نکنند. این مسأله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. جالب است که تمام این موارد توسط معاویه نقض شد، در حالی که در آن لحظه معاویه بدون هیچ‌گونه پیش‌شرطی، قرارنامه را پذیرفت. او می‌خواست هرچه زودتر عراق را به تصرف خود در آورد. معاویه، چنان که امام، هر دو اطمینان داشتند که این شروط هر چه باشد، معاویه آنها را زیر پا گذاشته و اجرایی نخواهد کرد، اما در آن لحظه چاره‌ای جز پذیرش آن نبود. معاویه به هیچ یک از شروط مذکور پای بند نماند. او نه تنها به کتاب خدا و سیره پیامبر(ص) عمل نکرد، بلکه در حد عثمان نیز باقی نماند. او یزید را به ولایتعهدی خود برگزید. امنیت را از تمامی شیعیان علی(ع) گرفت و زیاد و دیگران را بر آنها مسلط کرد. حصین بن منذر می‌گفت: معاویه به هیچ یک از شروط خود با حسن (ع) عمل نکرد، او حُجر و اصحابش را کشت، پسرش را به جانشینی خود برگزید و کار را به شورا واگذار نکرد، و حسن(ع) را نیز مسموم کرد.<sup>۱</sup>

به نقل منابع موجود، وقتی معاویه پس از این ماجرا به کوفه در آمد، گفت: أَلَا إِنِّي كُنْتُ شَرْطًا أُرِدْتُ بِهَا الْأَلْفَةَ وَ وَضَعْتُ الْحَرْبَ، أَلَا وَ إِنِّهَا تَحْتَ قَدَمِي، مِنْ أَيْنِ شَرْطًا رَا بِخَاطِرِ خَامُوشِ كَرْدَنِ آتَشِ فَتَنِهِ وَ مَدَارَايَ بَا مَرْدَمِ وَ إِيجَادِ الْفَتِ پَذِيرَفْتَمِ، أَمَا أَكُنُونِ هَمَّةَ أُنْهَا رَا زِيرِ پَايَمِ مِي‌گِزَارَمِ.<sup>۲</sup> و در عبارتی دیگر از او نقل شده است که گفت: مَنْ بَا شَمَا بَرَايِ أَنْ كِه نَمَازِ بَگِذَارِيدِ يَا رُوزِهِ بَدَارِيدِ يَا حِجِّ بَجَايِ آرِيدِ يَا زَكَاتِ بِيْرْدَازِيدِ، نَجْنِگِيدَمِ، بَلَكِه جَنْگِيدَمِ تَا اَمِيرِي شَمَا رَا بَدَسْتِ أَوْرَمِ. وَ خَدَاوَنْدِ اَيْنِ رَا بِه مَنْ عَطَا كَرْدِ وَ حَالِ أَنْ كِه شَمَا ازِ أَنْ كِرَاهْتِ دَاشْتِيدِ.<sup>۳</sup>

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، صص ۴۸ - ۴۷

۲ . همان، ج ۳، صص ۴۴، ۴۶؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶

۳ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۴۶

گروهی از بصریان به رهبری حمران بن ابان، قصد شورش بر معاویه را داشتند. گفته‌اند او مردم را به بیعت با امام حسین (ع) می‌خوانده است. معاویه، عمرو بن ارباطه با برادرش بسرا را برای سرکوبی وی به بصره اعزام کرد.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب معاویه بر عراق تسلط یافت. او مغیره بن شعبه را به حکومت کوفه گماشت که تا نه سال پس از آن که زنده بود حکومت این شهر را داشت. بصره نیز به عبدالله بن عامر که پیش از آن از طرف معاویه در آنجا حکومت داشت سپرده شد. خلافت امام حسن (ع) از رمضان سال ۴۰ هجری آغاز شده و در ربیع الاخر سال ۴۱ پس از گذشت هفت ماه به پایان آمد.<sup>۲</sup>

### اخلاق و اخلاقیات از دیدگاه امام مجتبی (ع)

حکمت نه فلسفه است نه اخلاق. این را می‌دانیم، اما از پاسخ این پرسش که حقیقت حکمت چیست، به دلیل استعمال آن در معانی مختلف به طور دقیق آگاه نیستیم. وقتی از میراث حکمی امامان یا اولیاء الهی سخن می‌گوییم، مراد از حکمت چیست؟ وقتی فردوسی را حکیم می‌شمریم، اشاره به کدام وجه شعری او داریم.

شاید کلی‌ترین پاسخ این باشد که مقصود کلمات حکیمانه‌ای است که از یکسو نشانگر عمق بینش حکمی آن بزرگواران و از سوی دیگر، ابزاری برای ارائه بخشی از آگاهی‌های اخلاقی و انسانی به جامعه است. اینجا مقصود تقسیم حکمت به نظری و عملی نیست، بلکه تجربه‌های ذهنی و عملی انسانی و ناظر به کمال مطلق و ارزش‌های فطری است که به صورت کلمات حکیمانه بر زبان جاری می‌شود. این روایت که اگر کسی چهل روز خود را خالص برای خدا گرداند، خداوند حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند، همین حکمت است.

به سخن دیگر، در کنار بیان اصول اعتقادی و فکری، و همین‌طور شریعت و فقه، قسمتی به عنوان اخلاق وجود دارد که بخشی از منبع آن، آموزه‌های الهی در قرآن و

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۲؛ الفتوح، ج ۴، ص ۱۶۸

۲ . نک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۴

حدیث و بخشی دیگر از فطرت انسانی و روح حکمی انسانهاست. حکمت نه فلسفه است و نه وحی مستقیم الهی، حکمت معارف برخاسته از فطرت پاک الهی است. وقتی گفته می‌شود که لقمان حکیم است، دقیقاً به همین معناست. حکمت برآیند معرفتی توحید، شریعت و اخلاق است که خداوند روی آن تکیه می‌کند. فهمی اخلاقی از معارف توحیدی، چیزی که خیر کثیر - کوثر - خوانده شده است: وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا. [بقره: ۲۶۹] خداوند در قرآن مرتبه حکمت را در مرتبه پس از کتاب و حتی در جایی پیش از تورات و انجیل قرار داده است: وَيَعْلَمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ [آل عمران: ۴۸] و در جای دیگر: وَإِذْ عَلَّمْنَا الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ [مائدة: ۱۱۰]. و در جای دیگر: اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ [نحل: ۱۲۵]، بنابراین این همان طور که کتاب ابزار هدایت است، حکمت هم ابزار هدایت است. درباره لقمان هم آمده است: وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ [لقمان: ۱۲]. در آیه اخیر، امام کاظم معنای حکمت را برای هشام بن حکم، به معنای فهم و عقل دانسته اند. [کافی: ۱۶/۱].

یکی از جنبه‌های آگاهی بخشی اهل بیت، صدور کلمات حکمت‌آمیز است که به خصوص در فرهنگ ادبی عرب، جایگاه ویژه‌ای داشته است: از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: ان الله أجري على ألسن أهل بيتي مصابيح الحكمة.<sup>۱</sup> و در جای دیگر: ما زهد عبد في الدنيا الا أثبت الله الحكمة في قلبه و بصره في الدنيا.<sup>۲</sup> هیچ بنده ای در دنیا زهد نورزید جز آن که خداوند حکمت را در قلب او ثابت گرداند و در امر دنیا او را بصیر گردانید. از امام علی (ع) نقل شده که فرمود: روحو انفسکم ببدیع الحكمة.<sup>۳</sup> جانتان را با تازه‌های حکمت آرامش ببخشید. از رسول خدا(ص) نقل شده است که فرمود: رأس الحكمة مخافة الله.<sup>۴</sup> اوج حکمت، ترس از خداوند است. و فرمود: نعم الله أكثر من أن تشتري إلاً ما أعان عليه و ذنوب ابن آدم أكثر

۱ . مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۹۷

۲ . همان، ج ۱۲، ص ۵۱

۳ . کافی، ج ۱، ص ۲۸

۴ . من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶

من أن تغفر إلّا ما عفا عنه، نعمت‌های خداوندی بیش از آن است که تو بتوانی تهیه کنی مگر خودش کمک کند، و گناهان آدمی بیش از آن است که بخشیده شود مگر خودش بگذرد.<sup>۱</sup> این میراث در درجه اول از پیامبر (ص) و امام علی (ع) و پس از آنان، از سایر امامان با ارائه کلمات قصار حکیمانه و اخلاقی، میراثی با ارزش و قابل تأمل است. البته بسیاری از بزرگان در تاریخ اسلام نیز جملات حکیمانه‌ای دارند و این اساساً، یک موهبت الهی است. در آثار ادبی کهن اسلامی، مانند کتابهای جاحظ، ابن قتیبه، ابن عبدالبر و بسیاری دیگر، این کلمات به صورت موضوعی درج شده و برای قرن‌ها منبعی برای تغذیه فکری توده‌هایی بود که این آثار را مطالعه می‌کردند. در این میان، چهره ویژه‌ای از امام مجتبی (ع) در آثار کهن ادبی در ارائه کلمات حکیمانه وجود دارد که به تناسب و البته به اختصار به آن اشاره می‌کنیم؛ زیرا هدف ما در واقع، ترسیم یک خط کلی فکری در زندگی ائمه است، نه جستجوی کامل در همه موارد. برای مثال این سخن امام مجتبی (ع) که فرمود: *الحلم وزير العلم*<sup>۲</sup>، یا این سخن آن حضرت که *المصائب مفتاح الاجر*<sup>۳</sup> مصیبت‌ها کلید پادشاهند، از این قبیل است.

چند جمله از مواعظ حکیمانه و اخلاقی امام مجتبی (ع) چنین است: *يا بن آدم عِفْءٌ عن محارم الله تكن عابداً، و ارض بما قسم الله سبحانه تكن غنياً، و أحسن جوارٍ من جاورك، تكن مسلماً، و صاحب الناس بمثل ما تحب أن يصاحبوك بمثله تكن عدلاً. إنّه كان بين أيديكم أقوام يجمعون كثيرًا، و يبنون مشيدًا، و يأملون بعيدًا، أصبح جمعهم بورا، و عملهم غرورا، و مساكنهم قبورا، يا بن آدم! إنك لم تنزل في هدم عمرک منذ سقطت من بطن أمك، فخذ مما في يدك لما بين يدك، فإن المؤمن يتزود و الكافر يتمتع، و كان يتلوا بعد هذه الموعظة: و تزودوا فإن خير الزاد التقوى*<sup>۴</sup>.

ای فرزند آدم! از حرام‌های الهی خود را پاک نگهدار، عابد خواهی بود. راضی به آنچه خدا تقسیم کرده باش، بی نیاز خواهی بود. با اطرفیانت خوب رفتار کن،

۱ . ادب الدنيا و الدين، ماوردی، ص ۱۰۵ (بیروت، دار هلال، ۱۴۲۱).

۲ . التذكرة الحمدونية، ج ۳، ص ۹۸

۳ . همان، ج ۴، ص ۱۹۵

۴ . همان، ج ۱، ص ۱۰۱ (بقره، ۱۹۷)

مسلمان خواهی بود. با مردم همان گونه رفتار کن که دوست داری با تو رفتار کنند، عادل خواهی بود. در برابر شما، اقوامی بودند که اموالی گردآوردند، بناهایی ساختند، آرزوهای طولانی داشتند اما آنچه فراهم آوردند، بی فایده ماند، کارهایشان فریب و بی پایه شد و سکونت گاه‌هایشان، مقبره گردید. ای فرزند آدم! از روزی که از مادر زاده شدی، یکسره در نابودی عمرت تلاش می کنی. از آنچه در اختیار توست، توشه‌ای برای آنچه پیش روی توست فراهم ساز. مؤمن زاد و توشه بر می دارد، کافر به عیش می پردازد. و آن حضرت بعد از این موعظت این آیه را می خواند که توشه بگیرد که بهترین توشه تقواست.

نمونه دیگری از جملات حکیمانه آن حضرت اینهاست:

إِذَا سَمِعْتَ أَحَدًا يَتَاوَلُ أَعْرَاضَ النَّاسِ فَاجْتَهِدْ أَنْ لَا يَعْرِفَكَ، وَ لَا تَتَكَلَّفَ مَا لَا تُطِيقُ وَ لَا تَتَعَرَّضُ لِمَا لَا تُدْرِكُ، وَ لَا تَعِدَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَ لَا تُتَفَقَّ الْأَبْقَدْرَ مَا تَسْتَفِيدُ، وَ لَا تَطْلُبُ مِنَ الْجَزَاءِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا عِنْدَكَ مِنَ الْغَنَاءِ، وَ لَا تَفْرَحْ إِلَّا بِمَا نَلَيْتَ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ لَا تَتَاوَلْ إِلَّا مَاتَرِي نَفْسَكَ أَهْلًا لَهُ، فَإِنَّ تَكَلَّفَ مَا لَا تُطِيقُ سَقَمَهُ، وَ السَّعْيُ فِيهَا لَا تَدْرِكُ عَنَاءً، وَ عِدَّةٌ مَا لَا تَنْجِزُ تَفْضُحُ، وَ الْإِنْفَاقُ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ حَرَبٌ، وَ طَلَبُ الْخَيْرِ بغيرِ غِنَاءٍ سَخَافَةٌ، وَ بُلُوغُ الْمَنْزِلَةِ بغيرِ اسْتِحْقَاقٍ يَشْفِي عَلَى الْهَلَكَةِ<sup>۱</sup>.

وقتی دیدی که کسی متعرض آبروی مردم می شود، تلاش کن تا تو را نشناسد، آنچه طاقت انجامش را نداری بر خود تکلیف مکن، و متعرض آنچه بدان نمی رسی، نشو، و آنچه را توانایی بر آن نداری، وعده مده - در شمار میار - و جز به مقدار آنچه بهره می بری، خرج مکن و جز به مقدار داشته هایت، برداشت مطلب، و جز در آنچه طاعت الهی را به جای می آوری خشنود مباش، و جز در آنچه خود را شایسته آن می دانی وارد مشو، چرا که تکلیف ما لایطاق سفاهت است و تلاش برای آنچه دست نیافتنی است زحمت است و وعده ای که بدان عمل نکنی فضاحت است و خرج کردن در آنچه فایده ندارد، عصبانیت و خشم است؛ همچنان که انتظار برداشتی افزون بر داشت هم سخافت و بی عقلی است؛ چندان که نشستن در جایگاهی که شایستگی و استحقاقش نیست، مشرف شدن

بر هلاکت و نابودی است.

از امام مجتبی (ع) نقل شده که فرمود: المزاح يأكل الهيبة،<sup>۱</sup> شوخی کردن، هیبت انسان را از میان می برد.

به امام مجتبی (ع) گفته شد: إن فلانا يقع فيك، فقال: ألقيتني في تعب، الآن أستغفر الله لي و له.<sup>۲</sup> فلان شخص از تو بدگویی کرد. آن حضرت گفت: تو مرا به زحمت انداختی. اکنون برای خودم و او طلب مغفرت و آمرزش می کنم.

و در کلامی دیگر حضرت مجتبی فرمود: لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اجعل بينهما للاعتذار طريقا.<sup>۳</sup> در عقوبت بر گناه عجله نکن و میان آن دو زمانی را برای عذرخواهی باقی گذار.

### ویژگی های امام مجتبی (ع)

امام حسن (ع) در نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد، در حالی که شباهت زیادی به جدش رسول خدا (ص) داشت.<sup>۴</sup> سالها در کنار جدش رسول خدا (ص) و پدرش علی مرتضی (ع) زندگی کرد، و پس از شهادت پدر بزرگوارش، رهبری شیعیان را عهده دار شد. ابورزین گوید: حسن بن علی (ع) در حالی برای ما خطبه می خواند که لباس سیاه در بر و عمامه ای سیاه بر سر داشت.<sup>۵</sup> رسول خدا (ص) علاقه زیادی به امام مجتبی و برادرش حسین داشت و بارها فرمود: اللهم إني قد أحببته فأحبه و أحب من يحبه،<sup>۶</sup> من أحبني فليحبه، و ليبلغ الشاهد منكم الغائب،<sup>۷</sup> من أحب الحسن و الحسين فقد أحبني، و من أبغضهما

۱ . التذكرة الحمدونية، ج ۱، ص ۳۸۰

۲ . التذكرة الحمدونية، ج ۲، ص ۱۲۰، نثر الدر، ج ۱، ص ۳۳۲

۳ . التذكرة الحمدونية، ج ۴، ص ۱۰۴

۴ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن سعد، صص ۱۳۱ - ۱۳۰

۵ . همان، ص ۱۶۳

۶ . همان، ص ۱۳۹؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۱

۷ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۱۳۸؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۶؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۳

فقد أبغضني،<sup>۱</sup> من سرّه أن ينظر إلى سيد شباب أهل الجنة فليُنظر إلى الحسن بن علي.<sup>۲</sup> همه اینها حکایت از دوستی عمیق رسول خدا نسبت به این نواده گرامی‌اش دارد که با توجه به تعابیر ارائه شده، قطعاً امری بالاتر از دوستی خانوادگی است.

امام مجتبی (ع) بر اساس نقلهای موجود در زهد و عبادت ممتاز بود. از جمله درباره سفرهای حج آن حضرت که پیاده انجام شده، آمده است که: «إني لأستحي من ربّي أن ألقاه و لم أَمْش إلى بيته، فمشى عشرين مرّة من المدينة على رجله» من شرم دارم که خداوند را ملاقات کنم در حالی که پیاده به خانه او نرفته باشم. پس بیست بار از مدینه با پای پیاده به زیارت خانه خدا رفت.<sup>۳</sup> در نقل دیگری آمده است که آن حضرت بیست و پنج بار با پای پیاده به سفر حج رفت.<sup>۴</sup> ابن‌سعد در نقل خود پانزده بار ذکر کرده است.<sup>۵</sup>

بذل و بخشش در راه خدا، یکی دیگر از ویژگیهای اخلاقی آن امام بزرگوار است که مکرر در منابع گزارش شده است. زمانی که اسماعیل بن یسار همراه عبدالله بن انس برای گرفتن پول به شام، نزد معاویه رفته و چیزی به دست نمی‌آورند، اسماعیل در شعری خطاب به دوستش ابن انس می‌گوید: لعمرک ما إلی حسن رحلنا و لا زرنا حسیناً یابن انس،<sup>۶</sup> به جان تو سوگندای فرزند انس که ما به سوی حسن (ع) نرفته و به زیارت حسین (ع) نشناخته بودیم. مقصود او این بود که اگر زیارت این دو برادر می‌رفتیم با دست پر باز می‌گشتیم. در نقلی آمده است که شخصی حضور امام حسن (ع) رسید و اظهار نیاز کرد. امام به او فرمود: نیازهایت را بنویس و به من ده. زمانی که نوشت و آورد، امام دو برابر نیازش بدو

۱ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن‌سعد، صص ۱۳۸، ۱۴۳؛ مسند طرابلسی، ش ۲۵۰۲؛ مسند احمد، ج ۲،

ص ۴۴۰؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶

۲ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن‌سعد، ص ۱۳۸؛ البداية و النهایة، ج ۸، ص ۳۵

۳ . اخبار اصهبان، ج ۱، ص ۴۴

۴ . تاریخ الخلفاء، ص ۷۳

۵ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن‌سعد، ص ۱۵۹

۶ . الاغانی، ج ۴، ص ۴۱۹



پرداخت.<sup>۱</sup> در روایت دیگری آمده است که امام، در طول زندگی خود، سه بار و هر بار نیمی از تمامی مایملک خود را در راه خدا بخشید.<sup>۲</sup> ابوهارون نامی گوید: در سفر حج به مدینه رفتیم، گفتیم سری به فرزند رسول خدا (ص) بزنیم و سلامی بر او بکنیم. نزد آن بزرگوار رفتیم و از سفر خود گفتیم. وقتی بازگشتیم، برای هر کدام از ما چهارصد دینار فرستاد. نزد آن حضرت برگشته گفتیم که وضعمان خوب است حضرت فرمود: لا ترّدوا علیّ معروفی.<sup>۳</sup>

به امام حسن (ع) گفتند: فیک عظمت، شما عظمت خاصی دارید. امام فرمود: لا بل عزة، قال الله تعالى: وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ<sup>۴</sup>، این عظمت نیست، بلکه عزت است. خداوند فرموده است: عزت برای خدا، پیامبرش و مؤمنان است.<sup>۵</sup>

امام در مدت هشت نه سالی که پس از صلح در مدینه بودند، مرتب با شیعیان کوفه که برای حج به حجاز می آمدند دیدار داشتند. طبیعی است که آنها حضرت را به عنوان امام خود پذیرفته و در امور دینی خود از آن حضرت بهره می بردند. مردی از شامیان گوید: روزی در مدینه شخصی را دیدم با چهره‌ای آرام و بسیار نیکو و لباسی در بر کرده که به طرز زیبایی آراسته و سوار بر اسب. درباره او پرسیدم. گفتند: حسن بن علی بن ابی طالب (ع) است. خشمی سوزان سر تا پای وجودم را فرا گرفت و بر علی بن ابی طالب (ع) حسد بردم که چگونه او چنین پسری دارد. پیش او رفته و پرسیدم آیا تو فرزند علی هستی؟ وقتی تأیید کرد، سیل دشنام و ناسزا بود که از دهان من به سوی او سرازیر شد. پس از آن که به ناسزاگویی پایان دادم از من پرسید: آیا غریب هستی؟ گفتم: آری. فرمود: با من بیا، اگر مسکن نداری به تو مسکن می دهم و اگر پول نداری به تو کمک می کنم و اگر نیازمندی، بی نیازت سازم. من از او جدا شدم در حالی که در روی زمین محبوبتر از او نزد من کسی نبود.<sup>۶</sup>

۱ . المحاسن و المساوی، ص ۵۵

۲ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۱۵۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۷۳؛ تذکرة الخواص، ص ۱۹۶

۳ . ترجمة الامام الحسن (ع)، ابن سعد، ص ۱۵۵

۴ . مناقون، ۸

۵ . ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۷۷

۶ . الکامل فی الادب، ج ۱، ص ۲۳۵؛ التذکرة الحمدونیه، ج ۲، ص ۱۲۴

درباره بذل و بخشش امام روایات دیگری نیز در دست است: مردی نیازمند از امام حسن درخواست کمک کرد... امام صد دینار به او دادند. پس از آن نزد برادرش حسین آمد... وی نود و نه دینار داده و نخواست با برادرش برابری کند.<sup>۱</sup> امام حسن (ع) که با مساکین غذا می‌خورد، وقتی معاویه به مدینه آمد، حتی به دیدن او هم نرفت. در نقلی آمده است که معاویه برای حج به حجاز آمد و از جمله وارد مدینه شد. اما امام مجتبی (ع) در مجلس او حاضر نگشت. در وقت رفتن، حسن را دید. گفت: من پسر هند هستم، هر مقدار پولی که به مردمان مدینه دادم، به تو می‌دهم. حضرت فرمود: من هم پسر فاطمه هستم و آن را به تو بر می‌گردانم.<sup>۲</sup>

### شهادت امام حسن (ع)

از جنایات غیر قابل بخشایش معاویه، به شهادت رساندن امام حسن (ع) ریحانه رسول‌الله (ص) است. از نظر منابع کهن تاریخی کوچکترین تردیدی در آن وجود ندارد. بر اساس این نقل‌ها معاویه با ترتیب‌دادن توطئه‌ای امام را به دست همسرش جَعده دختر اشعث بن قیس، به شهادت رساند. زمانی که در سال ۶۳ هجری در واقعه حَرّه مدینه غارت شد، خانه این زن نیز به تاراج رفت. اما به پاس خوش‌خدمتی او در به شهادت رساندن شویش، اموالش را به او باز گرداند. منابع بی‌شماری خبر به شهادت رساندن امام را توسط جَعده و با توطئه معاویه گزارش کرده‌اند.<sup>۳</sup> خبر شگفت آن که هیثم بن عَدی گفته است، مسمومیت حسن (ع) به

۱. التذکرة الحمدونیه، ج ۲، ص ۲۷۶، عیون الاخبار، ج ۳، ص ۱۴۰

۲. التذکرة الحمدونیه، ج ۳، ص ۳۹۶

۳. ترجمه الامام الحسن (ع)، ابن سعد، صص ۱۷۵ - ۱۷۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، صص ۸۸ - ۵۵، استاد محمودی، در پاورقی صفحات مزبور، خبر مزبور را از منابع متعددی نقل کرده است. در این میان، ابن خلدون که متهم به اموی‌گری افراطی است، برخلاف این همه شواهد تاریخی می‌گوید: و حاشا لمعاویة ذلک. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ق ۲، ص ۱۸

تحریک معاویه و بدست دختر سَهیل بن عمرو صورت گرفته است.<sup>۱</sup> آن حضرت چهل روز پس از مسمومیت بیمار بود تا آن که به شهادت رسید.<sup>۲</sup> ام‌بکر دختر مسور گوید: بارها به امام سم خورانده شد. هر بار از آن رهایی می‌یافت تا آن که بار اخیر، سم به قدری شدید بود که پاره‌های کبد - کنایه از امعاء و احشای - امام از گلویشان خارج می‌شد.<sup>۳</sup>

در منبع کهن دیگری آمده است که تعهد شده بود تا برابر سم خوراندن به امام حسن(ع)، مبلغ یک صد هزار درهم به جعده داده شود. پس از آن بود که چندین طشت از امام خون آمد. آن حضرت فرمود: بارها به من سم خورانده شد اما هیچ کدام مانند این بار نبود که پاره‌های جگر از گلویم بیرون آید. در این باره ابیاتی هم برای جعده گفته شد. بعدها مردی از قریش او را گرفت و پسری آورد. بچه‌های کوچی به آن پسر می‌گفتند: ای فرزند سم خوراننده به شوهرها! [یا ابن مسممة الازواج]. وقتی معاویه خبر درگذشت امام حسن(ع) را شنید در کاخ خضراء، بلند تکبیر گرفت و شامیان هم. خواهرش فاخته علت تکبیرش را پرسید. معاویه گفت: به خاطر مرگ حسن. فاخته گفت: آیا برای مرگ فرزند فاطمه تکبیر می‌گویی؟ معاویه گفت: والله از روی شماتت به مرگ او، تکبیر نگفتم، بلکه به خاطر راحت شدن دلم و این که خلافت تماما متعلق به من شد، بود.<sup>۴</sup>

پس از شهادت امام، بر اساس وصیت آن حضرت خواستند او را در کنار قبر رسول خدا (ص) دفن کنند، اما عایشه با استناد به این که بی‌تی، لا آذن فیه<sup>۵</sup> خانه از من است، اجازه نخواهم داد، مانع از این کار شد. مروان هم که آن زمان

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۹

۲ . ترجمة الامام الحسن، ابن سعد، ص ۱۷۶

۳ . المنتخب من ذیل المذیل، ص ۵۱۴

۴ . التذکرة الحمدونیه، ج ۹، ص ۲۹۳ - ۲۹۴

۵ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵ . عایشه در حالی که سوار بر قاطر بود، جلو آمد و این سخن را گفت. بنا به نقل یعقوبی (همانجا) قاسم بن محمد بن ابی‌بکر نزد وی آمد و گفت: یا عمّة ما غسلنا رؤوسنا من یوم الجمل الاحمر، اتریدین أن یقال یوم البغلة الشهباء». ما هنوز سرهای خود را از (سرافکنندگی) روز جمل سرخ نشسته‌ایم. آیا برآنی تا روزی هم به نام یوم البغله مشهور شود. در این وقت عایشه برگشت.

حکومت مدینه را داشت، اعلام کرد که اجازه چنین کاری را نخواهد داد. وی به طور مسلح همراه شماری دیگر از امویان حاضر شد و گفت، همان طور که با عثمان چنان کردید، امروز اجازه نخواهیم داد چنین کنید.<sup>۱</sup> امام حسن (ع) سفارش کرده بودند که اگر مشکلی پیش آمد آن حضرت را در کنار مادرشان در بقیع دفن کنند.<sup>۲</sup> بر اساس این نقلها، عایشه، برای یکبار دیگر کینه خود را نسبت به حضرت زهرا(س) و فرزند آن حضرت نشان داد.

زمانی که امام را برای دفن نزدیک قبر پیامبر (ص) آوردند، عایشه گفت: هذا الأمر لایکون أهدأ، چنین چیزی هرگز انجام نخواهد شد.<sup>۳</sup> ابوسعید خدری و ابوهریره به مروان گفتند: آیا از دفن حسن در کنار جدش ممانعت می‌کنی در حالی که رسول خدا (ص) او را سید جوانان بهشت نامید؟ مروان به تمسخر به آنها گفت: اگر امثال شما حدیث پیامبر(ص) را روایت نمی‌کردند، تاکنون ضایع شده بود.<sup>۴</sup>

محمد بن حنفیه می‌گوید: زمانی که امام حسن(ع) وفات کرد، مدینه یکپارچه عزادار شده، همه گریه می‌کردند. مروان خبر وفات حضرت را به معاویه داد و گفت: آنها می‌خواهند حسن را در کنار پیامبر(ص) دفن کنند، اما تا من زنده هستم به این مقصود خود نخواهند رسید. امام حسین (ع) به کنار قبر پیامبر(ص) رسید، و فرمود: اینجا را حفر کنید، سعید بن عاص که حاکم مدینه بود خود را کنار کشید، اما مروان، امویان را آماده و مسلح کرد. مروان گفت: چنین چیزی هرگز نخواهد شد. امام حسین(ع) فرمودند: به تو چه ارتباطی دارد، مگر تو والی شهر هستی؟ مروان گفت: نه، اما تا من زنده هستم اجازه این کار را نخواهم داد. امام حسین (ع) از کسانی که در حلف الفضول همراه بنی‌هاشم بودند کمک خواست. این اشاره به

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۷ روایت از کتاب الفتن نعیم بن حماد.

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۱، ۶۴، نیز نک: پاورقی ص ۶۲ - ۶۱. تصور عمومی مردم بر این بود که فاطمه زهرا (س) در بقیع دفن شده است. البته این می‌توانست کنایه از جده او فاطمه بنت اسد هم باشد که برخی قبر موجود کنار مزار ائمه اربعه را متعلق به آن بزرگوار می‌دانند.

۳ . ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن‌سعد، ص ۱۸۴

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۵؛ و مشابه آن در: ترجمه الامام الحسن(علیه السلام)، ابن‌سعد، صص

ستمی بود که در حق او روا شده و به دنبال متحدانش برای مقابله بود. در این وقت شماری از بنی‌تیم، بنی‌زهره، بنی‌اسد و بنی‌جعوبه مسلح شدند. امام حسین(ع) پرچمی داشت و مروان نیز. سپس میان آنها تیراندازی نیز شد. در این وقت شماری از مردم از امام خواستند تا به خاطر وصیت خود امام حسن(ع) که فرموده بود اگر قرار است خونی ریخته شود، در همان بقیع کنار مادرش دفن شود، امام حسین(ع) را راضی کردند تا از اصرار خود دست بردارد.<sup>۱</sup>

در نقلی آمده است: مروان که این زمان معزول شده بود، با این اقدام خود قصد داشت تا معاویه را از خود راضی کند.<sup>۲</sup> مروان پس از آن که از دفن امام کنار مرقد پیامبر(ص) جلوگیری کرد، این خبر را با آب و تاب برای معاویه نوشت.<sup>۳</sup> او می‌گفت: چگونه فرزند قاتل عثمان، در کنار پیغمبر (ص) دفن شود، اما عثمان در بقیع؟<sup>۴</sup> بی‌شبهه، مروان یکی از کثیف‌ترین چهره‌های بنی‌امیه است که در تمام مدتی که حاکم مدینه بود، با زبان تند خود، امام علی(ع) و بنی‌هاشم را دشنام می‌داد.

شهادت امام در یک روایت، در ربیع الاول سال ۴۹، و در نقلی دیگر، ربیع‌الاول سال ۵۰ دانسته شده است.<sup>۵</sup> روایت سال ۴۹ درست‌تر می‌نماید.

زمانی که امام به شهادت رسید، بنی‌هاشم کسانی را به نقاط مختلف مدینه و اطراف فرستادند تا این خبر را به گوش انصار برسانند. گفته شده که هیچ کس در خانه خود نماند.<sup>۶</sup> زنان بنی‌هاشم، یک ماه برای امام مجلس عززا برپا داشتند.<sup>۷</sup> طبری به نقل از امام باقر(ع) آورده است که مردم مدینه هفت روز به مناسبت

۱ . ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن سعد، صص ۱۷۹ - ۱۷۷

۲ . همان، ص ۱۸۰، و نک: ص ۱۸۷

۳ . همان، ص ۱۸۸

۴ . همان، ص ۱۸۳ عثمان حتی در بقیع نیز دفن نشد چون مردم اجازه ندادند.

۵ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۶۶؛ ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن سعد، صص ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰

۶ . ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن سعد، ص ۱۸۱؛ ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن عساکر، ش ۳۷۱

۷ . ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن سعد، ص ۱۸۲؛ ترجمه الامام الحسن(ع)، ابن عساکر، ش ۳۲۸

درگذشت فرزند پیامبر(ص) در ماتم نشسته و بازار را بستند.<sup>۱</sup> او می‌گوید: که در مراسم دفن امام در بقیع، به قدری جمعیت اجتماع کرده بودند که جای انداختن سوزن نبود.<sup>۲</sup> خبر شهادت امام در بصره نیز شیعیان آن شهر را به عزا نشانند.<sup>۳</sup> پس از وفات امام مجتبی(ع) شیعیان کوفه، نامه تسلیتی به امام حسین(ع) نوشتند. در آن نامه آمده بود که در گذشت امام از یک سوی برای تمامی امت و از سوی دیگر برای تو و هذه الشيعة خاصة مصیبت است.

این تعبیر نشان شکل‌گیری شیعه و حتی کاربرد کلمه شیعه به عنوان یک اصطلاح در حوالی پنجاه هجری است. آنان در این نامه با این القاب از امام مجتبی(ع) یاد کردند علم الهدی و نور البلاد کسی که به او امید اقامه دین و اعاده سیره صالحان می‌بود. آنان اظهار امیدواری که خداوند حق امام حسین(ع) را به او بازگرداند.<sup>۴</sup> این نامه باید یکی از اسناد تاریخی مهم جهت اثبات شکل‌گیری شیعه اعتقادی و امامتی در کوفه میانه قرن اول هجری دانست. عمرو بن بعجه می‌گوید: نخستین ذلتی که بر عرب وارد شد، وفات امام مجتبی (ع) بود.<sup>۵</sup>

۱ . ترجمة الامام الحسن(ع)، ابن سعد، ص ۱۸۲

۲ . المنتخب من ذیل المذیل، ص ۵۱۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۳؛ ترجمة الامام

الحسن(ع)، ابن سعد، ص ۱۸۲؛ ترجمة الامام الحسن(ع)، ابن عساکر، ش ۳۷۲

۳ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۲۲۴

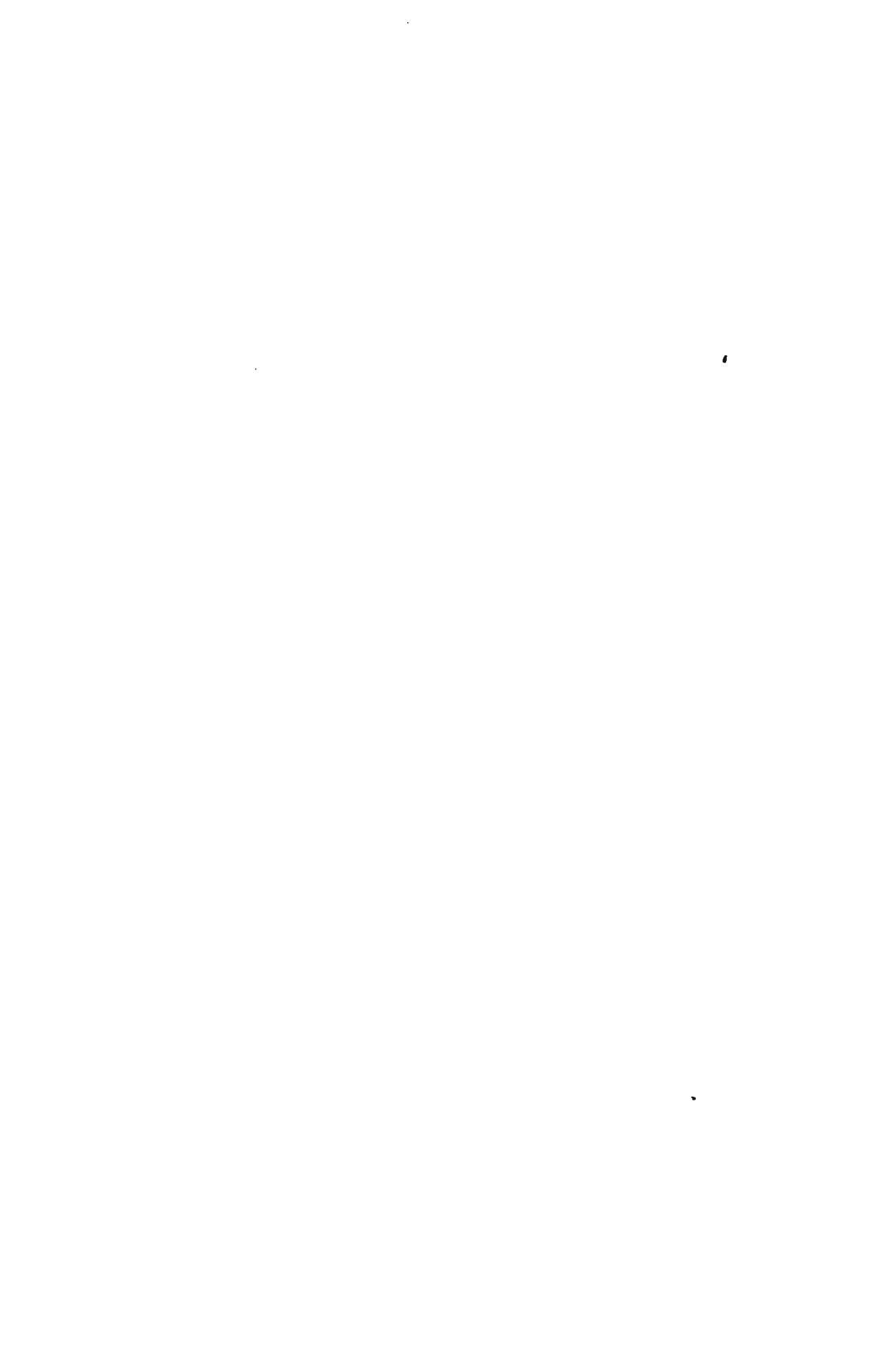
۴. تاریخ الیعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸

۵ . ترجمة الامام الحسن(ع)، ابن سعد، ص ۱۸۳



امام حسين  
عليه السلام





## امام حسین (ع)

### امام حسین (ع)

امام حسین (ع) در سوم شعبان<sup>۱</sup> سال چهارم<sup>۲</sup> هجرت در مدینه به دنیا آمد و روز دهم محرم سال ۶۱ هجری به شهادت رسید. آن حضرت در تمام سال‌های کودکی در کنار جدش رسول خدا (ص) و با آن حضرت مانوس بود. درباره وی و برادرش روایاتی چون الحَسَنُ و الحُسَيْنُ سِيدا شِبابِ اهلِ الجَنَّةِ، مَنْ أَحَبَّنِي فليحِبَّ هُذَيْنِ،<sup>۳</sup> مَنْ أَحَبَّ الحَسَنَ و الحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، و مَنْ أَبغَضَهُما فَقَدْ أَبغَضَنِي،<sup>۴</sup> هُما رِيحانِي مِنَ الدُّنيا،<sup>۵</sup> و درباره امام حسین (ع) روایت حُسَيْنٌ مِنِّي و أَنَا مِن حُسَيْنٍ نقل شده است.

امام حسین (ع) در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان حضور داشت و مردم را

- 
- ۱ . مسار الشيعة، ص ۳۷؛ مصباح المتعبد، ص ۷۵۸؛ ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالبین، ص ۵۱) و مفید در ارشاد (ص ۲۱۸) پنجم شعبان را روز تولد دانسته اند.
  - ۲ . گذشت که برخی تولد امام حسن (ع) را در سال دوم دانسته‌اند که طبعاً باید تولد امام حسین (ع) را هم در سال سوم بدانند. کلینی (کافی، ج ۱، ص ۴۶۳) و شیخ طوسی (التهذیب، ج ۶، ص ۴۱) بر این باورند.
  - ۳ . ترجمة الامام الحسين (ع) ص ۲۵
  - ۴ . همان، ص ۱۳۶
  - ۵ . همان، ص ۱۳۱
  - ۶ . همان، ص ۱۳۷

به جنگ ترغیب می‌کرد.<sup>۱</sup> ایشان در همان مراحل مقدماتی صفین در گرفتن مسیر آب از دست شامیان نقش داشت، و لذا امام علی(ع) فرمود: هذا اول فتح ببركة الحسين.<sup>۲</sup> این نخستین پیروزی است که به برکت حسین به دست آمد.

### امام حسین (ع) وفادار به صلح برادر

امام حسین(ع) در دوره امامت برادرش، به طور کامل از سیاست وی دفاع می‌کرد. آن حضرت در برابر درخواست‌های مکرر مردم عراق برای آمدن آن حضرت به کوفه، حتی پس از شهادت برادرش، حاضر به قبول رأی آنها نشده و فرمودند: تا وقتی معاویه زنده است، نباید دست به اقدامی زد. نمود این سخن آن بود که امام در فاصله ده سال به اجبار حکومت معاویه را تحمل کردند. رهبری شیعیان پس از شهادت امام حسن(ع) در اختیار امام حسین(ع) قرار گرفت و مردم کوفه ضمن یک نامه تعزیت، از رهبری و امامت امام حسین(ع) استقبال کرده وفاداری خود را به عنوان یک شیعه به ایشان اعلام کردند.<sup>۳</sup>

با این حال، امام در برابر فشار کوفیان فرمود: إنَّ بینه و بین معاویة عهدا و عقدا لایجوز له نقضه.<sup>۴</sup>

زمانی که معاویه اقدام به گرفتن بیعت برای یزید کرد، شماری از فرزندان صحابه، مخالفت‌هایی را ابراز کردند. مروان در نامه‌ای به معاویه نوشت: إنَّی لستُ آمن أن یکون الحسین مرصداً للفتنة، و أظنُّ یومکم من حسین طیولا.<sup>۵</sup> من در این باره ایمن نیستم که حسین منبع فتنه شود و تصور می‌کنم داستان طولانی با حسین خواهید داشت.

یکبار نیز معاویه کوشید تا دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را برای فرزندش

۱ . بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۴۰۵

۲ . همان، ج ۴۴، ص ۲۶۶

۳ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸

۴ . الارشاد، ج ۲، ص ۳۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۷

۵ . ترجمة الامام الحسين(ع) (ابن سعد) ص ۵۴

یزید خواستگاری کند. عبدالله با امام حسین (ع) مشورت کرد. حضرت فرمود: اُتْرُوْجِه و سیوفهم تقطر من دمائنا؟ آیا در حالی که از شمشیرهایشان خون ما می‌چکد، دختر به او می‌دهی؟ دختری را به عقد فرزند برادرت قاسم بن محمد در آر.<sup>۱</sup>

خبر مخالفت‌های امام حسین (ع) به معاویه رسید، اما او به حاکم خود در مدینه تأکید کرد تا وقتی حسین آرام است، با او کاری نداشته باش و تنها از وی سخت مراقبت کن. یکبار معاویه ضمن نامه ای به امام حسین (ع) از او خواست تا دست از شقاق و اختلاف‌افکنی بردارد و به مردم عراق اعتماد نکند.<sup>۲</sup> امام حسین (ع) از نامه معاویه برآشفته و ضمن نامه‌ای به وی نوشت: آیا تو قاتل حجر بن عدی و اصحاب نمازگزار و عابد او نبودی که با ظلم درآفتادند، بدعت‌ها را انکار کردند و در این راه از چیزی نهراسیدند؛ ... آیا تو نبودی که زیاد بن سُمیه را که در خانه عبید به دنیا آمده بود، به ابوسفیان بستی ... و به این ترتیب سنت رسول الله را ترک کرده، به طور عمدی فرمان او را رها ساختی و هوای نفس خود را به رغم هدایت الهی، پیروی کردی. آنگاه وی را بر عراقین مسلط ساختی، آنچنان که دست مردم را قطع کرده، چشمانشان را کور ساخته و آنان را به شاخه‌های نخل می‌آویخت. آیا تو دو حضرمی را نکشتی، آن دو نفری که زیاد به تو نوشت: آنان بر دین علی هستند و تو پاسخ دادی که هر کسی را که بر دین و رأی علی بود بکش. او نیز به دستور تو آنان را کشت و مثله کرد؛ آیا جز آن است که دین علی همان دین محمد است؟ ...<sup>۳</sup>

انتقادهای امام به معاویه در قالب این نکته است که معاویه، کسانی را کشته است که اولاً با ستمگری مخالف بوده‌اند و ثانیاً با بدعت: ینکرون الظلم و یستعظمون البدع. به خصوص که آنان عابد و زاهد هم بوده‌اند. سپس نمونه‌هایی از ستمگری‌های معاویه و زیاد را در عراق بیان کرده و به ترک سنت پیامبر (ص) در داستان انتساب زیاد به پدرش ابوسفیان تصریح می‌کند.<sup>۴</sup>

۱ . ترجمه الامام الحسین، ص ۱۴۹

۲ . الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۴

۳ . انساب الاشراف (چاپ سهیل زکار، ج ۵، ص ۱۲۸ - ۱۳)

۴ . بنگرید: رجال کشی، ج ۱، صص ۲۵۲ - ۲۵۹

## گوشه‌ای از اخلاقیات امام حسین (ع)

بی‌مناسبت نیست اشارتی نیز به فضائل اخلاقی آن حضرت داشته باشیم: یحیی بن سالم موصلی که از دوستداران امام حسین (ع) بود می‌گوید: با امام در حرکت بودیم، به در خانه‌ای رسیدند و آب طلبیدند. کنیزی با قدحی پر از آب بیرون آمد. امام پیش از خوردن آب، انگشتر نقره خود را از دست در آورده به او دادند و فرمودند: این را به اهلت بسپار، آنگاه به نوشیدن آب پرداختند.<sup>۱</sup>

ابوبکر بن محمد بن حزم گوید: امام حسین (ع) از کنار صفه‌ای می‌گذشتند؛ در آن حال دیدند که گروهی از فقرا مشغول خوردن طعامی هستند. آنها از حضرت خواستند تا همراهیشان کند. امام فرمودند: خداوند متکبران را دوست ندارد. آنگاه پایین آمده با آنها غذا خوردند. پس از آن به آنان فرمودند: شما مرا به سفره خود خواندید و من اجابت کردم؛ اکنون من شما را به سفره خویش می‌خوانم و شما اجابت کنید. آن وقت حضرت روی به رباب کرده و فرمودند: هر چه آماده کرده‌ای حاضر کن.<sup>۲</sup>

از امام باقر (ع) روایت شده است که امام حسین (ع) در سفر حج پیاده حرکت می‌کرد؛ در حالی که چهارپایان او پشت سرش حرکت می‌کردند.<sup>۳</sup>

در نقلی دیگر هم آمده است که کنیزی دسته ریحانی را تقدیم امام حسین (ع) کرد. حضرت در برابر او را آزاد کردند. به حضرت گفته شد که شما تنها برای یک دسته گل او را آزاد کردی؟ حضرت فرمود: خداوند در قرآن ما را چنین ادب آموخته است که: *وَ إِذَا حُيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا*، بهتر از دسته گل، آزاد کردن او بود.<sup>۴</sup>

در نقلی دیگر آمده است: یکی از موالی امام حسین (ع) نقل می‌کند: کنت مع

۱ . ترجمة الامام الحسين (ع) ص ۳۵

۲ . همان، ص ۱۴۹؛ التذكرة الحمدونية، ج ۹، ص ۸۴؛ كتاب التواضع والخمول، ص ۱۴۲

۳ . همان، ص ۱۴۵

۴ . نثر الدر، ج ۱، ص ۳۳۵؛ التذكرة الحمدونية، ج ۲، ص ۱۸۶

الحسین بن علی(ع)، فرمّ بباب فاستستی، فخرجتُ الیه جاریةً بقده مفضّضاً<sup>۱</sup> فجعل یززع الفضة فیرمی بها الیها، قال: اذهبی بها الی اهلک، ثم شرب.<sup>۲</sup>

### روی کار آمدن یزید و آغاز نهضت امام حسین (ع)

پس از آن که یزید به قدرت دست یافت، در نخستین مرحله، از حاکمش ولید بن عُتْبَةُ بن ابی سفیان خواست تا از مردم مدینه برای خلافت او بیعت بگیرد و برای این کار از امام حسین(ع) شروع کند! منابع نوشته‌اند که یزید تمام تلاشش آن بود تا از این چند نفر مخالف بیعت گرفته شود.<sup>۳</sup> در برخی از منابع هم آمده است که اگر حسین بیعت نکرد، او را بکش: *إن أبی علیک فاضرب عنقه، و ابعث الیّ رأسه.*<sup>۴</sup> در خبری هم ابن اعثم آورده است که یزید به ولید نوشت، اگر حسین بیعت نکرد، و لیکن جوابک *إلیّ رأس الحسین.*<sup>۵</sup>

ولید، امام حسین(ع) و ابن زبیر را که در مسجد نشسته بودند، به دارالاماره فرا خواند. آن دو دریافتند که باید اتفاقی مثل مرگ معاویه رخ داده باشد. امام حسین به منزل آمد. لباس پوشید، وضو گرفت و دو رکعت نماز خوانده همراه (نوزده نفر<sup>۶</sup> از) طایفه و عشیره خود به دارالاماره رفت و به آنان فرمود: در صورتی که اوضاع وخیم شد، - مثلاً سر و صدایی بلند شد - آماده باشند.<sup>۷</sup> وقتی نزد حاکم مدینه سخن از بیعت با یزید شد، امام فرمود: *لا خیر فی بیعة سرّ، و الظاهرة خیر.*<sup>۸</sup> و بدین وسیله خود را از آن وضعیت بیرون آورد.

۱ . شاید: مفضض. یعنی زیاد، سرشار و پر.

۲ . ترجمة الامام الحسین، (ابن سعد) ص ۲۶

۳ . اخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۶۳

۴ . لهوف، ص ۲۱؛ مثير الاحزان، ص ۹

۵ . الفتوح، ج ۵، ص ۲۵ - ۲۶؛ مقتل الحسین(ع) خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۶

۶ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۸

۷ . الفتوح، ج ۴، ص ۱۶ - ۱۷

۸ . الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۷۶

امام صبح روز بعد با مروان روبرو شد و او به امام حسین(ع) گفت: اِنِّیْ اَمْرُکَ بَیْعَةُ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ یَزِیدَ، فَانَّهٗ خَوَّلَکَ فِی دِیْنِکَ وَ دُنْیَاکَ. در این وقت امام فرمود: اِنَّا لَنُؤْمِنُ بِاَنَّ اِلٰهَیْهِ رَاجِعُوْنَ، وَ عَلٰی الْاِسْلَامِ السَّلَامُ. (اِذْ بَلَّیْتَ الْاِسْلَامَ بِرَاعٍ مِثْلَ یَزِیدَ) بحث میان آنان بالا گرفت و امام فرمود: از پیامبر(ص) شنیده است که حکومت بر آل ابوسفیان و طلقاً حرام است. مروان گفت: تو می‌بایست با یزید بیعت کنی، آن هم در حالی که در حالت تحقیر قرارداری (صاغراً). پس از آن اشاره به نزاع تاریخی میان بنی هاشم و بنی امیه کرد. امام فرمود: یا مروان! اِلَیْکَ عَنِّیْ، فَاِنَّکَ رَجَسٌ وَ اِنَّا اَهْلُ بَیْتِ الطَّهَارَةِ.<sup>۱</sup>

امام حسین(ع) عزیمت مکه کرد و برای رفتن شب را انتخاب نمود تا مزاحمتی از سوی حکومت برای او پیش نیاید.

به گزارش ابن‌اعثم، امام حسین(ع) در حین خداحافظی با قبر مادر و پیامبر (ص) آن حضرت را در عالم رؤیا دید که به امام حسین(ع) فرمود: یا حسین! کَأَنَّکَ عَن قَرِیْبٍ اَرَاکَ مَقْتُوْلًا مَذْبُوْحًا بِاَرْضِ کَرْبَ وَ بَلَا مِنْ عَصَابَةِ مَنْ اُمَّتِی.<sup>۲</sup>

باز هم به نوشته ابن‌اعثم، وصیتی برای برادرش نوشت و در آنجا بود که هدف اصلی از قیام خود را یاد کرد: اِنِّیْ لَمْ اَخْرُجْ اَشْرَافاً وَ لَا بَطْرَافاً وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْاِصْلَاحِ فِی اُمَّةٍ جَدِّیْ اُرِیدُ اَنْ اَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهٰی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسِیرُ بِسِیرَةِ جَدِّیْ وَ سِیرَةِ اَبِیْ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ.<sup>۳</sup> این متن تنها در فتوح ابن‌اعثم آمده است.

امام حسین(ع) در حال خروج از مدینه در شب شنبه ۲۷ رجب سال ۴۰<sup>۴</sup> این آیت قرآنی را که حکایت حضرت موسی و خروج او از میان فرعونیان بود می‌خواند: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِیْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ.<sup>۵</sup>

۱ . الفتوح، ج ۵، ص ۲۵ و بنگرید: لهوف، ص ۲۴

۲ . ابن‌اعثم، ج ۵، ص ۲۶؛ امالی صدوق، ص ۱۵۲

۳ . الفتوح، ج ۵، ص ۳۳؛ و بنگرید: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۲، ص ۸۹

۴ . الارشاد، ج ۲، ص ۳۴

۵ . قصص، ۲۱

امام حسین(ع) در ۲۸ ماه رجب از مدینه به سوی مکه حرکت کرد و سوم شعبان (شب جمعه) - سالروز ولادتش - وارد مکه شد. ایشان بیش از چهار ماه - از سوم شعبان تا هشتم ذی حجه - در مکه ماند و وقت ورود، به خانه عباس بن عبدالمطلب وارد شد.<sup>۱</sup> با ورود امام حسین(ع) به مکه اهالی مکه خوشحال شدند و صبح و شب در اطرافش حاضر می‌شدند.<sup>۲</sup>

### شیعیان کوفه و دعوت از امام حسین (ع)

شهر مکه هیچ‌گاه به عنوان یک شهر شیعی سابقه ای نداشته است. آنچه در این وقت نسبت به امام حسین (ع) وجود داشت، تنها یک احساس عاطفی بود. بنابراین امام نمی‌توانست چشم‌امیدی به این شهر داشته باشد. آنچه اهمیت داشت شهرهای عراق، به ویژه کوفه و بصره بود. یک سوم مردم کوفه شیعه بودند. شماری شیعه نیز در بصره زندگی می‌کردند. بنابراین مهم کوفه بود، شهری که این زمان نعمان بن بشیر بن سعد، یک انصاری زاده عثمانی بر آن حکمرانی می‌کرد.

از سوی دیگر، شیعیان کوفه، سالها در انتظار مرگ معاویه بودند و اکنون تنها یک راه در پیش داشتند و آن دعوت از امام حسین(ع) بود. شیعیان کوفه که خبر عدم بیعت امام حسین(ع) با یزید را شنیده و آماده برای مبارزه شده بودند، تصمیم گرفتند تا امام را به کوفه بیاورند، اجتمعت الشيعة فی منزل سلیمان بن صُرد و تذاکرو أمر الحسین و مسیره الی مکة، قالوا: نکتب الیه یا تینا الکوفة.<sup>۳</sup> آنان در منزل سلیمان اجتماع کردند و از کار حسین و آمدنش به مکه آگاه شدند و گفتند: به او نامه می‌نویسم تا به کوفه بیاید. پس از آن نامه‌نگاری آغاز شد. سلیمان که مردی با تجربه بود، نپذیرفت تا به تنهایی نامه بنویسد؛ بلکه از همه خواست تا به طور مستقل نامه‌نگاری کنند. این امر طبیعتاً همه آنها را درگیر

۱ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۵۶

۲ . الفتوح، ج ۵، ص ۲۸

۳ . الفصول المهمة، ص ۱۸۴



ماجرا می‌کرد. طبق تصریح همه مورخان، کوفیان نامه‌های فراوانی به امام حسین(ع) نوشتند. هر گروهی نامه‌ای را می‌نوشتند و دسته‌جمعی آن را امضا کرده، برای امام می‌فرستادند. در میان این افراد، افزون بر بزرگان شیعه، برخی از اشراف فرصت طلب هم مشارکت داشتند که از آن جمله می‌توان به شَبَث بن ربیع، حَجَّار بن اَبَجْر عِجلی و عمرو بن حَجَّاج و عده‌ای دیگر<sup>۱</sup> اشاره کرد که پس از آشکار شدن نشانه‌های فروشدن جنبش شیعی، در کربلا حاضر شده و در رأس سپاه کوفه بر ضد امام حسین(ع) جنگیدند. این چند نفر با هم یک نامه نوشتند<sup>۲</sup> که این نشان از هماهنگی آنان در یک توطئه دارد.

محتوای این نامه‌ها تقریباً یکنواخت بود و مطالب مهم آنها، همانی است که در نامه سلیمان بن سرد آمده است: سپاس خدای را که دشمن جَبَّار تو را شکست؛ کسی که بر این امت شورید؛ اموال آن را غصب کرد و بدون رضایت بر آن حاکم شد؛ پس از آن بهترین‌ها را کشت و بدترین‌ها را برجای گذاشت و مال خدا را میان ثروتمندان بگرداند؛ دور باد همان‌گونه که ثمود؛ اما اکنون: لیس علینا إمام، فأقدیم علینا، لعلَّ الله یجمعنا بک علی الحق.<sup>۳</sup> اکنون امامی نداریم، بیا، شاید خداوند همه ما را زیر سایه رهبری تو بر راه حق وحدت بخشد.

پس از آن که شمار نامه‌ها به حدّی رسید که نشان می‌داد حدود دوازده هزار نفر آماده حضور امام در کوفه هستند، امام حسین(ع) که تا این زمان سکوت کرده بود، اقدام به دادن پاسخ کرد. این پاسخ، همراه با یک اقدام عملی برای سنجش وضعیت کوفه و گرفتن درصد اطمینان به کوفیان صورت گرفت. در این نامه امام محتوای نامه‌های متعدد کوفیان را با این عبارت بیان فرمودند که: و مقالة جَلکم: اَنَّهُ لیس علینا إمام، فأقبل لعلَّ الله أن یجمعنا بک علی الهدی و الحق. بر این اساس، من، برادرم، عموزاده ام و فرد مورد اعتماد از اهل بیتم را می‌فرستم. به او گفته‌ام

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۸؛ متن نامه آنان در تجارب الامم (ج ۲، ص ۴۱) آمده است.

۲ . اخبار الطوال، ص ۲۳۱

۳ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۷. متن این نامه درالفتوح کامل‌تر آمده و اشاره به این که فرزند معاویه هم بدون مشورت و اجماع خلافت را به دست گرفته، شده است.

تا از حال و کار و عقیده شما مرا آگاه سازد. اگر او به من نوشت که آرای شما همان است که در نامه‌هایتان آمده، نزد شما خواهم آمد. سپس امام افزودند: فلعمری ما الإمام إلاّ الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحق، الحابس نفسه على ذات الله و السلام.<sup>۱</sup> امام، امام نیست مگر آن که به کتاب خدا عمل کند، عدالت را اجرا کند، باور به دین حق داشته باشد و خود را وقف خداوند کند.

### رفتن مسلم به کوفه

مسلم که شجاع‌ترین فرزندان عقیل بود، این زمان، در حدود چهل و پنج سال سن داشت. وی - بنا به نقلی همراه قیس بن مسهر صیداوی<sup>۲</sup> - از مکه عازم مدینه شد و از آنجا همراه دو راهنما، راه عراق را در پیش گرفت. امام حسین (ع) از او خواسته بود تا بر هانی بن عروه وارد شود.<sup>۳</sup> بر اساس برخی اخبار ابتدا نزد هانی آمد.<sup>۴</sup> اما اخبار دیگری اشاره دارد که بر مختار وارد شد.<sup>۵</sup> خبر دیگری حکایت از آن دارد که بر مسلم بن عوسجه وارد گردید.<sup>۶</sup> قاعدتا برای آن که محل وی چندان مشخص نباشد، ممکن است چندین خانه را به عنوان محل استقرار خود معین کرده باشد.

مسلم در ۱۵ رمضان سال ۶۰ به راه افتاد و در پنجم شوال همان سال - یعنی بیست روز بعد - وارد کوفه شد و تا هشتم ذی حجه که شهید شد، در این شهر بود. به محض ورود وی، رفت و آمد شیعیان با او آغاز شد و آنان با مسلم به عنوان نماینده امام حسین (ع) بیعت کردند. مبنای بیعت، عمل به کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص)، مبارزه با ستمگران، دفاع از مستضعفان و تقسیم غنائم به طور عادلانه بود. بر طبق

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳

۲ . الثقات ابن حبان، (السيرة النبوية)، ج ۲، ص ۳۰۷

۳ . ترجمة الامام الحسين (ع) ص ۶۴

۴ . ترجمة الامام الحسين (ع) ص ۶۵

۵ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۷؛ اخبار الطوال، ص ۳۳۲؛ الفتوح، ج ۵ ص ۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱

۶ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۷؛ اخبار الطوال، ص ۳۳۲؛ الفتوح، ج ۵ ص ۵۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱

نقل مورخان، دوازده تا هیجده هزار<sup>۱</sup> نفر با مسلم بیعت کردند.

بصره نیز شیعیانی داشت و امام حسین (ع) به همراه غلامش که سلیمان نام داشت، نامه هایی برای شیعیان بصره نوشت. عبیدالله بن زیاد حاکم بصره از آمدن سلیمان آگاه شد؛ او را دستگیر کرده، به دار آویخت.<sup>۲</sup>

مسلم در اوج فعالیت خود، زمانی که شرایط را فراهم دید، برای آن که مبادا امویان مشکلی برای کوفه ایجاد کنند، نامه‌ای به امام حسین (ع) نوشت و از آن حضرت خواست تا به سرعت خود را به کوفه برساند و اصلاً در آمدن تأخیر نکند. در این زمان، برخی از طرفداران بنی امیه - مانند عمر بن سعد، محمد بن اشعث بن قیس، مسلم بن سعید حضرمی و عماره بن عقبه و عبدالله بن مسلم<sup>۳</sup> - گزارش وضعیت کوفه دائر بر آمدن مسلم و بیعت شیعیان با او را به یزید نوشتند و از وی خواستند که اگر به کوفه نیاز دارد، فردی نیرومند را که مانند خودش با دشمنان عمل کند، (رجلاً قویاً ینفذُ أمرک، و یعمل مثل عملک فی عدوگ) به کوفه بفرستند.<sup>۴</sup> یزید، عبیدالله را که حاکم بصره بود، مأمور کوفه کرد. سختگیری ابن زیاد، یکباره اوضاع کوفه را دگرگون نمود. ابن زیاد با اعمال روش استبدادی و همراه کردن اشراف توانست کوفه را در مشت خود بگیرد. مردم پراکنده گشتند و مسلم در کوفه تنها ماند. وی در نهایت در خانه زنی به نام طوعه پنهان شد، اما توسط فرزند وی لو رفته و به شهادت رسید.

درست روزی که مسلم به شهادت رسید، یعنی روز هشتم ذی حجه یا روز ترویه، امام حسین (ع) با عجله هرچه تمام‌تر، مکه را به قصد عراق ترک کرد. امام که عمره حج انجام داده بود، آن را تبدیل به عمره مفرده کرده، از مکه خارج شد.<sup>۵</sup> در یک ماه آخر اقامت امام حسین (ع) در مکه که احتمال عزیمت آن حضرت

۱ . التنبيه و الاشراف مسعودی، ص ۳۰۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۱؛ اعلام الوری، ص ۲۲۳

۲ . الفتوح، ج ۵، ص ۶۳ - ۶۴

۳ . بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۷۷ - ۷۸؛ اخبار الطوال، ص ۲۳۳؛ تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۲۵۶

۴ . الارشاد، ج ۲، ص ۳۹

۵ . الارشاد، ج ۲، ص ۶۷

به کوفه می‌رفت، بسیاری با این سفر مخالفت کردند. برخی که اموی مسلک بودند، او را به اطاعت امام وقت و دوری از شقاق دعوت می‌کردند. برخی با توجه به روحیات پیمان شکنانه مردم کوفه در جریان صلح امام مجتبی (ع)، آنان را غیر قابل اعتماد می‌شمردند. کسانی مردم زمانه را بنده درهم و دینار دانسته و آن حضرت را از رفتن به عراق بر حذر می‌داشتند. البته احتمال تحریکات امویان برای وادار کردن این افراد به این توصیه به امام وجود داشت، چون واقعا احتمال پیروزی امام در کوفه زیاد بود. اما این که کسانی از روی ترس یا بر اساس محاسبات سیاسی خود چنین اظهارنظرهایی کرده باشند، وجود دارد. طبیعی است که محاسبه امام آن هم پس از نامه مسلم، چیزی متفاوت بود، هرچند به دلیل تغییرات سیاسی رخ داده در کوفه، به خصوص تعویض امیر آن، اوضاع درهم شد، و به شهادت امام منجر گردید. در برخی از نقلهای خاص هم امام روی خواب‌هایی که دیده یا دستوری که به او داده شده و مطالبی شبیه به این امر تکیه کرده است که نباید آنها را در یک تصمیم‌گیری سیاسی دخیل دانست. مسأله بسیار ساده و روشن است. محاسبه امام کاملا درست بود، اما اوضاع کوفه بهم ریخت.

### امام حسین (ع) از کوفه تا کربلا

امام حسین (ع) از مکه حرکت کرد در حالی که همراه وی از بنی عبدالمطلب، نوزده نفر و قریب شصت نفر از مشایخ و جوانان کوفه حاضر بودند.<sup>۱</sup> آن حضرت روز سه شنبه یا چهارشنبه (نهم ذی حجه - یا هشتم) از مکه خارج شد.<sup>۲</sup> برخی شمار تمامی افراد همراه آن حضرت را در وقت خروج از مکه به سمت عراق ۸۲ نفر نوشته‌اند.<sup>۳</sup> روز ترویبه که عمدتا آن را روز خروج امام از مکه نوشته‌اند، همان

۱ . الارشاد، ج ۲، همان، ص ۶۱

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۰

۳ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۹

روزی است که مسلم در کوفه خروج کرده و پس از دستگیری به شهادت رسید. امام حسین(ع) در تنعیم با کاروانی از یمن روبرو شد که هدایایی را از سوی حاکم امویان در یمن برای یزید می‌برد. حضرت آن را تصرف کرد و از افراد آن خواست اگر مایلند می‌توانند همراه او به کوفه بروند و اگر نمی‌خواهند، آزاد هستند. چند نفر همراه امام شدند که در نهایت سه نفر آنها تا کربلا کنار امام ماندند.<sup>۱</sup>

امام در آغاز مسیر به فرزندی شاعر که آن زمانی جوانی بیش نبود، برخورد. از وی درباره وضعیت کوفه پرسش کرد. فرزدق گفت: أنتَ أحبُّ الناسَ إلی الناس، و القضاء فی السماء، و السیوف مع بنی امیه.<sup>۲</sup> و در نقلی دیگر: قلوبهم معک و سیوفهم علیک،<sup>۳</sup> قلوب الناس معک و سیوفهم مع بنی امیه.<sup>۴</sup> پاسخ امام حسین(ع) به فرزدق این بود: ما أشکَ فی أنک صادق، الناس عبیدُ الدنیا، و الدین لغوٌ - لعق - علی ألسنتهم، یحوظونه ما درتَ به معایشهم، فاذا استنبطوا - محصوا - قلَّ الدیانون.<sup>۵</sup> تردیدی ندارم که تو راستگو هستی. مردم بنده دنیاوند و دین تنها بر زبانشان جاری است؛ اطراف آن می‌گردند تا وقتی که معیشتان بگذرد، اما در وقت سختی، دیندار واقعی اندک است. این وضعیت کوفه بود، اما محاسبه سیاسی امام، روی اطمینان صددرصد نبود؛ بلکه روی شیعیان کوفه بود که گزارش آنها را از طریق نماینده خود مسلم به دست آورده بود.

امام از منازل مختلفی - حدود بیست منزل میان مکه و کربلا - گذشت که نام آنها و برخی از رخدادهایی که در هر یک از آنها صورت گرفته، در منابع تاریخی آمده است. دو منزل از منازل نخستین صفاح و ذات عرق نام دارد. امام در هر منزل تلاش خود را برای جذب افراد و یا روشن کردن اذهان اطرافیان داشت. در ذات عرق، شخصی با نام پشُر بن غالب اسدی به امام رسید و اوضاع کوفه را آشفته وصف کرد و حضرت هم سخن او را تأیید کردند. بعد از آن، آن شخص از امام حسین(ع) درباره

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۴

۲ . ترجمة الامام الحسين(ع) صص ۶۲ - ۶۳

۳ . اخبار الطوال، ص ۲۴۵

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۶

۵ . بغیة الطلب، ج ۶، ص ۲۶۱۴ و بنگرید: مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۷، ص ۱۲۰

این آیه یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ<sup>۱</sup> پرسید. حضرت فرمود: یا اَخا بنی اسد! هم امامان: امام هدی، دعا الی هدی و امام ضلالت دعا الی ضلالت. فهدی من اُجابَه الی الجنة، و من اُجابَه الی الضلالتة دخل النار.<sup>۲</sup> دو دسته امام وجود دارد. دسته‌ای که مردم را به هدایت می‌خوانند و گروهی که به ضلالت دعوت می‌کنند. کسی که امام هدایت را پیروی کند به بهشت و کسی که امام ضلالت را پیروی کند، داخل در جهنم خواهد شد. بشر بن غالب با امام همراه نشد؛ بعدها او را دیدند که سر قبر امام حسین(ع) گریه می‌کند و از این که او را نصرت نکرده پشیمان است.<sup>۳</sup>

در راه - در منطقه ثعلیبه - فردی با نام ابوهره از دی به امام رسید و علت سفر را جویا شد. حضرت فرمود: امویان مالم را گرفتند، صبر کردم. دشنام دادند، تحمّل نمودم. خواستند خونم را بریزند، گریختم. ای ابوهره! بدان که من به دست فرقه‌ای باغی کشته خواهم شد و خداوند لباس مذلت را به طور کامل به تن آنان خواهد پوشاند و شمشیری برنده بر آنان حاکم خواهد کرد؛ کسی که آنان را ذلیل سازد.<sup>۴</sup> این اخبار نگرانی‌های امام را از وضع بدی که در انتظار کاروان آن حضرت بوده است، نشان می‌دهد، گرچه هنوز به طور جدی، خبر ناگواری از کوفه به دست امام نرسیده بود.

امام حسین(ع) پیش از رسیدن خبر شهادت مسلم، دو نفر را با فاصله به کوفه فرستاد تا خبری از مسلم بیاورند. یکی از اینها عبدالله بن بُقَطْر [یا یقطر] برادر رضاعی امام حسین(ع) بود و دیگری قیس بن مسهّر صیداوی. هر دو نفر به دست مأموران ابن زیاد اسیر شده و به شهادت رسیدند. متن نامه امام به کوفیان آن بود که نامه مسلم که در آن خبر از اجتماع شما و اشتیاق شما برای ورود ما داده بود، به من رسید. من این نامه را از بطن الرّمه می‌نویسم و به سرعت به شما خواهم رسید.<sup>۵</sup> امام در این نامه تصریح کرد که در روز هشتم ذی حجه، یعنی روز ترویبه از مکه خارج شده است.<sup>۶</sup>

۱ . اسراء، ۷۱

۲ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۰

۳ . ترجمه الامام الحسین(ع)، ص ۸۸

۴ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳

۵ . اخبار الطوال، ص ۲۴۵؛ بنگرید: انساب الاشراف، ص ۱۶۶ - ۱۶۷

۶ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۴

خبر شهادت مسلم و هانی، مهم‌ترین خبر منفی و ناگوار از وضعیت کوفه بود. این خبر در منطقه زرود<sup>۱</sup> یا قططانه<sup>۲</sup> یا شراف<sup>۳</sup> یا زباله<sup>۴</sup> به امام رسید و ناقل آن هم فردی از بنی اسد بود که گفت: در کوفه شاهد بودم که جنازه این دو نفر را در بازار به خاک می‌کشیدند.

### پس از رسیدن خبر شهادت مسلم

زمانی که خبر حرکت امام به یزید رسید، نامه‌ای به ابن زیاد نوشت و با آگاه کردن وی از این دشواری که برای شهر او یعنی کوفه به وجود آمده، از او خواست تا به شدت شهر را کنترل کرده و به علاوه، کسانی از مردم که اهل طاعت‌اند و فرمانبردار، صدر صد بر بخشش‌های بیت المال به آنان ببفزاید.<sup>۵</sup> وی ابن زیاد را تهدید کرد، در صورتی که نتواند از عهده این مسأله برآید، به همان نسب پیشین خود که منسوب به عبید نام برده‌ای در ثقیف بود، باز خواهد گرداند.<sup>۶</sup> همچنین تأکید کرد که فَضْع المناظر و المسالح، و احْتَرَسَ عَلَى الظَّنِّ وَ خَذُّ عَلَى التَّهْمَةِ.<sup>۷</sup> محافظان و مراقبان را در هر جا بگمار، موارد مشکوک را مراقبت کرده، با وجود اتهام افراد را دستگیر کن. بر اساس نقلهای تاریخی آگاهییم که ابن زیاد توانست مردم را از اطراف مسلم پراکنده کرده، او را دستگیر و به شهادت برساند.

خبر شهادت مسلم که طبعاً همراه با اخبار دیگری از سخت‌گیری ابن زیاد بود، نشان می‌داد که وضعیت کوفه دگرگون شده است. اما هنوز بحث از نامه‌ها و

۱. اخبار الطوال، ص ۲۴۶

۲. یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶. منزل قططانیه بعد از قصر بنی مقاتل است که امام حسین(ع) روز ۲۹ ذی حجه به آنجا رسیده و بعد می‌نماید که شنیدن خبر شهادت مسلم در آنجا بوده باشد.

۳. عقدالفرید، ج ۴، ص ۳۷۹

۴. لهوف، ص ۷۳

۵. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۰، ۲۲۰

۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶؛ نسب قریش مصعب زبیری، صص ۱۲۷ - ۱۲۸ (و منها تعتق أو تعود عبدا کما تعتبد العبيدا)

۷. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۰ - ۳۸۱

دعوت‌ها و بیعت‌ها مطرح بود. به هر حال شیعیان فراوانی در این شهر بودند و امید آن می‌رفت که اگر با امام حسین(ع) روبرو شوند، به حمایت وی بشتابند. با رسیدن اخبار شهادت مسلم و هانی، برخی از اصحاب به آن حضرت گفتند: إِنَّكَ وَاللَّهِ مَا أَنْتَ مِثْلَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ لَوْ قَدِمْتَ الْكَوْفَةَ لَكَانَ النَّاسُ إِلَيْكَ أَسْرَعًا. تو مانند مسلم نیستی. اگر به کوفه درآیی، مردم به سوی تو خواهند شتافت.<sup>۱</sup>

پس از خبر شهادت مسلم بود که امام حسین(ع) یارانش را گرد آورد و فرمود: می‌بینید که وضعیت چگونه است؛ من بر این عقیده ام که این قوم مرا تنها خواهد گذاشت، و ما اری القوم الاً سیخذلوننا، هرکسی اراده رفتن دارد، برود. کسانی که در راه به او ملحق شده بودند، رفتند و کسانی که از مکه او را همراهی می‌کردند و شمار اندکی از آنان که در راه به او پیوسته بودند، نزدش ماندند. در این وقت سی و دو اسب با آنان بود.<sup>۲</sup>

کوفه بعد از شهادت مسلم و هانی، رنگ خشونت و استبداد کامل و کنترل شدید را به خود گرفت. ابن زیاد که خطر وجود شیعیان کوفه را با تمام وجود حس کرده بود، دستور داد همه راه‌های ورودی و خروجی کوفه را بسته و بر سر همه پلها محافظانی گماشته و رفت و آمد افراد را مراقبت کنند. این اقدام به هدف قطع ارتباط میان امام حسین(ع) و شیعیان کوفه و نیز ممانعت از پیوستن شیعیان به امام حسین(ع) صورت گرفت. همچنین با این اقدام، آنان از گریختن اشخاص متهم جلوگیری می‌کردند. ابن زیاد دستور داد تا فاصله میان دروازه شام تا دروازه بصره را مراقبت کرده، اجازه ورود و خروج به احدی را ندهند: فلا یترک أحداً یلج و لایخرج.<sup>۳</sup>

همچنین یک سپاه چهارهزار نفری به فرماندهی حُصَین بن نمیر را برای مراقبت از منطقه میان قادسیه تا قططانه اعزام کرد تا اجازه خروج احدی را به سمت حجاز - که ممکن بود به امام حسین(ع) بپیوندند - ندهند، فیمنع من اراد

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۷؛ مقتل الحسین(ع) خوارزمی، ص ۲۲۹؛ نهاية الارب نویری، ج

۲۰، ص ۲۱۴

۲ . ترجمة الامام الحسین(ع) ص ۶۷ - ۶۸

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۷



النفوذ من ناحية الكوفة الى الحجاز.<sup>۱</sup> سپاه یک هزار نفری حرّ که سر راه امام درآمد، بخشی از همین سپاه حصین بن نمیر بود.<sup>۲</sup> در این سوی، افراد مشکوکی که در کوفه دیده شدند، دستگیر و برای نمونه چند نفر اعدام شدند تا عبرت دیگران شوند. امام حسین(ع) در مسیر آمدن، از اعراب آن نواحی شنید که حق هیچ‌گونه جابجایی را ندارند.<sup>۳</sup> و در خبر دیگر آمده است که کنترل به حدی شدید بود که فلیس أحد یقدر أن یجوز إلاّ فتش.<sup>۴</sup>

امام حسین(ع) که اوضاع را سخت دید، خطاب به اصحابش فرمود: *أيها الناس! قد خذلتنا شيعتنا ... فمن أراد منكم الإنصراف، فليصرف. عدهای رفتند؛ اما شماری که از حجاز او را همراهی می‌کردند، کنارش ماندند.*<sup>۵</sup> افرادی که رفتند، از اعراب بودند که به تصور موفقیت امام حسین(ع) در راه به او پیوستند.<sup>۶</sup> *كان الحسين لايمرّ بماء من مياه العرب ولا بحیّ من أحياءها إلاّ تبعه أهله و صحبوه،* اما وقتی خبر شهادت اینان را شنیدند، همه این اعراب متفرق شدند.<sup>۷</sup> گویا پیوستن زهیر بن قین به امام در منطقه زرود و پیش از وقتی بود که خبر شهادت مسلم برسد. با این حال زهیر نزد امام ماند تا به شهادت رسید. گفته‌اند که او خبری از سلمان فارسی شنیده بود که: *إذا أدرکتُم سید شباب آل محمّد، فکونوا أشدّ فرحًا بقتالکم مما أصبتکم الیوم من الغنائم.*<sup>۸</sup>

### امام حسین (ع) و رویارویی با حر بن یزید ریاحی

نخستین برخورد امام حسین(ع) با سپاه هزار نفری حرّ بن یزید ریاحی بود که بخشی از نیروی چهارهزار نفری حصین بن نمیر بود. این سپاه به سمت قطقطنه

۱ . اخبار الطوال، ص ۲۴۳

۲ . تجارب الامم، ج ۲، ص ۵۹

۳ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲

۴ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۵

۵ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸

۶ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹

۷ . الفصول المهمة، ص ۱۸۹

۸ . الارشاد، ج ۲، ص ۷۳

اعزام شده بود تا منطقه را کنترل کند. امام این زمان در منطقه ذوجُشم [ذی حُشم]<sup>۱</sup> یا وادی السباع بوده و در حال حرکت به سوی کوفه بود. وقتی سپاه حرّ رسید، امام که امید به حمایت کوفیان داشت، از حرّ پرسید که به کمک آنان آمده یا بر ضد آنهاست؟ حرّ گفت: بر ضد شما.<sup>۲</sup>

حرّ گفت که وظیفه او بردن امام به کوفه است. امام حاضر به حرکت به کوفه نشد و به جدّه، قصد بازگشت کرده، به طرف حجاز به راه افتاد.<sup>۳</sup> حرّ با بازگشت امام مخالفت کرده و گفت: چون دستور جنگ ندارم، راه میانه را انتخاب می‌کنیم تا دستور برسد و چنین تصمیم گرفته شد.<sup>۴</sup>

صحبت از بازگشت به حجاز گفتمان غالب امام در تمامی سخنرانی‌هایی است که از این پس تا صبح روز عاشورا دارد. البته امام روی دلیل آمدنش، نامه‌ها، محکوم کردن روش امویان و مسائل دیگر تأکید دارد. در مواردی از اصحابش می‌خواهد که در صورت تمایل، از او جدا شده راه خود را بروند. یک بار فرمود: ونحن أهل البيت أولى بولاية هذا الأمر عليكم من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم، و السائرین فيكم بالجوّز و العُدوان، پس از آن امام فرمود که اگر ما را نمی‌خواهید و حق ما را نمی‌شناسید، و رأی شما برخلاف نامه‌هایی است که فرستاده اید، از همین جا باز می‌گردم.<sup>۵</sup>

امام همچنان مسیر را به سمت قادسیه کج می‌کرد تا هرچه بیشتر از کوفه دور شود. این مسیر ادامه یافت تا به منطقه بیضه رسیدند. در آنجا امام باز سخنرانی کرد و ضمن آن مطالبی درباره لزوم مخالفت با حکام ستمگر که حرام خدا را حلال کرده، فساد را ظاهر ساخته، حدود را تعطیل کرده، و مال بیت المال را غارت می‌کنند، مطرح کرد.<sup>۶</sup>

از امام حسین(ع) در منطقه ذی حُشم نیز سخنانی نقل شده است که به

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳

۲ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۶ - ۱۳۸

۳ . اخبار الطوال، ص ۲۴۷

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹ - ۱۷۱، ۲۲۵

۵ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۱ - ۴۰۲

۶ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳

صورت خطابه ایراد گردید. امام در این سخنرانی از این که چهره دنیا عوض شده و از خوبی به بدی گراییده است، سخن گفتند: *إنه قد نزل من الأمر ما ترون؛ و إن الدنيا قد تغيرت و تنكرت، و أدبر معروفها ...* سپس با اشاره به کوتاه بودن عمر دنیا فرمودند: *ألا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه ...* *إنی لا أری الموت إلا شهادة و لا الحیاة مع الظالمین إلا برما.* آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟ ... در مبارزه با این وضعیت، مردن چیزی جز شهادت نیست و زندگی با ستمگران جز مایه رنج نخواهد بود. زهیر به تأیید سخن آن حضرت، از جای برخاست و گفت: حتی اگر دنیا برای همیشه باقی باشد، و حمایت از تو، این ابدیت را از ما بگیرد، باز ما ترجیح می دهیم که با تو باشیم.<sup>۱</sup>

در این فاصله تک تک یا به صورت دسته های کوچک دو سه نفری، شیعیانی از کوفه به امام می پیوستند. در روز ۲۸ ذی حجه سال ۶۰ که امام در منطقه عذیب الهجانان بود، یک گروه چهارنفری از مردم کوفه که نافع بن هلال در میان آنان بود، قصد پیوستن به امام حسین(ع) را داشتند. حرّ خواست تا آنان را حبس کرده مانع از پیوستن آنان به امام بشود. امام حسین(ع) فرمود: در این صورت من مجبور به دفاع از آنها هستم؛ چون اینان از اعوان و انصار من هستند. قرار بود تا قبل از آمدن نامه ابن زیاد، متعرض من نشوی.<sup>۲</sup> آمدن این چهار نفر نویدی بر این بود که کسان دیگری هم به امام خواهند پیوست؛ اما مسدود بودن راه ها، مانع از چنین اقدامی بود. عکس آن هم وجود داشت. طیرمّاح بن عدی بن حاتم طائی که از کوفه آمده بود، به امام حسین(ع) خبر داد که جمعیت زیادی را در کوفه دیده است که آماده اعزام به کربلا - برای جنگ با شما - بودند. وی افزود: بهتر است در همین جا، با سپاه هزار نفری حرّ بجنگید، پیش از آن که اسیر دست سپاهیان بعدی شوید. امام درخواست او را نپذیرفت و فرمود: ما با حرّ قراری داریم که از آن تخلف نخواهیم کرد. به علاوه روشن نیست که عاقبت کار چه خواهد شد.<sup>۳</sup>

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳ - ۴۰۴

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱

۳ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۶

### دستور ابن زیاد برای توقف در کربلا و اصرار بر جنگ یا بیعت

عبدالله در نخستین نامه‌ای که به حرّ بن یزید نوشت، از او خواست امام حسین(ع) را در جایی نگاه دارد که آب و آبادی نباشد.<sup>۱</sup> زمانی هم که عمر بن سعد را فرستاد به او گفت: حُلُ بینه و بین الفرات آن یشرَب.<sup>۲</sup> به گونه‌ای نیروهای را مستقر کن که اجازه استفاده از آب فرات را به امام حسین(ع) ندهی. سخت‌گیری آغاز شد. با این حال اگر کسی می‌خواست از سپاه امام برود، می‌توانست. فراس بن جَعده بن هبیره مخزومی احساس کرد که کار دشوار است، از امام اجازه خواست تا برود؛ امام هم اجازه داد و او شبانه آنجا را ترک کرد.<sup>۳</sup>

امام حسین (ع) در قصر بنی مقاتل بود که روی اسب خواب کوتاهی کرد و در آن حال، اسب سواری را دید که می‌گفت: القوم یسیرون و المنایا تسری إلیهم. این قوم در حال حرکت هستند و مرگ نیز به سوی آنان در حرکت. امام بیدار شد و فرمود: إنا لله و إنا إلیه راجعون؛<sup>۴</sup> علی اکبر علت تلاوت آیه را پرسید. امام فرمود که خبر از مرگ ما می‌دهد. علی اکبر گفت: ألسنا علی الحق؟ قال: بلی. قال: یا أبت إذا لأنبالی نموت محقین. فقال: جزاک الله من ولد خیر ما جزى ولدًا عن والده.<sup>۵</sup> برخی گفته‌اند که این می‌تواند اشاره به سلام بر علی اکبر در کنار سلام بر امام حسین(ع) باشد. در این مسیر بود که امام می‌کوشید تا از کوفه دور شده به سمت بادیه حرکت کند؛ اما حرّ ممانعت می‌کرد تا به کربلا رسیدند؛ جایی که به آن نینوا می‌گفتند.<sup>۶</sup>

با رسیدن به این منطقه بود که نامه ابن زیاد به حرّ رسید که لا تنزله إلاّ العراء علی غیر حصن ولا ماء،<sup>۷</sup> او را در جایی بدون آب و سرپناه فرود آر. در ضمن حامل

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۶؛ اخبار الطوال، ص ۲۴۹

۲ . الفتح، ج ۵، ص ۱۵۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰

۴ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۶۸

۵ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۷

۶ . اخبار الطوال، ص ۲۴۹

۷ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۶

نامه را مسؤول کرده بود تا مراقب اجرای فرمان عبیدالله باشد. امام اجازه خواست تا در قریه نینوا یا غاضریه توقف کند، اما حرّ اجازه نداد.<sup>۱</sup> بالاخره در جایی که آب و آبادی نبود توقف کردند؛ زهیر از امام خواست تا جمعیت دشمن اندک است، جنگ را آغاز کنند؛ اما امام فرمود: تا جنگ را آغاز نکنند، ما شروع کننده نخواهیم بود.<sup>۲</sup>

امام روز پنج شنبه دوّم محرم سال شصت و یکم هجری، در کربلا فرود آمد. در آنجا خیمه‌ای برای خود و فرزندان زده و سایر اهل بیت نیز در اطراف خیمه امام حسین(ع)، خیمه زدند.<sup>۳</sup> هم در اینجا بود که امام حسین(ع) خطاب به یارانش فرمود: النَّاسُ عبيد الدنيا، و الدين لَعِقُ عَلَي ألسنتهم يحوطونه ما درت معاشُهُم فاذا مُحْصوا بالبلاء قَلَّ الديانون.<sup>۴</sup> ام کلثوم گریه می‌کرد و می‌گفت: جد و پدر و برادر و مادرم فاطمه را از دست داده ام و اکنون باید در انتظار از دست دادن برادرم باشم. امام از اهل بیتش خواست تا پس از کشته شدن وی، گریبان چاک نزنند و به سر و صورت نکوبند.<sup>۵</sup>

به گزارش ابن سعد، همراه امام حسین(ع) پنجاه نفر به کربلا آمدند؛ بیست نفر از سپاه کوفه به امام پیوستند؛ و نوزده نفر از اهل بیت همراهش بودند.<sup>۶</sup> در منابع دیگر از ۴۵ اسب سوار و یک صد پیاده یاد شده است.<sup>۷</sup> این روایتی است که از امام باقر(ع) حکایت شده است.<sup>۸</sup> گزارش یعقوبی چنان است که در وقتی که عمر بن سعد با چهارهزار نفر به کربلا آمد، امام حسین(ع) ۶۲ یا ۷۲ نفر همراهش بودند.<sup>۹</sup> زمانی که ابن زیاد خبر توقف امام حسین(ع) در کربلا را شنید، نامه‌ای به آن

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۸؛ الفتح، ج ۵، ص ۱۴۱

۲ . اخبار الطوال، ص ۲۵۰

۳ . الفتح، ج ۵، ص ۱۴۸

۴ . مقتل الحسين(ع) خوارزمی، ص ۲۳۷

۵ . الفتح، ج ۵، ص ۱۴۹ - ۱۵۰

۶ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۶۹

۷ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۹

۸ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۹

۹ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶

حضرت نوشت و در آن خطاب به امام گفت: ای حسین! امیرالمؤمنین به من دستور داده است خوب نخوابم و سیر نخورم تا آن که یا تو را بکشم یا تسلیم دستور یزید کنم. وقتی نامه به امام رسید، آن را دور انداخت و جوابی بدان نداده فرمود: رستگار نخواهند شد کسانی که رضای مخلوق را به قیمت سخط خالق می‌خرند.<sup>۱</sup>

عدم پاسخ دادن امام حسین (ع)، خشم عبیدالله را بیش از پیش برانگیخت و عمر بن سعد را که قرار بود بر ری و همدان حکومت کند و آماده رفتن بود، مأمور جنگ با امام حسین (ع) کرد. وی ابتدا نمی‌پذیرفت، اما وقتی قرار شد حکم حکومت ری و همدان<sup>۲</sup> را پس دهد، به رغم مخالفت طایفه اش - بنی زهره که از خاندان‌های قریش بود - آن را پذیرفت.<sup>۳</sup>

بحث پیوستن شماری از شیعیان کوفه به سپاه امام، چیزی است که مورد انتظار امام و یارانش از قبیل حبیب بن مظاهر و دیگران بود. به گزارش مورخان، ابن زیاد شنید که برخی از کوفیان، تک تک، دو به دو و یا سه نفره، در حال حرکت به سوی حسین بن علی هستند. در این جا بود که لشکرگاه نخَیله را آماده کرده، عمرو بن حُرَیث را بر کوفه گماشت و مردم را به زور عازم میدان نبرد کرد. وی دستور بستن پل را نیز داد تا کسی - برای پیوستن به امام حسین (ع) - از آن عبور نکند.<sup>۴</sup>

عبیدالله که اصرار بر جنگ داشت و آگاه بود که امام حسین (ع) بیعت نخواهد کرد، فرستادن سپاهیان بیشتری را به کربلا در دستور کار خود قرار داد. وی در کوفه بر منبر رفت و مردم را از فضائل و مناقب معاویه آگاه کرده! و گفت که او اجتماع و الفت را به آنان بازگردانده است. اکنون هم فرزندش یزید آمده که فردی

۱ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۰ - ۱۵۱

۲ . مقصود از همدان در این متن، باید شهر دستی باشد که به عنوان شهری میان ری و همدان معرفی شده است. در موارد دیگر از نهر یا مرز دستی یاد شده است. بنگرید: اخبار الطوال دهنوری،

ص ۲۵۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۹

۳ . ترجمه الامام الحسین (ع) ص ۶۸

۴ . ترجمه الامام الحسین (ع) ص ۶۹ - ۷۰

است: حسن السیره و محمود الطریقه، مُخسِنٌ اِلَى الرعیة، متعاهد الثغور، يعطى العطاء فى حقّه.<sup>۱</sup> و بر سهمیه بیت المال تک تک شما صد در صد افزوده است. بنابراین همه شیوخ قبایل، تجار و سکنه کوفه می‌بایست به لشکرگاه بروند؛ در غیر این صورت ایما رجل وجدناه بعد یومنا هذا مُتَخَلِّفاً عَنِ الْعَسْکَرِ بِرُثْتُمْ مِنْهُ الذَّمَّة؛ پس از امروز، هر کسی را که دیدیم از رفتن به لشکرگاه تخلف ورزیده، ذمه خود را از او برداشته ایم.<sup>۲</sup>

رقم سپاه کوفه را تا ۳۵ هزار نفر نوشته اند،<sup>۳</sup> که ممکن است بسیاری از آنان از نیمه راه گریخته باشند. فرماندهان سپاه به طور عمده، از میان اشراف کوفه و مشایخ قبایل مختلف بودند که بنی امیه از روز نخست دل به تطمیع آنان بسته و با استفاده از ایشان، جمعیت قبایل را به دفاع از خود آماده می‌کردند. ابن زیاد، مبالغه‌نگفتی پول به اهل ریاست، یعنی همین اشراف داد: و وضع لأهل الریاسة العطاء و أعطاهم، و نادى فیهم أن یتهیأوا للخروج الی عمر بن سعد لیکونوا عوناً له فی قتل الحسین.<sup>۴</sup> برای اهل ریاست بخشش‌ها قرار داده و به آنان اطلاع دادند تا آماده خروج برای پیوستن به سپاه عمر بن سعد و کمک به او برای کشتن حسین باشند. این اشراف نقش مهمی در ایجاد انحراف در حرکت‌های انقلابی در تمام این دوران داشتند. لشکر کوفه به طور کامل در روز ششم محرم در کربلا حاضر بود.<sup>۵</sup>

### شیعیان کوفه چه می‌کردند؟

شیعیان کوفه، این زمان که لشکریان ابن زیاد برای اعزام به کربلا عزیمت می‌کردند، در چه حالی بودند و چه می‌کردند؟ این پرسشی است که تاکنون تحقیق جدی درباره آن صورت نگرفته است. طی پنج روز از زمانی که امام

۱ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۷

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸

۳ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۸

۴ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۷ - ۱۵۸

۵ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۵۹

حسین(ع) به کربلا رسید تا روزی که لشکر عظیم کوفه - که شمارش بین ۲۲ تا ۲۸ هزار نفر می‌رسید - به کربلا رسید، شیعیان در یک حالت بلا تکلیفی مانده، و تشکل لازم را برای تصمیم‌گیری متمرکز نداشتند. این همان مشکلی بود که در زمان حضور مسلم بن عقیل در کوفه هم داشتند. ترس از شمشیر عبیدالله هم که بی‌امان افراد مظنون را به قتل می‌رساند، آنان را خانه نشین کرده و تنها در این اندیشه بودند که اولاً جان خود را از تهدید حکومت در امان بدانند. و ثانیاً آن که به زور مجبور نشوند در سپاه کوفه حاضر شده، در کربلا برابر امام حسین(ع) قرار گیرند. شمار زیادی از کسانی که در شرایط عادی می‌توانستند در سپاه امام باشند، به اجبار در سپاه کوفه حاضر شدند. تلاش آنان این بود تا از این سپاه فاصله گرفته بگریزند. به همین دلیل همراه سپاه از کوفه بیرون آمده و در طول مسیر می‌گریختند: *و كان الرجل يبعث في ألف، فلا يصل إلا في ثلاثمائة و أربعمائة و أقل من ذلك، كراهة منهم لهذا الوجه.* گاه یک فرمانده با هزار نفر اعزام می‌شد، اما تنها با سیصد، چهارصد یا کمتر از آن به کربلا می‌رسید؛ چرا که مایل به آمدن به این جنگ نبودند.<sup>۱</sup> هرثمة بن سلیم که از شیعیان علی بن ابی طالب(ع) بوده، از کسانی بود که به کربلا آمد و از آنجا گریخت. وی در این باره یادآور شد که وقتی در مسیر صفین با امام علی(ع) در اینجا آمدند، حضرت مشتی از خاک کربلا برداشت و فرمود: *واها لك يا تربة! ليحشرن منك قوم يدخلون الجنة بغير حساب.* وی می‌گوید: وقتی در سپاه کوفه به کربلا رسیدم، خدمت امام رفتم و ماجرا را تعریف کردم و گفتم اکنون نه می‌خواهم با تو باشم و نه علیه تو. حضرت فرمود: از اینجا بگریز و شاهد کشته شدن من مباش که هیچ کس شاهد آن نخواهد بود مگر آن که خداوند او را در آتش خواهد سوزاند. و من هم از آنجا گریختم.<sup>۲</sup>

پیوستن برخی از شیعیان به طور تک تک در روزهای آخر ادامه یافت. یکی از آنان عبدالله بن عمیر کلبی مجاهد در جبهه‌های جنگ با کفار بود. وقتی دید

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۸ - ۱۷۹

۲ . وقعة صفین، صص ۱۴۰ - ۱۴۰



عده‌ای در نخيله کوفه آماده جنگ با امام حسين(ع) می‌شوند، گفت: من علاقمند بودم در جهاد با مشرکین شرکت کنم؛ اما اکنون احساس می‌کنم نبرد با کسانی که به جنگ حسین فرزند فاطمه می‌روند، اولی است. آن گاه به خانه آمد و این مطلب را با همسرش در میان گذاشت. همسرش از سخن وی استقبال کرد و گفت: درست دریافته‌ای؛ من هم با تو می‌آیم. ایندو شبانه از کوفه خارج شده به امام حسین(ع) ملحق شدند، فخرَج بها لیلاً حتی أتی حُسیناً فاقامَ معه.<sup>۱</sup>

حبيب بن مظاهر از شیعیان برجسته کوفه بود که در همین ایام به امام حسین(ع) پیوست. وی کوشید تا شماری از طایفه بنی اسد را که در آن نزدیکی زندگی می‌کردند به امام حسین(ع) ملحق سازد؛ آنان را راضی کرد، اما سپاه ابن زیاد از راه رسید و مانع شد.<sup>۲</sup> نمونه دیگر مسلم بن عَوْسجه بود که وی نیز از شیعیان مقیم کوفه بود که به امام حسین(ع) پیوست. این نشان می‌داد که اگر شیعیان کوفه اراده می‌کردند، می‌توانستند به امام بپیوندند. حتی شماری از آنان با سپاه کوفه به کربلا آمدند و در آنجا به امام حسین(ع) پیوستند. عمار بن ابی سلامه دالانی کوشید تا در نخيله عبیدالله را ترور کند، اما نتوانست. پس از آن به سرعت گریخت تا به امام حسین(ع) ملحق شد. در راه با سپاه زحر بن قیس که به کربلا می‌رفت، برخورد کرد. در آنجا با رشادت جنگیده و در حال جنگ به کربلا رفته، به امام حسین(ع) پیوست.<sup>۳</sup>

### آغاز سخت‌گیری بر لشکر امام حسین (ع)

از روز هفتم محرم، بر اساس فرمانی که عبیدالله فرستاد، قرار شد تا میان سپاه امام و آب فرات فاصله انداخته شود. یعنی آنها حق استفاده از آب را نداشته باشند. نامه ابن زیاد به عمر بن سعد این بود: حُلْ بَيْنَ حُسَيْنٍ وَأَصْحَابِهِ وَ بَيْنَ الْمَاءِ فَلَا يَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً، كما صنع بالثَّقِي الزُّكِّي المَظْلُوم. همان طور که اجازه استفاده

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۹

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰، بنگرید: مقتل الحسين مرقم، ص ۲۴۰

از آب به عثمان داده نشد، اجازه استفاده از آب را به حسین و یارانش ندهید.<sup>۱</sup> در خبر بلاذری افزوده شده است: این اقدام، سه روز پیش از شهادت امام حسین(ع) بوده است. در نقل صدوق آمده است: و حُلُّ بَيْنَ الْمَاءِ وَ بَيْنَهُ كَمَا حِيلَ بَيْنَ عَثْمَانَ وَ بَيْنَ الْمَاءِ يَوْمَ الدَّارِ.<sup>۲</sup> خبری در مقتل الحسین(ع) خوارزمی آمده است که بر اساس آن امام پشت خیمه حفره‌ای کند که قدری آب در آن آشکار شد، اما آن نیز اندکی بعد تمام شد.<sup>۳</sup> در خبر دیگری آمده است که ابن زیاد ضمن نامه‌ای به عمر بن سعد نوشت: «شنیده‌ام که حسین و اصحابش دسترسی به آب داشته، چاه‌هایی کنده‌اند. هنگامی که نامه به دست رسید، آنها را حتی الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه بهره برداری از آب فرات را به آنان نده.»<sup>۴</sup> این نامه اشاره به کندن چاه توسط امام حسین(ع) دارد که ظاهراً سودی در بر نداشته است.

روز نهم که تشنگی اصحاب کاروان جدی شد، امام یک سپاه پنجاه نفری را با بیست ظرف آب به فرماندهی عباس بن علی برادرش و نیز نافع بن هلال فرستاد تا لشکر عمرو بن حجاج را کنار زده، قدری آب بیاورند. زمانی که این گروه در برابر شریعه فرات رسیدند، عمرو بن حجاج جلوی آنان ایستاد. نافع جلو رفت؛ عمرو پرسید: برای چه آمده‌اید؟ گفت: از آب استفاده کنیم. عمرو پاسخ داد: تو می‌توانی. نافع گفت: أفأشرب و الحسین عطشان؟ پس از آن افراد وارد شریعه شدند و وقتی عمرو با سپاهش جلو آمد، با آنان درگیر شدند و به هر روی توانستند ظرف‌های خود را از آب پر کنند.<sup>۵</sup>

### گفتگوهای امام حسین (ع) با عمر بن سعد

گفتگوهای چندی میان امام حسین(ع) و عمر بن سعد در این روزها صورت

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۶

۲ . امالی صدوق، ص ۱۵۵

۳ . مقتل الحسین(ع) خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۴

۴ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۶۲

۵ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۱

گرفت. امام در صحبت ها، روی مسأله بازگشت به حجاز تکیه داشت و بر آن بود تا وضعیت به گونه‌ای درآید که عجالتا بتواند از قلمرو نفوذ و قدرت ابن زیاد خارج شود. تقریباً در همه منابع کهن این خبر یا به این صورت آمده است که امام فرمود: یا اجازه دهید به جایی که از آنجا آمده ام بازگردم، یا به نزد یزید بروم و دست در دست او بگذارم، و یا آن که به یکی از نقاط مرزی دنیای اسلام بروم و همانند یکی از مرزبانان باشم.<sup>۱</sup> عقبه بن سمران می‌گوید: من از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق، تا وقت کشته شدن او همراهش بودم. هیچ کلمه‌ای نگفت جز آن که شنیدم. به خدا سوگند که آنچه میان مردم شهرت دارد، و گمان می‌برند که حسین(ع) گفته است، اجازه دهید نزد یزید رفته دست در دست او بگذارم، یا به یکی از نقاط مرزی بروم، اشتباه می‌کنند؛ او چنین چیزی را نگفت، تنها چیزی که می‌گفت این بود: فلاذهب فی هذه الأرض العریضة، حتی نظر ما یصیر أمر الناس.<sup>۲</sup> شاید وقتی خبر این گفتگوهای خصوصی به ابن زیاد رسید، او به وی نوشت: من تو را برای منادمه و همنشینی با حسین نفرستاده‌ام.<sup>۳</sup> یک گفتگوی شبانه میان این دو نفر در وسط سپاه دو طرف بدون حضور شخص ثالث صورت گرفت که کسی از محتوای آن آگاه نشد؛ گرچه حدس‌هایی زده می‌شد که در منابع تاریخی منعکس شده است.<sup>۴</sup> این حدس‌ها چنین است که امام از عمر بن سعد خواسته تا هر دو سپاه را رها کنند و نزد یزید بروند! اما عمر بن سعد گفته است که ابن زیاد خانه‌ام را منهدم می‌کند و املاکم را می‌گیرد. ابن اعثم گزارش مفصل‌تری آورده که در نهایت عمر بن سعد درخواست امام را در عدم جنگ با او نمی‌پذیرد و امام هم او را نفرین می‌کند.<sup>۵</sup>

عمر بن سعد، بار دیگر خواسته امام - یا خواسته ای به نقل از امام اما در واقع

۱ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۶۹؛ الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۶؛ انساب الاشراف، ج ۳ ص

۲۲۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۹

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲ - ۴۱۳

۳ . مقتل الحسين(ع) خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۶

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۳

۵ . الفتح، ج ۵، ص ۱۶۴

از خودش - را به ابن زیاد منعکس کرد. از جمله آن که حسین حاضر است نزد یزید برود و با او بیعت کند یا به یکی از مرزها برود. متن نامه وی در منابع نقل شده و این که پس از طرح پیشنهادهای نوشت: هذا لكم رضاً و للامة صلاح.<sup>۱</sup> ابن زیاد در حال پذیرفتن آن بود که شمر رأی او را زد و گفت: اگر حسین بن علی از اینجا برود، به دست آوردن او دشوار است.<sup>۲</sup> ابن زیاد سخن او را پذیرفت و شمر بن ذی الجوشن ضبابی را نزد عمر بن سعد فرستاد تا به حسین بن علی (ع) بگوید: تنها راه، پذیرفتن حکم و فرمان ابن زیاد است. امام حسین (ع) از این سخن برآشفت و فرمود: أنزل علی حکم ابن الزانية؟ لا والله لأفعل، الموت دون ذلك و أحلی.<sup>۳</sup> ابن زیاد، به شمر گفت: اگر عمر بن سعد مصمم بر جنگ نیست، بگو تا کار فرماندهی را به تو بسپارد<sup>۴</sup>

### تصمیم بر جنگ از عصر تاسوعا

شمر عصر روز پنج شنبه نهم محرم وارد کربلا شد (برخی جمعه را نهم محرم می‌دانند) و آخرین پیام ابن زیاد را به عمر بن سعد داد.<sup>۵</sup> عمر بن سعد، شمر را به خاطر این اقدامش که رأی ابن زیاد را زده، سرزنش کرد و گفت: لا یتسلم والله الحسین، به خدا سوگند حسین تسلیم نخواهد شد و حتما جنگ صورت خواهد گرفت. نه، من فرماندهی می‌کنم و تو فرمانده نیروهای پیاده باش.<sup>۶</sup> عمر بن سعد پیغام ابن زیاد را برای تسلیم محض شدن به امام حسین (ع) فرستاد و حضرت فرمود: و الله لا أضع یدی فی ید ابن مرجانة ابدا.<sup>۷</sup>

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۴

۲ . ترجمه الامام الحسین (ع) ص ۶۹

۳ . الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۶

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۲ - ۱۸۳؛ تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۱۴ - ۴۱۵؛ مناقب ابن

شهر آشوب، ج ۴، صص ۹۷ - ۹۸

۵ . ترجمه الامام الحسین (ع) ص ۷۰

۶ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۹

۷ . تذکرة الخواص، صص ۱۴۱ - ۱۴۲

در این وقت شمر که از طایفه بنی کلاب بود - و ام البنین هم از همین طایفه - امان نامه‌ای برای عباس و برادرانش آورد. عباس پاسخ داد: لاجاجة لنا فی أمانکم، امان الله خیر من امان ابن سمیة.<sup>۱</sup> در نقلی دیگر آمده است که خود شمر امان نامه را به کربلا آورد و چهار برادر پاسخ دادند: لعنک الله و لعن امانک، أتؤمننا و ابن بنت رسول الله لا امان له.<sup>۲</sup> خدا تو را و امان تو را لعنت کند. آیا تو به ما امان می‌دهی و پسر دختر رسول خدا امان نداشته باشد.

عصر تاسوعا ابن سعد سپاه کوفه را با فریاد یا خیل الله! اربکی! ای سپاه خدا سوار شوید! پس از نماز عصر به نبرد با امام حسین (ع) فرستاد. ملاقات عباس با دشمن همراه بیست نفر از سپاهیان امام از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر صورت گرفت. شخصی به زهیر گفت: تو عثمانی مذهب بودی؟ زهیر گفت: البته من نامه ننوشتیم، اما وقتی دیدم شما به او خیانت کرده، نقض عهد نموده و میل به دنیا پیدا کردید، وظیفه خود دانستم از او حمایت کنم و در حزب او قرار گیرم تا حق را که شما از رسول الله ضایع کرده اید، حفظ کنم.<sup>۳</sup>

حبیب بن مظاهر هم در این لحظه با کوفیان سخن گفت: بد مردمانی هستید کسانی که ذریه پیامبرشان را بکشند؛ و عباد و شب زنده داران این شهر را به قتل برسانند. تأخیر جنگ از آن شب، از سوی امام حسین (ع) با این هدف بود تا فرصتی برای عبادت داشته باشند: لعلنا نصلی لربنا اللیلة و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم انی قد کنتُ أحبّ الصلاة له و تلاوة کتابه و کثرة الدعاء و الإستغفار.<sup>۴</sup>

تاسوعا روز پنج شنبه بوده است.<sup>۵</sup> و بدون تردید همان طور که در بسیاری از منابع آمده، روز عاشورا روز جمعه.<sup>۶</sup>

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۵

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۴ - ۱۸۵

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۶ - ۴۱۷

۵ . اعلام الوری، ص ۲۳۷؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۵، ص ۳۳۷؛ الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۴

۶ . ترجمة الامام الحسين (ع) ص ۷۰

درخواست تعویق جنگ به فردای آن روز از سوی امام حسین (ع) و توسط عباس مطرح شد و دشمن پذیرفت. بنابراین یک شب فرصت برای عبادت باقی ماند.

### شب عاشورا

شب عاشورا، امام حسین(ع) اصحاب و افراد خاندانش را گرد آورد. حمد و ثنای الهی گفت و از این که خداوند نبوت را در میان خاندان او قرار داده، خدای را سپاس گفت. آن گاه به حاضران فرمود: فردا جنگ خواهد شد؛ شما از ناحیه من آزادید تا از تاریکی شب استفاده کرده، این محل را ترک کنید. دشمن در پی من است؛ اگر مرا در اختیار داشته باشد، به شما کاری ندارد. اهل بیت پاسخ دادند: لا أبقانا الله بعدک، لا والله، لانفارقک حتی یصینا ما أصابک. و اصحاب نیز همان پاسخ را دادند؛ امام آنان را دعا کرده از خداوند خواست تا بهشت را به ایشان پاداش دهد.<sup>۱</sup> آزاد کردن افراد به خاطر بیعتی بود که با امام کرده بودند و حضرت بیعت را از آنان برداشت، *أنتم من بیعتی فی حلّ* و *لیس علیکم منی ذمام*.<sup>۲</sup> در این شب، مسلم بن عوسجه و سعید بن عبدالله حنفی و دیگر یاران، سخن گفتند. مسلم گفت: آن قدر با تو می مانم که نیزه‌ام در سینه آنان بشکند؛ تا شمشیر در دست دارم می جنگم؛ و اگر شمشیر نداشتم با سنگ از تو دفاع خواهم کرد تا بمیرم.<sup>۳</sup> سعید حنفی گفت که دوست دارد هفتاد بار زنده شود و بمیرد و همچنان از امامش دفاع کند.<sup>۴</sup> زهیر گفت: به خدا دوست دارم کشته شوم، باز زنده شوم، باز کشته شوم تا آن که هزار نفر را به قتل برسانم، باشد که خداوند با این کشتن من، از تو و جوانان خاندانت دفاع کند.<sup>۵</sup> از خاندان آن حضرت، عباس<sup>۶</sup> و سپس دیگران سخن گفتند.<sup>۷</sup> این محفل نزدیک شب، درست پس از بازگشت سپاه کوفه بود.<sup>۱</sup>

۱ . ترجمه الامام الحسین(ع) ص ۷۰ - ۷۱

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۱۸۵

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۵؛ تاریخ الخلفاء، برگ ۸۳ آ.

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۹؛ این مطلب در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.

۵ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۹ - ۴۲۰

۶ . مقاتل الطالبیین، ص ۷۴ - ۷۵

۷ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۹؛ اعلام الوری، ص ۲۳۷

امام حسین(ع) در همین خطابه به جمع اصحاب و اهل بیت فرمود: روی زمین خاندانی بهتر از خاندان خود و یارانی بهتر از یارانش نمی شناسد.<sup>۲</sup>

در این شب، امام به اصحاب فرمود: قوموا، فاشربوا من الماء یکن آخر زادکم، و توضأوا و اغسلوا ثیابکم لتکون أکفانکم.<sup>۳</sup>

در شب عاشورا، اصحاب، خیمه ها را نزدیک به هم کرده و طناب خیمه ها را به گونه ای از یکدیگر عبور دادند که رفت و آمد بین خیمه ها دشوار باشد.<sup>۴</sup> این بدان دلیل بود که از یک طرف با دشمن درگیر باشند. خیمه ها به گونه ای ترتیب یافت که به صورت یک نعل اسب در آمد و شیعیان از پشت سر و چپ و راست ایمن بوده و تنها از روبرو با دشمن مواجه بودند. پس از آن، وقتی نیمه شب شد، همه به شب زنده داری پرداخته مشغول نماز شدند و تسبیح خدای را گفته، استغفار و تضرع به درگاه خدا می کردند: لما جنَّ اللَّیْلُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ أَصْحَابِهِ، قاموا اللَّیْلَ کَلَّهَ یَصْلَوْنَ، وَ یَسْتَبْحُونَ وَ یَسْتَغْفِرُونَ وَ یَدْعُونَ وَ یَتَضَرَّعُونَ.<sup>۵</sup> صدای استغفار و دعای اصحاب در برخی نقلها، به صدای زنبوران تشبیه شده که منطقه ای را پر کرده باشد، و لهم دویّ کدویّ النحل ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد،<sup>۶</sup> به علاوه، اطراف خیمه ها خندقمانندی نیز کنده شد، فحفروه فی ساعة من اللیل، فجعلوه کالخدق،<sup>۷</sup> وچوب و غیره در آن ریختند تا صبح عاشورا آن را آتش زده و مانع ورود دشمن به سمت خیمه ها باشد.<sup>۸</sup>

به نوشته برخی از مورخان، شب یا صبح (یا شب تا صبح) عاشورا، بیست تا سی نفر از سپاه کوفه به امام حسین(ع) پیوستند. این خبر در الامامة و السیاسة،<sup>۹</sup>

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۸

۲ . امالی صدوق، ص ۱۵۶

۳ . امالی صدوق، ص ۱۵۶

۴ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۹؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۶۹

۵ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۶؛ بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۲۱

۶ . لهوف، ص ۹۴

۷ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲

۸ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۴ - ۱۷۵

۹ . الامامة و السیاسة، ج ۲، ص ۱۲

و برخی منابع دیگر سی نفر گزارش شده است.<sup>۱</sup> در آن شب، ابتدا امام حسین(ع) و سپس برخی از اصحاب خود را نظیف کرده و غسل شهادت کردند. بُریر بن حضیر به مزاح با عبدالرحمان بن عبدربه (یا حبیب بن مظاهر) پرداخت؛ وقتی عبدالرحمان گفت: اکنون وقت شوخی نیست؛ بریر گفت: اطرافیانم آگاهند که من نه در جوانی و نه پیری، در پی باطل نبوده‌ام؛ اما اکنون آگاهم که میان من و حورالعین، تنها فرود آمدن شمشیر کوفیان فاصله است. دلم می‌خواهد هرچه زودتر شمشیر اینان بر من فرود آید.<sup>۲</sup>

### روز عاشورا

صبح روز عاشورا - روز جمعه - ابن سعد، پس از نماز صبح سپاهیان را منظم کرد. ترکیب سپاه طایفه‌ای بود؛ یعنی هر قبیله‌ای، یک فرمانده داشت. جمعا عدد سپاه دشمن ۲۲ هزار نفر، نه کمتر و نه بیشتر (و القوم اثنان و عشرون الفا و لایزیدون و لاینقصون) بوده است.<sup>۳</sup> برخی تا ۲۸ هزار نفر هم نوشته‌اند.<sup>۴</sup> گذشت که تا ۳۵ هزار هم نوشته شده است.

امام حسین(ع) در صبح عاشورا سپاهیان را مرتب کرد. درباره شمار آنان، میان مورخان قدیم اختلاف است. بلاذری می‌نویسد: آنها ۳۲ نفر سواره و ۴۰ نفر پیاده بودند. زُهیر بن قین فرماندهی سمت راست و حبیب بن مظاهر فرماندهی سمت چپ را بر عهده داشت و پرچم هم در اختیار عباس بود و خیمه‌ها پشت سر آنان.<sup>۵</sup> در جای دیگر می‌نویسد: آنان جمعا حدود یک صد مرد یا قریب به آن بودند: پنج نفر از نسل امام علی(ع)، شانزده نفر هاشمی، و دو نفر هم از هم‌پیمانان

۱ . عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۹؛ تاریخ ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب(ع)، ص ۲۲۰

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲؛ رجال الکشی، ج ۱، ص ۲۹۳۲

۳ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳

۴ . اثبات الوصیة، ص ۱۲۶

۵ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷



بنی‌هاشم، یکی از طایفه سلیم و دیگری از کنانه بود.<sup>۱</sup> دینوری همان ارقام را درباره شمار کلی رزم آوران سپاه امام حسین(ع) آورده است.<sup>۲</sup>

پیش از آغاز نبرده امام حسین(ع) دستور داد تا داخل خندقی را که اطراف خیمه‌ها کنده بودند، آتش بریزند تا دشمن نتواند از اطراف به خیمه‌ها و حرم امام حسین(ع) وارد شود.<sup>۳</sup> شمر که فرد بی‌حیایی بود، به امام حسین(ع) گفت: برای ورود در آتش عجله داری! امام پاسخ دادند: تو اولی‌تر به ورود در آتش هستی. در این وقت، مسلم بن عوسجه از امام خواست اجازه دهد تیری به شمر بزند؛ اما امام فرمود: فانی آکره آن أبدأهم. نمی‌خواهم آغازگر این جنگ باشم.<sup>۴</sup>

صبح روز عاشورا، ندایی از یکی از کوفیان برخاست که خطاب به لشکر ابن زیاد می‌گفت: یا جند الله اركبوا<sup>۵</sup> در آغاز نبرد، امام حسین(ع) سر بر آستان الهی بلند کرد و با دعای اللهم أنت ثقتی فی کلّ کرب، و رجائی فی کلّ شده، و أنت لی فی کلّ أمر نزل بی ثقة و أنت ولیّ کلّ نعمة و صاحب کلّ حسنة<sup>۶</sup> و جملاتی دیگر،<sup>۷</sup> به استقبال نبرد رفت. حضرت سوار بر اسب شده، قرآنی در پیش رو گرفت و پس از آن نبرد آغاز گردید.<sup>۸</sup>

قبل از آنی که نبرد میان طرف آغاز شود، امام پس از نماز صبح، امام اصحابش را به تقوای الهی و صبر و جهاد دعوت کرد.<sup>۹</sup>

هنگامی که دو سپاه برابر هم قرار گرفتند، امام از بُریر بن حضیر همدانی خواست تا با دشمن سخن بگوید و با آنان احتجاج کند. بریر خطاب به کوفیان گفت: اکنون نسل محمد (ص) در میان شماست؛ اینان ذریه، عترت، بنات و حرم

- ۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۶
- ۲ . اخبار الطوال، ص ۲۵۴؛ و بنگرید: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲
- ۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۳؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۴
- ۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۳ - ۴۲۴؛ الارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۶
- ۵ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۷۵
- ۶ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۱
- ۷ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۳
- ۸ . کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۶ - ۲۸۷
- ۹ . اثبات الوصیة، ص ۱۲۶؛ کامل الزیارات، ص ۷۳

پیامبرند. از آنان چه می‌خواهید. گفتند: تسلیم شدن بر حکم ابن‌زیاد. بریر گفت: آیا نمی‌پذیرید به همانجا که آمده‌اند، باز گردند. آیا فراموش کرده‌اید که با نامه‌های شما به اینجا آمده‌اند. آیا از آبی که یهود و نصارا و مجوس بهره می‌برند، آنان را منع می‌کنید. با ذریه پیامبران بد رفتار می‌کنید؛ خداوند روز قیامت شما را سیراب نکند.<sup>۱</sup> برخورد دشمن جز تمسخر و خنده چیزی نبود.<sup>۲</sup>

صبح عاشورا، امام خود با کوفیان سخن گفت و فرمود: من پس از رسیدن نامه‌های شما که در آنها گفته بودید، سنت از میان رفته، نفاق برآمده و حدود تعطیل گشته است، به اینجا آمدم. از من خواستید بیایم و امت محمد (ص) را اصلاح کنم. اکنون آمدم؛ آیا سزوار است که خون مرا بریزید. آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم. آیا حمزه و عباس و جعفر عموهای من نیستند. آیا سخن پیامبر (ص) را در حق من و برادرم نشنیدید که فرمود: هذان سیدا شباب أهل الجنة، اگر من را در این نقل تصدیق می‌کنید که چه هیچ، و گرنه از جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و انس بن مالک و زید بن ارقم بپرسید. شمر پاسخ داد: هو یعبد الله علی حرف.<sup>۳</sup> او به ظاهر خدای را پرستنده است. حبیب بن مظاهر به او پاسخ داد که: إنی أراک تعبد الله علی سبعین حرف.

قیس بن اشعث بن قیس گفت: آیا حکم ابن‌زیاد را نمی‌پذیری؟ حضرت فرمود: و الله لا أعطی بیدی إعطاء الذلیل و لا أفرّ فرار العبید.<sup>۴</sup> امام در این سخنان، بر آن بود تا برای کسانی که او را نمی‌شناختند، خود را معرفی کند و آنان را به تأمل در رفتار زشتشان برانگیزد، راجعوا أنفُسکم، و در واقع، به نوعی اتمام حجت کند.<sup>۵</sup> اهل حرم که سخنان آن حضرت را می‌شنیدند، همه به گریه افتادند و امام حسین (ع)، برادرش عباس را فرستاد تا آنان را ساکت کند.

در سخنان صبح عاشورای امام به روایت *تحف العقول* این جملات آمده است: ألا و

۱ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۱ - ۱۸۲

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۰

۳ . ترجمة الامام الحسين (ع) ص ۷۲

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸، ۲۲۶

۵ . كشف الغمة، ج ۲، صص ۵۵ - ۵۶

إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ: بَيْنَ السُّلَّةِ وَالدُّلَّةِ، وَهِيَهَاتَ مِنَ الدُّلَّةِ.<sup>۱</sup> ابن زیاد یکی از دو چیز را از من می‌خواهد؛ یا مرگ یا ذلت؛ و دور باد که من پذیرای ذلت باشم. حرّ بن یزید ریاحی از معدود کسانی بود که تحت تأثیر سخنان امام به این سمت آمد. پس از شنیدن خطابه امام حسین(ع) نزد عمر بن سعد آمد و گفت: [آیا واقعا قصد جنگ با این مرد را داری؟]<sup>۲</sup> آیا هیچ یک از پیشنهادهای وی را نمی‌پذیرید؟ عمر سعد گفت: اگر تصمیم با من بود، آری. حرّ پاسخ داد: سبحان الله! چه قدر دشوار است که حسین این مطالب را بگوید و شما از پذیرش آن ابا کنید. پس از آن به سوی امام حسین(ع) رفت.<sup>۳</sup> حرّ به عمر سعد گفت: اگر چنین پیشنهادهایی را ترک و دیلم - که در آن زمان کافر بودند - می‌دادند، شما حق نداشتید آن را نپذیرید.<sup>۴</sup> وقتی حرّ نزد امام رسید، پرسید: من همان کسی هستم که آن کارها را کردم؛ اکنون آمده‌ام جانم را در راه شما بدهم. آیا به عقیده شما راه توبه باز است؟ و قد أتيتك مواسيا لك بنفسي، أفتری ذلك لي توبة مما كان مني، امام فرمود: نَعَمْ، إِنَّهَا لَك تَوْبَةٌ، فابشر، فأنت حرّ في الدنيا و أنت حرّ في الآخرة إن شاء الله.<sup>۵</sup>

فردی عمر نام از بنی تمیم، نخستین تیر را رها کرد که در ناحیه کتف امام به زره آن حضرت اصابت کرد و متوقف شد.<sup>۶</sup>

زهیر خطاب به کوفیان گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه، بیشتر از فرزند سمیه سزاوار است تا کمک شود. اگر یاریش نمی‌کنید، رهایش کنید تا خود با یزید سخن بگوید؛ یزید بدون کشتن او هم از اطاعت شما راضی می‌شود. شمر تیری به سوی او انداخت و گفت: ساکت شو. زهیر گفت: شمر! تو را در قیامت به آتش

۱ . تحف العقول، ص ۲۷۴ - ۲۷۵؛ امالی ابوطالب زیدی، ص ۹۵-۹۷؛ مقتل الحسين(ع) خوارزمی،

ج ۲، صص ۶-۸؛ تاریخ دمشق، ترجمة الامام الحسين(ع) صص ۲۱۶-۲۱۸

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۷

۳ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۲

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۵

۵ . اخبار الطوال، ص ۲۵۴

۶ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۲

جهنم بشارت می‌دهم. شمر پاسخ داد: خداوند همین الان تو و اطرافیانت را خواهد کشت.<sup>۱</sup> به روایت ابومخنف، زهیر این جمله را گفت که بسیار مهم است: ونحن حتى الان إخوة و علی دین واحد و ملّة واحدة، ما لم یقع بیننا و بینکم السیف، و أنتم للنصیحة منّا أهل، فاذا وقع السیف، انقطعت العصمة، و کنا أمة و أنتم أمة، ما تا به امروز برادر و بر دین واحد و ملت واحدی بودیم؛ تا وقتی که شمشیر میان ما نیامده بود و شما اهلیت پذیرش نصیحت از سوی ما را داشتید؛ اما وقتی شمشیر آمد، پرده‌ها دریده خواهد شد، آن وقت شما امتی جدا و ما امتی جدا خواهیم بود.

این به معنای جدا شدن شیعیان و سنیان بود. وقتی شمر زهیر را تهدید به مرگ کرد، زهیر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی! مرگ برای من بهتر از زندگی با شماست. آنگاه باز خطاب به مردم گفت: شما نبایست فریب چنین فرد سبک سر جلفی را بخورید؛ بدانید که قاتلین حسین(ع) و ذریه پیامبر(ص) بهره‌ای از شفاعت او نخواهند برد. آنگاه مردی از اصحاب امام حسین(ع)، زهیر را صدا زد و گفت: حسین می‌گوید برگرد، تو وظیفه خود را در نصیحت و ابلاغ ادا کردی.<sup>۲</sup>

امام در آخرین لحظه، عمر بن سعد را صدا کرد. او از آمدن کراهت داشت؛ اما بالاخره آمد. امام فرمود: آیا برای رسیدن به ملک ری با من می‌جنگی. بدان که بعد از من در دنیا و آخرت خوشی و راحتی نخواهی دید و بد روزهایی در انتظار توست.<sup>۳</sup>

### آغاز نبرد و شهادت گروهی سپاه امام حسین (ع)

عمر بن سعد با انداختن نخستین تیر، رسماً جنگ را آغاز کرد و گفت: نزد عبیدالله شهادت دهید که من نخستین تیر را رها کردم.<sup>۴</sup> عمر بن سعد خطاب به

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸ - ۱۸۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲ - ۲۴۵

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۲۶ - ۲۲۷

۳ . مقتل الحسین(ع) خوارزمی، ج ۲، ص ۱۸ ترجمه الامام الحسین(ع) ص ۷۲

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۲۹؛ الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۳

کوفیان گفت: منتظر چه هستیدا اینان برای شما یک لقمه هستند.<sup>۱</sup> زمانی که عمر بن سعد تیر انداخت، سپاه ابن زیاد نیز شروع به تیر اندازی کردند. (فَلَمَّا رَمَى عُمَرُ، ارْتَمَى النَّاسُ،<sup>۲</sup> به گزارش ابن اعثم، و أَقْبَلَتِ السَّهَامُ كَأَنَّهَا الْمَطْرَ، باران تیر از سوی کوفیان به سوی اصحاب امام حسین(ع) شدت گرفت و امام فرمود: اینها نماینده این قوم به سوی شماست؛ برای مرگی که چاره‌ای از پذیرش آن نیست، آماده باشید. پس از آن دو گروه بر یکدیگر حمله کردند و ساعتی از روز را به طور دسته جمعی با یکدیگر جنگیدند، به طوری که بنا به برخی اخبار پنجاه و اندی از اصحاب امام حسین(ع) به شهادت رسیدند.

در این حمله، بسیاری از اصحاب با تیرهایی که بردنشان فرود آمد، به شهادت رسیده یا زخمی شدند، فما بقی واحد من أصحاب الحسين إلاّ أصاب من رميهم سهم،<sup>۳</sup> ابن شهر آشوب اسامی شهدایی را که در حمله نخست دشمن به شهادت رسیدند، فهرستوار آورده است. این افراد جمعا ۲۸ نفر از اصحاب و ده نفر از موالی امام حسین(ع) و پدرشان امام علی(ع) بودند که در مجموع ۳۸ نفر می‌شدند.<sup>۴</sup> اینها افرادی هستند که اساسا فرصت نبرد تن به تن پیدا نکرده و در تیراندازی نخست کوفیان به شهادت رسیدند. دیدیم که ابن اعثم شمار آنان را بیش از پنجاه نفر یاد کرده است.<sup>۵</sup>

با شهادت پنجاه نفر در یک حمله دسته جمعی، شمار اندکی از یاران امام حسین(ع) باقی ماندند؛ کسانی که به نوعی، مبارزه تن به تن با سپاه ابن زیاد داشتند. از آن جمله، عبدالله بن عمیر کلبی است که در برابر مبارزه‌خواهی یسار از موالی زیاد بن ابیه، پس از کسب اجازه از امام حسین(ع) عازم میدان شد. در همان حال همسرش او را تحریک به جنگ می‌کرد و خطاب به او می‌گفت: قَاتِلْ بِأَبِي وَ أُمِّي عَنْ الْحُسَيْنِ ذُرِّيَّةَ مُحَمَّدٍ.<sup>۶</sup> در واقع، اوّل حبیب بن مظاهر و بُرَيْرِ بْنِ

۱ . امالی ابوطالب زیدی، ص ۹۷؛ مقتل الحسين(ع)، ج ۲، ص ۸

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰

۳ . امالی ابوطالب زیدی، ص ۹۷؛ مقتل الحسين(ع) خوارزمی، ج ۲، ص ۸

۴ . ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۳

۵ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۸۴

۶ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰

خضیر قصد رفتن به مبارزه را داشتند که امام اجازه نداد و پس از آن که عبدالله بن عمیر اجازه خواست، امام اجازه رفتن به میدان را به وی داد. وقتی در این نبرد یسار را کشت، سالم از موالی عبیدالله به میدان آمد که به رغم آن که انگشتان عبدالله کلبی در برابر شمشیر سالم افتاد، اعتنا نکرده، او را نیز کشت و در میان میدان شروع به رجز خوانی کرد. زنش هم عمودی در دست گرفته به تحریض او می‌پرداخت و می‌گفت: قَاتِلْ دُونَ الطَّيِّبِينَ ذَرِيَّةَ مُحَمَّدٍ. امام به همسر او دستور داد تا بازگردد و در عین حال آن‌ها را دعا کرد.<sup>۱</sup> یسار و سالم، نخستین کشتگان سپاه ابن زیاد بودند.

پس از تیرباران نخست و مبارزه عبدالله بن عمیر و ابوالشعثاء، سپاه عبیدالله ابتدا از سمت راست و سپس از سمت چپ به سپاه اندک امام نزدیک شدند. افراد باقی مانده از سپاه امام، روی زانو نشسته، نیزه‌های خود را به سوی اسبان گرفتند و آنها به اجبار برگشتند. پس از آن، شروع به تیراندازی به سوی سپاه عبیدالله کرده، عده‌ای را کشته و شماری را مجروح کردند.<sup>۲</sup>

### نبرد تن به تن اصحاب امام حسین (ع)

باقی‌مانده سپاه تک تک عازم میدان شده و پس از مبارزه به شهادت رسیدند. یکی از چهارگان کربلا بُریر بن خضیر هَمْدَانِی است که در کوفه به سیدالقرءاء شهرت داشت و از شیعیان بنام این شهر بود. وقتی یزید بن معقل مبارز طلبید، بریر عازم نبرد با وی شده، چنان ضربتی بر سر او زد که نه تنها کلاخود او، بلکه نیمی از سرش را هم شکافت. پس از آن رضی بن منقذ عبدی به نبرد وی آمد. ساعتی به هم پیچیدند تا بُریر بر سینه او نشست. رضی از دوستانش یاری طلبید. در این وقت کعب بن جابر به سوی بریر شتافت و نیزه خود را بر پشت بریر فرو

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۹ - ۴۳۰؛ ابن سعد قاتل سالم غلام آزاد شده عبیدالله را، عبدالله بن

تمیم بن... یاد کرده است. بنگرید: ترجمه الامام الحسین(ع) ص ۷۲

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۰

کرد. [عفیف بن زهیر که خود در کربلا بوده، می گوید: به کعب گفتم: این بریر همان است که در مسجد کوفه به ما قرآن تعلیم می داد.]<sup>۱</sup> پس از آن بر وی حمله کرده، او را به شهادت رساند. در گفتگویی که میان یزید بن معقل و بریر صورت گرفت، یزید به عقاید سیاسی بریر اشاره کرده، گفت: به خاطر داری که در کوفه می گفتم: إِنَّ عَثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ مُسْرَفًا، وَ إِنَّ مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ ضَالًّا مُضَلًّا، وَ إِنَّ أَمَامَ الْهَدَى وَ الْحَقَّ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ.<sup>۲</sup> بعدها خواهر کعب به برادرش کعب که بریر را به شهادت رسانده بود، می گفت: آیا بر ضد فرزند فاطمه جنگیدی و سید قرآء را کشتی، به خدا سوگند دیگر با تو سخن نخواهم گفت.<sup>۳</sup>

از چهره های برجسته کربلا، یکی همین نافع بن هلال بجلي است. طایفه بجيله، از طوایف شیعه کوفه است که بعدها نیز در میان آنان شیعیان زیادی شناخته شده اند. از وی نیز تعریفی برای تشیع رسیده که بسان آنچه درباره بریر گذشت، جالب است. وقتی به میدان مبارزه آمد، فریاد می زد: أَنَا الْجَمَلِيُّ، أَنَا عَلِيُّ دِينَ عَلِيٍّ. مزاحم بن حُرَيْث به مقابله با او آمد و گفت: أَنَا عَلِيُّ دِينَ عَثْمَانَ. نافع پاسخ داد: أَنْتَ عَلِيُّ دِينَ شَيْطَانَ. پس از آن با هم گلاویز شدند تا نافع او را کشت.<sup>۴</sup>

پس از مبارزه تن به تن برخی از اصحاب با کوفیان و کشته شدن شماری از سپاه عبیدالله، عمرو بن حجاج خطاب به سپاه عمر سعد فریاد زد: ای احمق ها! شما با قهرمانان این شهر می جنگید؛ کسی با آنان تن به تن به مبارزه نرود. آنها اندک اند و شما با پرتاب سنگ می توانید آنها را از میان ببرید. عمر بن سعد رأی او را تصدیق کرده، از سپاهش خواست تا کسی مبارزطلبی نکند. پس از آن عمرو بن حجاج از سمت راست سپاه کوفه بر سپاه امام یورش برد. عمرو به سپاه کوفه فریاد می زد: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! الزموا طاعتكم و جماعتكم، و لا تترتباوا فی قتل من مَرَّقَ عن الدين و خالف الإمام!.<sup>۵</sup> ای کوفیان! اطاعت و جماعت خود را نگاه دارید و

۱ . همان، ج ۵، ص ۲۲۲

۲ . همان، ج ۵، ص ۲۳۱

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۱ - ۱۹۲

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۳۵

۵ . همان، ج ۵، ص ۲۳۵

در کشتن کسی که از دین خارج شده و با امام خود مخالفت کرده، تردید به خود راه دهید. به احتمال شمار سپاه امام در این لحظه ۳۲ نفر بوده است.<sup>۱</sup>

در این میان، مسلم بن عوسجه اسدی به دست دو نفر از کوفیان به شهادت رسید. شهادت مسلم موجب شادی سپاه کوفه شد و شَبَث بن ربعی که خود امیر بخشی از سپاه کوفه بود، متأثر شد. وی به یاد رشادت‌های مسلم بن عوسجه در جنگ با مشرکان در آذربایجان افتاد که مسلم در آنجا شش نفر از مشرکان را کشته بود.<sup>۲</sup> امام حسین(ع) پیش از شهادت مسلم، زمانی که هنوز رمقی در وجود او مانده بود، خود را به وی رساند و فرمود: رحمک رَک یا مسلم. آنگاه حضرت آیه فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ را برای وی خواند.

حبیب بن مظاهر، دوست صمیمی مسلم بن عوسجه هم کنار او آمد و او را به بهشت بشارت داد و گفت: اگر در این شرایط نبودم، دلم می‌خواست به وصایای تو گوش می‌دادم. مسلم بن عوسجه گفت: اوصیک بهذا - و اشاره به امام حسین(ع) کرد - آن تموت دونه، در راه او کشته شوی و به دفاع از او جانت را بدهی. حبیب گفت: به خدای کعبه چنین خواهم کرد.<sup>۳</sup> تعبیر به این که مسلم بن عوسجه اوّل اصحاب الحسین بوده است که شهید شده، می‌باید اشاره به آن باشد که نخستین شهید در حمله عمومی سپاه کوفه بوده که طبعا پس از تیراندازی عمومی اول و شهادت برخی از مبارزان به صورت تک تک شهید شده است. با این حال، در زیارت ناحیه، به طور کلی از وی به عنوان اولین شهید کربلا یاد شده است: کنت أوّل من شری نفسه و أوّل شهید من شهداء اللّٰه.<sup>۴</sup>

در این مرحله عبدالله بن عمیر کلبی به شهادت رسید. با شهادت وی همسرش بر

۱ . گاه از عبارات برخی مورخان بر می‌آید که گویی از همان آغاز تیراندازی دشمن، سپاه امام تنها ۳۲ بوده‌اند (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶) در حالی که به نظر می‌رسد این افراد، باقی مانده سپاه پس از تیراندازی وسیع دشمن و شهادت جمع ۳۸ نفری آنان بوده است.

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۲ - ۱۹۳

۳ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۵ - ۴۳۶

۴ . اقبال الاعمال، ص ۵۷۵



بالین او رفت و گریه کرد. شمر به یکی از غلامان خود با نام رستم دستور داد تا با عمودی آهنین بر سر او بکوبد. رستم چنین کرد و آن زن نیز به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

در این نبرد، بقایای سپاه امام، چنان فشرده در کنار یکدیگر قرار داشتند که دشمن نمی توانست در آنان نفوذی داشته باشد. به ویژه آنان اطراف خیمه ها را کنده و آتش در آنها روشن کرده بودند و دشمن تنها از یک سوی می توانست بر آنان یورش برد. عمر سعد کسانی را برای نفوذ در چادرها و کندن آنها از جای، به درون محوطه خیمه ها فرستاد که این افراد توسط چند نفر از اصحاب امام محاصره و کشته شدند. این امر سبب شد تا عمر سعد دستور دهد تا چادرها را آتش بزنند. امام حسین(ع) فریاد زد: اجازه دهید آتش بزنند، در هر حال جز از یک سمت نمی توانند بر شما حمله کنند.<sup>۲</sup> دشمن برای این که کار را یکسره کند، تصمیم حمله به خیمه ها و آتش زدن آنها را گرفت. شمر همراه سپاهش نیزه اش را به سوی چادر امام حسین(ع) پرتاب کرد و فریاد زد: علیّ بالنار حتی أحرق هذا البيت علی أهله، باید این خانه را بر سر اهلش آتش بزنم. در اینجا بود که فریاد زنان و کودکان به آسمان رفته، همه از چادر بیرون ریختند. در اینجا بود که شَبَث بن ربعی شمر را توبیخ کرده، حرکت او را زشت شمرد و شمر بازگشت.<sup>۳</sup> زهیر بن قین که فرماندهی ناحیه راست سپاه امام را داشت، همراه با ده نفر به سوی شمر حمله کرده او را از محل اقامت زنان و کودکان امام حسین(ع) دور کرد.<sup>۴</sup> اما شمر بر او حمله کرده چند نفر از افراد وی را به شهادت رساند.<sup>۵</sup>

نبرد ادامه یافت. اصحاب امام حسین(ع) یک یک به شهادت می رسیدند و هر کدام که شهید می شدند، نبود آنان کاملاً احساس می شد؛ در حالی که کشته های دشمن به دلیل فراوانی آنان، نمودی نداشت.<sup>۶</sup> این حوادث تا ظهر عاشورا ادامه یافت.

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۳۷

۳ . همان، ج ۵، ص ۲۳۷ - ۲۳۸

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴

۵ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۰۷

۶ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۳۹

نزدیکی ظهر بود که حبیب بن مظاهر به شهادت رسید. واقعه از این قرار بود که ابو ثمامه صائدی - که از اصحاب امام علی (ع) بود<sup>۱</sup> - وقتی دید اصحاب تک تک به شهادت می‌رسند، نزدیک امام حسین (ع) آمد و گفت: احساس می‌کنم دشمن به تو نزدیک می‌شود، اما بدان! کشته نخواهی شد مگر آن که من به دفاع از تو کشته شوم. اما پیش از آن من می‌خواهم در حالی خدای خود را ملاقات کنم که نماز ظهر را با تو خوانده باشم. أحبّ أن ألقى ربّي و قد صلّيت هذه الصلاة التي دنا وقتها، امام حسین (ع) فرمود: ذكّرت الصلاة! جعلك الله من المصلّين الذّاكرين، نماز را به یاد ما آوردی! خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد. امام ادامه داد: از دشمن بخواهید جنگ را متوقف کند تا نماز بگزاریم. حصّین بن نمیر تمیمی فریاد زد: نماز شما قبول نمی‌شود! در این وقت، حبیب بن مظاهر فریاد زد: ای الاغ! نماز آل رسول الله قبول نمی‌شود، اما نماز تو قبول می‌شود؟ در این جا بود که حبیب با حصین بن تمیم درگیر شد.<sup>۲</sup> حبیب در این حمله با زخمی کردن اسب حصین توانست وی را به زمین بیندازد که یارانش سر رسیدند و حصین را نجات دادند. به دنبال آن با بدیل بن صریم تمیمی درگیر شده، او را کشت. در این وقت یک تمیمی دیگر بر حبیب حمله کرده، او را مجروح کرد. حصین بن تمیم سر رسید و شمشیرش را بر سر حبیب فرود آورد. در این وقت آن فرد تمیمی از اسب پیاده شد و سر حبیب را از تنش جدا کرد. حصین بن تمیم برای افتخار، ساعتی سر حبیب را گرفته بر گردن اسبش آویخت؛ سپس آن را به آن مرد تمیمی داد تا نزد ابن زیاد برده، جایزه اش را بگیرد.<sup>۳</sup> شهادت حبیب، امام حسین (ع) را سخت تکان داد، لَمَّا قُتِلَ الْحَبِيبُ هَذَا ذَلِكَ حَسِينًا وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: أحتسب نفسي و حماة أصحابي.<sup>۴</sup> وقتی مرد تمیمی به کوفه آمد، قاسم فرزند حبیب بن مظاهر که آن زمان نوجوانی بیش نبود، از او خواست تا سر پدرش را به

۱ . رساله تسمیه من قتل مع الحسین (ع)، ص ۱۵۶

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۹ - ۴۴۰

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰

او بدهد تا آن را دفن کند. آن مرد نداد. قاسم چندان صبر کرد تا زمان تسلط مصعب بن زبیر بر کوفه، آن تمیمی را کشت.<sup>۱</sup>

## آخرین نماز

ظهر شد و وقت نماز فرا رسید. هنوز زهیر و شماری اصحاب در اطراف امام بودند. امام نماز را به جماعت - در شکل نماز خوف - اقامه کرد.<sup>۲</sup> امام دو رکعت نماز ظهر را آغاز کرد در حالی که زهیر و سعید بن عبدالله حنفی جلوی امام ایستادند. گروه دوم نماز را تمام کرده، آنگاه گروه اول رکعت دوم را به امام اقتدا کردند. در وقتی که سعید جلوی امام ایستاده بود، هدف تیر دشمن قرار گرفت. بعد از پایان نماز هم، هرچه امام به این سوی و آن سوی می‌رفت، سعید میان امام و دشمن قرار می‌گرفت. به همین دلیل، چندان تیر به وی اصابت کرد که روی زمین افتاد. در این وقت از خداوند خواست تا سلام او را به رسولش برساند و به او بگوید که من از این رنجی که می‌برم، هدفم نصرت ذریه اوست. وی در حالی به شهادت رسید که سیزده تیر بر بدنش اصابت کرده بود.<sup>۳</sup>

سعید بن عبدالله بعد از نماز ظهر که باز درگیری آغاز شده و شدت گرفت، در شرایطی که حفاظت از امام حسین(ع) را بر عهده داشت به شهادت رسید.<sup>۴</sup> در اینجا باز هم دشمن به تیراندازی به سوی اسبان باقی مانده سپاه امام ادامه داد تا همه آنان را از بین برد. در این وقت زهیر بن قین با رجزی که خواند بر دشمن حمله کرد. در شعری که از او خطاب به امام حسین(ع) نقل شده، آمده است که امام را هادی و مهدی نامیده و در حال رفتن به ملاقات جدش پیامبر، برادرش حسن، پدرش علی(ع) و عمویش جعفر و حمزه می‌باشد.

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۰؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵

۳ . مقتل الحسين(ع) خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷

۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۵ - ۱۹۶

دو نفر از کوفیان با نام‌های کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس بر وی حمله کرده او را به شهادت رساندند.<sup>۱</sup>

عمرو بن خالد ازدی در شمار چنین افرادی است. وی رجزی خواند و جنگید تا به شهادت رسید.<sup>۲</sup> فرزندش خالد بن عمرو ازدی نیز پس از پدر به شهادت رسید.<sup>۳</sup> خوارزمی از عمرو بن خالد صیداوی نیز یاد کرده و نوشته است: وی نزد امام آمد و گفت: قصد آن دارم تا به دیگر یاران بپیوندم. امام حسین(ع) به او فرمود: تَقَدَّمْ فَإِنَّا لَاحْقُونَ بَكَ عَنْ سَاعَةٍ. پیش برو، ما نیز ساعتی دیگر به تو خواهیم پیوست.<sup>۴</sup>

سعد [شعبه] بن حنظله تمیمی مجاهد دیگری است که با خواندن رجزی به میدان رفته پس از نبردی به شهادت رسید.<sup>۵</sup>

عمیر بن عبدالله مَذْحِجِی شهید بعدی است که رجزی خواند و به میدان رفت و به شهادت رسید.<sup>۶</sup>

سوار بن اَبی حَمَیر به میدان رفته مجروح شد و شش ماه بعد به شهادت رسید.<sup>۷</sup> عبدالرحمان بن عبدالله یَزَنی شهیدی است که به نوشته ابن اعثم، پس از مسلم بن عوسجه به شهادت رسیده است. شعر وی در میدان، مضمون مهمی در تشیع او دارد؛ به طوری که شاعر خود را بر دین حسین و حسن معرفی می‌کند.

أنا ابن عبدالله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن<sup>۸</sup>

زیاد بن عمرو بن عریب صائدی همدانی معروف به ابوتمامه صائدی که نماز ظهر را به یاد امام حسین(ع) آورد، شهید دیگر بعد از ظهر است.<sup>۹</sup> رجز زیبایی از

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۴۱

۲ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۲

۳ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۲-۱۹۳

۴ . مقتل الحسین(ع) ج ۲، ص ۲۴ آیا این همان عمرو بن خالد ازدی است؟ در متن خوارزمی از عمر بن خالد صیداوی یاد شده اما در مثیر الاحزان ابن نما (ص ۳۳)، عمرو بن خالد آمده است.

۵ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۳

۶ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۳؛ مقتل الحسین(ع) خوارزمی، ج ۲، ص ۱۴

۷ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸

۸ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۹۴

۹ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸

وی توسط ابن شهر آشوب نقل شده است.<sup>۱</sup>

ابوالشعاع یزید بن زیاد کندی پیش روی امام حسین(ع) در برابر دشمن ایستاد و هشت تیر (و در برخی نقلها که پیش از این گذشت صد تیر) رها کرد که طی آن دست کم پنج نفر از سپاه کوفه کشته شدند. آنگاه که دشمن درخواست‌های امام حسین(ع) را رد کرد، به سوی دشمن تاخت تا کشته شد.<sup>۲</sup>

نافع بن هلال بَجَلِی که پیش از این اشاره به نبرد او با تنی چند از کوفیان داشتیم، با تیراندازی دقیق خود دوازده تن از سپاه کوفه را کشت تا آن که بازویش شکست. دشمن وی را به اسارت گرفت و شمر گردنش را زد.<sup>۳</sup> نوشته‌اند که وی روی تیرهایش، نامش را نوشته بود و شعارش این بود: «أنا الجملی أنا علی دین علی». وی به صورت اسیر نزد عمر سعد آورده شد در حالی که همچنان خون از محاسنش جاری بود و فریاد می‌کشید: «لو بقیة لی عضة و ساعد ما أسترتمونی؛ اگر بازو و دستی برایم مانده بود، نمی توانستید مرا به اسارت درآورید. وقتی شمر خواست گردنش را بزند، نافع گفت: به خدا سوگند اگر تو مسلمان بودی، برای تو دشوار بود که پاسخ خون ما را در درگاه خداوند بدهی. ستایش خدای را که مرگ ما را برای اجرا در دست بدترین خلق خود قرار داد. پس از آن شمر وی را به شهادت رساند.<sup>۴</sup> گفتنی است که نافع از یاران امام علی(ع) و از تربیت‌یافتگان مکتب آن حضرت بود.<sup>۵</sup>

اخبار دیگری درباره شهادت شماری از یاران امام حسین(ع) در مآخذ آمده است که برای اطلاع در آن باره باید به منابع مفصل‌تر رجوع کرد.

۱ . بنگرید: المناقب، ج ۴، ص ۱۰۴ - ۱۰۵

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۵ - ۴۴۶

۳ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۷

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۱ - ۴۴۲

۵ . به این مطلب در مقتل منسوب به ابومخنف اشارت رفته با این عبارت: «و کان ریاه أمير المؤمنين(ع)».

## شهادت اهل بیت (ع)

شروع به نبرد از سوی اهل بیت امام حسین (ع) ، زمانی بود که از یاران کسی باقی نمانده بود. فلم یزل أصحاب الحسین یقاتلون و یقتلون حتی لم یبق معه غیر اهل بیته.<sup>۱</sup> آن گاه اهل بیت وارد کارزار شده و شماری از آنان به شهادت رسیدند که رقم آنان را کمتر از شانزده نفر ننوشته‌اند،<sup>۲</sup> و برخی از منابع نام بیش از بیست نفر را یاد کرده‌اند. یکی از مشهورترین آنان، عباس بن علی بن ابی طالب بود، کسی که بعدها نسل و نوادگانش او را سقا نامیدند.<sup>۳</sup> مردی زیباچهره و بلند قامت بود که وقتی سوار اسب می‌شد، پایش به زمین می‌رسید. ابوالفرج می‌نویسد که او را به خاطر زیبایی قمر بنی هاشم می‌گفتند.<sup>۴</sup> عباس پرچمدار سپاه امام حسین (ع) بود و آنچنان که امام باقر (ع) فرموده است قاتلان وی زید بن رقاد جبّتی و حکیم بن طفیل سنبسی از قبیله طی بودند.<sup>۵</sup> وی زمان شهادت ۳۴ سال داشت.<sup>۶</sup> برادرش جعفر بن علی بن ابی طالب (فرزند امّ البنین و نوزده ساله)،<sup>۷</sup> توسط هانی بن ثبیت حضرمی کشته شد. در روایت امام باقر (ع) آمده است که خولی بن یزید اصبحی، قاتل جعفر بن علی بوده است.<sup>۸</sup> برادر دیگرش عبدالله بن علی بن ابی طالب: (فرزند امّ البنین و ۲۵ ساله)<sup>۹</sup> به دست هانی بن ثبیت حضرمی کشته شد. برادر دیگر عباس، عثمان بن علی بن ابی طالب:<sup>۱۰</sup> (فرزند امّ البنین). وقتی به میدان رفت، ابتدا خولی بن یزید تیری به او زد و سپس مردی از طایفه ابان بن

۱ . اخبار الطوال، ص ۲۵۶

۲ . تاریخ خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۲۲۵

۳ . مقاتل الطالبیین، ص ۸۹؛ المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۵

۴ . مقاتل الطالبیین، ص ۹۰

۵ . مقاتل الطالبیین، ص ۹۰

۶ . المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۱۵

۷ . همان، ص ۸۸

۸ . همان، ص ۸۸

۹ . همان، ص ۸۸

۱۰ . علی بن ابی طالب (ع) می فرمود: من نام عثمان را از روی نام برادرم عثمان بن مظعون برای وی انتخاب کردم. مقاتل الطالبیین، ص ۸۹

دارم او را کشت.<sup>۱</sup> مادر هر چهار نفر گذشته، ام البنین عامریه از آل وحید بود. دینوری با اشاره به این مطلب می‌نویسد: اینان از برابر امام حسین (ع) عبور کردند، یقونه بوجهم و نحورهم، و سر و گردن را سپر بلای او قرار دادند.<sup>۲</sup>

شمار دیگری از فرزندان امام علی (ع) و در مجموع افرادی از اهل بیت که به شهادت رسیدند عبارت بودند از: ابوبکر بن علی بن ابی طالب که به نوشته دینوری با تیر عبدالله بن عقبه غنوی به شهادت رسید.<sup>۳</sup> محمد اصغر بن علی بن ابی طالب که دست مردی از طایفه ابان بن دارم کشته شد.<sup>۴</sup>

علی اکبر پسر بزرگ امام حسین (ع) و فرزند ام لیلی و متولد در زمان عثمان<sup>۵</sup> که توسط مره بن منقذ بن نعمان عبدی [عبدالقیس] کشته شد. ابومخنف، بلاذری و دینوری می‌گویند: نخستین کشته از اهل بیت، علی اکبر بود.<sup>۶</sup> ابن اعثم نخستین شهید را از این خاندان عبدالله بن مسلم بن عقیل دانسته است.<sup>۷</sup> به نوشته ابن سعد، علی اکبر نیز به خاطر مادرش (آمنه نواده دختری ابوسفیان) امان نامه گرفت اما نپذیرفت و فرمود: لقرابة رسول الله (ص) کانت أولى أن تُرعى من قرابة أبي سفیان.

شهادت دیگر اهل بیت عبارتند از: عبدالله بن الحسن بن علی (ع):<sup>۸</sup> ابوبکر بن الحسن<sup>۹</sup> بن علی، عبدالله بن حسین (فرزند رباب دختر امرؤالقیس که امام حسین وقت شهادتش گفت: اللَّهُمَّ إِنَّ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ فِي الْعَاقِبَةِ وَ اُنْتَقِمِ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.<sup>۱۰</sup> قاسم بن حسن که توسط سعید بن عمرو

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱

۲ . اخبار الطوال، ص ۲۵۷

۳ . همان، ص ۲۵۷

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸

۵ . همان، ص ۸۷

۶ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۶ «فکان أول من تقدّم منهم». مقاتل الطالبیین، ص ۸۶ «هو أول من قتل فی الواقعة».

۷ . الفتوح، ج ۵، ص ۲۰۳

۸ . ترجمة الامام الحسين ص ۷۶

۹ . طبقات الكبرى، الطبقة الخامسة، ص ۴۷۶

۱۰ . ترجمة الامام الحسين (ع) ص ۷۳

ازدی<sup>۱</sup> به طرز سوزناکی به شهادت رسید. عون بن عبدالله بن جعفر: توسط عبدالله بن قُطْبَةُ الطائِي کشته شد. محمد بن عبدالله بن جعفر: توسط عامر بن نهشل تمیمی کشته شد.<sup>۲</sup> مسلم بن عقیل بن ابی طالب که در کوفه و به تاریخ هشتم ذی حجه سال ۶۰ کشته شد. جعفر بن عقیل، عبدالرحمان بن عقیل، عبدالله اکبر بن عقیل، عبدالله بن مسلم بن عقیل، محمد بن ابی سعید بن عقیل.

همچنین از مردی از آل ابولهب و طبعا هاشمی که نامش را نمی‌دانیم، ابوالهیاج از نوادگان ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، سلیمان غلام آزاد شده امام حسین(ع)، ۲۳. مَنجَح (یا مَنجَح)<sup>۳</sup> غلام آزاد شده امام حسین(ع)، عبدالله بن بَقَطْر برادر رضاعی امام حسین(ع) نیز به عنوان شهدای کربلا یا پیش از کربلا اما مرتبط با آن یاد شده است. همچنین از افراد زیر در برخی از مآخذ یاد شده است: عبیدالله بن عبدالله بن جعفر،<sup>۴</sup> محمد بن مسلم بن عقیل،<sup>۵</sup> علی بن عقیل بن ابی طالب،<sup>۶</sup> عبیدالله بن علی بن ابی طالب،<sup>۷</sup> ابوبکر بن القاسم بن حسین بن علی: خلیفه بن خیاط وی را نیز در جمله کشتگان کربلا دانسته است.<sup>۸</sup>

### شهادت امام حسین (ع)

تا این لحظه که تمامی یاران و اهل بیت کشته شدند، کسی جرأت نزدیک شدن به امام را نداشت؛ چرا که به هر روی، بسیاری از کوفیان مایل نبودند قاتل

۱. یا آنچنان که در جای دیگر در همین طبقات ابن سعد و نیز مقاتل الطالبيين (ص ۸۸) و اخبار الطوال (ص ۲۵۷) آمده «عمرو بن سعید [سعد] ازدی» [اسدی].
۲. بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۰؛ مادرش «خوصاء» دختر خصفة بن ثقیف (از طایفه بکر بن وائل) بوده است. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۹؛ مقاتل الطالبيين، ص ۹۵
۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۹
۴. مقاتل الطالبيين، ص ۹۶
۵. همان، ص ۹۷
۶. همان، ص ۹۸
۷. تاریخ خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۲۲۵ برخی او را کشته در یوم المذار به دست مختار می‌دانند.
۸. همان، ج ۱، ص ۲۲۵



امام حسین(ع) شناخته شوند. بنابراین تا وقتی کسان دیگری مانند سنان بن انس دیوانه و شمر کثیف و خولی بد ذات بودند، نوبت به دیگران نمی رسید. چند گزارش را در این باره نقل می کنیم: ابن سعد می گوید: در این لحظه امام عطشان بود و درخواست آب کرد. مردی نزد امام آمد و آب به او داد. در همان حال حصین بن نمیر تیری رها کرد که به دهان آن حضرت اصابت کرد و خون جاری شد. آن حضرت با دست خون ها را پاک می کرد و در همان حال خدا را ستایش می کرد، و بحمدالله. آن گاه به سوی فرات به راه افتاد. مردی از طایفه ابان بن دارم گفت: نگذارید به آب دسترسی پیدا کند. گروهی میان او و آب ایستادند، در حالی که امام در برابرشان ایستاده بود و درباره آن مرد فرمود: *اللهم أظمئه*. خدایا او را از تشنگی بمیران. آن مرد ابانی، تیری به سوی امام رها کرد که به دهان حضرت خورده خون آلود شد. آن مرد اندکی بعد، فریاد زد که تشنه است و هرچه آب می خورد باز احساس تشنگی می کرد تا آن که مرد<sup>۱</sup> بلاذری همین نقل را درباره تیر زدن به دهان مبارک امام آورده و می افزاید: امام حسین(ع) سر بر آسمان برداشت و فرمود: *اللهم إنني أشكو إليك ما يفعل بي*.<sup>۲</sup> ابن سعد می افزاید: زمانی که یاران و اهل بیت حسین کشته شدند، هیچ کس به سراغ او نمی آمد مگر آن که باز می گشت تا آن که پیاده نظام اطرافش را گرفتند. در آن لحظه شجاع تر از وی نبود و حسین بن علی چون یک جنگجوی شجاع با آنان می جنگید،<sup>۳</sup> بر هر طرف یورش می برد، و افراد مانند بزی از برابر شیر می گریختند.

ابن سعد در ادامه آن گزارش می نویسد: ساعاتی از روز گذشت و مردم در حال نبرد با حسین بن علی بودند؛ اما کسی برای کشتن وی اقدام نمی کرد. دینوری آورده است: در این وقت امام حسین(ع) نشسته بود و اگر می خواستند می توانستند او را بکشند، اما هر قبیله ای بر آن بود تا مسؤولیت آن را به عهده

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰

۲ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۱

۳ . ابن سعد در جای دیگری هم می نویسد: امام حسین(ع) در حالی که عمامه مشکی بر سر داشت و موهای خود را نیز رنگ سیاه زده بود، چون یک جنگجوی شجاع می جنگید. ترجمه الامام

دیگری بیندازد و کراهت داشت تا بر این کار اقدام کند.<sup>۱</sup> در این وقت شمر فریاد زد: مادران در عزایتان بگریید، منتظر چه هستید، او را بکشید! اولین کسی که به امام حسین(ع) نزدیک شد زُرْعَةُ بن شریک تمیمی بود که ضربتی بر کتف چپ امام زد و پس از آن ضربه دیگری بر گردن آن حضرت زد، نقش بر زمینش کرد. آن گاه سنان بن انس نخعی پیش آمد و ضربه‌ای بر استخوان سینه آن حضرت زد؛ سپس نیزه اش را در سینه امام حسین(ع) فرو کرد. در این وقت بود که امام روی زمین افتاد. سنان از اسب پیاده شد تا سر امام حسین(ع) را جدا کند، در حالی که خولی بن یزید اصبحی هم همراهش بود. وی سر را جدا کرد و آن را نزد عبیدالله بن زیاد آورد.<sup>۲</sup> وی در جای دیگری می‌نویسد که سنان بن انس نخعی امام حسین(ع) را کشت و خولی بن یزید سر آن حضرت را جدا کرد.<sup>۳</sup> شیخ مفید می‌نویسد: زُرْعَةُ بن شریک به کتف چپ امام ضربتی زد و پس آن ضربتی بر گردن آن حضرت نواخت، سنان بن انس نیزه‌ای بر آن حضرت زد که آن حضرت به زمین افتاد. آن گاه خولی رفت تا سر آن حضرت را جدا کند که دستش لرزید. شمر خود از اسب فرود آمد، سر امام را جدا کرد و به دست خولی داد تا به عمر بن سعد برساند.<sup>۴</sup> ابن سعد می‌افزاید: زخم‌های بدن امام حسین(ع) را که شمارش کردند، ۳۳ مورد بود، در حالی که بر لباس ایشان بیش از صد مورد پارگی در اثر تیر و ضربت شمشیر وجود داشت. و باز همو می‌نویسد: وقتی امام حسین(ع) به شهادت رسید، یک شمشیر او را قلانس نهشلی و شمشیر دیگرش را جمیع بن خَلْق اودی برد. لباس (سروال - شلوار - و قطیفه) آن حضرت را بحر بن کعب تمیمی و قیس بن اشعث بن قیس کندی برداشتند که بعدها به این قیس، قیس قطیفه می‌گفتند! نعلین امام را اسود بن خالد ازدی، عمامه ایشان را جابر بن یزید، و برنس<sup>۵</sup> آن حضرت را مالک بن بشیر کندی، برداشتند.

۱ . اخبار الطوال، ص ۲۵۸

۲ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۵

۳ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۵، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۸

۴ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲

۵ . آنچه را که سر را با آن می پوشانند.

از حمید بن مسلم از دی نقل شده است که من شاهد بودم که وسائل زنان را چگونه غارت می‌کردند ... بعد عمر سعد فریاد زد: کسی به زنان و کودکان آسیب نرساند و هر کسی چیزی از آنان گرفته پس دهد؛ اما هیچ کس چیزی پس نداد. عمر سعد عده‌ای از سپاهش را به عنوان مراقب اطراف خیمه‌ها گذاشت تا کسی آسیب به آنان نرساند.<sup>۱</sup>

بلاذری می‌نویسد: پس از شهادت امام حسین(ع)، هر آنچه بر تن حسین بود، غارت کردند. قیس بن اشعث بن قیس کندی قطیفه امام را برداشت که او را قیس قطیفه نامیدند. نعلین او را اسود نامی از بنی اود برداشت؛ شمشیرش را مردی از بنی نهشل بن دارم برد. آنگاه آنچه از لباس و حله و شتر در خیمه‌گاه بود غارت کردند. بیشتر لباس‌ها و حله را رحیل بن زهیر جعفی و جریر بن مسعود حضرمی و اسید بن مالک حضرمی بردند. ابوالجنوب جعفی هم شتری را برده، بعدها از آن آب‌کشی می‌کرد و نامش را حسین گذاشته بودا در این وقت، ملحفه‌های زنان را از سر آنان کشیدند که عمر بن سعد مانع آنان شد. (ابن سعد می‌نویسد: مردی عراقی در حالی که گریه می‌کرد لباس فاطمه دختر امام حسین(ع) را از او می‌گرفت. فاطمه به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: لباس دختر پیامبر(ص) را از او بگیرم، اما گریه نکنم! فاطمه گفت: خوب رها کن! گفت: می‌ترسم شخصی دیگری آن را بگیرد!)<sup>۲</sup> (به نقل شیخ مفید، أبجر بن کعب نیز که از جمله کسانی بود که ضربات شمشیر بر امام حسین(ع) زد، پس از شهادت امام حسین(ع) بخشی از لباس حضرت را برد.)<sup>۳</sup> آنگاه عمر سعد از یارانش خواست تا برای پایمال کردن جسد امام حسین(ع) با اسب آماده شوند. دوازده نفر برای این کار آماده شده، چندان اسب تاختند که بدن امام حسین(ع) را خرد کردند.<sup>۴</sup>

۱ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲ - ۱۱۳

۲ . ترجمه الامام الحسین(ع) ص ۷۸

۳ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱

۴ . تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۲۵۴۵ - ۲۵۵

گفته شده است که از یاران امام حسین(ع) ۷۲ تن کشته شدند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد اینها شمار سرهایی است که به کوفه بردند، اما شمار شهدا بیشتر بود. مردمان غاضبیه یک روز بعد از آن جسد امام حسین(ع) و یاران ایشان را دفن کردند. از جمع سپاه عمر بن سعد ۸۸ نفر کشته شدند که عمر سعد بر آنان نماز خواند و دفنشان کرد.<sup>۲</sup> تعدادی هم مجروح گشتند.

بلاذری می‌نویسد: عمر بن سعد، سر امام حسین(ع) را همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم از دی - راوی بخشی از اخبار کربلا - برای ابن زیاد فرستاد. آنان دیر وقت به دروازه ورودی شهر رسیدند که بسته بود. خولی سر را به منزلش برده آن را در تنوری جای داد. همسرش نوار دختر مالک حضرمی پرسید: چه چیز همراهت آوردی؟ گفت: جئتُ بِغَنَى الدَّهْرِ، بی نیازی دهر را آورده‌ام. سر حسین اکنون در خانه با توستا زن گفت: مردم طلا و نقره به خانه می‌آورند و تو سر فرزند دختر پیامبر(ص) را آورده‌ای؟ دیگر سر من و تو روی یک بالش نخواهد بود.<sup>۳</sup> عمر سعد روز عاشورا و فردای آن روز را در کربلا ماند؛ پس از آن به حمید بن بکیر احمری گفت تا ندای کوچ به سوی کوفه را سر دهد. وی خواهران و دختران امام حسین(ع) و دیگر بچه‌ها و همچنین علی بن الحسین اصغر بیمار را همراه خود برد. در این وقت، زنان که از کناره بدن امام حسین(ع) می‌گذشتند، بر سر و صورت خود می‌زدند. زینب(س) دختر علی(ع) می‌گفت: یا محمداه! صلی علیک ملیک السماء، هذا حُسَینُ بالعراء، مرملٌ بالدماء، مقطَعُ الأعضاء، یا محمداه و بناتک سبایا و ذریتک مُقْتَلَةٌ تسفی علیها الصبا.<sup>۴</sup> وای محمد! درود خدای آسمان بر

۱. درباره رقم شهدای کربلا آمارها متفاوت است؛ اما در این میان، عدد ۷۲ شهرت خاصی دارد. دینوری در اخبار الطوال - ص ۲۵۶) تصریح دارد که سپاه امام متشکل از ۳۲ اسب سوار و چهل نفر پیاده بود. در فهرستی که فضیل بن الزبیر الرسان آورده، نام ۱۰۷ شهید کربلا ثبت شده است. بنگرید: رساله تسمیة من قتل مع الحسین(ع)، مجله تراثنا، صص ۱۴۹ - ۱۵۷

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۴ - ۲۰۶

۳. حکایت ابومخنف از ماجرای خولی و آوردن سر امام حسین(ع) و ظهور نور از آن در خانه، جالب‌تر بیان شده است. تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۴۵۵. البته قدری هم مسائلی در آن است که به هر روی، باید با تأمل مورد بررسی قرار گیرد.

۴. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۵۶

تو باد. این حسین توست، عریان و خونین که اعضای بدنش قطع شده است. وای محمدا! دختران تو اسیرند و ذریه تو کشته شده‌اند و گرد و غبار بر آنان می‌وزد. در این وقت، دوست و دشمن می‌گریستند. بلاذری می‌افزاید: سر ۷۲ تن را از تنشان جدا کرده، همراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج و عذرة بن قیس احمسی نزد ابن زیاد بردند.<sup>۱</sup>

### اسرای کربلا

اسرای کربلا را از منطقه نبرد سوار بر شتر کرده به کوفه آوردند و به دستور ابن زیاد در کوچه‌های مختلف کوفه گرداندند (قدیر به فی سؤک الکوفة و قبائلها). سپس آن را به قصر ابن‌زیاد آوردند.<sup>۲</sup> در این وقت مردم کوفه اجتماع کرده گریه می‌کردند و امام سجاد(ع) فرمود: هؤلاء یبکیں علینا فمن قتلنا؟<sup>۳</sup> وقتی اسرا بر ابن‌زیاد وارد شدند، ابن زیاد گفتگویی با علی بن الحسین(ع) داشت. وی از حضرت پرسید: نامت چیست؟ گفت: علی. ابن‌زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ گفت: برادری داشتم نامش علی بود و از من بزرگتر، مردم او را کشتند! ابن زیاد گفت: خدا او را کشت. امام سجاد(ع) پاسخ داد: اللّٰه یتوقّی الانفسَ حین موّتها،<sup>۴</sup> خداوند وقت مرگ، روح آنان را می‌ستاند. و ما کانَ لِنفسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ،<sup>۵</sup> ابن‌زیاد دستور قتل علی بن الحسین(ع) را داد که زینب (س) فریاد زد: حسبک من دماننا، أسألك باللّٰه إن قتلته إلاّ قتلنی معه، بس است آنچه از خون ما ریختی؛ تو را به خدا سوگند می‌دهم اگر بنای کشتن او را داری اول مرا بکش.

۱ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶ - ۲۰۷؛ آمار دینوری چنین است: هوازن با ۲۲ سر؛ تمیم با ۱۷ سر به رهبری حصین بن نمیر؛ کنده با ۱۳ سر به رهبری قیس بن اشعث؛ بنو اسد با ۶ سر به رهبری هلال اعور؛ ازد با ۵ سر به رهبری عیبه بن زهیر و ثقیف با ۱۲ سر به رهبری ولید بن عمرو. و مقایسه کنید با آنچه ابومخنف نوشته است: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸

۲ . الارشاد، ج ۲، صص ۱۱۷ - ۱۱۸

۳ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ رساله تسمیه من قتل مع الحسین(ع)، ص ۱۵۷

۴ . زمر، ۲۲

۵ . آل عمران، ۲۵

در این وقت ابن زیاد از کشتن امام سجاد(ع) منصرف گشت.<sup>۱</sup> ابن زیاد گفتگویی هم با زینب (س) داشت. به گزارش ابومخنف، زینب (س) با کم ارزش ترین لباس آمده بود در حالی که کنیزانی در اطرافش بودند. ابن زیاد پرسید: این زن کیست؟ سه بار پرسید و کسی پاسخش را نداد. عاقبت یکی از کنیزان گفت: این زینب دختر علی(ع) است. ابن زیاد گفت: سپاس خدای را که شما را رسوا کرده، کشت و اقدامتان را باطل کرد، اُکذب احدوثکم؛ زینب (س) پاسخ داد: الحمد لله الذی اُکرنا بمحمد(ص) و طهرنا تطهیراً.<sup>۲</sup>

حکایت خطبه خوانی حضرت زینب (س) در کوفه را منابعی چون ابومخنف، بلاذری، ابن سعد و دینوری نیاورده اند؛ اما ابن اعثم به تفصیل آورده و به نظر می‌رسد منبع اصلی این خطبه همو باشد. وی با ستایش از سخن گفتن حضرت زینب(س) و این که گویی علی سخن می‌گوید، سخنان وی را خطاب به مردم کوفه آورده است. ابتدا مردم را ساکت کرد؛ آن گاه پس از ستایش خدا و فرستادن درود بر رسول و خاندان طاهر او مردم کوفه را به خیانت و غدر و نقض عهد و پیمان شکنی متهم کرده، به خاطر این که حرمت پسر پیامبر(ص) را شکسته‌اند آنان را به غضب و سخط الهی وعده داد. این که کبد پیامبر(ص) را پاره کردند، و خون (پسر) رسول الله (ص) را ریختند، و حرمت او را شکستند؛ در این شرایط، اگر از آسمان خون ببارد، نباید در شگفت شوند. در پایان هم فرمود که *إن ربک لبالمصدق*.<sup>۳</sup>

همچنین خطبه امام سجاد(ع) در مسجد دمشق در حضور یزید به اختصار در فتوح آمده است؛ همچنان که برخی از مآخذ دیگر هم آن را آورده اند. خطیب مسجد دمشق بر بالای منبر از علی بن ابی طالب و حسین بن علی(ع) بدگویی می‌کند و به تفصیل در فضائل معاویه و یزید سخن می‌سراید. علی بن الحسین(ع)

۱ . ترجمة الامام الحسين(ع) ص ۷۹؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۶؛ گزارش ابومخنف به نقل از سلیمان بن ابی راشد، همین حکایت است با افزوده هایی دیگر.

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۵۷

۳ . الفتوح، ج ۵، صص ۲۲۳ - ۲۲۵

همانجا فریاد اعتراض بلند می‌کند و خطاب به خطیب می‌فرماید: اشتریتَ مرضاة المخلوق بسخط الخالق. سپس از یزید اجازه می‌خواهد بر منبر رود. یزید ابتدا طفره می‌رود، اما اطرافیان می‌گویند اجازه دهد تا صحبت کند. آن حضرت بر فراز منبر، در برابر مردمی که اهل بیت را نمی‌شناسند، به معرفی خود می‌پردازد. در میانه نه معرفی است که یزید از بروز فتنه ترسیده، به مؤذن گفت اذان بگوید.<sup>۱</sup>

ابن سعد نوشته است که سر امام حسین(ع) را محفّز بن ثعلبه عائذی نزد یزید آورد.<sup>۲</sup> اسراء نیز نزد یزید آورده شدند، در حالی که تنها مرد آنان علی بن الحسین(ع) بود که زنجیری به گردن او بسته وی را وارد شام کردند، فغلّ بغلّ الی عنقه. آن حضرت در طول راه با هیچ کس صحبتی نکرد تا به شام رسیدند.<sup>۳</sup> بلاذری ضمن اشاره به این که سر امام حسین(ع) مدتی در کوفه در جایی نصب شده و حتی در شهر گردانده می‌شد، می‌نویسد: زخر بن قیس جعفی سر امام حسین(ع) و یاران و اصحاب او را به شام برای یزید بن معاویه برد.<sup>۴</sup> گویا سرها را همین زحر بن قیس برده، اما اسرا را محفّز بن ثعلبه برده است. به نقل ابومخنف: محفّز عائذی و شمر اسرا را به شام منتقل کردند و همان دم در، محفّز با صدای بلند گفت: هذا محفّز بن ثعلبة أتی أمير المؤمنين باللثام الفجرة<sup>۵</sup> وقتی سرهای امام حسین(ع) و اهل بیت و اصحابش را نزد یزید گذاشتند، یزید شعری خواند و گفت: ای حسین! اگر من با تو روبرو می‌شدم تو را نمی‌کشتم!<sup>۶</sup> این هم روشی برای توجیه این ماجرا و تبرئه خودش بود. حال که دشمنش را از سر راه برداشته بهتر است گناه کشته شدن او را گردن دیگری بیندازد، البته این دیگری، هیچ‌گاه تنبیه نمی‌شود و همچنان به حکومت جابرانه خود در عراق ادامه می‌دهد.

- ۱ . الفتوح، ج ۵، صص ۲۴۷ - ۲۴۸، مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۱
- ۲ . ترجمة الامام الحسین(ع) ص ۸۲
- ۳ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۰
- ۴ . انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۲، الفتوح، ج ۵، صص ۲۳۵ - ۲۳۶
- ۵ . بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴
- ۶ . بلاذری هم این شعر را آورده است. بنگرید: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۲. شگفت که نسل امویان از میان رفت و نسل علویان پایدار ماند.

بر اساس همین سیاست، یزید کوشید تا به نوعی به دلجویی از بازماندگان امام حسین(ع) بپردازد. ابومخنف می‌گوید: یزید دستور داد تا اسیران را در خانه‌ای جای دادند. چند روز بعد آنان را به خانه خود آورد که همه اهل حرم یزید گریه کردند و سه روز مجلس نوحه و عزا برپا بود! فاقاموا علیه مناخا ثلاثا. در این مدت، یزید، هر بار سر سفره خود، علی بن الحسین(ع) را حاضر می‌کرد. در این ملاقات، حضرت درخواست بازگشت به مدینه را کرد. یزید دستور داد تا آنان را آماده کرده، همراه با نگاهبانانی به مدینه فرستاد.<sup>۱</sup>

زمانی که خبر شهادت امام حسین(ع) و خویشان و یارانش در مدینه انتشار یافت، فریاد زنان بنی‌هاشم به آسمان رفت. عمرو بن سعید حاکم اموی شهر، خندید و با خواندن بی‌تی که حکایت از تلافی و انتقام داشت، گفت: واعیة بمثل واعیة عثمان. این نوحه در مقابله نوحه‌ای باشد که برای عثمان برپا شد! برای امویان، ماجرا کربلا، انتقام داستان عثمان بود، داستانی که کمترین ارتباطی به اهل بیت و در رأس آنها به امام علی (ع) نداشت اما با دروغ و تهمت و شایعه، مسوولیت آن را روی دوش امام علی (ع) گذاشتند تا امورات سیاسی آنان بگذرد.

### هدف امام حسین از قیام کربلا چه بود؟

یک پرسش مهم درباره قیام کربلا این است که اساساً حکمت شهادت امام حسین(ع) چه بوده است؟ آیا این شهادت شهادتی سیاسی است یا روحی و معنوی؟ اگر این حادثه پیروزی سیاسی را در آغوش می‌کشید، جای این پرسش نبود، اما اکنون، امام حسین(ع) در برابر سپاه اموی شکست خورده و به شهادت رسیده است. بنابراین باید این پرسش را مطرح کرد.

ممکن است گفته شود که خداوند در آفرینش این حادثه برای ولی خود، منظور و هدف خاصی داشته است. به عبارت دیگر خداوند امام حسین(ع) و یارانش را به این مصایب گرفتار کرد تا در بهشت جایگاه والاتری داشته باشند و

۱ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۲

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۶؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۱۷



برای دیگران شفاعت کنند. تعبیر *إِنَّ اللَّهَ شَاهُ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا* در برخی از نقلها، می‌تواند کسانی را به این هدایت کرده باشد که امام حسین(ع) و یارانش طبق یک برنامه الهی به شهادت رسیدند.

برخی بر این باورند که این مسأله اگر درست هم باشد، منافات با اهداف سیاسی ندارد، اما به هر روی در ظاهر، گویای آن است که کربلا نه یک حادثه سیاسی بلکه یک رخداد معنوی و شخصی بوده است.

سوال دیگر این که چرا خداوند چنین نقشه ای از شهادت ولی خود داشت. بسا پاسخ این باشد که آن حضرت به شهادت رسید تا دیگران به نحوی با سوگواری برای او بتوانند از وجود او در آخرت برای خود بهره ببرند. مرحوم علامه مجلسی در عین آنکه به نحوی از ماجرای کربلا برداشت سیاسی کرده و بحثهایی چون رسوایی امویان را یادآور شده است، در زمینه این برداشت شخصی در ارتباط با ثمرهٔ قیام امام حسین(ع) برای پیروانشان چنین می‌نویسد:

و باید دانست که این مذلت‌های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و دوست خدا به اینها دلیل نمی‌گردد. ... حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرا گرفته و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز صلوات می‌فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می‌طلبند... و هر روز چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می‌گردند و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می‌گردند و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصاب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوث گناه می‌شویند و چندین هزار کس به برکت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فایز می‌گردند و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می‌رسند و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می‌گردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می‌یابند و آلف و الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دارالشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می‌یابند.<sup>۱</sup>

۱ . مجموعه رسائل اعتقادی علامه محمد باقر مجلسی ( به کوشش سید مهدی رجایی، مشهد، بنیاد

باید به این نکته توجه داشت که در جریان بسط نگرش صوفیانه در قرن‌های ششم تا دهم، این نگرش، روی تحلیل حادثه کربلا نیز اثر گذاشت. به طوری که به طور جدی نگاه فقهی - سیاسی درباره عاشورا نبود و به طور عمده، نوعی تحلیل صوفیانه و صرفاً قدسی از کربلا می‌شد.

### آیا امام حسین (ع) از شهادت خود آگاه بود؟

مسئله دیگری که در حل پرسش پیشگفته یعنی هدف امام حسین(ع) از قیام مؤثر است، این است که آیا امام از قبل، از قیام و شهادت خود آگاه بوده است یا خیر؟ اگر پاسخ منفی باشد، یک اشکال کلامی پیش می‌آید و آن این که با معتقدات رسمی و غالب در گفتمان شیعه درباره امامت ناسازگار است. با دادن پاسخ منفی، می‌توان تصور کرد که هدف امام حسین (ع) یک هدف سیاسی بوده و خبری هم از شهادت خود نداشته است.

اما اگر پاسخ مثبت باشد، یعنی مفروض این باشد که امام حسین(ع) آگاهی پیشین از این رخداد داشته است، در آن صورت این اشکال طرح شده است که چطور ممکن است کسی که از شهادت خود به طور قطعی اطلاع دارد، انگیزه سیاسی برای ایجاد یک قیام به هدف پیروزی بر دشمن داشته باشد؟ برخی مشکل پیشگفته را با ارائه دو راه حل پاسخ داده‌اند:

راه حل اول این که ما باید مسأله داشتن هدف سیاسی را به گونه‌ای مطرح کنیم که با آگاهی پیشین منافات نداشته باشد. این هدف سیاسی، اگر «شهادت» باشد، یعنی امام شهادت را برای رسوا کردن دشمن انتخاب کرده باشد، طبعاً با علم به شهادت از قبل سازگار است. به عبارت دیگر اگر هدف نوعی ایثار برای به راه انداختن یک جنبش انقلابی باشد، در آن صورت شهادت خود یک هدف سیاسی خواهد بود. به این معنا که امام از شهادت خود به دقت آگاه بوده و صرفاً برای نجات دین دست به این اقدام زده است. این سیره در میان افراد انقلابی عالم مرسوم و معمول است. اما اگر مقصود امام حسین(ع) یک هدف سیاسی مهم‌تر

یعنی تصرف حکومت بوده باشد، با آگاهی پیشین سازگار نیست.

راه حل دوم این است که بگوییم تکلیف ظاهر و باطن جدای از یکدیگر بوده است. در ظاهر امام به دنبال یک هدف سیاسی بوده و بر اساس این نظریه که پیامبران و امامان مأمور به ظاهر بوده اند، تکلیف باطن را جدا کنیم. اطلاع از شهادت مربوط به تکلیف باطنی است، و هدف سیاسی هرچه باشد مربوط به تکلیف ظاهری.

در این راه حل، آنچه به بحث ما مربوط می‌شود آن است که حتی اگر فرض کنیم که هدف امام حسین(ع) بر پایه اقداماتی که انجام شده، سرنگونی حکومت اموی و تأسیس دولت جدیدی به رهبری خودش بوده، بر اساس ظاهر، این می‌توانسته معقول باشد. علامه مجلسی به این راه حل اعتقاد دارد و در حد خود، کوشیده است تا برخورد سیاسی - البته نه در حد اعتقاد به گرفتن حکومت - داشته باشد. در واقع او به همان اندازه که برداشت معنوی دارد، برداشت سیاسی نیز دارد. ابتدا سخن او را در تحلیل و تفکیک ظاهر و باطن نقل می‌کنیم:

و باید که ایشان [انبیا و امامان] به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند، چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیاء و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف می‌بودند، بایست که با هیچ‌کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند، و اگر چنین می‌بود حضرت رسول(ص) دختر به عثمان نمی‌داد و عایشه و حفصه را به حباله خود در نمی‌آورد. پس حضرت امام حسین(ع) به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی وفا، اگر تقاعد می‌ورزید و اجابت ایشان نمی‌نمود، ایشان را به ظاهر بر حضرت، حجت بود و حجت الهی بر ایشان تمام نمی‌شد.<sup>۱</sup>

## هدف سیاسی امام حسین(ع) در چهار مرحله

اگر از باطن کربلا عبور کنیم، و مصمم باشیم بر اساس شواهد تاریخی و آنچه در مقاتل و تواریخ برجای مانده، هدف سیاسی امام حسین (ع) را از قیام بشناسیم، می‌باید چهار دوره تاریخی و زمانی را از یکدیگر تفکیک کنیم و هر کدام را منطبق با شرایط خاص خود، از این زاویه مورد بررسی قرار دهیم:

**نخستین مرحله**، از زمان حرکت از مدینه به سوی مکه است که ویژگی عمده آن «اعتراض» به حاکمیت یزید است. این که بعداً چه خواهد شد به لحاظ سیاسی روشن نیست و بسته به تحولاتی است که پس از آن پیش خواهد آمد. این تا زمانی است که امام تصمیم به رفتن به کوفه نگرفته و هنوز در مکه است.

**دومین مرحله** از زمان تصمیم به رفتن به کوفه آغاز می‌شود و تا رسیدن سپاه حر ادامه دارد. ابتدا نامه‌های مردم کوفه می‌رسد که امام تصمیمی نمی‌گیرد. پس از آن نمایندگان مردم کوفه می‌آیند که موضوع جدی‌تر می‌شود و امام نماینده‌ای را برای بررسی اوضاع به کوفه اعزام می‌کند. پس از آمدن نامه مسلم امام که اطمینان سیاسی پیدا کرده به سمت کوفه حرکت می‌کند. اینجا هدف تصرف کوفه و عراق است. این مرحله ادامه دارد تا آنجا که خبر شهادت مسلم به امام می‌رسد. امام احساس می‌کند دستیابی به آن هدف دیگر مقدور نیست اما هنوز احتمال پیروزی هست؛ چون به هر حال، همه چیز که در مسلم خلاصه نمی‌شود.

**سومین مرحله** از زمان رسیدن سپاه حر آغاز می‌شود. این زمانی است که حر می‌کوشد تا امام را به کوفه برده، به ابن زیاد تحویل بدهد. در اینجا هدف امام گریز از دست ابن زیاد و اصرار بر نرفتن به سمت کوفه است. پیشنهاد بازگشت به مکه را مطرح می‌کند که همچنان تا زمان آمدن سپاه عمر بن سعد به کربلا ادامه دارد. امام باز می‌گردد، اما حر نمی‌گذارد و در نهایت راهی میانه را انتخاب می‌کنند که به کربلا می‌رسد. امام می‌کوشد تا هرچه بیشتر از کوفه فاصله بگیرد. در این مرحله، هدف دور شدن از فضای خشن کوفه است و تا زمانی ادامه دارد که سپاه کوفه امام را در کربلا متوقف می‌کند و اصرار دارد که یا آن حضرت بیعت

با یزید کند یا آماده نبرد باشد.

چهارمین مرحله همینجاست. امام در اینجا شهادت را بر می‌گزیند. در اینجا دیگر نه بحث حکومت است، نه گریختن مصلحت جویانه از دست دشمن؛ اینجا پای عزت و شرافت و شهادت در میان است و امام این را به عنوان یک هدف می‌پذیرد.

ما باید هر کدام از مراحل را جدای از یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم و شرایط تاریخی آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم.

در این میان، کسانی که خود «شهادت» را یک هدف سیاسی می‌دانند، چندان نیاز به این مرحله بندی هم ندارند. در میان نویسندگان معاصر شریعتی و هاشمی نژاد بر این باور بودند.

### تأثیر نهضت امام حسین(ع) در سقوط امویان

برای زوال و سقوط یک دولت، یک سری عوامل نزدیک وجود دارد، یک سری عوامل دور که هر دو در جای خود اهمیت دارند. عوامل دور ممکن است از نظر زمانی با زمان سقوط فاصله داشته باشد، اما بی‌تردید و به دلایل تاریخی، نقش مهمی در زوال یک دولت دارد. در سقوط یک دولت عوامل نزدیک، مثل انقلابی فراگیر یا حمله خارجی، وقتی مؤثرند که بنیاد دولت حاکم ضعیف شده باشد؛ یعنی در جذب پشتوانه مردمی و ملی برای حمایت از خود ضعیف باشد. اگر این ضعف نباشد، انقلاب فراگیر محقق نمی‌شود، یا اگر حمله خارجی صورت گیرد، حمایت مردمی، می‌تواند دولت را نجات دهد. بنی امیه سال ۴۱ به قدرت رسیدند. سال ۶۱ انقلاب عاشورا بود، سال ۱۳۲ یعنی هفتاد و یک سال بعد، امویان سقوط کردند.

اکنون پرسش این است: عاشورا چه تأثیری بر سقوط امویان داشت؟ به نظر می‌رسد عاشورا از دو زاویه در سقوط دولت اموی تأثیر داشت:

جهت اول: زیر سؤال بردن اسلامیت دولت بنی امیه؛ این مطلب در سخنان حضرت امام حسین(ع) آنجا که به معرفی یزید و ویژگی‌های وی می‌پردازد فراوان

است. آن حضرت با تعبیر و عُلّی الإسلام السّلام اسلامیت دولت یزید و طبعاً دولت اموی را زیر سؤال می‌برد. امام، روی سگ‌بازی و مشروب‌خواری یزید انگشت می‌گذارد و از تغییر احکام و رواج بدعت‌ها سخن می‌گوید. دولت اموی که اساس آن با حيله‌گری معاویه آغاز شده بود، تلاش زیادی داشت تا خود را اسلامی نشان دهد. در اوج فساد اخلاقی حاکم بر دستگاه اموی، مسجد سازی وجود داشت. عبدالملک در اوج حمله به حجاز و مسلط کردن حجاج بر مردم، جامع اموی می‌ساخت، مسجد الاقصی و مسجد صخره را در بیت المقدس تعمیر می‌کرد. حتی در زمان ولید مسجد پیامبر(ص) در مدینه را بازسازی و طلاکاری کردند. به علاوه فتوحات را پیش می‌بردند. به طور مسلم فتوحات عصر بنی امیه بیشتر از زمان خلفای اول و یا زمان عباسیان بوده است. اما آیا اینها اسلامیت بود؟ اسلامیت اهل بیت، اسلامیت دیگری بود. اسلام اموی متفاوت با این اسلام بود. این فریبکاری دولت اموی به جای آن که در جهت حفظ هویت دینی مردم، حفظ اخلاق اسلامی، زنده نگاه داشتن عرفان حقیقی، رعایت عدالت اسلامی و رسیدگی به حقوق مردم تلاش کند، برای بدست آوردن غنائم بیشتر کشورگشایی می‌کرد و برای فریب مردم مساجد باشکوه می‌ساخت. در قرآن وقتی صحبت از آب‌رسانی به حجاج و جهاد فی سبیل الله و مقایسه آنهاست، خداوند به روشنی، جانب جهاد فی سبیل الله را می‌گیرد. البته فتوحات، می‌توانست جهاد فی سبیل الله باشد، اما بنی امیه در اندیشه منافع مادی آن بودند. همین امویان فاسق، برای گرفتن پول بیشتر، اسلام آوردن مردم خراسان را نمی‌پذیرفتند و تا مدت‌ها با این که آنها مسلمان شده بودند، هنوز آنها را ذمی دانسته جزیه از آنان می‌گرفتند.<sup>۱</sup>

البته مسلمانانی که در جبهه‌های نبرد می‌جنگیدند؛ طارق بن زیادها و دیگران، شاید واقعا مجاهد فی سبیل الله بودند. وقتی ماهیت دولت اموی برای چنین مردمانی آشکار می‌شود، فتوحات هم متوقف می‌شود. چنان که در خراسان چنین شد. در قیام دیرالجمام وقتی مردم عراق به فرماندهی عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بن قیس در سال ۷۱ برای فتح سیستان رفته بودند، به خاطر شدت فشار و ستم حجاج، با

همان لشکر، به سوی عراق بازگشتند تا دولت اموی را سرنگون کنند.

جهت دوم تأثیر نهضت امام حسین(ع) در سقوط دولت اموی آن بود که پس از رحلت رسول خدا (ص) از همان ابتدا دو گروه برای به دست گرفتن رهبری جامعه اسلامی مطرح بودند. بنی‌هاشم و بنی‌امیه. این دو گروه به دلایل متفاوتی پس از رحلت آن حضرت نتوانستند حکومت را در دست بگیرند و در عوض، برخی از گروه‌های میانی موفق به تصاحب قدرت سیاسی شدند. اندکی بعد، بنی‌امیه، طی حوادث دوران عثمان تا شهادت امام علی(ع) بر اوضاع غلبه کردند. در این وقت، تنها رقیب آنان بنی‌هاشم بودند که در حکومت امام علی(ع) و فرزندش امام حسن(ع) این مسأله نمودار شد. نهضت کربلا بار دیگر نشان داد که گروه دیگر، همچنان فعال است و رهبری جریان مخالف را بر عهده دارد و آماده است تا با ساقط کردن حکومت اموی، یک دولت هاشمی و علوی تأسیس کند. به لحاظ سیاسی و برای عمق بخشیدن به ادعای علویان برای حکومت در دوره بعد، این نکته کمی نبود. به واقع، در اوج فشار امویان، نهضت کربلا، فعال بودن بنی‌هاشم و اهل بیت را نشان داد. برای مثال، سال‌های پایانی دولت اموی شعار الرضا من اهل بیت بود که جوهره رهبری را در مبارزه سیاسی بر ضد امویان تعریف کرد. این بنی‌هاشم بودند که دولت اموی را سرنگون کردند و در واقع عشق به اهل بیت بود که دولت اموی را برانداخت.

اهل بیت این قداست خود را از کجا آوردند. این احساس سیاسی هواداران بنی‌هاشم از کجا آمده است؟ به نظر می‌رسد یکی از بزنگاه‌های اصلی در ایجاد این احساس، نهضت کربلا بوده است. در آن حادثه، شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر(ص) بین شانزده تا ۲۵ نفر به شهادت رسیدند. چطور مردم می‌توانستند این ماجرا را فراموش کنند. مظلومیت آنان را از یاد ببرند و به آن بی توجه باشند.

البته نباید تصور کرد که علت سقوط بنی‌امیه تنها در همین جهت بوده است. مهم آن است که وقتی رهبری ماجرا به دست بنی‌هاشم می‌افتد، باید ریشه بخشی از سقوط را در مظلومیت این خاندان جستجو کرد. البته و مع الاسف، شاخه بنی‌عباس (از بنی‌هاشم) از فرصت استفاده کرد و آنچنان که شرح آن در

تواریخ آمده، با توجه به ابهامی که برای بسیاری از مردم در تعریف اهل بیت و الرضا من آل محمد به وجود آورد و با تلاش برخی از ایادی خود مانند ابومسلم خراسانی، سوار بر مرکب خلافت شد. هر چند ابومسلم خود اولین قربانی این دولت بود و پاداشش را خیلی زود گرفت.

### قیام امام حسین (ع) یک قیام اسوه

اصولا از یک نگاه، دو نوع قیام قابل تصور است: نخست قیامی که فی حدتفسه با توجه به اهداف خود در یک مقطع تاریخی انجام گرفته و پرونده آن همانجا بسته می‌شود؛ چه موفق باشد چه ناموفق. البته ممکن است در عبرت‌های تاریخی از آن یاد شود و مورد بازبینی قرار گیرد و تحلیل شود. دوم نوعی دیگر از قیام‌ها که تعدادشان واقعا انگشت‌شمار است، قیام‌هایی است که حالت اسوه برای دوره‌های بعد پیدا می‌کند. برای نمونه در تاریخ ایران، قیام کاوه آهنگر چنین حالتی پیدا کرده است. این تصویری است که فردوسی از آن برای ما ارائه کرده و قاعدتا می‌بایست تا روزگار وی همچنان در اذهان پابرجا بوده باشد. در ادبیات اسلامی، به ویژه ادبیات شیعی، قیام امام حسین (ع) حالت نوعی الگو و اسوه را یافته است. یعنی از حالت یک واقعه در یک زمان درآمده، تعمیم یافته و نوعی بی‌زمانی یا فرازمانی در آن لحاظ شده است. از این مهمتر، به صورت عاطفی، با هویت یک فرد شیعه ممزوج شده و به نوعی جزو معتقدات او درآمده است. روشن است که شمار این قبیل قیام‌ها و شهادت‌ها اندک است. در شهادت‌ها، می‌توان به شهادت بسیاری از علما و مجاهدان و سربازان اشاره کرد که شهادتشان فراموش می‌شود؛ اما عدادی از آنها حالت اسوه پیدا می‌کنند که این دلایل خاص خود را دارد. برای مثال شهید فهمیده در تاریخ جنگ ایران و عراق چنین موقعیتی را به دست آورده است. چنان که در تاریخ شیعه، شهید اول و شهید ثانی تا اندازه‌ای همین موقعیت را دارند. اینها بسته به نوع شهادت، کیفیت رخداد، دلایل شهادت و شرایطی است که آن حادثه در آنها اتفاق می‌افتد.



نهضت امام حسین(ع) از این زاویه، به صورت قیامی درآمد که حالت فرازمانی پیدا کرد. دلیلش هم این بود که ارزش‌هایی که در آن مطرح شد، واقعا ارزش‌های زمانی نبود. یعنی درست است که علیه یزید بود؛ اما به قدری این ارزشها کلی و فراگیر بوده و هست، که مربوط به هیچ زمانی نبوده و نیست. لذاست که در زیارت وارث امام حسین(ع) از زاویه تاریخی و ارزش فراگیر و فرازمانی، در ادامه مسیر انبیاء مطرح می‌شود و وارث آنان تلقی می‌گردد. مسائل دیگری هم در این جاودانگی مؤثر بود. این قیام با کیفیت خاصی انجام شد. رهبر آن فردی با اهمیت و نواده پیامبر(ص) بود. حالت تسلیم ناپذیری داشت؛ شمار زیادی از افراد خاندان پیامبر(ص) در حادثه یاد شده به شهادت رسیدند. به علاوه به دلیل اهمیت مفهوم امام در شیعه، تأکید خاصی روی این قیام صورت گرفت. بعد از آن، این قیام، الگوی همه قیام‌های بعدی شد؛ در حالی که در دنیای اسلام، قیام‌های فراوان دیگری از سوی علویان و غیر علویان صورت گرفت که هیچ کدام چنین حالتی را در تاریخ اسلام به خود نگرفته است.

### تأثیر مشخص قیام امام حسین(ع) روی قیام‌های پس از آن

باید توجه داشت که قیام امام حسین(ع) جدای از آن که مربوط به عدم اجرای شریعت و مبارزه با منکر باشد، در اصل خط بطلانی بر مشروعیت سلطنت بنی‌امیه بود. بنابراین یک بار دیگر، پس از تلاش‌های امام علی(ع) از سوی امام حسین(ع) که نواده پیامبر(ص) بود، بر این اصل تکیه شد که امامت حق امویان نیست. این نکته‌ای است که قیام عاشورا آن را استمرار بخشید و سرلوحه برنامه سایر علویان مانند زید بن علی و فرزندش یحیی و دیگرانی بود که قیام را پیشه خود ساختند. نکته دیگر شعارهایی بود که امام حسین(ع) مطرح کرد. اگر هدف امام را از قیام در سخنرانی‌های ایشان مرور کنیم، با آنچه که به عنوان شعار در سایر قیام‌های شیعی آمده، به مقدار زیادی تطبیق می‌کند. این اهداف معمولاً در بحث بیعت مطرح می‌شود. یعنی مردمی که با یک رهبر انقلابی موافقت دارند، بر سر

تحقق اهدافی با او بیعت می‌کنند. این بیعت از زمان پیغمبر(ص) وجود داشت و بعدها در زمان خلفای بعد هم تکرار شد چنان که در کربلا نیز. نخستین رکن بیعت در قیام‌های علوی، دعوت مردم به کتاب خدا و سنت رسول بود که به نوعی اشاره به عدم مشروعیت سنت خلفا بود؛ زیرا برای سنیان این ماجرا از زمان خلافت عثمان آغاز شده بود که مبنای بیعت عمل به کتاب خدا، سنت رسول و سنت شیخین باشد؛ چیزی که امام علی(ع) نپذیرفته بود.

قیام مسلحانه بر ضد حکومت جور و در جهت امر به معروف و نهی از منکر در شکل فراگیر آن، در همه این قیام‌ها مورد توجه است. این هدف مهمی بود که امام حسین(ع) در قیامش مطرح کرد و اصولاً مشروعیت به آن داد. می‌دانیم که در میان جماعت اهل سنت، چنین چیزی مقبول نیست و اصولاً قیام مسلحانه پذیرفته نیست. البته در گذشته، مرجیان به قیام مسلحانه اعتقاد داشتند؛ چنان که روزگاری دسته‌ای از معتزله و خوارج نیز چنین می‌اندیشیدند.

نکته دیگر بیعت بر سر پذیرفتن امامت علویان بود که از ارکان نظریه سیاسی شیعه به حساب می‌آمد و همه جا گفته می‌شد امام باید از اهل بیت باشد. تعبیر رایج آن در اواخر دوره اموی الرضا من آل محمد بود. برای مثال در بیعت حسین بن علی معروف به شهید فخ که در سال ۱۶۹ قیام کرد آمده است: أَدْعُوكُم إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ أَنْ نَعْمَلَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الْعَدْلِ فِي الرَّعِيَةِ، وَ الْقِسْمِ بِالسُّوِيَةِ.<sup>۱</sup> حتی در قیام توابین هم این نکته را می‌یابیم که اظهار کردند، اگر پیروز شدیم حکومت را به دست اهل بیت می‌سپاریم. عدالت‌گرایی که با مفهوم تقسیم بالسویه عنوان می‌شد و از زمان امام علی(ع) رایج گشته بود، در این بیعت‌ها مورد تأکید قرار می‌گرفت.

### امامان شیعه و مسأله قیام علیه حکومت‌ها

آنچه در این باره می‌توان گفت، این است که کربلا در میان شیعیان امامی،

بیش از آن که یک حادثه سیاسی و قابل تقلید در عرصه سیاست باشد، به صورت یک تراژدی و حادثه خونبار و مقدس مورد توجه قرار گرفت. در واقع علویان زیدی، و بیشتر، از نسل امام حسن(ع) راه قیام انقلابی را پذیرفتند که اصل آن برگرفته از کربلا و تقلیدی از حرکت امام حسین(ع) بود؛ پیشینه سیاسی آن هم باز به جمل و صفین می‌رسید؛ زیرا آن دو حرکت هم به نوعی مبارزه علیه طغیان‌گری و ستمگری حکام داخلی داشت.

با این حال، و به رغم آن که در میان شیعیان امامی، بعد سیاسی انقلابی کربلا کمتر مطرح گردید، اما به نوعی ارزش‌های سیاسی نهفته در آن بسیار بیش از آنچه میان زیدیان مطرح بود، به دوره‌های بعدی انتقال یافت. در واقع، عدم تقلید از آن حرکت، دلایل خاصی داشت و بیشتر به دلیل ناهموار بودن شرایط سیاسی جامعه برای تکرار چنان پدیده‌ای بود؛ بنابراین در صورتی که شرایط مناسبی فراهم می‌آمد، همان ارزش‌های سیاسی نهفته می‌توانست به بهترین وجه زنده شود. این تجربه در انقلاب اسلامی صورت گرفت و از بعد سیاسی کربلا به خوبی بهره‌گیری شد.

### تأثیر نهضت امام حسین(ع) بر جامعه شیعه

جامعه شیعه، در ابعاد مختلفی تحت تأثیر حادثه عاشورا قرار داشته است. اما این که تصور شود این تأثیر تنها در بعد سیاسی بوده، صحیح نیست. به عکس، تأثیر حادثه عاشورا، بیشتر در ابعاد غیر سیاسی بوده است. البته در اینجا مطلب یک پیچیدگی خاصی پیدا کرده است که نیاز به تبیین دارد. روشن است که ائمه شیعه، تلاش زیادی در جاودانه کردن حرکت کربلا داشتند و تأثیر آن را در ورای یک اثر سیاسی صرف مخصوصاً قیام مسلحانه، بسیار بالاتر بردند. اولاً کوشیدند تا کربلا را در میان امت جاودانه کنند و این با سنت روضه‌خوانی و زیارت دنبال شد. برای نمونه توصیه امام باقر(ع) به روضه‌خوانی در منی در ایام حج، یک نمونه قابل

توجه است که مانند آن فراوان است. همچنین توصیه در رفتن به زیارت کربلا و حتی برابر دانستن آن با حج بلکه افضل بودن بر آن در ادامه همین جاودانه‌سازی بود. انشای زیارت نامه ها، بُعد دیگر این امر را تشکیل می‌داد. اینها در اسوه‌کردن حادثه کربلا اهمیت زیادی داشته است. اکنون پرسش این است: آیا ائمه از این مسأله اهداف سیاسی داشته‌اند یا نه؟ بدون تردید پاسخ مثبت است. یعنی همه اینها زمینه‌ای برای همراه ساختن یک شیعه با اهداف امام حسین(ع) بوده است. در زیارت عاشورا که عام‌ترین ابزار برای بیان اهداف نهضت امام حسین(ع) و وسیله ایجاد ارتباط بین یک شیعه و این قیام است، همین اهداف سیاسی را می‌یابیم. در آنجا در یک مورد چنین می‌خوانیم: *بأبی أنت و أمی، لقد عَظُم مصابی بک فأسئل الله أَلدی أکرم مقامک و أکرمی بک بآن یرزقنی طلب ثارک مع إمام منصور من أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله.* و در جایی از همین زیارت عاشورا آمده است: *وأسئله أن یبلغنی المقام المحمود لکم عندالله و أن یرزقنی طلب ثاری مع إمام هُدی ظاهر ناطق بالحق منکم.* از این عبارات به دست می‌آید که حرکت امام حسین(ع) به یک معنا، به صورت یک ثار دائمی مطرح شده است؛ ثاری که یک شیعه در هر زمان باید در گرفتن آن سهیم باشد. یعنی در مسیر حق و باطل، حرکت امام حسین(ع) نه تنها یک اسوه و الگوست، بلکه چنان تصویر شده است که گویی همه چهره‌های باطل در ریختن خون امام حسین(ع) دخالت داشته‌اند و هر بار باید انتقام آن ثار را گرفت.

### بُغد معنوی کربلا

مع الاسف بخش سیاسی کربلا تا اندازه‌ای و در دوره‌هایی به طور کامل در میان شیعیان مورد غفلت قرار گرفته است. این مسأله ناشی از نوعی برداشت غیر صحیح از متون روایی و زیارتی ماست. این خلط، خلط میان وسیله و هدف است. در این نگرش، کربلا آئینه مبارزه حق و باطل نیست، نوعی حالت و وسیله‌ای برای

رسیدن به اهداف والای انسانی نیست؛ وسیله عبرت نیست. بلکه خودش فی حدّ نفسه بدون این جنبه، اهمیت پیدا می‌کند. این در حالی است که در زیارت عاشورا آمده است: *اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد*؛ اما مع الاسف بسیاری از شیعیان ما از طبقات مختلف، وقتی زیارت عاشورا را می‌خوانند، به این جمله نظر آینه‌ای دارند بلکه نفس خواندن این جمله را ثواب می‌دانند و بس. این گروه از شیعیان، روایاتی را که درباره اهمیت زیارت است، مشاهده کرده و از آنها برداشت ناقصی کرده‌اند. طبیعی است که همین خواندن محض زیارت عاشورا هم ثواب دارد؛ چون سبب تجدید خاطره نهضت امام حسین(ع) و جاودانه شدن عاشورا می‌شود که مشتمل بر همان اهداف مقدس است. درست مثل این که بگوییم حتی اگر کسی معنای آیات قرآن را نمی‌فهمد، باز خواندن آن ثواب دارد.

به بیان دیگر، وقتی روی زیارت کربلا تکیه می‌شود، مسأله دو جنبه دارد. یکی نفس زیارت و ثواب آن؛ دیگری جهت‌دار بودن آن برای تأثیری که این مسأله بر روی زنده نگاه داشتن شریعت و عدالت دارد. ما این نکته را از فرمایشات خود امام حسین(ع) نیز در می‌یابیم. جدا کردن این دو مورد از هم مشکل ایجاد کرده است. مشابه این نوع برخورد را در برخی دیگر از مسائل مذهبی نیز می‌توان مشاهده کرد. ائمه به محض آن که احساس می‌کردند حکمی از احکام دین رو به فراموشی است یا بدعتی در حال جایگزین شدن است، شیعیان را به سوی عمل به آن حکم ترغیب کرده و به مخالفت با بدعت تحریک می‌کردند. زمانی که امام باقر(ع) از زیارت امام حسین(ع) سخن می‌گوید، هنوز بنی امیه بر سریر قدرت نشسته‌اند و رفتن به زیارت امام حسین(ع) مبارزه با بنی امیه و زنده نگاه داشتن اهداف عاشورا است. البته عاشورا باید جاودانه باشد، رسم و رسوم آن هم باید جاودانه باشد، چرا که ما همیشه به اهداف عاشورا نیازمندیم. نکته‌ای که باید در تبیین حادثه عاشورا برای توده‌های مردم تأکید شود، وصل کردن حادثه عاشورا به اهداف عاشورا است. اگر این ارتباط و اتصال به وجود آید در آن صورت اسوه بودن و عبرت واقع شدن

کربلا می‌تواند ملموس‌تر باشد. همچنین باید توجه شود که اگر گریه کردن برای امام حسین (ع) زایل‌کننده گناهان است، ناشی از تأثیر معنوی کربلا در ایجاد شرایط تحول درونی و آماده کردن یک شیعه برای دفاع و پاسداری از دین و احیانا فداکاری و جانبازی در راه آن است. با این حال باید تأکید کرد که تکیه روی جنبه سیاسی کربلا، نباید توجه ما را به این رخداد به عنوان یک پدیده کاملاً برتر، یک امر جاودانه، یک امر تقدیر شده و تعریف شده از سوی باری تعالی، کم رنگ کند. کربلا یک نهضت زمینی صرف نیست؛ بخشی از وحی مجسم شده و قرآن عینیت یافته است. همان‌طور که نظریه امامت در شیعه، صرفاً مشتمل بر جنبه سیاسی نیست، قیام عاشورا هم تنها یک حرکت سیاسی نیست.





امام سجاد  
ع السلام







## امام سجّاد (ع)

### ولادت و رحلت امام سجّاد (ع)

علی بن الحسین (ع)، مشهور به زین العابدین و سجّاد، چهارمین امام شیعه است که بنا به قول مشهور<sup>۱</sup> در سال ۳۸ متولد شده است. در نقل‌های چندی سال تولد را ۳۵ و ۳۶ دانسته‌اند.<sup>۲</sup> فسوی سال تولد امام را ۳۳<sup>۳</sup> و احمد بن قاسم کوفی سال ۳۰ را ذکر کرده است.<sup>۴</sup> روز تولد آن حضرت در منابع مختلف<sup>۵</sup> نیمه جمادی الاولی دانسته شده است. نقل دیگر نهم شعبان<sup>۶</sup> و نقلی که اکنون شهرت یافته،

- 
- ۱ . تواریخ النبی و الآل، ص ۲۹ از: الارشاد، ص ۲۸۴؛ مسار الشیعه، ص ۳۱؛ التّهذیب، ج ۶، ص ۷۷؛ روضة الواعظین، ص ۲۴۲؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۰۵؛ الفصول المهمه، ص ۱۸۳؛ الدروس، ص ۱۵۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۵؛ اعلام الوری، ص ۲۵۶.
  - ۲ . تواریخ النبی و الآل، ص ۳۰ از: الاقبال، ص ۶۲۱؛ مصباح المتّجّد، ص ۷۳۳. بیهقی در لباب الانساب سه قول را در تولد امام سجّاد (ع) آورده است: ۳۳، ۳۶ و ۳۸ هجری.
  - ۳ . المعرفة و التّاریخ، ج ۳، ص ۳۱۰.
  - ۴ . الاستغاثه، ص ۱۱۶. مشکلی که وجود داشته آن است که برخی مانند همین کوفی خواسته‌اند تا امام سجّاد (ع) را فرزند بزرگ امام حسین (ع) بدانند. گفته شده که شیخ مفید، شیخ طوسی در کتاب رجال، علی و احمد فرزندان طاووس، علامه در خلاصه الرجال بر این باورند. این در حالی است که اعظم مورخان و محدثان، امام سجّاد (ع) را کوچکتر از علی اکبر که در عاشورا به شهادت رسید می‌دانند. در این باره نک: تواریخ النبی و الآل، ص ۳۱.
  - ۵ . از جمله: مسار الشیعه، ص ۳۱؛ مصباح المتّجّد، ص ۷۳۳؛ اعلام الوری، ص ۲۵۶.
  - ۶ . روضة الواعظین، ص ۲۴۲.

ولادت را پنجم ماه شعبان دانسته‌اند.<sup>۱</sup> وفات آن حضرت روز شنبه ۱۸ محرم سال ۹۵ گفته شده است.<sup>۲</sup> گفتنی است که نسل امام حسین (ع) تنها از طریق امام سجاد (ع) باقی مانده است.<sup>۳</sup>

اگر تولد امام در سال ۳۸ (یا حتی ۳۳) باشد، روشن است که امام، بخشی از حیات جدش امام علی(ع) و نیز دوران امامت امام مجتبی و امام حسین (ع) را درک کرده و ناظر تلاش معاویه برای تحت فشار گذاشتن شیعیان در عراق و دیگر نقاط بوده است.

این در حالی است که برخی از نویسندگان با توجه به اخباری که در جریان عاشورا نقل شده، سن امام را کمتر از آنچه مشهور است، دانسته و تولد امام را حوالی سال ۴۸ گفته‌اند. اساس این قول، این روایت است که پس از شهادت امام حسین (ع) و یارانش، گروهی از کوفیان قصد کشتن امام سجاد (ع) را داشتند. در آن میان، کسانی به بهانه نابالغ بودن آن حضرت از قتل وی جلوگیری کردند. حمید بن مسلم، که خود در کربلا حضور داشته، می‌گوید: شمر برای کشتن امام سجاد(ع) آمد، اما من با استناد به این که او کودک است، از کشته شدن او جلوگیری کردم. همچنین نقل شده که در کوفه، وقتی عبیدالله تصمیم به قتل امام سجاد (ع) گرفت، از برخی خواست علایم بلوغ را در او جستجو کنند. وقتی آنها شهادت به بلوغ او دادند، حکم قتل او را صادر کرد. اما امام با گفتن این سخن که اگر تو مدعی «قربابت» با خاندان پیامبر (ص) هستی (به عنوان نوه ابوسفیان!) می‌باید مردی را به همراهی این زنان تا مدینه بفرستی، ابن زیاد را برابر جمع، در شرایطی قرار داد که از کشتن وی صرف نظر کند.<sup>۴</sup> در خبر دیگری آمده است که حضرت زینب (س) از کشته شدن امام سجاد (ع) جلوگیری کرد و فرمود: اگر قصد

۱ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۵.

۲ . روضة الواعظین، ج ۱ ص ۲۰۱. غالب مورخان سنی سال ۹۴ را سال وفات آن حضرت دانسته‌اند (نهایه الارب، ج ۲، ص ۳۲۴، ۳۳۱)

۳ . مسعودی ضمن آن که سال رحلت را ۹۵ و در قولی دیگر ۹۴ می‌داند، روی این مطلب تأکید دارد. بنگرید: مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۰، معارف ابن قتیبه، ص ۲۱۴.

۴ . تاریخ لطبری، ج ۶، ص ۴۵۷.

کشتن او را دارند، اول باید وی را بکشند.<sup>۱</sup> جاحظ نیز در برشمردن خطاهای امویان اشاره به بی‌حرمتی به امام سجّاد در جستجوی علایم بلوغ پس از واقعه کربلا کرده است.<sup>۲</sup> اگر این اخبار درست باشد،<sup>۳</sup> می‌باید سن امام کمتر از آن چیزی باشد که مشهور است؛ زیرا نهایت سن بلوغ پانزده سال است و بناچار طبق این اخبار شرایط به گونه‌ای بوده که سنی در همین حدود را اقتضا می‌کرده است. با این حال ادله و شواهدی وجود دارد که مانع از قبول روایت بالا (یا توجیه آن) است.

اولاً این که مشهور مؤرخان و سیره نویسان تولد آن حضرت را در سال ۳۸ یاد کرده‌اند که بر مبنای آن، سن امام در جریان واقعه کربلا ۲۳ سال دانسته شده است. این نقلها را نمی‌توان دور از نظر داشت.

ثانیاً اخبار پیشگفته درباره عدم بلوغ آن حضرت، از چشم مؤرخان صاحب‌نظر به دور نبوده و در همان قرون نخست تعارض آنها با نقل مشهور یعنی خبر ولادت در سال ۳۸ که صحت آن برای آنها محرز بوده، روشن بوده و مورد نقد قرار گرفته است. محمد بن عمر واقدی، از مبرزترین راویان اخبار تاریخی اهل سنت، بعد از نقل این کلام از امام صادق (ع) که فرمود «علی بن الحسین (ع) در ۵۸ سالگی رحلت کرد» می‌نویسد: این گفتار بر آن دلالت دارد که امام سجّاد (ع) در حالی که ۲۳ یا ۲۴ سال داشته در کنار پدرش در کربلا بوده است. از این رو قول کسانی که او را «صغیر» دانسته و نابالغ معرفی کرده‌اند، درست نیست. حضرت در کربلا مریض بود و به همین علت در جنگ شرکت نکرد. در این صورت چگونه می‌توان پذیرفت که او نابالغ بوده است. این در حالی است که فرزندش، ابوجعفر محمد بن علی باقر(ع)، جابر بن عبدالله انصاری را زیارت و از او حدیث نقل کرده و جابر در سال ۷۸ هجری رحلت کرده است.<sup>۴</sup>

۱ . تاریخ لطبری همان، ج ۵، ص ۲۵۴.

۲ . رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسیه، ص ۴۳.

۳ . علی بن الحسین، سید جعفر شهیدی، ص ۳۲ - ۳۳.

۴ . طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۵۶؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۹۱. البته تنها استدلال به سال وفات جابر نمی‌تواند تولّد امام باقر را قبل از واقعه کربلا نشان

ثالثاً: از برخوردهایی که امام سجاد (ع) با عبیدالله بن زیاد و حتی یزید بن معاویه داشته، چنین برمی‌آید که سن آن حضرت بیش از آن است که نابالغ باشد. در واقع اگر چنین بود، از طرف یزید اجازه نمی‌یافت به منبر رفته و در مسجد شام سخنرانی کند البته این که امامی چون علی بن الحسین (ع) توانایی اظهار آن خطبه و استدلال‌ها را داشته باشد، حتی اگر پانزده سال داشته باشد، امر غریبی نیست، اما به هر حال، طرف صحبت شدن با ابن زیاد و سپس با یزید نشان از جوانی و بزرگی او دارد.<sup>۱</sup>

رابعاً: روایات متعددی که در منابع تاریخی درباره تولد امام باقر(ع) آمده، حاکی از آن است که امام باقر در چهارسالگی در کربلا حضور داشته و کسی در این روایات تردیدی نکرده است. در صورت پذیرش این اخبار، چاره‌ای جز قبول قول مشهور درباره ولادت حضرت سجاد در سال ۳۸، با تفاوت یکی دو سال کمتر یا بیشتر نداریم. آخرین سخن آن که کسانی چون بیهقی در *لباب الانساب* سه قول (سال‌های ۳۳، ۳۶، ۳۸) را برای سال تولد امام ذکر کرده‌اند که هر سه آنها به هم نزدیک و بسیار دور از سال ۴۸ است. ابن عساکر در نقلی ولادت امام را سال ۳۳ نوشته است.<sup>۲</sup> زهری نیز که به امام نزدیک بود، گفته است که علی بن الحسین در حالی که ۲۳ سال داشت، در کربلا کنار پدرش بود.<sup>۳</sup>

رحلت امام سجاد (ع) در برخی نقلها سال ۹۲<sup>۴</sup> و در نقلی دیگر ۹۴<sup>۵</sup> و در منابعی دیگر سال ۹۵<sup>۶</sup> دانسته شده است. ماه رحلت آن بزرگوار، محرم، و روز آن

دهد؛ گرچه احتمال تولد او را بعد از کربلا کم می‌کند. استناد واقدی، به اصل خبر تولد امام باقر است، نه ملاقات با جابر.

۱. نمونه این گفتگوها با یزید را بنگرید در اعلام الوری، ص ۲۵۳.
۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۰.
۳. همان، ص ۲۳۱.
۴. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱.
۵. مسار الشیعه، ص ۲۶؛ مصباح المتعهد، ص ۷۲۹؛ فرق الشیعه، ص ۶۶؛ تاریخ دمشق، ترجمه الامام زین العابدین، ص ۱۲، حدیث ۵.
۶. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۸؛ اثبات الوصیه، ص ۱۷۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۷۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۰.

در منابع به اختلاف، ۲۵، ۲۲ و ۱۸ یاد شده است.<sup>۱</sup>  
 شبرای نویسته است که آن حضرت در سال ۹۴ با ستمی که از طرف ولید بن  
 عبدالملک به او داده شد، به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

### مادر امام سجاد (ع)

دو دسته نقل درباره مادر امام سجاد (ع) وجود دارد. دسته‌ای که مادر را ام‌ولد دانسته و نام وی را غزاله معرفی کرده است. در این نقل افزوده شده است که وی بعداً به همسری یکی از موالی امام حسین به نام زبید درآمد و فرزندی هم به نام عبدالله آورد که برادر مادری علی بن الحسین (ع) است.<sup>۳</sup> خلیفه بن خیاط هم کنیزی به نام سلامه را مادر امام سجاد دانسته است.<sup>۴</sup> محمد بن حبیب (م ۲۴۵) مادر امام سجاد را زنی از سند دانسته است.<sup>۵</sup> ابن قتیبه هم وی را زنی از سند با نام سلافه یا غزاله معرفی کرده است.<sup>۶</sup>

دسته‌ای دیگر از نقلها که مادر امام سجاد (ع) را شهربانو یا نامی مشابه آن، دختر پادشاه ساسانی معرفی کرده و در این باره با شرح و تفصیل از دو خواهری که به مدینه آورده شدند و به عقد حسن و حسین در آمدند - البته با اختلاف در نقلها - سخن گفته است.<sup>۷</sup> به هر حال اختلاف بر سر این که مادر امام سجاد

- ۱ . به ترتیب در: الارشاد، ص ۲۸۵؛ مصباح کفعمی، ص ۵۰۹؛ کفایه الطالب، ص ۴۵۴.
- ۲ . الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۳.
- ۳ . طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۶۳ (تصحیح عبدالقادر عطا)، مصعب زبیری در نسب قریش، بلاذری در انساب و طبری هم، شبیه ابن سعد، تنها به گفتن «ام ولد» بسنده کرده‌اند.
- ۴ . طبقات، ص ۳۲۸.
- ۵ . المنق، ص ۵۰۵.
- ۶ . المعارف، ص ۲۱۵.
- ۷ . شاید گفته شود میان این دو دسته روایت اختلافی نیست. دلیلش آن که به هر حال حتی شهربانو که بسا نامش غزاله یا سلامه هم باشد، ام ولد است. زمخشری با اشاره به این که بنات یزدجرد به مدینه آورده شده و به سه تن از فرزندان صحابه داده شدند، آنها را امهات الاولاد خوانده و می‌گوید از زمانی که این سه دختر همسر اولاد صحابه شدند، ام ولدها و فرزندانشان نیز اعتبار یافتند. بنگرید: ربیع الابرار، ج ۳، ص ۳۵۰.

کیست وجود داشته و مجدی نسابه معروف در قرن پنجم به این اختلاف تصریح و انتخاب خود را همان دانسته که دختر یزدگرد بوده است.<sup>۱</sup> این قول محبوب عالمان شیعه بوده و از قرن پنجم به بعد، مکرر در منابع آمده است.

طی سال‌های اخیر درباره درستی یا نادرستی نقل‌های دسته دوم، تحقیقاتی صورت گرفته است. این بحث در این اواخر بیشتر از آن روی مطرح شد، در برخی از نوشته‌های شیعه شناسانه، با ارائه تصویری از تشیع به عنوان یک پدیده ایرانی، از این روایت، به عنوان یک شاهد استفاده می‌کردند. در واقع این گروه با استناد به آن، نشر تشیع در ایران و شیعه شدن ایرانیان را بسته به وابستگی خاندان ائمه با ساسانیان، از طریق دختر یزدگرد سوم، که ادعا شده مادر امام سجاد (ع) است - عنوان می‌کردند. این امری بود که سبب شد تا کسانی مانند استاد مطهری در کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران*، آن را ضعیف بدانند.

مرحوم استاد سید جعفر شهیدی در کتاب *زندگانی علی بن الحسین (ع)* به عنوان یک منتقد با این روایت برخورد و آن را نادرست دانسته است. ایشان بخش عمده نقل‌هایی را که در این باره وجود دارد، به ویژه از زاویه تاریخی و سنوات ذکر شده، به تفصیل مورد نقادی قرار داده است. در برابر آقای مهدوی دامغانی - ضمن نقد برخی از نقل‌ها از همان زاویه و با تفصیل بیشتر، به اثبات روایت مزبور از طریق خاص پرداخته و به لحاظ تاریخی آنها را تصحیح کرده است.<sup>۲</sup> ایشان روایت مشهوری که اسارت دو دختر و داستان نکاح آنها را زمان عمر دانسته، نقد کرده و نادرست خوانده و روایت امام رضا (ع) را که داستان را در عهد عثمان و زمان فتح خراسان توسط

۱ . المجدی، ص ۲۸۳.

۲ . در کتابی با نام *شاهدخت و الاتبار شهبانو* که به عنوان ضمیمه ۱۶ مجله «آینه میراث» در سال ۱۳۸۸ منتشر شده است. ایشان نوشته است: در ۴۷ مرجعی که به شرح مذکور - که در متن کتاب تک تک نقل شده - بلکه ۴۸ مرجع، ۳۸ بل ۳۹ مرجع، صریحاً مادر حضرت سجاد را دختر یزدگرد شناخته اند. (همان ص ۴۰). توجه داریم که غالب این منابع، رونویسی از روی یکدیگر بوده و نباید به این اعداد و ارقام توجهی کرد. نقل‌هایی هم هست که ایشان ندیده‌اند. یکی از راغب اصفهانی است که قدری با نقل‌های دیگر هم متفاوت است: «کانت أم علی بن الحسین (ع) جیهان شاه بنت یزدگرد أخذها الحسین من جملة الفیء، و قال له امیر المؤمنین: خذها فستلد لک سیدا فی العرب سیدا فی العجم سیدا فی الدنیا و الآخرة». (محاضرات، ج ۱، ص ۴۲۲).

عبدالله بن عامر بن کریم می‌داند،<sup>۱</sup> تصحیح کرده است.<sup>۲</sup> به باور ایشان، بسیاری از اشکالات وارده به روایت کافی و موارد مشابه که ماجرا را زمان عمر دانسته‌اند، بر این روایت وارد نیست و به نظر می‌رسد که از اساس روایت مستقلی باشد. همین رویه را نویسندگان دیگری نیز در کتابی که به تازگی منتشر کرده پذیرفته و کوشیده است با تفصیل و ارائه شواهد بیشتر آن را اثبات کند.<sup>۳</sup>

به رغم اختلافاتی که در این نقلها وجود دارد و همین‌طور ناسازگاری برخی از نقلها با برخی دیگر و نیز آنچه درباره سال برخی از رخدادها مربوط به فتوحات و جز آنها گفته شده، مسلم است که اصل خبر در منابع کهن شیعه به صورت یک نقل شایع بوده و در کهن‌ترین متون شیعه، همچون تاریخ یعقوبی،<sup>۴</sup> بصائر الدرجات و تاریخ قم که همگی در قرن سوم و چهارم تألیف شده‌اند، آمده است. در کافی نیز روایتی از طریق نصر بن مزاحم از امام باقر (ع) نقل شده<sup>۵</sup> که آقای مهدوی دامغانی آن را ساخته اواخر قرن اول یا اوائل قرن دوم دانسته و دلایلی برای ساختگی بودن آن ذکر کرده است.<sup>۶</sup> به نظر می‌رسد منبع همه اینها، یک خبر باشد. همین‌طور، قاضی نعمان نیز در قرن چهارم این خبر را گزارش کرده

۱. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. شاهدخت والاتبار، ص ۴۵ به بعد.

۳. نباید از این نکته غفلت کرد که داستان فرود آمدن دختر یزدگرد بر امیر مؤمنان که یکی از امرای ایشان به نام خلیل او را به کوفه فرستاد و این که صحبت از ازدواج او با حسن یا حتی خود امام علی به میان آمد ولی چنین نشد و حضرت آنان را به دست شخصی به نام نرسی سپرد که مدعی خویشاوندی با آن دختر یا دختران بود، نشان می‌دهد که این ماجرا می‌تواند اساس آن داستان باشد. حکایت یاد شده در وقعه صفین، ص ۱۲ و اخبار الطوال ص ۱۰۱ (ترجمه فارسی) و کتاب «فاضل» (از میرد) ص ۱۰۵ آمده است. به توجهی که آقای مهدوی دامغانی برای این حکایت دارد، بنگرید در: شاهدخت والاتبار، ص ۶۷ به بعد.

۴. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۵، بصائر الدرجات، ص ۹۶، تاریخ قم، ص ۱۹۶ و بعد از آن در دلائل الامامه و مناقب ابن شهر آشوب نیز آمده است. از قدمای مورخان سنی، کامل میرد (ص ۶۲۵) نیز همین روایت را تأیید کرده است. [در این روایت ضمن آن که تأیید شده است که مادر امام سجاد ام ولد - کنیز بچه دار شده از صاحبش و به واقع مادر فرزند - بوده، باز این ام ولد را دختر یزدگرد دانسته است] بعدها در منابعی چون نثر الدر آبی ج ۱، ص ۲۳۹، مجمل التواریخ و القصص ص ۴۵۶ همین نظر که علی بن الحسین فرزند دختر یزدگرد بوده نقل شده است.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۶۷، تهذیب طوسی، ج ۶، ص ۷۷.

۶. شاهدخت والاتبار، ص ۲۱ - ۳۷.



است.<sup>۱</sup> داستان به ازدواج در آمدن دختر یزدگرد به تفصیل و به شکل داستانی در *قابوسنامه* نیز آمده است.<sup>۲</sup> در این باره از امام به عنوان ابن الخیرتین، فخریه من العرب القریش، و من العجم الفارس و کانت امه ابنة کسری<sup>۳</sup> یاد شده و شعری هم به ابوالاسود دوئلی (م ۶۹) منسوب شده که درباره امام سجاد (ع) گفته است:

و إن غلاما بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت علیه التمام<sup>۴</sup>

هرچه هست، حکایت ازدواج دختر یزدگرد با امام حسین(ع)، یا دختران یزدگرد با امام حسن و حسین(ع) یا پسران ابوبکر و عمر، به شکل‌های مختلفی نقل شده و صورت داستانی به خود گرفته است. ممکن است که این ماجرا اصل و اساسی داشته باشد. کاری که استاد مهدوی و خانم طیبی<sup>۵</sup> با تفصیل بیشتر انجام داده‌اند. محتمل است که این دختر بانویی گرامی از خاندان سلطنتی یا یکی از خاندان‌های محلی بوده باشد. جالب آن که در میان منابع، مؤلف *مجمعل التواریخ* و القصص، این دختر را فرزند سحان<sup>۶</sup> [نوشجان = سنجان] برادر یزدگرد دانسته است. اما اثبات این که دختر یزدگرد باشد، اندکی دشوار به نظر می‌آید. با این همه باید توجه داشت که روایات تاریخی در این باب، چندان هست که اصل و اساسی بتوان برای آن قائل شد؛ هر چند از نفوذ انگیزه‌های دیگر و داستانی شدن برخی نقلهای تاریخی نباید غفلت کرد.<sup>۷</sup>

- ۱ . شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۶.
- ۲ . قابوس نامه، آخر فصل ۲، به نقل شاهدخت والاتبار، ص ۱۹. آقای مهدوی روی درستی این روایت تأکید بیشتری دارند.
- ۳ . نثر الدر، ج ۱، ص ۳۳۹؛ زهر الفردوس، ج ۱، ص ۲۹۰، ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۳۴.
- ۴ . الکافی، ج ۱، ص ۴۶۶ (همان روایت نصر بن مزاحم): بحار الانوار ج ۴۶، ص ۴. به نظر می‌رسد سرایش این شعر توسط ابوالاسود برای امام سجاد، محل تردید باشد، زیرا ابوالفرج اصفهانی شعری به این مضمون را از شاعری عرب با مادری ایرانی به نام ابن میاده دانسته که موسی بن یسار او را تکذیب کرده و شعر «ألین غلام بین کسری و ظالم / بأکرم من نیطت علیه التمام» سروده است (بنگرید: اغانی، ج ۲، ص ۵۰۳).
- ۵ . نویسنده کتاب «حضرت شهربانو، بازکاوی و پژوهشی درباره مادر امام سجاد» (ع) (زیر چاپ).
- ۶ . *مجمعل التواریخ*، ص ۴۵۶.
- ۷ . آقای مهدوی فهرستی از نقلهای تاریخی که مدعی شده‌اند مادر برخی از خلفای اموی مانند یزید بن ولید بن عبدالملک و جز او هم دختر یزدگرد بوده یا نسبتی با او داشته‌اند آورده‌اند که جالب توجه است. شاهدخت والاتبار، ص ۷۰ - ۷۱.

## شخصیت و امامت حضرت سجاد (ع)

مطابق روایاتی که محدثین شیعه در کتب روایی نقل کرده‌اند، امام سجاد (ع) جانشین و وصی پدرش حسین بن علی (ع) است. این نصوص را شیخ کلینی در کافی و شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة و دیگران روایت کرده‌اند. روایت مربوط به فهرست نام امامان (ع) مؤید این مطلب است. بر طبق نصوص شیعه، وجود وسائلی چون شمشیر و یا زره رسول الله (ص) می‌بایست نزد ائمه باشد که وجود اینها در نزد امام سجاد (ع)، حتی در منابع اهل سنت به صراحت ذکر شده است.<sup>۱</sup> صرف نظر از آن، پذیرش امام سجاد (ع) در جامعه شیعیان و مقبول بودن امامت آن حضرت در جامعه شیعیان، شاهدی اصیل بر صدق این وصایت است. تنها شبهه‌ای که در آن برهه برای شماری از هواداران اهل بیت (ع) به وجود آمد، مسأله امامت محمد بن حنیفه بود که گفته می‌شد گروهی به نام کیسانیه به او باور داشتند، باوری که به نوعی به پدرش ابوهاشم و سپس بر اساس گفته‌هایی که اساساً صحت و سقم آنها باید در جای دیگری بحث شود، به باور به امامت عباسیان رسید.

بر اساس گواهی نقلیهایی که در منابع شرح حال عمومی مسلمانان درباره امام سجاد آمده، آن حضرت فرد برجسته و چهره شاخص اهل بیت پیامبر (ص) در عصر خود بوده است. اساس این احترام از آن روست که وی متعلق به خاندان پیامبر (ص) و یکی از مهم‌ترین نوادگان آن حضرت بود. جدش امام علی (ع) از اصحاب معروف رسول خدا (ص) بود که قریب پنج سال زمامدار مسلمانان بود. پدرش هم در جنگ با سپاه کوفی وابسته به امویان به شهادت رسیده بود. اما افزون بر اینها، شخصیت فردی آن حضرت، هم در بعد علمی و هم اخلاقی برجستگی داشت. تنزل جامعه اسلامی به لحاظ سیاسی و دینی امری آشکار بود. این سالها، دورانی بود که غالب ارزش‌های دینی دستخوش تحریف و تغییر امویان شده و به لحاظ سیاسی تنزل جامعه تا آنجا بود که مردم مدینه که یکی از مهمترین شهرهای مذهبی بوده، می‌بایست به عنوان برده یزید با نماینده او بیعت کنند. دین و دینداری هم بازیچه دست افرادی چون ابن زیاد، حجاج و عبدالملک بن مروان بود. بر اساس برخی نقلها، حجاج، عبدالملک را

مهمتر و برتر از رسول الله (ص) می‌شمرده و برخلاف نصوص دینی از مسلمانان جزیه می‌گرفت و با اندک تهمت و افتزایی مردم را به دست جلادان می‌سپرد. در سایه چنین حکومتی آشکار است که تربیت دینی مردم تا چه اندازه تنزل کرده و ارزشهای جاهلی چگونه احیا شده است.

امام سجاد (ع) در این شرایط، فردی زاهد و عابد و عالم بود، شخصیتی که همه مردم تحت تأثیر روحیاتش شیفته مرام و روش او بودند. بسیاری از طالبان علم راوی احادیث او بودند و از سرچشمه پرفیض او - که برگرفته از علوم پیامبر (ص) و علی (ع) بود - بهره می‌جستند. اما افزون بر اینها، امام سجاد (ع)، با سیاست رسمی فاصله داشت و مانند فردی بریده از این وضعیت، در اندیشه طرح دیگری برای بقای دین و دینداری بود. بدین ترتیب، کسی را علیه خود تحریک نکرد و جز جذب کاری دیگری انجام نمی‌داد. در چنین شرایطی مخالف نداشت و با توجه به ویژگی‌های مثبت ایشان، همه مؤید وی بودند.

محمد بن سعد مورخ و عالم اهل سنت، امام (ع) را این گونه توصیف کرده است: کان علی بن الحسین ثقة مأمونا کثیر الحدیث عالیاً رفیعاً ورعاً<sup>۱</sup> علی بن الحسین، فردی موثق، امین، با حدیث بسیار، و شخصیتی عالی و با تقوا بود. شافعی در رساله حجّیت خبر واحد می‌نویسد: وجدت علی بن الحسین، و هو أقره أهل المدينة، یعول علی خبر الواحد<sup>۲</sup> علی بن حسین (ع) که فقیه‌ترین مردم مدینه است، بر خبر واحد تکیه می‌کرد.

روزی عمر بن عبدالعزیز در مجلسی نشسته بود. همان لحظه، علی بن الحسین از کنارش برخاست. کسی خطاب به عمر گفت: در جاهلیت شرافت از آن شما و در اسلام خلافت از آن شماست. عمر بن عبدالعزیز گفت: هرگز، شریف‌ترین مردم این است که از کنار من برخاست. شریف‌ترین مردم کسی است که هر کسی دوست دارد چون او باشد، اما خود او نمی‌خواهد مثل آنان باشد.<sup>۳</sup>

۱ . طبقات الکبری، ج ۵ ص ۲۲۲.

۲ . رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسیه، ص ۴۵۰، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۴.

۳ . محاضرات الادبیه، ج ۱، ص ۴۱۹، ج ۲، ص ۴۹۷ «کلاً أشرف الناس هذا القائم من عندی، فإن أشرف الناس من أحب کل إنسان أن یکون منه و لا یحب أن یکون من أحد».

ابن شهاب زهري (م ۷ رمضان ۱۲۴)، علي رغم پيوستگي به امويان، خود را شاگرد امام سجاد دانسته، از آن حضرت ستايش فراوان کرده و احاديث متعددي نقل کرده است او راوي علوم امام سجاد (ع) بود، و رواياتي از او در منابع به نقل از حضرت سجاد آمده است.<sup>۱</sup> زهري شيفته عبادت امام سجاد (ع) و خلوص آن حضرت بود: كان الزهري إذا ذكر علي بن الحسين يبكي و يقول: زين العابدين؛<sup>۲</sup> وقتی نام امام به ميان مي آمد، گريه مي کرد و مي گفت: او زين العابدين بود. نیز مي گفت: علي بن الحسين أعظم الناس منة علي؛<sup>۳</sup> علي بن الحسين بيشترين منت را بر من دارد. و مي گفت: ما رأيت أحداً أققه من علي بن الحسين.<sup>۴</sup> ستايش زهري از امام سجاد (ع) تا اندازه اي بود که برخي از مروانيان به او مي گفتند: يا زهري! ما فعل نبیک، يعني علي بن الحسين؛<sup>۵</sup> زهري! پيغمبرت - يعني علي بن الحسين - چه مي کرد.

نقلي از زهري از امام سجاد(ع) اشاره به آن دارد که حضرت شيعيانش را از دوستي افراطی نسبت به خود پرهيز می داد.<sup>۶</sup> فسوی به نقل از زهري آورده است که گفت: مجالس علي بن حسين(ع) فراوان بود و ما رأيت أحداً كان أققه منه اما کم حديث بود.<sup>۷</sup> دیدیم که ابن سعد آن حضرت را کثیر الحديث خوانده بود. منصور عباسی در یک مجادله قلمی با نفس زکیه، و در پاسخ او که وی را نتیجه ام ولد خوانده بود نوشت: ما ولد فيکم مولود بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه و سلم أفضل من علي بن الحسين و هو لأم ولد، در میان شما [علویان] هیچ مولودی پس از وفات رسول خدا (ص) برتر از علي بن الحسين متولد نشده در حالی که او هم نتیجه ام ولد است.<sup>۸</sup>

- 
- ۱ . به عنوان مثال: طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۹۴؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۸۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۱، ص ۳۰۵، ج ۵۳، ص ۲۷۵.
  - ۲ . حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۵.
  - ۳ . طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴.
  - ۴ . تاریخ دمشق، ج ۴۱، ص ۳۰۴.
  - ۵ . شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۸.
  - ۶ . ارشاد، ج ۲، ص ۱۴۱، بهار، ج ۴۶، ص ۳۰.
  - ۷ . المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۵۴۴.
  - ۸ . صبح الاعشى، ج ۱، ص ۲۸۱، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۹.

سفیان بن عیینة هم از زهری نقل می‌کرد که گفت: ما رأیت هاشمياً أفضل من علی بن الحسین.<sup>۱</sup> باید توجه داشت که بسا برخی از این ستایش‌ها با هدف دیگری هم بود، آنجا که زهری می‌خواهد نشان دهد امام تابع امویان بوده است! کان علی بن الحسین من أفضل أهل بيته و أفضلهم و أحسنهم طاعة، و أحبهم إلی مروان بن الحکم، و عبد الملك بن مروان!<sup>۲</sup> این تعابیر سبب ارائه تصویری از امام سجاد شده است که برخی امام سجاد(ع) را چنان تصویر می‌کنند که گویی بی تفاوت یا حتی هواداری نسبت به امویان داشته است! در حالی که چنین تصویری یکسره باطل است. پیشینه روابط مروان با اهل بیت در همه ادوار گذشته، روشن و نشانگر دشمنی او با اهل بیت و علویان است.<sup>۳</sup>

بحث وابستگی زهری به امویان، سبب شد که امام نامه ای به او نوشته و او را از نزدیک شدن به ستمگران نکوهش کند. متن این نامه تاریخی در *تحف العقول* آمده و ضمن آن زهری، نصیحت شده و از این که خود را به ظالمان و ستمگران نزدیک کرده مورد انتقاد و ارشاد قرار گرفته است.<sup>۴</sup> زهری یک بار نیز از سوی امام سجاد(ع) به خاطر اهانت به علی بن ابی طالب(ع) مورد سرزنش قرار گرفت.<sup>۵</sup> از میان دیگر محدثین، ابو حازم می‌گفت: ما رأیت هاشمياً أفضل من علی بن الحسین ولا أفضله منه،<sup>۶</sup> زید بن أسلم هم می‌گفت: ما جالست فی أهل القبلة مثله، یعنی علی بن حسین؛ در میان اهل قبله با شخصی به مقام علی بن الحسین ننشستم.<sup>۷</sup> یکبار نافع بن جبیر امام سجاد(ع) را از همنشین با «عبد» یعنی زید بن

۱ . الاغانی، ج ۱۵، ص ۲۱۶، المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۵۴۵.

۲ . تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص: ۳۷۲.

۳ . البته این که مروان پس از واقعه حره در برابر رفتار اخلاقی امام سجاد(ع) منفعل شده باشد و بنابراین بعد از آن با حضرت رفتار بهتری داشته باشد، امری محتمل است، اما این ارتباط با مسائل سیاسی و مذهبی ندارد، بلکه یک امر اخلاقی است که امام با نشان دادن انسانیت خود او را این چنین منفعل کرده است.

۴ . تحف العقول، ص ۲۷۴ - ۲۷۸.

۵ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.

۶ . تذکرة الخواص، ص ۱۸۶؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۸۰.

۷ . تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۳۷۳، بنگرید: المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۵۴۴ - ۵۴۵.

اسلم منع کرد، اما امام پاسخ داد: محفل علمی هر کجا باشد باید از آن بهره برد.<sup>۱</sup> جاحظ نوشته است: «درباره شخصیت علی بن حسین، شیعی، معتزلی، خارجی، عامی و خاصی همه یکسان می‌اندیشند و هیچ کدام تردیدی در برتری و تقدّم او (بر سایرین) ندارند».<sup>۲</sup> وی در جای دیگری هیچ کس را در عبادت چون زین العابدین نمی‌داند: و فی النّسک لیس من یشبه لّزین العابدین علی بن الحسین.<sup>۳</sup>

از دلایل مهم شهرت امام و محبت او در میان مردم و حتی بسیاری از اهل علم، ادعیه زیبایی است که از سوی امام سجاد (ع) در قالب دعا انشاء شده و همه را به خود جذب می‌کرد. سعید بن مسیب، از محدثین مشهور، درباره امام سجاد (ع) می‌گفت: ما رأیت أروع من علی بن الحسین.<sup>۴</sup> هیچ کس را پرهیزگارتر از علی بن حسین ندیدم.

امام در زمان خویش به نامهای «علیّ الخیر»، «علیّ الاغر» و «علیّ العابد» شهرت داشت.<sup>۵</sup> امام صادق نیز فرمود: کَانَ عَلِيٌّ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَدِيدَ الاجْتِهَادِ فِي الْعِبَادَةِ نَهَارُهُ صَائِمٌ وَ لَيْلُهُ قَائِمٌ.<sup>۶</sup> مالک بن انس نیز بر این باور بود که (در آن زمان) در میان اهل بیت رسول الله (ص) کسی همانند امام سجاد (ع) نبوده است.<sup>۷</sup> ابن ابی الحدید نیز درباره اش می‌گوید: کان علیّ بن الحسین غایة فی العبادة.<sup>۸</sup> آن حضرت را که اهل سجده بود و آثار آن بر پیشانی‌اش ظاهر بود، «ذی الثفتات» می‌گفتند.<sup>۹</sup> ابن حبان درباره امام سجاد (ع) می‌نویسد: وکان من أفاضل بنی هاشم من فقهاء المدينة و عبادهم ... یقال علیّ بن الحسین سیّد العابدین

- 
- ۱ . التذکرة الحمدونیة، ج ۱ ص ۱۱۰.
  - ۲ . عمدة الطالب، ص ۱۹۳.
  - ۳ . رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسیة، ص ۴۳.
  - ۴ . حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۲۱، کشف الغمہ، ج ۲، ص ۸۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱.
  - ۵ . رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسیة، ص ۲۲۹، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۳.
  - ۶ . مناقب، ج ۴، ص ۱۵۵.
  - ۷ . تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۵.
  - ۸ . همان، ج ۱، ص ۲۷.
  - ۹ . نک: معجم الادباء، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

فی ذلک الزمان؛<sup>۱</sup> از چهره‌های فاضل بنی‌هاشم و از فقیهان و عابدان مدینه بود... به او در آن زمان، سید العابدین گفته می‌شد. ابن عبدربه هم نوشته است که او از بهترین‌های بنی‌هاشم بود.<sup>۲</sup> ابوزهره نیز می‌نویسد: فعلى زین العابدین کان إمام المدینة نبلاً و علماً.<sup>۳</sup>

مراجعه به متون حدیثی، رجالی و بویژه ادبی از نوع آثار کهنی مانند عیون الاخبار، محاضرات راغب و بسیاری دیگر، نشان از اعتبار علمی و اخلاقی امام سجاد (ع) در جامعه عصر خود دارد. شاهد آن فراوانی نقلهای مربوط به اقوال و اعمال حضرت و الگو بودن آن است.<sup>۴</sup>

### امام سجاد (ع) و سیاست

در واپسین روز واقعه کربلا، شیعیان در بدترین شرایط، از لحاظ کمی و کیفی و نیز موقعیت سیاسی و اعتقادی، قرار گرفتند. کوفه، که مرکز گرایشهای شیعی بود، تبدیل به مرکزی جهت سرکوبی شیعه گردید. شیعیان واقعی امام حسین (ع) که در مدینه و مکه بوده و یا موفق شده بودند از کوفه به او ملحق شوند، در کربلا به شهادت رسیدند. گرچه بسیاری هنوز در کوفه بودند، اما تحت شرایط سختی که این زیاد در کوفه به وجود آورده بود، جرأت ابراز وجود نداشتند.

کربلا از نظر روحی شکست بزرگی برای شیعه بود و بظاهر این‌گونه مطرح شد که دیگر شیعیان نمی‌توانند سر برآورند. در آن رویداد شمار قابل ملاحظه‌ای از اهل بیت و در رأس آنها امام حسین (ع) به شهادت رسیدند و تنها یک نفر از

۱ . الثقات، ج ۵، ص ۱۶۰.

۲ . المقد الفرید، ج ۳، ص ۹۷.

۳ . الامام الصادق (ع)، ص ۲۲.

۴ . یک نمونه جالب در کتاب محاضرة الابرار (از قرن هفتم) (ج ۱، ص ۲۸۴) است که به تفصیل از پاسخ امام سجاد به پرسش علمی یکی از اهالی بیت المقدس درباره تاریخچه طواف گرد کعبه یاد کرده است. اصمعی هم روایتی طولانی از آن چه در حین طواف از امام سجاد (ع) شنیده و گفتگویی که پس از آن میان آن دو جریان یافته دارد که در المستطرف فی کل فن مستطرف، ص ۱۴۱ دارد. همانجا ص ۳۲۲ حکایت دیگری باز از احترام مردم به وی و اعتقاد به دعاهاى او آمده که خواندنی است. و نیز ص ۵۰۶، نهاية الارب، ج ۶، ص ۵۷ - ۵۸، ۷۹. حکایتی قابل تأمل از امام سجاد در: تیسیر المطالب فی امالی الامام ابی طالب، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

فرزندان ذکور امام حسین (ع)، از نسل فاطمه (س) یعنی امام سجاد(ع) باقی ماند که در آن شرایط شهرتی نداشت؛ بخصوص که فرزند بزرگ امام حسین (ع)، یعنی علی اکبر، نیز به شهادت رسیده بود.

امام سجاد(ع)، کربلا را به چشم دید و چنان تأثیری در آن حضرت گذاشت که تا پایان عمر هرگاه غذایی جلوی آن حضرت گذاشته می‌شد گریه کرده می‌فرمود: من هرگاه قتلگاه بنی فاطمه را به خاطر می‌آورم، نمی‌توانم جلوی گریه خود را بگیرم.<sup>۱</sup> در نقلی دیگر آمده است که امام فرمودند: یعقوب (ع) به خاطر از دست دادن یک عزیز چشمانش سفید شد من سیزده تن از خویشانم را پیش چشمانم کشته دیدم.<sup>۲</sup> کربلا درسی برای شیعه شد که به دنبال آن اعتماد را از این جامعه، حتی بخش شیعی آن سلب کرد. در این شرایط فتنه‌ای پدید آمده که در برابر آن دو راه وجود داشت: یک راه تحمل آن با صبر تا بگذرد، دیگری اطفای آن با مشقت. امام سجاد(ع) راه اول را انتخاب کرد و فرمود: احتمال الصبر عند البلیة أسلم من إطفائها بالمشقة.<sup>۳</sup>

این در حالی بود که امام به اجبار عراق را ترک و به مدینه رفت. زندگی امام سجاد(ع) در مدینه و دور بودن از عراق، فرصتی برای یک برنامه تازه جهت هدایت جریانات شیعی بود. باید توجه داشت که شکست توابین و همین‌طور جنبش مختار - به رغم پیروزی در کشتن بسیاری از عاملان قتل امام حسین(ع) و یارانش - باز هم شیعه را ناامید کرد.

در اینجا باید فعالیت امام سجاد(ع) را در دو بخش تصویر و تحلیل کرد. بخش نخست آن که حضرتش از دست زدن به اقدامات سیاسی تند، چه رسد به فعالیت‌های نظامی و مبارزاتی مسلحانه به صورت پنهانی، خود را کنار کشید. دلیل این امر دو چیز بود: نخست حساسیت دستگاه خلافت اموی که با اندک

۱ . روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۵۲. امام سجاد (ع) راوی برخی از اخبار کربلا نیز هست. بنگرید به

اعلام الوری، ص ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹.

۲ . الفاضل، ص ۱۰۵.

۳ . روض الاخیار المنتخب من ربيع الابرار، ص ۲۱۱.



تحرکی از سوی امام، به طور حتم، علیه ایشان وارد عمل شده و با سیاستی که حجاج در عراق و حجاز دنبال می‌کرد و همه مبارزان را می‌کشت، امام را نیز به شهادت می‌رساند. بنابراین امام باید خود را از فعالیت‌های رسمی سیاسی دور نگه می‌داشت. یکبار که عبدالملک همراه با سوء ظن نسبت به فعالیت‌های سیاسی از ابن شهاب زهری درباره امام سجاد (ع) پرسید، زهری گفت: لَيْسَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) حَيْثُ تَظُنُّ إِنَّهُ مَشْغُولٌ بِنَفْسِهِ فَقَالَ حَبْدًا شُغْلٌ مِثْلَهُ فَنِعْمَ مَا شُغِلَ بِهِ، علی بن حسین چنان نیست که تو تصور می‌کنی، او مشغول به خویش است. عبدالملک نیز گفت این که مشغول به خود باشد، بهترین کار است.<sup>۱</sup>

دلیل دیگر پرهیز امام از سیاست، آن بود که بعد از یک قلع و قمع کلی، برای شیعه نیرویی باقی نمانده بود که امکان فعالیت گسترده در صحنه سیاسی یا مبارزاتی داشته باشد. بدین ترتیب امام برای آن که دور از چشمان حکومت باشد، مشی خود را بر این اساس قرار داد که دور از انظار سیاسی و نظارتی آنان باشد. امام باقر (ع) که خود در کربلا حاضر بود، می‌گوید: پدرم بعد از شهادت پدرش خانه‌ای از موی شتران بنا کرد و در بادیه اقامت گزید: فلبث بها عدة سنين كراهية لمخالطة الناس و ملابستهم، سالها در بادیه بسر برد، چون نمی‌خواست با مردم درآمیزد؛ گاهی هم از همان بادیه به سمت عراق به زیارت قبر پدر و جدش می‌رفت و هیچ‌کس را از سفرش آگاه نمی‌کرد.<sup>۲</sup>

اما یک رویه دیگر فعالیت امام، رهبری معنوی و دینی شیعیان بود. در چنین شرایطی که تصور نابودی اساس تشیع وجود داشت، امام سجاد (ع) می‌بایست کار را از صفر شروع کند و مردم را به سمت مذهب اهل بیت بکشانند. امام در این راه موفقیت زیادی کسب کرد.<sup>۳</sup> این موفقیت در تاریخ تأیید شده است؛ زیرا امام سجاد (ع) توانست شیعه را حیاتی نو بخشد و زمینه را برای فعالیت‌های آینده امام

۱ . مناقب، ج ۴، ص ۱۳۲، بحار، ج ۴۶، ص ۱۲۳.

۲ . الاقبال، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳ . این مضمون مقاله‌ای است از استاد سید جعفر مرتضی که سی سال پیش در کتاب «دراسات و بحوث فی التاریخ والاسلام» با عنوان «الامام سجاد ع باعث الاسلام من جدید» آن را منتشر کرد.

باقر(ع) و امام صادق (ع) فراهم کند. تاریخ گواه است که امام سجاد (ع) در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات خویش عبور داد، دورانی که جز سرکوبی شیعه به وسیله زبیریان و امویان نشان روشنی ندارد. بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبدالملک بن مروان بر کل قلمرو اسلامی، تنها جهت‌گیری روشنش، کوبیدن شیعیان، و در بخش‌های دیگر کوبیدن سایر مخالفان امویان، اعم از خوارج یا شورشیانی چون عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بود. حجاج کسی بود که شنیدن لفظ کافر برای او بسیار آرام بخش‌تر از شنیدن لفظ شیعه بود.<sup>۱</sup>

در این سالها دو نهضت شیعی در عراق رخ داد که هر دو - علی رغم موفقیت موقت یکی از آنها - با شکست مواجه گردید. پس از آن نیز شیعیان با شدت هرچه تمامتر مورد تهدید امویها، از قتل و شکنجه و زندان قرار گرفتند. یکی از این دو نهضت، نهضت توأبین بود که رهبری آن را سلیمان بن صرد خزاعی، به همراهی تنی چند از دیگر سرشناسان شیعه در کوفه بر عهده داشتند. ادعا شده است که توأبین امامت علی بن حسین(ع) را پذیرفته بودند،<sup>۲</sup> اما ما در مآخذ اولیه شاهدهی بر این مدعا نیافتیم. آنچه مهم است تصریح به این امر است که توأبین گفتند در صورت پیروزی حکومت را به اهل بیت پیامبر (ص) خواهند سپرد. طبعاً از نسل فاطمه (ع)، کسی جز علی بن حسین (ع) برای این کار وجود نداشت، اما تصریح به این که مقصودشان علی بن الحسین بوده است یا دیگری، وجود ندارد. به نظر می‌رسد رابطه سیاسی خاصی بین امام سجاد (ع) و توأبین وجود نداشته و آنچه بیشتر رنگ نهضت را شیعه نشان داد، شرکت فعال معروفین شیعه کوفه در این نهضت و مایه‌های عاطفی آن است. یعنی توبه به سبب عدم حمایت از حسین بن علی (ع) و شهید شدن به عنوان تنها راه پذیرش این توبه. در این حرکت نامی از محمد بن حنفیه نیز وجود ندارد. اشتباه عمده سیاسی توأبین، عدم سنجش

۱ . سخنان امام باقر(ع) را ببینید، در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴؛ الامام الصادق(ع)، ابوزهره، صص ۱۱۲ - ۱۱۱.

۲ . تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۸۶.

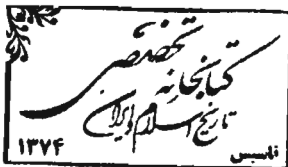
موقعیت، خارج شدن از کوفه، و سپردن خود به دست حوادث بود. آگاهیم که مختار نیز به دلیل این که رهبری این حرکت، توانایی درک مسائل نظامی و سیاسی را ندارد، حاضر به همکاری نشد و حتی موجب شد تا تعدادی از شیعیان از حمایت نهضت توأبین خودداری کنند.

همین ابهام درباره ارتباط امام سجاد (ع) با دومین جنبش شیعی یعنی جنبش مختار وجود دارد. این ارتباط نه تنها از زاویه نگرش سیاسی، بلکه از بعد اعتقادی نیز مشکلاتی را در بر دارد. گفته‌اند که مختار پس از آنکه موفق شد در کوفه شیعیانی را به سوی خود جذب کند، از علی بن حسین (ع) استمداد جست، اما امام روی خوش نشان نداد،<sup>۱</sup> مگر آن که پنهانی رابطه‌ای داشته که گزارش نشده است.

چنین موضع آرام و معتدلی از سوی امام با توجه به سیاستی که آن حضرت تا به آخر دنبال کرد، منطقی به نظر می‌رسد. امام پس از حادثه کربلا دریافته بود که امکان احیای این جامعه مرده با در دست گرفتن رهبری آن وجود ندارد. به علاوه درگیر شدن در یک حرکت سیاسی دیگر، با وجود قدرت دیگر احزاب، خطراتی را در پی داشت که به خطر کردن آن نمی‌ارزید. به همین دلیل، ماهیت حرکت امام در دوران امامت آن حضرت، بخوبی نشان می‌دهد که حرکت امام تنها یک حرکت سیاسی نبوده و در بسیاری از موارد به وضوح برکنار از سیاست به معنای مشخص فعالیت سیاسی بوده است.

در تأیید سیاست پرهیز امام این نقل هم جالب توجه است که زمانی عبدالملک بن مروان، شخصی به نام طارق را که غلام عثمان بود به حکومت مدینه گماشت. امام سجاد (ع) نزد برخی از چهره‌های مدینه رفت و از آنان خواست برای حفظ جان خود نزد او رفته و نسلم علیه ندفع بذلک عن أنفسنا؛ بر او سلام کنیم تا شر او را از سر خویش کم کنیم.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر، امام در طول این سال‌ها از مدینه خارج نشد و به جهاد نرفت.



۱ . رجال الکشی، ص ۱۲۶.

۲ . المنتظم، ج ۱، ص ۱۲۰.

این به رغم آن بود که بسیاری از معاصرانش در جهاد با رومیان یا نقاط دیگر مشارکت داشتند. در این باره ابوحمزه ثمالی نقل کرده است که گوید: مردی از علی بن الحسین (ع) پرسید: به حج روی آوردی و جهاد را ترک کردی؟ گویی حج برای تو آسان تر است، در حالی که خداوند می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ**، امام فرمود: بعد از آن را هم بخوان: **التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ ... الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ**، حضرت فرمود: **إِذَا ظَهَرَ هَؤُلَاءِ لَمْ تُؤْتِرْ عَلَيَّ الْجِهَادِ شَيْئًا**؛ وقتی این افراد با این ویژگی‌ها یافت شوند، در آن صورت ما چیزی را بر جهاد مقدم نخواهیم داشت.<sup>۱</sup>

این اصل بسیار مهمی است که امام سجاد (ع) به عنوان مروج اسلام محمدی(ص) بیان می‌کند. آن جهادی ارزش دارد که مجاهدانش ویژگی‌هایی داشته باشند که بتوانند اسوه اسلام باشند و پس از پیروزی عدالت را اجرا کنند.

### امام سجاد (ع) و جنبش مختار

منابع شیعه امامی بر این باورند که محمد بن حنفیه به امامت حضرت سجاد (ع) باور داشت یا دست کم اعتقاد پیدا کرد. علاوه بر این، اثبات این مطلب که محمد بن حنفیه خود را به عنوان امام برای شیعیان کوفه مطرح کرده، اشکالاتی وجود دارد. البته سبب این که چرا مختار به سراغ محمد بن حنفیه رفت تا اقدامات او را تأیید کند باید روشن شود. به هر حال علی بن الحسین از سیاست کنار کشیده بود و راه و رسم دیگری را برگزیده بود. به علاوه محمد بن حنفیه بزرگ خاندان آل علی بود، گرچه از نسل فاطمه زهرا (س) نبود. می‌توان فرض کرد که بنای آنها بر این بوده است تا امام سجاد(ع) را دور از قضایا نگاه دارند تا آسیب نبیند.

درباره ارتباط مختار با علی بن الحسین(ع) می‌توان جستجوی بیشتری کرد. این که مشاوره‌ای میان آنان درباره رسمیت و مشروعیت مختار صورت گرفته باشد، وجود ندارد، حتی اشاره نشده است که مختار کسی را برای گرفتن تأیید سراغ آن

حضرت فرستاده باشد، اما درباره ارادت مختار به امام سجاد، نقلهایی وجود دارد. شیخ طوسی روایت بلندی از منهال بن عمرو نقل کرده است که گوید: در بازگشت از مکه، بر علی بن الحسین وارد شدم. از من پرسید: حرمه چه می‌کند؟ گفتم: وقتی آمدم در کوفه زنده بود. آن حضرت دستانش را بلند کرد و فرمود: خدایا! طعم آهن داغ را به وی بچشان؛ خدایا! حرارات آتش را به او بچشان.

منهال گوید: وارد کوفه شدم؛ مختار که دوست من بود قیام کرده بود. در منزل بود تا این که رفت و آمد مردم تمام شد. سراغ او رفتم... همان لحظه منتظر خبری بود. گویا محل حرمه را به او نشان داده بودند. بالاخره حرمه را آوردند. مختار دست و پای او را قطع کرده وی را آتش زد؛ من تسبیح خدای گفتم. علت را پرسید. داستان آمدن نزد علی بن الحسین را و نفرین آن حضرت را برای حرمه گفتم. مختار گفت: آیا واقعا این را از علی بن الحسین شنیدی؟ گفتم: والله آری.

مختار همان وقت از مرکبش پیاده شده، دو رکعت نماز گزارد و سجده اش را طولانی کرد. آنگاه برخاست. در حالی که حرمه سوخته بود. راه افتادیم. برابر خانه من رسیدیم. از او خواستم به منزلم درآید و طعامی بخورد. مختار گفت: ای منهال! تو من را از دعای علی بن الحسین یاد کردی که به دست من اجابت شد. حال چنین روزی که روز عید و روزه شکر برای کاری است که به توفیق خدای تعالی به دست من انجام شده است، دعوت به طعام می‌کنی.<sup>۱</sup>

این ارادت را با ارسال سر عبیدالله برای علی بن الحسین نیز می‌توان دریافت. وقتی مختار سر عبیدالله را برای آن حضرت فرستاد، فرمود: جزى الله المختار خيراً.<sup>۲</sup> و نیز آمده است که در آن هنگام، لم یبق من بنی هاشم أحد الا قام بخطبة فی الثناء علی المختار و جمیل القول فیه. در میان این جمع علی بن الحسین و عبدالله بن عباس بودند که هر دو از کار مختار ستایش کردند<sup>۳</sup>

۱. امالی طوسی، ص ۲۴۰.

۲. رجال الکشی، ص ۱۲۷، خداوند مختار را جزای خیر دهد.

۳. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۸۵. هیچکس از بنی هاشم نبود مگر آنکه بیا خواسته و بر مختار درود فرستاد و درباره او سخن نیکو گفت.

از امام باقر(ع) نیز روایت گردیده است: لا تسبوا المختار فانه قتل قتلتنا و طلب ثارنا و زوج آراملنا و قسم فينا المال على العسرة.<sup>۱</sup> در این صورت چگونه می‌توان پذیرفت که امام سجاد (ع) درباره مختار، آن هم کنار کعبه فرموده باشد: یکذب علی الله و علی رسوله.<sup>۲</sup> آیا ممکن است امام باقر (ع) برخلاف سیره پدر رفتار کرده باشد؟ به هر حال این مطلب باید ساخته دست مخالفان مختار باشد، بویژه که منبع آن هم غیر شیعی و اساساً مبهم است. به این نکته هم باید توجه داشت که موقعیت امام سجاد (ع) در زمان تسلط ابن زبیر، چنان نبود که در مدینه بتواند آزادانه در این باره اظهار نظر کند؛ زیرا زبیریان با مختار درگیر بودند و در این باره واکنش نشان می‌دادند. حتی بعدها که امویان نیز آمدند، همین رویه ادامه یافت. ابن سعد روایت کرده است که مختار در وقت قیام، یک صد هزار (درهم) برای علی بن الحسین فرستاد. آن حضرت نتوانست آن را رد کند؛ گرفت و نگاه داشت. بعدها به عبدالملک نامه نوشت و اطلاع داد و عبدالملک نیز نوشت که از آن شما باشد.<sup>۳</sup> حتی اگر این خبر درست باشد، توجیه تاریخی خاص خود را در شرایط تقیه دارد و در عین حال ارادت مختار را به سید الساجدین نشان می‌دهد.

به هر روی، همانطور که پیش از این توضیح داده شد، جنبش مختار نیز به صورت سیاسی مدت چندانی به طول نینجامید و در سال ۶۷ هجری توسط زبیریان سرکوب گردید، با این حال تأثیر عمیق خود را بر کوفه از جهت تحریک و زنده نگاه داشتن احساسات شیعی و نیز ایجاد انگیزه در میان موالی برای شرکت در جریانات سیاسی به همراه داشت.

### برخوردهای امام با امویان

اشاره کردیم که امام رویه رویارویی با امویان را کنار گذاشت و در عوض، اولاً

- 
- ۱ . رجال الکشی، ص ۱۲۸. مختار را دشنام ندهید. او قاتلین کشته‌های ما را کشته، یتیمان ما را شوهر داده، و در وقت سختی در بین ما اموالی را تقسیم کرده است.
  - ۲ . طبقات الکبری، ج ۵ ص ۲۱۳.
  - ۳ . طبقات ابن سعد (چاپ عبدالقادر عطا)، ج ۵ ص ۱۶۴

به کار نشر علم، ثانیاً به تربیت خاص شیعیان و ثالثاً به رواج زهد و تقوی پرداخت، و در نهایت تا آنجا که توانست از مفاسد اجتماعی و سیاسی که در تحلیل‌های امام عمدتاً ائمه جور و ستمگران عامل رواجش بودند، گلایه کرد.

آنچه به طور روشن از برخورد امام داریم، همان دیدارهای امام پس از کربلا با حاکم کوفه و سپس یزید است. اولین برخورد امام با حاکمان اموی پس از واقعه کربلا در رویارویی با عبیدالله بن زیاد بود. ابن زیاد نام او را پرسید و امام خود را علی معرفی کرد. ابن زیاد گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را نکشت؟ امام پاسخ داد: برادری داشتم که مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: خداوند او را کشت، امام سجاد گفت: اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا،<sup>۱</sup> استدلال امام اشاره به این سخن بود که آنها برادرش را کشتند و خداوند او را قبض روح کرد. ابن زیاد خواست او را بکشد که با اقدام شجاعانه حضرت زینب (س) از این کار منصرف گردید.<sup>۲</sup> فتوح پس از سخن زینب خبر مزبور را چنین ادامه می‌دهد که علی بن الحسین به عمه‌اش گفت: شما آرام باشید تا من صحبت کنم. آنگاه خطاب به ابن زیاد فرمود: أباالقتل تهددنی؟ أما علمت أن القتل لنا عادة، و کرامتنا الشهادة؟

در اینجا بود که ابن زیاد ساکت شده، گفت: آنها را از نزد من بیرون ببرید.<sup>۳</sup> در شام نیز یزید با او سخن گفت<sup>۴</sup> و او را مورد سرزنش قرار داد. ماجرای مسجد شام نیز نمونه دیگری از برخورد امام سجاد(ع) با یزید و یزیدیان است. بر اساس این نقلها آنگاه که امام در خطبه‌ای غراء به معرفی خود و خانواده‌اش برای اهل شام پرداخت، شامیان حاضر در مسجد که تحت تأثیر تبلیغات امویان در غفلت بسر می‌بردند و خاندان پیامبر را نمی‌شناختند، با خطبه امام سجاد(ع) تا اندازه‌ای متنبه شدند، به همین دلیل در میانه خطبه، یزید از ادامه آن جلوگیری

۱ . زمر، ۴۲

۲ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۳۱ (ط عزالدین) نسب قریش، مصعب زبیری، ص ۵۸.

۳ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۳.

۴ . المقدم الفرید، ج ۵، ص ۱۳۱، اعلام الوری، ص ۲۵۴.

کرد و سپس برای کسب وجهه مردمی گناه را به گردن ابن زیاد انداخت و با احترام، علی بن حسین (ع) و دیگر اسرای کربلا را راهی مدینه کرد.

از نکات مهم در این خطبه این بود که امام سجاد(ع) خود و پدر و خاندانش را فرزندان پیامبر(ص) نامید؛ در حالی که معاویه و امویان می‌کوشیدند ایشان را از ذریه علی(ع) دانسته و اجازه ندهند آنان خود را ذریه پیامبر(ص) بنامند. ابن اعثم گفتگوی دیگری را هم از امام سجاد با یزید آورده که جالب توجه است.<sup>۱</sup>

مدتی بعد از واقعه کربلا، مردم مدینه ضمن شورش علیه امویان، شورش حرّه را سامان دادند. این شورش به رهبری عبدالله، فرزند حنظله، معروف به غسیل الملائکه بود که رنگ آن ضد اموی و علیه یزید و زندگی ضد اسلامی و غیر دینی او بود. امام سجاد (ع) و دیگر هاشمیان موضع موافقی در این ماجرا نداشتند. به همین دلیل، امام سجاد(ع) همراه شماری از افراد خانواده خویش از شهر خارج شد. به علاوه بسیاری از مردم را نیز در پناه خود گرفت.<sup>۲</sup> از نظر امام، افزون بر آن که حرکت مزبور ماهیت شیعی نداشت، دقیقاً در خط زبیریان بود، آن هم به رهبری عبدالله بن زبیر که از برپاکنندگان جنگ جمل بود.

امام سجاد(ع)، پس از کربلا، حرکت ابن زبیر را فتنه دانسته و سخت مخالف آن بود. در این شرایط، کوچکترین موضع امام به عنوان رهبر شیعه، خطیرترین پیامد را برای شیعه داشت، به همین دلیل، امام، در این حادثه که چندان خط و ربط روشن، بلکه درستی نداشت، شرکت نکرد. اضافه بر آن، حتی هنگامی که مردم در آغاز امویان را از شهر بیرون راندند، امام از روی غیرت و مردانگی، همسر مروان بن حکم را نیز بنا به درخواست مروان پناه داد. طبری نوشته است که این کار به خاطر دوستی قدیمی بین او و مروان بود.<sup>۳</sup>

البته این سخن کذب محض است. اصولاً امام با آن سن و سال، آن هم در موقعیتی که پدر و جدش سخت‌ترین درگیری‌ها را با این خاندان داشتند،

۱ . الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۱.

۲ . ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۵۳.

۳ . تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۴۵؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۸.



نمی‌توانسته رابطه نزدیکی با مروان که می‌توان گفت پلیدترین چهره امویان بوده، داشته باشد؛ این کار صرفاً از روی انسانیت بود. مروان کسی بود که در همان آغاز بیعت گرفتن از امام حسین(ع) در مدینه، از حاکم شهر خواست تا امام را یا وادار به بیعت بکند یا او را به قتل برساند. اقدام امام پاسخی از روی ادب به ناجوانمردی‌های امویان بود، روشی که می‌تواند در آینده تاریخ، در مقایسه با رفتار امویان با خاندان اهل بیت در کربلا سنجیده شود. به همین دلیل، وقتی مسلم بن عقبه، معروف به مسرف، حرکت مردم مدینه را سرکوب کرد و یکی از بزرگترین جنایات عصر اموی را مرتکب گردید، با علی بن حسین (ع) به ملایمت برخورد کرد و این به دلیل آن بود که امام در این حرکت شرکت نداشت. مسلم بن عقبه از مردم چنان بیعت گرفت که خود را برده یزید بدانند، اما با علی بن حسین (ع) به صورت عادی بیعت شد.<sup>۱</sup> قبل از آمدن امام نزد مسلم، او به امام و اجدادش دشنام می‌داد، اما زمانی که امام وارد شد، به آرامی با آن حضرت برخورد کرد. وقتی امام رفت، از مسلم درباره این برخوردش پرسش کردند و او گفت: ما کان ذلک لرأی منی لَقَدْ مَلِئْتُ قَلْبِي مِنْهُ رُغْبًا.<sup>۲</sup> این برخورد دوم خواسته من نبود، قلب من از دیدن او از رعب و وحشت پر شد.

صرف نظر از این که در موضعگیری ائمه (ع) باید وضع سیاسی و مخالفت نظامی و ایجاد تشکیلات و مبارزه را در نظر بگیریم، شرایط خاص هر دوره، وظیفه هر امام در هر موقعیت و شرایطی،<sup>۳</sup> اقتضای عمل خاصی را دارد و هر انسان سیاسی عاقل می‌داند که نمی‌توان در شرایط مختلف شیوه عمل واحدی را به کار گرفت. همان‌گونه که گذشت، تاریخ گواه است که امام سجاد(ع) با رفتار خویش موجب حفظ شیعه و بقا و گسترش آن برای فعالیت‌های بعدی گردید.

به هر روی با توجه به سوابق مناسبات علویان با امویان، امام مورد سوء ظن

۱ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹؛ ونک: طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۵؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵.  
 ۲ . مروج الذهب، ج ۳، صص ۷۰، ۷۱.  
 ۳ . علم غیب بر وظیفه‌ای که از بیان شده منطبق است نه این که امر جدایی باشد.

شدید امویان بود و کوچکترین حرکتی از ناحیه امام، عواقب وخیمی در پی داشت که از نظر امام ارزش دست زدن به این اقدامات را نداشت. مهمترین اصل دینی - سیاسی که امام با استفاده از آن روزگار سیاسی خود را گذراند، تقیه بود. سپری که شیعیان در تاریخ، با استفاده از آن، حیات خویش را تضمین کرده و ائمه شیعه بارها و بارها توجه بدان را به شیعه گوشزد کرده‌اند. البته سنیان که در غالب ادوار تاریخی با داشتن آزادی نیازی بدان نداشته‌اند، با وجود صراحتی که در قرآن نسبت به تقیه وجود دارد، آن را انکار کرده و به بهانه آن که این رویه منافقانه است، قصد تضعیف شیعه را داشته‌اند. اهل سنت به دلیل دراختیار داشتن حکومت، نیازی به تقیه نداشته و تنها برای متهم کردن شیعه، تقیه را از حوزه احکام فقهی مسلم اسلامی خارج کردند. امام سجاد(ع) در روایتی فرمود: کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک گوید، همچون کسی است که کتاب خدا را کنار نهاده و بدان پشت کرده است؛ مگر آنکه در تقیه باشد. از امام پرسیدند: تقیه چیست؟ فرمود: یخاف جباراً عنیداً یخاف أن یفُرطَ علیه أو أن یطغی. <sup>۱</sup> تکیه بر اصل تقیه گرچه قرآنی است، اما از لحاظ فقهی بیشتر از ناحیه امامانی تأکید گردید که درگیر آن بودند. امام سجاد (ع) واقعاً در شرایط سختی زندگی می‌کرد و جز تقیه راه دیگری نداشت. همین تقیه است که موجب حفظ شیعه در آن شرایط می‌شد. چیزی که خوارج به عنوان یک گروه افراطی، از آن بی‌بهره بودند و به همین دلیل ضربه‌های بسیاری اساسی و کاری خوردند.

در روایتی آمده است که کسی بر امام وارد شد و پرسید: چگونه روزگار را می‌گذرانید؟

امام در پاسخ فرمودند: روزگار را به گونه‌ای می‌گذرانیم که در میان قوم خویش همچون بنی اسرائیل در میان آل فرعون هستیم؛ فرزندان ما را می‌کشند و زنان را به کنیزی می‌بردند. مردم با دشنام دادن به بزرگ و سید ما، به دشمنان ما تقرب می‌جویند. اگر قریش با داشتن محمد (ص) بر سایر اعراب فخر می‌کند و اگر عربها به دلیل داشتن محمد (ص) بر عجم فخر می‌کنند و آنها نیز چنین فضیلتی

را برای عربها و قریش پذیرفته‌اند، ما اهل بیت می‌باید بر قریش برتری داشته و فخر کنیم؛ زیرا محمد(ص) از میان ما اهل بیت است. اما آنان حق ما را گرفته و هیچ حقی برای ما نمی‌شناسند. اگر نمی‌دانی روزگار چگونه می‌گذرد، این گونه می‌گذرد که گفتم. ناقل حدیث می‌گوید: امام به گونه‌ای سخن می‌گفت که می‌خواست کسانی که نزدیک بودند بشنوند.<sup>۱</sup>

در جمع باید گفت، موضع بیطرفانه سیاسی امام در برخورد با امویان، سبب شد تا امام زندگی آزادی در مدینه داشته و کمتر توجه مخالفان را به خود جلب کند. امام نسبت به ابن زبیر نیز همین رویه را داشت و به هیچ روی در سال‌های تسلط او بر حجاز، مشارکتی در کارهای او نداشت. در سنه ابن الزبیر - که می‌تواند مقصود سال ۷۳ و زمان سقوط ابن زبیر توسط حجاج باشد - حضرت در ماه رجب - طبق معمول - برای عمره به مکه آمده و مشغول عبادت بود.<sup>۲</sup>

به علاوه در این شرایط، بعد علمی امام در جهت حفظ و تبیین دین و توجه دادن به آرای امام فرصت بیشتری می‌یافت. تمجیدهای فراوان از امام که از زبان عالم اهل سنت باقی مانده شاهد این گفته است. اگر امام درگیر سیاست شده بود، آنان به خود اجازه نمی‌دادند تا این بعد از شخصیت امام را وصف کنند.

### نقش علمی امام در شکل‌گیری تشیع

امام سجاد(ع) سهم ویژه‌ای در شکل دهی به مکتب تشیع دارد. شاید این تعبیر جالب باشد که بدانیم وقتی بحث از جهر به بسمله [بلند خواندن بسم الله در نماز] مطرح شد، یعنی این نظر فقهی که در نماز باید «بسم الله الرحمن الرحیم» بلند خوانده شود، علی بن الحسین فرمود: اجتمعنا ولد فاطمة علی ذلک،<sup>۳</sup> ما اولاد فاطمه بر این امر متفق بوده و اجماع داریم. بیان این که «اولاد فاطمه» در این باره «اتفاق نظر» دارند، نشان از این دارد که مکتب تشیع بر محور اهل بیت شکل

۱ . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۳۴

۲ . الاقبال، ج ۳، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

۳ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۶۰.

گرفته است.

روش فقهی آن حضرت، نقل احادیث پیامبر(ص) از طریق علی(ع) بود که شیعیان تنها آن احادیث را درست تلقی می‌کردند. این روایات غالباً از روی «کتاب علی» بود، کتابی که به املاي رسول الله(ص) و خط علی بن ابی طالب(ع) نوشته شده بود. یکبار، وقتی امام باقر (ع) درباره روش اخلاقی پیامبر (ص) سخن می‌گفت، فرمود: کان علی بن الحسین (ع) لينظر فی کتاب من کتب علی (ع) فیضرب به الأرض، و يقول من یطیق هذا. پدرم علی بن الحسین، به مطالب کتاب علی نگاه کرده، آن را بر زمین نهاد و گفت: چه کسی طاقت عمل به اینها را دارد؟<sup>۱</sup> معنای این سخن استفاده امامان از کتاب علی است که نشانگر وجود فرهنگ مکتوب شیعی از همان قرن اول است.

بدین صورت شیعه اولین قدمهای فقهی خود را در مخالفت با انحرافات موجود برداشت؛ گرچه بخش اعظم این کار به زمانی پس از آن موکول گردید. امام سجاد (ع) در وقت گفتن اذان، جمله «حیّ علی خیر العمل» را در آن می‌آورد. وقتی مورد اعتراض قرار گرفت فرمود: هو الاذان الأوّل، اذان نخستین به این صورت بود.<sup>۲</sup> در همین زمینه نقل این روایت هم جالب است که حضرت، سیره پیامبر (ص) را به مردم آموزش می‌داد و می‌فرمود: وقتی مؤذن اذان می‌گفت، رسول خدا (ص) عیناً جملات او را تکرار می‌کرد. زمانی که اذان تمام می‌شد می‌فرمود: اللهم رب الدعوة التامة و الصلاة القائمة أعط محمدًا سؤلہ يوم القيامة و بلغه الدرجة الوسیلة من الجنة و تقبل شفاعته فی أمتہ.<sup>۳</sup>

اضافه بر آن، کناره‌گیری از انحرافات عراق موجب حفظ مبانی اعتقادی اصیل شیعه در برابر انحرافات گردید. علی رغم تلاش‌های مهم امام- که البته موجب بقای شیعه گردید- مدینه به خاطر کجروی‌هایی که از صدر اسلام در آن نهاده شد و علیه شیعه تحریک شده بود، جای مناسبی برای رشد شیعه نبود و امام سجاد(ع) خود

۱ . امالی طوسی، ص ۶۹۳.

۲ . المصنف، این ابی‌شبهه، ج ۱، ص ۲۱۵ (طبع هند).

۳ . دعائم الاسلام، ج ۱ ص ۱۴۵.

می‌فرمود که دوستداران واقعی آنها در مکه و مدینه به بیست نفر نمی‌رسد.<sup>۱</sup> در حالی که در عراق افراد بیشتری وجود داشتند که به آنها علاقمند بودند.

از روایت دیگری بر می‌آید که روش تقیه در میان شیعیان توسط امام سجاد(ع) پایه ریزی شده است. این نقل که گفته شده است امام سجاد، در نماز جمعه ائمه جور حاضر می‌شد، اما آن را به حساب نیاورده و خود نماز ظهر را می‌خواند،<sup>۲</sup> می‌تواند نشانه‌ای از این امر شناخته شود.

از نکات مهم در روش دینی - فقهی شیعه که اساس آن در دوره امام علی (ع) بنیان گذاشته شد، پیروی از سنت نبوی با تأکید مضاعف بود. این پیروی در نسل اول صحابه، دست کم نزد جریان حاکم، معمول نبود، و همین امر، چنان که در بخش امیر مؤمنان (ع) اشاره کردیم، سبب شد تا امام حساسیت بیشتر نشان دهد. در دوره‌های بعد نیز این مشی ادامه یافت. برای نمونه تأکید امام سجاد(ع) روی خوردن خرما صرفاً به خاطر علاقه رسول خدا (ص) به آن است؛ و کان علی بن الحسین يقول إني أحب الرجل يكون تمرًا لحب رسول الله ص التمر.<sup>۳</sup> این مسأله گرچه نه در شمار واجبات، اما از قضا، روی آن تأکید صورت می‌گیرد تا اصل پیروی از سنت رسول (ص) به شیعیان تفهیم شود.

روش تربیتی وی هم در مسائل دینی و آموزش آن به کودکان جالب بوده است. در روایتی آمده است که امام سجاد(ع) در آموزش کودکان برای نماز، آنان را به جمع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء تشویق می‌کرد. وقتی علت را پرسیدند، فرمود: این برای آنان آسان‌تر است و بدین ترتیب با رغبت بیشتری نماز می‌خوانند و نماز را ترک نکرده و غفلت از آن نمی‌کنند. همچنین از کودکان می‌خواست که فقط نماز واجب را بخوانند و توصیه می‌کرد به محض آن که نماز می‌خوانند بیش

۱ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴؛ و نک: بحار، ج ۴۶، ص ۱۴۳؛ الفارات، ص ۵۷۳.

۲ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۲.

۳ . دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۱۱.

از نماز واجب از آنان نخواهند.<sup>۱</sup> یکبار هم کسی امام سجاد را از همنشینی با کسی که رتبه‌اش از ایشان پایین‌تر بود ملامت کرد، امام در پاسخ فرمود: انی أجالس من أنتفع بمجالسته فی دینی.<sup>۲</sup>

نمونه دیگری از رفتار تربیتی امام، ازدواج با زنی است که از رتبه اجتماعی پایینی برخوردار بود. امام زنی را در یکی از مشاعر مقدسه دید، و او را پسندید و خواستگاری کرده. ازدواج نمود. یکی از انصار که با امام در ارتباط بود، بعد از تحقیق درباره آن زن و این که از بنی شیبان است، پایین بودن رتبه اجتماعی او را به امام گوشزد کرد. امام فرمود: قد کنت أراک أحسن رأیا منک الیوم أما علمت أن الله جاء بالإسلام فرغ به الخسیس و أتم به الناقص و أکرم به اللؤم فلا لؤم علی امرئ مسلم فإنما اللؤم لؤم الجاهلیة و قد أعتق رسول الله أمته و تزوجها و عنده نساء من قریش و فی رسول الله أسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر؛<sup>۳</sup> من فکر می‌کردم فکری بهتر از آنچه امروز نشان دادی، داری. آیا نمی‌دانی که اسلام آمده است تا پایین را بالا ببرد و ناقص را کامل کند. مسلمان پست نداریم، پستی، از دوره جاهلیت است. رسول خدا، کنیزی را آزاد و با او ازدواج کرد در حالی که زنانی از قریش نزد او بودند و رسول خدا (ص) اسوه نیکی برای کسانی است که به خدا و قیامت باور دارند.

یک بار هم عبدالملک مروان امام سجاد(ع) را به خاطر ازدواج با یک کنیز ملامت کرد. حضرت در پاسخ سیره رسول خدا (ص) را در ازدواج با صفیه به او یادآور شد.<sup>۴</sup>

بی‌مناسبت نیست اشاره کنیم که آموزه‌های امام سجاد (ع) در جهت تحریک شیعیان و یاران برای علم‌اندوزی بسیار فراوان است. این که شیعیان با این اقلیت

۱ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲ . المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۵۲۵. این شخص زید بن اسلم بود و روایت مزبور در منابع دیگر هم آمده است.

۳ . دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۹.

۴ . معارف ابن قتیبه، ص ۲۱۵، العقد الفرید، ج ۷، ص ۱۴۰ .

توانستند بنیادهای فرهنگی خود را تقویت کنند نشان از آن دارد که امامان روی این نکته پافشاری داشتند. این وصیت پیامبر به علی (ع) که امام سجاد(ع) نقل کرده لا اقرأ من الجهل و در اوائل کتاب کافی آمده، یکی از شعارهای فرهنگی شیعه است.

در نقلی دیگر از امام سجاد(ع) آمده است: اگر مردم از ارزش دانایی و روشنگری آگاه بودند، هرآنچه را که در سینه‌هاشان خلجان داشت بیرون می‌ریختند و از یقین آنچنان بهره‌ای می‌بردند که آنان را از هرگونه منازعه و جدالی نجات می‌بخشید.<sup>۱</sup>

### امام سجاد(ع)، و افراتیون شیعه

بر اساس مطالبی که در گذشته بیان کردیم، این ادعا که عقاید غلوآمیز در دهه شصت و هفتاد قرن اول هجری پدید آمده، می‌تواند درست باشد. البته بعدها درباره کیسانیه به عنوان نخستین فرقه غالی مطالبی گفته شد که شاید درست نباشد، اما علائم زیادی وجود دارد که از این زمان به بعد، به تدریج در برخی از خانواده‌های شیعه، به ویژه در اطراف مدائن، باورهای غالی نضج گرفت و اظهار شد. این غلو در همه جهات بود، یعنی نه فقط در داشتن دیدگاه‌های افراطی درباره الوهیت امام علی (ع) و مسائلی مانند آن، بلکه حتی در تحلیل‌های تاریخی و ارائه تصویری افراطی از رویدادهای عصر نخست بیش از آن که در واقع بود.

با رسوخ بعضی از مبانی عقاید غلات در میان برخی از شیعیان کوفه، مختار نیز در معرض اتهام قرار گرفت و این گونه شایع گردید - شاید بعدها یا همان زمان از ناحیه دشمنان فراوان وی - که در پیدایش غلات سهم بسزایی داشته است. در تمام این مسائل، و حتی این که فرقه‌ای به نام کیسانیه به امامت یا مهدویت محمد بن حنفیه اعتقاد داشته باشند، تردید وجود دارد، یا اگر هم باشد، در این حد از وسعت نیست که در کتب ملل و نحل تصویر و ترسیم شده است. این زمان، امام سجاد(ع) احساس می‌کرد که باید برابر این غلو و افراط بایستد

و ایستاد. نقل‌هایی که درباره این موضع امام وجود دارد، متعدد است. این به معنای وجود انحراف در میان شیعیان عراق بود؛ مسأله‌ای که امام را وادار می‌کرد تا از موضعگیری و برقراری رابطه مستقیم و حمایت کامل از آن چه در عراق می‌گذرد، خودداری کند. نفوذ عقاید غالی، این زمان در کوفه و برخی از نواحی آن جدی شده بود و لازم بود تا با آن برخورد جدی صورت گیرد. امام سجاد(ع) موضع اعتدالی خود را در موارد مختلفی بیان کرده و گزارش‌های متعددی در این باره از ایشان نقل شده که نشان می‌دهد فضای جامعه شیعه، به طور عمده در واکنش به روشهای دشمنانه امویان، روی حب اهل بیت استوار شده و در این باره، بسا به افراط کشیده شده است، چیزی که امام سجاد از آن پرهیز می‌دهد. شیخ مفید با تکیه بر منابع خود از سفیان بن عیینه از ابن شهاب زهری نقل کرده که می‌گوید: علی بن حسین(ع) که در روزگار ما بهترین هاشمی بود که ما او را درک کردیم، می‌گفت: أَحِبُّونَا حُبَّ الْإِسْلَامِ فَمَا زَالَ حُبُّكُمْ لَنَا حَتَّى صَارَ شَيْنًا عَلَيْنَا؛ ما را بر اساس حب اسلام، دوست بدارید. حب شما تا آنجا پیش رفته که سبب عیب‌جویی از ما شده است. مرحوم مجلسی این تعبیر را اشاره به نهی آن حضرت از غلو دانسته و گوید که حضرت دوستی اهل‌بیت را در حد قانون اسلام لازم شمرده و اضافه بر آن را افراط دانسته است، امری که سبب عیب‌جویی مردم از اهل بیت با انتساب برخی از این امور به آنان شده است.<sup>۱</sup>

آن حضرت همچنین خطاب به گروهی از اهل عراق فرمودند: أَحِبُّونَا حُبَّ الْإِسْلَامِ وَ لَا تَرْفَعُونَا فَوْقَ حَدِّنَا،<sup>۲</sup> ما را در حدی که اسلام گفته است دوست بدارید و ما را بیشتر از حدمان بالا نبرید. در نقل دیگری آمده است که امام فرمود: أَحِبُّونَا حُبَّ الْإِسْلَامِ وَ لَا تَحِبُّونَا حُبَّ الْأَصْنَامِ،<sup>۳</sup> ما را بر اساس قانون اسلام دوست بدارید نه

۱ . ارشاد، ج ۲، ص ۱۴۱، بحار، ج ۴۶، ص ۳۰۰

۲ . نک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، صص ۳۹۰ - ۳۸۹؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴. (در آنجا متن چنین است که حضرت فرمود: شما با این رفتار افراطی خود سبب نفرت و بغض مردم نسبت به ما شده‌اید.) حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶. ما را آنگونه که اسلام می‌گوید دوست دارید و بالاتر از اندازه‌ای که هستیم نبرید؛ یعنی درباره ما غلو نکنید.

۳ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۲.



همچون دوست داشتن بت‌ها.

ابو خالد کابلی نیز می‌گوید: از امام سجاد (ع) شنیدم که می‌فرمود: یهود و نصارا، عزیز و عیسی را آن قدر دوست داشتند تا مطالب آن چنانی درباره آنان گفتند، چنان که: *إن قوماً من شیعتنا سیحبوننا حتی یقولوا فینا ما قالت الیهود فی عزیز و ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم، فلا هم منا و لا نحن منهم*<sup>۱</sup>، کسانی از شیعیان ما، تا آن اندازه در دوستی ما افراط می‌کنند که نظیر سخنان یهود و نصارا را درباره عزیز و عیسی (ع) درباره ما می‌گویند. نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها هستیم.

در نقلی دیگر آمده است که فردی عراقی نزد امام و گفت: من برای عمره و حج به حجاز نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام بپرسم، علی کی و چه زمانی مبعوث می‌شود؟! حضرت فرمود: *و الله یوم القیامه، به خدا سوگند روز قیامت*<sup>۲</sup>.

به گزارش مدائنی، سعید نواء هم گوید: *علی بن الحسین را دیدم. پرسیدم: ای پسر پیامبر! علی بن ابی‌طالب کی مبعوث می‌شود؟ حضرت فرمود: هرگاه سایر مسلمانان مبعوث گشتند. سپس صحبت جمل شد، علی بن الحسین گفت: ای کاش بیست سال قبل از این، از آن جلوگیری شده بود - یا جمله ای شبیه به این - آنگاه نزد حسن مثنی آمدم. با شدت گفت: ای کاش تا به امروز با آنها می‌جنگید. وقتی مختار از این امر آگاه شد، از این که من میان علویان دشمنی می‌اندام ناراحت شد و در پی من بود... جاحظ در ادامه می‌گوید: علی بن الحسین با توجه به آنچه از غلات به عنوان افراط و تندروی می‌شنید، صادقانه این نکته را ابراز می‌کرد. او می‌خواست غالیان را بشکند و از غلو به اعتدال وا دارد، چرا که دین خدا چیزی میانه افراط و تفریط است. و *إلا علی بن حسین فردی فقیه در دین بود و از موضع امامت آگاه‌تر از آن که نداند میان علی و طلحه و زبیر چه گذشته است*<sup>۳</sup>.*

۱. رجال کشی، ص ۱۰۲؛ نک: طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۴؛ نسب قریش، مصعب زبیری، ص ۵۸.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۶.

۳. الحیوان، ج ۵، ص ۲۴۱.

به هر روی، شخصیت امامان، از جمله خود امام سجاد(ع)، به گونه ای بود که مردمان اطراف ایشان و محبان اهل بیت، سخت شیفته آنان می‌شدند. این افراد، وقتی به امامان نزدیک می‌شدند، آنان را به لحاظ خصال و ویژگی‌ها افراد شگفتی می‌یافتند و طبیعی بود که گهگاه باورهایی درباره آنان داشته باشند. درباره امام سجاد (ع) آمده است که وقتی وارد مسجد شد، مردی نزدیک شده و دست او را بوسید و البته امام هم نهی نکرد.<sup>۱</sup> صرف نظر از درستی یا نادرستی قسمت اخیر آن، این روایت نشانگر دوستی مردم نسبت به آن امام بود.

### امام سجاد(ع) و گسترش تشیع

در دوره میان شهادت امام حسین(ع) تا پایان قرن اول، چهره مهم علمی و تقوایی علویان، امام سجاد بود. برای مدتی نام محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس هم در میان بود، اما پس از درگذشت آنها، تنها امام سجاد بود که می‌درخشید. بنابراین محبان اهل بیت، نگاهشان به آن حضرت بود. هواداران اهل بیت در عراق به خصوص در شهر کوفه بیش از نقاط دیگر بودند و به رغم سختگیری‌های حجاج، حاضر به دست برداشتن از امام علی(ع) و آموزه‌های وی نبودند. به دلیل رواج برخی از انحرافات در شیعه، بسا کسانی در اوائل به امامت محمد بن حنفیه باور داشتند، اما این مسأله به سرعت حل شد و برای شیعیان خالص، امام سجاد به عنوان امام پذیرفته شد. روایت شده است که قاسم بن عوف، یکی از یاران امام سجاد (ع)، بنا به اعتراف خویش، در آغاز مردد بین علی بن الحسین و محمد بن حنفیه بود<sup>۲</sup> و بعد از آن به معتقدان به امامت امام سجاد (ع) پیوست. از دیگر یاران امامی مذهب آن حضرت، یکی ابوحزمه ثمالی است<sup>۳</sup> که آثار فراوانی از تشیع و ارادت وی به امام سجاد(ع) وجود دارد. این ارادت چندان

۱ . العقد الفرید، ج ۲ ص ۶.

۲ . رجال کشی، ص ۱۲۴.

۳ . همان، ص ۱۲۴.

نیرومند بود که امام از او خواست اعتدال را در افکارش نسبت به امام علی(ع) حفظ کند.

درباره سعید بن مسیب و این که چه موضعی دارد، اختلاف است. برخی او را از یاران امام سجاد(ع) شمرده‌اند؛ اما ارادت شیعی برای او قابل اثبات نیست، هر چند، در رجال کشی چنین موضعی از سوی سعید به دلیل نجات یافتن از دست حجاج گفته شده است.<sup>۱</sup> در هر صورت احترام او نسبت به امام قابل تردید نبوده و استفاده علمی و اخلاقی او از امام محرز است. آنچه تردید برانگیز شده، این است که سعید در تشییع جنازه امام شرکت نکرد و مورد اعتراض قرار گرفت.<sup>۲</sup> این امر می‌تواند دلایل دیگری داشته باشد.<sup>۳</sup>

به جز این افراد، کسان دیگری هستند که طبق منابع شیعه از استوارترین افراد شیعه به حساب می‌آیند. در روایتی آمده است که در اوان کار امام، تنها چند نفر در کنارش بودند. سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام‌طویل، ابو‌خالد کابلی.<sup>۴</sup> طوسی ۱۷۳ نفر از اصحاب امام سجاد (ع) را برشمرده است.<sup>۵</sup>

### امام سجاد(ع) و تربیت موالی برای آینده تشیع

از تلاش‌های امام که هم جنبه دینی داشت و هم سیاسی، توجه به قشری بود که

۱ . رجال کشی، ص ۱۲۲.

۲ . همان، ص ۱۱۶

۳ . از روایتی به دست می‌آید که سعید بن مسیب هم بازی کودکی امام سجاد بوده است؛ او می‌گوید آنها بازی می‌کردند. هر کسی که شکست خورد سواری بدهد. سعید گوید وقتی من شکست می‌خوردم او سوار می‌شد. وقتی او شکست می‌خورد و می‌خواستم سوار شوم می‌گفت: آیا می‌خواهی سوار پسر پیامبر (ص) بشوی! بنگرید: الفاضل میرد، ص ۱۰۴.

۴ . همان، ص ۱۱۵؛ در روایتی سه نفر ذکر شده و آمده است که: ارتد الناس بعد قتل الحسين الا ثلاثة: یحیی بن ام الطویل، ابو‌خالد الکابلی، جبیر بن مطعم. ثم ان الناس لحقوا وکثروا... نک: رجال کشی، ص ۱۲۳.

۵ . رجال الطوسی، ص ۸۱ - ۱۰۲.

بویژه از زمان خلیفه دوم به بعد و مخصوصاً در عصر امویان، مورد شدیدترین فشارهای اجتماعی بودند و از محروم‌ترین طبقات جامعه اسلامی در قرون اولیه به شمار می‌رفتند. بردگان و کنیزکان، اعم از ایرانی، رومی، مصری و سودانی، متحمل سخت‌ترین کارها شده و از طرف اربابان مورد اهانت‌های شدیدی قرار می‌گرفتند.

امام سجاد(ع)، همانند امیرالمؤمنین (ع) که با برخورد اسلامی خویش بخشی از موالی عراق را به سمت خویش جذب کرد، کوشید تا حیثیت اجتماعی این قشر را بالا برد. یک بار که کنیزکی را آزاد کرد و به عقد خویش درآورد، عبدالملک بن مروان که قصد عیب‌جویی و استهزای امام را داشت، او را به خاطر این ازدواج مورد سرزنش قرار داد که چگونه تن به چنین کاری داده است؟ امام سجاد (ع) در پاسخ با ذکر آیه قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اشاره به سیره پیامبر(ص) در مورد صفیه کرد. همچنین یادآور شد که پیامبر (ص) دختر عمه خویش را به زید بن حارثه داد.<sup>۱</sup> و بدین ترتیب سیره حسنه پیامبر(ص) را که نزد امویان بدین روز افتاده بود، مجدداً احیا کرد.

سید الاهل نوشته است: امام در حالی که نیازی به بردگان نداشت، آنها را می‌خرید. این خریدن تنها برای آزاد کردن آنها بود. گفته‌اند امام شمار زیادی از بردگان را آزاد کرد. بردگان که چنین نیتی از امام می‌دیدند، خود را در معرض دید او می‌نهادند تا امام آنها را بخرد. امام سجاد (ع) در هر ماه و روز و سالی به آزادی، آنها می‌پرداخت؛ به طوری که در شهر مدینه عده زیادی، همچون یک لشکر از موالی آزاد شده، از زن و مرد، به چشم می‌خورد که همگی از موالی امام بودند.<sup>۲</sup> علامه امین نیز نوشته است: امام سجاد در پایان هر ماه رمضان بیست نفر از آنها را آزاد می‌کرد. او همچنین نوشته است: هیچ برده‌ای را بیش از یک سال نگه نمی‌داشت و حتی پس از آزادی، اموالی هم در اختیار آنها می‌گذاشت.<sup>۳</sup> در این مدت آنها از نزدیک با امام سجاد (ع) و شخصیت عظیم علمی و اخلاقی و

۱ . طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۴ ؛ العقد الفرید، ج ۷، ص ۱۴۰.

۲ . زین العابدین، سید الاهل، صص ۷، ۴۷.

۳ . اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۲.

تقوایی حضرت آشنا می‌شدند و طبیعی بود که در قلوب بسیاری از آنها علاقه‌ای نسبت به امام سجاد (ع) و جریانات شیعی به وجود آید.

زمانی کنیزی، ظرف آبی به دست داشت و آب روی دستان امام می‌ریخت. ناگهان ظرف از دست او افتاد و به صورت امام خورد و آن را زخمی کرد؛ امام نگاهی به او کردند. کنیز گفت: و الکاظمین الغیظ، امام فرمود: خشمم را فرو نشاندم. کنیز ادامه داد: و العاقین عن الناس، امام فرمود: از تو گذشتم. کنیز باز ادامه داد: و الله یحبّ المحسنین،<sup>۱</sup> امام فرمود: تو را به خاطر خداوند آزاد کردم.<sup>۲</sup>

یکی از موالی امام سجاد، شخصی به نام حماد بن مهران بود که در منابع از او با عنوان «مولی علی بن الحسین (ع)» یاد کرده‌اند.<sup>۳</sup> ارتباط وی با امام سجاد، سبب تشیع وی شد و بعدها نوادگان وی از جمله حسن بن سعید بن حماد و حسین بن سعید بن حماد که هر دو را با لقب اهوازی می‌شناسیم، از شیعیان برجسته و مؤلفان و محدثان بنام شیعه شناخته می‌شوند. این افراد از بانیان تشیع در اهواز و قم به شمار می‌آیند. این جریان را باید ناشی از تأثیر مستقیم امام سجاد (ع) روی این افراد دانست.

ابوحمزه ثمالی نیز که به گفته امام صادق (ع)<sup>۴</sup> (یا امام رضا)، سلمان زمان خودش<sup>۵</sup> - و به گفته امام رضا، لقمان زمانش<sup>۶</sup> - بود، از یاران عالم و تربیت شده امام سجاد است. وی که برخی او را از موالی و برخی از عرب ازد می‌دانند،<sup>۷</sup> سرسلسله خاندانی شیعی است که سه فرزندش به نام‌های حمزه، نوح و منصور نیز در جریان قیام زید بن علی به شهادت رسیدند.<sup>۸</sup> از وی روایات تربیتی فراوانی

- ۱ . آل عمران، ۱۳۴.
- ۲ . شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۰.
- ۳ . رجال نجاشی، ص ۵۸، ش ۱۳۶.
- ۴ . رجال نجاشی، ص ۱۱۵.
- ۵ . رجال کشی، ص ۴۸۵.
- ۶ . رجال کشی، ص ۲۰۳.
- ۷ . رجال نجاشی، ص ۱۱۵. در رجال طوسی عربی ازدی نامیده شده است..
- ۸ . رجال نجاشی، ص ۱۱۵۶ ش ۲۹۶.

به نقل از امام سجاد (ع) در منابع نقل شده است.<sup>۱</sup> علی و حسین دو پسرانش، از روایت مورد اعتماد و فاضل بودند.<sup>۲</sup> حسین بن حمزه لیثی کوفی هم فرزند دختر ابوحمزه، از ثقات بوده است.<sup>۳</sup>

سعید بن جبیر نیز از چهره‌های برجسته جامعه آن روزگار و با امام سجاد(ع) در ارتباط بود. در خبری آمده است که وی اقتدا به علی بن الحسین داشت و از او ستایش می‌کرد و همین امر هم سبب قتل او توسط حجاج شد.<sup>۴</sup>

در میان اصحاب امام سجاد(ع)، از شخصی ایرانی‌زاده به نام ثابت بن هرمز حداد یاد شده است که مجموعه ای از احادیث امام سجاد(ع) را روایت کرده و فرزندش عمرو از پدرش آنها را روایت کرده و به دست محدثان بعدی رسانده است.<sup>۵</sup>

خاندان زراره هم آشنایی‌شان با امام سجاد(ع) آغاز شد، چنان‌چه از مقدمه رساله *ابی غالب زراری* به دست می‌آید، او می‌گوید نخستین بار عمّ ما حرمان، با علی بن الحسین سید العابدین ملاقات کرد؛ این حرمان یکی از بزرگترین مشایخ شیعه بود.<sup>۶</sup>

زمانی که امام سجاد(ع) از مسجد خارج می‌شد شخصی بدو دشنام گفت. موالی امام بر او هجوم بردند، اما امام آنها را از این کار بازداشت و فرمود: آنچه از باطن ما بر او مستور مانده بیش از این است که او می‌گوید، و بدین ترتیب او را شرم‌منده ساخت و سرانجام مورد لطف امام قرار گرفت.<sup>۷</sup>

### امام سجاد(ع) و گسترش فرهنگ مکتوب شیعه

یکی از میراث‌های ارزشمند شیعه از امامان، صحیفه سجادیه است که مشتمل

- ۱ . برای نمونه بنگرید: اعلام الدین دیلمی، ص ۹۰، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۲۲، امالی صدوق، ۳۳۵، ۳۳۶، ۶۵۹، امالی طوسی، ۷۳، ۶۶۳، امالی مفید، ص ۹، ۱۱، ۴۳، ۱۱۰، ۲۹۹، ۳۳۷، المنتظم، ج ۶، ص ۳۲۸، کتاب الزهد، ص ۱۹.
- ۲ . رجال کشی، ص ۴۰۶.
- ۳ . رجال نجاشی، ص ۵۴.
- ۴ . روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۹۰.
- ۵ . رجال نجاشی، ص ۱۱۷، ش ۲۹۸.
- ۶ . رساله ابی غالب، ص ۱۳.
- ۷ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱؛ الاتحاف، صص ۱۳۷، ۱۳۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۳.

بر دعا‌های روایت شده از امام علی بن الحسین (ع) می‌باشد. این دعاها در شکل و محتوا بسیار زیبا و عارفانه بوده و کسی چون طاوس (تابعی معروف)، آرزوی آن داشت که پنهانی دعا‌های آن حضرت را بشنود و حفظ کند.<sup>۱</sup> اصولاً باید توجه داشت که پراکنده بودن ادعیه امام سجاد (ع) ولو با جملات کوتاه، نشان از قدمت این ادعیه و انتشار آنها در میان تابعین در شهرهای مختلف دارد.<sup>۲</sup>

عنوان صحیفه در آن روزگار، به مجموعه‌ای از «احادیث و آثار» گرد آمده در کتابی گفته می‌شد که جدای از قرآن پدید آمده بود. چنان که تعبیر صحیفه جابر درباره روایات نقل شده از جابر انصاری در متون کهن بکار رفته است.<sup>۳</sup> همچنین از صحیفه علی بن موسی الرضا (ع) نیز در منابع کهن یاد شده است.<sup>۴</sup> بنابراین این کار برد همین کلمه نشانگر آن است که آنچه به نام صحیفه سجادیه شناخته می‌شود، تدوینی بسیار کهن و بسا در روزگار خود امام سجاد (ع) داشته است. این صحیفه می‌تواند یک نوشته روی یک پوست، یک برگ یا به تعداد باشد. این صحیفه از همان روزگار کهن وجود داشته و تنها یکی از شواهد آن روایت مسعده بن صدقه است که گفت: از امام صادق (ع) خواستم دعایی به من یاد دهد که در امور (سخت) مهم آن را بخوانم. آن حضرت اوراقی را از یک صحیفه عتیقه درآورد و فرمود: از روی این اوراق استنساخ کن که دعای جدم علی بن الحسین در مهمات است.<sup>۵</sup>

روایت دیگری از ابوحمزه ثمالی، یکی از اصلی‌ترین راویان از امام سجاد (ع) حکایت از آن دارد که وی صحیفه‌ای در دست داشته که احادیث زهدی (شاید دعا) امام روی آن بوده است. وی در این نقل می‌گوید: من احدی را زاهدتر از علی بن الحسین نمی‌شناسم، مگر آنچه درباره علی بن ابی طالب (ع) نقل شده است. او

- ۱ . گوید شبی در حجر اسماعیل بودم که علی بن الحسین آمد. گفتم مردی صالح از اهل بیت خیر است، بشنوم با خدا چه می‌گوید.... بنگرید: ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۵۵.
- ۲ . این نمونه‌ها البته فراوان است که باید گردآوری شود. برای نمونه بنگرید: العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۷۴.
- ۳ . طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۰، تعیید العلم، ص ۱۰۸.
- ۴ . طبقات الزیدیه الکبری، ج ۱، ص ۳۰۹.
- ۵ . امالی طوسی، ص ۱۵.

سپس می‌گوید وقتی علی بن الحسین درباره زهد سخن می‌گفت و وعظ می‌کرد، هر کسی که نشسته بود گریه می‌کرد. سپس ابوحمزه گفت: قرأت صحیفه فیها کلام زهد من کلام علی بن الحسین (ع) فکتبت ما فیها و أتیته به فعرضته علیه فعرفه و صححه؛ صحیفه‌ای را که کلامی از امام علی بن الحسین روی آن بود خواندم و برای خود استنساخ کرده، آنگاه بر آن حضرت عرضه کردم، آن حضرت شناخت و آن را تصحیح کرد. سپس متن آن را آورده است.<sup>۱</sup> اینها صریح‌ترین تعبیر درباره وجود صحیفه ای از امام سجاد(ع) به صورت مکتوب در روزگار حیات آن حضرت در دست مردم است.

امام سجاد(ع) در انشای دعا، پیروی از سیره پدر و به ویژه جدش آن حضرت امیر مؤمنان(ع) داشتند. ادعیه موجود به انشای امام علی (ع) و همین‌طور امام حسین (ع) نشان از آن دارد که سنت انشای دعا از همان آغاز در میان اهل بیت عصمت و طهارت رایج و فعال بوده است. همین امر سبب شده است تا جامعه تشیع از ذخیره و میراث دعایی بیشتری در مقایسه با اصحاب دیگر فرق اسلامی برخوردار باشند؛ گرچه اصولا دعا در قرآن و سنت نبوی جایگاهی مهم دارد و آنان نیز میراثی در این باب دارند.

دعا کاربردی دوگانه در تقویت بنیادهای دینی جامعه دارد و دقیقا همین کاربرد است که سبب شده تا امام سجاد(ع) در آن مقطع تاریخی از این قالب برای نشر اندیشه‌های اسلامی استفاده کند. دعا از یک طرف وسیله‌ای است برای ارتباط و اتصال با خداوند که نه تنها در شرایط عادی بلکه و بویژه در شرایطی که بحران‌های دینی و اخلاقی برای جامعه پیش می‌آید، وسیله ای بسیار کارساز در حمایت از اخلاق دینی در فرد و اجتماع است؛ و از سوی دیگر، قالبی است که طی آن می‌توان اندیشه‌های توحیدی و ناب اسلامی را در زمینه‌های مختلف دین‌شناسی و مباحث کلامی مطرح و مردم را با آن آشنا کرد.

به عبارت دیگر، دعا به ویژه آنجا که در آن از نثر زیبا و با عبارات بلند و رسا



استفاده می‌شود ابزاری است که صرف نظر از جنبه محتوایی و معنوی آن، یک قالب هنری برای عرضه مفاهیم دینی است. زمانی که توحید الهی در قالب دعا و راز و نیاز با خداوند عرضه می‌شود، یکی از بهترین وسائل برای القای مفاهیم بلند دینی استفاده شده است.

در اینجا و با این تحلیل کوتاه است که ما می‌توانیم اهمیت استفاده از سلاح دعا را در آن شرایط از سوی امام سجاد(ع) درک کنیم. شرایط بد اخلاقی و سیاسی جامعه اسلامی، کوتاه فکری و ناآگاهی بسیاری از عالمان، وابستگی آنان به دربار اموی، پایین بودن سطح معلومات دین‌شناسانه ایشان و تحریفات آشکاری که به تدریج در مفاهیم اسلامی و توحیدی صورت می‌گرفت، همه اینها، از امامت فکری جامعه چنین طلب می‌کرد تا وظیفه خود را در تشریح مفاهیم دینی و تقویت بنیادهای معنوی جامعه ادا کند. پاسخ این درخواست، خود را در قالب انشای دعا نشان داد و آن دعاهایی بود که با هدف مشخص و به طور منظم انشا شده و در اختیار دوستداران قرار گرفت.

نکته‌ای که از سعید بن مسیب نقل شده جالب است و آن این که امام سجاد(ع) هر جمعه در مسجد النبی (ص) مجلس وعظ داشته و مطالبی را به مردم در امر زهد و تقوی آموزش می‌داده است: کان علی بن الحسین (ع) یعظ الناس و یزهدهم فی الدنيا و یرغبهم فی أعمال الآخرة بهذا الکلام فی کل جمعة فی مسجد الرسول (ص).<sup>۱</sup> وی سپس یکی از آن مواعظ مفصل را نقل کرده که جالب می‌نماید. آنچه از این نکته به دست می‌آید این است که امام سجاد (ع) در این حوزه، یعنی آموزش مطالب دینی و همین‌طور ادعیه، به طور مستمر فعالیت داشته و همین امر سبب شده است تا آنچه انشاء نموده، باقی بماند.

متن مکتوبی هم از امام سجاد(ع) درباره زهد در دست است که ابوحمزه ثمالی آن را از روی صحیفه مکتوبی دیده و برای خود استنساخ کرده، آنگاه امام سجاد آن را نگریسته و تصحیح کرده است. در این متن بسیار جالب از نقش ظالمان و ستمگران و سهمی که در دنیاگرایی و دور کردن مردمان از همراهانشان در زهد و

تقوی دارند سخن گفته شده است: ای مؤمنان! مصیبت شما طاغوتان زمان هستند که اهل دنیا و شیفته آنند... از آنچه خداوند شما را بر حذر داشته، دوری کنید و زهد بورزید... آنچه شبانه روز از گمراهی فتنه‌ها و بدعت‌ها و رسوم ستمگری و مشکلات روزگار و قدرت سلطان و وسوسه شیطان بر سر شما می‌آید، سبب می‌شود تا قلوب شما از هشیاری خالی شده و از هدایت و معرفت اهل حق خالی شود، جز اندکی که خداوند آنان را حفظ گرداند...<sup>۱</sup> بدین ترتیب می‌توان دریافت که اصالت صحیفه از امام سجاد(ع) امری ثابت و درست است و علاوه بر دعاها، متن‌های دیگری هم در قالب صحیفه بوده است. اصولاً اصل توجه به متن‌های مکتوب از ناحیه امام سجاد(ع) قابل توجه است، آن هم در دوره ای که فرهنگ شفاهی رواج دارد.

در اینجا فرصت مرور بر محتوای کلی صحیفه مبارکه سجادیه نیست، اما حتی یک نگاه ساده هم می‌تواند ما را با گستره و عمق این مفاهیم آشنا کند و به ویژه درباره آنچه که مردم از آن دور بودند و لازم بود تا به آنان گوشزد شود، معلوماتی را در اختیار ما بگذارد.

یک نکته مهم درباره امام سجاد(ع) این بود که آن حضرت تنها به انشای ادعیه نمی‌پرداخت بلکه در عمل خود اولین زاهد و عابد شهر مدینه بود؛ چنان که ابن حبان درباره آن حضرت نوشته است: او از افاضل بنی‌هاشم، از فقهای مدینه و عباد آن شهر بود... در آن زمان به او سید العابدین گفته می‌شد.<sup>۲</sup> زمخشری گوید: زمانی علی بن الحسین برای گرفتن وضو، دستش را در آب فرو برد. در آن حال، سر به آسمان برداشت و در ستارگان و ماه می‌نگریست و در خلقت آنها تأمل می‌کرد. چندان چنین ماند که صبح شد و مؤذن اذان گفت و دست حضرت همچنان در آب بود.<sup>۳</sup>

همین دو نمونه نشان از روحیه عارفانه و زاهدانه آن حضرت و شهرتی است که

۱ . امالی مفید، ص ۲۰۱.

۲ . الثقات، ج ۵، ص ۱۶۰.

۳ . ربیع الابرار: ج ۳، ص ۱۳۰، ۶۶۳.

جنابش در دوایر علمی به این امر دارد. در خبر دیگری آمده است: وقتی آن حضرت به نماز می‌ایستاد رنگ چهره‌اش تغییر می‌کرد و رعشه بر اندامش می‌افتاد. علت را پرسیدند. فرمود: اِنِّیْ اُریدُ الوقوفَ بینَ یدیْ ملکِ عظیم؛ من در حال ایستادن برابر پادشاهی بزرگ هستم.<sup>۱</sup>

این نمونه‌های اندک از آن روی نقل شد که آگاه باشیم آن حضرت تنها به انشای دعا بسنده نمی‌کرد؛ بلکه این ادعیه در تمام وجود او شریان و جریان داشت و خود اولین عارف و عابد و زاهد زمانه خویش بود.

اکنون اگر یک نگاه اجمالی به درون‌مایه‌های ادعیه صحیفه سجادیه بیفکنیم در می‌یابیم که این مجموعه در کنار قرآن، حدیث نبوی، نهج البلاغه و احادیث اهل بیت (ع) تا چه اندازه در تبیین مفاهیم دینی مؤثر بوده است.

### توحید و ولایت دو مفهوم کلیدی صحیفه

بخش مهمی از معارف ارائه شده در صحیفه، در جهت تبیین توحید الهی و بیان صفات جمال و جلال حضرت حق است. باید توجه داشت که اصولاً دعا و راز و نیاز با حضرت کبریا و طلب از او چنان است که نخست باید او را با القاب و اوصافی که بیشترین ستایش و مدحت او را در بر دارد، صدا کنیم. بنابراین، هرچه شناخت ما نسبت به حضرت حق - جلّ و علا - بیشتر باشد و در دعا و راز و نیاز از القاب شایسته‌تر و ستایش آمیزتر استفاده کنیم راه خود را به سوی آن حضرت هموارتر کرده‌ایم.

به عبارت دیگر بهترین دعاها آنهاست که بهترین شناخت را از خداوند ارائه داده و خدای را به بندگان، به طور واقعی می‌شناساند. این دعاها به بنده حق یاد می‌دهند که خداوند را چگونه بخواند و صدا بزند تا به ندای او پاسخ دهد و نیاز او را برآورده سازد. بنابراین تردید نکنیم که مهم‌ترین رکن در دعا بیان اصل توحید و معارف توحیدی است.

۱. شرح الاخبار قاضی نعمان، ج ۳، ص ۲۵۸، العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۱۴.

دومین اصل مهم در دعا، به ویژه دعای شیعی، پس از توحید، آشنایی با مفهوم «ولایت» است. ولایت چیست؟ ولایت شناخت و سائطی است که خداوند تبارک و تعالی برای رسیدن به خودش تعریف و تبیین کرده است. مصداق آن، اهل بیت و باور به آنهاست که رکن اصلی تشیع به شمار می‌آید. به عبارت صریح‌تر، در دعای شیعه نمی‌توان، بدون صلوات بر محمد و آل محمد به جایی رسید و دعایی و درخواستی از خداوند متعال داشت. این اصل را امام سجاد (ع) در همین صحیفه مبارکه به ما تعلیم فرموده است که دعاخوان، باید یکسره بر محمد و آل محمد صلوات فرستد و این چنین خداوند را به سمت خویش متوجه سازد. دعای بدون ولایت، و راز و نیاز بدون صلوات بر محمد و آل محمد، دعای شیعی نیست. ما این ترکیب را در سراسر صحیفه مبارکه شاهد هستیم.

سهمی در کتاب تاریخ جرجان با اسناد خود، از امام علی بن الحسین (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: *إنَّ اللهَ فرضَ علی العالم الصلاةَ علی رسول الله و قرَّنا به، فمن صلی علی رسول الله و لم یصلْ علینا، لقی الله تعالی و قد بتر الصلاةَ علیه و ترک أمره؛* خداوند فرستادن صلوات بر «محمد» را بر عالم واجب گردانده و ما را هم در کنار آن حضرت قرار داده است. کسی که بر محمد درود فرستد، اما ما را ترک کند، هرآینه صلواتش بر محمد را ناقص کرده و دستور خدای متعال را زمین نهاده است.<sup>۱</sup>

مراجعه به صحیفه نشان می‌دهد که آن امام بزرگوار، در شرایطی که بیشترین دشمنی با اهل بیت می‌شده است، بیشترین تلاش را برای معرفی اهل بیت در زبان دعا - که از این زاویه خود تقیه هم محسوب می‌شود - انجام داده است. تأکید بر این که، خدایا! این مقام اختصاص به جانشیمان تو و برگزیدگانت دارد، امنای تو که در جایگاه بلندی که تو به آنان قرار دادی قرار دارند... اما [دشمنان] این مقام را از ایشان گرفتند و آنان را مغلوب و مقهور ساختند... (صحیفه دعای ۴۸) دیدگاه امام را درباره غصب امامت توسط حاکمان ستمکار نشان می‌دهد.

تأکید بر دانش اهل بیت و مرجعیت علمی آنان در دانش تفسیر و دین از نکاتی است که مؤکداً در ادعیه صحیفه آمده است. یک نمونه آن در دعای ۴۲

تأکید بر این است که خداوند قرآن را مجمل نازل کرده و علم تفسیر او را برای ما [اهل بیت] به عنوان میراث گذاشته و ما را بر جاهلان به آن دانش برتری داد و تقویت کرد تا برتر از کسانی باشیم که طاقت، تحمل آن دانش را ندارند: اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا، وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا، وَ وَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا، وَ فَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ، وَ قَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يَطِّقْ حَمْلَهُ. در مجموع بیش از صدبار در صحیفه سجادیه به قرآن اشاره یا استناد شده و این خود به معنای توسعه مفاهیم قرآنی در آن صحیفه مبارکه است.

یکی از مضامین مهم سیاسی - دینی صحیفه، طرح مسأله امامت است. مفهوم امامت به صورت یک مفهوم شیعی، علاوه بر داشتن احقیت برای خلافت و رهبری، جنبه‌های الهی عصمت و بهره‌گیری از علوم انبیا و مخصوصاً پیامبر اکرم(ص) را در حدی والا نشان می‌دهد. در اینجا چند نمونه را نقل می‌کنیم؛ اما پیش از آن باید اشاره کنیم که پس از سال‌های هفتاد هجری، سختگیری بر شیعیان بسیار شدید، و دشنام دادن به امام علی(ع) در غالب شهرها امری مرسوم بود؛ دشمنان امام علی(ع) با تبلیغات امویان همه جا حضور داشتند. ابوجعفر اسکافی درباره این دوره می‌گوید: كان أهل البصرة كلهم يبغضونه و كثير من أهل الكوفة و كثير من أهل المدينة و أما أهل مكة فكلهم كانوا يبغضونه قاطبة و كانت قریش كلها علی خلافه و كان جمهور الخلق مع بنی أمیة علیه؛ همه بصری‌ها دشمنان علی بودند. همین‌طور بسیاری از کوفیان، بسیاری از اهل مدینه، همگی اهالی مکه، تمامی قریش و در اصل جمهور خلیق با بنی امیه بودند.<sup>۱</sup> در چنین شرایطی است که اهمیت فرمایشات ذیل را از سوی امام سجاد(ع) درک می‌کنیم:

در یک مورد می‌فرماید: رَبِّ صَلِّ عَلَى أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَ حَفَظَةَ دِينِكَ وَ خُلَفَانِكَ فِي أَرْضِكَ وَ حُجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ وَ طَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَ الدَّنَسِ تَطْهِيراً بَارَادَتِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ وَ

المَسْلُكِ إِلَى جَنَّتِكَ، پروردگارا! بر پاکان از اهل بیت محمد(ص) درود بفرست. کسانی را که برای حکومت برگزیدی، و گنجینه‌های علوم خود و حافظان دینت گردانیدی و خلفای خود در روی زمین و حجت خود بر بندگانت قرار دادی، آنان را با اراده خود از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرا ساختی و وسیله برای رسیدن به تو و راهی به سوی بهشت جاودانت قرار دادی.

در جای دیگری فرموده است: اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَاَصْفِيائِكَ وَاَمَّا مَوْضِعُ اَمْنائِكَ فِى الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِى اَخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَزَوْهَا... حتى عَادَ صِفْوَتُكَ وَاَخْلَفَائِكَ مَغْلُوبِينَ، مَقْهُورِينَ مُبْتَزِينَ... اَللّٰهُمَّ اَلْعَنْ اَعْدَائَهُمْ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَاْلآخِرِينَ وَاَمِنْ رِضَىٰ بِيَعَالِهِمْ وَاَشْيَاعِهِمْ وَاَتْبَاعِهِمْ؛<sup>۲</sup> خداوند! مقام خلافت برای خلفای توست، برگزیدگان از خلقت و جایگاه امانت‌های تو در درجات عالیه که تو آن مقام را به آنها اختصاص دادی ولی دیگران از آنان گرفتند ... تا جایی که برگزیدگان و خلفای تو در مقابل ستم ستمکاران، مغلوب و مقهور شده و حق‌شان بر باد رفت. پروردگارا! بر دشمنان آنها از اولین و آخرینشان، به کسانی که بر تجاوز دشمنانشان رضا دادند و بر پیروان و تابعین آنها لعنت بفرست.

در جای دیگری می‌فرماید: وَصَلِّ عَلَىٰ خَيْرِكَ اَللّٰهُمَّ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدًا وِعْتْرَتَهُ الصَّفْوَةَ مِنْ بَرِيَّتِكَ الطَّاهِرِينَ وَاَجْعَلْنَا لَهُمْ سَامِعِينَ وَاَطِيعِينَ كَمَا اَمَرْتَ؛<sup>۳</sup> اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ اَهْلِ التَّوْحِيدِ وَاِلِيْمَانِ بِكَ وَاَلتَّصَدِيقِ بِرَسُوْلِكَ وَاِلِائِمَةِ الَّذِيْنَ حَتَمْتَ طَاعَتَهُمْ.<sup>۴</sup>

پروردگارا! درود فرست بر بهترین خلقت، محمد و عترت برگزیده او از میان بندگانت. و ما را همان‌گونه که دستور داده‌ای مطیع آنان قرار ده.

پروردگارا! مرا در شمار موحدان و مؤمنان و باورداران به پیامبر و امامان، کسانی که اطاعتشان را واجب کرده‌ای قرار ده.

۱ . همان، دعای ۴۷، فقره ۵۶.

۲ . همان، دعای ۴۸، فقره ۱۰ - ۹.

۳ . صحیفه سجادیه، دعای ۳۴.

۴ . همان دعا.

و در جای دیگر می‌فرماید: **اللَّهُمَّ أَنْكَ أَيْدَتَ دِينِكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامِ أَقَمْتَهُ**  
**عَلِمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ إِلَى**  
**رِضْوَانِكَ وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ وَ أَمَرْتَ بِإِمْتِثَالِ أَوْامِرِهِ وَ الْإِنْتِهَاءِ**  
**إِلَى نَهْيِهِ وَ أَنْ لَا يَتَقَدَّمَ مُتَقَدِّمٌ وَ لَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عِصْمَةٌ لِلْأَثْمَانِ وَ كَهْفٌ**  
**الْمُؤْمِنِينَ وَ عُرْوَةٌ الْمُتَمَسِّكِينَ وَ بَهَاءُ الْعَالَمِينَ.<sup>۱</sup> ... وَ أَقِمْ بِهِ كِتَابِكَ وَ حُدُودِكَ وَ**  
**شَرَائِعِكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَخِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ**  
**مَعَالِمِ دِينِكَ وَ أَجَلْ بِهِ صِدَاءَ الْجُورِ عَنْ طَرِيقَتِكَ وَ ابْنِ بِهِ الضَّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ وَ أزلْ**  
**بِهِ النَّكَايِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ وَ أَمْحِقْ بِهِ بُغَاةَ قَصْدِكَ عِوَجًا... وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ**  
**مُطِيعِينَ؛<sup>۲</sup> پروردگارا! تو در هر زمان امامی را پرچم برای بندگانت و چراغ راهنما در**  
**روی زمینت قرار دادی، پس از آن که رابطه مستقیم میان خودت و او برقرار**  
**فرموده و او را وسیله رسیدن به رضای خود نمودی و فرمانبرداری از او را واجب و**  
**از نافرمانی او بر حذر داشته و بر امتثال اوامر او دستور داده و از ارتکاب به نهی او**  
**منع کردی، دینت را تأیید فرمودی. امامی که به هیچ یک از بندگانت حق تقدم بر**  
**او و جدا شدن از وی را ندادی، امامی که تو محل امنی برای آنان که روی به**  
**سوی تو می‌آورند و ایمان محکمی برای آنان که چنگ به ذیل عنایت و هدایت تو**  
**می‌زنند و افتخار جهانیان و پناهگاه مؤمنین‌اش قرار دادی ... پروردگارا! کتاب و**  
**قوانین و شریعت خود و سنت پیامبرت را به وسیله او بر پای دار و هرآنچه از**  
**معارف و اصول دین تو را ستمکاران به ورطه نابودی کشیده‌اند به وسیله او زنده**  
**فرما، و آلودگی‌ها و انحرافات که به وسیله ستمکاران در راهت بوجود آمده به**  
**وسیله او از دامن دینت بزدای و خطرات راهت را به وسیله او از میان بردارد. ما را**  
**برای او مطیع گردانده و در راه جلب رضایت او کوشا ساز.**  
**از جملات فوق بخوبی روشن است که امام در صدد گسترش اعتقاد شیعی در**  
**مفهوم امامت، به عنوان مهمترین مفهوم شیعی، بوده است.**  
**مشابه این تمجیدات را درباره اهل بیت، در نهج البلاغه پیش از این به**

۱ . همان، دعای ۲۷

۲ . همان، دعای ۲۷.

مناسبتی در بحث از خلافت امام علی(ع) آوردیم. همان‌گونه که اشاره شد، محدوده دعاها به همین جا خاتمه نمی‌یابد، بلکه اهداف عبادی و فکری و سیاسی دیگری مورد نظر بوده است. اشاره به یک مورد فکری مناسب است. به نقل اربلی، امام سجاد (ع) در مسجد رسول خدا (ص) در مدینه نشسته بود. در این لحظه متوجه شد که گروهی در بحث اعتقادی خود، خدا را به خلق او تشبیه می‌کنند. امام از این سخنان بر آشفت، از جا برخاست و کنار قبر رسول خدا (ص) رفت و شروع به خواندن دعایی کرد که مضمون آن نفی عقیده تشبیه بود. آن حضرت چنین به درگاه خداوند تضرع کرد:

إِلَهِي بَدَتِ قُدْرَتُكَ وَ لَمْ تُبْدِ هَيْئَةَ فَجْهْلُوكَ وَ قَدَّرُوكَ بِالتَّقْدِيرِ عَلَيَّ غَيْرَ مَا أَنْتَ  
 بِهِ سَبَّهوكَ وَ أَنَا بَرِيءٌ يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ بِالتَّشْبِيهِ طَلَبُوكَ...<sup>۱</sup> یکی از اقدامات اهل بیت در دوره‌های مختلف آن بود تا به مردم نشان دهند که اهل بیت رسول خدا (ص) که تا آن اندازه در قرآن و سنت برای آنان حقوق و فضایل آمده چه کسانی هستند. بنی‌امیه در شام خود را اهل بیت رسول خدا (ص) معرفی می‌کردند. در حجاز نیز برخی زنان پیامبر(ص) در این اندیشه بودند. به تدریج ازواج رسول خدا (ص) مردند و از آنجا که فرزندی نداشتند، اهل بیت بودنشان منتفی شد. اکنون پس از آنها جز فرزندان فاطمه اهل بیته باقی نمانده بود و چهره شاخص، همین امام سجاد (ع) بود.

### معارف دیگر در صحیفه

به جز توحید و ولایت، بسیاری از معارف دیگر اسلامی و حتی مباحثی از حقوق اسلامی را می‌توان در صحیفه دنبال کرد و این طبعاً نیاز به تأمل بیشتر دارد، چنان که برخی از عالمان به این مبحث پرداخته و آثاری در زمینه موضوعات مطرح شده در صحیفه منتشر کرده‌اند.

برای مثال دعای ۲۵ صحیفه برای فرزندان، می‌تواند قالبی برای روابط و حقوق مناسب میان پدر و فرزند از نگاه امام سجاد (ع) باشد. این امر به ویژه در حوزه



تربیت آنان است که امام سجاد (ع) از خداوند متعال می‌خواهد: و اَعْنَى عَلِيٍّ تَرْبِيَتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ چنان که از خداوند می‌خواهد که «بدان و ادیان و اخلاق» آنان را نیکو گرداند که این باز اشارت به رسالتی است که برای تربیت همه جانبه فرزند از سوی پدر وجود دارد.

ارائه یک زندگی ایده‌آل و نمونه اخلاقی، خالی از گناه و معصیت، داشتن روحیه طاعت و بندگی، پیشه کردن تقوای الهی و دور بودن از هر نوع خبائثت و زشتی، با انواع تعبیر و عبارات در این دعاها موج می‌زند. به عبارت دیگر، انسان ایده‌آل دین، شاخص‌هایی دارد که در این ادعیه به تفصیل بیان شده و اساس و محور آن نیز رابطه خدا با بنده و تعلق خاطر و دلبستگی انسان کامل به خدای متعال است.

مقایسه مضامین صحیفه با آموزه‌هایی که از شماری از عارفان و زاهدان در طول تاریخ نقل شده به ما می‌آموزد که آنچه امام معصوم در این باره گفته است، از زاویه شناخت عرفانی در اوج قرار دارد. در این ادعیه بهترین نوع ارتباط با خداوند، ویژگی‌های لازم برای انسان نمونه، بهترین تعبیر برای درخواست گذشت و بازگشت به سوی حق و عالی‌ترین مضامین در تلطیف روح بشر و تعالی او بیان شده و به هیچ روی قابل مقایسه با مطالب نقل شده از مشایخ صوفی ادوار پسین نیست. به عبارت دیگر، در این ادعیه، عرفان حقیقی مکتب اهل بیت را در قالب و بر اساس ادبیات دعایی که قرآن کریم به ما آموخته و روی آن تاکید کرده، می‌توان مشاهده کرد.

اشاراتی که در برخی از ادعیه به ظلم و ستم حاکمان بر مردم و از جمله اهل بیت و خود آن حضرت آمده و لزوم مقابله با آن از طریق و در قالب دعا به عنوان یک اصل سیاسی و اجتماعی قابل ملاحظه است. افزون بر آن تبیین چگونگی رفتارهای سیاسی و اجتماعی و بایدها و نبایدها؛ برای نمونه - در دعای بیستم صحیفه راهکاری ارائه شده و مشتمل بر آموزه‌های شایسته‌ای است: خدایا به من قدرتی عنایت کن تا برابر ظالمان بایستم، زبانی ده تا با اهل مخاصمه مقابله کنم، پیروزی را برابر معاندانم به من عنایت کن، توان مکر برابر مکاران عطا فرما، قدرت

مقابله با کسانی که مرا مغلوب ساختند عنایت نما... خدایا مرا به حلیه صالحین بیارای، و زینت متقین را در بسط عدل و فرونشاندن خشم و خاموش کردن آتش [اختلاف] و پیوند دادن اهل اختلاف با یکدیگر و اصلاح ذات بین و شناساندن معروف و پنهان کردن عیب ها .. عطا کن .... و همه اینها را با دوام طاعت و لزوم جماعت و رد اهل بدعت و دور ریختن آرای ساختگی کامل نما.

به طور کلی می‌توان گفت هنگامی که جامعه دچار انحراف شد، روحیه رفاه‌طلبی و دنیازدگی بر آن غلبه کرد و فساد سیاسی و اخلاقی و اجتماعی آن را در بر گرفته و از نظر سیاسی هیچ روزنه‌ای برای تنفس وجود نداشت، امام سجاد (ع) با استفاده از دعا توانست بخشی از عقاید پاک دینی خود را عرضه کرده و حتی میان قشر محدودی از جامعه، تحرکی برای توجه به معرفت و عبادت و بندگی خداوند ایجاد کند. گو این که مقصود اصلی از دعا، معرفت پروردگار و عبادت باری تعالی است، اما با توجه به تعبیری که در ادعیه انشائی از سوی امام سجاد وجود دارد، مردم می‌توانستند با مفاهیم تربیتی، اجتماعی و سیاسی مورد نظر امام سجاد (ع) آشنا شوند.

بیفزاییم که صحیفه سجادیه مشهور - که اندکی بیش از پنجاه دعا را در بردارد - تنها بخشی از دعاهای امام سجاد (ع) است که گردآوری شده است. در مجموعه‌های دیگری نیز به گردآوری دعاها پرداخته‌اند که تعداد این مجموعه‌ها با صحیفه معروف، به شش عدد رسیده و برخی از آنها حاوی بیش از صد و هشتاد دعا است.<sup>۱</sup> دعاهای مزبور نه تنها در میان شیعیان، بلکه در میان اهل سنت نیز وجود داشت.<sup>۲</sup> و این حاکی از آن است که دعاهای امام سجاد(ع) در جامعه آن روز نفوذ کرده است. در میان ائمه شیعه، امام سجاد(ع) بیشتر از همه به ارائه این گونه دعاها شهرت دارد.

در میان دعاها، تعبیری وجود دارد که اغلب تکرار شده و کمتر دعایی است که از این تعبیر خالی باشد. این تعبیر، صلوات بر محمد و آل محمد است و اساساً یکی

۱ . الذریعة، ج ۱۵، صص ۲۱ - ۱۸.

۲ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۹۲، ج ۶، صص ۱۸۶ - ۱۷۸، ج ۵، ص ۱۱۳.

از علائم دعاهاى درست همین است. زمانی که حتى قرار دادن نام علی بر فرزندان تقبیح می‌شد و افراد بدین دلیل مورد تهدید قرار می‌گرفتند و کار امویان جز با دشنام دادن به علی(ع) مستقیم نمی‌شد،<sup>۱</sup> به کار گرفتن این تعبیر ارزش خود را بخوبی نشان می‌دهد. تعبیرهایی شبیه محمد و آله الطیبین الطاهرین الأخیار الأنبجین،<sup>۲</sup> از نمونه‌هایی است که چند بار تکرار شده است. تکیه امام در پیوند دادن محمد و آل او، امری است که خداوند آن را ضمن دستور بر صلوات بر رسول آورده و اهمیت زیادی برای بیان عقاید شیعی دارد. قبل از نقل برخی از مضامین دعاهاى امام، نقل روایتی در تحکیم پیوند محمد و آل محمد از امام سجاده(ع) مناسب است. آن حضرت می‌فرمود: **إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى الْعَالَمِ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ قَرَّنَنَا بِهِ، فَمَنْ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ لَمْ يَصَلِّ عَلَيْنَا، لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى وَ قَدْ بَتَرَ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ وَ تَرَكَ أَمْرَهُ،** خداوند صلوات بر پیامبرش را بر عالم واجب کرده، و ما را نیز به آن مقرون ساخته است. کسی که بر رسول خدا(ص) صلوات فرستد، اما بر ما صلوات نفرستد، صلواتش را بر رسول ناقص گذاشته و دستور خدا را ترک کرده است.<sup>۳</sup> همراهی محمد و آل محمد، می‌تواند تأثیر مهمی در موضع مردم نسبت به خاندان رسول خدا (ص) داشته باشد.

### معرفی اهل بیت در دروازه دمشق

جهل مردم نسبت به اهل بیت در طول سالهای پس از رحلت رسول خدا(ص) امری عادی بود. این کار در دوره معاویه به ویژه در شام امری عادی تلقی شده و توده‌های شامی هیچ شناختی از اهل بیت پیامبر (ص) نداشتند. این بود تا وقتی که کاروان اسرای کربلا وارد شام شد. در آنجا برای نخستین بار بود که شامیان نامی از اهل بیت می‌شنیدند و از زبان نواده رسول خدا (ص) درباره خاندان آن حضرت آگاهی کسب کردند. یک روایت تاریخی که ابن اعثم کوفی نقل کرده

۱ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲ . صحیفه سجاده، دعای ۶، فقره ۲۴.

۳ . تاریخ جرجان، ص ۱۸۸.

است، خواندنی است:

و أتى بحرم رسول الله صلى الله عليه وآله حتى دخلوا مدينة دمشق من باب يقال له «توما»، ثم أتى بهم حتى وقفوا على درج باب المسجد حيث يقام السبيء و إذا الشيخ قد أقبل حتى دنا منهم وقال: الحمد لله الذى قتلکم و أهلککم و أراح الرجال من سطوتکم و أمکن أميرالمؤمنين منکم.

فقال له على بن الحسين: يا شيخ! هل قرأت القرآن.

قال: نعم قد قرأته،

قال: فعرفت هذه الاية: قل لأستلکم علیه اجراً الا المودّة فى القربى.

قال الشيخ: نعم.

فقال على بن الحسين: فنحن القربى يا شيخ.

قال: هل قرأت فى سورة بنى اسرائيل «وأت ذالقربى حقه».

قال الشيخ: قد قرأت ذلك، فقال على: نحن القربى يا شيخ.

ولكن قرأت هذه الاية «واعلموا أنما غنمتم من شئ فان لله خمسة و للرسول و

لذی القربى.

قال الشيخ: قد قرأت ذلك.

فقال على: فنحن ذی القربى يا شيخ. ولكن هل قرأت هذه الاية: إنما يريد الله

ليذهب عنکم الرجس أهل البيت و يطهرکم تطهيراً؟ قال الشيخ: قد قرأت ذلك.

قال على: فنحن اهل البيت الذى خصصنا بأية الطهارة. فبقى الشيخ ساعة ساكناً

نادماً على ما تكلمه؛ ثم رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم إني تائب إليك فى ما

تكلمته و من بغض هولاء القوم، اللهم إني أبرء إليك من عدو محمد و آل محمد.<sup>۱</sup>

حرم رسول خدا (ص) را از درى به نام توما وارد دمشق کرده و در آستانه درب

مسجد، محلى که اسرا را نگه مى داشتند، نگاه داشتند. در آن هنگام، شیخی

نزدیک آنها آمد و گفت: سپاس خدای را که شما را کشته و به هلاکت رساند و

مردم را از شوکت شما راحت نموده و امیرالمؤمنین را بر شما مسلط کرد.

امام سجاده(ع) به او گفت: ای پیرا آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری.  
 فرمود: این آیه را خوانده‌ای که خدا از قول رسول گفت: من پاداشی جز دوستی  
 در مورد خویشان نمی‌خواهم؟ گفت: آری. فرمود: ای شیخ! ما قریبی هستیم.  
 بعد فرمود: آیا آیه و آتِ ذَوِي الْقُرْبَى حَقَّهُ را خوانده‌ای.  
 گفت: آری.

فرمود: ای شیخ! ما ذوی القربی هستیم.  
 سپس فرمود: آیا آیه و اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ ... و لذی القربی را خوانده‌ای؟  
 گفت: آری. فرمود: ای شیخ ما ذوی القربی هستیم.  
 آیا آیه تطهیر را خوانده‌ای؟  
 گفت: آری.

فرمود: ای شیخ! ما اهل بیته هستیم که خداوند آیه طهارت را به ما اختصاص داده.  
 در این وقت، شیخ ساکت و پشیمان ماند و گفت: خدایا من از آنچه با او گفتم  
 و از بغضی که از اینان داشتم، به تو پناه می‌برم. خدایا من از دشمن محمد و آل  
 محمد بیزارم.

گریه امام سجاده(ع) در قالب دعاها و بندگی و عبادت واقعی امام، درسی  
 آموزنده برای جامعه فاسد آن روز بود، جامعه‌ای که در آن بنی‌امیه اسلام را مورد  
 تمسخر قرار داده بودند. این گریه‌ها برای واقعه دلخراش کربلا نیز بود و امام  
 می‌فرمود: «یعقوب برای یوسف، با این که نمی‌دانست حتماً مرده است، آنقدر  
 گریه کرد تا چشمانش سفید گردید. اما من به چشمان خود دیدم که چگونه  
 شانزده تن از اهل بیت (ع) به شهادت رسیدند. چگونه می‌توانم گریه نکنم».<sup>۱</sup>  
 بدین ترتیب گریه امام نیز خود به خود موجب گردید تا در موارد زیادی مردم  
 نسبت به واقعه کربلا هوشیار شوند. این علاوه بر آن بود که امام خود وقایع کربلا  
 را در موارد متعدد نقل می‌فرمود.<sup>۲</sup>

۱ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۹.

۲ . نک: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۱۲، ۱۹۶ (ط عزالدین).

## برخی ویژگی‌های امام سجاد (ع)

مهم‌ترین ویژگی امام سجاد، زهد و بندگی و عبادت است که سبب گشته تا لقب «زین العابدین» به آن حضرت داده شود.<sup>۱</sup> در این باره حضرت آن قدر پیش رفت که یک بار فاطمه دختر امام علی (ع) از جابر بن عبدالله انصاری خواست تا او را از این شدت باز دارد، زیرا بیم آن رود که جاننش را بر سر عبادت بگذارد.<sup>۲</sup>

در تأیید این ویژگی روایات چندی در منابع نقل شده است. از جمله آورده‌اند که آن حضرت، وقت وضو رنگ چهره‌اش دگرگون می‌شد. علت را پرسیدند، فرمود: *أندرون بین یدی من أرید أن أقوم*،<sup>۳</sup> آیا می‌دانید که در برابر چه کسی می‌خواهم بایستم. در نقلی دیگر آمده است که چهره امام وقت نماز نیز دگرگون شده و رعشه بر اندامش می‌افتاد. وقتی علت را پرسیدند فرمود: *إنی أرید الوقوف بین یدی ملک عظیم*.<sup>۴</sup>

نقل‌های دیگر حاکی از آن است که حضرت تمرکزش را در نماز حفظ کرده و در وقت نماز، به هیچ روی متوجه امری جز خداوند متعال نبود: یکبار در وقت نماز، دست فرزند امام شکست، او از درد فریاد می‌زد، شکسته‌بند آوردند و استخوان دست را جا انداخت. بعد از آن امام دست بچه را دید که به گردنش آویزان است، در آن وقت بود که تازه متوجه شد که دست بچه شکسته است.<sup>۵</sup> آورده‌اند که روزی به هنگام نماز، ماری به سمت آن حضرت حرکت کرد، اما او تحرکتی به خود نداد. مار از میان دو پای امام عبور کرد و او از جایش تکان نخورد و رنگش عوض نشد.<sup>۶</sup> در روایتی دیگر نقل شده است که حضرت در نماز بود که

- 
۱. در مطالب السؤل، ص ۲۶۸ در آغاز شرح زندگی امام سجاد (ع) حکایتی شگفت و آسمانی در این باره نقل کرده است.
  ۲. امالی طوسی، ص ۶۳۷.
  ۳. صفة الصفوة، ج ۲، ص ۵۵؛ نور الابصار، ص ۱۲۷؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۶؛ الاتحاف، ص ۱۳۶؛ الفصول المهمة، ص ۲۰۱؛ العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۱۴.
  ۴. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۸.
  ۵. همان، ج ۳، ص ۲۶۳.
  ۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۵۹.

خانه آتش گرفت. فریاد زدند: یابن رسول الله! النار، آن حضرت سر برداشت تا آتش خاموش شد. از حضرت پرسیدند: چه چیز باعث شد نهراسید. حضرت فرمود: هراس از آتش جهنم.<sup>۱</sup>

نقل دیگر حاکی است که در وقت نماز عباى آن حضرت افتاد، اما توجهی نکرد. پس از نماز بر آن حضرت اعتراض کردند و گفتند: ما از مانند چنین کاری نهی شده ایم. حضرت فرمود: وای بر شما، آیا می دانید برابر چه کسی ایستاده ایم؟ سپس فرمودند: أنه لا يقبل من صلاة العبد إلا ما أقبل عليه؛ نمازی پذیرفته خواهد شد که توجه در آن به سوی خداوند باشد.<sup>۲</sup>

نوشته اند کسی جز علی بن ابی طالب و علی بن الحسین نمی توانست نمازی چون نماز رسول خدا (ص) را به جای آورد؛ و لم یطق أحد أن یحکی صلاة رسول الله ص إلا علی بن أبی طالب و علی بن الحسین.<sup>۳</sup> همچنین نقل شده است که امام سجاد، برای نماز، لباس خشنی را انتخاب کرده و برای سجده، سر روی زمین می گذاشت، گاه به کوه جبان در مدینه می رفت و سر را روی سنگ های داغ می گذاشت و در حالی سر بر می داشت که از گریه، گویا صورتش را در آب گذاشته بود.<sup>۴</sup>

زمخشری می گوید: زمانی علی بن الحسین (ع) به قصد وضو گرفتن دستش را در آب برد، در آن حال: ثم رَفَعَ رأسه إلى السماء و القمر و الكواكب، ثم جعل یفکر فی خلقها حتی أصبح و أذن المؤذن و یده فی الماء، امام سرش را به آسمان و ماه ستارگان بلند کرده و در آنها به تفکر پرداخت، تا آن که صبح شده و در حالی که مؤذن اذان می گفت، هنوز دست امام در آب بود.<sup>۵</sup>

زمانی که از خدمتکار او خواستند تا او را توصیف کند، گفت: من هیچ گاه در روز برای او طعامی نیاوردم و در شب بستری برای او نگستردم.<sup>۶</sup>

۱ . المنتظم، ج ۶، ص ۳۲۸.

۲ . دعائم الاسلام، ج ۱ ص ۱۵۸.

۳ . دعائم الاسلام، ج ۱ ص ۱۵۹.

۴ . الدعوات راوندی (قم، ۱۴۰۷) ص ۳۲.

۵ . ربیع الابرار، ج ۱، ص ۱۰۸.

۶ . المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۵۵.

خواندن هزار رکعت نماز در شبانه روز امری است که به امام سجاد(ع) نسبت داده شده و امام باقر آن را تأیید کرده است. شخصی از حضرت باقر (ع) پرسید: چرا پدر شما کم فرزند است. حضرت همین نکته را یادآور شد و فرمود که پدرم وقتی برای توجه به این امور نداشت.<sup>۱</sup>

امام باقر (ع) در روایتی شرح مفصلی از نماز خواندن و حالت امام سجاد(ع) را در وقت نماز بیان کرده است.<sup>۲</sup>

در دادن صدقه و رسیدگی به محرومین نیز زبانزد بود و پس از شهادت او معلوم گردید که صد خانواده از انفاق و صدقات او زندگی می‌کرده‌اند.<sup>۳</sup> به نقل امام باقر(ع)، امام سجاد (ع) شبانه، نان بر دوش مبارکش گذاشته و در تاریکی شب برای فقرا می‌برد، و می‌فرمود: صدقه در تاریکی شب، آتش غضب خداوند را خاموش می‌کند.<sup>۴</sup> در بیماری مرگ اسامه بن زید (یا فرزندش محمد) بر بالین وی رفت؛ دید گریه می‌کند. علت را پرسید، گفت: پنج هزار دینار بدهکار است. حضرت فرمودند: بر عهده من.<sup>۵</sup>

از روایتی دیگر چنین به دست می‌آید که وی خود اهل زراعت بود و می‌فرمود: زراعت من برای به دست آوردن محصول برای خودم نیست، برای آن است که فقیر و نیازمندی از آن بخورند و آنچه می‌ماند برای پرندگان باشد.<sup>۶</sup> نیز نوشته اند: وقتی علی بن الحسین درگذشت، در وقت غسل، سیاهی روی کمر او دیدند؛ پرسیدند این چیست؟

گفتند: وی شب‌ها ظرف آرد بر پشت خویش حمل کرده به فقرای مدینه

۱ . المقد الفرید، ج ۵، ص ۳۴۳.

۲ . تیسیر المطالب، ص ۱۷۶ - ۱۷۷.

۳ . حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶؛ کشف الغمّة، ج ۲، صص ۷۷، ۸۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۸.

۴ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۸، المنتظم، ج ۶، ص ۳۲۸.

۵ . شرح الاخبار، ج ۳، صص ۲۶۲ - ۲۶۱، المنتظم، ج ۱۷، ص ۲۳۹.

۶ . امالی طوسی، ص ۶۸۸.



می‌رساند.<sup>۱</sup>

از ابن اسحاق هم نقل شده است که شماری از مردم مدینه، به خوبی زندگی می‌کردند اما نمی‌دانستند معاش آنان چگونه تأمین می‌شود. این بود تا زین العابدین درگذشت دیگر کسی شبها برای آنان غذایی نمی‌آورد.<sup>۲</sup> دیگری گوید: علی بن الحسین (ع) در ظاهر چیزی نمی‌بخشید، اما وقتی درگذشت، معلوم شد که صد خانواده را اداره می‌کرده است.<sup>۳</sup>

در این باره روایت مفصلی از امام باقر (ع) نقل شده است که آن حضرت در وقت غسل، همزمان آثار سجده را بر پیشیانی و زانوی پدر توضیح داده و آثاری که روی پشت پدر بود و ناشی از حمل غذا به صورت شبانه برای فقرا شرح دادند. این در حالی بود که پیش از آن رکعاتی نماز می‌گزارد و پس از توزیع صدقات باز برگشته و به نماز خواندن ادامه می‌داد.<sup>۴</sup>

مردم نیز علاقه بدو داشتند و لذا در روایات آمده که قرآء به سوی مکه راه نمی‌افتادند تا آن که امام سجاد (ع) خارج شود و آنگاه به دنبال او هزار سواره به راه می‌افتاد.<sup>۵</sup> زمانی امام، با لباس نیکویی از خانه خارج شد. پس از آن فوراً به خانه برگشت و صدا زد: همان لباس قبلی مرا بیاورید، گویی علی بن حسین نیستم.<sup>۶</sup> وقتی که سواره از کوچه‌های مدینه می‌گذشت، هیچ‌گاه نمی‌فرمود: راه راه، تا کسی کنار رود. عقیده ایشان بر این بود که راه مشترک است و من حق ندارم

۱ . التذکرۃ الحمدونیة، ج ۱، ص ۱۱۰، ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲ . التذکرۃ الحمدونیة، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳ . المنتظم، ج ۶، ص ۳۳۰.

۴ . دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۳۰.

۵ . رجال الکشی، ص ۱۱۷.

۶ . مکارم الاخلاق، ص ۵۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۳۶۴ . البته نقل شده است که حضرت، لباس نیکو در مواقعی می‌پوشید تا مبادا کسی گمان کند که او برخلاف خداوند که فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینةَ اللّٰه الّٰتی اُخْرِجَ لِیَبادِیْهِ»، عمل می‌کند. نک: تفسیر المیاشی، ج ۲، ص ۱۵، حدیث ۳۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۰۳ و نک: مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۶.

دیگران را کنار بزنم و خود بروم.<sup>۱</sup>

در مسافرت نسبش را از همراهان پنهان می‌کرد. از ایشان سؤال شد که: ما بالک اذا سافرتَ کتَمْتَ نَسَبَکَ اهل الرفقة؟ آن حضرت فرمود: اُکْرَهُ اَنْ اُخَذَ بِرَسُولِ اللَّهِ مَا لَا أُعْطَى مِنْهُ،<sup>۲</sup> دوست ندارم به نام رسول خدا چیزی را بگیرم که نمی‌توانم مانند آن را به دیگری بدهم. چنانکه جویریة بن اسماء می‌گوید: ما اُکَلَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مِنْ قَرَابَتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ دَرَهْمًا، او از بابت خویشی خود با رسول خدا (ص) درهمی استفاده نکرد.<sup>۳</sup>

از فرزندش امام باقر(ع) نقل شده است که پدرم دو بار اموال خویش را در راه خدا تقسیم کرد.<sup>۴</sup>

در وقت سفر مکه بود که خواهرش سکینه، سفره‌ای که بالغ بر هزار درهم برای آن هزینه کرده بود برایش فرستاد، اما آن حضرت هنوز به حرّه نرسیده، همه را میان فقرا و مساکین توزیع کرد.<sup>۵</sup>

ابوحزمه ثمالی از اصحاب و دست پروردگان امام سجاد (ع) - که امام صادق او را سلمان عصر خویش خواند<sup>۶</sup> - گوید: درب خانه آن حضرت آمدم. نخواستم صدا بزنم. نشستم تا خارج شد، سلام و دعا کردم. پاسخ داد و دعایم کرد. رفتیم و به باغی رسیدیم. حضرت فرمود: باغ را می‌بینی؟ گفتم: آری. گفتند: روزی به دیوار آن تکیه دادم و ناراحت بودم. مردی خوش سیما آمد به صورتم نگریست. گفت: ای علی بن الحسین چرا نگران هستی؟ برای دنیا؟ این که رزقی است که خداوند برای خوب و بد آماده ساخته است. برای آخرت؟ آن که وعده حقی است که پادشاهی مسلط بر آن حکم می‌کند. گفتم: من برای اینها ناراحت نیستم، برای فتنه ابن زبیر ناراحتم. گفت: ای علی بن الحسین! آیا شخصی را دیده‌ای که چیزی از خدا بخواهد و به او ندهد؟ گفتم: نه. گفت: و این که از خدا بترسد

۱ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۶.

۲ . نثر الدر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ ربیع الابرار، ج ۳، ص ۶۹.

۳ . سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱.

۴ . همان، ج ۱۷، ص ۲۳۸.

۵ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۹.

۶ . رجال نجاشی، ص ۱۱۵، ش ۲۹۶.

خداوند او را کفایت نکند؟ گفتم: نه. آنگاه آن شخص از نظرم غایب شد. آنگاه به من گفته شد: این خضر بود که با تو مناجات می کرد.<sup>۱</sup>

عبدالله بن محمد بن عمر می گوید: هشام بن اسماعیل (والی امویان در مدینه) حقوق همسایگی را فراموش کرده و ما را اذیت می کرد، بخصوص علی بن الحسین آزار بسیاری از او دید.

هنگامی که عزل شد، ولید دستور داد تا او را در معرض دید مردم نگاه دارند تا هر کسی می خواهد از او انتقام بگیرد. هشام گفت که از هیچ کس به اندازه علی بن حسین وحشت ندارد. در حالی که هشام در پشت دیوار مروان بود و امام سجاد(ع) از کنار او عبور می کرد، به یاران خویش گفت تا متعرض او نشوند و حتی کلمه ای به او تندی نکنند. وقتی امام رد شد، هشام بن اسماعیل فریاد زد: *اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ*<sup>۲</sup> خداوند می داند که رسالت خویش را در کجا و میان چه کسانی قرار دهد.

در نقلی آمده است که سعید بن مسیب می گفت [پس از حج] هیچ کس از مکه خارج نمی شد مگر وقتی که علی بن الحسین خارج می شد. من نیز همراه او بودم. در یکی از منازل فرود آمد. دو رکعت نماز خواند و در سجده چنان تسبیحی گفت که گویی همه چیز با او تسبیح می گفتند و در سجده بودند.<sup>۳</sup> در نقلی دیگر آمده است که علی بن الحسین در رجب به عمره آمد و تمام شب و روز را کنار کعبه در نماز و سجده بود. شنیده شد که در سجده اش می گفت: انجام گناه از بنده تو کاری بزرگ است، چنان که عفو از ناحیه تو نیکوست. در تمام مدت اقامت در مکه، کارش همین بود نه بیشتر.<sup>۴</sup>

امام سجاد(ع) در وقت رحلت، فرزندش امام باقر را در آغوش گرفت و گفت: تو را به آنچه پدرم در وقت رحلت به من وصیت کرد، وصیت می کنم و آن این که مبادا در حق کسی که هیچ ناصری جز خداوند ندارد، ستم روا داری.<sup>۵</sup>

۱ . التذكرة الحمدونية، ج ۱ ص ۱۰۸.

۲ . تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۵۲۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۰.

۳ . روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۹۰.

۴ . الاقبال، ص ۶۴۹.

۵ . روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۷.



امام حسین  
ع السلام





## امام باقر (ع)

### امام محمد باقر (ع)

پنجمین امام شیعه، محمد بن علی بن الحسین (ع) ملقب به باقر است. مادر آن حضرت، فاطمه [آم عبدالله] دختر امام مجتبی (ع) است که امام صادق (ع) از وی با تعبیر کانت صدیقه لم تدرک مثلها فی آل الحسن یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب، امام باقر (ع) نخستین کسی است که پدرش از نسل امام حسین (ع) و مادرش از نسل امام حسن (ع) است.<sup>۲</sup>

روز تولد آن حضرت را در برخی نقل‌ها اول رجب و در برخی دیگر سوم صفر دانسته‌اند.<sup>۳</sup> سال تولد امام در منابع متعددی ۵۷<sup>۴</sup> و در برخی از منابع سال ۵۶ یا ۵۸، دانسته شده است.<sup>۵</sup> یعقوبی از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود: قتل جدی الحسین و لی أربع سنین و اِنّی لأذکر مقتله و ما نألنا فی ذلک الوقت.<sup>۶</sup> هنگامی که نیایم حسین (ع) به شهادت رسید، من چهار ساله بودم و جریان شهادت آن حضرت و آنچه در آن روز بر ما گذشت همه را به یاد دارم.

- 
- ۱ . دعوات راوندی، ص ۶۸، حدیث ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۱۵
  - ۲ . عمدة الطالب، ص ۱۹۵ . گفتنی است که فرزندان حسن مثنی نیز که مادرشان فاطمه دختر امام حسین (ع) بود، همین ویژگی را داشتند.
  - ۳ . قول اول در مسار الشیعه، ص ۳۳ و قول دوم در کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶ آمده است.
  - ۴ . کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی در الکافی ج ۱، ص ۴۶۹، مسار الشیعه، ص ۳۳، و التهذیب، ج ۶، ص ۷۷ این سال را یاد کرده‌اند.
  - ۵ . اثبات الوصیه، ص ۱۷۳
  - ۶ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰

در خبر دیگری که شیخ صدوق آورد، آمده است که زراره خدمت حضرت باقر عرض کرد که شما امام حسین(ع) را درک کردید؟ امام فرمود: اذکر و أنا معه فی المسجد الحرام و قد دخل فیہ ...<sup>۱</sup> زمانی را به خاطر دارم که من با ایشان در مسجدالحرام بودیم و ...

روز رحلت امام را هفتم ذی‌حجه و برخی در ربیع‌الاول یا ربیع‌الثانی دانسته‌اند.<sup>۲</sup> یعقوبی آن را سال ۱۱۷ هجری، در سن پنجاه و هشت سالگی یاد کرده؛<sup>۳</sup> در حالی که در بیشتر منابع سال ۱۱۴ روایت شده است.<sup>۴</sup> منابع دیگر سال ۱۱۵، ۱۱۶ و ۱۱۸ را نیز یاد کرده‌اند.<sup>۵</sup> در هر صورت، رحلت آن حضرت در دوران خلافت هشام بوده است. در نقل دیگر آمده که امام باقر(ع) در زمان ابراهیم بن ولید بن عبدالملک مسموم شده، به شهادت رسید و در بقیع، در کنار قبر پدر بزرگوارش دفن شد.<sup>۶</sup> ابراهیم درست پیش از آخرین خلیفه اموی، برای مدت کوتاهی خلافت کرد. این نقل نباید درست باشد. محل رحلت حضرت در حمیمه بود که به مدینه انتقال یافت و در بقیع مدفون شد.<sup>۷</sup>

ادله امامت آن حضرت در کتب شیعه به طور مبسوط ذکر شده<sup>۸</sup> و نقش انگشتی ایشان که معمولاً شعار ائمه(ع) در برخورد با مشکلات زمان خود بود العزّة لله جمیعاً (تمام عزّت از آن خداست) بوده است.<sup>۹</sup>

۱ . من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۳، حدیث ۲۳۰۸

۲ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶

۳ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰ «توفی ابو جعفر ... سنة ۱۱۷ و سنه ثمان و خمسون سنة.»

۴ . الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹؛ فرق الشیعه، ص ۷۵؛ الارشاد، ص ۲۹۴؛ التّهذیب، ج ۶، ص ۷۷؛ المعرفة و التاریخ، ج ۳، ص ۳۴۶؛ تاریخ ابی زُرعة الدمشقی ج ۱، صص ۲۹۵ - ۲۹۴

۵ . تواریخ النبی و الآل، ص ۶۷؛ تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۰ (در منبع اخیر سال ۱۱۸ نقل شده است). و بنگرید آراء مختلف در این باره، همان، ص ۲۷۲ - ۲۷۳، و صص ۲۹۷ - ۲۹۹

۶ . الفصول المهمه، ص ۲۲۱

۷ . وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۴

۸ . اثبات الهداة، ج ۵ ص ۲۶۳؛ اثبات الوصیه، ص ۱۴۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۲۲۹ به بعد؛ الکافی، ج ۱ ص ۳۰۵؛ اعلام الوری، ص ۲۶۰؛ البصائر، ج ۴ باب ۴۸؛ الامامة والتبصرة، ص ۶۲ و ۶۳

۹ . الکافی، ج ۲، ص ۴۷۳؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۶؛ تاریخ جرجان، ص ۴۱۹ «القوة لله جمیعاً» و همین طور در: تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۷

امام پنجم شیعیان، افزون بر لقب «شاکر» و «هادی» به طور عمد به لقب «باقر» شهرت یافته است. معنای باقر شکافنده است که جابر بن یزید جعفی در توضیح آن گوید: لَأَنَّهُ بَقَرَ الْعِلْمَ بَقْرَ أَيْ شَقَّهُ وَأَظْهَرَ أَظْهَارًا؛<sup>۱</sup> زیرا آن حضرت علم را شکافت و رموز و دقائق آن را روشن ساخت.

یعقوبی می‌نویسد: كَانَ سُمِّيَ الْبَاقِرَ لِأَنَّهُ بَقَرَ الْعِلْمَ.<sup>۲</sup> بدان سبب باقر نامیده شد که علم را شکافت. راغب اصفهانی هم مانند همین سخن را گفته است.<sup>۳</sup> ابن منظور در مورد کلمه باقر چنین گفته: التَّبْقِرُ التَّوَسُّعُ فِي الْعِلْمِ وَالْمَالِ وَكَانَ يُقَالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِأَنَّهُ بَقَرَ الْعِلْمَ وَاعْرَفَ أَصْلَهُ وَاسْتَنْبَطَ فِرْعَهُ.<sup>۴</sup> «تبقر» داشتن علم و مال زیاد را گویند و به محمد بن علی بن حسین بن علی (ع) بدان جهت باقر گفته می‌شود که آن حضرت علم را شکافت و اصول آن را مشخص و طرز استنباط فروع علم از اصول آن را بیان فرمود.

جابر بن عبدالله انصاری روایتی در فضیلت امام باقر (ع) نقل کرده که به نوشته ابن شهر آشوب، فقهای مدینه و عراق، همگی آن را روایت کرده‌اند.<sup>۵</sup> در این روایت جابر گوید: رسول خدا مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: اَنْتَكَ تَبْقَى حَتَّى تَرَى رَجُلًا مِنْ وُئْدَى أَشْبَهَ النَّاسَ بِى اسْمَهُ عَلِيٌّ اسْمِي، إِذَا رَأَيْتَهُ لَمْ يَخُلْ عَلَيْكَ فَأَقْرَبْتَهُ مِنْى السَّلَامِ.

تو بعد از من چندان زنده می‌مانی که مردی از فرزندان مرا - که شبیه‌ترین مردم به من و نامش مطابق نام من باشد - زیارت کنی، وقتی که او را دیدی، سلام مرا به او برسان و این سفارش مرا حتماً عمل کرده و سهل بگیر. در تاریخ یعقوبی، دنباله این حدیث چنین آمده است: فلما كَبُرَ سِنَّ جَابِرٍ وَ

۱ . علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۳

۲ . یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰

۳ . المفردات، ص ۵۴

۴ . لسان العرب، ذیل کلمه باقر.

۵ . نک: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴



خاف الموت جعل يقول: يا باقر يا باقر! أين أنت، حتى رأه، فوقع عليه يقبل يديه ورجليه و يقول: بأبي و أمي شبيه ابیه رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - إِنَّ أَبَاكَ يقرأك السَّلَام.<sup>۱</sup>

وقتی جابر به سنین پیری رسید و مرگ خود را نزدیک دید، پیوسته می‌گفت، ای باقر ای باقر، کجایی. تا این که روزی آن حضرت را دید و خود را به وی رسانید، در حالی که دست و پای حضرتش را می‌بوسید و می‌گفت: پدر و مادرم فدای تو که شبیه پدرت رسول خدا هستی، رسول خدا بر تو سلام فرستاد.

این روایت از امام صادق(ع) نیز نقل شده و آن حضرت در این روایت کلمه «باقر» را به عنوان یک فضیلت اختصاصی برای پدر بزرگوارش یاد کرده است.<sup>۲</sup> خبر یاد شده در محافل سنی هم رایج بوده است، چنان که ابن قتیبه، دانشمند اهل حدیث و سنی قرن سوم، در *عیون الاخبار* همین خبر را مفصل آورده است. در پایان آن وقتی، جابر امام را شناخت، آمده که گفت: أدنیه منی، فأدنته منه، فقبل بین عینیه و قال: یا حبیبی، رسول الله یقرئک السلام. ثم قال: نعیت إلی نفسی و ربّ الکعبه. ثم انصرف إلی منزله و أوصی فمات من لیلته.<sup>۳</sup> او را نزدیک من آوردید. وقتی نزدیک آوردند، میان دو چشمان او را بوسید و گفت: حبیب من، رسول الله به تو سلام رساند. به خدای زمان مرگم فرا رسیده است. همان شب به خانه رفت و وصیت کرد و درگذشت.

ابن عساکر نیز این حدیث را به گونه ای دیگر روایت کرده است. بر اساس این نقل امام باقر(ع) گفت: جابر مرا خواست، شکم مرا بوسید و گفت: أمرنی رسول الله (ص) أن أقرئک السَّلَام.<sup>۴</sup>

نقل این روایت از رسول خدا (ص) باعث شهرت امام باقر(ع) بدین لقب گردیده و پس از آن نیز که مجلس آن حضرت محل تجمع و استفاده شمار فراوانی از

۱ . تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ نک: المنتخب من ذیل المذیل، ص ۶۲۲

۲ . الاختصاص، ص ۶۲

۳ . عیون الاخبار، ج ۱، ص: ۳۱۳

۴ . تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۲۷۵ و با طرق دیگر، به شکل های دیگر همان و ۲۷۶

راویان و محدثان اهل سنت شد، این لقب وجه عملی خود را نشان داد. وقتی زید بن علی نزد هشام بود، هشام با توصیف امام باقر(ع) با کلمه «بقره» می‌خواست آن حضرت را تحقیر نماید، زید در جواب او گفت:

سَمَاءَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِأَقْرَبِ الْعِلْمِ وَأَنْتَ تُسَمِّيهِ الْبَقْرَةَ، لَقَدْ اخْتَلَفْتُمَا إِذَا<sup>۱</sup>، پیامبر او را باقر العلم نامید و تو بقره می‌نامی! پس میان تو و رسول خدا خیلی فاصله است. این روایت در منابع مختلف و با طرق متعدد نقل شده و ارائه آن توسط مؤلفان و راویانی چون ابن قتیبه از اهل حدیث، صحت آن را تضمین کرده جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد.

این عساکر در روایتی مُسْنَد آورده است که عبدالرحمان بن کثیر از جعفر بن محمد روایت کرد که پدرم [امام باقر] فرمود: جدم حسین بن علی مرا در دامن خود نشانند و به من گفت: رسول خدا (ص) به تو سلام رساند، همچنان که علی بن الحسین گفت: جدم علی بن ابی طالب مرا در دامن خود نشانند و فرمود: رسول خدا به تو سلام رساند.<sup>۲</sup>

محمد بن کعب قرظی محدث و مفسر و قاصّ معروف هم در شعری نسبت به امام گفت:

يا باقر العلم لاهل التُّقى و خير من كَبِيّ علي الاجبل<sup>۳</sup>

درباره حالات معنوی امام نیز روایاتی نقل شده است. از جمله ابن عساکر این نقل را آورده است: افلح غلام آن حضرت گوید: همراه محمد بن علی بن الحسین به حج رفتیم. وقتی داخل مسجد شدیم، و نگاه حضرت به کعبه افتاد، بلند بلند گریه کرد و اطرافیان هم به گریه افتادند. از حضرت خواسته شد آرام باشند. فرمودند: گریه می‌کنم تا شاید خداوند نظر رحمت به من کرد و فردای قیامت رستگار باشم. سپس طواف کرد و در کنار مقام، به نماز ایستاد. وقتی سر از

۱ . عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۱۲

۲ . تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۵

۳ . تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴

سجده برداشت، صورتش از اشک خیس بود.<sup>۱</sup>

همانجا روایتی درباره رفتن امام باقر(ع) بر سر مزار پدر نقل کرده و پندگیری او از زیارت قبور را به همراه اشعاری از آن حضرت روایت کرده که بسیار لطیف است.<sup>۲</sup>

### موقعیت علمی امام باقر(ع)

بی تردید از نظر بسیاری از علمای اهل سنت، امام باقر(ع) در زمان حیات خویش شهرت فراوانی داشته و همواره محضر او از دوستدارانش، از تمامی بلاد و سرزمینهای اسلامی، پر بوده است. موقعیت علمی ایشان، به مثابه شخصیتی عالم و فقیه، به ویژه به عنوان نماینده علوم اهل بیت بسیاری را بر آن وا می‌داشت تا از محضر او بهره گیرند و حل اشکالات علمی و فقهی خود را از او بطلبند. در این میان اهل عراق که شیعیان بسیاری در میان آنها وجود داشت، مفتون شخصیت آن حضرت شده بودند.<sup>۳</sup>

در میان مراجعه‌کنندگان، آن چنان خضوعی نسبت به شخصیت علمی امام به چشم می‌خورد که عبدالله بن عطای مکی می‌گفت: ما رأیت العلماء عند أحد قط أصغر منهم عند أبي جعفر و لقد رأیت الحکم بن العتیبه مع جلالته فی القوم بین یدیه کأنه صبی بین یدی مُعلّمه.<sup>۴</sup>

علما را در محضر هیچ کس کوچک‌تر از آن زمانی که در محضر ابوجعفر(ع) بودند، ندیدم. حکم بن عتیبه (م ۱۱۵) با تمام عظمت علمی‌اش در میان مردم، در برابر آن حضرت مانند دانش آموزی در مقابل معلم خود به نظر می‌رسید.<sup>۵</sup>

۱ . تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۲۸۰

۲ . تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۲۸۱

۳ . الارشاد، ص ۲۸۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الفصول المهمه، ص ۲۱۲

۴ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۰؛ اعلام الوری، ص ۲۶۹؛ کشف الغمه، ج ۲، صص ۱۱۸ - ۱۱۷

۵ . تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۲۷۸

شهرت علمی امام که به گفته ابن عنبه کان واسع العلم و وافر العلم، دریایی از علم و حلم بود، مشهورتر از آن است که کسی بخواهد آن را بیان کند.<sup>۱</sup> این شهرت در زمان خود ایشان، نه تنها در حجاز که کان سید فقهاء الحجاز<sup>۲</sup> بلکه حتی در عراق و خراسان نیز به طور گسترده فراگیر شده بود. چنان که راوی می‌گوید: دیدم که مردم خراسان دورش حلقه زده و اشکالات علمی خود را از او می‌پرسیدند.<sup>۳</sup>

ذهبی درباره امام باقر(ع) می‌نویسد: کان أحدٌ من جمیع بین العلم و العمل و السؤدد و الشرف و الثقة و الرزانة و کان أهلاً للخلافة.<sup>۴</sup> از کسانی است که بین علم و عمل و آقایی و شرف و وثاقت و متانت جمع کرده و اهلیت برای خلافت داشت.

استاد ابوزهره درباره مرجعیت عام امام می‌نویسد: کان محمد الباقر(ع) ورثة الامام السجاد فی إمامة أهله و نیل الهدایة و لذا کان مقصد العلماء من کلّ البلاد الاسلامیة و ما زار أحد المدینة إلاّ عرج علی بیت محمد الباقر یأخذ عنه. امام باقر(ع) وارث امام سجاد(ع) در امامت و هدایت مردم بود، از این رو علمای تمام بلاد اسلام از هر سو به محضر او می‌شتافتند و کسی از مدینه دیدن نمی‌کرد جز این که به خدمت او شرفیاب شده و از علوم بی‌پایانش بهره‌ها می‌گرفت. و در جای دیگر می‌نویسد: کان یقصده من ائمة الفقه و الحدیث کثیرون.<sup>۵</sup> شمار زیادی از بزرگان فقه و حدیث، به قصد بهره‌گیری علمی قصد او کرده به مدینه می‌آمدند.

او همانند پدرش امام سجاد(ع)، که شهرت عظیم علمی در میان مردم داشت، مورد احترام خاص و عام بود. محمد بن منکدر (م ۱۳۰) از محدثان معروف<sup>۶</sup> و معاصر امام باقر (ع)، در عظمت امام پنجم شیعیان چنین می‌گوید: من جانشین علی بن الحسین، از میان فرزندان او را - که نزدیکترین آنان به او از نظر علم و فضیلت هم

۱ . عمدة الطالب، ص ۱۹۵

۲ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۷۷

۳ . الکافی، ج ۶ ص ۲۶۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷

۴ . سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۲

۵ . الامام الصادق، ص ۲۲

۶ . درباره وی بنگرید: الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۷۸

می‌بایست باشد - ندیده بودم تا روزی که به محضر فرزندش محمد باقر(ع) رسیدم.<sup>۱</sup>  
 بسیاری از دانشمندان بزرگ اسلامی درباره مقام علمی و موقعیت فقهی  
 حضرتش جملات زیبایی بر زبان رانده‌اند که استاد اسد حیدر آنها را در کتاب  
 خود گردآورده است.<sup>۲</sup>

فراوانی و گستردگی روایات امام در زمینه‌های فقه، اعتقادات و علوم دیگر  
 اسلامی، سبب شد تا محدثان اهل سنت نیز از آن حضرت نقل حدیث نمایند.  
 یکی از معروفترین آنها ابوحنیفه (م ۱۵۰) است. او با توجه به این که بیشتر  
 احادیث وارده از طریق اهل سنت را نمی‌پذیرفت، روایات زیادی از طریق اهل بیت  
 و به ویژه امام باقر(ع) نقل کرده است.<sup>۳</sup> ذهبی درباره کسانی که از امام روایت  
 کرده‌اند از عمرو بن دینار (م ۱۲۶)، اعمش (م ۱۴۸)، اوزاعی (م ۱۵۷)، ابن جریج  
 (م ۱۵۰) و قره بن خالد (م ۱۵۴) یاد کرده است.<sup>۴</sup>

ابوزرعه دمشقی (م ۱۸۰ یا ۱۸۱) نیز درباره آن حضرت می‌گوید: **إنَّ أبا جعفر**  
**أكبر العلماء.**<sup>۵</sup> ابوجعفر از بزرگترین عالمان است.

به جرأت می‌توان گفت که در میان امامان شیعه پس از امیرمؤمنان(ع) سند  
 بیشتر روایات به امام باقر(ع) و امام صادق(ع) منتهی می‌گردد، و این به دلیل  
 موقعیت خاص سیاسی جامعه آن روز بود که این دو امام بیش از امامان دیگر  
 فرصت نشر علوم آل محمد(ع) را پیدا کردند. از این روست که در جوامع حدیثی  
 شیعه، بخش بزرگی از روایات اهل بیت از این دو امام بزرگوار نقل شده است.  
 همین مسأله سبب شد تا درباره امام باقر(ع) گفته شود **لم يظهر من وُلد الحسن و**  
**الحسين من العلوم، ما ظهر منه في التفسير والكلام و الأحكام و الحلال و الحرام.**<sup>۶</sup>  
 از فرزندان حسن(ع) و حسین(ع) آن چه در زمینه تفسیر، کلام، فتوا، واحکام حلال

۱ . الاتحاف، ص ۱۴۵

۲ . الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، صص ۴۳۹ - ۴۳۵

۳ . تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۷

۴ . تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۴

۵ . روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۲۳

۶ . مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۹۸؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴

و حرام از آن حضرت صادر شده، از کس دیگری صادر نشده است.

نشر این احادیث سبب شهرت عظیم علمی آن امام همام، در آن روزگار به عنوان عالم، امام، فقیه و محدث بوده است. ابوزهره از میان انبوه کسانی که به آن حضرت مراجعه و از محضر او کسب علم کرده‌اند، به سفیان الثوری (م ۱۶۱)، سفیان بن عیینه (م ۱۹۸) و ابوحنیفه اشاره کرده است.<sup>۱</sup> طبعا برخی از اینان باید با واسطه از امام استفاده کرده باشند. ابن عساکر فهرست بلندی از روایان از امام باقر که غالبا افراد مشهوری هستند به دست داده است.<sup>۲</sup>

ابرش کلبی از خواص نزدیکان هشام بن عبدالملک بود،<sup>۳</sup> با این حال روایاتی هم از امام باقر (ع) دارد.<sup>۴</sup> هشام از او پرسید: من هذا الذی احتوشته اهل العراق یسألونه؟ قال: هذا نبی الکوفة، و هو یزعم أنه ابن رسول الله و باقر العلم و مفسر القرآن.<sup>۵</sup>

این کیست که مردم عراق او را در میان گرفته و مشکلات علمی خود را از او می‌پرسند؟ هشام گفت: این پیامبر کوفه است، خود را پسر رسول خدا و شکافنده علم و مفسر قرآن می‌داند.

در نقل دیگری آمده است که هشام او را با تعبیر المفتون به اهل العراق<sup>۶</sup> معرفی کرده؛ یعنی کسی که اهل عراق شیفته او هستند.

با این همه تمجید و تعظیم علما از آن حضرت، این سخن که لیس یروی عن الباقر من یختج به<sup>۷</sup> از روی کمال بی‌انصافی است. این جمله در طبقات، می‌تواند بر این اساس باشد که اصحاب خاص امام باقر، روایان شیعی بودند، کسانی که از دید رجالی‌های اهل سنت در قرن دوم و سوم، بدعت‌گزار تلقی شده و موثق شمرده نمی‌شدند. در واقع انگیزه این اظهار نظرهای ناروا در مورد امام باقر(ع)، نگاه

۱ . الامام الصادق(ع)، ص ۲۲

۲ . تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۶۸

۳ . طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲۲

۴ . کافی، ج ۶، ص ۸، ۲۸۶

۵ . بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۵ از مناقب؛ کافی، ج ۸، ص ۱۲۰ (من هذا الذی تداک علیه الناس) یعنی این کیست که مردم بر او ازدحام کرده‌اند؟

۶ . تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۵

۷ . طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲۴. روایان وی افراد قابل قبولی نیستند.

افراطی دانشمندان رجال و اهل حدیث این دوره است که هرگاه کسی کمترین توجهی به اهل بیت و علوم آنها داشته باشد، شیعه باشد یا نباشد، از نظر آنها حجیت و صلاحیت علمی و وثوق خود را از دست می‌دهد. روشن نیست محدثان اهل سنت که در کتب روایی خود، آن همه روایت از امام باقر(ع) نقل کرده‌اند، چگونه از نظرگاه تنگ ابن سعد جزو کسانی هستند که به آنان احتجاج نمی‌شود. همان طور که اشاره شد، سفیان ثوری، اوزاعی، ابوحنیفه و برخی دیگر که ابن حجر در تهذیب/التهذیب نامشان را آورده، در شمار راویان از آن حضرت هستند.

### امام درگیر اختلافات فقهی بین فرق اسلامی

سال‌های ۹۴ تا ۱۱۴ زمان پیدایش مشرب‌های فقهی و اوج‌گیری نقل حدیث درباره تفسیر آیات قرآن و همین‌طور احادیث درباره مسائل اخلاقی و روایات سیره نبوی می‌باشد. از علمای اهل سنت کسانی مانند هشام بن عروه، محمد بن شهاب زهری، مکحول، قتاده و بسیاری دیگر در زمینه نقل حدیث و ارائه فتوا فعال بودند. بستگی عالمی مانند زهری، ابراهیم نخعی، ابوالزناد، رجاء بن حیات به دستگاه حاکمیت اموی، و تأثیر پذیری آنان آرای انحرافی ایجاد شده پس از رسول خدا (ص) ضرورت احیای سنت واقعی پیامبر(ص) را به دور از شائبه‌های تحریف عمدی خلفا و علمای وابسته به آنان مطرح می‌کرد. امام باقر(ع) ضمن نامه‌ای بلندی که به سعد الخیر [سعد بن عبدالملک که امام باقر سعد الخیرش نامید]<sup>۱</sup> از علمای سوء زمانه شکایت فراوان کرده و می‌فرماید:

فاغرف أشباه الأخبار و الرهبان الذين ساروا بكتمان الكتاب و تحریفه فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين. ثم اغرف أشباههم من هذه الأمة الذين أقاموا حروف الكتاب و حرّفوا حدوده، فهم مع السادة و الكبرة، فاذا تفرقت قادة الأهواء كانوا مع

۱. وی نواده عبدالعزیز بن مروان بود که متمایل به علویان شده بود و امام او را با خطاب «انت اموی منا اهل البيت» وصف کرد. اختصاص ص ۸۵ (اطلاع دیگری از وی به دست نیامد). مقایسه کنید با: قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۵

أكثرهم دنيا و ذلك مبلغهم من العلم.<sup>۱</sup>

نظایر احبار و رهبان را بشناس، احباری که کتاب خدا را از مردم کتمان و تحریف کرده و با تمام این احوال، سودی از کارشان نکرده و راه به جایی نبردند. اکنون مانند آنها در این امتانند، کسانی که الفاظ قرآن را حفظ کرده و حدود آن را تحریف می‌کنند. آنها با اشراف و بزرگان هستند. زمانی که رهبران هواپرست متفرق شوند، آنها با کسانی هستند که دنیای بیشتری دارند. فهم آنها در همین حد است.

با نگاهی به فراوانی روایات نقل شده در این دوران و شهرت علم فقه در میان محدثان این زمان، می‌توان گفت که علم فقه نزد علمای اهل حدیث و عثمانی مذهب که به تدریج به اهل سنت نامیده شدند، از این دوره به بعد وارد مرحله تدوین خود شده است. فروکش کردن تنشهای سیاسی پس از حادثه کربلا و شکست خوردن و از میان رفتن ابن‌زبیر و یکپارچه شدن حاکمیت مروانیان، به ناچار بسیاری از علما را از صحنه سیاست دور کرد و به حوزه درس و حدیث سوق داد و آنها را واداشت تا به شکلی، اختلاف روایات را حل کنند و فتوای فقهی برای مردم ارائه دهند.

نوشته‌اند: برای نخستین بار در سال ۱۰۰، عمر بن عبدالعزیز فرمان تدوین احادیث را خطاب به ابوبکر بن حزم صادر کرد.<sup>۲</sup> این خود بهترین شاهد است بر شروع تکاپوی فرهنگی علمای بلاد در آغاز قرن دوم، یعنی مقارن با دوران امامت امام باقر(ع). از این رو امام احساس کرد که می‌بایست با ابراز و اشاعه نظرات فقهی اهل بیت در برابر انحرافات که به دلایل مختلفی در احادیث اهل سنت رسوخ کرده بود، موضعگیری نماید. نقطه نظرات فقه شیعه گرچه تا آن زمان به طور محدود و در حد اذان، تقیه، نماز میت و ... روشن شده بود، اما با ظهور امام باقر(ع) قدم مهمی در این باره برداشته شد و یک جنبش فرهنگی

۱ . کافی، ج ۸، ص ۵۲ - ۵۶ (دو نامه خطاب به وی آمده و ظاهرا اطلاع دیگری جز عبارتی که در اختصاص ص ۸۵ درباره اوست، از وی در دست نیست)

۲ . المصنف، ج ۹، ص ۳۳۷؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ تقييد العلم، ص ۱۰۶ و ۱۰۵



تحسین برانگیزی میان شیعه به وجود آمد. در این عصر بود که شیعه تدوین فرهنگ خود، مشتمل بر فقه و تفسیر و اخلاق را آغاز کرد. پیش از آن در جامعه اسلامی، فقه و احادیث فقهی، محل اعتنا نبود. درگیریهای سیاسی و علائق دنیاگرایانه دامنگیر دستگاه حکومت و عالمان وابسته شده و سبب غفلت از اصل دین و به خصوص فقه در میان مردم گشته بود. جلوگیری از تدوین حدیث که به دستور خلیفه اول و دوم انجام گرفت، و به جز عهد امام علی (ع) بعدها هم ادامه یافت، از عوامل عمده انزوای فقه بود، فقهی که حداقل ۸۰ درصد آن متکی به احادیث روایت شده از پیامبر (ص) بود. ذهبی از ابوبکر نقل می‌کند که گفت:

فَلَا تَحَدَّثُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) شَيْئاً، فَمَنْ سَأَلَكُمْ فَقُولُوا: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ فَاسْتَحِلُّوا حَلَالَهُ وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ.<sup>۱</sup>

از رسول خدا (ص) چیزی نقل نکنید و در جواب کسانی که از شما درباره حکم مسأله‌ایی پرس و جو می‌کنند بگویید: کتاب خدا (قرآن) میان ما و شما است، حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمارید.

در این زمینه از عمر نیز چنین نقل شده: اَقْلُوا الرُّوَايَةَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ اَنَا شَرِيكُكُمْ؛<sup>۲</sup> از رسول خدا (ص) کمتر حدیث نقل کنید که در این کار من هم شما را همراهی می‌کنم.

و از معاویه نقل می‌کنند که گفت: عَلَيْكُمْ مِنَ الْحَدِيثِ بِمَا كَانَ فِي عَهْدِ عُمَرَ، فَإِنَّهُ كَانَ قَدْ أَخَافَ النَّاسَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص).<sup>۳</sup>

به روایاتی که در عهد عمر از رسول خدا (ص) روایت شده است اکتفا کنید؛ زیرا عمر مردم را در مورد نقل حدیث از پیامبر بر حذر می‌داشت.

بی‌خبری مردم زمانی به اوج خود رسید که فتوحات اسلام آغاز گردید. زمامداران و مردم به طوری مشغول کشورگشایی و امور نظامی و مسائل مالی و ... شدند که فعالیت علمی و تربیت دینی به هیچ‌وجه جلب توجه نمی‌کرد. وقتی

۱ . تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲

۲ . تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷

۳ . تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷

ابن عباس در آخر ماه رمضان در بصره که یکی از مراکز اصلی فتوحات بود بر بالای منبر گفت: **أُخْرَجُوا صَدَقَةً صَوْمِكُمْ**، مردم معنای حرف او را نمی فهمیدند، لذا ابن عباس گفت: کسانی که از مردم مدینه در آنجا حاضرند برخیزند و برای آنها مفهوم صدقه صوم را توضیح دهند؛ فانهم لا يعلمون من زكاة الفطرة الواجبة شيئاً! (آنان درباره زکات فطره واجب چیزی نمی دانند). پس از آن، در دوران بنی امیه این ناآگاهی دینی بر شدت خود افزود، چنان که دکتر علی حسن می نویسد:

... انه في اثناء عصر بنی أمیة الذين كانوا لایهتمون كثيراً بامور الدين، كان الشعب في الواقع قليل الفهم و المعرفة للفقہ و مسائل الدين و لم یکن یعرف من هذه الشؤون الا اهل المدينة و حدهم.<sup>۱</sup>

در دوران بنی امیه که به امور دینی توجه چندانی نمی شد، مردم نسبت به فقه و مسائل دینی آگاهی نداشتند و چیزی از آن نمی فهمیدند و تنها اهل مدینه بودند که از این گونه مسائل آگاهی داشتند.

در منابع دیگر نیز آمده که در طول نیمه دوم قرن اول هجری، مردم حتی کیفیت اقامه نماز و گزاردن حج را نیز نمی دانستند.<sup>۲</sup>

انس بن مالک با نگاهی به روزگار خویش می گفت: ما أعرف شيئاً مما كان علی عهد رسول الله. قيل: الصلاة! قال: أليس صنعتم ما صنعتم فيها.<sup>۳</sup>

از آنچه که در زمان رسول خدا(ص) معمول بود، چیزی نمی بینم! گفتند: نماز! گفت: چه تحریف هایی که در این نماز انجام ندادید!

همه اینها نشان از فراموش شدن فقه میان عامه مردم است. همان چیزی که سبب شد تا امام باقر و امام صادق (ع) به تدوین فقه و احیای آن در میان مردم پرداخته و برابر تحریفات و تغییرات بایستند.

امام باقر(ع) نماینده مکتب اهل بیت و از اولین بانیان حدیث و فقه و تفسیر و

۱ . الإحكام في الاصول الأحكام، ج ۲، ص ۱۳۱

۲ . نظرة عامة في تاريخ الفقه الاسلامي، ص ۱۱۰

۳ . كشف القناع في حجية الاجماع، ص ۵۶

۴ . ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۶؛ به نقل از بخاری و ترمذی، نک: جامع البیان العلم، ج ۲، ص ۲۴۴

؛ دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام، ج ۱، ص ۵۷ - ۵۶

سیره نبوی از دیدگاه مکتب شیعه است. به عبارت دیگر، در این دوره، شیعیان گرد امام باقر (ع) اجتماع کرده و ضمن حفظ هویت خود به عنوان ادامه دهنده راه اهل بیت، از رهبری‌های فکری و سیاسی امام باقر (ع) بهره می‌بردند. وقتی در روایتی امام شیعیان خود را سه دسته می‌کند،<sup>۱</sup> این به معنای آن است که شیعیان گروهی مشخص هستند و ایشان در رأس شیعیان قرار دارند.

از نظر شیعیان و مکتب تشیع، دسترسی به علوم اصیل اسلامی تنها از طریق اهل بیت، که باب علم رسول خدا (ص) هستند، ممکن است و به همین جهت در کلمات امام باقر(ع) نمونه‌های فراوانی وجود دارد که ایشان مردم را دعوت به بهره‌گیری علمی از اهل بیت کرده و حدیث درست را تنها نزد آنان می‌داند. در روایتی آمده است که امام به سلمه بن کَهِیل و حَکَم بن عَیینه می‌فرمود:

شَرَقًا أَوْ غَرْبًا فَلاتَجِدانَ عِلْمًا صَحیحًا إِلَّا شِیْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا؛<sup>۲</sup> به شرق و غرب عالم بروید جز علم ما، علم صحیحی نمی‌یابید.

همچنین در کلام دیگری با اشاره به حسن بصری که از علمای معروف این زمان بود، فرمودند: فَلِیَذْهَبِ الْحَسَنُ - یعنی البصری- یمیناً و شمالاً قَوْلَ اللَّهِ مَا یُوجَد الْعِلْمُ إِلَّا هِیْهِنَا؛<sup>۳</sup> حسن بصری هر کجا می‌خواهد برود، به خدا قسم علم جز نزد ما یافت نمی‌شود.

و در روایتی دیگر آمده: فَلِیَذْهَبِ النَّاسُ حِیْثُ شَاءُوا، فَوَاللَّهِ لَیْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هِیْهِنَا - و أشارَ إلی بَیْتِهِ-<sup>۴</sup> مردم هر کجا که می‌خواهند بروند، به خدا قسم این امر جز در اینجا یافت نمی‌شود- اشاره به خانه خود کرد.

این سخنان به صراحت مردم را دعوت می‌کرد تا برای دریافت معارف دینی

۱ . تاریخ دمشق، ج ۵۴ ص ۲۹۱، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۲ « شِیْئَتُنَا ثَلَاثَةٌ أَصْنَافٍ صِیْفٌ یَأْکُلُونَ النَّاسَ بِنَا وَ صِیْفٌ کَالزَّجَاحِ یَنْمُ [ینهم] وَ صِیْفٌ کَالذَّهَبِ الْأَحْمَرِ ». شیعیان ما سه گروه‌اند. گروهی که به اسم ما مردم را می‌دوشند. گروهی که مانند شیشه شکننده هستند و گروهی ه مانند طلا سرخ [با عیار بالا و استوار هستند].

۲ . رجال کشی، صص ۲۱۰ - ۲۰۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹؛ بصائر الدرجات، ص ۹

۳ . الکافی، ج ۱، ص ۵۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۲

۴ . الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹؛ بصائر الدرجات، ص ۱۲

اصیل، عترت را معیار قرار دهند. پذیرش چنین دعوتی به معنای پذیرفتن تشیع بود. در گفتاری دیگر از امام باقر(ع) آمده است: آل محمد أبواب الله و الدعاة إلى الجنة و القادة إليها،<sup>۱</sup> فرزندان رسول خدا درهای علوم الهی و راه رسیدن به رضای او و دعوت کنندگان به بهشت و سوق دهندگان مردم به آنجا هستند.

اصرار ما بر نقل این عبارات، روشن کردن این نکته است که این گفتارها از نظر تاریخی تأثیر خاص خویش را در شکل دادن به تشیع ایفا کرده است. چنان که در نقل دیگری از امام باقر(ع) آمده: أیها الناس! این تذهبون و این یراد بکم، بنا هدی الله أولکم و بنا ختم آخرکم،<sup>۲</sup> مردم کجا می‌روید، به کجا برده می‌شوید؟ شما در آغاز به وسیله ما اهل بیت هدایت شدید و سرانجام کار شما نیز با ما پایان می‌پذیرد.

زمانی که هشام به مدینه آمد، امام در ضمن سخنانی فرمود: الحمد لله الذی بعث محمداً بالحق نبیاً و أکرماً به، فنحن صفوة الله علی خلقه و خیرته علی عباده و خلفاءه، فالسعید من أتبعنا والشقی من عادانا و خالفنا،<sup>۳</sup> سپاس خدایی را که حضرت محمد (ص) را به پیامبری برگزید و ما را بوسیله او مورد احترام و تکریم قرار داد. پس ما برگزیدگان خدا از میان مخلوقات او و خلفای منصوب از جانب او هستیم، خوشبخت کسی است که از ما پیروی کند و بدبخت کسی است که ما را دشمن داشته و با ما مخالفت کند.

امام به عنوان نماینده این مکتب در مناظرات خود با دیگران می‌کوشید تا نظرهای فقهی اهل بیت را اشاعه داده و در عین حال موارد انحراف جریان‌های مخالف و رایج را مشخص کرده و به مردم بنمایانند. امام حتی از نظر بزرگترین علمای عصر خویش به عنوان میزان تشخیص صحیح از سقیم شناخته شده بود و فراوان پیش می‌آمد که آنان عقاید خود را پیش آن حضرت عرضه می‌کردند تا به صحت و سقم آن واقف شوند. ابوزهره پس از نقل یکی از جلسات مناظره ابوحنیفه

۱ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۴۷۸

۳ . دلائل الامامه، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶

با امام، چنین می‌نویسد:

و من هذا الخیر تبین امامة الباقر للعلماء يحضرون اليه و يحاسبهم على ما يئلفه عنهم او يندُر منهم و كآته الرئيس يحاكم مرؤسيه ليخملهم على الجادة و هم يقبلون طائعين تلك الرياسة.<sup>۱</sup>

از این خبر، امامت باقر(ع) برای علما روشن می‌شود. آنها نزد آن حضرت حاضر می‌شدند، حضرت عقاید و نظرات ایشان را نقد می‌کرد. گویا آن حضرت رئیسی بود که به زیردستانش حاکم بود، تا آنان را به شاهراه هدایت رهنمون شود و علمای آن عصر به ریاست او گردن نهاده و از او اطاعت می‌کردند.

یک بار عبدالله بن عمیر لیثی نزد امام باقر(ع) آمد و پرسید: آیا این که شایع شده شما فتوا به حلیت متعه داده‌اید درست است؟ امام فرمود: **أحلّها الله في كتابه و سنّها رسول الله و عمل بها أصحابه**. خدا آن را در کتابش حلال فرموده، سنت پیامبر بر آن قرار گرفته و یاران آن حضرت بدان عمل کرده‌اند. عبدالله گفت: اما عمر از آن نهی کرده است. امام پاسخ داد: **فأنت على قول صاحبك و أنا على قول رسول الله(ص)**؛<sup>۲</sup> تو بر فتوای رفیقت باش و من بر حکم رسول خدا (ص).

همانگونه که دیدیم امام بر پایه کتاب و سنت استدلال کرده و با کسانی که به غیر آنها استناد و استدلال می‌کردند به مقابله بر می‌خاست. روایت زیر، همین مشی امام را نشان می‌دهد:

مکحول بن ابراهیم از قیس بن ربیع روایت می‌کند: از ابواسحاق [سبیعی] درباره مسح بر خفین (چکمه) پرسیدم. در جواب گفت: مردم را می‌دیدم که مسح بر خفین می‌کردند تا شخصی از بنی هاشم را که محمد بن علی بن الحسین بود دیده و درباره مسح بر خفین از او سؤال کردم، فرمود: **لم یکن امیر المؤمنین(ع) یمسح علیها (وکان یقول): سبق الكتاب المسح علی الخفین**.<sup>۳</sup>

۱ . الامام الصادق(ع)، ص ۲۴

۲ . نثر الدر، ج ۱، ص ۳۴۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۶؛ و نک:

المیزان، ج ۳، ص ۳۸۹

۳ . الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۴۵۲

امیرمؤمنان علی(ع) بر خفین مسح نمی‌کرد و (و آن حضرت می‌فرمود): کتاب خدا نیز آن را تجویز نکرده است. سپس ابواسحاق سخن خود را چنین ادامه داد: از وقتی که محمد بن علی مرا نهی کرد، دیگر مسح بر خفین نکردم. قیس بن ربیع می‌گوید: من نیز از وقتی که این مسأله را از ابواسحاق شنیدم، دیگر مسح بر خفین نکردم. استواری استدلال امام بر اساس کتاب و سنت، نه تنها ابواسحاق بلکه قیس بن ربیع را نیز واداشت تا به قول او گردن نهد.

در مورد دیگر، وقتی نافع مولی عمر به منظور استدلال بر حکمی، حدیثی را نقل کرد و آن را به شکل نادرستی روایت کرد، امام این تحریف را آشکار و حدیث را به شکل صحیح آن روایت فرمود.<sup>۱</sup> امام وی را که در جمعی نشست و فتوا می‌داد مورد انکار قرار داد.

اصحاب امام باقر(ع) نیز در برابر استدلال‌های ابوحنیفه، در موضوعات فقهی ایستادگی کرده و او را از نظر فقهی رد می‌کردند.<sup>۲</sup> امام باقر(ع) استدلال‌های اصحاب قیاس را به تندی رد کرد<sup>۳</sup> و پس از آن حضرت، فرزندش امام صادق(ع) هم با آنان مخالفت نمود. امام باقر این حدیث را از قول پیامبر (ص) نقل می‌کرد که فرمود: **أَيُّهَا النَّاسُ! حَلَالِي حَلَالُ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامِي حَرَامُ الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ. أَلَا وَ قَدْ بَيْنَهُمَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الْكِتَابِ وَ بَيْنَهُمَا لَكُمْ فِي سُنَّتِي وَ سِيرَتِي وَ بَيْنَهُمَا شُبُهَاتٌ مِنَ الشَّيْطَانِ وَ بَدَعٌ بَعْدِي، مِنْ تَرَكَهَا صَلَحَ لَهُ أَمْرُ دِينِهِ وَ صَلَحَتْ لَهُ مَرُوتُهُ وَ عَرَضُهُ وَ مِنْ تَلَبَّسَ بِهَا وَقَعَ فِيهَا.**<sup>۴</sup>

امام باقر(ع) در برابر سایر فرق اسلامی منحرف نیز موضع انتقادی آشکاری داشت و تلاش می‌کرد تا عقاید و باورهای صحیح و مورد تأیید مکتب اهل بیت را در زمینه‌های مختلف از سایر فرق، تبیین و آشکار سازد.

موضعگیری امام در مقابل مرجئه بسیار قاطعانه و حساس بود. برخی از مرجئه

۱ . دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۶۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، صص ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۰

۲ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۹۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، صص ۲۸۷ - ۲۸۶

۳ . وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۹

۴ . وسائل، ج ۲۷، ص ۱۶۹

افراطی صرف‌نظر از این سخن درست که «ایمان لفظی یک فرد را از جمیع حقوق یک مسلمان در جامعه اسلامی برخوردار کرده و تمامی حقوق شهروندی را به او می‌دهد» ایمان حقیقی را نیز تنها یک اعتقاد درونی دانستند و نقشی برای عمل صالح در آن قائل نبودند. اما اشکال مرجئه از نظر شیعه تنها این نبود، بلکه مهم آن بود که مرجیان با دیدگاه و باورهای شیعه درباره دشمنان امیرمؤمنان(ع) موافق نبوده و همه سلف را بهستی می‌دانستند، حتی اگر با امام علی(ع) در افتاده‌اند. اصطلاح مرجی در میان شیعه، به معنای کسی بود که اساساً حاضر نبود دشمنان امام علی(ع) در جمل و صفین را محکوم کند. در یک مقطع، غالب هواداران ابوحنیفه در عراق بودند و از دید شیعیان، مرجئی تلقی می‌شدند. به همین دلیل در روایتی بدون یاد از اهل سنت - که آن زمان، یعنی اواسط قرن دوم به این نام کسی وجود نداشت - از مرجئه، معتزله، قدریه، زیدیه، خوارج،<sup>۱</sup> حروریه و عثمانیه<sup>۲</sup> یاد شده و در اینجا، مقصود از مرجئه، عامه مردم عراق یا به عبارتی «عامه» هستند.<sup>۳</sup>

در یک نقل آمده است که امام باقر(ع) با اشاره به این فرقه فرمود: *اللهم العن المرجئة فإنهم أعداءنا فی الدنيا و الاخرة*.<sup>۴</sup> خداوند! مرجئه را از رحمت خود دور کن که آنها دشمنان ما در دنیا و آخرت می‌باشند. شبیه این برخورد را از سوی امام صادق(ع) نیز داریم. امام صادق دلیل این لعنت را چنین می‌داند که مرجیان بر این باورند که کشندگان ما مؤمن هستند!<sup>۵</sup>

امام در مقابل خوارج نیز که در آن زمان کرب و فری داشتند موضع‌گیری می‌کرد. البته این امکان وجود داشت که شخصی از خوارج نزد امام آمد و پرسشی را مطرح

۱ . کافی، ج ۱، ص ۳۵۱

۲ . کافی، ج ۲، ص ۵۴۵؛ تهذیب، ج ۴، ص ۵۴

۳ . علامه مجلسی آنجا که می‌گوید: گاهی کلمه «مرجئه» بر همه «عامه» اطلاع می‌شود، از آن روی که علی را چهارمی می‌دانند همین است. بحار، ج ۲۳، ص ۱۸. اگر شیعه‌ای اندکی سنی‌گری داشت می‌گفتند به حشویه و مرجئه تمایل یافته است. بنگرید: بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۹. سنن آن روزگار عبارت از «اهل حدیث و مرجئه» هستند.

۴ . کافی، ج ۸، ص ۲۷۶؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۱

۵ . کافی، ج ۲، ص ۴۰۹

کرد و پاسخش را بشنود.<sup>۱</sup> حتی امام باقر (ع) این نکته را یادآور شده است که پدرش، یعنی امام سجاد(ع)، همسری داشت که بر عقیده خوارج بود.<sup>۲</sup> با این حال، امام باقر (ع) از سختگیری‌های خوارج که به آن شهرت داشتند، انتقاد می‌کرد. کسی مسأله درباره جبهای پرسید که از بازار خریده و نمی‌داند پاک است یا ناپاک، حضرت با اشاره به این که این قبیل سختگیری‌ها از خوارج است، فرمودند: *إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَقُوا عَلَيَّ أَنفُسَهُمْ بِجَهَالَتِهِمْ إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ*<sup>۳</sup> خوارج از روی جهالت عرصه را بر خود تنگ گرفته‌اند، دین ملایم‌تر و قابل انعطاف‌تر از آن است که آنان می‌شناسند. آگاهی که یکی از دلایل محدود ماندن خوارج در جامعه صدر اسلام، همین نگاه سختگیرانه آنان بود. این تعبیر امام باقر (ع) نشان دهنده حساسیت دقیق امام در این زمینه آن هم در تطبیق با یک مسأله فقهی است.

### مبارزه با یهود و اسرائیلیات

اهل کتاب تنها قوم با فرهنگ و کتاب در میان عربهای بدوی بودند و به همین دلیل از پیش از اسلام، نفوذ فرهنگی میان آنان داشتند. توجه داریم که یهودیان، تمایلی به یهودی کردن اعراب نداشتند و به همین دلیل هیچ عربی، تمایلات یهودی پیدا نمی‌کرد. اما مسیحیان در پی تبلیغ آیین مسیح بودند. با این حال، به جز در جنوب جزیره العرب، مسیحیت پیشرفتی نکرد. البته شماری از قبایل عربی در شامات و عراق تحت تأثیر مسیحیت قرار گرفتند. عربهای مسیحی تا به امروز در نواحی شامات وجود دارند.

در منطقه حجاز، نفوذ یهودیان هم به لحاظ اقتصادی و هم فرهنگی نیرومند بود. زمانی که اسلام در مدینه استقرار یافت به تدریج یهودیان را محدود کرد تا آن که از جزیره العرب بیرونشان راند. بعدها که دایره اسلام به شام و عراق کشیده

۱ . کافی، ج ۱، ص ۹، ص ۹۷

۲ . کافی، ج ۷، ص ۲۵۳

۳ . کافی، ج ۲، ص ۴۰۵؛ تهذیب، ج ۱، ص ۲۴۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۳



شد، یهودیان به طور پراکنده در عرصه‌های مختلف حضوری محدود داشتند. در این میان شماری از اهل کتاب، و به طور خاص یهودیان، آن هم گروهی از افراد تحصیل کرده و روحانی یا به قول خودشان احبار، به اسلام گرویدند. تشابه میان فرهنگ اسلامی با فرهنگ یهودی، به دلیل آن که هر دو آیین از طرف خداوند آمده بود، سبب شد تا برخی از معارف یهودی به تدریج میان مسلمانان انتشار یابد. این معارف که به تدریج اسرائیلیات نامیده شد، شامل مطالبی بود که یهودیان بر اساس میراث خود، اعم از کتاب مقدس و دیگر روایات شفاهی، درباره انبیاء گذشته و برخی از مباحث و مسائل اعتقادی ابراز می‌کردند. زمانی که علم تفسیر شکل گرفت، بخشی از این اسرائیلیات درباره تاریخ انبیاء، توسط مسلمانان اقتباس و در شرح آیاتی از قرآن که درباره انبیاء بود، درج می‌گردید. امروزه شمار زیادی از این قبیل نقلها را در تفسیر مفصل طبری که کارش گردآوری اقوال موجود در ذیل هر آیه بوده، ملاحظه می‌کنیم. به هر روی اصطلاح اسرائیلیات، شامل اخباری می‌شد که در متون یهودی وجود داشت و میان مسلمانان وارد شده بود. وجود کعب الاحبار در نزدیکی دستگاه خلافت در دوره خلیفه دوم، یکی از نخستین شائبه‌های نشر اسرائیلیات را پدید آورده است. وی برخی از دیدگاه‌های خود را با تکیه بر اخبار یهودی منعکس می‌کرد. شماری از آنها پذیرفته می‌شد، و با برخی مخالفت می‌گردید.<sup>۱</sup>

همچنین از وهب بن منبه (م ۱۱۴) معاصر امام باقر (ع) که در اخبار تاریخی و حتی سیره نبوی تخصص داشت، به عنوان یکی از ارکان نشر اسرائیلیات یاد شده است. در این دوره بود که نقل اخبار اسرائیلی توسط علمای اسلام، مورد اختلاف واقع شد. شگفت آن که حدیثی از قول رسول خدا (ص) نقل شد که فرموده است: حَدِّثُوا عَنِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ.

۱. در این باره نمونه‌های فراوانی را در تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۹۳ - ۹۵ آورده ایم. رابطه کعب با خلیفه بسیار خوب بود به طوری که بعدها یک مورخ ایرانی در قرن دهم نوشت: «کعب الاحبار به صحبت عمر آمد و میان ایشان پیوسته اوقات به مطایبه و مزاح می‌گذشت». آثار احمدی، ص ۴۰۵

به هر روی، در این باره اقوالی پدید آمد<sup>۱</sup> و تلاش شد تا اجازه نشر آن اخبار که مردم هم به آنها علاقه نشان می‌دادند، داده شود. در این موضوع تا به امروز اختلاف نظر بوده و تحقیقات فراوانی صورت گرفته است.

تلاش علمی یهود - در داخل جامعه اسلامی به ویژه در محافل علمی آن - در مسائل فقهی و کلامی نیز تأثیری نگران‌کننده نهاد و این موضوع در تاریخ چنان روشن است که جای کوچکترین تردید و شبهه‌ای در آن وجود ندارد.<sup>۲</sup>

مبارزه با فرهنگ یهودی که از جمله از طریق قصه خوانان ترویج می‌شد، یکی از اقداماتی است که نمونه‌هایی از آنها را در زندگی امامان داریم. در این زمینه، تکذیب احادیث دروغین و ساخته و پرداخته یهودیان در مورد انبیای الهی و مطالبی که باعث خدشه‌دار شدن چهره ملکوتی پیامبران خدا شده است، در برخوردهای ائمه اطهار(ع) دیده می‌شود. در اینجا به دو نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

الف: دو نفر پیش حضرت داود (ع) دعوایی مطرح کرده و او را برای رسیدگی در این موضوع فراخواندند که آیات ۲۳ و ۲۴ سوره «ص» ناظر بر این جریان است. دعوای طرح شده از این قرار است که یکی از این دو نفر، ۹۹ گوسفند داشت و آن دیگری یک رأس. آن که یک گوسفند داشت از دست دیگری شکایت کرد که برادرش با داشتن ۹۹ گوسفند در نظر دارد یک رأس گوسفند او را نیز تصاحب نماید. داود(ع) بدون استماع اظهارات نفر دوم چنین قضاوت می‌کند: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْمَجَيْكَ اِلَى نِعَاجِهِ.. با خواستن گوسفند تو و افزودن آن بر گوسفندان خود بر تو ستم روا داشته است...

۱ . برای مثال بنگرید: البداية و النهاية، ج ۱، ص ۶. مصحح کتاب سبل الهدی و الرشاد (چاپ قاهره) بحث مفصلی درباره اسرائیلیات و نفوذ آنها در فرهنگ اسلامی دارد. اهمیت اسرائیلیات در ایجاد انحراف در فرهنگ اسلامی، مورد توجه رشید رضا قرار گرفت و در موارد مختلفی در تفسیر المنار درباره آن بحث کرد. روایت مزبور تنها در یک مورد در اخبار ما انعکاس دارد و آن این که از امام صادق (ع) سوال می‌شود که دیگران - یعنی عامه - چنین روایتی از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند (معلوم می‌شود از طریق اهل بیت روایت نشده بوده) و حضرت تفسیری متفاوت از آنچه معمول است از آن کرده و این برداشت را که هرچه می‌خواهید از آنها نقل کنید و کاری به صحت و سقم آن نداشته باشید را رد کردند. قصص الانبياء راوندی، ص ۱۸۷.

۲ . بحوث مع اهل السنة و السلفية، صص ۵۱ - ۵۰

روایات یهودیان در این باره اشاره به آن دارد که این ماجرا مربوط به داستان داود و اوریا است. طبق این اخبار، داود پیامبر به دنبال کبوتری بر پشت بام می‌رود و در آنجا که مشرف بر منزل اوریا بود، همسر او را می‌بیند و دل به او می‌بندد و به منظور رسیدن به هدف خود، شوهر اوریا را در صف مقدم جنگ قرار می‌دهد و او کشته می‌شود و سپس با همسر او ازدواج می‌کند. خداوند در این آیات مذکور داود را توبیخ می‌کند که چطور با داشتن ۹۹ همسر نگاهش در پی همسر دیگری است.<sup>۱</sup>

چنین وصفی از شخصی مانند داود که از انبیاء الهی است، به هیچ روی با تصویری که قرآن از پیامبران دارد سازگار نیست. به خصوص شیعیان که روی عصمت رسول خدا(ص) و انبیاء و امامان تأکید دارند، نمی‌توانند چنین نگاهی را تحمل کنند. اما این اخبار با آنچه در سفر پیدایش تورات آمده و حتی بدتر از این موارد را هم به انبیاء نسبت می‌دهد، مناسبت تام و تمامی دارد.

این احادیث در عصر اول اسلام توسط شماری از یهودیان مسلمان شده رواج یافت و همان زمان مورد حمله امام علی بن ابی طالب(ع) قرار گرفت. حضرت در این باره فرمود: لا اوتی برجل یزعم ان داود تزوج امرأة اوریا الا جلدته حدین حداً للنبوة و حداً للاسلام.<sup>۲</sup> اگر کسی را که معتقد است داود(ع) با همسر اوریا ازدواج کرده، پیش من بیاورند، بر او دو حد جاری می‌کنم، حدی به خاطر هتک نبوت و حدی دیگر برای اسلام. امام رضا(ع) نیز احادیث اسرائیلی را محکوم می‌کردند.<sup>۳</sup> همین موضع را از امام باقر(ع) در موارد دیگری داریم.

یهودسانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند - اعم از آن عده که به ظاهر اسلام آورده بودند و یا آنان که هنوز بر دین یهود باقی بودند - می‌کوشیدند برتری بیت‌المقدس - قبله یهودیان - بر کعبه را به مسلمانان بقبولانند؛ از این رو در این زمینه دست به جعل احادیثی زدند و آنها را به طور گسترده در میان مسلمانان

۱ . البده و التاريخ، ج ۳، ص ۱۰۱. (شگفت آن که در برخی موارد این داستان از زبان پیامبر(ص) هم نقل شده است). اصولاً شماری از اخبار اسرائیلیات را برای این که مورد قبول واقع شود، از زبان آن حضرت نقل کردند!

۲ . مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۷۲، تنزیه الانبیاء، ص ۹۲

۳ . تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۹۶ - ۲۹۵

رواج دادند. زراره نقل می‌کند: در خدمت امام باقر(ع) نشسته بودم و امام در حالی که در مقابل کعبه نشسته بود فرمود: نگاه کردن به خانه خدا عبادت است. در همان حال شخصی از قبیله بجیله که او را عاصم بن عمر می‌نامیدند، نزد امام آمد و گفت: کعب الاحبار می‌گوید: انَّ الكعبةَ تَسْجُدُ لبیت المقدس فی كلِّ غداةٍ؛ کعبه هر صبحگاهان برابر بیت المقدس سجده می‌کند.

امام فرمود: نظر تو در مورد سخن کعب الاحبار چیست؟ آن مرد گفت: سخن کعب صحیح است. امام باقر(ع) فرمود: کَذِبَتْ و كَذَبَ كعب الأخبار معك. تو و کعب الاحبار هر دو دروغ می‌گویید. آن گاه در حالی که به شدت ناراحت بود فرمود: ما خَلَقَ اللهُ عزوجل بَقعةً فی الأرض أحبَّ الیه منها.<sup>۱</sup> خداوند بقعه‌ای محبوب‌تر از کعبه روی زمین نیافریده است. جالب است که زراره می‌گوید این اولین باری بود که امام باقر (ع) را دیدم که تعبیر «کذبت» - دروغ می‌گویی - را بکار می‌برد. ابن ابی الحدید هم از گروهی از مورخان نقل کرده است که گفته‌اند کعب الاحبار مخالف امام علی (ع) بود و حضرت او را کذاب می‌دانست.<sup>۲</sup> شیخ صدوق در جایی از این که مخالفان سخنان وهب بن منبه و کعب الاحبار را که نه مروی از رسول خداست و نه با عقل مناسبت دارد قبول می‌کنند، مورد انتقاد قرار می‌دهد.<sup>۳</sup> آگاهیم که ابوذر هم در وقتی که عثمان از کعب الاحبار مشورت فقهی خواست، به او گفت: یا بن الیهودیین! أتعلمننا دیننا. ای یهودی‌زاده، تو دین ما را به ما تعلیم می‌دهی؟<sup>۴</sup> یک بار هم استخوانی به سرش کوبید و گفت: ما خرجت الیهودیة من قلبک.<sup>۵</sup>

امامان دیگر شیعه نیز بعدها با تعبیری نظیر لاتشبهوا بالیهود<sup>۶</sup> می‌کوشیدند این رابطه فرهنگی نامطلوب را که میان مسلمانان و یهود به وجود آمده بود و

۱ . الکافی، ج ۴، ص ۲۳۹، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۵۴

۲ . شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۷

۳ . کمال الدین، ج ۲، ص ۵۳۱

۴ . شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۳

۵ . الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۲۳۱

۶ . کافی، ج ۱، ص ۵۳۱

می‌رفت تا فرهنگ اصیل و غنی اسلام را به انحراف بکشاند، قطع کنند و این در حالی بود که راویان دیگر فریق اسلامی ساده‌لوحانه از این احادیث استقبال کرده و آنها را در ابواب مختلف کتاب‌هایشان نقل نمودند و فرهنگ خود را با آن آلوده کردند، ولی تابعین اهل بیت با الهام گرفتن از آنان، در مقابل این اندیشه‌های انحرافی و عوام‌پسند، به هوش بوده و از آسیب آن در امان ماندند.

اشاره به این نقل نیز مناسب است که محمد بن کعب قرظی از راویان اخبار اسرائیلی و امام باقر(ع) در جایی باهم بودند، از هشام بن عبدالملک سخن به میان آمد. در آنجا قرظی به طعنه به امام گفت: شما خانواده با شمشیر به مقاصدتان نخواهید رسید. بعد هم با نقل یک خبر اسرائیلی کوشید تا این مطلب را اثبات کند.<sup>۱</sup> حجم زیادی از اخباری که بعدها به عنوان علائم ظهور در منابع اسلامی منتشر شد و غالب آنها اساساً در مآخذ اهل سنت یا اخباری‌های بی‌قید انتشار یافت، در اصل متعلق به یهودیان و همین کعب الاحبار بود.<sup>۲</sup> برخی از پیشگویی‌های ساختگی هم که به احتمال بعدها به کعب الاحبار نسبت داده شده و برای تأیید شماری از موضوعات خاص است مع الاسف، در شماری از منابع شیعی هم رسوخ کرده که باید در فرصت مناسب به آنها پرداخت. همین‌طور برخی از نقلها که طی آنها کعب الاحبار مطالبی از تورات نقل می‌کند و روشن نیست که درست است یا خیر.<sup>۳</sup> جالب است که مخالفان برخی از باورهای کلامی خود را نیز به نوعی منسوب به کعب الاحبار کرده‌اند. چنان که از قول وی نقل کرده‌اند که گفته است: خداوند «رؤیت» و «کلام» خود را میان محمد و موسی تقسیم کرده است.<sup>۴</sup>

۱ . ربیع الابرار، ج ۲، صص ۸۴۳ - ۸۴۴

۲ . بنگرید: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۵

۳ . بنگرید: بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۲، ج ۸۷، ص ۵۵؛ و مواردی که ابن فهد در عدة الداعی، ۱۵۶، ۱۷۱، ۲۰۲، ۲۳۲ نقل کرده است.

۴ . شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۷.

## میراث فرهنگی امام باقر(ع)

با نگاهی کوتاه به مسانید فقهی و تفسیری شیعه، به خوبی می‌توان دریافت که بخش زیادی از روایات فقهی، اخلاقی و تفسیری شیعه از امام باقر(ع) نقل شده است. کتب اربعه، آثار صدوق و شماری از دیگر آثار کهن حدیثی شیعه، حاوی روایات زیادی در زمینه تبیین مسائل فقهی، تفسیری و سیره‌ای است که از آن حضرت روایت شده است. علاوه بر اینها مقدار زیادی اخبار تاریخی درباره امیرالمؤمنین (ع) و جنگ صفین نیز از آن حضرت نقل شده است.<sup>۱</sup>

همچنین در زمینه اخلاقیات، جملات گهربار و پرمغزی از امام باقر(ع) روایت گردیده، جملات قصاری که در نهایت زیبایی و برخاسته از روح عصمت، حکمت و کمالات درونی امام است. اربلی نوشته است که اخبار انبیا فراوان از امام باقر(ع) نقل شده و مردم اخبار مغازی را از ایشان نقل کرده‌اند و در احکام و مناسک حج به آنچه ایشان از رسول خدا (ص) نقل کرده استناد کرده‌اند. آنها همچنین اخباری در تفسیر قرآن از وی نوشته و خاصه و عامه از آن بزرگوار حدیث نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

ابان بن تغلب یکی از شاگردانی است که روایات زیادی در موضوعات مختلف از آن حضرت روایت کرده. بخش مهمی از این احادیث درباره مغازی رسول الله (ص) بود که بعدها توسط ابان بن عثمان احمر (م حوالی ۱۷۰) تدوین شد و کتاب مستقلی گردید که تا قرن ششم در دسترس بود.<sup>۳</sup>

امام باقر(ع) به نوعی مؤسس مکتب فقهی شیعه است که در دوره فرزندشان امام صادق (ع) توسعه یافت. بسیاری از قواعد اصول فقه از درون کلمات و تعبیرات امام باقر (ع) درآمد که از آن جمله می‌توان به اصل استصحاب، برگرفته از سخن امام باقر (ع) لاتنقض الیقین بالشک و برخی از قواعد دیگر مانند نفی ضرر اشاره

۱ . نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۲۱۲ - ۲۱۳، ۲۲۹ - ۲۳۴، ۲۸۶، ج ۳، ص ۳۲۴ و ج ۴، صص ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ج ۶، ص ۱۳؛ نک تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۷، ج ۵، صص ۱۷۶ - ۱۹۷، ط عزالدین

۲ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۶

۳ . نویسنده مجموعه روایات و نقلهای برجای مانده از کتاب مفقود ابان را با عنوان «کتاب المبعث و المغازی» گردآوری کرده که به چاپ رسیده است.

کرد. این علاوه بر آن است که حضرت با تمام وجود تلاش می‌کرد تا جامعه شیعه را با فقه پیامبر (ص) آشنا کند و ارتباط و پیوند فقه و حدیث شیعه را با سنت و حدیث نبوی مورد تأکید قرار دهد.

در این مورد ابوزهره نیز می‌نویسد:

و كان رضى الله عنه مفسراً للقرآن و مفسراً للفقہ الاسلامی مدرکاً حکمة الاوامر و النواهی فاهماً کلّ الفهم لمرامیها.<sup>۱</sup> آن حضرت مفسر قرآن و مبین فقه اسلامی بود و فلسفه اوامر و نواهی را درک می‌کرد و هدف آن را در حد نهایی آن می‌فهمید.

همچنین در زمینه اندیشه‌ها و جملات اخلاقی - اجتماعی امام می‌نویسد:

و لکمال نفسه و نور قلبه و قوه مدارکه أنطقه الله تعالی بالحکم الرائعة و رویت عنه عبارات فی الاخلاق الشخصية و الاجتماعية ما لو نظم فی سلوک لتکون منه مذهب خلق سام.<sup>۲</sup> به خاطر کمال نفسانی و روشنی قلب و قدرت درکش، خداوند حکمت‌های اعجاب انگیزی بر زبان او جاری ساخت و عباراتی درباره اخلاق شخصی و اجتماعی از آن حضرت روایت شده که اگر مرتب شوند یک روش گرانبها و جامعی از آن در زمینه‌های اخلاقی به وجود می‌آید.

نمونه‌ای از درس‌های اخلاق عملی امام، مخالفت با تحجر مقدس مآبانه بود. آن حضرت در مقام عمل، با نظر آن دسته که گمان می‌کردند ترک کامل نعمت‌های دنیوی، ورع اسلامی و زهد است مقابله می‌کرد. حکم بن عیینه می‌گوید:

دخلت علی ابی جعفر و هو فی بیت منجد و علیه قمیص رطب و ملحفة مصبوغة قد اُثر الصبغ علی عاتقه، فجعلت أنظر الی البیت و أنظر فی هیئته، فقال لی: یا حکم و ما تقول فی هذا؟ فقلت: ما عسیت أن أقول و أنا أراه علیک، فأما عندنا فإنما یفعله الشباب المرهق، فقال لی: یا حکم! «من حرّم زینة الله التي أخرج لعباده و الطیبات من الرزق» و هذا ممّا أخرج الله لعباده، فأما هذا البیت الذی تری فهو بیت

۱ . الامام الصادق(ع)، ص ۲۴

۲ . الامام الصادق(ع)، ص ۲۴

المرأة و أنا قریب العهد بالعرس و بیتی البیت الذی تعرف.<sup>۱</sup>

روزی خدمت ابوجعفر(ع) مشرف شدم و او را در خانه‌ای تزیین شده و آراسته یافتم، در حالی که آن حضرت پیراهن مرطوبی بر تن داشت و روی آن، ملافه رنگارنگی بر دوش انداخته بودند و رنگ ملحفه در شانه‌شان اثر گذاشته بود. داشتم خانه و طرز تزیین آن را تماشا می‌کردم که آن حضرت مرا مورد خطاب قرار داده و فرمودند: درباره وضع اتاق چه فکر می‌کنی؟ گفتم: حالا که شما در این وضعیت قرار گرفته‌اید، من چه می‌توانم بگویم، اما بین ما این قبیل امور، کار نوجوانان است. فرمودند: ای حکم! «زینت‌هایی را که خدا برای مردم اجازه داده و روزی‌های حلال او را چه کسی حرام کرده؟» این که می‌بینی از همان قسمی است که خدا برای مردم حلال فرموده است؛ و اما این اتاق را که می‌بینی اتاق همسر جدیدم است که تازه با او ازدواج کرده‌ام. اتاق من همان است که می‌شناسی.

عده‌ای فکر می‌کردند تلاش برای معاش، که نشانه فعالیت برای زندگی بهتر است، درست نیست. محمد بن منکدر یکی از حفاظ قرآن در عصر امام باقر(ع) در ضمن تمجید از آن حضرت می‌گوید: می‌خواستم او را وعظ کنم که او مرا موعظه فرمود. سؤال کردند چگونه؟ گفت: روزی از مدینه بیرون آمدم و در صحرا محمد بن علی بن الحسین(ع) را دیدم. او در حالی که بدن چاقی داشت در کنار دو غلام سیاه کار می‌کرد، پیش خود گفتم: سبحان الله! پیرمردی از قریش، در چنین ساعتی با این وضعیت برای به دست آوردن دنیا در تلاش است. باید او را موعظه کنم! نزد او رفته و گفتم: خداوند تو را حفظ کند، اگر در این حالی که هستی اجل تو برسد چه خواهی کرد؟ فرمود: اگر در این حالی که هستم اجلم سر رسد، در حالی که در اطاعت خدا بوده‌ام از دنیا رفته‌ام. من با کار کردنم، خودم و عیالم را از محتاج بودن به تو و سایر مردم حفظ می‌کنم. وقتی از سر رسیدن اجل هراسناک خواهم بود که اجل مرا در حال نافرمانی خدا دریافته باشد. گفتم: ای فرزند رسول خدا! راست فرمودی، من می‌خواستم تو را موعظه کنم که تو مرا



موعظه فرمودی.<sup>۱</sup>

امام باقر(ع) به ویژه درباره تفسیر، شهرت بسزایی دارد به همین جهت درباره شخصیت علمی او گفته‌اند: لم يظهر عن أحد من ولد الحسن و الحسين من العلوم ما ظهر منه من التفسير و الكلام و الفتيا و الأحكام و الحلال و الحرام.<sup>۲</sup>

مالک بن اعین جهنی در شعری امام باقر(ع) را چنین ستوده است:

إذا طلب الناس علم القرآن أنت قریش علیه عیالا

و إن فاه فيه ابن بنت النبی تلقت یداه فروعاً طوالاً<sup>۳</sup>

اگر مردم در صدد جستجوی علم قرآن برآیند، باید بدانند که قریش اهل و عائله ایشان هستند و اگر فرزند دختر رسول خدا (ص) - یعنی امام باقر(ع) - درباره علوم قرآن لب به سخن بگشاید، فروع زیادی برای آن ترسیم می‌کند.

درباره مسائل کلامی نیز امام باقر(ع) بسیاری از خطبه‌های امیرمؤمنان(ع) را در مسائل مربوط به توحید و صفات خدا<sup>۴</sup> روایت کرده‌اند. همین‌طور آن حضرت بیانگر بسیاری از نکات دقیق مسائل کلامی مورد اختلاف بین شیعه و اهل سنت می‌باشند. این روایات در اصول کافی به وفور دیده می‌شوند.

ابن ندیم در الفهرست، کتاب تفسیری به امام باقر(ع) نسبت داده و گفته است

۱ . الکافی، ج ۵، ص ۷۳ و ج ۶، ص ۴۴۶؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۲۵؛ الفصول المهمه، ص ۲۱۳؛ بحار

الاتوار، ج ۴۶، ص ۲۹۲؛ و نک: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۵۲

۲ . المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۲۷؛ بحار الاتوار، ج ۴۶، ص ۲۹۴

۳ . تاریخ دمشق، ج ۵۲، ص ۲۷۱؛ معجم الشعراء مرزبانی، ص ۳۶۶؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص

۱۴۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۲۳؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمه، ص ۲۱۰ - ۲۱۱؛

سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴؛ نور الابصار، ص ۱۴۳. تاریخ دمشق این شعر را بدین ترتیب آورده است:

إذا طلب الناس علم القرآن ن كانت قریش علیه عیالا

و إن قبل: إني ابن بنت الرسول ل نلت بذلك فرعا طویلا

نجوم تهلل للمدلجین جبال تورث علما جبالا

۴ . نک: حیاة الامام الباقر(ع)، باقر شریف قرشی، ج ۱، ص ۱۹۰

که آن را ابوالجارود زیاد بن منذر از امام نقل کرده است.<sup>۱</sup> بخش بزرگی از این روایات در تفسیر قمی و تفسیر پراج مجمع البیان آمده است.

تلاش‌های خستگی ناپذیر امام باقر(ع) و سپس تلاش‌های امام صادق(ع) سبب شد تا فقه شیعه با اتکای به احادیث رسول خدا(ص) و اشراقات و الهامات غیبی بر قلوب ائمه اطهار(ع)، زودتر از اهل سنت و ... به مرحله تدوین برسد تا جایی که مصطفی عبدالرازق می‌نویسد: ومن المعقول أن يكون الشروع إلى تدوين الفقه كان أسرع إلى الشيعة لأن اعتقادهم العصمة في أئمتهم أو ما يشبه العصمة كان حرياً إلى تدوين أقضيتهم و فتاويهم؛<sup>۲</sup>

پذیرفتن این که تدوین فقه شیعه زودتر از فرق دیگر اسلامی شروع شده عاقلانه است؛ زیرا اعتقاد آنان به عصمت یا معانی شبیه آن در مورد ائمه‌شان چنین اقتضا می‌کرد که قضاوت‌ها و فتاوی آنها به وسیله پیروانشان تدوین گردد. این میراث فقهی پیامبر(ص) بود که از طریق اهل بیت عصمت به طور مستقل به ما رسیده است. اهل سنت احادیثی را که از امام باقر(ع) نقل می‌کنند، معمولاً با اتصال سند آن از پدرش، به نقل از پدران [عن ابیه، عن آبائه]، به رسول خدا(ص) می‌رسانند، ولی شیعه به دلیل اعتقاد به امامت و عصمت آن حضرت و دیگر ائمه، نیازی به ذکر سند نمی‌بیند. از خود امام باقر(ع) درباره احادیثی که بدون ذکر سند از پیغمبر نقل می‌کند، سؤال شد، فرمودند:

إذا حدثت بالحديث ولم أَسْئِدْ، فَسَئِدِي فِيهِ إِلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) عَنْ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى.<sup>۳</sup>

وقتی حدیثی را روایت کرده و سند آن را ذکر نمی‌کنم سند من در چنین مواردی پدرم زین العابدین از پدرش حسین شهید از پدرش علی بن ابی طالب، از رسول خدا (ص) از جبرئیل و پس از آن از خداست.

۱ . نک: تأسیس الشيعة العلوم الاسلام، ص ۳۲۷؛ تفسیر ابی الجارود در کتاب تفسیر قمی درج شده که البته طرق تفسیر ابی الجارود مورد اشکال محققین واقع شده است، نک: الذریعه، ذیل اسم، «تفسیر ابی الجارود».

۲ . تمهید لتاریخ الفقه الاسلامی، ص ۲۰۳

۳ . الامالی، ص ۴۲؛ اعلام الوری، ص ۲۴۶

### امام باقر (ع) و تشویق به کتابت حدیث

نکته مهم آن است که روایات پیامبر توسط امام علی (ع) مکتوب شده و به امامان بعدی منتقل شده است. این نکته ای است که در روایات و نقلهای فراوانی مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله در روایتی از امام باقر (ع) آمده که حضرت رسول به علی فرمودند: اکتب ما املی علیک. امام فرمود: آیا ترس آن دارید من فراموش کنم. حضرت فرمود: خیر بلکه این نوشته باید برای شرکای تو بماند. یعنی امامان بعد.<sup>۱</sup>

امام باقر(ع) مانند دیگر امامان شیعه برای بیان اهمیت موقعیت اهل بیت از لحاظ دین، کوشش بلیغی از خود نشان می‌داد و در روایتی که در این زمینه از آن حضرت نقل شده، چنین آمده است: آل محمد أبواب الله و سبيله والدُّعَاةُ اِلَى الْجَنَّةِ و القادة اليها<sup>۲</sup> فرزندان رسول خدا، درهای علوم الهی و راه وصول به رضای او و دعوت کنندگان به بهشت و سوق دهندگان مردم بدان هستند.

و نیز از آن حضرت روایت شده: كلُّ شيءٍ لم يخرج من هذا البيت فهو وبالٌ<sup>۳</sup> هر آن چیزی که از این خانه بیرون نیاید خالی از پیامد سوء نخواهد بود.

در حقیقت آن حضرت، علوم پیامبر(ص) را از طریق امام علی(ع) برای مردم روایت می‌کردند و این زمانی بود که کسانی چون مکحول<sup>۴</sup> وقتی حدیثی از امیرالمؤمنین(ع) روایت می‌کردند از شدت ترس، آن حضرت را با عنوان ابوزینب یاد می‌کردند. بنابراین می‌بینیم که شیعه، تنها وارث احادیث رسول خدا(ص) می‌باشد و دلیل آن این است که این میراث مورد به مورد به قرآن اتکا دارد، به طوری که امام باقر(ع) فرمود: اذا حدَّثتکم بشيء فاسألونی عن کتاب الله؛<sup>۵</sup> وقتی حدیثی برای شما نقل می‌کنم در موضوع مطابقت آن با کتاب خدا، از من سؤال کنید.

۱ . الامالی الطوسی، ج ۲، ص ۵۶

۲ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۹

۳ . المیزان، ج ۳، ص ۱۷۶ از کافی

۴ . ابن ابی الحدید او را به بغض امیرالمؤمنین(ع) نسبت داده است. نک: الاختصاص، ص ۱۲۸

۵ . المیزان، ج ۳، ص ۱۷۶، به نقل از کافی

این میراث امام باقر(ع) سبب حفظ و سلامت شیعه از تحریفاتی شده است که به دلیل ننوشتن حدیث و انگیزه‌های دیگر زمینه‌های آن ایجاد شده بود. امام باقر(ع) با استناد به حدیث: **علیٌّ أفضاکم** - علی قاضی‌ترین شماست - که از طرق متعددی از شخص رسول خدا(ص) نقل شده، می‌کوشید یکی از علمای مخالف را به پذیرفتن احکام قضایی امیرمؤمنان(ع) واداشته و عقیده آن عالم دایر بر جواز عمل به احکام قضایی دیگران را باطل سازد.<sup>۱</sup> همچنین آن حضرت در پاره‌ای از موارد، علومی را که از طریق برخی صحابه نقل شده بود، به صراحت باطل اعلام می‌کرد، به طوری که یک بار پس از تقسیم احکام به «اسلامی» و «جاهلی» فرمود:

**أشهدکم علی زید بن ثابت، لقد حکمَ فی الفرائض بأحکام الجاهلیة.**<sup>۲</sup> شما را گواه می‌گیریم بر زید بن ثابت که در مسأله ارث مطابق احکام جاهلیت حکم کرده است. تأکیداتی که امامان از زمان امام علی (ع) تا دوره‌های بعد روی کتابت حدیث داشتند، و از جمله امام باقر(ع)، این روایت منقول در تاریخ دمشق را که راوی گوید ابوجعفر ما را از نوشتن منع کرده و می‌گفت فقط حفظ کنید<sup>۳</sup> را تکذیب می‌کند. آن حضرت خود از روی کتب آباء خود روایت می‌کرد، چگونه از دیگران می‌خواست تا صرفاً حفظ کنند. به علاوه شاگردانش اهل نوشتن و دارای کتاب حدیث هستند.

### میراث حکمی امام باقر (ع)

چنان که گذشت نهضت علمی که به نام امام صادق (ع) شهرت دارد، از روزگار پدرش آغاز گردید. هرچند اگر بخواهیم ریشه‌های آن را بشناسیم باید از جایگاه علمی امام علی (ع) و فرزندانش آغاز کرده، و روی تک تک امامان پیش از امام باقر (ع) هم تأمل کنیم. در اینجا دو نکته را اشاره می‌کنیم.

۱ . التهذیب، ج ۶، صص ۲۲۱ - ۲۲۰؛ الکافی، ج ۷، ص ۴۰۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸ - ۹

۲ . الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۷

۳ . تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۷

نخست میراث علمی‌ای است که از امام باقر(ع) در بخش‌های مختلف دین‌شناسی برجای مانده و امام با نقل روایات اجداد خود و همچنین اظهار نظرهای خود، هم در تقویت معارف و علوم اسلامی و هم تبیین دیدگاه‌های پاک شیعه فعالیت کرده است. علوم قرآنی، فقه، اخلاق، و سیره نبوی از زمینه‌های جدی هستند که امام باقر (ع) ضمن اظهار نظر در آنها، به تربیت شاگردان خاصی پرداخت و دامنه تأثیرگذاری شیعه را در معارف اسلامی، توسعه بخشید. البته این معارف، به طور کامل و دست کم در آن زمان، به طور منظم و کتابی مطرح نشد، اما به سرعت توسط شاگردان و شاگردان مع الواسطه، مدون شده و آنچه که امروز به نام معارف شیعی شهرت دارد را شکل داد. روایات تفسیری و سیره‌ای امام باقر(ع)، به ویژه کمتر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، در حالی که روایات فقهی، به ضرورت طرح مباحث فقهی، غالباً مورد نظر و تدقیق بوده است.

اما نکته دیگری را هم درباره میراث علمی امام باقر (ع) باید در نظر داشت و آن بیان «حکمت» در میان فرمایشات آن بزرگوار است. ادبیات حکمت، سخنان حکیمانه‌ای است که نمونه‌های آن در ادبیات بر جای مانده از امام علی (ع) با عنوان کلمات قصار دیده می‌شود. این ادب، نفوذ چشمگیری در فرهنگ عربی و دیگر فرهنگ‌ها دارد. نویسندگان و شعرای عرب از مضامین حکمی در قالب شعر، ضرب المثل و کلمات کوتاه استقبال زیادی کرده و سخت متأثر از آن هستند. یک مرور کوتاه روی کتاب *البیان و التبیین* جاحظ که در میانه قرن سوم نوشته شده است، می‌تواند عمق این ادبیات و تأثیر آن را نشان دهد. اهمیت ادبیات حکمت در میان امامان، خود موضوع مستقلی است اما در اینجا نقلی از طریق همین جاحظ از امام باقر (ع) بهانه‌ای شد تا اشارتی به این موضوع داشته باشیم. جاحظ می‌گوید: محمد بن علی بن الحسین، در دو جمله، «صلاح شأن دنیا» را بیان کرده است، آن جا که گوید: صلاح شأن جمیع التعایش و التعاشر، ملء مکیال: ثلثاه فطنة، و ثلثه تغافل. تمامیت شأن زندگی در این است که مکیال آدمی پر باشد، دو ثلثاش فطانت و زیرکی و یک ثلثاش تغافل. سپس می‌افزاید: وی جز برای فطانت و زیرکی، سهمی از خیر و صلاح

قرار نداده و تغافل هم از چیزی است که آن را دریافته و شناخته است.<sup>۱</sup> از نظر جاحظ اهمیت این سخن، از نقشی است که فطانت در حفظ تمامی مصالح زندگی آدمی می‌تواند داشته باشد. جاحظ درست قبل از این، مشابه همین جمله در اهمیت فهم و درک از زندگی را از قول امام سجاد (ع) آورده است: اگر مردم اهمیت روشنگری و تبیین را درک می‌کردند، از تمامی آنچه در سینه هاشان خلیجان می‌کرد، دور شده و سردی یقین را آن چنان درک می‌کردند که آنان را از وقوع در منازعه‌ای جدای از آنچه به آنان مربوط می‌شد، حفظ می‌کرد. به علاوه، این درک، آنان را در کوتاه مدت و افکار محدود، ازمیان نمی‌برد، اما این مردم، در جهل فرو رفته‌اند، خود شیفته هستند، با پیروی هوای خویش از یقین و ثبات دور افتاده‌اند و با پیش کردن عادات بد، از فضیلت تعلیم و تعلم دور مانده‌اند.<sup>۲</sup>

جاحظ در جای دیگری این جمله حکیمانه را از امام باقر (ع) آورده است: اللهم أعنی علی الدنيا بالغنی، و علی الآخرة بالتقوی، خدایا در دنیا مرا با بی نیازی و در آخرت با تقوا، یاری کن.<sup>۳</sup>

شماری از این کلمات قصار را در کتب حدیثی شیعه و برخی از آثار ادبی رایج در جهان اسلام می‌توان یافت. یکی از آنها کتاب *التذکرة الحمدونیه* است که برای نمونه از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: ندعو الله فیما نحب فیذا وقع الذی نکره لم نخالف الله فیما أحب، آنچه را دوست داریم از خدا می‌خواهیم. اگر چیزی رخ داد که نمی‌خواهیم، با آنچه خدا دوست داشته است مخالفت نمی‌کنیم.<sup>۴</sup> همو روایت بلندی از نصایح امام به مسافری را نقل کرده که حاوی نکات دقیق اخلاقی

۱ . البیان و التبیان، ج ۱، ص ۸۸

۲ . و قال علی بن الحسین بن علی رحمه الله: لو کان الناس يعرفون جملة الحال فی فضل الاستبانة، و جملة الحال فی صواب التبیان، لأعربوا عن کل ما تخلج فی صدورهم، و لوجدوا من برد یقین ما یغنیهم عن المنازعة إلى کل حال سوی حالهم. و علی أن درک ذلک کان لا یمدهم فی الأيام القلیلة العدة، و الفكرة القصیرة المدة، و لکنهم من بین مضمور بالجهل، و مفتون بالمعجب و معدول بالهوی عن باب التثبت، و مصروف بسوء العادة عن فضل التعلم. همان.

۳ . البیان و التبیان، ج ۳، ص ۱۸۰

۴ . التذکرة الحمدونیه، ج ۱، ص ۱۱۰

و اجتماعی است.<sup>۱</sup> نمونه‌های دیگری در همان کتاب<sup>۲</sup> و آثار دیگر ادبی کهن هست که در اینجا فرصت مرور بر آنها نیست. نمونه‌هایی هم ابن عساکر ضمن شرح احوال امام باقر (ع) نقل کرده است که به طور عمده در قالب نصایح دینی است: مردی آمد و درخواست نصیحت کرد: حضرت فرمود: وسائلت را آماده کن، توشه را فراهم ساز و خود وصی خودت باش.<sup>۳</sup>

### میراث امام باقر (ع) در سیره نبوی

امام باقر (ع) در میان منابع سیره نبوی از قرن دوم جایگاه شناخته شده‌ای دارد، به طوری که اخبار فراوانی از ایشان در کتاب‌های سیره کهن آمده است. جدای از منابع شیعه، مانند تفسیر قمی که حاوی روایات سیره ای فراوانی از امام باقر (ع) است، مصادر کهن سنی نیز روایاتی از آن حضرت درباره سیره نبوی نقل کرده‌اند. جالب است که این روایات، غالباً بلکه همگی به خود امام باقر (ع) ختم شده و چنان نیست که آن حضرت آن مواد را از دیگران نقل کرده باشد.

در *طبقات ابن سعد*، موارد متعددی از اخبار سیره نبوی یافت می‌شود. این اخبار، گرایش خاص اهل بیت (ع) را در تبیین برخی از موارد سیره نبوی به ویژه مسائل اختلافی نشان می‌دهد. تنها در مجلد اول *طبقات ابن سعد*، نزدیک به چهل مورد خبر در ابعاد مختلف سیره نبوی از امام باقر (ع) که از ایشان با عنوان محمد بن علی یاد می‌شود، نقل شده است.

موارد فراوانی هم در مجلد دوم، همین‌طور سیره *ابن اسحاق و انساب الاشراف* بلاذری که معمولاً از دو منبع پیش استفاده می‌کند وجود دارد. این اخبار، معمولاً اطلاعات خاص سیره‌ای است، یعنی روایاتی که درباره رویدادها، تاریخ حوادث،

۱ . همان، ج ۱، ص ۳۹۴

۲ . همان، ج ۱، ص ۱۱۶، ۲۷۳، ۳۹۴، ج ۲، ص ۱۷۸، ج ۳، ص ۹۳، ۲۱۸، ج ۴، ص ۴۱، ۱۹۵، ۳۵۴، ج ۶، ص ۱۱، ربیع الابرار، ج ۵، ص ۲۸۷

۳ . تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۹۲ و صفحات بعد.

اسامی اشیاء متعلق به رسول الله، چگونگی دفن حضرت، و همین‌طور نام اشخاص درگیر در برخی از رویدادها یا اتفاقات خاص زندگی آن حضرت است. به عبارت دیگر، چنین نیست که رنگ و بوی فقهی یا قرآنی داشته باشد، بلکه روایات خاص سیره ای است و آشکار است که امام در این رشته علمی سهم خاص خویش را داشته است. برای مثال نقل شده است که حضرت فرمود: رسول خدا (ص) روز دوشنبه دهم ربیع الاول به دنیا آمد. داستان حمله ابرهه نیمه محرم همان سال بود و میان واقعه فیل و ولادت رسول ۵۵ روز فاصله بود.<sup>۱</sup> یا این روایت که رسول خدا (ص) و بنی هاشم، دو سال در شعب بودند.<sup>۲</sup> یا نقل مفصلی که در وصف قیافه پیامبر (ص) از جدش امام علی (ع) نقل کرده است.<sup>۳</sup>

روایات فراوانی درباره سیره نبوی از آن حضرت در کتاب *مغازی ابان بن عثمان* احمر از شاگردان امام صادق (ع) آمده و به نظر می‌رسد ابان، اساس سیره مفقود شده خود را بر اساس روایات دو امام باقر و صادق (ع) بنا کرده است. در دیگر آثار حدیثی شیعی مانند تفسیر قمی و برخی از منابع حدیثی سنی مانند مصنف عبدالرزاق نیز روایات سیره‌ای از امام باقر (ع) نقل شده است.

جابر جعفی از دیگر اصحاب امام باقر (ع) نیز روایات سیره‌ای از آن حضرت نقل کرده که برخی را در مصادر اهل سنت هم می‌توان یافت.<sup>۴</sup> برای نمونه، ابن حجر گوید که ابن صخر در کتاب *فوائد* و ابن بشکوال در کتاب *المستغیثین* به نقل از محمد بن علی باقر [به نقل از اجدادش] آورده است که رسول خدا، فضة نوبیه را به عنوان خادمه در اختیار فاطمه زهرا (س) گذاشت. حضرت به این زن دعایی تعلیم داد. فاطمه از او پرسید: خمیر درست می‌کنید، یا نان می‌پزید؟ گفت: سرورم؛ خمیر را آماده می‌کنم و آتش را فراهم می‌سازم، اما هیزم در دستانش

۱ . طبقات الکبری، ج ۱، ص ۸۰

۲ . طبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۶۴

۳ . طبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۱۴

۴ . برای نمونه بنگرید: الاصابه، ج ۵، ص ۲۸۹ که روایتی درباره قاسم پسر پیامبر (ص) از جابر از امام باقر نقل شده و گفته شده است که یونس بن بکر آن را در زیادات کتاب *مغازی ابن اسحاق* آورده است.



سنگینی کرد و نتوانست. دعایی را که رسول خدا به او تعلیم داده بود خواند: یا واحد، لیس کمثله أحد، تمیت کلّ أحد، و تفتی کلّ أحد، و أنت علی عرشک واحد، و لا تأخذ سنة و لا نوم، در این وقت یک اعرابی رسید و هیزم را به خانه زهرا آورد.<sup>۱</sup> مقصود آن که این قبیل روایات پراکنده در منابع اهل سنت هست که به احتمال بسیار زیاد بوده و به تدریج با از میان رفتن آن آثار، محو شده است.

### رهبری امام باقر (ع) برای شیعیان

دوران امامت امام باقر (ع) مصادف با ادامه فشارهای خلفای بنی امیه و حکام آنها بر شیعیان در عراق بود. عراق مرکز اصلی شیعه بود و عراقیان وابستگی زیادی به آن حضرت داشتند و دانش وی را در عراق و از آنجا به نقاط دیگر بسط دادند. در منابع، از صحنه ای یاد می شود که هشام بن عبدالملک وارد مسجد الحرام شد و دید که مردم در اطراف محمد بن علی باقر حلقه زده اند. درباره او پرسید و با این عبارات از امام باقر (ع) یاد شد: المقتون به اهل العراق،<sup>۲</sup> امام اهل العراق،<sup>۳</sup> و یا الذی قد تداک علیه الناس یسألونه.<sup>۴</sup>

داستان از این قرار بود که شیعیان همه ساله در موسم حج با امامان تماس داشتند. این تماسها معمولا یا در مکه و یا در بازگشت زائرین بیت الله الحرام و عبور آنها از مدینه صورت می گرفت. امام رضا(ع) وقتی از حج یاد می کند، دقیقا روی این تماسها تأکید دارد: مع ما فيه - الحج - من التفقه و نقل أخبار الائمه(ع).<sup>۵</sup> در حج منافی چون تفقه در دین و نقل اخبار امامان وجود دارد. البته از برخی اخبار به دست می آید که مردم عراق از رفتن نزد امام باقر(ع) در مدینه نهی شده بودند.<sup>۶</sup>

۱ . الاصابه، ج ۱، ص ۲۸۱ - ۲۸۲ و مقایسه کنید با: المجتبی، (از ابن طاوس) ص ۸

۲ . الارشاد، ج ۲، ص ۱۶۳ (کسی که اهل عراق شیفته او هستند)

۳ . کافی، ج ۶، ص ۴۲۹

۴ . کافی، ج ۸، ص ۱۲۰

۵ . علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۷۳

۶ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۸۳

رهبری جامعه شیعه کار دشواری بود. این دشواری به طور عمده در جهت حفظ عقاید دینی آنان، جلوگیری از ورود آنان در ورطه‌های انحراف مانند آنچه غلات گرفتارش بودند، و نیز دیگر رسیدگی‌های فکری و حتی مالی به امور شیعیان بود. در این زمینه باید روی چند نکته تأکید کرده، مطالبی را توضیح داد.

### الف: مبارزه امام باقر با غلاة شیعه

مبارزه با غلو و غالی‌گری، در دوره امام باقر (ع) بیش از پیش مطرح گردید. از این دوره به بعد، شمار آنها رو به فزونی گذاشت و آنها با سوء استفاده از روایات امام و نسبت دادن احادیث جعلی به آن حضرت می‌کوشیدند از حیثیت امامان و شیعیان برخوردار شده و با کشاندن شیعه ساده لوح به دنبال خود، به اهداف خود برسند. زمانی که امام در مدینه بود، این فرصت‌طلبی‌ها هرچه بیشتر شدت گرفت. گذشت که شواهدی از مبارزه با غلو از روزگار امام مجتبی (ع) و امام سجاد (ع) در منابع شیعی در دست است، اما در این دوره، نمونه‌های بیشتری از مبارزه امام باقر داریم. در یک روایت آمده که امام باقر به ابو حمزه ثمالی فرمودند: یا ابا حمزة لا تضعوا علیا دون ما رفعه الله و لا ترفعوا علیا فوق ما جعله الله کفی علیا أن یقاتل أهل الکرة و أن یزوج أهل الجنة،<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد این روایت، نکته بسیار مهمی را که محور اصلی بحث غلات است، یعنی بالا بردن امام علی (ع)، بیش از حد مقبول، مورد تأمل قرار داده است.

مغیره بن سعید عجلی یکی از نخستین رهبران غالی است که ادعاهای عجیب و غریبی مطرح کرد. به گزارش علی بن محمد نوفلی وی از امام باقر (ع) اجازه خواست تا نزد ایشان برود. آنگاه گفت: شما به مردم بگویید که من غیب می‌دانم، من عراق را در اختیار شما خواهم گذاشت! امام باقر (ع) بشدت با او برخورد کرده و حرف‌های تندى به او زد. آنگاه وی نزد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه رفت. اما او نیز با وی چنین کرده با کتک از خود دورش کرد. سپس نزد محمد بن

عبدالله بن حسن (ملقب به نفس زکیه) رفت. او مردی آرام و ساکت بود. همان مطالب را برای وی هم بازگفت و او سکوت کرد. او در سکوت وی طمع کرده و گفت: شهادت می‌دهم که او همان مهدی است که رسول الله بشارت آمدنش داده است. او قائم اهل بیت است. او همچنین ادعا کرد که علی بن الحسین یعنی امام سجاد، به محمد بن عبدالله بن حسن وصیت کرده است. سپس به کوفه آمد. وی فردی شعبده باز بود. به گمراهی مردم نشست و شمار فراوانی فریفته او شدند.<sup>۱</sup>

مغیره بن سعید عجلی در بدبین کردن جامعه مسلمانی نسبت به شیعیان نقش مؤثری داشت. درباره نقش مغیره و نسبت‌هایی که به امام باقر(ع) می‌داد، شعری از ابوهریره عجلی خطاب به امام باقر (ع) در دست است که گفت:

أبا جعفر أنت الولیّ أحبّه	و أَرْضی بما تَرْضی به و أتابع
أنتنا رجال یحملون علیکم	أحادیث قد ضاقت بهنّ الأضالع
أحادیث أفشاها المغیره فیهم	و شرّ الأمور المحدثات البدائع <sup>۲</sup>

وی در این شعر خطاب به امام می‌گوید: ای ابوجعفر! تو ولی هستی که من او را دوست دارم و هرآنچه تو به آن راضی هستی، من هم راضی بوده و پیروم. اما مردانی نزد ما آیند و مطالبی از شما نقل می‌کنند که ما را دلگیر می‌کند. اینها احادیثی است که مغیره [بن سعید] از شما منتشر کرده و بدترین امور، بدعتها هستند.

حمزه بن عمار بربری از اهالی مدینه بود که از آن جدا شد و مدعی نبوت شخصی به نام ابن کرب شده، محمد بن حنفیه خدا می‌دانست و خودش را امام. او می‌گفت که هفت سبب (سبعة اسباب) از آسمان بر وی فرود خواهد آمد و او زمین را با آن خواهد گشود و مالک آن خواهد شد. شماری از مردم مدینه و کوفه

۱ . شرح نهج البلاغه ج : ۸ ص : ۱۲۱

۲ . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۷۷؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۵۱؛ العیون و الحدائق، ص ۲۳۰

از وی پیروی کردند.

ابوجعفر باقر (ع) از او بیزاری جست و تکذیبش کرد و شیعیان نیز از او براثت جستند. بیان [بن سمعان] یکی از هواداران او بود که می‌گفت امام باقر به او وصیت کرده است. بیان همراه پانزده نفر از پیروانش توسط خالد بن عبدالله قسری دستگیر شده و در مسجد کوفه آتش زده شد.<sup>۱</sup> نوبختی در جای دیگری می‌نویسد: بیان نامه ای به امام باقر نوشت و او را به خود و اقرار به نبوتش خواند و گفت: أسلم تسلّم. تسلیم شو تا سالم بمانی. امام باقر به کسی که نامه را آورده بود دستور داد تا نامه را بخورد. بیان هم جاننش را بر سر این ادعایش گذاشت.<sup>۲</sup>

ابومنصور نامی که از طایفه عبدالقیس بود، از کوفیانی که خانه آنجا داشت، اما در بادیه بزرگ شده و فردی امی بود، پس از وفات امام باقر (ع) مدعی شد که آن حضرت، «امر» امامت را به او سپرده و او را وصی خود کرده است. کم کم ادعاهای بزرگتری کرد تا آن که گفت: علی بن ابی طالب، پیامبر بوده است! همین‌طور حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی. من هم نبی و رسول هستم. پس از من هم شش تن از فرزندانم پیامبرند و آخرین آنها قائم است. وی به یارانش گفته بود هر کس با آنها مخالفت کرد او را ترور کنند. چون کافر و مشرک هستند. نام این کار را جهاد خفی گذاشته بود.<sup>۳</sup>

ادعای مهدویت یکی از مسائلی بود که پس از طرح آن از زمان محمد بن حنفیه، نسبت به سایر امامان و بسیاری از علویان مطرح شد. اعمش از امام باقر (ع) روایت کرده است: عده ای تصور می‌کنند که من مهدی هستم. اگر همه مردم بر این امر اتفاق کنند که عدالت از دری بر آنان وارد می‌شود، قضا و قدر با آنان چندان مخالفت خواهد کرد که عدالت از در دیگری وارد شود.<sup>۴</sup> شاید اشاره به این باشد که شیوع این نظرات، چیزی را از تقدیر عوض نخواهد کرد. به هر روی، این نمونه‌ها نشان می‌دهد غالبان با چه ابزارها و ادعاهایی تلاش

۱ . فرق الشیعه، ص ۲۵

۲ . فرق الشیعه ص ۳۱

۳ . فرق الشیعه، ص ۳۵

۴ . تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۹۱

می‌کردند دوستداران اهل بیت را به سمت خود جذب کنند. این افراد اغلب از کسانی بودند که سابقه نصرانیت یا ادیان دیگر را داشته و باورهای گذشته و باستانی خود را به عقاید اسلامی و شیعی گره می‌زدند. تشخیص درستی و نادرستی این ادعاها برای شیعیان ساده‌دل که علاقه‌مند به اهل بیت بودند دشوار بود. به همین دلیل کسانی جذب اینان می‌شدند. اما مهم‌تر از همه بدنامی‌ای بود که برای ائمه و شیعیان در میان سایر مسلمانان بوجود آورده و زمینه دور شدن آنان را از تشیع فراهم می‌کردند.

وقتی امام غالیان را از خود طرد کردند، اصحاب آن حضرت نیز، غلات را از جمع خود بیرون راندند. مغیره بن سعید و بیان بن سمعان که هر دو از معروفترین شخصیت‌های غالیان و از رهبران آنها بودند، توسط اصحاب امام باقر(ع) تکفیر شدند. پیش از این شعر ابوهریره عجلی را نقل کردیم. آن اشعار نشانگر تلاش‌های غلات و اشاعه احادیث دروغ از طریق ائمه برای جذب شیعیان عراق بود. آنها با توسل به اطاعت امام، خود را از عمل به وظایف اسلامی معاف دانسته و شناخت و معرفت امام را برای فلاح و رسیدن به اهداف عالی اسلامی کافی می‌شمردند. این مطلبی بود که مرتب از سوی ائمه مورد نقد قرار گرفت و روی عمل به شریعت تأکید شد.

#### ب: تربیت جامعه نمونه شیعه

امام باقر(ع) چنین نبود که صرفاً روی نقاط اختلاف با مخالفان تأکید کنند. در واقع، همه آن مسائل و به عبارتی تأکید بر تشیع، از این زاویه بود که از جامعه شیعه، یک جامعه نمونه مسلمان عرضه کند. به همین دلیل بود که مکرر روی عمل صالح تأکید می‌فرمود. به علاوه، برابر غلات که صرف شناخت امام را در دینداری کافی دانسته و مطالبی در ترویج اباحه‌گری داشتند، امام روی عمل صالح و وفاداربودن یک شیعه به تمامی فروع فقهی و اصول اخلاقی اسلام بر اساس سنن نبوی تأکید می‌ورزید.

در یک مورد حضرت فرمودند: إِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ أَطَاعِ اللَّهِ.<sup>۱</sup> شیعیان ما اطاعت کنندگان خدا هستند. و در جای دیگر فرمودند: شِيعَتَنَا أَهْلُ الْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ وَأَهْلُ الْوَفَاءِ وَالْأَمَانَةِ وَأَهْلُ الزَّهْدِ وَالْعِبَادَةِ وَأَصْحَابُ إِحْدَى وَخَمْسِينَ رَكْعَةً فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ، الْقَائِمُونَ بِاللَّيْلِ وَالصَّائِمُونَ بِالنَّهَارِ يَزْكُونَ أَمْوَالَهُمْ وَيَحْجُونَ الْبَيْتَ وَيَجْتَنِبُونَ كُلَّ مُحَرَّمٍ.<sup>۲</sup>

شیعیان ما در بالاترین مراحل تقوا در زمره کوشندگان و وفاکنندگان به عهد و امانت بوده و اهل زهد و عبادت هستند، از افرادی هستند که در هر شبانه‌روز پنجاه و یک رکعت نماز به جای می‌آورند. آنان شبها در حال عبادت و روزها در حال روزه هستند. زکات اموال خود را پرداخته به زیارت خانه خدا می‌روند و از تمام محرّمات الهی اجتناب می‌کنند.

و باز فرمودند: لَيْسَ مِنْ أَوْلِيَانَا مَنْ هُوَ فِي قَرْيَةٍ فِيهَا عَشْرَةُ أَلْفٍ رَجُلٍ فِيهِمْ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَوْرَعُ مِنْهُ،<sup>۳</sup> کسی که در یک قریه دهها هزار نفری با ورع‌ترین مردم نباشد، از دوستان ما نیست.

و فرمودند: إِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ شِيعِنَا وَآتَّبِعَ آثَارَنَا وَاقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا.<sup>۴</sup> شیعیان ما کسانی‌اند که از ما و آثار و اعمال ما پیروی کنند.

یکی از کامل‌ترین این نمونه نصایح، مطالبی است که امام باقر (ع) به جابر جعفی فرمودند: ای جابر، کافی نیست که کسی خود را در میان شیعیان بنمایاند آن هم با این بهانه که دوستدار ما اهل بیت است، به خدا سوگند شیعه ما کسی نیست جز آن که تقوا ورزد، اطاعت از خداوند کند. شیعیان ما - ای جابر - جز به تواضع و خشوع و امانت و کثرت یاد خدا و روزه و نماز و نیکی به والدین رعایت همسایگان و فقیران و ضعیفان و ایتام، به راستگویی و تلاوت قرآن و نگه داشتن زبان از مردم جز به نیکی شناخته نمی‌شوند. شیعیان، امین عشایر خویش در همه

۱ . الفصول المهمة، ص ۲۱۳

۲ . صفات الشیعه، ص ۱۶۳

۳ . بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۰۳

۴ . بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۴

چیز هستند... ای جابرا مذهب را به این ندان که کسی صرفاً بگوید من علی را دوست دارم و بر ولایت او هستم، اما اهل عمل نیست. اگر گفت: من رسول الله را دوست دارم، پس رسول خدا بهتر است علی است، اما به سیره آن حضرت عمل نکرد و از سنت او پیروی نمود، این دوستی به کار او نمی‌آید. تقوای الهی را پیشه کنید و عمل به دستورات خداوند کنید و بدانید که خداوند با هیچ یک از بندگانش قربابت و رفاقتی ندارد بلکه دوست داشتنی‌ترین و با کرامت‌ترین بندگان نزد خداوند با تقواترین و مطیع‌ترین آنان است. ای جابرا به خدا سوگند کسی جز با اطاعت از خداوند به او نزدیک نخواهد شد... هر کس مطیع خداوند باشد ولی ماست و هرکس عصیان پروردگار ورزد دشمن ماست. کسی جز با عمل و ورع ولایت ما را به دست نخواهد آورد.<sup>۱</sup> این صریح‌ترین اظهار نظر امام باقر(ع) برابر افراد منحرفی است که تصور می‌کردند ولایت صرف دوستی است و ربطی به عمل صالح و اطاعت از دستورات الهی ندارد.

تقید به عبادات و نوافل امری است که بیشتر امامان روی آن تأکید داشتند و برای نمونه خود امام باقر عادتشان بر آن جاری بود که هر روز پنجاه رکعت نماز می‌خواند.<sup>۲</sup> از شیعیانشان هم چنین انتظاری را داشتند و به آنان که به خصوص پیوندشان با اهل بیت بیشتر بود، تأکید داشتند که بد و خوب شما به خاطر اتصال و پیوندتان با ما، بدتر و خوب‌تر است.<sup>۳</sup> امام از شیعیانش انتظار آن را داشت که سه جهت ممتاز باشند: ورع، فقه و کتمان اسرار که در آن شرایط بحرانی برای حفظ جامعه شیعه یک ضرورت تاریخی بود؛ *إن أحب أصحابی إلیّ أوعهم و أقیهم و أکتمهم لحدیثنا*.<sup>۴</sup> از این قبیل وصایا به شیعیان فراوان است.<sup>۵</sup>

تأکید امام باقر(ع) بر عمل‌گرایی شیعیان، به طور غیر مستقیم، در برابر تمامی

۱ . کافی، ج ۲، ص ۷۴، ۷۵

۲ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۹

۳ . بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۹

۴ . بحار، ج ۷۵، ص ۷۶

۵ . بنگرید: حیات الامام الباقر (ع)، باقر شریف القرشی، ج ۱، ص ۲۴۶، ۲۴۹

فرقه‌هایی بود که به عمل صالح اعتنایی نداشتند.

امام انتظار آن را داشت که جامعه شیعه، در این شرایط حساس، جامعه‌ای متدین و در عین حال متعهد نسبت به ولایت و امامت باشد. در صورتی که مشکل اهل عراق، یکی هم این بود که امام نسبت به اعتقاد و استواری ایمان آنها اعتماد چندانی نداشت. گرچه آنان به شدت اظهار علاقه می‌کردند و با ولع هرچه تمامتر احادیث اهل بیت را انتشار می‌دادند، اما به دلایلی - که پاره‌ای از آنها مسبوق به سوابق تاریخی مردم کوفه و عراق بود - این اظهار وفاداری نمی‌توانست قطعی تلقی شود. از برید عجلی نقل شده که به امام باقر(ع) گفت: می‌گویند: ان اصحابنا بالكوفة لجماعة كثيرة فلو امرتهم لأطاعوك و اتبعوك. اصحاب ما در کوفه جمعیت انبوهی هستند که اگر بدانان دستوری فرمایید از شما اطاعت و از فرمانتان تبعیت خواهند کرد. امام فرمود: آیا می‌توانید از جیب برادر مؤمنان مایحتاجتان را بردارید؟ گفتم: نه. امام پاسخ داد: بدمائهم أبخل؛ آنان نسبت به خونشان بخیل‌تر هستند.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر، از آن روی که امام مجبور به رعایت تقیه بود و بسیاری از شیعیان عراق در اثر فشار و اختناق موجود، انتظار داشتند که امام به عراق آمده و دست به شمشیر ببرد، طبعاً برخی از آنها نسبت به امامت آن حضرت دچار تردید می‌شدند و بدین سبب و به دلیل این که آگاهی کافی درباره امامت امام باقر(ع) بدانها نمی‌رسید، در میان آن حضرت و برادرش زید مردّد شدند و این امر موجب پیدایش انشعابات در شیعه گشت. گرچه امام هفت سال زودتر از قیام برادرش زید در کوفه، وفات یافت. اما در همین دوره و پس از آن ریشه‌های گرایش به زید در میان شماری از شیعیان رشد کرد. علی‌رغم تمامی این ناملایمات، از آنجا که شیعیان در مخالفت با مصالح امویان گام بر می‌داشتند، اختلافات داخلی آنها را کمتر تهدید می‌کرد. اما به موازات فروکش کردن فشارهای سیاسی بر آنان، مسأله غلات به تدریج دامنه بیشتری یافت. به طوری که در زمان امام صادق(ع) مسأله اصلی شیعه همین بود.



فشاری که از ناحیه اموی‌ها بر شیعه اعمال می‌شد، جز در دو سال حکومت عمر بن عبدالعزیز - از ۹۹ تا ۱۰۱ - در تمام دوران حکومت آنان به شدت ادامه داشت. کلماتی از قبیل *مَنْ بُلِيَ مِنْ شِيعَتِنَا بِلَاءَ فَصَبَّرَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ*؛ «هر کس از شیعیان ما به بلائی گرفتار آید و صبر و شکیبایی از خود نشان دهد، خدا او را ثواب هزار شهید عطا فرماید» حاکی از فشارهایی است که بر شیعیان وارد می‌شد و امام می‌کوشید بدین وسیله آنان را به مقاومت و خویشتن‌داری هرچه بیشتر فراخواند.

روایت مفصلی از امام باقر(ع) درباره تحلیل اوضاع سیاسی شیعه و فشار خلفا از آغاز تا زمان آن حضرت نقل شده که به منظور روشن شدن دیدگاه‌های امام در این زمینه به نقل آن می‌پردازیم:

ما اهل بیت، از ستم قریش و صفبندی آنان در مقابلمان چه‌ها کشیدیم و شیعیان و دوستان ما از مردم چه‌ها کشیدند. زمانی که رسول خدا(ص) رحلت کرد، اعلان فرمود که ما به مردم از خودشان سزاوارتریم؛ اما قریش با کمک یکدیگر این امر را از محور آن خارج کردند. آنان برای رسیدن به حکومت با حق و اولویت ما به حکومت استدلال کردند، ولی حق ما را تصاحب نمودند. آنگاه حکومت در میان قریش دست به دست گردید تا این که دوباره به ما اهل بیت بازگردید. ولی مردم بیعت ما را شکستند و علیه ما جنگ بپا کردند، بطوری که امیرالمؤمنین(ع) تا هنگامی که به درجه رفیع شهادت نائل آمد، در فراز و نشیب (تند باد حوادث) قرار گرفته بود و سپس با فرزندش امام حسن(ع) بیعت کرده و وعده وفاداری به او دادند، اما به او نیز خیانت ورزیدند و پس از آن، ما بطور مداوم مورد تحقیر و قهر و ستم قرار گرفتیم و از شهر و خانه‌مان رانده و از حقوقمان محروم شدیم و مورد قتل و تهدید قرار گرفتیم، به طوری که امنیت جانی ما و پیروانمان به‌طور کلی سلب شد و دروغ‌گویان و منکران حق به خاطر دروغ و انکارشان زمینه را مساعد و در سراسر کشور اسلامی به وسیله دروغ و انکارشان به سردمداران جور و ستم و قضات و کار دانان آنها تقرّب جسته و شروع به روایت احادیث دروغ و انتشار آن نمودند. آنها از زبان ما چیزهایی روایت کردند که نه از

زبان ما جاری شده بود و نه به محتوای آنها عمل نموده بودیم با این کار می‌خواستند ما را میان مردم منفور کرده و تخم عداوت و کینه ما را در دل آنان بکارند. این سیاستی بود که پس از وفات امام حسن(ع) در زمان معاویه با شدت هر چه بیشتر دنبال می‌شد. بدنبال این تبلیغات مسموم بود که همه جا به کشتار شیعیان پرداخته و با کوچکترین سوء ظنی دست و پاهای آنها را می‌بریدند. کسانی که به دوستی و پیروی از ما معروف بودند راهی زندانها شدند، اموالشان به غارت رفت و خانه‌هاشان ویران شد. این رویه تا روزگار «عبید الله بن زیاد» روز به روز به شدت خود می‌افزود تا آن که حجاج بن یوسف در کوفه روی کار آمد. او با انواع شکنجه‌ها به کشتار شیعیان پرداخت و آنان را با هر سوء ظن و هر اتهامی دستگیر می‌کرد. عرصه بر پیروان ما چنان تنگ شد و کار به جایی رسید که اگر کسی را با صفت «زندیق» یا «کافر» وصف می‌کردند برایش بهتر از آن بود که او را «شیعه» امیرالمؤمنین(ع) بخوانند، تا جایی که کسانی که به خیر و صلاح معروف بودند و شاید هم واقعاً اشخاص پرهیزگار و راستگویی بودند، احادیث شگفت‌انگیزی در زمینه برتری برخی از حکام گذشته روایت کردند، چیزهایی که نه خدا چیزی از آنها آفریده بود و نه چیزی از آنها به وقوع پیوسته بود. راویان بعدی حقانیت این مطالب را باور داشتند، زیرا این نوع مطالب به کسانی نسبت داده شده بود که به کذب و کم‌تقوایی معروف نبودند.<sup>۱</sup>

این روایت، تحلیل امام باقر(ع) از وضع سیاسی آن دوران را به خوبی بیان و سختگیری‌های خلفای اموی نسبت به شیعیان را که بیشتر آنها در عراق زندگی می‌کردند تشریح کرده است. البته در مدینه و مکه نیز شیعیانی بودند که شمار آنها نسبت به شیعیان عراق بسیار کمتر بود، از جمله آنها ابن میمون بود. روزی امام از او پرسید: کم‌آنتم بمکه؟ (شما در مکه چند نفرید؟) گفتند: چهار نفریم.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۳ - ۴۴. علی القاعده باید منبع خبر وی کتاب سلیم (ص ۶۳۰) باشد که بحار الانوار نیز در ج ۲۷، ص ۲۱۱ و ج ۲۸، ص ۲۹۵ هم خبر را به نقل از آن منبع آورده‌اند.

امام فرمود: *إنکم نورٌ فی ظلمات الأرض؛*<sup>۱</sup> شما روشنایی بخش تاریکی‌های روی زمین هستید. این رقم باید مربوط به شیعیان خالص باشد.

امام به شاعران شیعی نیز احترام فراوان می‌گذاشتند. در خبری آمده است که مردم دیدند که کثیر عزه سواره و امام باقر(ع) پیاده می‌رفتند. به کثیر اعتراض شد. او گفت: امام به من چنین دستور داده که من سواره باشم. اطاعت از ایشان بهتر از آن است که پیاده باشم و عاصی بر وی.<sup>۲</sup>

### ج: تربیت شیعیان محدث و راوی

آنچه مسلم است این که جامعه شیعه در اطراف امامان (ع) تا این زمان کاملاً شکل گرفته بود. در میان آنان، شماری هم محدث و راوی بود که در عراق مشغول روایت و حدیث بودند و در این زمینه، به طور خاص روایت اهل بیت (ع) برای به عنوان منبعی برای فهم درست معارف دینی و فقهی البته طبیعی بود که آرای مکاتب دیگر را نیز فرا می‌گرفتند و به صورت تطبیقی با دین آشنا می‌شدند. بسیاری از این افراد از چهره‌های علمی شیعه بودند که نامشان در طریق روایات آن حضرت در متون حدیثی و نامشان میان مؤلفان شیعی در *رجال نجاشی* یا *فهرست طوسی* محفوظ مانده است.

در *رجال طوسی* از ۴۶۷ نفر به عنوان صحابی امام باقر(ع) یاد شده است. رابطه اینان با امام، نسبت به دیگران قوی‌تر بوده و الا کسانی که از امام باقر روایت می‌کردند، و شماری از احادیث آنان در کتب اهل سنت مانده، بسیار بیش از این هستند.

همچنین شمار شیعیان سیاسی - کسانی که نه به جهت اعتقاد به امامت امامان شیعه، بلکه به دلیل برتری شخصیت انسانی و سیاسی اهل بیت از حاکمیت آنها طرفداری می‌کردند - در عراق بسیار زیاد بود.<sup>۳</sup> اما کسی را یارای اتکای بدانان به

۱ . رجال کشی، ص ۲۲۵

۲ . ربع الابرار، ج ۲، ص ۲۹۱

۳ . نگاه کنید به بحث تعریف تشیع و انواع آن در تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۲ - ۷۵ در آن جا، درباره مفهوم تشیع سیاسی که غالب شیعیان عراقی بر آن باور بودند، توضیحاتی عرض کرده‌ایم.

منظور راه انداختن یک جنبش سیاسی، با حداقل درصد پیروزی، نبود. از میان اصحاب دانشمند و محدث امام، نام چند نفر بیش از دیگران شنیده می‌شود، افرادی که بیش از نیمی از احادیث امام باقر(ع) در جوامع حدیثی شیعه، از طریق آنان نقل شده است.

زراره بن اعین، معروف بن خربوز، برید بن معاویه عجلی، ابوبصیر اسدی، فضیل بن یسار و محمد بن مسلم از کسانی بودند که مصاحبت امام باقر و امام صادق (ع) را درک کرده و مورد تأیید و توثیق کامل علمای شیعه بوده‌اند.<sup>۱</sup>

امام صادق(ع) درباره زراره فرمود: رحم الله زرارة بن اعین، لولا زرارة لاندردست آثار النبوة و احادیث ابي. <sup>۲</sup> خدا زراره را بیامرزد، اگر او نبود آثار نبوت و احادیث پدرم از بین می‌رفت.

افرادی نظیر محمد بن مسلم، معرفت عمیقی به امام پیدا کرده و علم خود را تنها از طریق امام باقر(ع) و پس از وی از طریق امام صادق(ع) بر گرفتند، او خود در این باره می‌گفت: ما شجرنی فی قلبی شیء قط الا سألت عن ابي جعفر(ع) حتی سألته عن ثلاثین ألف حدیث و سألت ابا عبد الله ستة عشر ألف حدیث. <sup>۳</sup> درباره هر چیزی که دچار تردید شدم آن را از ابوجعفر(ع) پرسیدم. از آن حضرت سی هزار حدیث و از ابوعبدالله(ع) شانزده هزار حدیث پرسیدم. برخی از شیعیان، محمد بن مسلم را فقیه‌ترین فرد شیعی دانسته‌اند.<sup>۴</sup>

جابر بن یزید جعفری یکی دیگر از شیعیان معروف بود که وقتی از امام باقر(ع) حدیث نقل می‌کرد می‌گفت: حدثنی وصی<sup>۵</sup> الاوصیاء و وارث علم الانبیاء محمد بن علی بن الحسین. <sup>۵</sup> وصی اوصیا و وارث علم پیامبران محمد بن علی بن حسین(ع) برای من چنین حدیث فرمود. این همان تعبیری است که مالک اشتر نخعی، آنگاه که به امیرمؤمنان(ع) اشاره می‌کرد، مردم را مورد خطاب قرار داده و گفت: ایها

۱ . رجال الکشی، ص ۲۳۸

۲ . رجال الکشی، ص ۹۰؛ الاختصاص، ص ۶۶

۳ . الاختصاص، ص ۲۰۱؛ رجال الکشی، ص ۱۰۹

۴ . الاختصاص، ص ۲۰۳

۵ . الارشاد، ص ۲۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۳

الناس هذا وصی الاوصیا و وارث علم الأنبیاء.<sup>۱</sup> ابوحنیفه، جابر جعفی را فردی بی نظیر دانسته می گفت: لیس عندی فی الکوفه فی بابہ اکبر منه؛<sup>۲</sup> از نظر من در کوفه، در نوع خودش، بزرگتر از او شخصیتی وجود نداشت.

حمران بن أعین و عبدالله بن شریک نیز از شخصیت های کم مانند شیعه در میان یاران امام بودند.<sup>۳</sup>

امام صادق (ع) در مورد یاران پدر بزرگوارش که حاملان احادیث او هستند، می فرمود: ما أجد أحداً أحیا ذکرنا و أحادیث أبی (ع) إلا زراره و ابوبصیر المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه و لولا هؤلاء ما كان احد یستنبط هدی، هؤلاء حفاظ الدین و أمناء أبی (ع) علی حلاله و حرامه و هم السابقون الینا فی الدنیا و الآخرة.<sup>۴</sup> احادیث پدرم را کسی جز زراره و ابوبصیر مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه از خطر محو و اندراس حفظ نکرد، اگر اینها نبودند کسی هدایت نمی یافت. اینها حافظان دین و مورد اعتماد پدرم بر حلال و حرام الهی هستند. اینها در دنیا و آخرت به سوی ما سبقت گرفته اند.

ابان بن تغلب که با تعبیر عظیم المنزلة فی أصحابنا ستوده شده، از جمله کسانی بود که بهره علمی از امام سجاده، باقر و صادق (ع) برد. امام باقر به او می فرمود: مسجد مدینه بنشین، به مردم فتوا بده، دوست دارم که امثال تو را در شیعه دیده شود. وقتی درگذشت، امام صادق (ع) فرمودند: خبر مرگ او قلبم را به درد آورد. او قاری، فقیه و لغت شناس بود. کتابی در غریب القرآن داشت.<sup>۵</sup>

زمانی ابان به مدینه آمد. شخصی از او درباره شمار اصحاب پیامبر (ص) که همراه علی (ع) بودند پرسید. ابان ناراحت شده گفت: نکند می خواهی فضل علی (ع) را با سایر اصحاب بشناسی؟ از نظر ما چنین نیست، بلکه باید فضل آنان را به

۱ . تاریخ الیمقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹

۲ . المناقب للمکی، ج ۲، ص ۱۸ به نقل از الامام ابوحنیفه، ابوزهره، ص ۷۲

۳ . بحار الانوار، ج ۴۶، صص ۳۴۳ - ۳۴۴

۴ . الاختصاص، ص ۶۶

۵ . رجال نجاشی، ص ۱۰ - ۱۱

خاطر پیروی‌شان از علی شناخت. سپس به او گفتند: آیا می‌دانی شیعه کیست؟ سپس در تعریف شیعه گفتند: الشيعة الذين إذا اختلف الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله أخذوا بقول علي عليه السلام، و إذا اختلف الناس عن علي أخذوا بقول جعفر بن محمد عليه السلام. شیعه کسی است که وقتی مردم در روایتی از پیامبر اختلاف دارند، قول علی (ع) را می‌پذیرد، و اگر در قول علی (ع) اختلاف کردند، قول جعفر بن محمد را قبول می‌کند.  
ابان در سال ۱۴۱ درگذشت.<sup>۱</sup>

### امام باقر (ع) و موضعگیری برابر خلافت اموی

می‌توان گفت که پس از کربلا، دو مسیر در شیعه دنبال شد: مسیر نخست، مسیری آرام و فرهنگی همراه با اعتدال در رفتار سیاسی و پذیرش واقعیات موجود بود که رهبری آن را امام سجاد، امام باقر و امام صادق (ع) دنبال کردند. مسیر دیگر، مسیری بود که در قیام توأبین و مختار و سپس به صورت انفرادی در میان برخی از شیعیان کوفه و بعدها توسط زید بن علی بن الحسین، و دیگر رهبران زیدی مذهب بعدی دنبال شد.

موقعی که امام باقر (ع) رهبری را در دست داشت، انتقادهای فراوانی از سوی مخالفان روش وی، و در واقع از سوی انقلابیون شیعه نسبت به آن حضرت مطرح می‌شد. این افراد، که برادر وی زید نیز در شمار آنان بود، بعد از درگذشت امام باقر در سال ۱۱۴ یا ۱۱۷، شیعیان را به سمت انقلاب سوق دادند تا آن که در سال ۱۲۲ انقلاب زید در کوفه رخ داد و البته به شکست و شهادت زید منجر شد. با وجود آن انقلاب و اهمیتش، مسیر نخست، یعنی راه شیعیان معتدل فرهنگی به رهبری امام صادق (ع) ادامه یافت. شیعیان زیدی، که مدت‌ها بعد بر اساس راه زید شکل گرفتند، یکی از پایه‌های مذهب خویش را در مبحث امامت، قیام امام با شمشیر قرار دادند. یک فرد علوی از نظر زیدیه، وقتی امام شناخته می‌شد که علاوه بر علم، دست به قیام مسلحانه بزند. در غیر این صورت، از شرایط

کافی برای احراز منصب امامت برخوردار نبود. آنان یک علوی قیامگر را بر یک امام علوی مفسر و فقیه ترجیح می‌دادند، گرچه بعدها امامانی نیز داشتند که صرفاً اهل فقه و کلام بودند.

با این روش، نتیجه اقدامات بعدی آنان چنین شد که از نظر فرهنگی در زمینه تفسیر و فقه و کلام هرگز نتوانستند در مقایسه با شیعه امامی دارای یک فرهنگ منظم و مفصل باشند. در زمینه فقه تقریباً دنباله رو فقه ابوحنیفه و در کلام تقریباً به طور کامل پیرو معتزله بودند. این در حالی است که اقدامات علمی امامان شیعه، به ویژه امام باقر و صادق(ع) سبب پیدایش مکتب شیعه با فرهنگ غنی خاص خود گردید که بعدها به مکتب جعفری شهرت یافت. اگر چه اشتها آن به مکتب باقری هم گزاف نبود. این مکتب فکری که در تمام زمینه‌ها، علوم اهل بیت را به طور منظم ارائه می‌دهد، نتیجه بیش از نیم قرن (از سال ۹۴ - ۱۴۸) تلاش‌های پیگیرانه این دو امام شیعه می‌باشد.

انتخاب چنین موضعی در جامعه سیاسی آن روز، که امویها و بعد از آن عباسی‌ها برای بقای حکومت خویش هر مخالف و مخالفتی را به شدت سرکوب می‌کردند، نمی‌توانست همراه با شرکت در اقدامات سیاسی مهم باشد و همواره و همه جا، تنها ارزش این نبوده و نیست که در هر صورت و به هر قیمت ولو به قیمت چشم پوشی از بیان معارف حقّ در یک حرکت سیاسی شرکت کرده و راه تبیین حقایق دین را که وظیفه یک امام است، برای همیشه به روی یک امت بست. ائمه شیعه در این برهه، موضع اصلی خویش را بیان معارف دینی واقعی اسلام قرار دادند و کار اصلی و اساسی خود را، که امروز نتیجه آن را به خوبی مشاهده می‌کنیم تدوین فرهنگ مذهبی و تربیت نسل محدث و راوی که بتواند آرای آنان را حفظ کند، تعریف کردند.

البته این بدان معنا نبود که امامان شیعه، علیه زورگویان حاکم موضع گیری نکردند. به عکس، همه شیعیان و حاکمان به خوبی می‌دانستند که رهبران شیعه مدعی خلافت هستند و همچنان که در کلماتی از امام باقر(ع) نقل شده، تحلیل آنان این است که خلافت حقّ آنان و پدرانشان بوده و قریش به زور از دست آنها

خارج کرده اند. از این رو شیعیان خود را از همکاری با حکام جز در مواردی که به طور استثنایی و بنا به دلایل خاصی تجویز می‌شد، منع می‌کردند، اما این مسأله در شکل یک مبارزه رسمی پیگیر و مسلحانه و شرکت در قیامهای انقلابی تحقق نیافت، بنابراین مخالفت و دعوت به عدم همکاری و مبارزه منفی از مواضع روشن و مشخص امام بود.

این خلاصه آن چیزی است که می‌بایست در تحلیل حرکت امام سجاد تا امام صادق (ع) بدانیم.

تا آنجا که به امام باقر (ع) مربوط می‌شد، آن حضرت به جهت داشتن این موضع مورد اعتراض شماری از انقلابیون قرار داشت و مجبور بود درباره این موضع خود استدلال‌های درخور شأن و فهم مخاطبان خود ارائه کند. از روایتی مفصل که ضریس کناسی کوفی نقل کرده، از قول امام باقر (ع) از کسانی گلایه شده است که در آغاز به امامت آن بزرگواران معتقد بودند، اما پس از آن به مخالفان، یعنی طرفداران قیام مسلحانه، پیوسته‌اند. دلیل این امر، انتقاد از رویه امام باقر، و در واقع این اعتراض است که چرا ایشان مانند امام علی و امام حسین، اهل قیام نیستند. امام در این تحلیل، قیام آنان را نوعی تقدیر مبتنی بر جبر دانسته و سکوت خود را نیز ناشی از علم و اطلاع اعلام می‌کند: **وَيَعْلَمُ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا، سَكُوتَ اِمَامَانِي هُمْ كِه سَاكُتَ مَانَدَنَدُ اَز رُوي عِلْمِ وَاگَاهِي بُوَد.**<sup>۱</sup>

### تأکید بر عدم مشروعیت حاکمان اموی

امام باقر(ع) به رغم آن که در هیچ نوع شورش یا قیام مسلحانه‌ای حضور نیافت، اما از هر فرصتی برای نامشروع نشان دادن امویان و تأکید بر آن بهره می‌برد. عقبه بن بشیر اسدی یکی از شیعیان، نزد امام باقر(ع) آمد و با اشاره به جایگاه بلند خود در میان قبیله خویش گفت: ما در قبیله خویش عریفی داشتیم که مرده است، افراد قبیله می‌خواهند مرا به جای او به عریفی<sup>۲</sup> برگزینند. نظر شما

۱ . کافی، ج ۱، ص ۲۶۲

۲ . رجال الکشی، صص ۲۰۴ - ۲۰۳



در این مورد چیست؟

امام فرمود: *تَمَنُّ عَلَيْنَا بِحَسْبِكَ اِنَّ اللهَ تَعَالَى رَفَعَ بِالْاِيْمَانِ مِنْ كَانِ النَّاسُ سَمُوهُ وَضِعاً اِذَا كَانَ مُؤْمِناً وَوَضَعَ بِالْكَفْرِ مِنْ كَانِ يَسْمُوْنَهُ شَرِيْفاً اِذَا كَانَ كَافِراً فَلَيسَ لِاحِدٍ فَضْلٌ اِلَّا بِتَقْوَى اللهِ اَمَّا قَوْلُكَ اِنَّ قَوْمَكَ كَانِ لَهِمْ عَرِيْفٌ فَهَلْكَ فَاَرَادُوا اِنَّ يَعْرِفُوْنِي عَلَيْهِمْ، فَاِنَّ كُنْتَ تَكْرَهُ الْجَنَّةَ وَتَبْغِضُهَا فَتَعْرِفْ عَلَيَّ قَوْمَكَ، يَأْخُذُ السُّلْطَانُ بِأَمْرِهِ مُسْلِمٌ يَسْفِكُ دَمَهُ فَتَشْرِكُهُمْ فِي دَمِهِ وَعَسَى اَنْ لَا تَنْتَالِ مِنْ دُنْيَاهُمْ شَيْءٌ<sup>۱</sup>*

آیا با حسب و نسب خود بر ما منت می‌گذاری؟ خدا کسانی را که مؤمنند به وسیله ایمانشان به جایگاه بلندی می‌رساند در حالی که مردم او را پست می‌شمارند و کسانی که کافرند خوار کرد در حالی که مردم او را بزرگ می‌شمارند، اما این که می‌گویی قبیله تو عریفی داشت که مرده و قبیله‌ات در نظر دارند تو را به جای او معرفی نمایند، اگر از بهشت بدت می‌آید و آن را دوست نمی‌داری، عریفی قبیله‌ات را بپذیر که اگر حاکم، خون مسلمانی را بریزد تو در خونش شریک خواهی شد و چه بسا از دنیایشان هم چیزی به دستت نیاید.

این روایت نشان می‌دهد که امام چگونه شیعیان خود را از داشتن هر مقامی در دولت حتی در حد عریف که مسؤولیت چندانی هم نداشت منع می‌فرمود و دلیل آن را ستم حکام نسبت به مردم و شرکت این افراد در گناه آنان می‌داند.

امام باقر(ع) به شیوه‌های مختلفی مردم را تشویق به اعتراض و نصیحت حکام می‌کرد. در روایتی از آن حضرت آمده است: *مَنْ مَشَى اِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ فَاَمْرَهُ بِتَقْوَى اللهِ وَوَعْظُهُ وَخَوْفُهُ كَانَ لَهُ مِثْلُ اَجْرِ الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ وَالْاِنْسِ وَ مِثْلُ اُجْرِهِمْ<sup>۲</sup>*. کسی که نزد سلطان ظالم رود و او را دعوت به تقوای الهی و موعظه کند و از قیامت بترساند، برای او همچون پاداش جن و انس خواهد بود.

تقیه یکی از اصولی‌ترین سپرهای است که شیعه در پناه آن خود را در دورانه‌های سیاه استبداد اموی و عباسی نگاه داشت، چنانکه امام باقر(ع) از پدر

۱ . قال ابن اثیر: العرفاء جمع عریف و هو القیم بامور القبيلة او الجماعة من الناس یلی امورهم و یتعرف الامیر منه احوالهم. (لسان العرب)

۲ . الاختصاص، ص ۲۶۱

بزرگوارش نقل کردند که فرمود: *إِنَّ التَّقِيَةَ مِنْ دِينِي وَ دِينَ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ*.<sup>۱</sup> تقیه دین من و دین پدران من است، کسی که تقیه ندارد دین ندارد. در زندگی نامه امام سجاد (ع) اشاره کردیم که بنیاد تقیه نوین در زندگی امامان، توسط آن حضرت بنیاد گذاشته شد.

در مورد ادعای امامت در خاندان اهل بیت، ادله و شواهد تاریخی زیادی به طور وضوح دلالت بر آن دارد و این مسأله برای اغلب مردم روشن بوده و همه می‌دانستند که امامان شیعه امامت را حق منحصر به فرد خود می‌دانند. امام باقر(ع) و سایر امامان بر بطلان کار خلفای حاکم و عدم مشروعیت آنها تأکید داشتند و لزوم برقراری امامت راستین در جامعه اسلامی را برای مردم مطرح می‌فرمودند: و کذلک یا محمد (بن مسلم!) *من أصبح من هذه الأمة لا إمام له من الله عزوجلّ ظاهر عادل أصبح ضالاً تائهاً و ان مات علی هذه الحالة مات ميتة كفر و نفاق و اغلّم یا محمد! إن أئمة الجور و أتباعهم لمعزولون عن دين الله، قد ضلّوا و أضلّوا فأعمالهم التي يعملونها كرماد اشتدّت به الريح في يوم عاصف لا يقدرّون ممّا كسبوا علی شيء ذلك هو الضلال البعيد*.<sup>۲</sup>

همچنین ای محمد (بن مسلم) هر کس از این امت، بدون امامی آشکار و عادل و منصوب از جانب خدا، به سر برد، گمراه شده و به حیرت می‌افتد و اگر در این حال بمیرد در حال کفر و نفاق مرده است. ای محمد سردمداران جور و ستم و پیروانشان از دین خدا منحرف شده و خود به ضلالت افتاده و دیگران را به راه ضلالت می‌کشانند و کارهایی که انجام می‌دهند به خاکستری می‌ماند که در روز طوفانی بادی شدید بر آن وزیده باشد و از آنچه انجام داده‌اند چیزی دستگیرشان نمی‌شود و این جز گمراهی دور کننده از حق چیز دیگری نیست.

نتیجه طبیعی این کلمات سوق دادن مردم به اهل بیت و روشن ساختن آنها نسبت به جور و ستم والیان و حاکمان بر مردم بود. تکیه‌های مکرر امام بر این که ولایت در کنار نماز و روزه و حج و زکات، پنج حکم اساسی اسلام می‌باشد بر

۱ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۹۵

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴ - ۱۸۳

همین اساس بود، چنانکه در دنباله حدیث به منظور تأکید بر امر ولایت می‌فرماید: و لم یناد بشیء کما نودی بالولاية، فأخذ الناس بأربع و ترکوا الولاية.<sup>۱</sup> خدا مردم را به چیزی فرا نخوانده که به پایه ولایت برسد، با این حال مردم چهار تا را گرفتند و ولایت را رها کردند.

### چند برخورد میان امام باقر (ع) و هشام بن عبدالملک

امام دوران امامتش را در زمان خلافت چندین خلیفه اموی سپری کرد: ولید بن عبدالملک تا سال ۹۵، سلیمان بن عبدالملک تا سال ۹۹، عمر بن عبدالعزیز تا سال ۱۰۱، یزید بن عبدالملک تا سال ۱۰۵ و هشام بن عبدالملک تا سال ۱۲۴ حکومت کردند. در میان اینها، تنها عمر بن عبدالعزیز قدری خوشنام بود. امام باقر (ع) وی را غاصب عادل می‌نامیدند و وقتی خبر مرگش را شنیدند فرمودند: امروز کسی مرد که فرشتگان نفرینش می‌کنند اما زمینیان برای او گریه می‌کنند.<sup>۲</sup> آن حضرت در عین حال که به دلیل جباریت سلیمان بن عبدالملک در نامه‌نگاری با وی او را نصیحت نکرده و حتی مدح می‌کرد، به خاطر روحیه نصیحت‌پذیری عمر بن عبدالعزیز، در نامه‌ای که به او نوشت وی را از عواقب سلطنت و استبداد بر حذر داشته، دعوت به رعایت عدل و انصاف کرد.<sup>۳</sup> نیز اهل سنت از امام باقر(ع) درباره او روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی امیه.<sup>۴</sup> عمر بن عبدالعزیز نجیب بنی‌امیه است!

در منابع شیعه آمده است عمر بن عبدالعزیز، سهم اهل بیت را از بیت المال به آنان می‌پرداخت<sup>۵</sup> و فدک را نیز به بنی هاشم بازگرداند.<sup>۶</sup> در خبری آمده است که زمانی امام باقر(ع) بر عمر بن عبدالعزیز وارد گردید. عمر از وی خواست تا او را

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳

۲ . اثبات الوصیة، ص ۱۵۴

۳ . تاریخ الیقوی، ج ۲، ص ۳۰۵

۴ . تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۱۹

۵ . قرب الاسناد، ص ۱۷۲

۶ . الخصال، ج ۱، ص ۵۱ و نک: امالی طوسی، ص ۸۰: تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۲

نصیحت کند. حضرت فرمود: توصیه من آن است که مسلمانان کوچک را فرزند خود بدانی، متوسطان آنان را برادر و بزرگانشان را پدر. به فرزندت رحم کن، به برادرت کمک کن و به پدرت نیکی.<sup>۱</sup>

اما بیشترین برخورد که شامل چند مورد می‌شود، با هشام بن عبدالملک گزارش شده است.

**الف:** از آن جمله روایت شده که روزی امام باقر(ع) به شام برده شده، بر هشام بن عبدالملک وارد شد، اما به او به عنوان خلیفه و امیرالمؤمنین سلام نکرد. هشام ناراحت شد و به مردمی که در اطرافش بودند دستور داد تا امام را سرزنش کنند، پس از آن هشام به امام گفت: لا يزال الرجل منكم شقّ عصا المسلمين و دعا الی نفسه. در هر زمانی یکی از شما میان مسلمانان اختلاف افکنی کرده و مردم را به سوی خود فراخوانده است. پس از آن به توبیخ امام پرداخت و مردم را امر به سرزنش او کرد. در این حال امام رو به مردم کرده، فرمود: ایها الناس! این تذهبون و این یراد بکم؟ بنا هدی الله اولکم و بنا ختم آخرکم، فإن یکن لکم ملک معجل، فإن لنا ملک مؤجلاً و لیس بعد ملکنا ملک، لأننا أهل بیت العاقبة، یقول الله: «و العاقبة للمتقین».<sup>۲</sup> مردم کجا می‌روید، به کجا رانده می‌شوید، شما در آغاز به وسیله ما اهل بیت هدایت شدید و سرانجام کار شما نیز با ما پایان می‌پذیرد. اگر شما زودتر زمام امور را در دست گرفتید. در پایان کار اداره امت اسلامی و امور آن به دست ما خواهد بود، برای این که ما خانواده‌ای هستیم که عاقبت با آنان است، خدا می‌فرماید: «عاقبت کار از آن پرهیزگاران است».

**ب:** در نقل دیگری آمده است: هشام به مسجد الحرام وارد شد، در حالی که به غلامش سالم تکیه کرده بود. نگاه کرد دید مردم گرد محمد بن علی بن الحسین حلقه زده اند. بعد از طواف پرسید: او کیست؟ گفتند: محمد بن علی بن الحسین. آنگاه چند پرسش درباره وضعیت مردم در قیامت پرسید و امام با دقت و با تکیه

۱ . بهجة المجالس، ج ۳، ص ۲۵۰؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۷۷

۲ . کافی، ج ۱، ص ۴۷۱

به آیات قرآن به وی پاسخ داد.<sup>۱</sup>

ج: دمیری حکایت مفصلی درباره درماندگی عبدالملک بن مروان! در برابر اعتراض رومیان برای استفاده از دراهم و دنانیر آنان آورده و این که کسی هشام را راهنمایی کرد که در این باره از امام باقر (ع) مشورت بگیرد. او دستور داد تا حضرت را به شام احضار کردند و در این باره چاره خواست. حضرت به او فرمود که نگران نباشد، بلکه به سرعت صنعتکاران را گرد آورده شروع به ضرب سکه کند. سوره توحید و نام محمد را یک طرف و باقی مسائل را در سمت دیگر ضرب کرده و وارد بازار کند.<sup>۲</sup>

برخی به اشکالات تاریخی وارد شده به این روایت پاسخ داده‌اند.<sup>۳</sup> این واقعه باید زمان امام سجاد(ع) باشد، و با این نکته که امام باقر(ع) منبع راهنمایی بوده، منافاتی ندارد. این نخستین بار بود که سکه تمام اسلامی ساخته شد تا پیش از آن، از سکه‌های رومی با ضرب برخی از کلمات و لامات روی آنها استفاده می‌شد.

د: یکبار که زید به دیدار هشام بن عبدالملک رفته بود، هشام تندی‌های زیادی به وی کرد که یکی از انگیزه‌های اصلی زید در قیام بعدیش در کوفه به سال ۱۲۲ شد. از جمله در همان ملاقات بود که هشام به برادر وی یعنی ابوجعفر محمد بن علی باقر (ع) اهانت کرده و با استهزاء امام را که از سوی رسول خدا (ص) و به روایت جابر، باقر لقب داشت «بقره» نامید! زید که از برخورد بی‌ادبانه او ناراحت شد و گفت: سَمَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الْبَاقِرُ و أنت تسمیه البقرة، لشدَّ ما اختلفتما ولتخالفتنه فی الاخره كما خالفته فی الدنيا فیرد الجنة و ترد النار؛<sup>۴</sup> رسول خدا او را باقر نامید ولی تو بقره می‌نامی، اختلاف تو با رسول خدا بسیار است. در آخرت نیز با آن حضرت مخالفت می‌کنی، همچنانکه در دنیا مخالفت کردی. آن زمان او

۱ . تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۸

۲ . حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۹۶ - ۹۷ (وی این حکایت را به نقل المحاسن و المساوی بی‌هیچ به نقل از کسانی آورده است).

۳ . دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، ص ۱۴۴ - ۱۵۴

۴ . ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۱۳۲؛ نک: عمدة الطالب، ص ۱۹۴

داخل بهشت و تو داخل آتش خواهی شد.

در حضور هشام، شخصی مسیحی، رسول خدا (ص) را دشنام داد و او هیچ واکنشی از خود نشان نداد که بعدها زید روی همین مسأله حساسیت عجیبی از خود نشان می‌داد. چنان که گفته شده، این برخورد انگیزه اصلی و مهم قیام زید بر ضد حکومت اموی بود که حقاً سرآغاز پیدایش قیام‌های متوالی در سرزمین پهناور اسلام به ویژه نواحی شرقی و ایران بر علیه امویها گردید.

هـ: روایت دیگری از رفتن امام باقر و فرزندش صادق (ع) توسط محمد بن جریر طبری شیعی نقل شده که بسیار مفصل و حاوی نکات فراوانی است. راوی این حکایت امام صادق (ع) که فرمود: در یکی از سال‌ها هشام بن عبدالملک به حج آمد. در همان سال امام باقر و صادق (ع) هم مشرف بودند. در آنجا حضرت صادق فرمود: *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَ أكرمَنَا بِهِ فَفَنَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ خَيْرَتُهُ مِنْ عِبَادِهِ وَ خُلَفَاؤُهُ فَالْسَّعِيدُ مَنْ اتَّبَعَنَا وَ الشَّقِيُّ مَنْ عَادَانَا وَ خَالَفَنَا.* [سپاس خدایی را که حضرت محمد(ص) را به پیامبری برگزید و ما را به وسیله او مورد احترام و تکریم قرار داد. پس ما برگزیدگان خدا از میان خلق او و خلفای منصوب از جانب او هستیم. خوشبخت کسی است که از ما پیروی نماید و بدبخت کسی است که ما را دشمن داشته و با ما مخالفت کند]. امام صادق گوید: هشام خبر این سخن را به برادرش مسلمه داد اما گفت متعرض آنان نشوند. وقتی به دمشق برگشت و ما به مدینه، فرستاده ای به مدینه اعزام کرد که پدرم و من را به دمشق بردند. سه روز ما را پشت در نگاه داشتند. روز چهارم ما را راه دادند. هشام در آن مجلس که رجال فراوان و شخصیت‌هایی از قریش حضور داشتند، از امام باقر(ع) - که سنی از ایشان گذشته بود - خواست در مسابقه تیراندازی شرکت نماید. ابتدا امام به بهانه پیری از قبول آن استنکاف ورزید. اما هشام بر خواسته خود پافشاری می‌کرد. امام ناچار کمان به دست گرفت و تیر اول را به هدف نشانید و تیرهای بعدی را یکی پس از دیگری تا نه تیر بر هم دوخت.

هشام که دچار شگفتی شدیدی شده بود چنین گفت: *ما ظننت ان في الأرض*

أحد یرمی مثل هذا الرأمی؛ گمان نمی‌کنم در روی زمین کسی بتواند بهتر از این تیراندازی بکند. سپس با پیش کشیدن قرابت نسبی میان بنی هاشم و بنی‌امیه خواست این دو خانواده را از نظر حیثیت مساوی قلمداد کند. امام باقر(ع) تأکید فرمودند که البته خانواده‌های دیگر فاقد کمالات معنوی و فضایل موجود در اهل بیت هستند.

هشام در ادامه سخنانش تصور و اعتقاد شیعیان در مورد امام علی(ع) را به باد تمسخر گرفت و گفت: علی مدعی علم غیب بود، در حالی که خدا هیچکس را بر آن آگاه نساخته است. امام در جواب اشاره به انتشار معارف قرآن و علوم پیامبر توسط امیرمؤمنان(ع) کرد. سرانجام هشام دستور آزادی آنان و بازگشت‌شان به مدینه را صادر کرد. در این بین میان رهبانان و کشیشان مسیحی مقیم شام و امام باقر(ع) مصاحبه‌ای برقرار شد که مصادر حدیثی، آن را به طور مفصل نقل کرده‌اند. پس از آن بود که هشام دستور داد امام هر چه زودتر دمشق را ترک نماید تا مبادا مردم شام تحت تأثیر دانش حضرت قرار گیرند. بلافاصله نامه‌ای به فرماندار مدینه فرستاده و ضمن آن در مورد امام باقر(ع) و صادق(ع) چنین نوشت: این دو پسر ابوتراب که به قصد مدینه از شام راه افتاده‌اند، ساحر بوده و به دروغ اظهار اسلام می‌کنند؛ زیرا آنان تحت تأثیر رهبانان مسیحی قرار گرفته و به نصارا گرایش پیدا کرده‌اند. من به خاطر قرابتی که با آنان دارم از آزارشان خودداری کردم، وقتی که آنها به مدینه آمدند به مردم بگو: من از کسانی که با آنان معامله کرده و یا مصافحه کنند و بر آنان سلام دهند ذمه‌ام را بریء می‌دانم؛ زیرا آنان از اسلام منحرف شده‌اند. مردم تحت تأثیر این فرمان قرار گرفته و اهانت‌هایی به حضرت روا داشتند، ولی امام به نصیحت آنها پرداخت و از عذاب الهی بیمشان داد تا سرانجام دست از اهانت برداشتند.<sup>۱</sup>

روایت فوق حاکی از حيله هشام به منظور مسخ چهره اهل بیت و اصرار امامان شیعه در تبیین موقعیت والای اهل بیت بر دیگران است. از این روایت مطالب و نتایج فراوانی را می‌توان به دست آورد که با اختصاری که ما در این کتاب بنای آن را داشته‌ایم سازگار نیست.

۱ . دلائل الامامه، ص ۱۰۴؛ امان الاخطار، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶؛ نک: تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ص ۸۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۳۴ و ۳۴۸

امام صادق  
عليه السلام





## امام صادق (ع)

### امام صادق (ع)

ششمین امام شیعیان جعفر بن محمد صادق (ع) است که بنا به نقل برخی منابع، در سال ۸۰ هجری<sup>۱</sup> و به نقل منابع دیگر، در سال ۸۳ هجری دیده به دنیا گشودند.<sup>۲</sup> در منابع کهن، از ماه ولادت آن حضرت یاد نشده گرچه در برخی از آنها روز ۱۷ ربیع الاول به عنوان سالروز ولادت آمده است.<sup>۳</sup> مادر آن حضرت، فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. درگذشت امام، به اتفاق مورخان شیعی مانند کلینی، شیخ مفید، و نوبختی، واقدی و مدائنی برآنند که درگذشت امام در ماه شوال سال ۱۴۸ در دوران خلافت منصور عباسی بوده است.<sup>۴</sup> در منابع مزبور از روز آن یاد نشده و تنها در برخی از کتابهای متأخر از روز ۲۵ شوال به عنوان روز وفات یاد شده است.<sup>۵</sup>

لقب صادق از دیر زمان برای وی شهرت داشت، چنان که در قرن ششم،

- 
- ۱ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۱؛ اثبات الوصیه، ص ۱۷۸
  - ۲ . الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ الارشاد، ص ۳۰۴؛ فرق الشیعه، ص ۷۸
  - ۳ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۷۹، دروس شهید، ص ۱۵۴ و کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۵ به نقل از تواریخ النبی و الال، ص ۳۴
  - ۴ . الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ الارشاد، ص ۳۰۴؛ فرق الشیعه، ص ۷۸، تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۶۵۲. در قرون اولیه، گویا روز وفات حضرت صادق (ع) معلوم نبوده و لذا در تاریخ قم (تألیف در سال ۳۷۸) نیز صرفاً آمده است که: و وفات او بمدینه در ماه شوال سنه ثمان و اربعین و مائه بود و مدّت حیات او شصت و پنج سال و مدّت امامت او سی و سه سال و ده ماه بود.
  - ۵ . تواریخ النبی و الال، ص ۶۸

سمعانی در *الانساب* خود، ذیل مدخل صادق، تنها به ارائه شرح حال امام صادق(ع) بسنده کرده است.<sup>۱</sup>

تکیه اصلی شیعه، از نظر فکری و عقیدتی، بر امام صادق(ع) بوده و بخش بزرگی از احادیث و علوم اهل بیت توسط این امام گسترش یافته است. امام صادق(ع) حد فاصل فرقه‌هایی قرار گرفته بود که در شیعه به وجود آمد و وظیفه مهم حفظ و صیانت شیعه از انحرافات را در رأس برنامه خود قرار داد و آن را از تأثیرپذیری در برابر انحرافات موجود عصر خود، که خلوص فکری و عقیدتی و استقلال مکتبی آن را به طور مداوم مورد تهدید قرار می‌داد، بازداشت.

روایاتی که در باب امامت امام صادق(ع) نقل شده، در بسیاری از جوامع روایی و کتابهای تاریخ شیعه از جمله *کافی*، *ارشاد* شیخ مفید، و کتاب *کشف الغمه فی معرفه الائمه*،<sup>۲</sup> نیز در *اثبات الوصیه* آمده است.

امام باقر(ع)، در مدینه زندگی می‌کرد، اما امام صادق(ع) از آنجا که بیشتر شیعیان آن حضرت در عراق بودند و یا به دلایل دیگر، مدتی در عراق به سر برده است.<sup>۳</sup> در دوران امام ششم، امویان سقوط کردند و حکومت به دست بنی‌عباس افتاد. آن حضرت(ع) پس از آن که طولانی‌ترین مدت را - نسبت به سایر امامان - در ارشاد و امامت مردم سپری کرد، (۳۴ سال بر اساس پذیرفتن سال رحلت امام باقر در سال ۱۱۴) به سال ۱۴۸ رحلت نمود.

درباره شهادت امام صادق(ع) روایتی از منابع اهل سنت متشیع نقل شده است،<sup>۴</sup> اما ابوزهرة آن را نادرست شمرده و برای اثبات نظر خود به تمجید منصور از امام صادق(ع) و اظهار تأسفش از رحلت آن حضرت - که یعقوبی آن را روایت کرده - استناد جسته است.<sup>۵</sup> او همچنین این اقدام از طرف منصور را، مخالف

۱ . *الانساب*، ج ۸، ص ۲۵۰ - ۲۵۱ (چاپ هند)

۲ . *کشف الغمه*، ج ۲، ص ۱۷۳ - ۱۶۷

۳ . *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۱۴۷

۴ . *الاتعاف بحب الاشراف*، ص ۱۲۷

۵ . *تاریخ یعقوبی*، ج ۳، ص ۱۱۷؛ *الامام الصادق(ع)*، ابوزهرة ص ۶۷

روش او در استواری پایه‌های خلافتش می‌داند.<sup>۱</sup>

باید گفت، هیچکدام از این دو استدلال، در برابر نص تاریخی، دلیل بر رحلت طبیعی آن حضرت نیست؛ زیرا اظهار تأسف منصور به عنوان یک خلیفه - که نمی‌خواهد مسؤولیت شهادت امام صادق(ع) را نزد افکار عمومی بپذیرد - امری طبیعی است و مشابه آن درباره مأمون نسبت به امام رضا(ع) و بسیاری از موارد مشابه می‌توان مشاهده کرد. اصولاً درباره سلاطین و قتل‌های سیاسی که به دستور آنان صورت می‌گیرد، این وضعیت عادی است. همچنین حرکت منصور و کشتن شمار زیادی از علویان و دشمنی صریح او با آنان که بدون وقفه ادامه داشت با استظهار ابوزهره از رفتار منصور، منافات دارد.

به عکس، درباره منصور و با توجه به سوابق وی می‌بایست فرض کشته شدن امام صادق(ع) به دستور خلیفه را که مطابق با روش حکومتی او در برخورد با دشمنانش بوده، قوی‌تر دانست. گرچه اقدامات این چنینی وی، در پس پرده و کاملاً محرمانه انجام می‌گرفته تا او از عوارض جانبی آن در امان باشد. بنابراین اگر گزارشی تاریخی درباره مسموم شدن آن حضرت به دست منصور وجود داشته باشد، زمینه پذیرش آن بیشتر است تا انکار آن با استدلال‌هایی مانند آنچه ابوزهره اقامه کرده است. این خبر را طبری نقل کرده است: معتب غلام امام صادق(ع) بود. آن حضرت وی را نزد مالک فرستاد و به او گفت فلان چیز و فلان چیز را از وی بپرس. سپس می‌افزاید: منصور معتب را دستگیر کرده، هزار ضربه شلاق زد تا بمرد.<sup>۲</sup> این رویه ای است که از منصور می‌شناسیم.

### شخصیت علمی و دینی امام صادق(ع)

درباره عظمت و بزرگی شخصیت علمی امام صادق(ع) نشانه‌های زیادی در متون و تصریحات فراوانی در منابع سنی و شیعی دیده می‌شود. از نگاه شیعه، نصب ایشان به مقام امامت از جانب خداوند متعال بوده و این بدان معناست که آن حضرت دارای

۱ . الامام الصادق(ع)، ص ۶۴

۲ . تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۶۵۲

شرایط لازم برای احراز این منصب بوده است. در میان اهل سنت، موقعیت امام صادق، از نظر روایت حدیث و فقاہت و افتاء، برجسته بوده و آنان، حضرتش را از شیوخ مسلم ابوحنیفه و مالک بن انس و شمار فراوانی از محدثان بزرگ زمان خود به شمار آورده‌اند. مالک بن انس از جمله کسانی است که مدتی در محضر امام صادق (ع) شاگردی کرده و درباره شخصیت آن حضرت می‌گوید: و لقد كنت أتي جعفر بن محمد و كان كثير المزاح و التبسم، فاذا ذكر عنده النبي (ص) اخضر و اصفر، و لقد اختلفت اليه زمانا و ما كنت أراه الا على ثلاث خصال: اما مصليا و اما صائما و اما يقرأ القرآن و ما رأيت قط يحدث عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلا على الطهارة و لا يتكلم في ما لا يعنيه، و كان من العلماء الزهاد الذين يخشون الله و ما رأيت قط إلا و يخرج الوسادة من تحته و يجعلها تحتي.<sup>۱</sup>

من خدمت جعفر بن محمد مشرف می‌شدم. آن حضرت اهل مزاح بود و همواره تبسم ملایمی بر لبهایش نقش می‌بست. هنگامی که در محضر او نامی از رسول خدا (ص) برده می‌شد، رنگش به سبزی و سپس به زردی (احساس اشتیاق و خضوع) می‌گرایید. در مدتی که به خانه آن حضرت رفت و آمد داشتم، او را جز در یکی از سه حال ندیدم: یا نماز می‌خواند یا روزه بود و یا به قرائت قرآن اشتغال داشت و هرگز بدون وضو از حضرت رسول (ص) نقل حدیث نمی‌فرمود و سخنی به گزاف نمی‌گفت. ایشان از آن دسته از علمای زاهدی بود که ترس از خدا سراسر وجودش را گرفته بود. هرگز به خدمت او شرفیاب نشدم، جز این که زیراندازش را از زیر پای خود برمی‌داشت و زیر پای من می‌گذاشت.

از عمر بن المقدم نقل شده که گفت: كُنْتُ إِذَا نَظَرْتُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلِمْتُ أَنَّهُ مِنْ سَلَالَةِ النَّبِيِّينَ.<sup>۲</sup> هنگامی که جعفر بن محمد (ع) را می‌دیدم، می‌فهمیدم که او از نسل پیامبران است.

جاحظ از علمای مشهور قرن سوم درباره آن امام چنین می‌گوید: جعفر بن

۱ . الامام مالک، ابوزهره، صص ۹۵ - ۹۴؛ و نک: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۲، ص ۵۳؛ التوسل و الوسيله، ابن تیمیه، ص ۵۲  
 ۲ . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷

محمد الذی ملأ الدنيا علمه و فقهه؛ و یقال أن أباحنیفة من تلامذته و كذلك سفیان الثوری و حسبک بهما فی هذا الباب.<sup>۱</sup> جعفر بن محمد کسی بود که علم و فقهش عالم را فرا گرفته و گفته می‌شود که ابوحنیفه از شاگردان او بود و همچنین سفیان ثوری و تلمذ این دو نزد آن حضرت در عظمت علمی او کافی است.

ابن حجر هیتمی در مقام تمجید از شخصیت علمی امام اشاره به این نکته دارد که افرادی چون یحیی بن سعید، ابن جریج، مالک، سفیان ثوری، ابوحنیفه و شعبه و ایوب فقیه از آن حضرت نقل روایت نموده‌اند.<sup>۲</sup> یک نمونه از دانش اندوزی ابوحنیفه از امام صادق(ع) را وزیر آبی در کتابش آورده که حضرت در پاسخ پرسش ابوحنیفه که پرسیده بود: یا أبا عبدالله ما أصبرک علی الصلاة ، مطالب مفصلی را بیان فرمودند.<sup>۳</sup>

درباره شخصیت امام صادق(ع) عبارات زیادی از علما و اندیشمندان قدیم وجود پیدا کرده است.<sup>۴</sup>

کثرت دانش‌اندوزانی که در محفل درس امام حاضر می‌شدند و یا از آن حضرت حدیث نقل می‌کردند، نشان دهنده برجستگی علمی آن حضرت در آن روزگار است.

حسن بن علی الوشاء می‌گفت: در مسجد کوفه نهصد نفر را دیده که حدیثی جعفر بن محمد<sup>۵</sup> می‌گفتند. برخی منابع، شمار کسانی را که از آن حضرت تلمذ کرده و حدیث شنیده‌اند، حدود چهار هزار نفر یاد کرده‌اند.<sup>۶</sup> در سال‌های اخیر فهرستی از نام راویان از آن حضرت همراه با شرح حال مختصر آنان در سه مجلد

۱ . رسائل الجاحظ، ص ۱۰۶

۲ . الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰

۳ . نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۶

۴ . بیشتر این مطالب را استاد مرحوم اسد حیدر در مجلد اول کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه آورده است.

۵ . رجال نجاشی، ص ۳۹ - ۴۰

۶ . کشف الغم، ج ۲، ص ۱۶۶

توسط استاد عبدالحسین شبستری به چاپ رسیده است. در این اثر نام بیش از ۳۹۰۰ نفر از راویان از آن حضرت که به نوعی شاگردان خوانده می‌شوند، فهرست شده است.

سفیان ثوری - که در منابع اهل سنت به زهد و علم شهرت دارد - همراه نصیر بن کثیر نزد امام صادق(ع) زانوی ادب زده و از آن حضرت بهره علمی و اخلاقی برده است.<sup>۱</sup> نصیر با سفیان در موسم حج نزد امام آمد و گفت: اراده حج دارم؛ چیزی به من تعلیم ده تا وسیله آن نجات یابم، و امام دعایی به آنان تعلیم فرمود.<sup>۲</sup> در موارد دیگری نیز با اصرار، خواستار نقل حدیث از آن حضرت بود.

زمانی امام صادق(ع) در مسجد الحرام مشغول طواف بود. ابن مقفع و ابن ابی العوجاء کنار یکدیگر نشسته بودند. ابن مقفع با اشاره به طواف کنندگان گفت: تنها کسی که از این جمع می‌توان نام انسان را بر او گذشت جعفر بن محمد است بقیه «فَرَعاع و بهائم» ابن ابی العوجاء پرسید: چرا؟ لانی رأیت عنده ما لم أراه عندهم. چیزهایی نزد او یافتم که نزد دیگران نیست.<sup>۳</sup> بعد از این بود که ابن ابی العوجاء برای بحث آمد و با امام مناظره کرد.

در این میان کسانی از به اصطلاح راویان و شاگردان بودند که با نقل احادیث دروغ و انتساب آنها به امام صادق(ع)، در پی تضعیف آن حضرت بودند. شریک در این باره می‌گوید: جعفر بن محمد مردی صالح و با تقوا است، اما افراد جاهلی نزد او رفت و آمد دارند که در بیرون، احادیث ساختگی از وی نقل می‌کنند. آنها به هدف اندوختن مال و اخاذی از مردم، هر سخن مُنْکری را به آن حضرت نسبت می‌دهند؛ از آن جمله بیان بن سمعان یکی از غُلّات معروف است که ادعا دارد شناخت امام، از نماز و روزه و کلیه واجبات و فرائض شرعی کفایت می‌کند. شریک در پایان سخنانش می‌گوید: ساحت جعفر از کلیه این اکاذیب پاک و مبرّاست،

۱ . العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۷۵؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۷؛ الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۲۷؛

کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۷

۲ . تاریخ جرجان، ص ۵۵۴؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۲؛ طبری، ج ۱۵ طبع لیدن. ص. LXXXIV

۳ . کافی، ج ۱، ص ۷۵

ولی وقتی مردم آنها را می‌شنوند، موقعیت امام در نظر آنها ضعیف می‌شود.<sup>۱</sup> از این موارد که بگذریم، امام در عصر خود، به ویژه در نگاه دانشمندان جامعه، از جایگاه خاصی برخوردار بود. ابوزهره در این زمینه می‌نویسد:

ما أجمع علماء الاسلام على اختلاف طوائفهم في أمر كما أجمعوا على فضل الإمام الصادق و علمه.<sup>۲</sup> علمای اسلام با تمام اختلاف نظرها و تعدد مشربها در فردای غیر از امام صادق (ع) و علم او اتفاق نظر ندارند.

شهرستانی نویسنده کتاب مشهور *ملل و نحل* درباره شخصیت علمی و اخلاقی آن حضرت می‌نویسد: و هو ذو علم غزير في الدين و ادب كامل في الحكمة و زهد بالغ في الدنيا و ورع تامّ عن الشهوات.<sup>۳</sup> او در امور و مسائل دینی از دانشی بی‌پایان و در حکمت از ادبی کامل و نسبت به امور دنیا و زرق و برقه‌های آن از زهدی نیرومند برخوردار بود و از شهوتهای نفسانی دوری می‌گزید.

ابوحنیفه افزون بر این که از امام باقر (ع) بهره‌ها برده<sup>۴</sup> از امام صادق (ع) نیز حدیث نقل می‌کند؛ چنان که روایات او از امام صادق (ع) در کتاب *الائثار* وی فراوان دیده می‌شود.<sup>۵</sup>

وی درباره امام صادق (ع) می‌گفت: ما رأيت أفتقه من جعفر بن محمد، و أنه أعلم الأمة<sup>۶</sup>، من هرگز فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیده‌ام، او مسلماً اعلم امت اسلامی است. ابن خلکان، از مورخان مشهور، درباره آن حضرت می‌گوید: أحد الأئمة الاثني عشر على مذهب الامامية و كان من سادات أهل البيت و لقب بالصادق لصدق مقالته، و فضله أشهر من أن يذكر<sup>۷</sup>، او یکی از امامان دوازده‌گانه امامیه و از بزرگان اهل بیت رسول خدا (ص) بود، به جهت صدق سخنانش به لقب صادق شهرت یافت و فضل او مشهورتر از آن است که نیازمند توضیح باشد.

۱ . رجال کشی، صص ۳۲۵ - ۳۲۴

۲ . الامام الصادق (ع)، ص ۶۶

۳ . الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷

۴ . جامع المسانید، ج ۲، ص ۳۴۹

۵ . الامام الصادق (ع)، ص ۳۸

۶ . جامع المسانید، ج ۱، ص ۲۲۲؛ الامام الصادق (ع)، ص ۲۲۴ و الامام ابوحنیفه، ص ۷۰

۷ . وفيات الاعیان، ج ۸، ص ۱۰۵



شیخ مفید درباره آن حضرت می‌گوید: و لم ينقل العلماء عن احد من اهل بيته ما نقل عنه.<sup>۱</sup> علمای اسلام از احدی به اندازه آن حضرت حدیث نقل نکرده‌اند. منصور عباسی که همواره درگیر مبارزه با علویان بود، می‌کوشید تا شخصیت فقهی امام صادق(ع) را با مطرح کردن برخی از فقه‌های اهل سنت مثل مالک بن انس کم‌رنگ جلوه دهد. او به مالک می‌گفت: به خدا تو عاقلترین مردم هستی ... اگر عمر من باقی بماند، فتاوا و اقوال تو را همانند مصحف نوشته به تمام آفاق فرستاده و مردم را مجبور به پذیرش آن می‌کنم.<sup>۲</sup> و البته مالک از او خواست این کار را نکند. این تصمیم منصور ناشی از علاقه وی به مالک نبود، بلکه بر آن بود تا با برجسته کردن مالک، آتش کینه و حسد خود را نسبت به امام صادق(ع) و دیگر علمای مخالف فروشانند.

منصور به منظور ایراد خدشه به شخصیت علمی و فقهی امام، به هر وسیله‌ای توسل می‌جست، چنانکه ابوحنیفه را واداشت تا رودرروی امام ایستاده و با وی به بحث بپردازد، تا در صورت پیروزی ابوحنیفه، امام را در صحنه علم و دانش اسلامی تحقیر کند. ابوحنیفه خود جریان این داستان را چنین نقل کرده است:

منصور به من گفت: مردم توجه عجیبی به جعفر بن محمد پیدا کرده و سیل جمعیت به طرف او سرازیر شده است، تو چند مسأله از مسائل مشکل را آماده کرده و حل آنها را از جعفر بخواه و چون او نتوانست جواب مسائل تو را بدهد، از چشم مردم خواهد افتاد. من نیز چهل مسأله بسیار پیچیده و مشکل آماده کردم.

آنگاه امام صادق(ع) و ابوحنیفه در حیره و در حضور منصور با هم ملاقات می‌کنند. ابوحنیفه لحظه ورود خود به مجلس منصور را چنین توصیف می‌کند: هنگامی که وارد مجلس شدم جعفر بن محمد را دیدم که هیبت و عظمت شخصیت وی حتی خود منصور را تحت الشعاع قرار داده بود، سلام کرده و در جای خود قرار گرفتم. آنگاه منصور خطاب به من چنین گفت: مسائل خود را بر ابوعبدالله عرضه کن. من مسائلی را که با خود آورده بودم یکی پس از دیگری از

۱ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۶

۲ . تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۰۹

آن حضرت می‌پرسیدم و او در پاسخ می‌فرمود: درباره این مسأله عقیده شما چنین است و اهل مدینه چنین می‌گویند و ما چنین می‌گوییم. نظر آن حضرت در پاره‌ای از مسائل طرح شده با نظر ما و در پاره‌ای دیگر با نظر اهل مدینه و در مواردی با نظر هر دو مخالف بود. بدین ترتیب چهل مسأله به آن حضرت عرضه و جواب آنها دریافت شد.

پس از پایان مناظره، ابوحنیفه بی‌اختیار آخرین سخن خود را با اشاره به امام صادق (ع) چنین ادا کرد: *إِنَّ أَعْلَمَ النَّاسِ، أَعْلَمَهُمُ بِاخْتِلَافِ النَّاسِ*، دانشمندترین مردم کسی است که به آراء و نظرهای مختلف علما در مسائل، احاطه داشته باشد. امام صادق (ع) نیز همچون جدش امام علی (ع) می‌فرمود: سلونی قبل أن تفقدونی، فإِنَّه لا یحدتکم أحد بعدی بمثل حدیثی.<sup>۲</sup> قبل از آن که مرا نیابید، از من بپرسید و بعد از من کسی نیست که چون من برای شما حدیث بگوید.

از امام صادق (ع) نه تنها در مسائل فقهی، بلکه در زمینه تفسیر، علم کلام و اخلاقیات، احادیث با ارزشی به دست ما رسیده است. با مراجعه به بخش اصول از کتاب کافی عمق و وسعت نظر امام درباره مسائل عقلی اسلام آشکار می‌شود. روایات تفسیری امام نیز در بسیاری از متون کهن شیعی به طور پراکنده آمده و بیشتر آنها در تفسیرهای روایی متأخر شیعه مانند صافی و برهان گردآوری شده است. هرچند درباره آنان باید با تأمل برخورد کرده و آنچه را که رنگ و روی غلو دارد، با احتیاط تلقی به قبول کرد.

ابوزهره عالم سنی در این زمینه می‌نویسد: دانش آن حضرت منحصر به حدیث و فقه اسلامی نبود، بلکه در حوزه عقاید نیز کلمات فراوانی از آن حضرت برجای مانده که به شاگردانشان تعلیم می‌دادند.<sup>۳</sup> تفصیل نظریات کلامی امام را در اینجا نمی‌توان بیان داشت، اما جمله معروف امام در مسائل جبر و تفویض که فرمود: *لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین*، زیباترین، جامع‌ترین و دقیق‌ترین تعبیری

۱ . تهذیب الکمال، ج ۵، صص ۷۹ - ۸۰؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۶

۲ . تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۹

۳ . الامام الصادق (ع)، ص ۶۶

است که در این مسأله ابراز شده است.

ابوزهرة در جای دیگری از کتابش درباره امام صادق(ع) می‌گوید: و فوق هذه العلوم، قد كان الامام الصادق على علم بالأخلاق و ما يودى إلى فسادها.<sup>۱</sup> بالاتر از همه این علوم، امام صادق(ع) در زمینه اخلاق و علل و انگیزه‌های فساد آن، آگاهی‌های بسیار ارزنده‌ای داشت.

شمار روایانی که از امام حدیث نقل کرده‌اند بسیار زیاد است. اسامی آنان را در تهذیب الکمال مزی<sup>۲</sup> و دیگر کتب رجالی چون تهذیب التهذیب می‌توان یافت. در میان آنان، بسیاری از شخصیت‌های مهم اهل سنت قرار دارند. ذهبی هم در سیر اعلام النبلاء نام روایان از امام صادق(ع) را آورده است.<sup>۳</sup>

این در حالیست که بسیاری از محدثان جرأت نقل حدیث از امام را در عهد بنی‌امیه نداشتند. درباره مالک بن انس آمده که: لم یرو عن جعفر بن محمد حتی ظهر أمر بنی العباس.<sup>۴</sup> از امام صادق(ع) روایت نکرد تا آن که بنی عباس به حکومت رسیدند.

### تنوع شیعیان و اختلاف نظرها در عهد امام صادق(ع)

گسترده‌گی اصحاب امام صادق(ع) و وسعت جریان تشیع، به طور طبیعی، ناهماهنگی‌ها و اختلافاتی به همراه داشت. در آن روزگار کلیه شاگردان و شیعیان آن حضرت نمی‌توانستند تفکر و اندیشه خود را در یک زاویه صحیحی قرار داده و تمامی معارف دینی خود را همچون محمد بن مسلم و زراره از سرچشمه اصلی آن، که خاندان رسالت بود بگیرند.

بسیاری از آنان در حلقه درس محدثان اهل سنت نیز حاضر می‌شدند که به نوبه خود تأثیراتی در طرز تفکر و تلقی آنها به جای می‌گذاشت و از طرف دیگر

۱. همان، ص ۶۷

۲. تهذیب الکمال، ج ۵، صص ۷۶ - ۷۵

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۶

۴. الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۶

کثرت و گستردگی پیروان آن حضرت و پراکنده بودن آنها در سرزمین‌های دور و نزدیک، امکان مراجعه شخصی همه آنان را به امام غیرممکن ساخته بود و لذا آنان در مسائل خود اعم از فقهی و عقیدتی و ... به شیعیان شناخته شده مراجعه می‌کردند که طبعاً اختلاف نظر میان آنها از این راه به دیگر شیعیان نیز راه منتقل می‌شد. همچنین در بحبوحه درگیری‌های سیاسی، میان پاره‌ای از شیعیان، تمایلاتی به حکومت نوپا گرفته عباسیان که پیش از آن در محافل شیعیان حضور جدی داشتند، دیده می‌شد و این خود عاملی بر عوامل اختلاف میان شیعیان می‌افزود.

علاوه بر همه اینها جریان زیدیه نیز عامل دیگری در این تفرقه شده و با پیدایش حرکت‌های انقلابی آنان بسیاری از شیعیان سیاسی و تندرو جذب این گروه شده و پیرامون آنها را گرفتند که پیش‌آمدهایی از این قبیل، کمابیش آثار ناهنجار و نسبتاً عمیقی روی شیعه بر جای گذاشت.

در عین حال میان اصحاب و پیروان امام صادق (ع) کسانی نیز بودند که شیعه واقعی آن حضرت به حساب آمده و در حفظ آثار علمی و روایی حضرتش تلاش‌های مداوم و خستگی‌ناپذیری از خود نشان می‌دادند.

امام صادق (ع) خود در این رابطه می‌فرماید:

ما أخذنا أحیاء ذکرنا و أحادیث أبی إلا زراره و أبوبصیر لیث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویة العجلی و لولا هؤلاء ما كان أحد یستنبط هذا، هؤلاء حفاظ الدین و أمناء ابي (ع) علی حلال الله و حرامه و هم السابقون إلینا فی الدنیا و السابقون إلینا فی الآخرة.<sup>۱</sup>

جز زراره و ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلی کسی ولایت ما و احادیث پدرم را زنده نکرد. اگر اینها نبودند کسی از ما و احادیث ما اطلاع پیدا نمی‌کرد. اینها حافظان دین و اشخاص محل اعتماد پدرم بر حلال و حرام خدا هستند، همانگونه که در دنیا به طرف ما پیشی گرفتند در آخرت نیز به

سوی ما سبقت خواهند جست.

باز آن حضرت فرمودند: رحم الله زرارة بن أعین، لولا زرارة و نظراءه لَأُنْدَرَسَتْ أحادیث أبي؛<sup>۱</sup> خداوند زراره بن اعین را بیامزد، اگر زراره و امثال او نبودند، احادیث پدرم از میان می‌رفت.

در میان این افراد کسانی بودند که امام صادق(ع) آنها را به عنوان مرجع برای شیعیان خود معرفی می‌فرمود، به طوری که در جواب یکی از شیعیان خود که از آن حضرت می‌پرسد: هنگامی که سؤالی برای ما پیش می‌آید به چه کسی مراجعه کنیم؟ می‌فرماید: علیک بالأسدی؛ یعنی ابابصیر؛<sup>۲</sup> به سراغ اسدی برو؛ منظور حضرت از اسدی، ابوبصیر بود.

و در جای دیگری می‌فرمایند: ما یمنعک من محمد بن مسلم الثقفی، فَإِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَ کَانَ عِنْدَهُ وَجِیْهًا.<sup>۳</sup> چرا به محمد بن مسلم ثقفی مراجعه نمی‌کنید که او پیش پدرم وجیه و محترم بود و از آن حضرت حدیث شنیده است.

این شیعیان دانشمند سخت مورد علاقه امام صادق(ع) بودند، زیرا حضرت خود فرموده بود که شیعیانی را دوست دارد که عاقل و فهیم و دانشمند و فقیه و صبور و اهل مدارا و صادق وفادار باشند: *إِنَّا لَنُحِبُّ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهِيمًا فَقِيهًا حَلِيمًا مُدَارِيًا صَبُورًا صَدُوقًا وَوَعِيًّا*؛

در برابر اینها کسانی نیز بودند که به نوعی مذبذب میان زیدیه‌ها و مذهب جعفری بودند. یک روز وقتی امام صادق(ع) از عبدالملک بن عرم درباره عدم حضور او در صفوف جنگ سؤال می‌کند، او ضمن جواب به امام می‌گوید: فان الزیدية یقولون لیس بیننا و بین جعفر خلاف إلاَّ أَنَّهُ لایری الجهاد. زیدیه گویند: میان ما و امام صادق اختلافی نیست، جز این که او اعتقاد به جهاد ندارد.

امام پس از آن که این اتهام را از خود دفع کرد فرمود: بلی و الله إِنِّی لَأَراه

۱ . همان، ص ۱۳۶

۲ . همان، ص ۱۷۱

۳ . همان، ص ۱۶۱

۴ . امالی مفید، ص ۱۹۲

ولكنى أكره أن ادع علمى الى جهلهم<sup>۱</sup>

آرى قسم به خدا من به جهاد در راه خدا اعتقاد دارم، ولى دانش خود را در کنار جهل آنان نمى گزارم. در آن روزگار، زبديه هيچ چهره علمى شناخته شده نداشتند.

گفته اند که سيد حميرى يکى از شعراى معروف شيعه زمانى محمد بن حنفيه را مهدى موعود دانسته درباره او گفته بود:

حتى متى؟ و إلى متى؟ و متى المدى؟  
يا بن الوصى و أنت حتى ترزق؟

ابن معتز (م ۲۹۶) پس از نقل اين خبر به نقل از منبع خود مى نويسد: سيد اين چنين بود تا آن که صادق عليه السلام را در مکه و در ايام حج ديد. با وي مناظره کرد و او را قانع کرد. وي از عقیده خود برگشت و گفت:

تجعفرتُ باسم الله والله أكبر  
وأيقنت أن الله يعفو ويغفر

و يثبت مهما شاء ربي بأمره  
ويمحو ويقضى فى الامور ويقدر<sup>۲</sup>

به نام خداوند که خدایى است بزرگ و توانا، به سوى جعفر بن محمد صادق (ع) بازگشتم و اطمینان دارم که خدا از گناه من درمى گذرد و آن را مى بخشد.

بعدها امام صادق (ع) نیز بر وی رحمت فرستاد و با اشاره به این که او گناهاى را مرتکب شده فرمود: و ما خطر ذنب عند الله أن يغفره لمحبّ علي<sup>۳</sup>.

پيش خدا مهم نيست که از گناهان دوستداران على (ع) درگذرد.

نکته جالب توجهی که درباره تشنت جامعه شيعه و يا به تعبير ديگر پيدایش تفرقه در ميان آنها وجود دارد، اين که پاره‌ای از علمای دربارى که در خدمت مهدى عباسى بودند به اين اختلافات دامن زده و در بزرگ نشان دادن آن، تلاش

۱ . کافی، ج ۵، ص ۱۹

۲ . طبقات الشعراء ابن معتز، ص ۳۳؛ و بنگريد: رجال کشى، ص ۲۲۸؛ الاغانى، ج ۷، ص ۲۳۳؛ ابوالفرج بعد از نقل بازگشت او روايتى از ابن سامر آورده که مى گويد: او از اعتقاد خود بازنگشت، خود ابوالفرج هم بازگشت او را قبول ندارد، ولى در کتب شيعه بازگشت او به طور مکرر مورد تأييد قرار گرفته است. نک: الاغانى، ج ۷، ص ۲۳۵

۳ . الاغانى، ج ۷، صص ۲۴۲، ۲۷۷. در آنجا ترديدهايى درباره اصالت نسبت اين شعر به سيد حميرى مطرح شده است.

زیادی کردند. در این باره، کشتی از شخصی به نام ابن مفضل نام می‌برد که کتابی در بیان فرقه‌های شیعه نوشت و بر اساس نام هر یک از اصحاب امام صادق(ع) فرقه‌ای ساخت و آنها را به عنوان فرقه‌های شیعه معرفی کرد.

در بیان این قسمت لازم است اشاره شود که شیعیان امام، بیشتر در عراق آن هم در کوفه بودند. سایر مراکز یا شیعه نداشت یا کمتر داشت، گرچه گاه از خراسان نیز کسانی نزد امام صادق(ع) آمده از ایشان احکام فقهی‌شان را سؤال می‌کردند.<sup>۱</sup>

حفص بن غیاث برای نقل حدیث به بصره رفت. از او خواستند تا از تنی چند حدیث روایت نکند که از جمله آنها جعفر بن محمد بود.

این به دلیل روحیه عثمانی مردم بصره است که از جنگ جمل در این شهر رواج یافته بود. حفص به آنها گفت: اگر این سخن را در کوفه بگویند: لأخذتکم النعال المطرقة، شما را با کفش خواهند زد.<sup>۲</sup>

در دوره امام صادق(ع) بسیاری از مردم عراق شیعی بودند، اما تشیع آنان به معنای تشیع امامی نبود. آنان محبّ امام علی(ع) و اهل بیت بودند، اما به لحاظ علمی، از آشخورهایی جز سرچشمه‌های علمی اهل بیت استفاده می‌کردند. در این دوره، حتی ابوحنیفه نیز به رغم بی‌توجهی‌اش به مواضع امام علی(ع) در جمل و صفین - به دلیل مرجئی بودن - به خاطر حمایتش از قیام زید یا نفس‌زکیه، متهم به تشیع می‌شد.<sup>۳</sup> صدها بلکه هزاران نفر از عالمان عراقی قرن

۱ . تاریخ یحیی بن معین، ج ۴، ص ۳۷۲

۲ . الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۵؛ تهذیب‌الکمال، ج ۵، ص ۷۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۵۷

۳ . تصور غلطی که رواج یافته این است که گاه چنان تصویر می‌شود که همه فقهای سنی مذهب، با خلفای اموی و عباسی بوده‌اند. طبعاً چنین نیست. ابوحنیفه و مالک به رغم رفت و شدی که با منصور داشتند، علیه وی بودند. به علاوه هر دو، با امام صادق(ع) رفاقت و دوستی هم داشته‌اند. این که سعی شده است ابوحنیفه چهره‌ای ضد امام صادق(ع) پیدا کند، نباید درست پذیرفته شود. منصور البته تلاش می‌کرد فقها را روی در روی هم قرار دهد که اخبار آن انعکاس یافته است. به علاوه میبانی آنان با میبانی امامان شیعه متفاوت بود و گاه مباحثاتی هم صورت می‌گرفت. اما این که تلاش آنها را یکسره در مسیر مبارزه با امام صادق(ع) بدانیم درست نیست. در این زمینه، گاه مطالبی که اساس پایه‌ای ندارد شهرت می‌یابد، یکی همین است که ابوحنیفه سعی می‌کرده است که

دوم و سوم به این معنا شیعه بودند و در نقل فضائل اهل بیت (ع) کوتاهی نمی‌کردند. اینان سنیان متشیع یا شیعیان متسنن بودند. فهرست بلندی از آنها را می‌توان در کتب رجالی اهل سنت که به طور خلاصه شرح حالشان در میزان الاعتدال ذهبی بر اساس آثاری چون *الکامل فی الضعفاء* یا *تهذیب الکمال* و آثار دیگر آمده، ملاحظه کرد.

در این میان، شیعیان خالص کسانی بودند که بعدها فهرست آنها را در *رجال نجاشی* به عنوان اصحاب خاص امام صادق (ع) داریم و راوی اخبار آن بزرگوار در آثار حدیثی خود که معمولاً از آن آثار با عنوان *کتاب یاد* می‌شود دارند.

شیعیان خالص، هرچند در زیردست خود با متسننان متشیع سروکار داشتند، در آن سوی، با شیعیان غالی و افراطی روبرو بودند. در میان شیعیان گهگاه، اختلافاتی درباره مسائل به ویژه نگرش آنان نسبت به امامان وجود داشت. سدید صیرفی نزد امام آمد و گفت: فدایت شوم، شیعیان شما درباره شما اختلافات زیادی دارند. برخی گویند: در گوش امام مطالب القا می‌شود. برخی گویند به آنان وحی می‌شود، برخی گویند به قلبشان الهام می‌شود. برخی گویند در خواب مطالبی به آنان گفته می‌شود. برخی گویند تنها بر اساس کتب آباءشان فتوا می‌دهند. کدام یک را باید پذیرفت؛ حضرت فرمود هیچ کدام. ما حجت خدا و امنای او بر مردم هستیم. حلال ما از کتاب خدا و

همه فتوایش به نوعی در مخالفت با امام صادق (ع) باشد مالک نیز ستایش‌های فراوانی از امام صادق دارد و احادیثی هم از آن حضرت نقل کرده و خدمت حضرت شرفیاب هم می‌شده است. به هر حال این طور نبوده است که اینها همه طرفدار حکومت و علیه علویان باشند. مالک فتوا داده بود که می‌تواند بیعت با منصور را فسخ کرد که خود این سبب آزار فراوان او شد. ابوحنیفه نیز که سخت با دولت اموی و عباسی مخالف بود. ما باید در ارزیابی جهات مختلف را تفکیک کنیم. همه اینها به امام صادق حرمت می‌نهادند. البته زمانی روابط مالک با منصور بهتر شد و منصور به حاکم مدینه گفت که فقط به فتاوی مالک عمل کند و حتی مشاور خلیفه در نصب و عزل قضات بود (بنگرید: الامام الصادق، فضل الله، ص ۲۷۹). گاه مناظراتی هم میان یاران امام صادق (ع) و ابوحنیفه بود که تند هم می‌شد، اما اینها را نباید با اصل روابط یا مواضع ابوحنیفه در قبال حکومت اشتباه کرد. نقل شده است که وقتی امام صادق (ع) رحلت کرد، ابوحنیفه به مؤمن الطاق گفت: مات امامک. مؤمن الطاق پاسخ داد: «ما امامک لایموت الی یوم القیامة» که به شوخی مقصودش شیطان بود!



حرام ما نیز از همان است.<sup>۱</sup> در همین دعائم، روایت بعدی پرسشی است که فیض بن مختار درباره اختلاف نظر میان شیعیان از امام صادق (ع) می‌پرسد.<sup>۲</sup> مشابه این نزاع را میان ابن ابی یعفور و معلی بن خنیس - که دومی از نظر نجاشی ضعیف شمرده شده - داریم. کشتی روایت کرده است: میان ابن ابی یعفور و معلی بن خنیس گفتگو شد. اولی گفت: امامان، اوصیاء، علما، ابرار و اتقیاء هستند. ابن خنیس گفت: امامان اوصیاء انبیاء هستند. آنان هر دو نزد امام صادق رفتند و دیدگاه‌های خود را گفتند. حضرت فرمود: ای عبدالله! ابن ابی یعفوراً من از کسی که ما را پیامبر بیزار هستم.<sup>۳</sup> کلینی نیز از علی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَأَمَّا النَّبُوءَةُ فَلَا.<sup>۴</sup> رسالت ما بیان حلال و حرام است، اما نبوت هرگز.

جالب است که امام یکی از اصحاب را که نهایت وثوق و اعتماد را به وی داشت، «میزان» نامیده بود. وی ابوالصباح کنانی ابراهیم بن نعیم عبدی بود.<sup>۵</sup> در اینجا مروری بر مواضع امام در ارتباط با غالیان داریم که معضل مهم تشیع بوده و هستند.

### امام صادق (ع) و غلو

در دوره امام صادق (ع)، تشیع دو جریان انحرافی کلی را تجربه کرد. جریان افراط که همان جریان غلو بود، و جریان تفریط که جریان زیدی‌گری بود. در میان اینها و یا در حاشیه، گروه‌های دیگری هم بودند که به عنوان گروه مشخص،

۱ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۵۰

۲ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۵۱، شبیه این روایت را با مضمونی دیگر بنگرید در: کافی، ج ۱، ص ۲۶۹ (سدیر گوید: کسانی می‌پندارند که شما آله‌ای هستید و این آیه را که « وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ » را می‌خوانند. حضرت فرمود: ای سدیر! به خدا سوگند گوش و چشم و پوست و گوشت من از اینان بیزار است. اینان نه دین مرا دارند و نه دین جدم را).

۳ . رجال کشی، ص ۲۴۶

۴ . کافی، ج ۱، ص ۱۶۸

۵ . رجال نجاشی، ص ۱۹ - ۲۰

اما به هر حال وجود داشتند.

جریان دوم به رغم انقلابی بودن، به تدریج به سمت تفریط گرایید. این جریان، در زمان امام صادق (ع)، دوران شکل‌گیری خود را تجربه می‌کرد و نیرومند نبود، اما به تدریج، به یک جریان قوی تبدیل شد، و سبب آن نیز، سیاسی بودن آنان و تلاش برای نفوذ در مردم با استفاده از موقعیت علویان بود. مرکز استقرار آنان در ایران و یمن بود و در بخش اخیر هنوز هم حضور فعال دارند، گرچه در ایران از میان رفتند.

هدف ما در اینجا، جریان نخست، یعنی جریان غلو است، جریانی که در میان برخی از یاران ائمه از نیمه دوم قرن اول پدید آمد و به تدریج، رو به فزونی نهاد. پیش از این اشاراتی به جریان مزبور طی بیان زندگی امامان پیشین داشتیم و تقابل امامان را با آنان، مرور کردیم.

اساسی‌ترین مسأله در نگرش غالیان، دادن نسبت‌های الوهیتی به امامان و در کنار آن ادعاهای شگفت برای خودشان یا امامان بود. طبعاً، چنین نبود که همه غالیان، به صراحت نسبت خدایی به امامان بدهند، بلکه این اقدام در پوشش برخی از مفاهیم و تعبیر صورت گرفته، و القابی به آنان نسبت می‌دادند و اختیارات آنان را به گونه‌ای افزایش می‌دادند که آنان را از حیطه بشر خارج می‌کرد.

امام صادق (ع) همانند پدرشان، بشدت برابر انحراف غلو ایستادگی کردند. باید گفت طی سال‌ها تلاش، از زمان امام علی (ع) تا امام باقر (ع) محبوبیتی برای اهل بیت (ع) پدید آمد و نفوذ تشیع در عراق و برخی از نقاط دیگر، تعمیق یافت. اینک غالیان می‌کوشیدند تا با رخنه در درون شیعه، از این موقعیت بهره‌برداری کرده و گاه بدون آن که قصد داشته باشند، آن را از داخل متلاشی کرده و چهره خارجی آن را ویران سازند.

جریان غالی از جهاتی برای تشیع خطرناک بود، زیرا نه تنها از درون سبب ایجاد آشفتگی در عقاید شیعه شده و آن را منزوی می‌کرد، بلکه شیعه را در نظر دیگران انسانهای بی‌قید و بند نسبت به فروعات دینی نشان داده و بدبینی

همگانی را نسبت به شیعیان به وجود می‌آورد.<sup>۱</sup>

اکنون با نگاهی ساده به کتابهای فِرَق، این حقیقت آشکار است که گرچه از لحاظ تقسیم‌بندی فرقه‌ای تشیع غالی را جدا یاد می‌کنند، اما اغلب نه تنها ارباب فرق و مذاهب بلکه عموم رجال‌شناسان اهل سنت تفاوت چندانی بین دسته‌های شیعه نگذاشته و مردم را از پذیرفتن احادیث آنان پرهیز می‌دهند. حداقل یکی از دلایل این بدبینی رسوخ اندیشه‌های غالی در میان شیعیان بوده که با همه تلاش امامان شیعه و پس از ایشان، علمای اصولی شیعه، آثار آن کمابیش برجای مانده است.

نمونه آن رسوخ روایاتی است که در باب تحریف قرآن در برخی از کتاب‌های حدیثی شیعه موجود بوده و اصل آن از غلات می‌باشد.<sup>۲</sup>

به هر روی، قیام علمی امام برای تهذیب شیعه و حرکت در جهت نفی غلو و دور کردن شیعیان از جریان غلو، از مهمترین اقدامات امام صادق(ع) برای حفظ فرهنگ اصیل اسلامی است که امامان مبلغ آن بودند. در اینجا مروری بر اقدامات امام در جهت طرد و نفی غالیان، رد دیدگاه‌های آنها و نیز تکفیر این گروه خواهیم داشت.

از جمله اقدامات امام، دور کردن شیعیان اصیل از غالیان منحرف بود. بدیهی است وجود ارتباط میان شیعه و غالیان با جاذبه‌های احتمالی موجود در غلات، می‌توانست کسانی از شیعیان را به سوی غلو بکشاند، به ویژه که غالیان به دروغ خود را مرتبط با امامان(ع) معرفی کرده و در برابر تکذیب امامان، اظهار می‌کردند که این تکذیب صرفاً از روی تقیه است. این امر در فریب شیعیان ساده دل مؤثر بود.

در روایتی مُسند از قول امام صادق(ع) آمده که حضرت با اشاره به اصحاب ابوالخطاب و دیگر غالیان به مفضل فرمودند: یا مفضل! لاتقاعدوهم و لاتؤاکلوهم و

۱ . به طوری که از یکی از خوارج، شیعه را متهم کرده بود که آنها گمان کرده‌اند به جهت دوستی اهل بیت مستغنی از انجام اعمال صالح بوده و از عذاب، به خاطر اعمال بدشان، نجات می‌یابند نک: الاغانی، ج ۲۰، ص ۱۰۷. به نقل از العقیده و الشریعة فی الاسلام، ص ۲۰۳

۲ . نک: اذوبه تحریف القرآن بین الشیعة و السنة، ص ۶۶

لاتشاربوهم و لاتصافوهم<sup>۱</sup> ای مفضل! با غلات نشست و برخاست نکنید، با آنان هم غذا نباشید و همراهشان چیزی ننوشید و با آنان مصافحه نکنید.

شگفت آن که این مفضل هم خود متهم به داشتن افکار غالیانه بود، و هم بسیاری با انتساب به وی و آثار او، راه غلو را پیش گرفتند. امروزه، یکی از مهم‌ترین منابع فکری غالیان، آثاری مانند *الهفت و الاظه* است، که به مفضل انتساب دارد و البته بیشتر آنها در میان شیعه امامیه، رسمیت ندارد. وی در میان شیعیان معتدل به عنوان رهبر جریان مفوضه - کسانی که برخی از اختیارات خداوندی را به ائمه واگذار می‌کردند - می‌شناختند و کسانی چون حجر بن زائده حضرمی که شاگرد امام باقر و صادق (ع) و بسیار نزدیک به آنان بود، بشدت بر ضد مفضل جعفری فعالیت می‌کرد.<sup>۲</sup> البته مفضل مریدانی چون ابوسعید خیبری طحان داشت که سخت به وی وفادار و مروج برخی از اندیشه‌های غالی بود.<sup>۳</sup>

ابوالخطاب در همه منابع، به عنوان یک رهبر شیعی غالی شناخته شده و مطالب فراوانی به وی نسبت داده شده است. امام صادق (ع) فرمود: و أما أبو الخطاب محمد أبي زينب الأجدع، ملعون و أصحابه ملعونون، فلاتجالس أهل مقاتلهم فإنی منهم برئ و آبائی علیهم السلام منهم برئ<sup>۴</sup>، ابوالخطاب و اصحابش ملعونند، با معتقدین به مرام او همنشین نشوید، من و پدرانم از او بیزاریم.

امام به ویژه نسبت به جوانان شیعه حساسیت زیادتری داشته و می‌فرمودند: اخذرو علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم، الغلاة شر خلق الله، یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبية لعباد الله<sup>۵</sup>، درباره جوانان خویش از این که غلاة آنان را فاسد کنند بترسید. غلاة بدترین دشمنان خدا هستند، عظمت خدا را کوچک کرده و برای بندگان خداوند ادعای ربوبیت می‌کنند.

توصیه به عدم همنشینی، تنها با غلات نبود بلکه امام صادق (ع) شیعیان را از

۱ . رجال کشی، حدیث ۵۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۵

۲ . رجال کشی، ص ۳۲۳، ۳۲۶

۳ . بنگرید: بصائر الدرجات، ص ۶۸، ۴۳۸ - ۴۳۹

۴ . الفیه ص ۱۷۷؛ مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۳۱۵

۵ . الامالی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۶۴

نشست و برخاست با هر اهل بدعتی، بر حذر می‌داشت؛ و اخذر<sup>۱</sup> مجالسه اهل البدع فإنها تنبت فی القلب کفراً و ضلالاً مبیناً؛<sup>۱</sup> از همنشینی با اهل بدعت پرهیز کن؛ زیرا باعث رشد و نمو کفر و گمراهی آشکار در قلب می‌شود.

و در جای دیگر فرمود: لاتصحبوا اهل البدع و لاتجالسوهم فتصيروا عند الناس کواحد منهم. قال رسول الله المرء علی دین خلیله و قرینه.<sup>۲</sup> مصاحبت با اهل بدعت نکرده و همنشین آنان نشوید که چونان یکی از ایشان شوید، رسول خدا فرمود: شخص بر دین رفیق و قرین خود است.

جدای از برخوردهای اجتماعی و نفی و طرد آنان از جامعه شیعه، امام با افکار آنان به مقابله می‌پرداخت. آن حضرت با میزان قراردادن «کتاب الله» برای سنجش نقل‌ها و گفته‌های خود، از شیعیان می‌خواست ادعاهای نادرست غلات را نپذیرند. بنا به نقل شهرستانی، سدیر صیرفی نزد امام (ع) آمد و گفت: جانم به فدای تو باد! شیعیان شما درباره شما اختلاف کرده‌اند، بعضی اظهار می‌کنند که در گوش شما سخن گفته می‌شود؛ بعضی گویند به شما وحی می‌شود؛ بعضی گویند به قلب شما الهام می‌شود؛ بعضی گویند در خواب می‌بینید؛ بعضی گویند به کتب آباء خویش فتوا می‌دهید. کدام یک را باید اخذ نمود؟ امام فرمود: لا تأخذ بشيء مما یقولون، نحن حجة الله و أمناءه علی خلقه، حلالنا من کتاب الله و حرامنا منه؛<sup>۳</sup> آنچه را که گفته شده رها کن، ما حجّت خداوند و امین او بر خلقش هستیم، حرام و حلال ما از کتاب خداوند است.

این روایت نشان می‌دهد که به سبب القاءات نادرست غالیان، این تصوّر برای برخی پیش آمده بود که آیا به راستی ائمه (ع) دین جدیدی آورده و وحی تازه‌ای به آنان می‌شود یا مسأله به گونه دیگری است؟ امام با تأکید بر این که آنان هر چه دارند همان مطالب کتاب الله است از شیعیان می‌خواستند تا از پیروی و پذیرش این عقاید نادرست خودداری کنند.

۱ . مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۳۱۵ از مصباح الشریعه ص ۳۸۹

۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۶۰ و بنگرید احادیث دیگر در ص ۲۶۷، ۲۶۹

۳ . نک: مجله ترانتا، شماره ۱۲، صص ۱۷ - ۱۸ مقاله «اهل البيت فی رأی صاحب الملل و النحل»

در روایت دیگری نیز که شهرستانی آورده، فیض بن مختار - که از خواص اصحاب حضرت صادق(ع) بوده<sup>۱</sup> - نزد امام آمده، گفت: فدایت شوم! این چه اختلافی است که میان شیعیان شما به وجود آمده. من گاه در جمع آنان در کوفه حاضر شده و نزدیک است که به تردید افتم. به مفضل رجوع کرده و آنچه را که سبب آرامش من است نزد او می‌یابم. امام فرمودند:

أجل! إنَّ الناسَ اغرَّوا بالكذبِ علينا حتى كأنَّ اللهَ فرضه عليهم لا يريد منهم غيره، و إنى لأحدُّثُ أحدهم الحدیث، فلا یخرج منى حتَّى یتأوَّله علی غیر تأویله؛<sup>۲</sup>  
 ببین! مردم فریفته دروغ بستن بر ما شده‌اند، گویا خداوند این را بر آنان فرض کرده و جز این از آنان نمی‌خواهد. من حدیث برای یکی از آنان می‌گویم، اما او از پیش من نمی‌رود جز آن که آن را بر تأویلی بر خلاف تأویل واقعی معنا می‌کند.  
 این روایت بسا از ساخته‌های باطنیان و غالیان باشد که خواسته‌اند مفضل و افکار منسوب به وی را افکار درست و آرام‌بخش معرفی کنند.

در روایت دیگری که سهمی در تاریخ جرجان آورده نقل شده است که عیسی الحجرانی گفت: نزد جعفر بن محمد صادق(ع) آمده، پرسیدم: آیا آنچه را از این قوم شنیدم باز گویم؟ امام فرمود: بگو. گفتم: فَإِنَّ طَائِفَةَ مِنْهُمْ عَبْدُوكَ وَ اتَّخَذُوكَ إِلَهًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ طَائِفَةٌ أُخْرَى وَالْوَالِئُ لَكَ التَّوْبَةُ وَ... دسته‌ای از اینان تو را عبادت می‌کنند و تو را الهی جز الله می‌دانند؛ دسته‌ای دیگر تو را در حد نبوت بالا می‌برند...

امام آنقدر گریه کرد که محاسنش از قطرات اشک پرشد، آنگاه فرمود: إنَّ مَكْنَى اللَّهِ مِنْ هَوْلِهِ فَلَمْ أَسْفِكْ دِمَائِهِمْ سَفْكَ اللَّهِ دَمَ وَلَدِي عَلِيٍّ يَدِي؛<sup>۳</sup> اگر خداوند مرا بر آنان مسلط کرد و خون آنان را نریختم، خداوند خون فرزندم را به دستم بریزد.

۱ . الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶

۲ . مفتاح الاسرار، برگ ۲۶؛ (به نقل از مجله تراثنا، شماره ۱۲، ص ۱۸)، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۵۰ (در آنجا راوی عیص بن مختار یاد شده است).

۳ . تاریخ جرجان، صص ۳۲۲، ۳۲۳

این امکان هست که راویان این قبیل اخبار، به ویژه آنها که بر مذاق مذهب سنت بوده‌اند، مطالبی از خود بر آنها افزوده باشند؛ اما به هر روی نشان می‌دهد که نفوذ غلات و جهه امامان(ع) را در جامعه اسلامی آسیب‌پذیر کرده و برای شمار زیادی این قبیل پرسش‌ها مطرح شده است.

اعتقاد به مهدویت امام باقر(ع) از جمله اعتقاد برخی از غالیان بود که از سوی امام صادق(ع) مورد انکار قرار گرفت.<sup>۱</sup> چنان که باور به نبوت برخی از امامان معصوم(ع) در میان غلات وجود داشت. امام صادق(ع) در برابر آن می‌فرمود: مَنْ قَالَ: إِنَّا أَنْبِيَاءُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ مَنْ شَكَّ فِي ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛<sup>۲</sup> کسی که بگوید ما نبی هستیم، لعنت خدا بر او باد و کسی که در این امر تردید کند بر او هم لعنت خدا باد.

برخی از غالیان لفظ «اله» را با «امام» یکی گرفته در تأویل آیه: «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» اظهار می‌کردند که مقصود از خدای زمین، همان امام است. این سخنان بود که سبب شد تا امام صادق(ع) آنها را بدتر از مجوس و یهود و نصارا و مشرکین بخواند.<sup>۳</sup>

لبه تیز برخورد امام با غالیان در مورد عقایدی بود که ضمن آنها، کوشش می‌شد تا جنبه‌ای از الوهیت به امامان نسبت داده شود. آن حضرت می‌فرمود: لعن الله من قال فينا ما لا نقوله في أنفسنا و لعن الله من أزالنا عن العبودية لله، الذي خلقنا و إليه مآبنا و معادنا و بيده نواصينا؛<sup>۴</sup> لعنت خداوند بر کسی که چیزی در حق ما بگوید که ما خود نگفته‌ایم، لعنت خداوند بر کسی که ما را از عبودیت برای خدایی که ما را خلق کرده و بازگشت ما به سوی او و سرنوشت ما در ید قدرت اوست، جدا سازد.

در روایت دیگری آمده که حضرت فرمودند: لعن الله المفوضة،<sup>۵</sup> فإنهم صغروا عصيان

۱ . رجال کشی، ص ۳۰۰

۲ . همان، ص ۳۰۱

۳ . همان، ص ۳۰۰

۴ . همان، ص ۳۰۲

۵ . کسانی که اداره برخی از امور عالم را به ائمه می‌سپارند. این جماعت گاه در دل جامعه شیعه زندگی می‌کردند.

الله و کفروا به و أشركوا و ضلوا و أضلوا فرارا من إقامة الفرائض و أداء الحقوق.<sup>۱</sup> خداوند مفوضه را لعنت کند. آنها عصیان پروردگار را کوچک کردند، به خدا کافر شدند و شرک ورزیدند و گمراه شدند و گمراه کردند، تا از اجرای احکام الهی و ادای حقوق فرار کنند.

شیخ صدوق، به عنوان یک عالم اهل حدیث و در عین حال اهل کلام (از نوع حدیثی آن) و معتقد به توحید خالص، کسی که در قم تربیت شده بود، به شدت بر ضد مفوضه بود و در موارد متعددی روی انکار و ردّ باورهای آنان تأکید داشت. همان گونه که شاهد هستیم، روایت پیشگفته نیز در *علل الشرایع* وی نقل شده است.

تکفیر افراد بر اساس انکار امور بدیهی و ضروری اسلام، مورد قبول فقهای اسلام بوده است. این امر، به شرط آن که در مجرای طبیعی خود بکار گرفته شود، می تواند با بخشی از انحرافات مقابله کند. امام کوشید تا با تکفیر غلات آنان را از جامعه مسلمین طرد کرده و حوزه فکری شیعه را از آلودگی های آنان به طور کامل رهایی بخشد.

یکی از اقدامات تأویل گرایانه غالیان، نمادین کردن مفاهیم دینی بود، به طوری که آن مفاهیم از معانی اصلی خویش جدا شده و در حول و حوش یک معنای دیگری اصالت خویش را از دست می داد. امام صادق (ع) ضمن نامه ای به ابوالخطاب که از جمله رؤسای غلات بود، نوشتند: بلغنی أنك تزعم أن الزنا رجل و أن الخمر رجل و أن الصلاة رجل و أن الصيام رجل و أن الفواحش رجل و لیس هو کما تقول، انا اصل الحق، و فروع الحق طاعة الله، و عدوتنا أصل الشرّ و فروعهم الفواحش.<sup>۲</sup>

شنیده ام که گفته ای زنا، خمر، نماز، روزه، فواحش، مردانی به این نام ها هستند. این گونه نیست که تو می گویی، ما اصل حق بوده و فروع حق طاعت خداست، دشمنان ما اصل شر، و فروع آنها همان فواحش و زشتی هاست. در روایت دیگری امام فرمود: ... علی أبي الخطاب لعنة الله والملائكة و الناس أجمعین فأشهد

۱ . علل الشرائع، ج ۱، صص ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۰

۲ . رجال کشی، ص ۲۹۱



أَنَّهُ كَافِرٌ فَاسِقٌ مُشْرِكٌ؛ لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر ابوالخطاب باد. من شهادت می‌دهم که او کافر، فاسق و مشرک است.

در جای دیگری امام به غلات فرمود: توبوا إلى الله فَإِنَّكُمْ فَسَاقٌ كُفَّارٌ مُشْرِكُونَ؛<sup>۲</sup> به درگاه باری تعالی توبه کنید شما فاسق، کافر و مشرک هستید. تکفیر صریح امام نسبت به غالیان، راه را بر هرگونه ادعای دروغینی که آنان داشتند و اظهار می‌کردند که امام صادق(ع) تنها با تقیه با آنان رفتار می‌کند، می‌بست. چنین برخوردی، آن هم با این صراحت، سبب می‌شد تا شیعیان مرادوه خویش را به کلی با غلات قطع کنند.

چندین خبر مهم درباره برخورد با غالیان در دعائم الاسلام آمده است. از جمله روایت شده که یکی از مبلغان امام صادق(ع) برای ایشان نامه‌ای نوشت و از گروهی از کسانی که خود را داعی دانسته، اما از حدود شرعی تجاوز نموده و حرام‌ها را حلال کرده و ظاهر دین را رها ساخته‌اند، سخن گفت. مطالبی که او درباره آن گروه نوشته بود این بود که اینان بر این باورند که نماز، زکات، روزه رمضان، حج، عمره، مسجد الحرام، بیت الله الحرام، مشاعر و ماه حرام، هر کدام نام مردی است. چنان که غسل جنابت نام مردی است. همین‌طور هر فریضه‌ای که خداوند واجب کرده، هر کدام نام مردی است. کسی که این مرد را بشناسد، بدون آن که عملی انجام دهد، برای او کافی است و لازم نیست خود را به زحمت بیندازد. فواحشی را که خداوند از آنها نهی کرده، نام «اشخاص» است... این افراد بر این باورند که این مفاهیم ظاهر و باطنی دارند. آنچه باید بدان توجه داشت باطن است و آن باطن، مطلوب است. امام صادق(ع) در پاسخ این افکار و باورها نوشتند: آنچه را در این باره به من نوشتی و از چگونگی آنها پرسیدی، باید تو را آگاه سازم که کسی که دین خدا را با این وصف و به این گونه می‌شناسد، بدون تردید از نظر من آشکارا مشرک است، و هیچ کس نباید در این باره تردید کند. آیا اینان سخن خداوند را نشنیده‌اند که قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا

۱. کشی، ص ۲۹۷

۲. همان، ص ۲۹۷

بَطْنٍ و این سخن خداوند که وَ ذَرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَ بَاطِنَهُ. چیزی که حرام است ظاهر و باطنش حرام و اگر حلال است ظاهر و باطنش حلال است. ظاهر دلیل باطن است... سپس امام فرمودند: این افراد، مطالبی شنیده‌اند، اما به حقیقت آن واقف نگشته‌اند و حدود آن را درنیافته‌اند. آنان شنیده‌ها را با افکار و اندیشه‌های خود سنجیده‌اند و نتیجه آن مطالبی شده است که افترای بر خدا و رسول است... آنچه خداوند از بندگان می‌خواهد، عمل به فرائضی است که بر آنان واجب کرده است. آن هم بعد از شناخت کسی که آنان را به این اعمال فرا خوانده است. نخست شناخت خداوند و ربوبیت او و سپس معرفت رسول اوست.<sup>۱</sup>

از جمله زمینه‌هایی که سبب نشر افکار غالیان شد، این بود که پیروان خود را به سوی رهایی از بند عمل به فروعات فقهی و احیاناً محرمات شرعی دعوت می‌کردند. آنان از قول امام صادق (ع) نقل می‌کردند که فرموده است: هر کس امام را شناخت هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد. امام در پاسخ به این شبهه فرمود: *إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ فَاغْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَ كَثِيرِهِ، فَإِنَّهُ يَقْبَلُ مِنْكَ*<sup>۲</sup> من گفتم: وقتی (امام را) شناختی، آنچه از اعمال نیک، کم و زیاد، می‌خواهی انجام دهد. این معرفت است که سبب قبولی اعمال تو می‌شود.

منظور امام، بیان اصل مهمی بود که شیعیان به آن معتقد بودند و آن این که احکام تابع امر ولایت است و اگر ولایت نباشد انجام آن اعمال نیز بدون ولایت ثمری ندارد. غالیان این عقیده را بر غیر معنای اصلی آن تأویل کرده بودند. بی‌عملی غالیان سبب شده بود تا شیعیان در شناخت آنان همین رعایت احکام فقهی را ملاک قرار داده و فرد غالی را از غیر آن تشخیص دهند.<sup>۳</sup> تأکید امامان (ع) بر عمل به احکام شرعی در روایات، به نوعی تکذیب غالیان است. تعبیرهایی نظیر *أَمَّا شِيعَتُنَا مِنْ أَطَاعِ اللَّهِ وَ يَا لَاتِنَالِ وَلَايَتِنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ*<sup>۴</sup> از این قبیل است. این نکته را در زندگی فکری امام باقر (ع) تأکید کردیم که تا چه اندازه در

۱ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۵۱ - ۵۳

۲ . کافی، ج ۴، ص ۴۶۴

۳ . رجال کشی، ص ۵۳۰

۴ . مناقب الامام امیرالمؤمنین (محمد بن سلیمان کوفی)، ج ۲، ص ۲۸۶

مکتب تشیع امامی، روی عمل تکیه می‌شود. یکی از یاران امام صادق (ع) از قول برخی از کسانی که از تشیع بیرون رفته و محارم را حلال شمرده و باز هم خود را از شیعه امام می‌داند نقل کرد که آنان بر این باورند که دین چیزی جز «معرفت» نیست. وقتی امام را شناختید، دیگر عمل اهمیتی ندارد. امام صادق (ع) فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. کفار چیزی را که نمی‌دانند انتظارش را می‌برند. آنچه گفته شده این است که امام را بشناس، آنگاه طاعت خدای را به جای آر، در این صورت طاعت تو قبول است. خداوند هیچ عملی را بدون معرفت نمی‌پذیرد. اگر شخصی همه اعمال دنیا را انجام دهد، تمام عمر را روزه بدارد، تمامی مالش را در راه خدا انفاق کند و به همه فرایض عمل کند، اما پیامبری را که این فرایض را آورده نشناسد تا به او ایمان آورد و تصدیقش کند، و امام عصر خود را که خداوند طاعت وی را بر او واجب شمرده نشناسد، عملش برای او سودی ندارد.<sup>۱</sup>

اکنون که بحث عمل و تأکید روی آن شد، بی‌مناسبت نیست این روایت زیبا را که نشان می‌دهد شیعیان عراق تا چه اندازه به خاطر دیدار امام صادق (ع) به مدینه می‌آمدند، مرور کنیم.

گروهی از شیعیان کوفه به مدینه آمدند تا از آن حضرت حدیث بشنوند و اخذ علم کنند. بنابراین مدت طولانی در مدینه ماندند و نزد آن حضرت رفته و از او حدیث می‌شنیدند. وقتی خواستند بازگردند از ایشان خواستند تا آنان را نصیحت کند. حضرت فرمود: شما را به تقوای الهی و اطاعت از دستورات و دوری از گناهان و ادای امانت و رفاقت با یاران وصیت می‌کنم و این که مبلغ ساکت ما باشید. آنان گفتند: چگونه مردم را به شما دعوت کنیم آن هم در حالی که ساکت هستیم؟ حضرت فرمود: در آنچه ما به شما دستور می‌دهیم که از خداوند اطاعت کنید، از آنچه نهی‌تان کرده، نهی شوید، با مردم به دوستی و عدالت و امانت تعامل کرده، امر به معروف و نهی از منکر کنید، مردم جز کار خیر از شما نبینید در این صورت است که با مشاهده شما خواهند گفت: خداوند او را رحمت کند که چنین اصحابی را تربیت کرده است. در این صورت است که در می‌یابند آنچه ما داریم بر

آنچه دیگران دارند برتری دارد. آنگاه از پدرش نقل کرد که در گذشته، دوستان ما بهتر از امروز بودند. اگر در محله ای امام مسجدی بود، از شیعیان ما بود، اگر مؤذن قبیله‌ای بود از ما بود و....<sup>۱</sup>

تأثیر جهل و نبود فهم در پیدایش غلات نباید نادیده گرفت.<sup>۲</sup> زیرا شرک که نوعی تنزل دادن جایگاه خداوند و آوردن مقام والای توحید به زمین بوده و نیز بت‌پرستی که یکی از رایج‌ترین مصادیق آن است، در جریان غلوّ مصداق می‌یافت. از سوی دیگر دنیاطلبی و جذب مرید و گرفتن پول برای کسانی از غلات که مدعی نیابت از ائمه بودند و آنان را به مقام الوهیت می‌رساندند تا خود را نبیّ آنان معرفی کنند، تأثیر مهمی در پیدایش و رواج بازار غالیان داشت. امام صادق (ع) می‌فرمود: *إِنَّ النَّاسَ أَوْلَعُوا بِالْكَذِبِ عَلَيْنَا... وَإِنِّي أَحَدُتُّ أَحَدَهُمْ بِحَدِيثِ فَلَا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي حَتَّى يَتَأَوَّلَهُ عَلِيٌّ غَيْرَ تَأْوِيلِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ لَا يَطْلُبُونَ بِحَدِيثِنَا وَ بَحِينَا مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَ الدُّنْيَا؛*<sup>۳</sup> مردم ولع در دروغ بستن بر ما دارند... من برای یکی از آنها حدیث نقل می‌کنم و او از نزد من بیرون نرفته آن را بر غیر معنای اصلی‌اش تأویل می‌کند. آنها در طلب حدیث و دوستی ما، طالب چیزی که نزد خداوند است نیستند، بلکه در پی دنیاطلبی خویش‌اند.

این نکته که برخی محب واقعی بودند، برخی با اظهار تشیع، می‌خواستند از زینت و اعتبار امامان بهره برند و اما دسته‌ای در تلاش بودند تا با نام امامان (ع) مردم را بدوشند، در روایتی از خود امام صادق (ع) مورد تأکید قرار گرفته است.<sup>۴</sup> امام برای آن که شیعیان بتوانند قدرت نقد احادیث متعارض را که بسیاری از آنها ساخته غالیان بود، پیدا کنند، قرآن را به عنوان ملاک معین کردند.

حضرت در جای دیگری فرمودند: *لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثًا إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَالسُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِدًا مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمَتَّقِمَةِ؛ فَإِنَّ الْمَغْيِرَةَ بَنَ سَعِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي*

۱ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۵۵-۵۶

۲ . همان، ص ۲۹۵

۳ . همان، ص ۱۳۶

۴ . روضة الواعظین، ص ۲۹۳ (در ذیل عنوان مجلس فی فضائل الشیعه در کتاب یسار شده، روایات فراوانی به این مضمون که شیعه واقعی اهل عمل به شریعت است، به نقل از باقر و صادق علیهما السلام آمده است).

کتب اَبی اَحادیث لم یحدِّث بها اَبی؛ فاتَّقوا اللّٰهَ و لا تقبلوا علینا ما خالف قول ربِّنا تعالی و سنَّة نبینا (ص) فإنا إذا حدَّثنا قلنا: قال اللّٰه عزَّوجلَّ و قال رسول اللّٰه.<sup>۱</sup>

آنچه را که از ما روایت می‌کنند جز آن که موافق قول خدا و رسول بوده و یا شاهی از سخنان پیشین ما بر آنها داشته باشید نپذیرید. مغیره بن سعید که خداوند او را لعنت کند، در کتب پدرم احادیثی را وارد کرد که هرگز از پدرم نبود. از خداوند بترسید و آنچه را که از ما نقل کرده و مخالف قول خدا و پیامبر ماست نپذیرید. ما وقتی حدیثی نقل می‌کنیم می‌گوییم: خداوند یا رسول او فرموده است. در موارد دیگری نیز از این حرکت زشت غلات که در روایت فوق آمده، یاد شده و مقصود از کتابها که در روایت بالا آمده روشن شده است. امام صادق(ع) می‌فرماید: مغیره کتابهایی که اصحاب امام باقر(ع) می‌نوشتند را به بهانه خواندن، به خانه خویش می‌برده... و یدس فیها الکفر و الزندقه و یسندها إلی اَبی، ثمَّ یدفعها إلی أصحابه؛ او احادیثی در کفر و زندقه: به این کتابها وارد می‌کرد و به پدرم نسبت می‌داد و آن کتابها را به اصحاب باز می‌گرداند.

امام می‌فرمود: فکلُّما کان فی کتب أصحاب اَبی من الغلو فذاک ما دسَّه مغیره بن سعید فی کُتُبهم؛<sup>۲</sup> آنچه از غلو در کتابهای اصحاب پدرم هست، مطالبی است که مغیره وارد آن کتابها کرده است. با این حرکت صحیح امام صادق(ع)، شیعیان اصیل از غلو رهایی یافتند. اما متأسفانه، اثرات نامطلوب آن در جلوگیری از رشد بیشتر شیعه باقی ماند. ابوحنیفه به خاطر وجود غلو به اصحابش گفته بود که حدیث غدیر را نقل نکنند.<sup>۳</sup>

گرچه این کار بسیار ناپسندی در عالم نقل حدیث است، اما نشان می‌دهد که جریان غلو چه ضرری حتی بر نقل صحیح‌ترین روایات فضائل امیرالمؤمنین(ع) داشته است.

۱ . دعائم، ج ۱، همان، ص ۲۲۴

۲ . همان، ص ۲۲۵

۳ . الامالی، شیخ مفید، ص ۲۷

## فقه شیعه مبتنی بر روایات اهل بیت (ع)

دست کم در میانه قرن سوم، شیعه امامیه را جعفریه نامیده‌اند،<sup>۱</sup> و این نشانه اهمیت نقش امام صادق (ع) در شکل‌دهی به فرهنگ امامیه است. بنابه به آنچه از تواریخ عمومی و آثار برجای مانده از آن دوره در حوزه تاریخ شیعه می‌توان به دست آورد، عصر امام باقر و صادق (ع) عصر گسترش علوم اهل بیت در زمینه‌های مختلف بوده است. این مسأله درباره امام صادق (ع) بیشتر صدق می‌کند و این به دلیل مصادف شدن بخشی از دوران امامت آن حضرت، با فضای باز سیاسی‌ای بود که در نتیجه خلاء سیاسی ناشی از انقراض حاکمیت نیرومند امویان از یک طرف و روی کار آمدن بنی‌عباس از طرف دیگر به وجود آمده بود. امام توجه تام و تمام شیعیان را به رهبری علمی و دینی اهل بیت جلب کرده و آنان را از تمسک به احادیث دیگران باز می‌داشت. این امر مهمترین علت شکل‌گیری فقه شیعه به صورتی مستقل و اصیل بود و اهمیت آن از پیش تا حدودی در زندگی امام باقر (ع) تبیین شده بود. با این حال، در اینجا نیز مروری بر تأکیده‌های امام صادق (ع) در این زمینه خواهیم داشت.

امام در روایتی فرمود: *أيتها العصابة! عليكم بآثار رسول الله (ص) و سنته و آثار الائمة الهداة من اهل بيت رسول الله (ص).*<sup>۲</sup> ای شیعیان! آثار رسول خدا (ص) و سنت او و آثار ائمه هدی از اهل بیت پیامبر (ع) را مدّ نظر داشته باشید.

همچنین امام صادق (ع) به یونس بن ظبیان که به غلو و کذب نیز متهم بود،<sup>۳</sup> فرمود: *يا يونس! إن أردت العلم الصحيح فعندنا أهل البيت، فإننا ورثنا و أوتينا شرع الحكمة و فصل الخطاب.*<sup>۴</sup> ای یونس! علم راستین پیش ما اهل بیت است؛ زیرا ما راه‌های حکمت و میزان تشخیص خطا از صواب را به ارث برده‌ایم.

در تعریفی که ابان بن تغلب از اصحاب امام باقر و صادق (ع) برای شیعه دارد،

۱ . معارف ابن قتیبه، ص ۲۱۵

۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۳ و ۶۱

۳ . رجال العلامة الحلی، ص ۲۶۶

۴ . وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۸. روایات بیشتر را همانجا از ص ۴۱ به بعد ملاحظه فرمایید.

اساساً اعتقاد بر این است که باورهای مذهبی در شیعه، از امام صادق (ع) از امام علی (ع) گرفته می‌شود. وی می‌گوید: الشیعة الذین إذا اختلف الناس عن رسول الله (ص) أخذوا بقول علیّ و إذا اختلف الناس عن علیّ أخذوا بقول جعفر بن محمد.<sup>۱</sup> شیعیان کسانی هستند که هرگاه مردم در قول رسول خدا (ص) اختلاف می‌کنند، سخن امیرمؤمنان (ع) را می‌گیرند و وقتی در سخن علی (ع) اختلاف می‌کنند، قول جعفر بن محمد صادق (ع) را می‌پذیرند.

یونس بن یعقوب به امام صادق (ع) گفت: از خود شما شنیدم که از علم کلام نهی فرمودید، امام در جواب او فرمود: إنما قلت: ویل لهم إن ترکوا ما أقول و ذهبوا الی ما یریدون؛<sup>۲</sup> من گفتم: وای بر آنها اگر آنچه را که من می‌گویم، ترک کنند و به سوی آنچه خودشان می‌خواهند بروند.

از همین روی است که امام، به شیعیان خود سفارش می‌کرد تا یکدیگر را یاری دهند و می‌فرمود: رحم الله من أحیا أمرنا. امام صادق (ع) روایات خویش را برای شاگردان خود نقل می‌کرد و شاگردان اعم از شیعه و سنی، روایات آن حضرت را می‌نوشتند، با این تفاوت که اهل سنت حدیث را از جعفر بن محمد، و از پدرش و او از پدراننش و آنها از رسول خدا (ص) نقل می‌کردند؛<sup>۳</sup> به عبارت دیگر، با ذکر سند می‌آوردند. اما شاگردان شیعه آن حضرت با عنوان عن ابی عبدالله و بدون ذکر این سند نقل می‌کردند؛ زیرا اعتقاد شیعه به عصمت ائمه و امامت آنها و حجیت قول امام، آنان را از ذکر سند بی‌نیاز می‌ساخت با این حال، امام تأکید داشت که احادیث او همان احادیث رسول خدا (ص) است: حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی و حدیث جدی حدیث علی بن ابی طالب و حدیث علی حدیث رسول الله (ص) و حدیث رسول الله (ص) قول الله.<sup>۴</sup>

حدیث من حدیث پدرم و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث علی

۱ . رجال نجاشی، ص ۱۲

۲ . کافی، ج ۱، ص ۱۷۱

۳ . به عنوان نمونه، نک: تاریخ جرجان، ص ۱۷۰، ۲۶۴، ۲۶۵، ۴۰۵، ۵۷۰

۴ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۵

بن ابی طالب(ع) و حدیث امیرمؤمنان، حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا، فرمایش خداست.

تقریباً تمامی احادیث امامان شیعه همین حکم را دارد، مگر آنچه که گاه بر حسب ضرورت از کسی نقل می‌کردند. برخی از راویان اهل سنت، این رویه را قابل قبول نمی‌دانستند. کسی به ابوبکر بن ابی عیاش گفت: چرا با این که جعفر بن محمد را درک کرده از او استماع حدیث نکرده است. او گفت: از جعفر بن محمد درباره احادیثی که نقل می‌کرد، پرسیدم: آیا چیزی از آنها را خود شنیده است؟ - یعنی شیوخ حدیثی دارد - گفت: نه لکنها روایة رویناها عن آبائنا،<sup>۱</sup> اینها روایاتی است که از پدران خود نقل می‌کنیم.

اهمیت این نقل این است که ماهیت عقاید شیعی را از لحاظ اساس و پایه توضیح می‌دهد. این شخص تصور می‌کند همه روایات باید از طرق شناخته شده نزد آنها باشد و در واقع، توجه ندارد که اهل بیت (ع) احادیث خویش را مستقیم از آباء و اجداد خود نقل می‌کنند.

ابن عدی می‌گوید: و لجعفر بن محمد حدیث کبیر عن ابيه عن جابر و عن ابيه، عن آبائه و نسخاً لاهل البيت يرويه جعفر بن محمد؛<sup>۲</sup>

جعفر بن محمد احادیث زیادی از طریق پدرش از جابر دارد و نیز از پدرش، از آباءش و نیز نسخه‌ای برای اهل بیت است که جعفر بن محمد آن را روایت می‌کند. او می‌افزاید: کسانی چون ابن جریج، شعبه بن حجاج و دیگران از او روایت می‌کنند.

ابوزهره تلاش می‌کند شیوخ روایتی برای امام صادق(ع) دست و پا کرده و اتصال آن حضرت را از طریق آنها غیر از اجداد طاهرینش به رسول خدا (ص) مطرح کند و از این نمونه تنها نام قاسم بن محمد بن ابی بکر را ذکر کرده است.<sup>۳</sup> باید گفت که اگر بنا بود امام صادق(ع) همانند محدثان معروف آن زمان -

۱ . تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۷؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۵

۲ . الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵۵۸

۳ . الامام الصادق(ع)، صص ۹۰ - ۸۸



چنان که در تذکرة الحفاظ می‌بینیم که هر یک از آنها دست کم ده نفر را به عنوان مشایخ روایت خود ذکر کرده‌اند - از طریق مشایخ روایتی غیر از اجداد طاهرینش از رسول خدا نقل حدیث نماید، می‌بایستی مشایخ روایت خود را بشناساند. در حالی که می‌بینیم او تنها از طریق اجداد خود حدیث نقل می‌کند که آنها را نیز نمی‌توان به عنوان شیخ روایت به حساب آورد.

ائمه اهل بیت از ابتدا بر این نکته تأکید داشتند که آنان شیوخ روایتی ندارند و علم آنها از طریق دیگری غیر از مشایخ روایات معمول، سرچشمه می‌گیرد. امیرالمؤمنین (ع) به منظور بیان همین مطلب می‌فرماید: *أَلَا إِنَّ أBRARَ عترتی و طائِبَ أرومتی أَحلم الناس صغاراً و أعلمهم كباراً ألاً و إِنَّا أَهل البيت من علم الله علمنا و بحکم الله حکمنا و من قول صادق سمعنا، فان تَتَّبِعُوا آثارنا تهتدوا ببصائرنا، معنا رایة الحق من يتبعها لِحَقِّ و من تأخر عنها غرق.*<sup>۱</sup>

نیکان عترت و پاکان خانواده من، بردبارترین مردم در کوچکی و داناترین آنها در بزرگی هستند. ما اهل بیت از علم خدا بهره گرفتیم و به حکم خدا حکم می‌کنیم و سخن از پیامبر راستگو شنیدیم. اگر از ما و آثار ما پیروی کنید با راهنمایی ما هدایت می‌یابید و پرچم حق با ما است که هر کسی از آن پیروی کند به حق می‌رسد و هر کسی از آن روی برگرداند در ضلالت و گمراهی غرق می‌شود.

امام صادق (ع) فرمود: *إِنَّ عَدْنَا ما لا نحتاج معه الی الناس و ان الناس لیحتاجون الینا و ان عَدْنَا کتابَ املاء رسول الله و خطَّ علی (ع) صحیفة فیها کلّ حلال و حرام.*<sup>۲</sup>

پیش ما اهل بیت چیزی است که با وجود آن احتیاج به مردم نداریم، ولی مردم به ما احتیاج دارند. پیش ما کتابی است که رسول خدا (ص) املا فرموده و امیرمؤمنان (ع) آن را نوشته است. کتابی که کلیه احکام؛ اعم از حلال و حرام، در آن است.

یکدستی کتب روایی شیعه، به هیچ‌وجه در کتب روایی اهل سنت نیست؛ زیرا

۱ . العقد الفرید، ج ۴، ص ۶۷، به نقل از الامام الصادق (ع)، ص ۹۰

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱

کتاب‌های آنان مشحون از اختلاف آراء و احادیثی با محتوای ناهماهنگ است که به طور عمده ریشه‌اش به عقاید مختلف و نظرات متفاوت صحابه منتهی می‌شود. در این صورت بی‌انصافی است کسی در مقام معرفی شیعه، آن را نحله‌ای بداند مرکب از آراء و افکار مختلف که اوهم زیادی در آن راه یافته است.<sup>۱</sup>

دوره‌ای که امام باقر و صادق (ع) در آن زندگی می‌کردند، فقه در حال گسترش بود و احتجاجات و اجتهادات گوناگون درباره تطبیق احکام کلی بر موارد جدید انجام می‌گرفت. امام صادق (ع) تأکید داشت که آثار رسول خدا (ص) به طور کامل تنها در اختیار اهل بیت رسالت می‌باشد؛ زیرا وقتی دیگران آن را ضایع کردند، اهل بیت آن آثار را به طور کامل و دست نخورده در اختیار داشتند. راوی می‌گوید به امام عرض کردم: أصلحک الله، اُتی رسول الله (ص) الناس بما یکتفون فی عهده؟ قال: نعم و ما یحتاجون الیه الی یوم القیامة. فقلت: فضع من ذلک شیء؟ فقال: لا هو عند أهله.<sup>۲</sup>

ای فرزند رسول خدا! آیا رسول خدا در زمان خودش آنچه را که لازم بود به مردم ابلاغ کردند؟ فرمود: آری هر آنچه را که تا روز قیامت به آن نیاز داشتند ابلاغ فرمود. عرض کردم: آیا چیزی از میان رفته؟ فرمود: نه، پیش اهل بیت آن حضرت باقی است.

امام صادق (ع) وقتی علوم محدثان عامی زمان خود را مورد ارزیابی قرار می‌دهد، چنین می‌فرماید: إِنَّ النَّاسَ بَعْدَ نَبِيِّ اللَّهِ رَكَبَ بِه سَنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فغیروا و بدّلوا و حرّفوا و زادوا فی دین الله و نقصوا منه فما من شیء علیه الناس الیوم الا و هو متحرّف عمّا نزل به الوحی من عندالله.<sup>۳</sup>

دیگران پس از پیامبر راه امت‌های قبلی را پیمودند، پس دین خدا را تغییر داده و آن را از اصل خود منحرف نمودند. بر آن، چیزهایی افزوده و مطالبی از آن برداشتند. بنابراین هر چه اکنون در دست آنها است صورت تحریف شده آن چیزی است که از طرف خدا نازل شده است.

۱ . الامام ابوحنیفه، ص ۱۱۱

۲ . کافی، ج ۱، ص ۵۷

۳ . رجال کشی، ص ۱۳۸

روایات امامان شیعه در فقه سنت نیز نفوذ کرده و بسیاری از محدثان آنها از امام باقر و صادق (ع) روایاتی نقل کرده‌اند که بخشی از آن در جوامع حدیثی آنان مندرج است. حتی می‌توان گفت روایات فراوانی در کتب اهل سنت یافت می‌شود که گاه از نظر لفظی و گاه از جهت مضمون شبیه روایات اهل بیت است.

دلیل شدت اختلاف میان فقهای سنت آن بود که به سرعت نیاز به اجتهاد پدید آمد و آنان کار استنباط خود را از روایات برای دریافت احکام جدید آغاز کردند در حالی که شیعه تا مدت‌ها تمسک به نص روایات امامان داشت.

اشکال مهم کار اهل سنت این بود که به مقدار کافی منابع حدیثی در اختیار نداشتند<sup>۱</sup> و مقدار موجود هم علاوه بر آن که در حافظه عده‌ای در شهرهای متعدد و دوردستی پراکنده بود، از نظر محتوا نیز اختلاف زیادی میان آنها وجود داشت و همین روایات بود که مشکل کار را دو چندان کرده بود. به این ترتیب بود که علمای اهل سنت این مشکل بزرگ غیر قابل حل را با شرعی تلقی کردن افعال خلفا و صحابه و حتی تابعین تا حدودی حل کردند. البته این که چنین کاری تا چه حد با مبانی دینی و عقلی سازگار بود، مسأله دیگر است.

درباره ضعف روایی غیر شیعه روایتی زیبا از طریق امام صادق (ع) نقل شده‌است: *يظن هؤلاء الذين يدعون أنهم فقهاء علماء أنهم قد أثبتوا جميع الفقه و الدين مما يحتاج إليه الأمة و ليس كل علم رسول الله علموه و لا صار إليهم من رسول الله (ص) و لا عرفوه و ذلك أن الشيء من الحلال و الحرام و الاحكام يرد عليهم فيسألون عنه و لا يكون عندهم فيه اثر عن رسول الله.*<sup>۲</sup>

اینهایی که خود را از فقیهان و عالمان اسلام می‌شمارند و تمامی مسائل فقهی و دینی و هر آنچه را که مردم به آن محتاجند، استنباط کرده‌اند، چیزی از علم رسول خدا نمی‌دانند و چیزی از رسول خدا به آنها نرسیده است؛ زیرا هنگامی که از احکام و حلال و حرام از آنها سؤال می‌شود، از رسول خدا اثری در آن مسأله پیش آنها وجود ندارد. این ضعف روایی اهل سنت و اتکای آنها بر عمل صحابه و تابعین، به طور

۱ . علت اصلی آن این بود که بعد از رسول خدا اجازه نوشتن حدیث به مردم داده نشد

۲ . تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲۱

طبیعی باعث ضعف بنیه فقهی آنها گردید، زیرا اختلاف نظر و سلیقه بین صحابه و تابعین، به قدری زیاد بود که جمع کردن آراء و فتاوا را بسیار دشوار می‌ساخت. ابوزهرة درباره عصری که ابوحنیفه و امام صادق(ع) در آن زندگی می‌کردند می‌نویسد: و لقد كثر المأثور من فتاوى الصحابة فى ذلك العصر كثرة عظيمة شغلت عقول الفقهاء و اتخذوها نبراساً فى اجتهادهم فتأثروا بها فى اجتهادهم.<sup>۱</sup>

در آن زمان روایاتی که حاوی فتاوی صحابه است به قدری زیاد یافت می‌شد که افکار فقها را به خود مشغول کرده بود، به طوری که این روایات را چراج راه خود در اجتهاد قرار دادند و به شدت تحت تأثیر آن قرار گرفتند.

فقه‌های اهل سنت علاوه بر اتکا به سیرت صحابه و تابعین، منابع حکم و فتوای دیگری نیز ارائه دادند که مهمترین آنها قیاس است. یکی از عالمان اهل سنت در توجیه تمسک به قیاس، مسأله کمبود نصوص را مطرح کرده است.<sup>۲</sup> عین همین نظر را امام صادق(ع) در آن زمان مطرح کرده و در ادامه حدیث قبلی در زمینه فقر روایی اهل سنت می‌فرماید:

و يستحيون أن ينسبهم الناس إلى الجهل و يكرهون أن يسألوا فلا يجيبون فيطلب الناس العلم من معدنه فلذلك استعملوا الرأى و القياس فى دين الله و تركوا الآثار و دانوا بالبدع.<sup>۳</sup>

شرمشان می‌آید که مردم نسبت جهل و نادانی به آنها بدهند و خوش ندارند که به سؤالات جواب ندهند. در نتیجه مردم علم را از معدن آن (اهل بیت) اخذ کنند و برای همین، رأی و قیاس را در دین خدا وارد کرده و آثار رسول خدا (ص) را کنار گذاشتند و به این ترتیب به بدعت رو آوردند.

در روایت فوق، امام علت گرایش فقهای اهل سنت به رأی و قیاس را، فقر روایی آنها دانسته و خود این گرایش را علت روگردانی آنان از روایات قلمداد فرموده است.

در واقع چاره جویی آنها برای رفع کمبود حدیث با تمسک به رأی و قیاس،

۱ . الامام ابوحنیفه، ص ۱۰۵

۲ . المدخل الفقهی العام، ج ۱، ص ۷۴، به نقل از مجله نور علم، شماره ۱۰، ص ۵۵

۳ . تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۳۰

خود سبب شد تا تعبد به نصوص - تقریباً - جای خود را به رأی و قیاس به عنوان منابع حکم و فتوا بدهد. چنین فقهی با چنین منابعی، نمی‌توانست فقهی اصیل و مطابق با آثار و اخبار باشد.

امام صادق(ع) در برابر چنین مکتب فقهی، موضع مخالف گرفته، بیشترین بخش فعالیت فرهنگی خود را اختصاص به مخالفت با رأی و قیاس دادند، به طوری که روایات متعددی در این زمینه از آن حضرت نقل شده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. ابوحنیفه از جمله کسانی بود که در تمسک به رأی و قیاس، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود و اساساً مکتب فقهی او، در عراق مشهور به مکتب رأی بود. این نیز به آن دلیل بود که او روایاتی را که از طرق اهل سنت نقل شده بود، صحیح نمی‌دانست. ابن خلدون در این زمینه می‌نویسد:

تمامی روایات مقبول ابوحنیفه، تنها به هفده حدیث یا همین حدود می‌رسید، چنانکه مالک نیز ۳۰۰ حدیث را صحیح دانسته و می‌پذیرفت.<sup>۱</sup>  
ابوبکر بن داود می‌گوید: روایاتی که ابوحنیفه نقل کرده، از حدود یک صد و پنجاه حدیث تجاوز نمی‌کند.<sup>۲</sup>

گرایش ابوحنیفه به رأی و قیاس و ترک عمل به نصوص، معلول دو علت بود:  
۱ - نخست نادرست دانستن روایات موجود که سبب می‌شد تا او حاضر به نقل و تمسک به آنها نباشد.

۲ - از وقتی که روی به رأی و قیاس آورد، از نظر وی این چنین منابعی او را حتی از نصوص نیز بی‌نیاز می‌ساخت، به طوری که حتی از آن مقدار هم که به نظر خود او صحیح و قابل استناد بود، دست برداشت و یکپارچه به رأی و قیاس روی آورد. البته محمد بن حسن شیبانی و دیگر پیروان ابوحنیفه این را یک اتهام می‌دانند.

به هر روی عراق که مرکز شیوع مذهب رأی به شمار آمد، منطقه‌ای بود که شیعیان نیز در آن فراوان بودند. لذا برخورد شیعیان و اصحاب رأی، امری غیر

۱ . مقدمه ابن خلدون، ص ۴۳۴

۲ . تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۱۶

قابل اجتناب می‌نمود. به همین دلیل امام صادق(ع) با تمام توان همت خود را در جهت انکار مبانی رأی و قیاس و استحسان به کار برد.

در روایت مشهوری که درباره مناظره امام صادق(ع) با ابوحنیفه نقل شده، امام او را از قیاس در دین پرهیز داده و در چند جا یادآور شدند که قیاس در آنها به هیچ وجه نمی‌تواند جوابگو باشد. امام از او می‌پرسد: آیا زنا مهمتر است یا قتل نفس؟ ابوحنیفه می‌گوید: قتل نفس. امام صادق(ع) می‌فرمود: خدا در زنا چهار شاهد و در قتل نفس دو شاهد برای اثبات ادعا خواسته است و این برخلاف مقتضای قیاس است. سپس پرسیدند: آیا نماز مهمتر است یا روزه؟ گفت: نماز. حضرت فرمود: زن موظف به قضای نمازهای فوت شده در ایام حیض نیست، ولی روزه‌های فوت شده را باید قضا کند. این نیز با قیاس قابل توجیه نیست.<sup>۱</sup>

مثال‌های دیگری از این قبیل نیز در روایات دیگر ذکر شده است.<sup>۲</sup> به این ترتیب امام نشان داد که استفاده از قیاس چگونه فقیه را به آرا و فتاوائی بر ضد احکام ثابت و مسلم اسلامی وا می‌دارد. این روایت را موفق مکی در مناقب ابوحنیفه بگونه‌ای نقل کرده که گویا مناظره میان ابوحنیفه و امام باقر(ع) روی داده نه امام صادق(ع). ضمناً چنین به نظر می‌رسد که ابوحنیفه این مثالها را برای امام باقر(ع) زده و در برابر اعتراض امام، می‌خواهد نشان دهد که او قیاس را قبول ندارد.<sup>۳</sup>

امام، اصحاب خویش را از مجالست با اهل رأی، به صورتی که تحت تأثیر آنان قرار گیرند، باز می‌داشت.<sup>۴</sup> چنان که در زمینه محکوم کردن عمل به قیاس، روایات زیادی از امام نقل شده<sup>۵</sup> و آن حضرت نگرانی شدید خود را از کسانی که از ایشان حدیث نقل کرده و به قیاس عمل می‌کردند هرگز پنهان نمی‌داشت.

داود بن سرحان می‌گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: **إِنِّي لأُحَدِّثُ**

۱ . نک: الموقیات، صص ۷۶- ۷۷؛ شرح الاخبار، ج ۳

۲ . وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰؛ الاحتجاج، ص ۱۹۶؛ وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۷۱

۳ . نک: الامام ابوحنیفه، ص ۶۹

۴ . المحاسن، ص ۲۰۵، حدیث ۳۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶

۵ . کافی، ج ۱، ص ۵۸؛ علل الشرایع، ج ۱، صص ۸۳- ۸۱؛ رجال کشی، صص ۱۸۹ و ۱۶۴- ۱۶۳

الرجل بالحديث و أنهاه عن الجدل و المراء في دين الله و أنهاه عن القياس، فيخرج من عندي فيتأول حديثي على غير تأويله.<sup>۱</sup>

گاهی حدیثی بر کسی می‌گویم و او را از جدال و مراء در دین خدا و قیاس نهی می‌کنم. او پس از آن که از پیش من بیرون می‌رود سخن مرا بر خلاف منظورم تأویل می‌کند.

به یقین اگر امام صادق(ع) با این قاطعیت در برابر قیاس و طرفداران و مبتکرین آن نمی‌ایستاد، فقه شیعه که در عراق فاصله چندانی با اصحاب رأی نداشت، از آن متأثر شده و اصالت خود را از دست می‌داد. اما به عکس، می‌بینیم که چگونه فقهای شیعه در حد گسترده متعبد به نصوص بوده و آن را روش همیشگی خود در استنباط احکام قرار دادند و به مرور زمان بر اساس همین نصوص، احکام فرعی را بیان کرده و یک مکتب فقهی غنی و پر بار با اصول و قواعد مستحکم ارائه دادند؛ کاری که شیخ طوسی در مبسوط در شکل دادن به آن نقشی اساسی ایفا کرد.

درباره مشکل سند، اهل سنت دشواریهای فراوانی پیش روی خود داشتند. به همین علت بود که ابوحنیفه به آن احادیث اعتماد نداشت؛ زیرا بیشتر طرق احادیث، اطمینان بخش نبود و در یک کلام، فقه غیر شیعه متکی به مجموعه نارسایی از احادیث بود که اعتماد به آن مشکل می‌نمود. در برابر شیعیان متکی به عصمت ائمه و منبع پر فیض اهل بیت بودند که در رأس آنها امام علی(ع) قرار داشت و از این جهت مشکلی نداشتند، حتی بسیاری از علمای اهل سنت نیز تردیدی در این حقیقت نداشتند. ابوحنیفه خود بخش معتناهی از احادیثی را پذیرفته که از طریق اهل بیت وارد شده است.<sup>۲</sup>

اطمینان ابوحنیفه به روایات اهل بیت از نقل زیر به دست می‌آید: روزی ابوحنیفه حدیثی از امام صادق(ع) شنید و از محضر آن حضرت خارج شد. از او

۱ . رجال کشی، صص ۱۷۰، ۱۳۹ - ۱۳۸

۲ . نک: الآثار، زمانی که از احمد بن حنبل درباره این سند پرسیدند: «عن موسی بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علی عن علی بن الحسین عن حسین بن علی عن علی بن ابی طالب عن النبی» گفت: هذا اسناد لو قرأ علی المجنون أفاق. این سندی است که اگر بر دیوانه خوانده شود عاقل می‌شود. نک: المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۸

پرسیدند: چرا از جعفر بن محمد در زمینه واسطه موجود میان او و رسول خدا (ص) نپرسیدی؟ ابوحنیفه گفت: حدیث را به همین شکل قبول دارم.<sup>۱</sup>

منبعی که شیعه بر آن اتکا داشت برای اهل سنت نیز قابل قبول بود، زیرا امام صادق (ع) احادیث را از طریق پدران خود نقل می‌کرد که اصل آن به امام علی (ع) و سپس به شخص رسول خدا (ص) می‌رسید. امیرمؤمنان (ع) سال‌های متمادی در محضر پیامبر (ص) بوده و فقیه و محدثی قابل اعتماد برای همه فقها و محدثان بود.

در دوران امویان، آثار باقی مانده از غیر طریق شیعه، به فراموشی سپرده شد و تنها اهل بیت بودند که آثار آن حضرت را حفظ کرده و دست به دست به فرزندان خود و به وسیله آنها به شیعیان خود رساندند. ابوزهره با اشاره به از بین بردن بسیاری از اقوال امیرمؤمنان (ع) در دوران امویان می‌نویسد: معقول نیست که آنها علی را بر بالای منابر سب کرده و اجازه داده باشند احادیث او در میان مردم به عنوان منبع غنی و سرشار علوم اسلامی معمول باشد... از این رو علوم او تنها در میان اهل او باقی ماند. به همین جهت به این نتیجه می‌رسیم که علم روایت از امیرمؤمنان (ع) به صورت کامل آن، در خاندان آن حضرت محفوظ بود، به طوری که فرزندان او احادیثی را که وی از رسول خدا (ص) روایت کرده و همچنین فتاوا و فقه آن حضرت را به طور کامل یا نزدیک به کامل نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

روایتی که طریق آن از امام صادق (ع) تا رسول خدا (ص) باشد، سندش با هیچ سند دیگری قابل مقایسه نیست. شخصیت ائمه (ع)، هم از حیث اخلاقی و هم علمی، فراتر از هر شخص دیگری حتی با ساده‌ترین معیارهای موجود نزد اهل سنت است. لذا عجلای از علمای رجال قدیمی اهل سنت ذیل نام امام صادق (ع) می‌نویسد: جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین، و لهم شیء لیس لغيرهم، خمسة ائمة. برای آنان مزیتی هست که برای هیچکس دیگر نیست، و آن این که آنها پنج امام هستند.<sup>۳</sup>

۱ . امالی، شیخ مفید، صص ۲۲ - ۲۱

۲ . الامام الصادق (ع)، ص ۱۹۵

۳ . تاریخ الثقات، ص ۹۸



## قرآن حاکم بر حدیث

امام صادق(ع) قرآن را به عنوان اصل و حدیث را به عنوان فرع مطرح کرده و ملاک درستی و نادرستی حدیث را مطابقت حدیث با قرآن دانستند. این اصلی بود که سایر امامان (ع) نیز آن را ترویج می‌کردند.<sup>۱</sup> امام صادق(ع) به شیعیان خود دستور دادند تا حدیثی را درست بدانند که مطابق با قرآن باشد. در نقلهای مکرری از امام صادق(ع) آمده است که: اِذَا وَرَدَ عَلَیْکُمْ حَدِیْثٌ فَوَجِدْتُمْوَهُ لَهٗ شَاهِدًا مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ اَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ اِلَّا فَالذِّیْ جَاءَکُمْ بِهٗ اَوَّلٰی بِهٗ.<sup>۲</sup> زمانی که حدیثی به دست شما می‌رسد، اگر شاهی از قرآن یا حدیث رسول خدا(ص) بر آن بود، بپذیرد؛ در غیر این صورت این حدیث برای همان کسی باشد که حدیث را برای شما نقل کرده.

و نیز فرمود: مَا اَتَاکُمْ عَنَّا مِنْ حَدِیْثٍ لَا یَصَدِّقُهٗ کِتَابُ اللّٰهِ فَهُوَ بَاطِلٌ،<sup>۳</sup> حدیثی را که کتاب خدا تأیید نکند باطل است.

و نیز فرمود: مَا لَمْ یُوَافِقْ مِنَ الْحَدِیْثِ الْقُرْآنَ، فَهُوَ زَخْرَفٌ، حدیثی که مطابق با قرآن نباشد، نادرست است.<sup>۴</sup> این نگرش که قرآن حاکم بر حدیث است، مانع بسیاری از کجرویهای فکری می‌شد که نشأت گرفته از نظریه السنة قاضیه علی الکتاب بود. چنانکه این نگرش، مانعی بر سر راه افکار و اندیشه‌های غالیان بود که با طرح احتمال تحریف قرآن می‌کوشیدند تا مطالب نادرست خود را به نام ائمه و به عنوان حدیث نشر دهند.

امام صادق(ع) از مفسران بنام قرآن بودند که اخبار تفسیری آن حضرت در مجمع البیان و پیش از آن در تفسیر قمی و تفسیر عیاشی آمده است. حضرت

۱ . احادیث امامان در این زمینه در جامع الاخبار و الاثر عن النبی و الائمه (مؤسسه الامام المهدی(ع)) ج ۱، صص ۳۹۵ - ۴۰۶ آمده است.

۲ . کافی، ج ۱، ص ۶۹؛ محاسن، ج ۱، ص ۲۲۵؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۳

۳ . محاسن، ج ۱، ص ۲۲۱؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹

۴ . کافی، ج ۱، ص ۶۹

درباره قرآن می‌فرمودند: **إِنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَ أَنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ؛**<sup>۱</sup> چنان که فرمودند: **إِنَّ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ؛**<sup>۲</sup> قرآن در هر زمان، تازه و جدید است.

این جمله امام صادق (ع) برای سنیان نیز جالب بوده است. به گزارش خطیب بغدادی، ابراهیم بن عباس [صولی]، به نقل از امام رضا (ع)، از پدرش موسی بن جعفر (ع) نقل می‌کند که کسی از پدرم جعفر بن محمد پرسید: ما بال القرآن لا یزاد علی النشر و الدرس إلا غضاضة؟ فقال: **لأنَّ الله لم يجعله لزمان دون زمان، و لا لناس دون ناس، فهو فی کل زمان جدید، و عند کل قوم غض، إلی یوم القیامة.**<sup>۳</sup> چرا با این همه درس و نشر قرآن، از طراوت نمی‌افتد؛ حضرت فرمود: برای این که خداوند قرآن را برای همه زمانها و مردمان قرار داده و در هر زمان، جدید است و برای هر قومی تا روز قیامت طراوت خاص خود را دارد.

افزون بر اینها، امام صادق (ع) با طرح روایاتی در زمینه فضائل خواندن سوره‌های قرآن، کوشیدند تا قرآن را در جامعه اسلامی احیا کنند. در روایتی از آن حضرت نقل شده است که روز قیامت سه چیز به خداوند شکایت خواهند کرد ... سوم: **مصحف معلق قد وقع علیه الغبار لا یقرء فیه؛**<sup>۴</sup> مصحفی که در خانه گذاشته شده و غبار آن را گرفته و خوانده نشود.

حضرت اصرار داشتند که حتی تاجر باید شب که از بازار به خانه بر می‌گردد، سوره‌ای از قرآن بخواند.<sup>۵</sup> نیز حضرت تأکید داشت تا قرآن را با حزن بخوانند.<sup>۶</sup> نکته مهم آن است که دقیقاً امام صادق (ع) خواندن همین قرآن را توصیه کرده و هیچ اشاره‌ای به این که قرآن دیگری در اختیار آنان است و باید آن خوانده شود، نکرده‌اند.

۱ . تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۳

۲ . عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۸۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۸۰

۳ . تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۱۵

۴ . کافی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ خصال، ص ۱۴۲

۵ . کافی، ج ۲، ص ۴۹۹

۶ . الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴

## فرهنگ مکتوب شیعه در دوره امام صادق(ع)

پس از رحلت رسول خدا (ص) حدیث نوشته نشد. این سیاستی بود که حکومت دنبال کرده از مردم خواست تا نه تنها حدیث را ننویسند بلکه به آن توجهی هم نکنند، چرا که قرآن مورد بی‌اعتنایی قرار خواهد گرفت.

این سنت چنان استوار شد که مدتها مردم از نوشتن آن کراهت داشتند، حتی برخی از محدثان اهل سنت در قرن سوم نیز از نوشتن حدیث خودداری می‌کردند.<sup>۱</sup> البته بسیاری نیز از همان قرن اول شروع به نوشتن کردند، اما این نوشتن به صورت حرکت فردی بود، نه سیاستی که با جدیت و به هدف حفظ و حراست از حدیث نبوی دنبال شود.

در برابر این روش، اهل بیت عصمت، از اول اصحاب خود را به نوشتن احادیث و حفظ آن از اندراس، تشویق می‌کردند.<sup>۲</sup> امام صادق(ع) نیز طبق روش پدران خود بر این امر تأکید می‌ورزید. در زمان آن حضرت گرچه افرادی شروع به جمع آوری احادیث و نوشتن آن نمودند، اما هنوز بسیاری در این امر دچار شک و تردید بودند. ابوزهیره ضمن نقل این که امام صادق(ع) طرفدار کتابت حدیث بود، ادعا کرده است که این امر در آن زمان شایع بوده، چنانکه مالک بن انس جامع حدیثی خود به نام *الموطأ* را در آن روزگار تألیف کرد.<sup>۳</sup>

باید گفت البته از اوائل قرن دوم کار کتابت حدیث آغاز شد و مجموعه‌هایی تألیف گردید، اما همانطور که تاریخ شهادت می‌دهد کارهایی مانند *الموطأ* بسیار اندک است و بیشتر کتابهای حدیثی مربوط به اواخر قرن دوم و به طور عمده از

۱ . تذکره الحفاظ، ج ۱، صص ۴۶۱ و ۴۴۱ - ۳۸۲؛ جامع بیان العلم، ج ۱، صص ۷۹ - ۷۸؛ سنن

الدارمی، ج ۱، صص ۱۱۹ و ۱۲۰

۲ . طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۶۸؛ تقیید العلم، صص ۹۰ - ۸۹؛ ربیع الابرار، ج ۳، ص ۲۹۴؛

التراپیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۴۶ و ... و نک: مقاله تاریخ تدوین حدیث، مجله نور علم، دوره

دوم، ش ۱۹، ۲۱، ۲۲

۳ . الامام الصادق(ع)، ص ۹۵

قرن سوم است. به عنوان نمونه ابوحنیفه هیچگونه مجموعه‌ای در این زمینه پدید نیاورده است.

یکی از اصحاب امام صادق (ع) گوید: نزد امام ایستاده بودم که جوانی از کنده نزد آن حضرت آمده، استفتائی کرد و حضرت جواب داد. پس از آن به کوفه آمدم و وارد بر ابوحنیفه شدم. دیدم همان جوان آنجا نشسته و همان مسأله را از ابوحنیفه پرسید. او فتوای دیگری جز فتوای امام صادق (ع) داد. من حکایت فتوای امام صادق (ع) را برای ابوحنیفه گفتم. ابوحنیفه گفت: جعفر بن محمد چه می‌داند، من از او آگاه‌ترم. من مردان [دانشمندان] را دیده و از آنان شنیده‌ام. اما جعفر بن محمد «صحفی» است. علم را از «کتب» گرفته است. من باز به حج رفتم و در مدینه خدمت امام صادق رسیدم و حکایت را نقل کردم. اما آخندید و فرمود: این که گفته است من «صحفی» هستم، راست می‌گوید، من صحف ابراهیم و موسی را خوانده‌ام.<sup>۱</sup>

این روایت نشانگر استفاده امام صادق (ع) از صحف است و گرچه از صحف ابراهیم و موسی یاد شده، اما اشاره به کتب به ارث برده از پدران است که مهم‌ترین آنها کتاب علی است. این خود تأییدی است صریح بر این حقیقت که فقه شیعه از عصر رسول خدا (ص) از پشتوانه مدون حدیثی برخوردار بوده است. در این زمینه دهها روایت در کتب روایی شیعه نقل شده حاکی از این که ائمه از روی این صحف روایی، برای مردم حدیث روایت می‌کرده‌اند و گاهی هم اصرار داشتند که اصحابشان این صحف را ببینند.<sup>۲</sup> این در حالی بود که دیگران تنها حدیث را حفظ کرده و به صحف اعتقاد نداشتند. لذا از سعید بن عبدالعزیز نقل شده که گفت: لا یؤخذ العلم من صحفیّ از صحفی نمی‌توان علم حدیث آموخت.<sup>۳</sup>

روایات متعددی درباره تشویق اصحاب بر کتابت حدیث از امام صادق (ع) نقل شده و نشانگر آن است که تمایل به تدوین حدیث در عصر آن حضرت بسیار

۱ . علل الشرایع، ج ۱، ص ۸۹ - ۹۰

۲ . کافی، ج ۷، صص ۹۸ - ۹۵ و ۷۷؛ مکاتیب الرسول، صص ۷۶، ۷۳

۳ . تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۱۹

ضعیف بوده است. در روایتی آمده که امام صادق (ع) فرمود: اکتب و بث علمک فی إخوانک فان مت فورث کتیبک بنیک.<sup>۱</sup>

هر آنچه را که می‌دانی بنویس و آن را در بین برادرانت منتشر کن و موقعی که می‌میری کتابهایت را برای فرزندانم به ارث بگذار.

احمد بن محمد بن عیسی قمی از رؤسای شیعه قم - اواخر قرن دوم تا میانه قرن سوم - گوید در پی شنیدن حدیث به کوفه آمد و در آنجا حسن بن علی بن زیاد و شام را دیدم. از او خواستم کتاب علاء بن رزین قلاء و ابان بن عثمان احمر را به من نشان دهد. کتاب را به من داد. گفتم: می‌خواهم اجازه روایت آنها را به من بدهید. گفت: خداوند تو را رحمت کند، برو بنویس و بعد سماع کن. گفتم: و از پیشامدها در امان نیستم. گفت: اگر بدانی چه قدر کسان دنبال این احادیث هستند، فراوان می‌نوشتی. من در این مسجد، نهصد شیخ را دیدم که همه می‌گفتند: حدیثی جعفر بن محمد. حسن بن علی و شام، شیخ و یکی از بهترین‌های طایفه امامیه بود.<sup>۲</sup>

این نقل از میانه قرن سوم است، نشان می‌دهد، چگونه روایات امام صادق (ع) توسط شاگردان فراوانی نقل شده و به سرعت تبدیل به کتاب می‌شده است.

### میراث حدیثی امام صادق (ع)

میراث حدیثی امام یا منسوب به امام از پنج طریق برجای مانده است:  
الف: منابع حدیثی شیعه، به طوری که بخش اعظم احادیث فقهی شیعی امامی از امام صادق (ع) است. اخیرا اخبار و روایات مربوط و از ایشان در یک مجموعه ۲۲ جلدی منتشر شده است. مجلداتی از آن به زندگینامه، بخشی به کلام و مباحث عقاید، مجلدی به تفسیر، و در ادامه کتاب دعا و نیز ابواب فقه به ترتیب آمده است. این نخستین بار است که روایات امام صادق (ع) یکجا گردآوری

۱ . کشف المحجبه، ابن طاووس به نقل بهارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۰

۲ . رجال نجاشی، ۳۹ - ۴۰

شده است.

ب: از طریق اسماعیلیان که به طور خاص باید از کتاب *دعائم الاسلام* (قاضی نعمان بن محمد تمیمی مغربی، م ۳۶۳) یاد کرد. بسیاری از این احادیث از طریق امامیه نیز به دست آمده، اما بیشتر آنها با تفاوت در عبارات است. افزون بر این که احادیثی در دعائم وجود دارد که در منابع امامی نیست.

ج: از طریق صوفیان که باید کارهای پل نوپا<sup>۱</sup> و کتاب‌هایی چون *مصباح الشریعه* و امثال آن را دید. این موارد البته اندک است.

د: روایاتی از طریق غالیان که نمونه آن آثار منسوب به مفضل جعفری مانند *الهیفت و الاظله* و نیز *مجموع الاعیاد* (اثر ابوسعید میمون بن قاسم طبرانی، برلن، ۱۹۴۳م) یا آثاری مانند کتاب *القراءات* احمد بن محمد سیاری است.

ه: از طریق اهل سنت که آنان نیز روایات فراوانی از امام صادق در منابع خود از جمله *مصنف عبدالرزاق صنعانی* (م ۲۱۲) و آثار دیگر دارند.

### فشار سیاسی بر شیعیان و آغاز دوباره تقیه

در دوران امامت امام صادق (ع) تنها در دهه سوم قرن دوم هجری، آزادی نسبی وجود داشت که حتی در همان دهه نیز فعالیت‌های آن حضرت و شیعیان تحت کنترل بود، اما پیش از آن، در دوران امویان (که در سال ۱۳۲ سقوط کردند) و پس از آن، به دلیل قیام نفس زکیه (۱۴۵) و برادرش ابراهیم (۱۴۶)، شدیدترین فشارها علیه شیعیان اعمال می‌شد، به طوری که جرأت هرگونه ابراز وجودی از آنان سلب شده بود. این فشارها در سال‌های پایانی زندگی امام صادق (ع) گسترش یافته بود، آنچنان که امام صادق (ع) و اصحاب ایشان به منظور صیانت خود از گزند منصور، مجبور بودند به طور کامل تقیه نموده و مواظب باشند تا کوچکترین بی‌احتیاطی از آنان سر نزنند.

با این حال باید توجه داشت که آزادی دوره امام صادق (ع) برای کمتر امامی

وجود داشت، به طوری که بسیاری از اصحاب آن حضرت، به راحتی در مراکز مختلف به کارهای علمی پرداخته و در مباحثات علمی شرکت می‌کردند. ابان بن تغلب به امام عرض کرد: من در مسجد می‌نشینم و مردم درباره مسائل فقهی از من سؤال می‌کنند و تا جواب ندهم دست از سرم بر نمی‌دارند. اگر نظر شما را به آنان بگویم اشکالاتی پیش می‌آید، چه کنم؟ امام فرمود: هر چه از آرای آنها می‌دانی برایشان بگو.<sup>۱</sup> این نشان می‌دهد که ابان با آزادی نمی‌توانسته است آراء امام صادق (ع) را نقل کند و به اجبار آرای فقهای دیگر را در پاسخ پرسش‌های مردم بیان می‌کرده است.

این وضعیت به تدریج و همزمان با استحکام دولت عباسی و برآمدن برخی از مخالفت‌ها و قیام‌ها، تشدید شده و رو به انسداد کامل گذاشت. تأکیدهای مکرر امام صادق (ع) بر تقیه، که اصل آن از زمان امام سجاد (ع) بلکه به نوعی از زمان امام علی (ع) آغاز شده بود، خود دلیل آشکاری بر وجود چنین فشار سیاسی بود. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقیه را مساوی ترک نماز اعلام فرمود.<sup>۲</sup>

امام به معلی بن خنیس - که به دست شرطه‌های حکومت کشته شد<sup>۳</sup> - فرمود: یا معلی! اکتب امرنا و لا تدعه، فان من کتم امرنا و لا یذیعه أعره الله فی الدنيا.<sup>۴</sup> ای معلی! اسرار ما را پنهان بدار و آن را به همه کس نگو، خداوند کسی را که اسرار ما را پنهان داشته و آن را برملا نسازد، در دنیا عزیز می‌دارد. البته باید توجه داشت که گاهی این اسرار، اسرار باطنی و این قبیل روایات مربوط به ادعاهای غالیان برای آن است که اسرار خاصی در این نوع نزد کسانی چون معلی بن خنیس بوده است!

یک شیعه خوب از نظر امام صادق (ع) کسی بود که وقت نماز را رعایت کند،

۱ . رجال کشی، ص ۳۳۰

۲ . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، صص ۲۵۴، ۲۵۵؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۵۹

۳ . رجال کشی، ص ۳۷۶

۴ . مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۰۱

اسرار امامان (ع) را نزد دشمنان فاش نسازد، و اگر ثروتی دارد کمک به برادرانش را در نظر داشته باشد.<sup>۱</sup>

به هر روی، نقلهایی وجود دارد حاکی از این که شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان، بدون اعتنا به همدیگر از کنار هم رد می‌شدند.<sup>۲</sup> در روایت دیگری درباره جاسوسان ابوجعفر منصور آمده: کان له بالمدينة جواسیس ينظرون علی من اتفقَ شیعة جعفر فیضربون عنقه.<sup>۳</sup> منصور در مدینه جاسوسانی داشت و آنها کسانی را که با شیعیان جعفر رفت و آمد داشتند، گردن می‌زدند.

بنا به نقل واقدی، معتب از غلامان امام صادق (ع) بود که منصور او را گرفته و هزار ضربه شلاق بر او زد تا جان داد.<sup>۴</sup> در این دوره اتهام رفض درباره هرکس، کافی بود که امنیت جانی و مالی او از بین رفته و گرفتار شکنجه شود.<sup>۵</sup>

امام صادق (ع) در رفت و آمد با کسانی که با سلطان یعنی منصور رفت و آمد داشتند، پرهیز داشت. در این باره حکایت جالبی در دست داریم:

عبدالعزیز بن ابی‌حازم و ابن‌دراوردی گویند: نزد جعفر بن محمد بن علی (ع) نشسته بودیم. سفیان ثوری اجازه ورود خواست. اجازه دادند، آمد. سلام کرد و نشست. جعفر (ع) رو به او کرد و گفت: تو مردی هستی که سلطان در پی توست، من هم مردی هستم که از سلطان در تقیه‌ام. بهتر است از این جا بروی. سفیان گفت: حدیثی بگو، آنگاه خواهم رفت. در این وقت جعفر بن محمد از قول پدرانش نقل کرد که رسول خدا (ص) فرمود: کسی که خداوند به او نعمتی داد، سپاس خدای را گوید. کسی که رزق‌اش تأخیر داشت، استغفار کند. اگر مصیبتی برای او پیش آمد، لاجول و لا قوة الا بالله بگوید. در این وقت سفیان برخاست. جعفر گفت: ای سفیان! سفیان گفت: لبیک. جعفر گفت: هر سه را داشته باش. سه تا و چه سه تایی.<sup>۶</sup>

این حدیث روش امام را بر اساس تقیه نشان می‌دهد. حضرت قصد نداشت به

۱ . روضة الواعظین، ص ۲۹۳

۲ . همان، ص ۳۷۸

۳ . همان، ص ۲۸۲، ۲۸۳

۴ . المنتخب من ذیل المذیل، ص ۶۵۲

۵ . محاسن، ص ۱۱۹؛ حیاة الامام الباقر (ع)، ج ۱، ص ۲۵۶

۶ . القند، (نسفی، تهران، ۱۳۷۸) ص ۲۶۹



عنوان مخالفت حکومت شناخته شود؛ دلیل آن نیز سیاست کلی امام صادق (ع) برای نشر علم و حدیث و تبیین مذهب اهل بیت در دوره‌ای بود که امکان آن وجود داشت.

برای روشن کردن مواضع سیاسی امام، لازم است مروری بر تحولات مهم سیاسی این دوره و مواضع امام در مقابل آنها داشته باشیم.

### امام صادق(ع) و رخداد‌های مهم سیاسی

در دوران حیات امام صادق(ع) انشعابی در میان شیعیان پدید آمد که طی آن گروهی به نام زیدیه از بدنه تشیع جدا شدند. این ماجرا از قیام زید بن علی در سال ۱۲۲ آغاز شد و در جریان قیام محمد بن عبدالله بن حسن و برادرش ابراهیم در سال‌های ۱۴۵ و ۱۴۶ هجری اوج گرفت. توان گفت که انشعاب دیگری هم میان شیعیان رخ داد و آن این بود که عباسیان که تقریباً وابسته به نهضت تشیع بودند، از آن جدا شدند. در واقع جدایی عباسیان و علویان نیز که زمینه‌های آن قبل از به حکومت رسیدن آل عباس آماده شده بود، از جمله حوادثی است که در زمان آن حضرت به وقوع پیوست.

محبوبیتی که علویان، به ویژه فرزندان فاطمه زهرا (س) در میان دوستاران اهل بیت داشتند، آل عباس نداشتند. این وضعیت دلائل متعددی داشت که روایات فضائل به علاوه برخوردهای شخص پیامبر(ص) با آنان از مهمترین آنها بود. افزون بر این، مسأله امامت امیرمؤمنان(ع) و فرزندانش که حداقل برای شیعیان، مسأله بسیار با اهمیتی بود، میزان این محبوبیت را بالا می‌برد. فاطمیان تنها بقایای نسل رسول خدا (ص) بودند که این امر نیز می‌توانست ارزش و موقعیت ویژه‌ای به آنها بدهد.

در اینجا برای این که روند گسترش تشیع در این دوره و همین‌طور مواضع سیاسی امام صادق (ع) برابر برخی از تحولات روشن شود، لازم است مروری بر خانواده‌های منتسب به پیامبر (ص) داشته باشیم، خانواده‌هایی که به تدریج چند جریان سیاسی مهم پدید آوردند. مهم‌ترین آنها در صحنه سیاسی، عباسیان بودند که پیروز شدند، زیدیان گروه متوسط سیاسی بودند که پیروزی موقت و محدود

به دست آوردند و امامیان که بیشتر فرهنگی و دینی می‌اندیشیدند و تنها گروه معتناهی بودند که برابر اهل سنت باقی ماندند.

**الف:** نخست نسل امام حسین (ع) و امام حسن (ع) که به عنوان فرزندان فاطمه شهرت داشتند و بسیاری از ایشان در کربلا به شهادت رسیدند. از نسل امام حسین (ع) تنها پسر باقی مانده، حضرت سجاد (ع) بود که با داشتن شخصیت علمی و اخلاقی ویژه خود کم‌کم جای خود را در جامعه آن عصر باز کرد و به صورت تنها شخصیت فاطمی مورد توجه در میان اهل بیت رسول خدا (ص) در آمد. دانش و زهد آن حضرت یکی از مهم‌ترین دلایل این امر بود. از طریق این امام است که نسل امام حسین (ع) باقی مانده است. در مجموع جریان تشیع اصیل از این مسیر عبور کرد و این امر تا زمانی که اختلافاتی میان اولاد امام حسن و امام حسین (ع) در قرن دوم پدید آمد، مسیر متحدی را می‌پیمود.

**ب:** جریان دیگر، متعلق به محمد بن حنفیه بود، فرزند امام علی (ع) که در جمل و صفین در نقش فرمانده تلاش می‌کرد. وی به دلایلی که یکی از آنها آسیب‌دیدگی وی از ناحیه پا بود، نتوانست در کربلا حضور یابد. گزارشی از فرزندان وی نیز در کربلا به دست نیامده است. این جریان به تدریج تبدیل به یک خط مستقل شد. اگرچه محمد بن حنفیه دست به این اقدام نزد، فرزندش ابوهاشم و شماری از هواداران آن، این خط را پدید آوردند. ماجرای کیسانیه، با همه محدودیتی که داشت، شکل مذهبی آن بود. از نظر سیاسی نیز گفته شد که این خط به بنی‌عباس وصل شد.

**ج:** خاندان دیگری که خود را منتسب به پیامبر (ص) می‌دانست و به تدریج از نام اهل بیت نیز استفاده کرد، خاندان عباس بود. در رأس این خاندان، عبدالله بن عباس و شماری دیگر از برادران و برادرزادگان وی بودند. از این خاندان هیچ‌کس در کربلا حاضر نبود. جریان مزبور به احتمال از نیمه دوم قرن اول به تدریج راه خود را جدا کرد، اما این جدایی بیش از همه در دهه سوم قرن دوم هجری بود که به تأسیس دولت عباسی منجر شد.

عبدالله بن عباس از شخصیت‌های علمی معروف صدر اسلام بود که مصاحبت رسول خدا (ص) را درک کرد و یکی از بزرگترین و موثق‌ترین محدثان عصر خود به شمار می‌آمد.<sup>۱</sup> احتمالاً تا زمانی که زنده بود (سال ۶۸) اختلافی میان علویان و بنی عباس وجود نداشت، اما پس از وی، به تدریج اختلاف آغاز شد. هرچند این نکته شگفتی است که نه تنها او بلکه هیچ یک از عباسیان در کربلا حاضر نبودند. در اوائل قرن دوم، عباسیان به فکر استقلال از علویان افتاده و در خفا مردم را به سوی خود دعوت می‌کردند؛ اما امید چندانی به پیروزی خود نداشتند. علت این امر هم آن بود که از نظر مردم، آل علی تنها بازماندگان نسل پیامبر(ص) به شمار می‌آمدند. مظلومیت این خانواده به خصوص پس از حادثه جانگداز کربلا، حیثیت اجتماعی آنان را میان مردم به طور شگفتی بالا برده بود.

### الف: امام و زیدیه

حرکتی که زید بن علی بن الحسین(ع) آغاز کرد، تأکیدی بر اهمیت علویان در میان مردم عراق بود. زید بن علی، برادر امام باقر(ع) بود و با توجه به اهمیت زیادی که امام باقر(ع) از لحاظ علمی در جامعه داشت، موقعیت چشم‌گیری برای زید و حرکت انقلابی او به وجود نیامد، گرچه در شمار محدثان بود و به سبب علوی بودنش مورد توجه فراوان مردم عراق قرار داشت.

زمانی که امام باقر(ع) در سال ۱۱۴ (یا ۱۱۷) رحلت فرمود و پس از آن امام صادق(ع) به عنوان ششمین امام از امامان شیعه(ع) رهبری را به دست گرفت، زید با اظهار نظرهای انقلابی خود، نظرها را به سوی خویش جلب کرد. اواخر دهه دوم

۱. به طور معمول نگاه شیعه به عبدالله بن عباس مثبت است، و در این باره اثر چند جلدی استاد مهدی خراسان به تفصیل درباره زندگینامه، دیدگاه‌ها و آثار علمی وی منتشر شده است. اما همواره تردیدهایی نیز وجود داشته و این پرسش مطرح است که چرا با وجود زنده بودن وی و فرزندان، حتی نیم نفر از عباسیان نیز در کربلا حاضر شدند. ممکن است این ماجرا یک اتفاق باشد. به هر حال یک پرسش مهم این است که عباسیان دقیقاً از چه زمانی از علویان جدا شدند. این مسأله جای بحث دارد.

قرن دوم، پس از پشت‌سرگذاشتن یک سلسله اختلافات و مشاجرات لفظی با هشام بن عبدالملک، تصمیم به اعتراض علیه قدرت حاکم گرفت. کوفه مرکز شیعیان بود و آنان بعد از چند دهه تشنه یک انقلاب بودند. پس از یک زمینه‌سازی که شرح آن در کتب تاریخی آمده، زید در صفر (سال ۱۲۲) در کوفه دست به یک اقدام مسلحانه زد و پس از دو روز درگیری نظامی به شهادت رسید. بسیاری از فرزندان شیعیان نخستین کوفه به این قیام پیوستند و به شهادت رسیدند. در میان این افراد، تنها برای نمونه می‌توان از سه تن از فرزندان ابوحمزه ثمالی یاد کرد که به نام‌های نوح، منصور و حمزه در کنار زید کشته شدند.<sup>۱</sup>

آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، مسأله برخورد امام صادق(ع) با خروج زید و با فرقه‌ای به نام زیدیه - که پس از شهادت زید موجودیت خود را در عراق آغاز کرده بود - می‌باشد.

در برخی از روایات شیعه آمده است که زید از معتقدان به امامت امامان شیعه از جمله امام باقر و صادق(ع) بوده است، چنان که از او نقل شده که می‌گفت: جعفر إمامنا فی الحلال و الحرام.<sup>۲</sup> جعفر، امام ما در حلال و حرام است.

و در روایتی از امام صادق(ع) درباره زید چنین آمده است: رحمه الله، أما أنه كان مؤمناً و كان عالماً و كان صدوقاً، أما أنه لو ظفر لوفى، أما أنه لو ملك يعرف كيف يضعها.<sup>۳</sup>

خدا او را رحمت کند، مرد مؤمن و عارف و عالم و راست‌گویی بود، که اگر پیروز می‌شد وفا می‌کرد و اگر زمام امور را به دست می‌گرفت، می‌دانست آن را به دست چه کسی بسپارد.

در این زمینه، روایات زیادی نقل شده، چنان‌که روایات دیگری هم، که با مضمون این روایات تعارض دارد، نقل شده است. ممکن است زید امامت علمی

۱ . رجال نجاشی، ص ۱۱۵

۲ . المحاسن، ص ۳۶۱، ۳۵۶؛ رجال نجاشی، ص ۱۳۰؛ نک: سیره و قیام زید بن علی، حسین

کریمان، ص ۴۹ به بعد

۳ . همان، ص ۳۸۵

امام صادق(ع) را پذیرفته باشد، اما امامت سیاسی آن حضرت را نپذیرفته و درباره قیام، بدون اذن صریح آن حضرت دست به این اقدام زده باشد. به هر روی، در این حرکت شورشی را علیه امویان - که از نظر وی نماد جاهلیت بودند - رهبری کرد که نزدیک به هشتاد سال میان خانواده او و آنها بر سر خلافت اسلامی جنگ و جدالهایی در جریان بود. در روایاتی چند از امام صادق(ع) خبر شهادت زید در محله کناسه کوفه از قبل خبر داده شده است.<sup>۱</sup>

در نقل دیگری، آن حضرت برابر کسانی از شیعیان که از زید تبرّی می‌جستند، او را تأیید فرموده است.<sup>۲</sup> هر دو قسم این روایات در مصادر اهل سنت نقل شده اما در مجموع، رضایت امام را از اصل قیام نشان نمی‌دهد؛ به ویژه که در کافی و برخی دیگر از جوامع حدیثی شیعه، انتقادهایی علیه قیام زید صورت گرفته است. با این همه، مسلم است که حضرت به قیام زید، به عنوان قیامی بر ضد ستم می‌نگریستند، چنان‌که شخصیت اخلاقی زید را نیز تأیید فرموده و اجازه نمی‌دادند کسی به ایشان جسارت کند.

در نقلی آمده است که حکیم بن عیاش کلبی که عثمانی مذهب بود در شعری گفت:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلِيَّ جِذْعِ نَخْلَةٍ      وَ لَمْ أَرْ مَهْدِيَا عَلِيَّ الْجِذْعِ يَصْلُبِ  
وَقِسْتُمْ بِعُثْمَانَ عَلِيًّا سَفَاهَةً      وَ عُثْمَانُ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ أَطِيبُ

ما زید را بر شاخه‌های نخل به دار آویختیم و مهدی‌ای - هدایت‌یافته‌ای - دیده نشده که به شاخ نخل به دار آویخته شود. شما از روی سفاهت علی را با عثمان مقایسه کردید در حالی که عثمان بهتر و پاک‌تر از علی است.

زمانی که این شعر به امام صادق(ع) رسید، حضرت در حالی که دستانشان لرزان بود، دست به آسمان بلند کردند و فرمودند: اللَّهُمَّ إِنَّ كَانْ عُنْدَكَ كَاذِبًا فَسَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبِيك. خداوند! اگر دروغگوست، سگ خود را بر او مسلط فرما.<sup>۳</sup>

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۲۵؛ امالی صدوق، مجلس ۱۰، ص ۴۰

۲ . خطط مقریزی، ج ۴، ص ۳۰۷؛ نامه دانشوران، ج ۵، ص ۹۲؛ فوات الوفيات، ج ۱، ص ۲۱۰

۳ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲۴، دلائل الامامه، ص ۱۱۵

گفته شده که بنی‌امیه او را برای کاری به کوفه فرستادند که در راه شیری او را کشت. وقتی خبر به امام صادق(ع) رسید، آن حضرت به سجده افتاد و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْجَرَنَا مَا وَعَدْنَا.<sup>۱</sup>

در نقل دیگری آمده که حضرت از ابوولاد کاهلی درباره زید سؤال کردند. او گفت: او را در حالی که مصلوب بود دیدم. کسانی او را شماتت می‌کردند و افرادی ستایشش می‌نمودند. حضرت فرمود: ستایش‌کنندگان با او در بهشتند و شماتت‌کنندگان شریک خون او.<sup>۲</sup>

در روایتی آمده است که حضرت با یکی از کسانی که همراه زید قیام کرده بود، گفتگویی انتقادی داشت و با اشاره به برخی از رفتارهای آنان فرمود: شما حتی نتوانستید یک ساعت بر اساس عدالت حکم کنید.<sup>۳</sup>

نجاشی ذیل نام سلیمان بن خالد بن دهقان با اشاره به این که او را قاری و فقیه و فرد موجهی بود و از امام باقر و امام صادق (ع) روایت دارد، می‌افزاید: او همراه زید خروج کرد، در حالی که از اصحاب امام باقر(ع) کسی جز او خروج نکرد. دست وی قطع شد و قطع‌کننده هم یوسف بن عمر بود. وی در دوره امام صادق (ع) درگذشت و حضرت در مرگ او بی‌تابی کرده، برای فرزندانش دعا فرموده، به اصحابش سفارش آنان را کرد.<sup>۴</sup>

در نقل دیگری که در ابتدای آن آمده که زید برای خود قیام نکرده بود بلکه امامت برادرزاده را باور داشت آمده است که وقتی خبر کشته‌شدن وی رسید، حضرت بسیار ناراحت شدند و حدود یک هزار دینار میان خانواده‌های مصیبت‌دیده در قیام زید، تقسیم کردند.<sup>۵</sup>

یکی از آثار قیام زید که بیشتر پس از روی کار آمدن عباسیان ظاهر شد، جدا شدن سادات حسینی از حسنی بود. در واقع، به رغم آن که زید و پسرش یحیی خود

۱ . نثر الدر، ج ۱، صص ۳۵۲ - ۳۵۳

۲ . نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۳

۳ . کافی، ج ۸، ص ۲۵۲ (سُبْحَانَ اللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَسِيرُوا بِالْمَدَلِ سَاعَةً)

۴ . رجال نجاشی، ص ۱۸۳

۵ . روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۷۰

نواده امام حسین (ع) بودند، اما راه او را بنی الحسن ادامه دادند. عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) که چهره برتر بنی الحسن بود، تمام تلاش خود را کرد تا فرزندش محمد را که نام نفس زکیه از نام‌های مهدی، رویش گذاشته بودند، به رهبری بگمارد. شیعه در این دوره در کوفه، به معنای وسیع آن، شامل کسانی می‌شد که اولاً علاقه مند به اهل بیت و معتقد به رهبری آنها - چه به صورت امامت منصوص و چه شایستگی انحصاری - بودند، ثانیاً و به تدریج در برخی از مسائل فقهی و کلامی، از دیگران ممتاز می‌شدند. این جامعه، یعنی شیعیان کوفه، مردمان زنده‌ای بودند، به طوری که سفیان ثوری یک بار گفت: و هل أدرکت خیار الناس إلاً الشیعة.<sup>۱</sup> آیا بهترین مردم جز شیعه هستند؟

با این حال، همان طور که گذشت، به تدریج زیدیه و امامیه، و سپس عباسیه پدید آمدند و تشیع متفرق گشت. در این میان، تشیع امامی و زیدیه به عنوان دو جریان گسترده در تشیع باقی ماندند. در دوره‌های بعد، میان امامی‌ها و زیدی‌ها اختلافاتی پدید آمد که در جریان آن، در همان عهد امام صادق (ع)، زیدیان، آن حضرت را مورد انتقاد قرار می‌دادند.

در حدیثی آمده است: زیدیان امام صادق (ع) را متهم می‌کردند که ایشان اعتقاد به جهاد در راه خدا ندارد. امام این اتهام را از خود رد کرده، فرمود: و لکنی أکره أن أدع علمی إلی جهلهم.<sup>۲</sup> ولی من علم خویش را به جهل آنان نمی‌سپرم. مشی زیدیه، مشی انقلابی بود و زید از همان آغاز، روی قیام مسلحانه تأکید داشت. در روایتی آمده است که او «لباس التقوی» را در قرآن به معنای «سلاح» تفسیر می‌کرد؛ و عن زید بن علی بن الحسین (ع) أنه قال فی قول الله عزوجل «وَلِبَاسُ التَّقْوَى» قال: لباس السلاح فی سبیل الله.<sup>۳</sup> همین تفسیر می‌تواند این نگرش نظامی‌گری و جنگی زید را نشان دهد. چنین مشی‌ای میان شیعیان امامی وجود نداشت و برخلاف آموزه‌های امام صادق (ع) بود.

زید و فرزندش یحیی در میان انقلابیونی که علیه امویان فعالیت می‌کردند

۱ . مقاتل الطالبیین، ص ۲۵۷

۲ . تهذیب، ج ۲، ص ۴۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۲

۳ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۶

محبوبیت زیادی داشت. تصور بر این بود که انقلاب شیعی است و رهبری از آل البيت خواهد داشت. اما ماجرا به گونه‌ای دیگر ورق خورد و عباسیان رهبری را به دست گرفتند. نام یحیی چندان عزیز بود که سالی در خراسان که مرکز انقلاب بود، غالب فرزندان پسری که به دنیا آمدند، نامشان را یحیی گذاشتند.

اختلاف میان فرزندان امام حسن و امام حسین (ع) از آنجا پدید آمد که عبدالله بن حسن بن حسن فرزندش محمد را به عنوان قائم آل محمد<sup>۱</sup> معرفی کرد. پس از آن بود که این اختلاف شدت گرفت و البته عباسیان نیز در طول زمان، در جهت تشدید این اختلاف فعالیت می‌کردند. بعد از قیام و شهادت زید، بنی‌هاشم، از علوی و عباسی - به جز امام صادق(ع) و چند نفر دیگر - بر بیعت محمد بن عبدالله گردن نهادند. با اطلاعاتی که از حرکت پشت پرده عباسیان داریم، باید شرکت آنها در این بیعت موقت را برای استفاده از آن دانست.

می‌توان گفت که در آن زمان، یعنی دهه پایانی حکومت اموی، عباسیان هنوز امید آن که به قدرت مستقلی برسند نداشتند و به همین مقدار که در جنبش نفس زکیه به نوایی برسند، راضی بودند. جریان بیعت علویان و عباسیان با نفس زکیه را، ابوالفرج اصفهانی به تفصیل نقل کرده است. بنا به نقل او، از عباسیان داود بن علی، ابراهیم امام، صالح بن علی، منصور و سفاح در این بیعت حاضر بودند. زمانی که در آن محفل از امام صادق(ع) سخن به میان آمد، عبدالله بن حسن پدر نفس زکیه گفت: لا نرید جعفرأ ثلثاً یفسد علیکم أمرکم؛ حضور جعفر در اینجا لزومی ندارد؛ زیرا او کار شما را خراب می‌کند.

زمانی که امام مخالفت خود را با قیام آنها اعلام کرد، عبدالله بن حسن این عمل او را حمل بر حسادت کرد.<sup>۲</sup>

با روی کار آمدن عباسیان و با توجه به این که مهم‌ترین رقیب انقلابی آنان علویان بودند، حکومت موضع ضد شیعی گرفت. منصور می‌دانست که فعال‌ترین

۱ . مقاتل الطالبيين، ص ۱۴۱

۲ . مقاتل الطالبيين، صص ۴۱ - ۴۰؛ سیره و قیام زید بن علی، ص ۷۵ به نقل از الارشاد، صص ۲۷۷ - ۲۷۶؛ اعلام الوری (ترجمه)، صص ۳۸۴ - ۳۸۳؛ الامام الصادق(ع)، ص ۵۶ به نقل از الاحتجاج؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۷۳ - ۱۷۲



علویان، محمد نفس زکیه است. دیگر آن بیعت سابق به فراموشی سپرده شده بود و اکنون عباسیان سکان‌دار حکومت و خلافت بودند. نفس زکیه فعالیت خود را این بار علیه منصور آغاز کرد و در سال ۱۴۵ در مدینه شورش کرد، اما اندکی بعد به دست نیروهای منصور به قتل رسید. برادرش ابراهیم هم در سال ۱۴۶ در بصره شورش کرد که او نیز کشته شد. در جریان شورش نفس زکیه در مدینه، امام صادق(ع) از مدینه خارج شد و به منطقه فُرع در راه مدینه به مکه رفتند و پس از پایان ماجرا به مدینه بازگشت.<sup>۱</sup> پیش از آن هم منصور از امام صادق(ع) به خاطر فتنه‌انگیزی عبدالله بن حسن و فرزندانش گله کرد. حضرت اختلاف میان خود و آنها را به وی یادآور شد و با اشاره به آیه دوازده سوره حشر (لئن اخرجوا لایخرجون معهم...) اشاره کردند که این حرکتی مورد حمایت عامه مردم نیست.<sup>۲</sup>

بسیاری از وابستگان به بنی‌الحسن هم در زندان منصور درگذشتند که فهرست نام آنان را ابوالفرج آورده است. این قیامها و شکست‌ها، سرآغاز قیام‌های بعدی زیدیه بود که زیر سایه آن زیدیه گسترش یافت اما بیشتر قیام‌های آنان به ویژه در عراق به شکست منجر شد. نخستین قیام پیروز آنان در شرق اسلامی، در طبرستان رخ داد که منجر به تأسیس دولت زیدی در این دیار شد.

### ب: امام صادق(ع) و عباسیان

امام صادق(ع) در ماجرای زید نشان دادند که در این قبیل حرکت‌های سیاسی وارد نخواهند شد. شاید آن زمان، افق انقلاب چندان روشن نبود، اما حتی از حوالی سال ۱۲۹ و بعد از آن تا سال ۱۳۲ که امویان سقوط کردند، باز هم کسی موضع خاصی از امام صادق(ع) برای ورود در سیاست ندید.

این موضع که عمده آن فرهنگی و دینی بود، مسبوق به موضعی بود که حضرت سجاده(ع) داشت. وقتی امام در جریان قیام نفس زکیه از مدینه بیرون

۱ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۲

۲ . نثرالدر، ج ۱، ص ۳۵۵

رفت، آدمی به یاد اقدام امام سجاد (ع) در بیرون رفتن از مدینه در جریان قیام عبدالله بن حنظله می‌افتد.

سیاست نخست این سه امام، از سجاد تا صادق (ع) یک سیاست فرهنگی و در جهت پرورش اصحابی بود که از نظر فقهی و روایی از بنیان‌گذاران تشیع جعفری به شمار می‌آمدند. تلاش‌های سیاسی امام در برابر قدرت حاکمه در آن وضعیت، در محدوده نارضایتی از حکومت موجود، عدم مشروعیت آن و ادعای امامت و رهبری اسلام در خانواده رسول خدا (ص) بود. از نظر امام صادق (ع) تعرض نظامی علیه حاکمیت، بدون فراهم آوردن مقدمات لازم - که مهمترینش کار تربیتی و فرهنگی بود - جز شکست و نابودی نتیجه دیگر نداشت. برای این کار به راه‌انداختن یک جریان شیعی فراگیر با اعتقاد به امامت، لازم بود تا بر اساس آن قیامی علیه حاکمیت آغاز و حصول به پیروزی از آن ممکن باشد وگرنه یک اقدام ساده و شتابزده نه تنها دوام نمی‌آورد بلکه فرصت‌طلبان از آن بهره‌برداری می‌کردند.

این تجربه‌ای بود که در قیام زید به دست آمد. در جریان حرکتی که زید بن علی و پس از آن یحیی بن زید در خراسان به آن دست زدند، بنی عباس بیشترین بهره را برده و در عمل، خود را به عنوان مصداق شعار «الرضا من آل محمد» تبلیغ کردند. همراه با این تلاشها آن عده از طالبیان را که بنا به نقل برخی، در طرفداری از جانشینی ابوهاشم بن محمد بن حنفیه فعال بودند به قتل رساندند.

سیاست فرهنگی این سه امام، رویکرد مذهبی و در جهت احیای سنت نبوی - علوی بود. در واقع آنان یک مذهب را رهبری می‌کردند نه یک انقلاب سیاسی را. آنان در پی آن بودند تا مذهب تشیع را که نامش به حق «جعفری» شد، پایدار کنند. نتیجه آن شد که روش این سه امام، بنیانگذار تشیع نیرومندی گشت که روز به روز اوج بیشتری گرفت.

در مقابل دو جریان زیدیه و خوارج، بیش از هر چیز در خط سیاست کار می‌کردند. به همین دلیل طولی نکشید که دچار محدودیت‌های فکری - فرهنگی شده و کم‌کم جایگاه خود را در مجموعه فرهنگ و تمدن و مذاهب اسلامی از

دست داده و رو به افول گذاشتند.

اما به طور خاص، درباره موضع امام صادق (ع) درباره عباسیان باید گفت، کار اصلی دعوت بنی عباس به دست دو نفر، ابوسلمه خلال که به عنوان وزیر آل محمد شهرت داشت<sup>۱</sup> و ابومسلم خراسانی - انجام شد. چنانکه در جای خود روشن شد، در ابتدا شعار اصلی نهضت، دعوت به «الرضا من آل محمد» بود. آنچه که مردم از این شعار در می‌یافتند این بود که قرار است شخصی از خاندان رسول خدا (ص) که طبعا جز علویان کسی نمی‌توانست باشد، باید به خلافت برسد. ولی ضعف سیاسی علویان و تلاش بی‌وقفه بنی عباس، مسائل پشت‌پرده را به نفع دسته دوم تغییر داد. در عین حال تا آخرین روزها، در عراق کلید کار در دست ابوسلمه خلال بود که در کوفه، سفاح و منصور را تحت نظر داشت تا آن که به محض سقوط امویان، از مردم برای سفاح بیعت گرفت. اما چندی بعد به اتهام دعوت برای علویان و این که تلاش می‌کرده علویان را جایگزین عباسیان نماید، کشته شد.

ماجرا از این قرار بود که گویند ابوسلمه نامه‌ای به امام صادق (ع) و دو نفر دیگر از علویان نوشت و ابراز تمایل کرد تا در صورت قبول آنها، برای ایشان بیعت بگیرد. امام صادق (ع) آگاه بود که چنین دعوتی پایه‌ای ندارد. حتی اگر پایه‌ای هم می‌داشت، امام وضعیت را برای رهبری یک امام شیعه مناسب نمی‌دید.

از نظر امام صادق (ع) دعوت ابوسلمه نمی‌توانست جدی تلقی شود. از این رو در پاسخ این نامه، حضرت به فرستاده او فرمود: ابوسلمه، شیعه شخص دیگری است.<sup>۲</sup> در نقل‌های دیگری آمده است که ابومسلم نیز در این باره نامه‌ای به امام صادق (ع) نوشته بود که امام در پاسخ او مرقوم داشت:

ما أنت من رجالی و لا الزمان زمانی.<sup>۳</sup> نه تو از داعیان من هستی و نه زمان، زمان من است.

۱. الوزراء و الكتاب، ص ۸۴؛ او و ابو مسلم هر دو از موالی به حساب می‌آمدند.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۹؛ الوزراء و الكتاب، ص ۸۶

۳. نک: حیاة الامام الرضا (ع)، ص ۴۹

عکس العمل امام در برابر این حرکت، احتیاط و عدم موافقت با مفاد دعوت بود. چنانکه اتخاذ همین مواضع را به عبدالله بن حسن درباره فرزندش محمد - نفس زکیه - نیز توصیه فرمود. وفاداری ابوسلمه به بنی عباس و تثبیت امامت در خاندان آنها، نشان از جدی نبودن دعوت او است. هرچند واقعا از پشت پرده نیت او واقف نیستیم. حتی اگر فرض شود که او در دعوت خود مصمم بوده ولی به کرسی نشاندن چنین امری با وجود اشخاصی چون ابومسلم و عباسیان عملی نبوده و پذیرفتن آن، افتادن در ورطه نابودی بود. شاید قتل ابوسلمه و ابومسلم به دست عباسیان، بهترین شاهد بر این امر باشد.

امام صادق (ع) خود را درگیر این ماجرا نکرد و به کار خویش در تعلیم شاگردان و ترویج احادیث نبوی ادامه داد. سفاح در سال ۱۳۶ مرد و برادرش منصور جانشین وی گردید. بدین ترتیب تا سال ۱۴۸ که امام صادق (ع) زنده بود، دوازده سال از عمر آن حضرت، در دولت منصور بود. منصور که پیش از انقلاب عباسیان در جریان کارهای انقلابی بود، توجه داشت که امام صادق (ع) بنای مبارزه نظامی با این حکومت را ندارد، گرچه مشروعیتی هم برای آن قائل نیست.

امام صادق (ع) در میان بنی هاشم به عنوان یک شخصیت معنوی منحصر به فرد مطرح بود.<sup>۱</sup> او در زمان منصور از شهرت علمی برخوردار و مورد توجه بسیاری از فقیهان و محدثان اهل سنت بود. طبیعی بود که منصور با توجه به کینه شدیدی که نسبت به علویان داشت، آن حضرت را به شدت زیر نظر گرفته و اجازه زندگی آزاد به او نمی داد. امام صادق (ع) نیز همانند پدراناش اعتقاد خود را دایر بر این که امامت حق منحصر به فرد او بوده و دیگران آن را غصب کرده اند، پنهان نمی داشت و برخورد بعضی از اصحاب او در موضوع مفترض الطاعه بودن آن حضرت، نشانگر اعتقاد راسخ شیعه به این امر است.

تمام آموزه های تشیع این اصل را به خوبی نشان می دهد. امام صادق (ع) در حدیثی می فرماید: *بُنی الإسلام علی الخمس، علی الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم و الولاية، قال زرارة: فقلت: ای شیء من ذلك أفضل؟ فقال: الولاية أفضل لأنها*

مفتاحُهُنَّ و الوالی هو الدلیل علیهن<sup>۱</sup>. اسلام روی پنج اصل استوار است، نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره می‌گوید: پرسیدم: کدام یک از اینها از اهمیت بیشتری برخوردار است؟ فرمود: ولایت، زیرا ولایت کلید اصول دیگر است و والی است که مردم را به این مطالب هدایت می‌کند.

در این روایت، ولایت به عنوان اصلی مطرح شده که اجرای دیگر اصول، در گرو وجود آن است. منصور همین را بر نمی‌تابید و بارها برای آن حضرت مزاحمت ایجاد کرده و حتی چنان که ابن عنبه تأیید کرده منصور بارها تصمیم به قتل آن حضرت گرفت ولی خدا او را حفظ کرد.<sup>۲</sup>

فعالیت‌های امام روی رهبری یک جامعه مستقل مذهبی بود که دیدگاه‌های سیاسی ویژه خود را هم داشتند. این امر اقدامی بود که حکومت خود را ملزم به کنترل آن می‌دید و مراقبت می‌کرد، اما در این سوی، امام بر اساس تقیه و به طور پنهانی رهبری می‌کرد و مکرر اصحاب خود را نیز به کتمان و حفظ اسرار اهل بیت دستور می‌داد، چنان که روایات زیادی در این زمینه از آن حضرت نقل شده است.<sup>۳</sup> به این جهت، چگونگی کار امام در تاریخ، به طور دقیق گزارش نشده است، اما همانگونه که پیش از این گفتیم، رهبری شیعه به طور مسلم دارای برنامه‌ها و فعالیت‌های پنهانی در جهت انسجام امامی مذهب‌بان بوده است، چیزی که در دوره‌های بعد آثارش هویدا گشت.

امام معمولاً از رفت و آمد به دربار منصور - جز در مواردی که فراخوانده می‌شد، سرباز می‌زد و به همین سبب هم از طرف منصور مورد اعتراض قرار می‌گرفت.<sup>۴</sup>

روزی به آن حضرت گفت: چرا مانند دیگران به دیدار او نمی‌رود؟ امام در جواب فرمود: لیس لنا ما نخافک من أجله و لا عندک من أمر الآخرة ما نرجوک له

۱ . وسائل الشیعه ج ۱، صص ۸-۷

۲ . عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۹۵

۳ . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، صص ۲۰۳-۲۹۱

۴ . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۷

ولا أنت في نعمة فنهنّيك و لا تراها نعمة فنعزّيك بها، فما نضع عندك؟<sup>۱</sup> ما کاری نکرده‌ایم که به جهت آن از تو بترسیم؛ و از امر آخرت پیش تو چیزی نیست که به آن امیدوار باشیم؛ و این مقام تو در واقع نعمتی نیست که آن را به تو تبریک بگوییم و تو آن را مصیبتی برای خود نمی‌دانی که تو را دلداری بدهیم، پس پیش تو چکار داریم؟

بدین‌گونه بود که امام نارضایتی خود را نسبت به حکومت او ابراز می‌داشت، چنان که با توصیه‌های سیاسی به افراد مانند: ایاک و مجالسة الملوک<sup>۲</sup>، بر تو باد که از همنشینی پادشاهان دوری کنی، یاران خود را نیز از همنشینی سلاطین برحذر می‌داشت. و نیز می‌فرمود: کفارة عمل السلطان الإحسانُ إلى الاخوان.<sup>۳</sup> کفاره همکاری با سلطان، نیکی به برادران است.

آن حضرت عالمانی را که به دربار شاهان رفت و آمد داشتند، از این کار بیم داده و می‌فرمود: الفقهاء أمناء الرُّسل فاذا رأيتم الفقهاء قد ركبوا إلى سلاطين فاتهموهم.<sup>۴</sup> فقیهان امنای پیامبرانند، اگر فقیهی را دیدید که پیش سلاطین رفت و آمد دارد، او را متهم کنید.

روزی منصور از آن حضرت پرسید: یا أبا عبد الله! لِمَ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى الذُّبَابَ؟ فقال: لِيَذِلَّ بِهِ الْجَبَابِرَةَ.<sup>۵</sup> ای أبا عبد الله! خدا مگس را برای چه آفریده است؟ فرمود: برای این که دماغ زورگویان را به خاک بمالد.

در نقل دیگری آمده است که منصور به امام گفت: نحن و أنتم في رسول الله سواء، فقال: لو خطب اليكم رسول الله (ص) قد تزوج منكم لجاز له و لا يجوز أن يتزوج منّا، فهذا دليل على أننا منه و هو منّا.

نسبت ما و شما به رسول خدا (ص) برابر است. حضرت فرمود: اگر از دختران

۱ . كشف الغمّه، ج ۲، صص ۲۰۹ - ۲۰۸؛ الامام الصادق (ع)، ص ۱۴۱

۲ . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۰

۳ . نثر الدر، ج ۱، ص ۳۵۴

۴ . كشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۸۴؛ تهذيب الكمال، ج ۵، ص ۸۸؛ سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۶۲

۵ . همان، ج ۲، ص ۱۵۸؛ تهذيب الكمال، ج ۵، صص ۹۲، ۹۳

شما خواستگاری کند مجاز است، اما از ما نمی‌تواند. این دلیل آن است که ما از او هستیم و او از ما.<sup>۱</sup>

روایاتی که تحت عنوان: لاتحاكموا الى الطاغوت، طغیانگران را به داوری انتخاب نکنید. از امام صادق(ع) نقل شده، نشانه طرز برخورد وی با قدرت حاکم است. آن حضرت در جواب سؤالی در این زمینه فرمود: ... من تحاکم الیهم - السُّلطان و القضاة - فی حق أو باطل، فأنما تحاکم إلی الطاغوت...<sup>۲</sup> هر کس داوری در امور خود اعم؛ از حق یا باطل را به آنان - حاکم یا قضات منصوب وی - واگذار کند، طاغوت را به داوری پذیرفته است.

کسانی چنین تصور کرده‌اند که امام لزوماً باید در صدد تحریک مردم برای قیام بر ضد حاکمیت برمی‌آمد. باید گفت این باور و عقیده زیدیان بود که در عین داشتن قیامهای سخت بر ضد حکومت عباسی، دارای پشتوانه فقهی و فرهنگی محکم و ریشه نبودند. چنین امری در تاریخ شیعه بوده که مذهب امامیه بیشتر در پی تحکیم بنیادهای فکری خود بوده و شاید همین امر موجب شده تا از همان زمان، نام مذهب شیعه برگرفته از نام امام صادق(ع) که در این جهت از سایر امامان ممتاز بودند، به عنوان مذهب جعفری شناخته شود.<sup>۳</sup>

در حقیقت، امامت آن حضرت از این زاویه باید مورد بحث واقع شود، امامتی که در نهایت از سیاست فرهنگی به سیاست به معنای مصطلح آن می‌رسد. از اینجا است که می‌توان به اشتباه فاحشی که شهرستانی مرتکب آن شده، پی برد. او در مقام وصف برخورد اجتماعی امام می‌نویسد: ما تعرض للامامة قطاً و لا نازع أحداً فی الخلافة قط.<sup>۴</sup> هرگز به فکر امامت نیفتاده و با کسی بر سرخلافیت به مبارزه نپرداخت.

مگر آن که مقصود وی اشاره به همان سیاستی باشد که پیش از این شرح آن

۱ . محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۳۴۴

۲ . الکافی، ج ۷، ص ۴۱؛ تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۵۳

۳ . رجال کشی، ص ۲۵۵

۴ . الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷

گذشت. با این حال، امام هویت جامعه شیعه را حفظ کرد و در برابر حاکمیت، امامت خود را در این جامعه استقرار بخشید و این خود عین سیاست و مبارزه بر ضد حکومت است.

حسن بن صالح بن حیّ و یارانش نزد امام صادق (ع) آمدند. حسن خطاب به آن حضرت گفت: یا بن رسول الله! ماتقول فی قول الله تعالی: أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولی الأمر منکم؛ قال: العلماء، فسألوه عن العلماء، فقال: الأئمة منّا أهل البيت. ای فرزند رسول خدا! نظر شما درباره آیه «از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید چیست؟» حضرت فرمود: مقصود علما است. آنان مقصود از علما را پرسیدند، حضرت فرمود: مقصود امامان از ما اهل بیت است.<sup>۱</sup>

### نسل برجای مانده از امام صادق (ع) در ایران

امام صادق (ع) فرزندان متعددی داشت که از میان آنان، امام موسی کاظم (ع)، جانشین پدر و هفتمین امام شیعیان شد. اسماعیل که پیش از پدر درگذشت و آن زمان تصور می‌شد که جانشین او خواهد بود، توسط گروهی از شیعیان با نام اسماعیلیه، که گرایش باطنی داشتند، به عنوان امام پذیرفته شد و امامت در خاندان وی ادامه یافت. این گروه، یکصد و پنجاه سال بعد، در اواخر قرن سوم، توانستند در شمال افریقا دولتی تشکیل داده و در میانه قرن چهارم مصر را نیز ضمیمه خویش سازند. داستان دولت فاطمی و انشعابات بعدی آن، به تفصیل در کتابهای تاریخ و فرقه شناسی، در گذشته و حال مورد بررسی قرار گرفته است. این گروه تا به امروز در دنیای اسلام، وجود دارند گرچه بسیار اندکند.

اشاره ما در اینجا به شماری از اعقاب امام صادق (ع) است که به تدریج در یکی از نقاط شمال شرق ایران سکونت گزیدند. این گروه به دلایلی در استرآباد ساکن شده و نسلی از آنان سادات این ناحیه را تشکیل دادند.

محمد دیباج فرزند امام صادق (ع) بود که در سال ۲۰۳ همراه مأمون در



بازگشت به بغداد از این ناحیه می‌گذشت که درگذشت و قبرش مزار شد.<sup>۱</sup> البته رحلت وی مشکوک بود. فرزندش قاسم نیز پس از درگذشت، کنار پدرش مدفون شد.<sup>۲</sup> نواده وی به نام ابوالحسن زید بن عدی بن محمد بن جعفر (ع) بعدها در استرآباد ساکن شد. شرح حال کوتاهی از وی در تاریخ جرجان آمده و حدیثی از طریق وی از عائشه نقل شده که گفت: دوست‌داشتنی‌ترین افراد نزد پیامبر (ص) از مردها علی (ع) و از زنان، فاطمه (س) بود.<sup>۳</sup>

علی بن جعفر عریضی یکی دیگر از اولاد حضرت صادق (ع) است که به پرسش‌های فقهی فراوانش از موسی بن جعفر (ع) که در قالب یک کتاب با عنوان *مسائل علی بن جعفر* تدوین شده و به چاپ رسیده، شناخته می‌شود. عریضی، قریه‌ای از قرای مدینه و تا به امروز موجود است. نسل عظیمی از سادات عریضی در ایران و بسیاری از بلاد دیگر زندگی می‌کنند که تاکنون به همین نام شهره هستند. مزار علی بن جعفر نیز همچنان در عریض است<sup>۴</sup> و آنچه در باب وجود قبر وی در قم یا مناطق دیگر گفته می‌شود، مربوط به وی نیست.

این اشارت از آن باب بود که از نسل امام صادق (ع) به بعد، از جمله موسای مبرقع سادات فراوانی در ایران پدید آمدند که سبب رواج مذهب امامیه در ایران شدند.

۱ . تاریخ جرجان، ص ۳۶۰

۲ . همان، ص ۳۳۳

۳ . همان، ص ۲۱۳

۴ . تا چند سال پیش - شاید حدود ده سال - مزار وی مشخص بود، اما وهابیان آن را تخریب کرده با زمین صاف کردند.



امام حافظ  
ع السلام





## امام کاظم (ع)

### امام کاظم (ع)

هفتمین امام شیعه امامیه، حضرت موسی بن جعفر (ع) است که مسلمانان، به ویژه شیعیان، او را به دلیل حلم و بردباری اش در برابر معاندان و فرونشاندن غیظ و خشم خویش در مقابل دشمنان<sup>۱</sup> لقب کاظم داده‌اند؛ چنان که به عبد صالح نیز به خاطر کثرت عبادت<sup>۲</sup> شناخته می‌شد. کنیه آن حضرت ابوالحسن اول، ابوابراهیم و ابوعلی نیز گفته شده است.

تولد آن حضرت به سال ۱۲۸ - و در منابع اندکی ۱۲۹ - در آبواء - منطقه‌ای است میان مکه و مدینه - از مادری با نام حمیده بربریه،<sup>۳</sup> بوده است. ماه تولد در هیچ منبعی نیامده و تنها به سال اکتفا شده است.<sup>۴</sup> شهادت ایشان در بیست و پنجم رجب<sup>۵</sup> سال ۱۸۳ در بغداد، در زندان حاکم ستمگر عباسی، هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳)، صورت گرفته است. برخی روز شهادت را پنجم و برخی ششم ماه رجب دانسته‌اند.<sup>۶</sup> مدفن وی محلی در بغداد است که به مقابر قریش شهرت داشته

- 
- ۱ . المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الارشاد، ص ۲۷۹؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۰۳
  - ۲ . تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۹
  - ۳ . از امام باقر (ع) نقل شده که فرمودند: حمیده فی الدنيا، معمودة فی الآخرة. الکافی، ج ۱، ص ۴۷۷، حدیث ۱
  - ۴ . تواریخ النبی و الال، ص ۳۵
  - ۵ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴؛ مصباح المتجهد، ص ۵۶۶
  - ۶ . کافی، ج ۱، ص ۴۷۶؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۹

و بعدها حضرت جواد(ع) نیز در آنجا مدفون شد و به نام کاظمین و مشهد موسی بن جعفر شهرت یافت.<sup>۱</sup>

امام کاظم(ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۱۴۸، رهبری شیعیان را بر عهده گرفت و عمر شریف خود را در مدینه و بغداد گذراند. در میان شخصیت‌های علوی در عصر آن حضرت، کسی را توان برابری با وی نبود و از نظر علم و تقوا و زهد و عبادت سرآمد روزگار خویش بشمار می‌آمد.

شیخ مفید درباره آن حضرت می‌گوید: کان أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى (ع) أَعْبَدَ أَهْلَ زَمَانِهِ وَأَفْقَهُمْ وَ أَسْخَاهُمْ كَفَاءً وَ أَكْرَمَهُمْ نَفْساً.<sup>۲</sup> ابوالحسن موسی(ع) پرستنده‌ترین و سخی‌ترین و با شخصیت‌ترین اهل زمان خود بود.

شیخ طبرسی می‌نویسد: کان عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْفَظُ النَّاسِ لِكِتَابِ اللَّهِ... وَ كَانَ النَّاسُ بِالْمَدِينَةِ يَسْمُونَهُ زَيْنُ الْمُجْتَهِدِينَ.<sup>۳</sup> آن حضرت حافظ‌ترین مردم نسبت به کتاب خدا بود... و مردم مدینه او را زینت کوشندگان در عبادت خدا می‌نامیدند.

ابن ابی‌الحدید درباره آن حضرت چنین می‌نویسد: جَمَعَ مِنَ الْفِقْهِ وَالِدِّينِ وَالنُّسْكِ وَالْحِلْمِ وَالصَّبْرِ.<sup>۴</sup> فقاقت، دیانت، عبادت و بردباری و شکیبائی، همه در

۱ . مشهد موسی بن جعفر، نامی که در قرون متوالی بر آن مزار اطلاق می‌شد، از قرن سوم به بعد، مورد احترام شیعیان بغداد و حتی غیر آنان بود. بسیاری از علما در آنجا دفن شدند و این مزار طی قرن های پنجم و ششم، و در جریان منازعات شیعیان و سنیان، گاه مورد حمله هم قرار می‌گرفت. احترام مقابر قریش به خاطر قبر موسی بن جعفر(ع) در منابع تاریخی این دوره انعکاس دارد. خطیب بغدادی ضمن بایب درباره «مقابر بغداد» که ویژه علما و زهاد است گوید: در سمت غربی بغداد، در بالای شهر، مقابر قریش است که در آنجا موسی بن جعفر و شماری از افاضل مدفون هستند. سپس به طور مسند از ابوعلی خلال حسن بن ابراهیم نقل می‌کند که گفت: ما همنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به إلا سهل الله تعالی لی ما أحب. هرگاه مشکلی برایم پیش می‌آمد، قصد مزار موسی بن جعفر را کرده به آن متوسل می‌شدم و خداوند همان جور که می‌خواستم، کارم را رو به راه می‌کرد. (تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۲ - ۱۳۳). مرقد کاظمین مورد اعتنای آل بویه و همین طور ناصرالدین الله عباسی بود. جالب است که پسر وی با نام علی قرآنی به خط خود کتابت و وقف مشهد موسی بن جعفر کرد. (تاریخ بغداد، ج ۱۸، ص ۳۵).

۲ . الارشاد، ص ۲۷۷

۳ . اعلام الوری، ص ۲۹۸

۴ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۳

آن حضرت جمع بود.

یعقوبی، مورخ قرن سوم درباره وی می‌نویسد: وَكَانَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عِبَادَةً.<sup>۱</sup> موسی بن جعفر (ع) عابدترین مردم زمان خود بوده است.

در شذرات الذهب آمده است: كَانَ صَالِحاً عَابِداً جَوَاداً حَلِيماً كَبِيرَ الْقَدْرِ. آن حضرت از صالحان، عابدان، سخاوتمندان و بردباران بود و شخصیتی بس بزرگ داشت. همانجا از قول ابوحاتم نقل می‌کند که گفت: ثِقَّةُ إِمَامٍ مِنْ أَيْمَةِ الْمُسْلِمِينَ<sup>۲</sup> آن حضرت مورد وثوق و امامی از ائمه مسلمین است.

یافعی می‌گوید: كَانَ صَالِحاً عَابِداً جَوَاداً حَلِيماً... وَكَانَ سَخِيًّا.<sup>۳</sup>

یحیی بن حسن بن جعفر، نسب شناس مشهور، درباره آن حضرت چنین نوشته است: كَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَدْعَى الْعَبْدَ الصَّالِحَ مِنْ عِبَادَتِهِ وَاجْتِهَادِهِ.<sup>۴</sup> موسی بن جعفر (ع) به علت عبادت و اجتهادش، عبد صالح خوانده می‌شد.

اینها نمونه‌ای از کلماتی است که شماری از مورخان و محدثان شیعه و سنی، آن حضرت را با آن وصف کرده‌اند.<sup>۵</sup>

آنچه از سجایای امام، بیش از همه قابل توجه بوده، کرم و سخاوت آن حضرت است که ضرب‌المثل بوده است. ابن‌عنبة در این باره می‌نویسد: وَفِي كُفْمِهِ صُرْرٌ مِنَ الدَّرَاهِمِ فَيَغْطِي مَنْ لَقِيَهُ وَمَنْ أَرَادَ بَرَّهُ وَكَانَ يَضْرِبُ الْمَثَلُ بِصُرَّةِ مُوسَى.<sup>۶</sup> همواره نزد او کیسه‌هایی از زر بود و به هر کسی که می‌رسید و یا به هر کسی که به احسان آن حضرت چشم داشت از آنها می‌بخشید، به طوری که کیسه‌های زر او ضرب‌المثل شده بود.

خطیب بغدادی آورده است: وَكَانَ سَخِيًّا كَرِيمًا وَكَانَ يَبْلُغُهُ عَنِ الرَّجُلِ أَنَّهُ يُؤْذِيهِ فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ بِصُرَّةٍ فِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَكَانَ يَصْرُ الصُّرَّرَ ثَلَاثَ مِائَةِ دِينَارٍ وَارْتَبَعَ مِائَةَ دِينَارٍ

۱ . تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۴۱۴

۲ . شذرات الذهب ج ۱، ص ۳۰۴

۳ . مرآت الجنان ج ۱۰، ص ۳۹۴

۴ . تهذیب التهذیب ج ۱، ص ۳۳۹

۵ . برای این قبیل عبارات از زبان دیگران بنگرید به «مسند الامام کاظم» (ع)، از استاد عطاردی.

۶ . عمدة الطالب، ص ۱۹۶

وَمَا تَىٰ دِينَارٌ ثُمَّ يَقْسُمُهَا بِالْمَدِينَةِ ۱ فَكَانَتْ صُرُرٌ مُّوسَىٰ مَثَلًا. ۲

او چنان بزرگوار و سخاوتمند بود که وقتی به وی اطلاع می‌دادند فردی در صدد اذیت شماسست، کیسه زری که حاوی هزار دینار بود برایش می‌فرستاد. او همیشه زرها را در کیسه‌های سبید و چهارصد و دوپست دیناری می‌گذاشت و میان اهل مدینه تقسیم می‌کرد و کیسه‌های زر وی معروف بود.

در تاریخ بغداد، چندین حکایت درباره کرامت و سخاوت حضرت کاظم (ع) آورده که همگی جالب و نشان از روحیه اخلاقی باز و ملایم آن حضرت دارد. ۳ شهرت کیسه زر امام کاظم (ع) چندان بود که گفته می‌شد: عَجِبَا لِمَنْ جَاءَتْهُ صِرَّةَ مُوسَىٰ بْنِ جَعْفَرٍ (ع) فَشَكِيَ الْقَلَّةَ، شگفت از کسی که کیسه زر اعطایی موسی بن جعفر به او برسد و باز شکایت از ناداری کند. ۴

ابوالفَرَجِ اصفهانی درباره بخشش آن حضرت به کسانی که به آزار او می‌پرداختند، روایت مفصلی آورده است که آدمی را به شگفتی وامی‌دارد. ۵ ذهبی، رجال مشهور درباره امام کاظم (ع) می‌نویسد: وَقَدْ كَانَ مُوسَىٰ مِنْ أَجْوَادِ الْحُكَمَاءِ وَمِنْ الْعُبَادِ الْأَتْقِيَاءِ. ۶ موسی بن جعفر از سخاوتمندان حکما و از بندگان پرهیزکار خداوند بود.

از جمله خصائص دیگر آن حضرت زهد و عبادت وی بود. حضرتش سال‌های متمادی در زندان به سر برده و در تمام این مدت به عبادت خدا مشغول بود؛ به طوری که بسیاری از زندانبانان او تحت تأثیر قرار گرفته و از نگهداری امام در آن شرایط سخت خودداری می‌کردند. ۷

هارون درباره آن حضرت به ربیع گفت: أَمَا إِنَّ هَذَا مِنْ رُهْبَانِ بَنِي هَاشِمٍ؛ این مرد از راهبان بنی‌هاشم است. ربیع می‌گوید: به هارون گفتم: پس چرا او را زندانی

۱ . تاریخ بغداد ج ۱۳، ص ۲۷ - ۲۸؛ وفيات الاعیان ج ۵، ص ۳۰۸

۲ . همان

۳ . تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۹ - ۳۲

۴ . المجدی فی الانساب، ص ۱۰۶

۵ . مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲

۶ . میزان الاعتدال ج ۴، ص ۲۰۴

۷ . مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲

کرده‌ای؟ هارون پاسخ داد: هَيَهَات لَأُبَدَّ مِنْ ذَلِكْ؛ چاره‌ای جز این نیست.<sup>۱</sup>  
ابن وردی از مورخان قرن هفتم، روایت مستندی درباره کثرت عبادت آن  
حضرت آورده است.<sup>۲</sup>

مناسب است این نقل را هم بیفزاییم که امام صادق (ع) سخت به فرزندش  
موسی علاقمند بود. لذا از آن حضرت سؤال شد: مَا بَلَغَ مِنْ حَبِّكَ لِمُوسَى؟ قَالَ:  
وَدَدْتُ أَنْ لَيْسَ لِي وَلَدٌ غَيْرُهُ كَيْلَا يَشْرِكُهُ فِي حَبِّي أَحَدًا، شما چه اندازه  
موسی را دوست دارید؟ حضرت فرمود: دوست داشتم جز موسی فرزندی نداشتم  
تا هیچ شریکی در دوستی من نسبت به او وجود نداشت.<sup>۳</sup>

به دلیل همین سجایای پاک اخلاقی بود که آن حضرت نزد مردم، محبوبیت  
فراوانی داشت و درباره او به کرامات فراوانی قائل بودند. ابن الجوزی در این زمینه  
روایتی آورده که ابن خَبَر هَيْتَمِي نیز آن را روایت کرده؛ مضمون روایت این است:  
شقیق بلخی در سال ۱۴۹ در سفر حج به امام برخورد و چندین بار کوشید مطلبی  
از آن حضرت بپرسد که هر بار امام با خواندن آیه‌ای مافی‌الضمیر او را برملا کرد.<sup>۴</sup>

### امامت پس از امام صادق (ع)

بر اساس آگاهی‌هایی که از کتاب *فرق الشیعه* نوبختی و منابع مشابه داریم،  
انشعابات‌ی که میان شیعیان امامی پدید می‌آمد، به طور عمده، زمان رحلت یک  
امام و جایگزینی امام بعدی بود. گاهی بنا به دلایل سیاسی، از جمله به دلیل  
وحشتی که از حاکمیت عباسیان وجود داشت، امام، حتی برای بسیاری از شیعیان  
ناشناخته می‌ماند؛ زیرا امکان آن بود که اگر به صورت صریح، معین می‌شد، از  
ناحیه خلفا تحت فشار قرار می‌گرفت. شدت اختناق منصور درباره علویان، به ویژه

۱ . عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۳۱

۲ . *تمتة المختصر* ج ۱، ص ۲۱۰؛ *مسند الامام الکاظم* ج ۲، ص ۴۲؛ *زهر الاداب* ج ۱، ص ۱۳۳؛  
الارشاد، ص ۲۸۱

۳ . *نرالدر*، ج ۱، ص ۳۵۶

۴ . *صفة الصفوة* ج ۲، ص ۱۰۳؛ *تذکرة الخواص*، ۳۱۲ - ۳۱۳، *الصواعق المحرقة*، ص ۲۰۴



امام صادق(ع) - که محبوبیت و اعتبار فراوانی در جامعه کسب کرده بود - سبب شد تا سردرگمی خاصی میان برخی از شیعیان، نسبت به رهبری آینده، به وجود آید. دعوت و جذب شیعیان آن حضرت از طرف بعضی از فرزندان امام صادق(ع) - که به ناحق داعیه امامت داشتند - و بهره گیری آنان از این فرصت، مزید بر علت می شد. پراکندگی شیعیان نیز خود مشکل دیگری بود؛ زیرا آنها در شهرهای دور و نزدیک زندگی می کردند و کسب اطمینان درباره امام واقعی برای آنان کار دشواری بود.

امام صادق(ع) برای این که جانشینش مشخص نشود، افزون بر دو فرزند خود، امام کاظم(ع) و عبدالله، منصور عباسی را نیز وصی خود قرار داد.<sup>۱</sup>

این عوامل دست به دست هم داد و در ایجاد انشعاب میان شیعیان پس از شهادت امام صادق(ع) تأثیر زیادی برجای گذاشت و یکی از مهم ترین انشعابها در تاریخ شیعه پدید آمد. این مشکل به حدی جدی بود که یکی از اصحاب امام کاظم(ع) با گفتن این که *ذَهَبَ النَّاسُ بَعْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَمِينًا وَ شِمَالًا*<sup>۲</sup> درباره جانشین آن حضرت نیز سؤال کرد.

نکته دیگری که در زمان امام صادق(ع) وجود داشت و کسانی از آن بهره بردند، موقعیت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق بود. این امر سبب شد تا بسیاری از شیعیان گمان کنند که رهبری آینده شیعه از آن او خواهد بود. وی در حیات پدر وفات کرد و به طوری که در اخبار آمده، امام صادق(ع) در تشییع به گونه ای رفتار کردند که شیعیان با دیدن جنازه او به مرگش یقین کنند. با این حال عده ای، پس از آن حضرت با داعیه مهدویت اسماعیل و یا بهانه های دیگر، فرقه ای بنام خطاییه، باطنیه یا اسماعیلیه میان شیعه به وجود آوردند.

درباره اسماعیل، نکته مهم این است که - به احتمال - مطرح شدن او به عنوان رهبر و امام شیعیان پس از پدر، جنبه سیاسی داشته و طبعاً بزرگتر بودن او از امام کاظم(ع) نیز در این امر مؤثر بوده است؛ به ویژه که امام صادق(ع) تا آخرین روزهای زندگی خویش از تعیین صریح جانشین خودداری می کرد. از نظر

۱ . الخرائج ، ص ۲۹۳ ؛ مسند الامام الکاظم ج ۱ ، ص ۳۹۰

۲ . عیون اخبار الرضا ج ۱ ، ص ۳۱

شیعیان این امر با نقل‌هایی که در آنها آمده است «امام صادق(ع) از آغاز امام کاظم(ع) را به برخی از خواص اصحاب، به عنوان جانشین خود معرفی کرد»<sup>۱</sup> منافاتی ندارد.

این روایات از طرق مختلف نقل شده است. با این حال به دلایلی که ذکر شد اسماعیل در زمان پدر، چنان موقعیتی داشت که گمان جانشینی و امامت او در میان برخی از شیعیان وجود داشت.

به عنوان نمونه در روایتی از فیض بن مختار آمده است که روزی نزد امام صادق(ع) بوده و آن حضرت در ضمن برخوردی که پیش آمد به وی تصریح کرد که اسماعیل جانشین او نیست. فیض می‌گوید: عرض کردم: ما شکی نداشتیم که مردم (شیعه) پس از شما به سراغ او خواهند رفت. در ادامه روایت آمده است که امام، فرزندش موسی را به عنوان جانشین خود وی معرفی کرد.<sup>۲</sup>

اسحاق بن عمار صیرفی می‌گوید: نزد امام صادق(ع) اشاره به امامت اسماعیل پس از آن حضرت نمودم و امام انکار فرمودند.<sup>۳</sup> در روایت دیگری آمده: ولید بن صبیح به امام صادق(ع) عرض کرد: عبدالجلیل به من گفته که شما اسماعیل را وصی خود قرار داده‌اید. امام این مطلب را انکار کرده و فرزندش موسی را به او معرفی فرمود.<sup>۴</sup>

به همین دلیل بود که امام صادق(ع) پس از آن که اسماعیل درگذشت، اصرار داشت که شیعیان مرگ او را با اطمینان خاطر بپذیرند؛ زیرا تصور زنده بودن وی - با توجه به سوابق اعتقاد به مهدویت که در میان برخی از غلات شیعه ترویج شده بود، خطر پیدایش فرقه جدید را در میان شیعه به دنبال داشت و اصرار امام صادق(ع) بر اطمینان شیعیان به مرگ اسماعیل نیز برای جلوگیری از همین انحراف بود.

در روایت دیگری از زراره نقل شده که، در خانه امام صادق(ع) بودم که حضرت

۱ . الکافی ج ۱، صص ۳۰۹-۳۰۷

۲ . رجال کشی، ص ۳۵۵، ش ۶۶۳؛ نک: الفیبه، نعمانی، ص ۳۲۴

۳ . الفیبه، ص ۳۲۶

۴ . بحار الانوار ج ۴۸، ص ۲۲

به من دستور داد تا داود بن کثیر رقی، خمران، ابوبصیر و مفضل بن عمر را پیش آن حضرت حاضر کنم. پس از آن که نامبردگان حاضر شدند. پشت سر آنان افراد دیگری هم به تدریج وارد شدند. بعد از آن که تعداد حاضران به سی نفر رسید امام فرمود: یا داود اَکْشِفْ لِي عَنْ وَجْهِ إِسْمَاعِيلَ؛ «ای داود روانداز را از روی اسماعیل بردار.» او روانداز را از روی اسماعیل کنار زد. امام پرسید: یا داوُد اَحَىٰ هُوَ أَوْ مَيِّتٌ. ای داود! آیا او زنده است یا مرده؟ داود گفت: او مرده است. سپس حاضران به دستور امام، یکی پس از دیگری جسد او را دیده و اعتراف به مرگ وی نمودند. امام بار دیگر این کار را تکرار فرموده تا این که او را به قبرستان آوردند و موقعی که می‌خواستند او را در قبر بگذارند، امام افراد را واداشت تا به مرگ او شهادت دهند؛ آنگاه به موسی بن جعفر به عنوان امام پس از خود تأکید فرمود.<sup>۱</sup>

شیخ مفید می‌نویسد: وَرَوَى أَنْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَزَعَ عَلَيْهِ جَزَعًا شَدِيدًا وَحَزَنَ عَلَيْهِ حُزْنًا عَظِيمًا وَتَقَدَّمَ سَرِيرَهُ بِغَيْرِ حِذَاءٍ وَلَا رِءَاءٍ وَأَمَرَ بِوَضْعِ سَرِيرِهِ عَلَى الْأَرْضِ قَبْلَ دَفْنِهِ مِرَارًا كَثِيرَةً وَكَانَ يَكْشِفُ عَنْ وَجْهِهِ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ يَرِيدُ بِذَلِكَ تَحْقِيقَ أَمْرِ وَقَاتِهِ عِنْدَ الظَّانِّينَ خِلَافَتَهُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَإِزَالَهَ الشُّبُهَةِ عَنْهُمْ فِي حَيَاتِهِ.<sup>۲</sup>

روایت شده که امام صادق(ع) در مرگ اسماعیل، به شدت گریست و اندوه عظیمی او را فرا گرفت و بدون کفش و رداء جلو تابوت او راه افتاد و چندین بار دستور داد تابوت را بر زمین بگذارند و هر مرتبه صورت او را می‌گشود و به آن نگاه می‌کرد؛ منظورش از این کار آن بود که حتمیت درگذشت او را برای کسانی که اسماعیل را جانشین پدرش می‌دانستند ثابت کرده و در عین حال، در حیات خود این شبهه را از میان بردارد.

از روایاتی که سردرگمی برخی از شیعیان را در این باره نشان می‌دهد، روایتی است از هشام بن سالم که می‌گوید: همراه مؤمن الطلاق در مدینه بودیم که دیدیم شماری [از شیعیان] بر در خانه عبدالله بن جعفر بن محمد گرد آمده‌اند. ما مسائلی از عبدالله درباره زکات پرسیدیم؛ ولی او جواب صحیحی به ما نداد. آنگاه بیرون

۱ . الفیبه، نعمانی ص ۳۲۸

۲ . الارشاد، ص ۲۶۷

آمدیم و نمی‌دانستیم از فرقه‌های مُرَجَّئَه، قَدْرِيَه، زیدیه، معتزله، خوارج کدام یک را قبول کنیم. در این حال شیخی را دیدیم که او را نمی‌شناختیم. فکر کردیم جاسوسی از جاسوسان منصور است - که در مدینه به منظور شناسایی شیعیان جعفر بن محمد در میان آنها نفوذ کرده بودند- ولی بر خلاف این احتمال، او ما را به خانه ابوالحسن موسی بن جعفر برد. هنوز در آنجا بودیم که فَضَّیل و ابوبصیر وارد شده، پرسش‌هایی نمودند و بر امامت وی یقین حاصل کردند. آنگاه مردم از هر سو دسته دسته می‌آمدند، جز گروه عمار ساباطی و نیز شمار بسیار اندکی که عبدالله بن جعفر را قبول داشتند.<sup>۱</sup>

آنچه در روایت بالا جلب توجه می‌کند این است که شیعیان کسانی نبودند که بدون تحقیق، هر کسی را که داعیه وصایت و امامت داشت، بپذیرند بلکه با طرح سؤالات، دانش او را ارزیابی می‌کردند و آنگاه که در امامت وی از ناحیه علمی به یقین می‌رسیدند، او را به وصایت می‌پذیرفتند. روایت بالا این دقت و کنجکاوی را، هم درباره هشام و هم درباره فَضَّیل و ابوبصیر نشان می‌دهد. همچنین به تهدیدهایی اشاره دارد که از سوی منصور متوجه شیعیان امام صادق (ع) بود.

درباره زراره هم که این زمان سن بالایی داشت، گفته شده است که پس از رحلت امام صادق (ع)، فرزندش را به مدینه فرستاد تا درباره امام جدید، تحقیق کند. در این فاصله درگذشت و بعدها حضرت کاظم (ع) فرمود: امیدوار است وی مصداق آیه و من یخرج من بینه مهاجرا الی الله ... باشد.<sup>۲</sup>

این نکته را که شیعیان، عبدالله بن جعفر را که مشهور به عبدالله أَفْطَح بود و به همین سبب گروندگان به او را فَطْحِیَه نامیده‌اند،<sup>۳</sup> به وسیله طرح بعضی از مسائل حلال و حرام درباره نماز و زکات و جز آن آزموده و دانشی پیش وی نیافتند و از او روی برتافتند، نوبختی نیز در فِرَقِ الشَّیعَه<sup>۴</sup> آورده است. در این نقل

۱ . الکافی ج ۱، ص ۳۵۲ - ۳۵۱؛ الخرائج والجرائح، ص ۲۹۷

۲ . رجال کشی، ص ۱۵۵ - ۱۵۶

۳ . درباره این نام نک: فرق الشیعه، ص ۷۷

۴ . فرق الشیعه، صص ۷۸ - ۷۷

و روایات دیگری، اشاره به گرایش عبدالله، از نظر عقیدتی، به مرجئه ادر اینجا یعنی سنی زدگی] شده است.<sup>۱</sup>

نوبختی انشعاب شیعه را به شش فرقه پس از رحلت امام صادق(ع) بدین ترتیب بر می‌شمارد:

۱ - کسانی که باور به مهدویت امام صادق(ع) داشتند.

۲ - اسماعیلیه خالصه که هنوز بر زنده‌بودن اسماعیل اصرار می‌ورزیدند.

۳ - آنان که به امامت محمد فرزند اسماعیل اعتقاد داشتند.<sup>۲</sup>

۴ - دسته‌ای که به امامت محمد بن جعفر معروف به دیباج معتقد بودند.

۵ - گروهی که امامت عبدالله افطح را - که ذکرش گذشت - قبول داشتند.

نوبختی در تعلیل این اختلاف می‌گوید: شیعیان به استناد حدیث: *الْإِمَامَةُ فِي الْأَكْبَرِ مِنَ وُلْدِ الْإِمَامِ*<sup>۳</sup> به سراغ او رفتند، اما وقتی از پاسخ به پرسش‌هایش بر نیامد رهایش کردند. وی می‌نویسد: در ابتدا بسیاری از مشایخ شیعه به سراغ او رفتند. عبدالله حدود ۷۰ روز پس از وفات امام صادق(ع) بدرود حیات گفت و هیچ فرزند پسری از خود باقی نگذاشت و پیروان او ناچار همگی از اعتقاد به امامت وی برگشته و به امامت موسی بن جعفر(ع) گرویدند. گرچه شماری از آنان در همان دوران حیات عبدالله به سوی امام موسی کاظم(ع) بازگشته بودند.

۶ - کسانی که به امامت موسی بن جعفر(ع) اعتقاد داشتند.

از میان شیعیان افرادی چون هشام بن سالم، عبدالله بن ابی یعفر<sup>۴</sup>، عمر بن یزید بیاع السابری، محمد بن نعمان، مؤمن طاق، عبید بن زراره، جمیل بن دراج، ابان بن تغلب<sup>۵</sup> و هشام بن حکم که از بزرگان آنان و اهل علم و نظر و از فقهای شیعه به حساب می‌آمدند، به امامت موسی بن جعفر(ع) را پذیرفتند. برخی از

۱ . الفصول المختاره، ص ۲۵۳

۲ . شیخ مفید تعداد کسانی را که به امامت او قائل شدند بسیار اندک می‌داند، نک: الفصول المختاره، ص

۲۵۲ . با این حال بعدها، همین گروه بود که به نام اسماعیلیه شهرت یافت.

۳ . امامت از آن بزرگترین فرزند امام قبلی است.

۴ . در برخی منابع به درگذشت او پیش از این قضایا اشاره شده است.

۵ . همان

کسانی که به امامت وی نگریدند، عبدالله بن بُکیر بن اَغین و دیگری عمّار بن موسی ساباطی بود.<sup>۱</sup>

مرحوم طَبْرِسی در *اعلام الوری*، انشعابات پیداشده در میان شیعیان امام صادق (ع) پس از آن حضرت را آورده و دلایل گرایش آنان را نیز ذکر کرده است.<sup>۲</sup>

### برخوردهای سیاسی امام کاظم (ع) با منصور و مهدی

دورانی که امام کاظم (ع) در آن زندگی می‌کرد، مصادف با نخستین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی و در عین حال قدرتمندی آنان بود. عباسیان تا چندی پس از آن که زمام حکومت را به نام علویان و تشیع در دست گرفتند، با مردم و به خصوص با علویان برخورد نسبتاً ملایمی داشتند؛ اما به محض این که در حکومت استقرار یافته و پایه‌های سلطه خود را مستحکم کردند و از طرف دیگر با قیام‌های پراکنده‌ای که به طرفداری از علویان پدید آمد و آنها را سخت نگران کرد، روبرو شدند، بنا را بر ستمگری گذاشته و مخالفان خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند. آنها حتی نزدیکترین دوستان خود همچون عبدالله بن علی عباسی را به خاطر تلاشهای پنهانیش برای به دست آوردن جانشینی سفاح کشتند. به همین ترتیب ابوسلمه و ابومسلم خراسانی را نیز از بین بردند. روشن است که حکومت و قدرت، به نزدیک‌ترین افراد نیز رحم نخواهد کرد.

بر اساس اطلاعاتی که در مآخذ تاریخی، به ویژه کتاب *مقاتل الطالبیین* آمده، منصور شمار فراوانی از علویان را به شهادت رساند؛ شمار بیشتری از آنان هم در زندانهای او درگذشتند.<sup>۳</sup>

این اعمال فشار از زمان امام صادق (ع) آغاز شد و تا زمان امام رضا (ع) که دوره خلافت مأمون بود با شدت هر چه تمامتر ادامه یافت؛ مردم در زمان مأمون اندکی

۱ . فرق الشیعه، ص ۷۹

۲ . اعلام الوری، ص ۲۸۸

۳ . تاریخ فخری، صص ۲۲۱ - ۲۲۲

احساس امنیت سیاسی کردند، ولی دیری نپایید که دستگاه خلافت در دوره متوکل، دوباره بنای بدرفتاری و اعمال فشار بر مردم را از سر گرفت.

فشار سیاسی عباسیان در دوره‌ای آغاز شد که پیش از آن امام باقر و صادق (ع) با تربیت شاگردان فراوان، بنیه علمی و حدیثی شیعه را تقویت کرده بودند و جنبش علمی بزرگی میان شیعه پدید آورده بودند. امام کاظم (ع) پس از این دوره در مرکز این فشارها قرار گرفت. در عین حال رسالت ایشان آن بود تا در این حرکت علمی، توازن و تعادل فکری را میان شیعیان برقرار کند. طبعاً عباسیان نمی‌توانستند تشکلی به نام شیعه را با رهبری امام بپذیرند. این مهمترین عاملی بود که آنها را وادار کرد تا امام را تحت فشار بگذارند.

امام کاظم (ع) پس از شهادت پدرش در سال ۱۴۸ امامت را عهده‌دار شد. منصور عباسی در سال ۱۵۸ در مکه مرد. جانشین وی تا سال ۱۶۹ فرزندش مهدی عباسی بود. پس از آن یک سال هادی عباسی خلافت کرد و آنگاه هارون به خلافت رسید. امام در سال ۱۸۳ به شهادت رسید و در تمام این سال‌ها رهبری شیعیان امامی را عهده‌دار بود.

همانگونه که گفتیم عصر امام کاظم (ع) دوران بسیار سختی برای شیعیان بود و در این دوران حرکت‌های اعتراضی متعددی از ناحیه شیعیان و علویان نسبت به خلفای عباسی صورت گرفت که از مهمترین آنها قیام حسین بن علی، شهید فُخ - در زمان حکومت هادی عباسی - و نیز جنبش یحیی و ادريس فرزندان عبدالله بود که در زمان هارون رخ داد. در واقع مهمترین رقیب عباسیان، علویان بودند و طبیعی بود که حکومت آنان را سخت تحت نظارت بگیرد.

کتاب تاریخ و حدیث، برخوردهای متعدد خلفای عباسی با موسی بن جعفر (ع) را نقل کرده‌اند که عمده‌ترین آنها برخوردهای هارون با آن حضرت است.

در چنین شرایطی امامان شیعه همگی بر لزوم رعایت تقیه پافشاری کرده و می‌کوشیدند تا تشکّل شیعه و رهبری آنها را به طور پنهانی اداره نمایند. طبعاً این وضعیت سبب می‌شد تا تاریخ نتواند از حرکات سیاسی آنها ارزشیابی دقیقی به عمل آورد. با این حال، شاهد این تلاشها، استوار ماندن شیعه در جامعه اسلامی

است که نمی‌توانست بدون چنین تلاش‌هایی به این نقطه از ثبات و پایداری برسد. رهبری این حرکت و ظرافتی که در هدایت آن بکار برده شد، عامل مهم استواری شیعه در تاریخ است.

اینک مروری بر برخورد خلفا به ویژه هارون با امام کاظم (ع) خواهیم داشت. ضمن این برخوردها می‌توان موقعیت امام و نیز شیوه سیاسی آن حضرت را برابر دستگاه خلافت عباسی شناخت.

ابن شهر آشوب خبری در برخورد منصور با امام کاظم (ع) آورده می‌نویسد: منصور از امام خواست تا در عید نوروز، به جای او در مجلسی نشست و هدایایی را که می‌آورند از طرف او بگیرد. امام در پاسخ فرمود:

إِنِّي قَدْ فَتَشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِيدِ خَبْرًا؛ إِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ مَحَاةَ الْإِسْلَامِ وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ.<sup>۱</sup>

من اخباری را که از جدم رسول خدا (ص) وارد شده بررسی کردم و خبری درباره این عید پیدا نکردم. این عید از سنن ایرانیان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است. به خدا پناه می‌برم از این که چیزی را که اسلام آن را از میان برده دوباره زنده کنم.

منصور در پاسخ گفت: این کار را سیاستاً للجنند، برای حفظ سپاه، انجام می‌دهد، چرا که بسیاری از لشکریان منصور و حتی دهاقین معروف آن نواحی ایرانی بودند و طبیعی بود که طبق رسوم کهن، به مناسبت این عید، هدایای زیادی به منصور اهدا می‌کردند. به این ترتیب وجوه زیادی به خزانه او - که به بخل نیز شهرت داشت - افزوده می‌شد. وی امام را مجبور کرد تا آن روز از طرف منصور در آن مجلس نشست و هدایای لشکریان را بگیرد. با این حال برخورد امام با این حرکت منصور قابل توجه است.

بعد از آن، در دوران ده ساله حکومت مهدی عباسی که امام مشغول تدریس و نقل حدیث و تربیت شاگرد و ایجاد ارتباط میان خود و رهبران شیعه در نواحی



مختلف بود، تاریخ برخوردارهایی را ثبت کرده که قابل توجه است. از جمله مهمترین آنها که مورخانمانند ابن اثیر، خطیب بغدادی، و ابن خلکان و نیز روایان شیعه نقل کرده‌اند، بازداشت و زندانی کردن و سپس آزاد نمودن امام در بغداد است. مهدی عباسی که احتمالاً بخشش‌های امام - و به عبارتی توزیع اموالی که شیعیان برای ایشان ارسال می‌کردند - او را به وحشت انداخته بود و احتمال می‌داد که حضرت وجوهی جمع‌آوری کرده و آن را برای سازمان دادن و تقویت شیعیان مصرف می‌کند، دستور بازداشت حضرت را به فرماندار خود در مدینه صادر نمود. حاکم مدینه، امام را دستگیر و روانه بغداد کرد. مهدی او را به زندان انداخت. شب هنگام علی بن ابی طالب (ع) را در خواب دید که به او می‌فرمود: **فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَتَقَطُّوا اَرْحَامَكُمْ؟**<sup>۱</sup>

آیا اگر به حکومت رسیدید در زمین فساد کنید و پیوند خویشی‌تان را قطع کنید؟

مهدی در همان لحظه از خواب بیدار شد؛ حاجب خود را که ربیع نام داشت صدا کرد و دستور داد امام کاظم (ع) را پیش او حاضر کند. وقتی امام آمد، ایشان را در کنار خویش نشاند و گفت: امیرالمؤمنین (ع) را به خواب دیدم که این آیه را می‌خواند. سپس از او پرسید: **عَلَيَّ اَوْ عَلَيَّ اَقْتُوْنِي اَنْ لَا تَخْرُجَ عَلَيَّ اَحَدٌ مِنْ وُلْدِي؟** آیا به من اطمینان می‌دهی که علیه من و یا یکی از فرزندانم قیام نکنی؟ امام فرمود: **وَلِلّٰهِ مَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ وَلَا هُوَ مِنْ شَأْنِي**. به خدا سوگند من چنین کاری نکرده‌ام و این کار در شأن من نیست.

خلیفه کوشید تا با دادن سه هزار دینار و تصدیق گفته‌های امام، به گونه‌ای با او برخورد نماید تا او راضی به مدینه بازگردد و بیدرنگ آن حضرت را به مدینه بازگردانید.<sup>۲</sup> خطیب علاوه بر نقل بالا در جای دیگر هم اشاره کرده است که مهدی

۱ . سوره محمد، ۴۷

۲ . التذكرة الحمدونية، ج ۸، ص ۴۵؛ نور الابصار، ص ۱۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۰؛ وفيات الاعيان ج ۵، ص ۳۰۸؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۶۴؛ مقال الطالبيين، ص ۵۰۰؛ كشف الغممه، ج ۲،

او را به بغداد فرا خواند و به مدینه بازگرداند.<sup>۱</sup>

بار دیگر نظیر چنین پیش‌آمدی برای آن حضرت در زمان هارون رخ داد که پس از این نقل خواهیم کرد.

گفتنی است که رویدادهای غیر عادی متعددی درباره امام کاظم (ع) نقل شده است؛ چنان که حتی در منابع غیر شیعی نیز شواهد زیادی برای این گونه حوادث می‌توان یافت. نمونه، آن خبری است که دینوری در *اخبار الطوال* درباره پیشگویی امام کاظم (ع) به هارون درباره اختلاف فرزندانش، نقل کرده است.<sup>۲</sup>

زمانی امام کاظم (ع) بر مهدی عباسی وارد شد و دید که او پولی بابت رد مظالم پرداخت می‌کند. امام پرسیدند: چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده بر نمی‌گردانی؟ مهدی پرسید: آن چیست؟ امام ماجرای فدک را برای او چنین توصیف کردند: فدک به دلیل این که از جمله ما لَمْ یوجف عَلَیْهِ خَیْلٌ وَلَا رِکَابٌ است، ملک خالص پیامبر (ص) بود که آن را به دخترش فاطمه (س) بخشید و پس از رحلت آن حضرت با این که ابوبکر طبق شهادت علی و حسنین (ع) و ام‌ایمن حاضر شده بود آن را به فاطمه (س) برگرداند، خلیفه دوم از این کار جلوگیری کرد. مهدی گفت: حدود آن را مشخص کن تا برگردانم. امام حدود فدک را مشخص کرد. خلیفه گفت: هَذَا کَثِیرٌ فَأَنْظُرْ فِیْهِ.<sup>۳</sup> این مقدار زیاد است درباره آن فکر می‌کنم.

طبیعی بود که مهدی چنین کاری را انجام ندهد؛ زیرا در صورت پذیرفتن او، افزون بر آن که او محکومیت کسانی را که مانع از بازگرداندن فدک به اهل بیت

ص ۲۱۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶ ص ۸۵؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۹۴، تنمة المختصر، ج ۱، ص ۳۱۰؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴؛ حیاة الحیوان الکبری، ج ۱، ص ۱۸۹

۱ . تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۹

۲ . عبارت دینوری (اخبار الطوال، ص ۳۸۹) این است: : فکان المأمون یقول فی خلافته: قد کان الرشید سمع جمیع ما جرى بیننا من موسی بن جعفر بن محمد. مأمون در خلافتش می‌گفت: رشید همه آنچه را میان من و برادرم گذشت، از موسی بن جعفر (ع) شنیده بود. بنگرید: حیاة الحیوان الکبری،

ج ۱، ص ۱۱۵

۳ . التهذیب ج ۴، ۳۰۴

شده بودند می‌پذیرفت - و در میان آنها اجداد خود او نیز بودند - واگذاری آن می‌توانست امکانات مالی فراوانی را در اختیار امام قرار دهد که این به مصلحت حکومت نمی‌توانست باشد.

یک روایت دیگر نشان می‌دهد که وقتی مهدی برای توسعه کعبه، با اعتراض شماری از مردم برای تخریب خانه‌هایشان روبرو شد، نامه‌ای به امام کاظم (ع) نوشت و در این باره پرسش کرد. امام در پاسخش نوشت: اگر اول مردم آمدند و بعد کعبه، حق با مردم است، اما اگر اول کعبه بوده و مردم بعد از آن آمدند و ساکن شدند، کعبه اولویت دارد. این پاسخ مهدی را شاد کرد و دستور تخریب خانه‌ها را داد.<sup>۱</sup>

پس از مرگ مهدی در سال ۱۶۹، فرزندش موسی الهادی بر سر کار آمد. وی بیش از یک سال زنده نماند. در زمان او بود که حسین بن علی شهید فِخ، قیام کرد و کشته شد. وقتی سر او را برای هادی آوردند، اشعاری چند بر زبان آورد و در آن آل ابوطالب را به قطع رحم و... متهم کرد. وی سپس نگرانی شدید خود را از موسی بن جعفر (ع) اظهار نمود و قسم یاد کرد که او را خواهد کشت: **وَاللّٰهُ مَا خَرَجَ حُسَيْنًا اِلَّا عَنْ اَمْرِهِ وَلَا اتَّبَعَ اِلَّا حُجَّتَهُ لِاَنَّهُ صَاحِبُ الوَصِيَّةِ فِي هَذَا الْبَيْتِ قَتَلَنِي اللهُ اِنْ اَبَيْتُ عَلَيْهِ.**

به خدا قسم حسین (شهید فِخ) به دستور او (امام کاظم) قیام کرده و تحت تأثیر او قرار گرفته؛ زیرا صاحب وصیت (پرنفوذ) در این خانواده او است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم.

قاضی ابویوسف که در مجلس حاضر بود او را آرام کرد و گفت: نه موسی بن جعفر و نه هیچ‌کدام از فرزندان این خانواده، اعتقاد به خروج علیه خلفا را ندارند.<sup>۲</sup> در ادامه آمده است: زمانی که امام از خطر دستگیری و شهادت خود به دست

۱ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵

۲ . حیاة الامام موسی بن جعفر (ع) ج ۱، ص ۴۷۲. موسی بن عیسی خطاب به بازماندگان شهدای فِخ گفت که ای کاش شما هم مانند موسی بن جعفر، بنی عم، خود بودید که طالب حکومت که از آن ایشان نیست، نیستند! بنگرید: الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۳۲۷

هادی عباسی آگاه شد و تهدیدهای او را شنید، در حق وی نفرین کرد و چندی بعد خبر مرگ او به مدینه رسید.<sup>۱</sup>

در این باره که شهید فخ به امر امام کاظم (ع) قیام کرده باشد، شاهی وجود ندارد، چنان که با روش ائمه هم سازگار نیست؛ گرچه می‌توان پذیرفت که قیام فخ، در شمار سالم‌ترین قیامهای علویان بر ضد عباسیان است. منابع زیدی نوشته‌اند که دو نفر از طالبی‌ها، در قیام او حاضر نشدند. یکی موسی بن جعفر بود. او به حسین گفته بود که تو کشته خواهی شد.<sup>۲</sup>

گفتنی است که شیعیان زیدی که جناح تندروی شیعه محسوب می‌شدند، اظهار می‌کردند که امام صادق (ع) اعتقاد به جهاد ندارد. امام در پاسخ می‌فرمود:

وَلَكِنْ لَا أَدْعُ عِلْمِي إِلَى جَهْلِهِمْ، مَنْ عِلْمٌ رَأَى بِهِ جَهْلَ آتَانِ وَأَنْمَى كَذَارِمِ.

اما درباره قیامهای زیدی باید گفت، این قیامها گرچه از روی صداقت و خلوص نیت صورت می‌گرفت و گاهی رهبران آنها اشخاصی عالم و فاضل و فداکار بودند، اما به دلایل مختلف سیاسی و به رغم گستردگی و کثرتشان، نتایج جدی دربرداشت. آنها دست کم در عراق کمترین موفقیتی به دست نیاوردند. شیعیان امامی که موافقتی با این قیامها نداشتند، در این مسأله با آنان درگیر شده و اختلافاتی هم پدید آمد. شرکت امامیان در این قیامها به خصوص با توجه به اختلافات عمیقی که به تدریج بین زیدیه و آنها به وجود آمد، درست نبود؛ زیرا رهبری زیدیها را کسانی غیر از امامان شیعه به عهده داشتند. اختلافات میان زیدیها و شیعه احتمالا از زمان خود زید آغاز شده و در جریان نفس زکیه به اوج خود رسید، تا آنجا که همکاری زیدیها و شیعه را بسیار مشکل ساخت؛ زمانی که شهید فخ قیام کرد، اکثریت علویان مدینه در آن قیام شرکت کردند، اما موسی بن جعفر (ع) نه تنها در آن شرکت نکرد بلکه شکست و شهادت حتمی او را نیز به وی گوشزد نمود.<sup>۳</sup>

۱ . نک: المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۰؛ عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۷۹. دعای مفصلی که امام با رسیدن خبر تهدید از جانب خلیفه خوانده، معروف به جوشن صغیر است که در کتب ادعیه وارد شده است.

۲ . الحدائق الوردیه فی مناقب الائمه الزیدیه، ج ۱، ص ۳۲۳

۳ . مقاتل الطالبیین، صص ۲۹۸ - ۲۹۷

شهید فخر مدتها در اندیشه قیام بود. آنچه سبب تعجیل وی در این کار شد، شدت فشارهای وارده بر علویان از سوی هادی عباسی بود. حاکم مدینه که شخصی از خاندان خلیفه دوم بود، درباره علویان سختگیری فراوان کرد. این مسأله سبب شد تا قیام جلو افتد و در ایام حج، که از طرف خلیفه نیز جمعیت‌هایی به مکه فرستاده شده بود، انجام گیرد. نیروهای نظامی وابسته به خلافت، قیام را به شدت سرکوب کردند. جنگ میان آنان با شکست و شهادت اکثر یاران حسین بن علی و خود او پایان یافت و وقتی که سرهای آنان را نزد موسی بن عیسی آوردند، عده‌ای از فرزندان علی بن ابی طالب (ع) در آنجا حضور داشتند که از جمله موسی بن جعفر (ع) بود. موسی بن عیسی با اشاره به سر حسین بن علی از حضرت کاظم پرسید: این سر حسین بن علی است؟ امام پاسخ داد:

نَعَمْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَضَىٰ وَاللَّهُ مُسْلِمًا صَالِحًا قَوَّامًا أَمِيرًا بِالْمَعْرُوفِ  
وَتَاهِيًا عَنِ الْمُنْكَرِ وَمَا كَانَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ مِثْلُهُ<sup>۱</sup>.

آری، انالله و انا الیه راجعون؛ به خدا سوگند او در حالی که مسلمان صالحی بود و به عبادت پروردگارش قیام می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، عمر خود را به پایان برد؛ او در خانواده خود مانند نداشت.

موسی بن عیسی در برابر این جواب سکوت کرده و چیزی نگفت.

### امام کاظم (ع) و هارون الرشید

هارون قدرتمندترین خلیفه عباسی است، چرا که سرزمین اسلامی تحت تسلط وی بسیار گسترش یافت و او در بخش‌هایی که زیر سلطه رومی‌ها بود، جنگهای فراوانی کرد. در دوره طولانی وی، حجاز نیز توسعه یافت و او مرتب برای حج به این منطقه رفت و آمد داشت. هارون چندین برخورد با امام کاظم (ع) داشت و دقیقاً می‌دانست که امام به عنوان یک شخصیت علوی برجسته، یک رقیب جدی برای او به شمار می‌آید، بنابراین سخت مراقب وی بود.

در این باره به چند دسته روایت می‌توان پرداخت.

۱ - روایاتی که اشاره به برخورد بین امام و هارون دارد.

۲ - روایاتی که حوادث مربوط به دستگیری و زندانی شدن آن حضرت را بیان کرده است.

۳ - روایات مربوط به شهادت آن حضرت.

لازم به یادآوری است که هارون از سال ۱۷۰، بر سر کار آمد و تا سال ۱۹۳ زمام قدرت را در دست داشت. او در این مدت درگیری‌های مختلفی با علویان داشت و در موارد متعددی به آزار و کشتار آنها اقدام کرد که در این مختصر مجال بیان تفصیلی آنها نیست. اخبار این قتل و کشتارها در *مقاتل الطالبیین* و نیز برخی تاریخ طبری آمده است. به طور کلی می‌توان گفت اعمال فشارهای رشید نسبت به شیعیان قابل قیاس با دوره‌های پیشین نبوده و از لحاظ گستردگی و شدت، باید با دوره‌هایی مانند دوران متوکل مقایسه شود. البته بعید نیست که هارون در مواردی سهل‌گیری‌هایی هم نسبت به مخالفان خود به ویژه علویان از خود نشان داده باشد؛ ولی متأسفانه به دلیل آن که تاریخ دقیق برخوردهای بین امام کاظم (ع) و هارون مشخص نیست، نمی‌توان آنها را در یک سیر تاریخی منظم بیان کرد.

نقلهای این برخوردها را در سه بخش بیان می‌کنیم:

### بخش نخست

برخی از این روایات نشان می‌دهد که هارون در اوایل کار نسبت به امام چندان سختگیری نشان نمی‌داد، ولی به مرور زمان و بنا به دلایلی، به تدریج حضرت را تحت فشار بیشتر و بیشتر قرار داد. در روایتی که عیاشی و شیخ مفید آن را نقل کرده‌اند آمده: *كَانَ مِمَّا قَالَ هَارُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (ع) حِينَ أَدْخَلَ عَلَيْهِ، مَا هَذِهِ الدَّارُ وَ دَارُ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: لِشِيعَتِنَا فِتْرَةٌ وَلِغَيْرِهِمْ فِتْنَةٌ؛ قَالَ: فَمَا بَالُ صَاحِبِ الدَّارِ لَا يَأْخُذْهَا؟ قَالَ: أَخَذْتُ مِنْهُ عَامِرَةً وَلَا يَأْخُذْهَا إِلَّا مَعْمُورَةٌ؛ فَقَالَ: أَيْنَ شِيعَتُكَ؟ فَقَرَأَ أَبُو الْحَسَنِ: «لَمْ يَكُنْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ*

حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ<sup>۱</sup> قَالَ لَهُ: فَتَنَحْنُ كُفَّارًا؟ قَالَ: لَا وَلَكِنْ كَمَا قَالَ اللَّهُ «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ»<sup>۲</sup> فَغَضِبَ عِنْدَ ذَلِكَ وَغَلَّظَ عَلَيْهِ<sup>۳</sup>.

موقعی که موسی بن جعفر (ع) را پیش هارون آوردند، قسمتی از سخنانی که به آن حضرت گفت چنین بود: این دنیا چیست و برای چه کسانی است؟ فرمود: زمانی برای شیعیان ما بود و زمانی در اثر فتنه در دست دیگران افتاد. هارون گفت: پس چرا صاحب آن، آن را در اختیار خود نمی‌گیرد؟ جواب داد: در حالی که آباد بود از او گرفته شده و وقتی آباد شد صاحب آن، آن را در اختیار خود می‌گیرد. گفت: شیعیان شما کجایند؟ امام در جواب، این آیه را قرائت کرد: «کفار اهل کتاب و مشرکین از کفر خود دست بردار نبودند تا آن که برایشان دلیلی روشن از جانب خدا آمد». هارون گفت: پس بدین ترتیب ما کافریم؟ امام فرمود: نه، ولی همچنانید که خدا فرموده: آیا نمی‌بینید کسانی را که نعمت خدا را تغییر داده و کفر را پیشه خود ساختند، چگونه مردم خود را به هلاکت انداختند. در این موقع هارون به خشم آمد و نسبت به آن حضرت با تندی رفتار کرد.

روایت دیگری را که شیخ صدوق آورده، حاکی از آن است که یکبار هارون کسی را دنبال موسی بن جعفر (ع) فرستاد و دستور داد تا هرچه زودتر حضرت را حاضر کنند. وقتی مأمور خلیفه در مدینه به حضور آن حضرت رسید و از ایشان خواست نزد خلیفه حاضر شود، امام فرمود: لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ فِي خَبْرٍ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّ طَاعَةَ السُّلْطَانِ لِلتَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ إِذَا مَا جِئْتُ، اگر خبری از جدم نشنیده بودم که اطاعت از سلطان به جهت تقیه واجب است هرگز پیش او نمی‌آمدم.

وقتی نزد رشید حاضر شد او غضب خود را پنهان کرد و با آرامی سخن گفت و پرسید: چرا به دیدار ما نمی‌آیی؟ امام فرمود: سَعَةُ مَمْلَكَتِكَ وَحُبُّكَ لِلدُّنْيَا. پهناوری کشور و دنیا دوستی تو مانع از آن می‌شود. پس از آن رشید هدایایی به آن حضرت داد که درباره هدایا فرمود: وَاللَّهِ لَوْلَا أَنِّي أَرَى أَنَّ أَتَزَوَّجُ بِهَا مِنْ عَذَابِ بَنِي

۱ . بینه، ۱

۲ . ابراهیم، ۲۸

۳ . نک: الاختصاص، ص ۲۶۲؛ تفسیر عیاشی ج ۲، ص ۲۳۰؛ بحارالانوار ج ۴۸، ص ۱۳۸

طالِبٍ لِّئَلَّا يَنْقَطَعَ نَسْلُهُ أَبَدًا مَا قَبِلْتُهَا.<sup>۱</sup> به خدا قسم اگر من در فکر تزویج عَذَبِ‌های (غیرمزدوج‌های) آل ابی‌طالب نبودم تا نسل او برای همیشه قطع نشود، هرگز این هدایا را نمی‌پذیرفتم.

### بخش دوم

درباره زندانی شدن امام، اخبار چندی نقل شده است. آنچه از مجموع این روایات استفاده می‌شود، این است که امام کاظم(ع) دوبار به دستور هارون به زندان افتاده است که مرتبه دوم آن از سال ۱۷۹ تا ۱۸۳ یعنی به مدت قریب پنج سال به طول انجامیده و با شهادت آن حضرت در زندان پایان یافته است. ابن‌طاوس خبری نقل کرده است که امام را در سال ۱۷۹ به بغداد احضار کرده زندانی کردند. وی سپس دعایی در این ارتباط از حضرت کاظم (ع) نقل کرده است.<sup>۲</sup>

درباره مرتبه نخست زندان، مدت زمان آن در اخبار نیامده است. درباره دلیل زندانی‌شدن امام در این دو بار که هر دو به دست هارون بوده غیر از اشارات مورخان،<sup>۳</sup> نقل‌هایی است حاکی از آزادی امام از زندان اول هارون که آن را بسیاری از راویان اخبار، نقل کرده‌اند.

مسعودی می‌نویسد: عبدالله بن مالک خُزاعی، مسؤُولِ خانه رشید و رئیس شرطه او می‌گوید: فرستاده هارون، در وقتی که معمولاً در آن وقت نزد من نمی‌آمد، بر من وارد شده، حتی مجال پوشیدن لباس به من نداد و با آن حال مرا پیش هارون برد. وقتی وارد شدم سلام کرده، نشستم. سکوت همه جا را فراگرفته بود. حیرت عجیبی به من دست داد و هر آن بر نگرانیم می‌افزود. در این هنگام هارون از من پرسید: عبدالله! می‌دانی چرا تو را احضار کرده‌ام؟ گفتم: نه بخدا، گفت: یک حبشی را در خواب دیدم که حربه‌ای به دست گرفته و به من می‌گفت: اگر همین حالا موسی بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه سرت را از تن جدا

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۶

۲ . الاقبال، ج ۳، ص ۲۷۶

۳ . نک: عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۳



می‌کنم. اکنون برو و او را آزاد کن و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می‌خواهد همین جا بماند و هر نیازی که داشته باشد برآورده می‌کنیم؛ اگر هم می‌خواهد به مدینه بازگردد، وسائل حرکت او را آماده کن. با ناباوری سه بار پرسیدم: دستور می‌دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟ هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید. از پیش هارون بیرون آمده و وارد زندان شدم. وقتی موسی بن جعفر مرا دید وحشت زده در برابر من بپا خاست. او خیال می‌کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم. گفتم آرام باشید، من دستور دارم شما را همین لحظه آزاد کرده و سی هزار درهم در اختیارتان بگذارم. حضرت موسی بن جعفر پس از شنیدن حرف‌های من چنین فرمود: اکنون جدّم رسول خدا را در خواب دیدم که می‌فرمود: یا مُوسى حُسْبَتْ مَظْلُوماً؛ تو از روی ستم زندانی شدی. این دعا را بخوان که همین امشب از زندان خلاص خواهی شد و سپس آن دعا را خواند<sup>۱</sup>

نقل این روایت در کتب تاریخی دیگر، نشانه شهرت آن در میان مورخان است، گرچه در این نقلها تفاوت‌هایی در اسامی افراد و مسائل دیگر وجود دارد. مرحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است.<sup>۲</sup> اشاره شد که شبیه این حادثه در زمان مهدی عباسی نیز رخ داده است.

این خبر حاکی از آن است که هارون نسبت به علویان حساسیت فراوانی داشته و مراقب امام کاظم(ع) بوده است. گفتنی است که مشی امامان شیعه که در عمل حرکت در مسیری فرهنگی بود، از شدت برخورد عباسیان با آنها می‌کاست. امامان شیعه دقیقاً تقیّه را به همین معنا به کار برده، هر نوع تشکل درونی را در پرده تقیّه حفظ می‌کردند. این تشکل نوعی ارتباط علمی و امامتی میان آنان و شیعیانشان بود و طرح و توطئه سیاسی در آن وجود نداشت. البته همین مقدار رابطه مورد قبول حکومت نبود، چرا که آنها این قبیل مسائل را مقدمه اقدامات

۱ . مروج الذهب ج ۳، ص ۳۵۶؛ شذرات الذهب ج ۱، ص ۳۰۴؛ وفيات الاعیان ج ۵، صص ۳۰۱ - ۳۰۹

۲ . عیون الاخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳؛ امالی صدوق، ص ۲۲۶؛ مسند الامام کاظم ج ۱، ص ۹۲

سیاسی گسترده بعدی می‌دیدند. در حقیقت ارتباط امام و شیعیان و نیز تعیین وکیل، می‌توانست وسیله‌ای برای مقاصد سیاسی در جهت براندازی حکومت و جایگزینی حکومت جدید باشد. کاری که خود عباسیان کردند. در نهایت تهدیدی که هارون از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس کرد سبب شد تا سخت مراقب امام باشد. باید حسادت برخی از علویان نسبت به موقعیت امام و سخن‌چینی آنها را از نظر دور نداشت. آنها به دروغ گزارشاتی به حکومت می‌دادند که سبب تحریک آنها بر ضد امام می‌شدند.

### نمونه‌ای از حوادثی که منجر به زندانی شدن امام گردید:

پیش از ارائه برخوردهایی که به زندانی شدن امام انجامید، لازم است این نکته را بدانیم که از دلایل نفوذ علویان، آن بود که مردم آنان را به چشم فرزندان رسول خدا (ص) می‌نگریستند. این چیزی است که خود آن حضرات مکرر بیان و تأکید می‌کردند. در برابر، امویان و عباسیان سخت با این نظر مقابله می‌کردند تا از حرمت علویان نزد مردم بکاهند. به نظر می‌رسد خود رسول خدا (ص) در این باره تعمّد خاصی داشته است.

به هر روی این که حسنین(ع) فرزندان رسول خدا(ص) شناخته شوند، می‌توانست سبب جلب توجه مسلمانان باشد. به همین دلیل بود که مخالفان و دشمنان اهل بیت همواره در صدد انکار این اصل برآمده و در طول تاریخ - با وجود آن که اکثریت جامعه مسلمان از تسنن و تشیع، آنها را به عنوان فرزند رسول خدا (ص) پذیرفته بودند- حکام کوشیده‌اند تا در برابر آن موضعگیری کنند. معاویه، از این که آنها به عنوان فرزندان رسول خدا(ص) شناخته شوند، به سختی خشمگین بود و اصرار داشت که مردم آنان را فرزندان علی(ع) بدانند،<sup>۱</sup> عمرو بن عاص نیز از این مسأله نفرت داشت.<sup>۲</sup> حجاج نیز در این باره موضع تندی داشت؛ به طوری که وقتی به او خبر دادند یحیی بن یغمّر، حسن و حسین را فرزند رسول

۱ . کشف الغمه ج ۲، ص ۱۷۶

۲ . شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۴

خدا می‌داند، او را از خراسان فراخواند و زیر فشار گذاشت تا دلیلی از قرآن برای ادعای خود بیاورد. او نیز آیه ۸۵ از سوره انعام را که به صراحت حضرت عیسی را فرزند ابراهیم(ع) معرفی می‌کند برای او خواند و چنین استدلال کرد:

در صورتی که قرآن عیسی (ع) را، که جز از طریق مادر به ابراهیم پیوندی نداشته، فرزند آن حضرت می‌داند، چگونه حسنین(ع) نمی‌توانند فرزندان رسول خدا(ص) شمرده شوند.<sup>۱</sup> استاد جعفر مرتضی، شواهد بیشتری برای این مطلب آورده است.<sup>۲</sup>

این مسأله در زمان هارون و در برخوردهای او با اهل بیت پیامبر (ع) به ویژه امام کاظم(ع) نیز مطرح بود و دست کم در یک برخورد، تکیه امام بر این مطلب، یکی از علل زندانی شدن آن حضرت می‌توانست به حساب آید. در نقلی آمده است: هارون الرشید از امام کاظم(ع) سؤال کرد: چگونه شما می‌گویید ما از ذریه رسول خدا هستیم، در حالی که پیامبر فرزند ذکور نداشته و شما فرزندان دختر او هستید؟ آن حضرت دو دلیل برای او ذکر کرد: نخست آیه ۸۵ سوره انعام که عیسی را فرزند ابراهیم می‌شمارد. دوم آیه مباهله که در آن، حَسَنَیْنِ مِصْدَاقِ و اِبْنَاءِنا دانسته شده‌اند.<sup>۳</sup>

این مسأله برای عباسیان که خود بنی‌اعمام رسول خدا(ص) بودند دشوارتر بود. آنان از این راه برای اثبات خلافت خود بهره می‌بردند. مروان بن ابی‌حفصه، شعر خود را بر مبنای همین استدلال سروده است:

أَنی یَکُونُ وَلَا یَکُونُ وَلَمْ یَکُنْ      لِبَنیِ الْهِنَاتِ وَرِائَةِ الْأَعْمَامِ

چگونه ممکن است و هرگز نشده و نخواهد شد که حق عمو به فرزندان دختران ارث برسد.

۱ . وفیات الاعیان ج ۶، ص ۱۷۴؛ تفسیر ابن کثیر ج ۲، ص ۱۵۵؛ الدر المنثور ج ۳، ص ۲۸؛ نورالابصار، ص ۲۲ - ۲۱

۲ . الحیة السیاسیة للامام الحسن(ع)، صص ۳۵ - ۳۴

۳ . نور الابصار، صص ۱۴۹ - ۱۴۸؛ عیون اخبار الرضا ج ۱، صص ۸۵ - ۸۴؛ نه‌ایة العرب، ج ۸، ص ۱۷۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۰۳؛ ینابیع الموده، ص ۴۳۵؛ مستدالامام کاظم ج ۱، ص ۵۰

در رد این شعر، اشعار دیگری نقل شده است.<sup>۱</sup>

نظریه مزبور که مورد حمایت عباسیان بود، و اساس خلافت را بر وراثت دانست، به هیچ‌روی مورد قبول شیعیان امامیه نبود، زیرا آنان برای اثبات امامت، هرگز به وراثت توجهی نداشته و تنها بر نصوص وارده از رسول خدا (ص) در این رابطه و نصوص وارده از امام سابق درباره تعیین امام بعدی استناد جسته‌اند. در برابر، عباسیان بر وراثت تکیه می‌کردند و می‌کوشیدند تا حسنین و فرزندان آنها را نه به عنوان فرزندان رسول خدا(ص) بلکه به عنوان فرزندان امام علی(ع) معرفی نمایند تا بدین وسیله اهمیت و احترام فوق‌العاده آنان را به عنوان ابناء رسول الله در جامعه در معرض تردید قرار دهند. طبیعی است که بپذیریم نفوذ معنوی علویان در جوامع اهل سنت آن روز ایران، یمن، عراق و نقاط دیگر بدلیل تصریحات پیامبر بر عظمت اهل بیت خود و مطرح کردن حسنین (ع) به عنوان ابناء نا بوده است.

بنا به نقل ابن اثیر، هارون الرشید که در رمضان سال ۱۷۹ به قصد عمره به مکه می‌رفت در سر راه خود به مدینه آمد و وارد روضه رسول خدا (ص) شد. وی برای جلب توجه مردم به منظور این که رابطه نسبی خویش با رسول خدا(ص) را به رخ آنها بکشد، پس از زیارت مرقد مطهر، به پیامبر(ص) این چنین سلام داد: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا بَنَنَ عَمٍّ؛ سلام بر توای رسول خدای پسر عمو. در این هنگام موسی بن جعفر(ع) که در آن مجلس حاضر بود، پیش آمد و خطاب به رسول خدا (ص) گفت: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا آبَةَ؛ سلام بر توای پدر. با شنیدن این سخن، رنگ از رخسار هارون پرید و خطاب به امام کاظم (ع) گفت: هَذَا الْفَخْرُ يَا أَبَا الْحَسَنِ جِدًّا؛ این مایه افتخار است ای ابوالحسن.

پس از آن بود که دستور توقیف آن حضرت را داد.<sup>۲</sup> آنگاه هارون رو به یحیی بن

۱ . الاحتجاج ج ۲، ص ۱۶۷

۲ . تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲؛ الکامل، ج ۶، ص ۱۶۴ و نک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۶۵؛ روضه الواعظین، ص ۱۸۴؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۰۴؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۳۹۵؛ نهایه الارب، ج

جعفر کرده و گفت: **أَشْهَدُ أَنَّهُ أَبُوهُ حَقًّا**؛ قبول دارم که رسول خدا حقا پدر اوست. در متون ادبی کهن این حکایت نیز که گفتگویی میان هارون و امام کاظم (ع) است، به چشم می‌خورد: رشید از موسی بن جعفر (ع) پرسید: چرا تصور می‌کنید از ما به پیامبر (ص) نزدیک‌ترید؟ امام کاظم گفت: اگر پیامبر (ص) زنده شده و دخترت را خواستگاری کند، می‌پذیری؟ هارون گفت: آری، با این کار به عرب و عجم افتخار می‌کنم. امام کاظم (ع) ادامه داد: اما اگر بیاید، از من خواستگاری نخواهد کرد، چرا که او ما را به دنیا آورده، اما شما را خیر.<sup>۲</sup>

زندانی شدن امام پس از آن، نشان می‌دهد که این، یک حرکت سیاسی بر ضد هارون تلقی شده است. شاید هم ریشه در گزارش‌های دیگری داشته است.

### بخش سوم

توقیف و زندانی شدن امام دلایل دیگری نیز داشت؛ از جمله این که شیعیان موظف بودند مطالب مربوط به امام و امامت را که به آنها گفته می‌شد، مخفی نگاه داشته و اسرار رهبری را افشا نکنند. طبیعی است آنگاه که مطالبی درباره امامت موسی بن جعفر (ع) و مفترض‌الطاعه بودن آن حضرت در جایی مطرح می‌شد، مشکلاتی را برای امام و نیز برای افراد مطرح‌کننده در پی داشت. این مسأله در زمان امام صادق (ع) نیز که منصور حساسیت خاصی از خود نشان می‌داد، مطرح بود.

اشاره کردیم که رعایت اصل تقیه در میان شیعیان سبب می‌شد تا دشمن تصور کند شیعیان کمترین اقدام سیاسی بر ضد آنان نخواهند داشت و نهایت آن که امامان خود را تنها به عنوان امام فکری و معنوی مطرح می‌کنند. به همین دلیل خلفا به علویان زیدی مذهب که به طور دائم در پی شورش سیاسی بودند توصیه می‌کردند که، همانند عموزادگان خود - یعنی موسی بن جعفر - باشید تا سالم بمانید.<sup>۳</sup>

۱ . کامل الزیارات، ص ۱۸؛ کافی ج ۴، ص ۵۵۳

۲ . التذكرة الحمدونية، ج ۷، ص ۱۸۰

۳ . مقاتل الطالبیین، ص ۳۰۳

در حقیقت امامان شیعه با وجود اعتقاد به انحصار امامت و رهبری در خود و تأکید بر عدم مشروعیت نظام حاکم، قیام بر ضد آن را در آن شرایط روا نمی‌دیدند، چرا که موفقیتی برای آن تصور نمی‌کردند. این روال پذیرفته شده در میان شیعیان امامی بود. در عین حال، گاهی به سبب افشای همین اعتقاد که امام کاظم (ع) از نظر شیعیان امام مفترض الطاعه است، گرفتاری‌هایی برای آن حضرت و هواداران ایشان به وجود می‌آمد.

درباره زندانی شدن امام کاظم (ع) باید گفت، یکی از دلایل زندانی شدن آن حضرت در همین ارتباط بوده است. در کتابهای روایی شیعه بابی تحت عنوان باب تحریم اذاعة الحق مع الخوف به<sup>۱</sup> آمده که حاوی احادیث فراوانی در این زمینه است. این روایات از امامان مختلف به ویژه از امام صادق (ع) می‌باشد.

در رجال کشی روایتی نسبتاً طولانی از یونس بن عبدالرحمن نقل شده که می‌تواند نمونه جالبی برای بحث مورد نظر باشد. وی می‌نویسد: یحیی بن خالد برمکی ابتدا نظر مساعدی نسبت به هشام داشت؛ اما وقتی هارون به جهت شنیدن برخی از کلمات هشام بن حکم به او علاقمند شد، یحیی کوشید تا هارون را علیه او تحریک کند. از جمله روزی در این رابطه به هارون گفت: هُوَ يَزْعَمُ أَنَّ لِلَّهِ فِي أَرْضِهِ إِمَامًا مَفْرُوضَ الطَّاعَةِ... وَ يَزْعَمُ أَنَّهُ لَوْ أَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ لَخَرَجَ وَإِنَّمَا نَرَى أَنَّهُ مَمَّنْ يَرَى الْبَاءَ بِالْأَرْضِ.

او فکر می‌کند که خداوند امام دیگری جز تو در روی زمین دارد که طاعتش واجب است ... و اگر او را امر به قیام کند، اطاعت می‌کند، و افزود: ما البته او را از کسانی می‌دانستیم که قائل به خروج نیست و سرجایش خواهد نشست.

پس از آن، هارون از یحیی خواست تا مجلسی از متکلمان برپا سازد و هارون در پشت پرده بنشیند تا آنان در بحث آزاد باشند. مجلس برپا گردید و بحث شروع شد؛ اما به زودی به بن‌بست رسید. یحیی پرسید: آیا هشام بن حکم را به عنوان حکم قبول دارید؟ گفتند او مریض است و گرنه قبولش دارند، یحیی در پی

هشام فرستاد. هشام ابتدا به خاطر پرهیزی که از یحیی داشت نمی‌خواست در این مجلس حاضر شود. به همین جهت گفت: با خدا عهد کرده‌ام پس از بهبودی به کوفه رفته و به طور کلی از بحث دوری گزیده و به عبادت خدا بپردازم. در نهایت به دنبال اصرار یحیی در مجلس حضور یافت و پس از اطلاع از مسأله مورد اختلاف، بعضی را تأیید و برخی دیگر را محکوم کرد. در پایان بحث یحیی از هشام خواست تا پیرامون فساد این مطلب که «انتخاب امام حق مردم است» اظهار نظر کند. هشام با اکراه در این باره سخن گفت. یحیی از سلیمان بن جریر که کمی پیش از آن هشام قول او را رد کرده بود خواست که در این باره از هشام نظرخواهی کند. او سؤال خود را درباره امیرالمؤمنین علی(ع) شروع کرد و گفت: آیا او را مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ می‌دانند؟ هشام گفت: آری. وی گفت: اگر امام بعد از او دستور خروج دهد خروج می‌کنی؟ گفت: او چنین دستوری به من نمی‌دهد ... سخن که به اینجا رسید هشام گفت: اگر تو می‌خواهی که بگویم، اگر او دستور دهد خروج می‌کنم، آری چنین است. هارون که در پس پرده نشسته بود از این سخن برآشفته ... پس از آن بود که دنبال امام کاظم(ع) فرستاد و او را به زندان انداخت. یونس بن عبدالرحمان پس از ذکر این خبر می‌افزاید: این و جز این، از دلایل زندانی شدن امام بود.

و پس از آن هشام به کوفه رفته و در خانه ابن اشرف دار فانی را وداع گفت.<sup>۱</sup> در روایت دیگری آمده است: هشام از طرف امام امر به سکوت شده بود، ولی دیری نپایید که سکوت را شکست و عبدالرحمان بن حجاج یکی از یاران امام در این باره او را مورد توبیخ قرار داد و گفت: چرا سکوت خود را شکستی ... سپس از قول امام به او گفت: آیا شرکت در خون مسلمانی، تو را خوشحال می‌کند؟ هشام گفت: نه، عبدالرحمان گفت: پس چرا در این مباحثات شرکت می‌کنی؟ اگر ساکت شدی که هیچ و گرنه سر امام را به تیغ جلاذ خواهی سپرد.

در پایان روایت آمده: فَمَا سَكَتَ حَتَّى كَانَتْ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛<sup>۱</sup> هشام

سکوت را مراعات نکرد تا این که آنچه نباید بشود اتفاق افتاد. ممکن است که این روایت را مخالفان هشام از جمع شیعیان، ساخته باشند، اما به هر حال، اهمیت سکوت و تقیه امری روشن بوده است.

در نقل دیگری آمده که هارون از پشت پرده بحث را زیر نظر گرفته بود و حاضران تصمیم گرفته بودند که جز درباره امامت با هشام سخن نگویند. پس از آن هارون که در پس پرده سخنان هشام را می شنود بر آشفته، می گوید: **مِثْلُ هَذَا وَ يَبْقَى لِي مُلْكِي وَاحِدَةً؟ فَوَاللَّهِ لَلِلسَانِ هَذَا أَبْلَغُ فِي قُلُوبِ النَّاسِ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ سَيْفٍ؛** با وجود چنین شخصی، حکومت من یک ساعت هم دوام نخواهد آورد. زبان این مرد در دل‌های مردم نافذتر از صدهزار شمشیر است.

هشام احساس خطر کرد و متواری شد و هارون چون او را نیافت برادران و یاران او را توقیف کرده و به زندان انداخت، اما پس از چندی که خبر فوت هشام به او رسید، آنان را آزاد ساخت.<sup>۲</sup>

مرحوم صدوق در جای دیگری از جمله علی به شهادت رسیدن امام کاظم (ع) را آگاهی یافتن هارون از اعتقاد شیعیان به امامت امام دانسته است. هارون فهمید که شیعیان شب و روز به خدمت امام می‌رسند. و به خاطر ترس از جان و از دست دادن سلطنتش آن حضرت را به شهادت رسانید.<sup>۳</sup>

### ابوالفرج و حکایت زندانی شدن موسی بن جعفر (ع)

ابوالفرج اصفهانی به نقل از منابع خود، کسانی چون یحیی بن حسن علوی، احمد بن عبیدالله بن عمار و او هم از علی بن سلیمان نوفلی شیعی، روایتی را جمع بندی کرده که ضمن آن علت اصلی دستگیری امام را که منجر به آمدن هارون به مدینه و دستور به دستگیر کردن امام کاظم (ع) داد، زیر سر یحیی

۱ . همان، ۲۷۱

۲ . کمال الدین، ۳۶۲؛ بحارالانوار ج ۴۸، صص ۲۰۴ - ۱۹۷؛ مسند الامام الکاظم ج ۱، ص ۳۹۹

۳ . عیون اخبار الرضا ص ۱۰۰



برمکی می‌داند. ماجرا از این قرار بود که هارون، فرزندش محمد امین را برای تربیت به دست محمد بن جعفر بن اشعث سپرد. یحیی از ترس این امر و این که در آینده محمد امین، سبب برانداختن تسلط خاندان او شود، برنامه‌ای را تدارک دید تا دید هارون را نسبت به محمد بن جعفر بن اشعث که معتقد به امامت امام کاظم (ع) بود، خراب کند. برای این کار جاسوسانی معین شده و اطلاعاتی به وی رساندند. این امر، سبب بدبینی هارون به محمد بن جعفر بن اشعث و از سوی دیگر تلاش برای مراقبت امام کاظم شد. در این روایت آمده است که هارون در پی یک علوی نزدیک به امام کاظم (ع) اما فقیر گشت تا بتواند از طریق او اخباری از درون زندگی امام به دست آورد. این شخص برادرزاده امام، یعنی علی بن اسماعیل بن جعفر (ع) بود. وی پس از گرفتن پول، از مدینه راهی بغداد شد. امام دریافت که او برای خبررسانی به بغداد می‌رود. سعی کرد با دادن پول، وی را منصرف کند، اما او رفت. اخباری را به هارون داد و او هم پولی برای وی از نقطه‌ای در شرق حواله کرد. با این حال، وی پیش از آن که پول به دستش برسد، بیمار شد و درگذشت. اما مجموع خبرچینی وی سبب عصبانیت هارون از امام کاظم شد. او بر اساس اطلاعات علی بن اسماعیل که روشن نیست چه قدر آن راست یا ناراست بوده و همین طور تحریکات یحیی برمکی که روی آن اخبار گذاشته و تندتر منتقل می‌کرد، چنین معتقد شد که پولهای فراوانی از شرق و غرب به خانه امام کاظم (ع) منتقل می‌شود. او گفت که حضرت مزرعه‌ای به سی هزار دینار خریده و نامش را یسیره گذاشته است، *إن الأموال تحمل إلیه من المشرق و المغرب، و إن له بیوت أموال، و إنه اشتری ضیعة بثلاثین ألف دینار فساها الیسیره، علی بن اسماعیل به هارون گفت که موسی بن جعفر به سرعت این پول را حاضر کرد، اما صاحب مزرعه نپذیرفت و گفت که پول دیار دیگری را می‌خواهد. در این وقت موسی بن جعفر، بلافاصله، نقد آن دیار را به وی داد.*<sup>۱</sup>

شیخ صدوق این روایت را به احتمال از یکی از منابع خود ابوالفرج قدری

مفصل‌تر نقل کرده و یادآوری ارتباط پنهانی محمد بن جعفر بن اشعث با امام کاظم (ع) می‌نویسد: پس از سعایت یحیی درباره جعفر، هارون او را خواست و به او گفت: شنیده‌ام که خمس اموال و حتی پولهایی را که به تو داده‌ام، برای موسی بن جعفر فرستاده‌ای. جعفر با آوردن پولها پیش هارون، توطئه خبرچینان را نقش بر آب کرده و هارون را از خود مطمئن ساخت. پس از آن بود که یحیی بن خالد به فکر علی بن اسماعیل افتاد. گویا آخرین باری که امام به زندان افتاد، به همین دلیل بود. شیخ مفید پس از نقل روایت فوق می‌افزاید: در همان سال (۱۷۹) هارون الرشید به حج آمد و در مدینه دستور توقیف امام را صادر کرد.<sup>۱</sup>

قبل از آن که اشاره به دستگیری امام کنیم، لازم به یادآوری است که در برخی از منابع، به جای علی بن اسماعیل بن جعفر صادق (ع)، محمد بن اسماعیل ذکر شده است.

در منبع دیگری آمده: محمد بن اسماعیل همراه عمویش موسی کاظم (ع) بود. او در نامه‌ای که به هارون نوشت: *ما عَلِمْتُ أَنَّ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ يَجْبِي إِلَيْهِمَا الْخَرَجُ*. تاکنون نشنیده بودم که در روی زمین دو خلیفه باشد که خراج نزد آنها برده شود.

منظور از این سخن، سعایت از امام کاظم (ع) بود که بلافاصله پس از آن، امام دستگیر و زندانی شد و همین زندان تا شهادت آن حضرت به طول انجامید.<sup>۲</sup> این نقل را ابن شهر آشوب نیز آورده است.<sup>۳</sup>

این دو روایت که یکی درباره علی بن اسماعیل و دیگری درباره محمد بن اسماعیل وارد شده است، از جهات مختلف شباهت‌هایی با هم دارند. طبعا باید یکی از اینها درست باشد و علی القاعده، منبع اصلی خبر که ابوالفرج است و نام علی بن اسماعیل را ثبت کرده، درست‌تر می‌نماید.

معروف است هارون یک سال به حج می‌رفت و سال دیگر به جنگ. در سال

۱ . الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۷ - ۲۳۸

۲ . سرالسلسلة العلوية، ص ۱۳۵، مسند لامام الكاظم ج ۱، ص ۱۲۷ به نقل از بخاری.

۳ . المناقب، ابن شهر آشوب ج ۲، ص ۳۸۵

۱۷۹ که نوبت سفر حج بود به مدینه آمد و در میان کسانی از اشراف مدینه، که به استقبال او آمده بودند و امام کاظم(ع) نیز حضور داشت به حرم وارد گردید. هارون که از فعالیت‌های پنهانی او اطلاع داشت، وقتی در کنار ضریح رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمد با خطاب به قبر پیغمبر گفت: یا رَسُولَ اللَّهِ! اُعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ شَيْءٍ أُرِيدُ أَفْعَلُهُ، أُرِيدُ أَحْسَنَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ يَرِيدُ التَّشْتُّتَ بَيْنَ أُمَّتِكَ وَسَفْكَ دِمَائِهَا.<sup>۱</sup>

ای رسول خدا! من از آنچه می‌خواهم انجام دهم عذر می‌خواهم. می‌خواهم موسی بن جعفر را دستگیر کرده، به زندان بیندازم، زیرا او می‌خواهد میان امت تو اختلاف اندازد و خون آنها را بریزد.

این ظاهرسازی از هارون بدان جهت بود که مردم موسی بن جعفر(ع) را فرزند رسول خدا می‌دانستند و عذرخواهی‌اش از رسول خدا، برای توجیه این اقدام بود. در نگاه مردم که به دنبال آگاهی از انگیزه چنین اقدامی بودند و همواره به صورت سؤال برایشان مطرح بود، تفرقه‌افکنی میان امت دلیل قانع کننده‌ای به نظر می‌آمد. نقل فوق نشان می‌دهد که امام کاظم(ع) در مدینه مورد توجه مردم بوده و به همین جهت هارون با آن همه سلطه و قدرت، مجبور بود تا دست به چنین توجیهاتی بزند تا اقدامش از طرف مردم مورد انکار و نفرت قرار نگیرد. هارون در همان مسجد دستور توقیف حضرت را صادر کرد.<sup>۲</sup> وی دستور داد تا دو کاروان آماده کرده، یکی را به سمت کوفه و دیگری را به سمت بصره بفرستند. او امام را همراه یکی از این دو کاروان روانه ساخت. این کار به این دلیل انجام گرفت تا مردم ندانند امام در کجا زندانی می‌شود.<sup>۳</sup> شاید هم ترس از تلاش شیعیان برای رهایی امام یا نکته‌ای مشابه آن سبب چنین برخوردی شده است.

ابوالفرج اصفهانی زیدی پس از آن می‌نویسد: رشید، امام کاظم(ع) را نزد حاکم

۱ . الارشاد، ص ۲۸۰

۲ . الارشاد و نک: روضة الواعظین، ص ۱۸۷

۳ . مرحوم صدوق می‌نویسد: فردای آن روز در حالی که در جایگاه رسول خدا بود در حال نماز او را دستگیر کردند. عیون اخبار الرضا ج ۱، ص ۷۳

بصره، عیسی بن جعفر بن منصور فرستاد؛ امام چندی در زندان او بسر برد، اما در نهایت، عیسی از این کار خسته شد و به هارون نوشت تا او را تحویل شخص دیگری بدهد. در غیر این صورت او را آزاد خواهد کرد، زیرا در تمام این مدت کوشیده تا شاهی بر ضد امام به دست آورد، اما چیزی نیافته است.

جالب اینجاست که عیسی در ادامه نامه چنین می‌نویسد: *حَتَّىٰ اِنِّي لِاسْتَمِعُ عَلَيْهِ اِذَا دَعَا لَعَلَّهُ يَدْعُو عَلَيَّ اَوْ عَلَيَّكَ فَمَا اَسْمَعُهُ يَدْعُو اِلَّا لِنَفْسِهِ يَسْأَلُ اللهُ الرَّحْمَةَ وَالْمَغْفِرَةَ*.<sup>۱</sup> حتی من موقعی که او مشغول دعا است گوش دادم ببینم، آیا برای من یا تو نفرین می‌کند یا نه، چیزی جز دعا برای خودش نشنیدم. او تنها از خداوند برای خویش طلب رحمت و مغفرت می‌کرد.

این نهایت زهد و پارسایی امام و در عین حال شدت تقیه و پنهان‌کاری آن حضرت را نشان می‌دهد.

پس از آن، امام را تحویل فضل بن ربیع دادند. امام مدتی طولانی نزد وی زندانی بود. گفته شده که از او خواستند تا آن حضرت را به قتل برساند، اما او از این کار سرباز زد. پس از آن، حضرت را تحویل فضل بن یحیی دادند و مدتی نیز در زندان او بسر برد. مطابق نقل مورخان او حرمت امام را پاس می‌داشت. خبر به هارون رسید که امام کاظم (ع) در آنجا در رفاه کامل بسر برده و از آزادی کافی برخوردار است. در این زمان رشید در شهر رقه<sup>۲</sup> بود. به محض دریافت گزارش، از دست فضل چنان عصبانی شد که در مجلس به طور علنی دستور داد تا او را لعن و نفرین نمایند، زیرا بر خلیفه عصیان کرده است و به خاطر همین عمل صد ضربه شلاق نیز بر او زده شد. پس از آن امام کاظم (ع) را تحویل زندانبان دیگری بنام سندی بن شاهک دادند.<sup>۳</sup>

۱ . مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۶؛ الاثمة الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۹۱

۲ . رقه شهری است در قسمت شرقی فرات.

۳ . مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۷ - ۴۱۸

## سه حکایت و روایت از زندان امام کاظم (ع)

نخستین روایت، حکایتی است که برنامه زندان امام را به طرز جالبی از زبان یک زن می‌شنویم. این حکایت را خطیب بغدادی نقل کرده است. وی به طور مسند از عمّار بن ابان نقل کرده است که گفت: موسی بن جعفر را نزد سندی بن شاهک زندانی کردند. او خواهرش را که زنی متدینه بود، به مراقبت از وی گماشت. این زن نقل کرد که آن حضرت پس از نماز عشا یکسره حمد و تسبیح می‌گفت تا نیمه‌های شب. پس از آن برخاسته تا صبح نماز می‌گزارد. آنگاه اندکی ذکر می‌گفت تا خورشید طلوع می‌کرد. پس از آن تا برآمدن خورشید نشسته، سپس آماده شده، مسواک می‌زد و چیزی میل می‌کرد. آنگاه تا نزدیک ظهر می‌خوابید. ظهر برخاسته، وضو گرفته تا نماز عصر، نماز می‌خواند. پس از آن رو به قبله نشسته ذکر می‌گفت تا آن که نماز مغرب را می‌گذارد. سپس میان مغرب و عشا را نیز نماز می‌خواند. این رویه او بود. این زن که متدینه بود، می‌گفت: چه زیانکارند کسانی که این مرد را زندانی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

روایت جالب دیگری که خطیب به طور مسند از محمد بن اسماعیل، آورده این است که موسی بن جعفر از زندان نامه‌ای به هارون نوشت: هیچ روزی از مصیبت بر نمی‌گذرد که به ازای آن روزی از راحتی تو می‌گذرد، و این همه می‌گذرد تا به روزی برسیم که پایان ندارد و آنجاست که اهل باطل زیان خواهند دید.

حکایت سوم مربوط به ابوحرمان موسی بن ابراهیم مروزی معلم بچه‌های سندی بن شاهک است. وی کتابی حاوی روایات امام کاظم (ع) دارد که در وقتی که امام در زندان بوده از آن حضرت شنیده و نوشته است.<sup>۲</sup> از صولی هم نقل شده است که هارون، زمانی که موسی بن جعفر در زندان بود، سالانه سیصد هزار درهم در اختیار او می‌گذاشت!<sup>۳</sup>

۱ . تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۲ - ۳۳

۲ . رجال نجاشی، ص ۴۰۷ - ۴۰۸

۳ . تذکره الخواص، ص ۳۱۸، به نقل از کتاب الاوراق صولی.

## شهادت امام کاظم (ع) در زندان هارون

یحیی بن خالد که از این پیش‌آمد نگران شده بود، نزد هارون رفت و با عذرخواهی از عمل فضل، برای کشتن امام که خواسته هارون بود، او را به دست سندی بن شاهک سپرد.<sup>۱</sup> روایات چندی در این که یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بوده در دست است. به نقل ابوالفرج و دیگران، او به صورت ظاهر برای کار دیگری، ولی در واقع برای به شهادت رساندن آن حضرت به بغداد رفت. این پنهان‌کاری او حکایت از آن دارد که وی بر آن نبوده تا مسؤولیت این اقدام را بپذیرد. پیش از این دشمنی او را در جریان هشام بن حکم با امام کاظم (ع) دیدیم. در این صورت این سخن که او در باطن به امام اعتقاد داشته نباید درست باشد.

در روایتی از امام رضا (ع) آمده است که به آن حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام آن را تأکید فرمود.<sup>۲</sup> این مطلب در روایات دیگری نیز آمده است.<sup>۳</sup>

در اصل شهادت امام، برحسب گواهی بیشتر مورخان تردیدی وجود ندارد اما از آنجا که شهادت امام مخفیانه صورت گرفته و حاکمان عباسی فریبکارانه به مردم اعلام کردند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته، برخی از مورخان تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش کرده‌اند. برخی از اینان، خبر شهادت را با عبارت «چنین گفته شده» آورده‌اند.<sup>۴</sup>

درباره کیفیت شهادت امام سه روایت مختلف نقل شده است:

۱ - شهادت آن حضرت در پی مسموم کردن ایشان صورت گرفته؛ مطلبی که روایتی از امام رضا (ع) آمده است. همینطور در روایات دیگری که یحیی بن خالد را به قتل آن حضرت متهم می‌کند، این نکته آمده است.

۱ . بنگرید: مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۶ - ۴۱۷

۲ . رجال کشی، ص ۵۰۳

۳ . دلائل الامامه، ص ۱۴۷

۴ . نک: وفيات الاعیان ج ۵، ص ۳۱۰؛ عمدة الطالب، ص ۱۹۶

۲ - در نقلی آمده است که آن حضرت را در فرشی پیچانده و چنان فشار داده‌اند که حضرت به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

۳ - روایت دیگر آن است که مستوفی نقل کرده است: شیعه گویند به فرمان هارون الرشید سرب گداخته در حلق او ریختند.<sup>۲</sup>

در این باره روایتی که بیش از همه شهرت دارد، مسموم ساختن امام است. پس از شهادت امام، جسد مبارک آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید خواص اهل بغداد و عموم مردم قرار دادند:

الف: بنا به نوشته اربلی، سندی بن شاهک، فقها و وجوه اهل بغداد را که هیثم بن عدی، مورخ معروف نیز در میان آنها دیده می‌شد، بر سر جسد مبارک امام آورد تا ببینند زخم و جراحت و یا آثار خفگی در بدن آن حضرت وجود ندارد و به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

ب: از آنجا که برخی از شیعیان معتقد به مهدویت آن حضرت بودند و یا احتمال داشت اعتقاد به مهدویت او پیدا کنند، جسد امام را روی پل بغداد بر زمین نهادند و یحیی بن خالد دستور داد تا فریاد زنند: این موسی بن جعفر است که رافضه معتقدند او نمرده است. پس از آن مردم آمده و او را در حالی که از دنیا رفته بود نگاه کردند. آنگاه جنازه را در باب التین بغداد در مقبره قریشی‌ها دفن کردند.<sup>۳</sup>

تاریخ شهادت امام در ماه رجب سال ۱۸۳ است، اما شیخ کلینی روز ۶ رجب،<sup>۴</sup> شیخ صدوق در روایتی، روز پنجم،<sup>۵</sup> و در روایتی دیگر ۲۵ رجب<sup>۶</sup> و شیخ طوسی<sup>۷</sup> در روایتی روز ۲۴ رجب را روز شهادت دانسته است. خطیب نیز ۲۵ رجب را روز

۱ . مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۶

۲ . تاریخ گزیده، ص ۲۰۴

۳ . کشف الغمه ج ۲، ص ۲۳۴

۴ . کافی، ج ۱، ص ۴۷۶

۵ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۹

۶ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴

۷ . التهذیب، ج ۶، ص ۸۱

وفات آورده است.<sup>۱</sup> در تقویم‌های شیعی، روز ۲۵ را به عنوان شهادت می‌نویسند و این نکته است که در *مسار الشیعه* و *مصباح المتهدج* پذیرفته شده است.<sup>۲</sup>

### نمونه‌های دیگر از مبارزه امام با خلافت عباسی

جز آنچه گذشت، نمونه‌های دیگری از مبارزه امام و برخورد او با دستگاه حاکم عباسی نقل شده است. از آن جمله، نوعی مبارزه منفی است، مبارزه‌ای که گرچه در قالب نقشه‌های براندازی نیست؛ بر عدم مشروعیت نظام تأکید کرده و می‌کوشد تا اعتماد مردم را نسبت به آن سست کند. نکته مهم در مبارزه منفی، عدم همکاری است؛ امری که به خودی خود، عدم مشروعیت هیأت حاکمه را نشان می‌دهد. شیوع و رسوخ چنین نگرشی نسبت به یک حکومت در میان مردم، خطر عمده‌ای برای آن بشمار می‌رود، زیرا با عدم اعتقاد مردم به مشروعیت حکومت، هر آن ممکن است جنبشی برای براندازی آن ایجاد شده و مردم به آن جنبش بپیوندند.

درباره برخورد امام با صفوان بن مهران جمال آمده است: زمانی که وی به عنوان یک شیعه خدمت امام کاظم (ع) مشرف شد، آن حضرت به او فرمودند: یا صفوان کُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلا شَيْئاً واحِداً. همه کارهای تو نیکو و زیبا است جز یک کار. صفوان پرسید: ای فرزند رسول خدا! آن چیست؟ امام فرمود: *اِكْرَاءُكَ جِمَالِكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ* - یعنی هارون - این که شترهایت را به هارون کرایه می‌دهی.

صفوان گفت: من شترهایم را برای لُهو و صید و امثال آن به وی کرایه نمی‌دهم، بلکه تنها برای سفر حج این کار را انجام می‌دهد. در این کار او خودش هم مباشرتی ندارد بلکه دیگران را برای آن اجیر می‌کند. امام فرمود: یا صفوان اَيَقِعُ كِرَاءَكَ عَلَيْهِمْ؟ آیا آنان باید کرایه تو را بپردازند؟ صفوان گفت: آری. امام

۱ . تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۳

۲ . مسار الشیعه، ص ۳۶، مصباح المتهدج، ص ۵۶۶



فرمود: **أَتُحِبُّ بِقَائِهِمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاءَكُ؟** آیا دوست داری آنها تا انقضای مدت کرایه و پس دادن شترانت زنده بمانند؟ صفوان گفت: آری. امام فرمود: **فَمَنْ أَحَبُّ بِقَائِهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ.** هر کس بخواد آنها زنده بمانند، در صف آنان قرار می‌گیرد و هر کس که از آنها باشد داخل جهنم می‌شود.

پس از آن، صفوان تمامی شتران خود را فروخت و وقتی هارون از علت این کار پرسید، جواب داد: دیگر پیر شده‌ام و غلامانم چنان که باید به این کار نمی‌رسند.

هارون گفت: می‌دانم به اشاره چه کسی شترانت را فروخته‌ای؛ موسی بن جعفر تو را به این کار واداشته است. او گفت: مرا با موسی بن جعفر چکارا هارون گفت: **دَعَّ عَنكَ هَذَا، فَوَاللَّهِ لَوْلَا حُسْنُ صُحْبَتِكَ لَقَتَلْتُكَ.**<sup>۱</sup> این حرفها را کنار بگذار، به خدا اگر به خاطر صفای مصاحبت با تو نبود تو را می‌کشتم.

نوع دیگر از برخورد امام کاظم(ع) با خلافت عباسی، حرکتی بود که امام در برخورد با علی بن یقطین داشت و از وی خواست تا در دربار عباسی بماند و بکوشد تا شیعیان را از گرفتاری نجات دهد. علی بن یقطین در شمار اصحاب خاص امام کاظم(ع) بود که در دستگاه خلافت عباسی دارای نفوذ بود. او در دوره مهدی و هارون نفوذ فراوانی داشت و از آن به نفع شیعیان بهره‌گیری می‌کرد. زمانی که او از امام خواست اجازه دهد تا خدمت دستگاه خلافت را ترک گوید امام از دادن چنین اجازه‌ای خودداری کرده و فرمود:

**لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ لَنَا أَنْسَاءً وَلَا خَوَانِكَ بَكَ عِزًّا وَعَسَى أَنْ يَجْبِرَ اللَّهُ بِكَ كَسْرًا وَيَكْسِرَ بِكَ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ عَنْ أَوْلِيَاءِهِ؛ يَا عَلِيُّ كَفَّارَةُ أَعْمَالِكُمْ الْإِحْسَانُ إِلَى إِخْوَانِكُمْ**<sup>۲</sup>

این کار را نکن که ما به تو در آنجا انس گرفته‌ایم و تو مایه عزت برادرانت (شیعه) هستی و شاید خدا به وسیله تو شکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه‌های مخالفان را درباره آنها بشکند. ای علی! کفاره اعمال شما همانا نیکی به برادرانتان است.

۱ . رجال کشی، ص ۴۴۱

۲ . بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶

در روایت دیگری آمده است که امام در جواب او چنین فرمود: لا لَكَ الْمَخْرَجُ مِنْ عَمَلِهِمْ وَأَتَى اللهُ! تو را چاره‌ای جز ادامه کارت نیست، از خدا بترس. و در نقل دیگری آمده که وقتی امام به عراق آمد، علی بن یقطین از این که امام را در چنین حالی می‌بیند اظهار تأسف کرد. امام به او فرمود: یا علی! إِنْ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءُ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظُّلْمَةِ يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَاءِهِ وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ.<sup>۲</sup> ای علی بن یقطین! خدا را دوستانی در صفوف دوستان ستمکاران هست که به وسیله آنها از دوستانش دفع شر می‌کند و تو از آنها هستی. و در روایت دیگری آمده: إِنْ لِلَّهِ مَعَ كُلِّ طَاغِيَةٍ وَزَيْرٍ مِنْ أَوْلِيَاءِهِ يَدْفَعُ بِهِ عَنْهُمْ.<sup>۳</sup> خدا را در کنار هر طغیانگری، یارانی هست که به وسیله آنها بلاها را از دوستانش دفع می‌کند.

تأکید امام بر درستی و حتی لزوم کار علی بن یقطین و نیز توصیه‌هایی که گذشت، نشان می‌دهد که آن حضرت از وی در دفاع از حقوق شیعیانش بهره‌گیری می‌کرده است. درباره علی بن یقطین خبرچینی‌های فراوانی شد که با استفاده از تقیه و راهنمایی‌های امام کاظم (ع) از مهلکه نجات یافت.<sup>۴</sup> ابن یقطین همچنین در حل پاره‌ای از مشکلات مذهبی که حکومت با آن درگیر می‌شد می‌کوشید تا از نظرات امام کاظم (ع) بهره‌گیری کند.<sup>۵</sup>

مبارزه با علمای خود فروخته و فاسدی که خود را در خدمت دربار عباسی قرار داده بودند، نمونه دیگری از مبارزات امام کاظم (ع) است که در کلمات آن حضرت دیده می‌شود. وجود این افراد در دستگاه خلافت، مشروعیت آن را از نظر عوام تضمین می‌کرد و به‌طور طبیعی عاملی در مقبولیت حکومت بود. به همین جهت چنین افرادی در دستگاه خلافت از محبوبیت فراوانی نیز برخوردار بودند.

۱ . قرب الاسناد، ص ۱۲۶

۲ . رجال کشی، ص ۴۳۳

۳ . رجال کشی، ص ۴۳۵

۴ . الارشاد، ص ۲۷۵ - ۲۷۴؛ الخرائج والجرانح، ص ۲۹۷

۵ . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۵

در روایتی از آن حضرت آمده که رسول خدا(ص) فرمود: **الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسُلِ** مالمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا؛<sup>۱</sup> فقها تا هنگامی که خود را به دنیا نفروخته‌اند امنای پیامبرانند.

سؤال شد: چگونه در دنیا داخل می‌شوند؟ حضرت فرمود: **إِتْبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَىٰ أَدْيَانِكُمْ**؛ وقتی که پیروی از حکام نمایند. در این زمان بر دین خود از آنان بترسید.

نمونه چنین عالمانی کسانی بودند که هارون هنگام شهادت امام، از آنها بر مرگ طبیعی امام شهادت خواست و از وجهه آنها برای تحمیق مردم استفاده کرد. بی‌مناسبت نیست در پایان این بحث این نقل را نیز بیاوریم که امام کاظم(ع) به شیعیان خود سفارش کرده بود تا ظاهری آراسته و مرتب داشته و شخصیت اجتماعی خود را حفظ کنند. روزی آن حضرت، یکی از شیعیان خود را دید که ماهی در دست گرفته، راه می‌رود. خطاب به او فرمود: شما گروهی هستید که مردم با شما دشمنی می‌کنند؛ پس هر چه می‌توانید ظاهری آراسته داشته باشید.<sup>۲</sup>

### امام کاظم(ع) و فرهنگ شیعه

ممکن است روایات امام کاظم(ع) به لحاظ شمار به اندازه آنچه از امام باقر و صادق(ع) نقل شده است نباشد، و این به دلیل شرایط سیاسی و فشارها و زندانهاست، اما در مجموع روایات فراوانی در کتب حدیثی ما در ابواب مختلف نقل شده و تأثیر خاص خود را نیز در فقه شیعه داشته است.

یکی از مشکلات این دوره، ادامه اختلافات میان شیعیان نخبه است که هرکدام، جدای از آن که از آبخور فکری و حدیثی امامان استفاده می‌کردند، تحت تأثیر برخی از نحله‌های فکری رایج در جامعه نیز بوده و خود نیز گهگاه افکاری را مطرح می‌کردند که زاینده اندیشه‌های خودشان بود.

۱ . بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶

۲ . الکافی، ج ۶، ص ۴۸۰: «بَا مَعَشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ عَادَاكُمْ الْخَلْقُ فَتَزَيَّنُوا لَهُمْ بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ...»

به روایت کشی، امام از زندان به علی بن سوید سائی نوشتند: این که پرسیده‌ای که معالم دین خود را از چه کسی بگیری: لا تأخذن معالم دینک عن غیر شیعتنا فإنک إن تعدیتهم أخذت دینک عن الخائنین الذین خانوا الله و رسوله و خانوا أماناتهم<sup>۱</sup>. معالم دین را از غیر شیعه نگیر، چرا که اگر چنین کنی، دینت را از خائسانی گرفته‌ای که به خدا و رسول و امانتی که در اختیارشان بوده، خیانت ورزیده‌اند.

می‌توان گفت که بعد از شهادت امام صادق (ع) و این که به هر حال بعد از سه دهه، امام تازه‌ای رهبری را به دست گرفته بود، طبیعی بود که مدت زمانی طول می‌کشد تا شیعیان نخبه، که اختلافاتشان را به خاطر امام صادق کم کرده بودند، دوباره در یک مسیر واحد و متحدی قرار گیرند. توجه داریم و اشاره هم کردیم که برخی از شیعیان راوی، در همین زمان از امامیه جدا شدند.

با این حال، نباید تصور کرد که اگر چند نفر جدا شدند، مسیر کلی تشیع امامی، تغییری کرد، بلکه وجود رهبری امامان و امتداد آن، و نیز روالی که در اکثریت شیعه پذیرفته شده بود، تضمین‌کننده این مسیر بود.

نکته دیگر این است که از این زمان به بعد، به دلیل نبودن درس حدیث، نامه‌نویسی و انتقال مطالب فقهی و علمی به صورت نامه، تا حد زیادی جای حدیث‌گویی را می‌گیرد. به علاوه، شیعیان در بلاد دیگر پراکنده هستند و مانند سنیان، با استفتاء کتبی، از امام خود پاسخ می‌خواهند. مقایسه نامه‌های موجود از امام کاظم (ع) با امامان پیشین، به خوبی این نکته را نشان می‌دهد. نمونه آن نامه محمد بن علی کاشانی به امام و پاسخ امام به وی درباره توحید است.<sup>۲</sup> گاه می‌شد که امام در حضور شخص، حدیث یا دعایی را می‌نوشت، چنان که موسی بن بکر گوید امام کاظم (ع)، دعای مزبور را خودشان روی کاغذی برای من نوشتند...<sup>۳</sup>

در این دوره، شماری از اصحاب امام کاظم (ع) اهل نگارش کتاب یعنی آثار

۱ . رجال کشی، ص ۴

۲ . کافی، ج ۱، ص ۱۰۲، توحید صدوق، ص ۱۰۱ و بنگرید: کافی، ج ۱، ص ۱۴۰

۳ . کافی، ج ۲، ص ۵۵۵

حدیثی و جز آن بودند. یکی از آنان اسماعیل پسر خود موسی بن جعفر (ع) بود که به نوشته نجاشی یک اثر فقهی جامع، یعنی شامل همه ابواب فقه داشته است. وی در مصر سکونت داشته و پسرش موسی، راوی آثارش بود.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از طالبیان دانشمند این دوره که از اصحاب امام کاظم (ع) بود علی بن عبید الله بن حسین بن علی بن الحسین بود که زاهدترین و عابدترین طالبیان زمان خویش و از اصحاب خاص امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) بود. وی کتابی در احکام حج داشت که تمامی آن روایات امام کاظم (ع) بود.<sup>۲</sup>

یکی از اولاد عباس بن علی (ع) نیز در زمره راویان و صحابیان امام کاظم (ع) بود. علی بن حمزه بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی بن ابی طالب (ع) هم فردی مورد وثوق بوده و کتابی داشت که همه از روایات امام موسی بن جعفر (ع) بود.<sup>۳</sup>

علی بن یقطین بن موسی نیز از اصحاب امام صادق (ع) و بیشتر امام کاظم (ع) بود. کتاب *مسائل* او روایات و پرسش‌های وی با پاسخ‌های از امام (ع) بود. وی در سال ۱۸۲ بعد از آن که چهار سال در زندان هارون بود، یکسال پیش از رحلت امام کاظم (ع) درگذشت.<sup>۴</sup>

فضاله بن ایوب ازدی که عرب اصیل بود، در اهواز ساکن شد. وی از اصحاب مورد وثوق امام کاظم (ع) بود و کتابی با عنوان *کتاب الصلاه* داشت.<sup>۵</sup>

ابن ابی عمیر، راوی معروف شیعی هم از اصحاب امام کاظم (ع) و فردی دانشمند و صاحب کتاب بود. وی در زمان هارون به زندان افتاد. برخی دلیل آن را مجبور کردن وی برای پذیرفتن قضا دانسته‌اند و برخی زندانی شدن او را برای این که شیعیان را به حکومت معرفی کند. در این باره شکنجه هم شد. آثار وی در سال‌های زندان بیرون ماند و همه از بین رفت. برخی گفته‌اند خواهرش آن آثار را زیر خاک کرد و برخی گفته‌اند در نبود او باران آنها را از میان برد.<sup>۶</sup>

۱ . رجال نجاشی، ص ۲۶

۲ . رجال نجاشی، ص ۲۵۶

۳ . رجال نجاشی، ص ۲۷۲ - ۲۷۳

۴ . رجال نجاشی، ص ۲۷۳

۵ . رجال نجاشی، ص ۳۱۰ - ۳۱۱

۶ . رجال نجاشی، ص ۳۲۶

## امام کاظم (ع) و مباحث کلامی و فکری

از جمله مذاهب اسلامی که در اواخر قرن اول هجری پیدا شد و پس از آن هم سهم عمده‌ای در درگیری‌های فکری جامعه اسلامی داشت، مذهب اعتزال بود، اصل اساسی این مذهب، توجیه مسائل دین در سایه عقل بود، واصل بن عطاء و عمرو بن عبید از جمله مهم‌ترین رهبران آن بودند. توجیه مسائل دینی در پرتو عقل، برای شیعیان پذیرفتنی بود، اما نکته مهم این بود که سپردن مقوله‌های دینی به دست عقل، به طوری که در توجیه و تحلیل عقلی این مقوله‌ها راه افراط سپرده شود، نمی‌توانست نتایج مطلوبی به بار آورد. از نمونه‌های آن انواع و اقسام عقایدی است که به وسیله این عقل‌گرایان درباره توحید مطرح می‌شد. گاهی صفات متضاد به خدا نسبت داده و گاه برخی از صفاتی که به تصریح قرآن، خدا متّصف به آنهاست از حضرت باری سلب کرده‌اند. این حرکت برای شیعیان که خود امام معصوم داشتند، قابل قبول نبود. به ویژه که در فرهنگ شیعه، اصول‌گرایی، به معنای توجه به احادیث رسول خدا(ص) از اساسی‌ترین اصول محسوب می‌شد. در کنار آن، امامان خود در دفاع از حقانیت اسلام، توجیحات عقلی نیز ارائه می‌دادند. در همین زمینه، شاگردانی هم تربیت شدند که رسالت آنها دفاع عقلانی از دین و عقاید مذهب شیعه بود.

در برابر معتزله، گروه‌هایی از اهل حدیث بودند که گرفتار احادیث جعلی فراوانی بوده و در مسأله توحید، گرفتار شبهات و مشکلات بسیاری بودند. به هر روی، در جامعه آن زمان، مبحث توحید و صفات خدا، اهمیت فراوانی داشت. طبعاً راهنمایی‌های آن حضرت می‌توانست، شیعیان را از تأویلات و توجیحات رایج نجات دهد.

در روایتی آمده است که از آن حضرت درباره صفات خداوند پرسیدند. آن حضرت در پاسخ فرمود: لا تَجَاوِزُوا عَمَّا فِي الْقُرْآنِ؛<sup>۱</sup> از آنچه در قرآن است پا فراتر نگذارید. \*

و در تعبیر دیگری فرمود: لا تَتَجَاوَزْ فِي التَّوْحِيدِ مَا ذَكَرَهُ اللهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَتَهْلِكَ؛<sup>۱</sup> در مسأله توحید از آنچه خدای تبارک و تعالی در کتاب خود ذکر کرده پا فراتر نگذار که هلاک می‌شوی.

در روایت دیگر آمده است: إِنَّ اللهَ أَعْلَى وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ يَبْلُغَ كُنْهَ صِفَتِهِ، فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَكُفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ.<sup>۲</sup> خداوند بالاتر و بزرگتر از آن است که کسی بتواند به حقیقت صفت او برسد؛ پس او را همانگونه که خودش توصیف فرموده بشناسید و از غیر آن دست بردارید.

زمانی که خود می‌خواست صفات خدا را برشمرد، تنها از مضامین قرآن بهره می‌گرفت.<sup>۳</sup> و در مقابل اهل حدیث که از مشبهه بوده و با تشبث به ظواهر آیات و روایات می‌کوشیدند برای خدا صفات انسانی و مادی بتراشند، موضع گرفته و خدا را از هر نوع تشبیه و صفت مادی مبرا می‌دانست.<sup>۴</sup>

وقتی به آن حضرت گفته شد، عده‌ای را عقیده بر آن است که خدا به سَمَاءِ الدُّنْيَا (آسمان دنیا) نزول می‌کند فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْزِلُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَنْزَلَ إِنَّمَا مَنظَرُهُ فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ سَوَاءٌ.<sup>۵</sup> خدا نزول نمی‌کند و احتیاجی بدان ندارد؛ زیرا دور و نزدیک به طور مساوی در منظر و معرض دید اوست.

کلمات دقیق و بسیار گرانبهایی پیرامون صفات خدا از موسی بن جعفر (ع) رسیده<sup>۶</sup> که لازم است مروری مستقل بر آنها داشته باشیم.

### مواضع کلامی امام کاظم (ع) در برابر اهل حدیث

کنار گذاشتن نصّ الهی درباره امامت علی بن ابی طالب (ع) آغاز اختلافات بعدی بود که در میان امت اسلام به وجود آمد. به دنبال جایگزینی افراد ناصالح در

- ۱ . التوحید، ص ۷۶
- ۲ . الکافی، ج ۱، ص ۱۰۵
- ۳ . التوحید، ص ۷۶
- ۴ . التوحید، صص ۷۵، ۹۷، ۹۹
- ۵ . الکافی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۵۶
- ۶ . التوحید، صص ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۳

منصب امامت، آنان علاوه بر این که عهده‌دار ریاست سیاسی شدند، کار تفسیر دین و بیان فقه را نیز به دست گرفتند و از آنجا که از لحاظ علمی توانایی نداشتند، دیدگاه‌هایی را مطرح کردند که به طور طبیعی مشکلاتی را به وجود آورد. در این زمینه، نخستین درگیری علمی در ظاهر، مسأله ارث پیامبر(ص) و نیز جنگ با مخالفان پرداخت زکات بود.<sup>۱</sup> بعدها در دوران خلافت خلفا از این دست اختلافات فراوان مطرح گردید. در همین زمان، گاه مسائل کلامی نیز مطرح شده و پاسخهایی از طرف خلفا داده می‌شد.<sup>۲</sup>

افرادی که به دلایلی نمی‌توانستند، این پاسخها را بپذیرند راهی دیگر می‌گزیدند و جاهلان دچار سردرگمی می‌شدند. این وضعیت به تدریج اختلافاتی در این باره در جامعه اسلامی به وجود می‌آورد.

جلوگیری از تدوین و نقل حدیث، نفوذ آثار فرهنگی یهود در میان مسلمانان، رسوخ دنیاطلبی و تفسیر انحرافی دین برای تحکیم پایه‌های حکومت فاسد اموی و مهمتر از همه، کناز زدن «اهل ذکر» از صحنه علمی و دینی و سیاسی، دامنه اختلافات را گسترش داد و به زودی حوزه عقاید هر گروه به طور اساسی از معتقدات دیگران جدا شد. امامان شیعه نیز از همان آغاز، دیدگاه‌های خود را تا آنجا که ممکن بود، برای عموم و در موارد دیگر برای شیعیان خود بیان کردند و می‌کوشیدند آنان را از نفوذ عالمان و محدثان خود فروخته بازدارند. در دوران حکومت پنج ساله امیرمؤمنان(ع) زمینه برای نشر عمومی فکر اهل بیت(ع) در عراق فراهم شد، اما با پایان یافتن آن دوره، بار دیگر محدثان و فقیهان وابسته به امویان جان گرفتند و در همراه ساختن مردم با حکومت کوشیدند.

در پایان قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، جدای از شیعیان، چندین فرقه

۱ . الملل و النحل، ج ۱، ص ۳۱

۲ . در این باره توجه به این روایت جالب است: اخراج اللاکائی فی السنة عن عبدالله بن عمر، قال: جاء رجل الی ابي بکر، فقال: أرایت الزنا بقدر؟ قال: نعم. قال: فان الله قدره علیّ ثم یعذبني؟ قال: نعم یابن اللّٰخناء، اما والله لوکان عندی انسان أمرت أن یلجاء انفک (الفدیر، ج ۷، ص ۱۵۳، از تاریخ الخلفاء، ص ۶۵). شخصی نزد ابوبکر آمد و از وی پرسید: آیا زنا مقدر الهی است. ابوبکر گفت: آری. آن شخص گفت: آیا خداوند خود تقدیر می‌کند و بعد هم مرا عذاب می‌کند؟ گفت: آری ای فرزند شی بدبو، به خدا سوگند اگر کسی نزد من بود، دستور می‌دادم دماغت را خوردمی‌کرد.



فعال بودند. خوارج، مرجئه، جهمیه و معتزله مهمترین آنها بودند. هر یک از اینان در زمینه‌ای خاص، عقایدی داشتند و به ترویج آن مشغول بودند. آنچه می‌توان گفت این که: حکومت اموی با هیچ یک از این گروهها توافقی نداشت و عملاً در خراسان با جهمیه و مرجئه درگیر بود؛ چنان‌که در نواحی دوردست جنوب ایران، مشغول نبردهای سخت با خوارج بود. معتزله نیز جز در مواردی محدود قدرت چندانی نیافتند. در این میان وضعیت شیعه نیز در برابر امویان و مذهب عثمانی ساخته آنان روشن بود.

توده مردم به پیروی از فرمانروایان خود، به دنبال مذهبی بودند که افرادی چون ابن شهاب زهری و پیش از آن عروه بن زبیر و پیشتر از وی ابوهریره و سمره بن جندب انتشار می‌دادند. آنها احساس می‌کردند که باید مردم را به وسیله «حدیث» فریب دهند، حدیث، سخن رسول خدا(ص) بود و به دلیل بی‌توجهی به آن در نسل اول صحابه و مخالفت با نوشتن آن به راحتی قابل جعل بود. بنابراین، به زودی دامنه نقل حدیث گسترش یافت و با این که برخی از پیشوایان اهل سنت تصریح داشتند که مجموع حدیث پیامبر (ص) از چند صد حدیث تجاوز نمی‌کند،<sup>۱</sup> از اواسط قرن دوم به بعد تعداد حدیث به چندین هزار و پس از مدتی چند صد هزار رسید. این جعل حدیث، هم در زمینه فقه و هم در مسائل کلامی بود. جدای از جعل حدیث، تحریف در احادیث، وسیله دیگری برای تحریف دین بود.

از برخی نقل‌ها چنین برمی‌آید که در اوایل، تنها تعدادی انگشت شمار حدیث جعلی درباره تشبیه [تشبیه خداوند به انسان و نسبت دادن صفات انسانی به باری تعالی] وجود داشت، اما پس از چندی ابن خزیمه در کتاب *التوحید* صدها حدیث گردآوری کرد. روال عادی جامعه بر اساس این احادیث جعلی، نظم دینی یافت. پیروان آن را سنی نامیدند و مخالفان به عنوان اهل بدعت از دور خارج شدند. بدین سان اهل حدیث شکل گرفتند. در آغاز نام مذهب کسانی که متمسک به این احادیث بوده و دیگران را خارج از دین و مذهب تلقی می‌کردند،

مذهب عثمانی بود، همان مذهبی که جاحظ در تأیید و حمایت از آن، کتابی با عنوان *العثمانیه* نگاشت.

یکی از تلاش‌های امامان شیعه آن بود که در برابر این احادیث و به عبارت دیگر اهل حدیث بایستند، به طوری که در موارد لازم تحریفات و جعلیات را پاسخ داده و همچنین نادرستی برداشت‌های عامیانه و ظاهرانه آنان را در تفسیر برخی از آیات متشابه و احادیث نشان دهند.

چنین حرکتی را می‌توان در میان زندگی فکری همه امامان و درباره برخی بیشتر دنبال کرد و در زمینه مواضع کلامی و فقهی آن بزرگواران به نتایج خوبی دست‌یافت.

در اینجا چند نمونه از این مواضع را در حیات فکری امام کاظم(ع) دنبال می‌کنیم:

الف : یکی از روایاتی که اهل حدیث بدان تمسک نموده و فراوان نقل می‌کردند، حدیث «نزول خداوند به آسمان دنیا» بود.

عن أبي هريرة، إن رسول الله (ص) قال: يتنزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة إلى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الآخر يقول: مَنْ يدعوني فأستجيب له، من يسألني فأعطيه ومن يستغفرني فأغفر له.<sup>۱</sup>

ابوهریره می‌گوید: رسول خدا فرمود: خداوند هر شب در ثلث باقی مانده از شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و ندا می‌دهد: کیست مرا بخواند تا اجابتش کنم؟ کیست از من چیزی بخواهد تا به او بدهم؟ کیست استغفار کند تا من او را بیمارزم؟

پذیرفتن ظاهر چنین روایتی بدین صورت، مستلزم اعتقاد به تشبیه و نیز قبول جابجایی خداوند از مکانی به مکان دیگر بود. اهل حدیث آشکارا این اعتقاد را مطرح کرده و به احادیث دیگری نیز در این باب استناد می‌کردند. احمد بن حنبل

۱ . بخاری، ج ۴، ص ۱۰۱ (چاپ دارالمعرفه)؛ سنن الدارمی، کتاب الصلاة، باب ۱۶۸؛ المؤطاء، کتاب

که حاصل جریان فکری اهل حدیث بود و خود اندکی آن را تعدیل کرد، معتقد بود: **لِلَّهِ عَرْوَجٌ وَعَرْشٌ وَلِلْعَرْشِ حَمَلَةٌ يَحْمِلُونَهُ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى عَرْشِهِ لَيْسَ لَهُ حَدٌّ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَدِّهِ ... يَتَحَرَّكُ، يَتَكَلَّمُ، يَنْظُرُ، يَبْصُرُ، يَضْحَكُ ... وَيَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا وَقُلُوبِ الْعِبَادِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ ... وَخَلَقَ آدَمَ بَيِّدَهُ عَلَى صُورَتِهِ.<sup>۱</sup>** برای خداوند، عرشی وجود دارد و کسانی آن عرش را بدوش می‌کشند. خداوند بر عرش خود نشسته است و [بزرگی و اندازه‌اش] حدی ندارد. او به حدّ خود دانا است... خداوند حرکت می‌کند، سخن می‌گوید، نگاه می‌کند، می‌بیند، می‌خندد... قلوب بندگان خود میان دو انگشت از انگشتان خداوند است ... و خداوند، آدم را با دست خود مانند صورتش خلق کرد.

در باب نشیمنگاه خداوند نیز معتقد بود که به اندازه چهار انگشت جای خالی وجود دارد که محل نشستن رسول الله (ص) در کنار وی می‌باشد.<sup>۲</sup> این عقاید بر اساس روایات تحریف شده و یا جعلی بود که به دست احمد بن حنبل رسیده بود. همان‌گونه که پیش از این بیان شد، تمسک آنها به «حدیث» بود، زمانی که شخصی به احمد بن حنبل گفت: کسانی گفته‌اند، حدیث «رَأَيْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ شَابًا أَمْرًا جَعَدَ قَطَطٌ عَلَيْهِ حِلَّةٌ حَمْرَاءُ» را گویا یک نفر فقط روایت کرده، وی خشمگین شده و طرق متعددی برای آن شمرد.<sup>۳</sup>

این روایات در زمان احمد بن حنبل ساخته نشده بود، بلکه بسیاری از آنها، پیش از این در دست مردم پراکنده بود. همین مسأله سبب سؤال مکرر شیعیان از ائمه درباره آن احادیث بود. درباره همین حدیث نزول خدا از امام کاظم(ع) و نیز حضرت رضا(ع) سؤال شده است:

عن يعقوب بن جعفر الجعفری، عن ابي ابراهيم(ع) قال: ذكر عنده قوم يزعمون: ان الله تبارك وتعالى نزل إلى السماء الدنيا، فقال: ان الله لا ينزل ولا يحتاج الى أن ينزل، إنما منظره في القرب والبعد سواء، لم يبعد منه قريب ولم يقرب منه بعيد ولم

۱ . طبقات الحنابلة، ج ۱، ص ۲۹

۲ . همان، ج ۲، ص ۶۷

۳ . همان، ج ۲، ص ۴۶

يحتاج الى شيء بل يحتاج اليه وهو ذوالطول، لا إله إلا هو العزيز الحكيم، أما قول الواصفين: أنه ينزل تبارك وتعالى، فانما يقول ذلك من ينسبه إلى نقص أو زيادة، وكل متحرک محتاج إلى من يحركه أو يتحرك به، فمن ظن بالله الظنون هلك، فاحذروا في صفاته من أن تفقوا له على حدّ تحدّونه بنقص أو زيادة أو تحريك أو تحرك أو زوال أو استئزال، أو نهوض أو قعود، فان الله جلّ وعزّ عن صفة الواصفين ونعت الناعتين وتوهم المتوهمين وتوكلّ على العزيز الرحيم الذي يراكم حين تقوم و تقلّبك في الساجدين<sup>۱</sup>.

يعقوب بن جعفر جعفری می گوید: نزد امام کاظم(ع) از کسانی سخن به میان آمد که گمان می کردند، خداوند به آسمان دنیا فرود می آید. امام فرمود: «خداوند فرود نمی آید: نیازی ندارد تا فرود آید. در نگاه او دوری و نزدیکی برابر است، نه نزدیکی به نزد او دور است و نه دوری به نزد او نزدیک. او نیاز به هیچ چیز ندارد، بلکه همه به او نیازمندند. او صاحب انعام و فضل است، جز او خدایی نیست، خدای قدرتمند و حکیم. اما درباره سخن آنان که خداوند را چنین توصیف کرده اند که: خداوند فرود می آید! این را کسی می گوید که خدا را به نقص و زیادت متصف کرده است. هر متحرکی نیاز به محرک دارد تا او را به حرکت درآورده و یا به کمک آن به حرکت درآید، پس کسی که به خدا [چنین] گمان هایی ببرد، هلاک می شود. در توصیف خدا، از صفاتی که خدا را به نقص و زیادت، تحریک و تحرک، انتقال و فرود آمدن، برخاستن و نشستن محدود سازد، بپرهیزید. خداوند بالاتر و برتر از وصف این گونه وصف کنندگان و توهم این گمان کنندگان است. بر خداوند قدرتمند بخشنده که تو را هنگام ایستادن و در میان سجده کنندگان می بینند، توکل کن.

در این روایت، نزول خداوند به آسمان دنیا مورد انکار قرار گرفته و با تعبیرات دقیق، مذهب اهل بیت در باب نفی تشبیه بیان شده است. این تعابیر از اهل بیت فراوان نقل شده و اساس آنها نیز برگرفته شده از خطبه های امیر مؤمنان(ع) است

که در نهج البلاغه منعکس شده است. در مذهب اهل بیت نه مذهب نفی و نه تشبیه، بلکه اثبات بدون تشبیه مورد تأیید قرار گرفته است و این همان تعبیری است که از امام رضا(ع) بدان تصریح شده است.<sup>۱</sup>

نکته قابل توجه درباره حدیث «نزول خداوند به آسمان دنیا» آن است که امام رضا(ع)، اصل روایت را انکار نکرده، بلکه تحریفی را که در آن صورت گرفته بیان داشته است. این نکته مهمی است که تلاش عمدی را در تحریف احادیث از سوی جفالن و کذابان نشان می‌دهد.

عن ابراهیم بن محمود، قال: قلت للرضا (ع): یا بن رسول الله! ما تقول فی الحدیث الذی یرویه الناس عن رسول الله (صلی الله علیه وآله) انه قال: ان الله تبارک وتعالی ینزل کلّ لیلۃ جمعة الی السماء الدنیا؟ فقال: «لعن الله المحرفین الکلم عن مواضعه، والله ما قال رسول الله کذلک، انما قال: ان الله تعالی ینزل ملکاً الی السماء الدنیا کلّ لیلۃ فی الثلث الاخیر و لیلۃ الجمعة فی اول اللیل فیأمره فینادی هل من سائل فأعطیه سؤاله؟ هل من تائب فاتوب علیه من، هل من مستغفر فأغفر له؟ ... حدثنی بذلک ابی عن جدی عن آبائه عن رسول الله (ص).<sup>۲</sup>

ابراهیم بن محمود گوید: به امام رضا(ع) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! درباره حدیثی که مردم از رسول الله (ص) نقل می‌کنند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می‌آید، نظرتان چیست؟ امام فرمود: خداوند کسانی را که سخن را از معنای اصلی آن منحرف کرده و تحریف می‌کنند، لعنت کند، به خدا سوگند رسول خدا(ص) چنین نگفت، بلکه فرمود: خداوند در ثلث آخر هر شب و در ابتدای هر شب جمعه، فرشته‌ای را به آسمان دنیا می‌فرستد و به او دستور می‌دهد، تا ندا دهد آیا نیازمندی هست تا نیاز او را برآورده سازم؟ آیا توبه‌کننده‌ای هست تا توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده‌ای هست تا گناهش را ببخشم...؟

انتهای حدیث، بیانگر این حقیقت است که طریق اهل بیت در نقل احادیث

۱ . التوحید، ص ۱۰۲

۲ . عیون اخبارالرضا(ع)، ج ۱، ص ۱۰۴

رسول خدا(ص) سالم‌ترین است، و شیعه به همین دلیل به این طریق وفادار بوده و حق دارد تا به طرق دیگر اعتماد نکند جز آن که به این طریق تأیید شود.

ب : نمونه دیگری که اهل حدیث به ظاهر آن تمسک می‌کردند، آیه الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى<sup>۱</sup> بود. آنان به دلیل بی‌توجهی به سایر آیات و نیز عدم بکارگیری استدلال و تعقل - که خود میراث ضدیت آنان با معتزله در طول سال‌های متمادی بود - به نوعی ظاهرینی شدید گرفتار شده بودند و از آنجا که شماری حدیث در باب تشبیه در اختیار داشتند، طبیعی بود که این قبیل آیات را مطابق آن احادیث تعبیر کنند. اگر به ذیل آیه مذکور در تفسیر برهان نگاه کنیم، روایات فراوانی می‌بینیم که در تفسیر آیه وارد شده که بیشتر در پاسخ به پرسش اصحاب و یا اهل جدل می‌باشد.<sup>۲</sup> جهت گیری این احادیث، همان «اثبات بلا تشبیه» بوده و مفاهیم موجود در آیه، کنایه از علم و قدرت گرفته شده است.

درباره این آیه از امام کاظم(ع) نیز پرسش شده و آن حضرت بدان پاسخ داده‌اند: عن الحسن بن راشد قال: سئل ابوالحسن موسى(ع) عن معنى قول الله تعالى: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۳</sup> فقال: استولى على ما دقَّ وجلَّ.<sup>۴</sup>

آیه مذکور کنایه از احاطه خداوند بر تمام امور کوچک و بزرگ است. آشکار است که این تعبیر در آیات محکمی آمده است که محدودیت خداوند را انکار می‌کند و اگر بنا باشد که به ظاهر آیه تمسک شود، محدودیت خدا پذیرفته شده خواهد بود.

ج - اهل حدیث در مسأله جبر و اختیار، جبری مسلک بوده و این اندیشه، افراطی در برابر تفریط معتزله بود. اعتقاد به جبر، ریشه در جاهلیت داشت، چنانکه برخی از آیات قرآن از قول مشرکان بدان اشاره کرده است.<sup>۵</sup>

۱ . طه : ۵

۲ . تفسیر البرهان، ج ۳، صص ۴۳ - ۴۴

۳ . طه : ۵

۴ . الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۵۷؛ مسند الامام کاظم، ج ۱، ص ۲۶۲

۵ . نعل : ۳۵

به اعتقاد معتزله، بعد از ظهور اسلام معاویه، اعتقاد به جبر را شایع کرد.<sup>۱</sup> ولی بنا به قراین و شواهدی چند، تحت تأثیر افکار جاهلی و نیز برخی از آراء یهودیان در معتقد ساختن برخی از مسلمانان از همان عصر اول به مسأله جبر مؤثر بوده است. روشن است که اعتقاد به جبر می‌توانست پایه‌های قدرت خلفا را تقویت کرده و اشتباهات آنها را توجیه کند. همچنان که می‌توانست مردم را از اعتراض نسبت به آنها باز دارد. در نقلی آمده است که حسن بصری را تهدید کردند که اگر دست از عقیده خود به اختیار برندارد، حکومت را خبردار کنند.<sup>۲</sup>

اهل حدیث برای اثبات عقیده خود به برخی از آیات و روایات تمسک می‌کردند؛ در برابر، «اهل عدل» نیز به آیات دیگر و نیز روایاتی تمسک می‌کردند. در اینجا نیز فهم درست آیات و بازگرداندن متشابهات به محکمت مهم بود. از جمله روایات این باب، حدیث «الشَّقَى من شقی فی بطن اُمّه والسَّعید من سَعِد فی بطن اُمّه» بود.<sup>۳</sup>

این حدیث می‌توانست به گونه‌ای معنا شود که مذهب جبر را به طور کامل مورد تأیید قرار دهد، از این رو مشکلاتی را در ذهن یاران ائمه به وجود آورده و آنان درباره معنای درست حدیث سؤال می‌کردند. در این باره، از امام کاظم(ع) سؤال شده است که روایت آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

.. عن الفضل بن شاذان عن محمد بن ابی عمیر، قال: سألتُ أبا الحسن موسى بن جعفر(ع) عن معنی قول رسول الله (ص):

الشَّقَى من شقی فی بطن اُمّه والسَّعید من سعد فی بطن اُمّه.  
فقال: الشَّقَى من علم الله وهو فی بطن اُمّه انه سيعمل أعمال الأشقیاء والسَّعید من علم الله وهو فی بطن اُمّه انه سيعمل أعمال السَّعداء.<sup>۴</sup>

محمد بن ابی عمیر گوید: از امام کاظم(ع) درباره معنای این سخن رسول خدا

۱ . فضل الاعترال، ص ۱۴۴؛ نک: بحوث مع اهل السنّة والسلفیه، ص ۵۳

۲ . طبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۲۲؛ و نک: بحوث مع اهل السنّة والسلفیه، ص ۵۳

۳ . نک: سنن ابن ماجه، مقدمه شماره ۷، سنن الدارمی مقدمه شماره ۲۳؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۶

۴ . التوحید، ص ۳۵۶

(ص) پرسیدم که فرمود: انسان شقی، زمانی که در شکم مادر است شقی است و انسان سعادت‌مند، نیز از زمانی که در شکم مادر می‌باشد، چنین است. حضرت در معنای آن حدیث فرمود: انسان شقی کسی است که، وقتی در شکم مادر است، خداوند می‌داند که او کردار اشقیاء را خواهد داشت و سعید کسی است که وقتی در شکم مادر است، خداوند می‌داند او کردار سعادت‌مندان و نیک بختان را خواهد داشت.

در ادامه همین روایت، سؤال دیگری درباره حدیثی دیگر شده است که از آن نیز جبر فهمیده می‌شود و امام پاسخ زیبایی می‌دهد:

قلت له: فما معنى قوله (ص): اعملوا فكلٌ ميسرٌ لما خُلِقَ له. فقال: ان الله عزوجل خلق الجن والانس ليعبده<sup>۱</sup> و لم يخلقهم ليعصوه، وذلك قوله عزوجل: وما خلقت الجن والانس الا ليعبده فيسرٌ كلاً لما خُلِقَ له، فالويلُ لمن استحَبَّ العمی علی الهدی.<sup>۲</sup>

پرسیدم، معنای سخن رسول الله (ص) که فرمود: هر چیزی به همان راهی که برای آن خلق شده برده خواهد شد چیست. حضرت فرمود: خداوند جن و انسان را خلق کرده تا او را عبادت کنند، خلق نکرده تا او را عصیان کنند. پس برای همه، امکان این که در مسیری که برای آن خلق شده‌اند حرکت کنند را فراهم کرده است. وای بر کسی که کوری را بر هدایت ترجیح دهد.

در سؤالی که از امام کاظم (ع) درباره عامل معصیت شده، آن حضرت پاسخ روشنی ارائه داده، فرمودند:

لا تخلوا من ثلاث: إما أن تكون من الله عزوجل، و لیست منه، فلا ینبغی للکریم ان یعذب عبده بما لا یکتسبه، و إما أن تكون من الله عزوجل و من العبد ولیس كذلك، فلا ینبغی للشریک ان یظلم الشریک الضعیف، و إما ان تكون من العبد وهی منه، فإن عاقبه الله فبذنبه وإن عفا عنه فبکرمه و جوده.<sup>۳</sup>

[عمل بنده] از سه حالت خارج نیست: یا آن که از خدای عزوجل صادر شده و

۱ . در متن آیه: ليعبدون.

۲ . همان

۳ . توحید، ص ۹۶



ربطی به او ندارد، [در این صورت] سزاوار نیست که خداوند کریم، بنده‌اش را به آنچه انجام نداده، عذاب دهد. و یا آن که [عمل بنده] مشترکاً از خداوند و بنده صادر گشته، در این صورت سزاوار نیست که شریک قوی [خدا] به شریک ضعیف ظلم کند، و یا آن که عمل بنده از خود بنده صادر شده و در حقیقت از اوست، در این صورت اگر خداوند او را عذاب دهد، به دلیل گناهی است که از وی سرزده است، و اگر خداوند از گناه بنده چشم‌پوشی کند، ناشی از کرم و بخشش خداوند است.

د: از بعد از جنگ جمل و صفین مشکلی در تعریف ایمان به وجود آمد. مؤمن کیست؟ کسی که تنها به زبان اعتراف به شهادتین کند یا کسی که عمل به احکام هم داشته باشد و یا تعریفی دیگر. مسلمانان در این باره سه دسته شدند. گروهی گفتند: کسی که گناه کبیره کند از دین خارج می‌شود و کافر است. اینها «خوارج» بودند. گروهی گفتند: کسی که گناه کبیره مرتکب شود، فاسق غیر مؤمن و غیر مسلمان است. اینها معتزله بودند. گروهی گفتند: شهادتین به زبان کافی است و هر کس آن را بگوید، حتی اگر مرتکب کبائر شود مسلمان است، اینها «مرجئه» بودند. این نگرش، در ضمن درستی، به شکل افراط خود، بدانجا منتهی شد که عمل از اساس نقشی در ایمان ندارد. کم‌کم بهانه به دست مخالفان داد تا این عقیده را از اصل محکوم بدانند. در حقیقت، هر کس که شهادتین را بگوید مسلمان است اما مؤمن آن است که عمل به احکام شرع کند و قلبش هم مطمئن به ایمان باشد.

در برابر رواج اندیشه افراطی مرجئی‌گری که عمل را تضعیف می‌نمود، امامان تأکید بر مفهوم عالی ایمان داشتند. این مفهوم از سه جزء ترکیب می‌شد؛ ایمان عبارت است از معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل خارجی. در اصل این حدیثی بود که امیرمؤمنان (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده بود: «الإيمان معرفةً بالقلب وإقراراً باللسان وعملٌ بالأركان»<sup>۱</sup> ایمان، شناخت قلبی، اقرار به زبان و عمل به ارکان است.»

امام کاظم (ع) نیز چون دیگر امامان (ع) در برابر این اعتقاد نادرست برخورد

کرد و آن را باطل شمرد. زمانی که از آن حضرت در این باره سؤال شد، فرمود:  
 إِنَّ لِلْإِيمَانِ حَالَاتٌ وَ دَرَجَاتٌ وَ طَبَقَاتٌ وَ مَنَازِلَ، فَمَنْه التَّامُ الْمُنْتَهَى تَمَامَهُ وَ مِنْه  
 النَّاقِصُ الْمُنْتَهَى نَقْصَهُ وَ مِنْه الزَّائِدُ الرَّاجِحُ زِيَادَتَهُ.<sup>۱</sup>

ایمان درجات و مراتبی دارد. مرتبه‌ای که در کمال، تمام است؛ مرتبه‌ای که بسیار ناقص است. و مرحله‌ای میانه که ایمان رو به فزونی دارد.

این پرسش‌ها و پاسخ‌ها از طرف اصحاب، هم به دلیل آن بود که آنان در جامعه گرفتار این مشکلات بوده و برای اقناع ذهن خود پاسخ مناسب را می‌طلبیدند،<sup>۲</sup> و هم بدان جهت بود تا بتوانند در مجادلات کلامی خود با این فرقه‌ها به دیدگاه‌های درست اهل بیت (ع) مجهز باشند. امام کاظم (ع)، در این باره خود شخصا با اهل جدل وارد بحث می‌شد و در عین حال هم اصحاب را تقویت می‌کرد، تا دیدگاه‌های اهل بیت را در میان مردم منتشر کند. هشام بن حکم از قوی‌ترین اصحاب امام صادق و کاظم (ع) برای انتقال دیدگاه‌های اهل بیت (ع) به مخالفان بود.

افزون بر این، امام کاظم (ع)، اصحابی را که قدرت بحث و جدل داشتند تشویق می‌کرد تا با مخالفان به بحث بپردازند و عقاید کلامی شیعه را که گاه به صورت تحریف‌شده در دست بود، بیان کنند. کتاب *انتصار* از ابوالحسین خیاط معتزلی (قرن سوم) نشان می‌دهد که چه مقدار در حق شیعه، تحریف صورت گرفته و عقاید آنان در باب توحید به صورت تشبیه منعکس شده است؛ در حالی که احادیث کلامی امامان (ع) نشان می‌دهد که در مذهب شیعه تا چه حد بر مذهب تنزیه [منزه بودن خداوند از جسم بودن و شکل داشتن] پافشاری شده است.

یکی از مواردی که امام کاظم (ع) اصحاب را به بحث با مخالفان دستور می‌داد، درباره محمد بن حکیم است. درباره وی نقل شده است که؛ کان ابوالحسن (ع) یأمر

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۳۹؛ درباره این فرقه بنگرید به بحث «مرجئه، تاریخ و اندیشه»، چاپ شده در مقالات تاریخی، دفتر دهم.

۲ . احتمالا امام به همین دلیل همنشینی اصحاب خود را با کسانی که اعتقادات نادرستی در تشبیه داشتند، منع می‌فرمود. نک: مسندالامام الکاظم، ج ۱، ص ۲۶۱

محمد بن حکیم أن يجالس أهل المدينة في مسجد رسول الله (ص) وأن يكلمهم و  
يخاصمهم؛<sup>۱</sup>

امام کاظم (ع) ، به محمد بن حکیم دستور می داد تا در مسجد رسول خدا (ص) بنشینند و با آنان به بحث و گفتگو بپردازد.

این تلاش‌ها از سوی امامان شیعه و اصحاب آنان، با وجود همه محدودیتها، سبب شد تا عقاید اهل بیت (ع)، بنیاد فکری شیعه را تشکیل داده و اسلام درست و به دور از تحریف، از طریق اهل بیت باقی بماند.

### فرزندان موسی بن جعفر (ع)

بزرگترین فرزند امام کاظم (ع) علی بن موسی الرضا (ع) بود که به عنوان جانشین آن حضرت شناخته می‌شود. زید بن موسی [ملقب به زید النار] یکی از فرزندان آن حضرت بود که در بصره قیام کرد، خانه‌های عباسیان را سوزانید، و پس از سرکوب قیام، با ضمانت امام رضا (ع)، و البته با انتقاد شدید از رفتار او،<sup>۲</sup> مورد عفو قرار گرفت و چنان که نوشته‌اند در دستگاه خلافت زندگی را سپری کرد.<sup>۳</sup> ابراهیم پسر دیگر موسی بن جعفر نیز در مکه شورش کرد.<sup>۴</sup> یکی از فرزندان دیگر آن حضرت، عبدالله نامی بود که در مدینه اقامت داشت. دو روایت از وی در کافی<sup>۵</sup> نقل شده، اما مهم نامه‌ای است که ابن ابی دؤاد عالم معروف و سختگیر بغداد و حامی مأمون و نظریه خلق قرآن وی برای او نوشت. عبدالله پاسخی به وی داد که بر اساس مبانی شیعی بود: خداوند ما و شما را از فتنه حفظ کند... باور ما این است که سخن گفتن درباره قرآن (این که خلق شده یا قدیم بوده) بدعت است و سائل و مجیب در این باره مساوی است... خالق هم تنها خداوند و ما بقی

۱ . رجال کشی، ص ۳۸۰

۲ . التذکرة الحمدونیه، ج ۱، ص ۱۱۶

۳ . الوافی بالوفیات، ج ۱۵، ص ۵۷

۴ . نهاية الارب، ج ۲۵، ص ۷۲

۵ . کافی، ج ۱، ص ۳۳۲، ۲۲۹

همه مخلوق است و قرآن هم کلام خداست.<sup>۱</sup>

شمار فرزندان امام کاظم (ع) در کتب انساب متعدد آمده است، برخی آن حضرت را دارای هیجده فرزند پسر و پانزده دختر و برخی بیشتر<sup>۲</sup> می‌دانند. طبری ذیل رویدادهای سال ۲۳۱ از درگذشت یکی از دختران موسی بن جعفر، با نام ام ابیها یاد کرده است.<sup>۳</sup>

از نسل امام کاظم (ع) نیز شمار فراوانی از سادات در ایران ساکن شدند که نام و نشان بسیاری از آنان و نسل ایشان را می‌توان در عمده الطالب و دیگر کتب انساب دنبال کرد.<sup>۴</sup>

۱ . تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۷۳. باقی ماندن این نامه جالب است.

۲ . المجدی فی الانساب، ص ۱۰۶ - ۱۰۷

۳ . تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۳۴

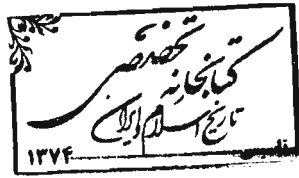
۴ . استاد ارجمند ما حضرت آیت الله سید محمد علی روضاتی کتاب جامع الانساب را درباره اولاد و اعقاب حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشته‌اند که در سال ۱۳۳۵ ش در اصفهان به چاپ رسیده است.





امام رضا  
ع السلام





## امام رضا (ع)

### امام رضا (ع)

امام رضا(ع) بنا به قول بسیاری از مورّخان، در سال ۱۴۸<sup>۱</sup> و به گفته اندکی از آنان، از جمله شیخ صدوق<sup>۲</sup> در سال ۱۵۳ در ۱۱ ذی قعدة (یا ذی حجة و یا ربیع‌الاول) چشم به جهان گشوده است. در تاریخ وفات آن امام اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. برخی سال ۲۰۲ و برخی سال ۲۰۳<sup>۳</sup> را سال رحلت دانسته‌اند. از نظر ماه نیز کلینی<sup>۴</sup> و شیخ مفید<sup>۵</sup> ماه صفر را بدون تعیین روز یاد کرده‌اند. نوبختی آخرین روز ماه صفر را روز رحلت دانسته<sup>۶</sup> و برخی دیگر هفدهم یا بیست سوم آن ماه و آخر ذی حجة را روز وفات دانسته‌اند.<sup>۷</sup> نجاشی هم نوشته است: و مات الرضا علیه السلام بطوس سنة اثنتین و مائتین یوم الثلاثاء لثمان عشرة خلون من جمادی الأولى. امام رضا(ع) در سال ۲۰۲ روز سه شنبه هشتم جمادی

- 
- ۱ . الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ الارشاد، ص ۳۴۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۸۳
  - ۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۱ . نوبختی سال ۱۵۱ را نقل کرده است. نک: فرق الشیعه، ص ۹۶
  - ۳ . الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ الارشاد، ص ۳۴۱؛ فرق الشیعه، ص ۹۶
  - ۴ . الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶
  - ۵ . الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ الارشاد، ص ۳۴۱؛ فرق الشیعه، ص ۹۶
  - ۶ . فرق الشیعه، ص ۹۶
  - ۷ . تواریخ النبی و الآل، ص ۷۰



الاولی در طوس در گذشته است<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که در عرف شیعه، سخن نوبختی پذیرفته شده است.

حاکم نیشابوری می‌نویسد: علی بن موسی الرضا در شب جمعه، ۲۱ رمضان، سال ۲۰۳ در سناباد طوس به شهادت رسید، در حالی که ۴۹ سال و شش ماه داشت. از این مقدار، ۲۹ سال و دو ماه با پدرش و بیست سال و شش ماه بعد از ایشان زنده بود.<sup>۲</sup>

مادر آن حضرت، خیزران نامیده می‌شد. بعضی گفته‌اند که ایشان از اهالی نوبه بوده و آروی نام داشته و لقبش شقراء بوده است. برخی گفته‌اند اسم او نجمه و کنیه‌اش ام‌البین بود و برخی نام آن بانو را تکتم دانسته‌اند.<sup>۳</sup> خطیب مادر او را نوبیه و نامش را مسکینه دانسته است.<sup>۴</sup>

نقش انگشتی آن حضرت: ماشاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله بوده است.<sup>۵</sup>

زمانی که امام کاظم (ع) در سال ۱۸۳ در زندان هارون درگذشت و در بغداد، در مقابر قریش دفن شد، فرزندش علی، در مدینه بود. واقدی درباره موقعیت وی در مدینه می‌نویسد: او از پدر و عموها و دیگران حدیث شنیده و فردی مورد اعتماد بوده در حالی که بیست و اندی سال داشت در مسجد النبی (ص) فتوا می‌داد.<sup>۶</sup>

امام رضا (ع) تا سال ۲۰۱ در مدینه بودند. در رمضان آن سال وارد مرو شده و - همانگونه که گذشت - در ماه صفر سال ۲۰۳ به شهادت رسیدند.

۱ . رجال نجاشی، ص ۱۰۰

۲ . تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۴۲. این دقت محل تأمل است و باید به آن توجه داشت. حاکم نیشابوری کتاب ویژه‌ای درباره امام رضا (ع) با عنوان «مفاخر الرضا» داشته (سه مورد از آن در کتاب الثاقب فی المناقب، صص ۴۸۳، ۴۹۶، ۵۲۶ نقل شده است) و علاوه بر آن علی القاعده اخبار آن حضرت را در تاریخ نیشابور خود نیز آورده بوده که مع الاسف کتاب یاد شده مفقود شده است.

۳ . در اصل چندین نام برای آن بانو یاد کرده‌اند که نجمه، اروی، سکینه، سمانه، تکتم از آن جمله است. نک: تواریخ النبی و الآل، ص ۹۱ . چنین شایع است که مقبره مادر آن حضرت در مشربه ام ابراهیم در مدینه منوره واقع شده است.

۴ . تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۳۵. تواند بود که درست آن سکینه باشد و این اشتباه ناشی از تصحیف کلمه سکینه به مسکینه رخ داده باشد.

۵ . بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲، از کافی.

۶ . تذکره الخواص، ص ۳۱۵

حوادث سیاسی مربوط به امام(ع) ، بیشتر از دوران ولایتعهدی آن حضرت است، اما پیش از آن، موارد بسیار اندکی درباره برخوردهای سیاسی ایشان به دست رسیده است. یک نمونه درباره حمله جلودی، یکی از فرماندهان هارون الرشید برای سرکوبی قیام محمد بن جعفر به مدینه بوده است.<sup>۱</sup>

ابوالفرج، از نوفلی امامی نقل کرده است که در جریان قیام محمد بن جعفر، هارون، پسر برادرش علی بن موسی الرضا را نزد وی فرستاد، اما او گوش به سخن او نیز نداد و بر جنگ اصرار ورزید.<sup>۲</sup>

رافعی می‌نویسد: مشهور است که علی بن موسی الرضا(ع) در سفری به قزوین تشریف آورده و در خانه داود بن سلیمان غازی مخفی شده است؛ چنانکه اسحاق بن محمد و علی بن مهرویه در نوشته‌ای از طریق همین داود از امام نقل کرده‌اند که فرزندی از آن حضرت که دو سال یا کمتر داشته در قزوین مدفون شده است.<sup>۳</sup>

این همان امامزاده حسین، امامزاده معتبر شهر قزوین است. به احتمال این مسافرت در سال ۱۹۳ مقارن با مرگ رشید صورت گرفته است.<sup>۴</sup>

اصفهانی در نقلی آورده است که جلودی مأمور آوردن آل ابی طالب از مدینه به خراسان شده بود و امام علی بن موسی الرضا(ع) نیز در میان علویان به خراسان آمده و در هنگام حضور امام در خراسان، بیعت ولایتعهدی صورت گرفته است.<sup>۵</sup>

این روایت با روایات دیگر خلط شده، زیرا اگر چه جلودی به مدینه آمده، اما زمان حمله او به مدینه، پیش از سفر امام(ع) به مرو بوده است.

### امامت و رهبری امام رضا (ع)

وجود ادله روایی گسترده و همچنین مقبولیت امام رضا(ع) در میان شیعیان و نیز برتری علمی و اخلاقی حضرت، امامت ایشان را به خوبی ثابت می‌کند، گرچه

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۹

۲ . مقاتل الطالبیین، ص ۳۶۰

۳ . التدوین فی اخبار قزوین، ج ۳، ص ۲۲۸؛ ضیافة الاخوان، ص ۲۷۲

۴ . حیاة الامام الرضا، ص ۲۲۵

۵ . مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵

وضعیت مسأله امامت در اواخر زندگی موسی بن جعفر(ع) بسیار پیچیده و سخت بود، اما بیشتر اصحاب امام کاظم(ع) جانشینی امام رضا(ع) را پذیرفتند.

شیخ مفید نام دوازده تن از این صحابه را که روایاتی در موضوع تعیین امام رضا(ع) به جانشینی پدر بزرگوارش نقل کرده‌اند، ذکر می‌کند که مهمترین آنان داود بن کثیر الرقی، محمد بن اسحاق بن عمّار، علی بن یقطين و محمد بن سنان می‌باشند.<sup>۱</sup> شیخ پس از آن، روایات مذکور را به تفصیل آورده است. مجموع آنچه در این زمینه گرد آمده، توسط شیخ صدوق و برخی از متأخران بوده است.<sup>۲</sup>

اختلافی که پس از شهادت امام صادق(ع) در مسأله جانشینی آن حضرت به وجود آمد، سبب شد تا این بار پس از شهادت امام کاظم(ع)، اصحاب، در موضوع جانشینی دقت و احتیاط بیشتری به خرج دهند و قبل از شهادت آن حضرت، درباره شناخت او اصرار ورزند.

نصر بن قابوس می‌گوید: به ابوابراهیم (موسی بن جعفر) عرض کردم: من از پدر شما درباره جانشینش سؤال کردم، شما را معرفی فرمود؛ فَأَخْبَرَنِي إِنَّكَ أَنْتَ هُوَ. پس به عرض آن حضرت رساندم که وقتی حضرت صادق(ع) به شهادت رسید، میان مردم اختلاف افتاد (ذَهَبَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا). من و دوستانم شما را برگزیدیم، اینک ما را مطلع فرمایید که چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ امام(ع)، فرزند خود علی را معرفی کرد.<sup>۳</sup>

با این حال باز به دلیل تقیه و نیز فرصت طلبی اشخاصی که اموالی از طرف امام کاظم(ع) از شیعیان گرفته بودند و همچنین وجود برخی از روایات نادرست که در آنها علایمی را برای منحرف ساختن اذهان از امام(ع) شناسانده بودند، مشکلاتی به وجود آمد. این در حالی بود که امام کاظم(ع) در مدینه، میان شیعیان و علویان - که شمار فراوانی از آنان شاهد و ناظر جریان بودند - امام رضا(ع) را به جانشینی خود منصوب فرمود.<sup>۴</sup>

۱ . الارشاد، ص ۳۰۴

۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۱ صص ۱۷ - ۲۷؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، صص ۱۸ - ۳۷ و نک: روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۲۲

۳ . الکافی، ج ۱، ص ۳۱۳؛ رجال کشی، ص ۴۵۱

۴ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۸

آنگونه که مرحوم طبرسی روایت کرده: اشکال اصلی از سوی کسانی بود که در آخرین حبس امام که منجر به شهادت آن حضرت شد، اموالی نزدشان جمع شده بود. عبارت طبرسی در این باره چنین است:

سبب ظاهری این اشکال تراشی‌ها طمع در اموال و وداعی بود که در زمان زندانی بودن امام کاظم (ع) پیش بعضی از اصحاب آن حضرت جمع شده بود، این موضوع آنان را به انکار وفات آن حضرت و ادعای زنده بودن او و انکار جانشینی برای وی و انکار نص درباره امام بعدی واداشت.<sup>۱</sup>

شاهد سخن طبرسی روایتی است که کشتی نقل کرده و در آن آمده است که، سی هزار دینار نزد دو وکیل امام کاظم (ع) بنام حیان سَرّاج و شخصی دیگر بود. زمانی که امام (ع) در زندان بود، آنها با این پول خانه و غلات خریدند و وقتی خبر رحلت امام (ع) به آنها رسید، وفات آن حضرت را انکار کرده و در میان شیعه شایع کردند که امام کاظم (ع) نمرده است؛ زیرا او قائم آل محمد است؛ اذاعا فی الشیعة أَنَّهُ لَا یَمُوتُ لِأَنَّهُ هُوَ الْقَائِمُ. در پایان روایت تصریح شده است که برای شیعیان روشن شد این دو نفر به خاطر خوردن اموالی که پیش ایشان بوده، این شایعه را درست کرده‌اند.<sup>۲</sup>

یکی دیگر از علل پیدایش این انحراف، چنان که پیش از آن نیز درباره بعضی از امامان پیش آمده بود، تعبیر قائم و مهدی بود که در میان شیعه از قوت زیادی برخوردار بود، گرچه باید گفت، بویژه تعبیر مهدی در منابع اهل سنت به وفور مطرح بود. این انحراف در مواردی ناشی از فرصت‌طلبی و سودجویی اشخاص نبود، بلکه در مواردی به دلیل اعتقاد به مهدی آل محمد و شناختن مصداق واقعی آن، دچار این کجروی و انحراف می‌شدند. ناگفته نماند که وجود رگه‌هایی از غلو نیز در پیدایش این کجروی بی‌تأثیر نبود، به هر حال، مسأله مهدویت امام کاظم (ع) نیز پس از شهادت آن حضرت، به این معنا که او هنوز زنده است و غیبت اختیار فرموده، از طرف عده‌ای ترویج می‌گردید.

۱ . إعلام الوری، ص ۳۰۳

۲ . رجال کشی، ص ۴۶۰

شیخ مفید در کتاب *الفصول المختاره* جناح‌بندی‌هایی را که پس از رحلت امام کاظم(ع) در میان شیعیان پدید آمد، تشریح کرده است. پیش از وی سعد بن عبدالله اشعری نیز شبیه همین مطالب را در *المقالات والفرق* آورده است. نقل تمامی مطالب آنها در این مختصر امکان پذیر نیست، اما اشاره کوتاهی بدان، خالی از فایده نخواهد بود.

پس از شهادت امام کاظم(ع) دو گرایش عمده و اساسی بنام‌های قطعیه و واقفیه پدید آمد. قطعیه رحلت امام کاظم(ع) را تأیید کرده و امامت امام رضا(ع) را پذیرفت.<sup>۱</sup> اما گرایش واقفیه به بهانه باور نداشتن به درگذشت امام کاظم(ع) بر اعتقاد به امامت یا مهدویت آن حضرت باقی ماند. شهرستانی قطعیه را با اثنی‌عشریه که به امامت ائمه پس از امام رضا(ع) تا امام دوازدهم اعتقاد دارند، یکی دانسته است.

به هر روی باور به مهدویت یا قائمیت امام کاظم(ع) سبب پیدایش انحراف در شیعه گردید و کسانی بدون امام و در واقع سر درگم رها شدند.<sup>۲</sup> نتیجه این انحراف این شد که شخصی از غلات به نام محمد بن بشیر از موقعیت استفاده کرده و فرقه‌ای به نام ممتوره به وجود آورد که به حلول و تناسخ عقیده داشت و محرّمات را مباح می‌شمرد. این نام را که برگرفته از کلاب ممتوره است،<sup>۳</sup> علی بن اسماعیل یکی از متکلمان شیعی بدانان نهاد که بعدها بدان نام شهرت یافتند.<sup>۴</sup> اشعری جزئیاتی از عقائد آنان را آورده و می‌افزاید: *مَذَاهِبُهُمْ فِي التَّفْوِيزِ مَذَاهِبُ الْغَلَاةِ الْمُفْرَطَةِ*؛ عقاید اینها در تفویض - واگذاری اختیارات خداوند به امامان - عین عقاید غلات است. این فرقه تا زمان تألیف کتاب اشعری باقی بوده‌اند.<sup>۵</sup>

۱ . نک: الفرق بین الفرق، بغدادی، تحقیق: محمد زاهد الکوثری، ص ۴۰. الملل والنحل، شهرستانی، ج

۱، ص ۱۵۰؛ اصطلاح قطعیه، بعدها تا زمان امام زمان(ع) به اثنای عشریه اطلاق می‌شد.

۲ . امام رضا(ع) در روایتی سرنوشت آنها را این گونه بیان فرمود: *يَعِيشُونَ حَيَارَى وَيَمُوتُونَ زَنَادِقَةَ* (در حیرت زندگی می‌کنند و نهایت در حال کفر می‌میرند).

۳ . سگهایی که به وسیله آب باران خیس شده‌اند، لِأَنَّ الْكِلَابَ إِذَا أَصَابَهَا الْمَطَرُ فَهِيَ أَتْنٌ مِنَ الْأَجِيفِ.

۴ . نک: الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تعلیقات مقالات والفرق از مشکور، ص ۲۳۹

۵ . المقالات والفرق ص ۹۳ و بنا به روایت کشی (ص ۴۶۰) تا زمان امام عسکری(ع) بوده‌اند.

هم اشعری و هم مفید به پیدایش اعتقاد دیگری دایر بر این که «ائمہ بعدی تنها امرای امام کاظم(ع) هستند، چون او هنوز زنده و غایب است» اشاره کرده‌اند که بنیاد آن نیز مهدویت است.<sup>۱</sup>

گفتنی است که این زمان، زمانی بود که فرهنگ و معارف شیعی در شکل کامل و گسترده‌ای در میان شیعه روشن شده بود. از این رو، این قبیل انحرافات جزئی تأثیری در اصل تشیع نداشت. از زمان امام باقر(ع) به بعد و نیز توسط امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) شمار فراوانی از شیعیان چنان پرورش یافتند که هر کدام اسطوره‌ای در فقه و کلام شیعی به حساب می‌آمدند. از سوی دیگر، بیشتر منحرفین از افراد ضعیف النفسی بودند که جز در شرایط خاصی زمینه رشد نداشتند. افرادی چون هشام بن حَکَم، هشام بن سالم، یونس بن عبدالرحمن و علی بن اسماعیل از بزرگانی بودند که به طور عمدۀ مانع رسوخ انحرافات در مذهب شیعه شده و از آن پس فرهنگ حدیثی شیعه را با کمک اصول تألیف شده، حفظ کردند. این وضعیت تا زمانی که مرحوم کلینی و صدوق به جمع‌آوری منظم آن اصول پرداختند، ادامه داشت.

### امام رضا (ع) و سیاست

سیاست امام رضا(ع) با روشی که پدرانش از زمان امام سجاد(ع) به این سمت و سو داشتند تفاوتی ندارد. درست همان طور که در زمینه‌های دینی و مذهبی، دقیقاً همان خط مشی ادامه پیدا کرده، در زمینه سیاسی نیز همان رویه دنبال شده است. برای نمونه، همان اندازه که امامان گذشته با قیام‌های زیدی فاصله داشتند، امام رضا(ع) نیز فاصله دارد. برادرش زید شورید، و در بصره خانه‌های عباسیان را به آتش کشید و در نهایت دستگیر شد. این در حالی بود که امام رضا(ع) نیز این قبیل فرصت‌ها را داشت، اما دقیقاً همان مشی پدر را دنبال کرد. البته پس از دستگیری برادرش، او را به خاطر شورش، سرزنش کرد. سپس نزد مأمون

برای وی وساطت نمود و او به دربار عباسی آمد و شگفت آن که بنا به نوشته صفدی، تا زمان متوکل هم در دربار بود!<sup>۱</sup>

در این دوره، قیام‌های متعدد علوی رخ داد که دامنه برخی از آنها مانند قیام ابوالسرایا بسیار گسترده بود. برخی، ماجرای ولایتعهدی امام رضا (ع) را در ارتباط با گسترش این قیامها تحلیل می‌کنند و هدف آن را آرام کردن اوضاع می‌دانند.

### مسأله ولایتعهدی

مهم‌ترین فصل تاریخی زندگی امام رضا(ع) جریان ولایتعهدی آن حضرت است. واقدی که مورخ معاصر آن دوره است، چنین می‌نویسد: در سال ۲۰۰ بود که مأمون در پی علی بن موسی الرضا فرستاد تا او را از مدینه به خراسان منتقل کنند و ولایت عهدی بعد از خود را به او بسپارد. کسی که مسؤولیت این کار را داشت فرناس خادم و ابن ابی ضحاک بود. وقتی به نیشابور رسید، علمای نیشابور مانند یحیی بن یحیی، اسحاق بن راهویه، محمد بن رافع، و احمد بن حرب نزد وی رفتند تا از او حدیث شنیده و به او تبرک جویند. چندی در نیشابور ماند و مأمون در مرو بود. پس او را خواست و ولایت عهدی پس از خود را به او سپرد و وی را الرضا من آل محمد نامیده، به نام او درهم و دینار ضرب کرده، به بلاد نوشت تا با وی بیعت کنند.<sup>۲</sup>

این گزارش حکایتی است که در آن زمان مورخی مانند واقدی (م ۲۳۰) از این ماجرا شنیده بوده و نقل کرده است.

در این مختصر می‌کوشیم تا گوشه‌هایی از آن را روشن کنیم. مهمترین نکات اساسی مربوط به مسأله ولایتعهدی امام رضا(ع) عبارتند از:

۱ - هدف مأمون از ایجاد این جریان. ۲ - موضع امام رضا(ع) در ناکام گذاشتن

۱ . . الوافی بالرفیات، ج ۱۵، ص ۵۸

۲ . تذکره الخواص، ص ۳۱۵ - ۳۱۶ سبط بن جوزی این مطلب را با تعبیر «قال الواقدی» آورده است. این منبع باید مفقود شده باشد، زیرا تاکنون چنین نقلی از کتابی از واقدی که برجای مانده باشد، نمی‌شناسیم.

مأمون در رسیدن به این هدف.

این مسأله به طور فراگیر توسط استاد عزیز و گرانقدر ما علامه سید جعفر مرتضی در کتاب پر ارزش *الحياة السياسية للإمام الرضا عليه السلام* توضیح داده شده است. ما با رعایت اختصار می‌کوشیم تا اساسی‌ترین نکات این مسأله را به دست دهیم. استاد یازده نکته را به عنوان انگیزه‌های اقدام مأمون ارائه داده و برای هر کدام شواهد و قرائنی آورده‌اند.<sup>۱</sup> آن مقدار که ما در اینجا به ذکر آن خواهیم پرداخت مطالبی است که می‌توان از کلمات مأمون و یا امام رضا(ع) در این باره استفاده کرد. برای تفصیل بیشتر، خوانندگان را به مطالعه آن کتاب ارجاع می‌دهیم.

### هدف مأمون از طرح مسأله ولایتعهدی

آنچه از ظاهر رفتار مأمون به دست می‌آید آن است که وی با ظرافت خاصی کوشید تا وانمود کند که در این اقدام، خلوص نیت دارد و از سر حق‌باوری نسبت به حق علویان و نیز علاقه وافری که به امام رضا(ع) دارد دست به این کار زده است. ظاهرسازی مأمون به اندازه‌ای ماهرانه انجام گرفت که حتی بعدها، آنگونه که اربلی به سید بن طاووس نسبت داده و خود نیز تمایل آشکاری بدان نشان داده، در مسأله شهادت امام، مأمون مبرّی دانسته شده و به عنوان یک فرد شیعه و یا متمایل به امام شناسانده شده است.<sup>۲</sup> بخوبی روشن است که واگذاری خلافت به یک علوی، آن هم در شرایطی که خلفای عباسی علویان را به شدیدترین وجهی سرکوب می‌کردند، می‌تواند هر انسانی را درباره مأمون به اشتباه بیندازد. به نظر می‌رسد که دو بزرگوار مذکور هم به این اشتباه افتاده باشند.<sup>۳</sup>

۱ . *حياة السياسية للإمام الرضا*، (چاپ بیروت)، صص ۲۱۲ - ۲۴۲

۲ . *كشف الغمّة*، ج ۲، صص ۲۸۲ - ۲۸۳

۳ . اخیراً آقای سید حسن امین نیز ضمن رساله‌ای همان باور را از لحاظ تاریخی بحث و مورد تأیید قرار داده است. اشاره به یک مورد تاریخی هم جالب است. نجاشی (ص ۲۰۰) نوشته است: «عبدالله بن هارون ابومحمد زبیری کتابی در امامت نوشت و این رساله‌ای به مأمون بود». یادآوری این نکته از این بابت بود که مأمون اصولاً به بحث‌هایی درباره امامت علاقه مند، و به ویژه خود را متشیع نشان می‌داد.



با نگاهی به سخنان مأمون و نیز خود امام(ع) و حتی برخی از اصحاب و شیعیان آن حضرت، می‌توان حقیقت ماجرا را دریافت. آنچه که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که مأمون از نبوغ سیاسی بالایی برخوردار بود و با تمامی مشکلاتی که از آغاز خلافتش بر سر راهش قرار گرفت، توانست مرحله به مرحله مبارزه کرده و پایگاه خود را نیرومند و حاکمیت خود را استوار سازد.

نکته دیگری که ورای ظاهر سازی مأمون، و نسبت به موضع مذهبی وی باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که در میان گرایش‌های مهم مذهبی موجود در عصر مأمون، غیر از شیعیان امامی و زیدی، می‌توان از اهل حدیث و معتزله نیز نام برد. اهل حدیث به عنوان یک فرقه عثمانی، موضع مخالفی با امیرالمؤمنین (ع) داشتند، ولی در میان معتزله، بر خلاف قدامیانشان در بصره که عثمانی مذهب بودند، در بغداد گرایش مثبتی نسبت به امیرالمؤمنین(ع) پیدا شد. این مسأله سبب گردید تا اتهام تشیع از طرف اهل حدیث نسبت به کسانی که نظر مثبتی به امام علی(ع) از خود نشان می‌دادند شروع شود. بدین ترتیب بود که معتزلیان متهم به تشیع شدند، تشیعی که از نظر اهل حدیث جز به معنای داشتن نظر مساعد به امیرمؤمنان(ع) و حتی اعتقاد به خلافت ایشان به عنوان چهارمین خلیفه، چیز دیگری نبود. گرچه بعدها در فرهنگ علمای رجال تغییراتی در این مفهوم به وجود آمد که اینجا محل بحث آن نیست.<sup>۱</sup>

در آن روزگار بازار تهمت به تشیع در میان سنیان چنان گرم شد که شخص مأمون نیز شیعه معرفی شد و در منابع به همین مذهب شناسانده شد.

گفته شده که او علی(ع) را مقدم بر تمام خلفا می‌دانست. این امر سبب شد تا مأمون در تاریخ به عنوان یک فرد شیعی تمام عیار مطرح شود.<sup>۲</sup> لازم است اشاره شود که پذیرش چنین مسأله‌ای درباره مأمون، به عنوان یک فرد معتزلی و دارای چنین اعتقادی نسبت به امیر مؤمنان(ع)، منافاتی با مشی سیاسی او در موضوع امام رضا(ع) و استفاده از آن حضرت در بازی‌های سیاسی ندارد؛ گرچه می‌توان

۱ . بنگرید: تاریخ تشیع در ایران، صص ۲۲ - ۷۶ ضمن بحث از تشیع و انواع آن.

۲ . مروج الذهب، ج ۳، صص ۴۱۷ - ۴۵۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۰۸ . بحث خاصی را با عنوان گرایش شیعی مأمون در تاریخ تشیع در ایران، ص ۲۹۰.

احتمال داد که حتی آن عقاید نیز، چیزی جز یک نمایش سیاسی نبوده است. به هر روی بحث بیشتر در این زمینه به نیت باطنی افراد بر می‌گردد که مورخ نمی‌تواند بر آن واقف شود.

به هر روی هدف مأمون از این اقدام چه بوده است؟

مأمون در برابر اعتراضی که از سوی هواخواهان حکومت عباسی در مسأله ولایتعهدی امام رضا(ع) به او شد، مطالبی را بیان کرد که خطوط اصلی سیاست او را در این باره روشن می‌سازد:

فَقَالَ الْمَأْمُونُ قَدْ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مُسْتَبْرَأً عَنَّا يَدْعُوا إِلَى نَفْسِهِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْعَلَهُ وَلِيًّا  
عَهْدِنَا لِيَكُونَ دُعَاؤُهُ لَنَا وَلِيُعْتَرَفَ بِالْمُلْكِ وَالْخِلَافَةِ لَنَا وَلِيُعْتَقَدَ فِيهِ الْمُتَوَاتُونَ بِهِ أَنَّهُ  
لَيْسَ مِمَّا ادَّعَى فِي قَلِيلٍ وَلَا كَثِيرٍ وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنَا مِنْ دُونِهِ وَقَدْ خَشِينَا أَنْ تَرَكْنَاهُ  
عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ أَنْ يَنْفَتِقَ عَلَيْنَا مِنْهُ مَا لَا نَسُدُّهُ وَيَأْتِي عَلَيْنَا مِنْهُ مَا لَا نُطِيقُهُ وَالآنَ  
فَادُّ قَدْ فَعَلْنَا بِهِ مَا فَعَلْنَاهُ وَأَخْطَأْنَا فِي أَمْرِهِ بِمَا أَخْطَأْنَا وَأَشْرَفْنَا مِنَ الْهَلَاكِ بِالتَّنْوِيهِ بِهِ  
عَلَى مَا أَشْرَفْنَا فَلَيْسَ يَجُوزُ التَّهَاوُنُ فِي أَمْرِهِ وَلَكِنَّا نَحْتَاجُ أَنْ نَضَعَ مِنْهُ قَلِيلًا قَلِيلًا  
حَتَّى نُصَوِّرَهُ عِنْدَ الرُّعَايَا بِصُورَةٍ مَنْ لَا يَسْتَحِقُّ لِهَذَا الْأَمْرِ ثُمَّ نَدْبُرُ فِيهِ بِمَا يَحْسِبُ عَنَّا  
مَوَادًّا بِلَائِهِ.<sup>۱</sup>

مأمون گفت: این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده و مردم را به امامت خود می‌خواند. ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما خوانده و به سلطنت و خلافت ما اعتراف نماید و در ضمن، فریفتگانش بدانند که او آنچنان که ادعا می‌کند نیست و این امر [خلافت] شایسته ما است نه او، و همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که با وی این رویه را پیش گرفته و در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او در لبه پرتگاه قرار داده‌ایم، نباید در کار وی سهل‌انگاری کنیم، بدین جهت باید کم‌کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم تا او را پیش مردم بصورتی درآوریم که از نظر آنها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس درباره او

چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن بود متوجه ما شود جلوگیری کرده باشیم.

مأمون در آغاز سخنش هدف خود از این اقدام را خاطر نشان کرده است، بدین معنی که اگر امام رضا(ع) ولایتعهدی او را بپذیرد، الزاماً مشروعیت خلافت بنی‌عباس را پذیرفته است. این نکته که علویان خلافت عباسیان را به رسمیت بشناسند، خود امتیاز بزرگی برای آنها به حساب می‌آمد. بدین ترتیب اختلاف و دشمنی دیرینه‌ای که میان این دو خاندان وجود داشت، خود به خود و به نفع عباسیان از بین می‌رفت.

نکته دیگر این که با آوردن امام رضا(ع) در تشکیلات خلافت، فعالیت‌های آن حضرت کنترل و محدود شده و او دیگر نمی‌توانست خود را امام معرفی نماید، زیرا در این صورت مردم را نه تنها به پذیرش ولایتعهدی خود، بلکه حتی برای خلیفه‌ای که جانشینی او را پذیرفته بود می‌بایست دعوت نماید. بدین ترتیب جنبه استقلالی عنوان امامت آل علی برای همیشه از بین می‌رفت.

نکته سوم این که مقام و منزلت امام رضا(ع) با پذیرفتن ولایتعهدی مأمون کاستی یافته و از چشم طرفدارانش خواهد افتاد و دیگر کسی او را به عنوان یک چهره منزّه و مقدس نخواهد شناخت و معلوم خواهد شد که آنچه او ادعا می‌کند نه کم و نه زیاد هیچ ندارد.

ابوصلت هروی نیز در تعلیل واگذاری ولایتعهدی به امام رضا(ع) می‌گوید:

جَعَلَ لَهُ وَايَةَ الْعَهْدِ لِيَرَى النَّاسَ أَنَّهُ رَاغِبٌ فِي الدُّنْيَا فَيَسْتَقْطَ مَحَلَّهُ مِنْ نَفْسِهِمْ،<sup>۱</sup>  
ولایتعهدی را به امام واگذاشت تا به مردم نشان بدهد که او دنیاخواه است و بدین ترتیب موقعیت معنوی خود را پیش آنها از دست بدهد.

واقعیت این است که مردم همواره احترام خاصی به علویان به ویژه امامان شیعه قائل بودند و این خود سبب شده بود به آنان اعتقاد و اعتماد بیش از حد معمول داشته باشند. هاله‌ای از تقدس که امامان را فرا گرفته بود، همه را در برابر آنان به خضوع واداشته و یک نوع تسلیم درونی را برای مردم نسبت بدانان به

وجود آورده بود. مأمون می‌کوشید تا به شکلی این قداست را به هم ریخته و حداقل آنها را چون سایر مردمی که وقتی به حکومت رسیدند مرتکب ظلم و فساد می‌شوند، نشان دهد. این مسأله را قفطی در کتاب خود به شکل روشنی نشان داده است.<sup>۱</sup>

از آنجایی که خلافت و سیاست از نظر مردم نوعی آلودگی تلقی می‌شد، وارد ساختن یک شخص مهذب در آن، خود بخود باعث کاهش اثر وجودی او می‌گردید. این مسأله که زهد با خلافت نمی‌سازد آن هم خلافتی که عباسیان بنیان‌گذار آن بودند، موقعیت و منزلت امام را تنزل می‌داد؛ از این رو به عنوان اعتراض، به امام گفته می‌شد: شما با آن همه اظهار زهد در دنیا چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفتید؟ امام می‌فرمود: قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كَرَاهَتِي،<sup>۲</sup> خدا می‌داند که من از این امر چقدر کراهت داشتم.

ورای اهدافی که ذکرش رفت از نکات دیگری نیز می‌توان یاد کرد و آن این که مأمون با این روش، بهتر می‌توانست امام رضا(ع) را مراقبت نماید. بدین ترتیب برای وی مراقبان و محافظان زیادی گذاشته بود تا اخبار امام رضا(ع) را به وی برسانند.<sup>۳</sup> این مسأله، سبب جدایی امام از شیعیان واقعی خود نیز گردیده بود. استفاده از طرفداران علویان با آوردن امام رضا(ع) در تشکیلات خلافت، پس از آن که عباسیان به خاطر جنگ مأمون با برادرش امین، از دور او پراکنده شده بودند، امری بس مهم درباره تهدید و در نتیجه جلب آنها به سوی مأمون می‌توانست باشد.<sup>۴</sup>

گرفتاری مأمون در مقابل قیام‌های علویان، از مسائلی بود که او باید به شکلی آن را حل می‌کرد، لذا در نامه‌ای که بعدها به عبدالله بن موسی نوشت تا او را به جای برادر ولایتعهدی دهد، چنین آمده: مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ يَخَافُنِي بَعْدَ مَا عَمِلْتُهُ بِالرُّضَا.<sup>۵</sup> فکر نمی‌کنم پس از واگذاری ولایتعهدی به امام رضا،

۱ . تاریخ الحکماء، ص ۲۲۱ - ۲۲۲ به نقل از حیات الامام الرضا، ص ۲۲۲

۲ . بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۰؛ علل الشرایع، ص ۲۳۸؛ حیات الامام الرضا، ص ۲۴۴

۳ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۱۵۱ - ۱۵۲؛ حیات الامام الرضا، ص ۲۱۳ - ۲۱۴

۴ . الصلوة بین التشیع والتصوف، ص ۲۲۳ - ۲۲۴

۵ . مقاتل الطالبیین، ص ۶۲۸؛ افرادی از علویین که در پایان قرن دوم هجری شورش کردند عبارت بودند از: محمد بن ابراهیم بن اسماعیل که ابوالسرایا فرماندهی که سپاهش را بر عهده داشت؛ ابراهیم

کسی از آل ابی طالب از من بترسد.

البته او فریب نخورد و مأمون را متهم به قتل برادرش امام رضا(ع) کرد. آوردن امام رضا(ع) به بهانه ولایتعهدی از نظر توده مردم می‌توانست او را از اتهام قتل حضرتش کاملاً تبرئه نماید، او بالاخره توانست با وانمود کردن علاقه و محبت خویش نسبت به امام رضا(ع) - که برای بخشی از مردم قابل قبول بود - او را به شهادت رسانده و کسی هم به ظاهر متوجه خیانت او نگردد.<sup>۱</sup>

مروری بر یک نقل تاریخی، می‌تواند گوشه‌ای دیگر از اهداف مأمون را آشکار کند. مردم طالب علویان بودند. اکنون که مأمون یک علوی را ولی‌عهد خود کرده بود، دیگر چه می‌خواستند؟ باید دست از شورش بردارند. بنابراین راه حل از بین بردن این شورشها، یکی هم این است که مأمون یک علوی را به ولایتعهدی بگمارد.

ابن عبدربه گوید: مأمون نامه ای به عبدالجبار بن سعد مساحقی، حاکمش بر مدینه نوشت و گفت: خطبه‌ای بخوان و مردم را به بیعت با علی بن موسی الرضا فرا خوان. او در خطبه‌اش چنین گفت: یا ایها الناس هذا الأمر الذی کنتم فیه ترغبون، و العدل الذی کنتم تنتظرون، و الخیر الذی کنتم ترجون؛ هذا علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب...<sup>۲</sup> ای مردم! این مسأله‌ای است که رغبت در آن داشتید. این عدالتی است که انتظارش را می‌کشیدید، این خیری است که امیدش را داشتید. این علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است. این عبارت خواست مردم را نشان می‌دهد و اکنون به این خواست، پاسخ داده شده بود.

### عکس العمل امام(ع)

یک طرف مسأله مأمون بود که اهداف او را از آوردن امام به خراسان و سپردن ولایتعهدی به آن حضرت بیان کردیم. اکنون باید از عکس العمل امام(ع) در این

۱. موسی بن جعفر در یمن؛ زید بن موسی بن جعفر در بصره. نک: مسند الامام الرضا، ج ۱، صص

۵۰ - ۵۱

۱. نک: حیات الامام الرضا، ص ۲۴۱، به بعد.

۲. العقد الفرید، ج ۵، ص

باره سخن بگوییم.

الف: آنچه به عنوان اولین عکس العمل در این باره از طرف امام نشان داده شد این بود که آن حضرت ابتدا از آمدن به خراسان سر باز زد. طبیعی بود که نفس این عمل می‌توانست برای مأمون یک پیروزی به حساب آید. امام تا آنجا مخالفت کرد که رجاء بن ابی ضحاک که از طرف مأمون آمده بود، مجبور شد امام را به زور به مرو ببرد. کلینی از یاسر خادم و زیان بن صلّت نقل کرده که: وقتی کار امین پایان یافت و حکومت مأمون استقرار پیدا کرد، او نامه‌ای به امام (ع) نوشت و از آن حضرت خواست تا به خراسان بیاید. امام هرگز به درخواست او جواب مساعد نمی‌داد: *فَلَمْ يَزَلِ الْمَأْمُونُ يَكَاتِبُهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَلِمَ أَنْ لَا مَحِيصَ لَهُ وَلَا يَكْفُ عَنْهُ؛*<sup>۱</sup> مأمون پیوسته در این باره نامه نگاری می‌کرد تا آن که امام راه گریزی ندید. چرا که مأمون دست‌بردار نبود.

صدوق از معول سجستانی آورده: زمانی که برای بردن امام رضا (ع) به خراسان پیکی به مدینه آمد، من در آنجا بودم. امام به منظور وداع از رسول خدا (ص) وارد حرم شد، او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون می‌آمد و دوباره به سوی مدفن پیغمبر بازمی‌گشت و با صدای بلند گریه می‌کرد. من به امام نزدیک شده و سلام کردم و علت این موضوع را از آن حضرت جويا شدم. در جواب فرمود: من از جوار جدم بیرون رفته و در غربت از دنیا خواهم رفت.<sup>۲</sup>

افزون بر این، وقتی که امام (ع) می‌خواست به خراسان برود، هیچکدام از افراد خانواده‌اش را به همراه نبرد و این خود دلیل روشنی بود بر این که این مسافرت از نظر آن حضرت، هیچ آینده روشنی نداشته و سفری از روی امید نیست.

از حسن بن علی و شاء نقل شده که امام به من فرمود:

*إِنِّي حَيْثُ أَرَادُوا الْخُرُوجَ بِي مِنَ الْمَدِينَةِ جَمَعْتُ عِيَالِي فَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يَبْكَوْا عَلَيَّ حَتَّى أَسْمَعَ، ثُمَّ فَرَّقْتُ فِيهِمْ اثْنِي عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ قُلْتُ: أَمَا إِنِّي لَا أَرْجِعُ إِلَى عِيَالِي*

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۴۴۸؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۶۴

۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۸

أبدأ<sup>۱</sup> موقعی که می‌خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، افراد خانواده‌ام را جمع کرده و دستور دادم برای من گریه کنند تا گریه آنها را بشنوم. سپس در میان آنها دوازده هزار دینار تقسیم کرده و گفتم من دیگر به سوی شما باز نخواهم گشت.

چنین برخوردی بی‌تردید می‌توانست کسانی را که درک درستی داشتند، به ویژه شیعیان را که در ارتباط مستقیم با امام بودند متوجه سازد که امام به اجبار این مسافرت را پذیرفته است. به طوری که آن حضرت بعدها این مسأله را برای یاران نزدیک خود بیان فرموده است. از جمله از عبدالسلام هروی نقل شده: **وَاللَّهِ مَا دَخَلَ الرَّضَا (ع) فِي هَذَا الْأَمْرِ طَائِعًا؛**<sup>۲</sup> قسم به خدا امام رضا(ع) به میل خود در این امر وارد نشد.

به هر روی امام(ع) را از مدینه بیرون آورده و از طریق بصره به فارس و از آنجا به خراسان آوردند.<sup>۳</sup>

در آنجا بود که مأمون درخواست خود را مبنی بر سپردن خلافت به امام رضا(ع) مطرح کرد و پس از اصرار فراوان مأمون و استنکاف امام از پذیرفتن آن، در نهایت ولایتعهدی بر آن حضرت تحمیل شد. همانگونه که استاد جعفر مرتضی به تفصیل بحث کرده، عرضه خلافت به آن حضرت جدی نبود، درست همانطور که تهدید قتل امام از طرف مأمون در صورت نپذیرفتن ولایتعهدی، می‌تواند دلیل قانع کننده‌ای بر این ادعا باشد.<sup>۴</sup> زیرا تهدید به قتل با ارادتی که مأمون از نظر اعتقادی نسبت به امام از خود نشان می‌داد، قابل جمع نیست. اگر او واقعاً به آن حضرت اعتقاد داشت، صحیح نبود که او را از خواندن نماز عید بازگرداند.

به هر روی اصرار مأمون در مسأله پذیرش ولایتعهدی از طرف امام رضا(ع) توأم

- ۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۹؛ اثبات الوصیه، ص ۲۰۳؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، جزء ۲، ص ۱۶۹
- ۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۰
- ۳ . کتابی ویژه درباره جغرافیای تاریخی مسیر هجرت امام رضا (ع) به خراسان تألیف شده که دوستداران آگاهیهای بیشتر در این زمینه به آن کتاب مراجعه کنند.
- ۴ . حیاة الامام الرضا، صص ۲۸۵ - ۲۹۸؛ درباره اجبار امام به پذیرش ولایتعهدی نک: علل الشراعی، ج ۱، ص ۲۲۶ - ۲۳۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹؛ امالی صدوق، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۹؛ مجموعه الآثار، ص ۲۱۶

با تهدید قتل آن حضرت در صورت مخالفت، امام را در وضعیتی قرار داد که از پذیرفتن آن ناچار بود.<sup>۱</sup> در عین حال امام نهایت کوشش خود را به کار گرفت تا مأمون به اهداف مورد نظر خویش از این سیاست نرسد. این کوششها تنها پس از دو ماه جرّ و بحثی که بین امام و مأمون جریان داشت به انجام رسید،<sup>۲</sup> این در حالی بود که امام در حال گریه و حزن بود.<sup>۳</sup>

زمانی که تلاش امام برای نیامدن و نپذیرفتن ولایتعهدی سودی نبخشید، آن حضرت در پی آن شد تا از این مسأله در جهت اهداف سیاسی خویش بهره ببرد. در این باره نکته مهم آن بود که امام این اقدام مأمون را، به عنوان اقدامی در شناخت حق علویان در امر خلافت نشان دهد. آگاهیم که تا آن زمان خلفای عباسی چنین حقی را برای علویان نپذیرفته بودند. این اقدام به خوبی می‌توانست بطلان اقدامات خلفای پیشین را در خلاف این جهت، اعم از اموی و عباسی نشان دهد. ولذا امام فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَفِظَ مِنَّا مَا ضَيَعَ النَّاسُ وَرَفَعَ مِنَّا مَا وَضَعُوهُ حَتَّى لَقَدْ لُعِنَا عَلَىٰ مَنَابِرِ الْكُفْرِ ثَمَانِينَ عَامًا وَكُتِمَتْ قَضَائِنَا وَبُذِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي الْكِذْبِ عَلَيْنَا وَاللَّهُ يَا بَئِي لَنَا إِلَّا أَنْ يُغَلِّيَ ذِكْرَنَا وَيُبَيِّنَ فَضْلَنَا.**<sup>۴</sup>

سپاس خدای را که که آنچه مردم از ما تباه کرده بودند، حفظ فرمود و قدر و منزلت ما را که پایین برده بودند، بالا برد. هشتاد سال بر بالای منبرهای کفر ما را لعن و نفرین کردند، فضایل ما را کتمان نمودند و داراییهایی در دروغ بستن به ما هزینه شد و خداوند، جز بلندی یاد ما و آشکار شدن فضل ما را نخواست.

در نخستین جلسه‌ای که به منظور معرفی امام به عنوان ولیعهدی بر پا گردید،

آن حضرت همین تعبیر را به شکل مختصری بیان داشت:

**إِنَّ عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَلَكُمْ عَلَيْنَا حَقٌّ بِهِ، فَإِذَا أَدَيْتُمْ إِلَيْنَا ذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْنَا الْحَقُّ لَكُمْ.**<sup>۵</sup>

۱ . نک: مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵

۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۸

۳ . ینابیع المودّه، ص ۲۸۴

۴ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۲

۵ . مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵



به خاطر رسول خدا(ص) ما حقی بر گردن شما و شما حقی بر گردن ما دارید، پس اگر شما حق ما را به ما ادا کنید ما نیز حق شما را می‌دهیم.

آنچه جالب‌تر از این موارد به نظر می‌رسد، استدلالی است که امام(ع) در برابر مأمون پیش از پذیرش پیشنهاد ولایتعهدی بدان تمسک جست و او را تلویحاً و به گونه‌ای خاص در بن‌بست قرار داد، آن‌گونه که مجبور شود یا از اساس منکر حق خلافت برای خود و پدران‌ش شود و یا دست از سر امام بردارد. امام در برابر او فرمود:

إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَاللَّهِ جَعَلَهَا لَكَ فَلَا يَجُوزُ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاساً أَلْبَسَكَ اللَّهُ وَتَجْعَلَهُ لغيرِكَ وَإِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ.<sup>۱</sup>

اگر این خلافت مال تو است و خدا آن را برای تو قرار داده، در این صورت، جایز نیست لباسی را که خدا به تو پوشانده از خود خلع کرده و در اختیار دیگری قرار دهی و اگر مال تو نیست در این صورت جایز نیست آنچه را که مال تو نیست به دیگران ببخشی.

همچنین امام برای خنثی کردن سیاست مأمون در بهره‌گیری از ولایتعهدی او، در مقام پاسخ به این که چرا ولایتعهدی را پذیرفتی؟ فرمود: به همان دلیلی که جدم داخل شوری گردید.<sup>۲</sup>

و نیز فرمود: قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كِرَاهَتِي لِذَلِكَ، فَلَمَّا خَيْرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَبَيْنَ الْقَتْلِ اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ.<sup>۳</sup>

خدا می‌داند که من از قبول این امر کراهت داشتم. ولی وقتی در وضعی قرار گرفتم که میان قبول ولایتعهدی یا قتل یکی را می‌بایست اختیار کنم، بناچار پذیرش ولایتعهدی را برگزیده‌ام.

به هر حال امام را به پذیرش ولایتعهدی مجبور کردند و امام هم در برابر کوشید تا مانع از آن شود که مأمون به اهدافش برسد. در خطبه‌ای که آن حضرت پس از تثبیت ولایتعهدی خواند، به نکات مهمی اشاره شده است. از جمله

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۸ - ۱۳۹؛ روضة الواعظین، ص ۲۲۳

۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۰

۳ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹

آن که فرمودند:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَضَّدَهُ اللَّهُ بِالسَّدَادِ وَوَقَّعَهُ لِلرَّشَادِ، عَرَفَ مِنْ حَقِّنَا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ...  
وَأِنَّهُ جَعَلَ إِلَيَّ عَهْدَهُ وَالْأَمْرَةَ الْكُبْرَى إِنْ بَقِيَتْ بَعْدَهُ.<sup>۱</sup>

امیر المؤمنین (مأمون) که خدا او را در رفتن راه راست کمک کند و در راست شدن امرش توفیق دهد، آنچه از حق ما را که دیگران انکار کرده بودند به رسمیت شناخت. او ریاست کل و خلافت را برای من واگذاشت اگر بعد از او زنده ماندم. گرفتن اعتراف از مأمون بر این که «خلافت حق اهل بیت است» جزو نکات اساسی مسأله‌ای بود که امام آن را دنبال می‌کرد؛ زیرا برعکس آنکه مأمون می‌خواست امام رضا(ع) را به تأیید خلافت خود وادارد، خود مجبور شده بود امامت اهل بیت را تأیید کند. این تعبیر هم که اگر من بعد از او بمانم، با توجه به این که سن امام قریب بیست سال بیش از مأمون بود، نشان می‌داد که امام بر آن است تا نیت ناخالص مأمون را آشکار کند.

افزون بر آنچه گذشت، امام شرط کرد تا در صورت پذیرش ولایتعهدی، هیچگونه مداخله‌ای در امور سیاسی و جاری نداشته باشد:

وَأَنَا أَقْبَلُ ذَلِكَ عَلَى آتِي لَا أَوْلِي أَحَدًا وَلَا أُعْزِلُ أَحَدًا وَلَا أَنْقِضَ رِسْمًا وَلَا سُنَّةً  
وَأَكُونُ فِي الْأَمْرِ مِنْ بَعِيدٍ مُشِيرًا.<sup>۲</sup>

من این امر را می‌پذیرم با این شرط که کسی را به کاری نگمارم، کسی را از مقامش عزل نکنم، رسم و روشی را نقض نکنم و فقط از دور، مورد مشورت قرار گیرم.

این شرط نشان می‌دهد که امام نمی‌خواست مسؤولیت وضع موجود و کارهایی را که از طرف حکومت اعمال می‌شود به عهده بگیرد و کسانی گمان کنند که آن حضرت نظارت و یا دخالتی در امور دارد، در این صورت طبعاً کسی او را متهم

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۶

۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۸؛ نک: نور الابصار، ص ۱۴۳؛ الارشاد ص ۳۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۸۷؛ روضة الواعظین، ص ۲۲۴ - ۲۲۵؛ اعلام الوری، ص ۳۲۰؛ بحار، ج ۴۹، ص ۳۴ -

۳۵؛ حیاة الامام الرضا، ص ۳۴۷

نمی‌کرد، زیرا مسائلی که در کشور مطرح شده و دستوراتی که به مرحله اجرا در می‌آمد، به پای خود مأمون گذاشته می‌شد و این امتیاز بزرگی بود که امام(ع) موفق شد از مأمون گرفته و بدین ترتیب مانع از آن شود که به خاطر حضورش در تشکیلات، بدنامی برای خود فراهم کند. از این رو خود می‌فرمود:

إِنِّي مَا دَخَلْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا دُخُولَ الْخَارِجِ مِنْهُ.<sup>۱</sup>

من در این امر داخل نشدم، مگر مانند داخل شدن کسی که از آن خارج است. واقعیت این است که امام نمی‌توانست وضعیت ناهنجاری را که محصول نزدیک به دو قرن انحراف بود، بپذیرد. وقتی محمد بن ابی‌عباد با لحن اعتراض آمیزی به آن حضرت گفت: چرا مسؤولیت ولایتعهدی را نپذیرفته و از موقعیت استفاده نمی‌کنید (تا به ما هم نفعی برسد)؟ امام فرمود: اگر این کار به دست من بود و تو نیز همین موقعیت را نزد من داشتی، حقوق تو از بیت المال برابر حقوق مردم عادی می‌شد؛ ما کانتُ نَفَقْتُكَ إِلَّا فِي كُمَّكَ وَكُنْتُ كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ.<sup>۲</sup>

در اصل پذیرش ولایتعهدی بر جامعه‌ای که قادر نیست و قابل هم نیست که رهبری چنین امامی را که امام تشیع مذهبی است بپذیرد، نوعی کار عبث و بیهوده بوده و جز مانعی بر سر راه سیاست‌های اصولی‌تری که امامان شیعه در پیش گرفته بودند، نمی‌توانست باشد.

### امام رضا(ع) و مأمون

در فاصله پذیرش ولایتعهدی تا شهادت امام، باید چند مسأله در روابط مأمون با آن حضرت مورد بحث قرار گیرد.

الف: مأمون پس از آوردن امام رضا(ع) به مرو، جلسات علمی متعددی با حضور افراد مختلف از علما تشکیل می‌داد. در این جلسات مذاکرات زیادی میان امام(ع) و دیگران صورت می‌گرفت که به طور عمده در حول و حوش مسائل اعتقادی و

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۸

۲ . همان، ج ۲، ص ۹۰

فقهی بود. بخشی از این مذاکرات را طبرسی در کتاب خود فراهم آورده است.<sup>۱</sup> هدف مأمون از تشکیل این محافل علمی، نشان از علم دوستی او یا تظاهر به آن بود. در اصل باید وی را از این زاویه متمایز از دیگر خلفای عباسی دانست، به ویژه که مذاق عقلی او و همراهیش با معتزله، او را بر آن می‌داشت تا در برابر اهل حدیث ایستادگی کرده و آنان را منکوب سازد. با این حال مسأله در این جا خاتمه نمی‌یافت. مأمون از تشکیل چنین جلساتی هدف دیگری نیز داشت. او می‌خواست با کشاندن امام به بحث، تصویری را که عامه مردم درباره ائمه اهل بیت (ع) داشتند و آنان را صاحب علم خاص مثلا از نوع علم لدنی می‌دانستند، از بین ببرد.

مرحوم صدوق در این باره می‌گوید: مأمون اندیشمندان سطح بالای هر فرقه را در مقابل امام قرار می‌داد تا حجت آن حضرت را به وسیله آنان از اعتبار بیندازد و این به جهت حسد او نسبت به امام و منزلت علمی و اجتماعی او بود. اما هیچکس با آن حضرت روبه‌رو نمی‌شد جز آن که به فضل او اقرار کرده و به حجتی که از طرف امام علیه او اقامه می‌شد، ملتزم می‌گردید.<sup>۲</sup>

در روایتی آمده: هدف مأمون از این کارها جلب نظر امام بود؛ اما آن حضرت به اصحاب خود فرمود: فریب ظاهرسازی‌های او را نخورید، من به دست مأمون به شهادت خواهم رسید.<sup>۴</sup>

این مجالس که در اوائل به همین مقصود تشکیل می‌شد، به تدریج مشکلاتی را برای مأمون درست کرد. زمانی که مأمون متوجه شد، تشکیل چنین مجالسی برای وی خطرناک است، اقدام به محدود کردن امام کرد. از عبدالسلام هَرَوی نقل شده که به مأمون اطلاع دادند: امام رضا (ع) مجالس کلامی تشکیل داده و بدین وسیله مردم شیفته آن بزرگوار می‌شدند. مأمون به محمد بن عمرو طوسی

۱ . الاحتجاج، ج ۲، صص ۲۳۷ - ۱۷۱ و نک: عیون اخبار الرضا، ج ۱، صص ۱۶۷ - ۱۲۶؛ بحار، ج

۴۹، صص ۲۱۶ - ۱۸۹

۲ . در مجالس اهل حدیث نیز شرکت می‌کرد نک: بحار، ج ۴۹، ص ۱۸۹

۳ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۲

۴ . همان، ج ۲، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۹

مأموریت داد تا مردم را از مجلس آن حضرت طرد نماید. پس از آن امام در حق مأمون نفرین کرد و از جمله چنین فرمود: یا بَدِيعُ یا قَوِيُّ یا مَنِيْعُ یا عَلِيُّ یا رَفِيعُ! صَلِّ عَلَيَّ مَنْ شَرَفَتْ الصَّلَاةَ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ وَأَنْتَقِمَ لِي مِمَّنْ ظَلَمَنِي وَأَسْتَخَفَّ بِي وَطَرَدَ الشَّيْعَةَ عَنِّي بَابِي.<sup>۱</sup>

ای پدید آورنده زمین و آسمانها، ای پروردگاری که دارای قدرت بی پایانی، ای پروردگاری که تغییر و تبدیلی در او راه ندارد، ای پروردگار بلند مرتبت، درود بفرست بر کسی که نماز را با صلوات و درود به او، شرافت دادی و از کسی که به من ستم روا داشت و مرا سبک کرد و شیعه مرا از در خانه من راند و متفرق کرد، انتقام مرا بگیر.

این مسأله به صورت یک دلیل عمده برای شهادت امام درآمد. احمد بن علی انصاری می‌گوید: از ابوصلت پرسیدم: چگونه مأمون راضی به قتل امام رضاع شد؟ ابوصلت گفت: ... مأمون ولایتعهدی را بدین جهت به امام رضا داد که به مردم نشان دهد آن حضرت رغبت به دنیا دارد، تا از چشم مردم بیفتد. اما وقتی از امام جز آنچه برتری او را بر مأمون نشان می‌داد چیزی برای مردم آشکار نمی‌شد، دست به دعوت و جلب متکلمان تمامی سرزمین‌های اسلامی زد تا به وسیله آنان، امام را از نظر علمی محکوم نماید و از این رهگذر، نقص آن حضرت میان عامه مردم ثابت شود؛ ولی امام با هیچ عالم یهودی و نصرانی و ... روبرو نمی‌شد جز آن که بر او برتری می‌یافت و مردم می‌گفتند: آن حضرت شایسته‌تر از مأمون برای تصدّی مقام خلافت است. جاسوسان نیز چگونگی امر را به اطلاع او می‌رساندند. بدین ترتیب بود که مأمون دست به مسموم ساختن امام زد.<sup>۲</sup>

ب. از جمله اموری که سبب تیرگی روابط مأمون با امام گردید، رفتن آن حضرت به نماز عید بود. مأمون از امام خواست تا نماز عید را بخواند، اما امام بر مبنای شرایطی که در ابتدای ولایتعهدی با مأمون کرده بود از پذیرش اقامه نماز

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۱

۲ . همان، ج ۲، ص ۲۴۱

عید عذر خواست. مأمون اصرار کرد و امام ناچار قبول کرد و فرمود: پس من همچون رسول خدا(ص) به نماز خواهم رفت. مأمون نیز پذیرفت. مردم انتظار داشتند که امام رضا(ع) همچون خلفا با آداب و رسوم خاصی از خانه خارج شود، اما شگفت‌زده دیدند که حضرت با پای برهنه در حالی که تکبیر می‌گوید به راه افتاد. امیران که با لباس رسمی و معمول این گونه مراسم آماده بودند، با دیدن این وضع، یکباره از اسب‌ها فرود آمده و کفش‌ها را از پا در آوردند و با گریه و تکبیرگویان پشت سر امام به راه افتادند. امام در هر قدم که می‌رفت سه بار تکبیر می‌گفت. گفته‌اند که فضل به مأمون گفت:

إِنْ بَلَغَ الرَّضَا الْمُصَلَّى عَلَى هَذَا السَّبِيلِ افْتَنَّ بِهِ النَّاسُ وَالرَّأْيُ أَنْ تَسْأَلَهُ أَنْ يَرْجِعَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ الْمَأْمُونُ فَسَأَلَهُ الرَّجُوعَ فَدَعَا أَبُو الْحَسَنِ بِخُفِّهِ فَلَبِسَهُ وَرَكِبَ وَرَجَعَ<sup>۱</sup>

اگر امام رضا بدین صورت به مصلی برسد، مردم فریفته او می‌شوند، بهتر آن است که از او بخواهی برگردد. پس مأمون فردی را فرستاد و از امام خواست که برگردد. آن حضرت کفش خود را خواست، آن را به پا کرد و سوار بر مرکب شد و بازگشت.

نقش فضل بن سهل در این ماجرا و توطئه‌هایی که وی علیه امام رضا (ع) داشت، می‌تواند سبب صدور این سخن از علی بن موسی الرضا شود که به روایت مسندی که ابن نجار نقل کرده، فرمود: لا تغتر بکرامة الأمير إذا غشک الوزير، وقتی وزیر با تو از در فریب وارد می‌شود، کرامت امیر تو را فریب ندهد<sup>۲</sup>

احساس خطری که مأمون از این حادثه کرده بود، او را به این فکر انداخت که وجود امام نه تنها دردی را برای او دوا نمی‌کند بلکه اوضاع را علیه او سخت‌تر تحریک خواهد کرد. از این رو مراقبانی برای آن حضرت گمارد تا به دقت او را تحت نظر بگیرند و اخبارش را به مأمون برسانند تا مبادا اقدامی بر ضد مأمون

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۴۹۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۹؛ روضة الواعظین، صص ۲۲۷ - ۲۲۸

۲ . تتمه ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۳۶

انجام دهد. مواردی از این قبیل گزارش دادنها درباره امام به مأمون وجود دارد.<sup>۱</sup>  
ابوصلت می گوید: وَكَانَ الرَّضَا لَا يَحَابِي الْمَأْمُونَ مِنْ حَقٍّ وَكَانَ يَجِيئُهُ بِمَا يَكْرَهُ فِي  
أَكْثَرِ أَحْوَالِهِ فَيَغِظُهُ ذَلِكَ وَيَحْقِدُهُ عَلَيْهِ وَلَا يَظْهَرُهُ لَهُ.<sup>۲</sup>

امام رضا(ع) در بیان مسائلی که حق می دانست، از مأمون وحشتی نداشت و در  
اکثر اوقات به او چنان جواب می داد که ناراحتش می کرد. این وضع سبب غضب  
مأمون و ازدیاد عداوتش نسبت به آن حضرت می گردید. ولی غضب و عداوت خود  
را هرگز به امام آشکار نمی کرد.

شیخ مفید آورده است که امام در مجالس خصوصی با مأمون، او را نصیحت  
می کرد و از عذاب الهی بیم می داد و به خاطر کارهای خلافی که مرتکب می شد  
به نکوهش او می پرداخت. مأمون به ظاهر اندرزهای امام را می پذیرفت، ولی در  
واقع از این برخوردهای امام سخت ناراحت می شد. شیخ نمونه ای از اینگونه موارد  
را نیز یاد کرده است.<sup>۳</sup>

در موارد دیگری نیز امام به صراحت اعمال امکام را مورد انتقاد قرار می داد. از  
جمله زمانی که او به پیشروی نظامی در کشورهای غیراسلامی مشغول بود،  
خطاب به مأمون چنین فرمود: چرا به فکر امت محمد(ص) نبوده و به اصلاح  
آنها نمی پردازی؟<sup>۴</sup>

یک روایت را هم ابن نجار نقل کرده که نوعی مشاوره دادن امام رضا (ع) در  
برخی از مسائل را نشان می دهد: زمانی که مأمون نشسته بود و کنارش علی بن  
موسی الرضا، فضل بن سهل وزیر وارد شده گفت: در مرز فلان، فلان شخص ترکی  
را به عنوان والی گماشتم. امام رضا (ع) فرمود: صلاح امام مسلمین نیست که در  
مرزهای مسلمانان، شخصی از اسرای همان منطقه را بگمارد، زیرا حتی اگر دین  
او مخالف دین آنان باشد، وطن دوستی او سبب اشفاق بر اهالی و رعایت مصالح

۱ . نک: بهار، ج ۴۹، ص ۱۳۹؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۷۷ - ۷۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲،

ص ۱۵۳، به نقل حیاة الامام الرضا، ص ۲۱۴

۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۱

۳ . الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۹

۴ . نک: مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۷۴

آنها [و نه حکومت] باشد. مأمون گفت: این سخن را باید با آب طلا نوشت.<sup>۱</sup>

### شهادت امام (ع)

از مطالبی که در بالا بدان اشاره شد، به دست می‌آید که مأمون از آوردن امام به مرو به نتایج مطلوبش دست نیافته بود. چنانچه وضع به همین منوال ادامه می‌یافت، به احتمال ضررهای غیر قابل جبرانی برای او در پی داشت. مأمون که از کشتن برادر خود برای رسیدن به خلافت خودداری نکرده بود و بعدها از کشتن وزیر خویش که برای رسیدن او به خلافت آن همه زحمت کشیده بود احساس نگرانی نکرد، این بار نیز همانند اجداد جنایتکار خود، به منظور حفظ خلافت، برای کشتن امامی دیگر از امامان شیعه اقدام به توطئه کرده و آن حضرت را با سیاست بازی‌های خاص خود به شهادت رساند.<sup>۲</sup>

در عین حال به مردم چنان وانمود کرد که از رحلت امام بسیار غمگین و افسرده شده است، به طوری که سه شبانه‌روز حاضر به ترک آرامگاه امام نگردید. توسل به تزویر توسط او چنان گویا و ظاهر فریب بود که حتی اقلیتی از علمای شیعه نیز حاضر به پذیرفتن شهادت آن حضرت به دست او نشده‌اند که اربلی از جمله آنهاست.<sup>۳</sup> این در حالی است که اکثریت علمای شیعه و در رأس آنها صدوق که مفصل‌ترین کتاب را درباره امام و اخبار مربوط به آن حضرت نگاشته، به صراحت و با استناد به روایات زیادی، شهادت امام به دست مأمون را پذیرفته‌اند.<sup>۴</sup> یک منبع زیدی نیز با صراحت نوشته است که مأمون قاتل علی بن موسی الرضا (ع) بوده است.<sup>۵</sup>

۱ . تمتة ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۳۶

۲ . مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۷؛ الارشاد، ص ۳۱۶

۳ . کشف الغمه، ج ۲، صص ۲۸۲ - ۲۸۳. این مسأله را به سید بن طاووس نیز نسبت داده است.

۴ . نک: مسند الامام الرضا، ج ۱، صص ۱۲۴ - ۱۳۹

۵ . الحدائق الوردیة، ج ۲، ص ۳۸۹



## امام(ع) و تبلیغات ضدّ علوی

به یقین می‌توان گفت که از مهم‌ترین مشکلات عباسیان در دوران خلافتشان، شورش‌هایی بود که توسط علویان علیه آنها بر پا می‌شد. اوایل رهبری این شورش‌ها را زیدیه عهده‌دار بودند، اما اندکی بعد اسماعیلیان هم به آنها پیوستند. با گذشت دوران سفاح (م ۱۳۶) که حتی آن دوره نیز شامل یک قیام شیعی به نام علویان، یعنی قیام شریک بن شیخ مهری در خراسان بود، در زمان منصور، مهدی، هادی، هارون و... به طور مرتب و هر چند گاه، شورش‌هایی ضد خلافت عباسیان برپا می‌شد. از این رو، بیشتر خلفای عباسی در سرکوبی علویان، بیرحمانه‌ترین رفتارها را در پیش می‌گرفتند. شعله‌های این شورش‌ها طی قرون متوالی هر از چندی، از گوشه‌ای از کشور پهناور اسلامی سر به آسمان برمی‌داشت. چنان که این مسأله در قرن سوم و چهارم به صورت یک مشکل جدی برای عباسیان مطرح بود. حتی در واپسین روزهای حکومت بنی عباس، هنوز برخی از سلاطین همچون محمد خوارزمشاه کوشیدند به بهانه این که خلافت اسلامی از آن علویان است، از اطاعت خلفای عباسی سرپیچی نمایند.

ورای این سرکوبی‌ها که تاریخنگاری خاص آن را در آثار شماری از مورخان به ویژه کتاب مهم *مقاتل الطالبیین* می‌توان یافت، عباسیان به منظور طرد علویان از جامعه به شیوه‌های دیگری نیز متوسل می‌شدند که از مهم‌ترین آنها تبلیغات زهرآگین ایشان در شکل‌های مختلف به هدف بی‌اعتبار کردن شخصیت علمی علویان نزد مردم بود. خدشه وارد ساختن به تصورات مردم درباره عظمت خاندان رسالت، هدف مهمی بود که از راه‌های مختلف توسط عباسیان دنبال می‌شد و هر زمان، متناسب با شرایط و اوضاع و احوال آن زمان، تبلیغات خاصی رواج می‌یافت.

یکی از شیوه‌های تبلیغاتی عباسیان بر ضد علویان - که به احتمال از دوران هارون سر برآورد - این بود که اظهار می‌شد، علویان آنچنان حقی برای خود قائلند که سایر مردم را «عبید» و برده خود می‌دانند. آنان این مفهوم را از روایاتی که درباره برتری اهل بیت(ع) یا مفهوم امامت و برتری و برگزیدگی (اصطفاء) از

پیامبر (ص) و ائمه شیعه (ع) نقل شده است، گرفته و در تبلیغات خود از آن سوء استفاده می‌کردند؛ در حالی که در این گونه روایات، تنها اطاعت بی‌چون و چرای مردم از امام خاطر نشان شده و این مفهومی جز آن بود که عباسیان روی آن پای می‌فشرده‌اند. عباسیان در تبلیغات خود به مردم می‌گفتند: علویان شما را برده خود دانسته و بدین ترتیب شما را مورد تحقیر قرار می‌دهند! طبیعی است که این گونه شایعات بی‌اساس، عده‌ای از مردم ساده لوح را به دوری از علویان وا می‌داشت.

شافعی از کسانی بود که نسبت به اهل بیت اظهار علاقه کرده و ارادت نشان می‌داد و اشعاری نیز در این باره سرود.<sup>۱</sup> زمانی وی به یمن رفت و یک سال در آن دیار اقامت گزید. در این وقت به هارون خبر دادند که شافعی به همراه یکی از علویان در صدد قیام علیه تو برآمده است. هارون از شنیدن این خبر خشمگین شد و دستور توقیف شافعی و اعزام او را به پایتخت صادر کرد. او را همراه با برخی از اصحابش در پایتخت حاضر کردند. این خبر به محمد بن حسن شیبانی فقیه حنفی که در خدمت هارون بود رسید و او برای آن که این حرکت بر دسیسه چینی او نسبت به شافعی حمل نشود، از هارون خواست تا از او بگذرد. ولی هارون این درخواست را رد کرد. وقتی شافعی در برابر هارون قرار گرفت موضوع قیام را تکذیب کرده، افزود:

أُولَئِكَ فِي النَّاسِ عَلَوِيٌّ إِلَّا وَيُظَنُّ أَنَّ النَّاسَ لَهُ عَبِيدٌ فَكَيْفَ أُخْرِجُ رَجُلًا يَرِيدُ أَنْ  
يَجْعَلَنِي عَبْدًا.

آیا چنین نیست که علویان مردم را برده خود می‌دانند، در این صورت چگونه من مردی از آنها را بر جنگ علیه تو علم کنم که خود مرا در صورت پیروزی برده خود خواهد کرد؟ هارون از این سخن خشنود شده و او را خلعت علما پوشانید.<sup>۲</sup> ممکن است شافعی از روی تقیه چنین مطلبی را اظهار کرده باشد، اما به هر روی چنین به دست می‌آید که روزگاری این شایعه در جامعه رواج داشته که کسی جز عباسیان نمی‌توانستند آن را ساخته و پرداخته باشند.

۱ . نک: دیوان الامام الشافعی، صص ۳۸، ۵۷، ۷۴ . تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۸

۲ . الفتح، ج ۸، ص ۲۴۹ - ۲۴۸

شاهد دیگر، روایتی است که بسیاری از مصادر آن را نقل کرده‌اند. مرحوم کلینی آورده که محمد بن زید طبری گفت: من بالای سر امام رضا(ع) ایستاده بودم در حالی که گروهی از بنی‌هاشم نیز در کنار او بودند. از جمله آنها اسحاق بن حسین عباسی بود که امام رو به او کرده و فرمود:

يَا إِسْحَاقُ! بَلَّغْنِي أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّا نَزَعُمُ أَنَّ النَّاسَ عَبِيدٌ لَنَا؛ لا، وَقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مَا قُلْتُهُ وَلَا سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي قَالَهُ وَلَا بَلَّغْنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَبِي قَالَهُ وَلَكِنِّي أَقُولُ: النَّاسُ عَبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ مُوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدِ الْغَائِبِ.<sup>۱</sup>

ای اسحاق! به من خبر رسیده که مردم می‌گویند: ما آنها را بردگان خود می‌پنداریم، نه، قسم به قرابتی که با رسول خدا (ص) دارم، نه من خود چیزی گفته‌ام و نه از یکی از اجدادم شنیده‌ام که چنین بگوید و نه از یکی از پدرانم به من چنین روایتی رسیده ولی من می‌گویم: مردم در این که اطاعت ما بر آنها واجب است فرمانبردار ما و از نظر دینی موالیان و دوستان ما هستند. این مطلب را حاضران به غایبان برسانند.

در روایت دیگری از ابوصلت آمده که به امام عرض کردم: مردم چیزهایی از شما نقل می‌کنند. امام فرمود: چه چیزی از ما نقل می‌کنند؟ گفتم: می‌گویند: شما ادعا دارید که مردم بردگان شما هستند، امام فرمود:

ای پروردگاری که آسمانها و زمین را گستردی و دانای پنهان و آشکاری، تو شاهدهی که من چنین نگفته‌ام، از پدران خود نیز هرگز نشنیده‌ام چنین بگویند، تو آگاهی از ستم‌هایی که از این مردم به ما روا داشته می‌شود که این هم یکی از آنها است. پس از آن امام رو به من کرد و فرمود: اگر چنان که از ما حکایت می‌کنند ما همه مردم را بردگان خود می‌دانیم، پس به چه کسی آنها را می‌فروشیم؟ گفتم: راست می‌فرمایدای فرزند رسول خدا. سپس امام به فرق میان ولایت و برده دانستن مردم پرداخته و فرمود: ای عبدالسلام! آیا تو منکر ولایتی

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الامالی، طوسی، ج ۱، ص ۲۱؛ الامالی مفید، ص ۱۵۶؛ مسند الامام الرضا،

هستی که خدا به ما عطا فرموده؟ گفتم: نه به خدا پناه می‌برم، من ولایت شما را قبول دارم.<sup>۱</sup>

این دو روایت به خوبی نشان می‌دهد که بنی عباس چگونه با گرفتن سوزهای از یک مسأله حق (ولایت)، کوشیده‌اند مردم را از ائمه (ع) دور نگاه دارند.

### امام رضا (ع) و استمرار فرهنگ حدیثی شیعه

امامان دوره اخیر، علاوه بر حدیث، به تناسب اوضاع فرهنگی و دینی زمانه، بسیاری از مطالب کلامی را مطرح می‌کردند. پیش از این، دیدیم که چه اندازه از احادیث امام کاظم (ع) حاوی اندیشه‌های کلامی است. همین مطلب درباره امام رضا (ع) نیز صدق می‌کند. در این باره بعد از این سخن خواهیم گفت.

اما آنچه برای عالمان این دوره اهمیت داشت، در درجه نخست علم حدیث بود. این که چه اندازه حدیث دارند، از چه طریقی شنیده‌اند، تا چه اندازه به سنت و سیره نبوی متکی است و روشن‌گر چه نکاتی است.

ابن نجار با یاد از علی بن موسی الرضا (ع) گوید: او از پدرش حدیث شنود و همین‌طور از عموهایش اسماعیل، عبدالله، اسحاق و علی که همگی فرزندان امام جعفر صادق بودند. همین‌طور از عبدالرحمان بن ابی الموالی قرشی و افراد دیگری از اهل حجاز. سپس می‌افزاید: او در جایگاهی از علم و دین قرار داشت که در مسجد رسول الله (ص) فتوا می‌داد در حالی که تنها بیست و اندی سال داشت. مأمون او را به خراسان خواست و ولایتعهدی را به او سپرد، اما زمانش به آنجا نکشید و درگذشت. در خراسان و دیگر بلاد روایت حدیث می‌کرد. در خراسان ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی، احمد بن عامر طائی، عبدالله بن عباس قزوینی، محمد بن احمد بن حنبل، معلی بن منصور رازی، آدم بن ابی ایاس عسقلانی، محمد بن رافع تستری، خالد بن احمد ذهلی، نصر بن علی جهضمی،

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۳؛ الامالی مفید، ط نجف، ص ۱۴۸؛ الامالی، طوسی، ج ۱، ص ۲۱؛

مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۹۶

ابو احمد داود بن سلیمان غازی و دیگران از وی روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

ابن نجار در نقل دیگری به طور مسند آورده است که علی بن موسی الرضا در حالی که جوان نوری بود در روضه مسجد النبی (ص) می‌نشست و مردم، در حالی که مشایخ در مسجد بودند، از او پرسش می‌کردند. یک نمونه پرسش، درباره قدر بود که امام به آن پاسخ داد.<sup>۲</sup>

ابن نجار روایت دیگری نقل کرده است که باز حکایت از اصرار امام رضا (ع) بر مواضع خاص شیعی در فقه مبتنی بر سیره نبوی است: خالد بن احمد ذهلی نقل می‌کند که پدرم گفت: در نیشابور پشت سر امام رضا نماز می‌خواندم. او بسم الله الرحمن الرحیم را بلند خواند و سپس گفت: رسول خدا (ص) بسم الله را در نماز بلند می‌خواند.<sup>۳</sup> مسأله «جهر» یا بلند خواندن بسم الله در نماز، یکی از مسائل فقهی مورد تأکید امامان شیعه بود و تا به امروز نیز از ویژگی‌های فقه شیعه در نماز است.

یک نکته دیگر که امام بر اساس سنت نبوی روی آن حساسیت نشان داد این بود که به دروغ روایتی در فضیلت روزه روز عاشورا یعنی دهم محرم از پیامبر (ص) نقل می‌کردند. اصل این حکایت، از روزه گرفتن این روز توسط یهودیان بود. بعدها امویان آن را زنده کردند تا وسیله‌ای برای جشن و سرور باشد. شخصی آمد و از امام رضا (ع) درباره صوم عاشورا سؤال کرد. حضرت فرمود: عن صوم این مرجانه تسألنی؟ آثار از روزه روزی می‌پرسی که آل زیاد آن را به مناسبت قتل حسین برپا کردند؟ این روزی است که آل محمد و اهل اسلام به آن فال بد می‌زنند. نه روزه دارد و نه متبرک است. کسی که عاشورا را روزه بدارد یا به آن تبرک گوید، در حالی که قلبش مسخ شده، با خداوند ملاقات خواهد کرد و در قیامت با کسانی که این سنت را گذاشتند محشور خواهد شد.<sup>۴</sup>

۱ . تتمه ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۳۶

۲ . همان، ج ۱۹، ص ۱۳۸

۳ . همان، ج ۱۹، ص ۱۳۸

۴ . کافی، ج ۴، ص ۱۴۶

## امام رضا (ع) و گسترش فرهنگ مکتوب شیعه

نگارش آثار حدیثی، کلامی و تاریخی در این دوره با سرعت بیشتری پیش می‌رفت. علاوه بر ساختار کتاب که پیش از آن رسم بود، روش‌های تازه ای هم در نگارش رایج می‌شد که گرچه محتوا حدیث بود، اما گرایش فقهی‌تر و همین‌طور روش بیان در قالب پرسش و پاسخ، مکاتبه و مانند اینها بود. عناوینی که تحت عنوان *مسائل الرضا* از آنها یاد شده، شامل چندین عنوان کتاب از نویسندگان شیعی این دوره است. ابراهیم بن بشر از اصحاب امام، کتابی با عنوان *مسائل الی الرضا* داشته که پرسش‌های وی و پاسخ‌های امام بوده است.<sup>۱</sup> حسن بن علی بن زیاد و شاء عجللی کوفی نیز که از دانشمندان شیعی بود، کتابی با عنوان *مسائل الرضا* داشت.<sup>۲</sup> احمد بن عمر بن حلال از اصحاب امام رضا، کتاب *مسائل* داشت.<sup>۳</sup> چنان که سعد خادم ابودلف عجللی نیز *مسائل الرضا* داشت.<sup>۴</sup> نیز صباح بن نصر هندی.<sup>۵</sup> وجود این نامه‌ها در خانه اصحاب، گاه اسباب دردسر هم می‌شد. بنا به روایت صدوق حسن بن علی و شاء گوید، عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث<sup>۶</sup> از من خواست از امام رضا (ع) بپرسم: آیا اجازه می‌دهد من نامه‌های ایشان را پس از خواندن از بین ببرم؛ زیرا ترس آن هست که در دست دیگران افتد. این به خصوص از آن جهت بود که خاندان اشعث، روابطی با حکومت هم داشتند. امام اجازه دادند.<sup>۷</sup>

همین‌طور آثاری نوشته شد که شرح برخی از مجالس مناظره امام رضا (ع) با

۱ . رجال نجاشی، ص ۲۳

۲ . همان، ص ۳۹ - ۴۰

۳ . همان، ص ۹۹

۴ . همان، ص ۱۷۹

۵ . همان، ص ۲۰۲

۶ . پدر وی جعفر بن محمد بن اشعث، کسی است که هارون فرزندش امین را برای تربیت به وی سپرد، اما یحیی برمکی که با وی رقابت داشت و می‌دانست از اصحاب امامت است، به هدف مبارزه با رقیب، اسباب دردسر برای امام کاظم (ع) فراهم کرد به طوری که حضرت زندانی شد و در آنجا به شهادت رسید.

۷ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۹

روحانیون سایر ادیان را نوشته بود.<sup>۱</sup> چنان که حسین بن محمد بن فضل نوفلی نیز کتابی با عنوان *مجالس الرضا علیه السلام مع اهل الادیان* نوشت.<sup>۲</sup> عبد العزیز بن یحیی بن احمد جلودی بصری هم کتابی با عنوان *مناظرات علی بن موسی الرضا* نوشت.<sup>۳</sup>

در این میان، سهم شیعیان قم به تدریج رو به افزایش بوده و به آرامی محدثان این شهر در میان اصحاب نزدیک ائمه (ع) و راویان مستقیم اخبار و احادیث ایشان راه یافتند. اسحاق بن آدم بن عبدالله اشعری قمی از جمله اصحاب امام رضا(ع) بوده و خود نویسنده کتاب حدیث هم بوده است.<sup>۴</sup> احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی نیز با امام رضا دیدار داشته و از یاران و راویان امامان بعدی است. وی دارای کتب حدیثی چندی است و از برترین رؤسای شیعیان قم است.<sup>۵</sup> ریان بن صلت اشعری قمی نیز که از شاگردان امام رضا(ع) بود، کتابی از کلمات آن حضرت درباره فرق بین آل و امت گردآوری کرده بود.<sup>۶</sup>

عبدالله بن سعید بن حیان کندی هم که تا سال ۲۴۰ زنده بود و کتابی از روایات ائمه پیش از حضرت رضا گردآوری کرده بود، بر ایشان عرضه کرد تا از درستی آنها مطمئن شود.<sup>۷</sup>

زکریا بن آدم بن عبدالله اشعری قمی نیز از رجال بلند پایه و موثق بود که اعتباری نزد امام رضا داشت؛ له وجه عند الرضا علیه السلام؛ و صاحب کتاب بود.<sup>۸</sup> محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری که از او با عنوان *شیخ القمیین* و رابط آنان با سلاطین یاد شده، نزد امام رضا (ع) رفت و از وی و فرزندش حدیث شنید. وی اثری نیز با عنوان *کتاب الخطب* داشته است.<sup>۹</sup>

۱ . رجال نجاشی، ص ۳۷

۲ . همان، ۵۶ - ۵۷

۳ . همان، ص ۲۴۳

۴ . همان، ص ۷۳

۵ . همان، ص ۸۱ - ۸۲

۶ . همان، ص ۱۶۵

۷ . رجال نجاشی، ص ۲۱۷

۸ . رجال نجاشی، ص ۱۷۴

۹ . رجال نجاشی، ص ۳۳۸

## مبارزه امام رضا (ع) با غلو

مشکلات غالیان، در طول زندگی امامان، به یک مشکل دائمی تبدیل شده بود و ائمه نیز بدون مسامحه، به مبارزه با آنان می‌پرداختند. در این باره شواهد فراوانی وجود دارد که لازم نیست به همه آنها بپردازیم، اما می‌توانیم برای نمونه، به چند مورد اشاره کنیم.

سخن اصلی این بود که به ظاهر برای بزرگ کردن بیش از حد امامان، نسبت الوهیت و نبوت به آنان داده و اخبار عجایب و غرایب در ارتباط و اتصال آنان با عالم بالا در حد وحی یا حتی بالاتر به آنان نسبت می‌دادند. غالیان که از میانه قرن اول هجری در اطراف ائمه پدید آمدند، انگیزه‌های آنان از جهل گرفته تا دست و پا کردن موقعیتی برای خود، یا حتی انگیزه‌های مالی، یا احساسات تهی مذهبی، هرچه بود، نتیجه‌اش شکل گرفتن اندیشه‌های تندروانه با محوریت امامان بود. ادعاهای مهدویت پشت سر هم، تفویض اختیارات خداوندی به امامان، تأویل مفاهیم دینی، رواج باطنی‌گری و بسیاری از انحرافات دیگر که مع الاسف مشتری‌های زیادی داشت، یکی از چندین فرقه غالیان، فرقه طیاره بود. از جمله کسانی که بستگی به این فرقه داشت یونس بن ظبیبان، از راویان دوره امام صادق (ع) بود که رجال شناسان شیعی مانند ابن غضائری، نجاشی و علامه حلی، او را متهم به غلو و کذب کرده و منحرف دانسته‌اند. روایات چندی از وی در متون حدیثی برجای مانده که به طور معمول چندان به آنها اعتمادی نیست. وی از دوستان ابوالخطاب اسدی بود که از رهبران غالی است و از سوی امام صادق (ع) همواره مورد انکار و طرد و لعن بوده است.

حکایت اخیر برخورداردی است که امام رضا (ع) با یک نقل غالیانه از یونس بن ظبیبان داشت.

محمد بن قولویه قمی از سعد بن عبدالله اشعری از محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمان نقل کرده است که از مردی از فرقه طیاره شنیدم که برای امام رضا (ع) این حکایت را از یونس بن ظبیبان نقل کرد. یونس گفت: در یکی از شبها من در طواف بودم. ناگهان ندایی از بالای سرم شنیده شد که می‌گفت: ای یونس!



اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى و اقم الصلوة لذكرى. اى يونس من خداوند هستم، هيچ خدایی جز من نیست، من را عبادت کن. و برای یاد من نماز بگزار. من سرم را بلند کردم، در همان حال جبرئیل را دیدم. [در اصل روایت به اختصار «ج» می‌گوید که مرحوم مجلسی هم نوشته مقصودش جبرئیل بود].<sup>۱</sup>

ناگهان امام رضا (ع) خشمگین شد، به طوری که ناراحتی خود را بروز داده (لم يملك نفسه) به آن مرد گفت: از پیش من برو، خداوند تو را و کسی که این حکایت را برای تو نقل کرده، لعنت کند. خداوند یونس بن ظبیان را هم لعنت کند، هزار لعنت که بعد از هر کدام هزار لعنت دیگر باشد، لعنتی که هر کدام تو را تا قعر جهنم می‌رساند. بدان، آن که او را ندا داده کسی جز شیطان نبوده است. اما یونس بن ظبیان هم با ابوالخطاب در بدترین عذابها با همدیگر هستند، به همراه دوستانشان، با همان شیطان، با فرعون و آل فرعون. این را من از پدرم (درباره او شنیدم). یونس بن عبدالرحمان گوید: این مرد برخاسته بیرون رفت. هنوز ده قدم از در دور نشده بود که افتاد و غش کرد و جنازه‌اش را بردند.<sup>۲</sup>

ساخت احادیثی در تأیید غلو از کارهای رایج غالیان بود. این روایات که گاه در مجموعه‌ها و کتابهای حدیثی اصحاب بزرگ ائمه (ع) نیز وارد می‌شد، مشکلات زیادی را ایجاد می‌کرد؛ زیرا بسیاری به اعتماد آن احادیث، تمایل به این باورها پیدا می‌کردند؛ علاوه بر این که موقعیت امامان را در نزد سایر مردم تخریب می‌کرد. امام رضا (ع) ضمن حدیثی در باره این قبیل جعلیات در احادیث پدرانش توضیح می‌دهد.

آن حضرت فرمود: مخالفان ما احادیثی درباره فضائل ما از پیش خود ساخته و به ما نسبت می‌دهند که از این کار نظر خاصی دارند، و این احادیث بر سه دسته تقسیم می‌شود:

الف: روایات غلوآمیز که ما را بالاتر از آنچه هستیم نشان می‌دهد.

ب: روایات تقصیر که ما را پایین‌تر از آنچه هستیم نشان می‌دهد.

۱ . بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۴

۲ . رجال کشی، ص ۳۶۴

ج: روایاتی که در آن به عیوب دشمنان ما تصریح شده است. مردم وقتی روایات غلوآمیز را می‌بینند، شیعیان ما را تکفیر کرده و عقیده به ربوبیت ما را بدانها نسبت می‌دهند و وقتی روایات دسته دوم را می‌بینند، به ما در حد همانها اعتقاد پیدا می‌کنند و وقتی عیوب دشمنان ما را می‌شنوند به ما همان نسبت‌ها را می‌دهند.<sup>۱</sup>

روایت فوق نشان می‌دهد که چگونه سعی می‌شده تا موقعیت علویان در میان مردمی که دوستدار آنها بودند تخریب شود.

### امام رضا(ع) و مسائل کلامی

دوران امام رضا(ع) از دوران‌هایی است که بحث‌های کلامی از ناحیه جریانات گوناگون فکری به سرعت رو به رشد و توسعه گذاشته و در هر زمینه اختلاف نظر پدید آمده است. دو گروهی که ما آنها را به نامهای «معتزله» و «اهل حدیث» می‌شناسیم، در بر پایی این جدال‌ها و کشمکش‌های فکری، بیشترین سهم را دارا بودند. خلفای عباسی نیز هر کدام به نحوی در این مسائل مشارکت می‌کردند، اما هیچکدام با مأمون قابل مقایسه نیستند. بعد از زمان مأمون، شماری از خلفا به طور جدی در مسائل فکری و کلامی درگیر شدند. در برابر این دو گروه، که یکی عقل را بر نقل ترجیح می‌داد و دیگری (اهل حدیث) به عکس، امام رضا(ع) می‌کوشید تا موضع خود را بیان کند. از این روست که بخش عمده روایاتی که از آن حضرت نقل شده، در موضوعات کلامی آن هم در شکل پرسش و پاسخ و یا احیاناً مناظره است.

از سوی دیگر، به دلیل آن که امام رضا(ع) مدتی در سمت ولایتعهدی، برخوردارهای آشکارتری در این زمینه داشت، این مناظرات بیشتر پیش می‌آمد، به ویژه که مأمون هم در اوائل، به دلایل متعددی به منظور ترتیب و تشکیل چنین جلساتی سعی وافری از خود نشان می‌داد.

در میان این مباحث، آنچه از همه بیشتر مطرح می‌شد، بحث‌های مربوط به امامت بود که یک پایه آن بر عقل و پایه دیگرش بر نقل استوار بود. البته مباحث مختلف مربوط به توحید، به ویژه مبحث صفات خداوند، از جمله صفت عدل که ارتباط مستقیمی با موضوع جبر و اختیار داشت، از داغ‌ترین بحث‌های کلامی در طول چندین قرن، در میان مسلمانان بود. آغاز این بحث‌ها از اواخر قرن اول و گسترش آن در نیمه دوم قرن دوم صورت پذیرفت. ما در بیان شرح حال امامان پیشین، گاه و بیگاه مسائل کلامی را مطرح می‌کردیم. در اینجا می‌کوشیم تا به نحوی مسائل جاری زمان امام رضا (ع) را که نسبت به زمان قبل از آن گسترش بیشتری داشت و از کیفیت بالاتری برخوردار بود، مطرح کرده و موضع ایشان را که در اوج‌گیری این مسائل نقش مهمی در بیان آراء امامیه داشته، بیان کنیم.

محدودیت‌هایی که عباسیان برای علویان و شیعیان فراهم کرده بودند، غالباً باعث دوری شیعیان از ائمه بوده و از نظر فراگیری اعتقادات، مشکلاتی برای آنها فراهم می‌کرد. لذا از ابونصر بزنطی نقل شده است که گفت: خدمت امام عرض کردم: *إِنَّ أَصْحَابَنَا بَعْضُهُمْ يَقُولُونَ بِالْجَبْرِ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُونَ بِالْإِسْطِطَاعَةِ*. از شیعیان گروهی اعتقاد به جبر پیدا کرده‌اند و گروهی قائل به اختیار هستند.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری آمده است که یکی از شیعیان خطاب به امام گفت:

یابن رسول الله صِفْ لَنَا رَيْكَ فَإِنَّ مَنْ قَبَلْنَا قَدْ اِخْتَلَفُوا عَلَيْنَا. آی فرزند رسول خدا! خدا را برای ما وصف کن؛ زیرا میان اصحاب ما در شناخت خدا اختلاف زیادی پیدا شده است.

مشکل مهمتر از ناحیه اهل حدیث بود، کسانی که تنها خود را متعهد به قبول ظواهر آیات و روایات دانسته و تحت تأثیر برخی از سوء تفسیرهایی که از سوی شماری از عالمان وابسته به این نحله و یا حتی یهودی زادگان سرچشمه گرفته و ترویج شده بود، قرار می‌گرفتند و ظواهر آیات و روایات را که دالّ بر تشبیه بود،

۱ . التوحید، ص ۳۳۸

۲ . التوحید، ص ۴۷

می‌پذیرفتند. این افراد هرگز حاضر به جمع‌بندی کلی از آیات و تکیه به محکمت، که می‌توانست متشابهات را تفسیر کرده و مشکل تشبیه را حل کند، نبودند. اینان روایاتی نقل کرده و با استناد به آن روایات، خدا و صفات او را طوری تفسیر می‌کردند که او را به شکل یک انسان تصویر کرده و برای او اثبات چشم و دست و پا ... می‌کردند.

طبعاً شیعیان که خود را متعهد به روایات می‌دیدند در برابر این روایات، وامانده و از امام(ع) در این رابطه پرسش می‌کردند. هرّوی می‌گوید: از امام درباره حدیث *إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ*<sup>۱</sup> که اهل حدیث این روایت و روایاتی دیگر از این نوع را دالّ بر رؤیت بصری خداوند در قیامت می‌دانند، پرسیدم. امام به تفصیل به بررسی این روایات پرداخته و قسمتی را از اساس غیر صحیح خوانده و برخی را نیز با استفاده از آیات و روایات دیگر و مقدمات عقلی توجیه نمود.<sup>۲</sup>

و در روایت دیگری در این باره به صراحت فرمود: *مَا شَهِدَ بِهِ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ فَنَحْنُ الْقَائِلُونَ بِهِ*؛<sup>۳</sup> هر آنچه را که کتاب و سنت صحت آن را تأیید می‌کنند، ما آن را می‌پذیریم.

شیعه که از ابتدا از موضع نفی تشبیه و جبر برخوردار بوده، با این دو مسأله که مروج آن تابعان متأثر از فرهنگ اهل کتاب بودند، مبارزه کرده است. اما به دلایلی که از جمله آنها وجود غلاة در میان شیعه، تبلیغات نادرست و تحریف کننده درباره عقاید آنها و همچنین عدم فهم درست نظرات آنها می‌باشد، سبب شد تا کسانی، شیعه را به داشتن عقیده تشبیه متهم نمایند. این تهمت در قرن چهارم هجری، تا زمانی که مرحوم شیخ صدوق کتاب توحید خود را به منظور ابطال همین تهمت‌های نادرست مخالفان تألیف کرد وجود داشت که خود سبب تألیف کتاب مزبور از ناحیه شیخ شد. مشکل مزبور در زمان خود امام رضا(ع)

۱ . مؤمنین در بهشت خدا را از منازلشان زیارت خواهند کرد.

۲ . التوحید، ص ۱۱۷؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۵

۳ . التوحید، ص ۱۱۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۰۰

وجود داشت. علت آن هم وجود پاره‌ای از روایات تشبیه بود که غُلاة آنها را بیشتر به منظور توجیه عقاید خودشان از قبیل حلول روح خدا در وجود امام و امثال آن، ساخته بودند.

حسین بن خالد می‌گوید: به امام عرض کردم: عامه - نامی که برای جز شیعیان و بیشتر مخالفان شیعه حتی معتزله سنی به کار می‌رفت - ما را معتقد به تشبیه و جبر می‌دانند و این به دلیل روایاتی است که از پدران شما نقل شده است. امام فرمودند: ای پسر خالد! روایاتی که می‌گویی از پدران من درباره تشبیه و جبر آمده زیادتر است یا آنچه که در این زمینه از خود پیامبر(ص) روایت شده؟ گفتم: آنچه از رسول خدا(ص) نقل شده بیشتر است. امام فرمود: پس باید بگویید رسول خدا قائل به تشبیه و جبر بوده است. گفتم: آنها می‌گویند رسول خدا(ص) این کلمات را نفرموده بلکه به دروغ به او بسته‌اند. امام فرمودند: به مردم بگویید پدران من نیز چنین چیزی نفرموده‌اند بلکه این روایات را به نام آنها جعل کرده‌اند. بعد امام (ع) فرمود: هر کس قائل به تشبیه و جبر باشد، کافر و مشرک می‌شود و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. امام پس از بیان این مطالب، آن روایات را ساخته دست غُلاة دانسته و از شیعیان خواست تا آنها را از خود طرد کنند.<sup>۱</sup>

همین شبهات سبب شد که امام رضا(ع) به طور روشنی ضدیت موضع شیعه با اهل حدیث را برملا کند و در تعبیر گوناگونی، با استفاده از فرمایشات امیرمؤمنان(ع)<sup>۲</sup> و یا خودش عقیده تنزیه را تشریح فرمود. در اینجا نمونه‌هایی از آن را عرضه می‌کنیم:

امام به نقل از پدران و آنها از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که: ما عَرَفَ اللهُ مَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ، وَلَا وَصَفَهُ بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ ذُّؤُوبَ عِبَادِهِ؛<sup>۳</sup> هر کس که خدا را به آفریدگانش تشبیه کند او را نشناخته و کسی که گناهان بندگان را به او نسبت دهد او را عادل ندانسته است.

۱ . التوحید، ص ۳۶۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۲

۲ . امام رضا(ع) گاهی عیناً خطبه‌های امیرالمؤمنین(ع) را نقل می‌فرمودند؛ نک: التوحید، ص ۶۹؛ عیون

اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۱

۳ . التوحید، ص ۴۷

این روایت در نفی هر دو اعتقاد (تشبیه و جبر) گویا و روشن است.

در روایت دیگری امام(ع) اعتقاد به تشبیه را که به بدترین شکل در میان اهل حدیث رواج داشت، اعتقاد کفرآمیز نامید. داود بن قاسم می‌گوید: از علی بن موسی الرضا(ع) شنیدم که می‌فرمود: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ فَهُوَ كَافِرٌ<sup>۱</sup> هر کس خدا را به آفریدگانش تشبیه کند، مشرک است و هر کس برای خدا قائل به مکان شود کافر است.

در اینجا برای روشن شدن این مطلب که اهل حدیث تا چه اندازه به افراط در عقیده به تشبیه دچار شدند، بهتر است به برخی از روایات آنها اشاره‌ای داشته باشیم:

الف: قلوب بندگان خدا در میان دو انگشت او قرار دارد.

ب: خدا روز عَرَفَه به آسمان دنیا فرود می‌آید.

ج: در روز قیامت آتش جهنم همچنان شعله می‌کشد تا خدا پاهایش را روی آن بگذارد.

د: نقل این قول منسوب به رسول خدا(ص) که فرمود: من پروردگارم را در بهترین شکل آن دیدم». این روایات را با همان ظواهر کفرآمیزش پذیرفته‌اند.<sup>۲</sup>

و در روایات دیگری آورده‌اند: اَلْكَرْسِيُّ الَّذِي يَجْلِسُ عَلَيْهِ الرَّبُّ مَا يَفْضُلُ مِنْهُ اِلَّا قَدْرَ اَرْبَعِ اَصَابِعٍ؛ آن صندلی که خدا روی آن می‌نشیند همه (جسم) خدا را می‌گیرد و تنها مقدار چهار انگشت از آن باقی می‌ماند

و آنگاه ابوبکر بن ابی‌مسلم اضافه می‌کند: اِنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي يَفْضُلُ لِمُحَمَّدٍ (ص) لِيَجْلِسَ مَعَهُ<sup>۳</sup> مقداری که از صندلی خدا باقی می‌ماند، مخصوص رسول خدا (ص) است تا خدا او را در کنار خودش بنشاند.

این نمونه‌ای از عقاید نادرستی بود که اهل حدیث سخت به آن معتقد بودند. از مسائلی که اهمیت کلامی بسیار داشت، مسأله رؤیت خدا بود. مسأله‌ای که حتی اشاعره با تمام کوششی که در این راه به کار بردند، نتوانستند از آن خلاصی

۱ . التوحید، ص ۶۹

۲ . نک: طبقات الحنابله، ج ۲، ص ۲۳

۳ . طبقات الحنابله، ج ۲، ص ۶۷

یابند و در نهایت همچون اهل حدیث اعتقاد به رؤیت خدا در روز قیامت را باور کردند. برای اثبات این اعتقاد، به رؤیت خداوند توسط پیامبر که در برخی از آیات متشابه قرآن آمده؛ مانند لَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَةً أُخْرَى<sup>۱</sup> و احادیثی که در اطراف آن نقل شده، استناد کرده‌اند.

امام رضا(ع) در ردّ این برداشت و استدلال به آن، و به عنوان انکار رؤیت به طور کلی، فرمودند: در دنبال این آیه، آیه دیگری نازل شده و آنچه را که رسول خدا (ص) دیده روشن می‌کند: مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى (آنچه را که پیامبر با دل خود - نه به چشم سر - دیده تکذیب نمی‌کند) و پس از این آیه می‌فرماید: لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (پیامبر پاره‌ای از آیات بزرگ خدایش را دیده) و روشن است که آیات خدا، غیر از خود خدا است؛ چنان که در جای دیگری فرموده: لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (هیچ کسی به خدا احاطه علمی نمی‌تواند پیدا کند.) اگر کسی بتواند او را به چشم ببیند، پس به او احاطه علمی پیدا کرده و خدا مورد معرفت او قرار گرفته است. ابوقرّه گفت: آیا شما روایات را تکذیب می‌کنید؟ امام فرمود: إِذَا كَانَتِ الرَّوَايَاتُ مُخَالَفَةً لِقُرْآنٍ كَذَّبْتُهَا.<sup>۲</sup>

وقتی روایات مخالف با قرآن باشد من آن را تکذیب می‌کنم.

امام در تفسیر آیات دیگری که مورد استدلال اهل حدیث بود یعنی آیه اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ فرمود: یعنی مُشْرِفَةٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا.<sup>۳</sup>

در روز قیامت چهره‌های مؤمنین از زیبایی می‌درخشد و انتظار ثواب پروردگارش را دارند.

و در تفسیر آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ...» فرمود: «وَجَاءَ [أَمْرٌ] رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا.<sup>۴</sup> امر پروردگارت رسید در حالی که ملائکه صف به صف در جایگاه خود قرار گرفته‌اند.

۱ . نجم، ۱۳

۲ . التوحید، ص ۱۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۵

۳ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۴؛ الامالی، صدوق، ص ۲۴۶؛ مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۳۷۹

۴ . التوحید، ص ۱۶۲

ابراهیم بن عباس تعبیر جالبی درباره امام دارد و آن این که: **كَانَ كَلَامُهُ كَلْمَهُ وَجَوَابُهُ وَتَمَثُّلُهُ انْتِرَاعَاتٌ مِنَ الْقُرْآنِ**.<sup>۱</sup> سخنان امام رضا(ع) و جوابها و مثالهای آن حضرت به طور کلی از قرآن برداشت شده بود.

تکیه امام بر قرآن در مقابل اقوال دیگران نیز جالب است. موقعی که قول معتزله نزد امام مطرح شد که به اعتقاد آنها گناهان کبیره بخشوده نمی‌شود، فرمود: **قَدْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِخِلَافِ قَوْلِ الْمُعْتَزَلَةِ: وَإِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ مَغْفِرَةٌ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ**.<sup>۲</sup> قرآن بر خلاف قول معتزله نازل شده، خدا می‌فرماید: پروردگار تو گناه مردم را می‌بخشد.

از روایات دیگری که اهل حدیث در مقام توصیف آنچنانی خدا به کار گرفته‌اند و نشانه‌ای از باور آنان به تشبیه است، روایتی است که در آن آمده: **فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ**. احمد بن حنبل می‌گفت: مقصود از این روایت آن است که خدا آدم را شبیه به خودش آفریده است. و به منظور تأکید بیشتر در اعتقادش اضافه می‌کرد: اگر ضمیر در **صُورَتِهِ** به خود آدم برگردد، آن وقت کلام خدا بی‌معنی و لغو می‌شود، زیرا قبل از آدم، آدم دیگری نبوده که آدم دوم را شبیه او بیافریند.<sup>۳</sup>

امام رضا(ع) در برابر این نوع استدلال، شأن صدور این کلام از رسول خدا(ص) را چنین فرمودند: خدا آنها را بکشد؛ قسمت نخست روایت را حذف کرده‌اند: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ، فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ: قَبَّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَ مَنْ يَشْبُهُكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ**.<sup>۴</sup>

رسول خدا دو مرد را دید که به همدیگر دشنام می‌دادند و شنید که یکی به دیگری می‌گوید: خدا زشت کند صورت تو و کسی را که به تو شبیه است. رسول خدا(ص) فرمود: ای بنده خدا، به برادرت این چنین نگو که خدا حضرت آدم (ع) را شبیه او آفریده است.

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۰

۲ . سوره رعد، ۶

۳ . طبقات العنابله، ج ۲، ص ۱۳۱

۴ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۹



روایت نشان می‌دهد که چگونه احادیث در خاندان پیامبر(ص) سالم و محفوظ مانده و در میان دیگران با حذف قسمتی از آن و یا با تصرف در آن، دچار تحریف شده است.

امام در روایتی مردم را از نظر نقطه اعتماد به صفات الهی، به سه دسته تقسیم فرمود: گروهی قائل به تشبیه هستند و گروه دیگری قائل به تعطیل، که اعتقاد هر دو باطل است و راه سوم اثبات صفات خدا بدون تشبیه او به چیزی می‌باشد.<sup>۱</sup>

اهل حدیث برای اثبات دست برای خدا به آیه بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ<sup>۲</sup> استدلال کرده‌اند. وقتی از نظر و دیدگاه امام(ع) درباره این آیه و تفسیر آن به وسیله مشبّهه سؤال شد، فرمود: اگر منظور از دو دست مانند دست های انسان باشد، آن وقت خدا باید مخلوق باشد.<sup>۳</sup>

روایات متعددی نیز درباره قضا و قدر و مسأله جبر و اختیار، از امام وارد شده که توضیح مبانی آنها نیازمند به شرح و بسط زیادی است که این مختصر جای آن نیست؛ ولی به طور اشاره لازم است گفته شود که امام در این باره نیز حدّ فاصل عقیده معتزله و اهل حدیث را که اولی معتقد به تفویض و دومی قائل به جبر است، اختیار فرموده و همان مفهوم الْأَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ جدّش امام صادق(ع) را توضیح داده است.<sup>۴</sup>

برای حُسن ختام، به نقل یک حدیث در این باب بسنده می‌کنیم:

حسن بن علی الوشاء می‌گوید: از ابوالحسن(ع) پرسیدم: آیا خدا اختیار انجام کارهای بندگانش را به دست خودشان سپرده است؟ فرمود: خداوند اجلّ از آن است که چنین کند. عرض کردم: پس خدا آنها را اجباراً به انجام معاصی می‌کند، فرمود: خدا عادلتر و حکیم‌تر از آن است که چنین کند. سپس فرمود: خدا خطاب به بندگانش چنین می‌گوید: يَا بَنَ آدَمَ اَنَا اَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ وَاَنْتَ اَوْلَى

۱ . التوحید، ص ۱۰۰

۲ . بلکه دو دست خدا باز است.

۳ . التوحید، ص ۱۶۸

۴ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۴

بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِي الَّتِي جَعَلْتَهَا فَيْكًا. ای فرزند آدم! من به کارهای خوب تو، از خود تو شایسته‌ترم و تو به کارهای بدت شایسته‌تر از من هستی، با نیرویی که من به تو داده‌ام، مرا نافرمانی کردی.

در مبحث امامت مطالب با ارزشی از ائمه هدی(ع) در دست داریم. دانسته است که بحث امامت ابتدا متکی بر نقل بود، چرا که از نظر تاریخی، این بحث بر این پایه است که آیا پیغمبر برای جانشینی پس از خود کسی را تعیین کرده یا نه؟ به مرور زمان، مسأله نیازمند توضیح عقلی شد. برای پاسخ به این سؤال که چه کسی باید پس از رسول خدا(ص) حکومت کند؛ و آیا این شخص باید منصوب از جانب خدا باشد یا مردم؛ مبانی عقلی مطرح گردید و وراثت آن، سایر مباحث مربوط به امامت مانند این که: آیا دو امام در یک زمان می‌توانند این مقام را تصدی نمایند یا نه؛ مطرح شد و بحثهای عقلی فراوانی در حول و حوش آن در گرفت.

بدین جهت تا زمان امام رضا(ع) ما بیشتر با شیوه نقل و گاهی هم با شیوه عقل در این باره مواجهیم. در زمان آن حضرت، بحث‌ها با تفصیل بیشتری شکل عقلی به خود گرفت و امام رضا(ع) در این باره، معارف زیادی را مطرح فرمود. البته دلیل دیگری نیز وجود داشت و آن مطرح شدن حق اهل بیت(ع) برای خلافت بود که مأمون آنرا پذیرفته بود. در مسند الامام الرضا، بیش از ۴۹۰ روایت در فصل امامت آن آمده که قسمتی از آنها مباحث تاریخی مربوط به جریانات امام رضا(ع) می‌باشد. در ضمن احادیث این فصل، بحثهای عقلی فراوان دیده می‌شود. روشن است که این حجم از معارف مربوط به امامت، تا پیش از آن نبوده است. در این باره، روایت مفصلی را که بحث قرآنی - عقلی مبسوطی درباره امامت از طرف امام رضا(ع) در آن مطرح شده، مرحوم کلینی نقل کرده است، روایتی که به طور جامع، ابعاد مختلف امامت را مورد بحث قرار داده و می‌تواند به عنوان یک متن جامع در این زمینه بشمار رود.<sup>۲</sup>

۱ . التوحید، ص ۳۶۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ و نک: مجموعة الآثار، ص ۱۴۴

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸؛ کمال الدین، ص ۶۷۵

روایت مهم دیگری از طریق فضل بن شاذان نقل شده که بخشی از آن مباحث عقلی مربوط به امامت است. از جمله پاسخ امام به این سؤال است که: *فَلِمَ جَعَلَ أُولَى الْأَمْرِ وَأَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟* خدا چرا اولوالامر را قرار داده و مردم را به پیروی از آنان امر کرده است. امام علل مختلفی برای لزوم تعیین امام از طرف خدا بیان کردند. قسمت دیگری از آن پاسخ این سؤال است که: *فَلِمَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَاقْتٍ وَاحِدٍ؟* که پاسخ‌های جالبی به آن داده شده است. دیگر آن که چرا باید امام از خانواده رسول خدا(ص) باشد؟<sup>۱</sup>

شاید یکی از مهمترین دلایلی که در بیان ارتباط ولایت با توحید مطرح شده، روایتی است که امام(ع) در سر راه خود به خراسان، در نیشابور بیان فرمود و نقش تاریخی چنین روایتی را که در میان ابراز علاقه شدید مردم به آن حضرت مطرح گردید، به خوبی می‌توان حدس زد. در این روایت همانگونه که مشهور است چنین آمده؛ امام از طریق پدرانش - چنانکه همه احادیث آن بزرگواران چنین بود - از رسول خدا(ص) نقل کرده که خداوند فرمود: *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي آمِنَ مِنْ عَذَابِي. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصَارٌ مِنْهُ*؛ هر کس داخل آن حصار شود از عذاب من در امان خواهد بود. *فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.*<sup>۲</sup>

آنگاه که مرکب امام گذشت، خطاب به ما فرمود: با شرایطش که من یکی از آن شرایط هستم.

از دیگر فعالیت‌های علنی امام(ع) درباره امامت، تعبیر زیبایی است که آن حضرت در کنار مأمون - در زمان طرح مسأله ولایتعهدی - بیان فرمود: مأمون *حَقِّي* را به ما داد که دیگران آن را نپذیرفتند.<sup>۳</sup>

در هر حال امام رضا(ع) با آزادی نسبی که در طول درگیری مأمون با امین و

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۹۹

۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۴؛ التوحید، صص ۲۵ - ۲۶؛ معانی الاخبار، ص ۳۷۱؛ الامالی، صدوق، ص ۱۴۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲، به نقل مستند الامام الرضا، ج ۱، صص ۴۵ - ۴۶

۳ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۵

نیز پس از طرح ولایتعهدی از سال ۲۰۰ تا ۲۰۳ به دست آورده بود، معارف جالبی را درباره مسأله امامت مطرح کردند. از جمله تأکید کردند که هیچگونه تقیه‌ای در اظهار امر امامت ندارد.<sup>۱</sup>

اثبات این مسأله که امامت حق علویان است، از نکاتی است که در جریان ولایتعهدی امام(ع) و حرکت تبلیغی ایشان در توضیح معنای امامت و مناظرات آن حضرت، تأثیر منحصر به فردی داشته است.

### امام رضا(ع) و ایران

در میان امامان شیعه، تنها امامی که در کشور اسلامی ایران دفن شده، امام رضا(ع) است؛ امامی که از بدو ورودش به این سرزمین، سبب خیر و برکت و وجود پر جودش منشأ خیرات و میراث شد. در حال حاضر آرزوی هر مسلمان شیعه ایرانی آن است که سالانه یکبار و یا حتی بیشتر به زیارت مرقد شریفش مشرف شود. اینک جا دارد برای حسن ختام، نقلی را از ابن حَبَّان بیاورم که نشان می‌دهد نه تنها شیعیان بلکه محدثان و مردمان سنی مذهب نیز زمانی احترام وافر نسبت به قبر آن امام همام از خود نشان می‌داده‌اند و به زیارت قبر شریفش نائل شده و بهره می‌گرفته‌اند.

بنا به نقل ابن حَجَر افرادی چون ابوبکر بن حَزِیمه و ابوعلی ثقفی و عدّه‌ای دیگر از مشایخ محدثین به زیارت مرقد شریفش می‌رفته‌اند.<sup>۲</sup>

ابن حبان از محدثان و رجال‌شناسان قرن چهارم هجری، ذیل نام علی بن موسی الرضا(ع) می‌نویسد: علی بن موسی الرضا - علیه السلام - به وسیله ستمی که مأمون به ایشان خوراند، رحلت یافت. این حادثه در روز شنبه، آخرین روز صفر

۱ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۳

۲ . تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۸۷. یک نمونه جالب را بنگرید در: تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۳۹ - ۱۴۰، نمونه ای هم از زیارت مرقد امام رضا توسط شیعیان در سال ۳۰۰ را بنگرید در: رجال

سال ۲۰۳ بود. قبر او در سناباد، خارج از نوقان در کنار قبر هارون معروف است. من بارها آن را زیارت کرده‌ام. وقتی در طوس بودم، هیچ مشکلی بر من وارد نمی‌شد، مگر آن که به زیارت قبر علی بن موسی الرضا صلوات الله علی جده و علیه رفته و از خدا گشایش آن را می‌خواستیم و به درجه اجابت می‌رسید و سختی از من برطرف می‌شد. بعد می‌نویسد:

وَهَذَا شَيْءٌ قَدْ جَرَّئْتُهُ مِرَاراً فَوَجَدْتُهُ كَذَلِكَ أَمَاتَنَا اللَّهُ عَلَى مَحَبَّةِ الْمُصْطَفَى وَأَهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.<sup>۱</sup> و این چیزی است که بارها آن را تجربه کردم و دیدم نتیجه همان بود، خدا ما را با محبت رسول خدا و اهل بیتش بمیراند.

از نظر تاریخی، تردیدی نیست که وجود قبر امام در این محدوده، موجب گسترش تشیع بوده است. تماس شیعیان این ناحیه با امام و نگارش نامه‌هایی به آن حضرت و طرح سؤال و گرفتن پاسخ، یکی از شواهد این امر است. مجموعه نامه‌های امام به افراد مختلف در توضیح مبانی شیعه به راحتی، گستردگی آن را نشان می‌دهد؛ نامه‌هایی از قبیل تبیین جایگاه اهل بیت در کتاب و سنت.<sup>۲</sup> برخی از مسائل کلامی<sup>۳</sup> و نیز مسائل اختلافی میان شیعه و سنی مانند مسأله ایمان ابوطالب<sup>۴</sup>، توضیح مصداق شیعه<sup>۵</sup>، توضیح مصداق صحابی<sup>۶</sup> و معنای اولی الامر<sup>۷</sup> و جز آن. این پاسخها آموزه‌هایی بود که برای شیعیان به عنوان دیدگاه قطعی پذیرفته می‌شد. گزارشی هم حکایت از آن دارد که امام اموال خود را در روز عرفه میان مردم قسمت کرد و در برابر اعتراض فضل بن سهل که آن را «زیان» خوانده بود، امام آن را «غنیمت» دانست.<sup>۸</sup>

یکی از شیعیان خالص امام که در زمان حضور امام در مرو به خدمت ایشان

- ۱ . الثقات، (چاپ هند)، ج ۸، ص ۴۵۶ - ۴۵۷
- ۲ . الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ بصائر الدرجات، ص ۱۱۸؛ بحار، ج ۲۳، ص ۳۳۶
- ۳ . نک: عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶
- ۴ . معادن الحکمه، ج ۲، ص ۱۷۶
- ۵ . قرب الاسناد، صص ۲۰۳، ۲۰۶
- ۶ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۷
- ۷ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۰؛ بحار، ج ۲۳، ص ۲۹۶
- ۸ . محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۵۸۹

رسید، دعبل خزاعی بود. دانسته است که طایفه خزاعیان از طوایف شیعی عرب به شمار می‌روند و دعبل در این زمان شاعر برجسته عرب، خزاعی و شیعی شناخته می‌شد. زمانی که دعبل به خراسان آمد، قصیده تائیه خود را سروده و گفته بود که نباید کسی پیش از امام رضا(ع) آن را بشنود.<sup>۱</sup> این قصیده تاریخ شیعه را در این دوره منعکس می‌کند، تاریخی که همراه با درد و رنج و قتل و آزار است:

مدارس آیات خلت من تلاوة	و منزل وحی مقفر العرصات
لآل رسول الله بالخيف من منی	و بالركن و التعريف و الجمرات
ديار علی و الحسين و جعفر	و حمزة و السجاد ذی الثنات
ديار عفاها جور كل منابذ	و لم تعف بالأيام و السنوات
...هم أهل ميراث النبي اذا اتنموا	و هم خير سادات و خير حماة
تخيرتهم رشدا لأمری فإنهم	علی كل حال خيرة الخيرات
نبذت اليهم بالمودة جاهدا <sup>۲</sup>	و زد حبهم يا رب في حسناتي
...الم تر أتى مذ ثلاثين حجة	أروح و أغدو دائم الحسرات
أرى فيئهم في غيرهم متقسما	و أيديهم من فيئهم صفرات

دعبل امیدوار است که امامت در اختیار اهل بیت قرار گیرد:

خروج امام لامحالة خارج	يقوم علی اسم الله و البركات
يميز فينا كل حق و باطل	و يجزى علی النعماء و النقمات

امام از این شعر به شدت متأثر شد و یک صد دینار از دینارهایی که به اسم مبارک امام ضرب شده بود، به همراه جبه‌ای به وی داد.<sup>۳</sup> شگفت آن که در راه دزدان قافله‌ای را که دعبل در آن بود مورد حمله قرار

۱ . دعبل بن علی الخزاعی شاعر اهل البیت، ص ۸۳، از القدير، ج ۲، ص ۳۵۹، الاتحاف، ص ۱۶۱

۲ . فیا رب زد قلبی هدی و بصیرة

۳ . دعبل بن علی الخزاعی، ص ۸۹، از عیون اخبارالرضا، ص ۳۶۸، الفصول المهمة، ص ۲۳۱

دادند و پس از آن که دعبل را شناختند و او قصیده خود را برای آنها خواند، وسائل اهل قافله را پس دادند. مردمان قم، از وی خواستند تا جبه اهدائی امام را به قیمت هزار دینار به آنان بفروشد، اما او نپذیرفت. پس از خروج از قم، جوانان عرب آن را از وی گرفتند. وی به شهر برگشت و تنها رضایت داد تا بخشی از جبه را به وی داده و هزار دینار نیز بگیرد.<sup>۱</sup> برخی بر این باورند که به احتمال، دعبل تا زمان رسیدن خبر وفات امام، در قم مانده است. مأمون برای ظاهرسازی یا به هر دلیل دیگر، امام را در نزدیکی قبر پدرش رشید، در سناباد طوس دفن کرد. این امر آشوبی در وجود دعبل و شیعیان برانگیخت. در اشعار بعدی دعبل حملات صریحی به عباسیان است. وی به ویژه به همین ماجرا اشاره کرد:

أری أمیة معذورین ان قتلوا      و لا أری لبنی العباس من عذر  
...قبران فی طوس: خیر الخلق کلهم      و قبر شرهم هذا من العبر<sup>۲</sup>

زمانی که مأمون در سال ۲۱۰ فدک را به طالبیان بازگرداند، دعبل در شعری چنین سرود:

أصبح وجه الزمان قد ضحکا      برد مأمون هاشم فدکا<sup>۳</sup>  
دعبل با همه ارتباطی که با امیران و درباریان دوره مأمون و معتصم داشت، هیچ‌گاه از تشیع دست نکشید و خود می‌گفت که پنجاه سال است که چوبه‌دار خود را همراه می‌برد، اما کسی او را بر دار نیاویخته است. اشعار وی در ستایش اهل‌بیت بسیار فراوان است:

بأبی و أمی خمسة أحبهم      لله، لا لعطیة أعطاهَا  
بأبی النبى محمد و وصیه      الطیبان و بنته و ابناها<sup>۴</sup>

و در آخرین شعری که پیش از وفاتش سرود، گفت:

۱ . دعبل بن علی الخزاعی، ص ۹۱

۲ . همان، صص ۹۵ - ۹۸

۳ . فتوح البلدان، ص ۳۷، به نقل از: دعبل بن علی الخزاعی، ص ۱۰۷

۴ . دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۱۲؛ دیوان دعبل الخزاعی، ص ۲۴۷

أعدَّ اللهُ يَومَ يلقاه      دعبلُّ: أن لا اله الا الله  
... الله مولاه و النبيُّ، و من      بعدهما فالوصيُّ مولاه<sup>۱</sup>

### مسیر امام رضا (ع) به مرو و آثار آن

مسیری که رجاء بن ابی ضحاک برای آوردن امام رضا (ع) از مدینه به مرو طی کرد، نه از بغداد، بلکه از مدینه به بصره، از آنجا به خوزستان، سپس به یزد، طبس و نیشابور و از آنجا به سمت مرو بود. خطیب بغدادی نوشته است: احمد بن ابی طاهر در کتاب تاریخ بغداد می‌نویسد: مأمون نامه‌ای به علی بن موسی (ع) نوشته که با رجاء بن ابی ضحاک بیاید. او نیز وی را از طریق بصره، اهواز، و جبال اصبهان عبور داده به خراسان آمد.<sup>۲</sup> تعبیر «جبال اصفهان» طبعا دقیق نیست، بلکه حرکت از اهواز به سمت بهبهان، ابرقو و از آنجا به سوی یزد و از طریق کویر به سمت نیشابور بوده است.

ابن نجار، در روایت مسند دیگری از حاکم نیشابوری آورده است که گفت: علی بن موسی الرضا سال ۲۰۰ وارد نیشابور شد. زمانی که رجاء بن ابی ضحاک به دستور مأمون او را از مدینه به بصره، از آنجا به اهواز، فارس، سپس به نیشابور - از طریق بست - آورده و دستور داده بود که راه جبال [مرکز ایران] را طی نکند. وقتی رضا به نیشابور رسید و مدتی در آنجا ماند، مأمون در مرو بود و دستور داد که وی را به آنجا ببرند.<sup>۳</sup>

درباره مسیر امام رضا (ع) تحقیق مستقلی صورت گرفته و افزون بر شرحی در باب راهها، آثار برجای مانده از نقاط توقف امام نیز بر اساس متون مورد بحث قرار گرفته است.

نکته مهم آن است که توجه به حفظ آثار برجای مانده از مسیر امام در شهرها

۱ . دیوان دعبل الخزاعی، ص ۱۴۰

۲ . تتمه ذیل تاریخ بغداد (ابن نجار)، ج ۱۹، ص ۱۴۱ (از ابن ابی طیفور)

۳ . همان، ج ۱۹، ص ۱۴۱ از حاکم نیشابوری.



و مناطقی که به نحوی محل استقرار امام بوده، نشان از علاقه ویژه شیعی در میان مردم است، هر چند ممکن است درباره برخی از این مکانها و ارتباط آنها با امام رضا(ع) خبر درستی در دست نداشته باشیم.

به عنوان نمونه، مسجد امام رضا در اهواز<sup>۱</sup> یکی از قدیمی ترین نقاطی است که در ایران به نام امام رضا(ع) وجود دارد. جدای از ابودلف، یاقوت هم از پل شوشتر در اهواز و مسجدی که به نام امام رضا(ع) روبروی آن بوده یاد کرده است.<sup>۲</sup> دو نقطه منسوب به امام رضا(ع) در شهر شوشتر است یکی از آنها کمی دورتر از پل شاه علی و لشکر<sup>۳</sup> و دیگری در شرق شوشتر نزدیک رودخانه شطیط.<sup>۴</sup> بر این بنای دوم تاریخی از سال ۱۰۹۴ دیده می شود.

قدمگاه دیگری هم در شرق شهر دزفول موجود است.<sup>۵</sup> همه اینها به نام امام رضا(ع) دیمی قرار دارد که این دیمی نامی برگرفته از منطقه است.<sup>۶</sup> دو بقعه دیگر، یکی در دزفول و دیگری در شوشتر با نام شاخراسون وجود دارد. دو بقعه دیگر در شوشتر با نام های امام ضامن در حوالی کنارستان و «بقعه امام رضا» در حوالی بلوک عقیقی وجود دارد.<sup>۷</sup> محلی هم به عنوان قدمگاه امام رضا در جنوب آبادی کهنک<sup>۸</sup> در حوالی شوشتر وجود دارد.

در شهر ارجان که در قدیم شهر آبادی بوده و اکنون در یک فرسخی آن بهبهان با قدمت سیصد ساله وجود دارد، محلی با نام قدمگاه یا مسجد امام رضا است که گفته شده حضرت در حرکت خود به خراسان در اینجا نماز خوانده اند.<sup>۹</sup>

مسجد قدمگاه امام رضا در ابرقو، مشهور به مسجد بیرون هم از اماکنی است

- ۱ . ابودلف (سفرنامه، ص ۸۹) در قرن چهارم از آن خبر داده است.
- ۲ . معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۸۵، مرات البلدان، ج ۱، ص ۱۳۲
- ۳ . درباره آن نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا(ع) صص ۵۸ - ۵۹
- ۴ . درباره آن نک: همان، صص ۵۹ - ۶۰
- ۵ . درباره آن نک: همان، ص ۶۱
- ۶ . نک: دیار شهریاران، بخش اول، ۱ / ۵۵۴، ۳۶۸، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (ع) ص ۵۷
- ۷ . دیار شهریاران، بخش اول، ۱ / ۳۲۰، ۸۶۹، ۷۷۱، ۷۷۵
- ۸ . جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام - ص ۶۳
- ۹ . مرات البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸، زندگانی امام رضا، سبحان، ص ۲۴۳، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام - صص ۷۸ - ۷۹

که شناخته شده و آثاری از آن برجای مانده است.<sup>۱</sup> در شهر یزد هم چندین قدمگاه وجود دارد. از جمله آنها قدمگاه خرانق (مشهدک) است. خرانق در شصت کیلومتری شهر یزد قرار دارد. تاریخ این قدمگاه بر اساس کتیبه موجود در آن مکان به قرن ششم هجری باز می‌گردد. در این کتیبه آمده است:

لا اله الا الله، محمد رسول الله، امیرالمؤمنین به تاریخ ست و تسعین مائة علی بن موسی الرضا اینجا رسیده است و در این مشهد فرود آمد و مقام کرد و به تاریخ سنه اثنی و تسعین و خمسمائه خراب بوذ و از جهد بوبکر بن علی ابی نصر فرمودنذ و به دست ضعیف پرگناه یوسف بن علی بن محمد بنا واکرده شد خذایا بر آن کس رحمت کن کی یک بار قل هو الله به اخلاص در کار آنک فرمود و آنک کرد و آنک خواند کنذ کتبه یوسف بن علی بن محمد فی شهر ربیع الاول سنه خمس و تسعین و خمسمائة.<sup>۲</sup>

به یقین در آن حوالی شیعیانی زندگی می‌کرده‌اند که این بقعه را سرپا نگاه داشته‌اند. اثر تاریخی دیگر مربوط به آثار سفر امام رضا(ع) قدمگاه ده شیر در فراشاه است. این قدمگاه در کنار جاده تفت به ده شیر و در مرکز فراشاه قرار دارد. کتیبه‌ای که در محراب بنای آن وجود دارد حکایت از آن می‌کند که گرشاسب بن علی از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ آن مکان را ساخته است. بنای مزبور در همان عصر به نام مسجد مشهد علی بن موسی الرضا شهرت داشته و کتیبه آن برجای مانده است. در پایان این کتیبه آمده است: امر بعمارة هذا المسجد المعروف بمشهد علی بن موسی الرضا(علیهما السلام)العبد المذنب الفقیر الی رحمة الله تعالی کرشاسب بن علی بن فرامز ابن علاءالدوله تقبل الله منه فی شهر سنه اثنی عشرة و خمس مائة.<sup>۳</sup>

در محله دارالشفای یزد، مسجدی با نام مسجد قُرط یا پتک وجود دارد که

۱ . یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۳۵۷، ۳۵۸. قسمتهای از کتیبه کاشی معرق مورد نظر که اشاره به ورود امام رضا علیه السلام- در آن آمده، به طور عمد از بین رفته است.

۲ . یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۱۷۳ - ۱۷۷

۳ . همان، ج ۱، ص ۳۸۳ - ۳۸۴

بسیار کهن و قدیمی است. داستان بنای این مسجد به زمان خروج ابومسلم خراسانی بر می‌گردد. گفته شده است که امام رضاع) چون در سفر خراسان به یزد آمد در این مسجد نماز گزارد. اکنون نیز یکی از حجرات مسجد به نام صومعه امام رضا شناخته می‌شود. این مسجد در سال ۱۰۸۷ بازسازی شده است. سنگی در صومعه وجود دارد با این عبارت: وقف کرد بر صومعه متبرکه امام علی موسی الرضا میرک شربت دار فی تاریخ سنة ۹۳۷.<sup>۱</sup>

دو سنگ‌نبشته یکی با تاریخ ۵۱۶ در موزه آستان قدس مشهد و دیگری با تاریخ ۵۴۷ در موزه فریر گالری واشنگتن مربوط به مسجد مشهد امام رضا موجود است که هر دو نشانی است از قدمگاه‌های یزد و دیگر حضور تشیع در این دیار. متن هر دو سنگ را آقای افشار چاپ کرده‌اند. در پایان آن آمده است: هذا مقام الرضا علیه السلم اقبل علی صلوتک و لاتکن من الغافلین شعبان سنة ستة عشر و خمس... امر بعمارة هذا المسجد المعروف بمشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام العبد المذنب الفقیر الی رحمة الله تعالی جنید بن عمار برالفاد. تاریخ آن نیز ۵۴۷ است.<sup>۲</sup>

مسجد دیگری با نام «مسجد قدمگاه» در شهر یزد در محله مال میر خارج حصار وجود دارد.<sup>۳</sup>

در روستای بافران در پنج کیلومتری نائین درختی وجود دارد که مردم آن را موم رضا می‌نامند و چنین شهرت دارد که امام رضاع) زیر این درخت غذا تناول فرموده‌اند. مردم هم در روز عاشورا و بیست و یکم رمضان در آنجا جمع می‌شوند. گفته شده که شاه عباس هم در آنجا بنایی ساخته بوده است.<sup>۴</sup> در خود نائین هم قدمگاه مسجد قدیمان وجود دارد. گفته شده که حضرت در این مسجد نماز خوانده است. ایضا در نائین حمام و مسجد امام رضا وجود دارد که گفته شده حضرت در آنجا استحمام نموده و در مسجد نماز خوانده است. این دو در محله

۱ . همان، ج ۲، ص ۲۱۱ - ۲۱۷.

۲ . یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۹۱۸ گویا نویسنده دانشمند کتاب جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از این موارد و نمونه بعدی غفلت کرده‌اند.

۳ . یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۲۷۴

۴ . تاریخ نائین، ج ۲، ص ۲۳۶ - ۲۳۷، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضاع) ص ۱۰۹

گودالو در نائین قرار دارند. در پشت مسجد کلوان هم قدمگاهی وجود دارد که منسوب به امام رضاست.<sup>۱</sup>

رافعی نوشته است که قد اشتهر اجتياز علی بن موسی الرضا بقزوین و يقال انه کان مستخفیا فی دار داود بن سلیمان غازی.<sup>۲</sup> شهرت دارد که علی بن موسی الرضا از قزوین عبور کرده و گفته شده که در خانه داود بن سلیمان غازی پنهان بوده است. گویا کسی در این نکته تردید ندارد که مسیر امام در سفر به خراسان از قزوین نبوده است. نیز گزارش شده است که امام رضاع(ع) از نطنز گذشته و محلی که اکنون به نام قدمگاه علی(ع) شهرت دارد مربوط به توقف امام رضاع(ع) در این شهر است.<sup>۳</sup>

همچنین گزارش شده است که امام رضاع(ع) از دامغان گذشته و در محلی با نام آهوان، چند آهو خدمت آن حضرت رسیده‌اند.<sup>۴</sup>

ورود امام رضاع(ع) به نیشابور در منابع فراوانی آمده است. شیخ صدوق از ورود آن حضرت به محله «فَزُ» در نیشابور یاد کرده و نوشته است که تاکنون (نیمه دوم قرن چهارم) در آن محل حمامی بنا شده که به حمام رضا مشهور است.<sup>۵</sup> همچنین در بیست و شش کیلومتری نیشابور قدمگاه معروف منسوب به امام رضاع(ع) موجود است و به این نام شهرت دارد. جایی هم با نام عین الرضا در محلی با نام حمراء شناخته شده بوده است. از جایی نیز با نام پسنده، که محل اقامت امام بوده و ایشان از آن راضی بوده و به همین دلیل از آن با عنوان پسنده یاد شده نام برده شده است.<sup>۶</sup> در مرو نیز نقطه‌ای وجود دارد که تا به امروز، به عنوان محل اقامت امام رضا (ع) در این شهر معرفی می‌شود.

- 
- ۱ . تاریخ نائین، ج ۲، ص ۲۳۰، ۲۳۷، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا صص ۱۱۳ - ۱۱۵
  - ۲ . التدوین فی أخبار قزوین، ج ۳، ص ۴۲۸
  - ۳ . نک: میراث فرهنگی نطنز، صص ۱۵۸ - ۱۶۱
  - ۴ . بحرالانساب، ص ۱۰۱ - ۱۰۳ اشاره به ولایت خراسان کرده نه خصوص دامغان. نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضاع(ع) ص ۱۱۶ - ۱۱۷
  - ۵ . جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام - ص ۱۳۲ - ۱۳۳
  - ۶ . الثاقب فی المناقب، ص ۱۴۶. گفته شده که شاید حمراء آن روزگارد ده سرخ فعلی باشد. نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام - ص ۱۳۶
  - ۷ . الثاقب فی المناقب، ص ۱۴۶

## شماری از اصحاب ایرانی امام رضا (ع)

در میان اصحاب امام رضا(ع) کسانی هستند که حتی اگر عرب نیز بوده‌اند، در شهرهای ایرانی زندگی می‌کرده و نامی ایرانی یافته‌اند. چند نفری که به همدانی شهرت دارند ندانستیم که همدانی هستند یا همدانی. بنابراین یادی از آنها نکردیم. از رازیها و قمی‌ها و غیر شهرهای ایران هم یاد نکرده‌ایم. کسانی که لقب آنها منسوب به شهرهای ایرانی است عبارتند از: ابراهیم بن ابی‌محمد خراسانی (مسندالرضاع) ۲ / ۵۱۱) ابوسعید خراسانی (مسند ۲ / ۵۱۴) محمد بن عبدالله خراسانی (مسند ۲ / ۵۴۸) سلیمان بن حفص مروزی (مسند ۲ / ۵۳۳) سلیمان بن صالح مروزی (مسند ۲ / ۵۳۴) سهل بن قاسم نوشجانی (مسند ۲ / ۵۳۴) ابوالقاسم الفارسی (مسند ۲ / ۵۱۵) فتح بن یزید جرجانی (مسند ۲ / ۵۴۲) فضاله بن ایوب ازدی ساکن اهواز (مسند ۲ / ۵۴۳) محمد بن اسحاق طالقانی (مسند ۲ / ۵۴۵) محمد بن ابی‌یعقوب بلخی (مسند ۲ / ۵۴۵) محمد بن زید طبری (اصله کوفی) (مسند ۲ / ۵۴۷) نعیم بن صالح طبری (مسند ۲ / ۵۵۳) ابوسعید نیسابوری (مسند ۲ / ۵۱۵) حمزه بن جعفر ارجانی (مسند ۲ / ۵۱۵) ابوحنیون مولی‌الرضا (مسند ۲ / ۵۱۴). خیران از موالی امام رضا (ع) بود و کتاب حدیث هم داشت، می‌تواند یک ایرانی باشد.<sup>۱</sup>

## یک نمونه شاگرد تربیت شده امام رضا (ع) : ابوصلت هروی

امام رضا (ع) شیعیان معتدلی را تربیت کرد که یک نمونه آن عبدالسلام بن صالح معروف به ابوصلت هروی بود. وی محدثی برجسته و مؤلفی از مؤلفان شیعه بود. نجاشی ضمن ستایش او به عنوان شخصی موثق و مورد اعتماد گوید که وی کتاب وفات‌الرضا علیه السلام داشته است.<sup>۲</sup>

وی در محافل مخالفان نیز مورد اعتماد بود، چنان که یحیی بن نعیم، درباره

۱ . رجال نجاشی، ص ۱۵۵

۲ . رجال نجاشی، ص ۲۲۵

وی گفته است: ابوصلت نقیّ الحدیث بود و ما دیدیم که حدیث از مشایخ می‌شنود. اما او شدیداً التشیع است. با این حال ما از او دروغی ندیدیم.<sup>۱</sup>

این که اخبار وفات امام رضا (ع) غالباً از ابوصلت روایت شده<sup>۲</sup> نشان از آن دارد که کتاب وی در این موضوع دست کم تا قرن پنجم و حتی ششم باقی مانده است. شیخ صدوق باب خاصی را به روایات ابوصلت درباره وفات امام رضا (ع) اختصاص داده که یقیناً از همین کتاب گرفته شده است.<sup>۳</sup>

وی شاگرد خاص امام رضا (ع) بود و احادیثی از وی به نقل از آباء گرامی‌اش در اخبار مربوط به امام علی (ع) روایت می‌کرد.<sup>۴</sup> ابوصلت شیفته امام رضا بود و وقتی حدیث از آن حضرت روایت می‌کرد این چنین عشقش را به امام نشان می‌داد که: *فقال أبو الصّلت: حدّثنی علی بن موسی الرضا- و کان و الله رضا کما سمی...<sup>۵</sup>* ابوصلت گفت: حدیث کرد مرا علی بن موسی الرضا، و به خدا سوگند که رضا بود همان طور که بدان نامیده شده بود...

اخبار خاص زندگی امام رضا (ع) نیز بعضاً از طریق ابوصلت روایت شده است. وی می‌گوید که در وقت حرکت امام از نیشابور همراه آن حضرت بوده است. وی سپس شرحی از آمدن برخی از محدثان معروف نزد امام رضا(ع) و شنیدن روایت از آن حضرت نقل کرده است.<sup>۶</sup>

ابوصلت یک شیعه معتدل بود و از این که کسانی مطالبی از اهل بیت شایع کنند که آنان مردم را عبد خویش می‌انگارند، ناراحت می‌شد. یکبار در این باره از امام رضا (ع) پرسش کرد و حضرت فرمودند که اینها دروغ‌هایی است که به نام آنها میان مردم شایع می‌شود.<sup>۷</sup> حضرت فرمودند: اگر مردم عبد ما هستند آنها را از چه کسی خریده ایم؟

۱ . رجال کشی، ص ۶۱۵

۲ . برای نمونه بنگرید: روضة الواعظین، ۲۲۹

۳ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۵

۴ . برای نمونه نگاه کنید: علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۰

۵ . تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۷

۶ . عیون اخبار الرضا (ع) : ج ۲، ص ۱۳۴

۷ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۳ - ۱۸۴

ابوصلت فقه خویش را از علی بن موسی الرضا(ع) می‌گرفت. هموست که از امام رضا (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: کسی که یوم الشک را روزه بگیرد، گویی هزار روز از بهترین روزهای آخرت را که هیچ شباهتی به روزهای دنیا ندارد، روزه گرفته است.<sup>۱</sup> ابوصلت روایت معروف الایمان قول باللسان و معرفة بالقلب و عمل بالارکان را از امام رضا و او از اجدادش تا رسول خدا (ص) نقل کرده و می‌افزاید: اگر این سند را که در طریق آن همه امامان هستند بر مجنون بخوانند، عقلش باز می‌گردد.<sup>۲</sup> ابوصلت این حدیث را در مجلس طاهر بن عبدالله بن طاهر امیر خراسان در حضور عالمان و فقیهان از جمله اسحاق بن راهویه نقل کرد و آن جمله را گفت.

این روایت به صورت دیگری هم از ابوصلت و البته با همان سند که سلسله الذهب می‌نامند نقل شده است که رسول خدا (ص) فرمود: الإیمان قول مقول و عمل معمول و عرفان العقول.<sup>۳</sup> ابوصلت در جریان نقل حرکت امام رضا از نیشابور و آمدن محدثان بزرگ نزد امام روایت مشهوری را که ضمن آن توحید و نبوت و ولایت در کنار هم ضامن سعادت یک مسلمان است را نقل کرد. شیخ طوسی نقل کرده است که ابونصر لیث بن محمد بن لیث عنبری از عبدالصمد مزاحم هروی (در سال ۲۶۱) روایت کرده است که از ابوصلت شنید که گفت: من در وقت ورود امام رضا در نیشابور بودم. جمعی از علمای نیشابور به استقبال وی شتافتند. وقتی به مرتعه رسید، لگام مرکب آن حضرت را گرفتند و گفتند: ای فرزند رسول خدا، تو را به حق آباء طاهرینت حدیثی از پدرانیت برای ما نقل کن.

در این وقت، حضرت سرش را از هوج درآورد، در حالی که ردایی از پوست داشت و از پدرش موسی بن جعفر، او از امام صادق، او از امام باقر، او از امام سجاد، او از امام حسین و او از امیر المؤمنین و او از رسول خدا (ص) نقل کرد که حضرت فرمود: جبرئیل مرا خبر دارد از خدای متعال که فرمود: إني أنا الله، لا إله

۱ . المقننه، ص ۲۹۸

۲ . امالی طوسی، ص ۴۴۸، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۳۷، ج ۱۱، ص ۴۸

۳ . امالی مفید، ص ۲۷۵

إلا أنا وحدي. عبادى فاعبدونى، و ليعلم من لقينى منكم بشهادة أن لا إله إلا الله مخلصا بها، أنه قد دخل حصنى، و من دخل حصنى أمن عذابى. قالوا يا ابن رسول الله، و ما إخلاص الشهادة لله؟ قال: طاعة الله و رسوله، و ولاية أهل بيته (ع).<sup>۱</sup>

خداوند فرمود: من الله هستم، خدایی جز من نیست. بندگانم مرا عبادت کنید و بدانید هر کدام که با شهادت به وحدانیت مرا دیدار کنید و اخلاص داشته باشید، داخل حصن من خواهید شد و کسی که داخل شود، از عذاب ایمن خواهد بود. پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! اخلاص در شهادت به وحدانیت چگونه است. فرمود: اطاعت از خدا و رسول و ولایت اهل بیت او.

این میراثی است که ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی برای ما برجای گذاشته است. به نظرم این که برخی از منابع کهن ما مانند طوسی در رجال خود ایشان را عامی یعنی از مخالفان خوانده<sup>۲</sup> محل تأمل است. بسیاری از شیعیان معتدل، در روزگار خودشان از سوی کسانی متهم می‌شدند و طبیعی است که این اتهامات در نسل‌های بعدی ممکن بود منشأ چنین اتهامی شود. در آن قرن این احتمال وجود دارد که وی تقیه کرده باشد. مخالفان نیز شاهد بودند که او احادیثی نقل می‌کند که معمولا شیعیان نقل می‌کنند در عین حال، از او ناراستی ندیده بودند و به همین دلیل همزمان او را شیعی اما راستگو معرفی می‌کنند.<sup>۳</sup> تاریخ بغداد در همان جا، حدیث «أنا مدينة العلم و علیّ بابها را از طریق ابوصلت هروی نقل کرده است. وی ایضا در ص ۵۲ نقل کرده است که او مرد ثروتمندی بود و مشایخ حدیث را اکرام می‌کرد.

ابن نجّار گوید: ابوصلت هروی گفت: همراه علی بن موسی الرضا (ع) به حج مشرف شدم. در یکی از مواقف این دعا را می‌خواند: اللهم كما سترت علی ما أعلم فاغفر لی ما تعلم، و كما وسعنی علمک فلیسعنی عفوک، و كما ابتدأتنی بالإحسان فأتّم نعمتک بالغفران، و كما أکرمتنی بمعرفتک فاستعفها بمغفرتک و كما عرفتنی

۱ . امالی طوسی، ص ۵۸۸، ۵۸۹

۲ . رجال طوسی، ص ۳۶۰

۳ . تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۵۰



وحدانیتک فالزمنی طواعیتک، و کما عصمتی مما لم أکن أعتصم منه إلا بعصمتک  
 فاغفر لی ما لو شئت لعصمتی منه یا جواد یا کریم یا ذا الجلال و الإکرام.<sup>۱</sup>  
 خداوندا! همان‌گونه که پوشاندی آنچه را من بدان آگاهم، بپوشان آنچه را تو  
 بدان آگاهی. همان‌گونه که علمت به من فراگیر است، بخششت را هم فراگیر کن،  
 همان‌گونه که نعمتت را با احسان به من آغاز کردی، آن را با غفران بر من تمام  
 فرما، همان‌گونه که شناختت را به من عطا داشتی، مغفرتت را هم نصیبم گردان،  
 همان‌گونه که وحدانیتت را به من شناساندی، اطاعتت را هم بر من لازم گردان،  
 همان‌گونه که مرا از آنچه خود را از آن حفظ نکردم، مگر به حفظ خودت، حفظ  
 کردی، پس ببخشای بر من آنچه را که اگر می‌خواستی مرا از آن حفظ می‌کردی.  
 ای بخشنده و کریم، ای صاحب جلال و بزرگی.

### اخلاق امام رضا (ع)

زمانی که امام رضا (ع) برای چندی در نیشابور می‌زیست، موقعیت سیاسی مهمی  
 داشت و مورد احترام خاص و عام بود. قرار بود ایشان به عنوان جانشین خلیفه وقت  
 شناخته شود و طبیعی بود که مردم، به آن حضرت احترام می‌گذاشتند.  
 این علاوه بر آن بود که عظمت حضرت، تنها به دلیل عنوان ولایتعهدی نبود  
 به طور معمول در چشم مردم اعتباری دارد، بلکه به عنوان سرآمد خاندان پیامبر  
 (ص) و بزرگ سادات و امامی عالم از میان اهل بیت، این موقعیت را داشت که در  
 هر لحظه می‌توانست صدها بلکه هزاران نفر را در اطراف خود گرد آورد. مردم او را  
 زبده‌ترین فردی می‌دانستند که از نسل رسول اکرم (ص) باقی مانده است.  
 شاهدش، همان اتفاقی است که در وقت ورود به نیشابور به شهر رخ داد، و عالم و  
 عامی برای دیدن حضرتش صف کشیدند و قلم به دست نشسته و ایستاده منتظر  
 بودند روایتی از زبان حضرت بشنوند، و شاهد دیگرش آن که قرن‌ها پس از رحلت  
 آن بزرگوار، خراسانیان شیعه و سنی از عالم و عامی به زیارتش می‌شتافتند.

اما همین امام، با این اعتبار دینی و اجتماعی و سیاسی، بنا به روایتی که ابن شهر آشوب، نویسنده مشهور شیعه در قرن ششم به نقل از یعقوب بن اسحاق نوبختی روایت کرده به گونه‌ای وارد حمام نیشابور شد که حاضران متوجه نشدند آن حضرت دارای چنان مقامی است.

ابن شهر آشوب می‌نویسد: حضرت رضا (ع) وارد حمام شد. یکی از کسانی که حاضر بود و ایشان را نمی‌شناخت، از آن حضرت خواست تا دلاکی او را کرده، به اصطلاح امروزه پشت او را کیسه بکشد.

حضرت درخواست او را پذیرفت و مشغول کار شد. برخی که امام را می‌شناختند آن مرد را درباره امام رضا (ع) آگاه کردند و او مشغول عذرخواهی شد با این حال امام به او آرامش داده و همچنان به دلاکی او مشغول بود<sup>۱</sup>

این رویه همه چهره‌های برجسته خاندان پیامبر(ص) بود. در روایتی آمده است که در وقتی که امام صادق (ع) وارد حمام شد، صاحب حمام، از آن حضرت پرسید: اجازه می‌دهید حمام را برای شما خلوت کنم؟ حضرت فرمود: نیازی به این کار نیست. مؤمن سبک‌تر از این چیزهاست<sup>۲</sup>

این رفتار امام رضا (ع) است که پست مهم سیاسی هم دارد و از مقام معنوی بالایی هم برخوردار است که یک نمونه آن را در نقل زیر می‌توان مشاهده کرد:

شیخ صدوق در روایتی نقل کرده است که وقتی حضرت رضا (ع) وارد حمامی شدند که در زمان ایشان به حمام الرضا شهرت داشت، آن اندازه عزیز بود که پس از غسل آن حضرت در آن حمام و اقامه نماز ظهر و بیرون رفتن از آنجا، مردم به حمام رفته از آن آب بهره می‌گرفتند.<sup>۳</sup>

از امام رضا (ع) درباره تواضع و حد آن پرسش شد. حضرت فرمود: تواضع مراتبی دارد. از جمله آن که انسان قدر و منزلت و اندازه خود را بشناسد و همانجا و در همان حد متوقع باشد، آن هم با قلب سلیم و آرام. رفتارش هم با دیگران

۱ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۱۲

۲ . مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳۳

۳ . مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۵۷

آنچنان باشد که دوست دارد چنان با او رفتار کنند. اگر بدی هم دید با نیکی پاسخ دهد، خشمش را هم بتواند رام خویش سازد. از دیگران هم درگذرد. و البته خداوند نیکوکاران را دوست دارد.<sup>۱</sup>

این که امام تأکید دارد رفتارش با قلب سلیم باشد، شاید به این معناست که مبدا انسان وقتی تواضع می‌کند در این باره به خودش فشار بیاورد. این فشار خود یک حس طلبکاری در انسان پدید می‌آورد و فکر می‌کند اگر فلان جا تواضع کرده، اینجا دیگر وقت تکبر فرا رسیده است. تواضع ریاکارانه هیچ ارزشی ندارد.

امام رضا (ع) بر خوردهای مشاجره آمیز را که از سر خودخواهی و بزرگ بینی است مردود دانست و فرمود چنین رفتارهایی سبب برآمدن غرور و از میان رفتن عزت انسانی می‌شود.<sup>۲</sup>

این را هم بیفزاییم که اگر ساده زیستی و انزوا و تواضع بوی تصوف بدهد، مورد انکار ائمه اطهار (ع) قرار می‌گیرد. به همین دلیل گاه روایاتی دیده می‌شود که ائمه در دوره‌های خاصی لباس‌های شیک می‌پوشیدند. اما به طور طبیعی تواضع و ساده زیستی یک اصل بود.

معمر بن خلاد می‌گوید: از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود: به خدا سوگند اگر بر سر کار آیم، غذای ساده خواهم خورد و لباس ساده و خشن خواهم پوشید. آنگاه حضرت به این وصیت پیامبر (ص) به ابوذرا استناد کردند که حضرت به وی فرمود: من لباس زمخت می‌پوشم و روی زمین می‌نشینم و انگشتانم را می‌لیسم و بدون زین سوار بر الاغ می‌شوم و کسی را هم پشت سرم سوار می‌کنم. آنگاه فرمود: ای ابوذرا! البس الخشن من اللباس و الصفيق من الثياب لئلا يجد الفخر فيك مسلکا. این ابوذرا! لباس زمخت و ساده بپوش تا فخر فروشی در تو راه نیابد.<sup>۳</sup>

ابراهیم بن عباس درباره اخلاقیات امام رضا (ع) می‌گوید: زمانی که حضرت خلوت می‌کرد و سفره غذا پهن می‌شد تمامی خدمتکاران را بر سر سفره می‌نشاند

۱ . مسند الامام الرضا، ج ۱۲۷۳

۲ . امالی طوسی، ج ۲، ص ۹۶

۳ . مکرم الاخلاق، ص ۱۳۱

و با آنان غذا می خورد.<sup>۱</sup> دیگری نقل می کند که در مسیر خراسان که بودیم سفره پهن شد و حضرت خدمتکاران سودانی را هم بر سر سفره نشاند. من اعتراض کردم. حضرت فرمود: خدای ما یکی است. مادر و پدر ما هم یکی است و پاداش به اعمال ما خواهد بود.<sup>۲</sup>

البته امام نظیف بیرون می آمد و چنان نبود که هیچ گاه از لباس تمیز و شیک استفاده نکند. ابوعباد گوید: امام در تابستان روی حصیر می نشست و در زمستان روی پوست و لباس زمخت می پوشید و وقتی در برابر مردم ظاهر می شد لباس تمیز و شیک داشت.<sup>۳</sup>

از امام رضا (ع) نیز کلمات حکیمانه ای در مآخذ و منابع آمده است که هر کدام گوهری درخشان است. عجالتا در پایان این بخش تنها به روایتی که خطیب بغدادی از آن حضرت آورده و در آن یکی از فلسفه های روزه داری تأکید شده بسنده می کنیم: وی به طور مسند نقل کرده است که حسان بن احمد هاشمی گفت: امیر المؤمنین [مأمون] از علی بن بن موسی الرضا پرسید: أیش فائدة الصوم فی الحکم؟ قال: علم الله تعالی ما ینال الفقیر من شدة الجوع فأدخل علی الغنی الصوم لیدوق طعم الجوع ضرورة حتی لا ینسی ما یمس الفقیر من الجوع، فقال المأمون: أقسم بالله ما کتبت هذا إلا بیدی، فلسفه روزه گرفتن چیست؟ حضرت فرمود: خداوند خواست بفهماند که فقیر از گرسنگی چه می کشد، و ثروتمند با گرفتن روزه طعم گرسنگی را حس کند تا مبادا گرسنگی فقیران را از یاد نبرد. مأمون گفت: سوگند به خدا که این را جز به دست خودم ننوشتم.<sup>۴</sup>

صولی چندین شعر نیز از علی بن موسی الرضا (ع) روایت کرده که خطیب آنها را در کتابش، ذیل شرح حال امام رضا (ع) درج کرده است.<sup>۵</sup>

۱ . مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۴۵

۲ . روضة الکافی، ص ۲۳۰

۳ . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۸

۴ . تمته ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۸، ص ۱۶۱

۵ . تمته ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۳۷ - ۱۳۸





امام حوادیه السلام



2

## امام جواد (ع)

### امام جواد(ع)

محمد بن علی بن موسی الرضا(ع) بر اساس باورهای شیعه امامیه، نهمین پیشوای شیعیان امامی مذهب و از برگزیدگان خدا برای هدایت امت محمدی است. کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی تولد آن حضرت را در ماه رمضان دانسته‌اند.<sup>۱</sup> شیخ مفید روز آن را پانزدهم رمضان<sup>۲</sup> و شماری دیگر از مورخان<sup>۳</sup> آن را در نوزدهم ماه مزبور دانسته‌اند. تولد آن حضرت بدون تردید در سال ۱۹۵ هجری بوده است.<sup>۴</sup>

رحلت ایشان، به نقل کلینی و شیخ طوسی و نوبختی،<sup>۵</sup> در آخر ذی‌قعدة سال ۲۲۰ هجری است.<sup>۶</sup> مسعودی آن را در پنجم ذی‌حجه دانسته<sup>۷</sup> و برخی منابع

- 
- ۱ . کافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ الارشاد، ص ۲۹۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۰.
  - ۲ . مسار الشیعه، ص ۷.
  - ۳ . اثبات الوصیه، ص ۲۰۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۳؛ روضة الواعظین، ص ۲۸۹؛ اعلام الوری، ص ۳۴۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۷۹.
  - ۴ . در تواریخ النبی و الآل، ص ۳۸ به خطا آمده که «وکیف کان فلا خلاف فی سنته، سنّة خمس و سبعین ومائة» که باید «خمس و تسعین و مائة» باشد.
  - ۵ . کافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ تهذیب، ج ۶، ص ۹۰؛ فرق الشیعه، ص ۱۰۰.
  - ۶ . تنها در مروج الذهب، سال رحلت، ۲۱۹ هجری ذکر شده که درست نیست. نک: ج ۳، ص ۴۶۴.
  - ۷ . اثبات الوصیه، ص ۲۲۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴.



ششم ذی حجه را نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

مادر آن حضرت سبیکه [سکینه] نوبیه<sup>۲</sup> و به روایت دیگر خیزران بوده که او را از خانواده امّ المؤمنین ماریه قبطیه دانسته‌اند.<sup>۳</sup> نام مادر آن بزرگوار، ریحانه نیز یاد شده است، به نوشته نوبختی، نام این بانو ذره بوده که بعدها او را خیزران خوانده‌اند.<sup>۴</sup> مشهورترین لقب امام، «جواد» است و القاب دیگری همچون: زکی، مرتضی، قانع، رضی، مختار، متوکل، منتجب نیز برای آن حضرت برشمرده‌اند. کنیه‌اش ابوجعفر است که معمولاً در روایات تاریخی ابوجعفر ثانی ذکر می‌شود تا با ابوجعفر اول، یعنی حضرت باقر(ع) اشتباه نشود. عمر آن حضرت ۲۵ سال بوده و پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۲۰۳ تا ۲۲۰ امامت شیعه را بر عهده داشته است.

خطیب بغدادی از طریق خود که سند آن به محمد بن سنان می‌رسد آورده است که ابوجعفر محمد بن علی در حالی که ۲۵ سال و سه و ماه و دوازده روز داشت رحلت کرد. تولد وی در سال ۱۹۵ بود و روز سه‌شنبه ششم ذی‌حجه سال ۲۲۰ درگذشت. همو در ادامه، از محمد بن سعد نقل کرده است که گوید در سال ۲۲۰ محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی در بغداد درگذشت. وی از مدینه وارد بر ابواسحاق معتصم شده بود. در آنجا بود که روز سه‌شنبه پنج ذی حجه درگذشت و هارون پسر معتصم در منزل وی در محله اسوار بن میمون در سمت پل البردان بر وی نماز گزارد و در مقابر قریش دفن شد.<sup>۵</sup> به روایت خطیب بغدادی، عبدالله بن ابی‌الشیص خزاعی شاعر در رثای آن حضرت اشعاری سرود.<sup>۶</sup>

بحرانی (م ۶۰۵) نوشته است که وی در اول سال ۲۲۰ به بغداد فراخوانده شد.

۱. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۵۵؛ در آنجا آمده است که حضرت در روز سه‌شنبه ششم ذی‌حجه سال ۲۲۰ درگذشت.

۲. «نوبه» به سرزمینهای وسیعی واقع در جنوب مصر اطلاق می‌شود، مردم آن نصرانی هستند و روایتی نیز از رسول خدا(ص) درباره خوبی مردم این دیار نقل شده است، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰۹

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ تهذیب، ج ۶، ص ۹۰

۴. فرق الشیعه، ص ۱۰۰

۵. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۶۷

۶. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۶۴ (خزاعیان غالباً شیعه بودند. مع الاسف شعر وی در رثا امام جواد نیامده و در منابع شیعی هم از این شخص یاد نشده است.)

۲۸ محرم به این شهر رسید و در ذی قعدة همان سال درگذشت. گفته شده است که او مسموم گردید، اما این امر نزد محققین از اصحاب ما ثابت نشده است.<sup>۱</sup>

### امامت امام جواد(ع)

یکی از مسائلی که بعدها در مباحث کلامی مربوط به امامت، جایگاه ویژه‌ای یافت، این بود که آیا ممکن است کسی پیش از بلوغ به مقام امامت برسد؟ این مسأله از آن هنگام که امام جواد(ع) در سال ۲۰۳ به امامت رسید، به صورت جدی‌تری در محافل علمی - کلامی امامیه مطرح شد و بعدها در سال ۲۲۰ درباره امامت امام هادی(ع) و پس از آن حضرت مهدی(ع) نیز ادامه یافت.

در سال ۲۰۳ که امام رضا (ع) به شهادت رسید، شیعیان آن حضرت به علت این که تنها فرزند وی امام جواد (ع)، بیش از هشت سال نداشت،<sup>۲</sup> در نگرانی و اضطراب عمیقی فرو رفتند. به نوشته برخی از مورخان، در این جریان، شیعیان به حیرت افتاده و میان آنان اختلاف پدید آمد؛ چنانکه شیعیان دیگر شهرها نیز متحیر شدند.<sup>۳</sup> به همین جهت، گروهی از آنان در منزل عبدالرحمان بن حجاج گرد آمده، ضجّه و ناله سر دادند.<sup>۴</sup> این مشکل برای شیعیان، که مهمترین رکن ایمان را اطاعت از امام معصوم دانسته و در مسائل و مشکلات فقهی و دینی خود به وی رجوع می‌کردند، از اهمیت بسیار برخوردار بود و نمی‌توانست همچنان لاینحل بماند. البته برای شیعیان مسلم بود که امام رضا(ع) فرزند خود امام جواد(ع) را به جانشینی برگزید، ولی مشکل ناشی از خردسالی آن حضرت، آنان را بر آن داشت تا برای اطمینان خاطر، به کاوش و جستجوی بیشتری در این باره پردازند.

در میان نصوصی که درباره جانشینی امام جواد(ع) از حضرت رضا(ع) بر جای

۱ . تعریف احوال سادة الانام، ص ۱۰۹

۲ . مقایسه کنید با: تتمه ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۴۲

۳ . دلائل الامامه، ص ۲۰۴

۴ . عیون المعجزات، ۱۱۹

مانده، به ویژه خاطر نشان شده است که امام رضا(ع) فرزند خردسالش امام جواد را به جانشینی خود برگزید و با این که هنوز فرصت زیادی برای این کار وجود داشت، به جانشینی او اصرار می‌ورزید تا آنجا که در برابر اشاره برخی از اصحاب به سن اندک امام جواد(ع) با اشاره به نبوت حضرت عیسی(ع) در دوران شیر خوارگی فرمودند: سنّ عیسی هنگامی که نبوت به وی اعطا شد، کمتر از سن فرزند من بوده است.<sup>۱</sup>

اضطرابی که پس از رحلت امام رضا(ع) در میان شیعیان آن حضرت به وجود آمد، سبب شد تا برخی از آنها به دنبال عبدالله بن موسی برادر امام رضا(ع) بروند، ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند، جمعی از آنان، چندین پرسش از وی کردند و هنگامی که او را از جواب مسائل خود ناتوان دیدند، وی را ترک کردند.<sup>۲</sup>

شمار دیگری نیز به واقفی‌ها، که بر امام کاظم(ع) توقف کرده و کم و بیش فعال بودند پیوستند. علت پیدایش این اختلاف، به نظر نوبختی، همین بود که آنان بلوغ را یکی از شرایط امامت می‌دانستند.<sup>۳</sup>

با تمام این احوال، بیشتر شیعیان به امامت امام جواد(ع) گردن نهادند. گرچه در میان ایشان، کسانی بودند که مسأله کمی سنّ را به خود امام جواد(ع) هم یادآور شدند و آن حضرت در جواب، اشاره به جانشینی سلیمان از داود(ع) کرد و فرمود: حضرت سلیمان(ع)، هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود و گوسفندان را به چرا می‌برد، حضرت داود او را جانشین خود کرد، در حالی که عباد و علمای بنی‌اسرائیل، این عمل او را انکار می‌کردند.<sup>۴</sup>

به نوشته نوبختی، برهان استدلال‌کنندگان به امامت حضرت جواد(ع)، مسأله یحیی بن زکریا(ع) و نبوت عیسی(ع) در دوران شیرخوارگی و داستان یوسف و دانش

۱ . روضة الواعظین، ص ۲۰۳

۲ . نک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹: مسند الامام الجواد(ع)، صص ۲۹ - ۳۰، ۲۲۲

۳ . فرق الشیعه، ص ۸۸؛ المقالات والفرق، ص ۹۵

۴ . الکافی، ج ۱، ص ۳۸۳

سلیمان نبی بود که نشان می‌داد علم در حجت خدا و لو به سن بلوغ نرسیده باشند، بدون آموزش و یادگیری و به طور آندنی، می‌تواند وجود داشته باشد.<sup>۱</sup>

شیعیان امامی از یک سو امامت را از جنبه الهی آن می‌نگریستند و به همین دلیل کمی سنّ امام هرگز نمی‌توانست در عقیده آنها خللی وارد آورد، اما از سوی دیگر آنچه اهمیت داشت بروز این وجهه الهی بود که می‌بایست در علم و دانش امامان (ع) باشد. در واقع امامان، پاسخگوی کلیه سؤالات شیعیان بودند. از این رو آنان درباره تمامی امامان این اصل را رعایت کرده و آنان را در مقابل انواع پرسش‌ها قرار می‌دادند و تنها موقعی که احساس می‌کردند آنان بخوبی از عهده پاسخ‌گویی به این سؤالات برمی‌آیند (با وجود نصّ به امامتشان) از طرف شیعیان به عنوان امام معصوم شناخته می‌شدند.

با توجه به سنّ کم امام جواد(ع) این آزمایش از طرف شیعیان درباره آن حضرت ضرورت بیشتری پیدا کرد. بر این اساس، در مواقع و فرصت‌های مختلف، آزمایش مزبور را درباره آن حضرت به عمل آورده و پس از آن، اکثریت قریب به اتفاق شیعیان امامی - جز اندکی - با اطمینان خاطر، امامت او را پذیرفتند.

در مجلسی که پیشتر اشاره شد، شیعیان گرد آمدند تا مسأله جانشینی را حل کنند. یونس بن عبدالرحمان که از شیعیان قابل اعتماد نزد امام رضا (ع) و فردی شناخته شده بود گفت: تا زمانی که این فرزند یعنی امام جواد (ع) بزرگ شود چه کنیم؟ در این هنگام، ریان بن صلت از جای خود برخاست و به اعتراض گفت: تو خود را در ظاهر مؤمن به امام جواد(ع) نشان می‌دهی ولی پیداست که در باطن در امامت او تردید داری! اگر امامت وی از جانب خدا باشد، حتی اگر طفل یک روزه هم باشد به منزله شیخ است و چنان که از طرف خدا نباشد، حتی اگر هزار سال هم عمر کرده باشد مانند سایر مردم است. دیگران برخاستند و ریان را ساکت کردند... سرانجام در ایام حجّ، هشتاد نفر از علمای شیعه از بغداد و دیگر شهرها گردهم آمده و عازم مدینه شدند. ابتدا پیش عبدالله بن موسی رفتند، ولی هنگامی

که گم‌شده خود را پیش او نیافتند، از وی روی برتافتند و به حضور امام جواد(ع) مشرف شدند. آن حضرت به پرسش‌های آنان پاسخ گفت و آنها از پاسخ‌های وی که نشان بارزی از امامت و علم الهی وی بود شادمان شدند.<sup>۱</sup>

بار دیگر گروهی از شیعیان، از اقطار مختلف نزد آن حضرت گرد آمده و در مجلسی پرسش‌های زیادی را مطرح کردند؛ آن حضرت در حالی که بیش از ده سال نداشت، به تمام این پرسش‌ها پاسخ داد.<sup>۲</sup> از این روایت چنین به دست می‌آید که:

اولاً: شیعیان اصرار داشتند تا از طریق دانش امام، امامت وی را بپذیرند.

ثانیاً: امام در حالی که هنوز کودک خردسالی بیش نبود، به دلیل الهی بودن امر امامت، به خوبی قادر بود به پرسش‌های علمی و فقهی شیعیان پاسخ دهد.

شیخ مفید، با اشاره به این که پس از وفات امام رضا (ع) گروهی از شیعیان حتی امامت آن حضرت را انکار کرده و به عقیده واقفیه گرویدند و عده‌ای دیگر به امامت احمد بن موسی قائل شدند، بر امامت حضرت جواد(ع) که اکثریت شیعه آن را پذیرفته بودند تأکید کرد و برای اثبات آن، علاوه بر دلیل عقل و این که کمال العقل لا یستتکر لحجج الله مع صغر السن، به آیاتی که درباره حضرت عیسی(ع) نازل شده، استدلال می‌کند. همچنین اشاره به دعوت رسول خدا(ص) از امام علی(ع) برای پذیرش اسلام (در حالی که آن حضرت هنوز به سن بلوغ نرسیده بود) دارد، در صورتی که از دیگر افراد هم سن و سال وی هرگز چنین دعوتی به عمل نیاورده است. و در نهایت شرکت دادن حسن و حسین(ع) در مباحله، در حالی که در آن هنگام هنوز دو کودک خردسال بودند، شاهد دیگر شیخ مفید بر صحت امامت امام جواد(ع) است.<sup>۳</sup>

در امر امامت، آنچه مهم است، نصّ و تصریح امام سابق بر امامت امام پس از

۱ . بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۹۹، ۱۰۰ از عیون المعجزات، صص ۱۱۹، ۱۲۱؛ و نک: اثبات الوصیه، ص ۲۱۳

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۳۱۴

۳ . الفصول المختاره، صص ۲۵۶ - ۲۵۷

خود می‌باشد که شیخ مفید آن را از شماری از اصحاب بزرگ و نزدیک به امام رضا درباره امامت امام جواد(ع) نقل کرده و راویان این نص را چنین بر می‌شمارد: علی بن جعفر بن محمد صادق(ع)، صفوان بن یحیی، معمر بن خلّاد، حسین بن بشّار، ابن ابی نصر بزنتی، ابن قیام واسطی، حسن بن جهم، ابویحیی صنعانی، خیراتی، یحیی بن حبیب بن زیات و گروهی دیگر.<sup>۱</sup>

شیخ، روایات برخی از نامبردگان را در کتاب/ارشاد آورده و استاد عطاردی تقریباً همه آنها را در مسند الامام الجواد(ع) گرد آورده است.<sup>۲</sup> علامه مجلسی نیز در بحار، فصلی را به ذکر نصوص وارد شده در امامت آن امام اختصاص داده است.<sup>۳</sup>

از این روایات به خوبی برمی‌آید که امام رضا(ع) در موارد متعدد و مناسبت‌های گوناگون، امامت فرزند بزرگوارش را گوشزد کرده و اصحاب بزرگ خود را در جریان امر گذاشته است. در واقع، استقرار اکثریت اصحاب امام رضا (ع) بر امامت حضرت جواد(ع) که پشتوانه‌اش همین فرمایشات امام رضا(ع) بوده، بهترین دلیل بر حقانیت امامت آن بزرگوار است؛ زیرا فقها و محدثان شیعه، در پذیرش امامت امامان، دقت عجیبی از خود نشان دادند و همان‌گونه که گذشت، با وجود نص، تنها بعد از سؤالات علمی متعدد، امامت آنان را می‌پذیرفتند. این بدان دلیل بود که ممکن بود به دلیل تقیه چند نفر در معرض نص باشند تا دشمن روی شخص خاصی حساسیت نداشته باشد.

### حیات تاریخی امام جواد(ع)

آگاهی‌های تاریخی درباره زندگی امام جواد(ع) چندان گسترده نیست؛ زیرا افزون بر آن که محدودیت‌های سیاسی همواره مانع از انتشار اخبار مربوط به

۱ . الارشاد، ص ۳۱۷؛ اعلام الوری، ص ۳۳۰

۲ . مسند الامام الجواد (ع)، صص ۲۵۰ - ۳۳۳؛ ما از این مجموعه در این نوشته بهره کامل برده‌ایم.

۳ . بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۱۸ - ۲۶

امامان معصوم (ع) می‌گردید، تقیه و شیوه‌های پنهانی مبارزه که برای حفظ امام و شیعیان از فشار حاکمیت بود، عامل مؤثری در عدم نقل اخبار در منابع تاریخی است. افزون بر آن، زندگی امام جواد(ع) چندان طولانی نبوده است که اخبار فراوانی هم از آن در دسترس ما قرار گیرد.

نیز گفتنی است، زمانی که امام رضا(ع) به خراسان برده شد، هیچ‌یک از اعضای خانواده خود را به همراه نبرد و در آنجا تنها زندگی می‌کرد. در این که آیا در این مدت، امام جواد(ع) به منظور دیدار پدر به طوس رفته یا نه، تنها ابن فندق در تاریخ بیهقی نقل کرده که آن حضرت در سال ۲۰۲ به طوس آمد و با پدر بزرگوارش دیدار کرد. متن گزارش ابن فندق در این باره چنین است:

و محمد بن علی بن موسی‌الرضا (ع) که لقب او تقی بود، از راه طبس مسینا، دریا عبرت کرد - <sup>۱</sup> که آن وقت راه قومس [دامغان] مسلوک نبود و آن راه را در عهدی نزدیک مسلوک گردانید - به ناحیت بیهقی آمد و در دیه ششتمد نزول کرد و از آنجا به زیارت پدر خویش علی بن موسی‌الرضا(ع) رفت در سنه ۲۰۲.<sup>۲</sup>

این گزارش در مصادر دیگر نیامده و از اخبار مربوط به شهادت امام رضا(ع) که جنبه اعجاز دارد، چنین برمی‌آید که امام جواد(ع) آن هنگام در مدینه اقامت داشت و تنها برای غسل پدر و اقامه نماز به آن حضرت در طوس حضور یافت. البته محتمل است که پیش از آن، یک بار به طوس آمده باشد. با دقت در خبر مذکور، چنین به نظر می‌رسد که ابن فندق، به احتمال، گزارش خود را از تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری گرفته است.

هنگامی که مأمون بعد از شهادت امام رضا(ع) در سال ۲۰۴ به بغداد بازگشت، از ناحیه حضرتش اطمینان خاطر پیدا کرده بود؛ ولی این را می‌دانست که شیعیان پس از امام رضا(ع) فرزند او را به امامت خواهند پذیرفت و در این صورت خطر همچنان بر جای خود خواهد ماند. او سیاست کنترل امام کاظم(ع) توسط پدرش، که او را به بغداد آورده و زندانی کرده بود، را به یاد داشت و با الهام از این

۱ . عبارت در اصل چنین است.

۲ . تاریخ بیهقی، ص ۲۶

سیاست، همین رفتار را با امام رضا(ع) در پیش گرفت، ولی با ظاهری آراسته و فریبکارانه؛ به گونه‌ای که می‌کوشید نه تنها در ظاهر امر مسأله زندان و مانند آن در کار نباشد، بلکه با برخورد دوستانه، چنین تبلیغ شود که او علاقه و محبت ویژه نیز به ایشان دارد. اینک نوبت امام جواد(ع) فرا رسیده بود تا به نحوی کنترل شود. این روشی بود که خلفای بعدی هم به گونه‌ای دیگر درباره امام هادی و عسکری (ع) داشتند.

مأمون در جریان اجرای این سیاست، دختر خود را به عقد وی در آورد و او را داماد خود کرد. از همین رهگذر بود که مأمون به راحتی می‌توانست از طرفی امام را در کنترل خود داشته باشد و از طرف دیگر آمد و شد شیعیان و تماس‌های آنان را با آن حضرت زیر نظر بگیرد.

بر اساس برخی نقلها، مأمون پس از ورود به بغداد - در سال ۲۰۴ - بلافاصله امام جواد (ع) را از مدینه به بغداد فرا خواند.<sup>۱</sup> افزون بر این، مأمون متهم بود که امام رضا(ع) را به شهادت رسانده است. اکنون می‌بایست با فرزند وی به گونه‌ای رفتار کند که از آن اتهام نیز مبری شود.

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که طبق برخی از روایات تاریخی، مأمون از آن هنگام که ولایت‌عهدی خود را به امام رضا(ع) واگذاشت، دختر خود ام‌الفضل را به عقد امام جواد(ع) درآورد و یا نامزد او کرد. به نوشته طبری و ابن‌کثیر، در سال ۲۰۲ که امّ حبیب دختر مأمون به عقد امام رضا(ع) در آمد، دختر دیگرش ام‌الفضل را نیز به عقد امام جواد(ع) داد.<sup>۲</sup> شاید این موضوع خود قرینه‌ای بر درستی گزارش صاحب تاریخ بیهقی باشد که امام جواد(ع) در سال ۲۰۲ برای دیدن پدرش به طوس آمده است.

از روایتی که شیخ مفید از ریان بن شیبب نقل کرده، چنین برمی‌آید: موقعی که مأمون تصمیم به ازدواج ام‌الفضل با امام جواد(ع) گرفت، عباسیان برآشفتمند؛ زیرا

۱ . الحیة السیاسیة للامام الجواد (ع) ، ص ۶۵ ؛ این روایتی است که عده‌ای به نقل آن پرداخته‌اند؛ ولی آنچه بیشتر نقل شده و بعد تذکر خواهیم داد همان نقل طبری و... است مبنی بر این که امام جواد(ع) در سال ۲۱۵ به بغداد آمده است.

۲ . تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۴۹ ؛ البدایة والنهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۰



ترس آن داشتند که پس از مأمون، خلافت به خاندان علوی برگردد، چنان که درباره امام رضا(ع) هم به سختی دچار همین نگرانی شده بودند؛<sup>۱</sup> ولی به طوری که از دو روایت فوق برمی آید، آنان مخالفت خود را به گونه دیگری وانمود کرده و گفتند: دختر خود را به ازدواج کودکی در می آورد که: لَمْ يَتَّفَقْهُ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا يَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ وَلَا فِرْضاً مِنْ سُنَّتِهِ؛ کودکی که تفقه در دین خدا ندارد، حلال را از حرام تشخیص نمی دهد و واجب را از مستحب باز نمی شناسد.

مأمون در مقابل این برخورد، مجلسی برپا کرد و امام جواد(ع) را به مناظره علمی با یحیی بن اکثم، بزرگترین دانشمند و فقیه سنی آن عصر، فرا خواند تا بدین وسیله مخالفان و اعتراض کنندگان عباسی را به اشتباه خود آگاه کند.<sup>۲</sup> این در حالی بود که بنا به این دو روایت، هنگام عقد ازدواج ام فضل با امام جواد(ع) هنوز به آن حضرت «صبی» اطلاق می شده است.

بنابر روایتی که از ابن ابی طیفور، ابن اثیر و برخی دیگر نقل شده، و درستی آن کاملاً محتمل است: هنگامی که مأمون در سال ۲۱۵ به تکریت وارد شد، امام جواد(ع) نیز از مدینه به بغداد رسیده بود. آن حضرت برای ملاقات با مأمون به شهر تکریت رفت و در آنجا بود که ام فضل بدو پیوست. سپس آن حضرت تا فرا رسیدن موسم حج، در بغداد، در منزل احمد بن یوسف، که در کنار دجله بنا شده بود، اقامت فرمود؛ آنگاه با خانواده خویش برای انجام مراسم حج به مکه رفت و از آنجا به مدینه بازگشت و در آنجا ماندگار شد.<sup>۳</sup>

بر اساس این روایت، امام تنها همین مدت کوتاه را در بغداد اقامت گزیده است؛ گرچه احتمال اقامت آن حضرت در بغداد در زمان های دیگر منتفی نیست. در این زمینه و نیز درباره آمدن آن حضرت در کودکی به بغداد، روایت دیگری از اربلی در دست داریم: هنگامی که مأمون به بغداد آمد، از امام جواد(ع) خواست تا به آن شهر

۱ . الارشاد، ص ۳۱۹

۲ . همان، صص ۳۱۹ - ۳۲۰

۳ . تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۱۹۰، حوادث سال ۲۱۵؛ تاریخ بغداد، ج ۳، صص ۵۴ - ۵۵؛ مسند الامام الجواد، ص ۵۵؛ الحیة السیاسیة للإمام الجواد(ع)، ص ۷۹

آید و در همانجا بود که روزی امام را در میان همگنانش دید که مشغول بازی است. با نزدیک شدن موکب مأمون، بچه‌ها همگی خود را از سر راه او کنار کشیده و فرار کردند؛ ولی امام در کناری همچنان بی‌حرکت و با آرامش و اِبهت خاصی ایستاد. این وضع، مأمون را به شگفتی انداخت و از امام پرسید: چرا تو مثل دیگران فرار نکردی؟ امام پاسخ داد: من مرتکب گناهی نشده‌ام که از ترس مجازات فرار کنم و از طرف دیگر، راه آنچنان تنگ نیست که مانع عبور موکب شما شود. مأمون پرسید: شما کیستید؟ فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم...

به دنبال این روایت مطالب دیگری آمده که محل چند و چون برخی از محققان قرار گرفته و از جمله استاد بزرگوار ما علامه سید جعفر مرتضی در تأیید آن کوشیده است.<sup>۱</sup> با این حال برخی اعتراضات پاسخ قانع کننده‌ای نیافته است. در صورت درست بودن روایت، باید موقعی که مأمون در سال ۲۰۴ به بغداد آمده، بلافاصله و یا اندکی بعد امام جواد(ع) را به بغداد فرا خوانده باشد. این تنها روایتی است که اشاره به آمدن امام جواد(ع) در کودکی به بغداد دارد. اگر روایت مزبور را نپذیریم، باید اظهار کنیم که، طبق آنچه در مصادر در دسترس آمده، امام تنها در سال ۲۱۵ یک بار به بغداد آمده و تا قبل از آن که معتصم آن حضرت را در سال ۲۲۰ به بغداد احضار کند، در مدینه زندگی می‌کرده است؛ در حال حاضر گزارش دیگری مبنی بر آن که امام در فاصله سال‌های ۲۱۵ تا ۲۲۰ به بغداد سفر کرده است در دست نداریم.

درباره آمد و شد امام در مدینه و احترام مردم نسبت به آن حضرت، اطلاعات مختصری درباره‌ای از روایات آمده است.<sup>۲</sup>

فراخواندن آن حضرت به بغداد، در سال ۲۲۰، توسط معتصم عباسی، آن هم درست در همان اولین سال حکومت خود، نمی‌توانست بی‌ارتباط با جنبه‌های سیاسی قضیه باشد. به ویژه که درست همان سال که حضرت جواد(ع) به بغداد آمد، رحلت کرد؛ این در حالی بود که تنها ۲۵ سال از عمر شریفش می‌گذشت.

۱ . الحیة السیاسیة للإمام الجواد (ع) ، صص ۶۸ - ۷۵

۲ . الکافی، ج ۱، صص ۴۹۲ - ۴۹۳

عناد عباسیان با آل علی(ع) به ویژه با امام شیعیان که در آن زمان جمعیت معتنابهی تابعیت مستقل آنها را پذیرفته بودند، شاهدی بر توطئه حکومت در به شهادت رساندن امام جواد(ع) است. همچنین خواستن آن حضرت به بغداد و درگذشت وی در همان سال در بغداد، همگی شواهد غیر قابل انکاری بر شهادت آن بزرگوار به دست عوامل عباسی می‌باشد.

مرحوم شیخ مفید، با اشاره به روایتی درباره مسمومیت و شهادت امام جواد(ع) رحلت آن حضرت را مشکوک دانسته است.<sup>۱</sup> افزون بر روایات مذکور که در مصادر متعدد آمده،<sup>۲</sup> قرائنی هم که گذشت، دلالت بر این امر دارد. بنا به روایت مستوفی، عقیده شیعه بر این است که معتصم آن حضرت را مسموم نموده است.<sup>۳</sup> پاره‌ای از منابع اهل سنت، اشاره بر این دارند که امام جواد(ع) به میل خود و برای دیدار با معتصم عازم بغداد شده است.<sup>۴</sup> در حالی که منابع دیگر، حاکی از آنند که معتصم به ابن زیات مأموریت داد تا کسی را برای آوردن امام به بغداد بفرستد.<sup>۵</sup> ابن صباغ نیز با عبارت اِشْخَاصِ الْمُعْتَصِمِ لَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ،<sup>۶</sup> این مطلب را تأیید کرده است.

مسعودی روایتی نقل کرده که بنابراین، شهادت آن حضرت به دست ام‌فضل، در زمانی رخ داده که امام از مدینه به بغداد نزد معتصم آمده بود.<sup>۷</sup> ام‌فضل پس از شهادت امام، به پاس این عمل خود به حرم خلیفه پیوست.<sup>۸</sup> این نکته را نباید از نظر دور داشت که ام‌فضل در زندگی مشترک خود با امام جواد(ع) از دو جهت ناکام مانده بود:

اول آن که از آن حضرت دارای فرزندی نشد.

۱ . الارشاد، ص ۳۲۶

۲ . الفصول المهمه، مالکی، ص ۲۷۶

۳ . تاریخ گزیده، صص ۲۰۵ - ۲۰۶

۴ . الائمه الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۱۰۳؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸

۵ . بحار الاتوار، ج ۵۰، ص ۸

۶ . الفصول المهمه، ص ۲۷۵

۷ . مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴

۸ . الائمه الاثنی عشر، ابن طولون ص ۱۰۴؛ الفصول المهمه، ص ۲۷۶. ام‌فضل، خواهر زاده معتصم بود.

دوم آن که امام نیز چندان توجهی به وی نداشت و فرزندانش عموماً از ام‌ولدهای آن حضرت متولد شدند.

ام‌فضل یک بار، گویا از مدینه، نامه‌ای نگاشت و از امام نزد مأمون شکایت کرد و از این که امام چند کنیز دارد گله نمود، ولی مأمون در جواب او نوشت: ما تو را به عقد ابوجعفر در نیاوردیم که حلالی را بر او حرام کنیم. دیگر از این شکایت‌ها نکن.<sup>۱</sup> به هر حال، ام‌فضل پس از مرگ پدر، امام را در بغداد مسموم کرد و راه‌یافتن او به حرم خلیفه و برخورداری از مواهب موجود در آن، نشانی از آن است که این عمل به دستور معتصم و به دستور او انجام شده است.<sup>۲</sup>

شاهد دیگر آن است که امام جواد(ع) هنگام سفر به بغداد در سال ۲۱۵ جانشینی برای خود تعیین نفرمود، ولی در آستانه سفری که به دستور معتصم به بغداد رفت، جانشین خود را تعیین فرمود و این خود نشانه آن است که امام خطرناک بودن سفر را دریافته بود.

خطیب بغدادی ذیل نام امام جواد (ع) تحت عنوان محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، ابوجعفر بن الرضا می‌نویسد: او از مدینه رسول (ص) به بغداد آمده، بر ابواسحاق معتصم وارد شد، در حالی که همسرش ام‌فضل دختر مأمون همراه وی بود. در بغداد وفات یافت و در مقابر قریش، کنار جدش موسی بن جعفر دفن شد و همسرش ام‌فضل دختر مأمون به قصر معتصم انتقال یافته همراه حرم شد.<sup>۳</sup>

### مناظرات علمی امام جواد(ع)

این زمان و حتی از زمان پدر ایشان، مناظره در میان شیعیان و برای ائمه (ع) نیز رواج یافته بود. در زندگی امام رضا (ع) اشاره کردیم که جلسات مناظره فراوانی از سوی مأمون با حضور امام و شماری از عالمان آن عصر حتی از ادیان مختلف

۱ . الارشاد، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۷۹ - ۸۰

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳

۳ . تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۶۶

برگزار شد و گزارش آنها نیز ضمن کتاب‌هایی که همان موقع تألیف شده آمده است. این وضعیت ادامه یافت. به ویژه امام جواد(ع) از دو جهت به مناظرات علمی کشانده می‌شد:

نخست از طرف شیعیان خود که با توجه به سن کم آن حضرت می‌خواستند علم الهی امام را دریابند؛ بنابر این طبیعی بود که مجالس متعددی بدین منظور ترتیب داده شود.

دوم از سوی حکومت، به ویژه مأمون و معتصم، دو خلیفه معاصر آن حضرت. از آنجا که شیعیان، مدعی علم الهی برای امامان خود بودند، خلفا می‌کوشیدند با تشکیل مجالس مناظره، آنان را رودرروی برخی از دانشمندان بنام زمان قرار دهند تا شاید در پاسخ برخی از پرسشها درمانده شوند و شیعیان از این رهگذر، در باور مذهبی خود در این که امامان علم الهی خاصی دارند دچار مشکل شوند و از پیروی آنها خودداری کنند. همین مسأله بود که سبب شد مأمون امام رضا(ع) را به مجلس مناظره دعوت کند. گرچه مأمون هدف خود را عکس آنچه گذشت وانمود می‌کرد و نشان می‌داد که برای نشان دادن دانش امام دست به این اقدام زده است.

افزون بر اینها، علاقه شخصی مأمون در برپایی این مناظرات بی‌تأثیر نبود. او شهرت به علم دوستی داشت و در تاریخ تفکر اسلامی و فلسفی جایگاه خاصی دارد. مهمترین سندی که درباره مناظرات امام جواد(ع) در دست است، روایت مفصلی است که مفید آن را از ریان بن شیبب<sup>۱</sup> نقل کرده و ما خلاصه‌ای از آن را می‌آوریم:

هنگامی که مأمون بر آن شد تا ام فضل را به تزویج امام جواد(ع) درآورد، عباسیان برآشفتنند و سخت به وحشت افتادند؛ زیرا بر این گمان بودند که این اقدام خلیفه، همان پی آمدهایی را به دنبال خواهد داشت که اقدامش درباره

۱. ریان بن شیبب از راویان موثق و قابل اعتماد می‌باشد. وی در خراسان نزد امام رضا(ع) بود و بعدها در قم سکونت گزید. او مسائل (روایات) صباح بن نصر هندی از امام رضا(ع) را گردآوری کرده است، نک: رجال نجاشی، ص ۱۶۵

پدرش امام رضا(ع) پیش آورد. لذا پیش مأمون آمدند و او را بدان جهت که ممکن است خلافت از دست بنی عباس بیرون شود، از این اقدام برحذر داشتند. آنان همچنین با اشاره به منازعات گذشته میان عباسیان و علویان گفتند: همان ماجرای علی بن موسی الرضا(ع) کافی است. مأمون در پاسخ گفت:

درباره آنچه میان شما و آل ابوطالب پیش آمده، خود شما مقصر بوده‌اید؛ زیرا اگر انصاف داشتید، آنان بر شما اولویت داشتند؛ اما آنچه را که خلفای پیش از من درباره آنان انجام داده‌اند، جز قطع رحم چیز دیگری نبوده است! من درباره جانشینی علی بن موسی الرضا هنوز هم پشیمان نیستم.<sup>۱</sup> ابوجعفر (امام جواد (ع)) را با این که سن او اندک است، بدان جهت برگزیده‌ام که برتری او را بر همه اهل فضل و علم محرز می‌دانم و امیدوارم آنچه را که هم اکنون فهمیده‌ام، در آینده بر همگان روشن شود تا بدانند نظر من درباره وی درست بوده است.

آنان در جواب گفتند: محمد بن علی کودکی بیش نیست، نه معرفتی به دین دارد و نه فقهی می‌داند، خلیفه اجازه دهد تفقهی در دین پیدا کند و پس از آن، هر چه مصلحت دانست درباره او انجام دهد.

مأمون گفت: وای بر شما! من این جوان را بیش از شما می‌شناسم. او از خاندانی است که علمشان لدنی و از الهام خدا سرچشمه می‌گیرد و پدران‌ش همواره در علم و ادب از کسب علم و آموزش‌های معمول بی‌نیاز بوده‌اند و به منظور روشن شدن مسأله، هر وقت خواستید می‌توانید او را بیازمایید.

آنان موافقت خود را اعلام کرده، تصمیم گرفتند یحیی بن اکثم<sup>۲</sup> را که از قضات بنام و فقیهی مشهور بود، برای مناظره با امام برگزینند و پس از جلب موافقت یحیی، از او خواستند تا سؤال دشوار و پیچیده‌ای را برای مناظره آماده کند و به او

۱ . ما در جریان بحث از زندگی امام رضا(ع) مطالبی آوردیم که بنا بر آن نمی‌توانیم این ادعاهای مأمون را بپذیریم، و در روایات ابن شعبه نیز آمده: این مأمون بود که به منظور به زانو در آوردن امام جواد(ع) از یحیی بن اکثم خواست با آن حضرت مناظره علمی به عمل آورد. تحف العقول، ص ۳۳۵  
 ۲ . به نقل ذهبی یحیی از فقیهان بزرگ بوده و به سال ۲۴۲، درگذشته است؛ میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۳۶۱ - ۳۶۲

قول دادند در صورتی که امام جواد(ع) را در جریان مناظره به عجز وادارد، اموال و اشیاء نفیسی به وی خواهند داد. سپس، روزی را برای این کار تعیین کردند و در آن روز همه عباسیان و نیز امام جواد(ع) و یحیی بن اکثم، و حتی شخص مأمون در مجلس حضور داشتند.

ابتدا یحیی بن اکثم اجازه خواست تا پرسش‌های خود را در مقابل امام مطرح کند. پس از کسب اجازه از مأمون، از حضرت جواد(ع) نیز اجازه خواست و پس از آن که امام آمادگی خود را اعلام کرد، یحیی از ایشان پرسید:

مُخْرَمی که حیوانی را کشته، وظیفه‌اش چیست؟ امام در جواب از وی پرسید: آیا فرد مُخْرَم، صید را در حرم کشته یا در بیرون از آن؟ آیا مُخْرَم جاهل به حکم بوده یا عالم به حکم؟ آیا عمداً آن را کشته یا به خطا؟ آیا مُخْرَم آزاد بوده یا برده؟ آیا بالغ بوده یا نابالغ؟ هنگام رفتن به مکه آن را کشته یا در موقع بازگشت؟ صید از پرنندگان بوده یا غیر آن؟ صید کوچک بوده یا بزرگ؟ مُخْرَم اصرار بر عمل خود دارد یا از کرده خود پشیمان است؟ در شب صید را کشته یا در روز؟ مُخْرَم در حال عمره بوده یا حج؟

با این فروزی که امام جواد(ع) برای مسأله مطرح کرد، یحیی حیرت‌زده و درمانده شد تا جایی که همه حضار از رنگ باختن چهره‌اش، شکست او را به وضوح دریافتند. آنگاه مأمون با ابراز رضایت از وضعی که پیش آمده بود، رو به آل‌عباس کرد و گفت: آیا شناخت درست مرا از امام جواد(ع) فهمیدید؟ سپس دخترش ام‌فضل را به عقد آن حضرت درآورد و مهریه را همان مهریه حضرت زهرا(س) قرار داد. پس از آن که حاضران مجلس را ترک کردند، مأمون از امام خواست تا خود پاسخ فروزی را که در جواب یحیی بن اکثم مطرح کرده بود بدهد. امام به یکایک آنها پاسخ داد. آنگاه امام از یحیی بن اکثم چنین پرسید: مرا از مردی خبر ده که زنی در اوایل صبح بر او حرام بود؛ روز که بالا آمد آن زن بر وی حلال شد و هنگام ظهر دوباره بر او حرام گردید و در موقع عصر حلال شد و در وقت غروب آفتاب بار دیگر بر او حرام شد و در وقت عشا، حلال و در نیمه شب باز بر او حرام و هنگام طلوع آفتاب حلال شد؛ مسأله این زن چیست و چگونه

مرتباً بر او حلال و حرام می‌شود؟

یحیی بن اکثم از پاسخ به این سؤال واماند و از امام خواست تا خود جواب مسأله را روشن کند. آن حضرت فرمود: این زن، کنیز شخص دیگری بوده که بر این مرد حرام بود، روز که بالا آمد کنیز را از صاحبش خریداری کرد و بدین ترتیب بر او حلال شد، ظهر او را آزاد کرد و بدین جهت دوباره بر او حرام شد. عصر با او ازدواج کرد و حلال شد. هنگام غروب او را ظهار کرد و در نتیجه به او حرام شد و در وقت عشا کفاره ظهار را داد دوباره به وی حلال شد. نیمه شب او را طلاق داد و به این علت حرام شد؛ صبح رجوع کرد و دوباره بر او حلال شد.

مأمون بار دیگر در مقابل دانش امام اظهار شگفتی کرد و گفت: کمی سن مانع از کمال عقل برای این خاندان نمی‌شود.<sup>۱</sup>

در صورتی که زمان ازدواج رسمی امام با ام‌فضل سال ۲۱۵ باشد، سن آن حضرت هنگام مناظره مذکور بیست سال بوده است. در ادامه همین روایت آمده است که امام پس از مراسم عقد، ام‌فضل را با خود به مدینه برد؛ بنابراین باید مناظره مورد بحث در سال ۲۱۵ اتفاق افتاده باشد.

در حضور معتصم مجلس مناظره مانندی تشکیل شد که پس از ثبوت برتری علم امام، ماجرا منتهی به شهادت آن بزرگوار گردید. عیاشی مفسر شیعی از زرقان چنین روایت می‌کند: روزی دوست من ابن ابی‌دؤاد در حالی که به شدت ناراحت بود از پیش معتصم بازگشت، در حالی که از ابو جعفر جواد(ع) به شدت گله‌مند بود. وقتی از علت ناراحتی او پرسیدم، گفت: شخصی را در مجلس معتصم آوردند که اعتراف به دزدی کرده بود و قرار بود به وسیله اجرای حدّ او را تطهیر نمایند. بحث فقها بر سر آن بود که دست دزد را از کجا باید برید؟ من گفتم: تا میج (الکرسوع) را دست می‌گویند. بنابراین باید دست او از میج قطع شود و دیگران نیز با من موافق بودند. برخی نیز مِرْفَق را محل قطع می‌دانستند، ولی معتصم در این باره از ابو جعفر نظر خواست. او ابتدا از پاسخ طفره رفت، اما وقتی خلیفه اصرار

۱ . الارشاد، صص ۴۶ - ۵۱؛ الفصول المهمه، صص ۲۶۷ - ۲۷۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۸۳؛

درباره قسمت اخیر نک: تحف العقول، ص ۳۳۵



کرد، فرمود: **وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا**؛<sup>۱</sup> یعنی محل سجده از آن خداست، با خدا کسی را نخوانید. یعنی کف دست که برای سجده است، باید برای سجده بماند و قطع نشود. معتصم نظر او را پذیرفت. من آنچنان خجلت‌زده شدم که آرزوی مرگ کردم. چند روز بعد نزد معتصم رفتم و او را به خاطر ترجیح رأی یک جوان بر آراء فقیهان مورد سرزنش قرار داده و عواقب ناگوار آن را بازگو کردم. معتصم تحت تأثیر سخنان من قرار گرفت و به یکی از منشیانش فرمان داد امام جواد(ع) را به خانه‌اش دعوت کند و او را مسموم نماید و او فرمان را اجرا کرد!<sup>۲</sup>

### مناظره درباره فضائل خلفا

در محفل دیگر و یا به احتمال، در همان مجلسی که ذکرش رفت، یحیی بن اکثم پرسش‌های دیگری نیز - از جمله مسائلی درباره خلفای نخستین - از امام جواد(ع) پرسید؛ ابتدا روایتی را مطرح کرد که ضمن آن چنین آمده: جبریل از طرف خدا و رسولش (ص) گفت: از ابوبکر سؤال کن، آیا او از من راضی است؟ من که از او راضی هستم. امام در آن مجلس که تعداد زیادی از علمای اهل سنت حضور داشتند فرمود: من منکر فضل ابوبکر نیستم، ولی کسی که این روایت را نقل کرده، می‌بایست به روایتی که از رسول خدا نقل شده و همه حدیث‌شناسان صحت آن را پذیرفته‌اند توجه داشته باشد، مبنی بر این که، آن حضرت در حجة الوداع فرمود: نسبت سخنان دروغ و ساختگی بر من زیاد شده و پس از این زیادتر خواهد شد؛ **قَدْ كَثُرَتِ الْكُذَّابَةُ عَلَيَّ**، کسانی که دروغ بر من می‌بندند جایگاهشان از آتش پر خواهد شد. هنگامی که حدیثی از طرف من به شما می‌رسد، آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، در صورتی که با آن دو موافقت داشت آن را بپذیرید و گرنه کنارش گذارید. اکنون حدیثی که تو نقل می‌کنی، با کتاب خدا موافق نیست؛ زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمَ مَا تُؤَسِّسُ**

۱ . جن : ۱۸

۲ . تفسیر العیاشی، ص ۳۱۹

بِهِ نَفْسَهُ وَتَخُنُّ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ<sup>۱</sup> آیا خدا از رضا و سخط ابوبکر آگاهی نداشت که از او می‌پرسد؟ این عقلا محال است.

این روایت نشانگر آن است که امام چگونه با درایت خاص خود با این روایت برخورد کرد و پس از عرضه داشتن آن به قرآن، به انکار آن پرداخت. نظیر همین شیوه بحث را در بخش بررسی زندگانی امام رضا(ع) آوردیم که امام فرمود: حدیثی که مخالف با کتاب خدا باشد نمی‌پذیریم.<sup>۲</sup>

پس از آن یحیی درباره روایت مَثَلُ أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ فِي السَّمَاءِ؛ مثل ابوبکر و عمر روی زمین، مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان است. امام در جواب فرمود: محتوای این روایت درست نیست؛ زیرا جبرئیل و میکائیل همواره بندگی خدا را نموده و لحظه‌ای به او عصیان نکرده‌اند، در حالی که ابوبکر و عمر پیش از آن که اسلام بیاورند، سال‌های طولانی مشرک بوده‌اند. آنگاه یحیی از حدیث ابوبکر و عمر سیداً کهولَ أَهْلِ الْجَنَّةِ پرسید. امام فرمود: در بهشت جز جوان کسی وجود نخواهد داشت تا آن دو نفر، سید و سرور پیران آن باشند.

یحیی درباره حدیثِ أَنَّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ سِرَّاجَ أَهْلِ الْجَنَّةِ سؤال کرد. امام فرمود: در بهشت ملائکه مقربین خدا و آدم و محمد (ص) و کلیه انبیای عظام حضور خواهند داشت، آیا نور آنان برای روشن کردن بهشت کافی نیست که نیاز به نور خلیفه دوم باشد؟

یحیی از حدیث: إِنَّ السَّكِينَةَ تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عَمْرٍ، سَکینه (گویا نام ملکی) بر زبان عمر سخن می‌گوید، سؤال کرد. امام فرمود: من منکر فضل عمر نیستم، اما ابوبکر که افضل از وی بود، بالای منبر می‌گفت: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي، فَاذَا مَلَأْتُ فَسَدَ دُونِي، مرا شیطانی است که گاه بر من تسلط می‌یابد، وقتی از راه راست میل کردم، مرا مستقیم و استوار سازید.<sup>۳</sup>

یحیی گفت: درباره این حدیث چه می‌گویید که رسول خدا(ص) فرمود: لَوْ لَمْ أُبْعَثْ لَبُعِثَ عَمْرٌ، اگر من مبعوث نشده بودم، عمر مبعوث می‌شد. امام فرمود: کتاب خداوند

۱ . ق (۵۰): ۱۶

۲ . التوحید، ص ۱۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۹۵

۳ . این سخن با عبارات مختلف از ابوبکر در منابع مختلف نقل شده است.

در این باب صادق‌تر است که فرماید: *وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ*<sup>۱</sup> خداوند که از انبیا برای ادای صحیح و درست رسالتشان پیمان گرفته و آن بزرگواران لحظه‌ای به وی شرک نورزیده‌اند، چگونه ممکن است بر خلاف پیمان خود، شخصی را که بخشی از عمرش را در حال شرک به خدا گذرانده به پیامبری برگزیند؟ همچنین روایت شما با حدیث صحیح *نُبِّئْتُ* و آدم بین الروح والجسد (وقتی آدم میان روح و جسد بود، من پیامبر شدم) که از رسول خدا (ص) نقل شده مباینت دارد. یحیی گفت: از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: *مَا اخْتَبَسَ عَنِّي الْوَحْيَ قَطَّ إِلَّا ظَنَنْتُهُ* قد نزل علی آلِ خَطَّابٍ؛ وحی بر من متوقف نشد، مگر آن که گمان کردم بر آل خطاب نازل می‌شود. امام فرمود: برای پیامبران جایز نیست حتی لحظه‌ای در رسالت خود دچار تردید شوند. از طرف دیگر خدا می‌فرماید: *اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ*، خداوند خود از میان ملائکه و مردمان، رسولانی را بر می‌گزیند،<sup>۲</sup> چگونه ممکن است که نبوت از برگزیده خدا به کسی که مدت‌ها بدو شرک ورزیده است منتقل شود؟ یحیی گفت: از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: *لَوْ نَزَلَ الْعَذَابُ لَمَا نَجَى إِلَّا عَمْرٌ*؛ اگر عذاب آید کسی جز عمر نجات نخواهد یافت، امام فرمود: این روایت با قرآن که می‌گوید: *وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ*؛ خداوند تا تو در میانشان هستی آنان را عذاب نخواهد کرد، چنان که خداوند، در حالی که آنان استغفار می‌کنند، ایشان را عذاب نخواهد کرد،<sup>۳</sup> سازگار نیست و حجت نتواند بود.<sup>۴</sup>

### میراث علمی امام جواد(ع)

در اندیشه دینی شیعه، قرآن و سنت و حکمت نقش مهمی دارد. اینها پایه‌ها و اساس دین هستند. اهمیت مباحث کلامی در اندیشه شیعه، قابل ملاحظه است و

۱ . احزاب (۳۳) : ۷

۲ . حج (۲۲) : ۷۵

۳ . انفال (۸) : ۳۳

۴ . الاحتجاج، ج ۲، صص ۲۴۵ - ۲۴۹

به رغم آن که اخباری‌های شیعه، نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشتند، اما جدای از آنچه از امام صادق (ع) در مباحث کلامی داریم، از امام کاظم (ع) به این طرف، روایات کلامی مفصل که برخی از آنها خود در حد یک رساله درباره یک موضوع است، فراوان است. مبنای این سخن، یک نگره‌ای است که نقش محوری برای قرآن و حکمت قائل است.

شاهد این مسأله تفسیری است که امام جواد (ع) در روایتی درباره ساختار دین مطرح کرده و ضمن آن جایگاه شیعه و شیعیان را نیز مشخص نموده است. این روایت که به نقل از رسول خدا (ص) نقل شده مبتنی بر این اصل است که خداوند اسلام را آورد. این اسلام دارای این اصول و پایه‌هاست: *إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ فَجَعَلَ لَهُ عَرَصَةً وَجَعَلَ لَهُ نُورًا وَجَعَلَ لَهُ حِصْنًا وَجَعَلَ لَهُ نَاصِرًا فَأَمَّا عَرَصَتُهُ فَالْقُرْآنُ وَأَمَّا نُورُهُ فَالْحِكْمَةُ وَأَمَّا حِصْنُهُ فَالْمَعْرُوفُ وَأَمَّا أَنْصَارُهُ فَأَنَا وَاهْلُ بَيْتِي وَشِيعَتَنَا*. خداوند اسلام را پدید آورده، عرصه آن را قرآن، نور آن را حکمت؛ حصن آن را معروف؛ و ناصر آن را پیامبر و اهل بیت و شیعیان قرار داد.<sup>۱</sup> در این تفسیر قرآن و حکمت، بویژه حکمت که بر اساس نظریه قرآنی، کنار قرآن قرار گرفته، محتوای دین را تشکیل می‌دهد. معروف که اصول اخلاقی دین است، حصن و حصار این دین است. حافظان و ناظران این مجموعه نیز رسول خدا (ص)، اهل بیت و شیعیان هستند.

شیعیان در تلاش بودند که از معارف امام وقت استفاده کنند، هرچند با مشکل روبرو می‌شدند. به طور معمول، پس از رحلت هر امام، تا مدتی به دلیل مشکلاتی که پیش می‌آمد، ارتباط شیعیان با امام بعدی بسیار محدود می‌شد. حتی وکلای امام پیشین هم که در بلاد اسلامی حضور داشتند، برقراری ارتباطشان با امام، با دشواری‌هایی مواجه می‌گشت. چنان که گذشت در آغاز امامت امام جواد (ع) سن آن حضرت نیز مشکلی بر مشکلات دیگر افزوده بود و تا زمانی که شک و تردید شیعیان برطرف شود، مدتی به طول انجامید. در نصّ دیگری آمده که امام تا ده

سالگی امامت خویش را مخفی می‌داشت.<sup>۱</sup> این خود دلیل دیگری بر پیچیدگی برقراری ارتباط میان او و شیعیانش بود.

از سوی دیگر حکام نیز سخت‌گیری‌هایی در این زمینه اعمال می‌کردند که برقراری ارتباط را به میزان بسیار زیادی مشکل‌تر می‌کرد؛ در نتیجه شیعیان نمی‌توانستند آزادانه با امامشان آمد و شد داشته باشند. ساده‌ترین و کم‌مشکل‌ترین راه ارتباط نگاشتن نامه به امام و دریافت جواب آن بود؛ لذا از امام جواد(ع) به بعد و حتی پیش از آن از زمان امام رضاع(ع) شیعیان از طریق نامه‌نگاری با امام خود ارتباط داشتند.

از سوی دیگر امام جواد(ع) هنوز ۲۵ سال از عمرش نگذشته بود که رحلت فرمود. کوتاه بودن عمر آن حضرت، سبب شد تا زمینه بسط روابط با شیعیانش کمتر به وجود آید. در عین حال، علاوه بر مطالبی که درباره اصحاب و یا کتب آنها از امام جواد(ع) روایت شده، بیش از دویست و بیست حدیث پیرامون مسائل مختلف اسلامی از آن حضرت در دسترس ما قرار دارد. طبیعی چنان است که در شرایط سیاسی آن روز، نامه‌های زیادی از دست رفته باشد. نیز گفتنی است که تعداد یک صد و بیست نفر، احادیث صادره از آن حضرت را روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup> شیخ طوسی یکصد و سیزده تن از راویان حدیث امام جواد(ع) را برشمرده است.

از این مقدار حدیث که از آن امام نقل شده، می‌توان به عظمت علمی و احاطه ایشان بر مسائل فقهی، تفسیری و عقیدتی و نیز دعا و مناجات پی برد، چنان که در لابلای کلمات قصار، زیبایی که از آن حضرت بر جای مانده، کمالات اخلاقی وی بخوبی نمودار است.

بخشی از کلمات قصار امام را ابن‌صباغ مالکی در *الفصول المهمه* آورده است؛ چنانکه در *تحف العقول* و مصادر دیگر نیز از این دست کلمات فراوان یافت می‌شود. در روایتی از امام جواد(ع) نقل شده است که فرمود: مؤمن سه ویژگی

۱ . اثبات الوصیه، ص ۲۱۵

۲ . این بر اساس شمارش آقای عطاردی، در مسند الامام جواد(ع) است.

نیاز دارد: توفیق الهی، خود واعظ خویش باشد و سوم نصیحت دیگران را بپذیرد.<sup>۱</sup> این قبیل کلمات حکیمانه، فراوان از امام نقل شده است. اینها علاوه بر روایات فقهی است که بخش عمده آنها را باید در نامه‌هایی که در پاسخ اصحاب به بلاد مختلف اسلامی فرستاده‌اند جستجو کرد.

### برخورد با فرقه‌های منحرف

امام جواد (ع) در برابر فرقه‌هایی که در دوران آن حضرت وجود داشتند، شیعیان خود را از این نظر که این فرقه‌ها چه موضعی در مقابل آنان به خود گرفته‌اند راهنمایی می‌فرمود.

یکی از این فرقه‌ها اهل حدیث بودند که مجسمی مذهب بوده و خدا را جسم می‌پنداشتند. امام درباره آنان به شیعیان می‌فرمود که اجازه ندارند پشت هر کسی خدا را جسم می‌داند نماز گزارده و به او زکات بپردازند.<sup>۲</sup>

واقفه، یکی دیگر از فرقه‌های موجود انشعابی از شیعه در زمان امام رضا(ع) بود که به صورت مشکلی در مقابل شیعیان مطرح شده بود. آنان کسانی بودند که پس از شهادت امام کاظم(ع) بر آن حضرت توقف کرده و امامت فرزندش علی بن موسی الرضا(ع) را نپذیرفتند. وقتی از امام درباره خواندن نماز پشت سر واقفی‌مذهبان سؤال شد، آن حضرت در جواب، شیعیان خود را از این کار نهی کردند.<sup>۳</sup>

زیدیه نیز فرقه‌ای بود منشعب از شیعه که پیش از این در فصل مربوط به زندگی امام صادق(ع) مطالبی درباره آنها و مواضعشان نسبت به امامان(ع) گفتیم. دشمنی زیدیه با امامیه و طعن آنها بر امامان(ع) سبب موضع گیری تند ائمه در برابر آنها شد؛ چنان که در روایتی از امام جواد(ع) واقفیه و زیدیه مصداق آیه

۱ . مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۲۹ از تحف العقول.

۲ . التوحید، ص ۱۰۱؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲۸۳

۳ . کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۹

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ؛<sup>۱</sup> خوانده شده و در ردیف ناصبی‌ها قرار گرفتند.<sup>۲</sup> غالیان نیز به سبب آن که در بدنام کردن شیعه سهم بسزایی داشتند، مورد تنفر امامان بودند. خطر اینها برای شیعیان بسیار جدی بود؛ زیرا آنها به نام امامان(ع) روایاتی را جعل کرده و بدین وسیله شیعیان را که پیرو ائمه(ع) بودند به انحراف می‌کشاندند.

امام جواد(ع) درباره ابوالخطاب که از سران غلاه بود، فرمودند: لعنت خدا بر ابوالخطاب و اصحاب او و کسانی که درباره لعن بر او توقف کرده و یا تردید کنند.<sup>۳</sup> آنگاه امام به ابوالعمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابی‌هاشم اشاره کرد و پس از تذکر درباره بهره‌گیری آنها از ائمه(ع) به منظور بهره‌کشی از مردم، آنان را در ردیف ابوالخطاب دانستند؛ حتی در روایتی به اسحاق انباری فرمودند: دو تن از غلاة به نامهای ابوالمهری و ابن ابی الزرقاء - که خود را سخنگویان امامان(ع) قلمداد می‌کردند - به هر طریقی هست باید کشته شوند. اسحاق در صدد اجرای دستور امام بود، ولی آن دو از دستور امام مطلع شده و خود را از دید اسحاق مخفی کردند. دلیل این تصمیم امام، نقش بسیار حساس آنان در منحرف ساختن شیعیان ذکر شده است.<sup>۴</sup>

خطیب بغدادی از امام جواد(ع) یاد کرده و گفته است که او از پدرش روایت کرده است. سپس چندین روایت از آن حدیث آورده است. از آن جمله حدیثی که محمد بن زید شبیه نقل کرده است که گفت: سمعت ابن الرضا محمد بن علی بن موسی یقول: من استفاد أخوا فی الله فقد استفاد بیئا فی الجنة.<sup>۵</sup> کسی که در راه خداوند به برادری فایده‌ای رساند، خانه‌ای در بهشت به دست آورده است.

۱ . غاشیه (۸۸): ۲ و ۳

۲ . رجال کشی، ص ۳۹۱؛ مسند الامام جواد (ع)، ص ۱۵۰

۳ . رجال الکشی، ص ۲۲۲

۴ . همان، ص ۲۲۲

۵ . تاریخ بغداد، ج ۳، ص: ۲۶۷

## اصحاب امام جواد(ع)

بسیاری از اصحاب امام جواد(ع) از اصحاب پدر بزرگوار و فرزندان آن حضرت بودند که عده‌ای از آنها سال‌ها عمر کرده و حتی تألیفات گرانبهایی مشتمل بر احادیث امامان(ع) از خود به یادگار گذاشته‌اند.

یکی از اصحاب امام جواد(ع) حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) است که مقدار قابل توجهی حدیث از آن حضرت نقل کرده است. این بزرگمرد علوی حسنی، در ری سکنا گزید و به ترویج و اشاعه احادیث اهل بیت (ع) همت گماشت. در اثر فعالیت‌های او بود که شیعیان ری رو به افزایش گذاشتند و تشیع در این دیار رو به گسترش نهاد.<sup>۱</sup>

داود بن قاسم مشهور به ابوهاشم جعفری، یکی دیگر از اصحاب امام جواد(ع) است. او احادیث زیادی از امام جواد (ع) نقل کرده و یکی از برجسته‌ترین یاران آن حضرت می‌باشد. ابوهاشم از خاندان جعفر بن ابی‌طالب بود و در کتب رجال از وی به نیکی یاد شده است.

علی بن مهزیار یکی دیگر از اصحاب امام جواد (ع) و شخصیتی است پر ارج و شناخته شده در میان شیعیان؛ وی در اصل از هندیجان بود و پس از آن که به اهواز آمد، به اهوازی شهرت یافت.

به نوشته نجاشی او از امام رضا و امام جواد (ع) هر دو روایت نقل کرده و از نزدیکان امام جواد(ع) بوده و آن حضرت در بزرگداشت وی عنایت ویژه‌ای داشته‌اند.<sup>۲</sup> روایات او از امام جواد (ع) نسبتاً زیاد است.<sup>۳</sup> به نوشته نجاشی، ابن مهزیار با علی بن اسباط که فطحی‌مذهب بود، مناظراتی داشت و مسائلی در این باره میان آن دو رد و بدل گردید. سرانجام آن دو مسائل مورد بحث خود را پیش امام جواد(ع) بردند که این امر، با بازگشت علی بن اسباط از عقیده باطل خود،

۱ . کتابی با عنوان «عبدالعظیم الحسنی، حیاة و مسند» توسط استاد عطاردی نوشته شده و مختصری از آن کتاب، در ذیل نامه آن بزرگوار در مسند الامام الجواد(ع) صص ۲۹۸ - ۳۰۸ آمده است.

۲ . رجال نجاشی، ص ۱۷۷

۳ . مسند الامام الجواد (ع) ، ص ۳۱۶



خاتمه یافت. شیخ طوسی متن نامه‌ای از امام جواد (ع) به علی بن مهزیار را آورده است. امام در این نامه، ضمن ستایش از او و خدمات شبانه روزی وی در گرما و سرما، نامه را با این جملات خاتمه می‌دهد: فأسأل الله إذا جمع الخلائق للقيامة أن يحبوك برحمة تغتبط بها إنه سميع الدعاء.<sup>۱</sup> وی ادعیه‌ای هم از امام جواد (ع) برای قرائت در روزهای رمضان نقل کرده است.<sup>۲</sup>

خیران الخادم یکی از وکلای امام جواد(ع) بود که کشی از او یاد کرده است.<sup>۳</sup> ابراهیم بن محمد همدانی یکی از وکلای آن حضرت بوده و روایاتی از وی نقل کرده است.<sup>۴</sup>

احمد بن محمد بن ابی‌نصر بَزَنْطِي که از اصحاب اجماع به شمار می‌رود، یکی از یاران امام جواد(ع) است. وی از خواص شیعیان امام رضا و امام جواد(ع) بود که همه علمای رجال از او ستایش کرده‌اند. او در سال ۲۲۱ بدرود حیات گفت. ابن ندیم از وی و کتابش که مشتمل بر روایات او از امام رضا(ع) می‌باشد یاد کرده و دو کتاب *الجامع والمسائل* را از آثار وی دانسته است.<sup>۵</sup>

یکی از شاگردان برجسته امام جواد(ع) که در ضمن از شاگردان امام هادی(ع) نیز بود، علی بن محمد بن سلیمان نوفلی صاحب کتاب *الاخبار* است که اثری مهم در تاریخ رویدادهای سیاسی، انقلابی و فرهنگی قرن اول و دوم هجری بوده است. وی روایات فقهی نیز به نقل از امام جواد (ع) دارد.<sup>۶</sup>

### ارتباط شیعیان ایران با امام جواد(ع)

شیعیان امامی در سرتاسر بلاد اسلامی زندگی می‌کردند. بسیاری از آنان در

۱ . النبیة طوسی، ص ۳۴۹

۲ . المقننه، ص ۳۲۰

۳ . رجال کشی، ص ۵۰۸

۴ . مسند الامام الجواد(ع)، ص ۲۵۲ به نقل از جامع الرواه

۵ . الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۷۶

۶ . کافی، ج ۷، ص ۳۷. بازمانده های این کتاب در متون کهن توسط اینجانب تحت عنوان کتاب

*الاخبار* (قم، ۱۳۸۸) منتشر شده است.

بغداد، مدائن و سواد عراق<sup>۱</sup> و عده‌ای نیز در ایران و یا سایر نقاط کشورهای آن روز بسر می‌بردند. اینها علاوه بر ارتباط از طریق وکلای آن حضرت، در ایام حج نیز در مدینه با امام دیدار می‌کردند. از روایتی استفاده می‌شود که شماری از شیعیان امام جواد(ع) در مصر سکنا گزیده بودند. در این روایت علی بن اسباط می‌گوید: قامت امام را به دقت می‌نگریستم تا آن حضرت را برای اصحابمان در مصر بتوانم وصف کنم.<sup>۲</sup> در روایت دیگری آمده است که یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جواد(ع) مشرف شده است.<sup>۳</sup>

بسیاری از شیعیان بغداد هم به طور معمول در خدمت امام جواد (ع) بوده‌اند. در روایت مربوط به روزه نیمه و بیست و هفتم رجب آمده است: زمانی که آن حضرت در بغداد بود این دو روز را روزه می‌گرفت و صام جمیع حَشمه.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد تأکید بر این که روز بیست و هفتم رجب مبعث بوده، خبری که از امام صادق (ع) هم نقل شده، به طور عمده در سیره امام جواد(ع)، مطرح و میان شیعیان رواج یافته است.

روایت دیگری از حرّ بن عثمان همدانی حاکی از آن است که گروهی از شیعیان ری به محضر آن حضرت شرفیاب شدند.<sup>۵</sup> تا آنجا که می‌دانیم همواره شیعیانی در ری زندگی می‌کردند که به طور مرتب و به مرور زمان بر تعدادشان افزوده شده است.

قم نیز یکی از مراکز مهم شیعه بوده و در دوران امام جواد(ع)، شیعیان آن دیار با حضرت در ارتباط نزدیک بودند. احمد بن محمد بن عیسی که از وی با عنوان «شیخ القمیین» یاد شده، از اصحاب امام رضاع) و پس از ایشان از یاران امام جواد(ع) بوده و حتی محضر امام حسن عسکری(ع) را نیز درک کرده است. وی

۱ . الغیبه، طوسی، ص ۲۱۲

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴

۳ . الثاقب فی المناقب، ص ۲۰۸

۴ . مصباح المتهد، ص ۸۱۴

۵ . همان

تالیفات فراوانی در حدیث از خود بر جای گذاشت.<sup>۱</sup> صالح بن محمد بن سهل یکی دیگر از اصحاب امام جواد(ع) در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات آن حضرت در قم را عهده‌دار بود.<sup>۲</sup> وی درخواست بخشش برخی از اموالی را که وی پیش از آن مصرف کرده بود داشت که امام و لو اجازه داد، اما پس از رفتن، از کار وی نکوهش کرد.

در روایت دیگر آمده: شخصی از اهالی بست و سجستان در ایام حجّ به حضور آن حضرت رسید و گفت: والی ما از دوستان اهل بیت و به شما علاقه‌مند است؛ من هم خراجی به دیوان بدهکارم. نامه‌ای به او بنویسید تا در این باره با من سختگیری نکند. امام فرمود: او را نمی‌شناسم. من گفتم: او از دوستان شما اهل بیت است. حضرت کاغذی گرفت و بر آن چنین نوشت: آورنده این نامه عقیده مبارکی را از تو نقل کرد. هر عمل نیکویی که انجام دهی از آن تو خواهد بود. پس بر برادرانت نیکی کن و بدان که خدا از تک تک و ذره ذره اعمال تو خواهد پرسید. نامه را از حضرت گرفتم و قبل از این که به سجستان برسم این خبر به گوش حسین بن عبدالله نیشابوری (والی) رسید و او در دو فرسخی شهر به استقبال شتافت. نوشته حضرت را به او دادم؛ آن را بوسید و بر دیده نهاد و گفت: حاجت چیست؟ گفتم: خراجی به حکومت بدهکارم. حسین بن عبدالله دستور داد که آن خراج را بر من بخشودند. افزون بر آن، گفت که تا والی است خراج از من نگیرند. سپس از زندگی سؤال کرد و بعد به کارگزارانش گفت که مستمری در حق من قرار دهند.<sup>۳</sup>

گذشت که علی بن مهزیار اهوازی نیز از جمله اصحاب امام جواد(ع) است که در اصل نصرانی بود و پس از آن که اسلام آورد از خواص اصحاب امام رضا(ع) و پس از ایشان، از یاران امام جواد(ع) شد. او اهل قریه‌ای در جنوب بنام هندوان -

۱ . مسند الامام الجواد(ع) ، ص ۲۶۵

۲ . کافی، ج ۱، ص ۵۴۸، تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۰؛ استبصار، ج ۲، ص ۶۰

۳ . الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۶

هندیجان فعلی - بود که بعدها در اهواز اقامت گزید.<sup>۱</sup> وی از اصحاب امام هادی (ع) نیز بود و درباره وی مطالبی ضمن شرح حال امام هادی (ع) خواهد آمد.

بررسی‌های دقیق درباره روابط موجود میان امامان شیعه (ع) و شیعیان آنها نشان می‌دهد که این روابط از زمان امام رضا(ع) به بعد رو به گسترش بوده است. این می‌تواند به معنای افزایش شیعیان در این مناطق در عهد این امامان باشد. این گستردگی ارتباط بیش از هر چیز ناشی از سفر امام رضا(ع) به خراسان و همچنین مدیون شبکه وکلای آن بزرگواران در مناطق مختلف ایران می‌باشد.

یکی از وکلای آن حضرت، ابراهیم بن محمد همدانی است که بنا به روایت کشتی چهل بار به زیارت حج مشرف شده است.<sup>۲</sup> امام جواد(ع) طی نامه‌ای به وی نوشت: *قَدْ وَصَلَ الْحِسَابُ، تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْكَ وَرَضِيَ عَنْهُمْ وَجَعَلَهُمْ مَعَنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ*.<sup>۳</sup> وجوه ارسالی به من رسید، خدا از تو قبول فرموده و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت در جوار ما قرار دهد.

از این روایت به طور صریح، مسؤولیت مالی این وکیل، که اموالی را از شیعیان دریافت می‌کرد و برای امام ارسال می‌داشت، استفاده می‌شود. امام در ادامه این نامه خطاب به وکیل مذکور می‌نویسد: سفارش شما را به نظر (بن محمد الهمدانی)<sup>۴</sup> کرده و موقعیت تو در نزد خودم را به اطلاع وی رساندم و به او نوشتم که متعرض شما نباشد. به ایوب (بن نوح بن دراج)<sup>۵</sup> نیز مانند همین دستور را داده‌ام؛ همچنین به دوستان خود در همدان نامه‌ای نوشته و به آنان تأکید کردم که از شما پیروی نمایند؛ زیرا من جز تو و کیلی در آن ناحیه ندارم.<sup>۶</sup>

کتاب‌هایی که مشتمل بر احادیث امامان (ع) بوده و اصحاب آنان از زمان امام باقر(ع) به بعد تنظیم کرده بودند و در واقع نشانگر توجه روزافزون امامان (ع) و

۱ . مسند الامام الرضا(ع) ، ص ۳۱۵

۲ . همان، ص ۶۰۸

۳ . همان، ص ۶۱۱

۴ . تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۷۱

۵ . همان، ج ۱، ص ۱۵۹

۶ . رجال کشتی، صص ۶۱۲ - ۶۱۱

شیعیان آنان به کار فرهنگی و فکری بود، نقش بسیار سازنده‌ای در ترویج عقاید و فقه شیعه در این مناطق بر عهده داشت. وقتی از امام جواد(ع) درباره روایت از کتب اصحاب که به دلیل تقیه مخفی بوده سؤال شد، فرمودند: حدِّثوا بها فإنَّها حقٌّ؛<sup>۱</sup> از آنها روایت کنید که حق و صحیح است. بدین گونه بود که شیعیان در نشر و احیای آثار سلف خود کوشیدند و بنیه فقهی شیعه را که در واقع اساس کار بود تقویت کردند. آنها همچنین وظیفه داشتند به آن قسمت از مسلمات فقه که توسط منحرفان کنار گذاشته شده بود، عمل کنند تا رواج یابد. از آن جمله حجّ تمتع بود که پرفضیلت‌ترین عمل برای یک حاجی شمرده می‌شد.<sup>۲</sup> چنین تأکیدی درباره متعه نساء نیز شده است.

---

۱ . کافی، ج ۱، ص ۵۳

۲ . کافی، ج ۴، ص ۲۹۱؛ تهذیب، ج ۵، ص ۳۰



امام مادی ع السلام





## امام هادی (ع)

### امام هادی (ع)

حضرت علی بن محمد نقی (ع) ملقب به هادی دهمین امام شیعیان است که تولد آن حضرت بنا به روایت کلینی، شیخ مفید و شیخ طوسی و نیز ابن اثیر، در نیمه ذی‌حجه سال ۲۱۲ هجری<sup>۱</sup> بوده است. در برخی از منابع، ۲۷ ذی‌حجه،<sup>۲</sup> و در منابع دیگر در ماه رجب (سال ۲۱۴) - دوازدهم یا (سه شنبه) پنجم<sup>۳</sup> یا سیزدهم<sup>۴</sup> - یاد شده است.<sup>۵</sup> مادر آن حضرت را سمانه<sup>۶</sup> یا سوسن<sup>۷</sup> نامیده‌اند. کنیه ابوالحسن سوم<sup>۸</sup> بوده و با تعبیر الفقیه العسکری و ابوالحسن العسکری نیز از ایشان یاد می‌شود. رحلت آن بزرگوار در سال ۲۵۴ بوده، هر چند در ماه و روز آن اختلاف فراوان وجود دارد. برخی از منابع آن را سوم رجب دانسته‌اند،<sup>۹</sup> در حالی که منابع دیگر، رحلت را (دوشنبه) در ۲۵ یا ۲۶ جمادی‌الثانیه یاد کرده‌اند.<sup>۱۰</sup>

- 
- ۱ . الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ الارشاد، ص ۳۲۷؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۸۹
  - ۲ . مسار الشیعه، ص ۲۳
  - ۳ . مصباح‌المتجهد، ص ۷۴۱
  - ۴ . کشف‌القمه، ج ۲، ص ۳۷۴
  - ۵ . اثبات‌الوصیه، ص ۲۲۱؛ کشف‌القمه، ج ۲، ص ۳۷۴
  - ۶ . الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ الارشاد، ص ۳۰۷؛ اثبات‌الوصیه، ص ۲۲۰
  - ۷ . فرق‌الشیعه، ص ۱۰۲
  - ۸ . مسار الشیعه، ص ۳۴؛ مصباح‌المتجهد، ص ۷۵۳؛ فرق‌الشیعه، ص ۱۰
  - ۹ . کشف‌القمه، ج ۲، ص ۳۸۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷؛ مروج‌الذهب، ج ۱، ص ۸۴؛ الهدایه خصیصی، ص ۵۳۹



خطیب بغدادی به نقل از ابوسعید ازدی آورده است که ولادت ابوالحسن عسکری علی بن محمد، در رجب سال ۲۱۴ و درگذشت ایشان روز دوشنبه ۲۵ جمادی الثانیه سال ۲۵۴ بوده است. و در نقل دیگری آورده است که علی بن محمد بن علی بن موسی در سال ۲۵۴ در سامرا، در خانه ای که از دلیل بن یعقوب نصرانی خریداری کرده بود، درگذشت.<sup>۱</sup>

خطیب بغدادی گوید: جعفر متوکل او را از مدینه به بغداد و از آنجا به سامرا آورد. ایشان وارد سامرا شده و بیست سال و نه ماه در آنجا بود تا درگذشت و در روزگار معتز در همانجا دفن شد. او کسی است که شیعیان، به امامت او باور دارند و به ابوالحسن عسکری شناخته می‌شود.<sup>۲</sup>

یعقوبی، مورخ شیعی و معاصر امام هادی (ع) می‌نویسد: علی بن محمد بن علی در روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الثانیه در سامرا درگذشت و معتز برادرش احمد را فرستاد. او در خیابان معروف به خیابان ابواحمد بر وی نماز گزارد. وقتی مردم زیاد شده و اجتماع کردند، گریه و ضجه آنان به آسمان رفت. نعش را به خانه‌اش برگردانده و در آنجا دفن کردند. سن وی چهل سال بود و دو پسر به نام‌های حسن و جعفر از وی ماند.<sup>۳</sup>

بحرانی نیز نوشته است که وقتی امام به سامراء آمد، در ظاهر مورد احترام بود، اما متوکل در تلاش برای انجام حیل‌های علیه‌اش بود که نتوانست.<sup>۴</sup>

آن حضرت و فرزند گرامیش امام حسن (ع) به عسکرین شهرت دارند؛<sup>۵</sup> زیرا خلفای بنی‌عباس ایشان را از سال ۲۳۳ به سامرا (عسکر) برده و تا آخر عمر پربرکتشان در آنجا، آنها را تحت نظر قرار دادند. از نقل اخیر خطیب بر می‌آید که

۱ . تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۷

۲ . تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶

۳ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۳

۴ . تعریف احوال سادة الانام، ص ۱۱۲

۵ . یاقمی در «مرآة الجنان»، ج ۱، ص ۱۶۰، با اشاره به مطلب فوق دلیل شهرت «سامرا» به عسکر را آن دانسته که معتصم خودش با لشکرش بدانجا انتقال یافت؛ نک: تذکرة الخواص، ص ۳۵۹؛

معانی الأخبار، ص ۶۵

ایشان در خانه خودش که آن را از دلیل بن یعقوب نصرانی خریداری کرده بوده، ساکن بوده است. طبعاً در آنجا نیز می‌توانسته تحت نظر بوده باشد.

امام هادی (ع) به لقب‌های دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیب شهرت داشت و کنیه مبارکش ابوالحسن سوم است. از آنجا که کنیه امام موسی کاظم و امام رضا (ع) نیز ابوالحسن بود، برای اجتناب از اشتباه، ابوالحسن اول به امام کاظم (ع)، ابوالحسن ثانی به امام رضا (ع) و ابوالحسن ثالث به حضرت هادی (ع) اختصاص یافته است.

نقش انگشتر امام هادی (ع) بنا به روایت ابن صباغ مالکی اللّٰه ربّی وهو عصمتی من خلقه بوده است.<sup>۱</sup>

آن حضرت چنان که مفید و دیگران روایت کرده‌اند، در ماه رجب سال ۲۵۴ پس از بیست سال و نه ماه اقامت در سامرا رحلت کرد.<sup>۲</sup> در آن زمان معتز پسر متوکل، سیزدهمین خلیفه عباسی، آخرین روزهای خلافتش را می‌گذراند. به نقل ابن شهر آشوب، آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و در این باره روایتی از صدوق، دایر بر این که معتمد عباسی او را مسموم کرده، آورده است.<sup>۳</sup> روشن است که معتمد در سال ۲۵۵ یعنی حدود یک سال پس از رحلت آن حضرت، به خلافت رسید و این ماجرا نمی‌تواند با معتمد ارتباطی داشته باشد. به هر حال، اصل شهادت و مسمومیت آن امام همام، در تاریخ ثبت شده است، گرچه بسیاری از مورخان یا اشاره‌ای به آن نکرده و یا آن را قولی در مقابل اقوال دیگر تلقی کرده‌اند. مسعودی و سبط بن جوزی از مسمومیت و شهادت آن حضرت به عنوان یک روایت یاد نموده‌اند.<sup>۴</sup> با توجه به عناد و دشمنی که از طرف زورمداران آن عصر، نسبت به خاندان علوی، به ویژه بزرگان آنها و امامان شیعه، اعمال می‌شد و با در نظر داشتن این که امام هادی (ع) پس از دوران طولانی اقامت اجباری و تحت

۱ . الفصول المهمّة، ص ۲۷۷

۲ . تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶

۳ . المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۲ (از اعتقادات صدوق ۷ ص ۹۸)؛ و بنگرید: مسند الامام الهادی (ع)، ص ۵۶

۴ . مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۶؛ تذکرة الغواص، ص ۳۶۲؛ و نک: الفصول المهمّة، ص ۲۸۳

نظارت مأموران دولت در سامرا، هنگام وفاتش حدود چهل و چهار سال از زندگی خود را پشت سر گذاشته بود و ناراحتی جسمی خاصی نیز برای آن حضرت در تاریخ گزارش نشده، احتمال صحت روایت مسمومیت و شهادت ایشان قوی به نظر می‌رسد.

### امامت امام هادی(ع)

پس از شهادت امام جواد(ع) در سال ۲۲۰ فرزندش امام هادی(ع) که هنوز بیش از شش سال نداشت، به امامت رسید. از آنجا که شیعیان به استثنای معدودی، مشکل بلوغ امام را درباره امام جواد(ع) پشت سر گذاشته بودند، در زمینه امامت امام هادی تردید خاصی برای بزرگان شیعه که محور حفظ انسجام در درون جامعه شیعه بودند، پدید نیامد. به نوشته شیخ مفید و همچنین نوبختی، همه پیروان امام جواد(ع) به استثنای افراد معدودی، به امامت امام هادی(ع) گردن نهادند. آن عده معدود که از قبول امامت حضرت هادی(ع) سر باز زدند، تنها برای مدت کوتاهی به امامت موسی بن محمد (م ۲۹۶) معروف به موسی مبرقع مدفون در قم<sup>۱</sup> معتقد گردیدند؛ لیکن پس از مدتی از امامت وی روی برتافتند و امامت امام هادی(ع) را پذیرفتند.<sup>۲</sup> سعد بن عبدالله بازگشت این افراد به امام هادی را، از آن روی می‌داند که خود موسی مبرقع از آنان بی‌زاری جست و آنان را از خود راند.<sup>۳</sup>

از نظر طبرسی و ابن شهر آشوب، همین اجماع شیعیان به امامت امام هادی(ع) دلیل محکم و غیرقابل تردیدی بر صحت امامت آن حضرت است.<sup>۴</sup> با این حال، مرحوم کلینی و دیگران نصوص مربوط به امامت حضرتش را بر شمرده‌اند و از پاره‌ای روایات چنین برمی‌آید که امام جواد(ع) هنگامی که از طرف معتصم عباسی

۱ . نک: رساله میرزا حسین نوری درباره موسی مبرقع تحت عنوان «البدر المشعشع فی احوال ذریة

موسی المبرقع» که در آن از موسی مبرقع به شدت دفاع کرده است.

۲ . فرق الشیعه، ص ۹۱؛ الفصول المختاره، ص ۲۵۷

۳ . المقالات والفرق، ص ۹۹

۴ . اعلام الوری، ص ۳۳۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۳؛ مستند الامام الهادی(ع)، ص ۲۰

به بغداد فرا خوانده شد، به دلیل آن که این احضار را تهدیدی برای خود تلقی نموده و احساس خطر کرده بود، امام هادی (ع) را به جانشینی خود برگزید.<sup>۱</sup> حتی نصّ مکتوبی درباره امامت ایشان به جای گذاشت تا پس از وی هیچگونه تردیدی در این خصوص باقی نماند.<sup>۲</sup>

### سیاست متوکل در برابر امام هادی(ع)

معتصم عباسی از رجب سال ۲۱۸ تا ربیع الاول ۲۲۷ و پس از وی واثق تا ذی حجه ۲۳۲ حکومت کردند. سپس متوکل عباسی تا شوال ۲۴۷ زمام خلافت را در دست داشت. پس از متوکل، منتصر(م ۲۴۸) مدت یک سال و پس از وی مستعین تا اواخر سال ۲۵۱ و سپس معتز تا سال ۲۵۵ بر مسند خلافت نشستند. سال وفات امام هادی (ع)، چنان که پیشتر گذشت، ۲۵۴ و طبعاً در دوران معتز بوده است.

پیش از آن که متوکل سر کار آید، سیاست مذهبی - کلامی و همین طور تا حدودی سیاسی خلفا، ادامه سیاست مأمون بود. این سیاست، از معتزله در برابر اهل حدیث، که سنیان افراطی بودند، دفاع می کرد و این مسأله، فضای سیاسی مساعدی برای علویان و شیعیان فراهم کرده بود. با آمدن متوکل، تنگ نظری های زمان هارون به صورت سختگیرانه تری در حمایت از اهل حدیث و برانگیختن آنان بر ضد معتزله و شیعه و سرکوبی جریانات مزبور با شدت هر چه بیشتر دنبال شد. احمد بن حنبل که در دوره قبل تحت فشار بود، آزاد گشت و باورهای اهل حدیث را در عراق پراکنده ساخت. به دنبال آن فضای ضد شیعه جدی تر شد.

ابوالفرج اصفهانی در آغاز سخن از نهضت های علوی که در عصر متوکل صورت می گرفت، به برخورد ناهنجار وی با طالبی ها اشاره کرده و وزیر او عبیدالله بن یحیی بن خاقان را نیز مانند خود وی، از دشمنان سرسخت خاندان علوی بر

۱ . الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۱۸

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۳۲۵؛ نک: مستندالامام الهادی(ع)، صص ۲۰ - ۱۸

شمرده است. از جمله برخوردهای تند و ناخوشایند متوکل با طالبیان، تخریب مقبره حضرت سیدالشهدا امام حسین (ع) و شخم زدن و هموار کردن زمین‌های اطراف مقبره و زراعت بر روی آن و سختگیری شدید بر زائران امام حسین (ع) و مجازات‌های هولناک آنهاست.<sup>۱</sup> این تنشها تنها بدان دلیل بود که قبر امام حسین (ع) در کربلا می‌توانست ارتباط عاطفی توده مردم را با طرز تفکر شیعی و امامان آنها تقویت نماید. همچنین ابوالفرج نمونه‌هایی از سختگیری این خلیفه را نسبت به علویان در مدینه می‌آورد که بسیار ناراحت‌کننده است. کینه عباسیان نسبت به شیعه در دوره متوکل اوج بیشتری گرفت و بعدها ادامه یافت. سیاست مذهبی معتز فرزند متوکل هم که امام در زمان وی رحلت کرد، ادامه‌ای بر همین مواضع بود، چنان که پسرش عبدالله بن معتز (۲۴۷ - ۲۹۶) که شاعر بود و تنها یک روز خلیفه بود و کشته شد، اشعار فراوانی علیه آل ابی طالب و به صورت توهین‌آمیز دارد که در دیوانش آمده است.<sup>۲</sup>

### احضار امام هادی (ع) به سامرا

متوکل در بحبوحه این سختگیری‌ها به یاد امام هادی (ع) افتاد و دستور داد آن حضرت را در مدینه بازداشت کرده و به سامرا بیاورند. بدین ترتیب می‌توانست آمد و شده‌های مردم با امام هادی (ع) را از نزدیک تحت کنترل در آورد. این همان سیاست مأمون بود که پیشتر درباره امام رضا(ع) اعمال شد و البته ظاهر آن در زمان مأمون آراسته‌تر و گویی هواداران نسبت به علویان بود. در منابع حدیثی و تاریخی، گزارش‌های بسیاری درباره جلب امام هادی (ع) از

۱ . مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸. ابوالفرج در ادامه گزارش خود می‌افزاید: عده‌ای از شیعیان امام حسین (ع) پس از تخریب قبر شریف، علامی تعیین کرده بودند که پس از کشته شدن متوکل به کربلا آمده و همراه افرادی از علویان و طالبیان قبر را مشخص کرده و مقبره‌ای بر آن بنا کردند.

۲ . این اشعار در جای جای دیوانش آمده است. از جمله در جایی از دیوان (ص ۳۲-۳۳ چاپ عمر فاروق طیاع، بیروت، ۱۹۹۹) با اشاره به اقدام مأمون برای واگذاری خلافت به امام رضا(ع) و درگذشت امام رضا (ع) و بازگشت خلافت به عباسیان، اظهار شادمانی می‌کند.

مدینه به سامرا وجود دارد که می‌کوشیم با تلفیق آنها، گزارش جامعی در این زمینه ارائه دهیم.

متوکل در سال ۲۳۳ مصمم شد تا امام را از مدینه به سامرا بیاورد. شیخ مفید تاریخ آن را ۲۴۳ دانسته که صحیح نیست، بلکه در این تاریخ یکی از شیعیان، نامه متوکل دایر بر احضار امام هادی (ع) را استنساخ کرده، و این خطی را پدید آورده است.<sup>۱</sup>

در سال ۲۳۳ عبدالله بن محمد هاشمی، ضمن نامه‌ای به متوکل نوشت: اگر نیازی به حرمین داری علی بن محمد را از آن طرد کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و جمعیت زیادی به دعوت وی پاسخ مثبت داده‌اند. همسر متوکل نیز نامه تحریک آمیزی در همین زمینه به او نوشت.<sup>۲</sup> به دنبال همین گزارشها بود که متوکل برای جلب امام به سامرا، اقدام کرد.<sup>۳</sup> این‌اثیر با اشاره به رفتار خشن متوکل با خاندان علوی، از برخی ناصبیان و نیز همین عبدالله بن محمد هاشمی نام می‌برد که مرتب بر آتش خشم خلیفه دامن می‌زدند. این افراد همواره متوکل را از علویان بیم داده و او را به تبعید و رفتار خشونت آمیز با آنان تحریک می‌کردند.<sup>۴</sup>

سبط ابن جوزی پس از اشاره به سعایت برخی افراد بدبین به خاندان رسالت نزد متوکل، می‌نویسد: متوکل به دلیل همین گزارشهای حاکی از میل مردم به امام هادی (ع) او را به سامرا احضار کرد.<sup>۵</sup>

شیخ مفید می‌نویسد: امام هادی (ع) طی نامه‌ای به متوکل، این گزارشها را تکذیب نمود.<sup>۶</sup> متوکل در پاسخ امام، نامه احترام‌آمیزی نوشت و ضمن عزل عبدالله بن محمد هاشمی، که امور مربوط به نماز و جنگ در مدینه را به عهده داشت، زیرکانه از امام خواست به سوی سامرا (عسکر) حرکت کند. مرحوم کلینی و همچنین شیخ مفید، متن نامه متوکل را آورده‌اند.

۱ . نک: الارشاد، صص ۳۳۴ - ۳۳۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۱

۲ . ثم کتبت الیه بهذا المعنی زوجة المتوکل.

۳ . بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۱۳، به نقل از عیون المعجزات

۴ . الکامل، ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۱۲۰ و نک: مقاتل الطالبیین، ص ۴۸۰

۵ . تذکرة الخواص، ص ۳۵۹

۶ . الارشاد، ص ۳۳۳

متوکل در این نامه، با تأکید بر این که شخصیت والای امام را درک می‌کند و حاضر است هر نوع کمک لازم را در حق وی انجام دهد، خبر عزل عبدالله بن محمد و جانشینی محمد بن فضل به جای او را به اطلاع امام رساند و افزود که به محمد بن فضل دستور داده، احترام ایشان را رعایت کند و از رأی و فرمان وی سرتنابد. در ادامه نامه متوکل آمده، او مشتاق تجدید عهد با امام است و قصد دیدار او را دارد، بدین جهت لازم است آن حضرت خود به همراهی هر کسی که می‌خواهد، در فرصت مناسب و با آرامش کامل رهسپار سامرا شود و اگر تمایل دارد، یحیی بن هرثمه و سپاهیان همراه وی که از فرمان آن حضرت اطاعت خواهند کرد،<sup>۱</sup> در این سفر او را همراهی نمایند. آنگاه یحیی را خواست و به او دستور داد با سیصد تن نظامی به کوفه رفته، در آنجا بار و بنه را نهاده و از طریق بادیه به مدینه رود و علی بن محمد هادی (ع) را با رعایت احترام نزد او بیاورد.<sup>۲</sup>

متوکل، برنامه کار خود را از آن روی چنین ریخته بود که حساسیت مردم بر انگیزه نشود و مسافرت اجباری امام، پیامدهای ناملایمی را به دنبال نداشته باشد؛ ولی مردم مدینه از همان آغاز متوجه موضوع شده بودند.

سبط ابن جوزی در این باره از یحیی بن هرثمه نقل می‌کند: من به مدینه رفتم و داخل شهر شدم، مردم بسیار ناراحت و برآشفته شدند و دست به یک سری عکس‌العملهای غیرمنتظره و درعین حال ملایم زدند. به تدریج ناراحتی مردم به حدی رسید که به طور علنی داد و ناله راه انداختند و در این کار چنان زیاده‌روی کردند که تا آن زمان، مدینه چنین وضعی به خود ندیده بود. آنها بر جان امام هادی (ع) می‌ترسیدند؛ زیرا او افزون بر این که به طور مرتب در حق آنها نیکی می‌کرد، همواره ملازم مسجد بود و اساساً کاری به کار دنیا نداشت. در مقابل این وضع ناچار شدم به مردم اطمینان دهم و آنها را به خویشتن‌داری و حفظ آرامش دعوت کنم. نزد آنها قسم خوردم که من هیچ‌گونه دستوری مبنی بر رفتار خشونت آمیز با امام هادی (ع)

۱ . کافی، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ارشاد، ص ۳۳۳؛ تذکرة الغواص، ص ۳۶؛ الفصول المهمة، ص ۲۷۹

۲ . بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲، به نقل از الخرائج والجرائج

را ندارم و هیچ خطری امنیت آن حضرت را تهدید نمی‌کند.<sup>۱</sup>

روشن بود که امام (ع) به میل خود قصد آمدن به سامرا، شهری نظامی با محدودیت های فراوان را نداشت و فرستاده متوکل مأموریت داشت تا امام را به اجبار به آن دیار بیاورد. به همین جهت، همان‌طور که در ادامه روایت بالا آمده، به تفتیش منزل امام پرداخت و جز کتبی درباره ادعیه و علم، چیزی نیافت. گفته‌اند که یحیی بن هرثمه، شیفته امام شد و به امامت آن حضرت گرایش پیدا کرد.<sup>۲</sup>

روایتی در *عیون المعجزات* حاکی از آن است که یحیی بن هرثمه نخست نزد عبدالله بن محمد هاشمی رفت و نامه متوکل را به رؤیت او رسانید و آنگاه با هم نزد امام آمده و او را سه روز مهلت دادند که خود را برای سفر آماده سازد. پس از سه روز که به سراغ امام آمدند آن حضرت خود را آماده حرکت کرده بود.<sup>۳</sup> در روایتی دیگر آمده است که امام هادی (ع) بعدها فرمودند: *أخرجت الی سرّ من رأی کرها، مرا را به اجبار به سامرا آوردند.*<sup>۴</sup>

گزارش یعقوبی هم که معاصر امام هادی (ع) است خواندنی است و علت آوردن امام را اظهار نظر برخی درباره امامت آن حضرت دانسته است: متوکل نامه ای به علی بن محمد بن علی رضا نوشت تا از مدینه بیاید. عبدالله بن محمد بن داود هاشمی به متوکل نوشته بود که کسانی او را امام می‌دانند. پس امام را از مدینه بیرون آوردند و یحیی بن هرثمه همراه آن حضرت بود تا به بغداد رسید. زمانی که به محلی به نام یاسریه رسید، دید که مردم با شوق به سراغ او آمده و برای دیدنش اجتماع کرده‌اند. تا شب در آنجا ماند و وقتی شب فرا رسید، بخشی از شب را در بغداد مانده، و آنگاه ایشان را به سامرا آورد.<sup>۵</sup>

۱ . تذکرة الخواص، ص ۳۵۹

۲ . مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۴؛ تذکرة الخواص، ص ۳۵۹

۳ . بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹

۴ . المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۵۴. همانجا امام گوشزد می‌کنند که البته اگر اکنون بخواهند مرا از سامرا ببرند باز هم از روی اکراه خواهد بود و این به خاطر هوای لطیف، آب شیرین و کمی بیماری های آنجاست.

۵ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۴



## اقامت امام در سامرا

امام هادی (ع) به هنگام ورود به سامرا، با استقبال مردم مواجه شد و در خانه خزیمه بن حازم سکنا داده شد.<sup>۱</sup> یحیی بن هرثمه می‌گوید: وقتی در سر راهمان وارد بغداد شدیم، اسحاق بن ابراهیم طاطری را که والی بغداد بود دیدم. او درباره امام به من چنین گفت: ای یحیی! این مرد فرزند رسول خداست؛ با توجه به وضعیت اخلاقی متوکل - که بدان آشنایی کامل داری - اگر درباره او گزارش تحریک‌آمیزی به خلیفه بدهی او را می‌کشد؛ و اگر چنین شود، روز قیامت سروکار تو با رسول خداست. هنگامی که به سامرا رسیدیم نخست وصیف ترکی را دیدم و خبر ورود امام را به اطلاع وی رساندم. او گفت: اگر یک مو از سر این مرد کم شود، بازخواست خواهی شد. سپس پیش متوکل رفتم و گزارشی دادم که حاکی از حسن سیرت و ورع و زهد امام بود و بدو گفتم که در جریان تفتیش از منزل او، چیزی جز چند کتاب علمی و مصحف نیافتم.<sup>۲</sup>

به نقل شیخ مفید، نخستین روزی که امام وارد سامرا شد، متوکل دستور داد تا او را یک روز در خان<sup>۳</sup> صعالیک نگاه داشتند و روز بعد به خانه‌ای که برای اسکان آن حضرت در نظر گرفته شده بود، بردند.<sup>۴</sup> به نظر صالح بن سعید، این اقدام به قصد تحقیر امام (ع) انجام شده بوده است. او می‌گوید: در همان آغاز ورود امام خطاب به ایشان عرض کردم: اینها همواره سعی در فرونشاندن نور و نادیده گرفتن موقعیت الهی شما دارند؛ برای همین شما را در این خان که به خان صعالیک معروف است، جای داده‌اند.<sup>۵</sup>

امام (ع) تا پایان عمر خود - بیش از بیست سال - در این شهر به سر برد. شیخ مفید با اشاره به اقامت اجباری امام در سامرا می‌نویسد: آن حضرت به ظاهر مورد

۱ . اثبات الوصیه، ص ۲۲۸

۲ . تذکره الخواص، ص ۳۵۹؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۵

۳ . خان محل فرود کاروانها، مسافرخانه.

۴ . الارشاد، ص ۳۳۴؛ روضة الواعظین، ص ۲۱۰

۵ . الارشاد، ص ۳۳۴

احترام خلیفه بود، ولی در باطن به وسیله متوکل دسیسه‌هایی علیه آن حضرت می‌شد که هیچ‌یک از این نقشه‌ها در عمل موفق نبود.<sup>۱</sup> شک نداریم که دستگاه عباسی، جایگاه امام را به عنوان رهبر شیعیان امامی می‌دانسته است. همین امر سبب شده است تا وی را در کنترل گرفته و رفت و آمدها را زیر نظر داشته باشد. با این حال، شیعیان امامی، مواضع انقلابی نداشتند و به همین دلیل نگرانی خاصی از آنان وجود نداشت. بنابراین صرف یک کنترل محدود مشکل آنان را حل می‌کرد. در این سال‌ها چنان که از نقلها بر می‌آید، برخی از خانه‌های قصر گونه برای این‌گونه تبعیدی‌ها در نظر گرفته شده بود که با رفت و آمد به داخل یا اطراف آنها کنترل می‌شد. داستان آمدن علی بن مهزیار به همراه برادر و غلامش مسرور، نمونه‌ای از کنترل را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup> این کنترل مانع از آن نبود که تماس‌هایی میان برخی از اصحاب یا علاقه‌مندان با امام باشد.

ابن نجّار به طور مسند - با تردیدهایی که در سند کرده - از قول محمد بن عجلان یمانی عابد نقل کرده است که گوید: از پسر علی بن موسی الرضا شنیدم که می‌گفت: الغوغاء قتلة الانبياء و العامة اسم مشتق من العمی ما رضی الله لهم أن شبههم بالانعام حتی قال بل هم أضل، خطیب در ادامه، در این روایت تردید سندی کرده و افزوده است: این که در این نقل آمده که گوید در سامراء این سخن را شنیده، باید توجه داشت که سامرا بعد از زمان علی بن موسی ساخته شده است، زیرا وی در سال ۲۰۳ درگذشت و سامرا سال ۲۲۱ توسط معتصم تجدید شد و پیش از آن یک شهر قدیمی بود. رضا (ع) پیش از آن که مأمون وی را بطلبد، از آنجا عبور کرده بود. من بعید می‌دانم. تصور من آن است که کسی که یمانی از وی در سامراء آن سخن را شنیده محمد بن علی بن موسی ملقب به جواد است. او در سامراء بود و در بغداد درگذشت و در مقابر قریش دفن شد.<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد اظهار نظر خطیب در این باره نادرست است. در واقع کسی که

۱ . الارشاد، ص ۳۳۴

۲ . بصائر الدرجات، ص ۳۳۷

۳ . تمته ذیل تاریخ بغداد، ج ۱۹، ص ۱۴۲

این روایت از او شنیده شده، امام هادی یعنی علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا (ع) است، زیرا امام جواد (ع) نیز سامرا نیامد.

### برخوردهای متوکل با امام (ع)

امام هادی در مدت اقامت اجباری‌اش در سامرا، به ظاهر زندگی آرامی داشت، و متوکل می‌خواست ضمن نظارت‌های کلی و تحت کنترل گرفتن، وی را در نقش یکی از درباریان درآورده و از ابهت و عظمت آن بزرگوار در چشم مردم بکاهد.

به گفته طبرسی متوکل در تلاش بود شخصیت امام را نزد مردم پایین آورد.<sup>۱</sup> مسعودی موزخ دو نمونه از برخوردهای امام با متوکل را این گونه آورده است:  
 ۱ - محمد بن یزید مبرّد می‌گوید: روزی متوکل از امام پرسید: فرزند پدر تو (یعنی شما) درباره عباس بن عبدالمطلب چه می‌گوید؟ امام در پاسخ فرمود: ای خلیفه! فرزند پدرم درباره شخصی که خداوند اطاعت فرزندانش را بر مردم و اطاعت او را بر فرزندانش واجب کرده، جز نیکی چه می‌تواند بگوید؟

متوکل که پاسخ امام را موافق میل خود تلقی کرده بود، خوشحال شد و یک صد هزار درهم به آن حضرت بخشید. مسعودی پس از نقل این موضوع می‌افزاید: هدف واقعی امام از این پاسخ، وجوب اطاعت از دستوره‌های خداوند بر فرزندان عباس بود که با این عبارت آن را بیان کرد.<sup>۲</sup>

این‌گونه پاسخ‌گویی به خوبی نشان می‌دهد که آن حضرت در معرض تهدید متوکل قرار داشت؛ بنابراین می‌بایست تقیه پیشه کرده و جواب را با چنان زیرکی می‌داد که فقط اهل دقت و فهم، هدف اصلی امام را دریابند. امامی که باورش این بود که اگر بگوید تارک تقیه مثل تارک نماز است، درست گفته‌اید.<sup>۳</sup>

متوکل دریافته بود که از نظر امام آیه شریفه *يَوْمَ يَعْزُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ*<sup>۴</sup> اشاره

۱ . اعلام الوری، ص ۴۳۸

۲ . مروج الذهب، ج ۴، صص ۱۱ - ۱۰: «قال المسعودی: انما اراد ابوالحسن طاعة الله علی بنیه».

۳ . تحف المقول، ص ۴۸۳

۴ . فرقان (۲۵): ۲۷ . روزی که ستمگر دست حسرت می‌گزد.

به برخی از خلفا است. از این رو به فکر سوء استفاده از این مسأله افتاد و خواست با مطرح کردن آن، حضرت را به شکلی در مقابل عامه یعنی اهل حدیث قرار دهد. بدین جهت، زمانی که افراد زیادی در مجلس بودند، درباره این آیه از امام سؤال کرد. آن حضرت فرمود: منظور دو مرد هستند که خداوند از آنها به کنایت سخن گفته و با عدم تصریح به نامشان، بر آنان منت نهاده است؛ آیا خلیفه می‌خواهد آنچه را که خدا مخفی نگاه داشته در اینجا برملا کند؟ متوکل گفت: نه.<sup>۱</sup> بدین شکل امام از خطری که برایش تدارک دیده شده بود رهایی یافت.

۲ - به متوکل گزارش دادند که در منزل امام هادی (ع) ادوات جنگی و نامه‌هایی از شیعیانش به او وجود دارد. دستور داد تا شماری از سربازان و مأموران - نابهنگام و غافلگیرانه - به منزل امام حمله برند. دستور اجرا شد و وقتی وارد خانه شدند، او را در اطاقی که زیرانداز آن از شن و ماسه بود تنها یافتند، در حالی که در را بر روی خود بسته، لباسی پشمینه بر تن کرده، روپوشی بر سر انداخته و آیاتی از قرآن در مورد وعد و وعید را زمزمه می‌کرد. حضرتش را در همان حال پیش متوکل آوردند. وقتی امام به مجلس متوکل وارد شد، او کاسه شرابی در دست داشت؛ متوکل آن حضرت را در کنار خود جای داد و پیاله‌ای به طرف او گرفت و گفت: بنوش. امام عذر خواست و فرمود: گوشت و خون من تا به حال با شراب آلوده نشده است.

آنگاه متوکل خواست تا آن حضرت شعری که او را به وجد و نشاط آورد برایش بخواند. امام فرمود: کمتر شعر می‌خوانم، اما متوکل اصرار ورزید و آن حضرت این اشعار را برایش خواند:

بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرَسُهُمْ	غُلِبَ الرَّجَالُ فَمَا تَنْفَعُهُمُ الْقُلُلُ
وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عَزْمٍ مِّنْ مَّعَاقِلِهِمْ	فَأُودِعُوا حُفْرًا يَا بَيْتَسَ مَا نَزَلُوا
نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِّنْ بَعْدِ مَا قَبِرُوا	أَيِّنَ الْأَسَاوِرِ وَالْتِيَّجَانِ وَالْحُلُلِ

أین الوجوه التي كانت منقمة من دونها تضرب الأستار و الكلل  
 فاصفح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل<sup>۱</sup>  
 قد طال ما أكلوا دهنراً وقد شربوا وأصبحوا اليوم بعد الأكل قد أكلوا  
 وطالما عمّروا دوراً لتحصنهم ففارقوا الدور والأهلين وانتقلوا  
 وطالما كنزوا الأموال و اذخروا فخلّفوها على الأعداء و ارتحلوا  
 أضحت منازلهم قفراً معطلة وساكنوها إلى الأجداد قد رحلوا

بر بلندای کوهها شب را به سحر آوردند، در حالی که مردان چیره و نیرومندی  
 از آنان پاس می‌دادند، ولی آن قله کوهها برایشان سودی نبخشید.

از پناهگاههایشان پایین کشیده شدند و در زیر خاک سیاه قرار گرفتند و چه  
 بد جایی را برای رحل اقامت برگزیدند.

پس از آن که در قبرهای خود قرار گرفتند، فریادزنی بر آنها بانگ زد: کجا  
 رفت آن بازوبندها، کو آن تاجها، و کجاست آن زر و زیورها.

کجا رفت آن چهره‌ها که با ناز و نعمت پرورش یافته و مقابل آنها پرده‌های  
 گرانبهای نازک آویخته بودند.

هنگامی که این سؤال از آنها می‌شود، قبرهایشان از طرف آنها جواب می‌دهد:  
 آن چهره‌ها هم اکنون محل آمد و شد کرمهای لاشخوار شده‌اند.

عمرهای دراز، خوردند و آشامیدند و اکنون پس از آن همه عیش و نوش، خود  
 خوراک کرمها شده‌اند.

چه بسیار کاخها ساختند که آنها را در برگیرد، ولی سرانجام آن کاخها و  
 عزیزان خود را وا گذاشتند و درگذشتند.

چه بسیار اموالی که روی هم انباشته کردند، ولی آن را برای دشمنانشان بر  
 جای گذاشتند و زندگی را بدرود گفتند.

عاقبت نشیمن گاههای آنان به ویرانی گرایید و به حال خود رها شد و ساکنان  
 آن کاخها به سوی قبرهایشان شتافتند.

امام (ع) با این اشعار، تمامی حاضران را تحت تأثیر قرار داد؛ حتی شخص متوکل را که از کثرت گریه صورتش خیس گردید. آنگاه خلیفه دستور داد بساط شراب را برچینند. سپس دستور داد امام را با احترام به خانه‌اش بازگردانند.<sup>۱</sup>

متوکل امام را واداشت تا مانند رجال دربارش از قبیل وزیران و امیران، نیروهای نظامی و دیگر اطرافیان، لباسهای فاخر بپوشند و خود را در بهترین شکل و قیافه بیاراید و مانند دیگران در رکاب متوکل - که سوار بر اسب حرکت می‌کرد - پیاده راه برود. تنها کسی که از پیاده‌رفتن در برابر خلیفه مستثنی بود، فتح بن خاقان وزیر کینه‌توز وی بود که او نیز مانند متوکل سواره می‌رفت. این وضع، برای امام بسیار دشوار و غیر قابل تحمل بود. به دنبال همین ماجرا بود که آن حضرت به انشاء و خواندن دعاء المظلوم علی الظالم توسل جست.<sup>۲</sup>

متوکل همچنین اصرار داشت تا امام در مجالس بزم او حضور داشته باشد و طبیعی است که از این طریق بهتر می‌توانست آن حضرت را - که امام شیعیان و پیشوای پاک مردان بود - تحقیر کرده و از دیده‌ها بیندازد و پیروان او را از دور و بر ایشان پراکنده سازد، چنانکه متوکل خود اعتراف داشت: مقاومت امام مانع از آن گشته که بتواند او را در بزم شراب حاضر کند.<sup>۳</sup>

امام در سامرا از چنان شخصیت والا و عظمت روحی برخوردار بود که همگان در مقابل وی فروتنی نشان می‌دادند و ناخواسته در برابرش تواضع کرده و سخت محترمش می‌داشتند.<sup>۴</sup>

متوکل در آخرین روزهای زندگی خود تصمیم گرفت آن حضرت را به شهادت برساند. ابن‌ارومه می‌گوید: در آن روزها به سامرا رفته بودم. دیدم متوکل امام هادی (ع) را به دست سعید حاجب سپرده و می‌خواهد به قتل رساند؛ اما متوکل دو روز بعد - همان گونه که امام پیشگویی کرده بود - شبانه مورد حمله ترکان

۱ . مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۵۹

۲ . مُهَج الدعوات، ابن طاووس، ص ۲۶۵؛ مسند الامام الهادی (ع)، صص ۱۹۱ - ۱۸۶

۳ . كشف الغمه، ج ۲، ص ۳۸۱

۴ . همان، ج ۲، ص ۳۹۸

قرار گرفت و در خانه‌اش - درحالی که در بستر خود آرمیده بود- به قتل رسید. بدین ترتیب امام از چنگال وی رهایی یافت.<sup>۱</sup>

در روایات دیگری آمده: وقتی متوکل دستور بازداشت امام را داد، سه روز بعد به قتل رسید.<sup>۲</sup>

پس از متوکل فرزندش منتصر بر سر کار آمد و این خود سبب شد که فشار حکومت بر خاندان علوی؛ از جمله امام هادی(ع) کاستی گیرد. گرچه در بلاد مختلف، فشار دولتمردان بر شیعیان، همچنان ادامه داشت.<sup>۳</sup>

### وضعیت شیعیان در دوره امام هادی (ع)

بدون تردید اصل تقیه برای امام و شیعیان، یکی از اساسی‌ترین ابزارها برای کاهش فشار و اختناق درباره آنان بود. شیعیان امامی دو مسأله مهم داشتند. نخست حفظ فرهنگ حدیثی و مذهبی خود با محور ائمه که سعی می‌کردند با حفظ تماس هایشان با امامان آن را تقویت کنند. دوم دور بودن از سیاست انقلابی‌گری که در عمل سودی در آن نمی‌دیدند و از سیاست امامان در این زمینه آگاه بودند. برای خلفای عباسی، همین که ثابت می‌شد در جستجوهای شبانه و مکرر از خانه امام هادی(ع) چیزی به دست نیامده است، کافی بود که فشار را به حداقل برسانند. تفتیش خانه امام توسط سعید حاجب که به دستور متوکل انجام شد، و حتی خود سعید حاجب نیز عذرخواه بود و تمسک به الأمر معذور می‌کرد، نشان از حساسیت آنها روی همین مطلب دارد. امام در پاسخ عذرخواهی او آیه و سیعلم الذی ظلموا آی منقلب ینقلبون را خواندند.<sup>۴</sup>

کاهش نسبی اختناق نسبت به زمان‌های قبل، سازماندهی شیعیان را در بلاد

۱ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۹۴

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۷؛ مسند الامام الهادی(ع)، ص ۴۱

۳ . نک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم(ع)، ص ۸۵

۴ . کافی، ج ۱، ص ۴۹۹

مختلف تقویت کرد و هر زمان که یکی از وکلای امام در شهرها دستگیر می‌شد، آن حضرت شخص دیگری را به جای وی برمی‌گزید. مسائل مالی و انتقال پول از شیعیان به امام یا وکلای ایشان، از حساسیت‌های جاری خلفا و دستگاه‌های امنیتی آنان بود. به همین دلیل اگر گزارشی در این باره می‌یافتند، پیگیری کرده و افراد را آزار می‌دادند. یکی از وکلای آن حضرت علی بن جعفر بود که بازداشت شد و به زندان افتاد.<sup>۱</sup> همچنین محمد بن فرج در مصر دستگیر و به عراق آورده شد و مدت هشت سال در زندان بود.<sup>۲</sup>

بنا به نوشته کندی، امامیه در مصر به دست یزید بن عبدالله ترکی - حاکم مصر از طرف خلیفه - مورد آزار قرار می‌گرفتند. همو، ابو حمزه را که یکی از رهبران علوی مصر بود همراه پیروانش دستگیر کرد. اینها متهم به فعالیت‌های زیرزمینی بودند که در سال ۲۴۸ به عراق رانده شدند.<sup>۳</sup>

گزارش‌های متعدد کلینی در کافی نشان از سختگیری‌های پراکنده‌ای دارد که نسبت به یاران امام هادی (ع) در گوشه و کنار بلاد اسلامی بوده است.<sup>۴</sup> به عنوان نمونه، محمد بن حجر کشته شد و املاک سیف بن لیث مصادره شد و همزمان در عراق، برخی از پیروان امام هادی (ع) که ساکن سامرا بودند، دستگیر شدند.<sup>۵</sup> ایوب بن نوح وکیل آن حضرت در کوفه نیز تحت تعقیب قاضی شهر قرار گرفت.<sup>۶</sup>

آنچه گه‌گاه از فشارها می‌کاست حضور شماری از شیعیان در دستگاه حکومت بود، زیرا برخی از آنان از دیرباز، به دستور امامان (ع) داخل در مناصب سیاسی و قضایی و مالی شده و در موارد لزوم به شیعیان کمک می‌کردند. یعقوب بن یزید کاتب، از منشیان منتصر عباسی بود و در عین حال چندین کتاب در موضوع بداء و نیز کتاب‌های *المسائل و نوادر الحج* را تألیف کرده است.<sup>۷</sup> روشن است که

۱ . اثبات الوصیه، ص ۲۳۲

۲ . بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۰

۳ . ولایة مصر، ص ۲۲۹، به نقل از تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۸۹

۴ . کافی، ج ۱، صص ۵۱۳ - ۵۱۱

۵ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۱۶

۶ . کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۸۵

۷ . رجال نجاشی، ص ۳۱۳



این‌گونه افراد بسیار مخفیانه عمل می‌کردند، چرا که اگر خلفا از مذهب و روابط آنان با امام هادی(ع) مطلع می‌شدند، ایشان را تحت فشارهای شدید قرار می‌دادند و سرانجام طردشان نموده و مقرری‌شان را قطع می‌کردند.<sup>۱</sup>

صرف‌نظر از شیعیان و پیروان خاص امام هادی(ع) نزدیک به یکصد و نود صحابی راوی آن حضرت برای ما شناخته شده‌اند که از حدود یک صد و هشتاد نفر آنها، احادیثی در ابواب مختلف در دسترس ماست. در آن زمان شیعیان کتاب‌های حدیث مدون فقهی و کلامی ائمه را در اختیار داشتند و از طریق همین وکلا مشکلات خود را از امام می‌پرسیدند. امام نیز آنها را به آن دسته از اصحاب خود که سابقه زیادی داشته و بسیار علاقمند به اهل بیت بودند رهنمون می‌شدند.<sup>۲</sup> از قرائن بعدی - گرچه تاریخ اطلاعات دقیق حاکی از وضعیت شیعه در آن زمانها در دسترس ما نمی‌گذارد - به خوبی می‌توان فهمید که جامعه شیعه مدیون فعالیت‌های منظم آن بزرگواران و وکلای آن و همچنین مدیون محبت عمیق مسلمانان به اهل بیت رسول خدا(ع) بوده است.

در دوره امام هادی(ع) ائمه زیدیه نیز قیام‌های وسیعی در سراسر بلاد اسلامی به راه انداختند. زیدیه در مجموع - به دلیل برخورد تندشان با امامیه - از نظر ائمه مطرود بودند. ولی برخی از اوقات که در قیام خود صداقت و خلوص نیت نشان می‌دادند، شیعیان امامی نیز از نظر عاطفی با آنان همدردی می‌کردند. اخبار مربوط به این قیام‌ها را در *مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی* زیدی مذهب می‌توان دید.

### وکلا امام هادی(ع) و اختیارات آنان

بارها تأکید کرده ایم که دوران آخرین امامان شیعه(ع) همراه با اختناق شدید از سوی خلفای عباسی بود. در عین حال در همین دوران، شیعه در سراسر بلاد

۱ . امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۹۱؛ مسند الامام الهادی(ع)، صص ۳۹ - ۳۸

۲ . رجال کشی، ص ۱۱؛ مسند الامام الهادی(ع)، ص ۸۳

اسلامی گسترده شده بود. رشد کمی شیعه در این دوران، از فعالیت‌های ضد شیعی که از این دوره بر جای مانده و همچنین از اقدامات سیاسی و نظامی حکام به منظور جلوگیری از گسترش روزافزون تشیع به خوبی روشن است. بر اساس اطلاعاتی که از مناسبات متقابل میان امام و شیعیان در بخش‌های مختلف دنیای اسلام در دست است، می‌توان گفت میان آن حضرت و شیعیان عراق، یمن، مصر و نواحی دیگر نیز رابطه مستمر و قاعده‌مند برقرار بوده است. ساختار این روابط که ضامن پیدایش، دوام و استحکام آن هم بود، مسأله وکالت بود. کسانی که به عنوان وکیل از سوی امام رضا (ع) و پس از آن امام جواد و امام هادی (ع) کار ایجاد و تنظیم ارتباط میان امام و شیعیان را بر عهده داشتند علاوه بر گردآوری خمس و ارسال آن برای امام، در معضلات کلامی و فقهی نیز، نقش سازنده‌ای داشته و در ایجاد نوعی توافق عمومی بر سر مسائل مهم کلامی، فقیه و حتی جانشین هر امام میان شیعیان مناطق خود، هماهنگ با سایر شیعیان، موقعیت محوری داشتند. گاهی افرادی از این وکلا دستخوش انحراف از خط امام شده و مورد تکذیب آن حضرات قرار می‌گرفتند. در این شرایط کسان دیگری جایگزین آنان می‌شدند.

به هر روی نظام وکالت، نقشی اساسی در تثبیت موقعیت سیاسی و فرهنگی شیعه ایفا می‌کرد. بر اساس جستجوی یکی از محققان در روایات تاریخی، شهرهای مورد نظر برای تعیین وکلا به چهار منطقه تقسیم می‌شد:

الف: بغداد، مدائن، سواد و کوفه.

ب: بصره و اهواز.

ج: قم و همدان.

د: حجاز، یمن و مصر.<sup>۱</sup>

وکلائی ائمه بیشتر به وسیله نامه، آن هم توسط افراد مطمئن با امام در رابطه بودند. چنان که در شرح حال امام جواد(ع) و نیز امام عسکری (ع) بر این نکته

تأکید کرده‌ایم، بخش عمده‌ای از معارف فقهی و کلامی آن بزرگواران، طی نامه‌هایی به شیعیان‌شان می‌رسید که به نقل از نامه‌ها در مصادر حدیثی آمده و امروزه در دسترس ما قرار گرفته است.

علی بن جعفر یکی از وکلای امام هادی(ع) و از اهالی همینجا از قرای بغداد بود. درباره وی گزارشهایی به متوکل رسیده بود که به دنبال آن او را بازداشت و زندانی کرد. وی پس از گذراندن دوره طولانی زندان، به دستور امام هادی(ع) رهسپار مکه گشت و تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد.<sup>۱</sup>

امام هادی(ع) در تأیید موقعیت وی در برابر یکی از رؤسای غلات - به نام فارس بن حاتم قزوینی - نامه‌هایی در پاسخ برخی از اصحاب نوشته‌اند. این نامه‌ها در سال ۲۴۰ نوشته شده است.<sup>۲</sup>

حسین بن عبدربه و یا - بنا به گزارش برخی دیگر- فرزند او علی<sup>۳</sup> از وکلای امام هادی(ع) بود که پس از وی ابوعلی بن راشد از طرف آن حضرت به عنوان جانشین او تعیین و اعلام شد. امام در سال ۲۳۲ طی نامه‌ای به علی بن بلال چنین نوشت: **ثُمَّ إِنِّي أَقَمْتُ أَبَاعِلَى مَقَامَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِرَبِّهِ وَأَتَمَمْتُهُ عَلَى ذَلِكَ بِالْمَعْرِفَةِ بِمَا عِنْدَهُ الَّذِي لَا يَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ وَقَدْ أَعْلَمْتُ أَنَّكَ شَيْخُ نَاحِيَتِكَ فَأَخْبَيْتَ إِفْرَادَكَ وَإِكْرَامَكَ بِالْكِتَابِ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِالطَّاعَةِ لَهُ وَالتَّسْلِيمِ إِلَيْهِ جَمِيعَ الْحَقِّ قَبْلَكَ وَأَنْ تَحُضَّ مَوَالِيَ عَلِيٍّ ذَلِكَ وَتُعَرِّفَهُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا يَصِيرُ سَبَبًا إِلَى عَوْتِهِ وَكِفَايَتِهِ فَذَلِكَ تَوْفِيرٌ عَلَيْنَا وَمَخْبُوبٌ لَدَيْنَا وَلَكَ بِهِ جَزَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَأَجْرٌ، فَإِنَّ اللَّهَ يَغْطِي مَنْ يَشَاءُ أَفْضَلَ الْإِعْطَاءِ وَالْجَزَاءِ بِرَحْمَتِهِ وَأَنْتَ فِي وَدِيعَةِ اللَّهِ وَكُنْتُ بِحَطَى وَأُحْمَدُ اللَّهُ كَثِيرًا.**<sup>۴</sup>

من ابوعلی را به جای حسین بن عبدربه برگزیدم و او را در این مقام امین خود

۱ . رجال کشی، صص ۶۰۸ - ۶۰۷؛ اثبات الوصیه، ص ۲۳۲

۲ . رجال کشی، صص ۵۲۷ - ۵۲۵

۳ . مامقانی در این باره به تفصیل بحث کرده و پس از معرفی حسین بن عبدربه به عنوان وکیل امام هادی(ع) می‌گوید: بعید نیست که هم علی هم پدرش در زمان‌هایی وکیل آن حضرت بوده باشند.

نک: تنقیح المقال، ج ۱، صص ۳۳۲ - ۳۳۱

۴ . رجال کشی، ص ۵۱۳

قرار دادم؛ زیرا به دیانت و امانت او - که کسی در آن بر او پیشی نمی‌گرفت - آشنا بودم. می‌دانم که تو شیخ منطقه خودت هستی و لذا خواستم از تو تجلیل کرده، طی نامه‌ای تو را خصوصاً از این موضوع آگاه سازم. پس، از ابوعلی اطاعت کن و کلیه وجوهی که پیش توست به وی بسپار و دوستان ما را به اطاعت از وی تشویق کرده و بدانها چنان آگاهی ده که این آگاهی انگیزه یاری شیعیان ما از وی و سبب کفایت او در انجام کارهایش باشد و این اقدام تو به عنوان رعایت احترام او مطلوب ما بوده و به خاطر این کار خداوند تو را پاداش و اجر عطا می‌فرماید. خدا به هر کس خواهد به رحمت خود برترین پاداشها را عطا می‌فرماید. تو را به خدا می‌سپارم. این نامه را به خط خود نوشته و خدا را حمد و سپاس فراوان می‌کنم.

دقت در متن این نامه، وظایف و حوزه اختیارات یک وکیل و نحوه ارتباط وکلای جزء را با آنان که در یک منطقه وسیع عمل می‌کرده‌اند بخوبی نشان می‌دهد. درباره همین ابوعلی بن راشد نامه دیگری از امام هادی (ع) در دست است که در آن ضمن بیان موقعیت ابن‌راشد، اطاعت از وی، اطاعت از خدا و امام قلمداد شده است. عین عبارت امام در نامه یاد شده چنین است:

فَقَدْ أُوجِبْتُ فِي طَاعَتِهِ طَاعَتِي وَالْخُرُوجُ إِلَى عِصْيَانِهِ الْخُرُوجُ إِلَى عِصْيَانِي فَأَلْزَمُوا الطَّرِيقَ يَا جُرُكُمُ اللَّهُ وَيَزِيدُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ.<sup>۱</sup>

اطاعت از خود را در پیروی از وی قرار دادم و اقدام به سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است؛ پس این رویه را حفظ کنید که خدا به شما اجر دهد و از فضل خود بر شما بیفزاید.

همین‌طور در نامه دیگری خطاب به ایوب بن روح نوشته‌اند: از برخورد با ابوعلی حذر کن، تو و ابوعلی هر کدام در ناحیه خاص خود به وظایفی که بر عهده‌تان می‌باشد عمل کنید. عین همین نامه را نیز به ابوعلی نوشته و طی آن درباره ایوب بن‌نوح سفارش فرموده و از آن دو خواسته است که هر کدام به امور مالی شیعیان در منطقه خود پرداخته و از منطقه دیگری چیزی دریافت نکنند.<sup>۲</sup>

۱ . رجال کشی، ص ۵۱۴

۲ . رجال کشی، ص ۵۱۴

از روایتی که کشتی درباره اسماعیل بن اسحاق نیشابوری آورده، چنین استنباط می‌شود که: به احتمال احمد بن اسحاق رازی یکی دیگر از وکلای امام هادی (ع) بوده است.<sup>۱</sup>

همه اینها نشانگر سازمانی نیرومند از وکالت را در دوره این امامان نشان می‌دهد، سازمانی که از طریق آن، شیعیان با همه پراکندگی جغرافیایی، اولاً سامان فکری خود را تضمین کرده و ثانیاً به لحاظ مالی پشتیبانی‌های لازم را برای حمایت از بخش‌های نیازمند زیر نظر امام، انجام می‌دادند.

### اصالت قرآن در مکتب امام هادی (ع)

یکی از انحرافات پدید آمده در میان شیعیان، آن هم از سوی غالیان شیعه که سبب حمله دیگر فرق اسلامی به آنان شد، مشکل تحریف قرآن بود؛ مسأله‌ای که اهل سنت نیز به علت اشتغال کتابهایشان به پاره‌ای از روایات نادرست حاوی تحریف، گرفتار آن هستند. در عین حال اکثریت مسلمانان اعم از اهل سنت و شیعه امامی، بجز پاره‌ای از غلات، به شدت با این اعتقاد نادرست برخورد کردند. با این حال، چنان که از کتاب *ایضاح و انتصار* خیاط معتزلی بر می‌آید، در قرن سوم هجری، اتهام اعتقاد به تحریف قرآن به شیعه بر سر زبانها بوده است.

در برابر این اتهام، ائمه شیعه همواره اصالت را به قرآن داده و هر روایت مخالف با آن را باطل اعلام داشته‌اند. در بخش مربوط به امام صادق (ع) اشاراتی به این مسأله داشتیم.

امام هادی (ع) ضمن رساله مفصلی که ابن‌شعبه حرّانی از آن حضرت نقل کرده،<sup>۲</sup> بر اصالت قرآن تکیه فرمود و آن را در مقام سنجش روایات و تشخیص صحیح از ناصحیح به عنوان معیاری دقیق اعلام نمود. افزون بر این، به طور رسمی قرآن را به عنوان تنها متنی که همه گروه‌های اسلامی بدان استناد می‌کنند، مطرح کرد.

۱ . مسند الامام الهادی (ع)، ص ۳۲۰

۲ . این رساله مفصل در تحف العقول، صفحات ۲۵۸ - ۲۷۵ درج شده است.

امام هادی(ع) در مرحله اول، اخبار را به دو دسته تقسیم نمودند: نخست روایاتی که حق است و باید مبنای عمل قرار گیرد، و دسته دوم اخباری که باطل است و باید از عمل بدانها اجتناب شود. سپس امام اجماع قاطبه امت را بر این نکته متذکر شد که قرآن حق است و هیچ فرقه‌ای در آن تردیدی ندارد، و آنگاه فرمود: در صورتی که قرآن بر صحت روایتی صحه گذاشت، اما گروهی از امت آن را نپذیرفت، بایست بر صحت آن اعتراف کرد؛ زیرا که در اصل، بر حقانیت قرآن اتفاق نظر دارند. سپس به عنوان نمونه، حدیث ثقلین را با توجه به آیه ولایت بر اساس شأن نزولی که برای این آیه در روایات اهل سنت نقل شده ذکر کرده، پس از آن در توضیح حدیث: لا جبرَ ولا تفویض بل امرٌ بین الامرین باز به سراغ قرآن رفته و با ارائه آیات متعدد، تأیید آن را از صحت حدیث ابراز داشتند.

امام در طی استدلال خود، دهها آیه از قرآن، که از جهتی بر جبر و از جهت دیگر به تفویض اشاره دارد، ارائه می‌دهد و در پایان از سخنان محکم و متین امیرمؤمنان (ع) در این باره به عنوان شاهد استفاده کردند.<sup>۱</sup>

در نشستی دیگر درباره یک مسأله اختلافی، امام با استناد به قرآن، همه را ملزم به قبول نظر خود ساخت.<sup>۲</sup> در روایتی که عیاشی نقل کرده، آمده است: کان ابو جعفر و ابو عبدالله (ع) لایصدق علینا الا بما یوافق کتاب الله و سنّة نبیه.<sup>۳</sup>

### امام هادی(ع) و علم کلام

اختلاف آرای موجود در میان گروههای شیعه، کار هدایت آنها را برای امامان(ع) دشوار می‌ساخت. پراکندگی شیعه در بلاد مختلف و این که گاه و بیگاه تحت تأثیر پاره‌ای از آرای دیگران قرار می‌گرفتند، مزید بر علت شده بود. در این گیرودار، گروه‌های غیر شیعی و متعصبان ضد شیعه نیز بر دامنه این اختلافات

۱ . و بنگرید: الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۵۱

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۴۳

۳ . تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۹

افزوده و آن را بسیار عمیق تر نشان می دادند. روایتی از کشی در دست است که به طور آشکار نشان می دهد یکی از اصحاب فرق، مذاهبی به نامهای زراریه، عماریه، یعفوریه از پیش خود ساخت و هر یک از آنها را به یکی از اصحاب بزرگ امام صادق (ع)، زراره، عمار ساباطی، و ابن ابی یعفور نسبت داد،<sup>۱</sup> با این هدف که تفرقه گرایی شدیدی را میان شیعه نشان دهد.

امامان شیعه (ع) گاه در برابر پرسش هایی قرار می گرفتند که سرچشمه برخی از آنها، همین اختلافات داخلی میان دانشوران شیعی بود که بعضا جنبه صوری داشت و در مواردی عمیق تر بود. در چنین مواردی بود که امامان مداخله کرده و بسیاری از وقتها به آن فیصله می دادند. یکی از این مسائل کلامی، بحث تشبیه و تنزیه بود. ائمه شیعه از همان آغاز بر حقانیت نظریه تنزیه تأکید می کردند. خطبه های امام علی (ع) که پس از آن بزرگوار همواره در دسترس ائمه طاهرین (ع) و حتی شیعیان آنان بود، بهترین گواه این مدعاست. روایات نقل شده از سایر ائمه نیز که شیخ صدوق با تلاش گسترده اش آنها را در کتاب *التوحید* گرد آورده، بر همین مسأله دلالت دارد. با این حال، تهمت تشبیه از تهمت های رایجی است که اصحاب فرق، همواره آن را به شیعه نسبت داده اند. البته آنهایی که تا حدودی منصف بوده اند، تنها برخی از فرقه های شیعی را بدین امر متهم کرده اند. پنهان نماند که گاه در داخل خود شیعه نیز، کسانی شماری از شیعیان یا به عبارت بهتر برخی از مکاتب شیعی را به داشتن عقاید تشبیهی متهم می کردند، اما حقیقت آن است که اگر چنین روایاتی در میان شیعه هم بوده، امروزه حتی یک نمونه آن در داخل متون روایی شیعی نیامده است.

به هر روی، امامان نهایت سعی خود را برای رفع این تهمت از دامن شیعه مبذول داشتند، چنانکه بعدها علمای شیعه نیز در این باره کوشش های امامان خود را دنبال کردند. از آن جمله شیخ صدوق است که انگیزه تألیف کتاب *التوحید* خود را در مقدمه کتابش دفع شبهه تشبیه از شیعه یاد کرده است.<sup>۲</sup>

۱ . رجال کشی، ص ۲۶۵؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۲۲۲

۲ . التوحید، ص ۱۷

نکته روشن در این باره به عنوان یک مثال مهم، اقوال منسوب به هشام بن حکم و هشام بن سالم است. این دو نفر، اگرچه اختلافاتی با هم داشتند و حتی هشام بن حکم رساله‌ای در رد بر هشام بن سالم نگاشت، ولی باید دانست، تنها بکاربردن نابجای لفظ جسم و اطلاق آن بر خدا از سوی آنها، منشأ ایراد تهمت تشبیه و تجسیم بر شیعه شد تا آن حد که هشام بن حکم، به عنوان یک رافضی معتقد به تشبیه معرفی گردید.<sup>۱</sup>

در این باره که آیا هشام بن حکم اعتقاد به تجسیم داشته است یا نه، اختلاف نظرهایی در میان برخی از محققان بروز کرده است. برخی از محققان عرب و نیز علمای شیعه به خوبی توضیح داده‌اند که هشام با بکاربردن لفظ جسم درباره خداوند، قصد بیان یک نظریه تشبیهی را نداشته بلکه وی «جسم» را با «شیء» هم معنا و به اصطلاح مساوق می‌دانسته و از آن، موجود را اراده می‌کرده است.<sup>۲</sup>

با این حال، امامان که متوجه سوء استفاده مخالفان از این رأی هشام بودند - و در واقع می‌توان ابراز آن تعابیر را نوعی کج‌سلیقگی از جانب هشام دانست - با نظریه ابراز شده از طرف او به مخالفت برخاستند؛ هر چند که در فرصتهای مناسب، او را از اعتقاد به تجسیم و تشبیه مبری کردند.

مطالب بالا مقدمه‌ای بود برای ارائه تصویری از شرایط کلامی شیعه که از پیش از امام هادی(ع) آغاز شده و پس از آن حضرت نیز ادامه داشت. در این زمینه روایتی از امام هادی(ع) در تکذیب عقیده هشام بن حکم از آن حضرت نقل شده است. صقر بن ابی دلف گوید: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا (ع) عَنِ التَّوْحِيدِ وَقُلْتُ لَهُ: إِنِّي أَقُولُ بِقَوْلِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: فَفَضِبَ (ع) ثُمَّ قَالَ: مَا لَكُمْ وَلِقَوْلِ هِشَامٍ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جِسْمٌ وَنَحْنُ مِنْهُ بُرَاءُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا بَنَ أَبِي دَلْفٍ! إِنَّ الْجِسْمَ مُخَدَّثٌ وَاللَّهُ مُخَدِّثُهُ وَمُجَسِّمُهُ.<sup>۳</sup>

۱ . الانتصار، ص ۶۱

۲ . نک: «مقوله جسم لا کالاجسام بین هشام بن حکم و موافق سایر اهل کلام»، مجله تراثنا، شماره ۱۹، صص ۱۰۸-۷.

۳ . توحید، ص ۱۰۴



از امام درباره توحید پرسیدم و عرض کردم: من بر عقیده هشام بن حکم هستم؛ امام برآشفته و فرمود: شما را با قول هشام چکار؟ از ما نیستند کسانی که گمان می‌برند خدای عزوجل جسم است و ما در دنیا و آخرت از آنها بیزاریم. ای پسر ابی دلفا! جسم، خود مخلوق است و پدید آورنده آن خداست و اوست که بدان جسمیت بخشیده است.

در روایت دیگری آمده است: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الرَّخْجِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فِي الْجِسْمِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ فِي الصُّورَةِ؛ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعَّ عَنْكَ خَيْرَةَ الْحَيْرَانِ وَ اسْتَعِذَّ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهَشَامَانِ.<sup>۱</sup>

نامه‌ای به امام هادی (ع) نوشته و درباره گفتار هشام بن حکم درباره جسم و سخن هشام بن سالم درباره صورت از آن حضرت سؤال کردم؛ در پاسخ نوشتند: سرگردانی سرگشتگان را کنار بگذار و از شیطان به خدا پناه بر. آنچه را که هشام بن حکم و هشام بن سالم گفته‌اند از ما نیست.

بر اساس برخی از نقلها، از طرف امام صادق و امام کاظم (ع) نیز مخالفت شدیدی با این نظر منسوب به هشام ابراز شده است.<sup>۲</sup>

به هر روی، اظهارنظرهای کلامی هشام بن حکم و هشام بن سالم موجب بروز اختلافاتی میان شیعیان شد و به طور مرتب امامان (ع) در برابر چنین پرسش‌هایی قرار می‌گرفتند. ابراهیم بن محمد همدانی، در این باره، نامه‌ای به امام هادی (ع) نوشت به این شرح:

دوستداران شما در این ناحیه درباره توحید دچار اختلاف شده‌اند. شماری به تجسیم و عده‌ای دیگر به تشبیه‌گرایی نشان می‌دهند. امام در جواب چنین نوشت: سُبْحَانَ مَنْ لَا يَحْدُ وَلَا يوصَفُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.<sup>۳</sup>

منزه است خدایی که نه حدی می‌پذیرد و نه وصف او ممکن است. او بی‌همتا و شنوا و بیناست.

۱. همان، ص ۹۷

۲. نک: التوحید، صص ۱۰۵ - ۹۷

۳. توحید، ص ۱۰۱؛ کافی، ج ۱، ص ۱۰۲

مانند همین پرسش را از محمد بن علی کاشانی<sup>۱</sup> و اشخاصی دیگر نقل کرده‌اند که نشان بارزی از بروز اختلاف در میان شیعیان در این زمینه است. در تأیید عدم امکان رؤیت خدا، حتی در روز قیامت - چنان که در میان مشبّهه و اهل حدیث قول به امکان آن رایج است - روایتی از امام هادی (ع) نقل شده است که در آن عدم امکان رؤیت در معرض استدلال<sup>۲</sup>، و در روایت دیگری فرود آمدن خدا به آسمان دنیا به شدت مورد انکار امام قرار گرفته است.<sup>۳</sup> در این باره، بیش از بیست و یک روایت که برخی از آنها بسیار مفصل است از امام هادی (ع) نقل شده و همه آنها تأکید بر این نکته است که امام از موضع تنزیه سخت دفاع کرده است.<sup>۴</sup>

پیرامون اعتقاد امامان شیعه درباره مسأله جبر و اختیار نیز رساله مفصلی از امام هادی (ع) در دست است. در این رساله، بر اساس آیات قرآن، در شرح و حلّ حدیث لاجبر ولا تفویض بل امر بین الامرین - که از امام صادق (ع) روایت شده - کوشش به عمل آمده و مبانی کلامی شیعه، در مسأله جبر و تفویض، بیان شده است.<sup>۵</sup>

امام (ع) در بخشی از این رساله، درباره این مسأله چنین فرموده‌اند: لَكِنْ نَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ جَلٌّ وَعَزٌّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَمَلَكَهُمْ اسْتِطَاعَةَ تَعْبُدِهِمْ بِهَا، فَأَمَرَهُمْ وَنَهَاهُمْ بِمَا أَرَادَ فَقَبِلَ مِنْهُمْ اتِّبَاعَ أَمْرِهِ وَرَضِيَ بِذَلِكَ لَهُمْ. وَنَهَاهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَذَمَّ مَنْ عَصَاهُ وَعَاقَبَهُ عَلَيْهَا وَلِلَّهِ الْخَيْرَةُ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ يَخْتَارُ مَا يَرِيدُ وَيَأْمُرُ بِهِ وَيَنْهَى عَمَّا يَكْرَهُ وَيُعَاقِبُ عَلَيْهِ بِالْإِسْطِطَاعَةِ الَّتِي مَلَكَهَا عِبَادَةٌ لِاتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَاجْتِنَابِ مَعْاصِيهِ لِأَنَّهُ ظَاهِرُ الْعَدْلِ وَالنِّصْفَةِ وَالْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ.<sup>۶</sup>

ما می‌گوییم: خدای عزوجل آفریده‌های خود را به قدرت بی‌پایان آفرید و به آنها توانایی عبادت و بندگی داد. پس آنان را بدانچه می‌خواست امر و از آنچه می‌خواست

۱ . کافی، ج ۱، ص ۱۰۲

۲ . کافی، ج ۱، ص ۹۷؛ توحید، ص ۱۰۹

۳ . کافی، ج ۱، ص ۱۲۶

۴ . مسند الامام الهادی (ع)، صص ۹۴ - ۸۴

۵ . تحف العقول، صص ۳۳۸ - ۳۵۶؛ مسند الامام الهادی (ع)، صص ۲۱۳ - ۱۹۸

۶ . مسند الامام الهادی (ع)، ص ۲۰۵

نهی فرمود و از آنان، پیروی از اوامرش را پذیرفت و به همین از آنان راضی شد و آنها را از نافرمانی خود بازداشت و بر مبنای آن، نافرمانان را مورد بازخواست قرار داد. در امر و نهی، حق انتخاب و اختیار با خداست. به آنچه می‌خواهد امر و از آنچه اکراه دارد، نهی کرده و بر اساس آن مؤاخذه می‌فرماید، به خاطر آن که به بندگان خود توانایی پیروی از اوامر و پرهیز از گناهان را عطا فرموده است؛ زیرا او عدالت و انصاف و حکمت بالغه‌اش آشکار و غیر قابل انکار است.

به دنبال آن از شبهاتی که با استناد به ظواهر برخی از آیات در اثبات جبر استدلال شده، پاسخ داده شده است.

در میان روایاتی که به عنوان احتجاجات امام هادی(ع) نقل شده، بیشترین رقم، از آن روایات مسأله جبر و تفویض است.<sup>۱</sup>

### امام هادی (ع) و فرهنگ دعا و زیارت

این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که شیعه از فرهنگ ادعیه و زیارات بسیار غنی برخوردار است، به طوری که هیچ یک از فرق اسلامی از این مقدار ادعیه و زیارات، بهره‌مند نیستند. این نشان از چهره معنوی تشیع و عرفان شیعی است که خلوص دینی و تزکیه نفس را در جامعه تشیع قوت می‌بخشد.

اساس این مسأله از آنجاست که دعا و نیایش جایگاه والایی در میان امامان(ع) داشته و به همین دلیل از برخی از امامان ادعیه فراوانی نقل شده است.<sup>۲</sup> پیش از این در شرح حال امام سجاد(ع) نقش دعا را بیان کردیم. در کارنامه امام هادی(ع) نیز دعا و زیارت از منظر تربیت معنوی شیعیان و آشنا ساختن آنها با معارف شیعی، جایگاه ویژه‌ای دارد. این دعاها به جز راز و نیاز با خدا، به صورت‌های مختلف، به پاره‌ای از مسائل سیاسی - اجتماعی نیز اشاراتی دارد؛ اشاراتی که در

۱. همان، صص ۲۲۷ - ۱۹۸

۲. فهرستی از آثار دعایی شیعه را در مقدمه کتاب نزهة الزاهد و نزهة العابد (تهران، نشر اهل قلم، ۱۳۷۶) آورده‌ایم.

حیات سیاسی شیعه بسیار مؤثر بوده و به طور منظم، مفاهیم خاصی را به جامعه تشیع القا می‌کرده است. اینک به چند نمونه از مسائل مطروحه در این دعاها اشاره می‌کنم:

### ۱ - ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت (ع)

افزون بر صلوات‌های مکرر بر محمد و آل محمد (ع) - که در این دعاها و تقریبا تمامی ادعیه ائمه اهل بیت (ع) وجود دارد - نسبت به ارتباط محکم و ناگسستنی میان امت و آل محمد (ع) تأکید خاصی شده است. به عنوان نمونه، قطعه‌ای از یک دعا را ملاحظه فرمایید: **اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَقْطَعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْعَلْ عَمَلِي بِهِمْ مُتَقَبَّلًا**<sup>۱</sup>.

پروردگارا! درود فرست بر محمد و آل محمد (ع) و ارتباط میان من و ایشان را در دنیا و آخرت قطع مفرما و اعمال مرا به خاطر ایشان قبول فرما.

### ۲ - تأکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت (ع)

در زیاراتی که از امام هادی (ع) روایت شده، به طور مکرر بر این معنا تأکید شده و از اهل بیت به معنای خاص آن، با تعبیرهایی همچون: «معدن الرحمة، خزان العلم، قادة الأمم، ساسة العباد، أمناء الرحمن، ائمة الهدى، ورثة الانبياء، و حجج الله على أهل الدنيا و الآخرة والاولی» یاد شده است.<sup>۲</sup> همچنین در همین زیارت، خطاب به ائمه هدی (ع) آمده: **أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْإِمَّةُ الرَّاشِدُونَ، الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ، الْمَكْرَمُونَ، الْمُقَرَّبُونَ، الْمُتَّقُونَ، الصَّادِقُونَ، الْمُصْطَفُونَ، الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ...** گواهی می‌دهم که شما امامان مرشد، هادی، معصوم، بزرگوار، مقرب نزد خدا، پرهیزگار، راستگو، برگزیده و مطیع خداوند هستید.

۱ . مصباح المتجهّد، ص ۲۳۹؛ مسند الامام الهادی (ع)، ص ۱۸۷

۲ . کتاب من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۷۲؛ تهذیب، ج ۶، ص

۹۵؛ مسند الامام الهادی (ع)، ص ۲۴۷

ادامه این فقرات، علاوه بر آن که خصایص ائمه طاهریین(ع) را بیان کرده، شیعیان را با تعریف دقیق امام و خصوصیاتش که باید دارا باشد آشنا می‌سازد.

### ۳ - تأکید بر مکتب اهل بیت (ع)

بخشی دیگر از این دعاها به شیعیان می‌آموزد که امامان خود را در جایگاهی تصویر کنند. به عبارت دیگر نوع امام شناسی را به آنان تعلیم می‌دهد. در مورد خطاب به آنان گفته می‌شود:

وَجَاهِدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّىٰ أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَأَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَشَرَّعْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ... وَفَضَّلَ الْخِطَابَ عِنْدَكُمْ وَأَيَّاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَتَوْرَهُ وَبُرْهَانَهُ عِنْدَكُمْ وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ. (شهادت می‌دهم) که شما آن گونه که سزاوار بود جهاد کردید، تا آنجا که دعوت خداوند را آشکار نمودید، احکام الهی را روشن ساخته، حدود الهی را اقامه کردید، شریعت الهی را نشر دادید و سنتهای خداوندی را استوار نمودید ... فصل الخطاب و آیات الهی نزد شماست، استوانه‌های خداوند در میان شماست، چنان که نور و برهان خداوند هم نزد شماست و امر خداوند به شما واگذار شده. بدین ترتیب از دید امام، معارف حقه الهی را تنها در مکتب اهل بیت پیامبر(ع) می‌توان یاد گرفت. در این صورت تنها کسانی بر حقیقت که پیروی از مکتب و تعلیمات این خاندان پاک کرده باشند و گرنه مارق و از جاده حق کنار افتاده‌اند؛ فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ<sup>۱</sup>. کسی که به شما بی‌میل باشد، از دایره خارج گشته و کسی که ملازمت اختیار کند، به شما خواهد پیوست.

### ۴ - مبارزه با ظلم و ستم

از آشکارترین مفاهیم مقبول شیعه، مبارزه با ستم است. این مطلب به روشنی در دعاهای رسیده از امام هادی(ع) به چشم می‌خورد. دعایی مانند دعاء المظلوم

علی الظالم به طور مستقل، دعایی است که از خداوند بر ضد ستم ستمکاران و جباران استمداد شده است. این درست است که در دعای مذکور، از میان بردن ستم به خدا واگذار شده، ولی در واقع، می‌تواند هدف از آن، آگاه کردن مردم از وجود ستم و وجوه مختلف آن در جامعه باشد که این خود قدم اساسی برای از میان بردن آن است. این دعا به دنبال ستم و اهانتی که از طرف متوکل نسبت به امام(ع) روا داشته شد، از سوی آن حضرت انشا شد که آشکارا جنبه سیاسی دارد. متن دعا این است:

فَهَا أَنَا يَا سَيِّدِي مُسْتَضْعَفٌ فِي يَدَيْهِ مُسْتَضَامٌ تَحْتَ سُلْطَانِهِ مُسْتَذِلٌّ بِعِنَائِهِ  
مَغْلُوبٌ مَبْنِيٌّ عَلَيَّ مَغْضُوبٌ وَجَلُّ خَائِفٌ مُرَوَّعٌ مَفْهُورٌ... فَاسْئَلْكَ يَا نَاصِرَ الْمَظْلُومِ  
الْمَبْنِيَّ عَلَيْهِ إِجَابَةٌ دَعْوَتِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَخُذْهُ مِنْ مَأْمَنِهِ أَخْذَ عَزِيزٍ  
مُقْتَدِرٍ وَأَفْجَاهُ فِي عَقْلَتِهِ مُفَاجِئَةً مَلِيكَ مُنْتَصِرٍ وَأَسْلُبُهُ نِعْمَتَهُ وَسُلْطَانَهُ وَأَفْضَضْ عَنْهُ  
جُمُوعَهُ وَأَعْوَانَهُ وَمَزِقْ مُلْكَهُ كُلَّ مُمَزَقٍ... وَأَقْضِنَهُ يَا قَاصِمَ الْجَبَابِرَةِ وَأَهْلِكْهُ يَا مُهْلِكَ  
الْقُرُونِ وَأَبْرِهُ يَا مُبِيرَ الْأُمَمِ الظَّالِمَةِ وَأَخْذَلْهُ يَا خَاذِلَ الْفِتَنِ الْبَاغِيَةِ...

### ۵ - تأکید بر زیارت امام حسین (ع)

مراجعه به منابع حدیثی نشان می‌دهد که امام هادی (ع) در شرایطی بوده است که شیعیان را برای زیارت قبور ائمه مخصوصا امام حسین (ع) هدایت می‌کرده است. زیارت امام حسین(ع) در این ایام دشوار بوده، و با آن مخالفت‌هایی می‌شده است. همین مخالفت‌ها و فضای حاکم بوده که بیشتر زمینه را برای زیارت فراهم و شیعیان را به رفتن به کربلا راغب کرده است. در کتاب کافی کلینی و کامل الزیارات ابن قولویه، و منابع دیگر دعایی و زیارتی، روایات فراوانی در این زمینه از امام هادی (ع) وارد شده است. امام در این روایات روی حائر، یعنی حرم اباعبدالله الحسین تأکید فراوان دارد. حتی دستور می‌دهد از طرف خود ایشان که مریض بوده‌اند، کسانی به زیارت قبر امام حسین(ع) بروند و دعا کنند؛ زیرا آنجا محلی است که دعا مستجاب می‌شود.

در این زیارات، بیش از همه درس ولایت است؛ بینش تاریخی صحیحی است که یک شیعه باید درباره صدر اسلام داشته باشد. در همین کافی از قول امام هادی (ع) درباره زیارت امام علی (ع) چنین می‌خوانیم: السلام علیک یا ولی الله، أنت اول مظلوم و اول من غصب حقه، صبرت و احتسبت حتی اتاک الیقین. فأشهد أنك لقیة الله و أنت شهید عذب الله قاتلک بأنواع العذاب.<sup>۱</sup>

در زیارت فاطمه زهرا (س) از قول امام هادی (ع) آمده است: السلام علیک أيتها المظلومة الممنوعة حقها. زیارت‌نامه‌های مفصلی هم برای خواندن در مقابر ائمه حضرت هادی (ع) برای موسی بن عبدالله نخعی انشاء فرمودند که همه آنها درس امامت است: قلبی لکم سلم و رأیی لکم تبع، و نصرتی لکم معده، حتی یحیی الله دینه بکم و یردکم فی آیامه و ینظرکم لعدله، و یمکنکم فی أرضه فمعکم معکم لا مع عدوکم.<sup>۲</sup>

### امام و برخی از مسائل تربیتی برای شیعیان

یکی از ابعاد میراث فرهنگی - حدیثی بر جای مانده از امامان (ع) که در موارد مختلف در زندگی‌نامه اهل بیت (ع) روی آنها تکیه کرده‌ایم، کلمات حکیمانه و جهت‌گیری تربیتی آنهاست که از امامان صادر شده است. نخستین آنها بخش حکمت در نهج البلاغه است. بعد از آن از سایر ائمه (ع) همین اصول تربیتی و اخلاقی را گاه گسترده و گاه مختصر داریم. این بسته به آن است که چه قدر عمر کرده باشند، چه قدر آزادی بیان داشته‌اند و تا چه اندازه می‌توانستند با شیعیان خود مراد داشته باشند. در اینجا به برخی از این نکات تربیتی از امام هادی (ع) اشاره می‌کنیم.

در روایتی آمده است ابوهاشم جعفری که گرفتار سختی در زندگی شده بود، به قصد گله و شکایت نزد امام هادی (ع) آمد. امام از وجنات او دریافتند که مشکل دارد. خودشان بحث را اینگونه آغاز کردند که ای اباهاشم! برای شکر کدام یک از نعمت‌های خدادادی به اینجا آمده‌ای؟

۱ . کافی، ج ۴، ص ۵۶۹

۲ . مسند الامام الهادی (ع)، ص ۲۵۰

ابوهاشم سکوت کرد. امام خود پاسخ دادند: برای نعمت ایمان که جهنم را بر بدن تو حرام کرده. برای نعمت سلامتی که تو را برای طاعت الهی مهیا کرده. برای نعمت قناعت که تو را از اسراف و زیاده‌روی پرهیز داده. بعد از آن امام به او یادآور شدند که احساس کرده‌اند که او مشکل دارد و کمک مالی هم به او کردند تا به حرف تمام نشده باشد.<sup>۱</sup>

از روایت دیگری در می‌یابیم که امام از چاپلوسی به شدت متنفر بودند و آن را اسباب اخلال در وضع تربیتی میان مردم می‌دانستند. کسی خدمت حضرت آمد و به صورت افراطی از آن حضرت ستایش کرد. حضرت فرمودند: چاپلوسی زیاد تو، تردید مرا زیادتر می‌کند. اما اگر می‌خواهی (با سخنان معتدل)، اعتماد برادرت را به دست آوری، جای چاپلوسی را با حسن نیت عوض کن.<sup>۲</sup>

زندگی آرام و بی‌دردسر، اصولی دارد که انسان باید مراعات کند. یک مسأله مهم اعتماد کردن به دیگران یا اعتماد نکردن است. امام هادی (ع) در روایتی زیبا معیاری را برای اعتماد کردن یا نکردن در جامعه به دست می‌دهد. اگر دیدید که در روزگار شما، عدالت - طبعاً به معنای اعم آن - بیش از ستم است، در چنین جامعه‌ای باید حسن نیت داشته باشید، مگر آن که خلافش ظاهر شود. اما اگر دیدید که در روزگار شما ستم بیش از عدالت است، باید سوء ظن داشته باشید مگر آن که خلافش ظاهر شود.<sup>۳</sup> در روایتی دیگر شخصیتی که امام هادی (ع) از یک مسلمان مؤمن تواب به درگاه خداوند انتظار دارد آن است که ظاهر و باطنش یکسان باشد. در این روایت از حضرت راجع به توبه نصوح می‌پرسند، توبه خالصانه که در سوره تحریم در قرآن آمده است: *يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا* حضرت می‌فرمایند: *أن يكون الباطن كالظاهر و أفضل من ذلك*. این باطن تو مثل ظاهر تو بلکه بهتر باشد.<sup>۴</sup>

۱ . امالی صدوق، ص ۲۴۸، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۱

۲ . بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۵

۳ . اعلام الدین، ص ۳۱۲، بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۰

۴ . معانی الاخبار، ص ۱۷۴



امام نقش هدایتگرانه خود را داشت. این زمان دو نوع تقیه در کار بود. یکی تقیه برای پنهان کردن فعالیت‌های شیعیان و وکلا. دیگری تقیه از سایر مسلمانان که تفاوت‌های فقهی خود با شیعیان را تحمل نمی‌کردند. امام می‌بایست در پاسخ دادن به پرسشها، مراعات همه جهات را می‌کرد و البته این خود گاه اختلاف نظر هم پدید می‌آورد. دیده شده بود که امام در پاسخ یک پرسش دو جواب متفاوت داده و اصحاب عاقل درک می‌کردند که این از روی تقیه بوده است. هر چه بود امام روی تقیه که در حفظ یک اقلیت میان جامعه ای با خلافت متوکل عباسی نهایت اهمیت را در حفظ جان و مال آنان داشت، نهایت تأکید را می‌کردند: امام هادی (ع) فرمود: و لو قلت: إن تارك التقيّة كتارك الصلاة لكنتُ صادقاً! اگر بگویی تارك تقیه مثل تارك الصلاة است، گویی راست گفته‌ای.<sup>۱</sup>

### امام هادی (ع) و شیعیان غالی

مشکلات درونی شیعه کمتر از مشکلاتی نبود که از خارج و به وسیله دشمنان بر آنان وارد می‌شد. به ویژه که مشکلات درونی در افزایش مشکلات خارجی تأثیر مستقیم داشت. به همین جهت، امامان شیعه (ع) به هر شکلی بود سعی داشتند تا دامن تشیع را از لوٲ غلوٲ پاک کرده و غلّات را از خود طرد نمایند و بدین وسیله راهی برای حل مشکلات درونی جامعه شیعه پیدا کنند. اما غلّات، به منظور سودجویی و یا به دلیل کج‌فکری، خود را منتسب به ائمه شیعه (ع) کرده و مخالفت‌های ائمه با خود را نوعی تقیهٲ قلمداد می‌کردند؛ آن چنان که در بلاد دوردست که شیعیان از علم و فقه و فرهنگ شیعی رشدیافته‌ای برخوردار نبودند، عده‌ای فریب‌گالیان را خورده و از نظر عقیدتی به انحراف کشانده می‌شدند. این جریان و رفتارهای ناشی از آن در بدنام ساختن شیعیان نزد فرق دیگر بسیار مؤثر می‌افتاد. ما این خط فکری و مقابله امامان با آن را در بررسی زندگی امامان پیشین دنبال کردیم.

امام هادی (ع) در ادامه فعالیت امامان پیشین، با غالیان درگیر شد؛ زیرا در میان اصحاب ایشان نیز افرادی از غالیان وجود داشتند. احمد بن محمد بن عیسی یکی از شیعیان دانشمند و معتدل که سخت به ائمه طاهرین (ع) دل بسته و با هر گونه غلوئی در دین مخالف بود، نقل کرده است که طی نامه‌ای از امام هادی (ع) سؤال شد: احادیثی را به شما و پدرانتان نسبت می‌دهند که دلها از شنیدن آن مشمز می‌شود و بدان دلیل که این احادیث از پدران بزرگوار شما نقل می‌شود، جرأت رد آن را به خود نمی‌دهیم؛ آنگاه ادامه می‌دهد: علی بن حسکه و قاسم یقطینی که خود را از موالی و منسوبان شما معرفی می‌کنند، نقل می‌کنند که در آیه *إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ*<sup>۱</sup> فحشا و منکر اشاره به شخصی است که اهل رکوع و سجود نبوده است. همین‌طور منظور از زکات مردی مشخص است نه پرداخت مبلغی درهم و دینار، و اموری از فرائض و سنن و معاصی را بر همین منوال تأویل می‌کنند. اگر مصلحت می‌دانید این امر را برای ما روشن فرمایید و به پیروانتان منت گذاشته، آنان را از منجلاب این چنین تأویلات انحرافی نجات دهید. آن حضرت در جواب نوشتند: *لَيْسَ هَذَا مِنْ دِينِنَا فَاعْتَزِلْهُ*<sup>۲</sup>. این گونه تأویلات از دین ما نیست از آن بپرهیزید.

مانند همین نامه از ابراهیم بن شیبه و سهل بن زیاد روایت شده است، به طوری که جواب امام در پاسخ یکی از آنها بسیار مفصل بوده و در آن علاوه بر رد محمد بن حسکه و انکار ولایت و وابستگی او به خاندان رسالت، سخنان وی را باطل شمرده و شیعیان خود را به اجتناب از آنها امر فرموده است. حتی از آنان خواسته به هر کدام از این دو نفر که دسترسی پیدا کردید، بی‌درنگ به قتلشان اقدام کنید.<sup>۳</sup>

در روایت دیگری محمد بن حسکه و قاسم یقطینی از سوی امام مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند.<sup>۴</sup>

۱ . عنکبوت (۲۹): ۴۵

۲ . رجال کشی، ص ۵۱۷

۳ . رجال کشی، ص ۵۱۷

۴ . همان، ص ۵۱۹-۵۱۸

علی بن حسکه استاد قاسم شعرانی یقطینی بوده که او نیز از بزرگان غلات و مطرود امامان بود.<sup>۱</sup> حسن بن محمد بن بابای قمی و محمد بن موسی شریقی نیز از شاگردان علی بن حسکه بوده‌اند.

از کسانی که مورد لعن امام هادی (ع) قرار گرفته‌اند، محمد بن نصیر نمیری و فارس بن حاتم قزوینی بودند. امام ضمن نامه‌ای که در آن از ابن بابای قمی بیزاری جسته‌اند فرمودند: او - ابن بابا - گمان برده است که من او را به نبوت برانگیخته‌ام و او باب من است. سپس خطاب به شیعیان می‌فرماید: اگر توانستید او را بکشید.<sup>۲</sup> محمد بن نصیر نمیری که ادعای نبوت می‌کرد، رئیس فرقه نمیریه و یا نصیریه است. گفته شده است که او معتقد به تناسخ و ربوبیت امام هادی (ع) و همچنین معتقد به جواز نکاح با محارم و ازدواج مرد با مرد بوده و ادعا داشت که از طرف امام هادی (ع) به نبوت مبعوث شده است. این ممکن است که برخی از این اتهامات نادرست باشد، اما به طور قطع وی از بنیانگزاران تفکر غالی و از مؤثرترین آنها در تاریخ غلو در شیعه است. گفته شده است که محمد بن موسی بن حسن بن فرات نیز او را پشتیبانی می‌کرده است. پیروان محمد بن نصیر که نصیریه خوانده شده‌اند، از مشهورترین فرقه‌های غالی بوده‌اند که خود به چند گروه تقسیم می‌شدند.<sup>۳</sup>

از دیگر غالیان این دوره عباس بن صدقه، ابوالعباس طرفانی (طبرانی) و ابوعبدالله کندی معروف به شاه رئیس بود که همه از بزرگان غلات بوده‌اند.<sup>۴</sup> امام هادی (ع) دستور داد فارس بن حاتم دستور را تکذیب و هتک نمایند و درباره اختلافی که میان فارس بن حاتم و علی بن جعفر پیدا شده بود، جانب علی بن جعفر را گرفته، ابن حاتم را رد و طرد کرد. همچنین دستور قتل ابن حاتم را

۱ . همان، ص ۵۱۸

۲ . همان، صص ۵۲۱ - ۵۲۰

۳ . همان، ص ۵۲۱؛ فرق الشیعه، ص ۹۳؛ المقالات و الفرق، صص ۱۰۱ - ۱۰۰ و نک: ابن

ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۳۰۹؛ الغیبه، ص ۲۵۹

۴ . رجال کشی، ص ۵۲۲

صادر نمود و برای قاتل وی سعادت اخروی و بهشت را تضمین کرد. سرانجام شخصی از شیعیان به نام جنید پس از کسب اجازه شفاهی از امام، ابن حاتم را به قتل رساند. روایات زیادی که درباره ابن حاتم در رجال کشی آمده، وجود خطر بزرگی از جانب او را که موجودیت شیعه را تهدید می‌کرده، نشان می‌دهد. شیعیان مکرر درباره او از امام هادی(ع) پرسش‌هایی کرده و امام در جواب تمامی این پرسش‌ها از وی بی‌زاری می‌جستند.<sup>۱</sup>

سری بن سلامه نامه دیگری را درباره غالیان و فساد آنها به امام هادی(ع) فرستاد که امام در جواب آن، شیعیان را دعا فرمود و آنان را به ثبات قدم و مقاومت در برابر غلات دعوت کرد.<sup>۲</sup>

از دیگر غالیانی که خود را از اصحاب امام هادی(ع) قلمداد می‌کرد، احمد بن محمد سیاری است،<sup>۳</sup> که بیشتر علمای رجال او را غالی و فاسد المذهب دانسته‌اند.<sup>۴</sup> کتاب *القراءات* از مصادر اصلی روایاتی است که در تحریف قرآن توسط برخی از افراد، استدلال شده است.<sup>۵</sup> به ویژه که امام هادی(ع) خود به سلامت قرآن از تحریف و دست نخوردگی آن از نظر کلیه فرق اسلامی تأکید ورزیده است: *قَدَرِ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ قَاطِبَةً لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ أَنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ عِنْدَ جَمِيعِ أَهْلِ الْفِرْقِ*.<sup>۶</sup>

حسین بن عبید از دیگر غالیانی بود که خود را از اصحاب امام هادی (ع) می‌دانست. احمد بن محمد بن عیسای قمی که از عالمان ضد غلو شهر قم بود، او را همراه جمعی دیگر به اتهام غلو از قم بیرون راند. چنان که در جای دیگر یادآور شدیم، قمی‌ها اندیشه ناب شیعی داشته و کوچکترین غلوئی را تحمل نمی‌کردند. بدین سبب گاهی اشخاصی را که حتی از غلات نبوده و از مفوضه به شمار آمده و

۱ . همان، صص ۵۲۸ - ۵۲۲

۲ . حیاة الامام الهادی(ع)، ص ۳۳۶

۳ . مسند الامام الهادی(ع)، ص ۳۲۳

۴ . رجال نجاشی، ص ۵۸

۵ . در این باره نک: *اکذوبة تحريف القرآن بين الشيعة و السنة*، تألیف نگارنده. کتاب *القراءات* سیاری به تازگی منتشر شده است.

۶ . تحف العقول، ص ۳۳۸

یا روایات نقل شده توسط راویان غالی را روایت می‌کردند، تحمل نکرده، از قم بیرون می‌کردند. یک بار که بی جهت قمی‌ها محمد بن ارومه قمی را متهم به غلو کردند، نامه‌ای توقیعی از امام هادی (ع) خطاب به مردم قم در دفاع از وی صادر شده او را از این قبیل اتهامات مبرا دانست.<sup>۱</sup>

به هر روی تکذیب‌ها و طردهای مکرر ائمه (ع) از غالیان سبب شد تا از نفوذ آنها کاسته شده و به تدریج رو به زوال بروند. علت این زوال آن بود که با این برخورد آشکار امام هادی (ع) مهم‌ترین سلاح آنها که انتساب و تمسک واهی به امامان بود، از دستشان گرفته می‌شد. با این حال اندیشه‌های غالیان تا قرن‌ها باقی ماند و هنوز نیز مذاهبی در گوشه و کنار جهان اسلام یافت می‌شود که نسبتی با این فرقه‌های غالی دارند. افزون بر آن، تأثیرهای فکری آنها در متون حدیثی شیعه باقی مانده و گاه کسانی، برای مسائلی که سابقه‌ای در تشیع اصیل ندارد، به آنها استناد می‌کنند.

فتح بن یزید جرجانی ضمن روایت مفصلی از امام هادی (ع) اعتراف می‌کند که او بر این باور بود که امام نیازی به خوردن و آشامیدن ندارد؛ زیرا با مقام امامت سازگار نیست؛ امام هادی (ع) خطاب به وی فرمود: ای فتح بن یزید! حتی پیامبران که اسوه ما هستند می‌خورند و می‌آشامند و در بازارها راه می‌روند و هر جسمی این چنین است، جز خدا که جسم را جسمیت بخشیده است.<sup>۲</sup>

## امام هادی (ع) و خلق قرآن

از مهمترین بحث‌هایی که در آغاز قرن سوم، دنیای تسنن را به خود مشغول داشته، جدال بر سر مسأله حدوث و قدم قرآن بود که خود موجب پیدایش فرقه‌ها و گروههایی در میان آنها شد. نخستین کسی که این مسأله را مطرح کرد، احمد بن ابی‌دؤاد بود.<sup>۳</sup> پس از آن مأمون و به دنبال وی معتصم آن را دنبال کرده و سخت

۱ . رجال نجاشی، ص ۳۲۹

۲ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۳۸؛ و نک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳

۳ . الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه، (ریاض، ۱۹۸۳م)، ج ۱، ص ۲۹

کوشیدند تا علما و محدثان را بر قبول مسأله خلق قرآن وا دارند. این فشار بر علما در تاریخ به عنوان محنة القرآن شهرت یافته که کسانی چون احمد بن حنبل سخت در آن درگیر بودند. وی در رأس اهل حدیث، عثمانی‌های قدیم و سلفی‌های امروزه، اعتقاد به قدیم بودن قرآن داشت و در این باره تحت فشارها و اهانت‌های حکومت عباسی قرار گرفت و حتی به دستور آنها، ضربه‌های شلاق را هم تحمل کرد.

با گذشت دوران مأمون و معتصم، متوکل جانب ابن حنبل را گرفت و این بار اعتقاد به قدیم بودن قرآن بر دیگران تحمیل شد. افزون بر آن، دولت متوکل، به ترویج مذهب اهل حدیث با تعریفی که ابن حنبل برایش درست کرده بود، پرداخت و مذاهب دیگر را به عنوان بدعت انکار کرد. درست در همین دوره بود که عنوان سنی به اهل حدیث داده شد و دیگران شامل شیعیان، خوارج، معتزله و حتی حنفیان و مرجئه اهل بدعت خوانده شدند.

نکته جالب آن است که مسأله خلق یا قدیم بودن قرآن چندان در میان شیعیان انعکاسی نداشت. دلیل آن نیز این بود که طرح اصل مسأله، امری نابخردانه و بی‌معنا بود.

تا آنجا که می‌دانیم در روایات اهل بیت و سخنان اصحاب ائمه هدی (ع) بحثی در این زمینه به میان نیامده و شیعیان درباره آن سکوت اختیار کرده‌اند. در حال حاضر نامه‌ای از امام هادی (ع) در دست است که طی آن به یکی از شیعیان خود دستور می‌دهد در این زمینه اظهار نظر نکرده و جانب هیچ یک از دو نظر، حدوث یا قدیم قرآن را نگیرد. آن حضرت در نامه خود چنین نوشته‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم، عَصَمْنَا اللهُ وَ اِيَاكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، فَإِنْ يَفْعَلْ فَقَدْ أَعْظَمَ بِهَا نِعْمَةَ  
وَإِنْ لَا يَفْعَلْ فَهِيَ الْهَلَكَةُ؛ نحن نرى أَنَّ الْجِدَالَ فِي الْقُرْآنِ بَدْعَةٌ، اشْتَرَكَ فِيهَا السَّائِلُ وَ  
الْمَجِيبُ، فَيَتَعَاطَى السَّائِلُ مَا لَيْسَ لَهُ، وَ يَتَكَلَّفُ الْمَجِيبُ مَا لَيْسَ عَلَيْهِ، وَ لَيْسَ الْخَالِقُ إِلَّا  
اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَا سِوَاهُ مَخْلُوقٌ، وَ الْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ، لَا تَجْعَلْ لَهُ اسْمًا مِنْ عِنْدِكَ فَتَكُونَ مِنَ  
الظَّالِمِينَ، جَعَلْنَا اللهُ وَ اِيَاكَ مِنَ الَّذِينَ يَخْشُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ.<sup>۱</sup>

خداوند ما و تو را از ابتلای در فتنه بر حذر داردا اگر خود را از آن دو نگاه داری، نعمتی را بزرگ داشته‌ای و گرنه به هلاکت خواهی افتاد. به عقیده ما جدال و گفتگو درباره قرآن بدعت است و در گناه و مسؤولیت آثار زشت ناشی از آن، سؤال کننده و جواب دهنده هر دو شریکند؛ زیرا سؤال کننده بی‌جهت درباره آنچه که بر عهده‌اش نیست می‌پرسد و جواب دهنده را بدون هیچ دلیلی درباره چیزی که به پاسخش مکلف نیست به زحمت می‌اندازد. آفریننده‌ای جز خدا نیست و غیر او، همه آفریدگان او هستند؛ قرآن کلام خدا است؛ از پیش خود اسمی بر آن نپذیر که در این صورت از ستمگران خواهی بود. خداوند ما و شما را از افرادی که ایمان به غیب آورده و از خدا و روز جزا می‌ترسند قرار بدهد.<sup>۱</sup> این موضع گیری، سبب شد تا شیعیان گرفتار این بحث بی‌حاصل نشوند.

### امام هادی (ع) و کلمات حکیمانه

متون عربی کهن همواره کلماتی حکیمانه از چهره‌های سرشناس عرب نقل می‌کنند. در این زمینه، امامان شیعه، و در رأس آنان، امام علی (ع) در شمار کسانی هستند که این قبیل کلمات حکیمانه از آنان نقل می‌شود. امام هادی (ع) کلمات حکیمانه‌ای دارند که شماری از آنها در منابع شیعه و برخی در این قبیل منابع ادبی آمده است. ابن حمدون گوید: [علی بن] محمد بن علی بن موسی بن جعفر در سخنانی که با متوکل داشت به وی گفت: لا تطلب الصفاء ممن کذرت علیه، و لا النصح ممن صرفت سوء ظنک علیه، و إنما قلب غیرک لک کقلبک له. از کسی که روابط خود را با او تیره کرده‌ای، انتظار برخورد شفاف نداشته باش. از کسی که سوءظن خود را متوجه او کرده‌ای انتظار نصیحت نداشته باش. قلب دیگران چنان برای توست که قلب تو برای دیگران.

۱ . متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۶۱، و در همین صفحه روایتی از امام سجاد(ع) نقل شده که آن حضرت فرمود: قرآن نه خالق است و نه مخلوق، بلکه کلام خداوند خالق است.

۲ . اشاره به این که این کلمات را در مکالمه با متوکل فرموده نشان می‌دهد که مقصود امام هادی (ع) است نه محمد بن علی الجواد علیه السلام.

و نیز [علی] بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر گفت: الحسد ماحق للحسنات، و الزهو جالب للمقت، و العُجب صادف عن طلب العلم داع إلى التخمط فی الجهل، و البخل أذم الأخلاق، و الطمع سجية سيئة. حسادت، حسنات را زایل می‌کند، فخر فروشی، خشم را به دنبال دارد، خود بینی، حس دانش‌جویی را از میان برده و انسان را به فرو رفتن در جهالت می‌کشاند. بخل بدترین صفت اخلاقی است و طمع ویژگی بسیار بدی است.

و نیز گفت: مخالطة الأشرار تدل علی شر من یخالطهم، و الکفر للنعم أمانة البطر و سبب للغير، و اللجاجة مسلبة للسلامة و مؤذنة بالندامة، و الهزاء فکاهة السفهاء و صناعة الجهال، و النَّزق مغضبة للاخوان یورث الشنآن، و العقوق یعقب القلة و يؤدي إلى الذلة.

و گفت: إياک و الحسد فإنه یبین فیک و لا یبین فی عدوک.<sup>۱</sup> کسی که با اشرار در آمیزد، نشانه شرارت اوست. کفران نعمت، نشانه طغیانگری و عامل تغییر نعمت است، لجاجت، نابود کننده سلامت و اسباب ندامت است. تمسخر تفریح سفیهان و دست ساخت جاهلان است. سبکسری دوستان را به خشم آورد و سبب دشمنی گردد. نافرمانی پدر و مادر فقر و ذلت به همراه دارد. از حسد دوری کن که آثارش در تو ظاهر می‌شود نه در دشمن تو.

### امام هادی(ع) و شیعیان ایران

بیشتر شیعیان در قرن نخست از شهر کوفه بودند. این مطلب با مراجعه به کتب رجال شیعه به خوبی به دست می‌آید؛ زیرا ملقب شدن این افراد به کوفی، بهترین ملاک برای شناخت نکته‌ای است که به آن اشاره کردیم. حسن بن علی و شاء گفت که در مسجد کوفه، شاهد حضور نهصد شیخ بوده است که حدیثی جعفر بن محمد می‌گفته‌اند.<sup>۲</sup>

۱ . التذکرة الحمدونیه، ج ۲، ص ۱۸۲ - ۱۸۳

۲ . رجال نجاشی، ص ۳۹ - ۴۰



### قم از مراکز اصلی شیعه در این دوره

پس از کوفه، دومین مرکز شیعه، شهر قم است که از آن با نام کوفه صغیر یاد شده است. از دوران امام باقر و امام صادق (ع) به این طرف، لقب «قمی» در آخر اسم شماری از اصحاب ائمه به چشم می‌خورد. اینها اشعری‌های عرب تباری بودند که در قم می‌زیستند.<sup>۱</sup> اشاره به فزونی راویان و محدثان و مؤلفان قمی در دوره امام رضا (ع) داشتیم. این سیر در دوره امام جواد(ع) نیز امتداد داشت. در زمان امام هادی (ع) قم مهمترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین وجود داشت. این نکته را نباید فراموش کرد که درست همان اندازه که میان شیعیان کوفه گرایشات انحرافی و غلوآمیز رواج داشت، در قم اعتدال و بینش ضد غلو حاکم بود. شیعیان این دیار، اصرار و ابرام فراوانی در این مسأله از خود نشان می‌دادند. پیش از این، از نامه قمی‌ها به امام هادی (ع) درباره غلو سخن گفتیم و اشاره به سختگیری آنها درباره غالیان و یا راویانی که سختگیری در نقل روایت از غالیان نداشتند، کردیم.

در کنار قم، دو شهر آبه یا آوه و کاشان نیز تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشته و از بینش شیعی مردم قم پیروی می‌کردند. در پاره‌ای روایات از محمد بن علی کاشانی نام برده شده که در باب توحید از امام هادی(ع) پرسش کرده است.<sup>۲</sup>

مردم قم، رابطه مالی نیز با امام هادی (ع) داشته‌اند. در این زمینه، از محمد بن داود قمی و محمد طَلْحی یاد شده است که از قم و بلاد تابع آن، اموال و اخبار درباره وضعیت آن سامان به امام می‌رسانیدند.<sup>۳</sup> چنان که یکی از اتهامات آن حضرت این بود که اموالی از طرف مردم قم برای او فرستاده می‌شود.<sup>۴</sup>

۱ . درباره اهمیت و نقش قم در تشیع ایران بنگرید: تاریخ تشیع در ایران، بحث: قم پایگاه تشیع در ایران.

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ التوحید صدوق، ص ۱۰۱

۳ . مشارق الأنوار، ص ۱۰۰؛ مسند الإمام الهادی، ص ۴۵

۴ . امالی طوسی، ج ۱، ص ۲۸۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۵۱؛ مسند الامام الهادی(ع)، ص

مردم قم و آوه، همچنین برای زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) به مشهد الرضا مسافرت می‌کردند و امام هادی (ع) نیز آنها را در قبال این عمل مغفور لهم وصف کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### شیعیان اهواز و امام هادی (ع)

اهواز نیز یکی از مراکز شیعی است که در دوره امام هادی (ع) با آن حضرت ارتباط داشت. یکی از معروفترین شیعیان این شهر علی بن مهزیار است که امروزه مزار وی در شهر اهواز زیارتگاه شیعیان است. وی صمیمیت زیادی با امام هادی (ع) داشت<sup>۲</sup> و در دیداری که برادرش ابراهیم بن مهزیار نقل کرده، ساعتها وی را به حضور پذیرفت. طبرسی نامه مفصلی از امام هادی (ع) خطاب به مردم اهواز آورده که مطالبی درباره جبر و تفویض و نیز نقل صحیح حدیث ثقلین و نکات دیگر در آن دیده می‌شود.<sup>۳</sup>

روایت جالبی هم درباره دیدار امام هادی (ع) با علی بن مهزیار اهوازی در سال ۲۲۸ در دست است.

روایت یاد شده درباره امام هادی (ع) و درخواست آن حضرت از علی بن مهزیار برای آوردن یک ساعت شنی است. این زمان علی بن مهزیار در اهواز می‌زیسته و امام در سامرا در گوشه‌ای از قصر سلطنتی تحت کنترل و نظارت بوده است. راوی روایت یاد شده، ابراهیم بن مهزیار است که در این دیدار خود محضر امام را درک کرده است. نفر سوم در این دیدار، مسرور غلام علی بن مهزیار بوده است. البته از روایت روشن است که علی بن مهزیار نزد امام عزیز بوده و چند ساعت متوالی نزد آن حضرت مانده است.

حسن بن علی سرسونی از ابراهیم بن مهزیار روایت کرده است که گفت: امام هادی (ع) نامه ای به علی بن مهزیار نوشت و از او خواست تا ابزاری که ساعات را

۱ . عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۶۰

۲ . نجاشی (ص ۲۵۳) نوشته است: علی بن مهزیار موقعیت خاصی نزد امام هادی داشته است.

۳ . مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۵۴ - ۲۵۵

تعیین کند - اصطلاحاً در این روایت «مقدار» برای ایشان تهیه کند. ما این وسیله را تهیه کرده، در سال ۲۲۸ برای ایشان بردیم. وقتی به سیاله رسیدیم، ابن مهزیار نامه ای نوشته و خبر آمدن خود را به امام اطلاع داده، از ایشان اجازه گرفت تا نزد آن حضرت رفته و وقت ملاقات را تعیین کند. همین‌طور برای ابراهیم بن مهزیار هم اجازه گرفت. امام اجازه دادند بعد از ظهر خدمت آن حضرت برسیم. رسیدن ما در یک روز تابستانی بسیار گرم بود. مسرور غلام علی بن مهزیار هم همراه ما بود. وقتی به قصر نزدیک شدیم بلال، غلام امام، در انتظار بود. گفت: داخل شوید: وارد حجره شدیم، در حالی که دچار تشنگی شدیدی بودیم. نشستیم. یکی از غلامان در حالی که کوزه آب خنکی داشت، پیش آمد. از آن آب خوردیم. امام علی بن مهزیار را خواست و تا بعد از عصر نزد آن حضرت بود. سپس مرا خواست. سلام کردم و اجازه خواستم دست امام را ببوسم. حضرت دستش را داد، من بوسیدم. امام مرا دعا کرد و نشستم، آنگاه برخاسته و خداحافظی کردم. وقتی از در خانه بیرون آمدم، مرا صدا کردند و فرمودند: ای ابراهیم. عرض کردم: لبیک یا سیدی. فرمود: صبر کن. من همچنان ایستاده بودم، در حالی که مسرور، غلام ما هم با من بود. امام دستور داد مقدار [یعنی ساعت] را نصب کنند [بکار بیندازند]. حضرت آمد، تختی برای آن حضرت گذاشتند نشست. یک تخت هم برای علی بن مهزیار در سمت چپ امام گذاشتند که روی آن نشست. من در کنار ساعت بودم. یک سنگ افتاد. مسرور [به فارسی] گفت: «هشت». امام فرمود: ثمانیه؟ گفتیم: بلی ای سرور ما. آنگاه ما بیرون آمدیم. امام به علی بن مهزیار فرمودند: فردا صبح مسرور را نزد من بفرست. ابن مهزیار او را فرستاد. وقتی وارد شده بود، امام [به فارسی به وی] فرموده بودند: «بار خدایا چون؟ مسرور گفته بود: «نیک یا سیدی». در این وقت [شخصی به نام] نصر [از آنجا] گذشت. امام [به فارسی] به مسرور فرمود: «در ببنده» او در را بست. آنگاه عبای خود را روی من انداخت تا مرا از نصر پنهان کند و سپس آنچه می‌خواست از من پرسید. بعد از آن امام با علی بن مهزیار دیدار کرده و فرمود: همه اینها از

ترس نصر [که لابد یکی از مراقبان بوده] بود. علی بن مهزیار گفت: ترس من بیشتر از عمرو بن قرح است.<sup>۱</sup>

از این روایت چند نکته روشن می‌شود

۱. نخست این که ساعت شنی در این موقع وجود داشته و این که امام از یکی از یارانش در اهواز خواسته است که آن را برای ایشان بیاورد، روشن می‌شود که اهواز دست کم یکی از مراکزی بوده که با ساخت این نوع ساعت آشنا بوده است.

۲. نکته دوم این است که مردم اهواز و دست کم جماعت علی بن مهزیار که اصل وی از هندیجان فارس بوده، به فارسی سخن می‌گفته‌اند.

۳. فارسی دانی امام که در این روایت بسیار زیبا نقل شده است، به طوری که وقتی مسرور ساعت «هشت» را می‌گوید، امام تعبیر «ثمانیه» را بکار می‌برد. جمله بعدی فارسی گویی امام، احوال پرسی آن حضرت از مسرور است با عبارت: «بار خدایا چون؟» مسرور پاسخ می‌دهد: «تیک یا سیدی». سومین مورد فارسی گویی این که وقتی صبح فردای آن روز باز مسرور خدمت امام می‌آید، حضرت به او می‌فرماید: در ببند. بدین ترتیب سه کلمه و جمله فارسی در عبارت بکار رفته است.

گزارش‌های دیگری هم از ارتباط میان شیعیان ایران با امام هادی (ع) در دست است. این در حالی بود که بیشتر شهرهای ایران، به دلیل نفوذ قهرآمیز امویان و عباسیان، گرایشات سنی داشتند و شیعه در اقلیت بود.

صالح معروف به ابومقاتل دیلمی، یکی دیگر از اصحاب امام هادی (ع) بود که کتابی روایی و کلامی درباره مسأله امامت تألیف کرد.<sup>۲</sup> دیلم از اواخر قرن دوم هجری، شیعیان زیادی را در آغوش خود داشت. افزون بر آن، کسانی از مهاجران

۱. روایت یاد شده در دو منبع کهن آمده است.

نخست بصائر الدرجات، ص ۳۳۷ که آن روایت را به صورت مفصل از همین ابراهیم بن مهزیار نقل کرده است. مجلسی روایت مزبور را در بحار: ۱۳۱/۵۰ آورده است.

دوم به صورت مختصر در مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۳۲ (و از آنجا در بحار: ج ۴۹، ص ۸۹) که از علی بن مهران نقل شده و کوتاه شده روایت قبلی است. طبعاً علی بن مهران راوی این حدیث است و به احتمال نام راوی اصلی که ابراهیم بن مهزیار است و خود در این ملاقات حضور داشته، از آن افتاده است. به علاوه، قسمت آخر روایت در «مناقب» ابهام دارد.

۲. مسند الامام الهادی (ع)، ص ۳۱۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۰

دیلمی در عراق نیز به مذهب تشیع گرویده بودند. لقب‌های شهری که نسبت‌های محلی اصحاب امام هادی (ع) را مشخص می‌کند، تا حدودی می‌تواند نشان از مراکز و اقامتگاههای شیعیان باشد؛ به عنوان نمونه می‌توان از بشر بن بشار نیشابوری، فتح بن یزید جرجانی، احمد بن اسحاق رازی، حسین بن سعید اهوازی، حمدان بن اسحاق خراسانی و علی بن ابراهیم طالقانی یاد کرد که در شهرهای مختلف ایران می‌زیسته‌اند. جرجان<sup>۱</sup> و نیشابور<sup>۲</sup> در پرتو فعالیت‌های روزافزون شیعیان، به مرور، به صورت مراکز نفوذ شیعه در قرن چهارم درآمد. شواهد دیگری حاکی از آن است که در قزوین نیز کسانی از اصحاب امام هادی (ع) ساکن بوده‌اند.<sup>۳</sup>

اصفهان که شایع بود اهالی آن سنیان متعصب حنبلی هستند - و بخش عمده‌ای نیز چنین بود- گاه شیعیانی از اصحاب امام هادی (ع) را در خود داشت که از آن جمله باید به ابراهیم بن شبیه اصفهانی اشاره کرد. وی گرچه کاشانی بوده، ولی به احتمال مدتی طولانی در اصفهان می‌زیسته که ملقب به «اصفهانی» شده است. عکس این مطلب نیز صادق است. چنانکه علی بن محمد کاشانی که از اصحاب امام هادی (ع)، است اصلاً اصفهانی بوده است.<sup>۴</sup> در روایتی از عبدالرحمان نامی، نام برده شده که از مردم اصفهان بوده و تحت تأثیر کرامتی که در سامرا از امام هادی (ع) دیده به مذهب شیعه در آمده است.<sup>۵</sup> در اصفهان قرن چهارم کسانی که امیرمؤمنان علی (ع) را بیشتر از مال و جان و خانواده خود دوست می‌داشتند، فراوان بودند.<sup>۶</sup>

روایت دیگری حاوی نامه‌ای از امام هادی (ع) به وکیل خود در همدان است که طی آن چنین فرموده: من سفارش شما را به دوستداران خود در همدان

۱ . احسن التقاسیم، صص ۳۱۵، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۷۱.

۲ . همان، ص ۳۶۶

۳ . رجال کشی، ص ۵۲۶

۴ . مسند الامام الهادی (ع)، ص ۳۵۲

۵ . بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۱؛ مسند الإمام الهادی، ص ۱۲۳

۶ . مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۱۰۴

کرده‌ام.<sup>۱</sup>

## گسترش فرهنگ مکتوب در دوره امام هادی (ع)

در اوائل قرن سوم، فرهنگ کتاب در تمام جهان اسلام بسط یافته بود و بسیاری از دانشمندان و محدثان و مفسران، به نگارش کتاب مشغول بودند. نخستین نکته آن بود که از دوره‌های قبل کتاب‌هایی از مؤلفان شیعی برجای مانده بود که در این دوره، امکان استفاده از آنها وجود داشت. شخصی از اصحاب ابوجعفر ثانی یعنی امام هادی (ع) از حضرت پرسید: مشایخ ما به علت اختناق شدیدی که در زمان آنها وجود داشت از نقل حدیث خودداری نموده و تنها به نوشتن آن اکتفا کرده‌اند، اینک آن کتاب‌ها در دسترس ما قرار دارد، آیا ما از این کتاب‌ها می‌توانیم نقل حدیث کنیم؟ امام فرمود: روایات موجود در آن کتاب‌ها حق است و از آنها می‌توانید نقل حدیث نمایید.<sup>۲</sup>

جدای از آن در میان شیعیان امام هادی (ع) نیز دانشمندانی بودند که اهل اثر بودند و کتاب‌هایی به ویژه در حوزه علم حدیث و مسائل کلامی تألیف کردند. در میان اصحاب امام هادی (ع) به نمونه‌هایی از این افراد اشاره می‌کنیم:

احمد بن محمد بن عبید الله از اشعریان قم، که فردی مورد وثوق از رجال برجسته شیعه در قم بود، از اصحاب امام هادی (ع) بوده و کتابی با عنوان کتاب *النوادر* داشته است.<sup>۳</sup>

احمد بن اسحاق اشعری قمی با چندین امام در ارتباط و رابط اصلی قمی‌ها با امامان بود. وی با امام جواد(ع)، امام هادی(ع) ارتباط داشت و از خواص اصحاب امام عسکری(ع) به شمار می‌آمد. یکی از آثار وی گردآوری پرسشها و پاسخ‌های امام هادی (ع) بوده که به نام *مسائل الرجال لابی الحسن الثالث علیه السلام*

۱ . رجال کشی، ص ۶۱۰

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۵۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۸

۳ . رجال نجاشی، ص ۷۹

معرفی شده است.<sup>۱</sup>

عبدالله بن جعفر حمیری قمی نیز که از علمای برجسته قم بود و کتاب *قرب الاسناد* وی برجای مانده، کتابی در گردآوری سوال و جوابهای صورت گرفته از امام هادی(ع) داشته که به نام *مسائل الرجال و مکاتباتهم ابا الحسن الثالث* شناخته می‌شده است.<sup>۲</sup>

یکی از کسانی که موقعیت و منزلت خاصی نزد امام هادی(ع) داشت و وکیل آن حضرت به شمار می‌آمد، علی بن مهزیار بود. نجاشی با اشاره به این موقعیت فهرستی از آثار وی را برشمرده، او را از کسانی می‌داند که در روایات خود قابل اعتماد بوده و هیچ‌گونه طعنه‌ای بر وی وارد نشده و اعتقادات صحیح‌های داشته است که نشانگر موقعیت شایسته وی در میان مؤلفان نخستین شیعی است: در میان آثار وی علاوه بر فقه که بخش عمده مؤلفات وی را تشکیل می‌دهد، *کتاب رد بر غلات*، *کتاب الزهد*، *کتاب الانبیاء* و جز اینها در موضوعات دیگر نیز دیده می‌شود.<sup>۳</sup>

علی بن بلال بغدادی که بعدها به واسطه رفت و همین‌طور علی بن ریان اشعری قمی هم از کسانی هستند که کتاب حدیث داشته‌اند. به خصوص درباره علی بن ریان بن صلت اشعری قمی گفته شده است که یک کتاب حدیثی به نقل از امام هادی(ع) داشته است: *له عن ابي الحسن الثالث نسخة*.<sup>۴</sup>

محمد بن ارومیه قمی از دیگر مؤلفان شیعی است که ابتدا از سوی شماری از محدثان قمی، متهم به غلو شد، اما بعدها شواهدی در تدین و درست دینی او یافته شد و به علاوه امام هادی(ع) نیز توقیعی در دفاع از وی و مبراً بودنش از انحراف به قمی‌ها نوشته شد. وی کتابی با عنوان *تفسیر الباطن* داشت که به همین دلیل متهم به غلو گردید. دیگر آثار وی در ابواب مختلف فقهی و قابل

۱ . رجال نجاشی، ص ۹۱

۲ . رجال نجاشی، ص ۲۱۹

۳ . رجال نجاشی، ص ۲۵۳ - ۲۵۴

۴ . رجال نجاشی، ص ۲۷۸

اعتماد بوده است.<sup>۱</sup>

هارون بن مسلم سامرائی که اصلش از شهر انبار بود، و تمایلاتی هم به جبر و تشبیه داشت، از جمله شاگردان امام هادی(ع) است. از وی کتاب‌هایی درباره توحید، مغازی و دعا در دست بوده است، چنان که کتابی با عنوان *مسائل لابی الحسن الثالث (ع)* داشت.<sup>۲</sup> اشاره به گرایش او به جبر و تشبیه، افزون بر آن که می‌تواند تمایل وی را به برخی از آراء هشام بن حکم نشان دهد، در این سوی، توجیه تلاش‌هایی نیز هست که امام هادی(ع) در نفی عقیده تشبیه از میان شیعیان داشتند.

ایوب بن نوح بن دراج نخعی نیز از عالمان موثق شیعی و مؤلفان بود که کتابی با عنوان *مسائل عن ابی الحسن الثالث (ع)* داشت و وکیل امام هادی(ع) و فرزندش امام عسکری (ع) بود. فردی با موقعیت ویژه، امین، متقی و موثق که مدتی هم قاضی کوفه و فردی صحیح الاعتقاد بود.<sup>۳</sup>

یکی از چهره‌های ناشناخته از اصحاب امام هادی (ع) که مؤلف و مورخ بزرگی نیز به شمار می‌آید، علی بن محمد نوفلی است. خاندان وی از نوفل بن عبدالمطلب و در اصل هاشمی هستند. پدر وی محمد بن سلیمان نوفلی مورخ برجسته ای بود. پسر نیز قدم در همان راه گذاشت و آثاری پدید آورد که شناخته شده‌ترین آنها کتاب *الاخبار* است.<sup>۴</sup> بخش مهمی از اخبار ابوالفرج اصفهانی درباره تلاش‌های جهادی و سیاسی طالبیان به نقل از همین راوی می‌باشد، گرچه به دلیل زیدی بودن با پدر وی که امامی مذهب بوده، میانه‌ای ندارد. محمد بن علی نوفلی راوی روایات فقهی چندی نیز از امام هادی (ع) می‌باشد.<sup>۵</sup>

۱ . رجال نجاشی، ص ۳۲۹ - ۳۳۰

۲ . رجال نجاشی، ص ۴۳۸

۳ . رجال العلامة، ص ۱۲

۴ . نقلهای برجای مانده از این اثر با همان عنوان کتاب الاخبار توسط نویسنده این سطور فراهم آمده و به سال ۱۳۸۷ در قم (نشر حبیب) منتشر شده است.

۵ . کافی، ج ۴، ص ۱۷۰، ۴۸۶، ج ۱، ص ۲۳۱، بصائر الدرجات، ص ۲۱۲، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۱۲. روایات وی از سایر امامان را در مقدمه کتاب الاخبار آورده ایم.







امام عسکریؑ  
ع السلام





## امام عسکری (ع)

### امام حسن عسکری (ع)

امام حسن بن علی عسکری (ع) یازدهمین امام شیعیان است. بنا به روایت مورخان، آن حضرت در روز دهم<sup>۱</sup> یا هشتم<sup>۲</sup> یا چهارم<sup>۳</sup> ربیع الثانی سال ۲۳۲ - به نقل خطیب<sup>۴</sup> ۲۳۱ و خصیبی<sup>۵</sup> ۲۳۳ چشم به جهان گشود و ۲۸ سال زندگی کرد.<sup>۶</sup> ابن خلکان تولد ایشان را روز پنجشنبه یکی از ماه‌های سال ۲۳۱ دانسته و قول دیگری را که ششم ربیع الآخر سال ۲۳۲ می‌باشد، نقل کرده است.<sup>۷</sup> مسعودی سن آن حضرت را به هنگام شهادت ۲۹ سال دانسته است.<sup>۸</sup> بنابر این او باید تولد آن حضرت در سال ۲۳۱ را معتبر بداند.

نیز مورد اتفاق مورخان است که رحلت امام عسکری (ع) در هشتم ربیع‌الاول از سال ۲۶۰ واقع شده است؛<sup>۹</sup> گرچه برخی جمادی‌الاولی آن را سال نیز به عنوان

- 
- ۱ . مسار الشیعه، ص ۳۰، تعریف احوال سادة الانام، ص ۱۱۳
  - ۲ . اعلام الوری، ص ۳۶۷
  - ۳ . مصباح کفمی، ص ۵۲۰
  - ۴ . تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۷
  - ۵ . الهدایه، ص ۵۵۷
  - ۶ . کافی، ج ۱، ص ۵۰۳
  - ۷ . وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۹۴؛ الائمة الاتنی عشر، ابن طولون، ص ۱۱۳.
  - ۸ . مروج الذهب، ص ۴، ص ۱۱۲.
  - ۹ . الارشاد، ص ۳۳۵؛ المقالات والفرق، ص ۱۰۲؛ نورالابصار، ص ۱۶۸؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳ .  
نک: تواریخ النبی و الآل، ص ۷۵

قولی دیگر نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup> از آنجا که رحلت امام هادی(ع) در سال ۲۵۴ رخ داده، طبعاً دوران امامت حضرت عسکری(ع) طبق روایت شیخ مفید، شش سال<sup>۲</sup> و بر اساس گفته سعد بن عبدالله پنج سال و هشت ماه بوده است.<sup>۳</sup>

بحرانی (م ۶۰۹) نوشته است: روزی که درگذشت، سامرا چونان قیامت بود. جنازه را برای نماز زمین نهادند. ابو عیسی پسر متوکل جلو آمد، روی صورت را برداشت و آن را به بنی هاشم، از علویان و عباسیان و نیز قاضیان و کاتبان نشان داده گفت: این حسن بن علی است که درگذشته است. وی سپس در خانه‌اش، همان خانه‌ای که پدرش در آن دفن شد، مدفون گردید. وفات وی روز جمعه، هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بود.<sup>۴</sup>

درباره نام مادر آن حضرت که امّ ولد بوده، گزارش‌های مختلفی وجود دارد. در برخی از مصادر، نام آن بانو، حدیث یا حدیثه آمده، و برخی دیگر نامش را «سوسن»<sup>۵</sup> و عسفان<sup>۶</sup> یاد کرده‌اند. صاحب *عیون المعجزات* نام صحیح او را «سلیل» دانسته و با عبارت *کانت من العارفات الصالحات* وی را ستوده است.<sup>۷</sup>

لقاب خود آن بزرگوار را صامت، هادی، رفیق، زکی و نقی ذکر کرده‌اند؛ برخی از مورخان لقب خالص را هم بر القاب آن حضرت افزوده‌اند. ابن‌الرضا عنوانی است که امام جواد(ع) و امام عسکری(ع) هر دو به آن شهرت یافته‌اند.<sup>۸</sup>

چنان که امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) به لقب عسکریین معروف شده‌اند. گفتنی است که عسکر عنوان نامشهوری برای سامرا بوده و عده‌ای دیگر هم به این نام شهرت داشته‌اند.

۱ . وفیات‌الاعیان، ج ۲، ص ۹۲

۲ . الارشاد، ص ۳۳۵

۳ . المقالات والفرق، ص ۱۰۲.

۴ . تعریف احوال سادة الانام، ص ۱۱۵

۵ . کافی، ج ۱، ص ۵۰۳؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۲۲۹؛ فصول‌المهمه، ص ۲۸۴؛ کشف‌الغته، ج ۲، ص ۴۰۲؛ نورالابصار، ص ۱۶۶.

۶ . فرق‌الشیعه، ص ۱۰۵

۷ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸

۸ . مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۶؛ نورالابصار، ص ۱۶۶

نقش انگشتری امام عسکری(ع) به دو صورت سُبْحان مَنْ لَهْ مَقالیدُ السَّمواتِ  
والارضِ<sup>۱</sup> و اِنَّ اللهَ شهید ذکر شده است.<sup>۲</sup>  
احمد بن عبیدالله بن خاقان گوید که آن حضرت دارای چشمانی سیاه، قامتی  
نیکو، صورتی زیبا و بدنی موزون بود.<sup>۳</sup>  
بحرانی درباره وی نوشته است: او نزد تمامی مردم، از دوست و دشمن، عزیز و  
محترم بود.<sup>۴</sup>

### امامت آن حضرت

با رحلت امام هادی(ع) در سال ۲۵۴ و به تنصیب آن حضرت، فرزندش امام  
عسکری(ع) به سِمَتِ امامت شیعیان اثناعشری منصوب گردید. روایاتی که در  
وصیت و تنصیب امام هادی(ع) درباره امامت فرزندش وارد شده، در بسیاری از  
کتب حدیث و تاریخ شیعه، فراوان به چشم می‌خورد.<sup>۵</sup> طبعاً با توجه به این وصیت  
و تنصیب امام هادی(ع)، که از نظر شیعیان نشانه صحت امامت امام بعدی است،  
آنان امام حسن عسکری(ع) را به امامت پذیرفتند. یکپارچگی شیعیان، به جز  
شماری اندک، خود دلیلی بر مقبولیت این امر در جامعه شیعه در آن روزگار است.  
این شمار اندک، بعدها در نقاطی دیگر سکونت یافته، به امامت جعفر فرزند دیگر  
امام هادی باور داشته و در نسل وی امامت را ادامه دادند.

بنا به نقل سعد بن عبدالله جز عده‌ای که به امامت محمد بن علی ( که در  
زمان حیات پدرش امام هادی(ع) وفات کرد) گرویدند و تعداد انگشت‌شماری که  
جعفر بن علی را امام خود دانستند، اکثریت یاران امام هادی(ع) به امامت حضرت

۱ . نورالابصار، ص ۱۶۶

۲ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸

۳ . کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۰

۴ . تعریف احوال سادة الانام، ص ۱۱۴

۵ . نک: الفیبه، طوسی، ص ۱۲۰ - ۱۲۲؛ کشف‌الغمه، ج ۲، صص ۴۰۴ - ۴۰۷؛ الارشاد، ص ۳۳۵؛

روضه‌الواعظین، ص ۲۴۷؛ بحارالانوار، ج ۵۰، صص ۲۳۹ - ۲۴۶

عسکری(ع) گردن نهادند. پیروان جعفر بن علی جعفریه خَلَص لقب یافتند.<sup>۱</sup> مسعودی، جمهور شیعه را از پیروان امام عسکری(ع) و فرزندش می‌داند که این فرقه در تاریخ به قطعیه معروف شده‌اند.<sup>۲</sup> عنوان قطعیه اشاره به گروهی است که، نه به مهدویت امام رحلت کرده بلکه بر رحلت امام پیشین قطع کرده و امامت امام بعدی را پذیرفته‌اند. این نام، نخست بار در برابر واقفه که پس از رحلت امام کاظم(ع) پدید آمدند بکار رفته است. ما درباره جعفر و پیروان وی در زندگی امام مهدی(ع) سخن خواهیم گفت.

### امام عسکری(ع) در سامرا

در زندگی امام هادی(ع) اشاره کردیم که شیخ مفید تاریخ نامه متوکل به امام را برای آوردن وی به سامرا، سال ۲۴۳ یاد کرده است.<sup>۳</sup> در حالی که بر طبق روایت کافی،<sup>۴</sup> آن تاریخ مربوط به زمانی است که راوی متن نامه را از یحیی بن هرثمه گرفته است. در اصل، امام ده سال پیش از آن به سامرا فراخوانده شد و همانگونه که ابن خلکان نوشته، امام هادی زمانی نزدیک به بیست سال و نه ماه در سامرا بسر برد و به همین دلیل همراه فرزندش، به عسکری شهرت یافت.<sup>۵</sup>

آنچه مسلم است آوردن این دو امام بزرگوار به سامرا - مرکز خلافت عباسی در آن عصر - از جهاتی شبیه سیاست مأمون در آوردن امام رضا(ع) به خراسان بود؛ زیرا در چنین شرایطی بود که رفت و شد شیعیان با امام تحت کنترل در آمده و شناسایی شیعیان برای آنها ممکن می‌شد. تصور عباسیان این بود که ممکن است امامان، همانند سایر علویان، با داشتن هوادارانی چند، دست به قیام بزنند. حضور آنان در مرکز خلافت مانع از چنین اقدامی می‌شد.

۱ . المقالات والفرق، ص ۱۰۱

۲ . مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱۲

۳ . الارشاد، ص ۳۳۴

۴ . الکافی، ج ۱، ص ۴۱۹ ح ۷

۵ . وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۹۴ - ۹۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۳۴؛ الائمة الاثني عشر، ص ۱۱۳

سال‌هایی که امام در این شهر می‌زیست بجز چند نوبتی که به زندان افتاد در صورت ظاهر همانند یک شهروند عادی در سامرا زندگی می‌کرد. طبعاً رفتار وی به طور محتاطانه‌ای زیر نظر حکومت قرار داشت. روشن است که امام عسکری (ع) همانند سایر امامان، در صورت داشتن اختیار و آزادی، نه سامرا بلکه مدینه را برای زندگی انتخاب می‌کردند. در واقع اقامت طولانی ایشان در سامرا جز نوعی بازداشت از طرف خلیفه قابل توجیه نیست. این مسأله به خصوص به علت وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از مدتها قبل شکل گرفته بود، در نظر خلیفه از اهمیت فراوانی برخوردار بود و موجبات نگرانی و وحشت او را فراهم می‌آورد؛ چیزی که می‌بایست به نحوی کنترل می‌شد.

به همین جهت از امام خواسته بودند حضور خود را در سامرا، به طور مداوم به آگاهی حکومت برساند؛ چنان که طبق نقل یکی از خدمتکاران امام، آن حضرت هر دوشنبه و پنجشنبه مجبور بود در دارالخلافه حاضر شود.<sup>۱</sup> چنین حضوری، گرچه در ظاهر نوعی احترام برای آن حضرت تلقی می‌شد، ولی در واقع تنها وسیله کنترل او از نظر خلیفه بود.

شیعیان برای دیدن امام مشکل داشتند؛ آن‌گونه که یک بار، تنها موقعی که خلیفه برای دیدن صاحب البصره می‌رفت، و امام را نیز همراه خویش می‌برد، اصحاب امام در طول راه خود را برای دیدن آن حضرت آماده می‌کردند<sup>۲</sup> از این روایت به خوبی می‌توان فهمید که در زندگی امام، دست کم دورانی وجود داشته که امکان دیدار مستقیم با آن بزرگوار در خانه‌اش نبوده است.

اسماعیل بن محمد می‌گوید: برای طلب پول در سر راه آن حضرت نشستم و هنگام عبور امام تقاضای کمک مالی از وی کردم.<sup>۳</sup> ابوبکر فهفکی می‌گوید: برای کاری - دیدن امام - از سامرا خارج شدم و در «روز موکب» در خیابان ابی‌قطیعه

۱ . الفیه، طوسی، ص ۱۲۹، در بعضی نسخه‌ها «دارالمامه» آمده که گویا منظور همان «دارالخلافه» است.

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۵۰۹؛ الارشاد، ص ۳۸۷؛ اعلام‌الوری، ص ۳۷۰؛ کشف‌القمه، ج ۲، ص ۴۲۵؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۴۴؛ الصراط‌المستقیم، ج ۲، ص ۲۰۸

۳ . کشف‌القمه، ج ۲، ص ۴۱۳



بن داود منتظر رسیدن امام شدم تا او را در حال حرکت به دارالعامه ملاقات کنم.<sup>۱</sup> محمد بن عبدالعزیز بلخی نیز، هنگام حرکت امام به دارالعامه، در خیابان الغنم منتظر تشریف فرمایی آن حضرت بوده است.<sup>۲</sup> محمد بن ربیع شیبانی می گوید: به منظور دیدن امام، در باب احمد بن خضیب نشسته بودم و او را در حال عبور دیدم.<sup>۳</sup> علی بن جعفر از حلبی نقل می کند: در یکی از روزها که قرار بود امام به دارالخلافه برود ما در عسکر به انتظار دیدار وی جمع شدیم؛ در این حال از طرف آن حضرت توقیعی بدین مضمون به ما رسید:

أَلَا يَسْلَمَنَّ عَلِيٌّ أَحَدٌ وَلَا يَشِيرَ إِلَيَّ بِيَدِهِ وَلَا يُؤْمِي فَإِنَّكُمْ لَا تَأْتُونَنِي عَلِيٌّ أَنْفُسِكُمْ.<sup>۴</sup>

کسی بر من سلام و حتی اشاره هم به طرف من نکند؛ زیرا که در امان نیستید.

این روایت به خوبی نشان می دهد دستگاه خلافت تا چه حد روابط امام با شیعیانش را زیر نظر داشته و آن را کنترل می کرده است. البته امام و شیعیانش در فرصت های گوناگونی همدیگر را ملاقات می کرده اند و سرپوش هایی نیز برای این تماسها وجود داشته است. یکی از بهترین راههای ارتباطی شیعیان با امام، مکاتبه بوده که در مصادر نیز فراوان به آن برمی خوریم.

### موقعیت امام (ع) در سامرا

امام عسکری (ع) اگرچه بسیار جوان بود، ولی به دلیل موقعیت بلند علمی و اخلاقی، به ویژه رهبری شیعیان و اعتقاد بی شائبه آنان به امام و احترام بی چون و چرای مردم از وی، شهرت فراوانی پیدا کرده بود. نیز به دلیل آن که مورد توجه عام و خاص بود، حاکمیت عباسی جز در موارد چندی، در ظاهر رفتار احترام آمیزی از خود نسبت به آن حضرت نشان می داد.

روایتی طولانی که در بسیاری از منابع نقل شده، حاکی از اهمیت و عظمت

۱ . الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۴۶

۲ . الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۴۷؛ در پاورقی از مستدرک، ج ۹، ص ۷۲؛ اثبات الوصیه، ص ۲۴۳

۳ . کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۲۵؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۴۵؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۹۳

۴ . الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۳۹؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۰۷

موقعیت روزافزون امام در سامرا می‌باشد. اینک به خاطر اهمیت این روایت به ذکر قسمت‌هایی از آن می‌پردازیم:

سعد بن عبدالله اشعری از علمای معروف شیعه که احتمالاً به ملاقات امام عسکری (ع) نیز شرفیاب شده<sup>۱</sup> می‌گوید:

در شعبان سال ۲۷۸ - هیجده سال پس از رحلت امام (ع) - در مجلس احمد بن عبیدالله بن خاقان<sup>۲</sup> - که آن روزها مسؤولیت خراج قم را بر عهده داشت و به آل محمد و مردم قم نیز عداوت می‌ورزید - نشسته بودیم. سخن از طالبیون ساکن سامرا و مذهب و موقعیت آنان در پیش حاکم به میان آمد، احمد گفت: من کسی از علویان را چون حسن بن علی عسکری (ع) در سامرا ندیده و نشنیده بودم که این چنین به وقار و عفاف و زیرکی و بزرگ‌منشی در میان اهل بیت خود شناخته شده و پیش سلطان و بنی‌هاشم محترم باشد، چنان که او را بر افراد مسن حتی امراء و وزراء و منشیان نیز برتری می‌دادند. روزی من بالای سر پدرم ایستاده بودم؛ آن روز پدرم برای دیدار با مردم نشسته بود. یکی از حاجبان وارد شد و گفت: ابن‌الرضا در بیرون در ایستاده است. پدرم با صدای بلندی گفت: او را اجازه ورود بدهید و آن حضرت وارد شد ... وقتی پدرم او را دید چند قدم به سوی او رفت، کاری که ندیده بودم با کسی حتی امرا و ولات عهد انجام بدهد. وقتی به او نزدیک شد، دست به گردنش انداخت و صورت و پیشانی او را بوسید. آن‌گاه دستش را گرفت و در جای خود نشاند. پدرم خود روبروی او نشست و با وی به گفتگو پرداخت. در سخنان خود، او را با کنیه - که حاکی از احترام او بود - مورد خطاب قرار می‌داد و مرتب می‌گفت: پدر و مادرم فدایت ... شب هنگام نزد پدرم رفتم ... و از وی پرسیدم: پدر آن شخص که امروز آن همه اجلال و احترامش نمودی، چه کسی بود که حتی پدر و مادرت را فدای او می‌کردی؟ گفت: او ابن‌الرضا، امام رافضیان بود؛ آن‌گاه ساکت شد. چند لحظه بعد سکوتش را شکست و ادامه داد: فرزندم اگر روزی خلافت از دست بنی‌عباس بیرون رود، در میان

۱ . رجال نجاشی، ص ۱۲۶

۲ . پدرش وزیر معتمد عباسی بود. نک: کامل ابن‌انیر، ج ۷، ص ۲۳۵

بنی‌هاشم، جز او کسی شایستگی تصدی آن را ندارد. او به خاطر فضل، صیانت نفس، زهد، عبادت و اخلاق نیکو سزاوار مقام خلافت است. اگر پدر او را دیده بودی مردی بود بزرگوار، عاقل، نیکوکار و فاضل. با شنیدن این سخنان سراسر وجودم را خشم فراگرفت. در عین حال حس کنجکاویم برای شناختن او برانگیخته شد. از هر کس از بنی‌هاشم، منشیان، قاضیان، فقها، حتی مردم عادی که درباره‌اش سؤال می‌کردم او را در نزد آنان در نهایت جلالت و بزرگواری و مقدم بر سایر افراد اهل بیت می‌یافتم. همه می‌گفتند: او امام رافضیان است. از آن پس اهمیت وی پیش من رو به فزونی گذاشت؛ زیرا دوست و دشمن او را به نیکی می‌ستودند.<sup>۱</sup>

این روایت با توجه به راوی آن که خود یکی از معاندان سرسخت اهل بیت بوده، موقعیت اخلاقی و اجتماعی امام را در میان عامه مردم و حتی خواص نشان می‌دهد. خادم امام عسکری (ع) می‌گوید: روزهایی که امام به مقر خلافت می‌رفت، شور و شغف عجیبی در مردم پیدا می‌شد. خیابان‌های مسیر آن حضرت از جمعیتی که سوار بر مرکب‌های خود بودند، پر می‌شد. وقتی امام تشریف می‌آوردند، هیاهو یکباره خاموش می‌گشت. آن حضرت از میان جمعیت گذشته و وارد مجلس می‌شد.<sup>۲</sup> طبیعی است که باید بیشترین این افراد از شیعیان یا دیگر دوستان اهل بیت باشند که از مناطق دور و نزدیک برای دیدن امام به سامرا می‌آمدند؛ هر چند ارادت سایر مردم نسبت به فرزندان رسول خدا نیز آنها را برای دیدن امام تهییج کرده و سبب فزونی جمعیت می‌شد.

### دوران‌های بازداشت امام

همان‌گونه که اشاره شد، جلب امام هادی (ع) به همراه امام عسکری (ع) به سامرا به دستور متوکل عباسی، خود به معنای زندانی کردن این دو امام در آن شهر به منظور

۱ . کافی، ج ۱، ص ۵۰۵؛ الفیبه، طوسی، صص ۱۳۱ - ۱۳۲؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۱؛

اعلام‌الوری، صص ۳۵۷ - ۳۵۹؛ ارشاد، صص ۳۳۸ - ۳۴۰؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۰۷

۲ . الفیبه، طوسی، ص ۱۲۹

کنترل آنها و روابطشان با شیعیان بود. در مواردی در بازداشت این پدر و فرزند، سختگیری بیشتری اعمال می‌شد؛ به ویژه هنگام پیدایش جریانات خاصی که نوعی تهدید بر ضد حاکمیت بود، شخص امام با شماری از یاران نزدیکش به زندان می‌افتاد. روایات زیادی درباره بازداشت امام عسکری(ع) وجود دارد که البته از جهاتی با یکدیگر ناسازگارند. علت این امر، افزون بر این که می‌تواند اشاره به تعدد بازداشت‌های آن حضرت باشد، اشتباه مردم در نام خلفا نیز هست. با گردآوری تمام گزارش‌های مربوط و مقایسه آنها با یکدیگر، امید دستیابی به واقعیت امر بیشتر می‌شود.

خبری درباره زندانی شدن آن حضرت در دوران مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲) در دست است. صیمری در کتاب *الاصیاء* نقل کرده است که مستعین دستور بازداشت امام عسکری(ع) و آوردن وی به کوفه را به سعید حاجب داد. ابوالهیثم بن سیابه در نامه‌ای که به امام نوشت، از این خبر اظهار نگرانی کرد. امام در جواب وی نوشتند: پس از سه روز فرجی حاصل خواهد شد. سه روز بعد، مستعین خلع شد و خطر رفع گردید.<sup>۱</sup> این خبر در منابع دیگر درباره معتز نقل شده است. دانسته است که آغاز زمان امامت حضرت عسکری(ع) سال ۲۵۴ بوده و شاید این شاهی بر نادرستی این خبر درباره مستعین باشد. اربلی هم متوجه این خطا شده و گفته است که در خبر مزبور یا نام مستعین به غلط آمده و یا باید مربوط به امام هادی(ع) باشد.<sup>۲</sup>

معتز که از خلفای سختگیر عباسی بود در سال ۲۵۲ به خلافت رسید.<sup>۳</sup> گزارش شده است که در همین سال شماری از شیعیان، از جمله ابوهاشم جعفری در زندان بوده‌اند. خطیب بغدادی از قول ابن‌عرفه علت بازداشت وی را چنین بیان

۱ . بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۳۱۲۱ - ۳۱۳ از مهج الدعوات ابن‌طاووس.

۲ . و نیز نک: مرآة العقول، ج ۶، ص ۱۵۱

۳ . پسر این خلیفه که شاعر است، اشعار زیادی علیه طالبیان دارد و بارها و بارها به آنان جسارت کرده است: بنی‌عمنا أیقضم الشر بیننا / فکانت الیکم عدوة الشر أعجلا / فصرنا علی ما قد جررتم فانکم / فتحتم لنا بابا من الشر مقفلا. بنگرید: شعر ابن‌المعتز، (بغداد، ۱۹۷۸) ص ۲۸۲

می‌کند: سخنانی از او شنیده شد که سبب زندانی شدن وی گردید.<sup>۱</sup>

در روایتی که شیخ طوسی نقل کرده، بازداشت ابوهاشم مذکور با تنی چند از بنی‌هاشم و غیر آنها به سبب کشته شدن عبدالله بن محمد عباسی بوده است.<sup>۲</sup> مسؤول این زندان آن‌گونه که در پاره‌ای از روایات آمده، صالح بن وصیف بوده که در سال ۲۵۶ توسط موسی بن بغا کشته شد.<sup>۳</sup> بر اساس خبری در *اعلام‌الوری* آمده است که ابوهاشم گفت در سال ۲۵۸ همراه شماری از طالبیان در زندان معتز بوده است. این تاریخ باید اشتباه باشد؛ زیرا معتز در سال ۲۵۵ و وصیف در سال ۲۵۶ کشته شده‌اند. به احتمال قوی، خبر مربوط به پس از سال ۲۵۲ است که در نقل خطیب و دیگران نیز اشاره به زندانی شدن ابوهاشم در آن سال شده است.<sup>۴</sup>

وی در این خبر اشاره به آمدن امام عسکری(ع) و برادرش جعفر به زندان کرده است. با توجه به شهادت امام هادی(ع) در سال ۲۵۴ و امامت فرزندش، آمدن دو برادر به زندان باید در سال ۲۵۴ یا ۲۵۵ باشد. در این خبر آمده است که حضرت با اشاره به یک مرد عجمی (جمحی) که مدعی بود علوی است، فرمود: اگر این مرد نبود می‌گفتم پس از چه مدتی از این زندان رها می‌شوید؛ زیرا او شما را زیر نظر گرفته و حرکاتتان را به خلیفه گزارش می‌کند. ابوهاشم می‌گوید: روزی ما این مرد را غافلگیر کرده و کاغذی را که در آن درباره تک تک ما گزارش‌های بدی برای خلیفه آماده کرده بود از لباسش درآوردیم.<sup>۵</sup>

صالح بن وصیف از ایادی عباسیان که حراست امام را در زندان بر عهده داشت، از طرف برخی شخصیت‌های عباسی به سختگیری بر آن حضرت و آزار وی تشویق می‌شد که در پاسخ آنها گفت: *قَدْ وَكَلْتُ بِهٖ رَجُلَيْنِ شَرٍّ مِّنْ قَدَرْتُ عَلَيْهِ فَقَدْ*

۱ . به نقل از قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۹. سمعانی به اشتباه ۲۴۲ آورده است.

۲ . الغیبه، طوسی، ص ۱۳۶؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۶

۳ . الکامل، ج ۷، صص ۲۱۸ - ۲۱۹، ۲۲۵

۴ . نک: بحارالانوار، ج ۵۰، صص ۳۱۱ - ۳۱۲ از اعلام‌الوری، ص ۳۵۴. علامه متوجه این اشتباه شده است.

۵ . نورالابصار، ص ۱۶۶؛ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۴۳۲؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۱۸۲

صارا مِنْ الْعِبَادَةِ وَالصَّلَاةِ إِلَى أَمْرِ عَظِيمٍ. دو تن که آنها را بدترین مردم می‌دانستم بر او مأمور کردم ولی آنان چنان تحت تأثیر امام عسکری(ع) قرار گرفتند که در عبادت و نماز به حد والایی رسیدند.<sup>۱</sup>

مدارکی حاکی از آن است که شخص امام در زندان به طور دائم روزه بوده‌اند.<sup>۲</sup> افزون بر خبر بالا، آمده است که معتز به سعید حاجب دستور داد تا امام را به کوفه بیاورند، اما سه روز بعد کشته شد.<sup>۳</sup> این مشابه خبری است که درباره زمان مستعین گذشت، و با توجه به اشاره که در روایت هست که کمتر از سه سال از درگذشت امام هادی (ع) گذشته بوده این درست می‌نماید.

خبری هم درباره دوران مهتدی (۲۵۵ - ۲۵۶) موجود است. این خلیفه مدعی بود که عمر بن عبدالعزیز عباسیان است.<sup>۴</sup> افزون بر آن در میان عامه، متهم بود که معتزلی و قدری شده و گویا همین امر در کشتن وی دخیل بوده است.<sup>۵</sup> ابوهاشم جعفری گوید: در دوران مهتدی، هنگامی که در زندان بودم، امام عسکری(ع) را به زندان آوردند. با کشته شدن مهتدی در سال ۲۵۶ خدا جان او را از خطر مرگ رهانید؛ زیرا خلیفه قصد کشتن آن حضرت را داشت.<sup>۶</sup>

چنان که نقل شده امام عسکری (ع) بار دیگر در خلافت معتمد عباسی (۲۵۶ - ۲۷۹) زندانی شد. در روایتی آمده که آن حضرت در سال ۲۵۹ ق در زندان معتمد عباسی بوده و علی بن جرین زندانبان او بوده است. او در پاسخ معتمد که درباره امام از وی سؤالاتی نموده، چنین گفته است: همواره روزها روزه‌دار و شبها مشغول نماز است.<sup>۷</sup>

همچنین صیمری در کتاب *الاصیاء* روایت کرده که گفت: من خود خط ابومحمد عسکری(ع) را هنگام خروج از زندان معتمد دیدم که این آیه را نوشته

۱ . الارشاد، ص ۳۳۴؛ کشف‌الفمه، ج ۲، ص ۴۱۴؛ روضة الواعظین، ص ۲۴۸

۲ . نورالابصار، ص ۱۶۸؛ الفصول‌المهمه، ص ۲۸۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۱۲

۳ . کشف‌الفمه، ج ۲، ص ۴۱۶؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۵۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۹۵

۴ . المنتظم، ج ۱۲، ص ۸۳ (حوادث سال ۲۵۵)

۵ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳؛ از کتاب *الاصیاء* صیمری به توسط مهج الدعوات.

۶ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۳؛ از مهج الدعوات، ص ۳۴۳؛ الغیبه، طوسی، ص ۱۲۳

۷ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۴؛ از کتاب *الاصیاء* به توسط مهج الدعوات، ص ۳۴۴

بود: **يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**.<sup>۱</sup>

شیخ مفید از محمد بن اسماعیل علوی چنین روایت کرده:

امام عسکری (ع) نزد علی بن اوتامش (یا بارمش) زندانی شد. این مرد از دشمنان سرسخت آل ابی طالب بود. به وی دستور داده شده بود تا درباره امام هر چه می تواند تند و سختگیر باشد. اما وی با دیدن آن حضرت ... در حالی از او جدا شد که بیش از دیگران عظمت الهی آن حضرت را شناخته و از او ستایش می کرد.<sup>۲</sup>

به احتمال قریب به یقین این زندان برای امام در سال ۲۵۹ اتفاق افتاده است و شاهدی که در درستی این مطلب وجود دارد روایت ذیل است:

کشی در *رجال* آورده است: محمد بن ابراهیم سمرقندی گفت: عازم حج بودم که تصمیم گرفتم در سر راه به یکی از دوستانم به نام بودق بوشنجانی<sup>۳</sup> که به صدق و صلاح و ورع و خیر معروف بود سری بزنم. پیش او بودم که سخن از فضل بن شاذان به میان آمد، بودق گفت: او به دلیل نفخ معده به شدت بیمار بود و ... بودق در ادامه سخنانش گفت: در سفری که به قصد انجام مراسم حج عازم مکه بودم، نزد محمد بن عیسی العبیدی که شیخی فاضل بود ... رفتم. در خانه او عده‌ای را که با حالتی افسرده و مغموم نشسته بودند دیدم، علت را جویا شدم، گفتند: ابومحمد (ع) زندانی شده است. من سفر خود را دنبال کرده و در بازگشت باز به دیدن محمد بن عیسی رفتم. او را با چهره‌ای شاد و سرحال دیدم، چگونگی اوضاع را از وی پرسیدم، جواب داد: امام آزاد شده است. من در حالی که کتاب *یوم و لیله* را همراه داشتم به سامرا رفته و به محضر ابومحمد (ع) شرفیاب شدم. کتاب را به آن حضرت نشان دادم، گفتم: فدایت شوم این کتاب را ببینید. امام در حالی که ورق به ورق آن را می دید، فرمود: صحیح است، سزاوار است به آن عمل شود. عرض کردم: فضل [بن شاذان] به شدت بیمار است و شنیدم به خاطر نفرین شما مریض شده است؛ زیرا درباره او به شما گفته‌اند که وی وصی ابراهیم را برتر از وصی رسول خدا می داند، در حالی که چنین

۱ . سوره صف (۶۱): ۸

۲ . الارشاد، ص ۳۴۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۲

۳ . بوشنجان روستای از روستاهای هرات.

نیست و این سخن را به دروغ بر او بسته‌اند. امام فرمود: آری خدا فضل را رحمت کند. بودق می‌گوید: من بازگشتم و دیدم در همان ایامی که امام فرمود: رَحِمَ اللهُ الفضل فضل بدرود حیات گفته است.<sup>۱</sup>

اگر چنان که مشهور است بپذیریم که فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ وفات کرده است، به طور طبیعی باید بگوییم امام در اواخر سال ۲۵۹ قبل از ذی‌حجه در زندان بوده است.

### علائم تشیع در روایات امام عسکری (ع)

شیعه امامی کسی است که رابطه فکری و دینی در حد اعتقاد به امامت ائمه دوازده‌گانه پس از رسول خدا (ص) دارد. طبعا این اصطلاح در شیعه شامل محبّان آنان که تنها دوستدار اهل بیت به معنای عام آن بودند، نمی‌شود.

تفاوت این دو گروه در روایتی از امام عسکری (ع) مطرح و دقیقاً روشن شده است. از آن حضرت در تفاوت تشیع از نوع اعتقادی آن و تشیع در حد دوستی اهل بیت (ع) پرسش شد: ما الفرق بین الشیعة و الْمُحِبِّين؟ قال: شیعتنا هُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ آثَارَنَا وَ يَطِيعُونَنا فِي جَمِيعِ أَوْامِرِنَا وَ نَوَاهِينَا وَ مَنْ خَالَفَنَا فِي كَثِيرٍ مِمَّا فَرَضَهُ اللهُ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا.<sup>۲</sup> میان شیعه و دوستدار اهل بیت چه تفاوتی است؟ حضرت فرمود: شیعیان کسانی هستند از احادیث ما پیروی می‌کنند و در تمام اوامر و نواهی از ما اطاعت می‌نمایند، اما کسی که در بسیاری از دستورات الهی با ما مخالفت کند، شیعه ما نیست.

اصطلاح مؤمن و مسلمان، عناوینی بود که در روایات شیعی، برای شیعه و مسلمان غیر شیعه بکار می‌رفت. اساس این تفکیک بر پایه این تفسیر بود که پس از پیدایی مرجئه و در برابر آنان خوارج و معتزله، که هر کدام در تعریف ایمان و اسلام افراط و تفریط داشتند، امامان شیعه، اسلام را عبارت از همان شهادتین

۱ . رجال کنی، صص ۵۳۷ - ۵۳۸، روایت ۱۰۲۳

۲ . تفسیر الامام العسکری (ع) - ص ۳۱۶، ش ۱۶۱؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۶۸۴



می‌دانستند. با این حال، برای تمایز میان شیعه از غیر شیعه، از عنوان مؤمن برای شیعه استفاده می‌کردند. با این حال، سایرین را مسلمان می‌دانستند. در برخی از روایات، این مسأله تشبیه به ورود به مسجد الحرام و کعبه شده است. مسلمان کسی است که به مسجد الحرام وارد می‌شود، مؤمن کسی است که علاوه بر آن وارد کعبه می‌شود.

در روایتی از امام عسکری (ع) پنج علامت برای شیعه شناسانده شده که جالب توجه و یکی از روایات شاخص در تعریف شیعه است. نخست پنجاه [و یک] رکعت نماز است که علاوه بر نمازهای واجب، شامل نوافل و نافله شب می‌شود.<sup>۱</sup> دوم زیارت اربعین که همین روایت سبب شیوع زیارت اربعین در شیعه شده و مهم‌ترین مستند آن است. سوم نهادن انگشت در دست راست که علامتی ظاهری است و اساس آن برای دور بودن آن در وقت طهارت از آلودگی است. چهارم، نماز فراوان خواندن که نشانه آن بر پیشانی ظاهر شود. و پنجم بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نمازهای یومیه.<sup>۲</sup>

### امام و ارتباط با شیعیان

آنگاه که امام رضا (ع) به خراسان آمد، سادات علوی به دلایل گوناگونی به نقاط مختلف کشور پهناور اسلامی مهاجرت کردند و این مهاجرت از زمانی که فشار و اختناق به علویان و شیعیان در عراق شدت گرفت رو به گسترش نهاد. شیعیان ناگزیر به فکر یافتن مناطق امن‌تری برای زندگی خود افتادند. سرزمین عرب به علت تسلط روحیات و طرز تفکر اموی. در آن، نمی‌توانست جای امنی برای آنان باشد، اما در شرق، به ویژه در ایران زمینه‌های مناسبی برای این هدف وجود داشت؛ از این رو بسیاری از شیعیان به این سرزمین سرازیر شده و در شهرهایی با فاصله‌های دور از هم به زندگی پرداختند. آنان در درجه اول، نیاز مبرمی به ایجاد

۱ . دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۰۸

۲ . تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۵۲

رابطه میان خود داشتند؛ زیرا هم امام حاضر داشتند و هم نیازمند به حل پرسش‌های دینی و احیاناً یافتن راه‌حلهایی برای مشکلات سیاسی و اجتماعی بودند که با آن روبرو می‌شدند. به همین دلیل از روشهای مختلف ارتباطی؛ از قبیل اعزام افراد خاص نزد امام و تماس با آن حضرت در ایام حج، در مکه و مدینه و نیز مکاتبه، استفاده می‌کردند و از این راهها به دریافت روایات و رهنمودهای علمی از آن حضرات توفیق می‌یافتند.

پراکندگی شیعیان را، در شصت سال پایانی دوران حضور تا آغاز غیبت صغری، از شواهد و قرائن تاریخی که حتی در احادیث فقهی نیز فراوان به چشم می‌خورد به روشنی می‌توان یافت. در این جا ابتدا پراکندگی شیعیان در دوران مذکور و سپس چگونگی رابطه امام با آنها را مورد بحث قرار می‌دهیم.

از جمله مناطق مهمی که شیعیان فراوانی را در خود جای داده بود و با امام نیز در رابطه بودند، نیشابور را می‌توان نام برد. اصولاً شرق ایران جزو مناطقی است که نام شماری از اصحاب ائمه (ع) و همچنین نام علمای مشهوری از شیعیان در قرن‌های سوم و چهارم در تاریخ آن به چشم می‌خورد، یکی از نمونه‌های بارز این‌گونه شخصیت‌ها فضل بن شاذان است که مقام ارجمندی در میان اصحاب ائمه و علمای شیعه داشته است.

به جز نیشابور مناطقی مانند سمرقند، بیهق و طوس نیز از مراکز شیعیان به شمار می‌رفت، چنان که در بیهق بیشتر مردم از شیعیان بودند. پراکندگی بدین شکل - که مشابه آن در مناطق دیگری نیز وجود داشت - یک سیستم ارتباطی منظم و بسیار حساسی را می‌طلبید تا به وسیله آن بتوان به گسترش تشیع و یا حداقل به حفظ وضعیت موجود آن دست یازید. این سیستم با تعیین وکلا از طرف امامان شکل می‌گرفت و با ارتباطی که بین امام و وکلای وی، به ویژه در شکل مکاتبه‌ای، به وجود می‌آمد، سعی می‌شد تا راهنماییهای لازم از نظر دینی و سیاسی ارائه شود. این سیستم وکالت از زمان امام کاظم (ع) برقرار شد و تا این زمان و پس از آن ادامه داشت.

بنابراین نظام وکلا، امری سابقه‌دار بود که امام عسکری (ع) نیز در دوران حیات خود به آن نظر داشت و در توسعه و استفاده از آن می‌کوشید. افرادی که سابقه علمی درخشان و همچنین ارتباط استواری با امامان قبلی یا خود آن حضرت داشتند و می‌توانستند از نظر حدیثی پشتوانه‌ای برای شیعیان به شمار آیند، به عنوان وکیل انتخاب می‌شدند.

نیشابور که مرکزیت آن از نظر علمی و فرهنگی و همچنین از نظر اقتصادی بسیار قویتر از دیگر نقاط بود، برای خراسان اهمیت زیادی داشت. وکیل امام در این شهر طبق روایتی که ذیلا به نقل آن می‌پردازیم ابراهیم بن عبده بود. در اینجا برای آن که اهمیت این سیستم و کارهای انجام شده از طریق آن روشن شود نامه‌های امام درباره این وکالت را به اختصار مرور می‌کنیم:

در نامه‌ای که امام عسکری (ع) به عبدالله بن حمدویه نوشته، آمده است:

من ابراهیم بن عبده را بر شما نصب کردم تا اهالی آن نواحی و ناحیه شما حقوق واجب ما را به او بپردازند. من او را امین خود برای دوستانم در آن نواحی قرار دادم، تقوا پیشه کنید و مراقب باشید که حقوق را ادا کنید که در ترک و یا تأخیر آن عذری نیست.<sup>۱</sup>

از این نامه به دست می‌آید که شعاع وکالت و فعالیت ابراهیم، تمام نواحی و حتی ناحیه عبدالله بن حمدویه بیهقی - ناحیه عبدالله احتمالا همان بیهق بود - را در برمی‌گرفته است. گویا بعضی از شیعیان درباره اصالت و صحت خط امام درباره ابراهیم، دچار تردید شدند. به دنبال آن، امام نامه‌ای به شرح زیر نوشت:

نامه‌ای که در آن ابراهیم به عنوان وکیل من تعیین و به وی مأموریت اخذ حقوق من از دوستانم داده شده از خود من است و آن را به خط خود نوشته‌ام. من او را در شهر خودشان به حق منصوب کرده‌ام. از خدا بترسید و حقوق مرا به وی بپردازید که من به او اجازه تام و کامل در این باره داده‌ام.<sup>۲</sup>

طولانی‌ترین نامه از توقیعات امام عسکری (ع) درباره همین ابراهیم بن عبده

۱ . رجال کشی، ص ۵۸۰

۲ . همان، ص ۵۸۰

می‌باشد که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری فرستاده است. این نامه مشحون از پندهای اخلاقی و رهنمودهای بسیار با ارزش است. امام در آغاز نامه، پس از مقدمه‌ای طولانی درباره اهمیت هدایت الهی از طریق اوصیا و این که ائمه هدی (ع) ابواب علم الهی هستند، آیه «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» را دلیل بر منت خدا بر انتخاب آنان جهت هدایت مردم شمرده است. آن حضرت همچنین از حقوقی که قرار است به ائمه معصومین (ع) پرداخت شود سخن گفته و نوشته‌اند:

ابراهیم بن عبده از طرف من تعیین شده است. توای اسحاق! فرستاده من نزد ابراهیم عبده هستی تا او به آنچه من طی نامه‌ای به محمد بن موسای نیشابوری فرستاده‌ام عمل کند و همچنین تو و کلیه کسانی که در شهر تو زندگی می‌کنند مأمور هستند به محتوای آن نامه عمل کنند. درود بر ابراهیم و تو و تمامی دوستان ما. کسانی که این نامه را بخوانند و کسانی که در ناحیه شما بوده و دچار انحراف نیستند باید حقوق ما را به ابراهیم بپردازند تا او هم به رازی برساند و این دستور من است. ای اسحاق! نامه مرا برای بلالی که مورد اعتماد ما است و همچنین برای محمودی بخوان و هنگامی که به بغداد رفتی برای دهقان که وکیل و ثقه ما بوده و پول از دوستان ما می‌گیرد و بالاخره برای هر کس از موالی ما که دیدی، بخوان؛ و اگر کسی خواست نسخه‌ای از آن بردارد، مانعی نیست. به هر حال جز از شیطنانی که مخالف شما است آن را از کسی پنهان مدار، از شهر بیرون نرو تا عُمَری را ببینی که هر چه از دوستان به ما رسد در نهایت پس از چند واسطه به دست او می‌رسد تا به ما برساند.<sup>۱</sup>

از این نامه نکات مهمی درباره سیستم وکالت به دست می‌آید: موضوع آن به ویژه هدایت شیعیان در شیوه پرداخت واجبات مالی‌شان است که ضرورت اساسی در حفظ و حراست آنها داشته است. معرفی وکلا و اظهار اعتماد کامل به آنها برای استحکام موقعیتشان، از جمله نکاتی است که به روشنی در این توقیعات به چشم می‌خورد، اضافه بر این، روشن می‌کند که در میان وکلای مناطق، سلسله مراتبی وجود داشته که حقوق مالی امام بایستی از طریق آن به وکیل اصلی وی رسانده

۱. این شخص بعدها به خاطر طمع و انحرافات دیگر از طرف امام طرد شد.

شود. گاهی شبّهاتی درباره وکالت افرادی به وجود می‌آمد که در چنین مواردی امام مجبور بود با ارسال نامه‌های دیگری این شبّهات را از بین ببرد. ایجاد و حفظ چنین پیوندهایی بود که سبب احیای شیعیان در عرصه حیات فرهنگی و اجتماعی و مانع از پیدایش ضعف در تشکیلات آنها می‌شد و در نتیجه هضم شدن در جامعه تسنن را در پی داشت، امری که به هر حال برای هر اقلیتی امکان وقوع دارد.

این سیستمی بود که شبیه آن را زمانی عباسیان و مدتی طولانی نیز اسماعیلیان به کار بسته بودند و طبعاً حاصل آن چیزی جز حراست شیعه در مقابل خطرات بنیان‌کن که همواره متوجه آنها بوده و موجودیت آنان را تهدید می‌کرد، نبوده است. البته اسماعیلیان، رویه ترور را در پیش گرفتند، در حالی که شیعیان، هیچ هدفی ورای دینداری و فرهنگ مداری شیعه را دنبال نمی‌کردند. به نظر می‌رسد آموخته‌های این سیستم به دقت در تاریخ شیعه مورد بررسی قرار نگرفته و نهادینه نشده است.

استفاده از چنین سیستم ارتباطی دقیق، موجب گسترش آموزه‌های شیعی در قالب حدیث و کلام به تمامی جوامع کوچک و پراکنده شیعی می‌شد، همانند کش و سمرقند. این مناطق با آن که از مراکز زندگی ائمه بسیار دور بودند، بخش مهمی از علمای شیعه از آنجا برخاسته‌اند. به طوری که ذکر شد اشکالات ناشی از این پراکندگی را فرستادگان و نامه‌های پربار و به موقع ائمه هدی(ع) برطرف می‌کرد. ارتباط به وسیله نامه در این دوران بسیار گسترده و از نوع پیشرفته آن به حساب می‌آمد، گرچه معمولاً به دلایل مختلف، بیشتر این نامه‌ها از میان رفته، اما مقدار باقی مانده شاهد آن است که نامه‌های متبادله میان شیعیان و امام بسیار فراوان بوده است.

ابوالادیان می‌گوید: من خدمتگزار امام عسکری(ع) بودم. کار من بردن نامه‌های آن حضرت به شهرهای مختلف بود، آخرین بار که حامل نامه‌ای از ایشان بودم امام مریض بود، نامه را به من داده، فرمود: این را به مدائن ببر، پانزده روز دیگر که باز می‌گردد؛ در آن وقت مرا در حال تغسیل و تکفین خواهی یافت. من نامه

را بردم و موقع بازگشت، همان که امام به من فرموده بود را دیدم.<sup>۱</sup> این روایت نشان می‌دهد که امام برای بردن و آوردن نامه پیک مخصوصی داشته است.

محمد بن حسین بن عباد می‌گوید: ابومحمد حسن بن علی عسکری (ع) روز جمعه هشتم ربیع‌الاول از سال ۲۶۰ در حالی که ۲۹ سال تمام داشت در حین ادای نماز صبح رحلت فرمود. حضرت همان شب، نامه‌های زیادی برای مدینه نوشته بود.<sup>۲</sup> در حال حاضر ما نامه‌ای از امام عسکری (ع) به مردم قم و آبه (آوه) در اختیار داریم.<sup>۳</sup> ابن‌شهر آشوب می‌نویسد: امام عسکری (ع) نامه‌ای به علی بن حسن بن بابویه نوشتند. البته با توجه به فوت ابن‌بابویه در سال ۳۲۹ این امر بعید به نظر می‌رسد، اما تردیدی نیست که وی توسط حسین بن روح ارتباط مکاتبه‌ای با امام زمان (ع) داشته است.<sup>۴</sup>

تماس مستقیم با امام، با فرستادن افرادی از طرف شیعیان به محضر آن حضرت، نوع دیگری از وجود ارتباط میان امام و دوستانش بود. از جعفر بن شریف جرجانی نقل شده که گفت: به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری (ع) رسیدم، خواستم اموالی را که دوستان به وسیله من فرستاده بودند به آن حضرت بدهم. پیش از آن که بپرسم، به چه کسی بدهم فرمود: آنچه را همراه آورده‌ای به مبارک، خادم من بسپار.<sup>۵</sup>

در روایتی دیگر آمده: مردی از علویان برای به دست آوردن پولی راهی منطقه جبل شد. شخصی که در حلوان او را دید، از وی پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفت: از سامرا. پرسید: آیا در سامرا خانه فلانی را می‌شناسی؟ جواب داد: آری، آن مرد پرسید: آیا از حسن بن علی (ع) خبری داری؟ گفت: نه. مرد پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفت: برای به دست آوردن پول. آن مرد به او گفت: من پنجاه دینار به

۱ . کمال‌الدین، ج ۲، ص ۱۲۹

۲ . کمال‌الدین، ج ۲، صص ۱۴۹ - ۱۵۰

۳ . مناقب ابن‌شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲۵

۴ . رجال نجاشی، ص ۱۸۴

۵ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۲۷

تو می‌دهم تا مرا نزد حسن بن علی در سامرا ببری. علوی پذیرفت و او را نزد امام در سامرا آورد. آن مرد چهار هزار دینار خدمت امام(ع) تقدیم کرد.<sup>۱</sup>  
یکی دیگر از وکلای امام ابراهیم بن مهزیار اهوازی - ساکن اهواز - بوده است.<sup>۲</sup>  
وی که برادر علی بن مهزیار است، بنا به نقل کشتی، خانواده‌ای در اصل از هندوستان فارس بود.

در این دوره، قم اصیل‌ترین شهری بود که بر مذهب تشیع بود، شهری که گروه انبوهی از شیعه را در خود جای داد و از زمان امام صادق(ع) به طور مرتب و منظم با امامان معصوم(ع) در رابطه بود. از جمله شخصیت‌های شیعی قم که با امام عسکری(ع) رابطه داشت، احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری بود که نجاشی او را با عنوان کان وافی القمیین واسطه قمی‌ها و امام دانسته و تصریح کرده است که احمد از خواص اصحاب ابومحمد عسکری(ع) بوده است.<sup>۳</sup> امام عسکری(ع)، احمد بن اسحاق را فردی مورد اعتماد معرفی کردند.<sup>۴</sup> در منابع دیگر از وکالت او برای امام(ع) یاد شده است.<sup>۵</sup>

از مهمترین وکلای امام(ع) که بعدها به منصب نیابت خاص در غیبت صفرا رسید، عثمان بن سعید مشهور به سمان بود. او از طرف امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) به وکالت برگزیده شد. شیخ طوسی با اشاره به این مطلب درباره وجه تسمیه او به سمان می‌نویسد: او به تجارت روغن مشغول بود تا به عنوان سرپوشی برای کار اصلی خود (وکالت) بهره‌برداری کند. در مواقعی که مالی از شیعیان به او می‌رسید آن را در ظرف روغن جاسازی می‌کرد و پنهانی نزد ابومحمد عسکری(ع) می‌فرستاد.<sup>۶</sup>

در روایتی که پیش از این آوردیم، تصریح شده است که عثمان بن سعید در رأس سلسله مراتب قرار داشت و مسایل یا اموالی که می‌بایست به دست امام

۱ . همان، ص ۲۲۶

۲ . قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۱۶

۳ . رجال نجاشی، ص ۶۶، الفهرست، طوسی، ص ۲۶

۴ . رجال کشتی، ص ۵۵۷ حدیث ۱۰۵۳

۵ . تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰

۶ . الفیه، طوسی، صص ۲۱۴ - ۲۱۵

برسد از آن طریق به آن حضرت می‌رساند.<sup>۱</sup> امام هادی و عسکری (ع) بر اعتماد خود نسبت به او بارها تأکید فرمودند.<sup>۲</sup> شماری از شیعیان یمن به منظور زیارت آن حضرت و ضمناً پرداخت وظایف مالی خود به سامرا آمده بودند که امام عثمان بن سعید را فرستاد تا اموالی را که آنها با خود آورده بودند تحویل بگیرد.<sup>۳</sup>

آنچه درباره وکلای ائمه هدی (ع) موجب تعجب آمیخته با تأسف عمیق شده، آن است که گاه و بیگاه در میان وکلا، افرادی یافت می‌شدند که در مقابل اموالی که شیعیان به آنها می‌سپردند تا به امام برسانند، دچار وسوسه شده و دست به خیانت می‌زدند و به همین سبب از طرف امام مورد لعن و سرزنش قرار گرفته و طرد می‌شدند. این امر تا بدانجا رسید که برخی از وکلا پس از رحلت امام، وفات او را انکار می‌کردند تا آن را بهانه قرار داده و از پرداخت پولهایی که نزد آنها جمع شده بود به امام بعدی طفره روند. اصولاً می‌توان همین پیش‌آمدها را یکی از ریشه‌های بسیار مهم پیدایش فرقه‌های انشعابی در میان شیعیان دانست.

عروه بن یحیی معروف به دهقان - که پیش از آن در نامه امام به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری توثیق شده و از وکلای امام در بغداد بود - به خاطر دروغ‌هایی که به امام هادی و عسکری (ع) نسبت داد گرفتار لعن و طرد از طرف امام عسکری (ع) گردید. آن حضرت دستور داد تا همه شیعیان او را لعن و نفرین کنند و از او دوری نمایند؛ زیرا وی در سمت مسؤول خزانه‌داری امام، اموالی را از خزانه اختلاس کرده و به خود اختصاص داده بود.<sup>۴</sup>

توقعاتی که در چنین مواردی از طرف امام صادر می‌شد، به سرعت در میان شیعیان توزیع می‌شد و بدین ترتیب همه آنان از مضمون توقیع آگاهی می‌یافتند و بلافاصله شخص مورد نظر امام از جامعه شیعه طرد می‌شد. همچنین علیه احمد بن هلال، که عمری در مصاحبت ائمه سپری کرده بود و سپس به خاطر

۱ . رجال کشی، ص ۵۷۵، حدیث ۱۰۸۸

۲ . الفیه، طوسی، ص ۲۱۵

۳ . همان، ص ۲۱۶

۴ . رجال کشی، ص ۵۷۳، حدیث ۱۰۸۶



اشکالاتی که در روابط او با امام عسکری(ع) پیش آمد، توقیعاتی از طرف آن حضرت صادر گردید. امام به وکلای خود در عراق نوشت: **إِحْذَرُوا الصُّوفِيَّ الْمُتَّصِنِعُ**؛ از صوفی ریاکار دوری کنید.<sup>۱</sup>

زمانی که برخی از شیعیان، به دلیل شدت اعتمادشان به احمد، در صحت توقیع به تردید افتادند، امام نامه مفصل تری خطاب به شیعیان نوشت و خطاهای او را که عمده ترین آنها بی اعتنایی به دستورات امام و خودرأی بودن در مقابل حضرتش بود برشمرد.<sup>۲</sup> همچنین امام در مواردی کسانی را که بی جهت در کار وکلا دخالت کرده و - به عنوان نمونه - پرداخت های پولی آنان را به باد انتقاد می گرفتند، مورد عتاب قرار داده و آنها را از دخالت در مسایلی که ارتباطی با آنها نداشت بر حذر می داشتند.<sup>۳</sup>

بدینسان بود که سیستم وکالت، نقش خود را در زمینه ایجاد پیوند بین امام و شیعیان، به ویژه در اخذ وجوهات شرعی - که بخش عمده آن برای رسیدگی به وضع شیعیان نیازمند به مصرف می رسید - ایفا می کرد، چنان که در کتب مربوط به شرح حال امام، بارها به این نمونه کمکها اشاره شده است.<sup>۴</sup>

نفوذ واقفیه، غلات و سایر افکار انحرافی در شیعیان، به ویژه آن دسته از شیعیانی که در بلاد دور از زیستگاه امام زندگی می کردند، از همین طریق وکالت، کنترل و دفع می شد و این خود در حفظ اصالت فرهنگی شیعه و جلوگیری از آلودگی دیدگاه های آنها به انحراف، نقش بسزایی داشت.

### اصحاب امام و حفظ میراث فرهنگی شیعه

نگارش جوامع حدیثی در میان اصحاب ائمه (ع) بسیار طولانی است، به ویژه،

- 
- ۱ . رجال کشی، صص ۵۳۵ - ۵۳۶، حدیث ۱۰۲۰ (مق: تنقیح المقال، ج ۱، صص ۹۹ - ۱۰۰)؛ رجال نجاشی، ص ۶۰؛ الفیه، طوسی، ص ۲۱۴
  - ۲ . رجال کشی، صص ۵۳۵ - ۵۳۶
  - ۳ . الفیه، طوسی، ص ۲۱۳
  - ۴ . نک: کافی، ج ۱، صص ۵۰۷ - ۵۰۸

پس از دوران امام صادق(ع) افراد زیادی در جامعه شیعه مصمم شدند تا روایات را گردآوری کرده و آنها را برای شیعیان ساکن در کشورهای دور و نزدیک به منظور راهیابی به افکار و اندیشه‌های اهل بیت، بفرستند. با گذشت زمان بر شمار این مؤلفان افزوده شد و کتابهای بیشتر و مفصل‌تر تألیف شد. یکی از چهره‌های مؤلف در روزگار امام عسکری(ع) حسین بن اشکیب سمرقندی است. کسی که مدتی در قم خادم مقبره حضرت معصومه (س) بود، بعدها به سمرقند رفت و در آنجا ماندگار شد. وی باید یکی از حلقات پیوند تشیع قم با حوزه سمرقند، که در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم نضج گرفت، باشد. نجاشی تألیفات او را برشمرده که در میان آنها کتابی با عنوان *الرد علی الزیدیه* به چشم می‌خورد.<sup>۱</sup> نظر به شدت فعالیت زیدی‌ها در این دوران و قیام‌های مکرر آنها احتمال آن می‌رفت که شماری از شیعیان تحت تأثیر آنان قرار گیرند. بدین سبب این دست کتاب‌ها که بیشتر با استناد به روایات صادره از امامان معصوم(ع) تدوین می‌شد، وسیله خوبی برای کنترل این گونه انحرافات بود.

محمد بن خالد برقی از چهره‌های برجسته این دوره، آثاری تألیف کرده است. فرزند او احمد (م ۲۷۴ یا ۲۸۰) شهرتی بیش از پدر داشت و یکی از شیعیان معاصر با امام هادی و امام عسکری(ع) بود که کتاب *المحاسن وی دائرة المعارفی* مشتمل بر احادیث امامان در تمامی زمینه‌های مختلف معارف دینی از قبیل: اخلاق، تفسیر و جز آن به شمار می‌آید.<sup>۲</sup> وی تألیفات دیگری هم داشت که از جمله آنها کتاب *التبیین فی اخبار البلدان* در جغرافیای تاریخی دنیای اسلام بوده و قطعاتی از آن در تاریخ قم برجای است.

حسن بن موسی خشاب از اصحاب امام عسکری(ع)، تألیفاتی از خود باقی گذاشته که کتاب *الرد علی الواقفیه* از آن جمله است.<sup>۳</sup> اهمیت این نوشتار، باتوجه به مشکلات ناشی از واقفی‌گری، روشن است.

۱ . رجال نجاشی، ص ۴۴، ش ۸۸

۲ . متأسفانه تنها بخشی از این کتاب برجای مانده که در دو جلد به تصحیح مرحوم محدث ارموی (واخیرا با تصحیح سیدمهدی رجایی) چاپ و منتشر شده است.

۳ . همان، ص ۳۱

افزون بر کتاب‌هایی که به عنوان ردّ بر فِرَق و یا در موضوعات فقهی نوشته می‌شد، کتاب‌هایی هم در دانش تاریخ اسلام نوشته می‌شد. محمد بن علی بن حمزه از اصحاب امام عسکری(ع) کتابهای فراوانی از خود به یادگار گذاشت.<sup>۱</sup> عیاشی درباره او می‌نویسد: هیچ کتابی در موضوعات مختلف از امامان برجای نمانده بود جز آن که پیش او حاضر بود.<sup>۲</sup> این روایت به ویژه بر وجود روایات ائمه و حتی مکتوبات آنان در دسترس اصحاب تأکید داشته و نشانه یک جنبش علمی است که خود پشտوانه اصلی دانش شیعی به حساب می‌آید.

اصولی که تا این دوره تألیف شد و شامل کتابهای کوچک و بزرگی حاوی احادیثی بود که از امامان روایت شده بود، پایه‌های اصلی جوامع حدیثی بزرگتری مانند کافی و کتاب من لایحضره الفقیه و دیگر آثار حدیثی شیخ صدوق و شیخ طوسی است که با استفاده از همین مدوّتات اصحاب تدوین شده است.

در برخی از منابع آمده است که اصحاب امامان، درباره پاره‌ای از کتابها (اصول اولیه)، نظرات آن بزرگواران را جويا می‌شدند که از جمله آنها، بر اساس روایتی که پیش از این آوردیم، همان بورق بوشنجانی بود که کتاب یوم ولیله را به امام عسکری(ع) تقدیم داشت و نظر آن حضرت را درباره آن جويا شد.<sup>۳</sup>

در میان اصحاب امام عسکری(ع) کسانی نیز پیدا می‌شدند که در زمینه مسایل علمی دست به تألیف می‌زدند. نجاشی پس از یاد از احمد بن ابراهیم بن اسماعیل به عنوان یکی از خواصّ و نزدیکان امام عسکری(ع) ضمن برشماری آثار او، از کتابی با عنوان اسماء الجبال والمیاه والادویه<sup>۴</sup> که تألیفی در دانش جغرافی بوده است نام می‌برد. مروری بر رجال نجاشی می‌تواند ما را با سنخ تألیفات اصحاب امامان در دوره اخیر یعنی از زمان امام رضا(ع) تا امام عسکری(ع) به خوبی آشنا سازد.

۱ . رجال طوسی، ص ۴۳۳؛ رجال نجاشی، ص ۱۸۲

۲ . رجال کشی، ص ۵۳۰ حدیث ۱۰۱۴

۳ . همان، ص ۵۳۸، حدیث ۱۰۲۳

۴ . رجال نجاشی، صص ۶۷ - ۶۸

## امام عسکری (ع) و یعقوب بن اسحاق کندی

ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) به نقل از کتاب *التبديل*<sup>۱</sup> و *التحريف* تألیف ابوالقاسم کوفی می‌نویسد: یعقوب بن اسحاق کندی (۱۸۵ - حدود ۲۵۲) فیلسوف عرب در عصر خود، دست به تألیف کتابی [به زعم خود] در تناقضات قرآن زد و کسی را در جریان کار خود نگذاشت. روزی یکی از شاگردان او به حضور امام عسکری (ع) رسید. امام به او فرمود: آیا در میان شما کسی نیست تا استادتان را از آنچه درباره قرآن می‌نویسد، باز دارد؟ او گفت: ما شاگرد او هستیم، چگونه می‌توانیم درباره این موضوع یا غیر آن به او اعتراض کنیم؟ امام به او فرمود: اگر چیزی بگوییم به کندی خواهی گفت؟ آن مرد گفت: آری، امام فرمود: پیش او برو و از وی بپرس: آیا از نظر شما ممکن است منظور قرآن غیر از آن معانی باشد که شما گمان کرده و پذیرفته‌اید؟ خواهد گفت ممکن است؛ زیرا اهل فهم است. پس بگو: چه می‌دانی؟ شاید همان‌گونه که امکان آن را پذیرفتی، مراد قرآن غیر از آن باشد که تو می‌فهمی و سخنان آن برای معانی دیگری به کار گرفته شده باشد. آن مرد نزد کندی آمد و سخنان امام را به او منتقل کرد. کندی که این مسأله را در سخن، امری محتمل و از نظر عقلی جایز می‌دانست، گفت: قسم می‌خورم که این کلام از تو نیست. آن مرد گفت: این سخنان از ابومحمد عسکری (ع) است. کندی گفت: هم اکنون پیش او می‌روم که این امر جز از این خاندان بر نمی‌آید؛ آن گاه آتش خواست و همه آنچه را که نوشته بود، سوزاند و از بین برد.<sup>۲</sup>

روایت فوق تنها از طریق ابن شهر آشوب نقل شده و ابوالقاسم کوفی، راوی آن نیز متهم به غلو شده است. برخی گفته‌اند سیاق این روایت به گونه‌ای است که کندی را تا حد ناباوری به اسلام پیش برده است و این در حق او روا نیست. علاوه بر این دلیل مستقلی هم که این روایت را تأکید کند، در دست نیست.<sup>۳</sup> دیگر این که اگر کندی در سال ۲۵۲ از دنیا رفته باشد، در زمان او هنوز امام عسکری (ع) به

۱ . نک: ذریعه، ج ۳، ص ۳۱۱

۲ . مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۴؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱

۳ . تاریخ الغیبة الصغری، صص ۱۹۵ - ۱۹۶

عنوان امام شیعیان مطرح نبوده است.

درباره نمونه اخیر می‌توان گفت که تاریخ وفات کندی احتمالی است و خبر دقیقی درباره آن به دست نیامده است. طبعاً امکان دارد فوت کندی چند سال پس از تاریخ فوق صورت گرفته باشد. دیگر آن که لزومی ندارد که امام عسکری(ع) در دوران امامت خود این سخنان را به کندی گفته باشد.

درباره این که این روایت، کندی را تا حد عدم اعتراف به اسلام پیش برده، باید گفت: روایت مورد بحث الزاماً چنین مفهومی را نمی‌رساند؛ زیرا ممکن است کندی به خاطر عقل‌گرایی بیش از حد، در درون خود دچار اشکالات و ابهاماتی شده و در این باره کسی را هم از آن موضوع آگاه نکرده باشد. با این حال باید پذیرفت که راوی خبر چندان محل اعتماد نیست.<sup>۱</sup>

### کتاب منسوب به امام عسکری(ع)

الف: تفسیر؛ کتاب تفسیری به امام عسکری(ع) نسبت داده شده و بارها به چاپ رسیده که شامل تفسیر سوره حمد و قسمتی از سوره بقره است. این کتاب از ابتدای طرح آن در محافل علمی، از قرن چهارم تا به امروز، مورد قضاوت‌های گوناگونی قرار گرفته است.

شماری از عالمان آن را از آثار امام دانسته و احادیثی نیز از آن نقل کرده‌اند. برخی دیگر آن را ساختگی شمرده و آن را فاقد اعتبار علمی شمرده‌اند. بخشی از این قضاوتها متکی به سند کتاب است؛ زیرا دو نفر به نامهای یوسف بن محمد

۱. هنری توماس در شرح حال کندی می‌نویسد: «کندی می‌گوید اگر فلسفه، علم به حقایق اشیاء باشد در این صورت میان دین و فلسفه خلائی نیست ... فلسفه، حقیقت است، دین نیز علم حقیقت است. پس همچنان که اگر کسی به حقایق دینی عصیان ورزد کافر شناخته می‌شود، منکر فلسفه نیز از آنجا که منکر حقیقت است کافر محسوب می‌گردد. اما با این همه میان اندیشه‌های فلسفی و آیات قرآنی تناقضاتی وجود دارد. این تناقضات را چگونه باید حل کرد؟ کندی برای این مشکل نیز راه حل پیشنهاد می‌کند و آن تأویل است. به عقیده کندی لغات عربی دارای یک معنای حقیقی و یک معنای مجازی است از این رو بسیاری از جاها، آیات قرآنی را باید با معانی مجازی آنها تأویل کرد. در این صورت میان اندیشه فلسفی و تفکر دینی اختلافی وجود نخواهد داشت. بزرگان فلسفه هنری توماس، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، کیهان، صص ۳۲۷ - ۳۲۸

بن‌زیا، و محمد بن سیار، اساس روایت آن هستند و واسطه این دو و شیخ صدوق، یک نفر با نام محمد بن قاسم استرآبادی است، گرچه بر اساس روایت ابن‌شهر آشوب، حسن بن خالد برقی نیز راوی این تفسیر است.<sup>۱</sup>

افزون بر ابهام و اشکالاتی که در هویت افراد فوق به جز حسن بن خالد وجود دارد، در کیفیت سند و نیز این که آیا این دو نفر خود راوی کتاب هستند یا پدرانشان، صحت انتساب آن به امام(ع) را زیر سؤال می‌برد.<sup>۲</sup> به برخی از این اشکالات پاسخ‌هایی داده شده است.

اشکال دیگری که بر کتاب وارد شده، این است که در آن روایاتی نقل شده که از نظر محتوی به طور جدی قابل انتقاد و ایراد بوده و گاهی به صورتی آمیخته با خرافات است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را به امام(ع) نسبت داد. چنان که علامه تستری چهل مورد از این نمونه‌ها را ارائه داده است.<sup>۳</sup> از میان مخالفان این تفسیر می‌توان به ابن غضائری، علامه حلّی، علامه بلاغی و آیت الله خوئی اشاره کرد.

در برابر، شماری دیگر سخت با نسبت آن به امام موافقتند که از جمله آنان، شیخ صدوق، طبرسی صاحب احتجاج، کرکی، مجلسی اول و دوم و شیخ حرّ عاملی را می‌توان نام برد.<sup>۴</sup> از این اسامی چنین به دست می‌آید که گرایش اخباری نوعاً کتاب را پذیرفته و گرایش عقل‌گرا آن را نامقبول دانسته است.

برخی دیگر از علما موضعی میانه برگزیده و نظر داده‌اند که این تفسیر، مانند کتب دیگر می‌تواند مورد انتقاد قرار گرفته و روایات صحیح آن پذیرفته شود. علامه بلاغی ضمن رساله‌ای در نقد آن، مواردی را که موجب سلب اعتبار آن تفسیر می‌شود، برشمرده است.<sup>۵</sup>

۱ . معالم العلماء، ص ۳۴: عبارت چنین است: حسن بن خالد برقی، اخو محمد بن خالد، من کتبه: تفسیر العسکری من املاء الامام علیه السلام، مائة و عشرون مجلدة.

۲ . رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری(ع) «علامه محمد جواد بلاغی، تحقیق رضا استادی، نور علم، دوره دوم، ش ۱، ص ۴۹

۳ . الاخبار الدخلیه، ج ۱، ص ۴۹

۴ . مقاله: بحنی درباره تفسیر امام حسن عسکری(ع)، رضا استادی نور علم، دوره دوم، ش ۱، ص ۱۱۸-۱۳۵.

۵ . رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری(ع)، نور علم، دوره دوم، شماره ۱، صص ۱۳۷ -

نکته مهم این است که علی بن ابراهیم قمی و محمد بن مسعود عیاشی از مفسران متقدم شیعه، هیچ کدام در تفسیرهای خود، روایتی از این کتاب نقل نکرده‌اند. این مسأله می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در قضاوت درباره این تفسیر داشته باشد.<sup>۱</sup>

ب: *کتاب المقنعه*؛ کتاب دیگری که ابن شهر آشوب به امام منسوب کرده، *کتاب المقنعه* است. کتاب مزبور در نسخه‌ای از مناقب با عنوان *کتاب المنقبه ضبط* شده و صاحب ذریعه نیز تحت همین عنوان از آن یاد کرده است. اما در چاپ نجف و قم از مناقب، *رساله المقنعه* آمده است. بیاضی هم از آن با عنوان کتاب یا رساله *المقنعه* یاد کرده است.<sup>۲</sup> در هر دو منبع آمده است که این کتاب مشتمل بر علم حلال و حرام است. بنابر این نمی‌تواند اثری در مناقب باشد و بدین ترتیب در عنوان المنقبه باید تصحیفی صورت گرفته باشد.

برای حل این مسأله باید سه نقل مختلف در کنار هم قرار گیرد:

۱ - نجاشی در شرح حال رجاء بن یحیی عبرتایی کاتب می‌نویسد: رجاء از امام هادی (ع) روایت می‌کرده و به وسیله پدرش که در خانه ابوالحسن مشغول به کار بوده، به خانه آن حضرت راه یافته، از خواص وی شده و کتابی با عنوان *المقنعه فی ابواب الشریعه* از او روایت کرده است. ابوالفضل شیبانی نیز آن را از رجاء بن یحیی، روایت کرده است.<sup>۳</sup>

۲ - ابن طاووس نوشته است: علی بن عبدالواحد با سند خود به رجاء بن یحیی، نقل کرد که از خانه ابومحمد حسن بن علی صاحب العسکر، در سال ۲۵۵ کتابی به دست ما رسید. *آنگاه الرسالة المقنعه* را به تمامه نقل کرد.<sup>۴</sup>

۳ - ابن شهر آشوب آورده است که کتاب مزبور در سال ۲۵۵ تألیف شده است.<sup>۵</sup>

۱ . به تازگی کتابی با عنوان «بررسی صحت و اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام عسکری ع» (سیده فاطمه هاشمی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۷) منتشر شده است.

۲ . المناقب، ج ۴، ص ۴۲۴؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۷۵؛ ذریعه، ج ۲۳، ص ۱۴۹

۳ . رجال نجاشی، ص ۱۱۹

۴ . اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۸۰

۵ . المناقب، ج ۴، ص ۴۲۴

بر اساس این سه نقل چنین به دست می‌آید که کتاب مزبور، اثری حدیثی بوده است که محتوایش برگرفته از فرمایشات امام هادی(ع) و توسط رجاء بن یحیی روایت شده و در سال ۲۵۵ از خانه امام عسکری - که آن زمان منصب امامت شیعه را داشته - به بیرون راه یافته است.

نکته قابل توجه این که در مناقب تصریح شده است که در آغاز کتاب المقنعه چنین آمده: أخبرنی علی بن محمد بن موسی (که همان امام هادی(ع) است). ابوالفضل در سال ۳۱۴ از رجاء بن یحیی نقل کرده که فوت رجاء نیز در همین سال اتفاق افتاده است.<sup>۱</sup>

### رحلت امام عسکری(ع)

گذشت که رحلت امام عسکری(ع) در هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ بوده است. در این باره که آیا امام به مرگ طبیعی بدرود حیات گفته و یا به شهادت رسیده است، کماکان اختلاف نظر وجود دارد؛ گرچه بنا به نقل طبرسی، برخی از علمای شیعه با استناد به این سخن امام صادق(ع) که فرمود: ما منّا الاّ مسموم أو مقتول، حتی درباره امامانی که روایتی درباره شهادتشان در دست نیست، بر این باورند که خلفای جور، آنان را به شهادت رسانده‌اند.<sup>۲</sup> بر اساس این تاریخ شهادت، در سال‌های اخیر، از روز نهم ربیع، به عنوان نخستین روز حکومت حضرت مهدی(ع) یاد شده و ضمن برگزاری جشن مورد تأکید قرار می‌گیرد.

البته روایتی درباره شهادت امام عسکری(ع) در یکی از منابع تاریخی قرن ششم وجود دارد.<sup>۳</sup> از این روی شهادت آن حضرت امری کاملاً محتمل است. سوابق بازداشت و خطری که همواره از طرف دستگاه حاکم متوجه جان حضرتش بود و این که حضرت یک شخصیت مخالف سیاسی به حساب می‌آمد و نیز رحلت آن حضرت در سنین جوانی، همگی می‌تواند مؤید شهادت باشد.

۱ . مکارم الاخلاق، ص ۴۵۸؛ ذریعه، ج ۲۲، ص ۴۲۱

۲ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۸؛ اعلام‌الوری، ص ۳۴۹؛ الفصول‌المهمه، ص ۲۹۰

۳ . مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۴۵۸؛ «و گویند زهر دادش»



از آنجا که امام یک چهره کاملاً شناخته شده در سامرا بود، هنگام رحلتش هاله‌ای از غم و بهت‌زدگی فضای سامرا را فراگرفت. احمد بن عبیدالله در روایتی که قسمتی از آن پیش از این ارائه شد، این صحنه را چنین وصف کرده:

وقتی امام عسکری(ع) رحلت کرد، صدای شیون و فریاد همه جا را فراگرفت. مردم فریاد می‌زدند: ابن‌الرضا رحلت کرد. آنگاه برای تدفین آماده شدند، بازار به حال تعطیل درآمد. پدر من (وزیر معتمد عباسی)، بنی‌هاشم، شخصیت‌های نظامی و قضایی و منشیان و مردم به سوی جنازه هجوم آوردند، آن روز در سامرا قیامتی برپا بود.<sup>۱</sup>

با حضور امام(ع) و پدرش - به مدت حداقل ۱۷ سال - در سامرا، نه تنها مردم جذب آنان شده بودند، بلکه بسیاری از شیعیان نیز بدین شهر هجوم آورده بودند. در چنین وضعیتی، طبیعی بود که هنگام رحلت آن حضرت، سامرا یکپارچه در ماتم فرو رود و در سوگ از دست‌دادن فرزند رسول خدا(ص) بی‌تابی کند و عزا بگیرد.

در پایان نقل این روایت در تاریخ بغداد مناسب است که به مناسبت نام مبارک امام حسن بن علی عسکری ذیل شماره ۳۸۸۶ گوید: او در سر من رأی اقامت داشت و کسی است که شیعیان امامی، امامتش را باور دارند. ولادت او بر حسب روایتی که داریم در سال ۲۳۱ بوده و درگذشت وی روز جمعه، یا چهارشنبه، هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بوده است. خطیب می‌افزاید: وی در سر من رأی درگذشت و قبرش، کنار قبر پدرش می‌باشد.<sup>۲</sup> وی در جای دیگر ضمن سند حدیثی که از امام رضا (ع) نقل شده از قول یکی از راویان آورده است که فلان شخص، روزی که حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا درگذشت، این حدیث را برای من روایت کرد.<sup>۳</sup> این نشان از تشخص مراسم آن روز در سامرا دارد.

۱ . کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۳؛ نورالابصار، ص ۱۶۸؛ الغیبه، طوسی، ص ۱۳۲

۲ . تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۷۹

۳ . تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۸



امام زمان  
ع السلام





## امام زمان (ع)

### ولادت امام زمان (ع)

دوازدهمین حجّت خداوند، حضرت صاحب الامر، امام زمان علیه السلام است که بنا به برخی از روایات، تعبیر بقیة الله<sup>۱</sup> اختصاص به آن امام همام دارد. شیعیان امامی از همان زمان تاکنون به طور ثابت باور به امام زمان (ع) داشته و به طور اتفاق و اجماع، بر این باور استوار مانده‌اند.

در باره روز ولادت آن حضرت، در منابع تاریخی اختلاف چندانی به چشم نمی‌خورد؛ زیرا از نظر اکثریت قریب به اتفاق مورخان و نویسندگان، روز پانزده شعبان<sup>۲</sup> به عنوان تولد آن بزرگوار پذیرفته شده است. اما در سال تولد وی اختلاف نظرهایی وجود دارد. بدیهی است که این اختلاف به دلیل مخفی نگاه داشتن تولد آن حضرت به وجود آمده است.

---

۱ . هود (۱۱): ۸۶

۲ . روز نیمه شعبان، در برخی از روایات امام باقر (وسائل: ۱۰۵/۸) امام صادق (ع) و امام رضا (وسائل: ۵۹/۸) همین طور میان شماری از اهل سنت، روز متبرکی است. به رغم آن که همچنان در شب نیمه شعبان، شماری از سنّیان به نماز و عبادت خاص می‌پردازند، اما کسانی چون نووی در کتاب المجموع، ج ۴، ص ۵۶ بیداری و عبادت در آن شب را بدعت می‌دانند. جز او کسانی هستند که برای آن شب، یک صد رکعت نماز توصیه می‌کنند. بنگرید: اعانة الطالبین، ج ۱، ص ۳۱۲. شیخ صدوق کتاب ویژه ای درباره فضائل شعبان داشته و روایاتی از اهل سنت را هم در آن گردآورده که از آن که جمله روایت عایشه از پیامبر (ص) در فضیلت شب نیمه شعبان است. بنگرید: وسائل: ۱۰۸/۸. تلقی عامه چنین بوده که بسا شب نیمه شعبان نیز شب قدر است، اما در روایات مزبور، اشاره ای به این که بحث ولادت امام زمان (ع) نشده است.

شیخ مفید سال تولد آن حضرت را ۲۵۵ هجری ذکر کرده است. بنابراین، آن بزرگوار در زمان رحلت پدر هنوز بیش از پنج سال از عمر پربرکتش را پشت سر نگذاشته بود.<sup>۱</sup> ثقة الاسلام کلینی همان سال ۲۵۵ را سال تولد آن حضرت دانسته است.<sup>۲</sup> روایتی از حکیمه، عمه امام حسن عسکری (ع) حاکی از تولد امام در همان سال می‌باشد.<sup>۳</sup> در میان پاره‌ای از فرق - که اشعری از آنها یاد می‌کند - کسانی بوده‌اند که تولد آن حضرت را، حتی هشت ماه پس از رحلت امام عسکری دانسته‌اند.<sup>۴</sup> این نظر، افزون بر آن که با بسیاری از روایات منافات دارد، همچنین با عقیده شیعه مبنی بر این که «زمین هرگز از حجت خدا خالی نمی‌ماند» توافق ندارد.

قول دیگر، حاکی از آن است که آن حضرت در سال ۲۵۸ چشم به جهان گشوده است.<sup>۵</sup> در اثبات الوصیه سن آن بزرگوار، در آغاز غیبت صغرا چهار سال و هفت ماه دانسته شده که بنابر آن تولد امام در سال ۲۵۶ می‌باشد.<sup>۶</sup> در نقلی دیگر تاریخ تولد امام زمان (ع) سال ۲۵۷ دانسته شده است.<sup>۷</sup>

با این همه، روشن است که سال ۲۵۵ که مبتنی بر حدیثی مستند از حکیمه، دختر امام جواد (ع) است، مورد تأیید بیشتر مورخان می‌باشد. این روایت گزارش نسبتاً دقیقی درباره تولد امام از قول حکیمه، عمه امام عسکری (ع) ارائه می‌دهد. حکیمه خاتون می‌گوید: امام عسکری (ع) با پیکی از من خواست که امشب هنگام افطار پیش ما بیا تا خدا تو را به دیدار حجت خود و خلیفه پس از من شاد کند. آن شب را به خانه امام عسکری (ع) رفتم و در آنجا ماندم تا آن فرزند متولد شد.<sup>۸</sup> حکیمه خاتون در روایت دیگری می‌گوید: فردای آن روز باز به خانه برادرزاده‌ام

۱ . الارشاد، ص ۳۴۶

۲ . کافی، ج ۱، ص ۵۱۴

۳ . الغیبه، ص ۱۴۱، ۱۴۳

۴ . المقالات والفرق، ص ۱۱۴

۵ . کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۳۷

۶ . اثبات الوصیه، ص ۲۳۱

۷ . نک: تاریخ اهل البیت، پاورقی، ص ۸۸

۸ . الغیبه، طوسی، ص ۱۴۱ - ۱۴۲

آدم؛ اما آن کودک را ندیدم؛ وقتی سراغ او را از برادرزاده‌ام گرفتم فرمود: او را به همان کسی سپردیم که مادر موسی(ع) فرزندش را به او سپرد. هفت روز بعد به دستور امام به خانه او رفتم و برادرزاده‌ام در حالی که فرزند خود را در آغوش گرفته بود خطاب به وی فرمود: پسرما سخن بگو و آن کودک لب به سخن گشود؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: **و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا...<sup>۱</sup>**

جاسم حسین با اشاره به برخی اشارات موجود در روایات مربوط به تولد حضرت بقية الله (ع) چنین استنباط کرده که آن حضرت پس از تولد، به منظور مخفی ماندن از چشم دشمنان به مدینه برده شده است.<sup>۲</sup>

### مادر حضرت مهدی(ع)

درباره نام مادر آن حضرت روایات گوناگونی در دست است. در روایتی از شیخ طوسی، از مادر آن بزرگوار به نام ریحانه نام برده شده، ولی بلافاصله افزوده شده که به او، نرجس، صیقل و سوسن نیز می‌گفتند.<sup>۳</sup> به نظر عده‌ای، که شهید از آن با عبارت «قیل» تعبیر آورده، مادر آن حضرت، مریم بنت زید العلویه بوده است.<sup>۴</sup> در روایت حکیمه خاتون که مشهورترین روایت درباره تولد حضرت امام زمان (ع) می‌باشد، همان نام «نرجس» آمده است.

به نظر برخی از محققان، امکان دارد نام اصلی او همان نرجس بوده و دیگر اسامی، به جز صیقل را، بانوی او حکیمه، دختر امام جواد(ع) به وی داده باشد. در آن روزگار، مردمان کنیزان را برای خوشامدگویی به اسامی گوناگون می‌خواندند؛ دانستنی است که اسامی نرجس، ریحانه، و سوسن، همه اسامی گلها هستند.<sup>۵</sup>

۱ . قصص (۲۸): ۵ و نک: الفیبه، ص ۱۴۳

۲ . تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۲۴

۳ . الفیبه، ص ۲۳۱؛ تاریخ اهل البیت، ص ۱۲۵

۴ . بحارالانوار، ج ۵۱ ص ۲۸

۵ . تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ص ۱۱۴

### نکاتی درباره تولد امام زمان(ع)

تلاش‌هایی که عباسیان حاکم بر سامرا و بغداد برای کنترل زندگی امام حسن عسکری(ع) به عمل آورده بودند، اختفای مسأله مهم تولد امام زمان(ع) را کاملاً توجیه می‌کند. همچنین این نکته را که در آن زمانها، مسأله غیبت آن حضرت بر سر زبانها بوده و بنی‌عباس در صدد بودند تا به هر طریق ممکن، راه امامت را بر شیعه مسدود سازند، روشن می‌کند.

شیخ مفید در آغاز شرح حال امام زمان(ع) می‌نویسد: به دلیل مشکلات آن دوران وجستجوی شدید سلطان وقت و کوشش بی‌امان برای یافتن آخرین حجّت خدا، ولادت آن حضرت بر همگان مخفی ماند.<sup>۱</sup>

پیش از آن نیز در روایات امامان(ع) به ولادت اسرار آمیز آن حضرت اشاره شده و حتی این مطلب یکی از دلایل شناخت وی تعیین شده بود.<sup>۲</sup>

تلاش بی وقفه بنی‌عباس برای یافتن فرزندی از امام یازدهم، در بیشتر منابع تاریخی گزارش شده است. احمد بن عبیدالله بن خاقان که کار خراج قم را بر عهده داشته، درباره موضوع کاوش خانه امام عسکری(ع)، گزارشی داده که متن آن چنین است:

وقتی خبر بیماری امام عسکری(ع) شایع شد، خلیفه به دنبال پدرم فرستاد. او به دارالخلافه رفت و همراه پنج تن از کارمندان نزدیک خلیفه که از معتمدان او بودند بازگشت. پدرم به آنان دستور داد تا خانه امام را در کنترل خود گرفته و لحظه به لحظه از احوال و اخبار وی اطلاع داشته باشند؛ آنگاه برخی از طبیبان را فرا خواند و دستور داد شبانه روز بر بالین امام حضور داشته باشند.

پس از دو یا سه روز به او اطلاع دادند که امام ضعیف‌تر شده است و او دستور داد طبیبان بر مراقبت‌های خود بیفزایند؛ آنگاه پیش قاضی القضاة رفت و از او خواست ده نفر از معتمدان خود را که از نظر دین و ورع، کاملاً به آنان اطمینان

۱ . ارشاد، ص ۳۴۵

۲ . منتخب‌الانتر، ص ۲۸۷ - ۲۸۸

دارد به منزل امام عسکری (ع) بفرستد که شبانه روز در آنجا باشند. این وضع ادامه داشت تا آن که امام وفات کرد. پس از این حادثه، خانه امام عسکری (ع) به دستور خلیفه بررسی دقیق شد و همه چیز مهر و موم گردید و پس از آن تلاشهای پیگیرانه‌ای برای یافتن فرزندی از آن حضرت آغاز شد؛ حتی کنیزان امام نیز تحت نظر قرار گرفتند تا معلوم شود کدام یک از آنها باردار است؛ یکی از آنها را که احتمال حمل درباره‌اش می‌رفت در حجره‌ای تحت مراقبت قرار دادند تا وقتی که باردار نبودن وی مسلم شد. آنگاه میراث امام را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند. در همین روایت، به دنبال گزارش مزبور، اشاره‌ای به تلاش جعفر به منظور جانشینی برادرش شده است؛ از جمله آن که، وی از عبیدالله بن خاقان خواست او را به عنوان جانشینی امام عسکری (ع) اعلام و معرفی نماید و او تقاضای جعفر را رد کرد.<sup>۱</sup>

روایت دیگری اشاره بدان دارد که برخی از شیعیان قم، بی‌خبر از رحلت امام عسکری (ع) برای پرداخت وجوه خویش به سامرا آمدند. پس از ورود به سامرا، کسانی آنها را پیش جعفر بردند. قمی‌ها نخست در صدد امتحان جعفر برآمدند؛ بدین منظور از وی پرسیدند: آیا او از مبلغ پولی که با خود آورده‌اند اطلاع دارد؟ جعفر پس از اظهار بی‌اطلاعی گفت: تنها خدا از غیب آگاه است. در نتیجه قمی‌ها از پرداخت پول به او خودداری کردند. در آن هنگام، شخصی آنها را به خانه‌ای هدایت کرد و در آنجا پس از آن که مبلغ وجوهات به آنها گفته شد، پول را به شخصی که درست گفته بود تحویل دادند. جعفر این موضوع را به معتمد گزارش داد و به دستور او خانه امام و حتی خانه‌های همسایگان آن حضرت تفتیش مجدد شد.

در اینجا بود که کنیزی به نام ثقیل که گویا به خاطر حفظ جان امام زمان (ع) ادعای بارداری کرده بود بازداشت شد و مدت دو سال تحت نظر قرار گرفت تا اطمینان به عدم بارداری وی حاصل شد؛ سپس او را رها کردند.<sup>۲</sup>

۱ . کافی، ج ۱، صص ۵۰۵ - ۵۰۶؛ الغیبه، صص ۱۳۱ - ۱۳۲؛ کمال‌الدین، ج ۱، صص ۴۱ - ۴۲؛

اعلام‌الوری، ص ۳۵۹؛ الارشاد، ص ۳۴۰؛ کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۴۰۷

۲ . کمال‌الدین، صص ۴۷۳ - ۴۷۴



به طور مسلم، چنین حساسیت شدیدی از طرف دستگاه خلافت همراه با تحریکات جعفر، بدان سبب بود تا گذشته از کنترل امام دوازدهم، در صورت عدم دسترسی به آن حضرت، دست کم بتوانند اعلام کنند که امام حسن عسکری(ع) فرزندی نداشته است. احضار افراد موثق در منزل امام نیز برای این بود تا به ادعای خود در این باره رنگ حقیقت داده و شیعیان را دچار حیرت و سردرگمی نمایند، چنان که در ادامه همان نقل از شیخ طوسی افزوده شده: افراد مورد اعتماد مذکور که در خانه امام حضور داشتند، شهادت دادند که آن حضرت در گذشته است.<sup>۱</sup> حقیقت آن است که مطابق طرح دقیق و منظمی که از پیش در این باره ریخته شده بود، مسأله ولادت آن حضرت از اساس از چشم مردم و حتی بیشتر شیعیان به دور مانده و با این حال مشکل چندانی نیز به دنبال نیاورد.

### آگاهی برخی از شیعیان از ولادت امام زمان(ع)

البته چنین نبود که کسی از تولد آخرین حجّت خدا آگاهی نداشته و یا پس از تولد، آن حضرت را ندیده باشد. برخی از شیعیان مورد اعتماد و عده‌ای از وکلای امام عسکری(ع) و کسانی که در خانه امام مشغول خدمت بودند از این امر با خبر بودند. شیخ مفید از تعدادی از اصحاب، خادمان و یاران نزدیک امام عسکری(ع) روایت کرده که آنان موفق به دیدار امام زمان(ع) شده‌اند. محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، حکیمه خاتون دختر امام جواد(ع)، ابوعلی بن مطهر، عمرو اهوازی و ابونصر طریف خدمتگزار خانه امام، از آن جمله بودند.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب امام حسن عسکری(ع) فرزند خود را به برخی از یاران نشان داد و ایشان را جانشین خویش معرفی کرد.

شیخ کلینی از ضوء بن علی عجللی روایت کرده که مردی ایرانی از اهالی فارس به او گفته بود: به منظور خدمت در منزل امام عسکری(ع) به سامرا رفتم و امام

۱ . الفیبه، طوسی، ص ۱۳۲

۲ . ارشاد، ص ۳۵۰ - ۳۵۱ و نک: ینابیع الموده، ص ۴۶۱

مرا به عنوان مسوؤل خرید خانه پذیرفت. وی می‌گوید: روزی حضرت عسکری(ع) فرزند خود را به من نشان داد و فرمود: هذا صاحبکم؛ وی اظهار می‌کند که پس از آن نیز تا رحلت امام آن کودک را ندیده است. او می‌افزاید: در زمانی که وی آن حضرت را دید، حدود دو سال سن داشته است.<sup>۱</sup>

شاید پر اهمیت‌ترین دیدار اصحاب امام عسکری(ع) از حضرت بقية الله (ع) زمانی بود که محمد بن عثمان عمری از وکلای خاص امام زمان (ع) همراه با چهل نفر دیگر در خدمت امام بودند. آن حضرت فرزند خود را به آنان نشان داد و فرمود:

هذا إمامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، أطيعوه و لا تفرقوا من بعدی فی أديانکم لتهلکوا، أما أنکم لاترونه بعد یومکم هذا؛ این امام شما پس از من و جانشین من در میان شماست. از او فرمان برید و پس از من در دین خود اختلاف نکنید که در این صورت هلاک می‌شوید و پس از این هرگز او را نخواهید دید.

در ادامه این روایت آمده است که: چند روز پس از آن، امام عسکری(ع) رحلت کرد.<sup>۲</sup>

همین روایت را شیخ طوسی نیز نقل کرده و برخی رجال شیعه را که در این جمع چهل نفری حضور داشتند، نام برده که از آن جمله: علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح بوده‌اند.<sup>۳</sup> نام بردن از آن حضرت در آن دوران ممنوع بود و امام عسکری(ع) تأکید داشتند که تنها با عنوان الحجة من آل محمد از ایشان نام برند.<sup>۴</sup>

### اختلاف پس از رحلت امام عسکری(ع)

مشکلات سیاسی و سخت‌گیرانه‌ای که خلفای عباسی برای امامان شیعه به وجود می‌آوردند، در برقراری رابطه منظم آنان با شیعیان، نابسامانی‌هایی را ایجاد

۱ . کافی، ج ۱، ص ۵۱۴

۲ . منتخب‌الاثار، ص ۳۵۵ از کمال‌الدین، و نک: ینابیع المودة، ص ۴۶۰؛ الغیبه، طوسی، ص ۲۱۷

۳ . منتخب‌الاثار، ص ۳۵۵

۴ . کشف‌الغمه، ج ۲ ص ۴۴۹

می‌کرد. این مشکل به ویژه، در فاصله رحلت یک امام و جانشینی امام بعدی رخ داد؛ عده‌ای از شیعیان در شناخت امام خود دچار تردید شدند و مدتی طول می‌کشید تا فرقه‌های انشعابی و افکار واندیشه‌های ناروا رو به افول نهاده و امام جدید کاملاً استقرار یابد. گاهی این مشکلات به قدری تند بود که جناحی از شیعه را کاملاً از بدنه اصلی آن جدا می‌کرد، چنان که پیدایش و مقاومت واقفه، قَطْحیه و حتی اسماعیلیه را می‌توان از مصادیق آن به شمار آورد.

این مشکل پس از رحلت امام عسکری(ع) دو چندان بود؛ زیرا گذشته از آن که تولد و نگهداری و وصایت امام زمان (ع) به طور کاملاً محرمانه انجام شده بود، دوران غیبت نیز آغاز شده و تنها پشتوانه نیرومند امامت حضرت حجت، در یک بخش، میراث عظیم احادیث موجود درباره اصل مهدویت و پاره‌ای از لوازم آن و در بخش دیگر، استقرار سیستم ارتباطی قوی و حضور برخی از عناصر سرشناس شیعه در میان امام عسکری(ع) از یک سو و شیعیان آن حضرت از سوی دیگر بود. نگرانی‌های ناشی از آغاز عصر غیبت، با توجه به دشواری‌هایی که قبلاً در این باره، پس از رحلت برخی از امامان پدید آمده بود، سبب پدید آمدن «حیرت» در میان شماری از شیعیان شد، به طوری که در برخی از نقلهای قدیم، از این دوره، به عنوان دوره حیرت یاد شده است.<sup>۱</sup>

چگونگی پیدایش اختلاف در میان شیعیان پس از رحلت حضرت عسکری(ع) در کتابهای *المقالات والفرق و فرق الشیعه* نوبختی به تفصیل گزارش شده است. شیخ مفید گزارش نوبختی را با تلخیص و اضافاتی نقل و نقد کرده است. اشعری از پانزده فرقه نام می‌برد که هر یک اعتقاد خاصی درباره جانشینی امام عسکری(ع) را دنبال کردند؛ چنان که شماری در امامت امام یازدهم نیز دچار تردید شدند، چرا که گمان می‌کردند فرزندی از ایشان باقی نمانده است، بنابر این، در امامت خود آن بزرگوار هم تردید کردند. نوبختی ابتدا از چهار فرقه نام

۱ . چنان که سلامه بن محمد ارزنی (م ۳۳۹) کتاب *الغیبه و کشف الحیره* را نوشت. بنگرید: رجال نجاشی، ص ۱۹۲ چنان که عبدالله بن جعفر بن حسین حمیری قمی که حوالی دو بیست و نود و اندی وارد کوفه شد، کتاب *الغیبه و الحیره* نوشت: نجاشی، ص ۲۱۹

برده اما در ضمن تشریح تک تک آنها، از سیزده فرقه یاد کرده است. شیخ مفید به نقل از نوبختی، چهارده فرقه را نام برده است.<sup>۱</sup>

شیخ دیدگاههای اصلی این فرقه‌ها را - که ذیلا به جمع‌بندی آنها خواهیم پرداخت - نقل کرده و با استناد به روایات واستدلال‌های کلامی، به نقد آنها پرداخته است.<sup>۲</sup> در مقام جمع‌بندی فرقه‌های مزبور، می‌توان گفت که آنها از لحاظ اصولی، به پنج گروه به ترتیب زیر تقسیم می‌شوند:

۱ - کسانی که رحلت امام عسکری (ع) را باور نداشته و او را به عنوان مهدی آل محمد (ع) زنده می‌دانند و به نام واقفه؛ یعنی کسانی که بر امام عسکری توقف کرده‌اند، شناخته می‌شوند.<sup>۳</sup>

۲ - کسانی که پس از رحلت امام عسکری (ع) به برادر آن حضرت جعفر بن علی الهادی گرویده و به دلیل آن که فرزند امام عسکری (ع) را ندیده بودند، به امامت جعفر ملقب به کذاب گردن نهادند که دسته‌ای از آنان وی را جانشین امام یازدهم و دسته‌ای دیگر او را به عنوان امام یازدهم می‌شناختند: به اینها جعفریه می‌گفتند.

۳ - عده‌ای که پس از انکار امامت حضرت عسکری (ع) به امامت اولین فرزند امام هادی (ع) محمد که در حیات پدر چشم از جهان فرو بسته بود، گرویدند؛ به اینان محمدیه گفتند.

۴ - شمار دیگری بر این باور بودند، همانگونه که پس از رسول خدا (ص) دیگر پیامبری نخواهد آمد، پس از رحلت امام عسکری (ع) نیز امامی وجود نخواهد داشت.

۵ - فرقه دیگر، امامیه بودند که اکثریت قریب به اتفاق شیعیان را تشکیل می‌دادند و به امامت حضرت مهدی (ع) اعتقاد داشتند. این جریانی بود که رهبری اصولی شیعیان امامی را به عهده گرفت.<sup>۴</sup>

۱ . نک: المقالات والفرق، ص ۱۰۲ - ۱۱۶؛ فرق الشیعه، ص ۹۶ - ۱۱۲؛ الفصول المختاره، صص

۲۵۸ - ۲۶۶

۲ . الغیبه، طوسی، صص ۱۳۰ - ۱۳۵

۳ . نک: کمال الدین، ص ۴۰

۴ . تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، صص ۱۰۳ - ۱۱۲

از این فرقه‌ها، تنها فرقه‌ای که مورد حمایت برخی از چهره‌های معروف قرار گرفت، قائلین به امامت جعفر بن علی است که به نوشته نوبختی، یکی از متکلمان کوفه به نام علی بن الطاحی از آنها حمایت کرد و خواهر فارس بن حاتم قزوینی - غالی مشهور - نیز او را در این کار یاری داد.<sup>۱</sup> پیش از آن نیز، هواداران فارس بن حاتم که از طرف امام هادی(ع) سخت مورد ملامت قرار گرفته بود، در زمان حیات امام عسکری(ع) مسأله امامت جعفر را مطرح می‌کردند. گاه هم گفته می‌شد که محمد فرزند امام هادی(ع) که در واقع امام بوده، پس از خود، جعفر را به امامت برگزیده است.

آنچه مسلم است این که فرقه جعفریه - به معنای طرفداران امامت جعفر بن امام هادی، سرسختترین مخالفان امامیه بوده و در میان شیعیان نیز هوادارانی از غالیان و جز آنها داشته‌اند. نمونه آنها، همان علی طاحن<sup>۲</sup> و نیز علی بن حسن بن فضال است که از فطحی مذهببان بود و در ادامه، به امامت جعفر معتقد شد. شاید بتوان گفت که پس از انشعاب زیدیه و اسماعیلیه، ایجاد گرایش شیعی پیرو جعفر،<sup>۳</sup> انشعاب بزرگی بود که رخ داد و گرچه در بغداد به دلیل گرایش آل نوبخت به تشیع امامی دوامی نیاورد، در نقاط دیگر به طور محدود به زندگی خود ادامه داد.

شیخ مفید تأکید فرموده، در سال ۳۷۳ هجری که وی مشغول تنظیم این متن بوده، از فرق چهارگانه بالا، تنها امامیه موجودیت خود را ادامه می‌دهد و در وصف آنان چنین می‌گوید:

امامیه از نظر تعداد واز لحاظ علمی، پرجمعیت‌ترین فرقه شیعه هستند. آنان دانشمندان علم کلام و صلحا وعبادت پیشگان فقیه و علمای حدیث و ادبا

۱ . فرق الشیعه، ص ۹۹

۲ . امامیه، بیروان جعفر را به همین مناسبت طاحنیه می‌خواندند.

۳ . جعفر در میان شیعیان امامی بدانام گردیده با لقب کذاب معرفی شد. بحرانی ضمن بیان این مطلب نوشته است که وی اهل شرب خمر نیز بوده و تلاش داشت تا جاریه‌های برادرش حسن را حبس کند و از این که اطرافیان منتظر یک بچه بودند، آنان را ملامت می‌کرد. وی سلطان را نیز علیه آنان تحریک می‌نمود. سپس حکایتی درباره تلاش وی برای تصاحب موقعیت برادرش در سامرا نقل کرده است. بنگرید: تعریف احوال سادة الانام، ص ۱۱۵ - ۱۱۶

و شعرای زیادی را به خود اختصاص داده‌اند. اینان وجه الامامیه و رؤساء و المعتمد علیهم فی الدیانة می‌باشند.<sup>۱</sup>

شیخ طوسی نیز پیروی برای مذهب وی شناسانده است.<sup>۲</sup> با این حال شواهد نشان می‌دهد که در برخی از نقاط دوردست، یارانی برای جعفر مانده‌اند که تاکنون نیز مذهب خویش را حفظ کرده‌اند.<sup>۳</sup>

مذهبی که توانست خود را در مرکز خلافت اسلامی حفظ کرده و حضور قاطع خود را نگاه دارد، مذهب امامی بود که به فرزند امام عسکری (ع) حضرت حجت بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - ایمان آورد و توانست عمده شیعیان را در مسیری مشخص هدایت کند. این نشانگر آن است که اقدامات صورت گرفته و مقدماتی که از پیش برای چنین تحوّل‌ی ترتیب داده شده بود، از چنان دقت و استحکامی برخوردار بود که به راحتی از گرفتاری اکثریت شیعه در وادی فرقه‌سازیهای مخرب، جلوگیری کرده است.

به هر روی باید توجه داشت که مسأله غیبت، به سادگی برای جامعه شیعه حل نشده و در دهه‌های پایانی قرن سوم و نیز قرن چهارم، دشواری‌های زیادی در این زمینه در جامعه شیعه به وجود آمد. همین امر بود که علمای شیعه را بر آن داشت تا به تفصیل درباره مسأله غیبت به تألیف پرداخته و ابعاد آن را روشن کنند. بسیاری از عالمان این دوره آثاری در این موضوع تألیف کرده‌اند. نخستین تألیفات در این زمینه توسط واقفه نوشته شد که از غیبت امام کاظم (ع) دفاع می‌کردند. در میان آثار آنان، نام کتاب الغیبه دیده می‌شود. برای نمونه علی بن عمر اعرج کوفی، فردی واقفی مذهب و ضعیف در حدیث وصف شده و کتابی با عنوان کتاب الغیبه داشته است.<sup>۴</sup> زمانی که از حوالی سال ۲۶۰ به بعد، بحث غیبت امام عصر (ع) مطرح شد، نویسندگان شیعی امامی، از این پس شروع به

۱ . الفصول المختاره، ص ۲۶۱

۲ . الغیبه، ص ۲۱۸

۳ . تفصیل این مسأله را بنگرید در: مکتب در فرایند تکامل، صص ۱۲۰ - ۱۲۱

۴ . رجال نجاشی، ص ۲۵۶. یک نمونه دیگر علی بن محمد بن علی بن عمر بن رباح

است که یک مؤلف واقفی است و کتاب الغیبه نوشته است. نجاشی ۷ ص ۲۵۹

نگارش در این زمینه کردند. جالب آن که نجاشی از عباس بن هشام اسدی که به عبیس هم معروف بوده یاد کرده که فردی مورد وثوق و صاحب تألیفات از جمله کتاب الغیبه است و به سال ۲۲۰ یا ۲۱۹ درگذشته است.<sup>۱</sup>

محمد بن بحر رهنی - منسوب به رهنه کرمان - در انتهای قرن سوم، کتابی در این زمینه نگاشت.<sup>۲</sup> مؤلفان دیگری از اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم آثاری در این زمینه دارند که نجاشی از آنها یاد کرده است. در این میان، آثاری در اواسط قرن چهارم توسط صدوق، نعمانی، مفید و طوسی نوشته شد که جمع بندی مطالبی بودند که تا آن زمان در باب غیبت گفته شده بود. در واقع بخشی از آثاری که در نیمه دوم قرن سوم و بعد از آن درباره غیبت نوشته می‌شد، در رد بر واقفه بود. محمد بن أحمد نواده صفوان جمال که نجاشی او را شیخ الطائفه گفته کتابی با عنوان کتاب الرد علی الواقفه و کتابی با عنوان کتاب الغیبه و کشف الحیره داشته است.<sup>۳</sup>

شیخ صدوق (م ۲۸۶)، به عنوان بزرگترین محدث شیعی در نیمه قرن چهارم، کتاب پر ارج کمال الدین و تمام النعمه را در پاسخ به همین شبهات و حیرت‌هایی تألیف کرد که در این زمینه به وجود آمده بود. محمد بن ابراهیم نعمانی در همین قرن، کتاب الغیبه خود را برای دفع تردیدی که برای شیعیان رخ داده و سبب اختلاف میان آنها شده بود تألیف کرد.<sup>۴</sup> او علت این شک و تردیدها را عدم توجه به روایات فراوانی که درباره مسأله غیبت وارد شده، دانسته و خود این مهم را بر عهده گرفته است.

به جز نعمانی که در نیمه اول قرن چهارم هجری کتاب الغیبه را نوشت، بسیاری در این باره تألیفاتی دارند؛ از جمله در قرن چهارم، شیخ مفید (م ۴۱۳) چندین نوشته تألیف کرد که نجاشی در رجال خود از آنها نام می‌برد.<sup>۵</sup>

۱ . رجال نجاشی ۷ ص ۲۸۰

۲ . معالم العلماء، ص ۹۶

۳ . رجال نجاشی، ص ۳۹۳

۴ . الغیبه، نعمانی، ص ۲۱

۵ . رجال نجاشی، صص ۲۸۳ - ۲۸۷

پس از مفید، مهمترین اثر در این زمینه را شیخ طوسی (م ۴۶۰) در سال ۴۴۷ با عنوان کتاب الغیبه پدید آورد. با گذشت زمان طبعاً ضرورت بررسی و تبیین مسأله غیبت و پاسخ گویی به مسایل جنبی آن، به طور جدی احساس می‌شده است.<sup>۱</sup> شیخ طوسی این ضرورت را در آغاز کتاب خود خاطر نشان کرده است.<sup>۲</sup> گفتنی است آثاری مربوط به این موضوع، در رجال نجاشی، که در آنها عنوان «الغیبه» نیامده اما به نوعی مربوط به این موضوع است، غالباً با تعبیر «قائم» یاد شده و به ندرت عنوان «مهدی» مانند کتاب اخبار المهدی به کار گرفته است.

### زمینه سازی غیبت توسط پیامبر و امامان

نخستین بار پس از رحلت پیامبر (ص) عمر مدعی شد که آن حضرت نمرده و تنها پس از درگذشت تمامی یارانش رحلت خواهد کرد. این جمله که برخی انگیزه آن را سیاسی و برخی از روی نادانی تفسیر کردند - و نوشتند که پس از یادآوری ابوبکر از سخنش بازگشت - چنان که در جای دیگر اشاره کردیم نخستین ادعای شبه مهدویت در تاریخ اسلام است. همچنین جدای از روایات مهدی که از رسول خدا (ص) نقل شده است، به لحاظ تاریخی یکی از نخستین کاربردهای این کلمه، در سخنرانی سلیمان بن صرد خزاعی است که به نقل از طبری، در ماجرای توابین و رفتن آنان بر سر قبر امام حسین مطرح کرد. او در آنجا گفت: اللهم ارحم حسینا الشهید ابن الشهید، المهدی ابن المهدی، الصدیق ابن الصدیق، اللهم انا نشهدک انا علی دینهم و سبیلهم، و أعداء قاتلیهم، و اولیاء محببهم.<sup>۳</sup> خطاب «مهدی» به محمد بن حنفیه از سوی مختار که این کلمه درباره وی به کار برد، در منابع کهن آمده است. زان پس، به تدریج، این کلمه رواج یافت.<sup>۴</sup>

۱. درباره به سیر کتاب نویسی درباره مسأله غیبت بنگرید: نور مهدی (علیه السلام)، مقاله سیر تاریخی

غیبت امام، صص ۷۷ - ۹۵

۲. الغیبه، صص ۲ - ۳

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۸۹

۴. کاربرد کلمه «مهدی» درباره خلفای اموی، در اشعار شاعرانی چون فرزددق و جریر آمده است.

مواردی را بنگرید در: المهدیه فی الاسلام، (سعد محمد حسن، قاهره، ۱۹۵۳) صص ۲۶ - ۲۷



اما به لحاظ روایی، روایات زیادی درباره غیبت و قیام حضرت حجت(ع) از رسول خدا (ص) و امامان معصوم(ع) در دسترس محدثان بوده است. نگاهی به انبوه این روایات - که مجموعه‌ای از آنها در کتاب منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر<sup>۱</sup> و نیز در کتاب معجم احادیث المهدی(ع) در چهار مجلد گردآوری شده - نشانگر آن است که این مسأله از دید بسیاری از صحابه و تابعین و به ویژه امامان معصوم(ع) دور نمانده و همه آن بزرگواران بر آن تأکید ورزیده‌اند. گذشته از احادیث رسول خدا (ص) در این زمینه که دو جلد از معجم مزبور را به خود اختصاص داده، از هر کدام از امامان(ع) روایاتی درباره جنبه‌های مختلف مسأله غیبت و مهدویت و همچنین تعیین مصداق مورد نظر آن وارد شده است که در مجموع بیش از ششصد حدیث می‌شود.<sup>۲</sup>

این نشانه آن است که مهدویت در قاموس روایی شیعه از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ زیرا پس از رحلت هر یک از امامان(ع) - به هر دلیلی که بدرود حیات می‌گفتند - و یا حتی در حال حیاتشان، توهم مهدویت اوج می‌گرفته است. سیر بحث‌هایی که درباره با فرق شیعه توسط اشعری و نوبختی عنوان شده نشان می‌دهد که مهمترین دلیل تفرقه‌ها و انشعابها در میان شیعه، همین مسأله مهدویت بوده که به غلط از سوی برخی از اصحاب ائمه(ع) مطرح می‌شده و انشعابی را - ولو به طور محدود - به دنبال داشته است.

قابل توجه آن که اساساً اعتقاد به مهدویت محمدبن حنفیه، نفس زکیه<sup>۳</sup> و بسیاری دیگر از علویان، ناشی از همین تأکیدی است که بر اصل مسأله مهدویت شده است. اگر آنچه درباره مهدویت محمد بن حنفیه گفته می‌شود درست باشد، توان گفت که باور به این امر در حوالی دهه هشتاد یا نود قرن اول هجری در

۱ . تألیف آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، قم، ۱۴۲۸ق، سه مجلد. این کتاب نه تنها روایات مربوط به امام زمان(ع) را گردآوری کرده بلکه مباحث فراوانی در حل پرسشهای مربوط به این بحث را طرح و به پاسخگویی آنها پرداخته کرده است.

۲ . معجم احادیث المهدی، در پنج جلد (به کوشش شیخ علی کورانی، قم مؤسسه المعارف الاسلامیه).

۳ . درباره نفس زکیه، شمار زیادی از اهل سنت وقت، ادعای مهدویت کردند نک: مقاتل الطالبيين،

کوفه وجود داشته است. اما روشن است که در اوائل قرن دوم، بحث مهدویت جدی‌تر مطرح شده است. بعد از این ادعای مهدویت درباره امام باقر(ع) نشانه ادامه حضور این باور در درون جامعه شیعی کوفه است، ادعایی که از سوی امام(ع) رد شد و به شدت انکار گردید.

اندکی بعد ادعای مهدویت درباره محمد بن عبدالله مشهور به نفس زکیه مطرح شد. به طوری که عوام مردم او را مهدی می‌خواندند: لهجت العوام بمحمد بن عبد الله تسمیه المهدی، حتی کان یقال: محمد بن عبد الله المهدی.<sup>۱</sup> بسیاری از تابعین برجسته آن عصر، مانند سفیان الثوری، نفس زکیه را مهدی می‌نامیدند.<sup>۲</sup>

درباره اسماعیل فرزند امام صادق(ع) و حتی شخص امام صادق و امام کاظم(ع)<sup>۳</sup> و برخی از رهبران علوی که بر ضد عباسیان قیام کردند، مانند حسن بن قاسم، یحیی بن عمر، محمد بن قاسم و ... همین ادعا مطرح شده است.<sup>۴</sup> القابی که خلفای عباسی از آنها استفاده کردند، به طور غالب، القابی است که در برخی از روایات، به عنوان القاب مهدی شناسانده شده است: سفاح، منصور، مهدی، هادی، رشید، امین و مأمون از این دست القاب هستند.

وجود این همه ادعای مهدویت در قرون نخستین اسلامی در میان شیعیان و همچنین اهل سنت، معمولاً نشانه آن دانسته شده است که اصل مسأله وجود قائم و مهدی امری ثابت و اصلی مسلم در میان مسلمانان بوده و تنها در مورد تعیین مصداق، مشکلاتی پیش آمده است. این مسأله در میان عامه مسلمانان شایع بوده است که برخی کاربرد مفهوم مهدی را میان اهل سنت بیش از شیعه دانسته و گفته‌اند که مفهوم غالب در روایات شیعی، تعبیر قائم است. در حالی که در روایات اهل سنت، تنها کلمه مهدی بکار رفته است.

در قرون بعد، به ویژه قرن‌های هشتم و نهم هجری نیز ناظر دهها مورد ادعای مهدویت هستیم. همه اینها نشانه وجود زمینه‌های کافی برای ادعای این امر در

۱ . مقاتل الطالبيين، ص ۱۸۴

۲ . همان.

۳ . فرق الشیعه، صص ۷۸ - ۹۰

۴ . همان.

روایاتی است که مذاهب مختلف اسلامی در اختیار داشته و دارند. این روایات در جوامع حدیثی شیعه فراوان بوده و در منابع اهل سنت هم به فراوانی یافت می‌شود.<sup>۱</sup>

### مسائل کلامی و جانشینی حضرت مهدی(ع)

عقاید کلامی شیعیان درباره جایگزینی امامی پس از امام دیگر، نقش مهمی در تثبیت موقعیت امام جدید ایفا می‌کرده است. این عقاید کم و بیش در میان شیعیان رسمیت پیدا کرده و عدول از آنها پذیرفتنی نبوده است. درباره امامت حضرت مهدی(ع) نیز بخشی از این مسائل مطرح شد. گزارش نوبختی و اشعری مبنی بر مسایلی که امامیه درباره جانشینی آن حضرت مطرح کردند، نموداری است از دیدگاه کلامی آنها درباره امامت و جایگزینی امام بعدی در قرن سوم، که بعدها مبانی کلامی شیعه درباره امامت بر اساس همین دیدگاهها شکل گرفت. نوبختی ضمن بحث درباره فرقه دوازدهم از فرق شیعه، که همان امامیه بوده‌اند به بخشی از این مبانی به ترتیب زیر اشاره می‌کند:

۱- زمین نمی‌تواند خالی از حجت باشد.

۲- پس از امام حسن و حسین(ع) امامت دو برادر امکان ندارد.

۳- اگر تنها دو نفر در روی زمین زندگی کنند، حتماً یکی از آن دو، حجت خدا خواهد بود.

۴- کسی که امامت او ثابت نشده، امامت فرزندان وی جایز نیست؛ مثلاً اسماعیل فرزند امام صادق(ع) چون در زمان حیات پدر - بدون این که به امامت برسد - درگذشت، فرزندش محمد نمی‌تواند مقام امامت را دارا باشد.

سپس اضافه می‌کند: مبانی فوق برگرفته از روایات صادقین(ع) است که کسی از شیعه در مقام رد یا انکار آن برنیامده و در صحت طرق و اثبات و استحکام اسناد آن جای هیچ‌گونه شک و تردیدی وجود ندارد. از نظر شیعه، زمین،

۱ . مجموعه دوجلدی کتاب «المهدی فی کتب اهل السنه» شامل آثاری است که به نوعی حاوی این قبیل احادیث است.

نمی‌تواند لحظه‌ای از حجت خدا خالی باشد؛ زیرا در چنین صورتی زمین و هر آنچه در روی آن است، بی‌درنگ از هم فرو می‌پاشد. ما به امامت امام ماضی - امام عسکری (ع) - که مقرون به وفات آن حضرت بوده اعتقاد و اعتراف داریم که او را جانشینی است از صلب خود او و هموست که امامت امت پس از آن حضرت به عهده وی گذاشته شده و به اذن خدا روزی از پرده غیبت بیرون خواهد آمد و امر خود را آشکار خواهد ساخت؛ زیرا اختیار غیبت و ظهورش در دست خدا است. چنان که امیرمؤمنان (ع) فرمود: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ حِجَّةِ لِكَ عَلِيٍّ خَلْقِكَ ظَاهِراً مَعْرُوفاً أَوْ خَائِفاً مَغْمُوراً كَيْلَا تَبْطُلَ حِجَّتُكَ وَبَيْنَاتُكَ**. ما به این مطلب امر شده‌ایم و در تأیید این اعتقاد، روایات صحیحی از امامان گذشته به دست ما رسیده است. بندگان خدا را نباید که در کارهای خدا به جستجو و کاوش پردازند و در صدد کشف آنچه که خدا از آنان پنهان داشته برآیند و در مورد آنچه که آگاهی بدان ندارند به قضاوت پردازند و جایز نیست نام مبارک آن حضرت را بر زبان آورده و برای شناسایی اقامتگاه آن حضرت به پرسش و کسب اطلاع پردازیم مگر وقتی که امر شد...

در ادامه، از مسأله تقیه سخن به میان آورده و با اشاره به رعایت تقیه از طرف امام صادق، کاظم و رضا (ع) رعایت آن را از طرف شیعیان در شرایط آغاز غیبت، به مراتب لازم‌تر از دوران آن بزرگواران می‌داند. وی در مقام اثبات این مطلب، به روایاتی استناد کرده که بنا به مدلول آنها ولادت با برکت آن حضرت برای مردم پنهان و نام مقدسش ناشناخته خواهد ماند تا کمی پیش از قیام جهانی خویش خود را به مردم معرفی فرماید.

و در پایان می‌گوید: **فهذا سبيل الأمانة والمنهاج الواضح الأحبّ الّذی لم تزل الشيعة الامامية الصحيحة التشيع عليه**.<sup>۱</sup> این راه درست و روشن و پذیرفتنی است که یکسره شیعه امامی درست بر آن بوده است.

شیخ مفید نظیر همین دلایل را برای رد عقاید گروه‌هایی که درباره جانشینی امام یازدهم نظرات نادرستی دادند به کار گرفته است. از اصول مهمی که شیخ

بدان اشاره می‌کند، همان اصل خالی نبودن زمین از حجت خدا و نیز حدیث «هر کس بدون شناخت امام زمان خود بمیرد بر مرگ جاهلی مرده است» می‌باشد.<sup>۱</sup> نظیر همین روایات و پاره‌ای از دلایلی که از این روایات استفاده می‌شود، توسط شیخ طوسی در الغیبه در ردّ آراء گروه‌هایی که پس از رحلت حضرت عسکری (ع) پیدا شده‌اند، ارائه شده است.<sup>۲</sup>

علاوه بر اصل «خالی نبودن زمین از حجت خدا» دو آیه از قرآن نیز به عنوان پشتوانه کلامی مهم مهدویت نازل شده است. نخست آیه وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.<sup>۳</sup> و دیگری آیه: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ.<sup>۴</sup>

شیخ مفید در آغاز بحث از شرح حال امام زمان (ع) به این دو آیه و نیز این حدیث مشهور نبوی استناد کرده است: لَنْ تَنْقُضِيَ الْأَيَّامَ وَالْأَيَّامُ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي أَسْمَهُ يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظِلْمًا وَجوراً.<sup>۵</sup>

به طور کلی، از زبان ائمه شیعه، صدها روایت درباره وعده ظهور قائم (ع) نقل شده و این مطالب در آثار حدیثی شیعه به صورت مشتعل یا آثار مستقل، آمده بود. این روایات، برای شیعه کمترین تردیدی را باقی نگذاشت که قائمیت یا مهدویت یک اصل است و باید در انتظار آن باشند. این باور در شیعه، درست مانند اصل امامت، یک اصل اساسی به شمار آمده است.

### حضرت مهدی (ع) و نواب خاصه

پس از رحلت امام عسکری (ع) به سال ۲۶۰ بلافاصله غیبت صغرا شروع شد و تا رحلت آخرین نایب امام زمان (ع) در سال ۳۲۹ ادامه داشت. پس از آن غیبت کبری آغاز گردید.

۱ . الفصول المختاره، صص ۲۶۳ - ۲۶۴

۲ . الغیبه، طوسی، صص ۱۳۰ - ۱۳۷

۳ . قصص (۲۸) : ۵. بنا به روایت حکیمه خاتون دختر امام جواد (ع) حضرت مهدی (ع) بلافاصله پس از تولد، این آیه را تلاوت فرموده است، «الغیبه»، ص ۱۴۳

۴ . انبیاء (۲۱): ۱۰۵

۵ . ارشاد، ص ۳۴۶

در دوره غیبت صفراء، امام زمان (ع) از طریق چهار نفر نایبان خاص خودش با شیعیان در رابطه بود و امور آنان را حلّ و فصل می‌کرد. این امور، افزون بر مسائل مالی، شامل مسائل عقیدتی و فقهی نیز می‌شد. رابطین میان آن حضرت و شیعیان چهار نفر از اصحاب با سابقه و مورد اعتماد امامان پیشین بودند که یکی پس از دیگری این وظیفه خطیر را بر عهده داشته و به عنوان نواب خاص آن حضرت معروفند. این افراد از طرف امام(ع) با وکلای او در دورترین نقاط بلاد اسلامی در تماس بوده و نامه‌ها و خواسته‌های شیعیان را به محضر مقدس ایشان می‌رساندند و در جواب، توفیقاتی از طرف آن حضرت صادر می‌شد.

نکته قابل توجه آن که در این دوره نه تنها شخص امام زمان (ع) از دیده‌ها پنهان بود، بلکه سفرای او نیز به طور ناشناخته و بدون آن که جلب توجه کنند عمل می‌کردند. افزون بر آن، دوری شیعیان امامی از برنامه‌های انقلابی و براندازی، سبب شد تا با تهدیدهای کمتری مواجه شده و بتوانند به اوضاع خویش سروسامانی بدهند. نتیجه این موضعگیری آن بود که شیعیان امامی در مرکز خلافت عباسی، حضور قاطع خویش را حفظ نمودند و به عنوان یک اقلیت رسمی و شناخته شده، خود را بر حکومت عباسی و سنیان افراطی ذی‌نفوذ در بغداد، تحمیل کردند. در این زمان، مرکزیت شیعه در بغداد، با نظارت خود بر شیعیان دیگر بلاد، زندگی مذهبی آنها را نیز تحت سازمان و تشکیلات خود درآورد.

سیاست‌های خاصی که در آن دوره، از سوی شیعیان به کار گرفته شد و از پشتیبانی امامان معصوم (ع) نیز برخوردار بود، نفوذ برخی از بزرگان شیعه در دستگاه خلافت عباسی و حتی تصدّی مقام وزارت آنها بود.<sup>۱</sup>

در اینجا شرحی کوتاه از نواب خاصّ امام زمان (ع) و نیز اقداماتی که به دستور آن حضرت و به وسیله آنان صورت می‌گرفت ارائه می‌دهیم:

۱ . نک: خاندان نوبختی، صص ۹۶ - ۹۷. در این باره بنگرید به رساله: خاندان‌های حکومتگر شیعی در بغداد در اواخر غیبت صفری، حسین مدرسی طباطبائی، (به عنوان یک تکمله هیجده صفحه‌ای برای کتاب مکتب در فرایند تکامل چاپ شده است).

## ۱. عثمان بن سعید عمری سمان

ایشان اولین نایب خاص امام زمان (ع) بود، سمان به معنای روغن فروش است و اختیار این شغل، به منظور پوشش برای فعالیت‌های مذهبی و سیاسی وی بود؛ زیرا اموالی که برای رسانیدن آن به امام به وی داده می‌شد، در ظرف روغن می‌نهاد و نزد آن حضرت می‌برد.<sup>۱</sup> پیش از آن هم برخی از وکلای امامان، این سیاست را به کار می‌گرفتند؛ چنان که محمد قطان وجوهات را در پوشش پارچه فروشی به آن حضرت می‌رسانید.<sup>۲</sup>

عثمان بن سعید از قبيله اسد و از وکلای حضرت عسکری (ع) محسوب می‌شد. پیش از آن نیز از افراد مورد اعتماد امام هادی (ع) بود؛ چنان که آن حضرت او را به عنوان فردی موثق و معتمد به اصحاب خود معرفی فرموده بود.<sup>۳</sup> هنگامی که جمعی از شیعیان یمن خدمت امام عسکری (ع) مشرف شده بودند، آن حضرت به عثمان بن سعید، به عنوان وکیل خود، مأموریت داد تا اموالی را که برای ایشان آورده بودند تحویل بگیرد.<sup>۴</sup> همو بود که تغسیل و تکفین حضرت امام عسکری (ع) را به عهده گرفت و جسد پاک آن حضرت را در قبر نهاد.<sup>۵</sup>

## ۲. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری

ایشان دومین نایب خاص حضرت مهدی (ع) بود که پس از درگذشت پدرش، حضرت ضمن توقیعی به وی تسلیت گفت و پس از دعای خیر در حقش، امور را به او واگذار کردند.<sup>۶</sup> او نیز همانند پدرش از نزدیکان و افراد مورد اعتماد امام عسکری (ع) بود؛ چنان که ضمن روایتی از آن حضرت چنین آمده: العمری وابنه ثقتان، فما أذیا الیک فعنی یؤدیان وما قالاً لک فعنی یقولان، فاسمع لهما وأطعهما فإنهما ثقتان

۱ . القیبه، طوسی، ص ۲۱۴

۲ . بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۹۷

۳ . القیبه طوسی، ص ۲۱۵

۴ . همان، ص ۲۱۶

۵ . همان.

۶ . همان، ص ۲۱۹

المأمونان.<sup>۱</sup> عمری و فرزندش، مورد اعتماد هستند، هرچه به شما بگویند از طرف من گفته‌اند. از آنان پیروی کنید، آن دو افراد موثق و مورد اعتماد هستند.

علی‌رغم مخالفت‌هایی که از ناحیه برخی غالیان با وی صورت گرفت، بیشتر شیعیان پیروی از او را گردن نهاده و هرگز در عدالت وی تردیدی به خود راه ندادند.<sup>۲</sup> وی تا سال ۳۰۵ هجری در قید حیات بود و رابط امام(ع) با شیعیان محسوب شده و کنترل و هدایت وکلای آن حضرت در بلاد اسلامی را بر عهده داشت. در طول مأموریت او توفیعاتی ناظر بر تأیید سفارت وی از ناحیه مقدسه صادر گردید.<sup>۳</sup>

به نوشته شیخ طوسی، وی تألیفاتی در حدیث نیز داشته که به دست حسین بن روح و سپس ابوالحسن سَمَری رسیده است.<sup>۴</sup>

### ۳. ابوالقاسم حسین بن روح

سومین نایب خاص امام زمان (ع) حسین بن روح بود که از معتمدان ابوجعفر عمری و از نزدیکان وی در بغداد به شمار می‌رفت.<sup>۵</sup> ابوجعفر با ارجاع مراجعین به حسین بن روح، زمینه جانشینی وی را فراهم آورد و در واپسین روزهای حیات، به دستور حضرت ولی عصر(ع) او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد؛ پس از آن شیعیان برای تحویل اموال به وی رجوع می‌کردند.<sup>۶</sup> اقبال در *خاندان نوبختی* اخبار مفصلی درباره حسین بن روح آورد و او را از طرف مادر منتسب به خاندان نوبختی دانسته است. این بدان دلیل است که وی را قمی نیز خوانده‌اند.<sup>۷</sup> وی از اصحاب امام

۱ . همان.

۲ . همان، ص ۲۲۱

۳ . همان، ص ۲۲۰

۴ . همان، ص ۲۲۱، و شرح حال او را ببینید در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۴۹

۵ . القیبه، طوسی، ص ۲۲۳

۶ . همان، صص ۲۲۴ - ۲۲۶

۷ . خاندان نوبختی، صص ۲۱۳ - ۲۱۴



عسکری (ع) بود و با حضور جمعی از بزرگان شیعه در بغداد مانند ابوعلی بن همام، ابوعبدالله بن محمد کاتب، ابوعبدالله باقطنی، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابوعبدالله بن الوجناء وعده‌ای دیگر به جانشینی ابوجعفر عمری معرفی شده است.<sup>۱</sup>

ام کلثوم دختر ابوجعفر، ضمن روایتی نقش برجسته حسین بن روح در زمان پدرش ابوجعفر و موقعیت بلند او را در میان شیعیان به تفصیل توضیح داده است.<sup>۲</sup>

حسین بن روح در دورانی که آل فرات شیعی متصدی مقام وزارت مقتدر عباسی و از هواداران شیعیان بودند، در دستگاه خلافت نفوذ کرد، اما با روی کار آمدن حامد بن عباس که از مخالفان شیعه حمایت می‌کرد، مشکلاتی برای حسین بن روح به وجود آمد. از سال ۳۱۱ که حامد بن عباس روی کار آمد تا سال ۳۱۷ که حسین بن روح از زندان رها شد، گزارش دقیقی از زندگی او در دست نیست. فقط می‌دانیم که وی از سال ۳۱۲ تا ۳۱۷ در زندان بسر برده است.<sup>۳</sup>

پس از آن تا شعبان سال ۳۲۶ - که درگذشت - از موقعیت والایی در بغداد برخوردار بود و به دلیل نفوذ آل نوبخت در دستگاه حکومتی، کسی مزاحم وی نمی‌شد. عباس اقبال می‌نویسد: ابوالقاسم حسین بن روح به تصدیق مخالف و موافق از فهمیده‌ترین و عاقلترین مردم روزگار بوده است.<sup>۴</sup>

در مجموع باید توجه داشت که خاندان نوبختی یکی از خاندان‌های شیعی معروف است، خاندانی که به دلیل موقعیت سیاسی و علمی، صاحب مکتب فکری خاصی حتی در تشیع بودند و آراییی از آنان در میان شیعه برجای مانده است.

#### ۴. ابوالحسن علی بن محمد سمري

ایشان چهارمین و آخرین نایب امام زمان (ع) است که به دستور آن حضرت و

۱ . الغیبه، طوسی، صص ۲۲۶ - ۲۲۷

۲ . همان، ص ۲۲۷

۳ . نک: خاندان نوبختی، صص ۲۱۷ - ۲۱۸

۴ . همان، ص ۲۲۱

توسط حسین بن روح به جانشینی وی منصوب شد و تا سال ۳۲۹ مجموعاً در حدود سه سال نیابت خاص آن حضرت را بر عهده داشت. ابوالحسن در اصل اهل یکی از روستاهای اطراف بصره بود. بنا به نقل برخی از مورخان، بسیاری از اعضای خاندان او همچون حسن و محمد فرزندان اسماعیل بن صالح و علی بن زیاد در بصره املاک زیادی داشتند. آنها نیمی از درآمد این املاک را وقف امام عسکری (ع) کرده بودند که آن حضرت همه ساله درآمد آن را دریافت و با ایشان مکاتبه می‌کردند.<sup>۱</sup>

در واقع مهمترین تحولی که در دوره سمی رخ داد، توقیعی از امام (ع) حاوی پیش‌گویی درباره مرگ قریب الوقوع این نایب بود که چند روز پیش از درگذشت وی مطرح شد. متن این توقیع، آغاز غیبت کبری را وعده می‌داد. اینک متن توقیع:

بسم الله الرحمن الرحيم: يا علي بن حمد السمری! أعظم الله أجر إخوانك فيك، فإنك ميت ما بينك و بين ستة أيام، فاجمع أمرک ولا توص إلى أحد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور إلا بعد إذن الله - تعالى ذكره - وذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً و سيأتي لشيعة من يدعى المشاهدة، ألا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفيناني والصيحة فهو كذاب مفترى ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.<sup>۲</sup>

خداوند به برادرانت در فقدان تو پاداش بزرگ عطا فرماید. تو تا شش روز دیگر رحلت خواهی کرد؛ کارهایت را جمع و جور کن و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت نکن. اکنون زمان غیبت کبری فرا رسیده و ظهور من تنها با اجازه خداوند خواهد بود و آن پس از مدتی طولانی و زمانی خواهد بود که دل‌های مردم در نهایت قساوت و روی زمین پر از بیداد و ستم باشد. کسانی پیش شیعیان ما مدعی ارتباط و دیدار با من خواهند شد. هرکس پیش از خروج سفینانی و صیحه آسمانی - که از علائم ظهور است - چنین ادعایی کند دروغگویی بیش نخواهد بود.

۱ . اثبات الوصیه، صص ۲۴۶ - ۲۴۷

۲ . الغیبه، طوسی، ص ۲۴۳

این توقیع اصول کلی دوره جدید را خاطر نشان کرد و در کنار سایر توقیعات و احادیثی که پیش از آن از ائمه شیعه (ع) صادر شده بود، راه نوینی را برای شیعیان ترسیم کرد.

### مروری بر اقدامات نواب در ارتباط با شیعیان

تمامی کارهای نواب خاص، حتی در امور جزئی جاری، در شعاع رهنمودها و دستورهای امام زمان (ع) انجام می‌گرفت. بنابراین، ما بایستی مرور خود را بر اساس مطالبی که در توقیعات صادره از ناحیه مقدسه آمده ارزیابی کنیم؛ گرچه بسیاری از آنها - اگر زمانی هم گردآوری شده - متأسفانه، در حال حاضر در دسترس ما قرار ندارد.

اقدامات نواب را در چند جهت می‌توان مورد بررسی قرار داد:

#### الف: مبارزه با غلات

ما پیش از این در شرح حال بیشتر ائمه هدی (ع) این مسأله را دنبال کرده و یادآور شدیم که یکی از اساسی‌ترین محورهای مبارزات فرهنگی و سیاسی آن بزرگواران، مبارزه با انشعابات درونی تشیع و در رأس آنها مسأله غلات بوده است. در این اواخر، نفوذ غلات بیشتر شد و با همراهی برخی از فرزندان امامان نظیر جعفر بن علی الهادی با آنها، و نیز حمایت برخی از شخصیت‌های سیاسی شیعه، کار آنان رونق گرفت.

از جمله غلاتی که در این دروه به صحنه آمدند، یکی محمد بن نصیر مؤسس نصیرییه بود که در زمان امام هادی (ع) و پس از آن ادعاهای غلوآمیزی از وی بر سر زبانها افتاد. شیخ طوسی می‌گوید: او در زمان نایب دوم، عقاید غلوآمیزی نظیر عقاید غلات پیشین از قبیل اعتقاد به ربوبیت ائمه (ع) و جواز نکاح با محارم را رواج می‌داد. ابوجعفر او را مورد لعن و نفرین قرار داد و از وی بیزارى جست. پیروان او پس از وی به سه فرقه تقسیم شدند که البته چندان دوامی نیاوردند.<sup>۱</sup> نصیریان

امروزه که در سوریه زندگی می‌کنند، از پیروان همین نحله هستند. از دیگر کسانی که در ابتدا از فقهای امامیه و از وکلای ائمه (ع) محسوب می‌شد، محمد بن علی شلمغانی بود. وی با وجود سمتی که داشت، به دلایل جاه‌طلبانه‌ای به سوی غلو کشیده شد و مخصوصاً روی نظریه حلول تکیه فراوانی کرد. او می‌کوشید برخی از زیردستان خود را که از خاندان برجسته بنوبسطام بودند فریب داده و لعن و طردهای حسین بن روح را درباره خود چنین توجیه کند که چون او اسرار را درک کرده و وی به افشای آن می‌پردازد، دلیل این چنین مورد طرد و لعن قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

بنا به نقل شیخ طوسی، او می‌پنداشت روح رسول خدا(ص) در کالبد نایب دوم و روح امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) در بدن نایب سوم و روح فاطمه زهرا(س) در ام‌کلثوم دختر ابو جعفر نایب دوم حلول کرده است. حسین بن روح این عقیده را کفر والحاد آشکار دانست و او را فردی نیرنگ‌باز و حيله‌گر نامید و عقاید او را مانند عقائد نصارا درباره مسیح و نیز شبیه عقاید حلاج دانست.<sup>۲</sup> وی برای بی‌اعتبار کردن شلمغانی تلاش زیادی کرد و در نهایت نیز توفیق امام زمان(ع) بر مجاهدت او در این زمینه مهر تأیید نهاد.<sup>۳</sup>

در عین حال شگردهای شلمغانی برای مدتی توانست برای امامیه مشکلاتی ایجاد کند. بدون تردید او و همکارانش یکی از مهمترین اسباب بدنامی شیعیان بودند. غیر از اشخاص معینی که رهبری غلات را بر عهده داشتند، گاه و بیگاه در میان توده شیعیان نیز عقاید غلو گونه‌ای بروز می‌کرد. در روایتی که آن را شیخ طوسی نقل کرده در این باره چنین آمده است:

جماعتی از شیعیان بر سر این که آیا خدا توانایی خلق کردن و روزی دادن را به ائمه هدی(ع) اعطا کرده یا نه، با هم اختلاف کردند. گروهی آن را مجاز دانسته

۱ . الغیبه، ص ۲۴۸

۲ . همان، ص ۲۴۹

۳ . همان، ص ۲۵۰ و نک: تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۱۸. گزارش مفصلی از شلمغانی در تاریخ

سیاسی غیبت امام دوازدهم، صص ۲۰۰ - ۲۰۶ آمده است.

و گروه دیگر بر بطلان آن حکم کردند. در نهایت به ابوجعفر نایب دوم رجوع کرده واز او خواستند تا توقیعی در این مورد از حضرت ولی عصر برای آنها بیاورد. جواب امام(ع) چنین بود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجَسْمٍ وَلَا حَالًا فِي جَسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ وَ أَمَّا الْأُتَمَّةُ (ع) فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيحَابًا لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَامًا لِحَقِّهِمْ.<sup>۱</sup>

همه چیزها را خدا آفریده و روزی را او تقسیم می‌کند؛ زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول می‌کند. او را انبازی نیست و همو شنوا و بیناست. اما ائمه هدی(ع) از خدا می‌خواهند و او به درخواست آنان و برای احترام ایشان خلق می‌کند و روزی می‌دهد. بدین ترتیب روشن می‌شود که بحث و جدل درباره عقاید غلوآمیز در آن زمان به طور جدی مطرح بوده و یکی از وظایف خطیر نواب حل این مشکلات و مبارزه بی‌امان با اندیشه‌های انحرافی غلات بوده است.

### ب : رفع شک و تردیدهای موجود درباره حضرت مهدی(ع)

یکی از اقدامات حساس نواب خاصه آن بود که شک و تردیدهای موجود درباره وجود مقدس امام زمان (ع) را از میان بردارند. این تلاشها بیشتر در دوران نایبان اول و دوم انجام شد و پس از آن نیز تا پایان غیبت صغرا مسایلی در این زمینه مطرح می‌شد.

در میان توقیعاتی که هم اکنون از آن حضرت در دست است، تعدادی درباره همین مسأله است. به نقل از شیخ طوسی، در میان ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان بحثی درگرفت؛ او اصرار می‌ورزید که امام یازدهم فرزندی نداشته است. به ناچار شیعیان نامه‌ای به ناحیه مقدسه فرستاده واز امام زمان (ع) جواب خواستند تا بدین وسیله به بحث و جدل در این باره فیصله داده شود. در

جواب، نامه‌ای به خط آن حضرت صادر شد که در آن ضمن مروری بر اصل مسأله امامت و ولایت و اشاره به ائمه پیشین، چنین آمده بود:

گمان می‌برید که خدا پس از امام یازدهم دینش را باطل ساخته و رابطه میان خود و مردم را قطع کرده است؟ نه، چنین نیست و تا قیام قیامت نیز چنین نخواهد بود.

به دنبال آن درباره ضرورت غیبت و لزوم مخفی ماندن آن حضرت از چشم ستمکاران مطالبی در توقیع مزبور عنوان شده است.<sup>۱</sup>

روایت دیگری، از توقیع نسبتاً مفصلی حکایت دارد که پس از ادعای جانشینی امام عسکری (ع) از طرف برادرش جعفر، از ناحیه مقدسه صادر شد و در آن نیز ضمن مروری بر مسأله امامت ائمه هدی (ع) و علم و عصمت آنان و اشاره به ناآگاهی جعفر از حلال و حرام و عدم تشخیص حق از باطل و محکم از متشابه، سؤال شده است که، وی در چنین شرایطی چگونه مدعی امامت شده است؟<sup>۲</sup>

تردید محمد بن ابراهیم بن مهزیار در این زمینه که پدرش از وکلای امام یازدهم و عمویش علی بن مهزیار از برجسته‌ترین یاران امام هادی (ع) به شمار می‌آمد، پس از دریافت نامه‌ای از امام زمان (ع) برطرف شد.<sup>۳</sup>

در این زمینه روایات دیگری نیز وارد شده است.<sup>۴</sup> از جمله روایتی است حاوی توقیعی که ضمن آن، حضرت مهدی (ع)، ضمن اثبات وجود مقدس خود در برابر شکاکان، به پاره‌ای مسائل فقهی پاسخ داده است.<sup>۵</sup> چنان که پیشتر اشاره کردیم، نواب خاص با این که بر اثبات وجود امام دوازدهم اصرار داشتند، از شیعیان می‌خواستند که درباره شناخت مشخصات آن حضرت اصرار نورزند و این رویه، به دلیل حفظ امنیت امام (ع) اتخاذ شده بود.

۱ . همان، صص ۱۷۳ - ۱۷۴

۲ . همان، صص ۱۷۴ - ۱۷۶

۳ . کافی، ج ۱، ص ۵۱۸

۴ . همان، صص ۵۱۸ - ۵۱۹

۵ . همان، ص ۱۷۶

## ج : سازماندهی وکلا

سیاست تعیین وکیل به منظور اداره امور نواحی مختلف و ایجاد رابطه میان شیعیان و امامان، حداقل از زمان امام کاظم(ع) به این سو معمول بود. پس از آغاز غیبت، تماس مستقیم وکلا با امام معصوم(ع) قطع شد و به جای آن، محور ارتباط، نایب خاصی شد که آن حضرت تعیین فرموده بود. مناطق شیعه نشین تا حدی مشخص بود و بنا به ضرورت، در هر منطقه وکیلی تعیین می‌شد؛ چنان که گاهی تعدادی از آنها که در مناطق کوچکتری انجام وظیفه می‌کردند، تحت سرپرستی وکیل دیگری قرار می‌گرفتند که پیش از غیبت از طرف امام وقت و در زمان غیبت به وسیله نایب خاص برای آنان تعیین می‌شد. این وکلا اموالی را که بابت وجوه شرعی از مردم می‌گرفتند به طرق گوناگون پیش نایب خاص در بغداد می‌فرستادند و آنها نیز وجوه رسیده را طبق دستور حضرت ولی عصر(ع) در موارد معین مصرف می‌کردند.

در مواردی امکان داشت برخی از وکلا برای یک بار به ملاقات امام زمان(ع) شرفیاب شوند، چنانکه محمد بن احمد قطّان، از وکلای ابوجعفر نایب دوم، به ملاقات آن حضرت نائل شد.<sup>۱</sup> ولی این ملاقات‌های بسیار نادر، به هیچ وجه به معنای ارتباط مستقیم آنان با امام نبود بلکه معمولاً با اِشرف نایب خاص انجام می‌گرفت. به روایت احمد بن متیل قمی، ابوجعفر ده وکیل در بغداد داشت که نزدیکترین آنها به وی، حسین بن روح بود که بعدها به عنوان نایب سوم از جانب حضرت ولی عصر(ع) تعیین شد.<sup>۲</sup>

از دیگر نزدیکان وی جعفر بن احمد بن متیل بود. بسیاری از بزرگان شیعه بر این باور بودند که وی به جانشینی ابوجعفر تعیین خواهد شد. روایتی حاکی از این است که مردم در برابر اموالی که به وکلا می‌دادند، قبوضی از آنان دریافت می‌کردند. ولی از نایب خاص هرگز قبض و سندی مطالبه

۱ . کمال‌الدین، ص ۴۴۲

۲ . الغیبه، طوسی، ص ۲۲۵

نمی‌شد. بنابراین وقتی که ابوجعفر نیابت خاص حسین بن روح را اعلام کرد، دستور داد تا از وی در خواست قبض نشود.<sup>۱</sup> وکلایی در اهواز، سامرا، مصر، حجاز، یمن و نیز در مناطقی از ایران مانند خراسان، ری، قم و... بودند که اخبار آنها به طور جسته و گریخته درباره مسائل و موضوعات دیگری در کتاب الغیبه طوسی و کمال‌الدین صدوق آمده است.

#### د: مخفی نگاه داشتن امام زمان (ع)

از روایتی چنین بر می‌آید که امام در عراق، مکه و مدینه بوده و به نحوی زندگی می‌کرده که نایب خاص می‌توانسته با وی ملاقات کند. چنان که گاهی از میان اصحاب نیز کسانی می‌توانستند به حضور آن حضرت شرفیاب شوند؛ چنان که درباره محمد بن احمد قطنان گذشت. همچنین زمانی که ابوطاهر محمد بن علی بن بلال در نیابت ابوجعفر عمری دچار تردید شد، ابوجعفر او را به حضور امام برد تا خود از زبان آن حضرت نیابت او را بشنود و آنگاه در یک گردهمایی عمومی از وی اعتراف گرفت که حضرت قائم - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دستور فرموده شیعیان وجوه خود را به ابوجعفر تحویل دهند.<sup>۲</sup>

با تمام این احوال، پنهان نگاه داشتن امام (ع) و مشخصات وی، یکی از وظایف اساسی نواب خاص بوده است.

هنگامی که حسین بن روح نوبختی افتخار نیابت امام (ع) را پیدا کرد، یکی از بزرگان امامیه به نام ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در بغداد سکونت داشت و از مقام والایی برخوردار بود. پس از تعیین ابن‌روح به نیابت خاص شخصی از ابوسهل، حکمت انتخاب حسین بن روح را - و نه انتخاب ابوسهل را - جویا شد. ابوسهل در پاسخ گفت: کسانی که او را به این مقام برگزیده‌اند، از ما بیناترند؛ زیرا کار من مناظره با خصم و بحث گفتگو با آنان است. اگر من مکان امام غایب را چنان که ابوالقاسم

۱. همان، صص ۲۲۵ - ۲۲۶

۲. الغیبه، طوسی، ص ۲۶



می‌داند، می‌دانستم، شاید در تنگنای بحث و جدل او را به خصم نشان می‌دادم؛ در صورتی که اگر ابوالقاسم امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد، هرگز او را به کسی نشان نمی‌دهد، حتی اگر با قیچی قطعه قطعه‌اش کند.<sup>۱</sup>

### عدم جواز افشای نام آن حضرت در غیبت کبری

روایات زیادی دلالت بر آن دارد که خواندن آن حضرت به نام مقدسش در دوره غیبت روا نیست. این مطلب که آیا این رویه یک اقدام سیاسی مقطعی بوده یا این که نام بردن از آن بزرگوار تا ظهور وی، همچنان بر حرمت باقی خواهد ماند، منشأ اختلاف نظرهایی در میان فقها و مورخان گشته است. این روایات را علامه مجلسی ضمن بابی تحت عنوان «باب النهی عن التسمیه» فراهم آورده است.<sup>۲</sup>

عبدالله بن جعفر حمیری گوید: همراه احمد بن اسحاق نزد عثمان بن سعید، نایب امام قائم (ع) رفته بودیم که خطاب به عثمان بن سعید چنین گفتم: می‌خواهم همانند ابراهیم (ع) که تنها برای اطمینان قلبی خود از خدا سؤال کرد، پرسشی کنم. سپس سؤال کردم: آیا شما حضرت صاحب‌الامر را دیده‌اید؟ گفت: آری؛ پرسیدم: نامش چیست؟ او جواب داد: إیّاک أن تبحث عن هذا، فإنّ عند القوم إنّ هذا النّسل انقطع.<sup>۳</sup> هرگز از این موضوع سؤال نکن؛ زیرا این قوم (حکومت) بر این باورند که رشته این نسل، قطع شده است.

از این روایت بخوبی می‌توان فهمید عباسیان هنگامی که اطمینان یافتند امام عسکری (ع) فرزندی ندارد، خود را از پی‌گیری این امر راحت ساختند و این به نفع امام (ع) و شیعیان تمام شد.

در یکی از توقیعات که در طول غیبت صغرا از طرف حضرت ولی عصر (ع) صادر شده، آمده است: ملعون است کسی که نام مرا در محافل بر زبان آورد.<sup>۴</sup>

۱ . القیبه طوسی، ص ۲۵۵، به نقل خاندان نوبختی، ص ۲۱۷

۲ . بحارالانوار، ج ۵۱، صص ۳۰ - ۳۲ و نک: الکافی، ج ۱، صص ۳۳۲ - ۳۳۳؛ میرداماد در «شرعة التسمیه» بیست حدیث در این زمینه نقل کرده است.

۳ . بحار، ج ۵۱، ص ۳۳

۴ . بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳؛ القیبه، طوسی، ص ۲۶۲؛ اعلام الوری، ص ۴۳۲؛ شرعد التسمیه، ص ۶۰

این امر حتی از زمان امام هادی(ع) مطرح بوده و به دستور آن حضرت مقرر شده بود که تنها گفته شود: *الحجة من آل محمد(ع)*.<sup>۱</sup>

شیخ صدوق اعتقاد صریح خود را دایر بر عدم جواز تسمیه، حتی پس از ذکر روایت معروف لوح بیان داشته است.<sup>۲</sup>

اربلی پس از اشاره به روایات نهی از تسمیه حضرت مهدی و تصریح به کنیه آن وجود مقدس می‌گوید: شیعیان در دوران غیبت اول (صغرا) از آن حضرت به ناحیه مقدسه تعبیر می‌کردند و این رمزی بود که شیعیان با آن، آن حضرت را می‌شناختند. رمز دیگر کلمه غریم بود که مقصودشان از این کلمه نیز آن حضرت بود. سپس اضافه می‌کند: تعجب از شیخ طوسی<sup>۳</sup> و مفید است که پس از تأکید بر حرمت تسمیه و ذکر کنیه امام مهدی(ع) می‌گویند: اسمہ اسم النبی(ص) و کنیته کنیته، و آنگاه گمان می‌برند که نام و کنیه آن حضرت را فاش نساخته‌اند! من بر آنم که این رویه، به دلیل تقیه بوده و در زمانی مطرح بوده است که آن حضرت تحت تعقیب قرار داشته و خطراتی برای امنیت جانی ایشان وجود داشته است؛ اما اکنون چنین نیست.<sup>۴</sup>

این مسأله، همچنان در میان علمای شیعه مورد اختلاف بوده و بعدها میرداماد در جواب استفتایی در این باره،<sup>۵</sup> کتابی به نام *شرعة التسمیه فی النهی عن تسمیه صاحب الزمان(ع)* نگاشته و در آن با تمسک به اطلاقات موجود در روایات نهی از تسمیه، در این باره به تفصیل سخن گفته است.<sup>۶</sup> علامه آقابزرگ از کتاب دیگری در این باره به

- ۱ . الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳
- ۲ . عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۱
- ۳ . در اصل طبرسی است اما باید طوسی درست باشد؛ زیرا آقا بزرگ نیز در نقل این سخن، طوسی آورده است نک: الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۷۸
- ۴ . کشف الغمّه، ج ۲، صص ۵۱۹ - ۵۲۰
- ۵ . به نوشته میر لوحی: بر سر این مسأله میان شیخ بهایی و میر داماد بحث بود تا آنجا که میرداماد این رساله را نوشت، نک: فوائد الرضویه، ص ۴۲۲
- ۶ . نک: الذریعه، ج ۱۴، صص ۱۷۸ - ۱۷۹، این کتاب با تصحیح جناب آقای استادی توسط مهدیه میرداماد در اصفهان چاپ شده است.

نام کشف التعمیه فی جواز التسمیه از شیخ حر عاملی نام برده است.<sup>۱</sup> از عنوان کتاب به خوبی روشن می‌شود که شیخ حر طرفدار جواز تسمیه بوده است نه حرمت آن؛ گفته شده که وی این کتاب را در رد بر شرعة التسمیه نوشته است.

از پاره‌ای روایات که پیش از این به آنها اشاره کردیم، به وضوح فهمیده می‌شود که تنها مشکلات سیاسی، انگیزه عدم جواز تسمیه در آن دوره بوده است؛ چنان که در روایتی که کمی پیش ارائه کردیم تصریح شده که نایب اول امام(ع) به حمیری فرمود: سؤال از نام آن حضرت بر شما حرام است؛ زیرا سلطان بر این باور است که امام یازدهم در گذشته در حالی که فرزندی از خود بر جای نگذاشته و به همین جهت میراثش تقسیم شده است... اگر نام وی فاش شود آنان او را تحت تعقیب قرار می‌دهند.<sup>۲</sup>

با این حال برای روشن شدن دقیق این موضوع، باید به متونی که اختصاص به این باب دارد نوشته شده است مراجعه کرد و مسأله را تحت بررسی قرار داد.

### جریان رو به رشد تشیع در دوران غیبت صغرا

شاید نخستین مرحله از نفوذ شیعه در دستگاه عباسی به صورت یک جریان قوی، ماجرای ولایتعهدی امام(ع) باشد. اما می‌دانیم که پیش از آن نیز علی بن یقطین از سوی امام کاظم(ع) دستور یافت تا در دستگاه عباسی بماند و در آنجا به شیعیان کمک کند.<sup>۳</sup> در جریان ولایتعهدی امام(ع) برای مدتی در ظاهر نیز تشیع رنگ حکومتی به خود گرفت. بعد از آن، مأمون همواره اظهار تشیع می‌کرد و گرچه تشیع وی، تشیع امامی نبود، اما می‌توانست صبغهای از تشیع به حساب آید و هواداری کسانی را نسبت به تشیع جلب کند. در نقلی آمده است که مأمون پس از آمدن به عراق، سعی کرد امور مملکتی را به کسانی که

۱ . الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۳، در این باب رساله‌های دیگری نیز تألیف شده که در گزارشی در مقدمه آقای استادی بر «شرعة التسمیه» آمده است.

۲ . الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰

۳ . بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶

تمایلات شیعی داشتند واگذار کند؛ بعد از آن که راضی شد تا از عامه نیز کسانی را بکار گمارد، تصمیم گرفت تا در کنار هر نفر از عامه، یک نفر شیعه نیز بگذارد.<sup>۱</sup> توجه داریم که مأمون، حرمین شریفین را نیز در اختیار علویان گذاشت، سنتی که بعدها ادامه یافت و نام حکومت شرفا را به خود گرفت.

بعد از مأمون و معتصم، متوکل این شیوه را دگرگون کرد و به دفاع از اهل حدیث که به شدت ضد معتزله و شیعه بودند، پرداخت. وی در دشمنی خود با علویان تا آنجا پیش رفت که حتی دستور خرابی مشهد امام حسین(ع) را صادر کرد و گفت تا زمین‌های گرداگرد آن را شخم زده و کشت کردند.<sup>۲</sup> این حرکت هم دوامی نیاورد و پس از روی کار آمدن خلفایی که با شدت و ضعف این سیاست را دنبال می‌کردند، با روی کار آمدن مقتدر عباسی از سال ۲۹۵ به بعد، زمینه رشد شیعه در بغداد و نقاط دیگر فراهم شد.

در این دوره شاهد آن هستیم که بسیاری از شیعیان برجسته، دارای مشاغل حکومتی و اداری بودند. پیش از این اشاره کردیم که آمادگی شیعیان برای نفوذ در امور حکومتی از مدتها قبل مطرح بوده است. شیخ طوسی نقل کرده است که حکم بن علیا گفت: من فرمانروایی بحرین را داشتم و در آنجا به مال زیادی دست یافتم که مقداری را انفاق کرده و با مقدار دیگر آن زمین و... خریدم. پس از مدتی خمس آن را نزد امام جواد(ع) آوردم. امام فرمود: همه اموالی که داری از آن ماست، اما من همان مقدار را که آورده‌ای قبول می‌کنم و باقی را به تو می‌بخشم.<sup>۳</sup> نجاشی از حمدویه نقل کرده که محمد بن اسماعیل بن بزیع و نیز احمد بن حمزه از وزیران بودند. حمدویه از شیعیان امام کاظم(ع) بوده و امام جواد(ع) را نیز درک کرده است.<sup>۴</sup>

حسین بن عبدالله نیشابوری که از شیعیان امام جواد(ع) بود، مدتی حکومت

۱ . العیون و الحدائق، ص ۴۵۰ - ۴۵۱

۲ . مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸

۳ . استبصار، ج ۲، ص ۵۸

۴ . رجال نجاشی، ص ۲۳۳

سیستان را داشت.<sup>۱</sup> نوح بن دراج از شیعیانی بود که قاضی کوفه به شمار می‌رفت. او می‌گفت، از برادرش جمیل بن دراج که از اصحاب امام صادق(ع) بود، اجازه (قضاوت در کوفه) را گرفته است.<sup>۲</sup>

جریان مشارکت شیعیان امامی در دستگاه حکومتی در دوران آخرین امامان(ع) رو به گسترش گذاشت. در دوران امام یازدهم(ع) و پس از آن در غیبت صفرا، شمار فراوانی از شیعیان در دستگاه عباسی شغل‌های مهمی به دست آوردند. می‌دانیم که یعقوبی، مورخ برجسته شیعی امامی، شغل دبیری داشت و لذا به «کاتب» شهرت یافت. وی که در غیب صفرا می‌زیست، شرح حال امامان را تا زمان امام هادی(ع) آورده است.

علی بن محمد بن زیاد صیمری از دیگر شیعیانی است که شوهر خواهر جعفر بن محمد وزیر بود و توانست در حکومت شغل مهمی بدست آورد. وی نویسنده کتاب *الاصیاء* است که ابن طاوس (م ۶۶۴) قطعاتی از آن را نقل کرده است.<sup>۳</sup> نکته مهم در این دوران این بود که شیعیان با وجود دشواری‌های فراوان، توانستند این قبیل موقعیت‌ها را به دست آورند و جایگاه خویش را در بغداد مستحکم سازند. در این زمان، افزون بر دشمنی عباسیان نسبت به شیعیان، شورش‌های شیعیان زیدی، جنبش قرامطه و نیز حرکت اسماعیلیه خطرات فراوانی را برای شیعیان امامی به دنبال داشت؛ چرا که به هر حال نام شیعه میان آنان مشترک بود. با این حال شیعیان امامی کوشیدند تا خود را از این جریان‌ات بدور داشته و سلطه خویش را در بغداد استوار سازند.

توجه داشته باشیم که این زمان، کوفه و بغداد، از مراکز اصلی شیعیان بود، پدیده‌ای که همواره در تاریخ باقی ماند. دشمنی‌های ابن معتر (م ۲۹۶) با شیعیان، و تأکیدات وی علیه شیعیان در کوفه، در ارجوزه معروف او در تاریخ معتضد عباسی نشانگر قدرت و قوت شیعیان در این شهر است.<sup>۴</sup>

۱ . کافی، ج ۵، ص ۱۱۱

۲ . رجال کشی، ص ۲۵۱

۳ . مهج الدعوات، ۲۷۳

۴ . رسائل ابن المعتر (بغداد، ۱۹۴۶) صص ۸۰ - ۱۰۷

عباس اقبال ضمن شرحی از زندگی ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۷) - (۳۱۱) درباره رشد شیعه در این دوره و رسوخ شیعیان در دستگاه اداری عباسی مطالبی بیان کرده و می‌نویسد: ابوسهل، لااقل در قسمت اول از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت ابن فرات، در دربار نفوذی فوق العاده داشته و فرقه امامیه در آن دوره یعنی ایام غیبت صغری که از خاندان نوبخت افرادی دیگر مثل ابوالحسین علی بن عباس (م ۳۲۴) و ابوالقاسم حسین بن روح (م ۳۲۶) در بغداد دارای ریاست و قدرت بوده‌اند، در تحت توجه و راهنمایی ابوسهل اسماعیل بن علی به عزت و شوکت بسیار زیست می‌کرده‌اند.

وی همچنین با اشاره به وزارت آل فرات و پشتیبانی آنها از آل‌ابی طالب می‌نویسد: شمار مخالفان اهل تسنن - عموماً و طایفه امامیه خصوصاً - در سایه پشتیبانی آل فرات رو به افزایش گذاشت.<sup>۱</sup>

اقبال در شرح حال حسین بن روح، نایب سوم امام زمان (ع) می‌نویسد: حسین بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت تا اوان وزارت حامد بن عباس (از جمادی الثانیه ۳۰۶ تا ربیع الثانی ۳۱۱) به حرمت تمام در بغداد می‌زیست و منزل او محل رفت و آمد امیران و اعیان و وزیران معزول بود... بعد از خلاصی از حبس، حسین بن روح، باز در بغداد به همان عزت و احترام پیشین به اداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که بر عهده داشتند به او می‌رساندند. چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت، مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول ۳۲۲) و ابوالحسین علی بن عباس (م ۳۲۴) و ابوعبدالله حسین بن علی نوبختی (م ۳۲۶) در دربار خلفا و امرای لشکری مقام‌های مهمی داشتند، دیگر کسی نمی‌توانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق نیز از قول مخالفان اشکالی را درباره مسأله غیبت امام زمان (ع) آورده و آن این که چرا امامان در دوران اموی که فشار شدیدتر بود غیبت نکردند، اما در دورانی که شیعیان فراوان شده و به واسطه دوستی با بزرگان دولتی و صاحبان قدرت،

۱ . خاندان نوبختی، صص ۹۹ - ۹۶

۲ . خاندان نوبختی، صص ۲۲۰ - ۲۱۷

قدرت و شوکتی یافتند، مسأله غیبت پیش آمد؟ در این نقل، به طور تلویحی به نفوذ سیاسی شیعیان در این دوره اشاره شده است. پاسخ شیخ صدوق آن است که آن زمان، حرکت امامان(ع) سیاسی نبوده و بحث قیام به سیف برای امامان شیعه در کار نبود، اما نسبت به امام زمان(ع) مسأله «قائم» بودن و قیام به سیف مطرح بود و به همین دلیل خطر از این ناحیه بسیار پیش بینی می‌شد.<sup>۱</sup>

آنچه قابل تأمل است این که شیعه از یک سو امامت عباسیان را نامشروع می‌دانست و از سوی دیگر در حکومت آنان تا حد وزارت به کار می‌پرداخت. این مسأله‌ای است که از دیرباز در فقه سیاسی شیعه مورد توجه بوده و افزون بر عبارات فراوانی که در کتابهای فقها در این باره آمده، سید مرتضی (م ۴۳۶) رساله‌ای خاص در این باره تألیف کرده که ما گزارش آن را در جای دیگری آورده‌ایم.<sup>۲</sup>

### مهدویت و فرقه‌های اسلامی

نظریه مهدویت در شیعه امامیه، در کنار نظریه امامت به صورت امر استوار باقی ماند. در میان اهل سنت نیز این نظریه طرفداران زیادی یافت و به ویژه در میان شماری از طوایف آنان، به ویژه تسنن شمال آفریقا، بیش از دیگران مطرح شد. تأثیر این باور در تحولات سیاسی شمال آفریقا از دیرباز مطرح بوده و طی قرن اخیر هجری، ماجرای مانند مهدی سودانی، مؤثر در یک جنبش سیاسی و ضد استعماری علیه بریتانیا بود که در سال ۱۸۹۸ سرکوب شد.

گرچه گفته می‌شود که مهدویت به عنوان یک رکن اعتقادی در اهل سنت نیست، اما اعتقاد به آن از دیر زمان وجود داشته است. شاهد آن کتابها و

۱ . کمال الدین، ص ۴۵

۲ . نک: سیاست و فرهنگ در روزگار صفوی، ج ۱، ص ۲۸۴ - ۲۹۳ رساله سید مرتضی «مسأله فی العمل مع السلطان» است که در «رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، صص ۹۷ - ۸۹ چاپ شده است.

رساله‌های بیشماری است که در این باره نوشته شده و شماری از متون آن در کتابی با نام *الامام المهدی عند اهل السنه*<sup>۱</sup> گردآوری شده است. مخالفان مهدویت از قدیم در میان اهل سنت بوده‌اند و شاعری چون ابن معتمر (م ۲۹۶)، که یک روز هم خلیفه عباسی شد، در اشعاری، به صراحت باور به مهدویت را در میان شیعیان مورد تمسخر قرار می‌دهد.<sup>۲</sup> به تدریج عقیده به مهدویت، به صورت امر ثابت در میان اهل سنت درآمد، اما به عکس شیعه که معتقد به ولادت آن حضرت و دوام عمر ایشان تا وقت ظهور بود، آنان، غالباً ابراز می‌کردند که مهدی در پایان این عالم یا در وقتی خاص که خداوند مصلحت بداند، متولد خواهد شد.<sup>۳</sup>

در میان اهل سنت، عمده احادیث مهدویت، در کتاب‌هایی با عنوان الملاحم و الفتن وارد شده که اشاره به رویدادهای مربوط به آخرالزمان است. یکی از قدیمی‌ترین‌ترین این آثار کتاب *الملاحم و الفتن* نعیم بن حماد (م ۲۲۹) است که آینه خلاف‌گویی و جعل است.<sup>۴</sup> زاویه دید این اخبار، رویکردی است که به تغییرات سیاسی عمده به ویژه تغییر حکومت دارد و بیش از آن که واقع‌نمایی دینی داشته باشد، بیانگر تحولات سیاسی جاری همراه با خط دهی به آینده این تحولات است.<sup>۵</sup> این آثار در میان شیعه نیز رواج یافت و چندین اثر در این زمینه،

۱. تدوین مهدی فقیه ایمانی، ناشر المجمع العالمی لاهل البیت (ع)، تهران، ۱۴۱۸/۱۹۸۸. در این کتاب آنچه از دیرباز تا این اواخر، در کتابهای حدیثی، درباره امام زمان (ع) ضمن کتاب الفتن یا مشابه آن آمده، گردآوری شده است.
۲. رسائل ابن معتمر، ص ۱۰۴. متنی نیز در اشعاری این باور را نپذیرفته است. سه بیت شعر وی را بنگرید در: *المهدیه فی الاسلام*، ص ۱۷۵
۳. یک نمونه از این دیدگاه روشن که تفاوت فکر اهل سنت با شیعه امامیه را در این باره مطرح می‌کند، مطالبی است که فضل بن روزبهان خنجی (م ۹۲۷) در کتاب *وسيلة الخادم الی المخدوم* (به کوشش رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۵) ص ۲۸۲ بیان کرده است.
۴. بخشی از اخبار ملاحم درباره ظهور دجال است، موضوعی که غالب روایات آن، چنان که در منتخب الاثر (ج ۱، ص ۲۷۵ به بعد) آمده بی اساس و از لحاظ متن و سند اشکال دارد، گرچه شاید در اصل آن، چند نقلی درست باشد. شیعیان نیز آثاری در زمینه ملاحم و فتن نوشته‌اند که فهرستی از آنها را می‌توان در رجال نجاشی ملاحظه کرد.
۵. تأثیر اخبار ملاحم و فتن در سیاست از دوره امویان آغاز شد. در این باره بنگرید: اخبار الملاحم و الفتن و أثرها فی العقلية العربية و الاسلاميه حتى نهاية العصر الاموي، عمار نصار، قم، ۱۳۸۸ پژوهشگاه اندیشه اسلامی.



توسط مؤلفان شیعی نوشته شد.<sup>۱</sup>

بعدها که تصوف جهان تسنن را در اشغال خود گرفت، باور اولیاء جای عقیده به مهدویت را به مقدار زیادی گرفت، گرچه در برخی از مناطق، حتی به رغم تصوف، مهدویت و ادعای آن، چندان ریشه کرده بود که همچنان جایگاه خود را حفظ کرد. منازعه سید حیدرآملی با ابن عربی بر سر باور به مهدویت و مفهوم خاتم اولیاء اشارتی به سرنوشت این مفهوم میان اولیاء گرای صوفیان و باور شیعیان عارفی چون سید حیدر آملی به نقش مهدی(ع) در جایگزینی خاتم اولیائی است.<sup>۲</sup>

اما در میان شیعیان نیز ماجرای مهدویت در ادوار مختلف، منشأ برخی از نگاه‌ها، نگره‌ها، آداب خاص - مانند انتظار ظهور و آمادگی برای آن در روزهای جمعه در کاشان قرن ششم و برخی از شهرهای<sup>۳</sup> - و نیز ادعاهای ظهور به ویژه در قرن نهم توسط جریان نوربخشیه و مشعشعیه بوده است. همچنین در برخی از جنبش‌های غالی شیعی مانند حروفیه نیز رد پای ماجرای مهدویت مطرح بوده است. اما در فقه شیعی، تأثیر مهدویت در بسیاری از احکام و افکار سیاسی وجود داشته و عمده‌ترین آن، مفهوم نیابت فقیه از امام زمان (ع) بوده است. این نیابت که ابتدا نیابت خاص بود، بعد از آن، به عنوان نیابت عام مطرح شد و با وجود دیدگاه‌های متفاوت، همواره در فقه، به ویژه در احکام خمس و جهاد و نیز حکومت، مبنای بسیاری از فروع فقهی شده است. این مسأله در نهایت با عنوان ولایت فقیه، مبنای نظریه سیاسی شیعه در دوره صفویه تا انقلاب اسلامی شد.

از سوی دیگر، در آغاز دوره صفوی، مسأله مهدویت قدری جدی‌تر طرح شد و علاوه بر علما که عنوان نیابت عام داشتند، برخی از شاهان صفوی و وابستگان به آنان نیز خود را به نوعی مقدمه ظهور حضرت مهدی (ع) می‌دانستند. در این

۱ . بنگرید: رجال نجاشی، ص ۱۵، ۲۶، ۳۶، ۵۸، ۱۲۲، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۷، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۲۶، ۳۲۹.

۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۴، ۴۵۸.

۲ . جامع الاسرار، ص ۳۸۶ - ۳۸۷.

۳ . برای دیدن رسمی برای انتظار در قلعه بد، کاشان و منطقه ای از شام بنگرید: تاریخ تشیع در ایران،

زمینه نشانه‌های فراوانی وجود دارد که ما در مقاله ای مستقل به آن پرداخته‌ایم.<sup>۱</sup> در نیمه قرن سیزدهم هجری، با ظهور علی محمد باب، داستان تازه ای درباره مهدویت و ادعای بابیت آغاز شد که به تدریج به پیدایش فرقه ای تازه و سپس آئینی جدید در ایران و برخی از کشورهای همجوار منجر شد. اساس این ماجرا، در آغاز سوء استفاده‌ای بود که از کلمه مهدویت و بابیت صورت گرفت. جریان مذکور توسط دولت قاجاری به ویژه شخص امیر کبیر سرکوب شد، اما پایان نیافت و تا به امروز، البته در قالبی دیگر، به راه خود ادامه داده است. در مقابل این ماجرا، شیعیان، با تقویت معارف مهدوی، هم در زمینه‌های حدیثی و هم ادبی، به معارضه با بهائیت برخاستند و اندیشه مهدویت و حضور آن را در میان شیعیان تقویت کردند. در همین زمینه، انجمن‌های ادبی و نیز تبلیغی در اواخر قاجار و سپس در میانه دوره پهلوی ایجاد شد و در اطراف آنها حرف و حدیث‌های فراوانی شکل گرفت. در ایران بعد از انقلاب، اندیشه مهدویت همچنان یکی از محوری‌ترین مسائل بحث و بررسی بوده و هست. علاوه بر توجه ویژه به مسجد جمکران، نیز برگزاری جلسات فراوان و هفتگی برای دعای ندبه که یکی از منظم‌ترین ادعیه برای تشریح مبانی مهدویت است، و نیز توجه خاص برخی از دولت‌ها در اواخر هشتاد، سبب توجه بیشتر به این مسأله و نگارش آثار بسیار فراوان در این موضوع شده است.

اندیشه مهدویت در جهان معاصر سنی مطرح و آثار فراوانی در این زمینه، در سعودی و کشورهای دیگر به چاپ می‌رسد. یکی از بزرگترین تحولات سیاسی معارض در کشور سعودی، در سال ۱۴۰۰ هجری توسط یک سلفی مدعی مهدویت و شدیداً ضد دولت سعودی با نام جَهِیمان، در داخل حرم شریف مکی صورت گرفت که به کشته شدن وی و بیش از پانصد نفر انجامید. از آن زمان آثار فراوانی درباره مهدویت در این کشور چاپ شده و تلاش شده است تا خصائص و ویژگی‌های موجود در روایات مورد توجه قرار گیرد.

۱ . مقاله نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب الزمان علیه السلام (نمونه تاریخی) به ضمیمه رساله «شرح حدیث دولت‌نا فی آخر الزمان» چاپ شده در مجله پیام بهارستان، شماره ۱۱

## دعای ندبه و تفسیر دیدگاه های تاریخی شیعه

دعاهای مختلفی در منابع دعایی و زیارتی شیعه درباره امام زمان (ع) وجود دارد که روی بحث فرج آن حضرت تأکید می‌کند. در میان این دعاها، دعای ندبه که توسط ابن طاوس به نقل از کتاب *المزار* محمد بن جعفر بن علی مشهدی و او به نقل از محمد بن علی بن ابی قره و وی از کتاب محمد بن حسین بن سفیان بزوفری نقل کرده است،<sup>۱</sup> یکی از دعاهایی است که دیدگاه‌های مذهبی - تاریخی و سیاسی شیعه را در زمینه مهدویت تبیین می‌کند. در این دعا، ابتدا تاریخ انبیاء مرور شده، سپس به تاریخ زندگی رسول الله (ص) و امیر مؤمنان (ع) رسیده و از آنجا یک مرور تاریخی بر مصائب اهل بیت و علویان شده و سپس موقعیت حضرت مهدی (ع) ویژگی‌های شخصی و خاندانی و نقشی که آن حضرت باید در مقابل آن مصائب و مشکلات و اصلاح جامعه و ترویج دین و شریعت داشته باشد، مرور می‌شود.

۱ . درباره سند این کتاب بنگرید به: فروغ ولایت در دعای ندبه، آیت الله صافی گلپایگانی، (قم،

## منابع

- الاتحاد بحب الاشراف، عبدالله بن محمد بن عامر شبراوى شافعى، مصر، المطبعة الاديبه، ۱۳۱۶ق.
- آثار احمدى، به كوشش ميرهاشم محدث، تهران، نشر قبله، ۱۳۷۴ش.
- اثبات الهداة، شيخ حر العاملى، قم، ۱۴۰۱ق.
- اثبات الوصيه، مسعودى، قم، منشورات رضى.
- الاحتجاج، طبرسى، تصحيح هادى به، تهران، اسوه، ۱۴۱۳ق نجف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۴ق. افست
- قم، كتابفروشى قدس محمدى.
- احسن التقاسيم، شمس الدين ابى عبدالله محمد بن احمد مقدسى، ليدن، ۱۹۰۶م.
- الإحكام فى اصول الاحكام، سيف الدين الآمدى، تحقيق شيخ ابراهيم العجوز، بيروت، دارالكتب
- العلمية، ۱۴۰۵ق.
- اخبار اصبهان، حافظ ابونعيم اصبهانى، تهران، مؤسسة النصر، افست از روى چاپ ليدن ۱۹۳۴م.
- اخبار الطوال: احمد بن داود الدينورى، تحقيق عبدالمنعم عامره، قاهره، مكتبة عيسى البابى،
- ۱۹۶۰م.
- اخبار الملاحم و الفتن و أثرها فى العقلية العربية و الاسلاميه حتى نهاية العصر الاموى، عمار
- نصار، قم، ۱۳۸۸ پژوهشگاه اندیشه اسلامى.
- الاختصاص، (منسوب به) شيخ مفيد، قم، انتشارات اسلامى.
- ادب الدنيا و الدين، ماوردى، بيروت، دار هلال، ۱۴۲۱ق.
- ادبيات فارسى بر مبنای تأليف استورى، ج ۲ ترجمه يو. ا. برگل، ترجمه يحيى آرين پور و ...،
- تحرير احمد منزوى، تهران، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ۱۳۶۲ش.
- الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد الشيخ المفيد، قم، مؤسسة آل البيت (ع)،
۱۴۱۳. (و در مواردى از چاپ قم، بصيرتى).
- استبصار فيما اختلف من الاخبار، تحقيق السيد حسن خراسان، بيروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.
- استغاثه فى بدع الثلاثة، على بن احمد ابوالقاسم كوفى، تهران، اعلمى، ۱۳۷۳ق

- الاستيعاب، ابن عبد البر القرطبي [چاپ شده در حاشيه الاصابه] بيروت، داراحياء التراث العرب.  
 الاصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلاني، بيروت، دارالاحياء التراث العربي، الطبعة الاولى ١٣٢٨ ق .  
 اعلام الدين، ديلمى، قم، مؤسسة آل البيت،: ١٤٠٨ ق .  
 اعلام الورى، أبوعلی فضل بن حسن طبرسى، تهران، دارالکتب الاسلامية، ١٣٩٠ ق .  
 اعيان الشيعة، السيد محسن الامين، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات  
 الاغانى، ابوالفرج الاصفهاني، مصر، وزارة الثقافة والارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة،  
 ١٩٦٣ م .  
 الاقبال بالاعمال، على بن موسى ابن طاووس، تصحيح جواد قيومي، قم، دفتر تبليغات اسلامي،  
 ١٤١٤ ق .  
 اكذوبة تحريف القرآن بين الشيعة و السنة، رسول جعفریان، تهران، ١٤٠٦ ق  
 الامالى، شيخ صدوق، بيروت، اعلمى، ١٩٨٠ م .  
 الامالى فى آثار الصحابه، عبدالرزاق بن همام الصنعاني، تحقيق: مجدى، السيدابراهيم، قاهره، مكتبة  
 القرآن .  
 الامالى، محمد بن الحسن الطوسى، نجف، مطبعه النعمان، ١٣٨٤ ق .  
 الامالى، محمد بن محمد بن نعمان، الشيخ المفيد تحقيق: حسين استاد ولى، على اكبر غفارى، قم  
 ١٤٠٣ ق .  
 الامام ابوحنيفه: الشيخ ابوزهره، مصر، دارالفكر العربى، ١٣٦٦ ق .  
 الامام الصادق (ع)، ابوزهره، قاهره، دارالثقافه العربيه،  
 الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حيدر، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين (ع)  
 الامام مالك، ابوزهره، قاهره، دارالفكر العربى  
 الامامة و التبصرة من الحيرة، ابن بابويه قمى، قم، مدرسة الامام المهدي، ٧، ١٤٠٤ ق .  
 الامامة و السياسة، المعروف بتاريخ الخلفاء، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة الدينورى، تحقيق:  
 على شيرى، قم، افست منشورات رضى، ١٤١٣ ق . (و در مواردی از چاپ ١٣٣٨ ق . مصر).  
 امان الاخطار، ابن طاووس، نجف .  
 الامتاع و الموانسه، ابوحيان التوحيدى، تحقيق: احمدامين و احمدالزين، بيروت، دارمكتبة الحياة .  
 انساب الاشراف ج ٢، ٣، احمد بن يحيى بلاذرى، تصحيح محمدباقر محمودى، بيروت، ١٣٩٤،  
 ١٣٩٧ ق (تصحيح سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ١٩٩٦).  
 اهل البيت فى رأى صاحب الملل و النحل، (مقاله) چاپ شده در: مجله تراثنا، ش ١٢، ص ١٧ - ١٨  
 الائمة الاثنى عشر، ابن طولون، تحقيق صلاح الدين منجد، قم، منشورات الرضى .

- بحار الانوار، محمد باقر مجلسي، بيروت، مؤسسة الوفاء.
- بحوث مع اهل السنة والسلفية، السيد مهدي الروحاني، بيروت، المكتبة الاسلامية  
البدء والتاريخ، مطهر بن طاهر المقدسي، بيروت، دارصادر، (افست باريس ١٨٩٩ م)  
البداية و النهاية، ابوالفداء ابن كثير الدمشقي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٧ ق. (نيز دارالفكر،  
١٩٨٦)
- البرهان في تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني، قم، مكتبة اسماعيليان.
- بستان الكرام، محمد بن حسين رازي، مقدمه دانش پژوه، تهران.
- بصائر الدرجات، ابو جعفر محمد بن حسن فروخ صفار قمي، به كوشش حاج ميرزا محسن كوچه  
باغي تبريزي، قم، مكتبة المرعشي، ١٤٠٤ ق.
- بغية الطلب في التاريخ الحلب، عمر بن احمد ابن العديم، بيروت، دارالفكر.  
بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، علامه شيخ محمد تقى التستري، تهران، منشورات مكتبة الصدر،  
١٣٩٠ ق.
- بهجة المجالس، ابن عبدالبر القرطبي، قاهره، الدار المصرية للتأليف و الترجمة.  
البيان و التبيين، عمرو بن بحر الجاحظ، تحقيق عبدالسلام هارون، قاهره، ١٣٨٠ ق.
- تاريخ ابن خلدون، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٣٩١ ق.
- تاريخ ابى زرعة الدمشقي، عبدالرحمن بن عمرو بن عبدالله النصري، دارسة و تحقيق، شكرالله  
بن نعمة الله القوجاني.
- تاريخ ابن عساكر، ترجمة الامام علي بن ابي طالب (ع)، تصحيح محمد باقر المحمودي.
- تاريخ التراث العربي، فؤاد سزگين، حجاز، ادارة الثقافة و النشر بالجامعة الامام محمد بن سعود،  
١٤٠٣ ق.
- تاريخ الثقات، العجلي، تحقيق عبدالعطي قلمجي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٥
- تاريخ الخلفاء (نسخه قرن پنجم هجري) مؤلف؟، مسكو، دار النشر العلم، ١٩٦٧ م.
- تاريخ الخلفاء، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر سيوطي، تحقيق: محمد محيي الدين عبدالحميد،  
مصر، ١٣٧١ ق.
- تاريخ الخميس، حسين بن محمد بن حسن ديار، بيروت، دارصادر.
- تاريخ الطبري (تاريخ الامم و الرسل و الملوك، محمد بن جرير طبري، بيروت، مؤسسة الاعلمي،  
١٩٨٣ و تصحيح محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دارالمعارف.
- تاريخ الكبير، ابو عبدالله اسماعيل بن ابراهيم بخاري، بيروت، دارالكتب العلمية، و جلد ١٥ از طبع  
لیدن).

تاریخ المدينة المنوره، ابوزید عمر بن شبّه النمیری، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، افست قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق.

تاریخ یعقوبی، احمد بن محمد ابن واضح یعقوبی، بیروت، دار صادر. (افست قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۳۷۳ ش).

تاریخ اهل البيت (ع)، تحقیق محمد رضا حسینی جلالی، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۰.

تاریخ بغداد، ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، بیروت، دارالکتب العربی (تاریخ بغداد، ابوبکر خطیب بغدادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷).

تاریخ بیهقی، ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق، تصحیح احمد بهمنیار، تهران، فروغی.

تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، تهران، نشر علم، ۱۳۸۹.

تاریخ جرجان، السهمی، به اهتمام: محمد عبدالمعید خان، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۷ ق.

تاریخ خلیفه بن خیاط، تصحیح اکرم ضیاء العمری، بغداد، المجمع العلمی العراقی، ۱۳۸۶ ق.

تاریخ فخری، ابن طقطقی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.

تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، به کوشش سید جلال الدین تهرانی، تهران، توس ۱۳۶۱ ش.

تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی، به کوشش: عبدالحسین نوابی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.

تاریخ مدینه دمشق، ابوالقاسم علی بن الحسن ابن عساکر، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶ م.

تاریخ مدینه دمشق، ترجمه الامام زین العابدین، تصحیح محمد باقر المحمودی، تهران، وزارت ارشاد، ۱۹۹۳.

تاریخ یحیی بن معین، تحقیق: احمد محمد نورسیف، عربستان، جامعه الملك عبدالعزيز، ۱۳۹۹ ق.

تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، سید حسن صدر، تهران، منشورات الاعلمی.

التبيان في تفسير القرآن، ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی، باهتمام: شیخ احمد قصیر، بیروت، داراحیاء التراث الاسلامی.

التبيان في تفسير القرآن، ابی جعفر محمد بن حسن الطوسی، باهتمام: شیخ احمد قصیر، بیروت، داراحیاء التراث الاسلامی.

تتمة ذیل تاریخ بغداد، (چاپ شده همراه با تاریخ بغداد) (تتمة ذیل تاریخ بغداد، ابن نجار، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷).

تجارب الامم، ابوعلی احمد بن محمد مسکویه، قاهره، دارالکتب الاسلامیه.

- تحف العقول، ابن شعبه حراني، قم، انتشارت اسلامى.
- التدوين فى اخبار قزوين، عبدالكريم بن محمد رافعى قزوينى، تحقيق: عزيزالله عطاردى، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ق.
- تذكرة الحفاظ، شمس الدين الذهبى، بيروت داراحياء التراث العربى ١٣٧٤ق.
- تذكرة الخواص، سبط بن الجوزى، تهران، مكتبة نينوى.
- التذكرة الحمدونيه، محمد بن حسن بن حمدون، بيروت، دارصادر، ١٤١٧ق.
- التراييب الادارية، الكتانى، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- ترجمة الامام الحسن(ع) من تاريخ دمشق، ابن عساكر، تحقيق العلامة المحمودى، بيروت.
- ترجمة الامام الحسن(ع)، ابن سعد، تحقيق: السيد عبدالزير طباطبائى، چاپ شده در: تراثنا، ش ١١.
- ترجمة الامام الحسين(ع) من تاريخ دمشق، ابن عساكر، تحقيق العلامة المحمودى، بيروت.
- ترجمة الامام الحسين(ع)، ابن سعد، تحقيق: السيد عبدالزير طباطبائى، چاپ شده در: تراثنا، ش ١٠.
- ترجمة الامام على بن ابي طالب من تاريخ دمشق، على بن الحسين ابن عساكر، تصحيح محمد باقر المحمودى، بيروت، مؤسسة المحمودى، ١٩٧٨ م.
- تعريف احوال سادة الانام النبى و الاثنى عشر امام، راشد بن ابراهيم البحرانى، تصحيح سيد احمد اشكورى، تهران، ٢٠٠٧.
- تفسير الامام العسكرى عليه السلام، تصحيح مؤسسة الامام المهدي، قم.
- تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، تهران، انتشارات علميه اسلاميه.
- تفسير القمى، على بن ابراهيم بن هاشم قمى، قم، دارالكتاب، ١٤٠٤ق.
- تقييد العلم، خطيب بغدادى، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٩٧٤ م.
- تمهيد لتاريخ الفلسفة الاسلامية، مصطفى عبدالرزاق، قاهره، لجنة التأليف و الترجمة، ١٩٦٦ م.
- التنبيه و الاشراف، ابوالحسن على بن الحسين المسعودى، تحقيق: عبدالله اسماعيل الصاوى، قاهره (افست قم) ١٣٦٤ ش.
- تنزيه الانبياء، شريف مرتضى، قم، شريف رضى.
- تنقيح المقال فى احوال الرجال، اسدالله المامقانى، تهران، المرتضوية(بى تا)
- تهذيب التهذيب، ابن حجر العسقلانى، هند، ١٣٢٥ ق
- تهذيب الكمال، جمال الدين ابى الحجاج يوسف المزى، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٢ ق .
- تهذيب تاريخ دمشق، عبدالقادر بدران، بيروت دارالمسيرة.
- تهذيب، محمد بن حسن طوسى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٥ش



تواريخ النبى و الآل، الشيخ محمد تقى التستري، قم، دارالشرافه، ١٤١٦ق  
 التوحيد، محمد بن على بن الحسين ابن بابويه الشيخ الصدوق، تهران، مكتبة الصدوق، ١٣٩٨  
 تيسير المطالب فى امالى الامام ابى طالب، ابو طالب زيدى، ١٣٩٥ ق .  
 الثاقب فى المناقب، ابو جعفر محمد بن على طوسى، ابن حمزه تحقيق: نبيل رضا علوان، قم،  
 انصاريان، ١٤١١ق.

الثقات، محمد بن حبان البستى، هند، مجلس دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الاولى، ١٣٩٣ ق .  
 جامع الاسرار و منبع الانوار، سيد حيدر آملى، تصحيح: پروفيسور هانزى كرين، يحيى عثمان،  
 تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٤٨

جامع المسانيد، ابوالمؤيد موفق بن احمد خوارزمى، بيروت، دارالكتب العلمية.  
 جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر القرطبي، مصر، دارالكتب الحديثية، ١٩٧٩م.  
 جغرافياى تاريخى هجرت امام رضا(ع) از مدينه تا مرو، جليل عرفان منش، مشهد، بنياد  
 پژوهشهاى اسلامى، ١٣٧٤ ش .

الجمال، شيخ مفيد، تحقيق سيد على ميرشرىفى، قم، مكتب الإعلام الاسلامى، ١٤١٦ ق  
 جمهرة نسب قریش و اخبارها، زبير بن بكار، رياض، داراليمامه، ١٤١٨ق  
 جهاد الشيعة، سميره مختار اللثي، افست قم، نشر البطحاء، ١٣٤٣ ش .  
 الحدائق الوردية فى مناقب الائمة الزيدية، حميد بن احمد بن محمد المحلى، صنعاء، مكتبة بدر،  
 ١٤٢٣

حلية الاولياء، ابى نعيم احمد بن عبدالله الاصفهانى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٩ ق  
 حياة الامام الباقر(ع)، باقر شريف قرشى، بيروت، دارالبلاغه، ١٩٩٣  
 حياة الامام موسى بن جعفر(ع)، باقر شريف قرشى، نجف، مطبعة الاداب، ١٩٧٠م  
 حياة الحيوان، دميرى، بيروت المكتبة الاسلامية .

الحياة السياسية للامام الجواد (ع)، جعفر مرتضى، بيروت، الدار الاسلاميه .  
 الحياة السياسية للامام الرضا (ع)، جعفر مرتضى، بيروت، دارالتبليغ الاسلامى، ١٣٩٩ق (الحياة  
 السياسة للامام الرضا(ع)، علامه مرتضى، قم، منشورات جماعة المدرسين)

حياة الصحابه، الكاندهلوى، حلب، دارالوعى، ١٣٩١ هـ . ق ( و چاپ: بيروت، دارلقلم، ١٩٤٨ م)  
 الحيوان، ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ، تحقيق عبدالسلام هارون، بيروت، داراحياء التراث العربى،  
 (١٩٥٠م)

خاندان نويختى، عباس اقبال، تهران، كتابخانه طهورى، ١٣٥٧ ش.

- خاندان‌های حکومتگر شیعی در بغداد در اواخر غیبت صغری، حسین مدرسی طباطبائی، (به عنوان یک تکمله هیجده صفحه ای برای کتاب مکتب در فرایند تکامل چاپ شده است).
- الخرائج و الجرائح، تحقیق: مدرسة الامام المهدي «ع»، قم، ۱۴۰۹ ق.
- الخصال، ابی جعفر محمد بن علی الصدوق، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
- خطط مصر «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والاثار»، مقریزی، قاهره، مدبولی، ۱۹۹۸ در المنثور، جلال الدین سیوطی، قم، افست کتابخانه مرعشی.
- دعائم الاسلام، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۵ق
- دعبل بن علی الخزاعی شاعر اهل البیت، عبدالکریم الاشر، دمشق، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق.
- الدعوات، قطب الدین راوندی، قم، ۱۴۰۷ ق.
- دلایل الامامة، محمد بن جریر الطبری الامامی، نجف، ۱۳۸۳ ق .
- دیوان الامام الشافعی، تحقیق اسماعیل یوسف، دمشق، دار کرم، (بی‌تا)
- دیوان دعبل بن علی الخزاعی، شرحه حسن احمد، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۴ ق .
- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب‌الدین طبری، بیروت، دارالمعرفة .
- الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقابزرگ طهرانی، بیروت، دارالاضواء.
- ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ج ۲، ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری، قم (افست) منشورات الرضی، ۱۳۶۹ ق.
- رجال الطوسی، الشیخ الطوسی، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ ق.
- رجال العلامة الحلی، قم، رضی، ۱۴۰۲.
- رجال کشی یا اختیار معرفة الرجال، محمد بن حسن الطوسی، تحقیق مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش
- رجال نجاشی، ابوالعباس النجاشی، تصحیح آیه‌الله زنجانی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶
- رسالة ابی غالب الزراری الی ابنه فی آل اعین، تحقیق السید محمد رضا الجلالی الحسینی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۱
- رسالة تسمية من قتل مع الحسين (ع)، فضیل بن الزبیر الرسان، تصحیح السید محمدرضا الجلالی، مجله ترانثا، ش ۲، صص ۱۲۸ - ۱۵۷، ۱۴۰۶ ق
- رسالة جاحظ درباره بنی‌امیه، چاپ شده در کتاب عصر‌المأمون (قاهره، ۱۹۲۸)
- رسالة حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری (ع)، علامه محمد جواد بلاغی، تحقیق رضا استادی، نور علم، دوره دوم، ش ۱، ص ۴۹
- رسائل ابن المعتز، بغداد، ۱۹۴۶

- رسائل الجاحظ، تحقيق و تقديم: على ابوملحم، بيروت، ١٩٨٧
- روض الاخير المنتخب من ربيع الابرار، ابن خطيب، حلب، دارالقلم العربى، ١٤٢٣
- روضة الواعظين، فتال نيشابورى، تحقيق سيد مهدى خراسان، نجف، مطبعة الحيدريه، ١٣٨٦
- زندگانی امام رضا (ع)، سحاب، تهران، دانش.
- زهر الاداب و ثمر الالباب، ابراهيم بن على قيروانى، بيروت، دارالجيل،
- زين العابدين، سيد الاهل، ترجمه وجدانى، تهران، كتابفروشى محمدى، ١٣٣٥ش
- سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خيرالعباد، محمد بن يوسف الصالحى الشامى، تحقيق: الدكتور مصطفى عبدالواحد، قاهره (ج ١) ١٣٩٢ ق
- سر السلسله العلوية، بخارى نسابه، نجف، ١٣٨١ ق .
- سفرنامه ابودلف در ايران، ترجمه ابوالفضل طباطبايى، تهران، زوار، ١٣٥٤.
- سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن يزيد قزوينى ابن ماجد، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت، داراحياء التراث العربى .
- سنن الدارمى، ابو محمد عبدالله بن بهرام الدارمى، بيروت، دارالفكر، ١٣٩٨ ق .
- سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد الذهبى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ ق .
- سيره و قيام زيد بن على، دكتور حسين كريمان، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦٠.
- شاهدخت و الانتابار شهربانو، احمد مهدوى دامغانى، ضميمه ١٦ مجله «آينه ميراث»، تهران، سال ١٣٨٨
- شذرات الذهب فى اخبار من الذهب، ابن العماد الحنبلى، بيروت، دارالاحياء التراث العربى (بى تا)
- شرح الاخبار، قاضى نعمان، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، قم، انتشارات اسلامى، ١٤٠٩ ق.
- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد المعتزلى، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٨ ق.
- شرعة التسمية، ميرداماد، تصحيح رضا استادى، اصفهان، مؤسسة المهديه.
- صبح الأعشى فى صناعة الانشاء، ابوالعباس احمد بن على القلقشندى، قاهره، المؤسسة المصريه العامه، ١٣٨٣ ق.
- صفة الصفوة، ابوالفرج بن الجوزانى، دارالوعى سوريه ١٣٩٠ ق.
- الصلة بين التشيع و التصوف، مصطفى كامل شيبى، مصر، دارالمعارف.
- صلح الامام الحسن (ع)، محمد جواد فضل الله بيروت دارالغدير.
- صلح الحسن (ع)، آل ياسين، دارلكتب العراقية، الكاظمية.
- صواعق المحرقة، ابن حجر هيثمى، مصر، مكتبة القاهرة، ١٣٨٥ ق.

- ضحى الاسلام، احمد امين، مصر، مكتبة النهضة المصرية، الطبعة السابعة.
- ضيافة الاخوان، رضى الدين محمد بن حسن قزوينى، تصحيح احمد حسيني، قم
- طبقات الحنابلة، ابوالحسين محمد بن ابى يعلى، تحقيق: محمد حامد الفيقي، قاهره، مطبعة السنة  
المحمدية، ١٣٧١ ق.
- طبقات الزيدية الكبرى، ابراهيم بن قاسم المؤيد بالله، صنعا، مؤسسه الامام زيد بن على الثقافيه،  
٢٠٠١
- الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه، تقى الدين بن عبدالقادر التميمى المصرى الحنفى، تحقيق:  
عبدالفتاح محمد الحلوى، الرياض، دارالرفاعى، ١٤٠٣ ق.
- طبقات الشعراء ابن معتز، قاهره، دارالمعارف، ١٩٨١
- طبقات الشعراء، محمد بن سلام الجمحى، بيروت، دارالنهضة العربية، تاريخ مقدمه، ١٩٦٨ م .
- طبقات الكبرى، محمد بن سعد، بيروت، داربيروت، ١٤٠٥ ق . (تصحيح محمد عبدالقادر عطا،  
بيروت، دارالكتب العلميه، ١٩٩٠)
- طبقات المحدثين باصبهان، ابو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر، ابوالشيخ الانصارى، تحقيق:  
عبدالغفور عبدالحق حسين برالوشى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٢
- عصر المأمون، احمد فريد رفاعى، قاهره، دارالكتب المصریه، ١٩٢٨ م
- عقد الفريد، ابن عبدربه، بيروت، دارالكتاب العربى، ١٣٨٤ (عقد الفريد، ابن عبدربه، بيروت،  
دارالكتب العلميه، ١٤٠٤).
- العقيدة و الشريعة فى الاسلام، اجناس جولد تيسهر، ترجمه: محمد يوسف موسى و...، بيروت،  
دارالرائد العربى، ١٩٤٦ م.
- علل الشرائع، شيخ صدوق، نجف، مطبعة الحيدرية، ١٣٨٥ ق.
- علل برافتادن صفويان، مقاله ترجمه متون دينى به پارسى در دوره صفوى، تهران، سازمان تليفات  
اسلامى، ١٣٧٢
- على بن الحسين (ع)، سيد جعفر شهيدى، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامى.
- على بن عيسى اربلى و كشف الغمه، رسول جعفریان، مشهد، بنياد پژوهشهای اسلامى، ١٣٧٣ ش.
- عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، ابن عنبه، نجف، مكتبة الحيدرية، ١٣٨٠ ق.
- عوالم العلوم، شيخ عبدالله بحراني، تحقيق: مدرسة الامام المهدي (ع)، قم.
- عيون اخبار الرضا عليه السلام، محمد بن على بن الحسين ابن بابويه الشيخ الصدوق، تهران، اعلمى
- عيون الاخبار، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة الدينورى، قاهره، المؤسسة المصرية العامه، ١٣٨٣ ق.
- العيون و الحدائق فى اخبار الحقائق، مؤلف مجهول، بغداد، مكتبة المثنى، افست چاپ ليدن.

الفارات، ابواسحاق ابراهیم بن محمد تقی کوفی، تحقیق: میرجلال‌الدین محدث ارموی، تهران ۱۳۵۵ق.

الغدیر، عبدالحسین الامینی، بیروت، دارالکتب العربی ۱۳۹۷ق.

غریب الحدیث، ابوعبید قاسم بن سلام هروی، بیروت، هند، ۱۳۸۴ق.

الغیبة، ابوجعفر محمد بن حسن شیخ طوسی، تهران، مکتبه نینوی، (و تحقیق و نشر: بنیاد معارف اسلامی، قم)

الغیبه، نعمانی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق

الفاضل، ابوالعباس میرد، قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۴۲۱ق

الفاقی فی غریب الحدیث، جارالله زمخشری، قاهره، مطبعة الحلبي.

فتوح البلدان، احمد بن محمد بن یحیی البلاذری، تحقیق رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه، قم، ارومیه، ۱۴۰۴ق.

الفتوح، ابن اعثم الکوفی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ (الفتوح، ابن اعثم کوفی، حیدرآباد، ۱۳۹۵ق)

الفتوح، ترجمه فارسی، ترجمه محمد بن احمد بن مستوفی هروی، به کوشش: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش.

فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد الجونی الخراسانی، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت، مؤسسه محمودی.

فِرَقُ الشَّیْعَةِ، ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی، تحقیق: محمد صادق آل بحر العلوم، ۱۳۵۵ق.

الفرق بین الفرق، بغدادی، تحقیق: محمد زاهد الکوثری، قاهره، نشر الثقافة الاسلامیه.

فروغ ولایت در دعای ندبه، آیت الله صافی گلپایگانی، قم، ۱۳۹۲ق

الفصول المختارة، محمد بن محمد بن النعمان الشیخ المفید، قم، مکتبه الداوری (الفصول المختاره، محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۳۷۱ش).

الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی تهران، منشورات الاعلمی .

فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ابوالقاسم البلخی و قاضی عبدالجبار، تحقیق: فؤاد سید، الدار التونسیة للنشر، ۱۳۹۳ق .

الفهرست، محمد بن اسحاق ابن ندیم، تصحیح تجدد، تهران، مروی

الفهرست، محمد بن حسن طوسی، قم، منشورات شریف الرضی.

فهرستواره دستنوشته های ایران، مصطفی درایتی، تهران، کتابخانه مجلس، ۱۳۸۹

فوائد الرضوية فی احوال العلماء الجعفرية، شیخ عباس قمی، قم.

- قابوس نامه، کیکاوس عنصرالمعالی، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۳
- قاموس الرجال، الشیخ محمد تقی التستری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ - ۱۴۲۰ (ق)
- قرب الاسناد، ابوالعباس جعفر بن عبدالله حمیری، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه.
- قصص الانبیاء، قطب الدین راوندی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۴۰۹
- القند، نسفی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
- کامل الزیارات، ابن قولویه، نجف، المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۶ ق.
- الکامل فی التاریخ، ابوالحسن علی بن ابی الکریم ابن الاثیر، بیروت، دارصادر ۱۳۸۵ ق.
- الکامل فی اللغة والادب، ابوالعباس، محمد بن یزید المبرد النحوی، تحقیق: تغارید بیضون، نعیم زررور، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
- الکامل فی ضعفاء الرجال، ابی احمد عبدالله ابی عدی الجرجانی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ق.
- کتابخانه ابن طاوس، اتان گلبرگ، ترجمه علی قلی قرائی، رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۷۱ ش.
- کتابشناسی آثار مربوط به قم، سید حسین مدرس طباطبائی، قم، ۱۳۵۳ ش
- کشف الغمّه فی معرفه الائمه، علی بن عیسی اربلی، تحقیق: سیدهاشم رسولی، تبریز، ۱۳۸۱
- کشف القناع فی حجیه الاجماع، محقق کاظمی، تهران، ۱۳۱۶ ق.
- کمال الدین و اتمام النعمه، شیخ صدوق، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۹ ش.
- کتاب البدیع، عبدالله بن معتز، ص ۴ (بغداد، ۱۹۷۹).
- کتاب الزهد، حسین بن سعید اهوازی، تحقیق ابوالفضل حسینیان، قم، ۱۴۰۳ ق
- لباب الانساب و الاتقاب والاعقاب، ابوالحسن البیهقی ابن فندق، تحقیق السید مهدی الرجائی، ۱۴۱۰
- لسان المیزان، ابن حجر العسقلانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۰ (و تصحیح المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۵)
- لهوف علی قتلی الطفوف، ابن طاوس، به کوشش سید محمد صفی، قم، مؤسسه نشر کتب مذهبی، ۱۳۷۷ ق.
- المبسوط فی فقه الامامیه، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ق
- متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب المازندرانی، قم، بیدار.
- مثیر الاحزان، ابن نماء حلّی، قم، مدرسه امام مهدی (ع)، ۱۴۰۶

المجدی فی انساب الطالبیین، ابوالحسن علی بن محمد العلوی العمری النسابة، تحقیق الدكتور احمد المهدوی الدامغانی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۹

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ابی علی فضل بن حسن الطبرسی، تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة .

مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نور الدین علی بن ابی بکر الهیثمی، بیروت، دارالکتب ۱۹۶۷م.  
مجل التوارخ والتقصص، (تألیف سال ۵۲)، بکوشش محمدرضانی، تهران، کلاله خاور، ۱۳۰۹ ش

مجموعه الاثار، مجموعه مقالات دومین کنگره امام رضا (ع)، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی.  
مجموعه رسائل اعتقادی علامه محمد باقر مجلسی، به کوشش سید مهدی رجایی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸

المحاسن و المساوی، ابراهیم بن محمد بیهقی، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۰ ق.

المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تصحیح محدث ارموی، تهران، ۱۳۷۰ ق.

محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، افست قم، منشورات الرضی، ۱۳۷۴ ش.

محاضرة الابرار و مسامرة الاخبار، ابن عربی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲

مختصر بصائر الدرجات، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۰ ق

مختصر تاریخ دمشق، محمد بن مکرم ابن المنظور، دمشق، دارالفکر ۱۹۸۸م.

مرآة الجنان، یافعی، بیروت، اعلمی.

مروج الذهب و معادن الجوهر، علی بن حسین المسعودی، بیروت، دارالاندلس، ۱۳۸۵ ق.

مسار الشیعه، محمد بن محمد بن نعمان مفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳

مستدرک الوسائل، تحقیق: مؤسسة اهل البيت لإحياء التراث، قم

المستدرک علی الصحیحین، ابو عبد الله الحاكم النيسابوري، بیروت، دارالمعرفة (افست از روی چاپ

هند سال ۱۳۴۲ ق.

المسترشد فی الامامه، محمد بن جریر الطبری الشیعی نجف، مطبعة الحیدریه.

مسند ابن جعد، بیروت، ۱۹۹۰

مسند ابوداود طیالسی، هند، دایره المعارف العثمانیه، ۱۳۲۱ ق

مسند الامام الامام الرضاع(ع)، عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا(ع)

مسند الامام الجواد (ع)، عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا(ع)

مسند الامام الکاظم (ع)، عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا(ع)

مسند الامام الهادی (ع)، عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا(ع)

المسند، احمد بن حنبل، بيروت، دارصادر. مصباح المتجهد، محمد بن حسن طوسی، تهران و بيروت، موسسه فقه شيعه، ۱۴۱۱

مصباح كفعمی، قم، مكتبة السيد الرضى، ۱۴۰۵ق

مصنف فى الاحاديث والاثار، ابوبكر عبدالله بن محمد ابن ابى شيبة، تقديم و ضبط كمال يوسف الحوت، بيروت، دارالتاج، ۱۴۰۹ ق(در مواردی از چاپ هند استفاده شده كه در همانجا يادآور شده‌ايم)

مصنف، عبدالرزاق بن همام الصنعاني، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمي، بيروت، ۱۳۹۲ق.  
مطالب السؤل، كمال الدين محمد بن طلحه شافعي، به كوشش سيد عبدالعزيز طباطبائي، بيروت، بلاغ، ۱۹۹۹

معادن الحكمة، محمد بن فيض كاشاني، تحقيق العلامة الاحمدى، قم، منشورات جماعة المدرسين، ۱۴۰۷ ق.

معارف، ابن قتيبه الدينوري، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۹۷۰ م.

معالم العلماء، ابن شهر آشوب، نجف، المطبعة الحيدريه، ۱۳۸۰ ق

معانى الاخبار، ابوجعفر محمد بن على ابن الحسين بن بابويه القمي، تصحيح على اكبر غفارى، قم، انتشارات اسلامى، ۱۳۶۱ ش.

معتقد الامامية، چاپ دانش پژوه، تهران، ۱۳۳۹

معجم احاديث المهدي (ع)، پنج جلد، به كوشش شيخ على كوراني، قم مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۱

معجم الادباء، ياقوت حموى، بيروت، دارالفكر (و چاپ احسان عباس، دارالغرب الاسلامى، ۱۳۹۳ق)

معجم البلدان، ياقوت حموى، بيروت، دارصادر، ۱۳۹۹ ق.

معجم الشعراء، محمد بن عمران مرزبانى، بيروت، دارالجيل، ۱۹۹۱

معجم الكبير، الطبراني، بيروت، داراحياء التراث العربى

المعرفة و التاريخ، ابويوسف يعقوب بن سفيان البسوى، تحقيق: اكرم ضياء العمرى، بغداد، مطبعة الارشاد، ۱۳۹۴ ق.

المعيار و الموازنة، ابوجعفر الاسكافى، تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودى، بيروت، ۱۴۰۲ ق .

مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهاني، تهران، المكتبة المرتضويه،

مقاتل الطالبين، ابوالفرج الاصفهاني، نجف، المطبعة الحيدرية، ۱۹۶۵ (و تحقيق احمد صقر، بيروت، ۱۴۰۸).



- المقالات الاسلاميين، ابوالحسن اشعری، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۶۹ ( نیز تحقیق هلموت ریتر، بیروت، دارالنشر فرانز شتاينر، ۱۴۰۰)
- مقالات تاریخی، دفتر چهارم، رسول جعفریان، قم، ۱۳۷۷
- المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله ابی خلف الاشعری، تحقیق: محمد جواد مشکور، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰
- تاریخ تدوین حدیث، (مقاله) رسول جعفریان، مجله نور علم، دوره دوم، ش ۱۹، ۲۱، ۲۲
- مقتل الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ابوبکر عبدالله بن محمد ابن ابی الدنیا، تحقیق محمد باقر المحمودی، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۱۱ ق.
- مقتل الحسين (ع)، موفق احمد مکی خوارزمی، تصحیح محمد السماوی، قم، دارانوار الهدی
- مقتل الحسين (ع)، عبدالرزاق، مرقم، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۱
- المقنع فی الامامة، عبدالله بن عبدالله السدآبادی، تحقیق شاکر شیع، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲.
- المقنعه، محمد بن محمد بن نعمان شیخ مفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳
- مقولة جسم لا کالاجسام بین هشام بن حکم و مواقف سایر اهل کلام، (مقاله) مجله تراثنا، شماره ۱۹، صص ۱۰۸ - ۷.
- مکاتیب الرسول (ص)، علی الاحمدی، قم، نشر یس، ۱۳۶۳ ش.
- مکارم الاخلاق، حسن بن فضل بن حسن طبرسی، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
- مکتب در فرایند تکامل، حسین مدرسی طباطبائی، ترجمه هاشم ایزد پناه، نیوجرسی، داروین، ۱۳۷۴
- ملل و النحل، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تحقیق: محمد فتح الله بدران، افسست قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۴ ش .
- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم، انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین)، ۱۴۱۳ ق
- مناقب احمد بن حنبل، ابن جوزی، بیروت، دارالافتاح الجدیدة، ۱۳۹۳ ق.
- مناقب الامام امیرالمؤمنین (ع)، محمد بن سلیمان کوفی، تصحیح محمد باقر المحمودی، قم مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۴۱۲
- مناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق
- منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، لطف الله صافی گلپایگانی، قم، ۱۴۲۸ ق.
- المنتخب من ذیل المذیل، محمد بن جلیل الطبری، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف .

- المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی (م ۵۹۷)، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و...، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۲ (و طبع هند، ۱۳۵۹)
- المنطق فی اخبار قریش، محمد بن حبیب البغدادی، تحقیق: خورشید احمد فاروق، حیدرآباد ۱۳۸۴ ق (عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۵).
- مهج الدعوات، ابن طاووس، تهران، کتابخانه سنایی.
- المهدی فی کتب اهل السنه، تدوین مهدی فقیهی ایمانی، ناشر المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، تهران، ۱۴۱۸/۱۹۸۸
- المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، قاهره، ۱۹۵۳
- الموقیبات، زبیر بن بکار، تحقیق الدكتور سامی مکی العانی، بغداد، مطبعة العانی، تاریخ المقدمه، ۱۳۹۲.
- میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، بکوشش: رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۴ ش.
- میراث فرهنگی نطنز، سید حسین اعظم واقفی، انجمن میراث فرهنگی نطنز، ۱۳۷۴.
- میزان الاعتدال، شمس الدین ذهبی، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، الطبعة الاولى، ۱۳۸۲ ق.
- المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبائی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۷ ق.
- نامه دانشوران، جمعی از دانشمندان دوره ناصری، قم، دارالفکر.
- نثر الدر، ابوسعید آبی، مصر، الهيئة العامة المصرية للكتب، ۱۹۸۱.
- نزهة الزاهد، به کوشش رسول جعفریان، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش.
- نسب قریش، مصعب زبیری، تحقیق، لیفی بوفنسسال، مصر، دارالمعارف.
- نظرة عامة فی تاریخ الفقه الاسلامی، علی حسن عبدالقادر، قاهره، دار الکتب الحدیثه، ۱۹۵۶ م
- نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب الزمان (ع) به ضمیمه رساله «شرح حدیث دولتنا فی آخر الزمان» (مقاله) مجله پیام بهارستان، شماره ۱۱.
- نظم درر المسطین فی فضایل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین، جمال الدین محمد بن یوسف حنفی مدنی، تحقیق: محمد هادی امینی، تهران، مکتبه نینوی.
- نقض، عبدالجلیل رازی، به کوشش محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.
- نهاية الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد بن عبدالوهاب التویری، قاهره، مطبعة دارالکتب المصریة، ۱۳۴۲ ق.
- نهج البلاغه، ترجمة دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، تهران چاپ سوم ۱۳۷۱ ش.

نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، الشيخ محمد باقر المحمودی، بیروت، مؤسسة الاعلمی و...، ۱۳۹۷ ق.

نور الابصار، محمد مؤمن شبلنجی، مصر، المطبعة الیوسفیة.

الهدایه، ابو عبدالله حسین بن حمدان خصیصی، تحقیق شوقی الحداد، بیروت، ۲۰۰۸

الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی، باعتناء هلموت ریتز، بیروت، ۱۳۸۱ ق.

الوزراء و الكتاب، الجشهیاری، مصر، مطبعة مصطفى الحلبي، ۱۳۵۷ ق.

وسائل الشیعة، تحقیق: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴ ق.

وسیلة الخادم الی المخدم، فضل الله بن روزبهان خنجی، به كوشش رسول جعفریان، قم، انصاریان،

۱۳۷۴ ش.

وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، نورالدین علی بن احمد السمهودی، بیروت، دار احیاء التراث

العربی، ۱۴۰۴ ق.

وفیات الاعیان، ابن خلکان، تحقیق: احسان عباس ۱۹۶۹ م. (افست قم، منشورات رضی).

وقعة الجمل، محمد بن زکریا بن دینار غلابی، تحقیق: محمد حسن آل یاسین، بغداد، مطبعة

المعارف، ۱۳۹۰ ق.

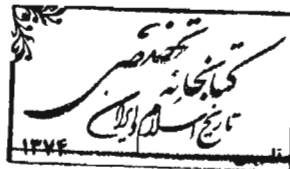
وقعة صفین، نصر بن مزاحم المنقری، تحقیق: عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۳۸۲ ( قم، افست،

منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۳ ق).

ولاية مصر، الكندی، تحقیق دفن گست، بیروت، ۱۹۰۸.

یادگارهای یزد، ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴ ش.

ینابیع المودة، قندوزی حنفی، قم، انتشارات بصیرتی.



## نمایه عام

- اباحه گری، ۳۷۰  
 ابان بن تغلب، ، ۳۵۵، ۳۷۸، ۴۱۹، ۴۳۵، ۴۶۶  
 ابان بن دارم (قبیله)، ۲۴۴، ۲۴۶  
 ابان بن عثمان احمر، ۱۷، ۲۴، ۳۵۵، ۳۶۵، ۴۳۴  
 ابجر بن کعب، ۲۴۸  
 ابراهیم (ع)، ۱۱۵، ۴۳۳، ۴۸۰، ۶۷۶، ۷۲۶  
 ابراهیم امام، ۴۴۵  
 ابراهیم بن ابی محمد خراسانی، ۵۷۰  
 ابراهیم بن بشر، ۵۴۷  
 ابراهیم بن شیبه اصفهانی، ۶۴۷، ۶۵۸  
 ابراهیم بن عباس [اصولی]، ۴۳۰  
 ابراهیم بن عباس، ۵۵۷، ۵۷۶  
 ابراهیم بن عبدالله (برادر نفس زکیه)، ۴۳۵، ۴۳۸  
 ابراهیم بن عبده، ۶۸۰، ۶۸۱  
 ابراهیم بن محمد همدانی، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۳۸  
 ابراهیم بن محمود، ۵۰۶  
 ابراهیم بن مهزیار اهوازی، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷  
 ۶۸۴  
 ابراهیم بن ولید بن عبدالملک، ۳۳۲  
 ابراهیم پسر موسی بن جعفر، ۵۱۲  
 ابراهیم نخعی، ۳۴۰  
 ایرش کلبی، ۳۳۹  
 ابرقو، ۵۶۵  
 ابن ابی الزرقاء، ۶۰۴  
 ابن ابی غانم قزوینی، ۷۲۲  
 ابن ابی نصر بزنطی، ۵۸۷  
 ابن ابی الدنیا، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۴۲  
 ابن ابی الحدید، ۶۰، ۱۱۹، ۱۲۵، ۲۸۳، ۳۵۳، ۴۵۸  
 ابن ابی ضحاک، ۵۲۴  
 ابن ابی طیفور، ۵۹۰  
 ابن ابی عمیر، ۴۹۸  
 ابن ابی العوجاء، ۳۹۶  
 ابن اثیر، ۴۷۰، ۴۸۱  
 ابن اسحاق، ۱۵، ۵۶، ۳۲۶، ۳۶۴  
 ابن الجوزی، ۴۶۱  
 ابن السوداء، ۱۲۰  
 ابن بطریق، ۳۲، ۴۴  
 ابن جریج، ۳۳۸، ۳۹۵  
 ابن حبان، ۲۸۳، ۳۱۱، ۵۶۱  
 ابن حجر هیتمی، ۲۷، ۹۵، ۴۶۱  
 ابن حجر، ۴۰، ۵۶۱  
 ابن حمدون، ۶۵۲  
 ابن خالویه، ۳۴  
 ابن خلدون، ۱۹۱

ابن مرجانہ، ۵۴۶	ابن خلکان، ۳۶، ۳۹۷، ۴۷۰، ۶۶۵، ۶۶۸
ابن معتز، ۴۰۳، ۷۳۰، ۷۳۳	ابن خیاط، ۷۸
ابن نجار، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۶، ۵۶۵، ۵۷۳، ۶۲۳	ابن دراوردی، ۴۳۷
ابن ندیم، ۱۹، ۲۷، ۳۵۸	ابن زبیر، ۲۰۳، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۴۱
ابن نوبخت، ۲۲	ابن زیات، ۵۹۲
ابن وردی، ۴۶۱	ابن زیاد، ۱۵۳، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱
ابن اعثم، ۹۳، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۰۴	۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹
۲۲۴، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۹۳، ۳۲۰	۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۷۴
ابن الکواہ، ۱۰۲	ابن سعد (مورخ)، ۵۶، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۴
ابن حنبل، ۱۱۴	۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۴۰، ۵۸۲
ابن ملجم، ۱۱۴	ابن شادی ہمدانی، ۳۴
ابن مفضل، ۴۰۳	ابن شعبہ حرانی، ۶۳۴
ابن مقفع، ۳۹۶	ابن شہاب زہری، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۲
آبہ، ۶۸۳	۳۰۱، ۳۴۰
ابو اسحاق ابراہیم بن محمد الثقفی، ۲۰	ابن شہر آشوب، ۲۲، ۲۴، ۳۲، ۳۸، ۱۲۲، ۱۲۴
ابو جعفر سمری، ۷۱۹	۱۷۷، ۱۷۹، ۲۳۴، ۲۴۲، ۳۳۳، ۴۶۹، ۴۸۷، ۵۷۵
ابو ہریرہ، ۵۶	۶۱۵، ۶۸۳، ۶۸۹، ۶۹۲
ابوہ، ۴۵۷	ابن صباغ مالکی، ۳۶، ۱۷۹، ۵۹۲، ۶۰۲، ۶۱۵
ابو احمد داود بن سلیمان غازی، ۵۴۶	ابن طاوس، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۲۵، ۳۲، ۴۴، ۲۷۱
ابو اسحاق ثقفی شیعہ، ۱۶، ۱۱۱، ۱۶۶	۴۷۷، ۴۷۹، ۶۹۲، ۷۳۰، ۷۳۶
ابو اسحاق سبئی، ۱۲۹، ۳۴۶	ابن عبدالبر، ۵۶، ۱۱۴، ۱۸۶
ابوالادیان، ۶۸۲	ابن عبد ربہ، ۵۳۰
ابوالاسود دوئلی، ۸۶، ۱۴۳، ۲۷۸	ابن عرفہ، ۶۷۳
ابوالاغور سلمی، ۸۸	ابن عساکر، ۵۴، ۱۱۴، ۱۵۸، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹
ابوالجارود زیاد بن منذر، ۳۱، ۳۵۸	۳۶۳
ابوالجنوب جعفی، ۲۴۸	ابن عماد، ۴۰
ابوالحسن بیہقی مشہور بہ ابن فندق، ۳۳	ابن عنبہ، ۳۳، ۳۳۶، ۴۵۹
ابوالحسن زید بن عدی بن محمد بن جعفر	ابن غضائری، ۵۴۹، ۶۹۱
(ع)، ۴۵۳	ابن فرات، ۷۳۱
ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن محمد	ابن فندق، ۵۸۸
عمری، ۳۳	ابن قتیبہ، ۱۸۶، ۲۷۵، ۳۳۴
ابوالحسن علی بن محمد سمری، ۷۱۷، ۷۱۸	ابن قولویہ، ۶۴۳
ابوالحسن علی بن ہبہ اللہ بن عثمان بن احمد	ابن قیام واسطی، ۵۸۷
موصلی، ۲۳	ابن کثیر، ۴۴، ۵۸۹
ابوالحسن خیاط معتزلی، ۵۱۱	ابن کرب، ۳۶۸

- ابوالحسین علی بن عباس، ۷۳۱  
 ابوالخطاب محمد ابی زینب الأجدع، ۴۰۹  
 ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳، ۵۴۹، ۵۵۰، ۶۰۴  
 ابوالزناد، ۳۴۰  
 ابوالسرایا، ۵۲۴  
 ابوالشعثاء یزید بن زیاد کندی، ۲۳۵، ۲۴۲  
 ابوالشیخ انصاری، ۱۲۷  
 ابوالصباح کنانی ابراهیم بن نعیم عبدی، ۴۰۶  
 ابوالعباس طرفانی (طبرانی)، ۶۴۸  
 ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری، ۲۷  
 ابوالغمر، ۶۰۴  
 ابوالفرج اصفهانی، ۱۵، ۱۹، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۶،  
 ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۷۸، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۶۰، ۴۸۵،  
 ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۱۹، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۳۰، ۵۶۱  
 ابوالفضل مشاط، ۱۷  
 ابوالقاسم الفارسی، ۵۷۰  
 ابوالقاسم کوفی، ۲۷، ۲۹، ۶۸۹  
 ابوالفضل شیبانی، ۶۹۲، ۶۹۳  
 ابوالمهری، ۶۰۴  
 ابوالهیاج از نوادگان ابوسفیان بن حارث  
 بن عبدالمطلب، ۲۴۵  
 ابوالهیثم بن سیابه، ۶۷۳  
 ابویوب انصاری، ۹۳، ۱۰۴  
 ابوشیر عابدی، ۶۴  
 ابوبصیر لیث مرادی، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۰۱، ۴۰۲،  
 ۴۶۳، ۴۶۵  
 ابوبکر بن ابی عیاش، ۴۲۰  
 ابوبکر بن ابی مسلم، ۵۵۵  
 ابوبکر بن ابی قحافه، ۳۴، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲،  
 ۷۳، ۷۵، ۸۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۷۸، ۳۴۲،  
 ۴۷۱، ۵۰۱، ۵۹۸، ۵۹۹، ۷۰۹  
 ابوبکر بن الحسن بن علی، ۲۴۴  
 ابوبکر بن القاسم بن حسین بن علی: خلیفه  
 بن خیاط، ۲۴۵  
 ابوبکر بن حزم، ۳۴۱  
 ابوبکر بن خزیمه، ۵۰۲، ۵۶۱  
 ابوبکر بن داود، ۴۲۶  
 ابوبکر بن علی ابی نصر، ۵۶۷  
 ابوبکر بن علی بن ابی طالب، ۲۴۴  
 ابوبکر بن محمد بن حزم، ۲۰۲  
 ابوبکر فهفکی، ۶۶۹  
 ابوثمامه صائدی، ۲۳۹  
 ابوجعفر سمی، ۷۲۰  
 ابوجعفر عمری، ۷۲۲، ۷۲۵  
 ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری،  
 ۲۷  
 ابوجعفر محمد بن علی معروف به ابن حمزه،  
 ۲۸  
 ابوجعفر اسکافی، ۳۱۴  
 ابوحازم، ۲۸۲  
 ابوحمران موسی بن ابراهیم، ۴۹۰  
 ابوحمزه ثمالی، ۳۰۳، ۳۰۶ - ۳۰۸، ۳۲۷،  
 ۳۶۷، ۴۴۰  
 ابوحمزه علوی، ۶۲۹  
 ابوحنیفه، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۷۷،  
 ۳۷۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۵،  
 ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۲  
 ابوحیان تیمی، ۱۲۹  
 ابوحیون مولی الرضا، ۵۷۰  
 ابوخالد کابلی، ۳۰۲، ۳۰۴  
 ابودلف، ۵۶۶  
 ابوذر، ۷۱، ۸۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۹، ۳۵۳، ۵۷۶  
 ابوزین، ۱۸۸  
 ابوزرع دمشقی، ۳۳۸  
 ابوزهره، ۲۸۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۹۳،  
 ۳۹۹، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۲  
 ابوسعید ازدی، ۶۱۴  
 ابوسعید الخراسانی، ۵۷۰  
 ابوسعید النیسابوری، ۵۷۰  
 ابوسعید خدری، ۱۹۳، ۲۳۱

- ابوسعید خیبری طحان، ۴۰۹  
 ابوسعید میمون بن قاسم طبرانی، ۳۳۵  
 ابوسفیان، ۸۵، ۲۰۱، ۲۷۲  
 ابوسلمه خلال، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۷  
 ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، ۷۱۸، ۷۲۵، ۷۳۱  
 ابوصلت هروی، ۵۲۸، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۴  
 ۵۴۵، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳  
 ابوطالب، ۵۳، ۵۷  
 ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، ۷۲۵  
 ابو عبدالله باقطنی، ۷۱۸  
 ابو عبدالله بن الوجناء، ۷۱۸  
 ابو عبدالله بن محمد کاتب، ۷۱۸  
 ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی، ۷۳۱  
 ابو عبدالله کندی معروف به شاه رئیس، ۶۴۸  
 ابو عبیده، ۱۴۵  
 ابوعلی احمد بن محمد بن عمار کوفی، ۱۸  
 ابوعلی بن راشد، ۶۲۲، ۶۳۳  
 ابوعلی بن مطهر، ۷۰۲  
 ابوعلی بن همام، ۷۱۸  
 ابوعلی ثقفی، ۵۶۱  
 ابوعلی خلال حسن بن ابراهیم، ۴۵۸  
 ابو عیسیٰ پسر متوکل، ۶۶۶  
 ابولؤلؤ، ۱۳۹  
 ابومحمد جعفر بن احمد بن علی قمی  
 ابن الرازی، ۱۸  
 ابومحمد عبدالباقی بن محمد بصری، ۲۷  
 ابومخنف، ۱۵، ۷۸، ۹۷، ۹۹، ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳  
 ابومسلم خراسانی، ۴۵، ۲۶۱، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۷، ۵۶۸  
 ابومنصور عبدالقیسی، ۳۶۸  
 ابومنصور ماتریدی، ۱۷  
 ابوموسیٰ اشعری، ۷۰، ۷۶، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۹  
 ابونصر بخاری، ۳۳  
 ابونصر بزّطی، ۵۵۲  
 ابونصر طریف، ۷۰۲  
 ابونصر لیث بن محمد بن لیث عنبری، ۵۷۲  
 ابونعیم اصفهانی، ۲۶  
 ابوهارون، ۱۹۰  
 ابوهاشم جعفری داود بن قاسم، ۵۵۵، ۶۰۵  
 ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵  
 ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه، ۲۷۹  
 ۳۶۷، ۴۳۹، ۴۴۷  
 ابوهیره ازدی، ۲۱۱  
 ابوهیره عجلی، ۳۶۸، ۳۷۰  
 ابوهیره، ۱۹۳، ۵۰۲، ۵۰۳  
 ابوولاد کاهلی، ۴۴۲  
 ابویحییٰ صنعانی، ۵۸۷  
 ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل، ۷۳۱  
 ابویعلی محمد بن حسن بن حمزه جعفری، ۱۸  
 آثار کسروی، ۴۸  
 احادیث اسرائیلی، ۳۵۲  
 احبار، ۳۵۰  
 أحد، ۵۶  
 احمد (بن محمد بن خالد)، ۶۸۷  
 احمد بن ابراهیم ابی رافع انصاری، ۲۲  
 احمد بن ابراهیم بن اسماعیل، ۶۸۸  
 احمد بن ابی ذؤاد، ۵۱۲، ۵۹۷، ۶۵۰  
 احمد بن ابی طاهر، ۵۶۵  
 احمد بن اسحاق اشعری قمی، ۶۵۹، ۷۲۶  
 احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری، ۶۸۴  
 احمد بن اسحاق رازی، ۶۴۳، ۶۵۸  
 احمد بن اسماعیل بن عبدالله بجلی قمی، ۲۱  
 احمد بن تاج الدین حسن بن سیف الدین  
 استرآبادی، ۴۱  
 احمد بن حرب، ۵۲۴  
 احمد بن حمزه، ۷۲۹  
 احمد بن حنبل، ۵۵، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۵۷، ۶۱۷

- ۶۵۱  
 احمد بن خضیب، ۶۷۰  
 احمد بن عامر طائی، ۵۴۵  
 احمد بن عبیدالله بن خاقان، ۶۶۷، ۶۷۱، ۶۹۴، ۷۰۰  
 احمد بن عبیدالله بن عمار، ۲۰، ۴۸۵  
 احمد بن علی انصاری، ۵۳۸  
 احمد بن عمر بن حلال، ۵۴۷  
 احمد بن قاسم کوفی، ۲۷۱  
 احمد بن متیل قمی، ۷۲۴  
 احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، ۶۰۶  
 احمد بن محمد بن احمد بن طلحه عاصمی، ۲۲  
 احمد بن محمد بن خالد برقی، ۱۸، ۲۱  
 احمد بن محمد بن سعید سبیبی همدانی، ۱۸  
 احمد بن محمد بن عبید الله، ۶۵۹  
 احمد بن محمد بن عیسی، ۱۸، ۴۳۳، ۵۴۸، ۶۰۷، ۶۴۷، ۶۴۹  
 احمد بن محمد سیاری، ۴۳۵، ۶۴۹  
 احمد بن موسی، ۵۸۶  
 احمد بن هلال، ۶۸۵، ۷۰۳  
 احمد بن یحیی بن حکیم اودی صوفی، ۲۶  
 احمد بن یوسف، ۵۹۰  
 احمدی میانجی، ۴۹  
 احنف بن قیس، ۸۳  
 اخبار اسرائیلی، ۳۵۴  
 ادریس بن عبدالله، ۴۶۸  
 آدم (ع)، ۵۵۷، ۵۵۹  
 آدم بن ابی ایاس عسقلانی، ۵۴۵  
 آذربایجان، ۸۷  
 اربلی، علی بن عیسی، ، ۲۵، ۴۴، ۳۵۵، ۴۹۲، ۵۲۵، ۵۴۱، ۵۹۰  
 ارجان، ۵۶۶  
 اروی (مادر امام رضا)، ۵۱۸  
 ازد، ۳۰۶  
 اسامه بن زید، ۸۰، ۸۴، ۳۲۵  
 استرآباد، ۴۵۳  
 اسحاق (فرزند امام صادق)، ۵۴۵  
 اسحاق انباری، ۶۰۴  
 اسحاق بن ابراهیم طاطری، ۶۲۲  
 اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، ۶۸۱، ۶۸۵  
 اسحاق بن حسین عباسی، ۵۴۴  
 اسحاق بن راهویه، ۵۲۴، ۵۷۲  
 اسحاق بن عمار صیرفی، ۴۶۳  
 اسحاق بن محمد، ۵۱۹  
 اسد حیدر، ۳۳۷  
 اسرائیلیات، ۳۴۹، ۳۵۰  
 اسرائیلیان، ۱۹  
 اسکافی، ۳۱۴  
 اسماء بنت عمیس، ۱۱۱  
 اسماعیل (ع)، ۱۱۶  
 اسماعیل اول (شاه)، ۴۲  
 اسماعیل بن اسحاق نیشابوری، ۶۳۳  
 اسماعیل بن علی بن بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت، ۲۶  
 اسماعیل بن علی بن رزین خزاعی، ۲۲  
 اسماعیل بن محمد، ۶۶۹  
 اسماعیل بن یسار، ۱۸۹  
 اسماعیل فرزند موسی بن جعفر (ع)، ۴۹۸  
 اسماعیل فرزند امام صادق (ع)، ۴۶۲، ۴۶۴  
 ۵۴۵، ۷۱۱، ۷۱۲  
 اسماعیل (ع)، ۱۱۵  
 اسماعیلیه خالصه، ۴۶۶  
 اسماعیلیه، ۴۳۴، ۴۵۳، ۴۶۲، ۶۸۲، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۳۰  
 اسود بن خالد ازدی، ۲۴۷  
 اسود بن قیس، ۱۲۷  
 اسید بن مالک حضرمی، ۲۴۸  
 اشاعره، ۵۵۵  
 اشرف شام، ۸۱



ام‌تبرک دختر مسور، ۱۹۲	اشراف عراق، ۱۶۲، ۱۶۳
ام‌فضل، ۵۹۰ - ۵۹۷	اشراف کوفه، ۸۳، ۱۱۳، ۱۲۰، ۲۲۰
ام‌کلثوم دختر ابو جعفر نایب دوم، ۷۱۸، ۷۲۱	اشعث بن قیس، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۵
آمنه نواده دختری ابوسفیان، ۲۴۴	۱۱۳
اموی گری افراطی، ۱۹۱	اشعریان قم، ۶۵۹
امویان، ۵۳، ۷۳، ۸۱، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۷۳	اصحاب رأی، ۴۲۷
۱۷۹، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۷۹	اصحاب کساء، ۱۳۵
۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۵	اصفهان، ۸۶، ۱۲۷
۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۲، ۴۲۸، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۷۹	اعمش، ۳۳۸
۵۴۶	اعور شنی، ۱۴۲
امیر کبیر، ۷۳۵	افشار، ایرج، ۵۶۸
امین، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۶۰، ۷۱۱	افلح غلام امام باقر (ع)، ۳۳۵
انبار، ۱۰۳، ۱۵۹، ۶۶۰	آقابزرگ، ۷۲۷
انس بن مالک، ۵۴، ۲۳۱، ۳۴۳	آل ابوسفیان، ۲۰۴
انقلاب اسلامی، ۷۳۴	آل ابولهب، ۲۴۵
اهل بدر، ۹۰	آل بویه، ۴۵۸
اهل تسنن، ۷۳۱	آل زبیر، ۱۵۰
اهل حدیث، ۳۴۱، ۴۱۳، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۸	آل عباس، ۳۳۸
۵۲۶، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۶، ۵۵۸، ۶۰۳، ۶۲۵، ۶۵۱	آل فرات، ۷۱۸، ۷۳۱
اهل رأی، ۴۲۷	آل فرعون، ۵۵۰
اهل سنت، ۴۳، ۴۸، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۶۶، ۲۶۳	آل نوبخت، ۷۰۶، ۷۳۱
۲۷۹، ۲۹۶، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۶۵، ۳۹۲، ۴۰۰	آل یاسین، ۱۷۷
۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۴۹، ۴۸۱	ام ابیها (دختر موسی بن جعفر)، ۵۱۳
۵۹۲، ۷۳۲، ۷۳۳	ام البنین، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۴۴
اهواز، ۱۰۵، ۱۳۶، ۱۸۰، ۳۰۶، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۰۹	ام عمرو، ۱۲۲
۶۳۱، ۶۵۵، ۶۵۷، ۷۲۵	ام هانی، ۶۷
آهوان، ۵۶۹	ام سلمه، ۷۴، ۷۵
اوریا، ۲۵۱	ام کلثوم، ۶۲، ۱۲۷، ۲۱۸
اوزاعی، ۳۳۸، ۳۴۰	ام لیلی، ۲۴۴
اولاد فاطمه، ۲۹۶	ام‌البنین (کینه مادر امام رضا)، ۵۱۸
آوه، ۶۵۴	ام‌الفضل، ۵۸۹
اوئیس قرنی، ۹۳	امام رافضیان، ۶۷۱، ۶۷۲
ایران، ۴۲	امام ضامن بقعه، ۵۶۶
ایران، ۴۹، ۲۶۱، ۳۵۴، ۴۸۱، ۵۱۳، ۶۰۷، ۶۰۹	امامزاده حسین، ۵۱۹
ایرانی، ۳۰۵	ام‌آیمن، ۴۷۱

بقیع، ۷۹، ۱۴۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۳۲  
 بکر بن وائل، ۱۰۰  
 بلاذری، ، ۸۸، ۹۳، ۱۰۶، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰،  
 ۱۸۱، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،  
 ۳۶۴  
 بلاغی، ۶۹۱  
 بلال غلام امام هادی (ع)، ۶۵۶  
 بلوک عقیقی، ۵۶۶  
 بندتبخین، ۱۰۴  
 بنوبسطام، ۷۲۱  
 بنی اسد، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۲  
 بنی اسرائیل، ۲۹۵  
 بنی امیه، ۶۰، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵،  
 ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۶، ۳۱۴، ۳۲۲،  
 ۳۴۳، ۳۶۵، ۳۸۷، ۴۰۰، ۴۴۲  
 بنی تیم، ۱۹۴  
 بنی زهره، ۱۹۴، ۲۱۹  
 بنی عباس، ۱۳۵، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۱۹، ۴۴۷، ۵۲۸،  
 ۵۹۵، ۷۰۰  
 بنی عبدالطلب، ۲۰۹  
 بنی کلاب، ۲۲۶  
 بنی نهشل بن دارم، ۲۴۸  
 بنی تمیم، ۸۳، ۹۹، ۱۰۰، ۳۳۲  
 بنی راسب، ۹۹  
 بنی سعد، ۸۳  
 بنی عبدالقیس، ۱۰۶  
 بنی ناجیه، ۱۰۵، ۱۰۶  
 بنی هاشم، ۳، ۵۸، ۷۵، ۱۰۷، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۳۰،  
 ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۱۱، ۳۴۶، ۳۸۷،  
 ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۶۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۹۴  
 بنی شیبان، ۲۹۹  
 بنی عباس، ۴۳۹  
 بنی فاطمه، ۲۸۵  
 بهانیت، ۷۳۵  
 بهبهان، ۵۶۵

ایوب بن روح، ۶۳۳  
 ایوب بن نوح بن دراج، ، ۶۰۹، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۶۱  
 ایوب سختیانی، ۳۹۵  
 باب التین، ۴۹۲  
 بابیت، ۷۳۵  
 باطنیه، ۴۶۲  
 باقران، ۵۶۸  
 باقر شریف قرشی، ۴۹  
 بجیله، ۲۳۶، ۲۵۲  
 بحر بن کعب تمیمی، ۲۴۷  
 بحرین، ۴۴، ۷۷، ۷۲۹  
 بدایع نگار، ۴۶  
 بدر، ۵۶، ۶۴  
 بدیل بن صریم تمیمی، ۲۳۹  
 براء بن عازب، ۵۶  
 بردگان عرب، ۶۶  
 برکن، ۴۳۵  
 بریتانیا، ۷۲۲  
 برید بن معاویه، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۰۱  
 بریده، ۵۶  
 بریر بن حضیر، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۵  
 بست، ۵۶۵، ۶۰۸  
 بَسْر بن اِطْطَات، ۹۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۸  
 بشر بن بشار نیشابوری، ۶۵۸  
 بَشْر بن غالب اسدی، ۲۱۰  
 بصره، ، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۶،  
 ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۹۵، ۲۰۵،  
 ۲۰۸، ۳۴۲، ۴۰۴، ۴۴۵، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۳۲، ۵۶۵،  
 ۶۳۱، ۷۱۹  
 بطن الرّمه، ۲۱۱  
 بغداد، ، ۱۴۹، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۷،  
 ۴۸۶، ۴۹۲، ۵۱۸، ۵۶۵، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۸، ۵۸۹،  
 ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳،  
 ۶۸۵، ۷۰۰، ۷۰۶، ۷۱۸، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۳۰، ۷۳۱  
 بقعه امام رضا (ع)، ۵۶۶

- بودق بوشنجانی، ۶۷۶، ۶۸۸  
بیان بن سمعان، ۳۶۹، ۳۹۶  
بیت المقدس، ۲۵۹  
بیضه، ۲۱۵  
بیعت رضوان، ۶۵، ۷۶، ۱۳۵  
بیهق، ۵۸۸، ۶۷۹، ۶۸۰  
بیهقی (ابن فندق)، ۲۷۴  
بیهقی نویسنده دلائل النبوه، ۲۶  
پادشاه ساسانی، ۲۷۵  
پسنده، ۵۶۹  
پل البردان، ۵۸۲  
پل شاه علی، ۵۶۶  
پیروان جعفر (پسر امام هادی ع)، ۶۶۸  
تجسیم، ۶۳۷، ۶۳۸  
تُرک، ۳۳۲  
تسنن، ۴۷۹، ۶۸۲  
تشیبیه، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۵۳، ۵۵۴  
۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۶۳۶، ۶۶۱، ۶۷۸  
تشیع در عراق، ۴۰۷  
تصوف، ۷۳۴  
تفت، ۵۶۷  
تفویض، ۵۲۲  
تکتّم (مادر امام رضا - ع)، ۵۱۸  
تکریت، ۵۹۰  
تناسخ، ۵۲۲  
تنعیم، ۲۱۰  
توابین، ۱۵۰، ۲۶۳، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۷۹  
ثابت بن هرمز حداد، ۳۰۷  
ثامر کاظم الخفاجی، ۲۲  
ثعلبیه، ۲۱۱  
ثقیف، ۲۱۲  
ثقیل (کنیز امام عسکری ع)، ۷۰۱  
ثمود، ۲۰۶  
ثوری سفیان، ۱۲۹  
جابر بن عبدالله انصاری، ۵۶، ۲۷۳، ۳۰۸، ۳۲۳
- ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۸۶  
جابر بن یزید جعفی، ۲۰، ۲۴۷، ۳۳۳، ۳۶۵  
۳۸۶، ۳۷۷  
جاحظ، ۱۶۷، ۱۸۶، ۲۷۳، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۶۲  
۳۶۳، ۳۹۴  
جاسم حسین، ۶۹۹  
جامی، ۴۱  
جبال اصبهان، ۵۶۵  
جبر و اختیار، ۵۰۷، ۵۵۲، ۵۵۸، ۶۳۹  
جبر و تشبیه، ۶۶۰، ۶۶۱  
جبر و تفویض، ۳۹۹، ۶۵۵  
جبر، ۵۵۲، ۵۵۴  
جبریل، ۵۹۹  
جبل عامل، ۲۵  
جبل، ۶۸۳  
جراح بن سنان، ۱۶۰  
جرجان، ۶۵۸  
جریر بن مسعود حضرمی، ۲۴۸  
جریر بن عبدالله بجلی، ۱۴۱  
جزیره العرب، ۸۰، ۱۱۰، ۳۴۹  
جعدہ بن هبیره، ۱۱۴  
جعدہ دختر اشعث بن قیس، ۱۹۱، ۱۹۲  
جعفر (پسر امام هادی ع)، ۶۱۴، ۶۶۷، ۶۷۴  
۷۰۱-۷۰۷، ۷۲۰، ۷۲۳  
جعفر بن ابی طالب، ۳۲، ۵۷، ۲۳۱، ۲۴۳، ۶۰۵  
جعفر بن احمد بن ایوب سمرقندی، ۱۸  
جعفر بن شریف جرجانی، ۶۸۳  
جعفر بن عبدالمطلب، ۲۴۰  
جعفر بن عقیل، عبدالرحمان بن عقیل، ۲۴۵  
جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی سلبور،  
۲۲  
جعفر بن محمد وزیر، ۷۳۰  
جعفر بن واقد، ۶۰۴  
جعفر مرتضی، ۵۰، ۲۸۶، ۴۸۰، ۵۲۵، ۵۳۲، ۵۹۱  
جعفریه خلّص، ۶۶۸

- جغریه، ۴۱۸، ۷۰۵  
جلودی، ۵۱۹  
جمال‌الدین احمد اردستانی، ۴۱  
جمال‌الدین عطاءالله بن فضل‌الله حسینی  
دشتکی شیرازی، ۴۱  
جمل، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۶۸، ۱۹۹، ۲۶۴، ۳۰۲،  
۳۴۸، ۴۰۴، ۴۳۹  
جمع بن خَلْق اودی، ۲۴۷  
جَمیل بن درّاج، ۴۶۶، ۷۳۰  
جنگ جمل، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۹۶، ۱۱۷، ۱۲۱،  
۴۰۴، ۵۱۰  
جنوب ایران، ۵۰۲  
جنید بن عمار، ۵۶۸  
جنید، ۶۴۹  
جهمیه، ۵۰۲  
جهیمان، ۷۳۵  
جویریہ بن اسماء، ۳۲۷  
حارث اعور، ۷۱  
حارث همدانی، ۱۵۷  
حاکم نیشابوری، ۱۸، ۵۱۸، ۵۶۵، ۵۸  
حامد بن عباس، ۷۱۸، ۷۳۱  
حبوبیه، ۱۶۱  
حبیب بن مسلمہ، ۸۹  
حبیب بن مظاهر، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۹،  
۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹  
خجاج، ۱۵۳، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۶،  
۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۷۹  
حجّار بن أبجر عجلی، ۲۰۶  
حجاز، ۶۶، ۸۰، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸،  
۱۵۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۵۹، ۲۸۶، ۲۹۶،  
۳۳۷، ۳۴۹، ۴۷۴، ۶۳۱، ۷۲۵  
حجر بن زائده حضرمی، ۴۰۹  
حجر بن عدی، ۳۲، ۷۶، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۳،  
۲۰۱  
حدوث و قدم قرآن، ۶۵۰  
حدیبیه، ۱۰۱  
حدیث (مادر امام عسکری)، ۶۶۶  
حدیث رحبه، ۱۱۷  
حدیث، ۶۵۱  
حذیفه (ذوالشهادتین)، ۱۲۹  
حر بن عثمان همدانی، ۶۰۷  
حر بن یزید ریاحی، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸،  
۲۳۲، ۲۵۷  
حر بن یزید، ۲۱۷  
حر عاملی، ۴۶، ۲۷۹، ۶۹۱، ۷۲۸  
خرقوص بن زهیر تمیمی، ۱۰۰  
حرم شریف مکی، ۷۳۵  
حرمله، ۲۹۰  
حرمین، ۷۲۹  
حزه، ۲۹۳، ۳۲۷  
حروراء، ۱۰۰  
حروریه، ۱۰۰، ۳۴۸  
حروفیه، ۷۳۴  
حریث از موالی معاویه، ۹۲  
حسان بن احمد هاشمی، ۵۷۷  
حسن امین، ۵۲۵  
حسن بصری، ۵۴، ۷۱، ۳۴۴  
حسن بن اسماعیل بن صالح، ۷۱۹  
حسن بن ایوب بن نوح، ۷۰۳  
حسن بن جهم، ۵۸۷  
حسن بن حسین بن بابویه قمی ساکن ری،  
۲۳  
حسن بن حسین شیعوی سبزواری، ۳۸  
حسن بن خالد، ۶۹۱  
حسن بن خرزاد، ۱۸  
حسن بن سعید بن حماد، ۳۰۶  
حسن بن صالح بن حی، ۴۵۲  
حسن بن علی بن زیاد وشاء عجلی کوفی،  
۳۹۵، ۴۳۴، ۵۳۱، ۵۴۷، ۵۵۸، ۶۵۳  
حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین،

- ناصر کبیر، ۲۲  
 حسن بن علی سرسونی، ۶۵۵  
 حسن بن قاسم، ۷۱۱  
 حسن بن محمد بن بابای قمی، ۶۴۸  
 حسن بن موسی خشاب، ۶۸۷  
 حسن بن راشد، ۵۰۷  
 حسن عاطفی، ۳۹  
 حسن مثنی، ۳۰۲  
 حسین بن اشکیب خراسانی، ۱۸، ۶۸۷  
 حسین بن بشّار، ۵۸۷  
 حسین بن حمدان خصیبی جنبلائی، ۲۲  
 حسین بن حمزه لیثی کوفی، ۳۰۷  
 حسین بن خالد، ۵۵۴  
 حسین بن روح، ۶۸۳، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۱  
 حسین بن سعید بن حماد اهوازی، ۳۰۶، ۶۵۸  
 حسین بن عبدالله نیشابوری، ۶۰۸، ۷۲۹  
 حسین بن عبدربه، ۶۳۲  
 حسین بن عبید، ۶۴۹  
 حسین بن علی بن سفیان بزوفری، ۱۸  
 حسین بن علی معروف به شهید فخر، ۲۶۳، ۴۷۴، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۳  
 حسین بن محمد بن علی الازدی، ۱۸  
 حسین بن محمد بن فضل نوفلی، ۵۴۸  
 حسین بن روح، ۷۱۷  
 حسین تقی زاده، ۳۴  
 حسین درگاهی، ۳۷  
 حصفکی، ۳۴  
 حصین بن منذر، ۱۸۳  
 حصین بن نمیر تیری، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۹، ۲۴۶  
 حفص بن غیاث، ۴۰۴  
 حفصه، ۷۵، ۲۵۶  
 حکم بن عتیبه، ۳۳۶  
 حکم بن علیا، ۷۲۹  
 حکم بن عیینه، ۳۴۴، ۳۵۶  
 حکمیت قرآن، ۹۵  
 حکیم بن طفیل سنّسی، ۲۴۳  
 حکیم بن عیاش کلبی، ۴۴۲  
 حکیمه، عمه امام حسن عسکری (ع)، ۶۹۸، ۷۰۲  
 حلاج، ۷۲۱  
 حلف الفضول، ۱۹۳  
 خلوان، ۱۲۷  
 حلول، ۵۲۲  
 حماد بن مهران، ۳۰۶  
 حمام الرضا، ۵۶۹، ۵۷۵  
 حمام نیشابور، ۵۷۵  
 حمدالله مستوفی، ۲۵  
 حمدان بن اسحاق خراسانی، ۶۵۸  
 حمدویه، ۷۲۹  
 حمرا، ۵۶۹  
 حمران بن ابان، ۱۸۴  
 حمران بن اعین، ۳۰۷، ۳۷۷، ۴۶۳  
 حمز بن عبدالمطلب، ۲۳۱  
 حمزه (پسر ابوحمزه ثمالی)، ۳۰۶، ۴۴۰  
 حمزه بن جعفر الارجانی، ۵۷۰  
 حمزه بن سنان اُسدی، ۱۰۰  
 حمزه بن عبدالمطلب، ۲۴۰  
 حمزه بن عمار بربری، ۳۶۸  
 حمید بن بکیر احمری، ۲۴۹  
 حمید بن مسلم ازدی، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۲  
 حمیده بربریه، ۴۵۷  
 حمیری، ۷۲۸  
 حمیمه، ۳۳۲  
 حنبلی، ۴۰  
 حنقیان، ۶۵۱  
 حوران شام، ۱۶۲  
 خیّان سرّاج، ۵۲۱  
 حیرتی تونی، ۳۸

- حیره، ۳۹۸  
 خواجه محمد پارسا، ۳۶  
 خادم امام عسکری(ع)، ۶۷۲  
 خادم مقبره حضرت معصومه (س)، ۶۸۷  
 خارجی، ۲۸۳  
 خوزستان، ۵۶۵  
 خالد بن احمد ذهلی، ۵۴۵، ۵۴۶  
 خالد بن عبدالله قسری، ۳۶۸  
 خالد بن معمر، ۱۶۳  
 خان صعلیک، ۶۲۲  
 خاندان زراره، ۳۰۷  
 خاندان نوبختی، ۷۱۸  
 خدمتکاران سودانی، ۵۷۷  
 خدیجه، ۴۵  
 خراج قم، ۶۷۱، ۷۰۰  
 خراسان، ، ۲۸، ۲۵۹، ۲۷۶، ۳۳۷، ۴۰۴، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۸۰، ۵۰۲، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲  
 ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۶۰، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۲  
 ۵۷۷، ۵۸۸، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۶۸، ۶۷۸، ۶۸۰  
 ۷۲۵  
 خرائق، ۵۶۷  
 خَریبه، ۷۸  
 خَریت بن راشد، ۱۰۵، ۱۰۶  
 خزاعیان، ۵۶۳  
 خزیمه بن حازم، ۶۲۲  
 خزیمه ذوالشهادتین، ۹۳  
 خصیبی، ۲۷، ۲۸، ۶۶۵  
 خطابیّه، ۴۶۲  
 خطیب بغدادی، ۴۳۰، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۷۰، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۱۸، ۵۷۷، ۵۸۲، ۵۹۳، ۶۰۴، ۶۱۴، ۶۲۳  
 ۶۶۵، ۶۷۳، ۶۹۴  
 خلافت عباسی، ۴۹۴، ۴۹۵، ۶۱۴، ۷۱۵  
 خلفای عباسی، ۱۴۰، ۴۶۸، ۵۳۷، ۵۵۱، ۶۲۸  
 ۶۳۰  
 خلید، ۲۷۷  
 خلیفه بن خیاط، ۲۷۵  
 خلیفه عمر دوم، ۸۱
- خوارزمی (نویسنده مقتل)، ۲۲۳، ۲۴۱  
 خوزستان، ۵۶۵  
 خولی بن یزید اصبحی، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۶۹۱  
 خیابان ابواحمد(سامرا)، ۶۱۴  
 خیابان ابی قطیبه بن داود، ۶۷۰  
 خیاط معتزلی، ۶۳۴  
 خیراتی، ۵۸۷  
 خیران از موالی امام رضا، ۵۷۰  
 خیران الخادم، ۶۰۶  
 خیزران، ۵۱۸  
 دارابجرد، ۱۳۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰  
 دارالخلافه، ۶۶۹، ۷۰۰  
 دارالشفای یزد، ۵۶۷  
 دارالعامه، ۶۷۰  
 دامغان، ۵۶۹  
 داتش پزوه، ۳۹  
 داود (ع)، ۳۵۱، ۳۵۲، ۵۸۴  
 داود بن سرحان، ۴۲۷  
 داود بن سلیمان غازی، ۵۱۹، ۵۶۹  
 داود بن علی، ۴۴۵  
 داود بن کثیر الرقی، ۴۶۳، ۵۲۰  
 دباها، ۱۰۳  
 دجله، ۵۹۰  
 در شمال افریقا، ۴۵۳  
 دروازه بصره، ۲۱۳  
 دروازه دمشق، ۳۲۰  
 دروازه شام، ۲۱۳  
 دزفول، ۵۶۶  
 دسکیره، ۱۰۴  
 دعبل خزاعی، ۵۶۳، ۵۶۴  
 دلیل بن یعقوب نصرانی، ۶۱۴، ۶۱۵

- دمما، ۱۰۳  
 دمیری، ۳۸۵  
 دنیای تسنن، ۶۵۰  
 ده شیر، ۵۶۷  
 دوران صفویه، ۴۶  
 دوره پهلوی، ۷۳۵  
 دوره قاجار، ۴۶، ۴۷  
 دولت صفوی، ۳۶، ۴۴  
 دولت عثمانی، ۳۶  
 دولت فاطمی، ۴۵۳  
 دولت فاطمیان، ۳۱  
 دولت قاجاری، ۷۳۵  
 دیاربکری، ۶۴  
 دیر عبدالرحمان، ۱۵۶، ۱۵۷  
 دیصان، ۱۱۹  
 دیلم، ۸۶، ۲۳۲، ۶۵۷  
 دینه، ۲۵۳  
 دینوری، ۷۹، ۱۶۰، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۷۱  
 ذات عرق، ۲۱۰  
 ذهبی، ۴۰۴۴، ۳۳۷، ۳۴۲، ۴۰۵، ۴۰۰، ۴۶۰، ۵۹۵  
 ذوجشم، ۲۱۵  
 ذی حسم، ۲۱۵  
 ذی الکلاع، ۹۳  
 ذی قار، ۷۶  
 را اسود نامی از بنی اود، ۲۴۸  
 راشد بن ابراهیم بحرانی، ۲۲، ۵۸۲، ۶۱۴، ۶۶۶  
 ۶۶۷، ۷۰۶  
 راغب اصفهانی، ۲۷۶، ۲۸۴، ۳۳۳  
 رافعی، ۵۱۹، ۵۶۹  
 رامهرمز، ۱۰۶  
 راه جبال، ۵۶۵  
 راه قومس [دامغان]، ۵۸۸  
 ریذه، ۱۱۶  
 ربیعہ، ۱۶۳  
 رجاء بن ابی ضحاک، ۵۶۵  
 رجاء بن یحیی عبرتایی، ۳۴۰، ۶۹۲  
 رحبه مسجد کوفه، ۱۲۷  
 رحیل بن زهیر جعفی، ۲۴۸  
 رستم (غلام شمر)، ۲۳۸  
 رشید رضا، ۳۵۰  
 رضی بن منقذ عبدی، ۲۳۵  
 رقه، ۸۷، ۸۸، ۴۸۹  
 رهنه، ۷۰۸  
 رودخانه شطیط، ۵۶۶  
 روضه رسول خدا (ص)، ۴۸۱  
 روضه خوانی، ۲۶۴  
 روم، ۸۸  
 رومی، ۳۰۵  
 رومی‌ها، ۴۷۴  
 ری، ۲۳۳، ۶۰۵، ۶۰۷، ۷۲۵  
 ریاحی، ۱۰۶  
 زیان بن صلّت، ۵۳۱، ۵۴۸، ۵۸۵  
 زیان بن شبيب، ۵۸۹، ۵۹۴  
 ریحانه (مادر امام جواد ع)، ۵۸۲  
 ریحانه (مادر امام زمان ع)، ۶۹۹  
 زبیر بن حنظل همدانی، ۲۳۵  
 رئیس شرطه، ۴۷۷  
 زاذان فروخ، ۱۰۵  
 زیاله، ۲۱۲  
 زبیر، ۶۰، ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۲  
 زبیریان، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳  
 زحر بن قیس، ۲۲۲  
 زرارہ، ۳۵۲، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۶۳، ۴۶۵، ۶۳۶  
 زرارہ، ۶۳۶  
 زُرْعَةُ بن شریک تمیمی، ۲۴۷  
 زُرْقَان، ۵۹۷  
 زروذ، ۲۱۴  
 زُط - کولی‌ها، ۱۲۱

- ۷۲۵، ۷۰۲، ۷۰۱، ۷۰۰، ۶۹۴، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳  
 سامی الغریری، ۳۶  
 سبط ابن جوزی، ، ۱۶۵، ۱۶۱، ۱۶۰، ۶۲۰  
 سبیکه [سکینه] نوبیه (مادر امام جواد)، ۵۸۲  
 سپاه شام، ۹۴  
 سجستان، ۶۰۸  
 سحان [نوشجان = سنجان]، ۲۷۸  
 سدآبادی، ۲۹  
 سدیر صیرفی، ۴۰۵، ۴۱۰  
 سری بن سلامه، ۶۴۹  
 سعد [شعبه] بن حنظله تمیمی، ۲۴۱  
 سعد الخیر [سعد بن عبدالملک]، ۳۴۰  
 سعد بن ابی وقاص، ۸۰، ۸۴، ۱۵۲، ۱۴۷  
 سعد بن عبدالله اشعری، ۵۲۲، ۵۴۹، ۵۱۶، ۶۱۶  
 ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۱، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۲  
 سعد بن مسعود ثقفی، ۱۶۰  
 سعد خادم ابودلف عجلی، ۵۴۷  
 سعودی، ۷۳۵  
 سعید بن جبیر، ۷۶، ۳۰۷  
 سعید بن عاص، ۱۹۳  
 سعید بن عبدالعزيز، ۴۳۳  
 سعید بن عبدالله حنفی، ۲۲۷، ۲۴۰  
 سعید بن عمرو ازدی، ۲۴۵  
 سعید بن قیس، ۱۵۹  
 سعید بن مسیب، ۵۸، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۲۸  
 سعید حاجب، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۷۳، ۶۷۵  
 سعید نواء، ۳۰۲  
 سفاح، ۴۴۵، ۴۴۸، ۵۴۲، ۷۱۱  
 سفیان بن ابی لیلی، ۱۷۵  
 سفیان بن عیینه، ۲۸۲، ۳۰۱، ۳۳۹  
 سفیان ثوری، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۳۷، ۴۴۳، ۷۱۱  
 سقیفه، ۸۵، ۱۴۵  
 سکینه، ۵۱۸  
 سکه‌های رومی، ۳۸۶
- زکریا بن آدم بن عبدالله اشعری قمی، ۵۴۸  
 زمخشری، ۲۷۵، ۳۱۱، ۳۲۴  
 زندقه، ۴۱۸  
 زهیر بن قین، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹  
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۰  
 زیاد بن ابیه، ۵۳، ۱۵۳، ۲۰۱، ۲۳۴  
 زیاد بن خصفه، ۱۰۵  
 زیاد بن صعصعه، ۱۵۶  
 زیاد بن عمرو بن عریب صائدی همدانی  
 معروف به ابوتمامه صائدی، ۲۴۱  
 زیارت اربعین، ۶۷۸  
 زید بن ارقم، ۵۶، ۲۳۱  
 زید بن اسلم، ۲۸۳  
 زید بن ثابت، ۵۵، ۸۰، ۳۶۱  
 زید بن رقاد جَبَنی، ۲۴۳  
 زید بن علی، ۵۳، ۱۵۰، ۲۶۲، ۳۰۶، ۳۷۳، ۳۳۵  
 ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴  
 ۴۴۷، ۴۷۳، ۵۲۳  
 زید بن موسی [ملقب به زید النار]، ۵۱۲  
 زید بن یشیع، ۱۲۹  
 زیدی، ۵۲۶، ۷۳۰  
 زیدی، ۱۵، ۱۹  
 زیدی گری، ۴۰۶  
 زیدیه، ، ۳۴۸، ۳۷۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۴  
 ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۶۳، ۶۰۳، ۶۳۰، ۶۸۷، ۷۰۶  
 زین الدین علی بن یونس عاملی نباطی  
 بیاضی، ، ۲۵  
 زینب (س)، ۲۵۱، ۲۷۲، ۲۹۲  
 ساباط مدائن، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۱  
 ساباط، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶  
 ساباطی، ۶۳۶  
 سادات عریضی، ۴۵۴  
 سالم غلام هشام، ۳۸۵  
 سامرا، ، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۳۷  
 ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۷۶



سهل بن حنیف، ۸۶	سلامه بن محمد ارزنی، ۷۰۴
سهل بن زیاد، ۶۴۷	سلامه مادر امام سجاد(ع)، ۲۷۵
سهل بن قاسم نوشجانی، ۵۷۰	سلطان محمد خدابنده، ۳۹
سهمی، ۳۱۳، ۴۱۱	سلمان، ۵۷، ۱۱۶، ۲۱۴
سهیل بن عمرو، ۹۷، ۱۹۲	سلمه بن خطاب براوستانی اذدورقانی، ۱۸
سواد عراق، ۱۰۵، ۶۰۷	سلمه بن کَهِیل، ۳۴۴
سوار بن ابی حَمَیر، ۲۴۱	سلیل، ۶۶۶
سودانی، ۳۰۵	سلیم، ۲۳۰
سوده دختر عماره همدانی، ۱۲۸	سلیمان (ع)، ۵۸۴، ۵۸۵
سوریه، ۸۸، ۷۲۱	سلیمان بن جَریر، ۴۸۴
سوسن، ۶۱۳، ۶۶۶	سلیمان بن حفص مروزی، ۵۷۰
سوسن (مادر امام زمان ع)، ۶۹۹	سلیمان بن خالد بن دهقان، ۴۴۳
سیاله، ۶۵۶	سلیمان بن صالح مروزی، ۵۷۰
سید الاهل، ۳۰۵	سلیمان بن صُرَد خزاعی، ۱۸۱، ۲۰۵، ۲۰۶
سید حمیری، ۴۰۳	۲۸۷، ۷۰۹
سید حیدر آملی، ۷۳۴	سلیمان بن عبدالملک، ۳۸۴
سید مرتضی، ۱۷، ۷۳۲	سلیمان غلام آزاد شده امام حسین(ع)، ۲۴۵
سید هاشم بحرانی، ۴۶	سلیمان غلام امام حسین (ع)، ۲۰۸
سیدالقرآء، ۲۳۵	سمانه، ۵۱۸، ۶۱۳
سیدمحمد بن ابی‌زید بن عربشاه ورامینی، ۲۸	سمرقند، ۲۷، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۷
سیدمرتضی، ۲۹	سمره بن جندب، ۵۰۲
سیره شیخین، ۷۰	سمعانی، ۳۹۲
سیستان، ۲۵۹، ۷۳۰	سمیه (مادر زیاد)، ۲۳۲
سیف بن لیث، ۶۲۹	سناباد طوس، ۵۱۸، ۵۶۴
شافعی، محمد بن ادريس، ۵۴۳	سناباد، ۵۶۲
شام، ۷۵، ۷۳، ۵۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸	سنان بن انس نخعی، ۲۴۷
۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸	سنت خلفا، ۲۶۳
۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۹، ۲۹۲، ۳۲۰	سنت عمر، ۶۶
۳۴۹، ۳۸۵	سندی بن شاهک، ۴۸۹-۴۹۲
شامیان، ۸۲	سنی، ۴۰، ۱۴۲، ۵۶۲، ۵۷۴، ۵۹۰، ۶۵۱
شاه طهماسب، ۴۲، ۴۳	سنیان افراطی، ۶۱۷، ۷۱۵
شاه عباس، ۵۶۸	سنیان متعصب حنبلی، ۶۵۸
شاهی، ۱۰۳	سنیان نقشبندی ماوراءالنهر، ۳۶
شَبَث بن ربیع، ۲۰۶، ۲۳۷، ۲۳۸	سنیان، ۲۶۳، ۲۹۵، ۵۲۶
شبراوی، ۲۷۵	سهل بن حنیف انصاری، ۷۶

- شراف، ۲۱۲  
 شریح بن اوفی عبسی، ۱۰۰  
 شریح بن هانی، ۹۸  
 شریفین، ۷۲۹  
 شریک بن شیخ مهری، ۵۴۲  
 شریک، ۳۹۶  
 ششتمد، ۵۸۸  
 شعبه، ۳۹۵  
 شعبی، ۱۲۰  
 شقراء (مادر امام رضا - ع)، ۵۱۸  
 شمال افریقا، ۷۳۲  
 شمر بن ذی الجوشن، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲  
 ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۰  
 شمس‌الدین محمد بن طولون، ۳۶  
 شهادت امام کاظم (ع)، ۴۹۱  
 شهربانو، ۲۷۵، ۲۷۶  
 شهرستانی، ۳۹۷، ۴۱۰  
 شهید اول، ۲۶۱  
 شهید دوم، ۲۶۱  
 شوشتر، ۵۶۶  
 شیخ حسن کاشی، ۳۹  
 شیخین، ۲۶۳  
 شیعیان متسنن، ۴۰۵  
 صاحب البصره، ۶۶۹  
 صافی گلپایگانی، ۷۱۰  
 صالح بن سعید، ۶۲۲  
 صالح بن علی، ۴۴۵  
 صالح بن محمد بن سهل، ۶۰۸  
 صالح بن محمد صرامی، ۲۲  
 صالح بن وصیف، ۶۷۴  
 صالح معروف به ابومقاتل دیلمی، ۶۵۷  
 صالحی شامی، ۴۰  
 صباح بن نصر هندی، ۵۴۷  
 صدوق، شیخ، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۱۲۱، ۲۲۳، ۳۳۲، ۳۵۵، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۲
- ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۵۳، ۵۶۹  
 ۵۷۱، ۵۷۵، ۶۳۶، ۶۸۸، ۶۹۱، ۷۰۸، ۷۲۷، ۷۳۲  
 صعصعه بن صوحان، ۷۷، ۹۵، ۱۰۲  
 صفاح، ۲۱۰  
 صفّدی، ۴۰، ۵۲۴  
 صفوان بن مهران جمّال، ۴۹۳  
 صفوان بن یحیی، ۵۸۷  
 صفوی، ۴۲، ۷۳۴  
 صفین، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۶۴، ۳۵۵، ۴۰۴، ۴۳۹، ۵۱۰  
 صفیه، ۳۰۵، ۲۹۹  
 صقر بن ابی‌دلف، ۶۳۷  
 صلاح‌الدین منجد، ۳۶  
 صولی، ۴۹۰، ۵۷۷  
 صوم عاشورا، ۵۴۶  
 صومعه امام رضا، ۵۶۸  
 صیقل (مادر امام زمان ع)، ۶۹۹  
 صیمری (صاحب کتاب الاوصیاء)، ۶۷۳، ۶۷۵  
 ضریس کناسی کوفی، ۲۸۱  
 ضوه بن علی عجلّی، ۷۰۲  
 طاحنیه، ۷۰۶  
 طارق بن زیاده، ۲۵۹  
 طارق غلام عثمان، ۲۸۸  
 طالبیان، ۴۴۷  
 طائف، ۱۱۹  
 طبرستان، ۴۴۶  
 طبرسی صاحب احتجاج، ۶۹۱  
 طبرسی، ابوعلی، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۴۵۸، ۴۶۷، ۵۲۱، ۶۱۶، ۶۲۴، ۶۵۵، ۶۹۳  
 طبری، ۶۴، ۱۹۴، ۲۹۳، ۳۵۰، ۳۹۳، ۵۱۳، ۵۸۹  
 طبس مسینا، ۵۸۸  
 طبس، ۵۶۵  
 طرمّاح بن عدی بن حاتم طائی، ۲۱۶

- طلحه، ۶۰، ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۲  
 طلقا، ۲۰۴  
 طوس، ۵۱۷، ۵۶۲، ۵۸۸، ۶۷۹  
 طوسی، شیخ، ۱۹، ۲۹، ۳۱، ۱۱۴، ۱۳۳، ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۹۲، ۴۹۲، ۵۷۳، ۵۸۱، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۸۸، ۶۹۹، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۷  
 ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۴، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۷  
 ۷۲۹  
 طی، ۱۵۶، ۲۴۳  
 طیاره، ۵۴۹  
 طیبی، ۲۷۸  
 عاصم بن عمر، ۳۵۲  
 عامر بن نهشل تمیمی، ۲۴۵  
 عائشه، ۷۳، ۴۵۳  
 عایشه، ۵۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۵۶  
 عباس اقبال، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۳۱  
 عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث، ۵۴۷  
 عباس بن صدقه، ۶۴۸  
 عباس بن علی (ع)، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۴۳  
 عباس بن هشام اسدی، ۷۰۸  
 عباس بن عبد المطلب، ۶۱، ۱۶۱، ۲۰۵، ۲۳۴  
 عباسیان، ۴۵، ۱۴۹، ۳۸۲، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۱، ۵۱۲، ۵۲۳، ۵۲۹  
 ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۵۲، ۵۸۹، ۵۹۲، ۵۹۶، ۶۱۸، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۸۲، ۷۰۰، ۷۲۶، ۷۳۰، ۷۳۲  
 عبد العزیز بن یحیی بن احمد جلودی بصری، ۱۸، ۲۰، ۵۴۸  
 عبد الملک بن مروان، ۲۸۲  
 عبد الجبار بن سعد مساحقی، ۵۳۰  
 عبد الحسین شبستری، ۳۹۵  
 عبد الرحمان اصفهانی، ۶۵۸  
 عبد الرحمان بن ابزی، ۶۴  
 عبد الرحمان بن حجاج، ۵۸۳  
 عبد الرحمان بن سمره، ۱۶۱
- عبدالرحمان بن عبدالله یزنی، ۲۴۱  
 عبدالرحمان بن عبدربه، ۲۲۹  
 عبدالرحمان بن عوف، ۶۲، ۷۰  
 عبدالرحمان بن محمد بن اشعث بن قیس، ۲۵۹، ۲۸۷  
 عبدالرحمان بن ملجم مرادی، ۱۱۳  
 عبدالرحمان بن حجاج، ۴۸۴  
 عبدالرزاق صنعانی، ۱۲۹، ۴۳۵  
 عبدالصمد مزاحم هروی، ۵۷۲  
 عبدالعزیز بن ابی حازم، ۴۳۷  
 عبدالعزیز بن محمد معروف به ابن اخضر گنابادی، ۳۵  
 عبدالعزیز طباطبائی، ۳۴  
 عبدالعظیم حسنی (ع)، ۶۰۵  
 عبدالقیس، ۷۷، ۷۸  
 عبدالله (پسر امام صادق ع)، ۴۶۲، ۴۶۵  
 عبدالله (پسر امام کاظم ع)، ۵۱۲  
 عبدالله اکبر بن عقیل، ۲۴۵  
 عبدالله بن ابی یعفور، ۴۰۶، ۴۳۶، ۴۶۶  
 عبدالله بن ابی الشیخ خزاعی، ۵۸۲  
 عبدالله بن احمد بن خشاب نحوی، ۲۲  
 عبدالله بن الحسن بن علی (ع)، ۲۴۴  
 عبدالله بن انس، ۱۸۹  
 عبدالله بن بَقَطْر برادر رضاعی امام حسین (ع)، ۲۱۱، ۲۴۵  
 عبدالله بن بکیر بن اَعین، ۴۶۶  
 عبدالله بن جعفر افطح، ۴۶۵، ۴۶۶  
 عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، ۱۱۵، ۲۰۰  
 عبدالله بن جعفر بن حسین حمیری قمی، ۷۰۴  
 عبدالله بن جعفر حمیری، ۶۵۹، ۷۲۶  
 عبدالله بن جعفر بن محمد، ۴۶۴  
 عبدالله بن حرث بن نوفل، ۱۷۹  
 عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع)، ۴۴۳، ۴۴۴

- عبدالله بن حسن، ۴۴۵، ۴۴۸  
 عبدالله بن حسین (فرزند رباب دختر  
 امرؤالقیس)، ۲۴۴  
 عبدالله بن حمدویه، ۶۸۰  
 عبدالله بن خُتاب، ۱۰۵  
 عبدالله بن زبیر، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۹۸  
 عبدالله بن سبا، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵  
 عبدالله بن سعید بن حیان کندی، ۵۴۸  
 عبدالله بن سلام، ۱۹  
 عبدالله بن شجره سلمی، ۱۰۰  
 عبدالله بن شریک، ۱۲۲، ۳۷۷  
 عبدالله بن عامر، ۷۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۸۴،  
 ۲۷۷  
 عبدالله بن عباس قزوینی، ۵۴۵  
 عبدالله بن عباس، ۵۵، ۷۷، ۸۱، ۸۶، ۸۹، ۹۳،  
 ۹۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶،  
 ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۴۲، ۳۴۹  
 عبدالله بن عطای مکی، ۳۳۶  
 عبدالله بن عقبه غنوی، ۲۴۴  
 عبدالله بن علی بن ابی طالب، ۲۴۳  
 عبدالله بن علی عباسی، ۴۶۷  
 عبدالله بن عمر، ۵۵، ۷۵، ۸۰، ۸۴، ۹۱، ۹۸،  
 ۱۴۷  
 عبدالله بن عمیر کلبی، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۷،  
 ۳۴۶  
 عبدالله بن قُطَیبه طائی، ۲۴۵  
 عبدالله بن مالک خُزاعی، ۴۷۷  
 عبدالله بن محمد بن عمر، ۳۲۸  
 عبدالله بن محمد عباسی، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱،  
 ۶۷۴  
 عبدالله بن مسعود، ۱۰۰  
 عبدالله بن مسلم بن عقیل، ۲۴۴، ۲۴۵  
 عبدالله بن مسلم، ۲۰۸  
 عبدالله بن معتز، ۶۱۸  
 عبدالله بن موسی برادر امام رضا(ع)، ۵۸۴  
 عبدالله بن موسی، ۵۲۹، ۵۸۵  
 عبدالله بن میمون القداح، ۱۸  
 عبدالله بن نوفل، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱  
 عبدالله بن هارون ابومحمد زبیری، ۵۲۵  
 عبدالله بن وهب راسبی، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۰  
 عبدالله بن وهب، ۱۰۴  
 عبدالله فرزند حنظله، ۲۹۳  
 عبدالله فرزند خُباب بن ارت، ۱۰۳  
 عبدالملک بن عرم، ۴۰۲  
 عبدالملک بن مروان، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۶، ۲۸۸،  
 ۲۹۱، ۲۹۹، ۲۸۷، ۳۰۵، ۳۸۵  
 عبید (پدر زیاد)، ۲۰۱  
 عبید بن زراره، ۴۶۶  
 عبیدالله بن خاقان، ۷۰۱  
 عبیدالله بن عباس، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲،  
 ۱۶۳، ۱۶۵  
 عبیدالله بن عبدالله بن جعفر، ۲۴۵  
 عبیدالله بن علی بن ابی طالب، ۲۴۵  
 عبیدالله بن عمر، ۸۴، ۹۳، ۱۳۹  
 عبیدالله بن یحیی بن خاقان، ۶۱۷  
 عتریس بن عرقوب شیبانی، ۱۰۰  
 عثمان بن حامد، ۱۲۲  
 عثمان بن حنیف انصاری، ۶۹، ۷۶، ۱۲۷  
 عثمان بن سعید، ۶۸۴، ۶۸۵، ۴۸۴، ۷۱۶، ۷۲۶  
 عثمان، ۱۵، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۳،  
 ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۱، ۹۸، ۱۰۷،  
 ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۸،  
 ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۳۶، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۶، ۳۵۳،  
 ۴۴۲  
 عثمانی مذهب، ۱۴۹، ۳۴۱، ۴۴۲  
 عثمانی، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۴۰۴  
 عثمانیه، ۳۰، ۸۷، ۱۰۶، ۳۴۸  
 عدی بن حاتم، ۷۹، ۱۲۹، ۱۵۶  
 غُذیب الهجانات، ۲۱۶  
 عراق، ۱۵، ۲۹، ۴۴، ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۷۴، ۷۵،  
 ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶

علی بن اسماعیل متکلم شیعی، ۵۲۲، ۵۲۳	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸
علی بن الطاحی، ۷۰۶	۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹
علی بن اوتامش، ۶۷۶	۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴
علی بن بلال المهلبی الازدی، ۱۸	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۵
علی بن بلال، ۶۳۲، ۷۰۳	۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۷
علی بن جرین، ۶۷۵	۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۴۹
علی بن جعفر بن محمد صادق (ع)، ۵۸۷	۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۹۲، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۴۶
علی بن جعفر، ۶۳۲، ۶۴۸، ۶۷۰	۴۷۳، ۴۸۱، ۶۱۷، ۶۳۱، ۷۲۵، ۷۲۸
علی بن حسکه، ۶۴۷	عراقین، ۱۴۹، ۲۰۱
علی بن حسن بن بابویه، ۶۸۳	عروه بن جدیر، ۹۹
علی بن حسن بن علی بن فضال، ۱۸، ۲۰، ۷۰۶	عروه بن زبیر، ۵۰۲
علی بن حسن زواره‌ای، ۳۸	عروه بن یحیی معروف به دهقان، ۶۸۵
علی بن حسین بن عبدالله، ۶۳۲	عروه دمشقی، ۹۲
علی بن زیاد، ۷۱۹	عروه بن اذیه، ۹۹
علی بن عبدالواحد، ۶۹۲	عریض، ۴۵۴
علی بن عقیل بن ابی طالب، ۲۴۵	عززه بن قیس احمسی نزد، ۲۵۰
علی بن محمد بن زیاد صیمری، ۷۳۰	عزیر، ۳۰۲
علی بن محمد کاشانی، ۶۵۸	عسفان، ۶۶۶
علی بن مهرویه، ۵۱۹	عطار، ۴۰
علی بن یقطین، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۲۰، ۷۲۸	عطاردی، ۵۸۷، ۴۹
علی حسن (نویسنده)، ۳۴۳	عقیف بن زهیر، ۳۳۶
علی بن ابراهیم، ۴۰۶	عقبه بن بشیر اسدی، ۳۸۱
علی بن اسماعیل بن جعفر (ع)، ۴۸۶	عقبه بن سمعان، ۲۲۴
علی بن بلال بغدادی، ۶۶۰	عقبه بن علقمه (ابوالخبوب)، ۱۲۷
علی بن جعفر غریزی، ۴۵۳	علاء بن رزین قلاء، ۴۳۳
علی بن حمزه بن الحسن بن عبید الله بن	علامه حلی، ۳۰، ۵۴۹، ۶۹۱
العباس بن علی بن ابی طالب (ع)، ۴۹۸	علامه عسکری، ۱۲۰
علی بن ریان بن صلت اشعری قمی، ۶۶۰	علویان زیدی مذهب، ۴۸۲
علی بن سلیمان نوفلی شیعی، ۴۸۵	علی اکبر (ع)، ۲۱۷، ۲۴۴
علی بن عبید الله بن حسین بن علی بن	علی بن ابراهیم طالقانی، ۶۵۸
الحسین، ۴۹۸	علی بن ابراهیم قمی، ۶۹۲
علی بن عمر اعرج کوفی، ۷۰۷	علی بن احمد جوانی، ۲۱
علی بن محمد بن سلیمان نوفلی، ۲۰، ۱۲۱،	علی بن اسباط، ۶۰۵
۳۶۷، ۶۰۶، ۶۶۱	علی بن اسباط، ۶۰۷
علی بن محمد نوفلی، ۵۱۹	علی بن اسماعیل بن جعفر، ۴۸۷

- علی بن مهران، ۶۵۷  
 عمرو بن سعید، ۲۵۳  
 عمرو بن مهزیار، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۲۳، ۶۵۵  
 عمرو بن عاص، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۱۰۹  
 علی دشتی، ۴۸  
 ۶۵۶، ۶۸۴، ۷۲۳  
 ۴۷۹، ۱۴۷، ۴۷۹  
 علی فرزند امام صادق، ۵۴۵  
 عمرو بن عبید، ۴۹۹  
 علی محمد باب، ۷۳۵  
 عمرو بن قرح، ۶۵۷  
 عمادالدین طبری، ۳۷، ۳۸  
 عمرو بن سلمه، ۱۲۷  
 عمار بن ابان، ۴۹۰  
 عمیر بن عبدالله مَذْحِجِی، ۲۴۱  
 عمار بن ابی سلامه دالانی، ۲۲۲  
 عنزه، ۱۲۲  
 عمار بن موسی سبابلی، ۴۶۵، ۴۶۷  
 عون بن عبدالله بن جعفر، ۲۴۵  
 عمار، ۶۳، ۶۵، ۷۶، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۶  
 غیاثی، ۲۷، ۴۷۵، ۵۹۷، ۶۳۵، ۶۸۸، ۶۹۲  
 عید نوروز، ۴۶۹  
 عماره بن عقبه، ۲۰۸  
 عیسی الحجرائی، ۴۱۱  
 عماریه، ۶۳۶  
 عیسی بن جعفر بن منصور، ۴۸۹  
 عمر (مردی از بنی تمیم)، ۳۳۲  
 عیسی(ع)، ۳۰۲، ۴۸۰، ۵۸۴، ۵۸۶  
 عین الرضا، ۵۶۹  
 عمر بن خطاب، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۷۳، ۸۳  
 غاضریه، ۲۱۸، ۲۴۹  
 ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۱، ۲۷۸، ۳۳۲، ۵۹۹، ۶۰۰  
 غالی، ۱۱۸، ۳۰۰  
 عمر بن سعد، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰  
 غالیان، ۵۳، ۱۱۸-۱۲۱، ۱۲۵، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۶۶  
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸  
 ۳۶۷، ۳۶۹، ۴۰۷-۴۱۷، ۵۴۹، ۶۰۴، ۶۳۴، ۶۴۷  
 ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹  
 ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰  
 عمر بن عبدالعزیز، ۱۲۶، ۲۸۰، ۳۴۱، ۳۷۳  
 غزاله (مادر امام سجاد)، ۲۷۵  
 ۳۸۴  
 فاخته خواهر معاویه، ۱۹۲  
 عمر بن حصین، ۷۰  
 فارس بن حاتم قزوینی، ۶۳۲، ۶۴۸، ۷۰۶  
 عمر بن المقدم، ۳۹۴  
 فارس، ۴۷، ۵۳۲، ۵۶۵، ۷۰۲  
 عمر بن عبدالعزیز عباسیان، ۶۷۵  
 فاطمه [آم عبدالله] دختر امام مجتبی، ۳۳۱  
 عمر بن یزید بیاع السابری، ۴۶۶  
 فاطمه بنت اسد، ۵۳، ۱۹۳  
 عمرو اهوازی، ۷۰۲  
 فاطمه دختر امام حسین(ع)، ۲۴۸  
 عمرو بن اروطات، ۱۸۴  
 فاطمه دختر امام علی(ع)، ۳۳۳  
 عمرو بن بعهه، ۱۹۵  
 فاطمه زهرا (س)، ۳۴، ۵۵، ۵۸، ۷۴، ۱۴۵، ۱۹۳  
 عمرو بن ثابت، ۳۰۷  
 ۲۸۹، ۳۶۵، ۴۳۸، ۴۵۳، ۴۷۱، ۵۹۶، ۶۴۴، ۷۲۱  
 فتال نیشابوری، ۲۴  
 فتح الفتوح، ۹۲  
 فتح بن خاقان، ۶۲۷  
 فتح بن خالد ازدی، ۲۴۱  
 فتح بن یزید، ۶۵۰  
 عمرو بن دینار، ۳۳۸

قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۴۲۱	فدک، ۲۸۴، ۴۷۱، ۵۶۴
قاسم شعرانی یقطینی، ۶۴۸	فرات، ۸۸، ۱۰۵، ۱۵۹، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳
قاسم فرزند حبیب بن مظاهر، ۲۳۹	فراس بن جَعده بن هبیره مخزومی، ۲۱۷
قاسم یقطینی، ۶۴۷	فراشاه، ۵۶۷
قاضی ابویوسف، ۴۷۲	فردوسی، ۱۸۴، ۲۶۱
قاضی نعمان، ۲۷۷	فرزدق، ۲۱۰
قاعدین، ۹۳	قُرْع، ۴۴۵
قبایل عراقی، ۶۳	فرعون، ۵۵۰
قبایل یمنی، ۵۹، ۸۱	فرقه عثمانی، ۵۲۶
قبر امام حسین(ع)، ۲۱۱، ۴۳۳، ۷۰۹	فرمانروایان سربنداری، ۳۸
قبر پیامبر(ص)، ۱۴۰، ۱۹۳	فرناس خادم، ۵۲۴
قبر علی بن موسی الرضا، ۵۶۲	فرهاد میرزا معتمدالدوله، ۴۶
قتاده، ۳۴۰	فروه بن نوفل اشجعی، ۱۰۰، ۱۰۴
قدریه، ۳۴۸، ۴۶۴	فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر، ۳۹۱
قدمگاه امام رضا، ۵۶۶	قَزُ (محلله‌ای در نیشابور)، ۵۶۹
قدمگاه ده شیر، ۵۶۷	فسا، ۱۷۹، ۱۸۰
قدمگاه علی(ع) (نطنز)، ۵۶۹	فسوی، ۲۷۱، ۲۸۱
قدمگاه نیشابور، ۵۶۹	فضاله بن ایوب ازدی، ۴۹۸، ۵۷۰
قراء شام، ۹۵	فضل الله بن روزبهان خنجی، ۳۶
قراء، ۱۰۸	فضل بن ربیع، ۴۸۹
قرامطه، ۷۳۰	فضل بن روزبهان خنجی، ۷۳۳
قرظه بن کمب، ۱۰۵	فضل بن سهل، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۶۲
قرقیسیا، ۸۸	فضل بن شاذان، ۵۰۸، ۵۶۰، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۹
قره بن خالد، ۳۳۸	فضل بن یحیی، ۴۸۹
قریش، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷	فضه نوبیه، ۳۶۵
۱۴۹، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۷۴	فضیل بن یسار، ۳۷۶
قزوین، ۵۱۹، ۵۶۹	قُضَیل، ۴۶۵
قصر بنی مقاتل، ۲۱۷	قَطَیْیه، ۴۶۵، ۷۰۴
قصه خوانان، ۳۵۱	فیض بن مختار، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۶۳
قطام، ۱۱۳	قاجار، ۴۲
قطب الدین راوندی، ۱۹، ۲۸	قادسیه، ۲۱۳، ۲۱۵
قطب الدین کیدری، ۳۸	قاسطین، ۸۶، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۹، ۱۵۷
قطعیه، ۵۲۲، ۶۶۸	قاسم (پسر محمد دیباج)، ۴۵۳
قطقطانه، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴	قاسم بن حسن (ع)، ۲۴۴
قِفْطی، ۵۲۹	قاسم بن عوف، ۳۰۳

کمال الدین محمد بن طلحه شافعی، ۳۵	قلاس نهشلی، ۲۴۷
کنانه، ۲۳۰	قم، ۳۰۶، ۴۱۳، ۴۳۳، ۴۵۴، ۵۶۴، ۶۰۷، ۶۰۸
کندی، ۶۲۹	۶۱۶، ۶۴۹، ۶۵۴، ۶۵۹، ۶۷۱، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۷
کهنک، ۵۶۶	۷۲۵، ۶۹۲
کوفه، ، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۷	قمر بنی هاشم، ۲۴۳
۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷	قنبر، ۱۲۲، ۱۲۳
۱۲۶، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳	قیاس و استحسان، ۴۲۶
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۹۵	قیام مسلحانه، ۲۶۴، ۲۸۱
۲۰۰-۲۰۵، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷	قیس بن اشعث بن قیس، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵	قیس بن ربیع، ۳۴۷
۲۸۸، ۲۸۴، ۲۷۷، ۲۵۷، ۲۵۰	قیس بن سعد، ۹۰، ۱۰۴، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۷
۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۰۰، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴	۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳
۳۷۹، ۴۱۶، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۸۸، ۶۷۵، ۷۰۴	قیس بن مسهر صیلای، ۲۰۷، ۲۱۱
۷۱۱، ۷۳۰	کاشان، ۶۵۴
کیسانیه، ۳۰۰	کاوه آهنگر، ۲۶۱
کاخ خضراء، ۱۹۲	کُتبی، ۴۰
کاظمین، ۴۵۸	کثیر بن عبدالله شعبی، ۲۴۱
کرمان، ۷۰۸	کُتیر عزه، ۳۷۵
کعب الاحبار، ۱۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴	کربلا، ۸۷، ۱۱۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱
کنده، ۴۳۲	۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۸۴
کوه جبان، ۳۲۴	۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۱، ۳۷۹
کیسانیه، ۲۷۹، ۴۳۹	۴۳۹، ۶۱۸، ۶۴۳
گرشاسب بن علی از امرای کاکویه دیلمی، ۵۶۷	کردان، ۱۰۵، ۱۰۶
گودالو، ۵۶۹	کرکی، ۳۳، ۶۹۱
لباس خونین عثمان، ۸۷	کسکر، ۱۰۵
لبنان، ۴۹	کش، ۶۸۲
لشکر، ۵۶۶	کشی، ۱۲۱، ۱۲۲، ۴۰۳، ۴۰۶، ۵۲۱، ۶۳۳، ۶۳۵
لقمان، ۳۰۶	۶۷۶، ۶۸۴
لیله الھیر، ۹۴	کشیشان، ۳۸۸
مارقین، ۸۶، ۱۱۲	کعب بن جابر، ۲۳۵
مارکسیست‌ها، ۴۸	کلینی، فقه الاسلام، ۲۳، ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۷۹، ۳۹۱
ماریه قبطیه، ۵۸۲	۴۰۶، ۴۹۲، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۴۴، ۵۵۹، ۵۸۱
مالک اشتر، ۶۷، ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰-۹۷	۶۱۳، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۹، ۶۴۳، ۶۹۸، ۷۰۲
۱۱۱	کمال الدین خوارزمی، ۳۷
مالک بن اعین جهنی، ۳۵۸	



- مالک بن انس، ، ۲۸۳، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۲۲  
 مالک بن بشیر کندی، ۲۴۷  
 مالک بن زمره، ۱۷۲  
 مالک، ۳۹۵، ۴۰۴  
 مأمون، ، ۳۹۳، ۴۵۳، ۴۶۷، ۴۷۱، ۵۱۲، ۵۲۳، ۵۲۴  
 — ۵۴۰، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۸۸، ۵۸۹  
 ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۱۷، ۶۱۸  
 ۶۲۳، ۶۵۰، ۶۵۱، ۷۱۱، ۷۲۸، ۷۲۹  
 مانی، ۱۱۹  
 مياھله، ۵۸۶  
 متشیع، ۴۰۵  
 متقی هندی، ۱۱۴  
 متوکل، ۴۷۵، ۴۷۶، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲  
 ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۳، ۶۴۶، ۶۵۱، ۶۵۲  
 ۶۶۸، ۶۷۲  
 مجالد، ۱۲۰  
 مجدی نسابه، ۲۷۶  
 مجلّسی اول ، ۱۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۲۵۴، ۲۵۶  
 ۳۴۸، ۵۵۰، ۵۸۷، ۶۹۱، ۷۲۶  
 مجلسی دوم، ۶۹۱  
 مجوس، ۲۳۱، ۴۱۲  
 محسن امین، ۳۰۵  
 محفز بن ثعلبه، ۲۵۲  
 محقق حلی، ۲۵  
 محله اسوار بن میمون، ۵۸۲  
 محله کناسه کوفه، ۴۴۱  
 محله مالعیر، ۵۶۸  
 محمد (پسر امام هادی ع)، ۷۰۵  
 محمد اصغر بن علی بن ابی طالب، ۲۴۴  
 محمد باقر محمودی، ۱۹۱  
 محمد بن ابراهیم بن مهزیار، ۷۲۳  
 محمد بن ابراهیم سمرقندی، ۶۷۶  
 محمّد بن ابی عمیر، ۵۰۸  
 محمد بن ابی سعید بن عقیل، ۲۴۵
- محمد بن ابی بکر، ۷۹، ۱۴۶  
 محمد بن ابی یعقوب بلخی، ۵۷۰  
 محمد بن ابی بکر، ۱۱۱  
 محمّد بن ابی عباد، ۵۳۶  
 محمد بن احمد بن حنبل، ۵۴۵  
 محمد بن احمد بن محمد ابن ابی الثلج  
 بغدادی، ۲۲  
 محمد بن احمد قطّان، ۷۲۴، ۷۲۵  
 محمد بن أحمد نواده صفوان جمال، ۷۰۸  
 محمد بن ارومه قمی، ۶۲۷، ۶۵۰، ۶۶۰  
 محمد بن اسامه، ۳۲۵  
 محمد بن اسحاق بن عمار، ۵۲۰  
 محمد بن اسحاق حموی، ۴۳  
 محمد بن اسحاق طالقانی، ۵۷۰  
 محمد بن اسماعیل بن بزیع، ۷۲۹  
 محمّد بن اسماعیل بن جعفر، ۴۸۷  
 محمد بن اسماعیل بن جعفر(ع)، ۷۱۲  
 محمد بن اسماعیل بن صالح، ۷۱۹  
 محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، ۷۰۲  
 محمد بن اسماعیل علوی، ۶۷۶  
 محمد بن اسماعیل، ۴۹۰  
 محمد بن اشعث بن قیس، ۱۷۹، ۲۰۸  
 محمد بن الفرّج الرّخّجی، ۶۳۸  
 محمد بن بحر زهنی، ۷۰۸  
 محمد بن بشیر همدانی، ۱۷۵، ۵۲۲  
 محمد بن جبیر بن مطعم، ۳۰۴  
 محمد بن جریر طبری شیعی، ۳۸۷  
 محمد بن جعفر بن اشعث، ۴۸۶، ۴۸۷  
 محمد بن جعفر بن علی مشهدی، ۷۳۶  
 محمد بن جعفر صادق (ع)، ۵۱۹  
 محمّد بن جعفر (ع) معروف به دیباج، ۴۶۶  
 محمد بن حبیب، ۲۷۵  
 محمد بن حسن برانی، ۱۲۲  
 محمد بن حسن بن جمهور عمّی بصری، ۲۲  
 محمد بن حسن شیبانی، ۴۲۶

- ۵۴۹  
 محمد بن قاسم استرآبادی، ۶۹۱  
 محمد بن قاسم، ۷۱۱  
 محمد بن قولویه قمی، ۵۴۹  
 محمد بن کعب قرظی، ۳۵۴، ۳۳۵  
 محمد بن مسلم بن عقیل، ۲۴۵  
 محمد بن مسلم، ، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲  
 محمد بن مسلمه، ۸۰، ۸۴  
 محمد بن معاویه بن حکیم، ۷۰۳  
 محمد بن منکدر، ۳۳۷، ۳۵۷  
 محمد بن موسای نیشابوری، ۶۸۱  
 محمد بن موسی بن حسن بن فرات، ۶۴۸  
 محمد بن موسی شریقی، ۶۴۸  
 محمد بن نصیر نمیری، ۶۴۸  
 محمد بن نعمان، ۴۶۶  
 محمد بن یزداد، ۱۲۲  
 محمد بن یزید مبرّد، ۶۲۴  
 محمد بن ابراهیم نعمانی، ۷۰۸  
 محمد بن عثمان عمری، ۷۰۳  
 محمد تقی سپهر، ۴۷  
 محمد تقی تستری، ۶۹۱  
 محمد حسین جلالی، ۳۲  
 محمد خوارزمشاه، ۵۴۲  
 محمد دیباج فرزند امام صادق (ع)، ۴۵۳  
 محمد شیروانی، ۳۹  
 محمد طلّحی، ۶۵۴  
 محمد فرزند اسماعیل، ۴۶۶  
 محمد فرزند امام هادی (ع)، ۷۰۶  
 محمد قطان، ۷۱۶  
 محمدباقر محمودی، ۳۱  
 محمدرضا جلالی، ۲۲، ۲۳  
 محمدیه، ۷۰۵  
 مختار، ۲۹۰  
 مختار، ۱۵۰، ۱۶۰، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۰
- محمد بن حسن شیبانی، ۵۴۳  
 محمد بن حسن قمی، ۲۱  
 محمد بن حسین بن حسن رازی، ۳۹  
 محمد بن حسین بن سفیان بزوفری، ۷۳۶  
 محمد بن حسین بن عباد، ۶۸۳  
 محمد بن حسین محتسب، ۳۸  
 محمد بن حسین، ۱۲۲  
 محمد بن حکیم، ۵۱۱، ۵۱۲  
 محمد بن حنفیه، ، ۶۴، ۸۹، ۱۱۵، ۱۹۳، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۶۸، ۴۰۳، ۴۲۹، ۷۰۹، ۷۱۰  
 محمد بن خالد بن عبدالرحمان برقی قمی، ، ۶۸۷، ۱۹  
 محمد بن داود قمی، ۶۵۴  
 محمد بن رافع تستری، ۵۴۵  
 محمد بن رافع، ۵۲۴  
 محمد بن زید طبری (اصله کوفی)، ۵۷۰  
 محمد بن زید طبری، ۵۴۴  
 محمد بن سلیمان کوفی، ۲۰، ۳۱، ۶۶۱  
 محمد بن ستان، ۵۲۰، ۵۸۲  
 محمد بن سیار، ۶۹۱  
 محمد بن عبدالعزیز بلخی، ۶۷۰  
 محمد بن عبدالله الخراسانی (مسند)، ۵۷۰  
 محمد بن عبدالله بن جعفر، ۲۴۵  
 محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه)، ۴۳۸  
 محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی، ۲۲  
 محمد بن عثمان بن سعید عمری، ۷۱۶  
 محمد بن عجلان یمانی، ۶۲۳  
 محمد بن علی بن حمزه، ۶۸۸  
 محمد بن علی شلمغانی، ۷۲۱  
 محمد بن علی کاشانی، ۶۳۹، ۶۵۴  
 محمد بن علی بن ابی قره، ۷۳۶  
 محمد بن عمرو طوسی، ۵۳۷  
 محمد بن عیسی العبیدی، ۶۷۶  
 محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری، ۵۴۸

مسجد الاقصی، ۲۵۹	۷۰۹، ۳۷۹، ۳۰۲
مسجد الحرام، ۳۶۶، ۳۸۵، ۳۹۶، ۴۱۴، ۶۷۸	مخنف بن سلیم، ۸۶
مسجد النبی (ص)، ۵۱۸، ۵۴۶	مندان، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۵۸
مسجد امام رضا (نائبین)، ۵۶۸	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۶۰۷
مسجد امام رضا (ع) در اهواز، ۵۶۶	مدائینی، ابوالحسن، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۳۰۲، ۳۹۱
مسجد امام رضا (ع)، ۵۶۶	مدینه، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲
مسجد بیرون، ۵۶۶	۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۶
مسجد جامع بصره، ۷۹	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۸۴
مسجد جمکران، ۷۳۵	۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۴
مسجد دمشق، ۲۵۱	۳۲۳، ۳۲۷، ۳۴۵، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۵، ۳۸۷
مسجد رسول الله (ص)، ۵۴۵	۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۱۶، ۴۴۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۰
مسجد شام، ۲۹۲	۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۸۷
مسجد صخره، ۲۵۹	۴۸۸، ۴۸۹، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۶۵، ۵۸۵
مسجد قُوط یا پتک، ۵۶۷	۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۷
مسجد قدمگاه امام رضا در ابرقو، ۵۶۶	۶۱۴، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۵
مسجد قدمگاه، ۵۶۸	مذهب رای، ۴۲۶
مسجد قدیمان، ۵۶۸	مذهب عثمانی، ۵۰۳
مسجد کلوان، ۵۶۹	مرتدین، ۱۰۷، ۱۲۱
مسجد کوفه، ۳۶۸، ۱۲۸، ۶۵۳	مرتعه، ۵۷۲
مسجد مشهد امام رضا، ۵۶۸	مرجئه، ۲۶۳، ۳۴۷، ۴۶۴، ۴۶۵، ۵۰۲، ۵۱۰
مسرور غلام علی بن مهزیار، ۶۲۳، ۶۵۵، ۶۵۶	۶۷۷
۶۵۷	مرقد پیامبر(ص)، ۱۹۴، ۲۰۴
مسعودی، ۱۵، ۲۶، ۱۴۴، ۴۷۷، ۵۸۱، ۵۹۲	مرقد مطهر امام رضا (ع)، ۶۵۵
۶۱۵، ۶۲۴، ۶۶۵، ۶۶۸	مره بن منقذ بن نعمان عبیدی، ۲۴۴
مَسکَن، ۱۵۹، ۱۶۱	مرو، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۴، ۵۴۱، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۹
مسلم بن سعید حضرمی، ۲۰۸	مروان بن ابی حفصه، ۴۸۰
مُسلم بن عقبه، ۲۹۴	مروان بن حکم، ۶۱، ۷۸، ۷۹، ۱۴۰، ۱۹۲، ۱۹۳
مسلم بن عوسجه، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۷	۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۴
۲۴۱	مروانیان، ۳۴۱
مسلم بن عقیل، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲	مریم بنت زید العلویه، ۶۹۹
۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۵، ۲۵۷	مزار علی بن جعفر، ۴۵۴
مسلمه بن مخلد، ۹۰	مزدک، ۱۱۹
مسلمه به عبدالملک، ۳۸۷	مزی، ۴۰۰
مسیب بن نجبه، ۱۷۵	مستعین، ۶۱۷، ۶۷۳، ۶۷۵
مسیحیان، ۱۹	مستوفی، ۴۹۲، ۵۹۲

- مغیره بن سعید عجلئ، ۳۶۷ - ۳۶۹، ۴۱۷  
 مغیره بن شعبه، ۱۸۳، ۹۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۸۴  
 مغیره بن نوفل، ۱۵۷  
 مُفَضَّل بن عمر جعفی، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۳۴، ۴۶۳  
 مفوضه، ۴۰۹، ۴۱۲، ۶۴۹  
 مفید، شیخ، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۴۴، ۴۶،  
 ۷۳، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۷۱، ۲۴۷،  
 ۲۴۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۷۵، ۴۸۷،  
 ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۴۰، ۵۸۱، ۵۸۶، ۵۸۷،  
 ۵۸۹، ۵۹۲، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۶۶، ۶۷۶،  
 ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۱۳،  
 ۷۲۷  
 مقابر قریش، ۴۵۷، ۴۹۲، ۵۱۸، ۵۸۲، ۵۹۳، ۶۲۳  
 مقبره حضرت سیدالشهدا امام حسین (ع)،  
 ۶۱۸  
 مقتدر، ۷۲۹، ۷۳۱  
 مقداد، ۱۱۶  
 مقریزی، ۴۰  
 مکحول بن ابراهیم، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۶۰  
 مکّه، ۷۴، ۱۱۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،  
 ۲۱۱، ۲۵۷، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۲۷، ۳۷۵  
 ۴۴۵، ۴۵۷، ۴۶۸، ۵۱۲، ۵۱۰، ۶۳۲، ۷۲۵  
 ملاحسین کاشفی، ۳۷، ۴۱  
 ممطوره، ۵۲۲  
 منتجب الدین، ۳۸  
 منتصر، ۶۲۸، ۶۲۹  
 منجیح غلام آزاد شده امام حسین (ع)، ۲۴۵  
 منذر بن جارود، ۱۴۳  
 منذر بن محمد بن منذر، ۱۸  
 منصور (پسر ابوحمزه)، ۳۰۶، ۴۴۰  
 منصور، ۲۸۱، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۳۶، ۴۴۵،  
 ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۵۴۲،  
 ۷۱۱  
 منهل بن عمرو، ۲۹۰  
 منی، ۲۶۴
- مسیحیت، ۳۴۹  
 مشاعر مقدسه، ۲۹۹  
 مشاعر، ۴۱۴  
 مشبّهه، ۶۳۹  
 مشعشعیه، ۷۳۴  
 مشهد الرضا، ۶۵۵  
 مشهد امام حسین (ع)، ۷۲۹  
 مشهد، ۴۵۸  
 مشهدک، ۵۶۷  
 مصر، ۸۴، ۱۱۱، ۱۶۸، ۴۵۳، ۶۰۷، ۶۲۹، ۶۳۱،  
 ۷۲۵  
 مصطفی عبد الرازق، ۳۵۸  
 مصعب بن زبیر، ۲۴۰  
 مطهری، ۲۷۶  
 معاویه، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴،  
 ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۲۰۶ (در بیشتر صفحات)، ۲۱۹،  
 ۲۵۱، ۲۵۹، ۲۷۲، ۲۹۳، ۳۲۰، ۳۴۲، ۴۷۹، ۵۰۸  
 معتب غلام امام صادق (ع)، ۳۹۳، ۴۳۷  
 معتز، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵  
 معتزله، ۳۰، ۱۴۹، ۲۶۳، ۳۴۸، ۳۷۹، ۴۶۴، ۴۹۹،  
 ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۲۶، ۵۳۷، ۵۵۱، ۵۵۴  
 ۵۵۷، ۵۵۸، ۶۱۷، ۶۵۱، ۶۷۷، ۷۲۹  
 معتزلی، ۲۸۳  
 معتصم، ۵۶۴، ۵۸۲، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴  
 ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۱۷، ۶۲۳، ۶۵۰، ۶۵۱، ۷۲۹  
 معتضد عباسی، ۳۲، ۷۳۰  
 معتمد عباسی، ۶۱۵، ۶۷۵، ۶۹۴  
 معروف بن خربوز، ۳۷۶  
 معز فاطمی، ۳۱  
 مَعْقِل بن قیس، ۱۰۶، ۱۵۶  
 مَعْلَى بن خنیس، ۴۰۶، ۴۳۶  
 معلی بن منصور رازی، ۵۴۵  
 معمر بن خلاد، ۵۷۶، ۵۸۷  
 معول سجستانی، ۵۳۱  
 مغیره بن شعبه، ۱۵۲

ناصرالدین الله عباسی، ۴۵۸	مهاجر بن اوس، ۲۴۱
نافع بن جبیر، ۲۸۲	مهددی، ۶۷۵
نافع بن هلال بجلی، ۲۴۲، ۲۳۶، ۲۱۶	مهدوی دامغانی، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
نافع مولی عمر، ۳۴۷	مهدویت، ۳۰۰، ۳۶۹، ۴۱۲، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۶
ناکثین، ۷۶، ۸۶، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۵۰	۴۹۲، ۵۲۲، ۵۴۹، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۴، ۷۳۲
نائین، ۵۶۸، ۵۶۹	۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶
نجاشتی، ۱۹، ۲۱، ۴۰۶، ۴۴۳، ۴۹۸، ۵۱۷	مهدی عباسی، ۴۰۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲
نجمه (مادر امام رضاع)، ۵۱۸	۴۷۸، ۴۹۴، ۵۴۲
نخيله، ۸۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۱۹	مهدی فاطمی، ۳۲
۲۲۲	مهدی سودانی، ۷۳۲
نرجس (مادر امام زمان ع)، ۶۹۹	مهدی فقیه ایمانی، ۷۳۳
نرسی، ۲۷۷	موالی، ۳۰۷
نصارا، ۱۱۸، ۲۳۱، ۳۰۲، ۳۸۸، ۴۱۲، ۷۲۱	موالی، ۶۶، ۳۰۶
نصر (از عوامل دولت عباسی)، ۶۵۷	موزه فریر گالری واشنگتن، ۵۶۸
نصر بن علی جهضمی، ۲۲، ۵۴۵	موسای مبرقع، ۴۵۴
نصر بن مزاحم، ۱۶، ۹۲، ۹۹، ۱۴۲، ۲۷۷	موسی الهادی، ۴۷۲
نصر بن قابوس، ۵۲۰	موسی بن یفا، ۶۷۴
نصرانیت، ۳۶۹	موسی بن عبدالله نخعی، ۶۴۴
نصیر بن کثیر، ۳۹۶	موسی بن عیسی، ۴۷۴
نصیریان، ۷۲۰	موسی بن محمد (م ۲۹۶م) معروف به موسی
نصیریه، ۶۴۸	مبرقع، ۶۱۶
نضر بن محمد همدانی، ۶۰۹	موسی (ع)، ۵۶، ۶۲، ۱۷۲، ۲۰۴، ۳۵۴، ۴۳۳
نطنز، ۵۶۹	۶۹۹
نظام الدین یحیی بن شمس الدین، ۳۸	موسی بن بشار، ۱۲۲
نعثل، ۷۵	موسی بن بکر، ۴۹۷
نعمان بن بشیر بن سعد، ۹۰، ۲۰۵	موسی بن یسار، ۲۷۸
نعمان بن محمد تمیمی مغربی اسماعیلی، ۳۱	موم رضا، ۵۶۸
نعمان بن محمد تمیمی مغربی، ۴۳۴	مؤمن الطاق، ۴۰۵، ۴۶۶
نعمانی، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر	میثم تمار، ۱۱۳
نعمانی، ۲۷، ۳۱، ۷۰۸	میرداماد، ۷۲۷
نعمت الله بن قریش رضوی، ۴۳	میرک شربت دار، ۵۶۸
نعیم بن حماد، ۷۳۳	میرهاشم محدث، ۴۱
نعیم بن صالح طبری، ۵۷۰	میکائیل، ۵۹۹
	ناحیه مقدسه، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۷
	ناصبیان، ۶۱۹

- نفس زکیه، محمد بن عبدالله، ، ۳۶۷، ۴۳۵، ۴۳۳-۴۴۴، ۴۴۸، ۴۷۳، ۷۱۰، ۷۱۱
- نمیریه، ۶۴۸
- نهروان، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۹۹
- نواب خاص، ۷۱۵، ۷۲۰، ۷۲۳
- نوار دختر مالک حضرمی، ۲۴۹
- نوبختی، ۲۸، ۱۲۳، ۳۹۸، ۳۹۱، ۴۶۵، ۴۶۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۸۱، ۵۸۴، ۶۱۶، ۷۰۴، ۷۱۰، ۷۱۲
- نوبه، ۵۱۸
- نوح (پسر ابوحمزه ثمالی)، ۳۰۶، ۴۴۰
- نوح (ع)، ۱۰۹، ۱۱۵
- نوح بن دراج، ۷۳۰
- نوربخشیه، ۷۳۴
- نوفل بن عبدالمطلب، ۶۶۱
- نوقان، ۵۶۲
- نیشابور، ۵۲۴، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۶۵۸، ۶۷۹، ۶۸۰
- نینوا، ۲۱۸
- هادی عباسی، ۴۶۸، ۴۷۲، ۵۴۲، ۷۱۱
- هارون بن مسلم سامرائی، ۶۶۰
- هارون پسر معتصم، ۵۸۲
- هارون، ۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۶۲، ۶۱۷
- ۷۱۱
- هاشم بن ابی هاشم، ۶۰۴
- هاشم بن عتبّه، ۸۶، ۸۹، ۹۳
- هاشمیان، ۲۹۳
- هانی بن ثابت حضرمی، ۲۴۳
- هانی بن عروه، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳
- هبانان، ۳۸۸
- هرات، ۴۲
- هرثمه بن سلیم، ۲۲۱
- هرمزان، ۱۳۹
- هشام بن اسماعیل، ۳۲۸
- هشام بن حکم، ۴۶۶، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۱
- ۵۱۱، ۵۲۳، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۶۱
- هشام بن سالم، ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۲۳، ۶۳۷
- هشام بن عروه، ۳۴۰
- هشام کلبی، ۱۵
- هشام، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۶۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۴۰
- هلال بن یساف، ۱۴۵
- همام اسکافی، ۲۲
- همدان، ۶۰۹، ۶۵۸
- همدان، ۹۳
- همینیا، ۶۳۲
- هندوان، ۶۰۸
- هندیجان فارس، ۶۰۹، ۶۵۷، ۶۸۴
- هنری توماس، ۶۹۰
- هیت، ۸۸
- هیثم بن عدی، ۱۴۳، ۱۹۱، ۴۹۲
- وادی السباع، ۲۱۵
- واصل بن عطاء، ۴۹۹
- واقدی، ۵۶، ۱۱۵، ۲۷۳، ۳۹۱، ۴۳۷، ۵۱۸، ۵۲۴
- واقعه حرّه، ۱۹۱
- واقفه، ۵۲۲، ۵۸۶، ۶۰۳، ۶۶۸، ۶۸۶، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۸
- ۷۰۸
- وصیف ترکی، ۶۲۲
- وفات یعقوب بن اسحاق کندی، ۶۹۰
- وکلاهی ابوجعفر عمری، ۷۲۴
- ولید بن عبدالملک، ۲۷۵، ۳۲۸، ۳۸۴
- ولید بن عُتْبَه بن ابی سفیان، ۲۰۳
- ولید بن عقبه، ۸۱
- ولیدبن صبیح، ۴۶۳
- وهب بن منبه، ۱۹، ۳۵۰، ۳۵۳
- وهب بن وهب، ۱۸
- یاسر خادم، ۵۳۱

یزید، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲،	یاسریه، ۶۲۱
۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۷۴،	یافعی، ۴۵۹
۲۹۲	یاقوت، ۵۶۶
یعفوریه، ۶۳۶	یحیی بن اکثم، ۵۹۰، ۵۹۵ - ۶۰۰
یعقوب (ع)، ۲۸۵	یحیی بن امطویل، ۳۰۴
یعقوب بن اسحاق نوبختی، ۵۷۵	یحیی بن جعفر، ۴۸۲
یعقوب بن جعفر الجعفری، ۵۰۴	یحیی بن حبیب بن زیات، ۵۸۷
یعقوب بن یزید کاتب، ۶۲۹	یحیی بن حسن بن جعفر، ۴۵۹
یعقوب بن اسحاق کندی، ۶۸۹	یحیی بن خالد برمکی، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۹۱
یعقوب بن جعفر جعفری، ۵۰۵	یحیی بن زکریا، ۵۸۴
یعقوبی، ۹۰، ۱۰۱، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴،	یحیی بن زید، ۲۶۲
۲۱۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۹۲، ۴۵۹، ۶۱۴، ۶۲۱	یحیی بن سالم موصلی، ۲۰۲
یمامه، ۷۶	یحیی بن سعید، ۳۹۵
یمن، ۵۹، ۱۱۲، ۱۶۱، ۴۸۱، ۴۸۳، ۵۴۳، ۶۳۱، ۶۸۵	یحیی بن عمر، ۷۱۱
۷۱۶، ۷۲۵	یحیی بن نعیم، ۵۷۰
یهود، ۱۱۸، ۲۳۱، ۳۰۲، ۳۵۱، ۳۵۳، ۴۱۲، ۵۰۱	یحیی بن هرثمه، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۶۸
یهودیان، ۱۹، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۵۴۶	یحیی بن یغمر، ۴۷۹
یوسف (ع)، ۵۸۴	یحیی بن حسن علوی، ۴۸۵
یوسف بن حاتم شامی، ۲۵	یحیی بن زید، ۴۴۴
یوسف بن علی بن محمد، ۵۶۷	یحیی بن عبدالله، ۴۶۸
یوسف بن عمر، ۴۴۳	یحیی بن یحیی، ۵۲۴
یوسف بن قزغلی بن عبدالله بغدادی (سبط	یزد، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸
ابن جوزی)، ۳۴	یزدگرد، ۲۷۵ - ۲۷۸
یوسف بن محمد بن زیاد، ۶۹۱	یزید بن ابی سفیان، ۸۱
یونس بن بکیر، ۳۶۵	یزید بن عبدالله ترکی، ۶۲۹
یونس بن ظبیان، ۴۱۹، ۵۴۹، ۵۵۰	یزید بن عبدالملک، ۳۸۴
یونس بن عبدالرحمان، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۲۳، ۵۵۰	یزید بن معقل، ۲۳۶
۵۸۵	یزید بن نویره انصاری، ۱۰۴
یونس بن یعقوب، ۴۲۰	یزید بن هانی، ۹۵

